

شاه جم جاده برسیکا کار بر دوزان مصححان مطبع بکمال صحیح و تنقیح حتی الوسع والعاقبة  
در حسن ساجات و اسعد اوقات بقاتب طبع و آمد حق جل و علا سائیه عرش پادشاه  
بمیر بر و رود و اکثر علمای نواز ظالم گذار بر غارق عالم و عالمیان مطلق قرین و فانی  
فرقدین ممد و دوارو بالنسبه الفخر ذوالالاظهار علیهم الصلوة و آریث الاظهار علی الاله

## قطعه تاج مولوی کریم علی متخلص به

راستی طبع از حق یقین حق حکم نافذ  
بهر یک عالم اند خاص فیض خضر جان  
بهر سر فتنه حق یقین کرد  
بهر یک که در همراه را بر جا و ایمان  
جهانبانی که آفاق علی طاعت  
بهر یک که آفاق علی طاعت

رقم ز دوازده ای تمجید طبع این کتاب

بجز اجرای حکم سر شریف  
بدر فیض الهی می شود در ملکوت  
خطاب سلطان شرف احمد علی  
کرست اقبال دولت و ادم  
ای آفتاب سلطنت از مطلع اقبال  
بهر یک که آفاق باشد جاودان

چه نیکو طبع شد حق یقین طبع سلطان  
۱۲ ۶۳





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْأَحَدِ الْفَرْدِ الصَّمَدِ الْعَلِيمِ الْقَدِيرِ الْغَنِيِّ  
 لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ وَالصَّلَوةُ عَلَى أَشْرَفِ الْعَارِفِينَ  
 وَخَيْرِ النَّبِيِّينَ مُحَمَّدٍ وَعَظَمَتِهِ الطَّاهِرِينَ الَّذِينَ فَازُوا بِالْقَدْحِ الْمُعَلِّ  
 مِنَ الْفَضْلِ وَالْعِلْمِ وَالْيَقِينِ وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ  
 . اما بعد نامه شکره زبان و بیان اکمل نشان تراب اقدام ارباب یقین خام و نجای  
 الله طاهرين صلوات الله عليهم محمد باقر بن محمد تقی حشرهما الله مع موالیهما الاکثرین  
 بر صفای قلوب و صحایف ارواح طالبان مناجات حق و یقین تصویر و تحریر نمایم  
 که چون به لایل عقلیه و نعتیه طاهر و بوییدار دید که حق تعالی این جهان غافی را  
 عیث نیافریده و انسان را که چشم و چشمت را غیث غافی آفریده آنست  
 برای معرفت و عبادت خلق کرده است که با من دوستم و روحانی عروج

این و جبل مستین خود را بسعادت باقیه آخرت رساند و از آیات واجباً  
 بسیار معلوم است که عبادت بدوین معرفت که ایمان عبارت از آنست  
 صحیح و مقبول نیست پس اول خبری که بر تکلف در آئند ای تکلیف واجب است  
 تحصیل ایمانست و اکثر خلق از این معنی غافل اند و از بندگان دین را نمیدانند و ظلمی را  
 که از ناقصی چند امثال خود فرار گرفته اند بنظر تحقیق در آن نظر کرده اند و بعض  
 تقلید اکتاف نمودند و قدم از در که پافکده کمان بدرجه عالیه یقین نکرده اند و گویند  
 این حقیر در کتب مبسوطه عربی و فارسی این مطالب عالیه را به پتیاات و اینه  
 و دلائل کافیه ایراد نموده ام اما اکثر خلق یا باعتبار عدم اعتناء و اهتمام در امور  
 دین یا قلت بضاعت یا و فوراشغال باطله یا عدم قابلیت از یک آنها  
 از آنها انتفاع بسیاری نمی یابند لهذا فقیر را ده نموده که درین رساله مختصره  
 کافیه عمده آن مطالب عالیه را به بیانهای واضح و قریب بانها مایر و نماید  
 بتوفیق الله تعالی فی الجمله بروفق مراد بانجام رسید و سستی به حق الیقین گوید  
 و چون از برگات عهد و اوان و ثمرات امن امان ایام سعادت و انجام دوست  
 غطی و سلطنت کبری اعلی حضرت شاهنشاه ملائک پیاده ظل الله سید و سرور  
 سلاطین جهان باسط مهابدا و امن و امان منظر الطاف ربانی مهبط فیوض سبحانی  
 و ارث ملک سلطانی طایب سلاطین کا سکار ملا و خواقین حجم اقتدار چراغ و دومان  
 مصطفوی نوبهال کلشن مرتضوی انجمن افروز محفل عدل و داد و شعله جانسوز  
 جو رو بیدار و مہمند اساس عدل و تمکین مشید بنائی الای شرع متین سلطان

نَزَعَ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَأِهِ صَدُوقٌ بِهِ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَن تَشَاءُ أَعْنَى السُّلْطَانِ  
 ابْنِ السُّلْطَانِ وَالْحَاقَّ أَنَّ ابْنَ الْحَاقِّ نَسَبِي ثَالِثِ أَجْلَادِهِ الْأَكْرَمِينَ  
 الشَّاهِ سُلْطَانِ حُسَيْنِ بَهَادُرْ خَانِ مَدَّ اللَّهُ ظِلَّالَ جَلَالِهِ عَلَى رُؤُسِ  
 الْعَالَمِينَ وَشَمَعَ الْمَوُئِذِينَ بِبَقَائِهِ إِلَى ظُهُورِ دَوْلَةِ خَاتَمِ الْوَصِيِّينَ  
 صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَعَلَى آبَائِهِ الطَّيِّبِينَ بَوِيهَ نَظَرِ الْهَامِ مِنْ طَرِيقِ الشَّرَفِ  
 رسانند امید که مستمول طبع اقدس کرد و دو مشوبات آن بر وزیر کار  
 نو خنده آثار عائد شود و چون ایمان عبارتست از تصدیق بوجود حق تعالی  
 وصفات کمالیه و تنزیهیه او و اقرار بحقیقت انبیا علیهم السلام که از جانب  
 حق تعالی برای تکمیل خلائق بر ایشان مبعوث گردیده اند خصوصاً پیغمبر  
 آخر الزمان محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم و اقرار بانچه آنحضرت  
 از جانب خدا آورده است ضروریات دین را به تفصیل و آنچه ضروری  
 نیست باجمال اقرار بحقیقت جمیع اوصیای پیغمبران خصوصاً دو از وه اما  
 که اوصیای پیغمبر آخر الزمان اند و اقرار بعد الت حق تعالی و منزه بودن  
 او از افعال قبیحه و اقرار بحشر و معاد و توابع آن پس تحقیق این مطالب  
 عالیّه در ضمن چند باب میشود باب اقل در اقرار بوجود حق تعالی و صفات  
 کمالیه اوست و در آن چند فصل است اقل در اقرار بوجود و صفات  
 عالم است و آن از همه چیز بود اتر است زیرا که هر که فکر میکند در خلق آسمانها  
 و زمینها و اقناب و مادی و ستارگان و باد و ابرها و بارانها و کوهها

از اینها بکار برده به یقین میداند که اینها خود بی صانعی بهم رسیده اند و کسیکه  
اینهارا آفریده مثل اینها نیست و کامل بالذات است و هیچگونه نقصی در ذات  
وصفات و نیست و این دلیل اجمالی است که برای اکثر خلق کافی است و از  
دلایل تفصیلی بچند دلیل قریب بفهم اکتفا نماید دلیل اول آنکه هر مفهوم که معلوم  
یعقل آن نمائید یا آنست که نظریات آن بدون ملاحظه امر خارجی و علتی  
بودن او در خارج واجب است و او را واجب الوجود گویند یا آنکه نظریات  
او بودن او محالست و او را ممتنع الوجود گویند یا آنکه نظریات او نه واجبست  
بودن او و نه ممتنع و او را ممکن الوجود گویند که بودن و نه بودن هر دو نظریه  
ذات او را است پس اگر علتی بهر ساند موجود میشود و الا معی و هم خواهد بود  
پس کویم شک نیست که در عالم موجودات هستند اگر مجموع موجودات منحصر  
باشد در ممکنات و واجب الوجودی در میان آنها نباشد پس همه را که با هم خطه  
کنی بمنزله یک شخص اند و عدم بر مجموع آنها رواست و اینجا که زید بی علت  
محالست که موجود شود و زیرا که ترجیح بلا مرجح لازم می آید و آن به بی عمتل  
محال است همچنین موجود شدن این مجموع بدون علتی که خارج از آنها باشد  
محالست و آن علت باید موجود باشد زیرا که بهی است که چیزی که خود  
موجود نباشد علت وجود دیگری نمی تواند شد موجود و یکم خارج از جمیع ممکنات  
باشد واجب الوجود است پس ثابت شد که واجب الوجود البته موجود است  
و اگر گویند که هر یک از اجزاء علت وجود دیگر است الی غیر نهایت و علت

... در دوزخ و در دوزخ ... سلطان ...  
 نَزَعَ دَرَجَاتٍ مِّنْ شَأْنِهِ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَن يَشَاءُ أَعْنَى السُّلْطَانِ  
 ابْنُ السُّلْطَانِ وَالْحَقَّ قَانَ ابْنُ الْحَقَّافِ زَيْجِي ثَالِثِ أَجْلَادِهِ الْأَكْثَرِ مِمَّنْ  
 الشَّاهِ سُلْطَانِ حُسَيْنِ بَهَا دُرْخَانِ مَدَلَّهِ ظِلَالٌ جَلَالٌ عَلَيْهِ عَلَى رُؤُوسِ  
 الْعَالَمِينَ وَمَتَعَ الْمُؤْمِنِينَ بِبَقَائِهِ إِلَى ظُهُورِ دَوْلَةِ خَاتَمِ الْوَصِيِّينَ  
 صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَعَلَى آبَائِهِ الطَّيِّبِينَ بُو وَ بِنَظَرِ الْهَامِ مِنْ طَرِيقِ شَرْفِ  
 رسانند امید که مقبول طبع اقدس که دو پوشوبات آن بر وزیر کار  
 و خفته آثار غایت شود و چون بیان عبارتست از صدیق بوجود حق تعالی  
 و صفات کمالیه و تشریفات و مدح و تعریف اینها علیهم السلام که از جانب  
 حق تعالی برای تکمیل خلایق بر ایشان مبعوث گردیدند ~~و اینها~~  
 آخر الزمان محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم و اقارب او که آنحضرت  
 از جانب خدا آورده است ضروریات دین را به تفصیل و آنچه ضروری  
 نیست باجمال و اقارب حقیقت جمیع اوصیای پیغمبران خصوصاً دوازده امام  
 که اوصیای پیغمبر آخر الزمان اند و اقارب بعد الت حق تعالی و منزه بودن  
 او از افعال قبیحه و اقارب بچهره معاد و توابع این پس تحقیق این مطالب  
 عالیه در ضمن چند باب میشود باب اول در اقارب بوجود حق تعالی و صفات  
 کمالیه اوست و در آن چند فصل است فصل اول در اقارب بوجود و صفات  
 عالم است و آن از همه چیز بودا تر است زیرا که هر که فکر میکند در خلق آسمانها  
 و زمینها و آفتاب و ماه و ستارگان و بادها و ابرها و بارانها و کوهها

در اینها بکار برده و به یقین میداند که اینها خود بی صانعی بهم رسیده اند و کسیکه  
اینها را آفریده مثل اینها نیست و کاملی بالذات است و هیچگونه نقضی در ذات  
وصفات نیست و این دلیل اجمالی است که برای اکثر خلق کافی است و از  
دلایل تفصیلی بجهت دلیل قریب بفهم گفتنیاید دلیل اول آنکه هر مفهوم که  
مقتضی آن نیامد یا آنست که نظریات آن بدون ملاحظه اثر خارجی و علتی  
بودن او در خارج واجب است و او را واجب الوجود گویند یا آنکه نظریات  
او بودن او محالست و او را مستغ الوجود گویند یا آنکه نظریات او نه واجب  
بودن او نه مستغ و او را ممکن الوجود گویند که بودن و نبودن هر دو منظر  
ذات او را است پس اگر علتی بهم رساند موجود میشود و الا معدوم خواهد بود  
پس گویم شک نیست که در عالم موجودات هستند اگر مجموع موجودات منحصر  
باشد در ممکنات و واجب الوجودی در میان آنها نباشد پس همه را که با هم خطه  
کنی بمنزله یک شخص اند و عدم بر مجموع آنها را است و همچنین که زید بی علت  
محالست که موجود شود زیرا که ترجیح بلا مرجح لازم می آید و آن به بدیهه عقل  
محالست همچنین موجود شدن این مجموع بدون علتی که خارج از آنها باشد  
محالست و آن علت باید موجود باشد زیرا که بدیهی است که چیزی که خود  
موجود نباشد علت وجود و دیگری نمی تواند شد موجود و یکم خارج از جمیع ممکنات  
باشد واجب الوجود است پس ثابت شد که واجب الوجود البته موجود است  
و اگر گویند که هر یک از اضرعالت وجود و دیگر است الی غیر نهایت و علت

مجموع مجموع علل اجزا است گویم که هر یک بشرط وجود علت واجب است  
وجودش اما عدم او با عدم جمیع عللش ممکن است هرگاه واجب الوجودی  
نباشد پس ترجیح بلامرتج لازم آید دلیل دوم بعضی از محققین گفته اند که همچنانکه  
تواتر در محسوسات افاده علم میکند از برای آنکه محال است عاده که این  
عدد بکثرت اتفاق کنند بر کذب یا حسن همه غلط کنند پس هرگاه جمیع انبیاء  
و اولیا و عتقا اتفاق کنند بر وجود صانع عالم و وحدت او و آنکه او را  
کامل است من جمیع الجهات و نقص بر ویرانیت البته این کس را  
علم بهم میرسد که این حق است و این جماعت بسیاری اتفاق بر کذب  
نکرده اند و باین محقول کلامه اتفاق بر غلط نکرده اند و ایضا اتفاق ایشان  
دلیل بر این است که یا این مقدمات بدیهی اند یا این مقدمات بدیهی  
واضح است ببحثی که راه خطا در آنها نیست و این دلیل در نهایت متانت  
است دلیل سوم در منجز اقصیت که از پیغمبران و وصیای ایشان  
صلوات الله علیهم ظاهر گردیده مانند عصا را اژدها کردن و دریا را شکافتن  
و مرده را زنده کردن و کور را روشن کردن و ماه را بدو نیم کردن آب  
بسیار از میان انکشان یا از سنگ کوچک جاری ساختن و امثال آنها  
چه بر هر عاقلی ظاهر است که اینها فوق طاقت بشر است پس باید خدای باشد که اینها را  
برای اظهار حقیقت ایشان بر دست ایشان جاری گرداند و عوام بلکه اکثر  
خواص را دلیل اجمالی که از تفکر در غرایب صنع الهی در آفاق و انفس طاهر  
میکرد و در حق تعالی در اکثر قرآن مجید اشاره بآن فرموده کافی است بلکه

علم بوجوه صانع عالم بدیهی است و همه عقول بران منطور است چنانچه حق تعالی  
فرموده است که اگر از کافران سوال کنی که که آفریده است آسمانها و زمین را  
بهر آینه گویند خدا آفریده است و باز فرموده است **أَفِی اللّٰهِ شَكٌّ فَاطِرِ  
السَّمٰوٰتِ وَٱلْأَرْضِ** آیا در خدا شک هست که آفریننده آسمانها و زمین است ایشان  
فرموده است که دین حق فطرت خداست که مردم را بران منطور و مخلوق  
کرده اند و است و لهذا پیغمبران که مبعوث گردیدند مردم را امر به توحید  
و یگانگی پرستی و گفتن کلمه **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** نمودند تا اقرار بصلانع و بتبیین  
آنست که همه خلق در وقت الجاواضطرار که دست ایشان باز و سایل ظاهره  
کوته میگرد و البته پناه بصلانع خود میسپارند و اقرار مینمایند که خداوند یگانه دارد چنانچه  
این مضمون در احادیث معتبره وارد شده است یکی از عارفان کفیه است  
اکثر کفار و جهال اگر چه در ظاهر حال منکر وجود مبدأ اند اما باطنیاً بتحقیق حقیقت  
و ثبوت وجودش متعترف اند لهذا اختلاف در وجود و مبدأ از  
پیچ عاقل معتد به مروی نیست و توضیح کلام در غیر ام آنکه با اتفاق شرع و عقل  
و تعاضد برهان و نقل حضرت حق تعالی و تقدس از ان برتر و بزرگوارتر است  
که بکنه ذات محاط عقل غیر گردد و اما بواسطه رابطه اضافی که میان مالک و عبید  
تحقیق است و بجهت علاقه افاضت رحمت بیغایت که زلال نوالش از نیایع  
علم و قدرت بجماری حکمت و ارادت پیوسته جاری و روانست جلالت  
و طبیعت مخلوقات مجبول و منطور است بر اذعان و قبول صانع و از جهت  
در هنگام صدمت و وقوع وقایع و وقت اضطراب بی سبق رویت روی



استعانت و فرغ به کار دارند خود می آور و بتوجهی طبیعی که نقل و تکلفی در آن  
نیست و ازین جهت آن حالت منظر استجابت و عایمانند چنانچه آیه اگر می  
أَتَرْتُمُ الْجِبَّ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاكَ بَأْنٍ نَاطِقٌ اسْتَجَابَ وَاتْرَعَجَ حَيَوَانَاتٌ عَجْمٌ  
در کاه عروض خوف و گریز ایشان در حال استیلا و بهم و هر اس بحقیقت  
ازین قبیل است و لهذا <sup>فی بعض</sup> اطوائف مختلفه و اتم متخالفه که در هر عهد و اوان و دور  
وین از ادیان بوده اند خلاف در وجود مبدأ از هیچ عاقل و منیست  
بلکه محال خلاف احوال و اوصاف او هست و فخر رازی از شخصی نقل کرده  
است که در بعضی <sup>جمع محب</sup> آنرا از من خشک سال عظیم و قحط شدید بهم رسید و مردم  
برای استعاب بصر ارضند و دعا کردند و عای ایشان مستجاب نشد  
آن شخص گفت در آنوقت بسوی بعضی از کوه ها رفتم آهوی را مشا هه کردم  
که از شدت عطش بسوی غدیر آبی میدوید چون بغدیر رسید آنرا خشک  
دید حیران شد و چند مرتبه بجانب آسمان نظر کرد و سر را حرکت داد ناگاه  
ابری پدید آمد بلند شد و آفتاب را دید که غدیر معلو گردید و آب خورد  
و سیراب شد و برگردید و صاحب رسایل اخوان الصفا نقل کرده است  
که مکرر دیده اند که حیوانات در سالهای خشک سر بسوی آسمان بلند  
میکنند و طلب باران میکنند و از صیادی نقل کرده اند که گفت کا و کوهی  
دیدم که بچه خود را شیر میداد من چون متوجه او شدم بچه را گذاشت  
و گریخت من بچه آنرا گرفتم چون نظر کردم بچه را در دست من دید مضطرب شد  
و رو بآسمان کرد چنانکه گویا استغاثه بحق تعالی میکند ناگاه کودالی میشد

و من در آن کوه ال افتاد و بچرخ از دست من رها شد و مادرش آمد و او را  
 برد و آنچه از احادیث شریفه در این باب وارد شده ذکر آنها در این مقام  
 مناسب نیست پس معلوم شد که وجود مبدأ در وضوح و ظهور بر مرتبه ایست  
 که بر حیوانات عجم نیز مخفی نیست و همانکه حق تعالی قدیم ازلی و ابدست  
 و عدم بر او محالست و همیشه بوده است و همیشه خواهد بود و زیرا که اگر حادث  
 باشد و عدم و قنابر او را باشد هر آینه محتاج بخالق دیگر خواهد بود و واجب الوجود  
 صانع عالم نخواهد بود و باید دانست که وجود او واجب و لازم ذات  
 اوست و محالست که از او منک شود و جمیع عقول ارباب علم مختلفه  
 اتفاق کرده اند بر آنکه او کامل من جمیع الجهات است و عجز و نقص و قنابر  
 محال است سوّم آنکه خدا قادر است و مختار و هیچ ممکن از تحت قدرت  
 او بیرون نیست و چنان نیست که زیاده بر آنچه آفریده است نتواند آفرید  
 بلکه مصلحت در حق آنها بوده و اگر خواهد اضعاف آنچه آفریده است  
 از آسمان و زمین و غیر آنها ایجاد میتواند کرد و اگر خواهد جمیع اشیاء معدوم  
 میتواند کرد و فاعل مختار است و آنچه کند باراده اختیار میکند و مجبور نیست  
 در کارها و چنان نیست که تاثیر او در شیء بدون اراده باشد مانند حسن  
 آتش و هر ممکن را که اراده حق تعالی بایجاد تعلق گیرد البته موجودی شود  
 چنانچه خود فرموده است **إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ**  
 و این منافات ندارد با آنکه اراده حق تعالی تعلق با موردی که در وکیل  
 بر این مضامین آنست که مذکور شد که اتفاق کرده اند ارباب عقول با اسواء

مختلفه بر آنکه عجز و نقص بر صانع عالم روا نیست چهارم آنکه خداوند عالم  
عالمست بر هر معلومی و تغیر در علم او نیست و علم او با شایعش از وجود آنها افتاد  
ندارد و با علم او بعد از وجود آنها در ازل ازال میدانسته آنچه در ابد آید بهم  
نیز رسد و جمیع اشیاء مانند ذرات هوا و قطرات دریا و عدد و شتال کوهها و برک  
و رحمان و در یک بیابان و نفعهای جانوران نزد علم او نهیوید است زیرا که  
خالق هر چیزی است یا بواسطه یا بسواسطه و هر که بار او و اختیار و از روی حکمت  
چیزی را آفرید البته بآن چیز و صفات و آثار آن علم دارد و بآنکه تامل  
این مقدمه نهایت ظهور دارد دیگر آنکه حجر و است و نسبت حجر و همه چیز  
مساویست دیگر آنکه همچنانکه همه ملکات اثر وجود او مید علم آنها و جمیع کمالات  
آنها با او منتهی میشود و کسی که همه علما از او باشد جاهل بحجری نمیشد و جناب مقدس  
او اشاره به همه این دلائل در سه کلمه قرآن مجید فرموده **اَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ**  
**وَهُوَ اللّٰطِیْفُ الْخَبِیْرُ** یعنی آیا نمیدانند همه اشیاء را آنکسی که همه چیز را  
آفریده است و او است لطیف یعنی مجرد یا صاحب لطف کامل و حرمت  
شامل نسبت به جمیع موجودات و حافظ و خالق و مربی همه اوست و همه را  
بمنتهای مراتب کمال او میرساند و داناست بخفایای امور و کسی که  
نیک تامل کند در غرائب صنع خالق عالم در آفتاب و ماه و ستارگان  
و حرکات مختلفه آنها بر قانون حکمت و در ترتیب جمادات و نباتات  
و رسانیدن هر یک بحد کمال و در تشریح بدنهای انسان و حیوانات  
و ترکیب اعضای آنها یکدیگر و آلات و ادوات تغذیه و تمیّه و ادوات

حواس خمسہ ظاہرہ و باطنہ کہ چندین ہزار سال حکما در انہا فکر کردہ اند و کتابا  
 در ہر باب نوشتہ اند و بشری از اعشار انہا پی نہ بردہ اند بعین المقتین میدانند  
 کہ چنین خداوندی هیچ امری بر او مخفی نیست و از ہرچ امر عاجز نیست و  
 بر ہمہ چیز قادر است و آیہ کریمہ اشارہ باین معنی باین مراتب ہمہ دار و باید دانست  
 کہ علم او ازلی وابدیت و غافل نمی شود و وسوسہ و نسیان و فراموشی  
 در او نیباشد و خواب و بیداری و غفلت و خواب است و در او محال است  
 زیرا کہ اینہا ہمہ عجز و نقص است و او کامل من جمیع الجہاتست چنانچہ دانستہ  
 و ہر گاہ عموم علم و قدرت و تترہ او از ارتکاب امور قبیحہ ثابت شد بحدی  
 حقیقت پیغمبران علیہم السلام و اوصیای ایشان ثابت میشود چنانکہ مذکور  
 خواہد شد انشاء اللہ تعالی پس سایر صفات کمالیہ باخبار ایشان ثابت  
 میشود و احتیاج بدلائل عقلیہ نیست و لہذا درین مقام کلام را  
 بسط ندادیم پنجم آنکہ حق تعالی سمیع و بصیر است یعنی عالم است بآنچہ  
 شنیدنی است از آوازاہ و آنچہ دیدنیست بی آنکہ او را آلت شنیدن  
 و کوشی بودہ باشد و بی آنکہ او را آلت دیدن و چشمی بودہ باشد زیرا کہ اگر  
 محتاج باینہا باشد جسم مرکبی خواہد بود و محتاج و ممکن خواہد بود و در کمال خود  
 محتاج بغیر خواہد بود و او کامل بذات خود است و علم او بآنها موقوف بوجو  
 آنها نیست بلکہ پیش از وجو آنها و بعد از بر طرف شدن آنها میداند  
 بہمان نحو کہ در وقت وجو آنها میداند و این دو صفت بعلم بر سیکرد  
 و چون حق تعالی خود را باین دو صفت ستودہ جدا ذکر کردہ و شاید

حکمتش آن باشد که در ضمن اینها و بر حکما میشود که خدا را عالم بجزئیات نمیدانند  
 اما چون اکثر افعال عباد که مورد تکلیف الهی است از قبیل مسموعات و مبصرات  
 این دو صفت را از مطلق علم تخصیص بذكر فرمود که او خل و در زجرا ایشان  
 از معاصی و ترغیب ایشان بطاعات بوده باشد بعضی این دو صفت را  
 در ای صفت علم میدانند و ذکر آن ثمره ندارد و ششم آنکه حق تعالی حی است  
 یعنی زنده است و مرا و از حیات صفتی است که از ان توانائی و دانائی آید  
 و چون معلوم شد که حق تعالی عالم و قادر است پس صفت حیات نیز او را  
 خواهد بود اما حیات در ممکنات بعارض شدن صفتی می باشد و جناب  
 مقدس الهی بذات خود زنده است بدون آنکه صفت موجودی عارض او  
 کرده و در حقیقت این صفت بعلم و قدرت بر سبک و دهم آنکه حق تعالی  
 مرید است یعنی کارها را از او باز داده و اختیار صا در میشود و نه مانند افعال اضطراری  
 که بدون اراده و اختیار صا در می شود مثل سوختن آتش و فرو آمدن شهاب  
 از هوا و از مافعی که با اختیار صا در میشود و اول تصور آن فعل نمیکشیم بعد از آن  
 فاعله برای آن تخیل میکنیم و آن محرک میشود و تا بحد عزم و جزم میرسد پس آن  
 فعل از ما صا در میشود و در جناب مقدس الهی چون اختلاف احوال عوارض  
 نمی باشد پس همان علمی که حق تعالی دارد که وجود فلان امر در فلان وقت  
 برای نظام عالم اصلاح است سبب وجود او میشود و در آنوقت لهذا استکمال امامیه  
 گفته اند که اراده بعلم بر میگردد و علم باصلح اراده است و در احادیث وارد شده است  
 که اراده همه ایجاد است و از صفات فعل است و حادث است و درین باب

بسیار است و اند برای تکلف همین بس است که بدانند که افعال از حق تعالی  
راوده و اختیار موافق حکمت و مصلحت صادر میشود و دوران افعال مجبوریت  
شکل آنکه حق تعالی حکم است یعنی ایجا و حروف و اصوات نماید و هر یکی  
آنکه او را عضوی یا دانی یا زبانی بوده باشد چنانچه بقدرت کامله ایجا و  
غن و درخت کرد و حضرت موسی علیه السلام نیز ایجا و کلام در آسمان میکنند  
ملائکه می شنوند و وحی می آورند یا ایجا و نقوش میکنند در ألواح سماویه و ملائکه  
خوانند و وحی می آورند یا ایجا و آنها و قلوب ملائکه و انبیاء و اصیاء علیهم السلام  
نماید و تکلم از صفات ذات الهی نیست که قدیم باشد بلکه از صفات فعل است  
و حادث است زیرا که آنچه کمال حق تعالی است علم بآن معانی و حروفست  
و قدرت بر ایجا و حروف و اصوات در هر چه خواهد و این دو صفت قدیم اند  
و عین ذات اند و پس صفت را جدا ذکر کرده اند برای اینکه بنای بعثت  
انبیاء و تکالیف حق تعالی و انزال کتب و وجههای الهی بر این است  
و کلامهای خدا که قرآن مجید و سایر کتب آسمانی است همه عاوش اند  
و علم حق تعالی بآنها قدیم است و آن غیر کلام است و کلام نفسی که اشاعره  
قائل اند باطل است نه هر باید دانست که حق تعالی صا و ق است  
و کنه و دروغ مطلقا بر او روا نیست زیرا که عقل حکم میکند که کذب  
قیح است و او از قبایح منزه است و دروغ مصلحت که مازار و است  
باعتبار ارتکاب اقل قبحین است و این از عجز ناست که قادر نیستیم که  
مفسد کلام راست را دفع کنیم و خدا بجز موصوف نمیشود و ایضا اجماع

جمیع ملین و ارباب عقول معتقد است ہر آنکہ حق تعالی صادق است و جمیع  
 اقوال و کتب الہیہ مشحون است بآن و از جملہ ضروریات دین است دہم  
 آنکہ صفات کمالیہ الہی عین ذات مقدس است باین معنی کہ اورا صفت موجود  
 نیست کہ قائم ذات مقدس او باشد بلکہ ذات او قائم مقام جمیع صفات است  
 چنانچہ در ما ذاتی است و صفت قدرت موجود است عارض آن ذات  
 شدہ است و حق تعالی ذات مقدس قائم مقام آن صفت است  
 و بچنین وسائر صفات کمالیہ ذات قائم مقام ہمہ است و بغیر ذات  
 مقدس سبط مطلق چیزی نیست زیرا کہ اگر صفتی زائد بر ذات باشد یا قدیم  
 خواہد بود یا حادث و ہر دو محالست زیرا کہ اگر قدیم باشد تعدوت و ما  
 لازم آید و قدیمی بغیر از خدا نمی باشد پس آن نیز خدای دیگر خواہد بود و اگر حادث  
 باشد لازم آید کہ واجب الوجود محل حوادث باشد و آن محالست چنانچہ  
 انشاء اللہ تعالی مذکور خواہد شد و ایضا لازم آید کہ حق تعالی در کمال  
 محتاج بغیر باشد و آن مستلزم محض و مجرد است و این مستلزم  
 صلوات اللہ علیہ نموده است کہ مَن وَصَفَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ وَمَنْ قَرَنَهُ  
 فَقَدْ شَاہَ وَمَنْ شَاہَ فَقَدْ جَزَّاهُ وَمَنْ جَزَّاهُ فَقَدْ جَہَلَهُ یعنی ہر کہ صفت  
 خدا را با صفات زایدہ پس مقارن کرد و ایند اورا با صفات و ہر کہ اورا مقارن  
 ساخت با صفات زائدہ پس اعتقاد بدو خدا کرد و یا بدوئی در ذات خدا نقل  
 شد و ہر کہ این اعتقاد کرد خدا را صاحب جزو دانست و ہر کہ این اعتقاد  
 دارو خدا را نشناختہ است و ایضا نموده است کہ اول دین شناخت

است و کمال شناخت خدا آنست که او را یگانه و اندکمال یگانه دانستن او  
نست که صفات زائده را از او نفی کند و در حد و صفات کمالات الهی خلاف  
رود اند بعضی گفته اند علم است و قدرت و اختیار و حیات و اراده و کرامت  
سمیع و بصیر و کلام و صدق و ازیلی بودن و ابدی بودن و بعضی ازین صفات  
بغیر سیر مدرسه اند پس باید دانست که حق تعالی عالم است و قادر و مختار  
و حقی و مرید و کاره و سمیع و بصیر و مکلم و صادق و ازیلی و ابدی و چون بعضی  
ازین صفات ببعض دیگر بر میگردد و بعضی داخل صفات تشریه است  
در حد و آنها خلاف کرده اند و همه بر میگردد و با نچه مذکور شد باب دوم  
در بیان صفات است که از حق تعالی نفی باید کرد و در آن چند بحث است  
اول آنست که او یگانه است و شریکی ندارد و در خداوندی و خلق اشیا  
چنانچه مجوس میگویند و این و این و نور و ظلمت قائل شده اند و در استحقاق  
عبادت و پرستیدن چنانکه کفار که بتها را با خدا شریک کرده بودند و پرستیدند  
و سجد کردند و این مطلب با اخبار جمیع انبیاء ضرورت جمیع ادیان حق  
ثابت شده است و بیهوده عقل معلوم است که نظام عالم وجود و انتظام  
احوال آن بدون وحدت التدریس نمیشود و هرگاه تعدد بود که خدا و حیوانات  
و در حاکم و شهری و در پادشاه و در مملکتی باعث اختلال اوضاع آنها  
کرد و چون تواند بود که احوال آسمانها و زمین و کارخانه ایجا و باین وسعت  
بد و الله تنظیم تواند شد بلکه باندک تا قلی معلوم میشود که جمیع عالم با اعتبار ارتباط  
اجزای آن بیکدیگر نمیرد بلکه یک شخص است و همچنانکه عقل تجویز نمیکند که نفس



متعلق بیک بدن باشد نحو نیکند که دوازده بر عالم باشد محقق و دانی گفته است  
که اگر کسی دید و تبصره و اعتبار بکند و کرد و سزا پایی عالم بر آید انفسح آن که عالم  
روحانیات است تا آنها که عالم جسمانیات است همه را یک سلسله متشکک متعظم بیند  
بعضی در بعضی فرو رفته و بر یک بتالی خود مرتبط چنانچه پنداری یک خانه است  
و بر اصحاب بصیرت ماقده و محقق نیست که مثل این ارتباط و الیتم جز بوجدت  
صانع صورت انتظام پذیر و چنانچه از ملاحظه صانع صنایع متعدد و متبصر  
تیر هوش انمینی منکشف کرد که با وجود آنکه بحقیقت موجود همه یکی است چه  
نور و محققان اهل آتش و بیش مقرر است که مؤثر حقیقی در همه اشیا جز واحد  
نیت بواسطه آنکه متعدد در صورت مختلف است پس منافرت و مناکرت میان  
مضبوطات ایشان ظاهر میگردد و از ملاحظه انمینی و اخوات آن متفطن هوشمند را  
معلوم که در این چنین وحدت و انتظام که در اجزای عالم واقع است جز  
بوجدت صانع آن نمی تواند بود چنانچه منبرن که در ملاحظه صانع صنایع متعدد  
لفسده تا بفهمانند اهل عبادت الهی پس اهل عبادت الهی  
خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ الْآيَاتِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَمْدُ  
شأن محقق و از تحقیقات سابقه معلوم شد که همچنانکه وجود صانع بدیهی فطری  
است و وحدت او نیز بدیهی و فطری است و یحکی و بیک اله و از منقسم  
یک درگاه اند و اتفاق عقول مستقیم بر انمینی واقع است و اکثر ثنویه  
نیز مبدا اصلی را یکی میدانند و میگویند نور و یزدان قدیم است و ظلمت  
و اهرمن از و بهم رسیده است و حادث است و قلیلی از ایشان بطاهر

اظهار قدم هر دو میکنند و هر باطن اگر اندک تا ثقیل کند از عیان بوحث  
 میماند و تریات و امید ایشان را هر جا بی که بشنود بطلان آنها را با لیدیه  
 میداند و ذکر آنها موجب تطویل کلام است و حضرت امیر المومنین  
 صلوات الله علیه فرموده است که اگر خدای و یکر میبود بایست که آنها  
 و رسولان او غیر نبرد میباید و این بر ما نیست قاطع زیرا که واجب الوجود  
 باید قادر بر کمال و فیاض مطلق باشد هر گاه یک خدا صد و صیت و چهار  
 هزار پیغمبر برای معرفت و عبادت خود بفرستد و خلق را هدایت کند  
 و اگر اعیان با الله خدای و یکر میبود او نیز می بایست پیغمبری برای شناساندن  
 خود و عبادت خود بفرستد پس یا قادر نیست و عاجز است یا حکیم نیست  
 و بخیل و جاہل است و هیچ یک از این صفات بر واجب الوجود بر و آنست  
 و بر این مطلب دلایل بسیار است و این رساله کجایش ذکر آنها ندارد و  
 و اما آنکه تنها جادوی چیست اندک نفع و ضرری از ایشان متصور نیست  
 یا مخلوقی چند اند که مقهور و مغلوب قادر مطلق اند مستحق عبادت نیستند  
 ازان واضح تر است که احتیاج به بیان داشته باشد و نفی آن ضروری  
 دین اسلام است و هر حق تعالی مرکب نیست و جسم و جوهر و عرض نیست  
 و او را مکانی و جهت نیست باید دانست که موجود یا مرکب است یا بسیط  
 و مرکب آنست که اجزا داشته باشد یا در خارج مانند آدمی که مرکب است  
 از اعضا و اخلاط بدنی و عناصر اربعه یا در ذهن مانند جنس و فصل و بسیط آنست  
 که جزوی نداشته باشد و حق تعالی بسیط مطلق است و او را جزوی نیست

متعلق بیک بدن باشد بخوبی نمیکند که دو الیه در عالم باشد محقق و دانی گفته است  
 که اگر کسی دید و تبصره و اعتبار بکشد و در وسع ایاپی عالم بر آید انفسح آن که عالم  
 روحانیات است تا متها که عالم جسمانیات است همه را یک سلسله متشکک منظم بیند  
 بعضی در بعضی زورفته و بر یک بتالی خود مرتبط چنانچه پنداری یک حادث است  
 و بر اصحاب بصیرت ماقده مخفی نیست که مثل این ارتباط و الیقا م جز بوجود  
 صانع صورت انتظام نم پذیرد چنانچه از ملاحظه صانع صنایع متعدده و تبصره  
 تیربوش انمغنی منکشف کرد که با وجود آنکه بحقیقت موجود همه یکی است چه  
 نزد محققان اهل انش و پیش مقرر است که مؤثر حقیقی در همه اشیا جز واحد  
 نیست بواسطه آنکه متعدد در صورت مختلف است پس منافرت و مناکرت میان  
 مصنوعات ایشان ظاهر میگردد و از ملاحظه انمغنی و اخوات آن متظن هستند را  
 معلوم کرد که این چنین وحدت و انتظام که در اجزای عالم واقع است جز  
 بوجود صانع آن نمی تواند بود چنانچه مضمون که **لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلَاءُ اللَّهِ**  
**لَفَسَدَتَا** تا **لَفَسَدَتَا** یعنی از دست و اهل اعتبار و دانی بینی که **لَوْ كَانَ فِيهِمَا**  
**آلَاءُ اللَّهِ** **لَفَسَدَتَا** **وَالْأَرْضِ وَخِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ الْآيَاتِ الْآلَاءُ الْآلَاءُ** تمام شد  
 سخن محقق و از تحقیقات سابقه معلوم شد که همچنانکه وجود و صانع بی همی فطری  
 است وحدت او نیز بدیهی و فطری است و همگی رو بیک الیه دارند مقیم  
 یک درگاه اند و اتفاق عقول مستقیمه بر انمغنی واقع است و اکثر ثنوییه  
 نیز مبداء اصلی را یکی میدانند و میگویند نور و یزدان قدیم است و ظلمت  
 و اهرمن از و بهم رسیده است و حادث است و قلیلی از ایشان نظایر

انظار قدم هر دو میکنند و در باطن اگر اندک تاملی کند از همان بوحث  
نیاید و ترات و امید ایشان را هر جا بلی که بشنود بطلان آنها را بالیده  
میداند و ذکر آنها موجب تطویل کلام است و حضرت امیر المومنین  
صلوات الله علیه فرموده است که اگر خدای دیگر میبود بایست که آنها  
و رسولان او غیر نیز و بایاید و این بر ما نیست قاطع زیرا که واجب الوجود  
باید قادر بر کمال و فیاض مطلق باشد هر گاه یک خداوند و بیست و چهار  
هزار پیغمبر برای معرفت و عبادت خود و بفرستند و خلق را هدایت کند  
و اگر العباد بابتدای دیگر میبود او نیز می بایست پیغمبری برای شناساندن  
خود و عبادت خود و بفرستد پس یا قادر نیست و عاجز است یا حکیم نیست  
و بخیل و جاهل است و هیچ یک از این صفات بر واجب الوجود بر و است  
و بر این مطلب دلایل بسیار است و این رساله کنجایش ذکر آنها ندارد و  
و آنرا آنکه تنها جمادی چند اند که نفع و ضرری از ایشان متصور نیست  
یا مخلوقی چند اند که مقهور و مغلوب قادر مطلق اند مستحق عبادت نیستند  
از ان واضح تر است که احتیاج به بیان داشته باشد و نفعی آن ضروری  
دین اسلام است و هر حق تعالی مرکب نیست و جسم و جوهر و عرض نیست  
و او را مکانی و جهت نیست باید دانست که موجود یا مرکب است یا بسیط  
و مرکب آنست که اجزا داشته باشد یا در خارج مانند آدمی که مرکب است  
از اعضا و اخلاط بدنی و عناصر اربعه یا در ذهن مانند جنس و فصل و بسیط آنست  
که جزوی نداشته باشد و حق تعالی بسیط مطلق است و او را جزوی نیست

زیرا کہ اگر جزو داشته باشد محتاج بآن جزو خواهد بود و در وجو ممکن خواهد بود  
 وجو هر نسبت زیرا کہ جو ہر از اقسام ممکن است و او واجب الوجود بالذات است  
 و عرض نیست مانند سیاهی و سفیدی زیرا کہ عرض محتاج است بمثل و ہر محتاج  
 ممکن است و جسم نیست زیرا کہ جسم مرکب است از اجزاء و مرکب محتاج است  
 باجزاء و در مکان و بہت نیست زیرا کہ ہر چہ در مکان و بہت است یا جسم است  
 یا در جسم حلول کرد و است و خدا شہد است از ہر دو حرکت و انتقال از مکان  
 بمکان فی ذاتہ محلی بمحل و محال است زیرا کہ اینہا از لوازم جسم و جسمانیان است  
 سو مگر آنکہ صانع عالم مثل ~~نہد چنانکہ جسم بود~~ است **لکن کما مثله**  
 و شبیدہ نظیر ندارد کہ در حقیقت ذات ~~و کما صفت ہا در حرکت باشد و ضد~~  
 ندارد کہ بلا و معارضہ تواند کرد و در آفریدن اشیا مینویسند یا در می نداشتہ  
 و اعتقاد می کہ بعضی از علامہ داند کہ حق تعالی رسول خدا و ائمہ ہدی صلوات اللہ  
 علیہم را آفرید و خلق عالم زایایشان گذاشت کفر است و خالق ہمہ چیز تعالی  
 بندگان اوست چہا کہ است کہ صانع عالم دیدنی نیست و بیدہ سراسر او  
 نتوان کرد و در دنیاوند در آخرت و این ضروری دین شیعہ است و آیات  
 و احادیث بسیار بر این معنی وارد شدہ است و آنچہ تو ہم میکنی کہ برخلاف این  
 وارد شدہ است مانتولت و او را کہ بیدہ دل چنانکہ حضرت امیر المومنین  
 علیہ السلام فرمودند نہ بیند او را دیدہ ہا بمشاہدہ دیدن و لیکن دیدہ است  
 او را و ہا بحقیقت ہای ایمان و باید دانست کہ کثرت ذات و صفات کمالیہ  
 خداوند عالم را بغیر او کسی نمیداند و پیغمبر آخر الزمان صلی اللہ علیہ وآلہ کہ اشرف

کلمات و افضل عارفان است اقرار بجهنم و فرموده است مَا عَرَفْنَاكَ  
 حَقَّ مَعْرِفَتِكَ یعنی شناخته ایم ترا چنانچه سزاوارست شناختن تو است  
 و حق تعالی فرموده است که مَا قَدَّرَ اللَّهُ حَقَّ قَدَرِكَ یعنی اندازه نکرده اند  
 خدا را و تنظیم نمودند و اندازه چنانچه سزاوار است و فرموده است لَا تَدْرِكُهُ  
 الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ یعنی او را که نمیکند دیده و او را که میکند دیده و او را  
 که دور احوال است و او را که میبیند و او را که نمیکند چه جای  
 دیده سر و ایضا بارجحوس ظاهره او را که او نتوان کرد یعنی شنیدن بودیدن  
 و لمس کردن و چشیدن و بوجاس باطنه نیز او را که او مانند و هم و خیال پنجم  
 آنست که جناب مقدس الهی محل حوادث نیست که احوال مختلفه بر او وارد شود  
 مانند سهو و نسیان و خواب و دلشکی و دامانگی و لذت و الم و درد و بیماری  
 و جوانی و پیری و لذت خوردن و آشامیدن و جماع کردن و محل هیچ مقوله  
 از مقولات نه گانه عرض نیست زیرا که اتصاف باین عوارض همه و لیس  
 عجز و نقص و احتیاج است و حق تعالی از عجز و نقص و احتیاج مبرا است  
 و محل سخن درین باب آنست که آنچه از صفات کمالیه الهی است حادث نتواند بود  
 و از منفک نتواند شد مانند علم و قدرت زیرا که اگر اینها حادث باشند  
 حق تعالی پیش از عروض این صفات ناقص و جاہل و عاجز خواهد بود و او که  
 از و منفک شوند بعد از آن ناقص خواهد بود و در هیچ حال نقص بر او روا نیست  
 و اگر چه آنچه حادث میشود و صفت نقص باشد عروض آن محال خواهد بود  
 و آنچه از صفات ذات نیست و صفت فعل است حادث میتواند بود مانند

زیرا که اگر جزو داشته باشد محتاج بآن جزو نخواهد بود و در وجود ممکن خواهد بود  
 و جوهر نیست زیرا که جوهر از اقسام ممکن است و او واجب الوجود بالذات است  
 و عرض نیست مانند سیاهی و سفیدی زیرا که عرض محتاج است بجل و هر محتاجی  
 ممکن است و جسم نیست زیرا که جسم مرکب است از اجزاء و مرکب محتاج است  
 باجزاء و در مکان و جهت نیست زیرا که هر چه در مکان و جهت است یا جسم است  
 یا در جسم حلل کرده است و خدا منزه است از هر دو حرکت و انتقال از مکان  
 بمکانی یا از محلی بمحلی بر او محالست زیرا که اینها از لوازم جسم و جسمانیان است  
 سوّم آنکه صانع عالم مثل ندارد چنانکه فرموده است **لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ**  
 و شبیه و نظیر ندارد که در حقیقت ذات و کنه صفات با او شریک باشد و خدا  
 ندارد که با او معارضه تواند کرد و در آفریدن اشیا معنی و یادوری نداشته  
 و اعتقادی که بعضی از علّاه دارند که حق تعالی رسول خدا و انبیا صلی صلوات الله  
 علیهم را آفرید و خلق عالم را بایشان گذاشت کفر است و خالق همه چیز تغییر افعال  
 بندگان است چه احرار است که صانع عالم ویدنی نیست و بیده سرور اکر او  
 نتوان کرد در دنیا و نه در آخرت و این ضروری دین شیعه است و آیات  
 و احادیث بسیار بر این معنی وارد شده است و آنچه تو هم میکنی که برخلاف این  
 وارد شده است مآولت و او را که بیده دل چنانکه حضرت امیر المومنین  
 علیه السلام فرمودند بنید او را ویده با مشایخه ویدن و لیکن ویده است  
 او را و لها بحقیقت با حق ایمان و باید دانست که کنه ذات و صفات کمالیه  
 خداوند عالم را بغیر او کسی نمیداند و پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله که اشرف

کمونات و افضل عارفان است اقرار بغير نموده و فرموده است مَا عَرَفْنَاكَ  
 حَقَّ مَعْرِفَتِكَ یعنی شناخته ایم ترا چنانچه سزاوارست شناختن تو است  
 و حق تعالی فرموده است که مَا قَدَّرَ اللَّهُ حَقَّ قَدَرِهِ یعنی اندازه و کمرو ده اند  
 خدا را و تعظیم او نکرد و اند چنانچه سزاوار است و فرموده است لَا تَدْرِكُهُ  
 الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ یعنی او را کم نمیکند و او را دیده و او را کم میکند و دیده را  
 خود را احاطه و پوشیده است که یعنی دیده و لها را در کم کند و نمیکند چه جای  
 دیده و سر و آفتاب از حواس ظاهر و او را کم نمیتوان کرد یعنی شنیدن بود  
 و لمس کردن و چشیدن و بچاس باطنه نیز او را کم او مانند و هم و خیال پنجم  
 آنست که جناب مقدس الهی محل حوادث نیست که احوال مختلفه بر او وارد شود  
 مانند سهو و نسیان و خواب و دلتنگی و دماندگی و لذت و اطمینان و دیر و دیوار  
 و جوانی و پیری و لذت خوردن و آشامیدن و جماع کردن و محل هیچ مقوله  
 از مقولات نه گانه عرض نیست زیرا که اتصاف باین عوارض همه و لیل  
 غبر و نقص و احتیاج است و حق تعالی از عجز و نقص و احتیاج مبرا است  
 و محل سخن درین باب آنست که آنچه از صفات کمالیه الهیه است حادث نمیتواند بود  
 و از منفک نتواند شد مانند علم و قدرت زیرا که اگر اینها حادث باشند  
 حق تعالی پیش از عرض این صفات ناقص و جاہل و عاجز خواهد بود و اگر  
 از و منفک شوند بعد از آن ناقص خواهد بود و در هیچ حال نقص بر او روا نیست  
 و اگر چه آنچه حادث میشود ضعف نقص باشد عرض آن محال خواهد بود  
 و آنچه از صفات ذات نیست و صفت فعل است حادث نمیتواند بود و مانند



مانند خالق و رازق و مجبی و ممیت زیرا که حق تعالی در ازل خالق نبوده و الا باید که  
عالم قدیم باشد و خلق الهی همیشه بوده باشد و این صفت کمال حق تعالی نیست  
که از عدم آن نقص او لازم آید بلکه آنچه صفت کمال است قادر بودن بر ایجاد  
که در هر وقت که مصلحت و اندایجاد نماید و آن قدیم است و هرگز از حق تعالی  
منفک نمیشود و گاه باشد که دوام صفت فعل نقص حق تعالی باشد مثل آنکه  
هرگاه مصلحت و ایجاد زید درین روز بود و باشد اگر پیش ازین روز ایجاد کند  
خلاف مصلحت است و موجب نقص است و همچنین زید را تو انکار کردن گاه  
خلاف مصلحت باشد و فعل آوردن نقص او خواهد بود نه کمال او چنانکه گفتند  
که صفت ذات آنست که حق تعالی بآن موصوف کرد و بصفه آن موصوف  
نمواند بود و بصفت فعل آنست که بآن صفت و بصفه آن موصوف تواند بود  
و اما اول مثل علم که علم الهی همه چیز تعلق گرفته است و بجهل مطلقا موصوف  
نمواند بود و همچنین قدرت جناب حق تعالی قادر بر هر ممکن است و عجز را هیچ  
با نسبت نتوان داد و دوم مثل خلق میتوان گفت که خدا هفت آسمان  
سازید و زیاده از هفت آسمان چون مصلحت بنو خلق نکرده و زید را خلق کرده  
و پسرا و را خلق نکرده و بزند و کردن موصوف گردیده و بعیر اندن نیز موصوف  
گردیده و یکی را غنی و دیگری را فقیر گردانیده و هیچ یک ازینها موجب تغیر و ذات  
مقدس الهی و نقص نیست زیرا که کمال ذات مقدس او قدرت کامل و علم باطن  
و خیریت محض است و اختلاف در قابلیت مساوی ممکن است و هر چیز را در خود  
قابلیت داده و مصلحت نظام کل مبدء از فیض شامل خود داده است و اگر

زیاده از ان عطا فرماید مخالف علم شامل او خواهد بود و بکل مصالح و مصالح  
 کل بلا تشبیه از بابت باران رحمت که می بارد همه جای یک نوعی بار و اما  
 باعتبار اختلاف مواد و قابلیت در یک زمین کل و سبیل میرویا نند و در  
 یک زمین خار بجهت از ظاهر میگردانند و در یک زمین اشجار و اثمار و در یک  
 ویکری آبار و آتشار بعل می آور و در یک خانه را آبا و ان میگردانند و یکری را  
 ویران و همه از یک باران است بدیت هر چه هست از قنات نامناز  
 بی اندام ماست و روزنه تشریف تو بر بالای کس کو تا نه نیست و این  
 رساله زیاده ازین بیان مناسب نیست ششم آنست که جناب  
 حق تعالی را نامهای مقدس بسیار است چنانکه و مود و **وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ**  
**الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا** یعنی خدا را نامهای بسیار نیکو است پس بخوانید  
 او را بآن نامها و اعمال بسیار در آیات و اخبار و ادعیه وار شده است  
 و احوط آنست که خدا را بغير نامهای که در آیات و اخبار وار شده نخوانند  
 و حق آنست که نامهای خدا در فی چند اند که مخلوق اند و حادث اند و بعضی  
 از سنین قائل شده اند که نامهای خدا عین اوست و این سخن به بدیان  
 شبیه است و در اخبار وار شده است که هر که باین قول قائل شود کافر  
 است و هر که عبادت نام کند بدون معنی کافر است و هر که عبادت نام  
 و معنی هر دو کند با خدا شریک قرار داده است و هر که عبادت کند ذاتی را  
 که این نامها را بر او اطلاق میکنند خدا را به یگانگی پرستیده است هفتم  
 آنکه حق تعالی با چیزی متحد نشود زیرا که اتحاد این محال است و او را از ان

و فرزند نمی باشد و در چیزی حلول نمیکند چنانکه نصاری میگویند که حضرت  
عیسی علیه السلام فرزند خداست یا خدا و را حلول کرده است یا با او متحد  
شده است و اینها همه مستلزم عجز و نقص حق تعالی است و کفر است و آنچه  
بعضی از صوفیه میگویند که حق تعالی عین اشیاست بآنکه ما بیات مملکت امور  
اعتباریه اند و عارض ذات حق شده اند یا آنکه خدا در عارف حلول میکند  
و با او متحد میشود همه این اقوال عین کفر و زندقه است و همچنین آنچه بعضی از  
غالیان شیعه گفته اند که حق تعالی در رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام حلول  
کرده است یا بایشان متحد شده است یا بصورت ایشان ظاهر شده است  
همه کفر است و ائمه مصلوات الله علیهم از ایشان تبری کرده اند و ایشان را  
لعنت کرده اند و امر قتل بعضی از ایشان نمود و اند حضرت امیرالمؤمنین  
صلوات الله علیه جمعی از ایشان را بدو و هلاک کرده و هشت نفر آنکه حق تعالی  
در قدیم بودن شریک ندارد و هر چیزی که غیر جناب مقدس اوست حادث است  
و جمیع ارباب عقل بر این معنی اتفاق کرده اند و اگر چه حدوث و قدم را در عرف  
حکما برتبی معنی اطلاق میکنند تا آنچه اتفاق ارباب عقل است آنست که آنچه  
غیر حق تعالی است وجودش ابتدائی دارد و از منه وجودش از طرف  
ازل تنباهی است و غیر حق تعالی وجودش ازلی نیست و این معنی اجماعی است  
است بلکه جمیع اوچانست و آیات و اخبار که دلالت صریح بر این معنی دارد بسیار  
و فقیر در کتاب بحار الانوار قریب به بیست حدیث از کتب معتبره خاصه  
و عامه درین باب ایراد نمود و امام باقر علیه السلام جواب شده فلاسف و

باب العدل بیان  
حسن قبح عقلی  
و در آن چند  
مبحث است

احادیث معتبره وارد شده است که هر که قائل شود بقیدی غیر از حق تعالی کافراست  
باب سوم در بیان صفاتیت که متعلق است بافعال حق تعالی و در آن  
چند بحث است اول آنکه مذهب امامیه آنست که حسن و قبح افعال عقلی است  
و مراد از حسن آنست که فاعل قادر اگر آن فعل را بکند مستحق مدح و ثواب باشد  
و قبح آنست که فاعل قادر اگر آنرا بکند مستحق مذمت و عقاب باشد و فعل را فی نفسه  
قطع نظر از وارد شدن شرح بهمت حسنی و قبحی می باشد که مستحق مدح یا ثواب  
و مذمت یا عقاب میگردد و آن بهمت را کما هست بی بدیهه عقل همه کس می فهمند  
مانند نیکی راست گفتنی که نفع رساند و قیامت دروغ گفتنی که ضرر رساند و گاه هست  
که بفکر معلوم میشود مانند راستی که ضرر بکسی رساند یا دروغی که نفع رساند که علم بحسن  
و قبح آنها محتاج بنظر و تفکرات و گاه هست که عقول اکثر عاجز است از فهم آنها  
ولیکن بعد از ورود و شرح حسن و قبح آنها را میدانند مثل حسن روزۀ روز آخر ماه  
رمضان و قبح روزۀ روز اول ماه شوال و اشاعره از اهل سنت میگویند که حسن  
و قبح افعال با مروت و نهی شارع است هر چه را شارع امر کرد حسن میشود و هر چه را  
نهی از آن کرد قبیح میشود پس اگر مردم را امر بزمانیکر و حسن میشود و اگر نهی از  
غذا میکرد قبیح میشد و بطلان این مذهب قطع نظر از حکم عقل بآن آیات و اخبار  
بسیار ظاهر است دوم آنکه صانع عالم فعل قبیح نمیکند یا عالم قبیح آن فعل نیست  
یا هست اما قادر بر ترک آن نیست یا محتاج است بآن فعل قبیح یا قادر بر ترک آنست  
و احتیاج بآن ندارد اما بحث آن فعل را میکند بنا بر اول جهل خدا لازم می آید  
و بنا بر دوم مجرب و بنا بر سوم احتیاج و بنا بر چهارم سفاکت و هر چهار بر حق تعالی

محال است پس قبیح از و صادر نتواند شد سوّم آنکه حق تعالی بندگان را  
بر افعالی که اختیاری ایشان نیست تحلیف بآن نمیکند نه بر فعل آنها و نه بر ترک  
آنها و بندگان در فعل خود مختار اند و خود فاعل فعل خود اند خواه طاعت  
باشد و خواه معصیت و اکثر امامیه و معتزله باین قول قائل اند و اشاعره  
که اکثر اهل سنت اند میگویند فاعل همه افعال بنده خداست و بندگان  
مطلقا در آنها اختیاری ندارند بلکه خدا بر دست ایشان افعال را جاری  
میکند و در آن فعل مجبور اند اما بعضی از ایشان میگویند که اراده از بنده  
مقتدر آن فعل میباشد اما آن اراده مطلقا و خلوص و آن فعل ندارد  
و این مذہب باطل است بچند وجه اوّل آنکه ما بیده عقل و وجدان خود  
می یابیم که فوق است در افعال ما میان حرکت رعشه که بی اختیار است  
و حرکت کتابت که با اختیار خود می کنیم و همچنین فرق میابیم میان آنکه  
کسی از بام بزیرافته یا کسی از بام بزیر آید و اگر هیچ فعل با اختیار ما نباشد  
باید که اصلا فرق نباشد میان این افعال ما و حق تعالی امر  
کرده است بطاعت و وعده ثواب بآن کرده است و نهی کرده است  
از معصیت و وعده عقاب بر آن نموده است پس اگر افعال عباد  
با اختیار ایشان نبوده باشد تحلیف کردن ایشان و عذاب کردن بر  
عمیان ظلم و قبیح باشد مثل آنکه کسی دست و پای غلام خود را بربندد  
و بگوید برو و فلان چیز را بیاور و او را زند که چرا اینا و ردی یا گوید یا آسمان  
برو و زند که چرا از رفتی و دانستی که فعل قبیح بر خدا روا نیست و کیست

عالم تر از کسی که کفر و معصیت را بر دوست و ول و زبان کسی بی اختیار او جاری  
 کند و او را ایدالابا و سبب این در جهنم بسوزاند و خود در بسیاری جای  
 از قرآن مجید میفرماید که خدا ظلم کننده نیست بر بندگان سوّم آنکه حق تعالی  
 در مواضع پیش از قرآن مجید مدح مقربان بارگاه احدیت کرده است بر طاعت  
 و ذم مردودان در گاه عزّت نموده بر کفر و معصیت اگر ایشان غافل  
 فعل خود نباشند مدح و ذم ایشان سفاکت و بیخردی خواهد بود و بر خدا  
 محالست و بدانکه در احادیث بسیار وارد شده است که نه جبر است که  
 ایشان را بر افعال جبر کرده باشد و نه تفویض است که ایشان را بخواهند و الا  
 باشد بلکه امر است میان این دو امر و اکثر گفته اند که مراد آنست که خدا جبر نکرده است  
 بند و راو بند و بار او و خود کرده است اما اسبابش همه از خداست بابت اعضا  
 و جوارح و قوای بدنی و روحانی و آلات و ادواتی که در فعل در کار است  
 از جانب خداست و امر بین الامرین این است و حق آنست که بدخلیت  
 حق تعالی در اعمال عبد زیاده ازین است زیرا که هدایات خاصه و توفیقات  
 خدا برای کسی است که مستحق آنها باشد بتیارات و اعمال حسنه او و خلی است  
 در فعل طاعات و خذلان خدا و او را کذاشتن او را بنحو و دخلیست در فعل معاصی  
 این پنج یک بجای نمیرسد که سلب اختیار از او بشود و او مضطر باشد در فعل یا ترک  
 مانند آقائی که دو غلام داشته باشد و هر دو را بیک فعلی یا مورد سازد و مثل آنکه  
 به هر دو بگوید که فردا بروید و فلان متاع را از برای من هر یک بخرد و هر یک  
 این کار را بکند صد و نیا با و میدهم و هر یک که نکند ده ماز یا زبا میدهم اگر

بهین انگشاند در باب هر دو یکی بکند و یکی نکند آنکه کرده است مستحق صد و نینار  
 است و آنکه نکرده است مستحق ده تازیانه است و اگر یک غلام فرمان بردار تراست  
 و خدمات بیشتر کرده است و او را دوست تر میدارد و بعد از آنکه به هر دو آن تکلیف را  
 کرد و وجت را تمام کرد و او را به تنهایی مضطرب و ملاطفتها و مهربانی ها میکند که البته خدا  
 آن خدمت را بکن و شب از برای او طعامی میفرستد و الطاف زیاده نسبت  
 باین غلام میکند و خود این غلام این خدمت را میکند و آن دیگر نمیکند اگر این را  
 صد و نینار بدد و او را ده تازیانه بزند هیچ کس او را ندست نمیکند زیرا که نه این  
 غلام در کردن مجبور شده است و نه او در نکردن و بهر دو با احتیاط خود کرده اند  
 وجت آقا بر هر دو تمام است اینقدر بدخلیت حق تعالی و اعمال عباد را آیت  
 و اخبار معلوم میشود و بهین قدر انگشاید کرد و خوش بسیار بناید کرد که در غایت  
 اشکال است و محل لعنش اقدام است و نهی بسیار و اخبار از تفکر درین  
 مسئله وارد شده است چهار مرتبه آنست که لطف بر حق تعالی واجب است  
 بحسب عقل و لطف امر است که مکلف را نزدیک کرد و اند بطاعت و دور کرد  
 از معصیت مانند دستاوردن پیغمبران و نصب کردن امامان و عهده و وعید  
 و ثواب و عقاب و امثال اینها پنجم آنکه حق تعالی حکیم است و کارهای او  
 منوط به حکمت و مصلحت است و فعل عبث و بیفایده از وصا و نهی میشود و او را  
 و افعال اغراض صحیح و حکمتهای عظیمه ملحوظ میباشد و لیکن غرض و افعال الهیه  
 عائد به بندگان میگردد و غرض او تحصیل نفع از برای خود نیست و برین  
 قول اتفاق کرده اند امامیه و معتزله و حکما و اشاعره گفته اند افعال خدا

محلل باغراض مثبت و آیات و احادیث بسیار بر بطلان این قول دلالت  
 میکند و اکثر امامیه را اعتقاد آنست که آنچه اصلح باشد از برای خلق و نظام  
 عالم فعلش بر حق تعالی واجب است و بعضی از متکلمین را اعتقاد آنست که می باید  
 فعل الهی متضمن مصلحت باشد و اصلح بودن ضرورت نیست و ظاهر الفکر درین مسئله  
 نیز ضرورت نیست **باب چهارم در مباحث نبوت و دوران چند مقصد است**  
**اول آنکه امامیه را اعتقاد آنست که بعثت پیغمبران بر حق تعالی واجب است**  
 عقلا زیرا که لطف بر خدا واجب است و با جماع شیعه و مخصوص متواتره جمیع  
 انبیاء از اول عمر تا آخر عمر مصوم اند از گناهان کبیره و صغیره علاوه بر این  
 باب ادله عقلیه و نقلیه قائم است و سهو و نسیان بر ایشان در تبلیغ رسالت  
 و وحی الهیه جایز نیست و الا بر قول ایشان اعتقاد نتوان کرد و اما در غیر آن از  
 امور عاویه و عبادات باز مشهور علمای امامیه آنست که جایز نیست و بعضی  
 و عمومی اجماع برین کرده اند و این باب بویژه و بعضی از محدثین گفته اند که سهو و نسیان  
 بر ایشان جایز نیست اما جائز است که حق تعالی ایشان را بر سهو قرار دهد و از برای  
 مصلحتی چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در نماز ظهر یا عصر سهو کرد و در  
 تشهد اول سلام گفت و چون بخاطر آن حضرت آوردند برخواست و دو رکعت  
 دیگر کرد و گفته اند که حق تعالی برای شفقت بر امت چنین کرد که اگر کسی در نماز  
 سهو کند مردم او را سرزنش نکنند و دیگر آنکه در ایشان مکان خدائی نکنند  
 و اکثر علماء این سهو را واقع نمیدانند و احادیثی که درین باب وارد شده است  
 حل بر تفسیر کرده اند و باید دانست که مصوم در ترک گناه مجبور نیست و لیکن حق تعالی

در بیان سبب  
 نبوت و دستان  
 پنج مقصد است



لطفی چند نسبت باو میکند که او با اختیار خود ترک معصیت کند یا آنکه سبب قوت  
عقل و فطانت و ذکا و کمال استقامت در طاعت حق تعالی و تصفیه باطن از اخلاقیات  
ذمیمه و تحلیه آن با خلاق حسنه برتر رسد که محبت جناب مقدس الهی  
در دل او مستقر گردد و از قید شهوات نفسانی و خیالات شیطانهای مایه و پیوسته  
مشغول مطالعه جمال حق باشد و جلال و عظمت الهی بر دل او جلوه کند پس سبب  
کمال معرفت پیوسته خود را منظور نظر بر دور و کار خود داند و غیر آنچه رضا  
محب با او دانست بر که خاطرش نکند و و اگر نادان خیال معصیتی در خاطر  
او و آید ملاحظه جلال الهی نکند که پیرایمون آن کرد و و ایضا شرم کند از آنکه  
در حضور چنین خداوند جلیلی که پیوسته مراقب اوست مرتکب معصیت او  
گردد و باین سبب معصیت از وصا و نیتواند شد و اگر چنان باشد  
که جمعی گمان کرده اند که حق تعالی او را مجبور می سازد بر ترک معصیت هرگز  
معصیت برای او کمالی نخواهد بود و بر ترک آن ثوابی نخواهد داشت و بداند  
آیات و اخباری که موهم صد و معصیت است از انبیا علیهم السلام است  
باز کتاب مکروه و ترک اولی و چون نسبت بجلال مرتبه ایشان این نیز  
عظیم است تعبیر از آن معصیت نموده اند و وجود دیگر دارد که در حیات الطلوع  
ذکر کرده ام و آنچه در تفاسیر و توارخ ذکر کرده اند از قصص انبیا علیهم السلام  
که متضمن خطای ایشان است اکثر از موضوعات و مفتریات سینان است  
که از کتب یهود و برداشته اند و برای آنکه خطاهای خلفای جور خود را هموار  
کنند در کتب خود ادرا و نموده اند و جمعی از ناقصان شیعه نیز آنها را در کتب

خود ذکر کرده اند و احادیث در رد آنها از طرق اہلبیت علیہم السلام بسیار است  
 کہ در کتب عربی و فارسی ایراد نموده ام و این رہنما کہ کنایہش ذکر آنها ندارد پس  
 بآنها اعتقاد و بر آنها اعتقاد نباید کرد و در طریق و انس حقیقت پیغمبران معجزہ  
 است غیر اہل کہ دعوی مرتبہ بندی کند بعض دعوائی او باور نتوان کرد چنانکہ  
 کلمہ اند شاعرانی بسا اہل نیست آدم روی بہت پس بہرہ دستی نباید داد  
 مثل آنکہ شخصی دعوی کند کہ من از جانب بادشاہ بر شما حکم باید اطاعت من  
 کند بعض گفتہ او کسی از و قبول نمیکند تا حجتی از جانب بادشاہ مانند رقمی  
 یا نشانی کہ مخصوص بادشاہ باشد نہ داشتہ باشد معجزہ مثل آنست زیرا کہ  
 معجزہ فعلی است کہ بشہ از اتیان مثل آن عاجز باشد و بر خلاف مجرای عادت  
 باشد و مقارن دعوائی پیغمبری ظاہر شود پس اگر فعلی باشد کہ از پیغمبر صادر  
 شود و آن معجزہ نیست مانند ضلوع نریبہ و حیل از باب شجہہ و اگر فعل خدا باشد  
 و موافق عادت باشد آن معجزہ نیست مثل آنکہ گوید در وقت طلوع آفتاب  
 معجزہ من آنست کہ آفتاب الحال طلوع میکند و اگر مقارن دعوائی پیغمبری  
 نباشد آنرا کہ است میگویند معجزہ مثل ماہ حضرت مریم و ہر گاہ شخصی دعوی  
 پیغمبری کند و گوید خدا مرا برای ریاست دین و دنیا می خلائق فرستادہ و دلیل  
 من این است کہ حق تعالی بشارت ماہ را بدو نیم میکند یا این مرد را زندہ میکند  
 و در بہان ساعت آن امر واقع شد و ما البتہ میدانیم کہ اورا است میگوید زیرا کہ  
 خدا بر ہمہ چیز قادر است و غلش بہمہ چیز احاطہ کردہ است چنانچہ بیان کردیم پس اگر  
 این مرد کاذب باشد دعوائی او فبیح خواهد بود و اطاعت ما و اورا مستح

مقصود و مدائن  
 حقیقت پیغمبران  
 و آن معجزہ است  
 مقارن دعوائی  
 پیغمبری

پس خدا انرا می همه بر قبیح کرده خواهد بود و این قبیح است و قبیح بر خدا محالست  
 چنانکه معلوم شد و باید که معجزه بر طبق مدعا باشد تا دلالت بر صدق پیغمبری  
 کند و اگر موافق نباشد دلالت بر کذب صاحبش کند چنانکه نقل کرده اند که  
 مسیده کذاب که دعوی پیغمبری میکرد و با و گفتند که محمد صلی الله علیه و آله وسلم  
 برای کوری دعا کرد و روشن شد و کسی را طلبید که یک چشمش کور بود و دعا کرد  
 چشم صحیحش نیز کور شد و گفتند که محمد آب دهان مبارک در چاهی که خشک  
 شده بود انداخت آن چاه پر آب شد آن ملعون در چاه کم آبی آبین  
 انداخت خشک شد و این را معجزه مکنیه خوانند سقبر باید که پیغمبر افضل از جمیع  
 امت خود باشد و اعظم از همه کس باشد زیرا که تفضیل مفصول عطا قبیح است  
 و باید که عالم باشد بجمیع علوم که امت او با آنها محتاج اند و باید که بصفت  
 کمال موصوف باشد مانند کمال عفت و زیرکی و فطانت و قوت را  
 و عفت و شجاعت و کرم و سخاوت و ایثار و یکران بر خود و غیرت  
 و دین و رافیت و رحم و مروت و تواضع و نرمی و مدارا و ترک دنیا و رعایت  
 صلحا و علما و اهل دین و منزله باشد از صفات ذمیه مانند کینه و بغل و حسد  
 و حرص و محبت دنیا و حب مال و جاه و کج خلقی و جبن و از اراضی که موجب  
 نفرت خلق باشد مانند خوره و پسی و کوری و کسکی و امثال اینها و از  
 فح و رنوب که دلالتنا و شبهه نباشد و پدرانیش دنی نباشند بلکه صفتها  
 دنی نداشته باشند مثل جولایی و حجامی و حمالی و بیطاری و کارها که منافی  
 مروت باشد از و صا و رنث و مانند چیزهای خور و در میان بازارها و در حال

راه رفتن و امثال اینها و این امور را بعضی از علما ذکر کرده اند و در بعضی  
 سخن میرود و پیران پیغمبرانی که از اجداد حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود  
 اند همیشه مسلمان بودند و چنانچه بعد ازین مذکور خواهد شد اما پیران بسیار  
 پیغمبران اگرچه از کلام بعضی ظاهر میشود که باید مسلمان باشند اما تر و بنده ثابت  
 و دلیل عقلی و نقلی بران قائل نمیشود و بعضی از اخبار که در باب احوال حضرت  
 خضر علیه السلام و غیره وارد شده دلالت بر خلافتش دارد و توقفت  
 درین باب اولی است چهارم علمای امامیه اتفاق کرده اند بر آنکه انبیاء و ائمه  
 صلوات الله علیهم افضل اند از جمیع ملائکه و بر بعضی از اعاوین بسیار است  
 و اوله عقلیه نیز بسیار گفته اند و میان مخالفان ثلاث بسیار درین سلسله  
 هست و بعد از انبیا علی بنیا و علیهم السلام ثابت نیست و مشهور و معتد است  
 و چهارم بر آنست باید محلا اعتقاد کرد که جمیع انبیاء و اوصیای ایشان بر حق اند  
 و آنچه در قرآن مجید وارد شده و نبوت ایشان ضروری دین اسلام  
 شده مانند حضرت آدم و شیث و ادریس و نوح و هود و صالح و عیسی  
 و ابراهیم و لوط و موسی و عیسی و اسمعیل و اسحق و یعقوب و یوسف و داود  
 و سلیمان و ایوب و یونس و الیاس اقوال نبوت و حقیقت ایشان واجب  
 است و هر که انکار یکی از ایشان کند کافراست و تفاوت در مراتب  
 فضل ایشان بسیار است و افضل از همه پنج نفرند نوح و ابراهیم و موسی  
 و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله و سلم و ایشان را اولوا العزم می نامند و شریعت  
 ایشان مانع شریعت پیش است و افضل از همه حضرت رسالت پناه صلی الله

علمای امامیه اتفاق  
 کرده اند بر آنکه  
 انبیا و ائمه علیهم السلام  
 افضل اند از جمیع ملائکه

عدد انبیا  
 عظیم الشان

علیه‌السلام است و بعد از حضرت ابراهیم علیه‌السلام از سائر انبیاء افضل است  
 و ذوق بیان نبی و رسول بوجه مختلفه کرده اند بعضی گفته اند رسول آنست  
 که مبعوث شود و ملک در بیداری بر و نازل شود و بنی شامل آنست که در خواب  
 بر و نازل شود و بعضی گفته اند رسول آنست که مبعوث شود و بر جماعتی و بنی  
 شامل آن هست که بر کسی مبعوث نشود و بعضی گفته اند رسول آنست که  
 کتابی یا شریعتی داشته باشد و بنی شامل آنست که حافظ شریعت و یکی باشد  
 و در احادیث معتبره وارد شده است که پیغمبران چهار قسم اند پیغمبری بوده که  
 بر خود مبعوث بوده است و بر دیگری مبعوث نبوده است و پیغمبری بوده است  
 که در خواب میدیده و صدای ملک را می شنیده و در بیداری ملک را نمیدیده است  
 و مبعوث پراحدی نبوده است و بر او الهامی بوده است یعنی تابع پیغمبر دیگر بوده است  
 مثل لوط که تابع ابراهیم علیه‌السلام و پیغمبری بوده است که در خواب میدیده و  
 صدای شنیده و ملک را میدیده است و بر کسی مبعوث نبوده است اما  
 تابع شریعت پیغمبر دیگر بوده است مثل یونس علیه‌السلام و آنکه در خواب بیند  
 و صدایش شود و ملک را در بیداری بیند و خود صاحب شریعت باشد  
 او امام است و در احادیث معتبره وارد شده است که بنی آنست که در خواب  
 می بیند و صدای ملک را می شنود و اما ملک را در بیداری نمی بیند و رسول آنست  
 که صدای می شنود و در خواب ملک را می بیند و در بیداری ملک را نیز می بیند  
 و امام صدای ملک را نمی شنود و او را نمی بیند و آنکه خلاف کرده اند در آنکه  
 آیا از جن پیغمبری مبعوث شد یا نه و اکثر انکار کرده اند و بعضی گفته اند پیغمبریه

یوسف نام ایشان مبعوث گردیده و آن ثابت نیت و توقف درین مقام  
 اولی است پنجم در بیان حقیقت پیغمبری محمد بن عبدالله بن المطلب بن هاشم  
 بن عبد مناف است و دلیل پیغمبری او آنست که دعوی نبوت نمود و معجزات  
 بآیه بسیار بر طبق دعوی خود ظاهر ساخت و هر دو متواتر است اما دعوی  
 پیغمبری پس نه از باب غل و نخل قائل اند که او دعوی پیغمبری کرد و اما  
 معجزه پس معجزات آنحضرت زیاده از حد و احصاست بلکه جمیع افعال  
 و اقوال و اخلاق آنحضرت معجزه بود و معجزات آنحضرت و نوع است  
 اول قرآن مجید است و آن متواترترین معجزات آنحضرت است که تا روز  
 قیامت باقیست و در هر زمانی که پیغمبری مبعوث میشد غالب معجزه او از پیش  
 آن نفعی بود که در آن زمان شائع تر بود و اهل آن زمان در آن ماهر تر بودند  
 تا آنکه حجت بر ایشان تمامتر باشد چنانکه در زمان حضرت موسی چون  
 مدار بر سحر بود حق تعالی با عصا و ید بضیا و امثال آنها داد که قوم او را از ایشان  
 بشل آنها عاجز شدند با آنکه در آن جنس ماهر بودند و در زمانی که حضرت  
 عیسی علیه ثنایا و علیه السلام مبعوث شد چون امراض فرزند بسیار بود و  
 طبعیان حاذق مانند جالینوس و امثال او بودند پس حضرت عیسی معجزه  
 مبروه زنده کردن و کور روشن کردن و خوره و پیسی را شنا دادن و  
 امثال اینها را آورد که شبیه بفعل ایشان بود اما از نوع فعل بشر نبود  
 و در زمانی که حضرت رسالت پناه جناب محمدی صلی الله علیه و آله مبعوث  
 گردید در میان عرب چون مدار بر فن نصاحت و بلاغت بود و اشعار

از معجزات آنحضرت  
 نقل شده است  
 و درین کتاب  
 بجهت آن بیان میشود

و سخنان فصیح و بلیغ می آورند و بر کعبه می آویختند و بآن فخر میکردند حضرت  
قرآن مجید را آورد و متحدی نمود و فرمود که اگر در پیغمبری من شک دارید مثل این  
قرآن را بیاورید ایشان عاجز شدند و نتوانستند آوردن پس فرمود که ده  
سوره از مثل این قرآن را بیاورید و نتوانستند پس فرمود که یک سوره از مثل  
این قرآن بیاورید ایشان متوجه شدند و اتفاق کردند مثل سوره کوچکی بنیادند  
با آن مرصعی که در تکیه یب آنحضرت داشتند و از کتاب جنگهای عظیم گذشته شدن  
و اسیر شدن کردند و آنچه از ایشان خواسته بود دنیا و دین را نگذاشتند و می بودند  
البته می آورند و دنیا و فووضها در میان عرب و علما و انبیایان در میان اهل کتاب  
و در زمانهای بعد از آن تا حال با آنکه در همه اعصار و دشمنان آنحضرت اصناف  
و دشمنان آنحضرت بودند و دنیا و دین را نگذاشتند آوردن پس معلوم شد  
که از جنس فعل شریفیت و فعل خالق عالم است اگر آنحضرت پیغمبر نبوت و حق تعالی  
چنین امری را بر زبان او جاری نمیکرد و الا اعتدای بر کعب و دروغ و اضلال  
خلق و انواع فساد لازم می آید و آن قبیح است و بر حق تعالی ایتیان بقیع  
نحال است و در وجه اعجاز قرآن مجید خلاف است که آیا از غایت فصاحت  
و بلاغت است یا از آنکه هر گاه اراده معارضه میکردند حق تعالی صرف  
قلب و صدا و زبان ایشان مینمود که ایتیان نمی توانستند نمود و اگر چه اعجاز  
به هر دو وجه حاصل میشود لیکن حق آنست که اعجاز از چندین وجه بود و اقل  
از جهت فصاحت و بلاغت و طلاق که هر ابجدی که قرآن را می شنود  
ایستاز آنرا از سخنان دیگر می فهمد و هر فقره از آن که در میان کلام فصیحی واقع

بشود مانند یا قوت رمانی و لعل بدخشان می درخشد و جمیع فصیحی عدنان و بلغان  
 قحطان از دعان بقصاحت و بلاغت آن نمود و اندر و روایت کرده و دیگر هر که سخن  
 بسیار یعنی یا شعر فصیحی سکینت برای مفاخرت بر کعبه مشرفه علی آویخت و چون آید  
 قِيلَ يَا اَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ نازل شد همه از بیم رسوائی در شب آمدند و نوشیدند  
 خود را بر گرفتند و پنهان کردند و هر از جهت غرائب اسلوب که هر چند گیسو  
 متعجب کلام فصحاء و اشعار و خطب ایشان نماید قریب باین نظم عجیب و شبیه  
 باین اسلوب غریب نمی یابد و جمیع بلغای آثر زمان از غرائب آن متعجب و حیران  
 بودند و سوره عم اختلاف چنانکه حق تعالی فرموده است وَلَوْ كَان مَرْعِيًّا  
 غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا یعنی اگر قرآن از نزد غیر خدا بود  
 هر آینه می یافتند در آن اختلاف بسیار زیرا که اگر از بشر جدا گاه کلامی باین طول  
 صادر شود و نمی شود که مشتمل بر تناقض و اختلاف بسیار نباشد از جهت یکی از  
 جهت اختلاف حکم و مضمون خصوصاً در قسمتی که افتاکند آن سخن صاحب خط  
 و سواد نباشد و دیگر آن آیه و سوره سوره نویسند و اکثر نویسندگان شیافان  
 و دشمنان او باشند و یک اختلاف در فصاحت زیرا که قصاید و خطب افصح فصحاء  
 اگر یک فقره اش فصیح است فقره دیگر فصیح نیست و اگر یک بیت عالی است  
 بیت دیگر دایمی است و اگر یک جزو ش و تحقیق است جزو دیگر لهو و باطل و  
 تزیینتی است و کلامی که از اول تا آخر همه در اعلائی درجات بلاغت بوده باشد  
 و همه بر حقایق و معارف مشتمل باشد صواب و نمیکرد و دیگر از کسی که هیچگونه اختلاف  
 در ذات و صفات و افعال و احوالش نیست چهار هزار جهت اشتمال بر معارف



ربانی زیرا که در آن وقت در میان عرب خصوصاً اهل مکّه علم بر طرف شده بود و  
 آنحضرت پیش از بعثت با هیچ یک از علمای اهل کتاب و غیر ایشان معاشرت  
 ننموده و مسافرت بجلا و دیگر بسیار نمود که طلب علم کند و آنچه حکما در چندین هزار سال  
 در معارف الهی فکر کرده اند در هر سوره و آیه با حسن و چو بیان فرموده و امری که  
 مخالف عقول سلیمه و افهام مستقیمه باشد مطلقاً در آن نیست و برکت آنحضرت  
 طائفه عرب که بعد فهم علم و ادب مشهور آفاق بودند از نور علم و محاسن ادب  
 و مکارم اخلاق مغیبه طاسکان بسع طباق گردیدند و علمای جهان در کتاب  
 علم و ایمان محتاج بایشان شدند پنجم از جهت اشتغال بر آداب کریمه و  
 شرائع تویمه زیرا که در مکارم اخلاق آنچه حکما و علما در سالها فکر کرده بودند  
 در هر سوره و اخلاف آن بیان شده و در شریعت قانونی چند برای انتظام  
 احوال عباد و رفع نزاع و فساد و معاملات و مناکحات و معاشرت و حدود  
 و احکام حلال و حرام مقرر گردانیده که در هر باب هر چند علمای زمان عقلایی  
 جهان تفکر نمایند خدشه در آن نمی توانند یافت و در هیچ امر قاعده بهتر از آنچه  
 در کلام معجز نظام و شریعت یدانام علیه و علی آله السلام مقرر گردیده نمیتوانند  
 ساختند و اگر کسی بعقل خود رجوع نماید میداند که ازین معجزه عظیم تر نمی باشد ششم  
 از جهت اشتغال بر قصص انبیاء سابقه و قرون ماضیه که در آن زمان مخصوص اهل  
 کتاب بوده و دیگر از احصاء اهل مکّه بر آنها اطلاع نبوده به نحوی بیان نموده  
 که با وجود معاندان بیحساب خصوصاً اهل کتاب نتوانستند که تکذیب آنحضرت  
 نمایند و هیچ جزوی از اجزای آن قصه ها و آنچه مخالف مشهور میان ایشان بود

نیت آنرا بر ایشان ظاهر کرد و ایند مانند کشتن و برادر کشیدن حضرت عیسی  
لی نبیا و علیه السلام و آنچه در کتب ایشان بود و برای مصلحت مخفی میداشتند  
ایشان ثابت کرد و ایند مانند قصه شکسار و حلال بودن گوشت شتر بر ایشان  
و غیر اینها که به تفصیل در کتاب حیات القلوب ایراد نموده ام هفتم از جهت  
خواص سوره و آیات کریمه آنست که شفای جمیع دروهای جسمانی و روحانی  
و دفع تسویلات نفسانی و وسوسه شیطانی و امن از مخاوف ظاهری و باطنی  
و دشمنان اندرونی و بیرونی و آیات و سوره رقیه ای است و تجارب  
صا و معلوم گردیده و تأثیرات قرآن حمید را در جلای قلوب و شفای صدور  
و ربط بخواب مقدس ربانی و نجات از سورت مشبهات نفسانی زیاده  
از آنست که صاحب ولی انکار آن نماید یا عاقلی را و در آن مجال تا علی پاشه هشتم  
از جهت اشغال و آن مجید است بر اخباری که غیر حق تعالی را بر آنها اطلاعی  
نیست و آنها زیاده بر آنست که احصا توان نمود و آن بر دو قسم است اول  
آنست که در بسیاری از آیات کریمه خبر داده است بآنچه کافران و منافقان  
در خانه های خود میکنند یا یکدیگر برآورد و پنهان مذکور می ساختند یا در خاطرات  
خود میگذرانیدند و بعد از خبر دادن تکذیب آنحضرت نمیکردند و انکار می نمودند  
و انابت میکردند و چون سخنی میگفتند خائف می شدند و میگفتند درین سبب  
جبرئیل با آنحضرت خبر خواهد داد و ازین نوع بسیار است و اکثر احوال القلوب  
ذکر کرده ام دوم آنست که در بسیاری از آیات کریمه خبر داده است  
بامور آئیده که غیر خدا را بر آنها اطلاعی نیست پیش از وقوع آنها که بوحی الهام

مانند خبر دادن از عدم ایمان ابولهب و جمع دیگر و خبر دادن از مذلت  
 یهودان تا روز قیامت و چنان شد و تا کمال تبارک و تعالی در میان ایشان  
 به هم برسیده و در هر شهر و دیار ذلیل ترین اهل روزگار اند و مذلت ایشان مثل  
 میزند و خبر دادن از فتح بلاد برای اهل اسلام و خبر دادن از دخول مکه معظمه  
 برای عمره و از فتح مکه معظمه و بکشتن حضرت بسوی آن بله و طیب و خبر دادن  
 از عصمت حضرت رسول از شومروم و خبر دادن از غلبه رومیان بر  
 کبران عجم و خبر دادن در سوره که تراذ کثرت اتباع و اولاد آنحضرت  
 و بر افتادن بنی امیه و نسل آنها که حضرت را تبرکیت نمود و خبر دادن از  
 عدم آرزوی یهودان مرک را و چنان شد و اکثر درجات القلوب مذکور است  
 نوع دوم در بیان محلی از سایر معجزات آنحضرت است بدانکه حق تعالی  
 هیچ پیغمبری را معجزه عطا نکرده است مگر آنکه مثل آنرا آوریده بران بآنحضرت  
 عطا کرده است و معجزات آنحضرت را احصا نمی توان کرد و زیاده از هزار  
 معجزه در سائر کتب ایراد کرده ام و سایر معجزات آنحضرت چند قسم است  
 قسم اول معجزات بدن شریف آنحضرت است و آن بیت و چهار معجزه  
 است اول آنکه پیوسته نور از جبین نورانش ساطع بود و چون ماه شمس  
 جبین بین آن معدن انوار بر در و دیوار می تابید و گاه دست مبارک را  
 بلند میکرد و انگشتان نورش مانند و شمع روشنی میداد و هر بوی خوش  
 آنحضرت بود و چنانچه هر وقت آنحضرت از راهی میگذشت تا دور و نزدیکان  
 هر که از آن راه میگذشت میدانست که حضرت از آن راه رفته است

از معجزات آنحضرت  
 احصا کنم زیاده است  
 در سائر کتب ایراد کرده ام  
 معجزات بدن شریف  
 آنحضرت و آن  
 بیست و چهار است

ز عطر و دوز عرق آنحضرت جمع می کنند آن بهترین عطر با بو و داخل عطر می  
 میس کنند و دلو آبی بنزد آنحضرت آورده گفت آبی در دهان مبارک  
 رد و مضمضه کرد و در دلو ریخت آن آب از مشک خوشبو تر شد سوم  
 آنکه چون در آفتاب می ایستاد یاراه میرفت اورا سایه بنود چها سفر  
 آنکه با هر که آنحضرت راه میرفت هر چند او بلند تر بود حضرت بعد رکعت  
 از بلند تر می نمود پنجم آنکه پیوسته در آفتاب ابر بر سرش سایه می افکند  
 و با او حرکت میکرد ششم آنکه مرغی از بالای سر مبارکش پرواز نمیکرد  
 و جانوری مانند کس و پشه و غیر آنها بر آنحضرت نمی نشست هفتم آنکه از  
 عقب میدید چنانچه از پیش رو میدید هشت آنکه خواب و بیداری او یکسان  
 بود و خواب توای او را از ادراک معطل نمیکرد و سخن ملائکه را می شنید و دیگران  
 نمی شنیدند و ملائکه را میدید و دیگران نمی دیدند و هر چه در خاطر بامیکند  
 میدانت نهم آنکه هرگز بوی بد برشام مبارکش نمیرسید دهم آنکه آب و ما  
 به هر جا می که می افکند در آن برکت بهم میرسد و پر آب میشد و به هر صاحب  
 روی که می مالید شفای یافت و دست مبارک را به هر طعامی که میرسانند  
 در آن برکت بهم میرسد و از طعام قلیل جماعت کثیر را سیر میکند و چنانچه  
 از بزغاله و یک صاع جو یا برغصه نفر را سیر کرد و یازدهم آنکه جمیع نعمت را می فهمید  
 و جمیع لغات سخن مکلفیت دوازدهم آنکه در محاسن شریفش مفعده موی سفید  
 بهم رسیده بود که مانند آفتاب می درخشید سیزدهم آنکه نه بخت بر پشت  
 مبارکش نقش گرفته بود و نور آن بر نور آفتاب می درخشید و زیاده و کمی میکرد

چهاردهم آنکه آب از میان انگشتان مبارکش جاری شد بقدریکه جماعت کثیر  
 سیراب شدند پانزدهم آنکه باشاره انگشت ماه را بدو نیم کرد و شاگرد هفتم آنکه  
 مشک ریزه در دست حق پرستش تسبیح میگفت و مردم می شنیدند هفتدهم  
 آنکه خسته کرده و ناف بریده و پاک از آلائش خون و غیر آن بتولد شده و در وقت  
 ولادت از پا برآمده از بسروچون بر زمین آمد بوی بهتر از بوی مشک  
 از ولایت و فلاح کرد و بدو جهان را معطر کرد پس رو بمعبس سجده افتاد و چون  
 سوار مسجد و بر داشت دست بموی آسمان بلند کرد و اقرار نمود بوحداینت  
 حق تعالی و ربالت خویش نوری از وسط طبع کردید که مشرق و مغرب  
 عالم را روشن کرد هجدهم آنکه هرگز محتمل نشد و خواب شیطان نمی زد نوزدهم  
 آنکه فضیله که از آن حضرت جدا میشد بوی مشک از آن می آمد و کسی ~~نمی~~  
 بلکه زمین مامور بود که آنرا فرو برد بیست آنکه بر هر چهار پایی که آنحضرت  
 بر آن سوار میشد رهوار میشد و پیر نمی شد بیست یک آنکه در قوت کسی  
 با آنحضرت مقابله نمی توانست کرد بیست دو آنکه جمیع مخلوقات  
 در عایت حرمت آنحضرت میگردند و بر هر سنگ و درخت که میگذاشت  
 خم میشدند از برای تعظیم و بر آنحضرت سلام میکردند و در طفولیت ماه کهواره  
 آنحضرت را می چنانید بیست سوم آنکه اگر بر زمین نرم راه میرفت جای  
 پایش نمی ماند و گاه بر سنگ سخت راه میرفت و اثر پایش میماند بیست چهار  
 آنکه حق تعالی از آنحضرت مهابتی در دلها افکنده بود که بآن تواضع و شکستگی  
 و شقیقت و محبت که داشت کسی بر روی مبارکش درست نظر نمی توانست کرد

در بیان مختصر و مفید  
آنحضرت

و هر کافر و منافقی که آنحضرت را میدید از بیم برنج و میل زید و از و ماه و راه رجا  
او در دلهای کافران اثر میکرد قسم دوم معجزات ولادت با سعادت  
آنحضرت با خاصه و عامه بطریق شگانه درایت کرده اند که در شب میلاد کثیرالاشعاع  
آنجناب شیاطین را از صغیر و بآسمانها منع کردند باین سبب شب از آسمان  
ظاهر شد حتی آنکه مردم ترسیدند که قیامت بر پا خواهد شد و علم کاینان بظرف  
شد و سحر سحران ضعیف شد و هر تپی که در عالم بود بر ر و در افتاد و طاق کبری  
که بادشاه عجم با نهایت استحکام بنا کرده بود و هنوز باقی است بلرزد و  
چهارده کنگره اش رنجش و از میانش شکست و تارمین دیو خفته شد و تاحال  
شکلی بغیر آنها ندارد و قصری که بر دجله بنا کرده بود و خراب شد و آب در آن  
جاری گردید و دریا چرب و ده که آنرا می پرستیدند شکست و الحال بجای  
آن ملک است که نزدیک کاشانت و آتشکده فارس که هزار سال بود که  
می پرستیدند در آن شب خاموش شد و در و خانه سا و ده که ساها خشک  
بود آب در آن جاری شد و نوری در آن شب از طرف حجاز ساطع شد  
و در تمام عالم منتشر گردید و تحت هر بادشاهی سزگون شد و جمیع بادشاهان  
در آن روز لال بودند و سخن نمی توانستند گفت و ملائکه مقربان و ارواح  
اضعیای پیغمبران در هنگام ولادت و انوار السعادت آن منع سعادت حاضر  
شدند و رضوان خازن بهشت با حوریان نازل شدند و ابرقیما و طشتها  
از طلا و نقره و زمر و بهشت حاضر کردند و برای حضرت آمنه شربتیا ابر بهشت  
آوردند که او آشامید و آنحضرت را بعد از ولادت با بهای بهشت غسل داد

و از عطرهای فروس معطر گردانیدند و مهر نبوت را بر پشت آنحضرت زدند  
 که نقش گرفت و در حریر سفیدی که از بهشت آورده بودند پیچیدند و او را بر جمیع  
 روحانیان عرض کردند و جمیع ملائکه سموات بخد مت آنحضرت رسیدند و برو  
 سلام کردند و در ساعت ولادت چهار رکن کعبه منظمه از زمین جدا شدند و بحاج  
 حجه مقدس سرسجده افتادند و غرائب ولادت و معجزاتی که در آن حالت  
 و بعد از آن در ایام نشو و نما ظاهر شد زیاده از حد حد و احصاء و برین  
 در حیات القلوب مذکور است قسم سوم معجزاتی است که متعلق بامور سماوی  
 و آثار علوی است و آن بسیار است اول شَقُّ تَمَرِ حَقِّ تَعَالَى فرموده است  
اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ یعنی نزدیک شد قیامت و شکافته شد  
 ماه و اکثر مفسران گفته اند که این آیه وقتی نازل شد که قریش از آنحضرت معجزه  
 طلب کردند حضرت با نکشت مبارک اشاره بجاه کرد و مقتدرت الهی بدو نیم شد  
 و چون از اهل بلا و دیگر پرسیدند ایشان نیز خبر دادند که ماه را در آن شب  
 چنین دیدیم که بدو نیم شد و باز بهم پیوست و بعضی روایت کرده اند که نیمه  
 بر پشت کعبه افتاد و نیم دیگر بر کوه بوقیس دوید و بر کرد و ایندین آفتاب است  
 خاصه و عامه بسندهای بسیار از اسما و بنت ابی عمیس غیر او روایت  
 کرده اند که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله حضرت امیر المومنین  
 صلوات الله علیه را برای کاری فرستاد و بعد از آنکه حضرت رسول  
 از نماز عصر فارغ شد حضرت امیر مراجعت نمود و حضرت رسول مبارک خود را  
 در دامن آنحضرت گذاشت و خوابید و در آن حال وحی بر آن حضرت

در میان قلبی معجزاتی  
 و آن بر دو قسم است

نازل شد تا آنکه نزدیک شد که آفتاب غروب کند چون وحی منقطع شد حضرت  
نمود و یا علی نماز کرده گفت نه یا رسول الله تو انستم سر مبارک ترا بر زمین کن ارم  
پس حضرت دعا کرد که خداوند اعلی در طاعت تو و طاعت رسول تو بود  
آفتاب را بر او برگردان اسماء گفت و الله و یدم که آفتاب برگشت و بلند شد  
و بجائی رسید که بر زمینها تابید و وقت فضیلت عصر برگشت و حضرت  
نماز کرد پس باز آفتاب بیکه دفعه نورفت و مثل این معجزه از برای حضرت  
امیر المؤمنین علیه السلام بعد از وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله  
واقع شد سوسر بخین ستارگان و بسیاری شهب و در هنگام ولادت  
باسعادت آنحضرت چنانچه مذکور شد چهار مرتبه نازل شدن ماده ه بر او است  
علیهم السلام از آسمان پنجم صواعق و عقوباتی که بر بعضی از دشمنان  
آنحضرت نازل شد قسم چهار طاعت جهادات و نباتات آنحضرت  
را و سایر آنچه در آنها ظاهر شد از معجزات مانند ناله کردن چوب خرمائی  
که حضرت بر آن پشت میداد و چون منبر را ساختند از مفارقت آنحضرت  
و طلبیدن آنحضرت و رخت را و اجابت کردن و آمدن بسوی آنحضرت  
و بر رو افتادن آنها باشاره آنحضرت و سبز شدن میوه و دادن خبث  
خشک و ریگساعت و سلام کردن و رخت و شک بر آنحضرت و کشتن  
درختان خرمای برای سلمان و در ساعت بلند شدن و میوه دادن و برود  
زمین پاهای اسب سراقه را و این قسم از معجزه زیاده از حد و احصا است  
قسم پنجم سخن گفتن حیوانات با آنحضرت مانند سخن گفتن آهو و شیر



و کرک و سوسمار و بزغالہ بریان و ناکہ آنحضرت در شب عقبہ و ولالت کردن  
 شیر سفید مولای آنحضرت را بر راه و کواہی و اودن انواع حیوانات بر رسالت  
 آنحضرت و ازین نوع بسیار است قسم ششم مستجاب شدن دعا آنحضرت  
 است و رزق شدن مردگان و پناشدن کوزان و شفا یافتن بیمار این  
 و این نوع زیاد و از ان است کہ آنحضرت می توان کرد و قسم هفتم استیلا آنحضرت  
 است بر دشمنان و دفع شر ایشان و نازل شدن ملائکہ از آسمان برای یار  
 آنحضرت چنانکہ در جنگ بدر و احد و غیر آنها شد و آثارش بر مردم ظاهر گردید  
قسم هشتم استیلا آنحضرت بر شیاطین و جانیان و ایمان آوردن  
 جن با آنحضرت چنانکہ قرآن مجید بآن مطلق است و در احادیث بسیار وارد  
 شدہ است و منع شیاطین از آسمان و دفع ایشان بشہب و کلام مجید  
 مذکور است قسم نهم خبر دادن از امور پنهان و امور آئندہ است مانند  
 خبر دادن از دولت بنی امیہ و آنکہ ایشان ہزار ماہ یا دشاہی خواهند کرد  
 و از دولت بنی عباس و مظلوم شدن اہلبیت رسالت صلوات اللہ علیہم  
 و شبید شدن حضرت امیر المؤمنین حسین علیہم السلام و کیفیت شہادت  
 ہر یک و انقضای ملک با دشماں عجم و بقای دولت نصاری و خبر دادن  
 از شہادت امام رضا علیہ السلام و مدفون شدن آنحضرت و خرابان  
 و خبر دادن از شہادت عمار و دیگران و کیفیت آنها و جنگ آنحضرت با عائشہ  
 و طلحہ و زبیر و معاویہ و با خوارج و خبر دادن از مظلوم شدن ابوذر رضی اللہ  
 و بیرون کردن او از مدینہ بلکہ آنچہ بر اکثر اہلبیت و صحابہ واقع شد آنحضرت

خبر داد و خبر داد و آن از وفات نجاشی با و شاه چشمه در ساعت فوت او و از  
 شهادت جعفر طیار رضی الله عنه و زید و عبد الله بن رواحه در ساعت شهادت  
 ایشان در جنگ بئوک و از شهادت حبیب بن عدسی در مکه و از مالی که عباس  
 در مکه پنهان کرده بود و خبر داد و آنحضرت آنچه منافقان و رخنه های خود  
 میکنند و آنچه صحابه و رخنه های خود میکنند و اکثره مکی بنزد آنحضرت  
 می آمدند پیش از آنکه سخن بگویند حاجت ایشان را میفرمود و کم سخن میزد آنحضرت  
 صراحت میداد که از منجره خالی باشد و کسی که تفصیل این معجزات را خواهد کتاب  
 حیات القلوب رجوع نماید ششم در بیان معراج حضرت سالت علی بن ابی طالب  
 علیه السلام است و مخصوص صریح قرآن مجید بر آن دلالت کرده است و از  
 جمله ضروریات دین اسلام است و منکر آن کافرانست و خلافتی که بعضی از  
 قاصدان در خصوصیات آن کرده اند ناشی از عدم تتبع است یا قلت تدین  
 زیرا که بعضی از عامه خلاف کرده اند که در خواب بود یا در بیداری و بر روح  
 تنها بود یا بدن و روح هر دو تا مسجد اقصی بود یا تا آسمان و بعضی از مشاخرین  
 تمکین شیعه در ذکر بعضی از این خلافتها متابعت ایشان کرده اند یکی از جهت  
 که مذکور شد و آنچه از آیات کریمه و احادیث متواتره خاصه و عامه ظاهر شود  
 آنست که حق تعالی حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در یک شب از مکه  
 معظمه بسوی مسجد اقصی که در شام است برد و از آنجا با سنانها تا مدینه المنتمیه  
 و عرش اعلی سیر نمود و عجائب خلق سموات را با آنحضرت نمود و از راههای  
 نهانی و معارف نامتناهی بر آنحضرت القاف نمود و آنحضرت در بیت المعمور

بیان حقیقت  
 و حقیقت معراج

و تحت عرش الهی بعبادت حق تکمیل نمود و بار و احابنیا علیهم السلام باجساد  
ایشان ملاقات کرد و داخل بهشت شد و منازل اهل بهشت را مشاهده نمود و  
واحادیت متواتره خاصه و عامه و لالت میکند بر آنکه عروج آنحضرت به بدن  
بودن بروح نبی بدن و در بیداری بودن در خواب و در میان قدما و علما  
شیعه درین معانی خلاف بنمود و چنانچه ابن بابویه و شیخ طوسی رحمتهما علیهما  
و غیر ایشان تصریح باین مراتب کرده اند و اتفاقی است که معراج مشهور پیش از  
هجرت واقع شد و محتمل است که بعد از هجرت بدین طریقه نیز واقع شده  
باشد چنانکه جمعی قائل شده اند که معراج مکرر واقع شد و ابن بابویه و صفار  
و دیگران بسبب بهتر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که حق تعالی  
حضرت رسول صلی الله علیه و آله را صد و بیست مرتبه باسمان برد و در هر مرتبه  
آنحضرت را در باب ولایت و امامت امیر المومنین و سایر ائمه طاهرين  
صلوات الله علیهم جمیع زیاده از سایر و انص تا کید و مبالغه نمود و آنحضرت  
صادق علیه السلام منقولست که از ما نیست کسی که یکی از چهار چیز را انکار کند  
معراج و سوال قبر و مخلوق شدن بهشت و وزخ و شفاعت و آنحضرت  
امام رضا علیه السلام منقولست که هر که ایمان نیاورد و بمعراج تکذیب کرد و  
است حضرت رسول را هفتم در بیان قلیل از فضائل و مناقب آنحضرت  
است باید دانست که آنحضرت بر کافیه مبسوٹ بود و از عرب و عجم  
و جمیع آدمیان و ایضا مبسوٹ بود بر حیثیان به نص قرآن و دین او و نسخ  
او دین جمیع پیغمبران است و آخر پیغمبر است و بعد از پیغمبری نخواهد بود

بیان قلیلی از فضائل  
و مناقب پیغمبر خدا

و آنحضرت اشرف است از جمیع مخلوقات از ملائکه و جن و انس و از حضرت  
امیرالمومنین و سایر ائمه علیهم السلام افضل بود و آنچه بعضی از غلات میگویند  
که حضرت امیرالمومنین علیه السلام افضل از آن حضرت بود که راست و  
آنحضرت مستجمع جمیع صفات کمالیه بشری بود و یک معجزه عظیم از معجزات  
آنحضرت این بود که در میان گروهی نشو و نما کرد که از جمیع اخلاق حسنه  
عاری بودند و مدار ایشان بر غصبت و عناد و فساد و تغایر و نزاع  
و تحاسد بود و در حج مانند حیوانات عریان میشدند و بر در کعبه دست بر هم  
میزنودند و صفیه میکشیدند و بر می بستند عبادت ایشان چنین بود ازین  
معلوم است که سایر اطوار ایشان چه خواهد بود و الحال که زیاده از  
هزار سال از بعثت آنحضرت گذشته است و شریعت مقدسه ایشانرا  
طوعاً و کرهاً با صلاح آفروده است کسی که در صحرائی که ایشانرا مشاهده  
میکند میداند که بابت شتی از انعام بدتر اند در میان چنین گروهی آنجناب  
به هم رسید با جمیع اخلاق پسندیده و اطوار حمیده از علم و حلم و حیا و کرم  
و عفت و سخاوت و شجاعت و مروت و سایر صفات کمال که علما  
خاصه و عامه کتابها درین باب نوشته اند و عشری از اعشار آنها را  
احصا نموده اند و بعجز اعتراف نموده اند و قلیلی از انرا در کتاب  
حیات القلوب ایراد نموده ام و ایضاً اجماع امامیه منعقد است بر آنکه  
پدران بزرگوار رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم همه مسلمان  
بوده اند تا آدم علیه السلام بلکه تا آدم همه انبیاء و صیابوده اند و هیچ

یک کافر نبود و اندوآز که کافر بود پدر حضرت ابراهیم علیه السلام نبود بلکه  
عمومی او بود و چون او را تربیت کرده بود و او را پدر سکیت بلکه پدرش  
تاریخ بود و مسلمان بود و احادیثی که دلالت بر خلاف این میکند محمول بر  
تقیه است و بعد از آنکه آمده هر دو مسلمان بودند و بعد از آنکه او صیبا  
حضرت ابراهیم بود و همچنین پدرانش تا حضرت اسمعیل علیه السلام همه  
او صیبا بودند و حضرت ابوطالب پدر حضرت امیرالمومنین علیه السلام  
بعد از عبدالمطلب وصی بود و هرگز بت ند پرستید و کافر نبود و لیکن ایمان  
خود را از برای مصلحت از قوم خود مخفی میداشت که رعایت حضرت  
رسول صلی الله علیه و آله برای او بکنند و اعانت آنحضرت علیه السلام  
بیشتر تواند کرد و وصیای او و اعیان و کتب ابراهیم و اسمعیل و سایر انبیاء و او صیبا  
نزد او بود و بحضرت رسول در وقت مرون تسلیم گردید و در آنوقت  
انظار اسلام نمود و لهذا در احادیث وارد شده است که مثل امثل  
اصحاب گفته بود که ایمان را پنهان داشتند و کفر را ظاهر کردند برای تقیه  
پس حق تعالی ثواب ایشان را مضاعف گردانید و برین مضامین احادیث  
معتبره متواتره از اهل بیت علیهم السلام وارد شده است و اسلام ابوطالب  
و ابابا و جداد حضرت رسالت از ضروریات دین شیعه است و در  
احادیث معتبره وارد شده است که شیعه مانیست هر که با سلام ابوطالب  
قائل نباشد باید اعتقاد کرد که جدات آنحضرت و ما در این علیهم السلام  
همه عتائف و نجیبات و مکرمات بوده اند و آلوده به تهمتی نبوده اند و

در هنگامیکه نطفه ایشان با آبای ایشان در رحم آنها قرار گرفته مسلمان بودند  
اما لازم نیست که همیشه مسلمان بوده باشند مانند شهر بانویه مادر حضرت سیّد  
ابن الحسین علیهما السلام و مادرهای اکثر ائمه علیهم السلام که کثیران بوده اند زیرا که  
در وقت کفر نطفه ایشان در رحم آنها نبوده و بخلات پدران و اجداد ایشان  
چون پیوسته نطفه های کریمه در صلب ایشان بوده باید که هرگز کافر نبوده باشند  
و این مضامین از اولا و ثانی و نقلیه ظاهر و مبهر من است اما اگر متفطن و متدبیر  
نشده اند و الله الموفق هشتم خلاف است که آیا آنحضرت بر ملائکه  
مبعوث بود یا نه و توقف اولی است اما از احادیث بسیار ظاهر میشود  
که متناق و ولایت آنحضرت و اوصیای او را از جمیع ملائکه گرفتند و جمیع  
ملائکه مطیع و منقاد ایشانند و ملائکه از انوار مقدسه ایشان تریزه و تلبیس  
و تبسج حق تعالی را آموختند و هیچ ملکی برای امری بر زمین نمی آید مگر آنکه  
اول بخدمت امام علیه السلام می آید و بعد از آن بی آن کار میرود و جبرئیل  
علیه السلام بی رخصت داخل خانه حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله  
نمی شد و چون داخل میشد مانند بندگان بالواب و در خدمت آنحضرت  
می نشست لنهم خلافت است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله  
پیش از بعثت آیا بشری علی میگردید یا نه بعضی برینند که بشری متعبد نبود  
و بعضی گفته اند که بود و بعضی توقف کرده اند و فرقه دوم نیز خلاف  
کرده اند بعضی گفته اند بشرع حضرت نوح علیه السلام عمل میکرد  
و بعضی گفته اند بشریّت ابراهیم صلوات الله علیه و بعضی بشرع موسی

در تحقیق آنکه آیا ملائکه  
مبعوث بودند یا نه

در تحقیق آنکه  
آیا آنحضرت پیش  
از مبعوث شدن از ملائکه  
علی سیکر دند یا نه

و بعضی شرع عیسوی و بعضی هر چه شرائع و حق نر و فقیر آنست که بعد از بعثت  
 آنحضرت تبعه بر هیچ شرعی غیر شرع خود نمی نمود و شریعت آنحضرت م  
 مانع جمیع شرائع بود و لهذا آنچه از آنحضرت سوال میکردند تا وحی  
 نازل نمی شد جواب نمیداد و هرگز در هیچ امری تمسک بکتب سابقه  
 نمیکردید و در حکم سنکرا زنا کار و خمر از تورات و اد برای اتمام محبت بر می نمود  
 و تکذیب قول ایشان و اظهار علم خود بکتب ایشان و آیاتی که اشعاری  
 بتابعین اینها وارد و محمول بر اصول دین است که متفق علیه جمیع ادیان  
 و بر موافقت ایشان در تبلیغ رسالت و صبر و تحمل بر مشاق است  
 و آتایش از بعثت مدلول اخبار و ادله عقلیه بسیار آنست که آنحضرت  
 اهتمام در عبادات و قبیح در مکارم اخلاق و اجتناب از محرمات و مساو  
 آداب زیاده از همه کس میفرمود و چون تواند بود که سایر خلق در حد است  
 سن بکلف بشرائع باشند و عبادت حق تعالی کنند و اشرف مخلوقات  
 تا چهل سال مطلقا بکلفت عبادتی نبوده باشد و راه دین خود را ندانند با آنکه  
 منقول است که آنحضرت انواع عبادات میکرد و وسعت حج پیش از هجرت  
 پنهان بجا آورد و آداب سنه از تسبیح و تحمید و تسلیم و ترک محرمات و  
 مکروهات و روزه و انواع عبادات از آنحضرت تعاد میشد و نمی تواند  
 بود که اینها بتابعین شریعت دیگران باشد بچندین وجه اقلان آنکه  
 اگر عمل بشریعت پیغمبر دیگر نماید رعیت او نخواهد بود و باید که آن پیغمبر افضل از او  
 باشد و این خلاف ضرورت دین است و در هر آنکه شریعت آن پیغمبر را

بایست بدانند تا بشرع او عمل نمایند اگر بوحی و انست پس پیغمبر خواهد بود و عمل  
 بشرع خود کرد و خواهد بود که موافق شرع پیغمبر دیگر باشد و اگر بعکس ویست  
 و انست پس بایست که از علمای آن ملت اخذ کرده باشد و از جمله معجزات  
 آنحضرت صلوات الله علیه آن بود که خط و سواد نداشت و با علمای اهل کتاب  
 معاشرت نکرد و قصص انبیاء را بخوبی که در کتب ایشان بود بیان کرد پس  
 چگونه از ایشان فراگرفت و ایضا اکثر علمای اهل کتاب در آن عصر فاسق  
 و فاجر بودند چگونه اعدا و برگزیدند ایشان میتوانست که وسعاً و آنگاه در  
 احادیث بسیار وارد شده است که هیچ زمان از حجت خدا خالی  
 نمی باشد اگر حضرت رسالت و رابده ای تکلیف پیغمبر نبود بایست یا وصی  
 حضرت عیسی یا وصی حضرت ابراهیم علیه السلام را متبع نمایند و با وایا  
 بیاورد و تابع او کرد و بایست این معنی را اکثر اهل مکّه بدانند و نقل کنند  
 قطع نظر از آنکه لازم می آید که آنحضرت مرتبه اش پست تر از ان وصی  
 باشد و افضلیت آنحضرت بر سایر خلق ضروری و دین اسلام است  
 پس گوئیم که پیغمبری آنحضرت همیشه بود و پیوسته بوحی و الهام سیّده  
 و شریعت خود عمل نمود و بعد از چهل سال رسول شد و معمور کرد و دید که  
 مردم را بسوی خدا دعوت نمایند بچندین وجه اول آنکه خاصه و عامه  
 از آنحضرت روایت کرده اند که فرمود من پیغمبر بودم و در تنگی آدم  
 علیه السلام در میان آب و گل بود و را حادیت بسیار وارد شده است  
 که روح آنحضرت را در عالم ارواح بر ارواح انبیاء مبعوث گردانیدند



و همه با حضرت ایمان آوروند و ملائکه تسبیح و تقدیس الهی را از ازار و اح  
مقدس و اهل بیت او آموختند و همانکه حضرت امیرالمومنین  
علیه السلام در خطبه قاصد فرمود که حق تعالی مقرون گردانید به پیغمبر خود  
صلی الله علیه و آله در هنگامیکه او را از شیر باز گرفتند یا نزدیک بان  
بزرگترین ملکی از ملائکه خود را که ولایت میکرد و او را برادر مکارم افعال  
و محاسن اخلاق اهل عالم در شب و روز و همین بس است و در معنی پیغمبر  
و معلوم شد که شراعی دین خود را از ملک و امیکفت سوسه آنکه در  
احادیث صحیح و آرو شده است که حق تعالی حضرت ابراهیم را بنده خاص  
خود گردانید پیش از آنکه او را پیغمبر گرداند و پیغمبر گردانید او را پیش از آنکه  
رسولی گرداند و رسول گردانید او را پیش از آنکه خلیل گرداند و خلیل  
گردانید او را پیش از آنکه امام گرداند و در حدیث صحیح و آرو شده است  
که نبی آنست که در خواب می بیند مانند خواب ابراهیم و مانند آنچه میدید  
رسول خدا صلی الله علیه و آله از اسباب پیغمبری پیش از آنکه جبرئیل  
وحی بیاورد و از برای او بر سالت پس معلوم شد که پیغمبری قبل از  
رسالت بود و است چهارم در احادیث صحیح بسیار و آرو شده است  
که رسول خدا و الله هدی صلوات الله علیهم از اول سن تا آخر می دید  
روح القدس که ایشان را تعلیم و تدریس مینماید و از سهو و خطا و نسیان  
نگاه میدارد و پنجم بنقل قرآن و احادیث متواتره معلوم شده است  
که حضرت رسول افضل بنیاست و هر فضیلت و کرامتی که به پیغمبر

داده اند تا حضرت زید و ازان عطا کرده اند پس چون تواند بود که حضرت  
 عیسی در کوهاره پیغمبر باشد و حضرت یحیی در سن صبا بشرف نبوت فائز  
 گردد و حضرت رسالت با آن جلالت تا چهل سال خلعت نبوت بنشیند  
 و ایضاً در طایفه بسیار وارو شده است که از ائمه مصلوات الله علیهم  
 در وقت طفولیت بلکه در شکام ولادت آثار علم و کمال ظاهر میشدند و  
 حضرت قائم علیه السلام در کودکی در دامان پدر از مسائل مشکله غامضه جواب  
 فرمود و حضرت جواد علیه السلام در سن نه سالگی در سه روز سی هزار  
 مسئله غریبه کلامیه را بیان شای نمود و چون تواند بود که حضرت رسالت  
 از ایشان کمتر باشد و بعد خلافت که حق تعالی آنحضرت را چرامی  
 نامیده اگر گفته اند از برای آن بود که آنحضرت خط و سواد نداشته و در  
 اخبار وارو شده است که نسبت با تم القری که گفته شده است داده  
 شده و درین باب خلافت نیست که آنحضرت پیش از بعثت تعلم خط و  
 سواد از کسی ننموده بود و چنانکه نص قرآن بران دلالت کرده است  
 و خلافت درین است که آیا بعد از بعثت میتواند خواند و نوشت یا نه  
 و حق آنست که قادر بود بر خواندن و نوشتن چنانچه بوحی الهی همه چیز امید  
 و بقدرت الهی کارهای که دیگران از آن عاجز بودند میتوانست کرد  
 اما برای مصلحت خود نمینوشت و وحی را دیگران می نوشتند و غالب  
 اوقات دیگران را امر بخواندن ما میفرمود و از حضرت صادق  
 علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله نامه را میخواند

دست خفیه آنست  
 حق تعالی چرا خطه  
 اتمی نامیده

و نمی نوشت و بنده مقبره متوالت که شخصی از امام محمد تقی علیه السلام پرسید  
 که چرا حضرت رسول صلی الله علیه و آله را نمی نامید حضرت فرمود  
 که سنیان چه میگویند گفت میگویند زیرا که نمی توانست چیزی نوشت  
 فرمود دروغ میگویند لعنت خدا بر ایشان باد و الله که آنحضرت میخواند  
 و می نوشت به سقا و سه زبان بلکه خدا او را نمی نامید برای آنکه از اهل کلمه  
 است و کلام که ام القری است یا زده آنحضرت را خصایص بسیار  
 بود که دیگران در آنها شریک بودند اقل آنکه نماز شب و نماز وتر بر آنحضرت  
 واجب بود و در قربانی بر آنحضرت واجب بود و سوره بعضی گفتند آنکه  
 مساکی بر آنحضرت واجب بود و چهارم بهر مدعی که میدید حق نیست البته  
 آنکار کند پنجم مشهور کردن با صحابه بر آنحضرت بعضی گفته اند واجب بود  
 ششم مخیر کردن این زنمان که در کتاب طلاق مذکور است هفتم حرام  
 بودن زکوة واجب بر او و بر اهلیت و فریت او و در حرمت  
 زکوة سنت و تصدقات سنت خلاف است هشتم واجب  
 بودن بر آنحضرت ادای دین کسی که بمیرد و فقیر باشد نهم  
 آنکه گفته اند آنحضرت سیر و پیاز میل نمیکرد و بعضی گفته اند  
 که حرام بود بر او دهم آنکه بر پهلوی یکدوده طعام میل نمیکرد و بعضی گفته  
 اند بر آنحضرت حرام بود و ثابیت یازدهم بعضی گفته اند خط نوشتن  
 و شعر گفتن بر آنحضرت حرام بود و ثابیت دوازدهم صال در روز  
 بر آنحضرت جائز بود و دیگران حرام است و صال آنست که در روز

در بیان خصایص  
 آنحضرت است

روزه بر او و در میان اظهار کند یا اظهار را تا سحر تا خیر نماید یا قصد سیزدهم  
 بر آن حضرت علال میشد زنی که خود را با آنحضرت بجستد بدون عقد چهاردهم  
 بر آنحضرت زیاده از چهار زن بعقد و اثم جائز بود و بر دیگران حرام است  
 پاکزد هرگاه که نکاح زن آنحضرت خواسته و دخول کرده باشد و نخواهد کرد  
 باشد در حال حیات آنحضرت و بعد از وفات بر دیگران حرام بود  
 شانزدهم حرام بود که آنحضرت را بنام نکند که یا محمد و یا احمد بگویند  
 و حق تعالی نیز در قرآن در هیچ موضع آنحضرت را بنام ندانفرموده است  
 بَلَّغْ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ دِيَايَهُمُ الرُّسُولَ وَيَا أَيُّهَا الْمُرْسَلُ وَيَا أَيُّهَا الْمَدِثُ  
 و موده هفتاد و هجدهم حرام بود مردم را که صد را در سخن گفتن بلند تر از صد  
 آنحضرت کند هجدهم حرام بود از پشت حجره یا آنحضرت را ندانند و خصایل  
 بسیار دیگر ذکر کرده اند که اکثر آنها نیز در فقیر ثابت نیست و ذکر آنها  
 مناسب این رساله نبود لهذا حواله بکتاب حیات القلوب نمود  
 باب پنجم در امامت است و مراد از امام کسی است که مقتدا و پیشوا  
 است باشد در جمیع امور دین و دنیا و بخوبی که پیغمبر میگرداند بنیابت و جانشینی  
 پیغمبر بر سبیل استقلال و در آن چند مقصد است مقصد اول در وجوب  
 نصب امام است بدانکه امت اختلاف کرده اند در آنکه امام بمعنی که  
 مذکور شد نصب کردن او ضروری و واجب است یا نه و بر تقدیر وجوب  
 بر حق تعالی واجب است یا بر امت و ایضا خلافت که عقل حکم میکند  
 بوجوبش یا بشرع معلوم شده است و ذکر خلافتها و ایشان شمرده اند و

در بیان وجوب نصب  
 امام و در آن چند دلیل است

و آنچه فرموده تاجیه امامیه بر آن اتفاق کرده اند آنست که واجب است بر  
 پروردگار عالم عقلا و معائن نصب کردن امام اما عطا بچندین وجه اول آنکه  
 هر دلیلی که دلالت بر وجوب فرستادن پیغمبر آن میکند دلالت بر نصب امام  
 میکند چه معلوم است که مردم را در انتظام امور دین و دنیای ایشان ناچار  
 است از رئیس و سرکرده که در امور مختلفه ایشان را برادر است هدایت  
 نماید و رفع خصمه و مجادله و منازعت و مقابله ایشان که بالضرورت  
 در معاملات و معاشرت ایشان روید هر دو بر وجه حق و صواب از ایشان  
 بکند و همه عقول بر این معنی منقول اند و چنین کسی یابنی است یا امام که جانشین پیغمبر  
 اوست خصوصاً بعد از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله که قائم پیغمبر است  
 و بعد از او امید بخت پیغمبر و یکریت دوهر آنکه نصب امام لطیف است  
 و لطف برخی تعالی عقلا واجب و ایضا اصالح برخی تعالی واجب و تنگ نیست  
 در اینکه اصالح بحال عباد و جمیع احوال از زمان جو در رئیس عالمی است علی الاطلاق  
 که اختیار دین و دنیای ایشان بدست او باشد و چنین رئیس یا پیغمبر است  
 یا امام و در زمانی که پیغمبر نباشد منحصر است در امام سوره آنکه چون بعثت حضرت  
 رسول صلی الله علیه و آله مخصوص زمان آنحضرت صلوات الله بنود بلکه بعثت  
 است بر کافه خلق تا روز قیامت و از برای ایشان کتابی آورد و شریعتی  
 از جانب خدا مقرر شد و آداب و سنن در هر امری حتی خوردن آشامیدن  
 و جماع کردن و بیت الخلاء و فنن از برای ایشان مقرر کرد و منبر انص  
 و مواردی و قضایا و معاملات احکام و اقیقه حق و حقی الهی مستر نمود

نصب امام لطیف است  
 و لطف و خفا واجب است

و مدت بعثت آنحضرت مدت قلیلی بود و دوران مدت جمع قلیلی ظاهر از دعان  
 کردند که اکثر آنها در باطن منافق بودند پس هیچ عاقلی تجویز این نمیکنند  
 که خدا و رسول خدا چنین امر عظیم را نامکمل بگذارند و عاقلی برای این ملت  
 و شریعت سر کتاب و سنت که معصوم و مأمون از کذب و سهو و تغصیر  
 و تحیل باشد مقرر نکنند و کتاب بحمل غامض و در وجود و محاملی در میان ایشان  
 بگذارند که هنوز آن کتاب جمع و ترتیب نیافته باشد و آنچه در میان باشد  
 در غایت اجمال باشد و هر کس به نحوی فهمد و تفسیری از برای آن تعین  
 نماید بآنکه هزار یک احکام ضروری در ظاهر آن نباشد و اجادیت سنت  
 در نهایت اختلاف و تشویش باشد و نو مسلمانی چند را که هر یک انواع اعراض  
 فاسده داشته باشند صاحب اختیار امت گردانند که هر باطلی که خواهند  
 برای خود تعیین نمایند و آن باطل جاهل هر امری که رود و هر صحابه را جمع گرد  
 و خود مانند خر و رکل مانند باشند و ازین و ازان پرسد تا بمقتضای  
 اعراض باطله خود یکی را ترجیح دهد هر که بهر دلیل عقلی داشته باشد چنین  
 امر شیعی را بر خدا و رسول روا نماید و خداوند با آن لطف و رحمت نسبت  
 بعباد و خصوصاً باین امت و پیغمبری با آن مهربانی و شفقت و رحمت امت  
 چگونه راضی باین حیرت و ضلالت نسبت با ایشان بشوند و پیغمبر بزرگوار  
 که آن آزارها بر بدن شریف و نفس لطیف خود برای هدایت امت قرار داد  
 چون شد که یکمرتبه دست از ایشان برداشت رئیس و دهقانی که در دیهی  
 بیمار میشد و برای شفقت بر رعیت خود و مزارع خود یک کس تعیین نماید و در

برای ایشان میکند و ضابطی برای مروتات خود تعیین نماید پیغمبر آخر الزمان  
 از دنیا میرود و برای دین و ملت و کتاب و سنت و رعیت و امت خود  
 کسی تعیین نمیکند اگر درین باب عقل حکم نکند و هیچ بدیهی حکم نخواهد کرد و چه اگر  
 آنکه مخالفان نیز معترف اند که عادت مقرر و حق تعالی و جمیع انبیاء علیهم السلام  
 از آدم تا خاتم آن بود که تالیف پرای ایشان تعیین نمی نمود ایشان را  
 از دنیا رحلت نمیزمود و سنت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و جمیع  
 عزوات و سفرهای جزئی که آنحضرت از مدینه مشرفه تشریف برین میفرمود  
 آن بود که تعیین رئیس و خلیفه میفرمود و در جمیع بلاد و قوای اسلام نیز  
 البته حاکمی نصب می نمود و امرایش را بخود و انمیکذاشت پس چون میفرمود  
 که درین مفارقت کبری و سفر بی انتها احوال ایشان را مهمل و امور ایشان را  
 معطل میگذاشت پنجم آنکه رتبه امامت چنانچه دانستی نظیر منصب جلیل  
 نبوت است اگر امام مردم اختیار تواند کرد و باید که نبی را نیز مردم اختیار  
 تواند کرد و این باطل است با اتفاق و ایضا بر مصلح عامه عباده و عقول  
 ناقصه است کی حکم میفرمود و و عطای صاحب تدبیر بسیار است که کسی از پرا  
 نسق قریه یا حکومتی تعیین نمایند و در اندک وقتی ظاهر میشود که خطا کرده اند  
 و تغییر میدهند پس بریاست دین و دنیای عامه خلق چگونه عقول مردم  
 و فایمکند و ایضا عصمت در آن شرط است چنانچه معلوم خواهد شد و کسی بعبیر  
 حق تعالی بران مطلع نمی تواند شد و اوله عقلیه و درین باب بسیار است  
 و این رساله کنجایش ذکر آنها ندارد و اما آیاتی که دلالت میکند بر آنکه امام

از جانب حق تعالی منصوب است بسیار است و درین ساله پنجاه آیه الکفای  
می نمایم اول آیه وافی هادیه الیوم اکملت لکم دینکم و انصمت علیکم  
نصحت یعنی امروز کامل گردانیدم از برای شما دین شمارا و تمام گردانیدم بر شما نصحت را  
و شک نیست که آنکه امام از عظم ارکان این است پنج نصحتی برای صلاح دین دنیای است  
اعظم از امامت پس باید که حق تعالی نصب امام برای امت کرده باشد  
با آنکه در احادیث مستفیضه از طرق خاصه و عامه وارد شده است که این آیه  
شریفه بعد از نصب امیرالمومنین صلوات الله علیه در غدیر خم نازل شد  
دوم آیه کریمه و قالوا لولا انزل هذا القرآن علی رجل من القریین  
عظیم اهرقمهمون رحمة ربک نحن فسنابیکم معیشة هم فی  
الحوی الدنیا و رفعنا بعضهم فوق بعض درجات لیخذ بعضهم  
بعضا سخریا و رحمة ربک خیر مما یجمعون  
منه ان خاصه و عامه گفتند که یعنی کفار تویش میکنند که چرا فرستاده نشد  
این قرآن بر دود و مر و عظیم از اهل مکه و طائف مانند ولید بن مغیره که در مکه بود  
و عروه بن مسعود که در طائف بود که ایشان اموال و بساتین بسیار دارند  
حق تعالی در رد قول باطل ایشان فرمود که آیا ایشان قسمت میکنند رحمت  
پروردگار ترا یعنی مغیره را و بهر کس خواهند میدهند تقسیم کردیم میان ایشان  
معیشت ایشانرا و زندقانی دنیا و بعضی را بلند کردیم از بعضی بحسب دنیا  
در درجات بسیار تا آنکه یکدیگر محتاج باشند و بعضی از ایشان بعضی بکارها  
خود دارند و باین سبب احوال عالم منظم گردد و حال آنکه رحمت پروردگار

آنکه که در این ساله پنجاه آیه الکفای  
می نمایم اول آیه وافی هادیه الیوم اکملت لکم دینکم و انصمت علیکم  
نصحت یعنی امروز کامل گردانیدم از برای شما دین شمارا و تمام گردانیدم بر شما نصحت را  
و شک نیست که آنکه امام از عظم ارکان این است پنج نصحتی برای صلاح دین دنیای است  
اعظم از امامت پس باید که حق تعالی نصب امام برای امت کرده باشد  
با آنکه در احادیث مستفیضه از طرق خاصه و عامه وارد شده است که این آیه  
شریفه بعد از نصب امیرالمومنین صلوات الله علیه در غدیر خم نازل شد  
دوم آیه کریمه و قالوا لولا انزل هذا القرآن علی رجل من القریین  
عظیم اهرقمهمون رحمة ربک نحن فسنابیکم معیشة هم فی  
الحوی الدنیا و رفعنا بعضهم فوق بعض درجات لیخذ بعضهم  
بعضا سخریا و رحمة ربک خیر مما یجمعون  
منه ان خاصه و عامه گفتند که یعنی کفار تویش میکنند که چرا فرستاده نشد  
این قرآن بر دود و مر و عظیم از اهل مکه و طائف مانند ولید بن مغیره که در مکه بود  
و عروه بن مسعود که در طائف بود که ایشان اموال و بساتین بسیار دارند  
حق تعالی در رد قول باطل ایشان فرمود که آیا ایشان قسمت میکنند رحمت  
پروردگار ترا یعنی مغیره را و بهر کس خواهند میدهند تقسیم کردیم میان ایشان  
معیشت ایشانرا و زندقانی دنیا و بعضی را بلند کردیم از بعضی بحسب دنیا  
در درجات بسیار تا آنکه یکدیگر محتاج باشند و بعضی از ایشان بعضی بکارها  
خود دارند و باین سبب احوال عالم منظم گردد و حال آنکه رحمت پروردگار



بهتر است از آنچه ایشان جمع میکنند از اموال فانیه دنیا یعنی هرگاه ما قسمت  
 اموال در خوارت دنیا را که نزد ما قدری و اعتباری ندارد و ایشان گذاریم بلکه  
 خود تقسیم کنیم پس چگونه قسمت نبوت را باین رفعت شان با اختیار ایشان  
 بگذاریم و هرگاه دانستی که مرتبه امامت نظیر درجه نبوت است بعد از نبوت  
 هیچ و جمعی و نعمتی با امامت نمیرسد پس باید که آنرا نیز با اختیار مردم نگذارد و خود  
 نصب و تعیین نماید و این معنی نهایت وضوح دارد از این آیات کریمه اگر  
 رد تعصب و بغا و دید به بصیرت مخالفان را بنوشاند سوم حق تعالی میفرماید  
 وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ وَمَا كَانَ لَكُمْ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ  
 یعنی و پروردگار تو می آفریند هر چه را میخواهد و برمیگزیند هر که را میخواهد و بنموده است  
 ایشان را اختیار را منزه است خدا از آنچه ایشان شرک با او میکردند  
 و دلالت این آیه نیز ظاهر است بر آنکه برگزیننده برای امور دین و دنیا  
 خداست نه خلق و مفسران عامه روایت کرده اند که این آیه بر رؤا آنها  
 نازل شده که گفتند خدا چرا پیغمبری را بدیدگان نداد و چهارم آیات بسیار  
 هست که دلالت میکند بر آنکه خدا همه چیز را در قرآن مجید بیان فرموده است  
 مثل مَا قَرَأْنَاهُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ شَيْءٍ یعنی تعصیر نموده ایم و در کتاب از  
 هیچ چیز و کُلِّ شَيْءٍ فَصَّلْنَا تَفْصِيلًا و هر چیز را تفصیل دادیم تفصیل  
 دادنی و لا رَطْبٍ وَلا يَاسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ و هیچ تر و خشک  
 نیست مگر آنکه در کتاب ظاهر کند هست پس هرگاه حق تعالی همه چیز را  
 در قرآن مجید بیان فرموده باشد چون تواند بود که تعیین امام که اَهم

امور است بیان نفرموده باشد پنجم حق تعالی فرموده **أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ**

وَأُولَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ یعنی اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول را  
و آنها را که صاحبان امر اند از شما و چنانکه اطاعت خدا و رسول عام است  
باید که اطاعت اولی الامر نیز عام باشد و معلوم است که حق تعالی امر  
نمیکند که مردم در همه امور اطاعت هر امری و صاحب حکمی بکنند پس باید که  
اولی الامر نیز مثل رسول باشد در آنکه خطا و غلط و دروغ و گناه و سهو از وصاف  
نشود و الا لازم آید که حق تعالی مردم را امر کند بخیری چند که از آنها نهی کرده  
است و چنین کسی اما میست است که حق تعالی نصب کرده است معصوم  
است از خطا و اتفاق غیر ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم صاحب این نبوتند  
مقصد دوم در بیان شرایط امامت است بر قول تکلمین مشهور است که در این  
سه شرط معتبر است اول آنکه باید افضل باشد از همه امت در جمیع جهات  
خصوصاً در علم و الاتفضل مقصود ترجیح مرجوح لازم آید و آن بحسب عقل  
بیع است و ایضا حق تعالی میفرماید **أَفَنَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقَّ أَنْ يُضِلَّ**  
**إِلَّا أَنْ يَهْدِي فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ** یعنی آیا کسی که هدایت میکند بسوی حق  
سزاوارتر است باینکه مردم پیروی او کنند یا کسی که خود بهم نمی تواند هدایت  
یافت مگر آنکه دیگری او را هدایت کند پس چه میشود شمارا که نمیفهمید و چگونه حکم  
میکنید تجویز عدم فضیلت امام و باز فرموده است **هَلْ يَسْتَعِيءُ الَّذِينَ**  
**يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ** آنماست که اولوا لبای یعنی آیات و آی می باشد با هم  
آنها که صاحب علم و انا اند و آنها که صاحب علم نیستند متذکر نشود

این را که صاجان عظمها و ایضا فرموده است فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ  
 إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ یعنی سوال کنید از اهل علم یا اهل قرآن اگر نمیدانید و  
 چون حق تعالی بفرموده وحی کرد که اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً  
 تا آخر آیه یعنی من میخواهم در زمین خلیفه و جانشینی قرار دهم ملائکه گفتند آیا قرار  
 میدهد کسی را در زمین که افلا و کنت در زمین و بریزد و خونهای مردم را و ما شیخ  
 و تقدیس میکنیم ترحق تعالی فرمود که من میدانم چیزی را که شما نمیدانید پس حق تعالی  
 اسما را تعلیم آدم کرد و بآن حجت بر ملائکه تمام کرد که چون او از شما اعلم است  
 بخلاف احق پس خداوند را تراست پس معلوم شد که اعلم بودن موجب  
 استحقاق خلافت است و ایضا چون بنی اسرائیل قبول بادشاهی طالوت  
 نمیکردند حق تعالی فرمود که او را التفصیل داده ایم بریادتی علم و جسم پس معلوم  
 شد که مناط ریاست بادشاهی زیادتی علم و شجاعت است چه ظاهرش  
 آنست که زیادتی جسم قوت و شجاعت باشد و بزرگی بدن دوم از شرایط  
 امامت عصمت است و اجماع علمای امامیه منعقد است بر آنکه امام نیز مثل پیغمبر  
 معصوم است از اول عمر تا آخر عمر از جمیع گناهان کبیره و صغیره و احوادث  
 متواتره بر این مضمون وارد شده است و ایضا امام امین حق تعالی است  
 بر دین و دنیای مردم هر گاه خود در احکام الهی خیانت کند کی متاثر  
 امامت خواهد بود بلکه محل طاعت خواهد بود بقول حق تعالی اَنَا مُرَّةٌ النَّاسِ  
 بِالْبَرِّ وَتَنْسَوْنَ اَنْفُسَكُمْ وَاَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ اَفَلَا تَعْقِلُونَ  
 یعنی آیا امر میکنید مردم را بر نیکی و فراموش میکنید نفسهای خود را با اینکه

کتاب خدا را میخوانند آیا عقل ندارند و قناعت این امر را نمی فهمید و باز فرموده  
است که ای گروه مومنان چرا میگویند چیزی را که نمیکند خدا بسیار دشمن  
میدارد که بگویند چیزی را که نمیکند و معلوم است که کسی که سعی این ملائکها  
باشد قابل پیغمبری و امامت نیست و ایضا چون حق تعالی خطاب کرد و بحضرت  
ابراہیم علیه السلام که من گرفته ام ترا امام از برای مردم حضرت خلیل ازین  
عظای جلیل بسیار شاد شد و از برای فرزندان خود طلب کرد و گفت از  
دینیت من نیز امامان قرار داد و حق تعالی فرمود **وَلَا يَنْكَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ**  
یعنی میرسد عهد امامت من بظالمان و هر صاحب معصیتی تنگناست بر نفس  
خود و در هر وقت از او تقات عمر خود که معصیت کند بر او صادق خواهد بود  
که عهد امامت با او نمیرسد و ایضا عده فائده در نصب امام آنست که حفظ ناموس  
شریعت بکنند و حافظ شریعت باشند هرگاه معصیت و خطا بر او روا باشد  
امام دیگر باید که او را از معصیت منع نماید و خطائی که از او صادر کرد او  
ظاهر سازد پس او امام کل خواهد بود و ذوال و ایضا بر امت واجب است  
که اطاعت او بکنند در قول و فعل چنانچه در آیه اولی الامر معلوم شد  
پس اگر اطاعت نکنند یک چیز باید هم واجب باشد و هم حرام و ایضا نهی از  
منکر برایشان واجب است و اگر بکنند مخالفت با اطاعت و رعایت  
امام دارد و اگر نکنند ترک واجب کرده خواهند بود و اگر وجوب اطاعت  
در غیر حرام باشد پس باید ایشان را امام دیگر باشد که حلال و حرام را  
از او اخذ کنند پس محتاج بود امام خواهند بود و اگر او هم معصوم نباشد محتاج

با ما و دیگر خواهند بود پس یا تسلسل لازم آید یا منتهی شود با ما معصوم و این  
 دلیل بحد وجه بر میسر و بعد از تامل معلوم میشود سوم از شرائط امامت  
 نزد امامیه هاشمی بودن امام است و آن بخصوص که بخصوص هر یک از  
 ائمه صلوات الله علیهم وارد شده است معلوم خواهد شد انشاء الله تعالی  
 و سیان بهیچ یک از این سه شرط فائز نیستند و این سه صفت را متکلیفین  
 ذکر کرده اند و گفته اند باید صفاتی که در پیغمبر مذکور شد و را و باشد بلکه شبهه  
 نبش نباشد و پدران شان دنی و ما در ان شان غیر عقیقه نباشند و از عنونی  
 که موجب تفرق خلق است مبرا باشند مانند خوره و پیسی و کوری و کنکی و درشت  
 و کج خلقی و نخل و نمالت نفس و نمالت صنعت مانند جولاہی و حجابی  
 و افعالی که دلالت بر ضعف عقل کند و امثال اینها و سلطان المحققین فی الملة  
 و الدین رحمه الله در بعضی از رسائلش گفته است که در امام هشت شرط معتبر است  
 اول معصوم بودن او از گناهان کبیره و صغیره یعنی که مذکور شد دوم آنکه عالم  
 باشد بر هر چه در امامت بآن محتاج است از علوم دینی و دنیوی مثل احکام  
 شرعی و سیاسات مدینه و آداب حسنہ و دفع دشمنان دین و دفع شبهات  
 ایشان زیرا که غرض از امامت بدون اینها حاصل نمیشود و سبب شجاعت بر او  
 دفع فتنه با و بر انداختن اهل باطل و غالب گردانیدن دین حق زیرا که  
 اگر او که سر کرده است بگریز و خد ر عظیم بدین میرسد بخلاف کریم یعنی  
 از رعایا چنانکه در جمیع صفات کمال مانند شجاعت و سخاوت و مروت  
 و کرم و علم و هر چه از صفات کمال باشد از همه رعیت خود و کامل تر باشد

والا تفصیل منقول لا اثم ایدوان قبیح است عتلا پنجم آنکه پاک باشد از عیونی  
 که باعث نفرت مردم میکرد و خواه در خلقت مانند گوری و خوره و عیسی و خواه در  
 خلق مانند بخل و حرص و کج خلقی و خواه در اصل مانند نمازت نسب و ولد شبهه  
 و ولد الزنا مجنون و تهمت و نسب او یا پدران او و خواه در فرع مثل صنعتیایه  
 پست و افعال زکیکه زیرا که اینها منافات با لطافت دارند ششم آنکه خوب  
 و منزلت او و روح تعالی از همه کس بشیر باشد و زهد و عبادت و استقامت و از همه  
 بشیر باشد هفتم آنکه معجزه ها از او ظاهر شود که دیگران ازان عاجز باشند  
 تا آنکه در وقت ضرورت دلیل حقیقت او باشد هشتم آنکه امامت او عام  
 باشد و امامت منحصر در او باشد و الا موجب فساد میانه رعیت گردد و اثبات  
 این مدعا با جماع واحادیث متواتره نمودن اولی است بمقصد سی و در بیان  
 صفات و خصائص امام است که از احادیث معتبره ظاهر میشود و آنها در احادیث  
 بسیار است و در حیات القلوب مذکور است و درین وساله بعضی را ایراد می نمایم  
 کلیبی بنده معتبر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که ما مام را ده علامت  
 است اول پاکیزه ذات بریده و ختنه کرده و متولد میشود و در چون از شکم مادر  
 بریز می آید و شهارا بر زمین میگذارد و سحر صد ابشها و تین بلند میکند و چهارم  
 مجسم نمیشود یا نباشد جنابت و را و بهم نمیرسد و پنجم دیده اش بخوابد و  
 و دلش بخواب نگیرد و یعنی آنچه واقع میشود در آن حال میدان و ششم خمیازه  
 و کمانکشی نمیکند و هفتم از پشت سرمی بیند چنانکه از پیش روی بیند و هشتم ضلعه  
 که از او جدا میشود بوسی شک ازان می آید و زمین را خدا موکل کرده است که

آنرا پیش از وفات خود و برودن فتنه چون زنده حضرت رسول صلی الله علیه و آله را می پوشد  
 بر تاقش دست می آید و هر کس دیگر پوشد خواهد دراز و خواهد کوتاه یک بشر از  
 تاقش زیاده می آید دهر ملک با او سخن میگوید تا آخر ایام عمرش و این بابویه رحمه الله  
 علیه از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که امام دوازدهمین مردم  
 است در حکمت و علم و بد قائلین امور از همه در پیش است و پیر میر کار تر و در با تر  
 و سخی تر و شجاع تر از همه کس است و عبادتش از همه بیشتر است و ساریه ندارد و شیای  
 مراد آن باشد که گاهی چنین است و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و آله می بود  
 و بول و غایط او را کسی نمی بیند و زمین موکل است با آنکه آنچه از او بیرون آید فرو برد  
 که بر مردم ظاهر نشود و پوشش از مشک خوشبو تر است و او لی است مردم از  
 جان ایشان که باید او را مقدم دارند بر خود و هر باب جان خود را فدای او  
 کند یا آنکه مردم بی اختیار این حالت را نسبت با و بهنم می رسانند و مشفق تر و  
 مهربان تر است بر ایشان از پدران و مادران ایشان و تواضع و فروتنی او نزد  
 خدا از همه کس بیشتر است و آنچه مردم را بآن امر میکند خود زیاده از دیگران بآن  
 عمل ننماید و آنچه مردم را از آن نهی میکند پیش از دیگران اتهام و ترک آن نمی نماید  
 و دعای او مستجاب است حتی آنکه اگر بر سنگی دعا کند هر آینه بد و نیم شود و حررها  
 و اسلحه حضرت رسول صلی الله علیه و آله نزد او است خصوصاً شمشیر و زلفه که از اسما  
 آمده و نزد او نامه هست که نامه های جمیع شیعیان اهل بیت علیهم السلام تا روز  
 قیامت در آن نوشته است و نامه دیگر نزد او هست که نامه های دشمنان ایشان  
 تا روز قیامت در آن نوشته است و نزد او امام می باشد جامع و آن نامه ایست

که طول آن بقا و ذراع است در عرض پوست کوفته و چون پیچیده میشد و بکندی  
 ران شتر میشد و دوران نوشته است هر حکمی که نوزاد آدم بآن محتاج شود و نوزاد او  
 می باشد جگر بزرگتر و جگر کوچک تریکی از پوست بزرگ است و دیگری از پوست کوفته  
 و در آنها الحکم حدود و غیر آنهاست حتی ارش خراشی که در بدن کسی میکنند  
 و عتی گناهی که تعزیر آن یک تازیانه است یا نیم تازیانه است یا ثلث تازیانه است  
 و آنرا حضرت رسول اعلموا و حضرت امیر المومنین بخط خود نوشته است  
 و مصحف حضرت فاطمه صلوات الله علیها نزد امام است و دوران نامها و  
 احوال بادشاهان تار و ز قیامت نوشته است و از برای آن آنرا آنحضرت  
 نسبت میدهند که وقتی که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله اندیشا مفارقت کرد  
 حضرت فاطمه علیها السلام را اندوه عظیمی از مفارقت آنحضرت و چنانچه ای  
 منافقان امت عارض شد حق تعالی جبرئیل را برای تسلی آنحضرت علیها السلام  
 فرستاد که خیرهای آیند و را برای آنحضرت ذکر میکرد و حضرت امیر المومنین علیها السلام  
 می نوشت و دوران کتاب اخبار آیند و است تار و ز قیامت و در حدیث دیگر  
 فرمود که میان امام و حق تعالی عمو دی از نور هست که در آن عمو و اعمال بندگان  
 خدای می بیند و آنچه بر او مشتهب میشود و دوران نظر میکند و میداند و بسند معتبر از حضرت  
 امام موسی علیه السلام منقول است که امام را بچند حضرت میتوان شناخت  
 اقل آنکه امام پیش از وفات امامت بر او میکند چنانکه حضرت رسول نص خلافت  
 امیر المومنین کرد صلوات الله علیها و هر آنکه هر چه از او پرسند جواب شایسته  
 میفرماید و اگر پرسند خود ابد اینها را سقما آنکه خبر میدهم مردم را بآینده



چهارم آنکه جمیع لغتها را در زبانها را میداند و هر کس را لغت او جواب میفرماید پنجم  
 آنکه کلام هیچ مرغی و حیوانی بر او مخفی نیست و همه را میفهمد و از احادیث مستفیضه بلکه  
 متواتر و ظاهر میشود که ایشان از برای اظهار معجزه در وقتیکه مصلحت بوده است  
 مرده را زنده میکرد و اند چنانکه حضرت امیر المومنین علیه السلام ~~که~~ را زنده کرد  
 و حضرت باقر صادق علیهما السلام ابو بصیر را بینا کردند و صاحب خوره و عسی را  
 شفا دادند و احادیث بسیار وارد شده است که هر معجزه که حق تعالی بپیران  
 داده بود و همه را بر رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم عطا کرده است و قادر  
 بوده اند بر طی بارض که مسافت بسیار بعید را در زمان قلیلی طی نمایند بلکه در یک  
 و کمتر چندین مرتبه بروی دنیا بگردند و کتابهای جمیع پیغمبران مانند تورات و انجیل  
 و زبور و صحف آدم و صحت شیت و ادویش و ابراهیم و الواح موسی همه نزد ایشان  
 بود و آثار جمیع پیغمبران مانند عصای موسی و پیرهن ابراهیم و یوسف<sup>۱</sup>  
 و شک موسی که دوازده چشمه از آن جاری میشد و انکشته سلیمان و بساط او و سایر  
 آثار انبیاء علیهم السلام نزد ایشان بود و اکنون همه نزد حضرت صاحب الامم علیه السلام  
 است و حق تعالی ابرار را منزه از آن کرده بود که بران سوار شوند و آنکه ملکوت  
 آسمان و زمین را بگردند و مقتاد و واسم اعظم حق تعالی را میدانستند که برای چی  
 میخوانند البته مستجاب میشد و یکی از ان اسمها را آصف میدانست که بان اسم تحت  
 بلقیس را از دو ماهه را و یک چشم زدن نزد حضرت سلیمان حاضر کرد و علوم ایشان  
 چنین نوع بود که هر صدی ملک را می شنیدند و گاهی روح القدس که خلق است  
 بزرگتر از جبرئیل و میکائیل مشافهت با ایشان القامیکند و گاهی با هم حق تعالی

در دل ایشان نقش شده و گاهی صدای ملک بکوش ایشان میرسید مانند صدای زنجیر  
 بر پشتی فرو و آید و در احادیث بسیار وارد شده است که محمد اعظم عالمی است که در هر  
 دور هر ساعت از رویای نامتناهی علم الهی بر مافاضل میشود و ملائکه و روح که اعظم از  
 ملائکه است که شب قدر بر امام زمان نازل میشوند و بر آنحضرت سلام میکنند و آنچه از  
 امور آن سال در آن شب مقرر شده است بر عرض میکنند و علوم گذشته و آیند  
 همه نزد ایشان هست و هر علمی که از آسمان بر زمین آید و نزد ایشان هست و وارث علم  
 جمیع پیغمبرانند و ایشان میشوند که بهر کس که نظر میکند از جبین او ایمان و کفر و نفاق  
 او میداند و در هر درختی و بر کی و بر یکی و سنگی که امام نظر میکند از آن علمی بر ظاهر  
 میکند و تمام قرآن و علم ظاهر و باطن آن تا مقادیر بطن مخصوص الهی است و جاها و جریا  
 و زیرها و مرکبها و اکثرها و جمیع اسباب ظاهره و باطنه حضرت رسول صلی الله  
 علیه و آله بحضرت امیرالمومنین رسیده و نزد سایر ائمه مضبوط است و صندوقی  
 از پوست نزد ایشان هست که علم پیغمبران و اوصیا و علمای گذشته همه در آن مضبوط  
 است و آنرا اجزایض میگویند و صندوق دیگر نزد ایشان هست که جمیع اسلحه حضرت  
 رسول صلی الله علیه و آله در آن مضبوط است و آنرا اجزایض میگویند و حضرت  
 صاحب الامر علیه السلام آنرا خواهد گشود و در احادیث معتبره بسیار منقولست  
 که در هر شب جمیع روح مقدس حضرت رسول و ارواح مطهره امامان گذشته  
 و روح پرفروش امام زمان را صدوات الله علیه و علیهم رضعت میدهند که با آنها  
 عروج نمایند تا بر عرش اعظم الهی میرسند و در آن شرف شوط طواف  
 میکنند و نزد هر قائمه از قوائم عرش دو رکعت نماز میکنند پس بسوی بدنهای

شریف خود بر میگردد با سرور و فراوان و علوم بی پایان و اعمال هر یک  
 ازین امت را از نیکان و بدان در هر صبح و شام و هر هفته و هر ماه عرض میکند  
 بر روح رسول و ارواح ائمه گذشته و بر امام زمان صلوات الله علیه و بر پاره ها  
 و دیوارها و کوهها و دریاها مانع علم ایشان نمیشوند و آنچه در مشرق و مغرب عالم  
 واقع میشود بران مطلع میگردد و از جانب حق تعالی و حضرت رسالت پناه  
 صلی الله علیه و آله و ربکم و وفات جمیع علوم خود را با میرالمومنین صلوات  
 الله علیه تسلیم کرد و حضرت امیر فرمود که در آنوقت هزار باب از علم تعلیم  
 کرد که از هر بابی هزار باب مفتوح میشد و فرمود که چون مرا غسل دهی و کفن و جنود  
 کنی مرا نشان و له هر چه خواهی سوال کن من چنان کردم و در آن وقت نیز  
 هزار باب از علم مرا تعلیم کرد که از هر بابی هزار باب گشود میشد و همچنین هر امام  
 در وقت وفات جمیع علوم خود را با امام بعد از خود تسلیم تعلیم مینماید و امام را  
 بغیر از امام غسل نمیدهند و کفن و دفن و نماز نمیکند و اگر امامی در مشرق از دنیا برود  
 و امام بعد از او در مغرب باشد البته در آنوقت با عجاز امامت و طی ارض  
 نرود و حاضر میشود و علوم او را کسب میکند و تجمیع او مینماید بنحویکه اگر مطلع نمیشوند  
 چنانچه حضرت امام رضا علیه السلام در بغداد حاضر شد و حضرت امام  
 محمد تقی در خراسان حاضر شد و به تفصیل در جملات العیون ایراد نمود و امام و  
 در احادیث متکاثره وارد شده است که ارواح ایشان از انوار مقدسه  
 حق تعالی خلق شده است و بدنهای و لباسهای ایشان از طینت عرش آفریده  
 شده است و چون حق تعالی میخواهد که امام را خلق کند ملکی را امر میکند که شرف

آبی از زیر عرش بر میدارد و نزد پدر امام می آورد که او می استنشاد و آن از آب  
 رقیق تر است و از مسکه نرم تر است و از عسل شیرین تر است و از شیر سفید تر است  
 و از برف سرد تر است پس امر میکند او را به جماع و نطفه امام از آن آب منعقد  
 میشود و چون به چهل روز بر او میگذرد و در رحم روح در او دمیده میشود و بر وایت  
 و یکو بعد از چهار ماه پس سخن مردم را می شنود و می فهمد پس ملکی بر بازو  
 او می نویسد این آیه را و قمت کلمة ربك صدقا وعدلا لا مبدل لکلماته وهو السميع العليم  
 و در شکم مادر ذکر حق تعالی میکند و تلاوت سوره انا انزلناه و سایر آیات  
 مینماید و چون متولد میشود و ربع شش از جانب پائین می آید چون بزین می آید  
 رو بقبله میکند و دستها را بر زمین میکند و دوسر بجانب آسمان بلند میکند و صدا  
 بکلمه شهادت بلند میکند پس ملک در میان دو دیده اش دو کتفش همان  
 آیه را نقش میکند پس ندای از میان عرش با و میرسد که ثابت باش بر حق  
 که بر ایستد امر عظیمی ترا خلق کرده ام تو برگزیده منی از خلق من و محل راز من  
 و صندوق علم منی و امین منی بروحی من و خلیفه منی در زمین من از برای تو  
 و هر که ترا دوست دارد واجب گردانیده ام رحمت خود را و بخشیده ام  
 خود را و بعزت و جلال خود سوگو کن یا میکنم که هر که با تو دشمنی کند او را بدترین  
 عذاب خود بسوزانم هر چند در دنیا روزی او را فراح گردانم چون ندای مناد  
 تمام شود و آیه شهد الله را تا آخر در جواب منادی بخواند پس در آنوقت  
 حق تعالی علوم اولین و آخرین را با او عطا کند مستحق آن شود که روح القدس  
 در شب قدر و غیر آن او را زیارت کند پس چون بر تبه حلیل امامت فائز

کرد و حق تعالی در هر شهری مناری و علمی از نور برای او بلند کند که اعمال بندگان  
 خدا را در آن بر بنید و بر دایت و یکر در آن بشی که متولد شود و نوری در آن خانه  
 ساطع گردد که پدر و مادرش آنرا مشاهده نمایند و چون برین آید و بقیه کند  
 و سه مرتبه عطسه کند و انگشت بر تخمید بلند کند و ناف بریده و خنجر کلاه بپاید  
 و دوازده نوبت بمهر و رینه یا شنبه و در یک شبانه روز نوز و زردی یا بنده طلا  
 از دستهای او ساطع باشد و در احادیث بسیار وارد شده است که خاتمه های ایشان<sup>ایشان</sup>  
 محل نزول ملائکه است و در خانه های ایشان ملائکه مکرر نازل میشوند و حضرت  
 صادق علیه السلام فرمود که ملائکه باطفال یا مهربان تر اند از مادر و دست زده حضرت  
 بیانشی از پادشاهای خانه خود و فرمود که بسیار تمکیم کرده اند بر اینها ملائکه و بسیار  
 میباشد که با پدرهای ایشان بر می خیزیم و جمع میکنیم و تعویذ اطفال خود می نمایم و ایشان  
 حجت خداوند بر جمیع جن و انواع جنیان بخندمت ایشان می آید و حلال و  
 حرام و احکام دین خود را از ایشان می پرسیدند و ائمه ایشان را خدمات  
 می فرمودند و بر سالتهای میفرستادند و یکی از جن بصورت اژدهای عظیمی در  
 مسجد کوفه بخندمت حضرت امیرالمومنین علیه السلام آمد و در وقتیکه آنحضرت بر منبر  
 بود و بلند شد حضرت ائمه فرمود که صبر کن چون از خطبه فارغ شد پرسید که  
 کیستی گفت منم عمر و پسر عثمان که پدرم را بر جن خلیفه کرده بودی و او درین وقت  
 فوت شد چه میفرمائی حضرت او را بجای پدر خلیفه خود گردانید اینها مجملست  
 از احوال ظاهر ایشان که عقل اکثر خلق بآن میتواند رسید و غرائب احوال  
 و خفایای اسرار ایشان را نمیداند و تاب نشینان آنها را ندارد و مکر ملک مقرر



ابو بکر به بیعت عمر خلیفه شد و بعضی گفته اند میاید پنج کس بیعت کند چنانکه عمر در  
 شوری با جمعی پنج نفر گفتا کرد و زیاده از پنج گفته اند امر است که هیچ عاقل منصف  
 تجویز این نمیکند که با وجود اعراض باطله و خیالات فاسده خلق همین که پنج نفر  
 یا یک نفر با جمعی بیعت کنند باید که جمیع خلق در امور دین و دنیا اطاعت او کنند  
 و اگر نمکند قتل ایشان حلال بلکه واجب باشد اگر چه آن مخالفت کند و عید  
 ابن ابی طلحہ یا امام حسن یا امام حسین صلوات الله علیهم باشند  
 و بر مردم اطاعت نرید باید واجب باشد و قتل حسین ابن علی جگر کشته رسول خدا  
 و سید جوانان بهشت برای مخالفت آن ظالم جابر و لد از ناسارب الحرم  
 با انواع عیوب آلود است جائز بلکه واجب باشد و چنین سعتی که خفیه در سقیف  
 بنی سباعه و با تعلق چند منافق دشمن امیرالمومنین واقع شد بدون حضوری  
 حضرت امیرالمومنین حسین صلوات الله علیهم و احدی از بنی هاشم و بدو  
 خبر سلمان و ابو ذر و مقداد و عمار و زبیر و اسامه و سائر اکابر صحابه واقع شود  
 آنرا اجماع نام کنند و بحیر امیرالمومنین و سائر صحابه را بکشند و به بیعت  
 آورند این را اتفاق اهل حل و عقد نام کنند و در کتابهای خود نویسند آیا  
 عقل عاقلی تجویز میکند که حق تعالی ریاست عامه دین و دنیا را که تالی رتب  
 بنو است بر چنین بازیچه بنا گذارد و اگر رئیس در دهمی خواهند تعیین کنند تا اکثر اهل  
 آن قریه بر کسی اتفاق نکنند تعیین آنرا عطلانی سپندند و تفصیل این امور <sup>تعارف</sup> انشاء الله  
 بعد ازین مذکور میشود پیش معلوم شد که تعیین امام منوط یکی از آن سه امر است  
 که مذکور شد و هر یک از آن سه امر در باب هر یک از آن سه مصلوات

علیهم باخبار مستواته از ثقات شیعه و معتدین روایت امامیه که علم بصدق  
 و صلاح و فضل و زهد و دیانت ایشان داریم بر ماثبات شده  
 و بعین الیقین حقیقت آنها را میدانیم و اما اگر خواهیم بر مخالفان حجت تمام کنیم باید  
 احادیث کتب معتبره ایشان را برایشان حجت کرد و اینم لهذا علمای اهل رضوان  
 علیهم پیوسته از احادیث کتب معتبره ایشان حجت آورده اند برایشان پس  
 اگر ما از اخبار کتب خود برایشان حجت کرد و اینم ایشان انکار خواهند کرد و اگر  
 ایشان احادیث موضوعه کتب خود را که در زمان استیلای خلفای جور  
 منافقان صحابه برای طمع منصب و مال از برای ایشان وضع کرده اند بر ما  
 حجت گردانند بر ما قبول آنها لازم نخواهد بود پس باید که از احادیثی که متواتر  
 و مقبول الطرفين است یا در کتب معتبره ایشان مذکور است بر حقیقت بی‌شک  
 حق خود استدلال کنیم و ایشان نیز باید که از احادیثی که متواتر است یا در  
 معتبره مذکور است استدلال نکنند نه از احادیث موضوعه که مخصوص  
 کتب ایشان است و بلکه جمعی از علمای ایشان نیز حکم کرده اند که موضوع  
 اند استدلال کنند چون از شدت تعصب ایشان درین زمانها اکثری  
 که در اعصار سالفه میان ایشان متداول بوده و بر فضایل اهل بیت و متاب  
 خلفای ایشان متعل بوده است در میان ایشان متروک است فقیر درین  
 رساله از کتب معتبره متداوله میان ایشان ایراد مینمایم که انکار نتوانند نمود  
 مانند صحیح بخاری و مسلم که تالی قرآن مجید میدانند و جامع الاصول ابن اثیر  
 که از اعظم علمای ایشان است و جمیع احادیث صحاح سته ایشان را که عبار



از صحیح بخاری و صحیح مسلم و موطای مالک و سنن نسائی و جامع ترمذی و سنن  
ابن ابی داود و سجستانی است و در آن کتاب جمع کرده است و مثل مشکوٰۃ که لغزش  
از مشاییر علمای ایشان است و طبعی و دیگران بر آن شرحها نوشته اند و الحاصل  
در جمع بلا و ایشان متداولست و میخوانند و در اول کتابش میگوید که من این  
احادیث را از کتابی چند نقل کرده ام که هرگاه حدیث را بایشان نسبت  
دهم چنانست که بحضرت رسول صلی الله علیه و آله نسبت داده ام و کتاب  
استیعاب ابن عبد البر که از مشاییر علمای ایشانست و کتابش میان ایشان  
متداولست و کتاب شرح ابن ابی الحدید بر نهج البلاغت که از اعظم علمای  
ایشان است و کتاب در رد فتنه سیوطی که از مشاییر فضلاء علمای ایشان  
است و تفسیر شعبی که مدار تفاسیر ایشان بر نقل از آنست و تفسیر فخر رازی  
که امام ایشان است و تفسیر کشاف و نیشاپوری و بیضاوی و تفسیر واحدی  
و امثال اینها از کتب که نزد ما موجود و نزد ایشان متداول و معتقد است و  
احادیث اهل بیت علیهم السلام را در کتاب حیات القلوب ایراد کرده ام  
و بدانکه مذہب فرقه ناجیه امامیه آنست که خلیفه بیواسطه بعد از حضرت رسالت  
صلی الله علیه و آله نبض خدا و رسول علی ابن ابیطالب علیه السلام است و بنیان  
میکوینند مردم ابو بکر را بعد از حضرت رسول نصب کرده اند و خلیفه اول است  
و ابو بکر عمر را بعد از خود خلیفه کرده و خلیفه دوم است و عمر در وقت مرگ  
شوری میان شش کس قرار داد و امیر المومنین علیه السلام را داخل آن شش  
نفر کرد و تدبیری کرد که یا امیر المومنین گشته شود یا بناچار با عثمان بیعت کند

زیرا کہ حضرت امیر المومنین علیہ السلام را با عثمان وزیر و طلحه و عبد الرحمن  
 بن عوف و سعد بن ابی وقاص ختم کرد و گفت اگر همه بر یک کس اتفاق کنند  
 او خلیفہ باشد و اگر اختلاف کنند اگر یکطرف بیشتر باشند کمتر را بکشند و اگر مساوی  
 باشند و دو نفر یک کس را اختیار کنند و دو نفر دیگری را آن سه نفری کہ بعد از حسن  
 و زینان آنهاست اختیار کنند و سه نفر دیگر اگر اتفاق نکنند آنها را بکشند چون  
 بیرون آمدند حضرت امیر علیہ السلام فرمودند کہ تدبیر خود را برای محروم کردن من  
 تمام کرد زیرا کہ عبد الرحمن پسر عم سعد است و عثمان و اما و عبد الرحمن است  
 و دانست کہ این سه نفر از ہم جدا نمی شوند نهایتش آنست کہ طلحه و زبیر با من  
 باشند چون عبد الرحمن در انظار است باید یا من کشته شوم یا با یکی از آنها  
 بیعت کنم و آخر چنان شد کہ در روز شوری بعد از آنکہ حضرت امیر علیہ السلام  
 جمیع مناقب خود را بر ایشان شمرد و ہمہ تصدیق کردند و با وجود آن عبد الرحمن  
 بحضرت امیر علیہ السلام گفت با تو بیعت میکنم بشرطیکہ عمل کنی بکتاب و  
 سنت و سیرت ابوبکر و عمر حضرت فرمود کہ من بکتاب خدا و سنت رسول  
 عمل میکنم و بسیرت شیخین عمل میکنم و برای آن عبد الرحمن این سخن را گفت کہ  
 میدانست کہ حضرت سیرت آن دو مبتدع فاسق را قبول نخواهد کرد و پس  
 همان سخن را با عثمان گفت و قبول کرد و پس عبد الرحمن و سعد هر دو با عثمان  
 بیعت کردند و مردم نیز بجز بیعت کردند پس خلیفہ سیوم را امید انداختند بجز تدبیر  
 عمر ابن الخطاب و چون فسوق و طلبها و بدعتهای عثمان از حد گذشت صحابه  
 اتفاق کردند و او را کشتند و با خلیفہ بر حق امیر المومنین بیعت کردند لهذا حضرت

را خلیفه چهارم میدانند و قوی دیگر بعضی از منافقان بخوش آمد خلفای عباسی  
 اختراع کرده اند که بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله عباس عم حضرت  
 و عوامی خلافت کردند و او خلیفه است و بطلان آن قول بسی ظاهراً است  
 و اصحاب آن بجهت الله منقرض شده اند و کسی نماند و ابست و باثبات خلافت  
 حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه بطلان آن قول نیز ظاهراً میشود و مقصد  
 پنجم در بیان بعضی از آیات است که دلالت بر امامت و فضیلت امیر المومنین  
 علیه السلام میکند اول آیه وافی براه ایماناً و لیکم الله ورسوله و الذین آمنوا  
 و الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم را کوعون  
 یعنی نیت صاحب اختیار و اولی بامور شما مکر خدا و رسول او و آنها که ایمان  
 آورده اند و آنها که بر پایه ارند نماز را و می دهند زکوة را در حالتی که در رکوع  
 اند و عامه و خاصه اتفاق کرده اند بر اینکه این آیه در شان آنحضرت نازل  
 شده است حتی در جامع الاصول از صحیح نسائی روایت کرده است از  
 عبدالله بن سلام که آمد بمحدث رسول صلی الله علیه و آله و گفتیم چون ما تصدیق  
 خدا و رسول کرده ایم قوم ما از ما کنار می کنند و با ما دشمنی میکنند و سوگند یاد  
 کرده اند که با ما سخن نگویند پس حق تعالی این آیت را فرستاد پس بلال بر آیه  
 نماز ظهر اذان گفت و مردم برخاستند و مشغول نماز شدند پس بعضی در سجود  
 و بعضی در رکوع بودند و بعضی سواک میکردند ناگاه سائلی سوال کرد پس علی  
 علیه السلام در رکوع انگشتت را بخود را با و داد و سائل بر رسول خدا خبر داد که علی در  
 رکوع این انگشت را بمن داد پس حضرت رسول این آیت را بآیت بعد بر ما خواند

و ثعلبی و تفسیرش روایت کرده است که روزی ابن عباس بر کنار چاه  
 زفرم نشسته بود و حدیث نقل میکرد ناگهان ابو ذر رضی اللہ عنہ حاضر شد  
 و گفت ایها الناس منم ابو ذر غفاری شنیدم از رسول خدا صلی اللہ علیہ  
 و آلہ باین دو کوشش و بالا کشود و برود و دیدم باین دو چشم بالا کور شود  
 هر دو که میگفت علی قائم و پیشوای نیکو کارانست و کشنده کافران است  
 یاری کرده شد و است هر که او را یاری کند محذولست هر که او را یاری نکند  
 بد رستی که من نماز کردم در روزی از روزها بار رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ  
 نماز ظهر را پس سائلی در مسجد سوال کرد کسی با و چیزی نداد سائل دست بسو  
 آسمان بلند کرد و گفت خداوند اکو اه باش که من سوال کردم در مسجد  
 رسول خدا و کسی بمن چیزی نداد و در آنحال علی علیه السلام در رکوع بود پس  
 اشاره کرد و بسوی سائل با انگشت کوچک دست راستش و پیوسته انگشت را در آن  
 انگشت میکرد و سائل آمد و انگشت را از انگشت آنحضرت گرفت و حضرت رسول  
 نیز در نماز بود و آنرا مشاهده نمود چون از نماز فارغ شد سر بسوی آسمان  
 بلند کرد و گفت خداوند ابراهیم موسی از تو سوال کرد و گفت پروردگار را  
 سقیه مرا کش ده کردان و آسان کردان برای من کار مرا و بکش که ہی را  
 از زبان من که بفرمندی من مرا و بگردان برای من و زیری از اهل من که آن بارو  
 علیه السلام است محکم کردان بآن بازوی مرا و شریک کردان او را در کار من  
 پس تو دعای او را مستجاب گردانیدی و با او خطاب کردی که بزودی محکم  
 گردانم بازوی ترا بر بزا و تو و برای شما هر دو سلطنتی و استیلائی بدیهم خداوند

منهم محمد بن خیر و برگزیده تو خداوند پس بکشا برای من سینه مرا و آسان کردن  
برای من کار مرا و بگردان از برای من و زیری از اهل من که او علی است  
محکم گردان باد پشت مرا ابو ذر گفت هنوز سخن آنحضرت تمام نشده بود که جبرئیل  
نازل شد از جانب خداوند جلجل و گفت یا محمد بخوان پس این آیت را برا  
حضرت خواند و سیوطی بسنده های بسیار و فخر رازی بدو سند و زنجیره  
و بیضاوی و نیشاپوری و ابن التبع و واحدی و سمعانی و بهیقی و نظریه  
و صاحب مشکوٰۃ و مؤلف مصابیح و سایر مفسران و محدثان خاصه و عامه  
از سندی و مجاهد حسن بصری و اعمش و عتبه بن ابی الحكم و غالب بن عبد الله  
و قیس بن ربیع و عتاب بن ربعی و ابن عباس و ابو ذر و جابر و غیر ایشان  
روایت کرده اند و حسان شاعر و غیر او بنظم آورده اند و وجه دلالتش بر امامت  
آنحضرت آنست که انما کلمه صهر است و ولی در لغت بچند معنی آمده است یا و  
و دوست و صاحب اختیار و ولی تصرف و دو معنی آخر نیز و یک اندیکه  
و دو معنی اول معلوم است که درین آیت مراد نیست زیرا که یا و دوست  
مؤمنان مخصوص خدا و رسول و بعضی از مؤمنان که موضوعات باین  
صفات باشند نیست بلکه همه مؤمنان یا و دوست یکدیگرند چنانچه  
حق تعالی فرموده است وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ  
و ملائکه نیز محب و یا و مؤمنانند چنانکه فرموده است تَحَنُّنًا لِأُولِيَائِكَ وَ كَرَمًا  
الْحَقِيقَةَ الدِّينَا دَفَى الْأَخْسَافَ بَلْكَ بَعْضِ الْأَكْفَارِ محب و یا و بعضی از مؤمنان  
می باشند و اگر گویند که آیت بلفظ جمع وارد شده چگونه مخصوص آنحضرت

باشد جواب گوئیم که در عرف عرب و عجم اطلاق جمع بر واحد شائع است  
 باعتبار تعظیم یا بركات و یکره در آیات کریمه نیز بسیار است بآنکه ما دعوائی  
 اختصاص نمیکنیم زیرا که در احادیث ما وارد شده است که سائر ائمه در اینجا  
 داخل اند و هر امامی در قرب امامت البته باین فضیلت فائز میگردد و وصاء<sup>حب</sup>  
 کشف گفته است که مراد از این آیت هر چند آن حضرت است اما بلفظ جمع آورده  
 که دیگران نیز متابعت آنحضرت بکنند و مؤید آنکه آیت در شان آنحضرت است  
 و مراد بولایت امامت است و در صحیح مسلم و صحیح ترمذی از عمران بن حصین<sup>رضی</sup>  
 روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله شکرخی دستار و حضرت  
 امیرالمومنین صلوات الله علیه را امیر آن لشکر گردانید چون حضرت علیه السلام  
 فتح کرد یک کنیز را از غنیمت از برای خود برداشت لشکر را این معنی خوش  
 نیامد و چهار نفر از صحابه اتفاق کردند که چون بخدمت حضرت رسول صلی الله  
 علیه و آله برسند این را بحضرت عرض کنند و قاعده چنان بود که چون مسلمانان  
 از جنگ برگشتند اول بخدمت آنحضرت می آمدند و سلام میکرد و بعد از آن  
 بخانه های خود میرفتند چون بخدمت آنحضرت رسیدند و سلام کردند یکی  
 از آن چهار نفر برخاست و گفت علی چنین کرد و حضرت روازو کرد و ایند پس  
 دوم برخاست و همان سخن را گفت باز حضرت روازو کرد و ایند و سوم نیز  
 گفت و حضرت روازو کرد و ایند چون چهارم نیز گفت رو بایشان کرد و غضب  
 از روی مبارکش ظاهر بود و سه مرتبه فرمود چه میخواهید از علی بدستیکه<sup>علیه</sup>  
 از منست و من از اویم و او ولی هر مومن است بعد از من و این عبد البسه در

استیعاب روایت کرده است از ابن عباس که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر علی ابن ابی طالب علیه السلام گفت تو ولی هر مومنی بعد از من پس معلوم شد که ولایت امریت که مخصوص اوست و ولی که درایت است در شان اوست و از فقره اولی در حدیث اول معلوم است که اختصاصیست که حضرت را با انتخاب بوده و دیگری را نبوده و ایضا تخصیص بعد از خود و هر دو حدیث بر خلافت است زیرا که محبت و نصرت در حال حیات نیز بود و هر عاقلی میداند که چنین کسی رعیت ابوبکر و عمر و عثمان و محکوم حکم ایشان نمی تواند بود و در آیت کریمه **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ** یعنی ای گروهی که ایمان آورده اید بترسید از خدا و باشید با صادقان راست گویان همه چیز مخصوصا در دعوائی ایمان بکفارت و کردار و ظاهر است که در از بودن با ایشان متابعت ایشان است در گفتار و کردار نه انگیزه بدن و جسد بایشان باشند زیرا که این محالت و بیفایده و معنی امامت همین است و چون خطابه ای قرآن مجید عام است و شامل جمیع امت و همه زمانهاست با اتفاق امت پس باید که در جمیع زمانها چنین صادق بوده باشد که امت با او باشند و معلوم است که صادق فی الجمله مراد نیست و الا لازم آید که هر که یک راست بگوید متابعت او واجب باشد و این با اتفاق باطل است پس باید صادق در جمیع افعال و اقوال مرا و باشد و آن معصوم است پس ثابت شد وجود معصوم در هر زمان و وجوب متابعت ایشان و با اتفاق غیر حضرت رسول و دو از دو امام صلوات الله علیهم معصوم نیستند پس

حقیقت مذہب ایشان و امامت ائمه ایشان ثابت شد با آنکه سیوطی و غیر  
 در منشور و ثعلبی در تفسیر مشهور از ابن عباس و حضرت باقر علیه السلام روایت  
 کرده اند که مراد از صا و قین علی ابن ابیطالب علیه السلام است و از ابراهیم  
 بن محمد ثقفی و خرکوشی در کتاب شریف النبی از اصمعی بسند و از حضرت باقر  
 علیه السلام روایت کرده اند که مراد از صا و قین محمد و علی است و از حضرت  
 امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده اند که فرمود صا و قون ما نهم که عترت  
 آنحضرت ایم و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که صا و قون آل محمد  
 اند علیهم السلام و در بعضی از روایات وارد شده است که مراد بصا و قین آنهاست  
 که خدا فرموده است در شان ایشان مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا  
 اللَّهُ عَلَيْهِمْ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا  
 یعنی از جمله مومنان مردانی چند هستند که راست گفته اند آنها که با خدا عهد و  
 پیمان بران بسته بودند که با رسول امین ثبات قدم بوزند و با دشمنان دین  
 قتال بکنند و گریزند تا کشته شوند و متابعت آنحضرت بدل و زبان بکنند پس  
 بعضی از ایشان وفا بعهد خود کردند تا شهید شدند و بعضی انتظار شهادت  
 میکنند و تبدیل نکردند عهد خود را و دین خود را هیچ بدل کردنی و در احادیث  
 خاصه و عامه وارد شده است که این آیت در شان اهل بیت علیهم السلام  
 نازل شده است و مراد حمزه و جعفر و امیر المؤمنین علیهم السلام اند که عهد  
 کرده بودند که تا کشته نشوند دست از یاری حضرت رسول صلی الله علیه  
 و آله برند و وفا باین عهد کردند و آنها که کشته شدند حمزه و جعفر بودند



و آنکه انتظار شهادت میکشید امیرالمومنین علیه السلام بود و از جنگ  
نکمرخت مانند ابوبکر و عمر و عثمان و امثال ایشان و تغییر و تبدیل در دین  
خدا که و نه مثل ایشان و در اسباب انزال اب طرق عامه روایت کرده اند  
که حضرت امیرالمومنین علیه السلام فرمود که منم آنکه انتظار شهادت میکشتم و تبدیل  
نکردم تبدیل کردنی و دو استعدلال درین آیت نقل میکنم برای تشدیدین مدعا  
یکی از مشاهیر علمای عامه و یکی از اعظم علمای خاصه اول آنکه فخر رازی که  
امام سنیان است در تفسیرش گفته است که حق تعالی درین آیت امر کرده است  
مؤمنان را که با صا و قان باشند پس باید که صا و قان موجود باشند زیرا که  
بودن با چیزی مغضوط است بوجه و آن چیز پس ناچار است که در هر زمان  
صا و قان باشند پس باید که جمیع امت اجماع بر باطل نکنند و این دلیل است  
بر آنکه اجماع حجت است و این مخصوص زمان حضرت رسول نیست زیرا که ثبوت  
ثابت شده است که خطابهایی قرآن متوجه جمیع مکلفین است تا روز قیامت  
و ایضا لفظ آیت شامل جمیع اوقات هست و تخصیص بعضی از مینه که از آیت معلوم  
نیست موجب تعطیل حکم آیت است و ایضا حق تعالی اول امر کرده است  
ایشان را به تقوی و این امر شامل هر کسی است که تواند بود که متقی نباشد و خطا  
بر او جائز باشد پس آیت کریمه دلالت میکند بر آنکه هر که جائز الخطا است  
واجب است که پیروی کند کسی را که عصمت او از خطا واجب است و آنهاینه  
که حکم کرده است خدا تا آنکه صا و قان و ترتیب حکم درین باب دلالت  
کند بر آنکه از برای این واجب است بر جائز الخطا که اقله کند صادق را

که مانع باشد از خطای او و اینمغنی در همه زمانها هست پس باید که معصوم نیز در  
 هر زمان بوده باشد و ما این را قبول داریم اما میگوئیم که معصوم جمیع امت  
 است و شیعه میگویند یک شخص از امت است و ما میگوئیم که این قول باطل  
 است زیرا که اگر چنین بود بایست ما بشناسیم که آن شخص کیمیت تاممت  
 او کنیم و ما که نمی شناسیم چنین کسی را در میان امت چگونه اطاعت کنیم  
 تا اینجای ترجمه کلام آن پیشوای اهل ضلالت است و حق تعالی حق را بر او  
 و زبان او جاری کرده و بعد از اتمام دلیل با نهایت اقبال چنین جواب  
 سستی گفته که عصیت و عناد خود را بر عالمیان ظاهر کرده اند و اگر چه  
 هیچ عاقلی ضعف این جواب پوشیده نخواهد بود و اما از برای توضیح بجهت وجه  
 جواب او را میگوئیم اول آنکه هرگاه تصریح کرد که در هر زمان احتیاج بقصوم  
 هست از برای تحفظ از خطای هیچ عاقل تجویز میکند که درین اعصار که ملت حضرت  
 رسالت مشرق و مغرب عالم را گرفته است احدی را ممکن باشد که علم با جواب  
 جمیع علمای امت بهرساند که هیچ کس درین مسئله خطا و مخالفت نکرده است  
 خصوصاً با این تشنه آه و اوهایی که در میان امت بهر سیده است  
 همین فاضل که دعوی میکند که بتجرا و از همه علما بیشتر است معلوم نیست که در  
 مسئله مذکور امامیه را داند چه جای سایر فرق و اگر بر فرض محال همه را  
 ببیند و از همه بشنود از کجا معلوم میشود که اعتقاد واقعی خود را با کفایت  
 گاه باشد که تقیه کرده باشند چنانکه در مذہب امامیه جائز است و ایضاً  
 از کجا معلوم میتواند شد که تا مردن برین مذہب باقی مانده اند و این نیز

بنا بر قول اکثر شرط است در تحقق اجماع دو مرتبه تقدیر تسلیم که چنین اجماعی  
 ممکن است و علم به تحقق آن بهم می تواند رسید در قلیلی از مسائل خواهد بود پس  
 رفع خطا بالکلیه کی میشود و سقرا آنکه ظاهر آیت بلکه صریح آن آنست که ما مورین  
 بکون با صا و قین غیر صا و قین باشند و ازین وجه ظاهر میشود که عین یکدیگر اند  
 چهارم آنکه آنچه در نفی مذہب شیعه گفته است که اگر میباید می بایست که ما بدانیم  
 که کسیت مثل آنست که اهل کتاب گویند که نبوت حضرت رسول باطل است  
 زیرا که اگر حق بود بایست ما او را بشناسیم و حقیقت او را بدانیم یا یهود و کوفین  
 که اگر حضرت عیسی علیه السلام پیغمبر بود بایست ما حقیقت او را بدانیم و حلقش  
 آنست که این راجع به تفسیر ایشانست باید نصب را بر کنار گذاشت و رجوع  
 بدلائل و اخبار و آثار مجتهدان روی انصاف تا مقتضای و اللّٰه اَعْلَمُ  
 فَمِنْ اَنْهَدْ يَتَّبِعُهُمْ سُبُلَنَا حَقِّ بَرَايَ اَن ظَاهِرُ شَوْ اَكْرَا سَت كُوْنِيْدُ كَ حَقِّ بَرَايَ اَن  
 ظَاهِرُ مَكْرُوْدِيْدُ وَ مَطْنُوْنُ بَطْنُ صَا و قِ آنست که حق برایشان ظاهر گردیده و از  
 برای حب و نیاز متابعت اهل هوای نفسانی اظهار نمیکند و اگر گویند و جوهری  
 که در عدم تحقق اجماع گفتی بر علمای شما نیز وارد می آید جواب بگوئیم که ایشان  
 اجماع را باعتبار دخول معصوم محبت میدانند و اگر دو نفر اتفاق کنند که دانند  
 یکی از آنها معصوم است حجت میدانند و اگر صد نفر اتفاق کنند  
 که معصوم در میان آنها داخل نباشد حجت میدانند زیرا که چنانچه بر هر یک  
 خطا و غلط جائز است بر مجموع نیز جائز است و علم بدخول معصوم علیه السلام  
 در اقوال علمای شیعه در اعصار ائمه علیهم السلام و قریب بآن ممکن است

که از برای ایشان حاصل شده باشد و این رساله محل تحقیق این سخن نیست  
 دو مرتبه از شیخ سید محمد رحمه الله علیه سوال کردند از تفسیر این آیت که میانه آنکه در  
 که نازل شده است شیخ قدس الله روحه در جواب فرمود که این آیت جلیله  
 بجلیل الدلالة در شان حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه نازل شده است  
 و حکمش و ما و لا و اجماد او که پیشوایان دین و ائمه صادقین اند جاری شده  
 و درین باب احادیث بسیار وارد شده است و از سیاق آیت نیز ظاهر  
 میشود زیرا که جناب مقدس الهی درین آیت مردم را امر کرده است که متابعت  
 نمایند صادقان را و از ایشان جدا نشوند باید که آنها را که ندانند و امر فرمود  
 غیر آنها باشند که ایشان را ما مورساخته که با آنها باشند زیرا که محال است  
 که کسی را امر کنند که با خود باشد و متابعت خود کند پس کوئیم که مراد از صا<sup>دان</sup>ان  
 یا جمیع راست گویند یا بعضی از ایشان اند و اول باطل است زیرا که هر مومنی  
 باعتبار ایمان صادق است و دران دعوی راست کوست پس لازم  
 آید که همه مومنان ما مور باشند متابعت خود و این محالست و اگر بعضی از  
 ایشان مراد است یا بعضی معهود معلومی مراد است که الف و لام از  
 برای عهد خارجی باشد یا آنکه بعضی غیر معهودی مراد است بیا بر اول باید که  
 آن جماعت معلوم و معروف باشند و مخاطبان ایشان را شناسند  
 و روایت باسم و لقب ایشان وارد شده باشد و ایشان شنیده باشند  
 و هر که دعوی کند احدی را بغیر آن جماعت که ما دعوی میکنم باطل است  
 زیرا که معلوم است که در حق دیگری این مراتب متحقق نشود و معهود و بنوده اند

و خود معترف اند که در زمان حضرت رسول تعیین ایشان بخلافت نشده بود  
و بنا بر دو م که بعضی غیر معهود مراد باشد پس باید که بعد از ان البته تعیین و  
تخصیص آن بعضی بشود و الا تکلیف با مر مجبوری خواهد بود که امتیان بیان نتوانند  
نموده آن محال است و معلوم است که در غیر الله ما علیهم سلام کسی ادعا  
تخصیص و تعیین نکرده و نمی تواند کرد پس ثابت شد که مراد ایشانند و ایضا  
دلیل عقلی و نقلی داریم که مراد ایشانند اما دلیل عقلی زیرا که ورین آیه کریمه  
امر شده است که امت متابعت ایشان نمایند علی الاطلاق و تخصیص  
با مر می و دین امری نشده است پس باید که ایشان معصوم باشند  
والا لازم آید که امت مامور باشند که در خطا و معصیت متابعت ایشان  
کنند و آن محالست و چون عصمت امر است باطنی که کسی بغیر حق تعالی  
بران اطلاع ندارد پس باید که نص بر امامت و عصمت ایشان شده باشد  
و باتفاق نص بر امامت بغیر ایشان نشده است پس ثابت شد که ایشان مرادند  
و اما دلیل نقلی آنست که حق تعالی در قرآن صادقان را باوصافی چند  
ستوده که در غیر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آن اوصاف مجتمع  
نکرده زیرا که فرموده است لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تَقُولُوا وَجْهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ  
وَالْمَغْرِبِ يَعْنِي فِيتَنِكُمْ إِنَّمَا بَرُّوا أَنْ يَدْرُوا هِيَ خُورًا بِجَانِبِ مَشْرِقِ بَرٍّ  
وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ  
وَلَكِنْ نِكَوْا كَرِيسِي اسْتِ كَ اِيْمَانِ آوَر و بخدا و روز قیامت و بملائک و کتابها  
خدا و پیغمبران و اَنَّى الْمَالِ عَلَیْهِ ذَوِی الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ

وَابْنِ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ فِي الرِّقَابِ وَعَطَاكَ مَا لَكَ بِأَبَاكَ مَالٌ بَعْضُ حَتَّاجٍ  
 بَابُ مَا مَحَبَّتِ عَطَا مَحَبَّتِ خُدَا نَحْوِشَانِ خُودِ مَانِ خُوشَانِ حضرت رسول صلی  
 علیه وآله وعلیه السلام بی پدر و بر مسکینان محتاج و مسافران که بخانه خود نتوانند  
 برگشت و بکدام ایان سوال کننده و در آزار و درون بنده گان و اقوام الصلوة  
 و اتی الزکوة و التوفون بعهده هم اذا عاهدوا بالصبر برین فی الباساء  
 و الضراء و حین الباس اولئک الذین صدقوا اولئک لهم المتقون  
 و بر پا دار و نماز را در اوقات فضیلت با ادب و شرایط و او کند زکوة را  
 و آنها را که وفا میکنند بعهده خود که با خدا و با مردم کرده اند و آنها که صبر میکنند  
 بر فقر و بد حالی و در مرض و درد و آزار و در وقت جهاد دشمنان دین  
 ایستاده اند آنها که راست گفته اند و صادقانه در دعوی ایان و وفا  
 بعهده و ایستاده بر سیر کاران پس شیخ مفید رضی الله عنه فرموده است  
 که حق تعالی درین آیت شریفه جمع کرده است این خصلتها را پس شهادت  
 داده است بر اسی کسی که اینها در او کامل باشد بصدق و تقوی علی الاطلاق  
 بلکه حصر کرده است صدق و تقوی را در ایشان بجهات شتی که در علم معانی  
 و بیان مقرر است پس آیت اولی را با این آیت که ضم میکنند مغان ایشان  
 این میشود که متابعت کنند صادقانی را که این خصلتها در ایشان مجتمع  
 و کامل گردیده است و ما در میان صحابه حضرت رسول صلی الله علیه و آله  
 بغیر حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه کسی را نمی یابیم که این خصلتها  
 در او مجتمع شده باشد پس باید که مراد از صادقین در آیت اولی او با

و جمیع امت مامور باشند بتباعت او در جمیع امور زیرا که در آیت تخیص  
 بامری دون امری نشده است و اما بیان اجتماع و کمال این اوصاف  
 در آنحضرت آنست که در اول آیت ایمان بخدا و روز قیامت و ملائکه و  
 کتابها و پیغمبران مذکور شده است و شکی نیست در آن که آنحضرت پیش  
 از همه کس ایمان باینها آورد و باخبار متواتره میان خاصه و عامه او  
 کسی بود و از مردان که اجابت دعوت آنحضرت کرد و چنانکه حضرت رسول  
 بفاطمه علیها السلام گفت که ترا تزویج کردم مکیسی که از همه صحابه قدیم تر است  
 اسلام و انقیاد او و از همه بشیر است علم او و متواتر است که حضرت امیر  
 علیه السلام فرمود منم بنده خالص خدا و برادر پیغمبر و نگفته است این سخن را  
 احدی پیش از من و نخواهد گفت احدی بعد از من مگر بسیار دروغ گوئی  
 افترا کننده نماز کردم پیش از دیگران هفت سال و هفتاد و یک روز خداوند من  
 اقرار نیکم برای احدی ازین امت که عبادت کرده باشد ترا پیش از من  
 و گفت در وقتیکه سخن از خوارج بان حضرت رسید آیا میگویند که علی دروغ  
 میگوید من بر که دروغ می بندم بر خدا دروغ میگویم و حال آنکه من اول کسی  
 که او را عبادت کرده است یا بر رسول او افترا میکنم و حال آنکه من پیش از  
 همه کس با و ایمان آوردم و تصدیق او کردم و یاری او نمودم و حضرت  
 امام حسن علیه السلام فرمود در صبح آن شبی که حضرت از دنیا رفت درین شب  
 کسی از دنیا رفته است که پیشیان بر او پیشی نکرده اند و آیندگان در کمالات  
 باو نمی توانند رسیده و دلایل برین بسیار است که ذکر آنها موجب تطویل

کلام میکرد و پس حق تعالی بعد از اعلان و اذن اموال و تصدقات را  
 فرمود که به خصوص قرآنی و احادیث متواتره آنحضرت درین صفت از  
 همه بیش است حق تعالی در سوره اهل اقی میفرماید وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ  
 مِنْكِنَا وَقِيًّا وَآيَةً اِیْنِی میخورانند طعام را با کسکی و محبت آن از  
 برای محبت خدا بکین و یتیم و اسیر و اتفاق کرده اند مفسران و روایان  
 عامه و خاصه بر آنکه این آیت بلکه مجموع این سوره در شان علی و فاطمه  
 و حسن و حسین صلوات الله علیهم نازل شده است و باز فرموده است  
 الَّذِينَ يَنْفِقُونَ اَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ اُجْرُهُمْ  
 عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ یعنی آنها که انفاق  
 میکند مالهای خود را در شب و روز پنهان و آشکار پس از برای ایشان  
 اجر ایشان نزد پروردگار ایشان و نیت خوفی بر ایشان و نه ایشان  
 اند و هبناک میشوند یعنی در آخرت و شیخ گفته است روایات مستفیضة وارد  
 شده است که این آیت در شان حضرت امیر المومنین علیه السلام  
 نازل شده و خلافتی نیست در اینکه آنحضرت بکفایت خود جمع کثیری از غلامان  
 را آزاد کرد که احصا نتوان کرد و وقف نمود مزارع و باغها  
 بسیار را که بدست حق پرست خود احیا کرده بود پس حق تعالی  
 بعد از آن بر پا داشتن نماز و اذن زکوة را فرمود و آن نیز در شان  
 آنحضرت است بدلالة آیت اِنَّمَا وَلِيَكُمُ اللّٰهُ ذِكْرُ اتفاق کرده اند  
 اهل نقل بر آنکه چون آنحضرت در حال رکوع زکوة و اذن این آیت



نازل شد مولف گوید که تواند بود که شیخ این آیت را محل برین معنی  
 کرده باشد بی آنکه **وَادْأَنَّى الزَّكَاةَ** یا وادو حاصل گرفته باشد بقرینه این آیت  
 و قرینه آنکه ایثار مال سابقا درین آیت مذکور شده و تاسیس اولی است  
 از تاسیس پس شیخ گفته است که بعد ازین حق تعالی فرموده و منافعی بعد را  
 و شیخ یک از صحابه نیست که نقض عهد ظاهر آنکه وده باشد یا نسبت این  
 با وده باشد مگر آنحضرت که کسی احتمال این نمیدهد که نقض کرده باشد  
 عهدی را که با حضرت رسول صلی الله علیه و آله کرده باشد در یاری و  
 جانفشانی و حمایت آنحضرت پس این صفت نیز مخصوص اوست  
 پس حق تعالی صبر بر بلاها و شایده جنگها را فرموده و معلوم است که کسی  
 بغیر آنحضرت در جنگها و شدتها صبر نکرده و اوست که با اتفاق دوست و  
 دشمن در هیچ جنگی پشت نکرده و نگرینت و از هیچ خصمی ترسید پس بعد از آنکه  
 حق تعالی جمیع این خصلتها را ذکر کرده فرمود که ایشانند که صادق در است  
 گویند نه غیر ایشان و ایشانند که پیرنیز کارانند یعنی آن صادق که ما امر  
 بتابعیت او کرده ایم آنست که این صفات همه در او مجتمع باشد  
 و او امیر المؤمنین است و تعبیر از بلفظ جمع از برای تعظیم و شریف اوست زیرا  
 عرب لفظ جمع را بر واحد اطلاق میکنند در وقتی که خواهند اشاره بر رفعت  
 و علو منزلت او کنند و گاه هست که بلفظ جمع می آورند از برای اشاره بآنکه  
 جمع دیگر نیز باشد درین امر شریک اند و در اینجا این نیز مراد میتواند بود زیرا که  
 سایر ائمه صلوات الله علیهم درین مرتبه و درین صفات جلیله با آنحضرت

شریک اند مؤلف گوید که ثعلبی در تفسیرش از مجاهد از ابن عباس روایت  
 کرده است که حضرت امیر المومنین علیه السلام چهار درهم داشت و مالک  
 چیزی بغیر آن نبود پس یکدرهم را پنهان و یکدرهم را علانیه و یکدرهم را  
 در روز و یکدرهم را در شب تصدق کرد پس این آیت در شان او  
 نازل شد الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ  
 تا آخر آیت که در کلام شیخ مفید رحمه الله گذشته و از زید بن رویان روایت  
 کرده است که در شان یکس آیت قرآن آنقدر نازل نشد که در شان  
 حضرت علی علیه السلام نازل شد سوره در احادیث معتبره بسیار از  
 طریق موافق و مخالف تفسیر آیات صدق و تصدیق بآن حضرت  
 علیه السلام شده است چنانچه ابن مردویه و عاقل ابو نعیم و در حلیه و سیوطی  
 و در مشهور و دیگران از ابن عباس و مجاهد روایت کرده اند و تفسیر  
 قول حق تعالی وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ  
 یعنی آنکس که راستی را آورد و تصدیق با و کرد ایشانند پریمی کاران گفته  
 آنکس که صدق را آورد و حضرت رسول است و آنکه تصدیق با و کرد  
 علی ابن طالب است و بنا بر این موصول و و صدق مقدر است و  
 کوفیان از اهل عربیت تجوز حذف موصول کرده اند و باز حق تعالی  
 و نموده است وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ  
 وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ احمد بن حنبل  
 و جمع دیگر از ابن عباس و دیگران روایت کرده اند که این آیت

در شان حضرت امیرالمومنین علیه السلام نازل شده است و بر روایت دیگر ابن عباس گفته که در شان علی و جعفر و حمزه علیهم السلام نازل شده ابن عباس گفت یعنی آنها که ایمان آوردند بخدا و رسولان او را بشانند بسیار راست گویان و تصدیق کنندگان و گویایان پیغمبران بآنکه ایشان تبلیغ رسالت کرده اند از برای ایشانست فرو ایشان بزرگ تصدیق رسالت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و نور ایشان بر صراط و باز حق تعالی فرموده است  
وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا یعنی آنها که اطاعت کنند خدا و رسولی را پس ایشان در قیامت با آنهاست که خدا انعام کرده است بر ایشان از پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان و سینکوه رفیقان ایشان پس معلوم شد که صدیقان بعد از پیغمبران درجه ایشان از شهیدان و صالحان بلندتر است و این مصداق امامت و وصایت است و عامه و خاصه بطریق متواتره روایت کرده اند که علی ابن ابیطالب علیه السلام صدیق این امت است و فخر رازی و ثعلبی و احمد بن حنبل در مسند و ابن شیره و در فردوس و ابن معاذلی و دیگران از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که صدیقون سه نفرند حبیب نجباء که مومن آل بسین است و خزیمه که مومن آل فرعون است و علی ابن ابیطالب و او افضل ایشانست و ثعلبی بسند معتبر دیگر روایت کرده است که سبقت گیرندگان امتها سه نفرند که کافرن بودند بخدا یک چشم

زدن علی بن ابیطالب و صاحب آل یسین و موسی بن آل فرعون پس  
 ایشانند صدیقان و علی بن ابیطالب افضل است از ایشان و ایضا عاقل  
 ابو نعیم روایت کرده است از عیاد بن عبد الله که شنیدم که حضرت  
 امیر المومنین علیه السلام می گفت که من صدیق بزرگم گوید این سخن را بعد از آن  
 که دروغ کوئی هفت سال پیش از دیگران نماز کرده و صدیق دلت  
 و عوف مراد و معصوم است یا نزدیک بان صاحب صحاح گفته  
 است که صدیق دائم الصدیق است و کسی است که تصدیق کند گفتار  
 خود را بگردان خود و در حق تعالی پیغمبر از اباین وصف کرده است و در شان  
 حضرت ادریس علیه السلام گفته است إِنَّهُ كَانَ صَدِّيقًا نَبِيًّا  
 و در حق یوسف علیه السلام گفته است يَوْسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ كَيْسِي مَصْدَقُ  
 این آیات و صاحب این صفات باشد البته او با مامت و خلافت احق  
 است از کسی که بهرگاه اینها نداشته باشد و او را با قمر صدیق گویند چنانکه  
 برعکس نهند نام زنی کا فوره چهار مرتبه تعالی میفرماید أَفَبَيْنَ كَانٍ عَلَى بَيْنَةٍ  
 مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُو شَاهِدًا مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ أَمْ كَانَتْ مِنْ دُونِ هَذَا  
 خود باشد و از پی او باشد گواهی از و مثل کسی است که چنین نباشد آنکه برین  
 است حضرت رسول صلی الله علیه و آله است و در شان هم خلافت است  
 در احادیث معتبره وارد شده است که مراد از شایسته حضرت امیر المومنین  
 علیه السلام است که گواه بر حقیقت آنحضرت است و ابن ابی الحدید  
 و ابن معاذ و سیوطی و در منشور و طبری و اکثر عامه بطریق متداوله

روایت کرده اند از عبا و بن عبد الله و عبد الله بن الحرث که زهری  
 حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بر مبصر فرمود که کسی از قریش شست  
 بگو آنکه یک آیت یاد و آیت در مدح او یا مذمت او نازل شده باشد پس  
 مردی پرسید که در شان تو کدام آیت نازل شده است حضرت غضب  
 شده فرمود که در سوره هود بخوانند این آیت را که رسول خدا بر من است  
 از جانب پروردگار خود و من گواه اویم فخر رازی چون این روایت  
 را ذکر کرده است گفته است که حق تعالی را از برای شرافت این گواهی  
 فرموده است که از دست یعنی مخصوص اوست و بمنزه پاره تن اوست  
 و بنا برین تفسیر باینکه حضرت امیرتالی حضرت رسول باشد و بعد از او بلافاصله  
 خلیفه باشد و اگر تامل و فضل مراد باشد باز دلالت بر امامت دارد  
 زیرا که تفصیل مقصود تبیح است و ایضا دلالت بر عصمت آنحضرت  
 می کند زیرا که بگوایی یک کس هرگاه معصوم نباشد دعای ثابت نمیشود  
**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ** یعنی نیستی تو یا محمد مکرر رساننده  
 این گروه از عذاب الهی و از برای هر قومی هدایت کننده هست و بعضی  
 گفته اند یعنی تو هدایت کننده هر که و هستی کسیکه در سیاق آیت تفکر  
 کند می یابد که معنی اول ظاهر تر است و بران احادیث مستفیضه از طریق  
 شیعه وارد شده است و عامه نیز بطریق متعدد روایت کرده اند  
 چنانکه در شواهد التنزیل از ابی برده اسلمی روایت کرده است که روایت  
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله آب وضو طلبید و چون از وضو فارغ

شد دست علی علیه السلام را گرفت و بر سینه حقایق دینیه خود چسباند  
و گفت اَلَمْ اَنْتَ مُنْذِرٌ بِسِ دَسْتِ بَرَسِیْنَهٗ بِاَسْکِیْنَهٗ عَلِیْ کَذَاثَتْ وَ کَفَتْ  
وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ پس گفت توئی نور بخش خلائق و علامت راه هدایت  
و امیر قاریین قرآن کواهی میدهم که تو چنینی و حافظ ابو نعیم اصفهانی که از  
مشاهیر محدثان عامه است در کتاب بَيَانُ نَزْلِ مِنَ الْقُرْآنِ فِي عَلِيٍّ  
بمحدثین سند از ابن عباس روایت کرده است که چون آیت نازل  
شد حضرت رسالت دست مبارک خود را برد و پیش حضرت امیر  
علیه السلام گذاشت و گفت توئی یا علی یا مدی و بتو هدایت می یابند  
هدایت یافتگان بعد از من و ثعلبی نیز در تفسیر از ابن عباس روایت  
کرده و حافظ ابو نعیم بسند دیگر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله  
روایت کرده است که منم منذر و یا مدی علی است فرمود یا علی بتو هدایت  
می یابند هدایت یافتگان و بر روایت دیگر از حضرت امیر المومنین روایت کرده  
است که منذر حضرت رسول است و یا مدی مردیست از بنی هاشم  
و معلوم است که خود را اراده فرموده چنانکه ثعلبی بعد ازین که این روایت  
را برسد از حضرت امیر المومنین علیه السلام روایت کرده است  
کَفَتْ یَعْنِی نَفْسَهُ یعنی حضرت بردی از بنی هاشم خود را اراده فرموده است  
و عبد الله بن احمد حنبل نیز در مسند خود روایت کرده است این حدیث  
را و این آیت که میله بابر تفسیر یک در روایات مستفیضه خاصه و عامه وار شده  
است دلالت میکند بر آنچه فرقه ناجیه امامیه رضوان الله علیهم قائل اند که پیچ

عصری خالی نمی باشد از جنتی از جانب حق تعالی بر بندگان یا پیغمبری یا وصی  
پیغمبری یا امامی که هدایت نماید مردم را بدین خدا و بطریق بندگی نگاه دارد  
مردم را از ضلالت و گمراهی چنانکه عقل نیز برین شاه عدل است ششم  
وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ  
یعنی و از جمله مردم کسی است که میفروشد جان خود را برای طلب خوشنودی  
خدا و خدا میهربان است به بندگان خود و احادیث مستفیضه بلکه متواتره  
از طریق خاصه و عامه وارد شده است که این آیت در شان مولای مومنان  
نازل شده در شبی که کفار قریش اتفاق کردند بر قتل حضرت رسول صلی الله  
علیه و آله و آنحضرت از جانب خدا مامور شد که از ایشان پنهان شود و بنا  
برود و کفار قریش در انشب بر گرد خانه آنحضرت برآمدند و انتظار صبح  
میکشیدند و امر حق تعالی شد که حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه را در جای  
خواب خود بخوابانند که کفار کمان کنند که حضرت رسول در خواب است و  
حضرت بیرون روند و چون حضرت رسول این بشارت را بحضرت امیر  
دادند و بشکرتانه این نعمت که جان شیرین خود را فدای جان سربدار  
عالمیان میکند سجده شکر بجا آورد و بر فراش آنحضرت خوابید و صد شمشیر بر  
مشکات از ابر جان مکرّم خود خرید و در آن وقت این آیت کریمه نازل شد  
و نزول آیت را در شان آنحضرت اکثر مخالفان در کتب تفسیر و حدیث  
بطرق متعدده روایت کرده اند مانند فخر رازی در تفسیر کبیر و نیشابوری  
در تفسیر و تلمیح و حافظ ابوالعیم در نزول آیات واحمد و مسند و سماعی

در فضائل و عزالی و راحیا و سائر مورخین و محدثین و شعرا و ماورین ساله  
 بر چند روایت ثعلبی و ابو نعیم الکفایتنایم ثعلبی در تفسیر مشهور خود از حدیث  
 از ابن عباس روایت کرده است که این آیت در شان حضرت امیر المؤمنین  
 علیه السلام نازل شد در شبی که حضرت رسول بغار رفت و علی ابن ابیطالب  
 و فرزندانش آنحضرت خوابید و ایضا روایت کرده است که چون حضرت رسول  
 صلی الله علیه و آله اراده هجرت بسوی مدینه نمود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام  
 را در مکه گذاشت که قوضهای آنحضرت را ادا کند و اما منتهای مردم را که نزد  
 آنحضرت بود بایشان رو کند و در شبی که خواست بغار رود و مشرکان بخانه  
 آنحضرت احاطه کرده بودند و نذا امر کرد علی ابن ابیطالب را که بر فرزند آنحضرت  
 بخوابد و فرمود که بر حضرمی و سبزی که من برخود میوشم در شها پر خورشید  
 و در میان رخت خواب من بخواب اگر خدا خواهد که و هیچ تو نخواهی دید  
 پس حضرت امیر چنین کرد و حق تعالی وحی کرد بسوی جبرئیل و میکائیل  
 علیهما السلام که من میان شما برادری اختیار کردم و عمو یکی از شما را از  
 دیگری درازتر گردانیدم کدام یک از شما دیگری را برخود اختیار میکند  
 بطول زندگانی پس هیچ یک دست از طول زندگانی خود برنداشتند  
 و اختیار طول حیات دیگری برخود نکردند حق تعالی وحی نمود بایشان  
 که چرا شما مثل علی ابن ابیطالب نبودید که من او را با محمد برادر کردم و  
 بر فرزند او خوابید و جان خود را فدای او گردانید و زندگانی محمد را بر خود  
 خود اختیار کرد اکنون بروید بسوی زمین و او را از شر دشمنان محفوظ



نماید پس هر دو بر زمین آمدند جبرئیل نزدیک سر حق پرور حضرت انجیست  
و میکائیل علیه السلام نزدیک پای او و جبرئیل ندا میکرد که چه کیست  
مثل تو ای پسر ابوطالب خدا تو مباحات میکند با ملائکه پس حق تعالی  
این آیت را بر حضرت رسول نازل فرمود و در وقتی که متوجه مدینه طیبه بود  
در شان و الاثان علی علیه السلام و حافظ ابو نعیم نیز نزولی این آیت  
در شان آنحضرت از ابن عباس روایت کرده است هفتم آیه کریمه  
تَطْهیر است اِنَّمَا یُرِیدُ اللّٰهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ دِیَطْهَرُ کَرُ تَطْهیراً  
یعنی اراده نموده است حق تعالی که آنکه بر طرف کند از شما شرک و کناه  
و شک و هر بدی را ای اهل بیت پیغمبر و پاک کرد و اند شمار پاک گردانید  
بدانکه احادیث متواتره از طرق عامه و خاصه وارد شده است که  
این آیت در شان امیرالمومنین و فاطمه حسن و حسین صلوات الله  
علیهم نازل شده است و در جمیع صحاح عامه و تفاسیر معتبره ایشان  
ذکر است چنانکه ثعلبی از ابو سعید خدری روایت کرده است که  
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که این آیت در شان من و علی و  
حسن و حسین فاطمه علیهم السلام نازل شد و ایضاً ثعلبی و غیره از ارام  
رضی الله عنهما روایت کرده اند که گفت حضرت رسول صلی الله علیه  
و آله در خانه من بود و حضرت فاطمه علیها السلام حریره را برای آنحضرت  
آورد و حضرت در صند نشسته بود که خوابگاه آنحضرت بود و در زیرش  
عبای خری کسوده بود و من در حجره نماز میکردم پس حضرت رسول

بغاطمه گفت بطلب شو هر خود و پسرهای خود را پس علی حسن حسین  
 علیهم السلام آمدند و بنشینستند و مشغول خوردن آن حریره شدند درینوقت  
 حق تعالی این آیت را نازلست و پس حضرت رسول زیادتى عبارت را گفت  
 و برایشان پوشانید و دست مبارک بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوند آنها  
 اهل بیت من و مخصوصان منند پس از ایشان دو رکعت حبس را و پاک  
 کرد آن ایشان را پاک کرد و ایندنی ام سلمه گفت پس من سر خود را داخل  
 خانه کردم و گفتم من نیز باشم یا رسول الله دو مرتبه فرمود که عاقبت  
 تو بخیر است و مرا داخل آنها نکرد و ایضا ثعلبی از مجمع روایت کرده است  
 که گفت با ما درم رفتم نزد عایشه تا درم سبب خروج او را بجنک حمل  
 پرسید گفت امری بود از قضاء و قدر خدا تا درم گفت در باب علی چه  
 میگوئی گفت سوال میکنی از کسی که محبوب ترین مردان بودند نزد حضرت  
 رسول و شوهر محبوب ترین زنان بودند آنحضرت تحقیق که دیدم  
 علی و غاطمه و حسن حسین را که حضرت رسول ایشان را در زیر جامه  
 جمع کرد و گفت خداوند ایشان اهل بیت و مخصوصان و دوستان  
 منند پس از ایشان حبس را و در کرد آن و پاک کرد آن ایشان را  
 پاک کرد و ایندنی و من خواستم که داخل شوم گفت و در شو و ایضا نزول این  
 آیت را در شان ایشان از عبدالله بن جعفر طیار روایت کرده است  
 و آنکه زینب زوجه آنحضرت خواست که داخل شود را ضی نشد و از او شله  
 بن الاسقع روایت کرده است و آنکه حضرت فرمود که اهل بیت من

احق از یعنی سزاوارتر اند بخلاف و هر چیزی و از ابن عباس نیز روا  
 کرده است و صاحب جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است  
 که ام سلمه گفت این آیت در خانه من نازل شد و من در پیش در شسته  
 بودم کفتم من از اهل بیت نیستم و نمود که عاقبت توبخیر است و تواتر از واج  
 رسول خدائی و در آن خانه در وقت نزول آیت حضرت رسول و  
 فاطمه و علی و حسن و حسین علیهم السلام بودند و عبائی بر ایشان پوشانید  
 و گفت خداوند اینها اهل بیت منست و در کردان از ایشان خبر را  
 و پاک کردان ایشان را پاک کرد و ایند فی و در جامع الاصول گفته است  
 بر روایت دیگر حضرت فرمود که اینها اهل بیت و مخصوصان منند پس  
 ام سلمه مستعاده که داخل شود و در ایشان حضرت قبول نمود و فرمود  
 عاقبت توبخیر است و باز از صحیح ترمذی از عمر بن ابی سلمه همین مضمون را روا  
 کرده است و صاحب جامع الاصول و صاحب مشکوٰۃ از صحیح مسلم روایت  
 کرده اند از عائشه که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله بیرون آمده  
 عبائی منقشی سیاهی پوشیده بود و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام  
 را داخل عبا کرد و این آیت را خواند و تعبلی نیز این حدیث را از عائشه روایت  
 کرده است و ابن حجر که متعصب ترین علمای ایشان است در کتاب صواعق  
 محرقة گفته است که اکثر مفسران را اعتقاد آن است که این آیت در شان  
 علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل شده است باعتبار آنکه ضمیر  
 جمع مذکر است و در صحیح مسلم و جامع الاصول روایت شده است که حسین

بن سبره از زیر بن ارقم پرسید که آیا زمان آنحضرت از اهل بیت اوینه  
 زید گفت نه بخدا سوگند زن مدتی با شوهر می باشد و چون طلاقش گفت بخاند پدر  
 میرود و بقوم خود ملحق میشود بلکه اهل بیت اوینه که صدقه پریشان  
 حرام است و در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که انس  
 بن مالک گفت چون آیت تطهیر در شدن اهل بیت علیهم السلام نازل  
 شد تا قریب پنجاه ماه چون نماز بیرون می آمد بر در خانه فاطمه علیها السلام  
 می ایستاد و میگفت الصلوة اهل البیت یعنی نماز حاضر شوید اسی اهل بیت  
 من پس آیت تطهیر را تلاوت می نمود تا آخر آیت و عامه و خاصه بطریق  
 بسیار از ابوسعید خدری و انس بن مالک و عائشه و ام سلمه و عائشه بن السقع  
 و غیر ایشان روایت کرده اند که این آیت در شان آل عبا علیهم السلام  
 نازل شد پس باخبار متواتره عامه و خاصه ظاهر شد که این آیت مخصوص  
 این پنج نفر است و زمان حضرت رسول و سایر خویشان آنحضرت  
 داخل نیستند پس این آیت دلالت میکند بر آنکه ایشان را کفر و نفاق و  
 سنگ و شرک و هر گناهی معصومند زیرا که اراده را بچندین معنی اطلاق میکنند  
 اقل اراده که بعد از آن بلا فاصله حاصل شود چنانکه حق تعالی فرموده  
 إِنَّمَا أَنَا إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ یعنی نیت امر خدا اگر آنکه  
 بخواهد اراده کند چیزی را آنکه بگوید مرا و با باش پس آن می باشد و بهم  
 میرسد و در اراده یعنی عزم و آن در حق تعالی محالست و نمی باشد  
 و آیت سابقه نیز صریح است در آنکه اراده الهی تخلف از مرا و نمیکند سبب

اراده معنی تکلیف و انیمنی درین آیت احتمال ندارد و بچندین وجه اقال  
 آنکه کلمه انما با اتفاق اهل عربیت و لالت بر صحر میکند و تکلیف و اهاب رحس  
 خصوصیتی با اهل بیت ندارد و بلکه جمیع مکلفین حتی کفار مملکت اند باین امر که حق تعالی  
 فرموده است من نیا فریده ام جن و انس را مگر برای آنکه مرا عبادت  
 کنند و در آنکه از سیاق اخبار متواتره معلوم است که نزول باین آیت بزمان  
 مح و تشریف بود و لهذا حضرت رسول ایشانرا مخصوص گردانید و عبارات  
 بر روی ایشان پوشانید و فرمود که ایشان اهل بیت و مخصوصان منند  
 پس آیت منو که تا کید است غلیظه نازل شد چنانکه فخر رازی باین تعبیر  
 گفته است که لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ كَمَا هُوَ رَأَى اِيلَ كِرْوَانِ  
 وَيُطَهِّرَ كُمْ تَطْهِيرًا یعنی طهارتی که است خود را بر شما پوستاند  
 و اگر در آن تکلیف به ترک گناهان باشد که کفار و فاسق همه در آن شریکند  
 چه مدحی و چه تشریفی و چه کرامتی در آن خواهد بود و سوسو هر آنکه در اکثر روایات  
 مذکور است که این آیت بعد از دعاء و استدعای آنحضرت نازل شد  
 و آنچه آنحضرت استدعا نمود اذ اهاب رحس بود نه اراده که مستیع  
 حصول نباشد اگر این معنی مراد باشد آیت متضمن رد دعای آنحضرت  
 خواهد بود نه اجابت آن چهار مرتبه آنکه اگر باین معنی مراد بود ام سلمه چرا  
 اینقدر مبالغه میکرد که خود را داخل کند و حضرت چرا مضایقه میفرمود  
 در دخول او در معنی که همه کس در آن داخل اند و آنکه بعضی از مخالفان  
 گفته اند که این آیت در میان آیاتیت که در آن آیات خطاب بر زمان

آنحضرت شده و است پس باید که درین آیت نیز ایشان مخاطب باشند  
 و این باطل است بچندین وجه اول تغییر ضمیر نیست بضمیر مذکر و دلیل است بر آنکه  
 خطاب بر ایشان نیست و کسیکه قطع آیات کریمه قرآنی می نماید میداند که در  
 آیات ازین قبل بسیار است که در میان قصه قصه و یکدیگر می شود و  
 تغییر خطاب بسیار میشود چنانچه درین سوره نیز مثل این واقع شده که  
 در میان خطاب باز و جات عدول خطاب مومنان شده و است و باز  
 بعد از آن امر به محاطه ایشان شده و است با آنکه در اینجا نسبت تمام  
 هست اگر کسی تدبر کند زیرا که درین تغییر کلام تغییری نسبت بزمان نیست  
 که شما و اهل بیت همه آنحضرت محشورید بلکه معاشرت شما بیشتر است  
 چرا مثل ایشان نیباشید و در طهارت و زراعت و رعایت آداب معاشرت  
 یا آنکه مساوی کسی تو هم کند که زنان با این اختصاص هرگاه و این قسم اعمال  
 از ایشان صادر شود و ممکن است که از اهل بیت علیهم السلام مثل آنها  
 و اعیان ذوالعصا در کرده و از برای بیان طهارت ذیل عصمت ایشان  
 این آیت را در میان داخل کرده باشند و این وجه بخاطر تغییر  
 است و نسبت بوجوهی که مفسران در ربط و نظم آیات گویند واضح تر  
 و ایمان تراست دوم آنکه اگر این سخن صورت داشته باشد وقتی حجت  
 میشود که از مصحف چیزی ساقط شده باشد و معلوم نیست زیرا که صواب  
 جامع الاصول از زید بن ثابت نقل کرده و است که بعد از آن که مصحف  
 را نوشتیم آیت رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه را با خنیمه بن

ثابت یافتیم و ملحق کردیم پس ممکن است که آیات بسیار دیگر افتاده باشد  
در سابق و لاحق این آیت که ملحق نکرده باشند و از حضرت صادق  
منقولست که در سوره احزاب فصایح مردان و زنان بسیار از قریش  
بود و بزرگتر از سوره بقره بود و ایشان کم کردند و تحریف دادند مستحق آنکه  
معلوم نیست که نظم قرآن مجید موافق نزول باشد زیرا که در بسیاری از  
سوره های مکیه تصریح کرده اند که بعضی از آیاتش مدنی است و بالعکس پس  
ممکن است که در وقت دیگر نازل شده باشد که درین موضع دانسته میاندازد  
الحاق کرده باشند چه اگر هرگاه به احادیث صحیح متواتره عامه و خاصه  
معلوم شده باشد که این آیت مخصوص اهل بیت است اگر جهت ربط آیات  
بر ما معلوم نباشد ضرری ندارد و جواب اعتراضات دیگر ایشان را  
در کتب مبسوطه ایراد نموده ام و این رساله کنجایش ذکر آنها ندارد و هرگاه  
حق تعالی حقیقت حبس را از ایشان زایل گردانیده باشد باید که جمیع  
اژادش مفتی گردد و خصوصاً هرگاه بعد از ان مبالغ در تطهیر وارد شده باشد  
که قرینه واضح بر عموم است پس میباید از جمیع کنایان مظهر باشند پس  
ثابت شد که معصوم اند از گناه اگر گویند که دلالت بر عصمت آینده میکند  
گوئیم همین که عصمت فی الجمله رسید کافیت زیرا که کسی از امت قابل  
غیبت که در بعضی از اوقات معصوم بوده اند و در بعضی نبوده اند و این  
خرق اجماع مرکب است و ایشان جائز میدانند با آنکه هر جا که در قرآن  
مجید آمده باین صیغه وارد شده است مرا و از ان حصول <sup>لفعل</sup>

و دوام است مثل **يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ**  
**وَيُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّكُمْ** مثل این بسیار است  
 و هر گاه عصمت ثابت شد امامت نیز ثابت میشود و در رجال ایشان بدلائلی  
 که در عصمت امام مذکور شد زیرا که باتفاق امت غیر ایشان معصوم نیستند  
 هشتم آیت نباهت **فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ**  
**فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمْ**  
**ثُمَّ نَجْعَلُ لِنَفْسٍ عَلَى الْكَافِرِينَ** پس  
 یکم مجادله کند با تو و مرا حضرت **عَلَيْهِ السَّلَام** بعد از آنچه آمد و است بر تو  
 از علم پس بگو بیائید تا بخوانیم پس را و پسران شمار از زمان بار  
 و زمان شمار او جانهای ما را و جانهای شمارا پس بیا بگویم و تضرع  
 کنیم نزد خدا پس بگو و انیم لعنت خدا را بر دروغگویان و در احادیث معتبره  
 متواتره از طرق عامه و خاصه وارد شده است که این آیت در شان  
 آل عبا **عَلَيْهِمُ السَّلَام** نازل شده است چنانکه صاحب مشکوٰۃ و جامع الاصول  
 و دیگران از صحیح مسلم روایت کرده اند از سعد بن ابی وقاص که چون  
 آیت بیا بگو نازل شد رسول خدا **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَی وَفَاطِمَةَ وَحَسَنَ**  
**وَحُسَيْنَ عَلَيْهِمُ السَّلَام** را طلبید و گفت **اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَابْنَاءُ**  
**وَرَشْكُوَّةٌ وَصَحْبٌ مَعَهُ** و جامع الاصول از عایشه روایت کرده اند که حضرت  
 رسول **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ** با دای آمد و بر او عبا و عبا و فاطمه و حسن  
 آمد و او را داخل عبا کرد پس حسین آمد و او را داخل عبا کرد پس فاطمه



آمد و او را داخل کرد و پس علی علیه السلام آمد و او را داخل کرد و پس آیت  
 را خواند و حافظ ابو نعیم و دیگران از ابن عباس روایت کرده اند که چون  
 اهل بخران آمدند و حق تعالی این آیت را نوشت و رسول خدا آمد با علی  
 و حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام پس ایشان گفت هرگاه من دعا  
 کنم شما آئین بگوئید پس ایشان ایا کردند از طاعنه و صلح کردند بر جزیه و حساب  
 کثافت روایت کرده است که چون نصاری را دعوت کرد و بنوی میانه  
 گفتند ما را مهلت ده تا بر کردیم و فکری بکنیم و فرمود ایما تم چون با یکدیگر خلوت  
 کردند گفتند بصاحب رای خود که ای عبدالمسیح چه مصلحت می بینی گفت  
 بنده اسو کند که دستپای کرد و نصاری که محمد پیغمبر مرسل است و در باب  
 عیسی حجرت فاطمه برای شما آورده بنده اسو کند که میانه نکرد و نه هیچ کرد و بیست  
 با پیغمبر خود که بزرگ ایشان زنده بماند و که دکان ایشان بزرگ شود و اگر  
 میانه کنی بد البته هلاک می شوی و اگر البته الفت با دین خود دارید و می خواهید  
 ازان جدا نشوید پس با او صلح کنید و بیاید خود بر کردید پس آمدند نزد رسول خدا  
 صلی الله علیه و آله و آنحضرت بآید و بیرون آمده بود حضرت امام حسین  
 علیه السلام را در بر داشت و دست حضرت امام حسن علیه السلام را گرفته بود  
 و حضرت فاطمه علیها السلام در پشت سر آنحضرت میرفت و حضرت امیرالمؤمنین  
 صلوات الله علیه از پشت سر او میرفت و حضرت رسول با ایشان میفرمود  
 هرگاه من دعا کنم شما آئین بگوئید پس اسقف بخران گفت ای کرده نصاری  
 من می بینم و های چند را که اگر خدا خواهد کوهی را از جایی خود بکنند باین روها

میکند پس مبادله نکنید که هلاک میشوید و بر روی زمین نفعی نمیانده تا روز  
 قیامت پس ایشان گفتند ای ابوالقاسم راسی ما بران تو ابر که فتنه است  
 که با تو مبادله نکنیم و ترا بروین خود بگذاریم و ما بروین خود ثابت باشیم حضرت  
 فرمود هر گاه ابا میکند از مبادله کردن پس مسلمان شوید که بود و باشد از  
 برای شما آنچه از برای مسلمانان است و بر شما باشد آنچه بر مسلمانان است  
 پس ابا که نزد حضرت فرمود پس من با شما جنگ میکنم گفته ما را طاعت جنگ  
 عرب نیست ولیکن صلح میکنیم با تو که با ما جنگ نکنی و ما را ترسانی و ما را از روی  
 خود بر نراندانی بشرط آنکه در هر سال دو هزار حله بدیم برای جزیه هزار حله را  
 در ماه صفر و هزار حله را در ماه رجب دسی زره عادی تقدیم پس حضرت  
 بایشان باین شرط صلح نمود و فرمود بحق خداوندی که جانم در دست  
 قدرت اوست هلاک شدن آویخته شده بود بر اهل بخران و اگر مبادله میکرد  
 همگی مسخ میشدند بر صورت بوزنه و خوک و این وادی برایشان آتش  
 میشد و هر آنکه خداوند عالمیان متماصل میکرد بخران و اهل بخران را حتی مرغها  
 بر سر درختان و پیش از آنکه سال بگذرد و تمام شود جمیع نصاری هلاک  
 میشدند و ثعلبی در تفسیر نیز همین روایت را بعینها نقل کرده است پس صاحب کتاب  
 روایت عائشه را ذکر کرده است و در آخر گفته است که چون حضرت ایشان را  
 داخل عبا کرد گفت اِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَ  
 قَصْدِ مبادله متواتر است میان خاصه و عامه از مفسرین و محدثین و مورخین  
 و غیر ایشان هر چند در بعضی از خصوصیات آن اختلافی کرده اند و خلای

درین نسبت که مباحله با آل عبا علیهم السلام شد و غیر ایشان کسی داخل نبود  
 و علی ای حال دلالت میکند بر حقیقت رسول خدا و امامت علی مرتضی  
 و فضیلت مجموع آل عبا علیهم السلام الصلوة و التحیة و الثناء بوجه شتی  
 اول آنکه اگر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ثلوث تمام بر حقیقت خود نمیدانست  
 باین جرأت اقدام بر مباحله نمیداد و عزیزترین اهل خود را بدم شمشیر و با  
 سریع التأثیر که وی که ظن حقیقت ایشان داشت یا احتمال حقیقت ایشان میداد بدین آورد و در  
 خبر داد که اگر باین مباحله کینه عذاب حق تعالی بر شما نازل میشود و مباحله در تحقق  
 مباحله می نمود اگر جز بمحقیقت خود نمیدانست این مباحله کردن متضمن سعی  
 در اظهار کذب خود بود و هیچ عاقلی چنین کاری نمیکند با آنکه با اتفاق جمیع ارباب  
 علم آنحضرت اعقل عقلا می هر زمان بود و سوره آنکه نصاری امتناع از مباحله  
 نمودند و اگر علم بحقیقت آنحضرت نداشتند می بایست پروا از نفرین آنحضرت و معذرت  
 از اهل بیت او نکند و حفظ رتبه خود در میان قوم خود و بکشد چنانچه برای این  
 اقدام بر حروب مهلکه می نمودند و زمان و فرزندان و اموال خود را در معرض  
 آسرو قتل و تهیب بدرمی آوردند و بایست مذلت و خواری جزیرا قبول  
 نکنند چه آنگاه که اکثر اخبار مذکور است که ایشان یکدیگر را منع از اقدام  
 بر مباحله مینمودند و مذکور میباشند که حقیقت او بر شما ظاهر گردید و معلوم شد  
 بر شما که آن پیغمبر موعود انیت و باین سبب از مباحله امتناع نمودند پنجم  
 ازین قصه شریفه ظاهر میشود که حضرت امیرالمومنین و فاطمه و حسن و حسین  
 صلوات الله علیهم بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله اشرف خلق خدا

و عزیزترین مردم تهر و آنحضرت بود و مانند چنانچه جمیع مخالفان متعصبان  
ایشان مانند زنجیری و بیضادی و فخر رازی و غیر ایشان باین اعتراض  
نموده اند و زنجیری که از همه متعصبان است در کلمات گفته است که اگر کوئی  
دعوت کردن خصم بسوی مبارله برای آن بود که ظاهر شود که او کاذب است  
یا خصم او و این امر مخصوص او و خصم او بود و پس چه فایده داشت ضم کردن  
پسران و زنان در مبارله جواب کو تیم که ضم کردن ایشان در مبارله دلالتش  
بر دشوق و اعتماد بر حقیقت او زیاد بود و از آنکه خود بی تنهایی مبارله نماید زیرا که  
با ضم کردن ایشان جرأت نمود بر آنکه اعتراف خود و پیارهای جگر خود را  
و محبوبترین مردم را نزد خود و در معرض نفیر و هلاکت در آورد و اگر کفایت  
نمود بر خود به تنهایی و دلالت کرد بر آنکه اعتماد تمام بر دروغ کرد و چون  
خصم خود داشت خواست که خصم او با غرور و اجتهادش هلاک شوند و مستاصل  
گردند اگر مبارله واقع شود و مخصوص گردانید برای مبارله پسران و زنان  
زیرا که ایشان عزیزترین اهل اند و بدل پیش از دیگران می پسندد و بسا  
باشد که آدمی خود را در معرض هلاک در آورد برای آنکه آسیبی بایشان  
نرسد و باین سبب در جنگها زنان و فرزندان را با خود می بردند  
که نگرینند و باین جهت حق تعالی در آیت مبارله ایشان را بر انفس مقدم  
داشت تا اعلام نماید که ایشان بر جان مقدم اند پس بعد ازین گفته است  
که این دلیل است که ازین قوی تر و لیلی نمی باشد بر فضیلت اصحاب  
عبا تمام شد کلام زنجیری پس کو تیم که هرگاه معلوم شد که ایشان احب

و از خلق بودند نزد آن حضرت پس باید که بهترین خلق باشند در آن زمان  
 بعد از آن حضرت چه بر هر عاقل متدین ظاهر است که محبت آنحضرت از باب  
 دیگران از جهت روابط بشریت نبوده بلکه هر که نزد خدا محبوب تر بود آنحضرت  
 او را دوست تر میداشت و چون چنین نباشد و حال آنکه در آیات و اخبار بسیار  
 ذمت محبت اولاد و آباء و عشا تر بدون چستی دینی وارد شده است و ایضا از  
 سیرت آنحضرت صلی الله علیه و آله معلوم بود که خویشان نزدیک را از خود  
 دور میکرد و بسبب آنکه دوست خدا نبودند و دور از ارعایت میکرد و محبت  
 آنکه خدا ایشان را دوست میداشت مانند سلمان و مقداد و اعراب  
 ایشان چنانچه حضرت سیدالناجین علیه السلام در وصف آن حضرت  
 فرموده است **وَاللّٰی فِیْكَ لَا یُعَدِّیْنَ وَكَأَدِیْ فِیْكَ لَا قَرِیْنَ** و هرگاه ایشان محبوبترین  
 خلق باشند نزد خدا و بهترین امت باشند تقهیم دیگران برایشان در  
 امامت عقلا قبیح خواهد بود و ششم محرزازی که از اعظم علمای اهل سنت  
 است و تعصب مشهور است گفته است که شیعه ازین آیت استدلال میکنند  
 بر آنکه علی ابن ابی طالب از جمیع پیغمبران بغیر پیغمبر آخر الزمان افضل است  
 و از جمیع صحابه افضل است زیرا که حق تعالی فرموده است بخوانیم نفسهای  
 خود و نفسهای شمار او مراد از نفس خود نفس مقدس محمد صلی الله علیه و آله  
 نیست زیرا که دعوت اقتضای منافرت میکند و آدمی خود را نمیتواند پس  
 باید که مراد دیگری باشد و باتفاق مخالف و موافق غیر از زمان و  
 پس آن کسی که **بِأَنْفُسِنَا** از آن تعبیر کرده باشند بغیر علی ابن ابی طالب

علیه السلام کسی نبوده پس معلوم شد که حق تعالی نفس علی را نفس محمد  
 گفته است و اتحاد حقیقی در میان دو نفس محال است پس باید که مجاز باشد  
 و این مقرر است و از اصول که محل لفظ بر اقرب مجازات بحقیقت اولی است  
 از محل برابعد مجازات و اقرب مجازات استوائی در جمیع امور پیشتر  
 در جمیع کمالات است مگر آنچه بدلیل بدرزود و آنچه باجماع بیرون رفته است  
 پیغمبریت که علی با و در آن شریک نیست پس در کمالات دیگر شریک  
 باشند و از جمله کمالات حضرت رسول آنست که او افضل است  
 از سایر پیغمبران و از جمیع صحابه پس حضرت امیر نیز باید که افضل آنها  
 باشد و بعد از آنکه دلیل را به تفصیل تمام نقل کرده است جواب گفته  
 است که چنانچه اجماع منعقد شده است بر آنکه محمد افضل از علی است اجماع  
 منعقد است بر آنکه پیغمبران افضل اند از غیر پیغمبران و در باب افضلیت  
 از صحابه جوابی نگفته است زیرا که در اینجا جوابی نداشته است و جوابی که  
 در باب پیغمبران گفته است نیز بطلانش ظاهر است زیرا که شیعه این  
 اجماع را قبول ندارند و میگویند اگر میگویند که اهل سنت اجماع کرده اند  
 اجماع ایشان بتهنایی چه اعتبار دارد و اگر میگویند که جمیع امت اجماع  
 کرده اند مسلم نیست بلکه بطلانش ظاهر است زیرا که اکثر علمای شیعه را  
 اعتقاد آنست که حضرت امیر و سایر ائمه افضل اند از سایر پیغمبران و احاد  
 مستفیضه بلکه متواتره از ائمه خود و درین باب روایت کرده اند و سایر  
 مقدمات از بسکه وضوح داشته است این فاضل که امام المشکین

میگویند و او را تصرفی نتوانست است که در آن پس امامت حضرت امیر علیه السلام  
 نیز باین دلیل ثابت شد زیرا که از جمله کلمات حضرت رسول امامت  
 در وجوب امامت و این غیر پیغمبریست پس باید که آنحضرت **علیه السلام** باشد  
 و اینها متصل بودن از سایر اینها لازم دارد و اعلای مراتب امامت را  
 صلح نظر از آنکه ترجیح مبرجوح قبیح است و اگر معاذ متعصبی متعصبی منقبتی کند  
 و که یک گفت که دعوت نفس مراد باشد مجازاً و مجازی از مجاز دیگر اولی است  
 بخیمه و در جواب میتوان گفت و ما درین رساله بدو وجه جواب گفتیم  
 اول آنکه مجاز در اطلاق نفس شائع تر از آن مجاز دیگر است و در میان عرب  
 و عجم شائع است که میگویند تو بمنزل جان منی و در خصوص حضرت امیر  
 علیه السلام انجمنی در روایات بسیار از طرق خاصه و عامه وارد شده است  
 چنانچه در صحاح عامه نیز منقول است که حضرت رسول بحضرت امیر **علیه السلام**  
 گفت **أَنْتَ مَعِيَ يَا عَلِيُّ يَا عَلِيُّ** تو از منی و من از تو ام و در خود و من لا نجا  
 رویت کرده است که گفت علی از من بمنزل سر من است از بدن من  
 و بر آیت دیگر بمنزل روح من است از بدن من و بگوید منی از منافقان  
 خطاب کرده نماز کنسید و زکوٰه بدهید یا آنکه میفرستیم بسوی شما و وی را  
 که بمنزل نفس من است یعنی علی علیه السلام را و درین باب احادیث بسیار  
 است و اینها همه قرینه این مجاز است دوم آنکه این آیت کریمه بر هر  
 احتمالی دلالت میکند بر فضیلت و امامت آنحضرت زیرا که ندعو که حق تعالی  
 بعینه تمکیم مع غیر فرمود و یا بتبار و قول مخاطبانست یا از برای

عظیم است که درین مقامات شائع است یا از برای داخل بودن است  
 بسیار و احتمال آخر تقدیر کلام این خواهد بود که **لَا تَعْلَمُونَ** و **لَا تَعْلَمُونَ**  
 و شک نیست در آنکه احتمال اول انهد احتمال است و آن نیز و احتمال دارد  
 قول آنکه مراد آن باشد که بخوانیم هر یک از ما دشمنان و زندان و زبان و  
 نفس خود را دوم آنکه هر یک از ما دشمنان بنا و نفس جانین را بخوانیم  
 و اول انهد است چنانچه بنیادی و اگر مفسران تصریح بآن نموده اند و اگر چه  
 اکثر این وجوه دخلی در مانحن فییه ندارد اما از برای استیفای احتمالات  
 مذکور شد و اما جمعیت اینها و نفس محتمل که از برای تعلیم باشد یا از برای  
 دخول امت یا از برای دخول مخاطبین که تقدیر کلام این باشد که **لَا تَعْلَمُونَ**  
**ابناءنا و ابناؤکم** و اعاده ابنا از برای رعایت لفظی باشد چون  
 عطف بر ضمیر مجرور و بدون اعاده جار مجروح است میان اهل بیت و یا  
 باعتبار آن باشد که ابتدای نظر بطاهر حال محتمل بود که آنها که صلاحیت دارند  
 که در مباحله داخل باشند از هر صنفی جماعتی باشند و چون نیافتد کسی را  
 که صلاحیت این امر داشته باشد بغیر ایشان این جماعت را آوردند  
 و تعیین مخصوص آنجماعت قبل از تحقق مباحله ضرور نبود و هم چنین جمعیت  
 ضمیر ابنا و نسا و انفسا همه احتمالات دارد و بغیر احتمال سوم و آن  
 در اول نیز در نهایت بعد است زیرا که معلوم است که دعوت هر یک  
 مخصوص جماعت خود بود پس میگوئیم که اگر جمعیت برای تعلیم باشد  
 و مراد نفس آنشخص باشد که مقصدی مباحله شده است و معلوم است



که تصدی بجا شد از اینجانب حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم  
 و آیات و غلبه ال حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و سلم  
 داخل بود پس دخول آنحضرت بصورتی خواهد بود و نصاری میخواستند  
 گفت که چرا آوردند و حال آنکه در شرط ما داخل نبود و اگر آنکه گویند  
 که آنحضرت علیه السلام از برای شدت اختصاص و تناسب بمنزل  
 نفس او بود و گویا هر دو بمنزل یک شخص بودند لهذا آوردند و این وجه  
 با آنکه درین مقام نهایت بعد دارد و در طلب ما داخل خواهد بود  
 و خبر ایشان بیشتر خواهد داشت اما وجه دوم میگوئیم که اگر این است  
 یا صحابه داخل در سبانه بودند چرا ائمه را که حاضر بودند ایشان در سبانه  
 حاضر نداشتند که آنکه گوئیم که حاضر گردانیدن جمیع موجب غوغای عام  
 و اختلاط اصوات میگردید و موهم این بود که اعتقاد بر حقیقت خود ندارد  
 که این کرده انبوه را با خود آورد و است که ما بکثرت ایشان در کثرت  
 خود برسانند یا درین باب اکتفا و یزداد عایدی مردم کرده است پس  
 نه و حاضر شد که قائم مقام همه بود و اولی بنفس بود نسبت به همه و  
 امیر المؤمنین را آوردند برای آنکه امام پیشه او معتدای ایشان بود  
 و ایشان بنای پیغمبر نبای او بودند و فاطمه علیها سلام بخانه و تشریف میبرد و در حجره  
 بود پس باین سبب آنحضرت را از میان سائر امت و صحابه  
 اختصاص باین امر داد و هر دو از جانب خود و سائر امت بجا شد  
 حاضر شد نه چنانکه آنجماعت نیز کرده و جمیع نصاری بودند و از جانب

همه حاضر شد و بودند پس این وجه نیز اصرح خواهد بود در مقصود ما و اتوی  
خواهم بود در اثبات مطلوب ما و همچنین وجه رابع نیز دلالت بر نهایت  
فضل آنحضرت میکند بسبب آنکه هرگاه در میان جمیع امت و صحابه کسی که  
اهلیت دخول در مباحله داشته باشد بغیر آنحضرت و زوجه و اولاد آنحضرت  
بنموده باشد همین دلیل خواهد بود بر آنکه غیر ایشان صلاحیت امامت ندارند  
بوجودی که مذکور شد پس منع ایشان آن معنی اول را فائده ایشان نیز  
آنکه آن معنی مؤید با جبار معتبره جانبین است چنانچه دانستی و اگر گویند  
حل بر آداب مجازات وقتی متعین است که معنی دیگرش لغو نباشد و این  
معلوم است که این معنی را در مقام اظهار نهایت محبت و اختصاص بسیار  
استعمال نمایند جواب گوئیم که هر چند آن حدیث که سابقاً بان اشاره کردیم  
اکثر دلالت میکند بر آنکه محض همین معنی مراد نیست اما ما را مناقشه درین ضرورت  
و از برای اثبات امامت واجب بودن خلافت که مطلب اصلی ماست  
درین مقام حصول این معنی کافی است بقریریکه مکرر مذکور شد و لَعِيَهَا  
أَذُنٌ وَاعْيَةٍ یعنی ضبط میکند و حفظ نماید آیات قرآنی و حقایق ربانی  
را کوشی که حفظ کند و نگاه دارد و است عامه و خاصه بطرق مستفیضه  
روایت کرده اند که این آیت در شان حضرت امیرالمومنین صلوات الله  
علیه نازل شد چنانچه تعلیمی و تفسیری و حافظ ابو نعیم در حدیث واحدی در باب  
نزد و نظری در خصائص و راجع صفهائی در محاضرات و این مقام  
در مناقب و ابن مرویه در مناقب و اکثر محدثان و مفسران خاصه و عام

از حضرت امیرالمومنین و ابن عباس و برید و اسلمی و ضحاک و جماعت بسیار  
روایت کرده اند و بعضی باین لفظ است که حضرت امیر گفت که رسول خدا  
صلی الله علیه و آله مراد بر گرفت و گفت امر کرده است مرا پروردگار من  
که ترا بنزدیک گردانم و دور نکردانم و علوم خود را بتو تعلیم نمایم و بر من  
وزم است که اطاعت امر پروردگار خود بکنم در حق تو و ترا سزاوار است  
که حفظ غائی و فراموشی نکنی پس این آیت نازل شد و بر وایت و یک  
فرمود که چون این آیت نازل شد حضرت رسول فرمود که از خدا سوال  
کردم که این آیه که شهای تو گرداند خدا مستجاب کرد و عای مرا پس حضرت  
امیر فرمود که بعد از آن آنچه از حضرت شنیدم هرگز فراموش نکردم  
و چون تواند بدو که فراموشی کنم بعد از دعای آنحضرت و ترخیص  
و تخری رازی با نهایت تعصب ایشان این روایت را نقل کرده اند  
و ترخیصی در کتاب گفته است که مراد باذن و احیه کوشی که از ایشان  
آن آن باشد که هر چه را بشنود حفظ کند و ضائع نکند و اندر ترک عمل آن پس  
این روایت اخیر را روایت کرده است و بعد از آن گفته است که اگر کوئی  
که چرا خداوند را بلفظ مفرد و نکره و اکر و است جواب گوئیم از برای  
شما بآنست که حفظ کند و بسیار کم است و سر زنی است مردم را برین  
امر و از برای ولایت بر آنست که یک کوش که حفظ کند پس است و نزد  
خدا بنزد که بسیار است و پروردی نیت بجاعت دیگر هر چند تمام  
عالم را پر کند تمام شد کلام ترخیصی و حق تعالی حق را بر قلم او جاری کرد

و اعتراف کرده است که فائده بخت و نزول آیات در خصوص حضرت  
امیرالمؤمنین علیه السلام است و است و است حافظ علوم الهی پس چون تواند بود  
که او محکوم حکم جایی چند باشد که در همه احکام محتاج او بودند و از او استفسار  
می نمودند حق تعالی فرموده است هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَكْفُرُونَ وَالَّذِينَ لَا يَكْفُرُونَ  
بأن آیات و آو که سابقا ذکر شد و مؤید آنکه آنحضرت اعلم الناس بود  
بلفظ و معنی قرآن آنکه ابن حجر ماصی در صواعق محرقة از ابن سعد روایت  
کرده است که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود بخدا سوگند  
که هیچ آیت نازل نشد مگر آنکه میدانم در چه امر نازل شده و در کجا نازل  
شده و بر که نازل شده است بدستی که عطا کرده است و او را در کار بن  
ولی فهمیده و زبان گوید و ایضا گفته است که ابن سعد و دیگران روایت  
کرده اند از ابی الطفیل که علی علیه السلام فرمود که سوال کنید مرا از کتاب خدا  
بدستی که هیچ آیت نیست مگر آنکه میدانم در شب نازل شد یا در روز  
و در صحرا نازل شد یا در کوه و گفته است که ابن ابی داود و ترمذی بن سیرین  
روایت کرده است که چون حضرت رسول صلوات الله علیه بعالم قدس ارتحال کرد  
علی علیه السلام بیعت ابو بکر حاضر شد و فرمود که سوگند یاد کرده ام که  
روایه و دشمنی ندارم مگر برای نماز تا قرآن را جمع کنم پس میگویند  
مجموع قرآن را به ترتیبی که نازل شده بود جمع کرد و ابن سیرین میگفت  
چه بود که آن قرآن را میمانم که علم در آنجاست و روایت کرده است  
از طبرانی از ام سلمه رضی الله عنها که گفت شنیدم از رسول صلوات الله علیه که علی علیه السلام

و قرآن با جلی است از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر برین وارد شوند و انصافاً  
روایت کرده است که حضرت رسول در مرض موت خود فرمود ایها الناس  
ترکیت که روح مرا برود و بی قبض نمایند و مرا از میان شما بزنند و بیشتر با شما سخن بگویم  
و عذر خود را بر شما تمام نکنیم بهر سبب که در میان شما بگذرد کتاب پروردگار خود را و وصیت  
خود را که بهیت مقدم است بر جلی علیه السلام گرفت بلند کرد و گفت این علی با قرآن  
و قرآن طبعیت از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر برین وارد شوند پس ایشان را گفت که چنانچه خلافت  
من در حق آنها کرده اند مولف گوید که هرگاه چنین متعصبی که در اکثر احادیث  
متواتره قبیح کرده است از نهایت تعصب و این احادیث را نقل کرده  
و رد کرده است همین بس است از برای علم با امامت و خلافت آنحضرت  
پس هرگاه در هنگام رحلت حضرت رسول فرماید که من میروم و بعضی  
خود را پذیرد میان شما بگذرد پس دست حضرت امیر را گیرد و فرماید  
که این با آنست و از یکدیگر جدا نمیشوند صریح است در آنکه لفظ و معنی قرآن  
با اوست و منتهی قرآن اوست و قرآن شهادت بر حقیقت خود و او میدهد  
و متابعت قرآن بدون متابعت او و انیت و بعد از آن بر سبیل تاکید  
فرماید که در قبست از ایشان سوال خواهم کرد که شما چگونه رعایت ایشان  
کرید و عاقلی که درین حدیث کامل نماید و تعصب نورزد و میداند که این  
نص صریح است بر خلافت طبع نظر از آنکه اهمیت ثابت میشود و آن کافی  
از برای اجماع است اللهم انی الدین المموا و عملوا الصالحات سیجعل لهم  
الاجر و فی البقیة انما یطاعون و وادع و منبهی سائست را که وادع و وادی قرار

سید از برای ایشان خداوند مهربان دوستی تطبی گفته است که یعنی ایشان را  
 دوست میدارد و دوستی ایشان را در دل بندگان مومن می اندازد از آنجا  
 آسمانها و زمینها پس بنده معتبر خود روایت کرده است از برابر بن عازر  
 که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب کرد با علی بن ابیطالب که بگو خداوند  
 بگردان از برای من نژاد خود عهدی و بگردان از برای من در سینه با منی نشان  
 مودت و محبتی پس حق تعالی این آیت دانی هدایت را از دست او و حافظ  
 ابو نعیم همین روایت را در کتاب *مَا نَزَلَ مِنَ الْقُرْآنِ فِي عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ*  
 خود از برابر بن عازر روایت کرده است و ایضا بنده خود از ضحاک  
 از ابن عباس روایت کرده است که این آیت در شان حضرت امیرالمومنین  
 علیه السلام نازل شده است یعنی محبت او را در دلهای مومنان می افکند  
 و ایضا از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا با علی علیهما السلام  
 گفت سر بلند کن و از پر در و کار خود سوال کن تا عطا کند ترا آنچه سوال کنی  
 پس علی دستهای خود را بلند کرد و گفت خداوند ابگردان از برای  
 من نژاد خود و دوستی پس جبرئیل علیه السلام این آیت را آورد و ایضا از  
 ابن جبر از ابن عباس روایت کرده است در تفسیر این آیت که یعنی محبت  
 علی در دل هر مومنی هست و از محمد بن حنفیه روایت کرده است یعنی هیچ مومنی نیست  
 مگر آنکه در دل او محبت علی است و ایضا از ابن عباس روایت کرده است که ما در کعبه  
 بودیم حضرت رسول دست علی علیه السلام را گرفت پس چهار رکعت نماز کرد و هر  
 بار پیش مبارک خود در آید آسمان بلند کرد و علی را گفت که دستها را بسوی آسمان بلند کن تا ما کن

هر چه خواهی سوال کن که تو محاسبی پس علی و سبهای خود را بسوی آسمان بلند کرد و گفت  
 خداوند اکبر و ان از برای من نزد خود عهدی دیگر و ان از برای من نزد  
 خود مودتی پس حق تعالی این آیت را نازل فرمود و حضرت رسول آیت را  
 بر اصحاب نمود و خواند ایشان ازین واقعه تعجب بسیار کردند حضرت  
 فرمود از چه چیز تعجب میکنید و آن چهار ربع است ربعی در شان باطنیت  
 مخصوص من مثل شده است و ربعی در خدمت دشمنان ما و یک ربع حلال  
 و حرام است و یک ربع و انقض و احکام است و بدستیکه حق تعالی  
 بهترین آیات قرآن را در شان علی و مح و دوست داده است و نزول  
 این آیت را در شان آنحضرت اکثر مفسرین و محدثین عامه روایت کرده اند  
 مانند قشای پوری و تفسیر مشهور خود و ابن مردودیه در مناقب و سحتانی در  
 غریب القرآن و نظری در خصائص و ابن حجر در مصواعق و غیر ایشان  
 در کتب خود روایت کرده اند تطلع نظر از احادیث مستفیضة شیعه که درین  
 باب وارد شده است و ما درین رساله آنها را ایراد نمی نمایم معلوم  
 است که این مودتی که بعد از دعای آنحضرت نازل شد و باشد و مخصوص  
 او باشد غیر آن مودتی است که سایر مومنان با یکدیگر دارند بلکه محبتی است  
 که جزایانست و تبرک آن کفر و فتنه را منحل میشود و آن از لوازم امامت  
 است و ایضا صالحی جمع معرفت بدو است و افاد و عدم میکند  
 پس دوست بر عصمت آنحضرت علیه السلام میکند و عصمت ملزوم امامت  
 است و ایضا اگر اولیاد با عدو و فتنی صفا در میشه بنفس او لازم بود

ازان جهت و آن منافعی و جوب مروت است و مودت آنکه مراد مودت  
 عامه مومنان نیست و محبتی است که از ارکان ایمانست بلکه مراد آنست  
 که او را منزله‌ای عطا یکن که بآن جهت محبت او بر همه مومنان واجب باشد  
 و محبت او که لیل ایمان ایشان باشد آنست که در مشکوٰۃ از صحیح ترمذی  
 و مسند احمد بن حنبل روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه  
 و آله فرمود که دوست نیدار و علی را منافقی و دشمن نیدار و او را مومنی و آنرا  
 از مسند روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر  
 علی را دشنام و بهر را دشنام داده است و ابن عبد البر در استیعاب  
 گفته است که طائفة از صحابه روایت کرده اند که حضرت رسول با حضرت  
 امیر گفت دوست نیدار و ترا مومنی و دشمن نیدار و ترا مکر منافیست  
 و حضرت امیر خو می گفت بخدا سو کند که عهد کرد پیغمبری بسوی من که دوست  
 نیدار و مرا مومنی و دشمن نیدار و مرا مکر منافقی و حضرت رسول فرمود  
 که هر که علی را دوست دارد به تحقیق مراد دوست داشته است و هر که  
 علی را دشمن دارد به تحقیق که مراد دشمن داشته است و هر که علی را آزار کند  
 به تحقیق مراد آزار کرده است و هر که مراد آزار کند به تحقیق خدا را آزار کرده است  
 و از جابر روایت کرده است که ما نمی شناسیم منافقان را در زمان  
 حضرت رسول مگر بفض علی بن ابیطالب تا اینجا احادیث ابن  
 عبد البر بود و در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است  
 از حضرت امیر علیه السلام که حضرت رسول صلی الله علیه و آله



دست حسن و حسین علیهما السلام را که نیست و فرمود که هر که در این دست  
 دارد و این دو تار را دست دارد و پدر ایشان را پدر ایشان را دست  
 دارد و با من خواهد بود و در بر من در روز قیامت و ایضا از صحیح ترمذی از  
 ابی وجانه روایت کرده است که گفت ما کرده انصار منافقان را ششم  
 بنیض علی ابن ابیطالب از صحیح ترمذی حدیث ام سلمه را روایت کرده  
 است و ایضا از صحیح مسلم و ترمذی و نسائی روایت کرده است که حضرت  
 امیرالمؤمنین علیه السلام گفت سه کینه یا میکنم بآن خداوندی که دانه را  
 شکافته و گیاه را رویانیده و نخل را آفریده و که عهد کردی با من  
 نه دوست نیدارم مرا که موافق و دشمن نیدارم مرا که منافق و آبن حجر  
 صواعق محرقه از حضرت رسول روایت کرده است که چون عمر و اسلمی  
 شکایت حضرت امیر علیه السلام کردند حضرت فرمود مرا آزار کردی عمرو  
 گفت چنانچه میباید بخدا که ترا آزار کنم حضرت فرمود که هر که علی را آزار کند  
 مرا آزار کرده است و ایضا ابن حجر روایت کرده است که بریده با حضرت  
 بر من سه در من رفت بد چون برگشت با صحابه گفت که حضرت امیر را  
 ز من تصرف کردند منافقان صحابه را گفتند این را بحضرت رسول بگو  
 شاید علی بجهنم او بنیض حضرت رسول صلی الله علیه و آله این سخن را  
 نپذیرفتند پس غضبناک شدند و بر آن آمد و فرمود که چه باعث شده است  
 جمعی که با علی دشمنی میکنند یا غیبت او میکنند هر که علی را دشمن دارد  
 تحقیق دشمن او شده است و هر که از علی مفارقت کند از من مفارقت

کرده است علی را از من است و من از ویم و او از طینت من خلق شده است  
 و من از طینت ابراهیم خلق شده و ام و من تهرام از ابراهیم پس این آیه  
 خواند **وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ نَبِيُّكَ بَعْضُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ** ای بریده مگر عبدانی  
 که حق علی در حق زیاده از این جاریه است که ادب داشته است و این مضمون  
 در جامع الاصول از صحیح ترمذی و بخاری روایت کرده است و ایضاً ابن حجر  
 و ابن اثیر و ترمذی و صاحب مشکوٰۃ و دیگران بطریق بسیار از حضرت  
 رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که حضرت فرمود بدوستیکه خدا را  
 امر کرده است به محبت چهار کس علی و سلمان و ابوذر و مقداد و معلوم است  
 که محبت آن سه نفر برای آن بود که در هیچ حال از حضرت امیر علیه السلام  
 جدا نشدند و ایضاً ابن حجر بحدیثین سند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت  
 کرده است که هر که علی را آزار کند مرا آزار کرده است و ایضاً از آنحضرت  
 روایت کرده است که هر که علی را سب کند مرا سب کرده است و ایضاً  
 از امام مسلم روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که هر که علی را دوست  
 دارد مرا دوست داشته است و هر که مرا دوست داشته است خدا را دوست  
 داشته است و هر که علی را دشمن دارد مرا دشمن داشته است و هر که مرا  
 دشمن داشته است خدا را دشمن داشته است و ایضاً از انس روایت کرده است  
 که حضرت رسول فرمود که عنوان صحیفه اعمال مومن محبت علی ابن ابیطالب  
 است و ایضاً از مناقب احمد بن حنبل روایت کرده است که حضرت علی  
 علیه السلام فرمود که در باغی از باغهای مدینه در خواب بودم حضرت رسول

مرادیه ار که و گفت تو برادر منی و پدر فرزندان منی و بعد از من پرست من خجک  
 خواهی کرد هر که بر عهد من میرد او در کنج بهشت است و هر که بر عهد تو میرد و فاجعه  
 خود کرد و است و هر که بعد از هر که تو بر محبت تو میرد حق تعالی ختم او را با من و  
 ایمان من بکند مادام که آفتاب طلوع و غروب کند و آفتاب دیش بسیار وار شده  
 که اگر مردم جمع می شدند بر محبت علی ابن ابیطالب حق تعالی هینم را خلق میگرد  
 و در فردوس بالا بنار و طلی و کتب دیگر از روایات مخالفین روایت کرده اند  
 از ابن عمر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که محبت علی ابن ابیطالب  
 علیه السلام حسنه است که با آن ضرر نمیرساند سیه و بغض آنحضرت سیه است  
 که نفع نمی بخشد با آن حسنه و اینها از آنحضرت روایت کرده اند که محبت  
 علی ابن ابیطالب که همان بخور و چنانچه آتش بنیرم را میخورد و هر وی در  
 فریبن روایت کرده است از عباد و تو بن القصاصت که گفت ما امتحان میکنیم  
 اول و خود را بر محبت علی ابن ابیطالب علیه السلام پس هر که را میسر یلم  
 که آنحضرت روایت میداشت میدانستیم که حلال زاد و نیت و اخبار  
 دین باب نیز بطرق مخالف و موافق فوق از حد و احصاست  
 و بسبب این اخبار بر بر ما قد بصیر و عالم خبیر معلوم است که مراد از این  
 بنسب است یا مرتبه که فوق امامت است و لازم دارد  
 است زیرا که همه بدون شخصی در میان جمیع امت با هم محبتش است  
 ایمان حلال زادگی و سعادت ابدی و دخول بهشت جاودانیه  
 محبت نه و نه و صفاتی بهشتی و دشمنی و نفاق و حرام زادگی

و شقاوت ابدی و عذاب جاودانی و دشمنی خدا و رسول باشد نمیتواند  
 بر او مگر آنکه پیش او خلیفه خدا و جانشین رسول خدا باشد و ولایت او  
 جزو ایمان و اسلام باشد بلکه مستلزم حصول سایر ارکان اسلام  
 و ایمان باشد و این معنی بدون مرتبه جللیه امامت که تالی مرتبه نبوت کبری  
 است متصور نیست و سایر مومنان هر چند محبت ایشان از جهت ایمان  
 مورد ثواب است و آن بجهت ایمان بر سیکرد و ابا چنان غیت که محبت  
 ایشان فی نفسه واجب و مستلزم حصول ایمان باشد و بقض ایشان  
 نیز از جهت مصیبت اگر چه بدست آنها تیش افت که اگر اهلار کنند گناه  
 کبیره باشد اما موجب نفاق و خروج از ایمان و استحقاق عقاب ابدی  
 نیست پس معلوم شد که ولایت آنحضرت تالی شهادتین است و همچنانکه  
 بانکار توحید و رسالت از ایمان و اسلام بدزمیر و ند بانکار ولایت بلکه تبرک  
 محبت آنحضرت از ایمان بلکه از اسلام بدزمیر و ند اگر کسی کو ید بنابر آنچه  
 گفتی لازم آید که رتبه آنحضرت بالاتر از مرتبه نبوت باشد زیرا که اگر چه  
 انکار نبوت مستلزم دخول ناریشه و اما اقوار بان مستلزم حصول  
 ایمان و دخول بهشت نیست جواب کوئیم که هر چند اقوار نبوت افضل است  
 بدان اصل است اما چون اقوار بامامت لازم دارد و اقوار نبوت را و اقوار  
 پیبوت لازم ندارد و اقوار بامامت را و اقوار بامامت از جمله اجزای ایمان  
 است ازین جهت اقوار بامامت موجب نجات نیست و اقوار نبوت  
 به تنهائی موجب نجات نیست زیرا که تحقق خاص مستلزم تحقق عام است

و حق عام مستندم حق خاصیت مثل آنکه هر جا که حیوان هست لازمست  
 که انسان باشد و هر جا که انسان هست البته حیوان هست چنانکه اقرار  
 بکلمه توحید اشرف است از اقرار بر سالت اما لازم ندارد و اقرار بر سالت  
 را و اقرار بر سالت لازم دارد و اعتقاد بوجوه و صانع و توحید آنرا و اقرار بوجوه  
 به تنهایی موجب نجات نیست تا اقرار با ماست با آنها ضم نشود و اقرار  
 با ماست امیر المؤمنین و ولایت او و متابعت او لازم دارد و اقرار  
 بشهادتین را و اقرار با برائت را و اقرار بمعاد و سایر ضروریات  
 دین را زیرا که او کمال ایمان عالمیان است و بیان او همه اجزای  
 ایمان بر خلق ظاهر گردید و ازین جهت ولایت آنحضرت موجب نجات  
 و رفع درجات و خلاص از عقوبات است یا زده هم فَلَکِنَّ الْبِرَّ  
 بَانَ تَأْتُوا الْبُیُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَکِنَّ الْبِرَّ مِنَ الْإِقْبَىٰ تَأْتُوا الْبُیُوتَ  
 مِنْ أَوْبَیْهَا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ یعنی نیت نیکی با نیکی برود  
 خانه دارد و داخل آنها شوید از پشت آنها ولیکن نیکی کار کسی است که  
 بر سر درازی نماید و داخل شوید خانه را از درهای آنها و بر سر سیر یا خدا  
 و عذاب و شد بدست کار گردید محققان و مفسران گفته اند که مراد است  
 از سور دنیا و معنی را از در پیش محب باید کرد و علم و حکمت را از بعد  
 احد بدینند و در کائنات اهل بیت علیهم السلام اند چنانکه  
 از حضرت عام محمدی و غیبه سده منقول است که آل محمد بواب خداوند  
 و رسیدار بند و دعوت کنندگان و شنندگانند بسوی بهشت و ولایت

گفته که بخند بر او بهشت تبار و ز قیامت و مویید این معنی است آنکه در بیان اصوات  
 از صحیح ترمذی روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود  
 که اَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلَى بَابِهَا وَدَرْشُكُمْ وَاز ترمذی روایت کرده است  
 اَنَا دَارُ الْحِكْمَةِ وَعَلَى بَابِهَا وَدَرْشُكُمْ روایت کرده است که اَنَا  
 مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلَى بَابِهَا مَنْ ارَادَ الْعِلْمَ فَلْيَأْتِ مِنْهَا كَمَا يَأْتِي الْمَدِينَةَ  
 این را روایت کرده است و مضمون همه آنست که منم شهر علم یا حکمت و علی  
 درگاه آن است پس هر که علم خواهد بسوی درگاه و بیاید و این حدیث از متواترات  
 و تنگ درین حدیث را هیچ بغیر تصعب و شقاوت ندارد و بمقتضای آنست  
 که میباید برای طلب علم و آنچه موقوف بر علم است بسوی آنحضرت  
 بیایند و عده احتیاج با مام از جهت تحصیل علم و معرفت است یا امری  
 چند است از قضا و احکام که اجرای آنها موقوف بر علم است پس معلوم  
 شد که با وجود بودن آنحضرت در میان قومی امامت دیگران عین خطا  
 است و بدانکه این حدیث یک دلیل است از دلایل اعلم بودن آنحضرت  
 و اعلیت آن سرور از آفتاب روشن تر است و این عبد البر که از  
 اعظم علمای مخالفین است در کتاب استیعاب گفته است که حضرت  
 رسول صلی الله علیه و آله در حق صحابه گفت اَقْضَاَهُمْ عَلَى بَنِي كَيْسٍ طَالِبِ  
 یعنی و نامتربین صحابه بعلم و قضا و حکم در میان مردم آنحضرت است و کسی  
 تا در جمیع علوم ماهر نباشد و پیرامهت در این امر نباشد و ایضا از  
 ابن عباس روایت کرده است که عمر گفت اعلم ما بقضا علی است

و گفته است که از خطا پرسیدند که آیا در اصحاب محمد صلی الله علیه و آله کسی از  
 علی و ائمه بود و گفت نه و الله کسی را از خود ائمه تر نمیدانم و عطا از اکابر علمای  
 محدثین ایشان است و اینها از ابن عباس روایت کرده و داشت که گفت  
 بخدا سوگند که جاده بشده بود و بعضی نه خشر علم که مخصوص او بود و بخدا سوگند  
 که در یک خشر باقی با سائر بود و هم شریک بود و از سعد بن مسیب روایت  
 کرده است که عمر بن ابی بکر و بخدا سوگند از سلسله تنگی که او را ضرر رشت و علی حاضر نباشد  
 و مکر میگفت که اگر علی نمی بود عمر هلاک میشد و فخر رازی که امام مخالفانست  
 در کتاب اربعین گفته است از جانب شیعه که علی ابن ابیطالب علیه السلام  
 اعلم صحابه است اعلا اجالا برای آنکه هیچ کس را نزاع نیست در آنکه او در اصل  
 خلقت در غایت ذکا و عظمت و استعداد علم و غایت حرص و طلب  
 علم بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله افضل فضلا و اعلم علما و در نهایت  
 حرص در تربیت و ادشاد او بود و علی علیه السلام در طفولیت در حجر  
 تربیت او بود و در بزرگی دانا و او بود و در همه اوقات پیش او میرفت  
 و او را هرگز از خدمت او مانعی نبود و معلوم است که چنین شاگردی  
 در خدمت چنین استاد بی چنین خصوصیات احوال به نهایت  
 معارج فضل و کمال میرسد و اما ابو بکر و در بزرگی بخدمت آنحضرت  
 رسید و در آنوقت هم شبانه روزی یک مرتبه میرسید و آنهم اندک زمانی  
 بیشتر و خدمت نمی بود مشهور است که الْعِدَّةُ فِي الصَّغَرِ كَالنَّقْشِ  
 فِي الْحَجَرِ وَالْعِدَّةُ فِي الْكِبَرِ كَالنَّقْشِ فِي الْمَدَرِ یعنی علم در کودکی مانند نقش بر سنگ

است که بطرف نیشور و علم در جزر کی مانند نقش بر کلنج است که باز نک  
سببی زائل میگرد و پس ازین محل ثابت شد که علی علیه السلام  
اعلم است مولف گوید که مؤید این مطلب که از جانب شیعه تقریر کرده  
است است که در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است  
که حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه گفت که بودم در خدمت رسول  
صلی الله علیه و آله که هرگاه سوال کردم از حضرت رسول صلی الله علیه  
و آله عطا میگرد یعنی جواب میفرمود و اگر ساکت می شدم امده میفرمود  
و اینها از صحیح نسائی روایت کرده است که علی علیه السلام گفت که مرا است  
بحضرت رسول صلی الله علیه و آله منزلتی بود که احدی از خلایق را آن  
منزلت نبود و میفرم در سحر بلند یعنی زود بدر خانه آنحضرت و میگفتم  
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ اگر تمنّی میگرد و برکشتم والا داخل میشدم  
و در مشکوٰۃ روایت کرده است از صحیح ترمذی از امام علیه که گفت  
حضرت رسول صلی الله علیه و آله حضرت امیرالمومنین علیه السلام را به  
فرستاد و دیدم که دستهای مبارک خود را بسوی آسمان بلند کرده بود  
و دعا میکرد که خداوند امر از دنیا ببرد تا علی را بمن تنهای و ازین نوع  
احادیث که دلالت بر کثرت ملاقات و شدت اختصاص آن  
بزرگوار با یکدیگر و شدت اهتمام حضرت رسول در تربیت امیرالمومنین  
صلوات الله علیها میکند بسیار است پس فخر گرفته است اما تفضیلاً  
بچند دلیل اول و ثانیاً آنکه در شأن علی نازل شده است



هرگاه او مخصوص باشد بزایدتی فهم مخصوص خواهد بود و بزایدتی علم دور  
 آنکه حضرت رسول فرمود که افضا عَلَيْهِ چه قضا محتاج است بجمع علوم  
 پس هرگاه او در قضا بر همه کس راجع باشد و همه علوم بر همه کس  
 فائز خواهد بود و سوم آنکه عمر چندین مرتبه در حکم غلط نمود و آنحضرت او را  
 بدایت فرمود و ازین باب چند تنبیه ایراد نمود و ذکر آنها منوط بطول  
 است پس گفته و امثال این قضا یا و خطا غیر علی را بسیار می بود و از ان  
 حضرت هرگز نسل اینها اتفاق نیفتاد و چهارم آنکه آنحضرت خود فرمود بخدا  
 سوگند که اگر منصب خلافت برای من مهیا شود و مسند حکومت برای من  
 آید و کرد و هر آینه حکم کنم بر اهل توریت بتوریت ایشان و میان اهل نحل  
 با نحل ایشان و میان اهل زبور بزبور ایشان و میان اهل مشرق  
 بفرقان ایشان و الله که هیچ تیرت نازل نشد و در صحرا و دریا و در  
 کوه و در میان زمین و شب و روز که آنکه همه را میدانم که در شان که آمده  
 است و هر چه در اینجمله آنکه افضل علوم علم اصول دین و معرفت خداست  
 و خطب علی که آنحضرت مشتمل است بر سر توحید و عدل و نبوت  
 و الله و الله و احوال معاد آنقدر که در کلام هیچ یک از صحابه شمه از آن یافت  
 نشد و اینست فرق تکلمین منسوب به این علم و اما شیعه انساب شانند  
 با آنحضرت خداست و آنان خویش با کمال و درمی که زود دارند همه پیرو  
 او را و در شان شاگردان اویند پس ثابت شد که همه فرقهای  
 تکلمین که افضل فرق اسلام اند شاگردان اویند و اما علم تفسیر این عباس

که رئیس مفسران است شاگرد آنحضرت است و اما علم فقه درین علم درج بریده  
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در شان او فرموده **أَقْضَا كَرُّ عَلَيَّ**  
**وَأَزْجَلُهُ عِلْمُ فَصَاحَتِ** است و معلوم است که هیچ یک از فصاحتی که بعد از او  
بودند باندگی از درجه او نرسیده اند و از انجمله علم نحو است و معلوم است  
که ابو الاسود مدنون این علم بارتداد و توفیق این علم نمود و از انجمله علم تصفیه  
باطن است و معلوم است که نسبت این علم با دقتی است پس ثابت شد  
که بعد از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله او است و همه عالم است و همه صفات  
رضیه و مقامات شرعیه و چون ثابت شد که او اعلم است از همه عالم پس  
واجب است که او افضل باشد از همه عالم چنانچه حق تعالی فرموده است  
**هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ** و اینست  
فرموده است **يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ** پس این  
و آیت کریمه با سایر آیات که گذشت معلوم شد که مناقصه شرف و کمال  
و رفع درجات ایمان و علم است و زیادتى آنحضرت درین دو صفت  
معلوم شد و بعد ازین نیز بوضوح خواهد پیوست و ان شاء الله تعالی  
**فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ** یعنی اگر عائشه و حفصه معا و نت یکدیگر  
کنند در ایذا و آزار رسول خدا پس خدا یا و را دوست و جبرئیل و صالح مومنان  
یعنی شایسته ایشان و عامه و خاصه بطرق بسیار روایت کرده اند که صالح  
مومنین حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است و در شواهد التمهیل از حضرت  
باقر علیه السلام روایت کرده است که چون این آیت نازل شد حضرت

رسول دست علی گرفت و گفت ایها الناس انیت صالح مومنین  
 و حافظ ابو نعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی و ثعلبی در تفسیر و ابن مرد  
 در مناقب از اهل بیت عیسی و غیره روایت کرده اند که حضرت رسول  
 صلی الله علیه و آله فرمود که صالح مومنان علی است و محمد رازی در اربعین گفته  
 است که مفسران گفته اند که صالح مومنان علی ابن ابیطالب است و مرادیمو  
 اینجا با و راحت زیرا که منی که مشترک باشد میان خدا و جبرئیل و صالح مومنین  
 بنیز این نمی تواند بود پس این آیت دلالت میکند بر فضیلت آنحضرت  
 بر وجه اول آنکه لفظ هو دلالت بر صمیمیت پس معنی آن این خواهد بود  
 که محمد صلی الله علیه و آله را با وری نیست بنیز از خدا و جبرئیل و علی و معلوم است  
 که حضرت محمد اعظم حائز طاعات است و مراد آنکه ابتدا اگر و خدا بد که خود  
 و بعد از آن جبرئیل را ذکر کرده و بعد از آن علی را ذکر کرده و این منجبت است  
 بسیار بلند تمام شده کلام رازی و گوئیم از جهت دیگر نیز دلالت بر فضیلت  
 آنحضرت میکند زیرا که سیاق کلام دلالت میکند بر آنکه صالح مومنان  
 در آن زمان منحصر در آن حضرت بوده و این خود معلوم است که صلحای دیگر  
 در میان صحابه بودند پس مراد از صلاح یا عصمت خواهد بود یا صلاحیت  
 امامت یا صلاحیت هر امری از امور خیر که از جمله آنها امامت است  
 و این معنی نهایت وضوح دارد و اگر از جمیع این مراتب تنزل کنیم  
 در اثبات فصل آنحضرت بر سایر صحابه شکی نیست سیزدهم اجعلکم سقایة  
 الخبز و عماق المسجد الحرام کم من بالله و الیوم الآخر و جاهد

فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَلِلَّهِ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ  
 الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْثَرُ  
 دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ یعنی آیات میگردانند  
 آب دادن حاجیان را از چاه زمزم و عمارت کردن مسجد الحرام مثل اعمال  
 کسی که ایمان آورده است بخدا و روز قیامت و جهاد کرده است در راه خدا  
 مساوی نیستند ایشان در فضل و کمال و ثواب نزد خدا و خدا هدایت نمیکند  
 براه بهشت کرده استملکاران را و آنها که ایمان آورده اند و هجرت کرده اند  
 بدار اسلام و جهاد کرده اند در راه خدا بجاهلهای خود و جاهلهای خود بزرگتر  
 است درجه ایشان نزد خدا و ایشانند رستگاران و رسیده اند بمقصود خود  
 بدانکه اتفاق کرده اند مفسران و محدثان خاصه و عامه که این آیات در شان  
 حضرت امیر المومنین نازل شد و حتی صاحب کشف و فخر رازی و بضایا و  
 با نهایت تعصب انگار نگذرد و اند و تعلی رویت کرده است از حسن بصری  
 و شعبی و محدثین کعب قرطبی که این آیات نازل شد در باب علی بن ابیطالب  
 علیه السلام و عباس و طلحه بن شیب و در هنگامیکه ایشان معاشرت میکردند  
 طلحه گفت من صاحب خانه کعبه ام و کلیدش در دست من است اگر خواهم  
 شب در میان کعبه می توانم خوابید و عباس گفت زمزم و آب دادن حاجیان  
 با من است اگر خواهم شب در مسجد می توانم خوابید حضرت امیر علیه السلام گفت  
 نمی دانم شما چه میگوئید من شش ماه پیش از همه کس روزه نگذاشتم و در راه  
 خدا جهاد کردم پس این آیت نازل شد و در جامع الاصول همین وا

را از سنن نسائی روایت کرده است از محمد بن کعب قزلبی و سیریه  
 و در مشهور بسنده ای بسیار روایت کرده است از محمد بن جریر و ابن مردویه  
 و جماعت بسیار دیگر از شبی و ابن عباس کعبان علی علیه السلام و عباس  
 مبارک و بن عباس گفت من عم پیغمبرم و تو پسر عم اوئی و تقایت حاج و عمارت  
 مسجد الحرام با من است پس حق تعالی این آیت را در کتابت و انصاف  
 روایت کرده است از عطاء بن ریحیم و کتاب فضائل الصحابه و ابن عساکر  
 روایت کرده است از انس بن مالک که عباس و شیبه با یکدیگر منافرت  
 میکردند عباس گفت من شرفم از تو من عم حضرت رسول و سانی حاجیانم  
 شیبه گفت من شرفم من امین خدایم بر خاندان او و خزینه دار خدایم چنانچه  
 مرا این کرده و ترا این نکرده است پس حضرت امیر المومنین علیه السلام  
 حاضر شد و ایشان این سخنان را شنیدند که رسالت حضرت فومود  
 من شرفم از شما و او من اول کسی ام که ایمان آورد و هجرت کرد و  
 جهاد کرد و پس بر سه نکتة بزرگ حضرت رسول صلی الله علیه و آله  
 این سخنان را ذکر کردند حضرت جعفر بن محمد مودو بگشتند پس بعد از  
 چند روز این آيات را روایت نمودند و حضرت برایشان خواند  
 آن نکتة بزرگ و کتاب ما نزد من معترفی علی بچند مرتبه از  
 بن عباس و دیگران روایت کرده است که در منافرت علی و عباس  
 علیه السلام و بن عباس سه و آنرا تسبیح روایت کرده است که در منافرت  
 علی و عباس و شیبه و آنرا شمس الحق بلقیه الله یا مسیح و ابو القاسم

حکانی از بریده روایت کرده است که روزی عباس ششید با یکدیگر تفاخر  
 میکردند پس علی علیه السلام برایشان گذشت و گفت بچه خیر فرستید عباس  
 گفت خدا فضیلتی بمن داده است که بدیکری نداده است و آن آب دادن  
 حاجیان است ششید گفت که عمارت مسجد الحرام بمن داده شده است  
 امیرالمومنین علیه السلام گفت که خدا بمن داده است در طفولیت آنچه  
 بشان داده اند گفتند کدام است که بوداده است فرمود که زودم شمشیر بر منی شما  
 تا ایمان آوردید بخدا و رسول او پس عباس غضبناک برخاست و دامن  
 خود را بر زمین میکشید و به شکایت آمد به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله  
 و گفت نمی بینی علی چه سخن بر روی من گفت حضرت فرمود علی را طلبید  
 چون حاضر شد فرمود که چه باعث شد ترا که چنین سخنی بر روی عم خود  
 گفتی گفت یا رسول الله حرف حق را بد رشتی گفتم هر که خواهد بغضب آید  
 و هر که خواهد راضی شود پس جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت یا محمد  
 پروردگار تو ترا سلام میرساند و میگوید که این آیات ما، اتو برایشان  
 بخوان و چون برایشان خوانده شد عباس سه مرتبه گفت ما را  
 شدیم و مویید آنکه این آیات در شان آنحضرت است آنست  
 که درینجا حق تعالی فرموده است که ایشانند فائزون و سمعانی از علماء  
 عامه در کتاب فضائل صحابه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت  
 کرده است که از امام سله زوجه حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید  
 از حال علی علیه السلام گفت ششیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله

کہ یکتا برستی کہ علی و شیعیان او ایستائند فائزون در روز قیامت  
 نیز ایشان مولف کرد که چون بقتل موافقت و مخالفت معلوم شد کہ این  
 آیات در شان حضرت امیر علیہ السلام نازل شدہ است پس معلوم شد کہ  
 او اولی و احق است باامت زیرا کہ ازین آیات بوضوح پیوستہ کہ این  
 نحر و فضل و فوز و سعادت دارین ایمان و ہجرت جہاد است و با تفسیر  
 کل آنحضرت درین صفات بر ہمہ صحابہ بحسب زمان و مرتبہ بقوت و استقامت  
 چنانکہ ابن عبد البر در استیعاب روایت کردہ است از سلمان ابو ذر  
 و مقداد و جباب و جابر و ابوسید خدری و زید بن ارقم کہ علی ابن  
 ابیطالب اول کنی بود کہ اسلام آورد و ہمہ این جماعت تفضیل  
 میدہند اورا بر سائر صحابہ و از محمد بن اسحاق نقل کردہ است کہ اول  
 کسی کہ ایمان بجد اور رسول آورد از مردان علی ابن ابیطالب بود و  
 ابن شہاب نیز چنین گفتہ است کہ از مردان علی بود و بعد از آنحضرت  
 از زمان حضرت خدیجہ و ایضا گفتہ است کہ روایت شدہ است  
 بسند ہای بسیار از سلمان رضی اللہ عنہ کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ  
 و آلہ وسلم گفت کہ اول شما در وارد شدن بر من در حوض کوثر کسی است  
 کہ پیش از ہمہ بمن اسلام آورد و است و او علی ابن ابیطالب است  
 و گفتہ است کہ بن دیناریت بسیار مذکور است و ایضا از ابن عباس  
 روایت کردہ است کہ علی بن ابیطالب علیہ السلام را چہا نصبت  
 بود کہ حدی غیر اور بنود و اول عرب و عجم بود کہ بار رسول خدا نماز

کرد و در هر یکی علم حضرت رسول با او بود و در روز احد هر که غیر او بود و کشت  
 و اثبات قدم ماند و او حضرت رسول را غسل داد و داخل قبر کرده  
 و ابوالمظفر سمعانی در فضائل صحابه و دیلمی در خود و دوس و دیگران از  
 ابو ذر و ابو ایوب انصاری رضی الله عنهما روایت کرده اند که رسول  
 خدا صلی الله علیه و آله فرمود که صلوات فرستادند ملائکه بر علی هفت  
 سال زیرا که غیر او کسی با من نماز نیکر و و بر روایت دیگر پیش از آنکه بشری  
 مسلمان شود و در خود و دوس روایت کرده است که اول کسی که با من  
 نماز کرد علی ابن ابیطالب بود و سبق ایمان آنحضرت متواتر است و عبد  
 بن احمد حنبل در مسند خود بندهای بسیار سبق ایمان آنحضرت را ذکر کرده  
 است و ذکر آنها موجب تطویل است و احادیث بعد ازین نیز خواهد آمد  
 و کمال ایمان آنحضرت بر هر که بهر دلیلیان دارد ظاهر است چنانچه حافظ  
 ابو نعیم در کتاب ما تزل من القرآن فی علی از ابن عباس روایت  
 کرده است که خدا فرستاده است سوره از قرآن را که آنکه علی علیه السلام  
 امیر و شریف آن سوره است و به تحقیق که حق تعالی عتاب کرده است  
 اصحاب محمد صلی الله علیه و آله را در مواضع بسیار و گفته اند برای علی علیه السلام  
 بکنیکی و اینها روایت کرده است که جمعی از مردم مکینه که یا ایها الذین آمنوا  
 خطاب باصحاب محمد صلی الله علیه و آله است خذیفه گفت هر جا که این خطاب  
 در قرآن وارد شده است لب لبابش از برای علی ابن ابیطالب است  
 و اینها از مجاهد از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه



و بعد فرمود که نازل نشد **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** هیچ آیت مگر آنکه علی  
 هر که در آن آیت است و میراث است و بر روایت دیگر که آنکه علی علیه السلام  
 رئیس عالم آن آیت و بر روایت دیگر که شریعت آن آیت است و این  
 مضامین را حافظ و دیگران بسند های بسیار از اعمش و مجاهد و ابن عباس  
 و غیر ایشان روایت کرده اند و معلوم است که مراد آنست که کسی که  
 ولایت او را ندارد داخل مومنان نیست و آنکه عمل بآن آیت پیش از همه  
 کرده است و آنکه کمال ایمان و سبقت با سلام مخصوص است چنانکه حافظ  
 و دیگران از مجاهد روایت کرده اند که در هیچ موضع از قرآن **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا**  
 نیست مگر آنکه سابق بر آن از برای علی است زیرا که او سبقت گرفته بر همه  
 بعدی اسلام و مؤتلف نیست آنکه اکثر مفسرین و محدثین خاصه و عامه تا  
 ثعلبی و داعی و ابن مردودیه و حافظ ابو نعیم و غیر ایشان بسند های  
 معتبره بسند روایت کرده اند که میان علی علیه السلام و وید بن بقیه برادر  
 او ای عثمان نزاعی شد و بید بن بقیه است امیر گفت که ساکت شو بدستی که تو  
 و او کی من بعد تو زبانه کش و تو را نیز زبانه تند تر و در جنگ شجاع تر  
 هستی و ساکت شوی فاسق پس حق تعالی تصدیق گفتار آنحضرت  
 فرستاد **وَأَفْسُكَانَ مُؤْمِبًا كُنْكَانَ فَاسِقًا لَا يَكُونُ** یعنی ای کسی که مومن  
 باش مانند کسی است که فاسق باشد و ای نیستند پس فرمود و آنها که  
 یمن آن را و ندانند عمل بعد کرده اند پس از برای ایشان است  
 بسته که و ای مومنانست و ای نیست بسبب آنچه کرده

از ایمان و اعمال صالحه و اما آنها که فاسق بودند پس ما وای ایشان تشبیه  
 بهنم است و بسند های بسیار حافظ ابو نعیم و دیگران از ابن عباس و عباس  
 و غیر ایشان روایت کرده اند که مومن علی ابن ابیطالب است و فاسق  
 ولید بن عقبه است و در دلالت این آیت بر کمال ایمان آنحضرت ثلثی نیست  
 بلکه دلالت بر جمیع آنحضرت میکند چون در برابر فاسق واقع شد و جرم  
 بدخول جنت او شده است و اگر درین سخن رود دلالت بر فضل ایمان  
 آنحضرت ما را درین مقام کافی است چهاردهم إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا  
الصَّالِحَاتِ وَلَئِكَ هُم خَيْرُ الْبَرِّ یعنی آنها که ایمان آورده اند و اعمال شایسته  
 کرده اند ایشانند بهترین بندگان پس بعد از آن فرموده است جَزَاءُ هُمْ  
عِندَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ يَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ  
اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّ یعنی جزای ایشان  
 نزد پروردگار ایشان باغستانهای اقامت است که جاری میشود و از  
 زیر آنها نهرد که همیشه ابد آلود در آنها خواهند بود و خدا راضی است  
 از ایشان و ایشان راضی اند از خدا این از برای کسی است که ترسد از  
 پروردگار خود بداند که در احادیث معتبره بسیار از طرق خاصه و عامه  
 شده است که این آیات در شان حضرت امیرالمومنین علیه السلام و شیعیان  
 آنحضرت نازل شده است چنانکه حافظ ابو نعیم بسند خود از ابن عباس  
 و حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که چون این آیت  
 نازل شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله بحضرت امیرالمومنین صلوات

یک گفت که صدق این آیت تویی و شیعیان تو در روز قیامت خواهند  
 تو و شیعیان تو را ضعیف پندیدند و خدا از شما را ضعیف نخواهند آمد و شما  
 تو خضاک و غل در گردن و پیشانی خود را طایفه احمق روایت کرده است  
 که حضرت امیرالمومنین علیه السلام فرمود که ما احسن بیتی که کسی را با عباس  
 نمی توان کرد و مردی به نزد ابن عباس رفت و این سخن را بر بعل استغراب  
 به و نقل کرد ابن عباس گفت که علی شل بنی هاشمیت در آنکه او را به یکران قیاس  
 نمی توان کرد پس گفت این آیت در شان علی علیه السلام مازل شد إِنَّ الدِّينَ  
 اَمْنٌ بِالْحَقِّ لَا تَخْزِيهِمْ ذُنُوبُهُمْ الْقَاسِمُ كَانَ فِي رِشْوَةِ التَّزْوِيلِ رَوَايَتُ كَرُو  
 از یزید بن شریحیل کاتب امیرالمومنین علیه السلام که گفت شنیدم از آنحضرت  
 که حضرت رسول صلی الله علیه و آله قبض روح مقدس او شد و حالتی که پرسیده  
 من تکیه کرده بود پس در آن حالت گفت یا علی ایانشید و قول الله تعالی را  
 إِنَّ الدِّينَ اَمْنٌ لِّمَا خَيْرَ الدِّينَةِ پس فرمود که ایشان شیعیان تواند و موعود  
 من و شما و نزد حوض کوثر است هرگاه جمع شوند استیفا از برای حساب خواهند  
 شمار بار و بار و دست و پا های سفید نورانی و ایضا از ابن عباس روایت  
 کرده است که این آیت در شان علی و اهل بیت او علیه السلام مازل شود  
 است و ابن مردویه و سایر محدثان عامه بطریق متعدد و این مضمون را روایت  
 کرده اند و مودیان است که فخر رازی و غیره و از ابن مسعود روایت کرده اند  
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که عَلَى خَيْرِ الْبَشَرِ مَنْ ابَى فَقَدْ كَفَرَ  
 یعنی من بهترین بشر است مگر که بگوید خیر است و ایضا فخر رازی و غیره و از

مخالفین روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در باب ذوالشیه  
گفت میگذارد و بهترین خلق و بر وایت و بکر میگذارد و بهترین این است  
و این مرد و یه از ابی البشر انصاری از پدرش روایت کرده که گفت رفتم بخوار  
عائشه گفتم که گشتند ایشانرا یعنی خوارج را گفت که گشت گفتم علی گشت ایشانرا گفت  
بلع نیش و مر آن عداوتی که در نفس من است بر علی آنکه حق را بگویم شنیدم  
از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میگفت که می گشت ایشانرا بهترین است  
من بعد از من و شنیدم که میگفت که علی با حق است و حق با علی علیه السلام  
است و ایضا از سر و ق روایت کرده است که گفت عائشه را سو کند و اما  
که آنچه درین باب شنیدم و بگو گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله  
که ایشان شر خلق و خلیفه اند میگذارد ایشانرا بهترین خلق و خلیفه و بزرگترین  
ایشان نزد خدا از جهت قرب و وسیله و ایضا بچندین سند دیگر از  
سر و ق روایت کرده است و در بعضی چنین است میگذارد ایشانرا بهترین  
خلق و کسی که در قیامت وسیله او نزد خدا از همه بیشتر و نزدیکتر است  
و در بعضی چنین است میگذارد ایشانرا اینکان است من و در سند ابن جبر  
نیز مثل حدیث دوم را روایت کرده است پس ازین حدیث که متفق  
علیه خامه و عامه است ظاهر شد که آنحضرت و شیعیانش بهترین خلایق  
اند پس اولی و احق است با امامت و اما سبقت آنحضرت در جواد  
اجتناب بیان ندارد و برقی شمیرتش با حیدر که از قیامت روشنی  
بخش و الهامی مومنان است و لهب جانسوز منافقانست و بعد ازین نیز

بهی بیان خواهم شد باز در همه کل کلمه شریفه است و بی شک و تردید  
 علم الکتاب یعنی کلام است خدا را و میان ما و میان شما آنکه  
 نزد است علم کتاب یعنی علم قرآن یا علم لوح محفوظ و احادیث مستفیذ از  
 طرق عامه و خاصه و ارشاد است که مراد بان کسی که نزد است علم کتاب  
 حضرت امیرالمومنین و ائمه از فرزندان است علیهم السلام چنانکه عامه روایت  
 کرده اند از شبی که گفت هیچ کس علم نبوی و کتاب خدا بعد از رسول خدا از علی  
 ابن ابیطالب و عاصم از ابوجعفر محمد بن سلی روایت کرده است که گفت  
 ندیدم کسی را که قرائت قرآن را بهتر از علی علیه السلام کند و اینضا ابوجعفر محمد  
 بن ابی طالب روایت کرده است از ابن مسعود که گفت اگر کسی را دانای تر بکتاب خدا از خود  
 ندیدم پس بهتر از او و او میرفتم علی از تو علم نبوی و گفت مگر بهتر از او ندیدم یعنی  
 چون علی بن ابی طالب بود و نیز او را فستم و ثعلبی بسند خود از جعفر بن محمد روایت  
 کرده است که گفت در خدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام در مسجد نشسته  
 بودم بن عبد الله بن سدر را دیدم در ناحیه از مسجد نشسته بود پس بحضرت  
 باقر علیه السلام گفتم سینان کمان میکنند که آن کسی که علم کتاب نزد او بود و علیه الله  
 بن سدر است حضرت فرمود که علی بن ابیطالب علیه السلام بود که علم کتاب  
 را و او را اینضا ثعلبی و بنو نسیم بسند های خود از محمد بن حنفیه رضی الله عنه  
 روایت کرده اند که مرعیه علم الکتاب علی بن ابی طالب  
 روایت کرده است که از بن سیر بسند که مرعی عینه علم الکتاب یا  
 جعفر بن سدر است گفت بگویند و بابت دعا این سوره و دیگر نماز

شد و این سلام در میان مسلمان شد پس معلوم شد که آنحضرت بعلم قرآن  
 مجید اعلم است از دیگران و حق تعالی میفرماید هیچ نزدیکی نیست مگر آنکه علم قرآن  
 در قرآن است پس آنحضرت اعلم از جمیع است بلکه از سایر انبیاء نیز خواهر بود  
 پس این آیت سه جهت دلالت بر فضیلت و امامت آنحضرت میکند یکی  
 از جهت اعلم بودن چنانکه مکرر ذکر شد و دوم از جهت آنکه آنحضرت را  
 در شهادت بر حقیقت رسول قرین خود کرده اند و ازین مرتبه بالاتر نمی باشد  
 سوم آنکه انبیا و اولاد آنحضرت به تنهایی دلالت میکنند بر عصمت آنحضرت  
 زیرا که انبیا و اولاد غیر معصوم یک که اورد عا ثابت نمیشود و عصمت دلیل  
 امامت است چنانچه گذشت شانزدهم آیت نجوی است که مفسران و  
 محدثان خاصه و عامه روایت کرده اند که چون اصحاب از حضرت  
 رسالت سوال بسیار می نمودند و سبب مال آنحضرت میکردند حق تعالی  
 باین سبب از برای امتحان صحابه که ظاهر کرده اند که امام یک در مقام خلافت  
 و بذل جان و مال ثابت قدم اند این آیت را فرستاد **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا**  
**إِذَا نَاكَحْتُمُ الرِّسُولَ فَقَدْ تَوَابَعْتُم بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ** یعنی ای مومنان هرگاه  
 با رسول بسخن گوید پس پیش از آن را از گفتن قصد می بکنید پس کسی از صحابه  
 نداد و روزی که بیضاوی و سایر مفسران گفته اند را از گفتن و مطلبی عرض نکرد  
 بخیر حضرت امیرالمومنین علیه السلام با غایب مخالف و موافق تا آنکه حکم آیت  
 منسوخ شد و حق تعالی فرموده **أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ**  
**فَإِذَا لَمْ تَفْعَلُوا وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَاقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاطِيعُوا اللَّهَ**

وَرَسُولُهُ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَكْمُلُونَ یعنی یا رسول الله  
 از آنکه پیش از معرفت گفتن با رسول صد بها بدید پس چون نگوید و خدا شمار را  
 بخشد پس نماز را بر پا داری و بدید زکوة را و اطاعت کنی خدا را و رسول او را  
 و خدا عالم است بانچه شما میکنید پس معلوم شد که معانیات این آیات متوجع  
 بر صحابه شد بغیر حضرت که عمل باین امر نبود و اتفاق مفسران و از مجاهد روایت  
 کرده اند عاقل ابو نعیم و سایر مفسران که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود  
 که آیتی در قرآن هست که عمل بآن نکرده است کسی پیش از من عمل بآن نخواهد  
 کرد احدی بعد از من و آن آیت بخوبی است من یکبار دوشتم و ده و دوم خود ختم  
 و هرگاه خواستم رازی بگویم یکبار هم تصدق کردم تا آنکه آن آیت منقطع شود و در دست  
 دیگر فرمود حرکت من خدا تخفیف داد این حکم را ازین است و سدی روایت  
 کرده است از ابن عباس که مردم در خلوت با حضرت رسول را میکشیدند  
 هرگاه حاجتی میداشتند و این امر بر حضرت دشوار شد پس حق تعالی  
 واجب گردانید بر هر کس که خواهد در پنهان رازی بگوید آنکه تصدق کند بصدقه  
 پس مردم دست از راز گفتن برداشتند و برایشان دشوار شد و عاقل ابو نعیم  
 در کتاب ما تزل من القرآن فی سبیل الله یخفف من سبیل الله از ابن عباس  
 روایت کرده است که چون این آیت نازل شد کسی قدرت نداشت  
 که با حضرت راز گوید تا آنکه پیشتر تصدق میکرد پس اول کسیکه تصدق کرد علی  
 ابن ابیطالب علیه السلام بود و دیگری را به دریم فروخت و ده راز با حضرت  
 رسول گفت و در هر رازی یکبار هم تصدق کرد و در روایت دیگر از ابن عباس

روایت کرده است که چون این آیت نازل شد مردم ترک کردند و از آن  
بگشتن با آنحضرت را و بخل ورزیدند از تصدق کردن و حضرت امیر تصدق  
کرد و دیگران گفت و کسی غیر او از مسلمانان تصدق نکرد و دیگران گفت پس  
مناقصان گفته علی این کار را نکرد و مکر برای آنکه کار پسرش را رد و ارجح دهد و  
بدانکه اختصاص آنحضرت بدین فضیلت منقبت عظیمی است از مناقب آنحضرت  
و از اینجا معلوم میشود که آنچه مخالفان وضع کرده اند از احادیث باطله که خلفا  
جورایشان بذل اموال عظیمه در راه دین کرده اند محض افتراء است و معلوم  
است که اگر اعتنای ما بر دین میداشتند در عرض ده روز عاجز نبودند  
از آنکه یکدر هم بلکه یکدانه سر ما تصدق کنند تا مورد این معایبات نگردند و هفتاد و  
و اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ وَرَبُّكُمْ لَهُ الْعِلْمُ بِمَا  
فَعَلْتُمْ  
پراکنده نشوید و حبل خدا کنایه است از چیزی که حق تعالی سبب نجات  
این امت گردانید و در احادیث بسیار وارد شده است که مرا و اهل بیت  
رسول صلی الله علیه و آله اند چنانکه ثعلبی در تفسیر خود روایت کرده است از ابان  
بن ثعلب از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود ما یم حبلى الله  
که حق تعالی در این آیت فرموده است و ما فقط ابو نعیم نیز این مضمون را  
در ابو حفص صالح از آنحضرت روایت کرده است و ایضا عامه از ابو سید  
خدری روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود ایها الناس  
من در میان شما و جبل که استقام اگر متمسک شوید با بنهار که گمراه نشوید  
بعد از من یکی بزرگتر است از دیگری کتاب خدا را میمانست کشیده از



آسمان بهی زمین و حضرت من اهل بیت من بدستی که این دو تا از یکدیگر جدا  
 نشده اند و در موضعی که شرب من دارد شوند هبزد هم قل هذه سبیلی اذ عوالی الله  
 علی اصبر لک و من اتبعنی یعنی بگو یا محمد ائمت را از من پیو انم مردم را بهی  
 خدا بر بصیرت و بنیای من و کسی که متابعت من کرده است احادیث بسیار  
 از اهل بیت علیهم السلام منقول است که مراد انگسی است که پیش از هر کس من است  
 آنحضرت کرده است که او علی ابن ابیطالب است و این مرد و دیده از محمد ثمان  
 عامه از حضرت باقر علیه السلام نیز روایت کرده است و بر روایت دیگر از  
 حضرت باقر علیه السلام منقول است که مراد آل محمد است و ایضا حق تعالی  
 فرموده است هُوَ الَّذِي آتَاكَ بِبَصِيرَةٍ و بِالْمُؤْمِنِينَ یعنی خدا انگسی است  
 که تعویذ کرده است ترا باری خود و بمومنین در اجزاء مقبره جانین و آورده  
 است که مراد بمومنین علی ابن ابیطالب علیه السلام است یا مراد بصیرت  
 خدا نصرتی است که خدا بر دست امیرالمومنین علیه السلام جاری کرده و بنا بر  
 دل مراد آنست که محمد و سر کرده آنها علی ابن ابیطالب است یا مراد بمومنان  
 آنهاست که ایمان بعلی آورد و اند چنانچه سیوطی در در مقبول رسد خود از ابوهریره  
 روایت کرده است که بر عرش نوشته شده است لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَحْدِي  
 لَا شَرِيكَ لِي مُحَمَّدٌ عِنْدِي وَ رَسُولِي آتَيْتُهُ بِعِلِّي و این است آنچه حق تعالی  
 فرموده است هُوَ الَّذِي آتَاكَ بِبَصِيرَةٍ و بِالْمُؤْمِنِينَ و حافظ ابو نعیم در حلیه  
 غیثان زکلبی از ابو صلیح زهری و همین معنیون را روایت کرده است  
 و ثعلبی در تفسیر زین جیه از ابو حمزه اخطا دم رسول روایت کرده است که از

حضرت شیندم که گفت در شب معراج دیدم که بر ساق راست عرض نشسته بود **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ أَتَيْتُهُ بِعَلِيٍّ وَنَصَرْتُهُ بِهِ** یعنی تقویت کردم محمد را بعلی و یاری کردم او را با و و حافظ ابو نعیم بدستند امام محمد باقر روایت کرده است که این آیت و نشان علی علیه السلام نازل شده است **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَبْلُكَ إِلَهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ** یعنی ای پیغمبر بزرگوار پس است ترا خدا و آنکه متابعت تو کرده است از مؤمنان و او علی ابن ابیطالب است که پیش از همه کس و پیش از همه او را متابعت کرده است و نیز محدث جنلی گفته است که او علی ابن ابیطالب است که سر کرده مؤمنان مولف کتب که از این آیات و اخبار مقبولة الطرفین میرسن گردید که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مخصوص است بتابعت حقیقی و یاری کامل و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و همین بس است از بررسی استحقاق تقدیم آنحضرت و ایضا ظاهر شد که دعوت برادر خدا بعد از حضرت رسول مخصوص آنحضرت پس امامت مخصوص است نوزدهم **وَقَفَّوْهُمْ أَهْمُ مَسْئُولُونَ** یعنی باز دارید کاوازا که ایشان سوال کرده میشوند حافظ ابو نعیم در جلد پنجم کتاب دیگر و ابوالقاسم کلانی در شواهد التنزیل و ابن شیرویه در فروع الاخبار و ابن مردویه در مناقب و غیر ایشان بسند های بسیار از ابن عباس و ابوسعید خدری روایت کرده اند که سوال کرده میشوند ایشان از محبت علی ابن ابیطالب علیه السلام و حافظ ابو نعیم در کتاب منقبه المظهرین بچندین سند آوریده و غیر او روایت کرده است که روزی در خدمت حضرت

رسول صلی الله علیه و آله بودیم فرمود بخت بخداوندی که جانم در قبضه قدرت است  
 که از جای خود حرکت نیکند و پای بند و در روز قیامت تا آنکه سوال میکنند  
 از او از چهار چیز از عمو او که در چه چیز فانی کرده است و از بدش که در چه عمل کرده  
 کرده است و از ماش که از کجا کب کرده و در چه مصرف صرف کرده است  
 و از بخت ما ابلهیت پس عمر گفت ای پیغمبر خدا چیست علامت بخت شما بعد از  
 تو پس دست خود را آن سرور عالمیان بر سر علی گذاشت و گفت علامت بخت  
 ما ابلهیت بخت این است که هر که او را دوست دارد او را دوست داشته است  
 و هر که او را دشمن دارد او را دشمن داشته است و وجه استدلال ازین احادیث  
 که نشت یسئرفل لا استلکم علیه اجر الا المودة فی القدره  
 و من یقر فحسنة یزید له فیها حسنا من ان احادیث معتبره عامه و خاصه  
 معنی آیت آنست که بگو یا محمد من سوال میکنم از شما بر تبلیغ رسالت مژدی مکر موت  
 و ذیبت من و بر که اکتساب کند در مودت ما زیاد میکند و انیم از برای  
 او و ان نیل شد ب خود را و در جای دیگر فرموده است قل ما سئلکم  
 من اجر فقولکم یعنی بگو آنچه من سوال میکنم از مژ و پس آن از برای شماست  
 و نقش شما آید بیکر و و و در هیچ مسلم از ابن جبر روایت کرده است که قر  
 درین آیت تو بای آل محمد است و ابو حمزه ثمالی و تفسیر از ابن عباس روایت  
 کرده است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله به مدینه طیبه هجرت فرمود  
 اند بخدمت آنحضرت آمدند و عرض کردند که بر شما خبر جوار و می شود در  
 میان و بر معنی که میفرمائی روایت پس این آیت نازل شد و ایضا ابو حمزه <sup>ثمالی</sup>

از صدی و ثعلبی از ابن عباس روایت کرده اند اتراف حسنه بخت و مروت  
 آل محمد است و بر روایت عامه و خاصه از حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام  
 منقول است که در خطبه خود فرمود که ما اهل بیتیم که خدا مروت ایشان را  
 بر هر مسلمان واجب کرده است درین آیت قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ  
 أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى و اتراف حسنه مروت با اهل بیت است  
 و ابو القاسم حکافی در شواهد التزئیل از ابن جبر از ابن عباس روایت کرده است  
 که چون این آیت نازل شد صحابه گفتند یا رسول الله کیستند آنها که ما  
 شد و ایم مروت ایشان فرمود که علی و فاطمه و فرزندان ایشانند و  
 بر روایت ابو نعیم و دیگران و ثعلبی نیز در تفسیر از ابن عباس انهم من  
 دار روایت کرده است و ایضا در شواهد التزئیل از ابو امامه با بلی روایت  
 کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی پیغمبران را  
 از درختهای متفرق خلق کرده است و من و علی از یک درخت خلق شدیم  
 من اصل آن درختم و علی فرع آنست و حسن حسین میوه های آنند و شیعیان  
 بر کهای آنند هر که در یک شاخ از شاخهای آن پشک زند نجات یابد و هر که از آن  
 میل بجانب دیگر کند در جهنم افتد و اگر بنده عبادت کند خدا در میان صفای  
 و مروه هزار سال پس هزار سال پس هزار سال تا آنکه مانند مشک  
 پوشیده شود و در محبت ما را در نیاید خدا او را برود در جهنم اندازد پس این آیت را  
 خواند و حافظ ابو نعیم بسند های بسیار از زید بن ارقم روایت کرده است  
 که رسول خدا صلی الله علیه و آله بسوی خانه فاطمه علیها السلام آمد و فاطمه و

و حسن حسین علیهم السلام در آن خانه بود و ندیپس و دو عصا و ده در را گرفت  
 و گفت من شکم بابر که با شما جنگ کند و صلح بابر که با شما صلح کند و ایضا اینها را  
 را اذام سلمه و ابوسعید خدری روایت کرده است و ایضا ابوهریره  
 روایت کرده است که آنحضرت نظر کرد بسوی علی حسن و حسین علیهم السلام  
 و این سخن را گفت و از یابری روایت کرده است که رسول صلی الله علیه  
 و آله در عیالات بود و علی علیه السلام در برابر او بود پس گفت یا علی  
 نزدیک من بیا پیش من است او را بدست خود گرفت و گفت یا علی من تو  
 از یک رشت خلق شده ایم من اصل آن در ختم و تو منزع آنی حسن  
 و حسین شانهای آند هر که بیک شاخ آن پسپه خدا او را داخل بهشت  
 کرده اند و شعبی در تفسیر و علنا و منطلق الطیر روایت کرده است که قبره  
 در فریادی که میکند سیکوید خداوند لعنت کن دشمنان آل محمد را و شعبی گفت  
 و خورازی از جریر بن عبد الله روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله  
 علیه و آله فرمود که هر که بر محبت آل محمد میرد شبیه مرده است و هر که بر محبت  
 آل محمد میرد آمرزیده مرده است و هر که بر محبت آل محمد میرد توبه کرده مرده است  
 و هر که بر محبت آل محمد میرد با ایمان کامل مرده است و هر که بر محبت آل محمد  
 میرد بشارت و هند او را ملک موت و شکر و نیکر بهشت و هر که بر محبت آل محمد  
 میرد او بسوی بهشت برنده اند و کسی که بخاند او بر نهد و هر که بر محبت آل محمد  
 اند توبش بسوی بهشت و در بشا نهد و هر که بر محبت آل محمد میرد حق تقای  
 ملا و بهجت بزیارت قبر او بنزدند و هر که بر محبت آل محمد میرد بهشت

و حضرت هر که بر دشمنی آل محمد میرد چون در قیامت حاضر شود در  
 محرابی نوشته شده و باشد که نایب است از رحمت خداوند که بر او  
 آل محمد و کافروه است هر که بر نفس آل محمد میرد بوی بهشت نشنود  
 و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغت از سند ابن جنبل روایت کرده  
 است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطبه خواند و فرمود یا ایها الناس  
 سمیت علیکم ثمار ابی محبت برادر من و ابن عمم علی ابن ابی طالب دوست  
 او نیست مگر مومن و دشمن او نیست مگر منافق دوست او دوست من  
 است و دشمن او دشمن من است و هر که دشمن من باشد جزای او عذاب  
 جهنم است و در تفسیر تعلی روایت کرده است که در شب معراج ملکی از  
 جانب حق تعالی آمد و بحضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت که از  
 پیغمبران سوال نمایی که شما بر چه امر مبعوث گشتید بر ولایت تو و ولایت  
 علی ابن ابی طالب احادیث بسیار که در این مطلب است یا از آن است که احصا  
 توان نمود و مخبر رازی در تفسیرش گفته است که آل محمد آنهاست که امر ایشان  
 با آنحضرت راجع میشود و هر که اکل شدن یعنی راجع شدن امرش  
 با آنحضرت بیشتر باشد ایشان آل آنحضرت اند و شک نیست که علی و  
 فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام تعلق میان ایشان و آنحضرت باشد  
 تعلقات بود و این مانند چینه معلوم و متواتر است پس واجب است  
 که ایشان آل محمد باشند و ایضا خلاف کرده اند و آل بعضی گفته اند  
 اقارب آنحضرت و بعضی گفته اند امت او اگر محل بر قرابت کنیم ایشان

آله اند و اگر محل کنیم برستی که قبول دعوت آنحضرت کرده اند ایشان  
 آله پس ثابت شد که بر هر تقدیر ایشان آله و اما دخول غیر ایشان  
 پس مختلف فیه است پس از صاحب کشف روایت کرده است  
 که چون این آیت نازل شد گفتند یا رسول الله کیتمند این قرائب تو که  
 واجب است بر ما مودت ایشان گفت علی و فاطمه و دو پسر ایشان  
 پس ثابت شد که این چهار نفر اقارب پیغمبر اند پس واجب است که مخصوص  
 باشند بزیاده تعظیم و دلیل بر این چند چیز است اول نزول این آیت  
 ایشان ایشان دوم آنکه چون ثابت شده است که رسول خدا صلی الله  
 علیه و آله فاطمه را دوست میداشت و گفت فاطمه پاره تن من است  
 ایضا میکند مرا آنچه او را ایضا میکند و ثابت شوی است به نقل متواتر از محمد  
 صلی الله علیه و آله که دوست میداشت علی و فاطمه و حسن و حسین را  
 علیهم السلام پس واجب است بر همه است که ایشان را دوست دارند  
 زیرا که فرموده است حق تعالی فَاتَّبِعُوا لَكُمْ تَقْلُحُونَ فَلْيُخَذَرِ الَّذِينَ  
 يَخَافُونَ عَنْ أَمْرِ قُلٍّ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ  
 لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ  
 و این آیات همه دلالت میکنند بر وجوب مامی و متابعت آنحضرت  
 سو آنکه دعا کردن از برای آل منقبت عظیمیست و از این جهت خاتم  
 تشهد کرده اند و من از برای این تعظیم در حق غیر آل وارد نشده است  
 پس اینها همه دلالت کرد بر آنکه محبت آل محمد واجب است و ایضا صاحب

کثافت از مدعی روایت کرده است که اقوات سند مودت آل محمد  
 صلوات الله علیهم وعلی آله و سلم در تفسیر خود از اتم سلسله روایت کرده است که حضرت  
 رسول بطاهره گفت باید شوهرت را در ویرانه‌ها بگردانی تا آنکه او را در میان من و من  
 انداخت پس دست را برداشت برابر روی ایشان و گفت خداوند اینها  
 آل محمد اند پس بگردان صلوات و برکات خود را بر آل محمد برستی که توحید  
 و بحمدی ام سلمه گفت من عباد ابرو اشم که داخل شوم با ایشان از دست  
 من کشید و گفت عاقبت تو بخیر است بیست و یکم الذین آمنوا و عملوا  
 الصالحات طوبی لهم و حسن مآب یعنی آنها که ایمان آورده و اعمال نیک  
 کردند طوبی از برای ایشانست و نیکی بآنهاست تا عزت قطعی از این عباس  
 روایت کرده است که طوبی در حق است که اصلش در خانه علی علیه السلام است  
 در بهشت و در خانه هر مومنی شاخه از آن درخت است و ایضا از جابر روایت  
 کرده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که از حضرت رسول صلی الله  
 علیه و آله سوال کردند از طوبی فرمود که در حق است که اصلش در خانه من است  
 و در حق بر اهل بهشت است مرتبه دیگر از آن حضرت پرسیدند فرمود در  
 است در بهشت که اصلش در خانه حضرت امیر المومنین است و در حق بر اهل  
 بهشت است پرسیدند که شما یک مرتبه فرمودید که اصلش در خانه من است و بار دیگر  
 فرمودید که اصلش در خانه علی است فرمود که خانه من و خانه علی در بهشت یکی است  
 و در یک مکان است بدانکه آیاتی که امامیه و مخالفان روایت کرده اند  
 که در شان حضرت امیر المومنین و سایر اهل بیت علیهم السلام نازل شده است



آل اند و اگر محل کنیم راستی که قبول دعوت آنحضرت کرده اند ایشان  
 آل اند پس ثابت شد که بر هر تقدیر ایشان آل اند و اما دخول غیر ایشان  
 پس مختلف فیه است پس از صاحب کشف روایت کرده است  
 که چون این آیت نازل شد گفتند یا رسول الله کیستند این قرائب تو که  
 واجب است بر ما مودت ایشان گفت علی و فاطمه و دو پسر ایشان  
 پس ثابت شد که این چهار نفر اقارب پیغمبر اند پس واجب است که مخصوص  
 باشند بزیاده تعظیم و دلیل بر این چند چیز است اول نزول این آیت  
 در شان ایشان دوم آنکه چون ثابت شده است که رسول خدا صلی الله  
 علیه و آله فاطمه را دوست میداشت و گفت فاطمه پاره تن من است  
 ایذا میکند مرا آنچه اجور ایداز میکند و ثابت شد است به نقل متواتر از محمد  
 صلی الله علیه و آله که دوست میداشت علی و فاطمه و حسن و حسین را  
 علیهم السلام پس واجب است بر همه است که ایشان را دوست دارند  
 زیرا که فرموده است حق تعالی فَاتَّبِعُوا لَعَلَّكُمْ تَقْلِبُونَ فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ  
 يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرٍ قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ  
 لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ  
 و این آیات همه دلالت میکنند بر وجوب ماستی و متابعت آنحضرت  
 سویر آنکه دعا کردن از برای آل منقبت عظیمی است و از این جهت خاتم  
 تشهد کرده اند و من از ما و این تعظیم در حق غیر آل وارد نشده است  
 پس اینها همه دلالت کرد بر آنکه محبت آل محمد واجب است و ایضاً صاحب

کثافت باز سدی روایت کرده است که اقرا ف سنه مودت آل محمد  
 صلوات الله علیهم وعلیٰ آله و سلمه روایت کرده است که حضرت  
 رسول بظلمه گفت باید شوهرت را بدو پیرت چون پیش مرا آور و عیال من  
 انداخت پس دست را برداشت برابر روی ایشان رکعت خداوند اینها  
 آل محمد اند پس بگردان صلوات و برکات خود را بر آل محمد بدستیکه توحید  
 و بحمدی ام سلمه گفت من عیال را برداشتم که داخل شوم با ایشان از دست  
 من کشید و گفت عاقبت تو بخیر است بستی و یکم الذین آمنوا و عملوا  
 الصالحات طوبی لهم و حسن مآب یعنی آنها که ایمان آوردند و اعمال شایسته  
 کردند طوبی از برای ایشانست و یکی بازگشت با حضرت ثعلبی از ابن عباس  
 روایت کرده است که طه بی درختی است که اصلش در خانه علی علیه السلام است  
 در بهشت و در خانه هر مومنی شاخی از آن درخت هست و ایضا از جابر روایت  
 کرده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که از حضرت رسول صلی الله  
 علیه و آله سوال کردند از طه بی فرمود که درختی است که اصلش در خانه من است  
 و در عیش بر اهل بهشت است مرتبه دیگر از آن حضرت پرسیدند فرمود در  
 است در بهشت که اصلش در خانه حضرت امیر المومنین است و در عیش بر اهل  
 بهشت است پرسیدند که شما یک مرتبه فرمودید که اصلش در خانه منست و بار دیگر  
 فرمودید که اصلش در خانه علی است فرمود که خانه من و خانه علی در بهشت یکی است  
 و در یک مکان است بدانکه آیهاتی که امامیه و مخالفان روایت کرده اند  
 که در شان حضرت امیر المومنین و سایر اهل بیت علیهم السلام نازل شده است

بسیار است و در کتاب حیات القلوب ایراد نمود و امام و درین رساله  
 به همین اکتفا ننمایم مقصد ششم در بیان احادیث متواتر است از جانبین  
 که دلالت بر امامت و خلافت و فضیلت و جلالت آنحضرت میکند و معانی  
 و مثالب اعدای آنحضرت و در آن چه فصل است فصل اول در حدیث غدیر است  
 و نص صحیح امامت که در آن روز حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر حضرت  
 امیرالمومنین علیه السلام و امامت آنحضرت نمود بدانکه قصه غدیر از متواترات  
 است و کسی که انکار تواتر آن نماید انکار تواتر وجودی که میتواند نمود زیرا که چنانکه خود  
 که مدینه متواتر است وجود مسجد غدیر و رسیان که مدینه متواتر است و اما حال  
 اثر آن مسجد باقیست و اهل آن محل و اطراف و نواحی همه آن قصه را نقل میکنند  
 از پدران خود و محل قیام حضرت رسول مرآتشان میدهند و ایضا همچنانکه  
 تجمعه لوداع و سایر غزوات حضرت رسول متواتر است نزول آنحضرت در غدیر  
 از برای بیان منزهه جلیل از منازل امیرالمومنین علیه السلام و اصحاب خود را  
 جمع کردن و خطبه خواندن متواتر است و کسی در این امور خلافت نموده است  
 و خلافی که کرده اند و بعضی از خصوصیات و اقع خطبه و دلالت بر خلافت  
 است و چون احادیث این مطلب زیاد و از آن است که درین مختصرات احصا توان  
 نمود و بحمل ازان قصه را با احادیثی که در صحاح مشهور و عامه مذکور است ایراد ننمایم  
 سید ابن طاووس رضی الله عنه در کتاب اقبال گفته است که نص حضرت رسول  
 صلی الله علیه و آله بر حضرت امیرالمومنین علیه السلام در روز غدیر با امامت  
 ازان و نسخ تر است که احتیاج به بیان داشته باشد ولیکن ذکر میکنم اسامی جماعتی

که درین باب تصانیف کرده اند و احادیث این مطلب را ایراد نمود و اند  
از انجمله مسعود بن ناصر سجستانی است که از ثقات علمای مخالفانست در کتاب  
ولایت که مفسر جزو است حدیث غدیر را از صد و بیست نفر از صحابه روایت کرده است  
و محسن جریر طبری صاحب تاریخ در کتاب التواریخ و التوضیح به مقتضای پنج طریق  
روایت کرده است و ابو القاسم کلانی بطریق بسیار روایت کرده است و این  
عقد و حافظ در کتاب الولایت بعد از پنج طریق روایت کرده است پس  
تفصیل این قصه را از مولف کتاب الفقه و الطی نقل کرده است و او از کتب معتبره  
مخالفان روایت کرده است از حدیث بن ایمان که گفت حق تعالی و شما  
بر پیغمبرش این آیت را اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَوَّلُ الْمُؤْمِنِیْنَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ وَاَوَّلُ رَاٰجِهٍ اَسْمَاءُ لَهُمْ  
وَاَوَّلُ الْاَسْرَاحِمِ بَعْضُهُمْ اَوَّلُ یَبْعُضٍ فِیْ کِتَابِ اللّٰهِ مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ  
وَالْمُحَاجِرِیْنَ یعنی پیغمبر اولی است بمؤمنان از جاهنهای ایشان و زندهای  
ماورهای ایشانست و خویشان رحیمی بعضی از ایشان اولاند به بعضی در کتاب  
خدا از مومنان و مهاجران پس صحابه گفتند چیست آن ولایتی که شما بان احقید  
از ما بجهنهای ما و مومنان که شنیدن و اطاعت کردن است در آنچه خواهید  
و نخواهید ما گفتیم شنیدیم و اطاعت کردیم پس خدا این آیت را فرستاد  
وَ اذْكُرُوا النِّعَمَ الَّتِیْ عَلَیْكُمْ وَ مِیثَاقَ الَّذِیْ وَاَتَقَمْ بِهٖ اِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَاَطَعْنَا  
یعنی و یاد کنید نعمت خدا را بر شما و پیمانهای که محکم کرد بر شما در وقتی که گفتید که شنیدیم  
و اطاعت کردیم و اینها در مدینه بود پس بیرون رفتیم بنوی مکه در خدمت حضرت  
رسول برای تجالود و اعطای جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت پروردگار سلام

میرساند تا کہ علی را نصب کن کہ مادی مردم و پشواہی ایشان باشد حضرت اللہ  
 کریمت کہ ریش مبارکش تیر شد و گفت یا جبرئیل قوم من عہد ایشان بجا ہلئت  
 و کفر تو دیک است و بضر بتمیثیر خواہی بخواہی ایشان را بدین در آوردم تا اطاعت من  
 کہ و نہ پس حال ایشان چگونہ خواہد بود اگر دیگر را برایشان مسلط کرد انم پس جبرئیل  
 بالارفت و پیش از حج و اداع حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ علی زامن و ستا  
 بود در مکہ بانحضرت لمحتی کردید روزی علی علیہ السلام دزدیک کعبہ نماز میکرد چون رکوع  
 رفت سائلی سوال کرد حضرت در رکوع انکشتہ خود را با و داد پس آیت اِنَّمَا وَلِيُّكُمُ  
 اللّٰهُ نازل شد چنانچہ در سیاق آیات گذشت پس حضرت رسول اللہ اکبر گفت  
 و آیت را برابر خواند و گفت بر خیزید تا بینیم کہ این حقائق کہ خدا فرمودہ است در کہ  
 ظاہر شدہ است چون حضرت رسول داخل مسجد سائلی از مسجد بیرون میرفت  
 پرسید کہ از کجای می آئی گفت از نزد این مردی کہ نماز میکند این انکشتہ را در رکوع نماز  
 بمن داد پس حضرت اللہ اکبر گفت و بجانب حضرت امیر روانہ شد و با و گفت  
 امروز چہ کار خیر کردی علی تصدق انکشتہ را ذکر کرد حضرت رسول مرتبہ سوم  
 اللہ اکبر گفت پس منافقان بکدیکہ نظر کردند و گفتند دل ناماب این نمی آورد کہ او  
 بر ما سوط باشد میر ویم سوال میکنیم کہ او را بدیکری بدل کند چون این سخن بجهت  
 انہما کہ و نہ حق تعالی این آیت را فرستاد قُلْ مَا يَكُونُ لِي اَنْ اُبَدِّلَکُمْ مِنْ يَلْقَا  
 نَفْسِيْ وَ مَن مِّنْ اٰیٰتِیْنَ بآبرین تفسیر است کہ چون برایشان خواندہ شود آیات  
 و اصحاب ما کویند انہما کہ اعتقاد بقیامت ندارند یا در قرآنی غیر این قرآن یا بدل  
 کن ذکر علی یا نہ ان بگو یا محمد نمی تواند بود از برای من آنکہ بدل کنیم نماز از پیش خود

متابعت نیکنم مگر آنچه را وحی آمد و است بسوی من بدستی که من تیرسم اگر معصیت  
 کنم پروردگار خود را از عذاب روزی بزرگ پس جبرئیل گفت یا رسول الله  
 تمام کن امر خلافت علی را حضرت فرمود ای حبیب من جبرئیل شنیدی بهر چه  
 مناقض از دین باب پس جبرئیل بالا رفت و بر دایت غیر حدیقه حضرت  
 رسول در منی نبر مسرآمد و گفت ایها الناس من بعد از خود و چیز در میان  
 شما میگذارم اگر متابعت آنها کنید هرگز گمراه نمیشوید کتاب خدا و عترت من  
 که اهل بیت من اند و بدستی که خداوند لطیف خیر مرا خبر داد که اینها از هم جدا  
 نمی شوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند مانند این دو انگشت من و دو  
 سبابه خود را بیکدیگر چسبانید هر که چنگ در اینها زند نجات می یابد و هر که  
 مخالفت اینها کند هلاک میشود ایها الناس آیا تبلیغ ربالت خدا را کردم  
 گفته بلی حضرت گفت خداوند اکو اه باش پس چون آخر ایام تشریق  
 شد که سیزدهم ماه ذی الحجه بوده باشد حق تعالی سورۀ اِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ  
 را فرستاد حضرت فرمود که این خبر مرا گفت که بمن دادند چون دلالت  
 میکند بر آنکه کار دین را تمام کرده ام باید متوجه عالم قدس گردم پس در منی  
 داخل مسجد حنیف شد و فرمود که ندانید که مردم حاضر شوند چون جمع شدند  
 خطبه خواند و بعد از حمد و ثنای الهی فرمود که ایها الناس من در میان شما  
 دو چیز بزرگ سنگین میگذارم یکی بزرگ تراست که آن کتاب خداست  
 یکطرف آن بدست خداست و طرف دیگر بدست شماست پس چنگ  
 زنید در آن و کوچک تر عترت من است که اهل بیت من اند و بدستی و

تحقیق که خبر داد مرا خداوند صاحب لطف و داناکه اینها از یکدیگر جدا نمی شوند  
 اما در حوض کوثر نیز دو من آیند مانند این دو انگشت من و جمع کرد میان دو  
 انگشت شهادت خود و نیکویم مانند این دو تپا و جمع کرد میان انگشت  
 میان انگشت شهادت که یکی بر دیگری زیاده باشد پس گردونی از  
 منافقان جمع شدند و گفتند محمد پیغمبر که امامت را در اهل بیت خود قرار داد  
 و هم پس چنانچه از ایشان از میان مردم بیرون رفتند و داخل کعبه شدند  
 و نامه در میان خود نوشتند و یکدیگر عهد کردند که اگر محمد بمیرد یا کشته  
 شود و کذا: ند که خلافت با بیست و برسد پس حق تعالی این آیات را فرستاد  
 اَمْ اَبْرَمُوا اَمْرًا فَاَنَّا نَمُوتُ اَمْ مَجْزِبُونَ اَنَّا كَا لَنَنْفَعُ بَيْنَهُمْ وَجْهًا لَهُمْ  
 بَلَى وَاَرْسَلْنَاكَ بِالْبَيِّنَاتِ مَكْتُوبُونَ یعنی آیا محکم کردند امری یا پس مانیز  
 که خود را محکم میکنیم بلکه گمان میکنند که ما نمی شنویم نزد ایشان را  
 بلکه می شنویم و در میان ما از ملائکه نزد ایشانند و می نویسند گفتند و کرد  
 ایشان را خدیفه در حدیث خود گفت پس حضرت و او رسول خدا صلی الله  
 علیه و آله مردم را که بازگشتند دستوجه میدهند چون بخیان رسیدند  
 حق تعالی امر کرد حضرت رسول را که امت علی را علانیه ب مردم بگوید  
 پس در محضه خود آمدند چون مردم بجای خود قرار گرفتند جبرئیل نازل  
 شد و گفت امت علی را خبر کرد آن حضرت گفت پروردگار ابهرتکه  
 تو را من نویسانند که این امر را بطریق بر گردانم خواهند گفت رعایت پسر  
 عیسی کرد و وصی دین و بیست فی در کتب ولایت روایت کرده است

از ابن عباس کہ چون دحضہ جبریل نازل شد حضرت بروم گفت آیا میستم من اولی  
 بشما ای مومنان از جانہای شما و ہومنات از جانہای ایشان گفتند بلی یا رسول اللہ حضرت فرمود  
 پس ہر کہ من مولای اویم علی مولای اوست خداوند اوست و دوست او ہر کہ  
 او را دوست دارد و دشمن دارد ہر کہ او را دشمن دارد و دیاری کن  
 . ہر کہ او را یاری کند و اعانت کن ہر کہ او را اعانت کند ابن عباس  
 گفت بخدا شکو کہ اطاعت او در ان روز بر کردن مردم واجب شد  
 پس در روایت اول گفت کہ چون بار کردند جبریل نازل شد و این  
 آیت را آورد **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ  
 فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ** یعنی ای رسول خدا برسان  
 بروم آنچه فرستادہ شدہ است بسوی تو از جانب پروردگار تو و اگر  
 نکنی پس نرسانند رسالت او را و خدا نگاہ میدار و ترا از شر مردم حذیفہ  
 گفت وقتی این آیت نازل شد کہ بغیر رحم رسیدہ بودیم و ہوا بدتہ کرم  
 بود کہ اگر کشت را بر زمین می افکندند بربیان می شد پس فرمودند اکنند  
 کہ مردم جمع شوند و مقداد و سلمان و ابو ذر و عمار را امر کرد کہ زبرد  
 خار را بروند و سنگہا بر روی یکدیگر بگذارند شکل منہ بقدر قامت رسول  
 پس ساختند منبر را و جامہ بر رویش افکندند و حضرت رسول صلی اللہ علیہ  
 وآلہ بر منبر بالا رفت و خطبہ طولانی در نہایت فصاحت و بلاغت ادا  
 نمود و تا آنکہ گفت **اَوَارِئْكُمْ** از برای خدا بر نفس خود بہ بندگی و کواہی میم  
 از برای او بخداوندی دادا میکنم انجہ وحی کردہ است بسوی من از ترس آنکہ



اگر نکریم بجای عظیمی بر من نازل کرد و دوجی کرد و دست خدا بوی من  
 يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ عَلَيْكَ مِنْ رَحْمَتِ رَبِّكَ قَدْ أَمَرَ بِالْحَقِّ لَوْلَا ذَلِكَ لَفُتِنَ الْكَافِرُونَ  
 در رسانیدن آنچه خدا بوی من فرستاد و است و من بیان میکنم  
 از برای شما سبب نزول این آیت را بدستی که جبرئیل مکرر بر من نازل  
 شد و هر کرد و مرا از جانب خداوند جلیل که بگویم در حضور مردم و علما  
 کنم هر سفیدی و سیاهی را که علی این ابطال بر او من است و خلفه من  
 است و او است بعد از من ایها الناس علم من احاطه کرده است  
 بناقانی که میگویند بزبانهای خود و آنچه نیست در دلهای ایشان و این را  
 پس و آن می انگارند و نزد خدا عظیم است و مرا آزار کردند در باب  
 علی آزار بسیار یک مرتبه گفتند او کوشش است یعنی هر چه میکوشند و قبول  
 میکند بپسندیدند که علی همیشه با من است و من پیوسته متوجه اویم  
 مَا أَتَاكَ خَبْرٌ قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ سِوَا ذَلِكَ فَهُوَ بَعْدَ ذَلِكَ جَعَلَ الْمُشْرِكِينَ  
 هُوَ الَّذِي يُؤْذِنُ لَكَ فِي هَذِهِ مَثَلُ الْفَرَسِ الْفَرَسِ الْفَرَسِ الْفَرَسِ الْفَرَسِ الْفَرَسِ الْفَرَسِ الْفَرَسِ الْفَرَسِ  
 کوشش بحرف مردم است بگو یا محمد او کوشش نیکی است از برای شما ایمان  
 می آورد و از برای خدا و ایمان می آورد و از برای مومنان پس حضرت  
 فرمود که اگر خواهم که گویند کان را نام برده میتوانم گفت و بدانید که حق تعالی  
 نصب کرده است علی را برای شما ولی و صاحب اختیار و امامی که در جنب  
 آورده است اطاعت او بر مهاجران و انصار و تابعان و بر  
 صحابه شینان و شهریان و بر عجمی و عربی و بر آزاد و بنده و بزرگ و

کوچک و برفید و سیاه و بر هر که اقرار به بیگانهی خدا و او را پس او جکش بر همه  
 کس رواست و گفتارش نافذ است و امرش جاریست ملعونست هر که مخالفت او  
 کند مرحوم است هر که تصدیق او کند ای گروه مردم تدبر کنید در قرآن  
 و بفهمید آیات بحکمت آنرا و عمل کنید بآنها و تتبع کنید متشابهاست آنرا  
 پس بخدا سو کنید که واضح نمیکند و اندک تفسیر قرآن را مگر علی ابن ابی طالب اعلیٰ کرم  
 مردم بدست یکه علی و طیبین از فرزندان من که از صلب او بهم میرسند  
 ثقل کوچک تر است و قرآن ثقل بزرگ تر است از هم جدا نمی شوند تا  
 حوض کوثر بنزد من آیند و حلال نیست امارت و باد شاهی مومنان از  
 برای احدی بعد از من بغیر او پس دست زد و باز وی علی علیه السلام  
 را گرفت و بالا برد و یکدرجه پایین تر از خود باز داشت مائل بدست راست  
 خود پس دست او را بلند کرد و گفت ایها الناس کیست اولی بشما از جانها  
 شما گفتند صحابه که خدا و رسول او پس گفت هر که من مولای او یم انیک علی  
 مولای او است خداوند دوستی کن با هر که با او دوستی کند و دشمنی کن با هر  
 که با او دشمنی کند و یاوری کن با هر که با او یاوری کند و واکندار هر که او را واکندار  
 بدرسیکه کامل کرد خدا از برای شما دین شمارا بولایت و امامت او و پیسج  
 آیت نازل نشد ه است که خطاب با مومنان کرده باشد مگر آنکه ابتدا با و کرده  
 است و شهادت نهاده است و در سوره اهل اقی مکر از برای او و نه فرستاده است  
 سوره اهل اقی را مگر برای او و ذریت هر پیغمبری از صلب خود من است ذریت من از صلب  
 علیست دشمن نیدار علی را مگر دشمنی و بدبختی و دوست نیدار علی را مگر دوستی و پیغمبر لاری

و سوره عصر دشمنان علی فاضل شده است و تفسیرش آنست که سوگند یاد میکنم  
 بصبر قیامت که آنان یعنی دشمنان آل محمد در زمان کارینه مکر آنها که ایمان  
 آور و ند بودیت علی و اعمال صالحه که دند با عانت رعایت برادران خود  
 و وصیت کردند یکدیگر را بخطر دین حق که ولایت علی و اولاد اوست و وصیت  
 کردند یکدیگر را بصبر بر فتنه ها و شدتها در غیبت قائم آل محمد ای که وه مردم  
 ایمان بیاورید بخدا و رسول او و نوری که خدا فرستاده است و در قرآن یاد  
 کرده است و آن نور امامت است که در علی است و امامان و فرزندان او  
 تا محمدی که حق خدا را از مردم خواهد گرفت و حقایق همه ما اهل بیت را ای  
 معاشرناس منم رسول خدا بسوی شما و پیش از من پیغمبران گذشته اند و من به  
 سنت و طریقه ایشانم بدر سیکه علی موصوفست بصبر و شکر و بعد از امامان  
 از صلب او بجم میرسند ای معاشرناس کمره سندن پیش از شما اکثر که شکنان  
 منم صراط مستقیم و راه بهت خدا که امر کرده است شما را در سوره حمد که سوال کنید  
 از خدا هدایت بسوی آخرت پس بعد از من علی پس بعد از او فرزندان من از  
 صلب او و امامانند که هدایت میکنند مردم را بحق و راستی بدر سیکه من بیان  
 کرده ام از برای شما و فهمانید مردم حق را بشما و من بعد از من بشما می فهماند و من  
 بعد ازین خلیفه و عورت میکنم شما را که مصافحه کنید با من بر بیعت علی و اقرار از برای  
 او با ماست و بدانید که من بیعت میکنم از برای خدا و علی بیعت می گیر و از برای  
 من و من بیعت میکنم از برای او از جانب خدا **فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ**  
**نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمَیْسُورٌ بِهِ أَجْرًا عَظِيمًا** یعنی پس که

بشکند این جیت را پس بر خو شکسته است و ضررش با و عاید میکرد و هر که وفا کند  
 با نچه با خدا عهد کرده است بران پس بزودی خدا با و مزد بزرگ عطا میکند ای گروه مردم  
 شما زیاد و از ایند که همه بکفت خود با من مصافحه کنید بجهت حق که خدا مرا مر کرده است  
 که از زبانهای شما اقرا بگیرم که اعتقاد کرده اید با بارت علی ابن ابیطالب و امامانیکه  
 بعد از من می آیند که از نسل من اند و از نسل او چنانچه کفتم که فریت من از صلب او  
 بهم می رسند پس حاضران بغایتان برساند پس بگویند که ما شنیدیم و مطاعت کردیم  
 و راضی شدیم با نچه رسانیدی ما از جانب خدا بیعت میکنند با تو برین امر و لهای ما و <sup>نهای</sup>  
 دوستهای ما برین عقیده و زندگانی میکنیم و برین اعتقاد می میریم و برین حال در میقت  
 مسعوث میشویم و تغییر و تبدل نمیکنیم و شک و ریبی نداریم و دادیم بخدا و بتو و بعلی و بحسن  
 و حسین و امامانیکه که یاد کردی هر عهد و پیمانی که گفتی از و لهای خود و از با نهیهای خود  
 و بدل این پیمان و اعتقاد امر و دیگر طلب نمیکنیم و آنچه زمو دی خواهیم رسانیدن  
 به هر که بدینیم پس مردم از همه طرف صدا بلند کردند که بلی بلی شنیدیم و اطاعت کردیم  
 امر خدا را و امر رسول او را و ایمان آوردیم بآن به لهای خود پس هجوم آوردند بحضرت  
 رسول و حضرت امیر مصلوات علیه السلام و دست کشوند بر بیعت کردن تا آنکه حضرت  
 نماز ظهر و عصر را در یک وقت بجا آوردند و باقی روز مشغول بیعت بودند تا آنکه نماز شام  
 و خفتن را نیز در یک وقت آوردند و نماز کثرت شغل بیعت و تنگی وقت و این خطبه  
 مختصر نیست از آنچه علمای امامیه و مخالفان از حضرت امام محمد باقر و غیره روایت  
 کرده اند و در بحار الانوار ایراد نموده ام و آن خطبه مشتمل است بر اکثر آیاتی که در شان  
 آنحضرت نازل شده است و در آن روایت مذکور است که چون حضرت رسول صلی الله

علیہ و آلہ جمیع شریع دین را بر دم رسانید بنیج و ولایت در سال و هم هجرت  
 جبرئیل آمد نزد آنحضرت و گفت خداوند عالم ترا سلام میرساند و میگوید من هیچ بنیجی  
 در سولی را از تو نیابتم و دام مگر بعد از آنکه دین او را تمام کرد و دام و حجت او را بر خلق لازم کرده ام  
 و از دین تو و امر عظیم ماند است که بر دم رسانید و یکی فریفتن حج و دیگری فریفتن ولایت  
 و خلافت بعد از تو زیرا که هرگز زمین و از حجت تو و خالی نکرد و دام و بعد از فریختن خالی نخواهم گذاشت  
 و خدا ترا امر میکند که بیج مردم را بنیج کنی از اهل شهر با و اطراف و بادی نشینان که با تو  
 بیج بیایند و شریع و فرائض را از تو فرا گیرند و مقصود اصلی آن بود که از برای حج حاضر  
 شوند از همه طرف و حجت و ولایت و امامت را همه بشنوند پس همه با آنحضرت متوجه حج شدند  
 و بعد ایشان زیاده از هفتاد هزار کس بودند مثل عد و اصحاب موسی که بیعت کردند را  
 از ایشان گرفت و هفتاد هزار کس بودند پس بیعت را شکستند و متابعت کو ساله و ساقی  
 کردند و همچنین حضرت رسول صلی الله علیه و آله از مثل این عد و بیعت خلافت امیرالمومنین  
 علیه السلام را گرفت ایشان آن بیعت را بعد از آنحضرت شکستند و متابعت ابو بکر کو ساله  
 و عمر سامی کردند پس متصل شد صدای تبلیه از بامین مکه و مدینه و چون رسیدند بفرات  
 جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد خداوند عزیز جلیل تر اسلام میرساند و میگوید اجل نوز و یک  
 شد و است و عمرت با حق رسیده است و من ترا تخلیف ینمایم با هر یک چهاره ازان نسبت  
 و بسته شده است مقدمه دار و نصیحت خود را و آنچه تر و تست از علم الهی و میراث علوم  
 پنجگانه پیش از تو و سلاح و تابوت و جمیع آنچه تر و تست از علامات و معجزات پیغمبران  
 بعد از تسلیم کن بوسی خود و خلیفه تو بعد از تو که حجت کامله هست بر خلق من علی ابن ابیطالب  
 پس وزیر با و دار از برای خلق که نشان را و هدایت باشد و نماز و گن عهد و پیمان و بیعت او را

و بیاوایشان بیا و پیمانی را که در روز است از راه خلافت گرفته بودم که ولایت ولی من  
 و مولای ایشان و مولای هر مرد مومن و زن مومنه است یعنی علی ابن ابیطالب علیه السلام  
 زیرا که هیچ پیغمبری را از دنیا نبرد و ام که بعد از کامل کردن دین خود و تمام کردن نعمت  
 خود بدوشی دوستان خود و دشمنی دشمنان خود و این کمال یکانه پرستی نیست و تمام نعمت  
 نیست بر خلق من که متابعت کنند و اطاعت نمایند ولی مرا پس امر و از کامل میکردم از برای  
 شما و این شما را و تمام میکنم بر شما نعمت خود را و پسندیدم از برای شما دین اسلام را ولی  
 خود و مولای هر مومن و مومنه که او علی است بند و خالص من و وصی پیغمبر من و خلیفه بعد از او و  
 حجت بالعه من بر خلق من و مقرر است طاعت او بطاعت محمد پیغمبر من و مقرر است طاعت  
 هر دو بطاعت من هر که اطاعت کند علی را مرا اطاعت کرده است و هر که معصیت کند او را  
 مرا معصیت کرده است و او را نشانه قرار داد و ام میان من و میان خلق هر که او را با امامت  
 بشناسد مومن است و هر که امامت او را انکار کند کافراست و هر که در امامت دیگری را با او  
 شریک گرداند مشرک است و هر که مرا ملاقات کند با ولایت او داخل بهشت شود و هر که با  
 عداوت او ملاقات کند داخل جهنم شود پس یا محمد علی را ببرد و بشناسان و عهد پیمان  
 مرا بر ایشان تازه گردان که ترا درین زودی میبرم بسوی خود پس حضرت رسول اکرم صلی  
 از منافقان که کفر خود را اظهار کنند و پراکنده شوند زیرا که کینه های ایشان را نسبت  
 بامیرالمومنین میدانست و سوال کرد از جبرئیل که خدا او را از شر ایشان نگاه دارد پس تا خبر  
 کرد اظهار امامت آنحضرت را تا مسجد حنیف باز جبرئیل آمد و تاکید کرد و اما خبر نگارها را شنیدن از  
 بشر ایشان را نیاورد پس چون در مابین مکه و مدینه بکرایع الغیم رسید باز جبرئیل آمد و ببالند  
 که در حضرت زمو دای جبرئیل می ترسم که تکذیب من کند و سخن مرا در حق او قبول نکند

چون بار که دند و بند بر خم رسیدند که یک فرسخ پیش از حجه است جبرئیل نازل شد و در یکایک  
 پنج ساعت از روز نگذشته بود و داشت و تنه‌ی و خطاب مقرون بقباب و ضامن شد  
 عصمت از شرمناقصان اصحاب و گفت یا محمد خدا ترا سلام میرساند و میگوید یا ایها الرسول  
 بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فِيهِ عَلَىٰ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ  
 يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ و از احادیث عابد و خاصه ظاهر میشود که فی علی در آیت  
 بود است و در آن وقت اول قافله نزد یک محفله رسید و بود چشمت و مودش قافله را  
 بر گردانیدند و عقب قافله را نگاه داشتند و بجانب راست را و میل کرده بر سر غزیر فرو آمد  
 و خطبه خوانی که در سرتکبند که راست خوانند پس مروه هجوم آورد و خبر رسول خدا علیه  
 این بحیال معلولات الله علیها از برای بیعت و اول کسیکه بیعت کرد ابو بکر و عمر و عثمان  
 و طلحه و زبیر بودند و تاسه نور متوالی بیعت میکردند و اکثر مخالفان اجرای این قصد خطبه  
 را ذکر کرده اند و متعصبان ایشان چون دیده اند که انکار این قصد بالکلیه نهایت حیای  
 و ارجحی ازین واقع را با چنده کلمه از خطبه که با عفا و باطل ایشان صریح در امامت نسبت  
 نقل کرده اند و هر عاقلی سید اند که در تنقیح این قدر آیات و تأکیدات در آن نازل  
 شده باشد مروه را در چنین وقتی در چنین جایی فرود آورند انکسایان مطلب  
 نه ایشان نصیه و اند باین دوسه کلمه میکنند و اکنون قلیل از آنچه در کتب صحاح مشهوره  
 و معتبره و ایشان درین باب مذکور شده و این دومی فایده زیرا که این رساله کنجایش ذکر همه  
 خوار و در جمیع الاصول تصحیح مسلم و ثبت کرد و است از تیرین جهان از تیرین ارقم  
 نه گفت روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان ایستاد و خطبه خواند بر سر آینه  
 که آنرا غدیر خم میگویند و بیست نفر دریند پس همه دشمنی الهی کرد و مرغله کرد و خدا را

بیا و ما آور و پس گفت ایها الناس من نتم کربشری و نزدیک است که بیاید بسوی من رسول  
 پرور و کار من و مرا بخواند و من او را اجابت کنم و بروم بعالم قدس و من دو چیز بزرگ  
 در میان شما میگذارم اول آنها کتاب خداست که در آن هدایت و نور هست پس بگردید کتاب  
 خدا را و متکشف شوید بآن پس ترغیب و تحریص نمود در باب کتاب خدا پس گفت و  
 اهل بیت من خدا را بیا و شما می آورم در حق اهل بیت من دو مرتبه این را فرمود و پس  
 حسین بن سبر و از زید پرسید که گویند اهل بیت ادای زید یا زنان از اهل بیت او  
 نیستند گفت زنان او از اهل خانه او هستند ولیکن اهل بیت در اینجا نهایی که بعد از  
 حضرت تصدق برایشان حرام است مانند آل علی و آل عقیل و آل جعفر و آل عباس  
 گفت برای آنها چه صدقه حرام است گفت بی و در جامع الاصول گفته است که در روایت  
 دیگر زیاد و کرده است این را که کتاب خدا و در آن هدایت و نور هست هر که چنگ  
 زنده و آن و عمل کند بآن بر هدایت است و هر که از آن تجاوز کند کفر است و در  
 روایت دیگر گفته است که من در میان شما دو چیز بزرگ میگذارم کتاب خدا که آن  
 ربمان خداست هر که متابعت آن کند بر هدایت است و هر که ترک کند از ابرضلا  
 است گفته اند که اهل بیت از زمان اومین گفت نه بحد اسو کن زن چند تا بی  
 باشو هر می باشد و طلاقش میگوید و بحد پدرش و قوش میرود و اهل بیت خویشان  
 و عصبه اویند که تصدق برایشان حرام است موصوف کویده که معنی اهل بیت را  
 سابق بیان کردیم که مخصوص آل عباس است و آنچه زید گفته است از پیش خود  
 گفته است و اعتباری ندارد با آنکه متضمن مطلب ما هست زیرا که خلفای ثلاثه البته خارج اند  
 و خویشان آنحضرت کسی در از زمان و عوای امامت نکرد و همه اتفاق بر خلافت



آنحضرت داشتند و اگر کسی دعوی کرد و باشد تا کلمات آن متعرض شده اند و با اتفاق مدعی  
حق می باید و میان است باشد تا روز قیامت و تعلی و تفسیر و اعتصام و بحسب الله  
جَمِيعًا وَلَا تَقْرَؤُا روايت کرده است از ابوسعید خدری که گفت شنیدم از رسول خدا  
صلی الله علیه و آله که گفت ایها الناس من در میان شما دو ثقل میگذارد یعنی دو امر سنگین  
بزرگ که خلیفه منند اگر احد کسبید بآنها کما انشویه بعد از من هرگز یکی از آنها برزگتر است از دیگری  
کتاب خداست و آن را بیافیت کشید و از آسمان بسوی زمین و عترت من که اهل بیت  
منند برستید از یکدیگر جدا نشوید تا در حوض کوثر بنزد من آیند این معاری و دیگران  
نیز انعمون را بستند بای بسیار روايت کرده اند و در آخرش ذکر کرده اند که نظر  
کنید چگونه خلقت من در حق ایشان میکنند و همین معنون را در صحیح ابی داود و حسن  
و صحیح ترمذی از زید بن ارقم روايت کرده اند و عبد الله بن احمد بن حنبل در سند خود روايت  
کرده و از برای بن عازب که گفت یا رسول خدا اصلی الله علیه و آله بودیم در سفری  
پس در غدر خم فز و آمدیم و نماز کردیم در میان مردم الصلوة جامعة و میان دو درخت  
را از برای آنحضرت رفته پس نماز ظهر را و اگر و پس دست علی را گرفت و گفت آیا  
نمیدانید که من اولایم پس ایشان از جهانی ایشان گفتن پیش گفت آید اینده اینده گمن  
اولایم به مومنی و گفتن پیش دست علی را گرفت و گفت هر که مولای اویم  
علی مولای اوست پس گفت نه و لذا دوستی کن با او دوستی کند و دشمنی  
کن با او دشمنی اندیش نمی گفت یا علی که از ابی ترابی سپرد ابوطالب که دیدی مولای  
من و موسی سر موسی و مؤمنه و ایضا از زید بن ارقم روايت کرده است که فرو  
آمدیم به رسد خدا و دوی که از دوی خم میگفت پس نماز کرد و خطبه خواند از برای

و جابر را بر روی درخت انداختند که آفتاب ازین با حضرت نرساند پس گفت ایاکو ای  
 نیدید که من اولایم هر مومنی از جان او گفتند بلی گفت **فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاَهُ**  
**فَعَلِ مَوْلَاَهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ مَوْلَاَهُ وَعَاكِ مِنْ عَاكِ**  
 و ایضا در سند محمد بن جبل و کتاب حافظ ابو نعیم روایت کرده اند از ابوالطفیل که حضرت  
 امیرالمومنین علیه السلام مردم را جمع کرد و در رج کوفه و سوکند و ادایش را بخند که هر که در  
 غدیر خم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیده باشد که در حق من چه گفته است بگوید  
 سی نفر از اصحاب در آن مجمع شهادت بر من خون این حدیث تا و عَادِ مِنْ عَادَاهُ  
 و اندوه در سند بنده های بسیار از جماعت کثیری از صحابه این مضمین را روایت  
 کرده است و ثعلبی و ابن مغاربی روایت کرده اند که در روز غدیر مردم متفرق شدند و دور  
 از آنحضرت اختیار کردند حضرت رسول امیرالمومنین را امر کرد که ایشان را جمع کند چون  
 جمع شدند ایستاد و تکیه داد بر دست علی علیه السلام و گفت ایها الناس کمرو من کردید  
 تخلفی که از من کردید تا آنکه من کردم که هیچ شجره را و تمن نیدارید مانند خویش من ولیکن  
 علی را خدا کرده است نسبت بمن بمنزله که من نسبت بخدا دارم و خدا از او راضی است  
 چنانچه من از او راضیم زیرا که او بر تو ب من و محبت من هیچ چیزی را اختیار نیکند پس دست را  
 بلند کرد و گفت هر که من مولای اویم علی مولای اوست **اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ مَوْلَاَهُ**  
**وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ** پس مردم گریه و تضرع کردند و گفتند یا رسول الله ما از تو  
 دو بیشیم برای آنکه ما و ابرخا طر تو کران باشیم و بناد می بریم بخدا از غضب رسول  
 پس از ایشان راضی شد و این عبد البر و کتاب استیعاب گفته است که بریده و ابوالقاسم  
 و جابر و برادر بن عازب زید بن ارقم همه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله حدیث

خیر را روایت کرده اند و در مشکوٰۃ از صحیح ترمذی از زبیر بن عذاب و زبیر بن ارقم روایت کرده  
 است حدیث خیر را بخیریکه سابقا که شت پس گفته است بعد از آن عمر علی را ملاقات کرده و گفت  
 تو را با و ترا این منزلت صبح کردی و شام کردی مولای من و مولای هر مومن و مومنه و محافظ  
 اینیم و کتاب منزل من القرآن فی سبیل علی از اعش از عقیله روایت کرده است که نازل شد  
 بر رسول خدا و نشان علی علیه السلام بِمَا آتَيْتُكَ السُّؤْلُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ  
 تا آخر آیت و واحدی در کتاب اسباب نزول چنین حدیث را از ابوسعید خدری روایت  
 کرده است و ابو بکر شیرازی و عزیزی از ابن عباس روایت کرده اند و ثعلبی نیز در تفسیر روایت  
 ۱۰۰۰ است و در مناقب خوارزمی از عبدالرحمن بن ابی لیلی روایت کرده است از پدرش که  
 گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله علم را در روز خیمه بر علی ابن ابیطالب داد و بردست او خدا  
 فتح را روزی کرد و روز خیر او را باز داشت و اعلام کرد مردم را که او مولای هر مومن  
 و مومنه است و با او گفت تو از منی و من از تو ام و با او گفت که تو بر تامل قرآن جنگ خواهی کرد  
 چنانچه من بر تامل جنگ کردم و گفت با او که تو از من بهتره و او فی از موسی و من صلح با هر که  
 با تو صلح است و جنگ با هر که با تو جنگ است و گفت با او که تو بیان میکنی از برای مردم آنچه  
 مستحب است و برایشان بعد از من و گفت با او تویی عود تو اوثقی و گفت با او تویی امام هر  
 مومن و مومنه و ولی هر مومن و زن مومنه بعد از من و گفت با او تویی آئینه در شان  
 تو نانی شد و آذانت **مِنْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ**  
**الْأَكْبَرِ** و تو این آیت را بر مردم خواندی و گفت با او که تویی که بخت بر نند  
 خوی ۱۰۰۰ نفع من از مستمن خوبی کرد و گفت با او که من اول کسی ام که در قیامت  
 مشرئو بهر شد و تو با من خوبی بود و گفت با او که من نزد حوض کوثر حاضر خواهم بود

و تو با من خواهی بود و من اول کسی ام که داخل بهشت بشوم و تو با من خواهی بود و بعد از من  
حسن حسین و فاطمه علیهم السلام داخل خواهند شد و گفتم با او که خدا وحی فرستاد بوسی من  
که بایستم در میان مردم و فضل تر بایان کنم و کردم و آنچه خدا در شان تو گفته بود که بیان  
کنم بیان کردم و فرمود که تبرس و پیر سیز از کینه پاک در سینه جماعتی هست از تو و ظاهر نخواهند  
که و بعد از مرگ من لعنت میکنند ایشان را خدا لعنت میکند ایشان را لعنت کند کان پس  
حضرت رسول کریم گفت چرا میگوی یا رسول الله گفت خبر داد مرا جبرئیل که اصحاب  
من بر او ظلم خواهند کرد و مانع حق او خواهند شد و با او جنگ خواهند کرد و من زندان  
او را خواهند کشت و ستم بر ایشان خواهند کرد و بعد از او خبر داد مرا جبرئیل که ظلم از فرزندان  
ایشان وقتی زائل میشود که قائم ایشان ظاهر گردد و کلام ایشان بلند شود و امت بر محبت  
ایشان اتفاق کند و دشمن ایشان کم باشد و کسی که ایشان را نخواهد بدلیل باشد و مدح کند  
ایشان بسیار باشد و این امور در وقتی ظاهر میشود که پیش از آن شهر با تمیز شده باشند و بندگان  
خدا ضعیف شده باشند و از فرج نا امید گردیده باشند پس در آنوقت قائم ظاهر شود  
در میان ایشان و حضرت رسول فرمود نام او نام منست و از فرزندان فاطمه و دختر منست  
خدا حق را بایشان ظاهر خواهد کرد و آیند و بشیرهای ایشان آتش باطل خاموش خواهد کرد  
و مردم متابعت ایشان خواهند کرد و بعضی از روی رغبت و بعضی از ترس پس کریم حضرت  
ساکن شد و فرمود بشارت باد شما را بفرج زیرا که وعده خدا خلف نمیشود و قضای خدا  
رو نمیشود و دوست حکیم و نا ابد رستی که فتح خدا نزد یک است پس گفت خداوند ایشان  
اهل بیت منند پس زاکل گردان از ایشان رحس و بدی را و پاک گردان ایشان را  
پاک گردانند فی خداوند ایشان را محافلت کن و رعایت کن و یاری کن و عزیز گردان

ایش را و ذیل کمن اشیاء نموندند من باشم در میان ایشان بدستی که تو بر آنچه خواهی تمامی و  
 در تفسیر تعلی از حدیث امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که آیت یا ایها الرسول بلغ  
 ما أنزل الیک من ربک یعنی در فضل علی علیه السلام و آن حضرت صادق علیه السلام روایت  
 کرده است که آیت چنین نازل شد و است بلغ ما أنزل الیک من ربک فی علی  
 و چون آیت نازل شد حضرت دست علی را گرفت و گفت من كنت مولاه فعلى مولاه  
 و تفسیر تعلی روایت کرده است که از نسیان بن عبته پرسیدند از تفسیر قول خداوند عز و جل  
 سأل سائل بعذاب واقع للكافرين ليس له دافع من الله ذی العارج  
 یعنی سائل که سوال کند عذاب را که واقع است از برای کافران و آنرا دفع کننده نیست از  
 جانب خداوندی صاحب معارج است این آیت در باب که نازل شد و است گفت از حضرت  
 امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که از پدرانش علیه السلام روایت کرده که چون حضرت رسول  
 صلی الله علیه و آله بعد از فتح مدینه وارد شده اند که مردم را و چون جمع شدند دست علی علیه السلام  
 را گرفت و گفت من كنت مولاه فعلى مولاه و این امر شایع شده و خبر شهر با رسید  
 عمارت بن نعمان ندری آمد بنزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و روایتی که آنحضرت در میان صحابه  
 و زنادقه فرموده اند و آنرا بخوانید و پایش را بست و بخدمت حضرت آمد و گفت یا محمد امر کردی  
 ما از جانب خداوند شهادت و میجو حدایت خدا و رسالت تو پس قبول کردیم آنرا از تو و  
 ما کردی ما را که هیچ ما را بجهنم پس قبول کردیم و امر کردی که ما را که در دنیا و مبارکه رمضان را  
 بر ما قبول کردیم و امر کردی که هیچ ما را بجهنم قبول کردیم پس باینها رضای نشستی یاوست  
 پس بجهنم خود را رفتی و بر ما زیاده وافی دادی و ما را و کشتی که کمن مولای اویم پس علی مولای او  
 بنو این از جانب است یا از جانب خداست پس حضرت فرمود سوگند یا میگویم حق آن خدا را

که بخیر و خدای نیت که تفصیل او بر شما از جانب خداست پس روانه شد عمارت در برابر اهل خود که  
و گفت خداوند اگر آنچه او میگوید حق است پس سنگی از آسمان بر ما بباران یابید و ربوی ما  
عذابی در داورند و در پس هنوز بر اجله خود نرسیده بود و کسنگی از آسمان بر سرش فرو آمد  
و از و برش بیرون رفت و او را کشت پس حق تعالی این آیت را نازل نمود و حکانی نیز که از پیش  
نقل و مخالفین است این حدیث را در کتاب خود از حدیث بن یزید روایت کرده است و در  
اکثر کتب مخالفین ابوالقاسم حکانی و غیره و از ابو سعید خدری روایت کرده اند که از مجمع  
عزیز بزمشته بودیم که این آیت نازل شد **الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ** و **اَتَمَمْتُ**  
**عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا** یعنی امروز کامل کردم از برای شما دین  
شما را و تمام کردم بر شما نعمت خود را و راضی شدم و پسندیدم از برای شما اسلام را که دین شما  
باشد پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حدیثم خذوا به کامل که دین و دین و تمام  
کردن نعمت و راضی شدن پروردگار بر سالت من و ولایت علی ابن ابیطالب و بر او  
و یگفت الله اکبر الله اکبر بر کامل کردن دین ما آخر و این آیت نیز نازل شد **الْيَوْمَ**  
**يَكْمِلُ اللَّهُ لَكُمْ دِينَكُمْ** و **فَاَتَمَمْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ** یعنی امروز دین ما را میسر و تمام میگردانم  
و دین شما پس ترسید از ایشان و از من ترسید و آن حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند  
که کافران نا امید شدند و طامان یعنی منافقان بطعن افتادند و صاحب جامع الاصول از  
صحیح مسلم روایت کرده است از طارق بن شهاب که جمعی از یهود و نصاری گفتند که اگر هر ما که و  
یهود و چنین آیت نازل شد **الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ** ما آخر آیت و میدانیم که در  
روز نازل شده است بر این آیه امروز را عید خود قرار میدادیم و تسبیح و کتاب در دست از  
ابن مرویه و ابن عساکر روایت کرده است از ابو سعید خدری که چون حضرت رسول علی

نصب کرد و روز غدیر خم و صدایند کرد و از برای او ولایت جبرئیل بر آنحضرت نازل شد و این  
آیت را آورد **الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ** و ایضا روایت کرده است از ابن مردودیه  
و خطیب و ابن حاکم بسند های ایشان از ابو هریره که چون روز غدیر خم شد که میجدیم ما و دیگر  
رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ** پس این آیت نازل شد  
و روایت کرده است از ابن جریر بسند او از ابن عباس در آیت **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ**  
یعنی آنچه نازل شد بر رسول خدا و روز غدیر خم و ولایت علی ابن ابیطالب **إِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَنْ يَبْلُغْ**  
بر مسأله یعنی اگر کتمان کنی این آیت را و ایضا روایت کرده است از ابن مردودیه با سند او  
و از ابن مسعود که گفت در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیت را چنین میخواندیم **يَا أَيُّهَا**  
**الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ بَلَدَيْنِ عَلَيْنَا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ** و **إِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَنْ يَبْلُغْ** تا آخر آیت  
و این مجوز کتاب قیاب بر شیخ صحیح بخاری گفته است **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ**  
راه روایت کرده است از حماد بن عیسی و سندی بسند های این حدیث بسیار است و همراهِ ذکر  
کرده است ابن عثمه و حافظ و کتاب جدائی و بسیاری از سند های آن صحیح است و حسن  
صاحب جبهه که از کتب مشهور و لغت است گفته است خمر اسم وضعی است که در آن موضع  
انقض کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله بر علی علیه السلام و اکثر ابواب مناقب ذکر کرده اند که آن  
عهد و کتاب ولایت حدیث غدیر را بعد از بیست و پنج طریق از صد و پنج نفر از صحابه روایت  
کرده است و محمد بن جریر طبری از سنن او پنج طریق روایت کرده است و ابیات حسان  
بن ثابت که در رسول و قصه غدیر گفته متواتر است و در جمیع کتب مذکور است و آنحضرت  
صداق علیه السلام روایت کرده اند که فرمود عجب دارم از آنچه رسید بعلی ابن ابیطالب  
هر کس حق خود را به او داد و یکدیگر و او را برای علی علیه السلام و دیگران که او در مدینه حاضر بودند

که همه در غدیر نفس مراتب حضرت راشیده بودند و حق خود را نتوانست گفت و از ابوسید  
 سمان روایت کرده اند که شیطان بصورت مرد پیری در روز غدیر بنزد حضرت رسول  
 صلی الله علیه و آله آمد و گفت چه بسیار کم است کسی که متابعت تو کند در آنچه گفتی و حق بیعت  
 پس حق تعالی این آیت را فرستاد **وَلَقَدْ صَلَّتْ عَلَيْهِمُ الْبَلْسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوْهُ**  
**اِلَّا فَرِيقًا مِّنْ لُّوْثٍ مُّنِیْنٍ** یعنی به تحقیق که راست کرد بر مردم شیطان کمان خود را پس متابعت  
 کردند و الا کم کرد و هیچ از مومنان پس جمع شدند جماعتی از گروه منافقان که عهد انحضرت را شکستند  
 و کشتند و بروی محمد و مسجد حنیف گفت آنچه گفت و در اینجا گفت آنچه گفت اگر چه بدین بر کرد و ناکید  
 این بیعت خواهد کرد مصلحت در آنست که او را هلاک کنیم پیش از آنکه داخل مدینه شود چون شب شد  
 چهارده نفر از منافقان در عقبه در کمین آنحضرت نشستند که آنحضرت را هلاک کنند و آن عقبه بود  
 در میان جحفه و ابواب پس هفت نفر از جانب راست عقبه و هفت نفر از جانب چپ نشستند که  
 چون حضرت با آنجا رسید تا ترارم و هندو چون شام شد و حضرت نماز کرد و بارگذا و اصحاب  
 حضرت پیش رفتند و حضرت بر ناقه متدروی سوار بود چون بعقبه بالا رفت جبرئیل ندا کرد  
 آنحضرت را که یا محمد این جماعت در کمین نوشته اند و در عقبه که ترا بخیبر هلاک کنند پس حضرت  
 بعقبه نگاه کرد و گفت کیت اینک در عقب منست حدیثه گفت منم حدیثه بار رسول الله فرمود و شنید  
 آنچه من شنیدم گفت بلی و نمو و پنهان کن چون بزد یک ایشان رسیدند که او بپشت از  
 بناهای ایشان و نامهای پیران ایشان چون ندای حضرت راشیده بدین بر رفتند و داخل  
 قافله شدند و شترهای خود را که عقال کرده بودند و در عقبه گذاشته بودند مردم بجزرت  
 ملحق شدند و حضرت بستران ایشان رسید و شناخت که تران کدام جماعتند چون  
 حضرت از عقبه بفرآمد فرمود که چه جهت دارد که جماعتی در کعبه هم سو کنند شد که اگر محمد میرد



یا کشته شده و نگذارند که امر خلافت بآل بیت و برسد پس بعد از آن چنین قصی بستان  
 میکنند چون این را شنیدند بجزت آنحضرت آمدند و سه گند یا و کردند که این اراده نموده اند پس  
 حق تعالی این آیت را فرستاد **يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ مَا كَانُوا أَكْفَرًا لَّوْ أَكَلَمَهُ الْكَفَرُ**  
**وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهُمْ يُؤْمِنُونَ بِالْمَلَكِ الْكَافِرِ** **وَمَا نَقُصُّ إِلَيْكَ إِلَّا أَنْ أَعْنَاهُمْ اللَّهُ**  
**وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ يَتُوبُوا لَكَ خَيْرٌ لَّهُمْ وَإِنْ يَتُوبُوا لَكُمْ اللَّهُ عَزِيزٌ**  
**إِلَهٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ دَلِيلٍ وَلَا نُصْرَةٍ**

یعنی سر کنند یا میکنند بخدا که گفتند آنچه بایشان نسبت داده شده و البته گفته که کفر یا و کار فرشته  
 بعد از اظهار اسلام خود و قصد کردند آدمی را که بآن برسیدند و کلمی و مجاهد از مفسران عامه گفته اند  
 که مراد آنست که قصد کردند که شتر حضرت را در دم دهند و حضرت را هلاک کنند و عیبی نتوانستند کرد  
 دین اسلام را که آنکه غنی کرد و اندایش را خدا و رسول او از فضل خود پس اگر تو بکنی بهتر خواهد بود  
 از برای ایشان و اگر پشت بگردانند بر حق عذاب خواهد کرد ایشان را خداوندی در و آورند و در  
 دنیا و آخرت و نخواهد بود ایشان را در زمین دوستی و نه یا وری و در حدیث طولانی خدیجه  
 نقل است که آن عتبه مسی بود بهرشی و حضرت مراد عمار را طلبید و مرا امر کرد که چهار ناله را  
 بشنم و عی را ادا کرد که ناله را از عقب براند چون بسر کرد و نگاه رسیدیم آن چهار ناله و نفس  
 منافی و چهار ناله از یک روده بود و از عقب ناله آمدند و در باران بر پایهای ناله انداختند  
 و نزدیک بود که ناله را که ناله صدای داد و با که ساکن باشی بر تو باکی نیست پس خدا ناله را  
 بسخن آورد و زبان عربی ظاهر کند و نصیح و گفت بخدا کند یا رسول الله که حرکت نیند هم دست  
 را ندیدی دست و پا اندازی پا تا تو بر پشت منی چون دیدند که ناله را که ناله و نزدیک آمدند  
 که ناله را چند ناله پس من دعا بشنیدم و در میان رفیق و شب تاری بود پس ایشان

نماید شد ندانچرا او کرده بود و ندانست برقی ساطع شد و حدیث همه را شناخت و حدیث  
 ایشان نه نفر از قریش بودند ابو بکر و عمر و عثمان و طلحه و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن  
 ابی وقاص و ابو عبیدة بن جراح و سعید بن ابی سفیان و عمر بن العاص و پنج نفر دیگر  
 ابو موسی اشجری بود و سیرة بن شعبه و اوس بن الحارث و ابو هریره و ابو طلحه انصاری علیهم السلام  
 مؤلف گوید که حدیث حدیث اگر چه نواید بسیار دارد اما بسیار طولانی است و مناسب این  
 رساله نیست و سایر احادیث این باب نیز بسیار است و آنچه ایراد نمودیم برای نصف  
 کافیت و این کثیر شافعی در احوال طبری گفته است که من کتابی از نویدم که احادیث  
 عذیر را در آن جمع کرده بود و جلد بزرگی بود و کتابی دیگر که در آن طرق حدیث طبری را  
 جمع کرده است و از ابوالمعالی جوینی نقل کرده اند که او تعجب میکرده و میگفته در بغداد در  
 دکان صحاف کتابی دیدم که روایات حدیث عذیر را در آن ذکر کرده بود و بدو بر پشتش  
 نوشته بود که جلد بیست و هشتم از طرق حدیث **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاكَ فَعَلَيْ مَوْلَاكَ**  
 و بعد ازین جلد بیست و نهم است و بسیاری از علمای مخالفین از این کتاب حدیث نمود و اندک  
 و سید مرتضی رضی الله عنه در کتاب تائیدی گفته است که ما هیچ فتوة از فرق اسلام را ندیده ایم  
 که آثار اصل حدیث عذیر کرده باشد بلکه اختلاف و بدولت بر خلافت کرده اند پس اکنون  
 بعون الله تعالی اثبات دلالت آن بر امامت می نمایم بدو اول آنکه مولى معنی اولی یا مرد  
 اولی بصرف که مطلع باشد در هر چه امر کند آمده است دوم آنکه درین مقام معنی اول مراد است  
 اول آنکه ما معانی الفاظ را باطلاق اهل عربیت و بیان ایشان میدانیم و همه این  
 معنی را در نظم و نثر خود بیان کرده اند ابو عبیدة و در لغت مدبر سخن او است و تفسیر  
 قول حق تعالی که **مَا وَكَّلْنَا بِكُمْ الشَّيْءَ مَوْلَاكُمْ** گفته است که معنی مولا آنست که آنست که از شما

اولی است بشما و بیناوی و ز غمشری و سایر مفسران درین آیت اینجی را گفته اند و اتفاق  
 کرده اند مفسران در قول حق تعالی **وَلِكُلِّ جَلَلًا مَوَالٍ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ**  
**وَالْأَقْرَبُونَ** که مراد است که ایشان اولی و احق اند بر پراث و ذوا و سایر اهل عربیت  
 تصریح کرده اند بآنکه موالی و اولی بیک معنی استعمال شود و اما بر مبنای شعر و در اشعار بسیار  
 با اینجی استعمال کرده اند و ذکر آنها موجب تطویل کلام است و ابر القاسم اینبار حق از برای موالی  
 هشت معنی گفته است و از جمله آنها اولی نسبی است و این تاثیر و رتبه های گفته است که اسم موالی  
 در حدیث مکرر وارد شده است و آن اسمی است که بر جماعت بسیار اطلاق میکنند بر باب  
 و مالک و نسیم و آرد و کند و یا و در دوست و تابع و پسر عم و هم سو کند و کسی که پنهان با او است  
 به شش نموده و آرد و شده و کسی که انعامی بر او شده باشد و هر که متولی امری شود و قیام بان  
 نماید او موالی و اولی آن امر است و از جمله این است حدیث **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاكَ فَقُلْ مَوْلَاكَ**  
 زیرا که این معانی محمول میشود و از جمله اینست حدیث که هر زنی که نکاح کند بی رخصت موالای خود  
 نکاح او باطل است و بر او ایست و یکر و لیها وارد شده است یعنی کسیکه متولی امر است  
 و صاحب کتاف گفته است و رأیت اَنْتَ کَوْلُنَا کَیْنِ اَقَا ی مَای و ما بنده کان تو یوم یابا و  
 و ولی مای و متولی امور مای اما در حق هر که مراد از ولی درین مقام صاحب اختیار کل اولی  
 تصرف و تدریس است مراد از اینچنین و جراثبات می مایم اولی آنکه گوئیم که آرد شده و هم سو کند  
 معلوم است که مراد نیست زیرا که این دو صفت در آن حضرت بنو و اول ظاهر است و شما  
 از برای آنکه آنحضرت هم سو کند احدی نمی شد که با و عزت بیاید و بعضی از معانی هست که کس را  
 معلوم است که مراد نیست زیرا که فی نفسه باطل است مانند آرد و کند و مالک و بسیار و و اما  
 و پست سر و پیش رو و بعضی هست که معلوم است که مراد نیست برای آنکه بی فایده است

مانند پسر عم و قسم دیگر آنست که بر لیل معلوم میشود که مراد نیت مانند ولایت و محبت دینی و یار  
 در دین و ولای محقق زیرا که بر همه کس معلوم است و چون ولایت و نصرت مومنان قرآن مجید  
 مطلق است بآن پس برای چنین امر واضحی کنجایش نداشت که مردم را در چنین وقتی باین اتهام  
 جمع کنند و همچنین اگر مراد ولای محقق بود و تعلق آن به پسر عم امر معلومی بود و در جاهلیت و در  
 اسلام و احتیاج باین اتهام نداشت و ایضا گفتن عمر و محبت مولای و مولی کل مومن و مومنه  
 منافی این احتمال است پس باید که مراد اولی بنده پسر امراست و امر به نهی ایشان باشد  
 و آن مستی امامت است این وجهی است که سید مرتضی رضی الله عنه ذکر کرده است و فقیر را  
 چند تقریر دیگر بخاطر قاصر میرسد اول آنکه اکثر مخالفان مانند توشیحی و غیره احتمالی که داده اند از  
 اضطراب آنست که مراد ناصر و محبت باشد و بر هیچ عاقلی پوشیده نیست که بیان این معانی  
 موقوف بنوع و بر جمع کردن مردم در چنین وقتی و در میان راه فرود آمدن و بسیاری  
 از احکام دین ضرورت ربو و که حضرت این اتهام در میان آنها نفوذ و ایضا این حکم را  
 بر مردم گفتن ضرورت ربو و بلکه بایست حضرت امیر علیه السلام را وصیت کند که یاری کن هر که  
 من او را یاری میگردم و دوست بدار هر کس او را دوست میداشتم و در خبر دادنم  
 باین امر فائده معتد به نبو و مگر آنکه مراد بآن نوعی از محبت و نصرت باشد که امر از نسبت  
 بر عایامی باشد یا مراد جلب محبت ایشان باشد نسبت بانحضرت و واجب بودن  
 متابعت ایشان او را چون یاری میکند ایشان را در جمیع مواعین و دوست میدارد ایشان را  
 بجهت ایمان پس باز عای ثابت است دوم آنکه بر تقدیر که محب و ناصر مراد باشد  
 بقرائن خصوصیات این واقعه هر عاقلی که باشد علم بهم میرساند که مقصود اصلی امامت  
 و خلافت است چنانکه اگر فرض کنیم که یکی از بادشاهان نزدیک و فاشش جمیع لشکر خود را

جمع کند و دست شخصی را بگیرد که اقرب آثار او و مخصوص ترین خلق باشد با و بگوید که هر که  
من دست و یا او را ببرد و من این مرد و دست و یا او دست بعد از آن دعا کند یا او را  
و لعن کند خاؤل او را و این سخن را نسبت به دیگری نکوید و خطبه و یکدیگر از برای خود تعیین ننمایید  
لکن ندارم احدی از رعایای او شک کند و آنکه مرا در خلافت است و تطبیح مردم در نصرت  
و محبت او و ترغیب ایشان در اطاعت او و سحر آنکه هر گاه با دشا و نفاذ حکمی در حق مردم <sup>ضعیف</sup>  
بی معاونی بگوید هر که من یا او را ایم فلان یا او دست قبیح مینماید چه ظاهر است که از با و شاه  
یا هر کس می آید و از آن مرد وضعیت اگر اعانتی بیاید اعانت جماعت قلیلی خواهد بود پس  
این سخن بحسب عرف و عادت دلالت میکند بر آنکه باید آن شخصی که حضرت رسول صلی الله  
علیه و آله این سخن را در حق او گوید مرتبه اش بحسب دین و دنیا نزدیک مرتبه آنحضرت  
باشد و اقل و لا یتی و قلیل حکمی داشته باشد و در محبت نیز مثل این سخن را می توان گفت  
پس بر تقدیر این عبارات دلالت بر امامت دارد و وجه دوم از وجوهی که دلالت میکند  
بر آنکه مراد به ولی بصیرت و امام است آنست که در اکثر احادیث گذشته قریب است  
بر آنکه مراد امامت است زیرا که در اول کلام فرموده ایم ایستم اولی شما از جاهلانی شما و بعد از آن  
فرمود که پس هر که من مولای اویم علی مولای اوست و هر که عارف با سالیب کلامت میداند  
آن سوال اولی قریب واضح است بآنکه مراد به ولی اموی است که پیش گفته است و چون  
اولی در حد و سابق بقیه پیغمبری و بحالی از احوال نیست پس افاد و محمد میگوید زیرا که اهل بیت  
گفته اند که من متعلق اند و عموم میکنند اگر قریب بر خصوص و تنقیح علی و فرمودی بنویسد و باشد  
و نه از دیگر مردم از می آید خصوصاً آنکه در اینجا من تفکیک نموده ام و می باشد که  
تقدیر شده علی و فیس خود بکنند و متوفی به امر مشروح که خواهد بشود پس مرگ او و اولی انفس

باشد پس رسد و اگر همراهی که خواهر نسبت بایشان بکنند و هر توبیری که مصلحت داند در امور دین  
و دنیای ایشان بعمل آورد و ایشان را با او اختیار بی نباشد و معنی امامت همین است و اینها  
معلوم است که آنچه آنحضرت اول از ایشان سوال نمود و طلب اقرار ایشان فرمود آن یکی آنست  
که حق تعالی در قرآن مجید برای آنحضرت اثبات فرموده است که التَّيَّابُ اَوَّلُ بِاللَّحْمِ مِنْ بَنِي  
آدَمَ وَ اَنْفُسِهِمْ وَ مفسران اجماع کرده اند بر آنکه مراد از آیه آنست که بیان کردیم چنانچه در تفسیر  
در کشف گفته است که بنی اولی است بمؤمنان در هر چیزی از امور دین و دنیا از نفس ایشان  
و لهذا مطلق فرموده و معنی بقیه ی که پس واجب است بر ایشان که آنحضرت احب باشد  
بهو ی ایشان از جاهلانی ایشان و حکم او نافذ تر باشد بر ایشان از حکم ایشان و حق اولایم  
تر باشد بر ایشان از حق جاهلانی ایشان و شفقت ایشان بر آنحضرت مقدم باشد بر شفقت  
ایشان بر نفسهای خود و آنکه جان خود را بذل کنند تا او را و فدای او گردانند هر گاه امر عظیمی  
رود و جان خود را فایده بکنند و در جنگها و آنکه متابعت نمکته امر را که نفسهای ایشان  
دعوت میکنند بهو ی آن یا منع میکنند از آن و متابعت کنند همراهی را که حضرت ایشان را  
بآن بخواند و ترک کنند آنچه ایشان را از آن منع فرماید و مفسران نیز چنین گفته اند پس از  
سابق کلام معلوم است که مراد اثبات آن اولویت است که حضرت رسول صلی الله علیه  
آله داشت از برای حضرت امیر علیه السلام و آنچه بعضی از مستصبان عامه مثل ملا علی قزوینی  
و غیر او گفته اند اَللّٰهُمَّ وَاٰلِ مَنْ وَاَلَا هُ قَرْنِهٖ اِنْ هَاکَ است که مراد از مولی محب یا ناسخ است  
باطل است بلکه قرینه معنی اولویت است بچندین وجه اول آنکه چون از برای آنحضرت  
اثبات ریاست عامه و امامت کبری فرموده و نشیت آن محتاج بود و بعدا که واعوان  
ناصح و خیرخواه و اثبات چنین مرتبه از برای یک کس در میان جماعت بسیار خوب

سببان سه و عداوت بود که غفلت ترک نصرت و اعانت است خصوصاً با وجود آنکه میداشت  
 از کینه های دیرینه که در سینه های منافقان حاضر بود تا کید آن نمود به عا که در آن از برای اعوان  
 او و لسن کردن بر کسی که تقصیر در شان او نماید و این معلوم است که این قسم دعا مخصوص  
 ائمه و اصحاب و اولاد است و مناسب اما و رعیت نیست و قیام آنکه این دعا دلالت میکند  
 بر عصمت که لازم امامت است زیرا که اگر محصیت از وصفا در شود واجب خواهد بود بر کسی که علم  
 به هر سانه آنکه شخص کند و ترک موالات بلکه اظهار عداوت او نماید پس چنین دعای از آنحضرت  
 برای کسی بدون قیدی و دلالت میکند بر آنکه آن شخص هرگز بر عالی نخواهد بود و کسی ترک موالات  
 و نصرت کرد و سوگند آنرا که مراد بولی اولی باشد چنانچه میگویم مقصود از این کلام طلب  
 موالات و متابعت و نصرت خواهد بود و از قوم و اگر مراد ناصر و محب باشد چنانچه آنها  
 میگویند مقصود بیان این خواهد بود که آنحضرت ناصر و محب ایشان است پس دعا از برای  
 کسی که موالات و نصرت او کند با ولایت خواهد بود و از ثانی چنانکه بر شامل ظاهر است  
 وجه سوم آنست که از اخبار عامه و خاصه معلوم شد که آیت **اَکْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ**  
 در روز غدیر نازل شد و سیوطی که از کابر سابقین نقلین است در کتاب اتفاق از  
 ابو سعید خدری و ابو بکر و روایت کرده است که این آیت در روز غدیر نازل شد  
 و این دلیل است بر آنکه مراد به این معنی است نه با امامت که بر سبب و وزیر امری که  
 سبب کمال دین و تاد شدن نعمت بر مسلمین باشد باید که از اصول دین باشد  
 بلکه غرض و تمهید باشد آنست که بت آن عام میشود نظام دین و دین و بدعتها و  
 بت آن عموم میشود و مسلمین وجه چهارم آنست که در اخبار مستفیضه عامه و خاصه وارد شده  
**لَا يَبْأَيْهَا النَّاسُ بَلِّغُوا إِلَيْكَ مِنَ الرِّسَالَةِ** آخر دین و اتمام نازل شد

چنانچه بعضی گذشت و تخریزی در تفسیر کبیر از جملة محملات نزول این آیت گرفته است  
 که این آیت نازل شد در فضل علی علیه السلام و چون نازل شد دست علی را گرفت  
 و گفت مَرَكُنْتُ مَوْلَاكَ قَبْلَ مَوْلَاكَ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَاَلَاهُ وَعَاذِ مَنْ عَاكَاهُ  
 پس عمار و ملاقات کرد و گفت که ارباب و ترا اسی پسرا بوطالب صبح کردی مولای من و  
 مولای هر مومن و مومن پس گفته است که این قول ابن عباس است و برابر بن عاتب  
 و محمد بن علی و ثعلبی و تفسیر کحانی در شواهد التنزیل و جماعت بسیار روایت کرده اند که  
 این آیت در امر غدیر نازل شد و این صریح است در آنکه او ابوبولی امام و خلیفه است  
 زیرا که تهدید کردن با آنکه اگر تبلیغ نکنی هیچ رسالت او را تبلیغ نکرد و است و خوف  
 حضرت از تبلیغ آن بود که مبادا موجب اِثارت قنّه شو و تا آنکه حق تعالی ضامن شد که او را اثر  
 منافقان نگذارد و اینها همه دلیل است بر آنکه آن امری که ما مورد تبلیغ آن کردیم و بود  
 بابت امری باشد که ابلاغ آن موجب اصلاح امور دین و دنیای مردم گردد و باین  
 از برای مردم مآرز قیامت حلال و حرام ظاهر گردد و دوشدائع دین بآن محفوظ ماند  
 از ضیاع و تغییر و تبدیل و قبول آن بر طبع مردم دشوار باشد و احتمالاتی که ایشان در لفظ  
 مولا گفته اند هیچ یک مظنه این قسم امور نیست مگر خلافت و امامت آنحضرت که باین  
 میماند آنچه حضرت رسول تبلیغ آن نموده بود و از احکام دین و ایمان و بآن مستقیم میکرد  
 امور مسلمانان و از جهت کینه با که از آنحضرت در سینه داشتند مظنه ثوران قنّه با بود  
 از منافقان لهذا حق تعالی ضامن شد نگذاشتن آنحضرت را از شر ایشان و چه بیخ  
 آنست که اخبار خاصه و عامه که مشتمل است بر نص صریح درین واقعه نزد کسی که اندک  
 انصافی داشته باشد متواتر بالمعنی است و اگر ازین تنزل کنیم لا اقل قرینه می تواند شد



بر آنکه مراد بپولی معنی نیست که تشن امانت است خصوصاً هرگاه و منم شود با آنکه جاری شده است  
 علامت پیغمبران و بادشاهان و امرا بر آنکه نزدیک بود غایت خود و خلیفه تعیین میکردند و مانند  
 دیگران که بنابر آنکه درست که نزدیک شد دست که از میان شهاب دوم بپایان تو این و دیگر که  
 سابقاً گذر شده وجه ششم است که از نظم و اثر انجاعتی که در آن مجمع حاضر بوده اند ظاهر  
 میشود و که هر سنی مخالفت نمید و اندازین کلام مانند ستان بن ثابت که در جمع کتب سیر و غیر آن  
 مذکور است که از حضرت رسول مرخص شده و درین باب قصید و گفت و حضرت او را  
 تحسین کرد و در شعر او صحابه و تابعین مثل عمارت بن النعمان قهری که این سنی را فهمید و  
 بر او حضرت صدیق اذکر و چنانکه گذشت و اسامی این بسیار است و این اقوی و لائق است  
 بر آنکه مراد آنحضرت این بود و عیب و ارم از بی شرمی عطای مخالفین که در مقامات و دیگر  
 به نقل یک را وی با و پادوی القبا فمانند و با نذک ایما و اشاره در کلام بر مطالب عظیمه  
 استدلال میکنند و چون پسند امانت رسیده نه تلح حیار از سر میکشند و در حصار منع میکردند  
 عَصَمْنَا لِلَّهِ وَآيَاهُمْ مِنَ الْعَصْبِيَّةِ وَالْعِنَادِ وَهَذَا نَاكَ إِلَى سَبِيلِ الرَّشَادِ فَصَلِّ دُونَ  
 حدیث نزول است و آن بطریق عامه و خاصه متواتر است و ما به الاشتهار که همه آنست  
 رفت رسول صلی الله علیه و آله و رسواطن بسیار با امیرالمؤمنین علیه السلام منبر بود که  
 أَنْتَ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ هَرُونَ مِنْ مُوسَى و در اکثر آیات این تم را دارد و إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي  
 یعنی تو ز من بمنزله هارونی از موسی که آنکه پیغمبری نیست بعد از من و ما درین مقام گفتنا  
 می نایم بجهت حدیث و در صحاح ایشان موجود است چنانچه صاحب جامع الاصول  
 در صحیح بخاری و صحیح مسلم و صحیح ترمذی روایت کرده است از سعد بن ابی وقاص که  
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله و روایت و بنوک علی ابن ابیطالب را در مدینه گذاشت علی

علیه السلام گفت یا رسول مرا در میان زمان و اطفال بیکدیزی حضرت رسول فرمود که  
 آید رضی نیستی که از من به تکرار بارون باشی از موسی و دود روایت ترندی گفت خیر که  
 نیست پیغمبری بعد از من و آن صحیح مسلم باند وایت کرد و است مجموع این عبارت و او از این  
 روایت کرده است که روایت این حدیث از سعد بن مسعود بن مسعود خاتم که مشافهت این حدیث  
 و او از سعد بن مسعود بن مسعود و کفتم تو این حدیث را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدی  
 پس بختهای خود را در که شهابی خود گذاشت و گفت بلی و اگر نشنیده باشم هر دو گوش  
 من گشود و ایضا در جامع الاصول از ترندی روایت کرده است از جابر انصاری  
 مجموع این حدیث را و ایضا از صحیح مسلم و صحیح ترندی هر دو روایت کرده است که معویه  
 بن ابی سفیان سعد بن ابی و خاص را امیر کرد و با او گفت چه مانع است ترا از آنکه سب  
 کنی و دشنام دهی ابو تراب را سعد گفت ما در خاطر من هست آن پسر خیر که در حق علی شنیده ام  
 هرگز او را سب نخواهم کرد و اگر یکی از آنها از برای من می بود و دوست میداشتم از آنکه  
 اشتران سرخ سری عالم از من باشد شنیده ام از رسول خدا صلی الله علیه و آله که با او میگفت  
 در وقتی که او را در بعضی از سزوات در مدینه گذاشت و علی علیه السلام گفت مرا بزان  
 گذاشتی و تو کردی چهار که در حدیث سابق مذکور شد اما در اینجا گفت **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ لَا نُبُوءَةَ بَعْدَهُ**  
 یعنی مگر آنکه نبوت و پیغمبری بعد از من نیست پس سعد گفت و شنیده ام که در روز خیبر  
 میگفت البته خواهم داد علم را و فرادایم روی که دوست میداد و خدا و رسول را دوست  
 میداد و او خدا و رسول را ما همه کردن کشیدیم که شاید با و پس گفت علی را طلبید  
 چون علی حاضر شد دید و اشرف داشت و در دیگر آب دامن مبارک خود را  
 بر دیده او مالید و علم را با و داد پس خدا بر دست او فتح کرد و چون آیت مبارک

مذکور شد علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را طلبید و گفت خداوند آنها را اهل بیت  
 و این عبد البر و کتاب استیعاب که معتبرترین کتب ایشان است گفته است که حضرت  
 امیر المؤمنین علیه السلام در هیچ غزو و از غزوات که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در آن  
 حاضر بود و تخطت نمود تا به نینیه هجرت فرمود و مگر در جنگ تبوک که حضرت رسول او را از  
 برای حراست مدینه و محافظت عیال خود در مدینه گذاشت و با و گفت اَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ  
 هَارُونَ مِنْ مُوسَى اِلَّا اَنْهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي و گفته است که این حدیث را جماعت  
 بسیار از صحابه روایت کرده اند و از ثابت ترین روایات و صحیح ترین آنهاست روایت  
 کرده است آنرا از رسول خدا سعد بن ابی وقاص و طریقها بعد بسیار است روایت کرده است  
 از رسول خدا حدیث را ابن عباس و ابوسعید خدری و ام سلمه و اسامه بنت عیس و جابر  
 بن عبد الله و جماعت بسیاری که ذکر آنها بطویل می انجامد و حضرت علی علیه السلام  
 روایت کرده است از اسامه بنت عیس که گفت شنیدم رسول خدا با علی سکینت  
 اَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى اِلَّا اَنْهُ لَيْسَ بَعْدِي نَبِيٌّ و روایت این  
 عباس بعد از آن گفت تو بر او منی و صاحب منی یعنی مصاحب منی و ابن عقیله حافظ که  
 جمیع طوائف او را تعدید اند کتاب بزرگی تصنیف کرده است از برای خصوص  
 سند های این حدیث از صحابه و ابن جنبل و سند خود که نیز تصحیح ایشان است  
 این حدیث را بسند های بسیار از جمیع کثیری از صحابه روایت کرده است و این اثر  
 در تاریخ کامل از محمد بن اسحاق و دیلمی در فردوس الاخبار از عمر بن الخطاب روایت  
 کرده است که رسول خدا گفت یا علی ترا در اول مسلمانان و اول مؤمنان  
 در بهشت و تو از من بهتر از یارو فی زمون و قاضی علی حسن تنوخی که از علمای عامه است

این حدیث را از امیرالمومنین و عمر و سعد بن ابی وقاص و ابن مسعود و ابن عباس و جابر  
انصاری و ابو هریره و ابوسعید خدری و جابر بن سمره و مالک الحویرث و برادر بن عازب  
و زید بن ارقم و ابو رافع و حمید بن ابی وهب و برادرش زید و ابو شریح و خدیجه بن اسید  
و انس بن مالک و ابو بریده و اسلمی و ابو ایوب انصاری و عقیل بن ابیطالب و حشیش  
بن جناده و معویة بن ابی سفیان و ام سلمه و اسماء بنت عمیس و سعد بن المسیب و امام  
محمد با و علی السلام و حبيب بن ابی ثابت و فاطمة بنت علی علیه السلام و شرحبیل بن  
روایت کرده است و گفته است هر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت  
کرده اند و ابن حجر در کتاب فتح الباری شرح صحیح بخاری گفته است در شرح این  
حدیث که در روایت ابن مسیب این زیاده تی هست که بعد از آنکه حضرت رسول  
این سخن را با حضرت امیر گفت حضرت امیر و مرتبه گفت راضی شدم و گفته است  
که در اول روایت برادر بن عازب و زید بن ارقم این زیاده تی هست که حضرت رسول  
با علی گفت میباید یا من در مدینه بمانم یا تو بمانی چون حضرت امیر این را شنید در مدینه  
ماند پس شنید که جمعی از منافقان میگویند که علی را از برای این در مدینه گذاشت که از او آزرده  
بود حضرت امیر از پی آنحضرت رفت و گفت مردم چنین میگویند حضرت فرمود  
که آیا راضی نیستی که از من بیرون بمانم یا تو بمانی که بعد از من پیغمبری نیست  
پس این حجر گفته است که اصل حدیث را غیر سعد از علی و عمر و ابو هریره و ابن عباس  
و جابر بن عبد الله و برادر بن عازب و زید بن ارقم و ابوسعید خدری و انس بن مالک  
و جابر بن سمره و حشیش بن جناده و معویة و اسماء بنت عمیس و غیر ایشان روایت  
کرده اند و جمیع طرق آنرا ابن عساکر در ترجمه علی ذکر کرده است تمام شد سخن ابن حجر

سید رضی رضی الله عنه در هیچ البلاغت که مقبول الطرفین است روایت کرده است از حضرت  
 امیرالمومنین علیه السلام که حضرت رسول صلی الله علیه وآله با و گفت که تو می شنوی آنچه من  
 می شنوم و تو می بینی آنچه من می بینم مگر آنکه تو پیغمبریستی بلکه وزیر منی و امور تو بخیر و خوبی  
 راجع است و ابن ابی الحدید که از شاگردان علی بن محمد بن عطاء است در شرح این سخن  
 بعد از آنکه اجناس بسیار مود این کلام نقل کرده است گفته است دلیل بر آنکه آنحضرت  
 وزیر حضرت رسول بود و است از نفس کتاب و سنت آنست که حق تعالی از حضرت  
 موسی نقل کرده است که گفت **وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِ هَرُونَ** اَشْدُدْ  
**بِيْ اَمْرِيْ وَكَثِّرْ لِّمَنِيْ اَمْرًا** در رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود در حدیثی که اجماع  
 بر روایت آن کرده اند جمیع فرقه های اسلام که توازن منبره هارونی از موسی مگر آنکه  
 بعد از من پیغمبر نیست پس ثابت گردانند از برای آن حضرت جمع مراتب هارون و  
 منازل او از موسی پس باید وزیر حضرت رسول باشد و حکم کتبه پشت او باشد  
 و تلویت کند و امر او باشد و گرنه آن بود که او را تا پیغمبران بوده هر آینه شریک  
 پیغمبری او جمعی بود و باز ابن ابی حدید در موضع دیگر از شرح هیچ البلاغت گفته است  
 آنحضرت امیرالمومنین علیه السلام در روز شری گفت بآن پنج نفر که عمر با و شریک  
 زود بود و آنها را میان شما کسی هست بغیر من که حضرت رسول صلی الله علیه وآله با او  
 گفته باشد توازن منبره هارونی از موسی مگر آنکه پیغمبری نیست بعد از من همه گفتند  
 نه و صاحب معانی محقق بآن تعصب و عنادش که اعدای عدو امیرالمومنین  
 صلوات الله علیه است و از همه خوارج به تراست تصحیح این حدیث کرده است  
 ادانع نوادرش کرده است و کدام متواتر ازین واضح تر و قطعی تر میباشد که هر یک

از حدیثین ایشان از جماعت بسیار از صحابه روایت کرده اند که ایشان قول هر یک  
از آنها را در هر امری از اصول و فروع دین حجت میدانند چنانچه از تتبع کتب ایشان  
ظاهر است و در کتب عقائد و بسیاری از اصول دین بهر حدیثی که در یکی از صحاح  
ایشان مذکور است استدلال کرده اند قطع نظر از احادیث متواتره که در طرق شیعیه  
از هر یک از ائمه علیهم السلام روایت کرده اند و اما در استدلال باین حدیث  
متواتره بر امامت آنحضرت بحد و حد تقریر میتوان کرد و اقول آنکه ظاهر منزه عموم است  
بجبه عرف خصوصاً هرگاه بعضی از منازل را استثنا کنند که در اینصورت صریح  
میشود در عموم در بقیه است و استثنای منتهی آنکه اگر کسی گوید فلان مرد بمنزله من  
است که آنکه بحسب است همه کس چنین می مهند که در غیر جمود در صفات کمال  
و کمال است پس این کلام دلالت کرد بر آنکه جمیع نسبتها کوسمان بودی و  
بارون علیه السلام بود باید که در آنحضرت باشد بغیر پیغمبری و این معلوم است که از  
جمله نسبتها خلافت بر امت بود چنانچه گفت اخلفنی فی قومی پس هرگاه مو  
غائب میشد بارون طایفه او بود پس باید که این حالت نیز از برای حضرت امیر ثابت  
باشد و این غیر معنی غیریت که استثنای شده است اگر گویند که باشد خلافت  
در حالت حیات مراد باشد جواب گوئیم که استثنای پیغمبری بعد از وفات صریح  
است و آنکه مراد اعم است و الا احتیاج با استثنای نبود بآنکه خلافت ظاهر لفظ  
است دوم آنکه از جمله منزل بارون آن بود که او افضل بود از جمیع امت پس  
پس باید که حضرت امیر نیز افضل باشد از جمیع امت آنحضرت و تفصیل مفصول تسبیح  
است عقلاً چنانچه دانستی موصو آنکه از احادیث متواتره معلوم است که حضرت

رسول این سخن را در مقامات متعدده فرمود اگر مطلب منزلت مخصوصی بود در  
 وقایع تبایه غیر فرمود مثل آنکه در مسدود کردن در باز مسجد و مفتوح کردن در خانه  
 آنحضرت این را فرمود و در تمییز حسن و حسن با سارا و لاد و پادشاه  
 ریشیه و شیراین را فرمود و در استخلاف مدینه این را فرمود و در نصب خدیو  
 این را فرمود پس معلوم شد که همه متازل مرا و است خصوصاً منزلت خلافت  
 چهارم آنکه مشهور بلکه متواتر است که آنچه در بنی اسرائیل واقع شده است در این امت  
 مثل آن واقع شده و چنانچه صاحب نهیه و دیگران گفته اند که در احادیث بسیار واقع  
 شده است **لَا تَكُنْ مِثْلَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ حَدَّ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ وَالْقُلَّةُ بِالْقُلَّةِ**  
 یعنی شما هر تکلب نخواهید شد طریقه آنها را که پیش از شما بودند مانند و تمامی کفش که با هم  
 موافق اند مانند پردهای تیره که با هم برابر اند و در بعضی از روایات وارد شده است  
 که اگر آنها داخل سوراخ سوسماری شده باشند شما هم خواهید شد و در بیان بنی اسرائیل  
 مرئی عظیم تر از قصه عجل و سامری حادث نشد پس باید ویرین امت نیز مثل آن واقع  
 شود و ویرین امت امیکه شبه آن باشد بغیر آن نبود که دست از متابعت خلیفه او  
 برداشته و یا انقیاد کرده اند و منافقان بر او غالب شدند و سیدش نیست  
 که عاصیه و خنده و ایت کرده اند که چون حضرت امیر را از برای بیعت ابو بکر  
 مسجد آوردند و بقره حضرت رسول کرده و آیت را خواند که شتمل بود بر تعظم پادشاه  
 نزول موسی و شکایت از قوم خود و گفت **إِنَّ أُمَّمَ أَنْ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوا حُرًّا**  
**وَكَاذِبُونَ يَكْفُلُونَ سَنَى** یعنی ای فرزندان من بدستید قوم مرا ضعیف  
 کردند و دروغ میگویند و یک بود که در گذشته پیغمبر از مخالفان نقل کرده اند

بیان منتقل شدن خلافت  
و وصایای او و احوال و عوارض  
طبیعی و دینی این بزرگوار  
شد با اتفاق خاصه و عامه

خطبه که در آن امر و نهی  
در آن ذکر و تعجب

حدیث عامه در بیان  
اختصاص این بزرگوار  
در محبت خدا و رسول

که وصایت و خلافت موسی علیه السلام منتقل شد با ولاد و بارون علیه السلام پس از  
جله منازل بارون از موسی است که اولاد و خلیفه و اوصیای او بود پس بمقتضای  
منزلت باید که حسن و حسین علیهما السلام که با اتفاق عامه و خاصه موسی بناهای پسر بار  
بارون شده خلیفهای حضرت رسول باشند پس بدیشان نیز باید خلیفه آنحضرت  
باشد بمقتضای اجماع مرکب از جمله آنها که از علمای فاضلین این را ذکر کرده اند محمد  
شهرستانی است که در کتاب ملل و نحل در تفسیر بیان احوال یهود گفته است که در پیوسته  
شتر که در میان موسی و برادرش بارون علیهما السلام چون موسی گفت اشتر که  
فَاتَمَّ نَحْنُ بَارُونَ وَصَى مُوسَى بِوَدَّ وَچون در حیات موسی فوت شد منتقل شد  
وصایت به یوشع علیه السلام با بانی که برساند به شیره و شتره و بارون بر  
سبیل استوار زیرا که وصیت و امامت کاه مستقری باشد و کاه مستور و ششم  
آنکه در خصوص غزو دثوک حضرت امیر خلیفه که در مدینه و عیش معلوم نمشد پس  
باید که بعد از وفات نیز خلیفه باشد و اگر ازین منازل و مراتب هم تزیل کنیم  
درین تنگ نیت که دلالت بر نهایت قرب و محبت و اختصاص میکند پس بر صاحب  
منزلت بارونی و اخوت روحانی و اختصاص جسمانی و قرابت نسبتی با بانی  
جلیل که بر عالمیان ظاهر است کسی را که هیچ چینی از جهات نداشته باشد  
بغیر عصیت در کفر که عین نقص است و شائبه کمال در آن نیست مقدم  
داشتن عین خطاست و نیز هیچ عاقل روان نیست وَاللَّهُ الْهَادِي إِلَى سَوَاءٍ  
فصل سوم در بیان اختصاص آنحضرت است به محبت خدا و رسول و اظهار  
نیمنی در موطن متعدد و شده است اول آنکه در جامع الاصول از صحیح نزدی



روایت کرده است انس بن مالک که نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله  
 مرغی آورد و خدمت فرمود **اللَّهُمَّ اِنِّیْ بِاَحَبِّ خَلْقٍ لِّکَ یَا کُلِّ مَعِ هَذَا الطَّیْرُ**  
 یعنی خداوند بیا و ببوی من محبوب ترین خلق خود را ببوی تو که بخورد با من ازین مرغ  
 پس علی علیه السلام آمد و با آنحضرت خورد و بعد از آن گفته است که زین گفت  
 که درین حدیث قصد هست و نه آنرا شش است که انس با علی علیه السلام گفت  
 که طلب آنرا شش کن از برای من و ترا نزد من بشارتی هست پس این حدیث  
 نقل کرده و در سند ابن جنبل از سفینه مولای رسول صلی الله علیه و آله روایت  
 کرده است که زنی از انصار دو مرغ بریان که در میان دو کوه مانده باشند  
 بود برای حضرت رسول به هدیه آورد و چون نزد آنحضرت گذاشتند گفت خداوند بیا و  
 ببوی من و دست ترین خلق را ببوی تو و ببوی پیغمبر تو پس علی علیه السلام  
 آمد و صدای خود را بلند کرد و حضرت رسول پرسید کیست گفت علی است و من  
 در اینجا چون راگشودم داخل شد و آن مرغها را با یکدیگر تپانول نمودند و  
 بن معاذی شامی در کتاب مناقب بی طریق این حدیث را روایت  
 کرده است و از جهت آنهاست که از انس بن مالک روایت کرده است  
 که از برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرغ بریانی به هدیه آورد و چون  
 نزدیک آنحضرت گذاشتند و من و خداوند ابغرت ببوی من احب خلق خود  
 ببوی خود را بخورد و با من ازین مرغ من در خاطر خود کفتم خداوند بیا و آن را  
 پس از انصار پس علی علیه السلام آمد و در راه رسید و بیکدیگر گفت علی  
 نعم حضرت رسول مشغول حاجتی است حضرت برگشت چون خدمت حضرت

رسول ز نعم بار دیگر فرمود خداوند ابناء ربوی من محبوب ترین خلق خود را بسوی تو بخورد  
 با من از این مرغ باز و خاطر خود کند را ایندم که خداوند ابراهیم را در امر وی از انصار  
 پس باز علی علیه السلام آمد و در را که بید گفتم من نگفتم که حضرت مشول حاجی است پس  
 چون بنزد حضرت رسول برگشتم باز آن سخن را گفت پس علی علیه السلام آمد  
 و در را سخت کوبید حضرت رسول سه مرتبه فرمود در را بکش چون در را کشیدم  
 و نظر حضرت برداشتم سه مرتبه گفت بسوی من بیا پس نشست و آن مرغ را هر دو  
 تناول نمود و بر وایت دیگر از او و از این جنس و دیگران چون حضرت امیر  
 داخل شد حضرت رسول فرمود چرا دیر کردی من سه مرتبه از خدا طلبیدم که محبوب  
 خلق را بسوی خود و بسوی من بیاورد که از این مرغ با من بخورد و اگر در مرتبه  
 سوم نمی آمدی خدا را بنام تو میخواندم که ترا بیاورد و حضرت امیر گفت یا رسول  
 الله من سه مرتبه آمدم و هر مرتبه مرا انس بر کرد و ایند حضرت با انس گفت چقدر  
 چنین کردی گفت پنجاهم شخص از قوم من باشد حضرت فرمود هر کس قوم  
 خود را دوست میدارد و بر وایت دیگر فرمود که مکرم میان انصار بهتر از  
 علی و فاطمه از و است و عامه و خاصه بطریق مستفیضه را وایت کرد و آنکه  
 از جمله منافقی که حضرت امیر صلوات الله علیه بر اصحاب شورائی احتجاج نمود  
 این منقبت بود و همه اعراف بحقیقت آن کردند و حضرت امیر از انس  
 کوایی طلبید گفت در خاطر من نماز است حضرت فرمود اگر دروغ گوئی  
 مبتلا شوی بر صی که نتوانی پنهان کرد و آنرا از مردم بجا می بستان و بعد از آن  
 نه آن جسی در بهم رسید مگر میگفت که این به نفرین علی علیه السلام است

معنی حضرت امیر  
 شجاعت انس

ابن مردويه در مناقب از ابو رافع آزاد کرده عایشه روایت کرده است  
 که چون مرغ را نزد آنحضرت گذاشتند حضرت فرمود لاشکی امیر مومنان رسید  
 و آقای سلطان و امام پیشوای مقتدیان ترو بن می بود و با من ازین مرغ  
 بیشتر و پس حضرت امیر آمد و با او از ان مرغ خورد و خطب خواند و فی میزان  
 حدیث را به نحو سابق از این عباس روایت کرده است و کسی که اندک  
 انصافی داشته باشد و متبع کتب مخالفان بکند میباید که فوق حد ثواب روایت  
 شده است زیرا که ترمذی در صحیح خود و حاکم ابو نعیم و حلیه لایلی و بلا درسیه  
 و تاریخ و خز کوکبی در شرف المصطفی و بمعانی در فضائل الصحابه و طبری در  
 کتاب الولاية و ابن السیع و صمیم و ابویعلی و بسند واحد بن خلیل و فضائل  
 و نظیری در اختصار روایت کرده اند و روایت کرده است آثار از محمد ثمان  
 محمد بن اسحق و محمد بن یحیی از وی و مازنی و ابن شاپین و سدی و ابوبکر بیهقی  
 و مالک و اسحق بن عبد الله بن بنی طلحه و عبد الملک بن عید و سعید بن کرام و  
 داود بن علی بن عبد الله بن عباس و بو حاتم از وی بسند های بسیار از انس  
 و ابن عباس و مرین و ابن بطه و یافعه و طریق روایت کرده است و خطیب  
 ابوجرود و یحیی بن عبد الله از بعضی طریق و ابن عساکر و حافظ کلبی در طرق این  
 حدیث به تنهایی تصنیف کرده است و سی و پنج نفر از صحابه این حدیث  
 را از انس روایت کرده اند و در ترمذی و ابویعلی و ابویعلی و ابویعلی و ابویعلی و ابویعلی  
 کرده اند و آن حدیثی که پیش از این با امیر المؤمنین علیه السلام داشته اند  
 و سی و انصافی تصنیف نموده می نمود و چون سند این حدیث ثابت شد

دلیل است بر اقامت آنحضرت زیرا که هجت خدا و رسول معنی ندارد و بقیه آنکه او  
 در استحقاق ثواب و نور طاعت و انصاف بصفات حسنه از همه و برتر است  
 و ثابت شده است که حق تعالی منزله است از آنکه محل حوادث باشد و قیسه  
 انتقال و در ذات مقدس او نمی باشد و ایضا معلوم است که ثواب و اذن  
 حق تعالی و اکر اقام او بدون کمال عباد و انصاف بصفات حسنه و نیات  
 صمیمه و اعمال صالحه نمی باشد زیرا که تفصیل ناقص بر کامل و عاصی بر مطیع جاهل  
 بر عالم قبیح است و حق تعالی در بسیار جای از توان مجید بیان این معنی فرموده  
 است مثل قوله تعالی قُلْ اِنَّكُمْ مَحْبُوْبُونَ اللهُ فَابْتَغُوا رِضْوَانَهُ يَحْبِبْكُمْ اللهُ  
 یعنی بگو یا محمد اگر بپسندید خدا را دوست دارید پس ثوابت و پیروی کنید  
 مرا تا خدا شما را دوست دارد و قوله تعالی اِنْ اَنْتُمْ كَرِهْتُمْ لَنَا فَتَقَرَّبْوا  
 یعنی بدینیکه اگر می ترین شما نزد خدا و پیر بزرگترین شماست و فرموده است  
 که خدا انصاف داد و است آنها را که جدا و میکند با همای خود و جاهلهای خود  
 بر آنها گذشته اند و جدا و نمیکند و بزرگ و فرموده است که مساوی  
 نیستند آنها که اتفاق کرده اند و وقت آن کرده اند پیش از فتح که با آنها که بعد  
 از فتح مذکور و اند و فرموده است فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ  
 یعنی هر که عمل کند بقدر سنگینی ذره این نیز ثواب آنرا می بیند و فرموده است  
 وَمَا يَكْتَسِبُ الْاَعْمٰی وَالْبَصِيْرُ الْاَلْبَسَاوُا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا الْمَسِيْرَ  
 قَلِيْلًا مَا سَدَّ كُرُوْهُنَّ یعنی و مساوی نیستند و بنیاد آنها که ایمان آورده اند و عملها  
 ثوابت کرده اند باید کرد و در بسیار کم متذکر می شوید حق را و معلوم است که

آیات است که در این  
 فصل در آن معلوم  
 بر کامل

کوری و بیانی دل مراد است و اکثر و آن مجید شون است باینمضمون و ایضا معلوم است  
 که محبت حضرت رسول صلی الله علیه و آله از قبیل محبت بشریت نیست پس کسی که  
 احب خلق باشد بسوی خدا و رسول افضل از همه خواهد بود و حضرت رسول ازین حکم است  
 بیجماع و بقرینه آنکه حضرت خود قائل این قول است و باثبات افضلیت احق بودن  
 بخلاف معلوم است چنانچه مکرر مذکور شد مقتضایان و مخالفان و اعتراض برین دلیل  
 کرده اند اول آنکه گاه باشد مراد احب خلق الله باشد در خوردن آن مرغ و هر زبان نهی  
 که اندک ربطی به سخن داشته باشد میداند که این خلاف ظاهر و مبنا و از لفظ است میانه  
 اهل عربیت مقرر است که حذف تعلقات و اطلاق از قیود و دلیل عموم است و اکل در  
 کلام جواب امر است و قید احب نیست و در بسیاری از روایات قید اکل مطلقاً ذکر نیست  
 با آنکه ایست در اکل بعد از اعتبار فضیلت و کرامت است باز بطلب ثبات میشود یا باعتبار  
 فقر و استحقاق است و این باطل است زیرا که معلوم است که در میان صحابه پریشان تر  
 از آنحضرت بسیار بود و نتایج مفیده علیه السلام ازین اعتراض جواب متنی فرموده است که  
 اگر انعمی و باشد متضمن فضیلتی نخواهد بود پس انس چرا انقدر سعی میکرد و حضرت را بریکردند  
 و نه درستی سخنان حضرت رسول میکرد که این فضیلت از برای انصار حاصل شود و حضرت  
 رسول تقریر او برین فهم کرد و فرمود که هر کس تو را خود را دوست میدارد یا آنکه مکر  
 میان انصار از و بهتر می هست و اگر آن مراد بود و با ایست حضرت بفرماید  
 که چه فضیلتی درین سخن بود که تو میخواستی از برای انصار باشد و ایضا اگر این احتمال  
 میبود که حضرت امیر این را حجت بر فضیلت حقیقت خلافت خود میکرد و در شوری  
 و تنها چرا قبول این میکردند با ایست در جواب بگویند که این ولایت بر فضیلتی

اعتراض است  
 بر آنکه در این  
 لغوی است

نمیکند که موجب امامت و خلافت باشد تمام شد کلام شیخ مفید قدس سره و لفظ  
 گوئیم که اگر این دلیل فضیلت نبود آنس چرا از برای رعایت آن مناقضان  
 کتمان شبهات میکرد و تاسی نفرین حضرت شود و پیش کرد و اعتراض  
 دویم آنکه ممکن است حضرت در آن وقت احب افضل خلق بوده  
 باشد و بعد از آن بعضی از صحابه افضل شده باشند و جواب همانست که این  
 مخالف اطلاق و عموم لفظ است زیرا که ظاهر لفظ آنست که احب جمیع  
 خلق است بغیر حضرت رسول صلی الله علیه و آله در جمیع احوال و از همه حتی  
 بر سایر انبیاء و اوصیاء علیهم السلام و دلیلی بر تخصیص نه در کلام هست و نه در  
 خارج کلام و چه بهای سابق اکثر در اینجا جاریست خصوصاً گفته شوری و بعضی از  
 فضلا جواب گفته اند که این خرق اجماع کمربست زیرا که مجموع امت متقدم  
 میان دو قول اقل تفصیل آنحضرت بر همه در جمیع احوال و اوقات دوم  
 تفصیل دیگری بر او در جمیع احوال و اوقات این احتمال که تو گویی هیچ یک  
 از امت بآن قایل نیستند و بدانکه از بعضی از احادیث شیعه ظاهر میشود  
 که آن مرغ بریان را جبرئیل از بهشت آورده بود و قرینه بر آن است  
 که حضرت بآن سخاوت و نفوذ انس و غیر او از حاضران را شریک نکرد  
 و حصه بایشان نداد و باعتبار آنکه طعام بهشت در دنیا بر غیر معصومین روایت  
 خوردن و بنا بر این فضیلت آنحضرت در این واقعه مضاعف میگردد و دلیل  
 بر عصمت و امامت هر دو می تواند شد دویم منقبتی که در غرض خیر ظاهر  
 چنانکه صاحب جامع الاصول از صحیح مسلم روایت کرده است از ابو هریره

اعتراض دوم  
 مخالفان

احادیث مناقض آنحضرت  
 است بطریق سنن

کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ در روز خیر گفت البتہ میدہم این علم بروی کہو  
 و اے خدا و رسول او را و خدا بر دست او فتح خواهد کرد و عمر گفت من دوست نشستم  
 امارت را مگر در آن روز و خود را بنظر آنحضرت در آوردم بامید آنکہ مرا از برای  
 این امر بطلبید پس حضرت رسول علی علیہ السلام را طلبید و علم را با و داد  
 و گفت برو و رو بقلب کن تا حق تعالی فتح را بر دست تو جاری کند چون حضرت  
 امیر اندک را ہتی رفت ایستاد و نظر بقلب نکرد و با و از بلند با حضرت رسول  
 خطاب کرد کہ بر چه چیز با مردم قتال کنم حضرت فرمود کہ با ایشان قتال کن تا کواکب  
 بدہند بوحہ انیت خدا و رسالت من بہر گاہ این را بکنند خون و مال خود را از تو  
 حفظ کردہ اند مگر بحق و حساب ایشان برخدا است و ایضاً صاحب جامع الاسرار  
 از صحیح بخاری و مسلم قہر و روایت کردہ است از سلمہ بن الکوع کہ علی  
 علیہ السلام با حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ جنگ خیر گرفت از برای آنکہ  
 دین مبارکش رمد داشت و در و میکرد و چون حضرت رسول با سائر شکر  
 روانہ شدند حضرت امیر با خود گفت کہ حضرت رسول بجنگ برو و من با او  
 بروم پس از مدینہ بیرون آمد و بحضرت ملحق شد چون آن شبی شد کہ در صبا  
 فتح خیر شد حضرت رسول گفت کہ فراخواہم داد علم را یا خواہد گرفت علم را  
 مردی کہ دوست میداد او را خدا و رسول او یاکفت او دوست  
 میداد و خدا و رسول او را و خدا بر دست او فتح خواهد کرد و ناگاہ دیدیم  
 کہ علی علیہ السلام پیدا شد و امید داشتیم کہ او بیاید پس مردم گفتند  
 کہ علی آمد پس علم بدست او داد و خدا بر دست او فتح کرد و ایضاً در جامع

از صحیح بخاری و مسلم هر دو روایت کرده است از سهل بن سعد که رسول خدا  
 صلی الله علیه و آله در روز خیبر گفت البتہ میدہم فردا علم را بمرادی کہ خدا  
 فتح کند بر دوستهای او دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارند  
 او را خدا و رسول او پس مردم در تمام شب درین اندیشہ بودند کہ آیا  
 بکہ خواهد داد و علم را چون صبح شد ہمہ صحابہ بآمدند بخدمت آنحضرت  
 آمدند و ہر یک امید آن داشتند کہ باو بدہد حضرت فرمود لکی است علی  
 ابن ابیطالب علیہ السلام ہمہ صدا بلند کردند کہ یا رسول الله چشمهای او در  
 میکند پس علی را طلبید و رویدہ های او را دیدی بود پس آب و آن مبارک را  
 در وین های او انداخت و دعا کرد و در ساعت شفا یافت چنانکہ گویا  
 ہرگز و رمی نہاشد است و علم را بدست او داد پس علی علیہ السلام  
 گفت با ایشان کلمہ تامل ماثونہ حضرت رسول فرمود بتانی روانہ شو  
 تا نزول کنی بساحت ایشان پس بخوان ایشانرا بسوی اسلام و خبر دہ  
 ایشانرا بآنچہ واجب است بر ایشان از حق خدا و اسلام پس بخدا سونہ  
 کہ اگر ہدایت کند خدا بسبب تو یک مرد را بہتر است از برای تو از جمیع  
 شتران بخ مو کہ در میان عرب بسیار معتبر است و روایت سعد بن ابی وقاص  
 کہ مشتمل بر این منقبت بود و در حدیث منزلت مذکور شد و ثعلبی در تفسیر قول  
 حق تعالی وَ يَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا روایت کرده است کہ حضرت  
 رسول صلی الله علیه و آله خیبر را محاصره نمود تا آنکہ بر صحابہ کرام شکستیدی  
 مستولی شد پس علم را بمراد او و با جمعی از صحابہ او را بخشید این خیبر فرستاد

اخبار کریمین  
 و ابوبکر و عمر و عثمان



چون مقابل آنها شدند عمر و اصحابش گریختند و یسوی حضرت برگشتند و آنست  
 میداد اصحابش را یحیی و زبلی و اصحابش او را نسبت میدادند برترس  
 و نامروی و حضرت را در آن روز و شقیقه عارضی شد و بیرون نیامد و ابو بکر  
 علم را گرفت و رفت و با اصحابش گریخت پس باز عمر علم را برداشت و رفت  
 و شکست یافت و برگشت چون این خبر بحضرت رسول صلی الله علیه و آله  
 رسید فرمود بخدا سو کند که فردا علم را میدهم هر بدی که دوست میدارد  
 خدا را و رسول او را و دوست میدارد و او را خدا و رسول او و بقیه خواهد گرفت  
 قلعه را و علی علیه السلام در آن وقت در میان لشکر بنو چون روز دیگر شد  
 کردن کشیدند یسوی آن ابو بکر و عمر و مردانی چند از قریش که هر یک امیدوار  
 بودند که شاید علم با و داده شود پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله سلمه  
 بن الکعب را فرستاد و علی را طلبید و بزودی حاضر شد بر اشتری سوار و نزد  
 حضرت رسول رسید شتر را خوابانید و دیده های خود را از شدت شج  
 بقطعه از بر و سرخ بینی بسته بود سلمه گفت من دست علی را گرفته ام کشیدم  
 تا بنزدیک حضرت رسول آوردم حضرت فرمود چه میشود ترا گفت رمد  
 در دیده با یم بهم رسیده فرمود نزد یک من بیا چون نزدیک آمد آب دهان  
 مبارکش را در دیده های او انداخت و ساعت شفا یافت و بعد از آن  
 تازه بود و در چشم ندید پس علم را بدست آنحضرت داد و روانه کرد  
 و ابن مغازی از ابو هریره روایت کرده است که چون علی علیه السلام  
 علم را بدست معجزه گرفت بسرعت روانه شد و من از عقب او می رفتم

و در هیچ موضع توقف نکرد تا علم را در پای قلعه خبر نصب کرد پس یکی از  
 علمای یهود از بالای قلعه مشرف شد و گفت تو کیستی گفت منم علی ابن  
 ابریطالب پس او باصحاب خود کرد و گفت بحق خدای که تورات را بر تو  
 فرستاده است او بر شما غالب خواهد شد و بروایت ثعلبی و دیگران  
 حضرت خلافت پناه علم نصرت شیم را گرفت و حله ارخوانی پوشیده بود  
 چون بیای قلعه آمد مرحب به عادت روزهای گذشته از قلعه بیرون  
 آمد و خود مظلومی بر سر گذاشته بود و سنگ بزرگی را سوراخ کرده بود  
 و بر لای خود بر سر گذاشته بود و در جز میخواند حضرت امیر علیه السلام  
 شروع بر جز کرد و پیش رفت و در ضربت در میان ایشان رسیده  
 پس حضرت ضربتی بر سر او فرود آورد که سنگ و نفوذ و سر آن مردود  
 بدو نیمی کرد و شمشیر بر دندانهای او نشست چون یهودان نجات را  
 مشاهده کردند بقلعه گریختند و در قلعه را بستند و آن دروازه بود و بقلعه  
 شک و در میانش سوراخی بود حضرت دست معجزه را و آن سوراخ  
 کرد و در راه نجوی حرکت داد که تمام قلعه بلرزید و در را بر کند و مانند  
 سپر آنرا بر سر دست گرفت و تا مدد کام رفت پس آنرا از عقب  
 انداخت که چهل کام دور افتاد و چهل نفر از صحابه خواستند که آن را  
 حرکت دهند نتوانستند حرکت داد و آن در عظمت و سنگینی مرتبه  
 بود که آنرا چهل نفر می بستند و چهل نفر میکشوند و غرایب معجزات آن  
 ولی خدا در آن غرزه بسیار است که محدثان و مورخان خاصه و عامه

بطرق متعدده روایت کرده اند و فقیر بعضی را در حیات القلوب  
 ایراد نموده ام و آنچه مثل است بر مقصود ما درین مقام اثبات  
 محبت و محبوبیت خدا و رسول است نسبت با آنحضرت و آنکه جمعی که  
 غاصب خلافت آنحضرت بودند و درین جنگ کمر بستند و با این نقیصت  
 از روسی بی شرمی باز آرژ و منذ این منزلت عظمی و منقبت کبری بود  
 و جمیع این مراتب را بخاری و مسلم و ترمذی بخندین طریق و ابن مغا  
 بد و ازوه طریق و احمد بن حنبل و رسند بطرق بسیار و ثعلبی بخندین  
 طریق و محمد بن یحیی از دمی و محمد بن جریر طبری و واقدی و محمد بن اسحق  
 و بیهقی در ولایل النبوت و حافظ ابو نعیم و رحلیه و اشنهیی در کتاب  
 اعتقاد و ویلی در فروع و س الاخبار بطرق متعدده روایت کرده اند  
 از علی علیه السلام و عمر و عبداللہ بن عمر و سہیل بن سعد و سلمہ بن اکوع  
 و ابو سعید خدری و جابر انصاری و غیر ایشان از صحابہ و اکثر ایشان  
 ذکر کرده اند که سابقاً علم را با بوبکر و عمر داد و ایشان کمر بستند و بعضی  
 عثمان را نیز ذکر کرده اند و اشعار حسان بن ثابت که درین واقعه با مر  
 حضرت رسول و مدح آنحضرت گفته مشہور است و ہم چنانکه اہل  
 غزوہ نصیر متواتر است این خصوصیات نیز متواتر است و اما اسند  
 باین قصہ بر امامت و خلافت آنحضرت پس بدو وجه بین میتوان نمود  
 کہ هیچ عاقل منصف انکار نتواند کرد و اقل آنکہ بر ہر عاقل معلوم است  
 کہ مراد اصل محبت باشد کہ ایشان ہمہ مسلمانان را و ان شریک میدانند

آنحضرت بر آئینه صحابه آن چینی که اکثر ایشان داشتند و جان خود را  
 عزیز میداشتند آنقدر آرزو نمیکردند که علم باز بایشان داده شود  
 و آنقدر حسد بر آن حضرت درین باب نمی بردند و شعر او در مدایح خود  
 ذکر نمیکردند و حضرت امیر و مفاخرت خود ذکر نمیکرد پس معلوم شد  
 که مراد از محبت آنحضرت خدا و رسول را محبتی است که هر کس محبت  
 ایشان را اختیار نماید و جان و مال خود را بطیب خاطر در راه ایشان  
 بذل نماید و مراد محبت خدا و رسول آنحضرت را آنست که در همه امور  
 و در جمیع احوال و از جمیع جهات محبوب ایشان باشد و این هر دو ملزوم  
 مرتبه عصمت است و عصمت ملزوم امامت است چنانچه مکرر مذکور شد  
 و بوجه دیگر تقریر کنیم و گوئیم که یا مراد محبت من جمیع الجهات است یا محبت  
 فی الجمله و محبت فی الجمله نسبت به هر مومنی من حیث الایمان هست  
 و اختصاص بوجه است و محبت من جمیع الجهات لازم دارد عصمت را  
 بلکه بالاتر از مرتبه عصمت را زیرا که هر صفت مرجوحی انصاف بآن  
 مستلزم آنست که ازین جهت او را دوست ندارد و اگر ازین مراد  
 همه تنزل کنیم و در آن شکی نیست که البته متضمن فضیلت و متعقب  
 غلبی است برای آنحضرت پس تقدیم غیر بر آنحضرت ترجیح مرجوح است  
 و بر خلیف علم محال است دو مرتبه بعد از آنکه تا قلی بر عاقلی غنی نماید  
 که هر گاه اول علم را بابو بگوید بعد از او بمر داده باشد و ایشان گریخته باشند  
 و از گریختن ایشان آزرده باشد بعد از آن بفرماید که فردا علم را بشخصی

میدهم که صاحب این صفات باشد و دوست او فتح بشود و البته باید آن شخص  
 مخصوص بهمه آن صفات باشد و آن صفات و راهها که منزه شد  
 نباشد پس اگر آنحضرت بجای این صفات می فرمود که فردا علم را  
 بکسی میدهم که از اهل مکه باشد و قرشی باشد با آنکه این دو صفت در اینها  
 که پیشتر علم را گرفته بودند بود و خلاف قانون بلاغت بود پس از اینجا  
 معلوم شد که ابو بکر و عمر و دوست خدا و رسول نبوده اند و خدا و رسول  
 ایشان را دوست نمی داشته اند و شک نیست در آنکه اینها منافی  
 رتبه خلافت و امامت است بلکه منافی ایمان است و چون تواند بود  
 که کسی مؤمن باشد و خدا و رسول را دوست ندارد و حال آنکه حق تعالی  
 فرموده است **وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ** یعنی آنها که ایمان آورده اند  
 محبت ایشان نسبت بجهاد بیشتر است از محبت مشرکان به آنها و اینها  
 فرموده است که اگر خدا را دوست میدارید پس پیروی کنید مرا تا خدا  
 شما را دوست دارد و اینها لازم دارد که حق تعالی هیچ یک از طاعات  
 ایشان را قبول نکرده باشد زیرا که حق تعالی فرموده است بدرستی که حق  
 دوست میدارد آنها را که قتال میکنند و راه او و فرموده است که دوست  
 میدارد و تو به گنندگان را دوست میدارد و متظلمان را پس قبول نشده خواهد بود  
 جهاد ایشان و تو به ایشان از شرک و ظلم ایشان بهر معنی که باشد  
 و دیگر می باید که ایشان نه از صبران باشند و نه از پرهیزکاران و نه از  
 توکل کنندگان و نه از محسنین و نه از مقسطنین زیرا که حق تعالی در بسیار

از آیات کریمه محبت خود را نسبت باین جماعت یاد کرده است اگر ایشان  
از یکی از این جماعت می بودند بایست خدا ایشان را دوست دارد و باید  
که از جماعتی باشند که خدا عدم محبت خود را بایشان نسبت داده است  
مثل خائنین و ظالمین و کافرین و فرح کننده گان بدینا و مستکبرین مسرفین  
و از حد تجاوز کننده گان و امثال و کسند گان در زمین و کفار اشیام و محال  
مخور و امثال ایشان از جماعتی که حق تعالی سلب محبت خود را از ایشان  
نموده و کسی که باین مشابه باشد چگونه استحقاق خلافت رسول و امامت  
است دارد و هرگاه آنها استحقاق خلافت نداشته باشند خلافت  
منحصر میشود در آنحضرت با جماع مرکب چنانچه مذکور شد و ممکن است  
این دلیل را بیک دلیل تمام برگردانیم بآنکه گوئیم اگر مراد محبت کامله است  
و جمیع احوال از جمیع جهات پس دلالت میکند بر امامت آنحضرت  
چنانکه دانسته و اگر مراد مطلق محبت است پس دلالت میکند بر حاطه مرتبه  
معارضان آنحضرت از جهات شتی چنانچه معلوم شد و بدانکه حق تعالی  
فرموده است **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ**  
**فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ مُّحِبِّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِتِقَ**  
**عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ**  
**ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ** یعنی ای گروهی که ایمان  
آورده اید هر که مرتد شود و برگردد و از شما از دین خود پس بعد از این بیاورد  
خدا گروهی را که دوست دارد و ایشان را دوست دارند ایشان خدا را

این حدیث را  
در شان علی

و ذلیل و متواضع باشد از برای مومنان و شدد و غالب باشند  
 بر کافران چهارگننده و در راه خدا و ترسند از طاعت ملامت کننده  
 این فضل خداست میدهد بهر که خواهد و خدا واسع العطا و اناست  
 و ازین احادیث که مشتهر ظاهر میشود که این گروه که حق تعالی او صاف  
 ایشان را درین آیه مذکور ساخته حضرت امیرالمومنین و اصحاب او  
 که باطله و زیریر و موی و خوارج جنگ کردند زیرا که او صافی که حضرت  
 رسول صلی الله علیه و آله امیرالمومنین علیه السلام را با آنها وصف کرد  
 موافق است با اکثر اوصاف آیه خصوصاً یُحِبُّهُمْ وَ یُحِبُّونَهُ قَطْع نظر از آنکه  
 معلوم است که این اوصاف در غیر آنحضرت مجتمع نبود و هر یک از آنها  
 بمرتبه در آنحضرت کامل بود که کسی قدرت بر انکار نمی تواند نمود و در طرق  
 عامه از عمار و حدیفه و ابن عباس روایت کرده اند که این آیه در شان  
 آنحضرت نازل شد و موید این است آنکه صاحب جامع الاصول از سنن ابی داود  
 و صحیح ترمذی از حضرت امیرالمومنین علیه السلام روایت کرده است  
 که در جنگ حدیبیه بیرون آمدند بسوی ما جماعتی از رؤسا و سرکرده های  
 مشرکان و گفتند بیرون آمده اند بسوی شما جمعی از پسران ما و غلامان ما  
 و از خدمت گرفته اند پس ده آنها را بسوی ما پس حضرت رسول  
 غضبناک شد و گفت ای گروه قریش البته ترک کنید مخالفت امر  
 خدا را یا خدا خواهد فرستاد بسوی شما گروهی را که گردن شما را  
 بشمشیر بزنند و آنها گروهی اند که خدا امتحان کرده است دل ایشان را

حدیث خاصہ نعل

از برای پرہیزکاری بعضی از اصحاب گفتند یا رسول اللہ کیستند این جا  
 فرمود کہ از جملہ ایشانست خاصہ نعل یعنی پندہ کتہ نعل من و چون کارها  
 کہ متعلق بحج مبارک آنحضرت بود و در سفر یا حضرت امیر متوجہ آنہائی شد  
 در انوقت حضرت نعل خود را داده بود کہ حضرت امیر پندہ کند و حضرت  
 مشغول آن کار بود و بعد اللہ تعالیٰ بنعل در پسند بطرق بسیار این حدیث  
 روایت کردہ است و در بعضی از روایات چنین است کہ اسی کردہ  
 قریش ترک این سخنان بکنند و الا میفرستم بسوی شما مردی از شمارا  
 کہ خدا امتحان کردہ باشد دل او را از برای ایمان کہ بزند کردنیہای  
 شمارا از برای دین گفتند یا رسول اللہ آن ابو بکر است گفت نہ  
 گفتند پس عمر است گفت نہ ولیکن آنست کہ در ہجرت نعل مرا پیہ میکند  
 و بر روایت دیگر از ابو سعید خدری روایت کردہ است کہ حضرت  
 رسول صلی اللہ علیہ وآلہ فرمود در میان شما کسی بہت کہ بر تاویل  
 قرآن قتال خواہد کرد مثل آنکہ من بر تنزیل قرآن قتال کردم ابو بکر گفت  
 منم یا رسول اللہ فرمود نہ عمر گفت منم فرمود نہ ولیکن آنست کہ نعل را  
 پیہ میکند سہ احادیث متفرقہ الیست کہ در کتب معتبرہ عامہ در این باب  
 وارد شدہ است و رجاع الاموال روایت کردہ از صحیح ترینہ  
 از برای ابن عازب کہ حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ و اشک  
 فرستاد بسوی من و بر یکی علی علیہ السلام را امیر کرد و بر دیگرے  
 خالد بن ولید را و فرمود کہ اگر کار بکار زار منتهی شود علی بر ہمہ امیر باشد

احادیث متفرقہ الیست  
 امیر ابو بکر و پیہ  
 اہل سنت



پس حضرت یک قلعه را فتح کرد و از غلام آن قلعه جاریه را از برای خود  
 برداشت خاله شکایت علی را و بدو داشتن جاریه را و در نامه نوشت و بمن  
 که از برای حضرت رسول آوردم چون حضرت نامه را خواند رنگ مبارک<sup>کشی</sup>  
 تغییر شد و فرمود چه می بینی و رباب مرویکه دوست میدارد و خداوند رسول  
 او را دوست میدارد و او خدا و رسول را من کفتم پناه ببرم بخدا از  
 غضب خدا و غضب رسول او من تقصیری ندارم بغیر آنکه نامه را آوردم  
 تو در صبح بخاری نیز روایت شده و در اینجا این زیادهای هست که حصه او  
 در خمس زیاده از این است که برداشته است و ابن ابی الحدید این قصه را  
 روایت کرده است و گفته است که خاله چهار نفر از صحابه را گفت که  
 بروید و خدمت علی بکنید پس سه نفر از ایشان گفتند و حضرت رواز  
 ایشان گردانید تا آنکه بریده اسلی که چهارم ایشان بود شکایت علی  
 کرد و گفت جاریه غنیمت را برای خود برداشت پس حضرت رسول  
 بخدی غضبناک شد که رنگ مبارکش سرخ شد و مکرر گفت علی را برای من  
 بگذارید بربستی که علی از من است و من از علی ام و او ولی هر یک است  
 بعد از من و حصه او از خمس زیاده از آنست که برداشته است  
 پس ابن ابی الحدید گفته است که این حدیث را احمد و مسند بخندین  
 روایت کرده است و اکثر محدثین این حدیث را روایت کرده اند  
 و ایضا در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که حضرت  
 رسول فرمود که علی از من است و من از علی ام و نمیرساند از جانب من

رسالت مرا مکر من یا علی و این حدیث صریح است در خلافت  
نزد کسی که اندک بصیرتی داشته باشد. و از کتاب معرفت ابراهیم  
بن سعید ثقفی از جابر انصاری روایت کرده است که حضرت امیر <sup>مؤمنین</sup>   
علیه السلام قلعه خیبر را فتح کرد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله منهدمود  
مکه اگر آن بود که خواهند گفت در حق تو آنچه انصاری در شان حضرت  
عیسی گفتند هر آینه امروز سخن در باب تو میگفتم که هیچ گروهی نکذری  
مگر آنکه خاک کف پای ترا بردارند و بقیه آب دست شستن ترا بگیرند  
و با آنها طلب شفا کنند و لیکن بس است ترا آنکه تو از منی و من از تو ام و تو  
وارث منی و من وارث تو ام و تو از من بمنزله یار و فی از موسی  
مگر آنکه پیغمبری نیست بعد از من تو بری میگردانی و ثبت مرا و قتال  
خواهی کرد بر دست من و تو در آخرت نزدیک ترین خلق خواهی بود  
بسوی من و تو بر حوض کوثر جانشین من خواهی بود و تو پیش از همه  
کس در حوض کوثر بر من وارد خواهی شد و اول کسی که حله بهشت می پوشد  
با من تو خواهی بود و اول کسی که داخل بهشت می شود از امت من  
تویی و شیعیان تو بر منسپه های نور خواهند بود و بار و های سفید  
در دور من و شفاعت خواهم کرد از برای ایشان و در بهشت همایگان  
من خواهند بود و هر که با تو جنگ است با من جنگ است و هر که با تو صلح  
با من صلح است و راز تو را از من است و آشکار تو آشکار من است  
و پنهان سینه تو پنهان سینه من است و فرزندان تو فرزندان من اند

و تو وعده های مرا بطل خواهی آورد و حق با تست و حق بر زبان تو  
 و در دل تو و در میان و و دین تست و ایمان مخلوط است با کثرت  
 و خون تو چنانچه مخلوط است با کثرت و خون من و در خون کثرت دارد  
 نمی شود دشمن تو و غائب نخواهد بود از جوش کثرت و دست تو با ثوب جوش  
 دارد خواهند شد پس حضرت امیر المومنین سرسجده گذاشت و گفت  
 حمد میکنم خدائی را که منت گذاشت بر من بایان و تعلیم کرد بمن قرآن را  
 و مرا محبوب بهترین خلایق و خاتم النبیین و سرور مرسلان گردانید  
 بخص احسان و فضل خود بر من پس رسول گفت یا علی اگر نمی بودی  
 مومنان بعد از تو شناخته نمی شدند فصل چهارم در بیان اختصاص  
 حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه بحضرت رسول صلی الله علیه و آله  
 و راجع به امر از بودن و سایر امور و در آن چند مطلب است اول  
 آنست که در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است  
 از انس که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله برادری قرار داد  
 میان صحابه حضرت امیر المومنین گریان به نزد آنحضرت آمد و گفت  
 یا رسول الله برادری قرار دادی میان اصحاب خود و مرا با کسی برادر  
 نکردی حضرت رسول گفت تو برادر منی در دنیا و آخرت و ابن عبد البر  
 و استیعاب از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا صلی  
 علیه و آله گفت تو از من بمنزله یاقوت از موسی برادر منی و مصاحب منی  
 و از ابوالطفیل روایت کرده است که چون عمر مختصر شد خلافت را در

احادیث انحصار  
 امیر المومنین علیه السلام  
 صلوات الله علیه  
 در حدیث و هم از روایت  
 و سایر روایات موافق  
 روایات عامه

شوری قرار داد میان علی و عثمان و طلحه و زبیر و عبد الرحمن و سعد  
 پس حضرت امیر علیہ السلام بایشان گفت شمار بجدا سو کند میهم  
 که آیا در میان شما بغیر از من کسی هست که حضرت رسول را در می میان  
 و او قرار داده باشد در وقتی که مسلمانز با یکدیگر برادر کرد گفتند  
 پس ابن عبید البر گفته است که از وجود بسیار روایت کرده اند  
 که علی میگفت من بنده خدا و برادر حضرت رسول اویم و این سخن را  
 بغیر من کسی نمی گوید مگر بسیار دروغ گوئی و قصه موافات از متواترات  
 ابن جنبل و مسند بکثرت سند روایت کرده است از جمعی از صحابه  
 و ابن مغازی به هشت سند روایت کرده است و ابن صباغ مالکی  
 در فصول مهمه از ابن عباس روایت کرده است و حاصل همه آنست  
 که حضرت رسول صلی الله علیه و آله برادر کرد ایند هر یک از مهاجران  
 و انصار را با یکدیگر با کسی که در سعادت و شقاوت نظیر او بود چنانکه  
 ابو بکر را با عمر و عثمان را با عبد الرحمن بن عوف و طلحه را با زبیر  
 و سلمان را با بوزر و همچنین سائر صحابه را برادر کرد و انید و حضرت  
 امیر علیہ السلام را با کسی برادر نکرد و حضرت امیر گریان شد حضرت رسول  
 فرمود من ترا از برای خود گذاشتم پس دست او را گرفت بلند کرد و  
 علی از من است و من از اویم و او از من بمنزله بار و نست از موسی  
 و مضامین این اخبار صریح اند و را آنکه آنحضرت ممتاز بود از میان سائر  
 صحابه و بغیر حضرت رسول نظیری و شبیهی نداشت که شایسته برادری

او باشد پس باید در امامت و ریاست نیز شبیه آنحضرت بوده باشد  
 و در سند احمد بن محمد سند از جابر انصاری روایت کرده است که حضرت  
 رسول صلی الله علیه و آله گفت دیدم که بر در بهشت نوشته بودند  
 و هزار سال پیش از آنکه حق تعالی آسمانها را خلق کند محمد رسول خداست  
 و علی برادر رسول خداست دوم آنکه آنحضرت صاحب امر خدا  
 و رسول بود و ابن شیری و ورفر و وس روایت کرده است از ابن  
 عباس که رسول صلی الله علیه و آله گفت صاحب سر من پیغمبر  
 ایضا است و در صحیح ترمذی و مسند ابویعلی و مناقب ابن مؤید  
 و فضائل سمعانی و سایر کتب از جابر روایت کرده اند که در روز فتح طایف  
 حضرت رسول یا عیسی صلوات الله علیهما را از گفت و بسیار طول داد  
 عمر با ابوبکر گفت چه بسیار طول داد را از خود را با پدر عم خود و بر روایت  
 ترمذی که صاحب جامع الاصول و صاحب مشکوٰۃ روایت کرده اند  
 مردم گفتند که رازش و دو روز از شد چون این سخن بحضرت رسول  
 صلی الله علیه و آله رسید گفت من با و را از نیکیتم خدا با او را از نیکیتم  
 و ابن اثیر در نهایت نیز این حدیث را روایت کرده و ابن ابی الحدید  
 در شرح نهج البلاغه روایت کرده است از سند احمد و در مسند ابن حبیب و مناقب  
 ابن مزوویه و سایر کتب خاصه و عامه روایت کرده اند که حضرت رسول  
 در حال احتقار فرمود بخوانید از برای من جیب مرا و بر روایت ویکر  
 خلیل مرا ابوبکر را طلبیدند چون نظرش بر او افتاد و را از او پرسیدند

احادیثی است که  
 آنحضرت صاحب  
 حکم و رسول بوده  
 بطریق عامه

احادیث مسلم و ترمذی  
در روایات از مسجد رسول  
بطریق عامه

و باز گفت و دست مرا بطبیعه عمر بطبیعه نذر و اگر داند باز گفت یا در  
بطبیعه عایشه گفت علی را بنوا چون علی آمد و در میان جامه داخل کرد و او را در  
گرفت و با و را زیگفت تا بعالم اعلیٰ ارتحال نمود سحر آنکه عاتقه خادمه  
بطریق متواتره روایت کرده اند که چون مهاجران بعد از آنکه آمدند و در  
مسجد خانه بنا کردند و درهای آنها را بسوی مسجد گشودند و بعضی در مسجد  
میخوابیدند رسول خدا سعاد بن جبل را فرستاد و اندک کرد که رسول خدا  
امر میکند شمار که همه در بار اسد و و کنید که در خانه علی را پس درین بار  
مردم سخنان گفتند چون این سخن بحضرت رسید خطبه خواند و گفت  
بخدا سو کند که من این در بار را نه بستم و در خانه علی نگشودم بلکه خدا مرا  
امر کرد که چنین کنم اطاعت کردم و این مضمون را احمد بن حنبل و ابویعلی  
در سند و صاحب خصائص علویه و سمعانی و در فضایل و ابونعیم و طحطیه  
و دیگران از سنی نفر از اکابر صحابه روایت کرده اند و ابن ابی الحدید  
گفته است که احمد بن حنبل در سند این مضمون را بسند بسیار رواست  
کرده است و ابن حجر نیز از احمد روایت کرده است و ابن اثیر و نهار  
در لغت قلاع روایت کرده است که در حدیث روایت شده است  
که چون خدا کرد که بیرون روند از مسجد همه کس بغیر آل رسول  
و آل علی بیرون رفتیم از مسجد و درختهای خود را میکشیدیم و بیرون میرفتیم  
و درین زمان نیز علامت و رخا امیر المؤمنین که در مسجد نبی متفرج بود  
موجود است و صاحب جامع الاصول از صحیح ترمذی و صاحب مشکوٰۃ

از مسند احمد روایت کرده اند از ابن عباس که حضرت رسول امر کرد  
که در بار از مسجد بستانند مکر در خانه علی علیه السلام و صاحب جامع الاصول  
از صحیح ترمذی روایت کرده است که رسول خدا بحضرت امیر المومنین  
علیه السلام گفت حلال نیست احدی را که جنب شود درین مسجد  
بنشیند و غیر تو و این فضیلت و این اختصاص مقتضی است که فوق آن <sup>بیت</sup> <sup>بیت</sup>  
چهارده آنگه عاتمه و خاتمه بطرق متواتره روایت کرده اند که چون حضرت  
رسول صلی الله علیه و آله خواست که تنهائی قریش را از بام کعبه  
بریزد آورد و بشکند حضرت امیر را بروش خود برداشت تا آن تنهارا  
بریزد آورد و بشکند چنانچه احمد و مسند و ابویعلی موصلی و صاحب تاریخ  
بعد از زعفرانی در فضایل و خطیب خوارزمی و رابعین و طبری  
و خصائص و جماعت بسیار دیگر از جابر روایت کرده اند که گفت یا رسول  
صلی الله علیه و آله داخل گشته شدیم کفار قریش سعد و شمس و بنی  
نعبه که آشته بودند حضرت رسول امر کرد که همه را بر روانند آختند  
و بر بالای خانه بت بریزی که آشته بودند که آنرا اهل ملکیت چون نظر حضرت  
رسول بر آن افتد فرمود یا علی می باید یا تو بروش من بالا روی زمین  
بروش تو بالا روم که اهل را از بام کعبه بریزد از من علی علیه السلام  
گفت بلکه تو بروش من بالا و حضرت امیر گفت چون حضرت  
رسول بروش من نشست از برای ثقل رسالت و جلالت نبوت  
توانستم آنحضرت را حرکت داد پس حضرت تبسم فرمود و بریزد

احادیث مسند  
امیر المومنین  
بروش رسول  
رب العالمین  
بطریح عامه

و مرابرو و شش خود سوار کرد چون بر خاست بحق آنخدا می که داند  
شکافه و خلایق را آفریده است چنان بلند شدم که اگر میخواستم آسمان را  
می توانستم گرفت پس پهل را اگر فتم و بر زیر افکندم و بعد از آن خود را  
از بام کعبه بر زیر افکندم و المی بمن نرسید و این که است از همه عظیم تر است  
تا کسی جلالت هم و دوش پیغمبر نباشد پا بر دوش او نمی تواند گذاشت  
و در کتب فخر لغات مذکور است که حضرت رسول هرگاه ابر او به بختن  
میکرد دست علی را میگرفت و هرگاه می نشست تکیه بر آنحضرت میکرد  
و در خصائص لفظی روایت کرده است که چون حضرت رسول  
صلی الله علیه و آله عطسه میکرد حضرت امیر علیه السلام میگفت رَفَعَ اللهُ  
ذِكْرَكَ یعنی خدا او را بزرگوار گرداند پس حضرت رسول در جواب میگفت  
أَعْلَى اللهُ لَعَنَكَ یعنی خدا پایی ترا بر سر دشمنان بلند گرداند و چون حضرت  
رسول غضبناک می شد بغیر علی کس جرأت نمیکرد که بآنحضرت سخن بگوید  
و از عایشه روایت کرده است که گفت دیدم حضرت رسول علی علیه السلام را  
در بر گرفت و بوسید و گفت دو مرتبه پدرم فدای تو ای یگانه شهید  
و چون علی حاضر نبود میفرمود کجاست محبوب خدا و محبوب رسول او  
ابن حجر در جزو اول این حدیث را از عایشه روایت کرده است  
و بسنده های بسیار در صحاح عامه و سایر کتب ایشان روایت کرده اند  
که حضرت رسول فرمود که علی از من است و من از علی ام و او انمی کند  
از جانب من مگر علی و ابن عبد البر در استیعاب روایت کرده است



که رسول خدا در سال دوم هجرت دختر خود فاطمه سیده زنان اهل بیت را  
 فطیر مریم دختر عمران تزویج نمود و علی با او گفت ترا تزویج کردم کسی  
 که سید و بزرگ خلق است و در دنیا و آخرت و بدرستی که اسلام او پیش  
 از همه صحابه بود و علمش از همه بیشتر است و علمش از همه عظیم تر است  
 آسمان بت عیس گفت دیدم هر وقتیکه رسول خدا آن دو و برکیده خدا  
 را بیکه گیرد و دعای بسیار از برای هر دو کرد و دیگر پیر او را دعا با ایشان  
 شریک نمود و برای علی دعا میکرد به نحویکه از برای فاطمه دعا میکرد و انضا  
 روایت کرده است از مطلب بن عبد الله که رسول خدا خطاب  
 کرد بکبر و ثقیف و وقتی که بنزد آنحضرت آمدند و گفت یا مسلمان  
 میشود یا منیرستم بسوی شما مردی را که از من است یا گفت مثل جان منست  
 پس کردن شمار خواهد زد و فرزندان شمارایی خواهد کرد و مالهای  
 شمار خواهد گرفت عمر گفت بخدا سو کند که من آرزوی امارت نکروم  
 مگر در آن روز و سپینه خود را پیش میکردم که شاید بگوید این است پس و کرد  
 علی دستش را گرفت و دو مرتبه گفت او این است مولف گوید  
 که آن بی ایمان چون اعتقاد بخدا داشته است از قسم و دروغ  
 پروا نداشته است زیرا که این سخن را مو که پیمین و رجنک خنبر  
 و موطن دیگر گفته و البته یکی باز یاده و دروغ خواهد بود چون شرم نداشته  
 است پروا از این نداشته است که مردم از فحشای حال او آوا  
 که او دروغ میکوید و او از همه کس حریص تر بود و بغلافت و اگر گویند

مراوش این بود که اهلیت این امر را در خود نمیدیده این راست است  
 اما بایست درین موطن نیز آرزو نکند و در جامع الاصول از صحیح نسائی  
 و در مشکوٰۃ از صحیح ترمذی روایت کرده اند که ابو بکر و عمر فاروق علیهما السلام  
 را از حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ خواستگاری کردند و حضرت  
 نداد و عذر فرمود که او کوچک است و علی علیه السلام خواستگاری کرد و داد  
 و او را آحادیث در باب اختصاص حضرت امیر حضرت رسول صلی اللہ  
 علیہ وآلہ زیاده از آنست که درین رساله احصا توان کرد و هر عاقلی  
 که اندک بهره از انصاف داشته باشد میداند که هرگاه بادشاهی  
 یا امیری یک شخص از اقارب خود را پیوسته مورد عنایت خود گرداند  
 و در امور کلیه و جزئیة با و توسل جوید و پیوسته او را محرم اسرار خود گرداند  
 و در همه احوال در جمیع خلق مبالغه در مدح او کند البته او را برای  
 خلافت خود مهیا کرد و این اول است بر امارت و نیابت او از آنکه  
 صریح بگوید که او جانشین من است خصوصاً هرگاه این امور از کسی صادر  
 که معلوم است که محبت او تابع محبت خدا است و مقبلی بر امور دنیویہ  
 و روابط بشریت نیست پس اینها اول دلائل اند بر امامت و خلافت  
 آنحضرت فصل پنجم در بیان آنست که بروایات مستفیضه و اخبار صحیحہ  
 که عامه ملقب بقبول نموده اند ثابت شده است که حق ہمیشہ با امیر المؤمنین  
 علیہ السلام است و او از حق جدا نمیشود و در مناقب خوارزمی  
 از ابویلی روایت کرده است که رسول خدا گفت بعد از من فتنه خواهد

احادیث صحیحہ عامه  
 که تلقی قبیل آنها  
 دارند در بیان  
 آنکه علی عبا حق است  
 و خلیفہ است

چون آن قتنه ظاهر شود بر شما با و بلازمست علی بن ابیطالب که او جداگفته  
 حق و باطل است و از ابن عمر روایت کرده است که حضرت رسول  
 فرمود که هر که از علی مفارقت کند از من مفارقت کرده است و هر که  
 از من مفارقت کرده است از خدا مفارقت کرده است و از ابو  
 انصاری روایت کرده است که حضرت رسول بجا گفت که اگر بینی  
 که علی بود می رود و مردم بود می دیگر می روند تو با علی برو و مردم را  
 بگذار که او ترا در ضلالت داخل نمی کند و از حدیثی بیرون نمی  
 و از ابو ذر روایت کرده است از امام سلمه که حضرت رسول گفت  
 علی با حق است و حق با اوست از هم جدا نمی شوند تا در حوض کوثر  
 به نزد من آیند و آیه از عایشه روایت کرده است همین مضمون را  
 و ابن ابی الحدید گفته است که این حدیث نزد من ثابت است  
 که حضرت فرمود که علی با حق است و حق با و میگردد هر جا که او گردد  
 و محمد شهرستانی در جواب علامه حلی رحمه الله علیه که در کشف الحق  
 استدلال باین حدیث کرده گفته است که بودن آنحضرت با حق  
 و جدا نشدن او از حق امریست که کسی را در آن شک نیست که احتیاج  
 به استدلال و استنباط باشد و ابن حجر نامی در صواعق روایت کرده است  
 از طبرانی از امام سلمه که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله  
 که میگفت علی با قرآن است و قرآن با علی است از هم جدا نمی شوند  
 تا در حوض کوثر به نزد من آیند و ابن مردودیه نیز این مضمون را بطرق

متعدد و از امام سلمه و عایشه روایت کرده است و مولف کتاب  
 فضائل الصحابه نیز از عایشه روایت کرده است و در فردوس الاخبار  
 از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که گفت  
 خدا رحمت کند علی را خداوند احق را با او بگردان هر جا که او بگردد و وی  
 از مخالفان قدرت برانکار این مضمون ندارد و هر گاه مضامین این  
 احادیث ثابت شد امامت آنحضرت ثابت میشود بچندین وجه اول  
 آنکه دلالت بر عصمت آنحضرت میکند و دانستی که عصمت دلیل امامت است  
 دوم آنکه دلالت بر افضلیت آنحضرت میکند و تفصیل مفصل فیج است  
 عقلاً سوم آنکه از احادیث متواتره و خطب مشهوره حضرت امیر المومنین  
 علیه السلام که عامه و خاصه روایت کرده اند معلوم است که حضرت  
 امیر المومنین علیه السلام تصدیق خلافت خلفای ثلاثه هرگز نکرد و همیشه  
 ایشانرا نسبت بظور و ظلم میداد و از ستم ایشان شکایت می کرد  
 و هر گاه ایشان بر خلافت آنحضرت باشند مخالف حق خواهند بود  
 و ظالم و جابر و کافر خواهند بود و شکایت آنحضرت از ایشان اگر چه احتیاج  
 باثبات ندارد اما چند حدیث از صحاح ایشان ایراد می نمایم صاحب  
 جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی و سنن ابی داؤد  
 روایت کرده از مالک بن اوس که علی علیه السلام و عباس آمدند نزد عمر  
 و طلب میراث رسول خدا صلی الله علیه و آله میکردند پس عمر بایشان گفت  
 که چون حضرت رسول از دنیا رفت ابو بکر گفت سن می رسول خدا ایم

احادیث ایشان در حدیث  
 آنکه امیر المومنین  
 تصدیق خلافت خلفای ثلاثه  
 ننموده

پس آمدید و تو طلب میراث پس بر او رت میکردی و این طلب میراث  
 ز نیش از پیش میکرد پس ابو بکر گفت که رسول خدا گفت ما که و پیغمبران  
 میراث نمیکند از یم آنچه از ما می ماند صدقه است پس شما و را دروغ گو و کناه کار  
 و مکار و خیانت کننده و انستید و خدا میداند که او راست گو و نیکو کار و تابع  
 حق بود پس چون ابو بکر مر و گفتیم من ولی رسول خدا و ولی ابو بکریم پس شما را  
 دروغ گو و مکار و خاین و کناه کار و انستید و خدا میداند که من راست گو  
 و نیکو کار و تابع حقم پس من خلافت را مستقر شد م الحال هر وقت  
 شده اید و میکویید میراث را بمن بده پس ازین حدیث که در پنج صحیح  
 از صحاح ایشان وارد شده است با اعتراض امام ایشان معلوم میشود  
 که حضرت امیر این دو منافق را که آداب و مکار و عدا و کناه کار و انست  
 پس چگونه راضی با امامت و بیعت ایشان شده باشد و ایضا شنبه  
 که ایشان در باب خلافت ابو بکر در فطر مردم جلوه داده اند اجماع  
 است است بر او و هرگاه امیر المومنین و عباس و ران داخل نباشند  
 کی اجماع متحقق شده است چنانچه صاحب جامع الاصول روایت کرده  
 از صحیح مسلم و بخاری که عایشه گفت که فاطمه دختر رسول خدا و عباس  
 آمدند نزد ابو بکر و طلب میراث خود را از رسول خدا صلی الله علیه و آله  
 میکردند و طلب فدک میکردند و حصه خود را از خیر ابو بکر گفت من از رسول  
 شنیدم که گفت از ما پیغمبران میراث نمی ماند آنچه میکند از یم صدقه است  
 و آل محمد ازین مال میخورند و کار یک پیغمبر میکرد و است من غیر آن

نمیکند پس چون حاصل حدیقه مدینه آمد عمر آنرا بعلی و عباس داد و علی  
 متصرف شد و حاصل خیر و مذک را عمر ضبط کرد و بایشان نداد و گفته اند  
 در روایت دیگر و او نوشته است که فاطمه صلوات الله علیها از رو شد  
 و هجرت کرد و از ابو بکر و با او سخن گفت تا از دنیا رفت و حضرت او را  
 در شب دفن کرد و ابو بکر را برای نماز و خبر نکرد پس عایشه گفت که علی  
 روحی در میان مردم داشت تا فاطمه در حیات بود چون از دنیا حلت  
 نمود روحی مردم از او کرد و دید و رعایت او نمیکردند و فاطمه بعد حضرت سو  
 شش ماه زنده بود پس نهی از راوی پرسید که پس علی شش ماه  
 با ابو بکر بیعت نکرد و گفت نه و الله نه او نه احدی از بنی هاشم تا شش ماه  
 بیعت با ابو بکر نکردند تا علی بیعت کرد و چون علی علیه السلام دید که بروی او  
 از او کرد و بد ضرورت میل کرد و صلح با ابو بکر پس پیغام کرد و ابو بکر را که بیا  
 بسوی ما و کسی را با خود میاورد از برای آنکه عمر را با خود بیاورد و چون  
 شدت عمر را میدانست پس عمر با ابو بکر گفت تنها نزد ایشان مرو  
 ابو بکر گفت بخدا سوگند که تنها میروم ما بن چه توانند کرد پس آمد بخانه  
 علی علیه السلام و جمیع بنی هاشم آنجا مجتمع بودند پس حضرت امیر المؤمنین  
 برخاست و خطبه خواند و فضائل خود را ذکر کرد و حقوق خود را بیان کرد  
 تا آنکه ابو بکر سنگین دل بگریه افتاد و حضرت ساکت شد و ابو بکر برخاست و خطبه  
 و عذر نامه خود را در باب مذک ذکر کرد و بعد از نماز ظهر حضرت بضرورت  
 بیعت کرد پس هر عاقل که درین حدیث تامل کند میداند که با عمر آن خود

احادیث بیعت کردن  
 امیر المؤمنین علیه السلام  
 تا شش ماه با ابو بکر  
 و از سده رقتی طرح  
 ازان موافق روایات  
 صحاح آنها

در مدت شش ماه اجاعی برخلافت ابو بکر نه طوعاً و نه جبراً منعقد شد و گفتند  
ایشان در این مدت در خروج و اموال و اوایان مسلمانان محض جبر و غصب  
و خطا بود و اگر در آخر مصالحه شده باشد بعد خراب بصره از محض خوف  
و قتل اعدان و کثرت اعادی بود و اجماع و بیعت چینی در حق هر بادشاه  
جابر و ظالم قاهر می مستحق می شود و تتمه این سخن انشاء الله تعالی و مطابق  
مذکور خواهد شد و احمد بن اعثم کوفی که از معتبرترین مورخین و محدثین  
عامه است و تاریخ خود نقل کرده است که معاویه یعلی علیه السلام  
نامه نوشت که مضمونش این است اما بعد حسد ده جزواست نه جزو آن  
درست و یک جزو در سائر مردم زیرا که امور این است بر نکشت  
با حدی بعد از رسول خدا اگر آنکه حسد بروی بر او و نقدی کردی بر او  
دادا نسیم این را از تو از نظر خشم آلود تو و سخنان نامهور تو و آههای  
بلند تو و امتناع کردن از بیعت خلفا ترا می کشیدند بسوی بیعت مانند  
شتری که مهارش را کشند تا آنکه بیعت کردی از روی کراهت تا آنکه  
نامه می شود او پس حضرت امیر و جواب او نوشت که آمدن من باین  
و در اینجا نوشته بودی حسد مرا بر خلفای و امتناع مرا از بیعت ایشان  
و انکار کردن من خلافت ایشان را من عذر نمیخواهم ازین امور نه بسوی تو  
و نه بسوی غیر تو زیرا که چون حضرت رسول از دنیا رفت و امت او  
اختلاف کردند قریش گفتند می باید امیر از ما باشد و انصار گفتند می باید  
امیر از ما باشد پس قریش گفتند محمد از ما است و ما سزاوارتریم بخلافت از شما

پس انصار و لایت و سلطنت را بقریش گذاشتند بسبب قرابت محمد  
 پس ماکه اهل بیت آنحضرت بودیم احقیم باین امر از غیر ما چون مردم بابو بکر  
 بیعت کردند پدر تو ابوسفیان بن زوسن آمد و گفت تو احق باین امر از غیر تو  
 و من یاری میکنم ترا بر هر که مخالفت تو کند و اگر خواهی پرمیکنم بدین را  
 از سواران و پیادگان بر سپه ابوتحافه و من قبول نکردم از ترس آنکه  
 افتراق در میان اهل اسلام بهم رسد و ابن ابی الحدید از کلینی روایت  
 کرده است که چون علی علیه السلام خواست بجانب بصره رود و خطبه خواند  
 و بعد از حمد و ثنا و صلوات گفت بدرستی که چون حق تعالی پیغمبر خود را  
 بعالم بقا بر و قریش امر خلافت را از ما گرفته متصرف شدند و ما را منع  
 کردند از حق که ما سزاوارتر بودیم بآن از همه مردم پس دانستم که صبر کردن  
 برین ظلم بهتر است از آنکه کل مسلمانان را پراکنده کنم و خونهای مسلمانان را بریزم  
 و مردم نو مسلمان بودند و دین در حرکت و اضطراب بود و هنوز قرار  
 نگرفته بود و باندک ضعیفی فاسد می شد و باندک تا ملی متغیر میشد پس گریه  
 متولی امر خلافت شدند که نهایت اهتمام در استحکام امر خود کردند  
 و بار جزا رفتند و ایضا بطریق متعدد روایت کرده است که حضرت  
 امیه کیفیت خداوند اتو جزاوه قریش را که حق مرا از من منع کردند و غصب  
 کردند امر مرا و بروایت دیگر فرمود که طلب یاری میکنم از تو بر قریش  
 بدستیکه ایشان قطع کردند رحم مرا و غصب کردند حق مرا و اجماع کردند  
 بر مناعت من امری را که من اولی بودم بآن از ایشان هرگاه امیر المومنین



این شگایها از ایشان کند معلوم است که ایشان را دوست نمیداشتند  
 و ایشان را و دوست نمیداشتند و از ایشان متاثری شده بود  
 و صاحب مشکوٰۃ از سحر ایشان نقل کرده است که دوست نمی دارد  
 آنحضرت را مگر مومنی و دشمن نمیدارد و او را مگر منافقی و و صریح تر ندی  
 از ابو سلمه روایت کرده است که ما منافقان را نمی شناسیم مگر به بغض علی  
 و در استیعاب نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت  
 هر که علی را دوست دارد مرا دوست داشته است هر که علی را دشمن  
 مرا دشمن داشته است و هر که ایذا کند علی را مرا ایذا کرده است و هر که مرا  
 ایذا کند خدا را ایذا کرده است و حق تعالی میفرماید اِنَّ الَّذِیْنَ یُؤْذُوْنَ اللّٰهَ  
 وَرَسُوْلَهٗ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ فِی الدُّنْیَا وَالاٰخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِیْمٌ کسی که خدا  
 او را در دنیا و آخرت لعنت کرده باشد و در عذاب عظیم خدا باشد مستحق  
 اوست و خلافت نیست فصل ششم در بیان افضلیت آنحضرت است  
 بر سایر صحابه زیرا که سابقاً مذکور شد با قرار مخالفان ابن ابی الحنفیه  
 که از اعظم علمای مخالفان است گفته است که قول به تفضیل امیر المومنین  
 علیه السلام قولیست قدیم بسیاری از صحابه و تابعین قائل بآن بوده اند  
 و آنجمله صحابه عمار و مقداد و ابو ذر و سلمان و جابر بن عبد الله و ابی بن کعب  
 و حذیفه و بریده و ابی ایوب و سهل بن حنیف و ابوالشیم بن الیهان  
 و حمیم بن ثابت و ابوالثلیل عباس بن عبد المطلب و بنی العباس  
 و بنی هاشم و بنی عبد المطلب و غیره نیز اول قائل بودند بدان کثرت

سر بآبان افضلیت  
 حضرت امیر المومنین  
 علیه السلام با قرار  
 بنی امیه بدین شهر را  
 که حق بر زبان جاری  
 می شود

و از بنی امیه جمعی قاتل بوده اند از انجمله خالد بن سعید بن العاص بن عمر بن عبد المطلب  
 ثعلبی که در عالم مفسران ایشانست نقل کرده که این آیه در مصحف ابن مسعود  
 که از صحابه کبار است چنین بوده **وَإِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ**  
**وَآلَ مُحَمَّدٍ عَلَى الْعَالَمِينَ** و ابن حجر ناصبی در صواعق محرقة از فخر رازی نقل  
 کرده است که اهل بیت رسول پنج چیز با نحضرت مساوی اند و سلام  
 که حق تعالی فرموده است **السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَفَرَسُودُهُ وَسَلَامُهُ**  
**عَلَى آلِ نَبِيِّهِ** و در صلوات بر ایشان و در تشهد و در طهارت که فرموده  
**لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَبِطَلْعِ كُلِّ نَفَسٍ** و در تحریم صدقه و در محبت که فرموده  
**فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ** و فرموده **قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ**  
 و ابن ابی الحدید گفته است اما فضائل آنحضرت از کثرت و شهرت  
 بجائی رسیده که با وجود آن متعرض ذکر و بیان شدن سماعت است  
 بعد از آن گفته چگویم در شان مروی که اعدایش اقرار و اذعان  
 بغضش کرده و خصمانش انکار و کتمان فضائلش نتوانستند کردن معلوم است  
 که بنی امیه علیهم اللعنه با اینکه مالک شرف و غلبه شدند و نهایت سعی  
 و حیل و راطعای نور او نمودند و احادیث بسیار در مثالب و معائب  
 و اقارب او وضع کردند و بر منابر و منابر سب لعن او کردند و مادحان شیعیان  
 را حبس و قتل و نهیب نمودند و مردم را از روایت حدیثی که ولایت  
 بر فضل و منقبت او کند منع بلیغ کردند تا حدیکه بر مردم حرام کردند که نام او را بر زبان  
 جاری گردانند و هر چند ایشان درین امر اهتمام و سعی بیشتر کردند نام او

بلند تر و قدرش رفیع تر شد مانند مشک که هر چند آنرا پنهان کنند  
 بویش مخفی نماند و مثل آفتاب که بکف دست پوشیده نشود و هرگاه  
 روز روشن که اگر یک چشم آنرا نبیند چندین چشم دیگر ببیند و چگونه  
 در شان کسی که همه فضائل با وضوب و سلسله جمیع کمالات با وضوب  
 میگرد و در هر فضیلتها و سرچشمه تمام مکرمتها و معدن جمیع فضائل  
 او بوده و کوی سبقت از میدان همه مکارم او بوده و بعد از او  
 هر کس نسبی از فضیلت داشته از او داشته و هر که بهره از کمال یافته  
 از او یافته پوشیده نیست که اشرف علوم معرفت الهی و علم خدا  
 شناسی است و هر که خدا را شناخته از او شناخته است و لوای معرفت  
 و رسالت هدایت از بیان او افراخته و راه خدا بشمع کلام او روشن  
 گشته و دست تعلیم او نور علم در دلهای علما سرشته معتزله که اهل توحید  
 و عدل و ارباب نظر و عقل و در این فن استاد مردم اند شاکر و او نبی  
 و اشاعره نیز غاشیه بر دوش این تکوین و هواداران این سرکوبند  
 زیرا که استاد ایشان ابو الحسن اشعری و او شاکر و ابو علی حنبلست  
 که یکی از شیخ معتزله است و استاد معتزله و اصل بن عطاءست  
 و او شاکر و ابو هاشم عبد الله بن محمد بن الحنفیه است و او شاکر و پدرش  
 و او شاکر و حضرت امیر المومنین علیه السلام است و اما امامیه و زیدیه  
 انتساب شان با حضرت علی هر است و از جمله علوم علم تفسیر قرآن است  
 که تمامی از او ماخوذ است و ابن عباس که استاد مفسرین است

و اکثر این علم از و ماخوذ است شاکر و اوست و از و پرسیدند که علم تو با علم این  
 چون است گفت مثل قطره باران در یای محیط و از جمله علوم علم طریقت  
 و حقیقت و احوال تصوف است و معلوم است که از باب این فن  
 در همه بلاد اسلام منتفی نمی شوند و شبلی و ضحی و سمری و ابویزید بسطامی  
 و معروف کرخی و غیر ایشان همه باین نسبت و روع فخر میکنند و قهر  
 که شعار ایشانست بسبب متصل با عقدا و خود با آنحضرت میرت اند و از جمله  
 علوم علم نحو و صرف است و همه کس میدانند که اختراع این علم  
 او کرده و ابوالاسود دلی است و این علم به تعلیم او تدوین این علم  
 کرده است و اصول و قواعد آنرا او بیان فرموده و از انجمله آنست  
 که اقسام کلام اسم و فعل و حرف است و کلمه منقسم می شود به معرفه و نکره  
 و اعراب منحصر است در رفع و نصب و جر و جزم و فاعل مرفوع است  
 و مفعول منصوب است و مضاف الیه مجرور است و همین قوانین  
 نزدیک است که معجزه باشد و اگر ملاحظه فضائل نفسانی و خصائص انسانی  
 نمائی میدانی که رایت جلالتش و رفعت بجزار سیده و شارق همیش  
 از که ام مشرق و میده اما شجاعتش شجاعت که شکانرا از یاد مردم  
 برده و نام آیند کانرا بر زبانها فسرده مقاماتش در محراب مشهور  
 و در ویش تا قیامت معروف و مذکور است اوست شجاعی که هرگز  
 نگر نیخته و از هیچ لشکری نترسیده و هرگز خصمی برابرش نیامده که از و  
 نجات یافته باشد و هرگز ضربتی نزد که محتاج به ضرب و کرب باشد شجاعی

قواعد علمی مختص  
 حضرت امیر  
 علیه السلام

که او میکشت قوش افتخار میکردند باینکه کشته او دست چنانکه بعد از آنکه  
 آنحضرت عمرو بن عبدود را کشتند و او هر عمرو در مرثیه او شعری چند گفت  
 که مضمون شان این است اگر کشته عمرو و یکم می بود تا زنده بودم  
 برو میکردم اما چون قاتلش یگانه است در شجاعت ممتاز و بکرامت  
 سرور از کشتن او را عاری و کشته او را تنگی نیست و پدرش باو شاه مکه بود  
 و شجاعی که لحظه در برابرش ایستاده همیشه بآن افتخار می نمود و روزی معویه  
 بدبخت بر تخت خوابیده بود و بیدار شد و دید عبدالله پسر زبیر در پیش  
 ایستاده عبدالله از روی مزاح باو گفت که ای امیر اگر میخواستم میتوایم  
 یعنی ترا کشت معویه گفت دعوی شجاعت میکنی عبدالله گفت مگر انکار  
 شجاعت من می توانی کرد من در صف قتال برابر علی ابن ابیطالب  
 ایستاده ام معویه گفت اگر راست میگویی ترا و پدرت را بدست خود  
 کشته بود و دست راستش بکار مانده طلب دیگری می نمود و محمداً اینکه  
 هر شجاعی در مشرق و مغرب او را مسلم میدانند و بنام او مثل می زنند  
 و اما قوت و زور و رش منب المثل است و همه آفاق و بیچ کس بقوت او  
 نبوده است با اتفاق در خیر را بیکه است از جا کند و چندین کس نیستند  
 حرکتش دهند و سنگ عظیمی را از سر چاه بر گرفت که تمامی لشکر از حرکتش  
 عاجز بودند و اما سخوت و جودش از آن مشهور تر است که با کفایت  
 روزها روزه میگرفت و شبها بکسکی میکرد و این قوت خود را بدین  
 میداد و سوره اهل اقی باین سبب در شان او نازل شده و آیه که

الَّذِينَ يَنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً

در شان او آمده مرویات که برای نخلستانی از یهود بدست خود آب می کشید آنقدر که دست حق پرستش مجروح میشد و اجرش را تصدق میکرد و خود را از کرسی ستمگر شکم می بست و گفته اند که آنحضرت با سخنانی ماسن بود و در سخاوت و جود بجهت می بود که خدا خواسته پسندید و هرگز بسائل نه گفته حتی آنکه منافعی از خدمت آنحضرت روی گردان شده بنزد معویه رفت که دشمن ترین مردم بود نسبت با آنحضرت و نهایت سعی و رتبهت عیب و منقصت با و می نمود و گفت از پیش نخل ترین ام آه ام معویه گفت وای بر تو او را بخیل میکوی و حال آنکه اگر خانه از طلا و خانه از نقره داشته باشد طلا را پیشتر بعد قیه میدهد تا هیچ از آن نماند دوست که خانه های اموال را تصدق میکند تا اینکه جاروب نمود و بر جایش ناز میکند از دوست که با لهای دنیا خطاب میکرد و می گفت ویکری را فریب دهید که من شمارا طلاقی گفته ام که هرگز رجوع ندارد و با اینکه تمام دنیا در تصرفش بود چون از دنیا رفت هیچ میراث نگذاشت و اما حلم و عفو حلیم ترین و عفو کننده ترین مردم بود از کسی که با او بدی می نمود و صحت این قول معلوم است از آنچه کرد و با عده ای عهد و خو مروان بن الحکم و عبد الله بن زبیر و سعید بن العاص که در جنگ جمل برایشان مسلط شد و بعد از آنکه همه اسیر او شدند همه را رها کرد و متفرقشان نشد و تلافی نه نمود و با آنکه عبد الله بن زبیر در میان مردم او را

دشنام میداد و بلفظ لیم و احق نام می برد و وقتی که او را اسیر کرد  
 سرداو و گفت بر و تا ترانه بنیم و بیش ازین نکشت و از آنچه عایشه با او  
 کرد چون بر او ظفر یافت نهایت مهربانی و شفقت با او فرمود و اهل صبره  
 شمشیر بر او و بر او لاش کشیدند و ناسر او لعن کردند چون ایشان  
 ظفر یافت شمشیر از ایشان برداشت و امان داد و انموال اولاد  
 شان را بیکه داشت که غارت کنند و آنچه در جنگ صفین با معویه کرد که اول  
 لشکر معویه سر آب را گرفته ملازمان آنحضرت را از آب منع کردند  
 بعد از آنکه آنحضرت آب را از تصرف ایشان گرفت و ایشان را  
 بصحرای بی آب راند اصحاب گفتند تو هم ایشان را از آب منع نمائی  
 تا از تشنگی هلاک شوند و حاجت بجنگ نباشد فرمود نه و الله آنچه ایشان  
 کردند من نمی کنم و شمشیر نیز منعی است ازین و فرمود طرفی از آب را  
 گشودند که آنها آب بردارند و آماجها و در راه خدا معلوم است دوست  
 و دشمن را که اوسید مجاهدین است بلکه جهاد مخصوص اوست و هیچ کس  
 ویکری را سوا سی او جهاد نیست و ورین باب الطناب بی فائده است  
 زیرا که جهاد آنحضرت از امور ضروری متواتره است و آما فصاحت  
 آنحضرت امام فصحا و سید بلغا و استا خطبا است بلغا کلام او را گفته اند  
 که دُونَ كَلَامِ الْخَالِقِ وَفَوْقَ كَلَامِ الْمَخْلُوقِ کسی از خدمت آنحضرت  
 پیش معویه رفت و گفت از پیش عاجزترین مردم در کلام آمده ام  
 لغت و امی بر تو اورا عاجز میکوی و الله که راه فصاحت و بلاغت را

بر قریش کسی غیر او نگشود و قانون سختوری را سوامی او کسی تعلیم نہ نمود  
 اما حسن خلق و شکفته روی او ضرب المثل است تا حدیکہ اعدایش او را با این صفت  
 عیب کردند و عمرو بن العاص میگفت او بسیار دعا به و خوش طبعی میکند و عمر  
 این قول را از قول عمرو برداشته کہ او برای عذر اینکہ خلافت را  
 با آنحضرت نداد گفت بازیکراست و صدیقہ بن صوحان و دیگر شیعیان  
 در وصف او گفتہ اند و در میان ما کہ بود مثل یکے از ما بود بہر جانب کہ میخواستیم  
 می آمد و ہر چہ می گفتیم می شنید و ہر جا می گفتیم می نشست و با این حال از و  
 می ترسیدیم مانند اسیر دست بستہ کہ کسی با شمشیر بر ہنہ بر سرش آید  
 باشد و خواہد کہ ولس از بند روزی موی قیس بن سعد میگفت نہ از دست  
 ابو الحسن را کہ بسیار خندان و شکفته و خوش طبع بود قیس گفت بلی ہنہ  
 رسول خدا ہم با صحابہ خندان و خوش طبع بود امی معویہ تو بظاہر چنین نمود  
 کہ مدح او میکنی و اما قصد دشمنی کردی و اللہ کہ او بان شکفتگی و خندانی ہفتیش  
 از ہمہ کس بیشتر بود و آن ہیبت تقوای او بود کہ او داشت نہ مثل سبتی  
 کہ از ذال و لئام شام از تو دارند و آن تا امر و زار و درد و دستان اولیا  
 او ماندہ است و همچنین درشتی و ناخوشی و بد خوئی در میان مخالفان او  
 ماندہ است و اما زہد در دنیا و سید زہاد بود و ہمہ زہاد و روی اخلاص  
 و ایند ہر کز طعامی سیر نخورد و ما کول و طبوس او از ہمہ کس درشت تر بود  
 نان ریزہ ہای را خشک می خورد و سرانبان نان را مہر میکرد کہ مبادا  
 فرزندان از روی مہربانی زیت یا روغن بآن بیالایند و جابہ را پیہ میکرد



کاه پاره پوستی و کاه بلیغ خرمائی و پیراهنش که باس بسیار داشت بود  
 و اگر استیغش دراز بود و می برید و نمی دوخت و رشته رشته بر سر و تنش  
 میریخت تا وقتی که تمام شود و کم بود که نان خورشش با نان ضم کند و اگر گاهی می کرد  
 سر که یا نمک بود و اگر ترقی میکرد سبزی بود و اگر ازین هم ترقی نمیکرد  
 اندکی شیر شتر بود و گوشت نمی خورد و مگر گاهی و کیفیت شکم خود را  
 مقبره حیوانات مکنید و با این حال قوت و زورش از همه کس بیشتر بود  
 و از همه بلا و اسلام سوا می شام که در دست محویر بود و اموال پیش او می آمد  
 و همه را بر مردم قسمت میکرد و اما عبادت اعبدا ناس بود و نمازش از همه  
 کس بیشتر و روز و اش از همه فزون تر مردم از او نماز شب را و دعا و است  
 و اقامت نوافل را آنوقتند و شمع یقین در راه دین از شعل او از جلدند  
 چه توان گفت در عبادت کسی که یک شمه از ان این است که در لیلته الهی  
 در صفین بین الصفین نطفی برایش گسترده بودند بران نماز میکرد و تیر  
 از با است و چپ او میکند شبت و در پیش او بر زمین می آمد و هیچ پروا  
 نمیکرد تا از ور و خود نایع شد و پیشانی نورانی از طول سجود مانند  
 پای شتر پیسته بود و اگر مناجات و دعواتش را تا مل کنی و آن  
 تعلیم و اجلال الهی که در آنها فرموده و تواضع و تذلل و خضوع که نمود و ملا  
 نمانی توانی دانست که چه مقدار اخلاص داشته و از که ام و دل سرور  
 و بر که ام زبان جاری کرده و از علی بن الحسین علیها السلام که عبادش  
 به نهایت رسید و بود و پرسیدند که عبادت تو با عبادت جده ت چو نیست

گفت چنانکه عبادت جدّم با عبادت حضرت رسالت بود و اما قرات قرآن  
 او درین باب مرجع همه بود و همه متفق اند بر اینکه در زمان حضرت رسول  
 تمام قرآن را کسی غیر او نمیدانست و در حفظ نداشت و بعد آن حضرت  
 اوّل کسی که قرآن را جمع کرده و نوشت او بود و اگر رجوع بکتاب قرابت  
 ذانی که اسماء آن قرات همه شاگردان اویند و قرات همه منتهی  
 بآبوست و همه پناه با وی میجویند و اما رای و تدبیر پیش از همه صواب تر  
 و تدبیرش از همه صحیح تر بود و در همه امور هر یک از خلفاء و امراء جو  
 با وی نمودند عمر را و از هلاک نگاهداشت و عثمان را مخالفت امر او  
 و ران بلیه گذاشت و اگر اطاعت رای او میکرد جان خود را ازین  
 و رطه بدر می برد و آنکه دشمنانش گفتند که او صاحب رای بهیشتین  
 که موافقت شریعت می نمود و خلاف حکم دین نمی فرمود و چنانکه خود  
 گفته اگر نازرعایت تقوی بودی من از همه کس زیرکتر بودی و خلفای  
 دیگر برای خود هر چه را صلاح میدانستند عمل میکردند خواه موافق شرع  
 و خواه نبود و ظاهراً است که کسی که او در اکثر امور رعایت حکم دین کند  
 و نیایش بی نظام تر از کسی است که پروای دین نداشته باشد  
 اما سیاست و حکومت و در حکم الهی سیاستش بنایت بود و رعایت  
 خویشان خود نمی نمود و تا بد گیران چه رسد و این معلوم است از آنچه  
 بآورد خود و عقیل و امثال او کرد و آنچه بیان نمودیم خصائص بیست  
 و واضح شد که در همه آنها او بر همه مقدم و امام همه عالم است چه توان

در وصف کسی که کفار و دشمنان با تکیه نیب نبوت و عنایت او را  
 دوست میدارند و با دشمنان با او کفر صورتش را در مجده خود می نگارند و جمیع  
 از ملوک ترک و آل بویه برای تبتن و تبرک صورت آنحضرت را بر شمشیر  
 خود از جهت ظفر و نصرت نگاشته با خود میداشته اند و چه گویم در شان  
 مردیکه همه کس میخوانند که ایضا و فسوب با و باشند حتی مردانکی و جوانمردی  
 که مردان عالم او را سید و بزرگ خود میدانند و خود را فسوب با و  
 میکردانند تا حدیکه در روز احد از آسمان در شان او و در حضور حضرت سید  
 شینند که ملاء اعلی میگفتند لَا فِتْنَةَ إِلَّا عَلَیْهِ لَا سَیْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ  
 و چگویم در شان کسی که پدرش ابوطالب است سید الطحی و شیخ قریش و رئیس کل  
 گفته اند کم است فقری که با پریشانی بزرگ باشد و ابوطالب با کمال فقر بزرگ  
 و او متکفل حفظ و تربیت حضرت رسول بود و از او ان صغرتا ایام کبر  
 و آنحضرت را از مشرکان و کفار محافظت و حمایت می نمود تا او در جایی  
 آنحضرت از وطن خود و محتاج به هجرت و اختیار بغربت نشد و بعد از  
 رفتن او از دنیا حق تعالی امر فرمود که از مکه بیرون رود که دیگر ترا در اینجا  
 نماند و یاوری نماند و آنحضرت با پدری با این رفعت شان پسرش  
 خاتم النبیین و سید الاولین و آخرین است و بر او شرف جبر طیار  
 با عالمه اخیار و زوجه اش سیده النساء العالمیان و پسرانش سید شباب  
 اهل الجنان پدرانش پدران رسول الله و مادرانش مادران خیر خلق الله  
 نوشت و خوش بگشت و خون او مقرون و نور روحش با نور روح او

بمقتل و مضمون پیش از خلق آدم تا صلب عبد المطلب و بعد از عبد المطلب  
 در صلب عبد الله و ابو طالب از هم جدا شده و دو سید عالم پدید آمدند اول  
 منذر و ثانی هادی و چه گوئیم در شان کسی که بر همه مردم و هدایت سبقت  
 و بخدا ایمان آورده و وقتی که همه کس مشغول عبادت اجار بودند و هیچ کس  
 نرا و در توحید الهی سبقت نداشته مگر رسول خدا که رایت سبقت  
 در عالم افراشته اکثر اهل حدیث بر این اند که او از همه کسی شریعت  
 پیغمبر کرده و با او ایمان آورده و خلاف این گفته مکراند کی و شک در تین  
 مکر و کس یا یکی و آنحضرت خود فرموده **أَنَا الصِّدِّيقُ الْأَكْبَرُ وَأَنَا الْفَارُوقُ**  
**الْأَوَّلُ أَسَلَّمْتُ قَبْلَ إِسْلَامِ النَّاسِ وَصَلَّيْتُ قَبْلَ صَلَوَاتِهِمْ** و هر کس تتبع حقیقت  
 نماید آنچه گفته شد یقین داند و آنچه ما درین مقام ذکر نمودیم اندکی است  
 از فضائل آنجناب و اگر شرح مناقب او بتفصیل ذکر کنیم محتاج شدیم  
 بکتاب بی بزرگ غیر این کتاب تا اینجا ترجمه مجلی از کلام ابن ابی الحدید بود و اگر چه  
 علما با اضعاف اینها را ذکر کرده اند اما از کلام او ایراد ننمودیم که بر حق  
 حجت تواند شد و ثابت ترین مناقب آنحضرت آنست که دشمنان  
 بآن شهادت دهند زیرا که این کراه باین اشتهامی که در ذکر مناقب آن  
 ولی خدای نماید باز آن منافق جاہل چند را بر او در خلافت مقدم می داند  
 و عداوتی ازین بالاتر نمی باشد و از همه غریب تر آنست که با آنکه خود  
 اقرار میکند که او احمق و اولی بود و بخلافت می گوید خود متعرض خلافت نشد  
 و مردم را در جهالت و ضلالت گذاشت و ترک دنیا کرد و با آنکه خود نقل

کرده است شکایتها را که حضرت امیر علیه السلام از ایشان میکرد و مکرر میفرمود  
 که غضب حق من کردند و بر من ستم کردند و قطع رحم من کردند و اگر خود بایشان  
 که داشته بودند خلافت ایشان بحق بود چرا چنین بزرگوارسی عاقل برانگیز  
 می شد و این اقترابا و در حق ایشان می گفت *وایضا خلافت خدا و امامت کبری*  
 که تالی مرتبه نبوت است که منصب دنیوی است یا حطام دنیای فانی است  
 که کسی است از آن وار و بدیکری که اهل بیت آن نداشته باشد بگذارد پس هر  
 عاقل مانند آفتاب روشن و واضح است که هرگاه کسی با این جهات و مشا  
 وکالات در میان است باشد و دیگری که بهره از این جهات نداشته باشد  
 خلافت را متصرف شود اگر خدا و رسول او را خلیفه کرده اند نهایت جفا  
 وار و که خلافت را با چنین کسی تفویض نمایند و مردی بآن کالات رعیت او  
 کروانند که باید اطاعت او بکنند و اگر مردم کرده اند معلوم است که بنای  
 کار را بر بیعت جاهلیت گذاشته اند و از روی تنصب و عناد دست از  
 خلیفه حق برداشته اند و اعانت امام خود و را خد حق نکرده اند تا مخالفان  
 و منافقان بر او غالب شدند چنانچه قوم موسی هارون را ضعیف کردند  
 و اطاعت عجل و سامری نمودند و *سَيَعْلَمُ الَّذِي ظَلَمُوا اَيَّ مَنْقَلَبٍ*  
*بَنَقَلُونَا* فصل هفتم در بیان قلبی از ائمه که مخالفان و رکتب معتبره خود  
 ایراد نموده اند و اکثر نص صریح است و امامت و ایشان تقامی  
 و تجا بل از آنها نموده اند و چون ذکر همه مناسب این رساله نیست از بس  
 باندگی گفت می نمایم قلبی که از مشاهیر مفسران عامه است روایت کرده است

از ابی حمزہ خادم حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ کہ حضرت فرمود  
در شب معراج دیدیم کہ بر مقام راست عرش نوشتہ بود لا اِلهَ  
اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ اَيْدِيْكُمْ عَلَيَّ وَخَصْرُكُمْ بِيْهِ وَاَيْضًا از جابر رواست  
کرده است کہ حضرت رسول با علی گفت کہ مردم از درختہای مختلف از  
نومین و تو از یک درختیم و صاحب مشکوٰۃ از مسند جبل روایت کرده است  
کہ حضرت با علی گفت در تو شلی و شباهتی از عیسی هست پیو و او را شمن  
داشتند بحدیکہ مادرش را بہتان زدند و نصاری او را دوست داشتند  
تا آنکہ منزلتی برای او اثبات کردند کہ او را ضی بان بنود بانکہ او را  
خدا یا پسر خدا خواندند پس حضرت امیر علیہ السلام فرمود کہ دو مرد در جن  
ہلاک می شوند دوستی کہ افراط میکند و دوستی من و دشمنی کہ بر بہتان  
میزند و اَيْضًا از مسند از ام سلمہ روایت کرده است کہ حضرت رسول  
فرمود کہ ہر کہ علی را دشنام دہد مرا دشنام داده است و ابن ابی الحثّہ  
در شرح نہج البلاغۃ گفتہ است اگر حضرت امیر در مقام مفاخرت  
و رآید و خواہد مناقب و فضائل خود را بشمارد با آن مرتبہ فصاحت کہ خدا  
با و عطا کردہ و او را مخصوص بان کرد و این وجیع فصیحی عرب او را  
مساعدت و معاونت کنند نتوانند رسید بعشری از انچہ رسول صلی اللہ علیہ  
و آہل بایت او گفتہ است و مراد من اخبار مشہورہ نیست کہ امامیہ را است  
او استدلال می کنند مانند خبر غدیر و منزلت و قصہ برائت و خبر کفایت  
و قصہ خیبر و خبر تبلیغ رسالت و رہنکامی کہ شیرہ خود را در لک جمع کرد

و گفت هر که اول بمن ایمان می آورد و وصی و خلیفه من است و اول  
 علی ایمان آورد و امثال اینها از اخبار مشهوره بلکه مراد من اخبار خاصه چند است  
 که ائمه و پیشوایان حدیث و نشان او روایت کرده اند و اندک بسیار  
 قلیلی از آنها را و حق و یگیری روایت نکرده اند و من اندکی از آنها را  
 نقل میکنم که روایت کرده اند آنها را علمای حدیث که در حق آنحضرت  
 متهم نیستند که شیعه باشند و اکثر ایشان بعضی از صحابه را بر او تفصیل میدهند  
 زیرا که روایتی که ایشان میکنند نفس بان مطمئن میگردد و مثل روایت دیگران  
 نیست پس محبت و چهار حدیث روایت کرده و ماورین رساله بعضی را  
 ایراد مینمایم اول آنست که حافظ ابو نعیم و رحلیه لاویا و احمد بن حنبل  
 و مسند روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله با  
 ابن ابیطالب علیه السلام گفت یا علی بدرستی که خدا ترا عزیزترین ساخته است  
 بزمینتی که زمینت نکرده است بندگانش را بزمینتی که محبوب تر باشد بسو  
 ازان و آن زمینت برابر و نیکو کاران است نزد خدا و آن زهد  
 و ریاست گردانیده است ترا که چیزی از دنیا کم نمیکنی و دنیا چیزی  
 از تو کم نمیکند و بخشیده است بتو محبت مساکین را پس گردانیده است  
 ترا که راضی هستی که آنها اتباع تو باشند و آنها راضی اند که تو امام  
 ایشان باشی و ابن حنبل این را زیاده کرده است پس خوشحال کسی که  
 ترا دوست دارد و تصدیق تو کند و وای بر کسی که ترا دشمن دارد و بگوید  
 تو کند دوم از مسند احمد حدیث ثقیف را که سابقاً مذکور شد نقل کرده است

کہ حضرت رسولؐ بکروہ ثقیف گفت کہ سلمان شوید یا محی فرستم مردی را  
 کہ از من است یا گفت عدیل نفس من است و آرزوی عمر را نقل کرد و  
 چنانچہ گذشت و گفتہ است باز احمد و کتاب فضائل علیؑ نقل کردہ است  
 کہ مردی را میفرستم کہ بمنزلہ جان منست ابوذر گفت و رین حالت من و حجرہ  
 خود بودم و دیدم کہ عمر آمد و دست خود را بر پشت من گذاشت کہ برو دست  
 کف اورا یا فتم و از من پرسید کہ اگر اہل کان داری کہ ارادہ کردیم  
 نمیخواہد آنرا سخاوت کہ نعل اورا پینہ میکند یعنی علیؑ ابن ابیطالب علیہ السلام  
 سوم حافظ ابو نعیم ورحلیہ از ابو ہریرہ روایت کردہ است کہ حضرت  
 رسول صلی اللہ علیہ وآلہ گفت بد رستی کہ خدا عہد کرد و رباب علیؑ سبوی  
 عہد می من گفتم پروردگار را بیان کن آنرا از برای من گفت بشنو پستی کہ  
 علی علامت راہ ہدایت است و امام اولیای منست و کسی است  
 کہ اطاعت من کند و اوست کلمہ کہ لازم کرد ایندہ ام برشتیان اشارہ  
 بآیہ کریمہ **وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِحَسَنَةٍ أُولَئِكَ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ**  
 کہ مرادوست داشتہ و ہر کہ اطاعت او کند بہ تحقیق مرا اطاعت  
 کردہ است پس بشارت دہ اورا باین پس گفتم پروردگار من اورا  
 بشارت دادم گفت من بندہ خدایم و در قبضہ قدرت اویم اگر مرا  
 عذاب کند بکناہان من است و ہیچ ستم نکردہ است بر من و اگر تمام  
 کند انچہ مرا بآن وعدہ دادہ است پس او سزاوارتر است بانیکہ گنہگار  
 حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ گفت من دعا کردم برای او و فرستم



خداوند اولش را جلایده و بهار او را ایمان بخود گردان خدا فرمود  
 کرد و ما را در آن مخصوص گردانیده ام بلیه و امتحانی که احدی از دوستان  
 خود را بآن امتحان نکرده ام گفتیم پروردگار را او برادر من و صاحب سبب  
 فرمود که در علم من گذشته است که او بتلا و متحن است و مردم را باو متجان  
 خواهیم کرد و ایضا حافظ بسند دیگر از انس روایت کرده است که حضرت  
 فرمود بد رحمتی که پروردگار عالمیان عهد کرده است بسوی من در حق علی  
 که او را ایت و علامت هدایت است و منار ایمان است و امام  
 و پیشوای دوستان من است و نور جمیع مطیعان من است علی امین  
 من است و رقیامت و علم دار من است و بدست علی خواهد بود  
 کلیدهای خزینهای رحمت پروردگار من چهارم روایت کرده است  
 احمد بن حنبل در سند و احمد بیهقی در صحیح خود از رسول صلی علیه و آله  
 که هر که خواهد نظر کند بسوی نوح و عزم او و بسوی ابراهیم و رحلم او  
 و بسوی موسی و زیر کی او و بسوی عیسی و زهد او پس نظر کند  
 بسوی علی بن ابیطالب علیه السلام مؤلف گوید فخر رازی این حدیث را  
 در اربعین از احمد بیهقی در فضائل الصحابه باین نحو روایت کرده است  
 هر که خواهد نظر کند بسوی آدم و علم او و بسوی نوح و تقوی او  
 و بسوی ابراهیم و خلعت او و بسوی موسی و رهیت او و بسوی عیسی  
 و عبادت او نظر کند بسوی علی بن ابیطالب پس از جانب شیعه  
 گفته است که ظاهر حدیث دلالت میکند بر آنکه علی مساوی آن پنجبرابر است

در آن صفات و شک نیست که آنها افضل از ابوبکر بوده اند و از  
 سایر صحابه و بساوی افضل افضل است پس می باید علی افضل از ایشان باشد  
 پنجم ابو نعیم و رحلیه و ابن جنبل در مسند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله  
 روایت کرده اند که هر که دوست دارد که زندگی کند بر دشمنان و  
 بمن بمیرد بر دشمن مردن من و چنگ زبند و رشاخی که از یاقوت  
 سرخ است و خدا آفرایدست قدرت خود خلق کرده است بآنکه  
 گفت باش آن بهم رسید پس باید تمسک شود بولایت علی ابن  
 ابیطالب ششم از مسند احمد روایت کرده است که حضرت رسول  
 در پیمین روز عرفة بیرون آمد و فرمود بدرستی که حق تبارک و تعالی  
 مباحات کرد با ملائکه به همه شما عموماً و کناهان همه را آمرزید و مباحات  
 بعلی مخصوص و کناهان او را آمرزید من سخنی میگویم و رعایت خویشی  
 نکنم بدرستی که سعادتمند و کل سعادتمند و حق سعادتمند کسی است  
 که علی را دوست دارد و در حیات او و بعد از موت او هفتاد  
 احمد جنبل در کتاب فضائل و مسند روایت کرده است که حضرت  
 رسول گفت اول کسی که او را در قیامت می طلبند منم پس می ایتم  
 از جانب راست عرش در سایه عرش پس حله من می پوشانند  
 پس پیغمبر از ایلی بعد از دیکری می طلبند و از جانب راست عرش  
 باز میدارند و حله ها ایشان می پوشانند پس علی ابن ابیطالب را می طلبند  
 از برای قرابتی که با من دارد و منزلتی که نزد من دارد و میدهند

و بدست او علم مرا که آن لواهی خداست و آدم و هر که بعد از اوست  
 همه در زیر آن علم اند بعد از آن با علی خطاب کرد و گفت تو با علم می آیی  
 تا می ایستی میان من و میان ابراهیم خلیل پس حله بر تو می پوشانند  
 و منادی از عرش ندا میکند که نیکو پدریست پدر تو ابراهیم و نیکو  
 برادر یست برادر تو علی پشارت باد و ترا که ترا میخوانند هرگاه مرا میخوانند  
 و ترا خلعت می پوشانند هرگاه مرا خلعت می پوشانند و بتو عطا می کنند  
 هرگاه بمن عطا می کنند هشتم حافظ در حلیه روایت کرده است  
 از انس بن مالک که حضرت رسول صلی الله علیه و آله روزی  
 بمن گفت آبی برای و نمودن حاضر کن پس برخاست و وضو ساخت  
 و دو رکعت نماز بجا آورد پس گفت اول کسی که بر تو داخل می شود  
 ازین در امام متقیان و سید و سرور مسلمانان و یعسوب مومنان  
 یعنی پادشاه ایشان و خاتم اوصیا و گشائنده روسفیدان و دوست  
 و پاسفیدان است بسوی بهشت انس گفت من کفتم خداوند او را و امری  
 از انصار کردان و دعای خود را پنهان کردم پس علی آمد حضرت رسول  
 گفت که آمد کفتم علی آمد پس برخاست بسوی او نشاند و خندان و دست  
 در کردن او کرد و عرق رویش را پاک میکرد علی گفت یا رسول الله  
 امروز می بینم که نسبت بمن کاری میکنی که پیشتر نمیکردی حضرت فرمود  
 چرا انکم و حال آنکه تو از جانب من رسالت مرا بخلق خواهی رسانید  
 و صدای مرا بایشان خواهی شنوایند و بیان خواهی کرد از برای ایشان

انچه را و ران اختلاف کنند بعد از من نهہا ایضا حافظ ابو نعیم روایت  
 کرده است در حلیہ از عایشہ کہ حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ  
 گفت بطلبیہ از برای من سید عرب را کہ او علی است من گفت مگر تو سید  
 عرب نیستی گفت من سید جمیع فرزندان آدم و علی سید عرب است  
 چون علی علیہ السلام آمد انصار را طلبیدہ و گفت ای کردہ انصار من خواہید  
 دلالت کنم شمارا بر چیزی کہ اگر بان تمسک شوید ہرگز گمراہ نہ کردہ گفتند  
 بلی یا رسول اللہ گفت او علی است پس او را دوست دارید بدین  
 و او را کرامی دارید بکہر است من بد رستی کہ جبرئیل مرا امر کرد از جانب  
 بانچہ کہتم بشما دہم ایضا حافظ ابو نعیم در حلیہ روایت کردہ است کہ  
 روزی علی علیہ السلام آمد رسول خدا گفت مرحبا بسید مومنان  
 و امام متقیان گفتند بعلی کہ چگونه است شکر تو بر این نعمت گفت حمد  
 میکنم خدا را بر انچہ بمن دادہ است و سوال میکنم از او کہ توفیق دہد مرا  
 کہ شکر کنم او را بر انچہ بمن عطا کردہ است و زیادہ کند بر انچہ بمن انعام کردہ است  
 یا زہد ہم ایضا در حلیہ روایت کردہ است کہ حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ گفت ہر  
 خواہد زندگی کند بر و ش زندگانی من و میرد بر و ش مردن من و ساکن شود  
 و رجعت عدن کہ پروردگار من آنرا گشتہ است پس باید سوالات  
 کند با علی بعد از من و دوستی کند با دوست او و پیروی کند امامان  
 بعد از مرا بد رستی کہ ایشان عترت من اند و از طینت من آفریدہ شد  
 و نفہم و علم مرا بایشان دادہ اند پس وای بر آنہا کہ تکذیب ایشان

بعد از من از امت من و قطع کنند در حق ایشان صلّه مراخذ اشفاعت را  
 ایشان نرسانند و انزدهم از احمد در مسند و کتاب فضائل و صاحب  
 فردوس الاخبار روایت کرده که حضرت رسول فرمود که بودم من و علی  
 نوری نزوح تعالی پیش از آنکه آدم را خلق کند چهارده هزار سال پیش چون  
 آدم را خلق کرد و قسمت کرد آن نور را بدو جزو پس یک جزو من و دم  
 و یک جزو علی بود و در فردوس زیاده کرده است که پس با مقتل شدیم  
 و در صلبها تا بصلب عبدالمطلب رسیدیم پس از برای من نبوت شد  
 و از برای علی وصیت سیزدهم احمد در مسند روایت کرده است  
 که حضرت رسول خطاب کرد با علی که نظر کردن بروی تو عبادت است  
 توسیعه و سرور می در دنیا و آخرت که ترا دوست دارد مرا دوست داشته  
 و دوست من و دوست خداست و دشمن تو دشمن منست و دشمن من  
 دشمن من است و اسی بر کسی که ترا دشمن دارد و چهاردهم ایضاً احمد  
 در کتاب فضائل روایت کرده است که در شب بدر رسول خدا  
 صلی الله علیه و آله گفت کیت که آبی از برای ما بیاورد مردم همه امتناع  
 کردند علی علیه السلام مشکلی برداشت و شب بسیار تاریکی بود و آمد  
 بر سر چاه بسیار عمیقی و فرود رفت بقعر چاه پس حق تعالی وحی کرد بسوختن نیل  
 و میکائیل و اسرافیل علیهم السلام که مهیا شوند برای نصرت و یاری محمد  
 و برادرش علی و لشکرش پس از آسمان بریز آمدند با غنله و صدای  
 که هر که می شنید می ترسید چون بنز و چاه رسیدند همه آن ملائکه بر حضرت

امیر علیه السلام سلام کرد و نذر برای اگر ارم و اجمال بود ایضا این حدیث را  
 احمد بنسند و یک روایت کرده است از انس و در آخرش زیاده کرده است  
 که حضرت رسول گفت یا علی در روز قیامت ناله از ناله های بهشت را  
 برای تو خواهند آورد و بران سوار خواهی شد و زانوهای تو بازانوی  
 بران تو باران من خواهد بود و تا داخل بهشت شویم پانزدهم باز احمد  
 در کتاب فضائل روایت کرده است که رسول صلی الله علیه و آله خطبه  
 خواند و دران خطبه گفت ایها الناس وصیت میکنم شمارا به محبت خویش  
 من و برادر من و پسر عم من علی ابن ابیطالب و دست نمیدار و او را  
 مکر مومنی و دشمن نمیدار و او را مکر منافقی هر که او را دوست دارد و تحقیق  
 دوست داشته و هر که او را دشمن دارد و به تحقیق مرا دشمن داشته  
 و هر که مرا دشمن دارد عذاب کند خدا او را با تشنای دهم باز از خطب  
 فضائل احمد بن حنبل روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله  
 علیه و آله فرمود که خدا و حق علی پنج چیز بمن عطا کرده است که محبوب تر است  
 بسوی من از دنیا و هر چه در دنیا است اما اقل آنکه او متکلمی نیست  
 و پیش خدا آنکه خدا فرغ شود از حساب خلایق دو آنکه او لایق  
 در دست او خواهد بود و آدم و جمیع فرزندان من و زیر آن عم خواهند  
 سجد آنکه در کنایه حوض با من خواهد ایستاد و هر که شناسد که از دوستان  
 او است آب خواهد داد از امت من چهارم آنکه او عورت مرا خواهد  
 پوشید و مرا دفن خواهد کرد پنجم آنکه من بر او نمی ترسم که کافر شود

بعد از ایمان یازانی شود بعد از احسان هفتاد و هفت از علیّه حافظ ابو نعیم  
 روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت یا علی بن  
 زیادتی دارم به پیغمبری زیر که پیغمبری بعد از من نیست و تو بر سایر  
 مردم خاصه میکنی و برایشان زیادتی داری به هفت چیز و آنهای  
 از قریش و راهبها با تو مبارزهت نمی تواند کرد و تو پیش از همه ایمان  
 آوردی و بعد از او پیش از همه وفا کنده بعد خدا و زیاد و از همه قیام نامه  
 با مر خدا و قسمت کننده تری میان مردم بسوئیت و عدالت کننده  
 از همه و در میان رعیت و امانا تری از همه بقضا و حکم و در میان خلق و تربیت  
 و فضیلت تو نزد خدا از همه بیشتر است هجدهم از مسند احمد  
 روایت کرده است که حضرت فاطمه گفت یا رسول خدا صلی الله علیه و آله  
 که مرا تزویج کردی به فقری که مال ندار و حضرت فرمود که ترا تزویج  
 کردم کسی که اسلامش از همه اقدم است و علمش از همه بزرگ تر است  
 و علمش از همه بیشتر است مگر نیدانی که خدا مطلع شد بر اهل زمین و از میان  
 همه شوهر ترا برگزید و نذر دهم ابن ابی اسحید از تفسیر ثعلبی روایت کرده است  
 و در تفسیر مذکور بالفعل موجود است که چون سور و اذا جاء نصر الله و الفتح  
 نازل شد بعد برشتن از جنگ چنین بسیار مد او مست می نمود و حضرت  
 رسول بر کفتن سبحان الله و استغفر الله پس گفت یا علی آمد آنچه خدا امر او  
 داده بود فتح مک شد و مردم دروین خدا فوج فوج داخل شدند و بدستیکه  
 هیچ کس از تو سزاوارتر نیست به مقام من برای تقدیمی که در اسلام بر همه

داری و قرابتی که با من داری و دانا و منی و نزدیقتی بهترین زبان  
 عالمیان و پیش ازین بر من ثابت است نعمتهای ابو طالب و حقوق  
 و رقتیکه قرآن نازل شد و من حریم و بسیارینخواهم که رعایت حقوق او  
 و رحت فرزندش بکنم پس ابن ابی اجدیه بعد از آنکه این احادیث را نقل  
 کرده است گفته است من این اخبار را درین موضع از برای این نقل کردم  
 که بسیاری از ان جماعت که سحرف اند از ان حضرت چون می بینند که حضرت  
 امیر المؤمنین صلوات الله علیه از برای تحدیث به نعمتهای خدا بر خود و خطبه  
 فضائل و محالات خود را ذکر می کند آنحضرت را نسبت به تکبر و فخر مینهند  
 و بعضی از صحابه نیز بیشتر ازین را می گفتند چنانچه بعد گفتند که امارت شکر  
 و جنک را بعلی بگذار گفت او تکبرش زیاده از انست که این ازین قول کند  
 و زید بن ثابت می گفت ما تکبر ترا از علی و اسامه ندیده ایم لهذا ما این را  
 ایراد کرده ایم تا بداند که کسی که این منزلت نزد حضرت رسالت داشته  
 باشد و آن حضرت در شان او اینها را گفته باشد اگر با همان بالا رود  
 و با ملائکه و انبیاء مفاخرت کند سزاوار است و ملائتش نباید کرد و آنکه  
 آنحضرت هرگز در گفتار و کردارش اظهار تکبر ننمود و لطف و کرم  
 و خلق و تواضعش از همه کس بیشتر بود تا آنکه دشمنانش او را بدعا به  
 و مزاح مذمت میکرد و گاهی که این نوع سخنان از آنحضرت  
 صادر می شد از بابت جوشی بود که سینه پرورش از قاطع امواج هموار  
 میزد و ضرورت اظهار می نمود و آه سردی که از دل پرور میشت و شایسته



که از عدم مساعدت روزگار می نمود یا شکر نعمتهای الهی بود که با عطا  
 فرموده بود و قییمی بود و غافلان را که اقرار بفضل او نمیداشتند و از باب  
 معروف و نهی از منکر بر او واجب بود که قدری از فضائل خود را ظاهر  
 کرواند که مردم اعتقاد باطل و رحن او نگذند و دیگر از او رخصت بر  
 تقدیم ندهند و حق تقایب نهی کرده است از این و گفته است أَفَنَنْهَى  
 يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحْتَى أَنْ يَتَّبِعَ أَمْرٌ مَن لَّا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيَهُ  
 فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ تا اینجا ترجمه کلام  
 ابن ابی احمد بود و مولف گوید که حق تقایب چشم و کوشش و دل  
 مخالفان را می بندد و حق را بر زبان ایشان جاری میکند تا حجت  
 شعیبه باشد بر ایشان و بسیار غیب است که این مرد با آن فضیلت  
 این احادیث را نقل میکند و تصدیق صحت آنها میکند و قبول می کند  
 که صدیک این فضائل و رحن و دیگران وارونده است و اقرار فضیلت  
 آنحضرت از همه جهات میکند و اعتراف بظلمت آنحضرت میکند و بر آن  
 واجب میداند که بر سبیل نهی از منکر آنها فضل خود و نقص آنها بکند  
 و استشهاد میکند باین آیه که صریح است در آنکه با وجود اعلم امامت غیر از  
 جائز نیست و مع ذلک آنها را خلیفه میداند و در بیت و پنج سال  
 آنحضرت را رعیت آنها می داند و آنها را نسبت با و امام واجب الاطاعت  
 میداند إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ و بدانکه احادیثی که درین فصل و فصول سابقه  
 ایراد نمودیم مخالفان نمی توانند انکار صحت آنها کرد زیرا که آنچه از ایشان

صحیح ایشان نقل کرده ایم متفق علیه است و انکار صحت آنها نمی تواند کرد  
 و آنچه از سایر کتب ایشان نقل شده از کتب مشهوره اکابر علمای ایشان  
 نقل کرده ایم مانند مسند احمد بن حنبل که مولف آن از ائمه اربعه ائمه است  
 که یکی از چهار مذہب ایشان با و منتهی میشود و کتب حافظ ابو نعیم است  
 که همه توشیح او کرده اند و کتب او را معتبر میدانند و تفسیر ثعلبی که از مفسرین  
 مشهور ایشان است و در همه تفاسیر از او نقل می کنند و سایر کتب که  
 از آنها نقل کرده ایم از کتب مشهوره ایشانست و اکثر فضل و اعتبار  
 ایشان نزد عامه زیاده از مؤلفین صحاح ایشانست و چون ایشان  
 تعصب ایشان زیاده از دیگرانست آنها را معتبر شمرده اند و احادیثی  
 که ما بر ایشان حجت میکنیم همه متفق علیه است که علمای ما و ایشان همه  
 روایت کرده اند و آنچه آنها در برابر می آورند حدیث موضوعی  
 چند است که مطلقاً در کتب ما از ان اثری نیست و آثار وضع بر آنها  
 ظاهر است و کسی که استشمام رائحه از انصاف کرده باشد میداند  
 که اکثر احادیث که درین مقام نقل شده و اکابر علمای ایشان حکم  
 بصحت آن کرده اند صریح است در امامت زیرا که امامت و معرفت  
 حدیث و قرآن صریح است در خلافت و ریاست کبری و کسی که  
 عدیل نفس رسول باشد رعیت غیر نمی باشد و حدیث ابتلا صریح است  
 در امامت و غضب خلافت در چندین موضع و کسی که متصف بصفت  
 مشهوره انبیاء باشد و همه در تحت لوای او و در جانش میان رسول خدا

و ابراهیم باشد رعیت هر شقی لئیم که چند منافق با او بیعت کرده باشند  
 نمی باشد و حدیث وضو و منصف عارف بلغات و مصطلحات اکثر قریب  
 آن دلالت بر امامت میکند خصوصاً امام المتقین و سید المسلمین  
 و یعسوب المومنین خاتم الوصیین زیرا که معلوم است که مراد از وصیت  
 نیابت پیغمبر است و ریاست امور امت و هدایت ایشان چنانکه  
 وصایت بنیاء و دیگر این معنی داشته و الا آنحضرت طفلی نداشت که وصی  
 تعیین کند و مالی نداشته که در آن وصیت کند خصوصاً بنا بر طریق عامه  
 که میگویند که آنحضرت شش انگشت دارد و احادیث و وصایت آنحضرت متواتر است  
 و ابن ابی الحدید از اکثر صحابه اشعار بسیار نقل کرده است که متضمن  
 و ایضاً آخر حدیث صریح است و امامت زیرا که او اگر در آن رسالت  
 از جانب حضرت رسول و صوت آنحضرت را بایشان شنوایند  
 باین معنی که آنچه از او شنوند باعتبار عصمت یقین دانند که فرموده آنحضرت است  
 و کویا صدای او را شنیده اند و ایضاً چون بمنزله نفس او و جان او  
 پس صدای او بمنزله صوت اوست و ایضاً بیان حق و اختلاف امت  
 همه کار امام و ثمره امامت است و در حدیث نهم سید و سرور جمیع عز  
 بودن و محبت او باعث هدایت ابدی گردیدن بالاتر از تبه امامت است  
 و هم صریح است و امامت بجهاتی که مذکور شد و یازدهم صریح است  
 و امامت او و امامت اولاد و مجاد او و دوازدهم باعتبار وصیت  
 و نهایت اختصاص و کرامت ظاهر است و امامت و هجدهم که دلالت

میکند بر آنکه افضل است از سایر خلق بغیر حضرت رسول تجت کمال است  
 بر امام است بتقریریکه مکرر مذکور شد و حدیث آخر صریح است در آنکه حضرت  
 رسول خلافت را برای تعیین کرده بود و آنحضرت بدون امر خدا کاری نمیکرد  
 و حق تعالی ترک خواہش رسولش نمیکرد و ما آنحضرت مکرر این امر را  
 از خدا شنیده بود و بمردم اظهار نمی نمود و سائر اخبار صریح است و جلالت  
 و امتیاز آنحضرت و ترجیح غیر بر او تفصیل مفصول است و عقلاً قبیح است  
 و اگر متعسف در هر یک از اینها مناقشه کند شک نیست که اجتماع همه با هم  
 موثر علم یقینی است باستحقاق آنحضرت امامت و خلافت را  
 و کسی که تعصب و عناد و دیدہ بصیرت او را کور کرده باشد و هدایت نیابد  
 هیچ حتی در دنیا اذعان نخواهد کرد و مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَعَالَهُ مِظَانٌ  
 فصل هشتم در بیان مطاعن آن جماعتی که غصب حق آنحضرت کردند  
 و آنکه آنها قابل امامت نبودند پس حق در آن حضرت منحصر بود  
 زیرا که باجماع حق منحصر بود و را ایشان و آنحضرت و هرگاه خلافت آنها  
 باطل شد خلافت آنحضرت ثابت می شود و در آن چند مطلب است  
 مطلب اول در مطاعن ابو بکر است و آن بسیار است و بتلیلی  
 در این رساله الکفای می نمایم طعن اول آنکه حضرت رسول صلی الله  
 علیه و آله امور عظیمه که رو می داد و بعلما می صحابه تفویض می نمود و هیچ امری  
 با ابو بکر تفویض نه نمود مگر خواندن آیات سوره برات بر اہل مکہ و چون  
 روانه شد جبریل نازل شد و گفت حق تعالی می فرماید که او انمی کند رسالت

در مطاعن ابو بکر

مگر تو با کسی که از تو باشد پس حضرت امیر علیه السلام رفت و آیات را  
 از ابو بکر گرفت و ابو بکر را بر گردانید و آیات را در موسم بر اهل کعبه  
 خواند و معلوم است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله امر می را بدو ن  
 وحی الهی نمیکرد پس آنکه حق تعالی اول امر کرد که با ابو بکر بدو و بعد از آن  
 از و بکیر و حکمتی و روان ظاهر نیست بنیر آنکه معلوم شود که او اهل بیت  
 امارت و خلافت ندارد و آنکه بعضی از متعصبان مخالفین نقل کرده اند  
 که ابو بکر از امارت حاج معزول نشد و همراه بود و در اکثر روایات  
 معتبره و ایشان نیست و خلافتش در روایات ایشان هست اگرچه فائده  
 از برای ایشان ندارد و آنکه جمیع دیگر گفته اند که عادت عرب آن بود  
 که بزرگان ایشان عهد می کردند و می بایست آن عهد را بزرگان قبیله او  
 بشکنند حرفی است بی اصل و در کتابی از کتب معتبره قدما می ایشان  
 موجود نیست و ابن ابی الحدید نیز اعتراف کرده است که این  
 از عادت عرب معروف نیست و این تاویلی است که متعصبان  
 ابو بکر اختراع کرده اند و اینها اگر عادت معروف مقرر می بود  
 بایست بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله مخفی نباشد و در اول  
 ابو بکر را نفرستد و اگر بر آنحضرت مخفی بود بایست بر ابو بکر و عمر  
 و سایر صحابه که عادت جاهلیت را می دانستند مخفی نباشد و ایشان  
 آنحضرت را متنبه سازند که فرستادن ابو بکر مخالف قاعده است و این  
 اگر سبب این بود بایست وقتی که ابو بکر خائف و محزون برگشت

حضرت این عذر را بفرماید و در هیچ روایتی مذکور نیست که حضرت  
این عذر را فرموده باشد بلکه عذری که در روایات مذکور است  
این است که فرمود جبریل نازل شد و گفت ادا نمی کند از جانب تو  
مگر کسی که از تو باشد و از همه غیب تر آنست که نیابت پیش نمازی را  
که ثابت نیست که بکفته رسول باشد بلکه خلافتش معلوم است باعتقاد  
ایشان هرگز و فاجری امت نمازی تواند کرد و لیل خلافت ابو بکر می کنند  
و عزل ابو بکر و دادن آیات را با میرالمومنین با مر خدا منشا فضیلت  
نمیدانند طعن در حق آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله اسامه بن زید را  
سردار لشکر کرد و جمعی از صحابه را در تحت حکم او داخل کرد و تاکید کرد  
که متوجه جنگ روم شوند و ابو بکر و عمر از جمله ما مورین بودند و حضرت  
لعنت کرد بر کسی که تخلف نماید از لشکر اسامه و ایشان تخلف کردند  
برای غضب خلافت و مستحق لعن شدند و بقراین احوال معلوم بود  
که غرض آنحضرت از نفوذ حبش اسامه و تاکید سرعت و خروج  
ایشان آن بود که مدینه از مخالفان و منافقان خالی گردد  
و خلافت بروسی او قرار گیرد و این مضامین بطریق متعدده در تواتر  
و سیر و کتب معتبره ایشان مذکور است چنانچه ابن ابی الحدید  
از کتاب احمد بن عبد العزیز جوهری روایت کرده است از عبدالله  
بن عبد الرحمن که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مرض موت خود  
امیر کرد اسامه را بر لشکری که در آن اکثر مهاجرین و انصار داخل بودند

و از جمله آنها ابو بکر و عمر بود ابو عبیده بن جراح و عبد الرحمن بن عوف  
 و طلحه و زبیر و امر کر و او را که غارت برد بر موته جهان موضع که پدرش  
 را اینجا شهید شده است و جنگ کند و در ادای فلسطین متناقل می نمود  
 اسامه و لشکرش و حضرت گاه مرضش شدید می شد و گاه بکمی  
 و در همه حال تا کید می فرمود و روانه شدن لشکر تا آنکه اسامه گفت  
 پدرم و مادرم خدا می تو با و رخصت میدهی که چند روز با منم تا خدا ترا شفقا  
 فرمود که بیرون رود و بیا برکت خدا گفت یا رسول الله اگر بیرون  
 و تراب این حال بگذارم و لم از برای تو مخرج خواهد بود فرمود برو  
 با نصرت و عافیت گفت یا رسول الله اگر هست دارم از آنکه  
 بروم و احوال ترا از مترودین برسم حضرت فرمود که بیرون رو  
 و اطاعت امر من بکن پس مرض بر حضرت غالب شد و اسامه بر تخت  
 که متوجه بیرون رفتن شد و چون حضرت بهوش آمد خبر اسامه و لشکر او  
 پرسید گفتند تهیه رفتن می کنند باز مگر فرمود که شکر اسامه را بیرون  
 کنید خدا لعنت کند کسی را که از و تخلف کند و با او بیرون نرود و مگر  
 این را میفرمود پس اسامه علم را بر سر خود بلند کرد و روانه شد و محاسب  
 در پیش او میرفت تا آنکه در جرف که بیرون مدینه است فرود آمد  
 و با او بودند ابو بکر و عمر و اکثر مهاجرین و رؤسا و سرگروه های انصاریان  
 ام این کسی فرستاد بنزد اسامه که بیا بدینه که حضرت رسول<sup>ص</sup> و کار  
 رفتن است اسامه چون این خبر را شنید همان ساعت برخاست و علم را

برداشت و اخل مدینه شد و علم را بدر خانه حضرت نصب کرد و حضرت  
 در همان ساعت بعالم قدس ارتحال نموده بود و ابو بکر و عمر تمام روز  
 پیوسته اسامه را بعنوان امیر خطاب میکردند و واقعی و بلادری  
 و محمد بن اسحاق و زهری و هلال بن عامر و اکثر مورخین و محدثین عامه  
 گفته اند که ابو بکر و عمر و اخل شکر اسامه بودند و نقل کرده اند که چون ابو  
 بکر خلافت خود را برای اسامه فرستاد اسامه گفت من و لشکری  
 که با من اند ترا و الی نکر و ند حضرت رسول مرا بر شما امیر کرد و عزل کرد  
 تا از دنیا رفت و تو و مصاحب تو عمر بنی رخصت من برگشتند و امری  
 بر حضرت رسول مخفی بنموده و مرا و شمارا می شناخت مرا بر شما امیر  
 و شمارا بر من امیر نکرد و ابو بکر خواست که خود را خلع کند از خلافت عمر گذاشت  
 پس اسامه برگشت و بر در مسجد ایستاد و فریاد زد که عجب دارم از  
 مردیکه حضرت رسول مرا بران امیر کرد و او مرا عزل کرده دعوی  
 امارت بر من میکند و محمد شهرستانی در مل و نخل گفته است در بیان  
 اختلافها که در میان صحابه شد در مرض آنحضرت دوم آن بود که حضرت  
 رسول فرمود کار سازی کنید لشکر اسامه را خدا لعنت کند کسی را که پس از  
 از لشکر اسامه پس کرد و می گفتند که واجب است بر ما که امثال ام  
 آنحضرت بکنیم و اسامه با مر حضرت از مدینه بیرون رفته است و بگفتند  
 مرض آنحضرت معبش هت دل مایب نمی آورد که آنحضرت را در اینجا  
 بگذاریم پس صبر میکنیم تا ببینیم که امر آنحضرت بچی منتهی می شود و در هر یک



از این ابواب احادیث بسیار از کتب مخالفان و بحار الانوار ایراد  
نموده ام پس این واقعه از سه جهت دلیل بر بطلان خلافت آن سه  
غاصب خلافت است اول آنکه حضرت رسالت اسامه را برایشان  
امیر کردند و معزول نکردند و ایشان در تحت حکومت و امارت  
او بودند تا آنحضرت از دنیا رحلت نمود پس هرگاه ایشان بعیت نمودند  
بطاعت احامه باشند و او با اتفاق خلیفه نبود بلکه واجب بود که هر که خلیفه  
باشد او اطاعت او بکند پس ایشان نیز خلیفه نباشند بلکه واجب بود که اطاعت  
خلیفه دیگر بکنند دوم آنکه از جیش اسامه تخلص نمودند و هر که از جیش اسامه تخلص نمودند  
حضرت رسول طعن و لعن چون با خلافت جمع نمی شود و سوم آنکه ایشان تو  
و اعراض قبول امر آنحضرت کردند و هر که چنین کند مومن نیست بلکه کفر حق تعالی  
و یَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فِرْقًا مِنْهُمْ  
مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ یعنی میگویند یا ای ایم  
بخدا و بر رسول و اطاعت ایشان کرده ایم و با وجود این فرقه از ایشان  
رو میگردانند و اطاعت نمی کنند و این جماعت مومن نیستند طعن سوم  
در بیان جوریکه او با عمر و سایر منافقان بر اهل بیت عصمت و طهارت  
نمودند و غصب خلافت اول مختصری از روایات شیعه را که از  
اهل بیت رسالت و ثقات و متدینین صحابه منقول است نقل می نمایم  
و بعد از آن بر هر جزو از اجزای آن روایاتی که در کتب معتبره مخالفین  
ذکور و مشهور است بر طبق آن ایراد می نمایم تا معلوم شود که اجماع یحیی بن

متمسک شدن اند در خلافت آن منافقین و دلیل کفر ایشان است نه خلافت  
 ایشان شیخ طبرسی رحمه الله در احتجاج به اسانید صحیح روایت کرده است  
 موافق روایات متواتره که در سائر کتب شیعه مذکور است که چون  
 مرض حضرت رسول صلی الله علیه و آله شدید شد انصار را طلبید  
 و تکیه کرد بر علی علیه السلام و عباس و از خانه بیرون آمد و تکیه داد بر ستون  
 از ستونهای مسجد و خطبه خواند و وصیت در باب اهل بیت خود کرد و فرمود  
 که هیچ پیغمبری از دنیا نرفته است مگر خلیفه در میان امت گذاشته است  
 و من در میان شما و امر بزرگ میگذارم کتاب خدا و اهل بیت من هر که  
 ایشان را ضلوع کند خدا او را ضائع کند پس در حق انصار وصیت نمود که  
 رعایت ایشان بکنید پس بعد از آن اسامه را طلبید و مبالغه کرده  
 در باب بیرون بیرون لشکر چنانچه سابقا مذکور شد پس حضرت داخل خانه  
 و اسامه لشکر خود را برود و در یک فرسخی مدینه نزول کرد و اول کسی که منازعت  
 کرد و بر فتنه ابوبکر بود و عمرو ابوجحیده بن الجراح و رفتند و در میان  
 لشکر فرو آمدند و مرض حضرت شدید شد و سعد بن عباد نیز بیمار شد و چون  
 چاشت روز دوشنبه شد حضرت سید انبیاء عالم بتا رحلت نمود و روز  
 از بیرون فتنه لشکر گذشته بود و چون این خبر وحشت اثر بر سر رسید اکثر مدینه  
 برگشتند و مدینه بهم برآمد پس ابوبکر بر ناقه سوار بر دو مسجد آمد و فریاد کرد که ایها الناس  
 چرا چنین مضطرب شده اید اگر محمد مرد پروردگار محمد نموده است پس  
 این آیه را خواند و مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ یَعْنِی نیت محمد مرسل است که گذشته اند

پیش از رسولان پس اگر او بمیرد یا کشته شود شما از دین برخاسته  
 و کسی که از دین بر کرد و بخدا ضرری نمیرساند پس انصاریت کرد و بر سعد  
 بن عباد و اورا بقیقه بنی ساعده بردند که با او بیعت کنند چون این خبر بمهر رسید  
 ابو بکر را خبر کرد و هر دو بسرعت متوجه سقیفه شدند و ابو عبیده را که ستم  
 ایشان بود با خود برداشتند و در سقیفه جماعت بسیار از انصار جمع شدند  
 بودند و سعد بیمار در میان ایشان خوابیده بود و منازعت بسیار میان این  
 چند نفر و انصار شد تا آنکه ابو بکر با انصار گفت من شمارا میخوانم به بیعت یکی از  
 دو نفر یا ابو عبیده یا عمر هر دو را پسندیده ام برای خلافت عمر و ابو عبیده  
 با ابو بکر گفتند سزاوار نیست که ما بر تو تقدیم نماییم تو پیش از ما مسلمان شدی  
 و تو مصاحب غار بودی و تو احقّی باین امر از ما انصار یکفتمنی ترسیم غالب شود  
 بر این امر کسی که نه از ما باشد و نه از شما پس ما از برای خود امیری بگیریم  
 و شما از برای خود امیری قرار دهید ابو بکر فضیلت مهاجران و انصار را  
 هر دو ذکر کرد و گفت مهاجران امر را باشند و شما و زرا باشید حباب بن  
 انصاری برخاست و گفت ای گروه انصار دست نکاه دارید که  
 مهاجران در خانه شما و در زیر سایه شما اند و کسی جرأت بر مخالفت شما  
 نمیکند اگر آنها بامارت شما راضی نباشند از ما امیری باشد و از ایشان  
 امیری باشد عمر گفت هیهات و شمشیر در یک غلاف نمی تواند بود و عمر  
 راضی نمی شوند که شما امیر باشید و پیغمبر از غیر شما باشد و راضی اند با آنکه  
 خلافت با جماعتی باشد که پیغمبر از ایشانست و که می تواند که منازعت کند

باما و حال آنکه ما خویشان و عشیره اویم مگر کسی که خواهد خود را بهسکه اندازد  
 و فتنه برپا کند باز حجاب از آن قسم سخنان گفت و گفت بشیر شما اینها  
 اطاعت کرده اند و هر که رد و قول من میکند شمشیر بر منی او میزنم پس ابو عبیدہ  
 برخاست و سخن بسیار گفت و بشیر بن سعد که از بزرگان انصار بود چون  
 از قبیلہ اوس بود و ایشان خلافت را از برای سعد میخواستند و او  
 از قبیلہ خزرج بود و سعد او را بر این داشت که میل کرد بجانب قریش و مرا  
 ترغیب کرد که راضی شوند به بیعت مهاجران و باین سبب اختلاف  
 بهم رسید و در میان انصار و مهاجران قوی شدند پس ابو بکر گفت اینک  
 عمر و ابو عبیدہ و دو شیخ قریش اند با هر یک که میخواهید بیعت کنید عمر و ابو عبیدہ  
 باعتبار توطئه که با هم کرده بودند گفتند ما با وجود تو اختیار خلافت نمیکنیم و  
 خود را و از کن تا با تو بیعت کنیم بشیر گفت من هم با شما شریک ام چون  
 قبیلہ اوس سخن بشیر را شنیدند شروع کردند به بیعت کردن با ابو بکر  
 و هجوم آوردند و سعد نزد یک شد که در زیر پای مردم هلاک شو گفت  
 مرا کشتید عمر گفت بکشید سعد را خدا او را بکشد قیس پس سعد حبست  
 و بریش عمر چسبید و گفت ای پسر ضحاک حبشیه ترسان و کریان  
 و رجنلها و شیر غزان و در محل ایمنی اگر یکم از پدرم کم کنی کینه ان دوست  
 نمیکند ارم ابو بکر گفت ایستہ باش ای عمر که رفت و مدارانافع تر و بهتر است  
 سعد گفت ای پسر ضحاک دانسته که اگر قوت برخاستن میداشتم هراینه می  
 دادم که چه های مدینه صدای که شمارا و اصحاب شمارا از مدینه بیرون کند و من می

بگوئی کہ در میان ایشان ذلیل بودید و تابع دیگران بودید الحال  
 بر من جرات بہرسانید و اید اسی آل خزرج مرا از محل فتنہ بیرون برید  
 اورا برداشتند و بجانہ بردند پس ابو بکر فرستاد کہ مردم بیعت کردو  
 تو ہم بیا و بیعت کن گفت نہ و اللہ بیعت نکند تا ہر تیری کہ در کمانہ دارم  
 بسوی شما جندازم و سرنیزہ خود را از خون شما رنگین کنم و شمشیر بکار برم  
 تا وستم قوت گرفتن آن داشته باشد پس من با شما متاتلمہ میکنم با ہر کہ  
 متابعت من کند از اہل بیت من و عشیرہ من و بچہ اسو کند کہ اگر جن انس  
 جمع شوند من باشا و عاصی بیعت نکند تا بہ نزد پرور و کار خود روم چون این  
 جواب را بایشان گفتہ عمر گفت البتہ از بیعت باید گرفت بشیر پسر کعبہ  
 او ابا کردہ است از بیعت و بہ حاجت افتادہ است و بیعت نیکند  
 تا کشتہ شود و او کشتہ نمی شود و تا اوس و خزرج کشتہ نشوند اورا  
 بگذارید و بیعت نکردن او بشما ضرری ندارد پس قبول کردند قول اورا  
 و دست از سعد برداشتند و او بناز ایشان حاضر نمی شد و بحکم ایشان  
 قابل نبود و اگر یاور می یافت البتہ با ایشان جنگ میکرد و پیوستہ  
 بر این حالت بود تا ابو بکر مرد و عمر خلافت را متصرف شد چون از سر  
 عمر این نبود رفت بشام و در آنجا مرد و با بیع یک بیعت نکرد و سبب  
 موتش آن بود کہ در شب تیری براو زد و او را کشتند و تہمت بر جن  
 کہ جن او را کشتہ و بعضی گفتہ اند کہ عمر جالہ برای محمد بن سلمہ انصاری قرار  
 کرد و او سعد را کشت و از حضرت امیر المؤمنین علیہ السلام روایت

کرده اند که میفرین شبیه او را کشت و سایر انصار و حبشی که در مدینه حاضر بودند  
 بیعت کردند و حضرت امیر المومنین<sup>ؑ</sup> در این احوال مشغول تهنیت و تفییل و تکفین  
 حضرت رسول<sup>ﷺ</sup> بود و سلیم بن قیس هلالی گفت از سلمان رضی الله عنه  
 شنیدم که چون حضرت رسول<sup>ﷺ</sup> بلا اعلی رحلت نمود و مردم گرد آمدند  
 مگر ابوبکر و عمر و ابوعبیده آمدند و محاصره کردند با انصار و حبشی که علی پشت  
 بکوبید ایشان گفتند حجت ایشان این بود که ای گروه انصار قریش احق است  
 با خلافت از شما زیرا که حضرت رسول<sup>ﷺ</sup> از قریش است و مهاجران  
 بهتر اند از شما زیرا که خدا و قرآن ایشان را پیش از انصار ذکر کرده است  
 و ایشان را تفییل داده است و حضرت رسول<sup>ﷺ</sup> فرمود که اما ما مان از قریش اند  
 سلمان گفت من رفتم بخدمت حضرت امیر علیه السلام و او مشغول غسل  
 دادن حضرت رسول<sup>ﷺ</sup> بود زیرا که آنحضرت وصیت کرده بود که کسی غیر  
 من تکب غسل او نشود پس گفت یا رسول الله که اعانت میکند مرا بر غسل تو  
 گفت جبریل پس هر عضوی را که حضرت میخواست بشوید جبریل میکشید  
 و آن عضو را ظاهر میکرد و چون از غسل و کفن و حنوط فارغ شد مرا بطلبید  
 با ابودر و مقداد و فاطمه حسن و حسین علیهم السلام و ما در عقب او صف بستیم  
 برو نماز کردیم و عایشه در آن حجره بود جبریل چشم او را گرفت که آن نماز را  
 نپذیرد پس رخصت داد و صحابه را که ده نفر ده نفر داخل می شدند و بر دور  
 حضرت می ایستادند و علی علیه السلام ای ای الله ملک کتبه یصلون  
 علی النبی<sup>ﷺ</sup> را تا آخر آیه میخواند و ایشان صلوات میفرستادند و میفرمودند

تا آنکه همه مهاجران و انصار داخل شدند و صلوات فرستادند و رفتند و نماز حقیقی همان نماز بود که اول کرده شد و اگر ایشان خبر می شدند طح سیکه و ند که امامت نماز را ابو بکر بکند پس سلمان گفت که من خبر دادم امیر المؤمنین را با آنچه آن منافقان و ند و وقتی که مشغول غسل بود و کفتم الحال ابو بکر بر منبر نشسته است و مردم را نمی شنوند که بیکدست با او بیعت کنند و با هر دو دوست با او بیعت می کنند حضرت فرمود که یا سلمان و انستی که اول کسی که با او بیعت کرد و وقتی که بر منبر حضرت رسول بالا رفت که بود کفتم نه و لیکن در سقیفه اول کسی که با او بیعت بشیر بن سعد بود پس ابو عبیده جراح پس عمر پس سالم مولای حذیفه پس معاذ بن جبل حضرت فرمود او را انیکویم اول کسی را میگویم که بر منبر با او بیعت کرد و سلمان گفت نیکویم اما دیدم مرد پیری را که تکیه بر عصای خود کرده بود و در میان و چشمش علامت سجده بود و بسیار متعبد می نمود چون ابو بکر بر منبر نشست اول او بالا رفت و کرسیت و گفت الحمد لله مردم تا نزدین مکان دیدم دست را بگشا او دست دراز کرد و با او بیعت کرد پس گفت این وزریت مثل روز آدم پس از منبر فرو آمد و از سجده بیرون رفت حضرت فرمود یا سلمان و انستی که بود کفتم نه و لیکن سخن مرا بد آمد و چنان می نمود که شامت سیکه و بو فات حضرت رسول حضرت فرمود که او شیطان بود لعنه الله خبر داد مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله که ابلیس سر کرده های اصحابش حاضر شدند و روز غدیر که حضرت رسول مرا بخلافت نصب کرد و با مر خدا و خبر داد مردم را که من اولی ام بایشان

از جابهایی ایشان و امر کرد ایشان را که حاضران بنایان برسانند پس  
اتباع آن لعین و مستردان اصحاب او با و گفتند که این امت مرحوم میشوند  
و ترا و ما را بر ایشان دستی نخواهد بود ایشان پناه خود را و امام خود را بعد از  
پیغمبر و آنستند پس شیطان غلین و مخزون بر کشت حضرت امیر فرمود که پس  
حضرت رسول فرمود که چون من از دنیا بروم و مردم در نعل بنی ساعده  
با ابو بکر بیعت خواهند کرد پس بسجده خواهند آمد و اول کسی که بومبر من با او  
بیعت خواهد کرد شیطان خواهد بود و بصورت مرد پیری متعبد می چنین  
خواهد گفت پس بیرون خواهد رفت و شیاطین و اتباع خود را جمع خواهد  
کرد پس ایشان او را سجده خواهند کرد و خواهند گفت که امی سید ما و بر ما  
توحی که آدم را از بهشت بیرون کردی پس او در جواب خواهد گفت که  
که ام امت اند که بعد از پیغمبر خود و گمراه نشدند شما می گفتید که من بر ایشان  
راهی ندارم و دیدید که چگونه ایشان را بر مخالفت پیغمبر خود و دشمنی این است  
که حق تعالی فرموده است وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ  
إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ یعنی تحقیق که راست کرد بر ایشان شیطان بخان  
پس متابعت کردند او را مگر گروهی از مومنان سلمان گفت چون شب  
علی علیه السلام فاطمه را بر و راز کوشی سوار کرد و دوست حسن و حسین  
علیها السلام را گرفت و بجا نه هر یک از اهل بدر از مهاجران و انصار رفت  
و حق امامت و خلافت خود را بیا و ایشان آورد و طلب یاری از ایشان  
کرد و اجابت او نکردند مگر چهل و چهار کس و بردایت و یکرهیت و چهار نفر



پس فرمود که اگر راست میگویند سرهای خود را بترائید و اسلحه خود را  
 بردارید و بایید به نزد من که با من بیعت کنید بر موت یعنی تا کشته نشوید  
 دست از یاری من برندارید چون صبح شد بنی چهار کس نیامدند سلمان و ابوذر  
 و مقداد و عمار و بروایت دیگر بجای عمار زبیر است سه شب حضرت چنین کرد  
 و در هر روز بنی این چهار نفر حاضر نشدند چون حضرت دانست که ایشان در تنگ  
 غدر و کراخه یاری او نمی کنند رفت و در خانه نشست و مشغول حج قرآن  
 شد و از خانه بیرون نیامد تا همه راجع کرد و قرآن متفرق بود و در پوستها و چوبها  
 و رفته ها و استخوانها پس ابو بکر فرستاد که بیا و بیعت کن حضرت گفت من سبک  
 یاد کرده ام که رد ابر و دشمن نکیرم مگر از برای نماز تا قرآن راجع کنم پس  
 چند روز صبر کرد و بعد حضرت مجموع قرآن را جمع کرد و در میان جامه گذاشت  
 و سرش را مهر کرد پس آنرا بسجده آورد و در وقتی که ابو بکر با صحابه در مسجد بودند  
 و ندانند که آنرا از بلند که ایها الناس چون حضرت رسول از دنیا رفت مشغول  
 غسل و تجهیز او کردند و بعد از آن مجموع قرآن را که درین جامه هست جمع کردند  
 هیچ آیت نازل نشده است مگر آنکه حضرت رسول بر من خوانده است  
 و تا ویش را بمن گفته است و رقیامت نگوئید که ما ازین غافل بودیم و نگویید  
 که من تنها را یاری خود نخواهم و حق خود را بیا دشمنانم و روم و شمارا  
 بکتاب خدا دعوت نکردم عمر گفت آنچه از قرآن باهاست ما را بس است  
 و احتیاج بقرآن تو نداریم حضرت فرمود و بیکر این قرآن را نخواهید دید  
 تا مهدی از فرزندان من این را ظاهر گرداند و خانه خود برگشت پس عمر

با ابوبکر گفت علی را بطلب تا بیعت کند و تا او بیعت نکند ما این بیعتیم با ابوبکر  
 فرستاد که اجابت کن خلیفه رسول الله را حضرت گفت سبحان الله چه  
 دروغ بر حضرت رسول است ابوبکر و جمعی که برو را ویند همه میدانند  
 که خدا و رسول غیر من کسی را خلیفه نکرده اند بار دیگر فرستاد که اجابت کن  
 ما میرالمومنین ابوبکر را حضرت تعجب نمود و گفت سبحان الله اندک وقتی هست  
 که پیغمبر از میان ایشان رفته است او خود میداند که این نام او برای غیر من  
 صلاحیت ندارد و او هفتم آن جماعتی بود که حضرت رسول ایشان را امر  
 کرد که بر من سلام کنند و مرا امیرالمومنین بنامند پس او و فرقیش عمر رسیدند  
 که خدا این را امر کرده است حضرت فرمود که بی حجت و راستی از جانب  
 خدا و رسول هست و او امیر مومنان است و سید مسلمین است و صاحب علم  
 غر مجلین است خدا او را در قیامت بر سر اطا خواهد نشاند که دوستان خود را  
 بسوی بهشت فرستد و دشمنان خود را بسوی جهنم چون این خبر را بر وند و  
 روز ساکت شدند پس در انشب باز حضرت همیشه فاطمه و حنین علیهم السلام  
 را از برای اتمام محبت بخانه جمیع اصحاب رسول برو و از ایشان یاری  
 طلبید و بغیر آن چهار نفر اجابت نکرد پس عمر با ابوبکر گفت چرا میفرستی که  
 علی و این چند نفر را برای بیعت بیاورند همه بیعت کردند بغیر اینها ابوبکر  
 گفت که ابوسفیم عمر گفت قنفذ را میفرستم که او مرد غلیظ میشرمی است  
 و از قبیلہ بنی نضلی است پس او را با جمعی از اعوان فرستاد و چون قنفذ حضرت  
 امیر رخصت داد که داخل شوند اصحاب قنفذ برگشتند و گفتند که رخصت نیده

کہ داخل شویم عمر گفت بی رخصت داخل شوید چون رفتند حضرت فاطمہ سو گند  
 ایشانرا کہ بی رخصت داخل خانہ من میشود تنہا بخامد و اصحابش بر پشتند  
 و خبر آوردند عمر و غضب شد و گفت مارا با کفہ زنان چه کار است و امر کردی را  
 کہ برو و را بودند کہ پیغمبر برداشتند و خود نیز پیغمبر برداشت و بر در خانہ  
 اہل بیت کہ اشتمد حضرت امیرالمومنین و فاطمہ و امام حسن و امام حسین با سایر  
 اہل بیت و خانہ بودند و فریاد زد و عمر کہ یا علی بیرون بیا و بیعت کن با خلیفہ رسول خدا  
 و الا آتش در خانہ ات می افکنم پس حضرت فاطمہ برخاست و گفت چه میخوا  
 از ما می عمر گفت در را بگشا و کر نہ خانہ را با شما می سوزانم فاطمہ گفت ای عمر  
 از خانہ می ترسی بخانہ من میخواهی کہ در آئی آن بجای بر نکشت و آتش طلبید و بد  
 انداخت فاطمہ فریاد یا اتباہ و یا رسول بلند کرد و عمر شمشیر را بر پهلوی آنحضرت زد  
 و تازیانہ را بلند کرد و بر ذراع شمشیرش و فاطمہ خطاب کرد و پدر بزرگوارش را  
 کہ یا رسول اللہ بد خلافتی کرد و نداد بکر و عمر در حق اہل بیت تو پس حضرت امیرالمومنین  
 بیتا شد و حیرت گیران آن ملعون را گرفت و بر زمین زد و پیش را شکست و کشتن  
 پیچید کہ آن ملعون را بکشتہ بخاطر آورد و وصیت حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ  
 کہ او را امر بصبر و نہی از مقاتلہ ایشان فرمودہ بود دست برداشت و  
 گفت بحق آن خداوندی کہ محمد را کرامی داشت پیغمبری امی سپر ضحاک اگر نقدیر  
 می بود از حق تعالی کہ پیش گذشتہ و عہدیکہ حضرت رسول در این باب  
 با من کردہ ہر آئینہ میدانستی کہ بی رخصت من داخل خانہ من نمی توانی شد  
 پس عمر فرستاد و لشکر بعد و خود طلبید و آن منافقان هجوم آوردند و داخل خانہ

شدند و حضرت امیر شمشیر خود را برداشت چون قنقه دید که شیر خد شمشیر را  
 ترسید که شمشیر را بجشد و بیرون آید و یکی را زنده نگذاشت و دوید نزد ابوبکر  
 و قصه را نقل کرد ابوبکر گفت اگر علی را زده بیرون آمدن کند بخانه اش بریزید  
 و او را بگیرد و اگر مانع شود و آتش ز خانه اش بریزد پس قنقه ملعون را اسباب  
 بد و نرخصت هجوم آوردند و شمشیر را از دست حضرت گرفتند و ریسمانی  
 در کوی مبارک حق جوی آن مطیع امر الهی انداختند و کشیدند که از خانه بیرون  
 آورند و برایت ابن عباس خالد شمشیر خود را حواله آنحضرت کرد و حضرت  
 همان شمشیر را از دست او گرفت و خواست که بر او بزند و حضرت را قسم  
 داد و حضرت شمشیر را انداخت عمر ملعون فرستاد و نزد قنقه که اگر حضرت فاطمه  
 مانع بیرون آوردن علی شود پدر و امکن و او را بزن و وورکن چون حضرت  
 بدر خانه رسانیدند حضرت فاطمه علیها السلام نزد یک در آمد و مانع شد قنقه  
 ملعون و در را بعنف کشت و و بر پهلوی فاطمه زد که یکت زده از دنده های پهلوی  
 مبارک شکست و فرزند می که حضرت رسول او را در شکم محسن نام کرده بود  
 سقط شد و باز عانت می فرمود تا زمانی که بر بازویش زد که استخوان شکست  
 و بهین ضربتها شهید شد و چون از دنیا رفت در بازویش گره بزرگی از آن  
 ضربه پدید آمد و پس حضرت امیر را با آن حال بیرون کشیدند تا نزد ابوبکر  
 لعین آوردند و عمر ملعون با شمشیر برهنه بر بالای سر آنحضرت ایستاد و خالد لعین  
 و ابوعبیده و سالم و معاذ بن جبل و مغیره بن شعبه و اسید بن حضیر و بشیر بن  
 سعد و سایر منافقان کلمه مسلح بر داور ابوبکر لعین ایستاده بودند و سلیم بن

گفت من سلمان گفتم آیا این جماعت بی نصبت داخل خانه فاطمه شدند گفت  
 آری و الله متعنه نیز بر سر نه داشت و استغاثه میکرد یا ابتاه یا رسول الله  
 تو دیروز از میان مارفته و ابو بکر و عمر با اهل بیت تو چنین می کنند و من ندیدم  
 که ابو بکر لعین و آنها که بر دور او بودند همه نیکو بستند بغیر عمر لعین و خالد و مغیره و عمر  
 میگفت ما را کاری نیست با فوئان و رایبهای ایشان در هیچ امری چون  
 حضرت علی علیه السلام را به نزدیک ابو بکر آوردند فرمود که بخدا سوگند اگر  
 شمشیر من در دست من می بود شما بر من دست نمی یافتید و الله که من ملائحت  
 نمیکم و رانکه با شما جدا نکردم اگر آن چهل نفر که با من بیعت کردند بیعت را نمی  
 شکستند من جماعت شما را پراکنده میکردم و لیکن خدا لعنت کند آنها را  
 که با من بیعت کردند و بیعت را شکستند و چون نظر ابو بکر محمل لعین بر حضرت  
 افتاد فریاد زد که دست از او بردارید حضرت گفت ای ابو بکر چه زود جستی  
 بر مخالفت رسول خدا و اذیت اهل بیت او بکدام حق و بکدام تملت مردم  
 بیعت خود میخوانی تو دیروز با مر خدا و رسول او با من بیعت نکردی عمر  
 این سخنان را بکدام دست از تو برداریم تا بیعت نخی فرمود که اگر بیعت نکنم  
 چه خواهم کرد و گفت خواهم کشت ترا بذاکت و خواری حضرت فرمود که پس  
 کشته خواهید بود بنده و خالص خدا و برادر رسول او را ابو بکر گفت و بر و است  
 عباس عمر گفت که بنده خدا را قبول داریم اما برادر رسول را قبول نداریم حضرت  
 فرمود که انکار می کنید که رسول خدا مرا برادر خود کرد و ایند گفتند بلی پس حضرت  
 خطاب کرد و بجا به که ای گروه مهاجران و انصار شما را بخت قسم میدهم که نشنیده

از رسول خدا در روز غدیر که در حق من چه گفت و در غزو تبوک چه گفت  
پس آنحضرت رسول علانیه و در حق او گفته بود همه را ذکر کرد و ایشان گفتند  
که همه اینها را شنیدیم چون ابو بکر رسید که مبارک و مردم او را یاری کنند خود  
مبارک کرد و گفت آنچه گفتی همه حق است و ما همه را شنیده ایم کوششهای خود  
و در خاطر داریم اما شنیدیم از رسول خدا که بعد از اینها گفت که ما اهل بیت را خبر برگزیده است  
و کرامی داشته است و از برای ما اختیار کرده است آخرت را بر دنیا  
و خلافت و پیغمبری هر دو را و ما جمیع نکره هست علی علیه السلام گفت آیا کسی  
که با تو این کو اسی با بد عمر گفت راست گفت خلیفه رسول الله من شومین  
پس ابو عبیده و سالم و مولای خدیفه و معاذ بن جبل نیز شهادت دادند حضرت  
فرمود که و فاکر و ید شامی و نفر با آن بحیثه ملعونه که در میان کعبه نوشتیم که اگر محمد  
گفته شود یا بمیرد یا بمردن محمد ابریم که خلافت با اهل بیت او برسد و این حدیث را در  
وضع کرد و بعد ابو بکر گفت تو چه دانستی که ما چنین کردیم حضرت فرمود ای نبی  
و ای سلمان و ای ابو ذر و ای مقداد سوال میکنم از شما بحق خدا و بحق  
اسلام که شما شنیدید از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که این پنج نفر را نام برد  
و گفت چنین نامه نوشته اند چنین پیمانی با یکدیگر بسته اند همه گفتند بل شنیدیم  
آنحضرت گفت که ایشان چنین نامه نوشته اند و عهدی کرده اند که خلافت  
از اهل بیت بگرداند پس تو گفتی پدر و ما و مردم فدای تو باد یا رسول الله  
- اگر چنینی گفت من چه کنم فرمود که اگر یاور بیایی با ایشان جفا و قتال کن  
و اگر نیایی خون خود را حفظ کن و خود را بکشتن مده و پس حضرت ائمه گفت

که اگر آن چهل نفر که با من بیعت کردند و نما میگردند و غذا میگردم با ایشان  
 از برای خدا و بخدا سوگو کند که این خلافت که ابو بکر و عمر از من منصب کردند  
 با جدی از فرزندان ایشان نخواهد رسید تا روز قیامت و آنچه تکذیب و قول  
 شما میکند و افترائی که بر حضرت رسول بتید این آیت است **وَإِنَّمَا يُرِيدُ**  
**النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ**  
**الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا**  
 یعنی آیا حسدی بر بند بر مردم و را آنچه خدا عطا کرده است ایشان را از فضل خود  
 پس بتحقیق که دادیم آل ابراهیم را کتاب و حکمت و عطا کردیم با ایشان  
 ملک و بادشاهی عظیم را حضرت فرمود کتاب پیغمبریست و حکمت سنت است  
 و ملک عظیم خلافت است و ما یم آل ابراهیم پس مقداد برخاست و گفت  
 یا علی چه میفرمائی بخدا سوگو کند که اگر مرا امر کنی بهین شیر برنم و اگر فرمائی  
 دست باز دارم حضرت فرمود که ای مقداد دست باز دار و عهد حضرت  
 رسالت را و آنچه ترا بآن وصیت کرده است بخاطر بیاور سلمان گفت  
 پس من برخاستم و گفتم بحق آن خداوندی که جانم در دست قدرت اوست  
 که اگر دانم که دفع ظلمی می توانم کرد و دین خود را عزیز می توانم کرد هر آینه شمشیر  
 خود را میکشتم و میزنم ناحق غالب شود آیا برادر رسول خدا و وصی او و خلیفه او  
 و امتش و پدر من و زندانش را باین مذلت و خواری میکشید و می زدند  
 پس بشارت باد شما را ببلای خدا و نا امید باشید از نعمت و رجائیس ابو بکر  
 برخاست و گفت ای امتی که بعد از پیغمبر خود حیران شده اید و بعضیان خود را

مخدول کرده اید حق تعالی میفرماید إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ  
وَالْأَحْمَرَانِ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ  
وآل محمد اخلاف نوح و آل ابراهیم اند و برگزیده سلاله اسمعیل اند و عترت  
پیغمبر آخر الزمان اند و اهل بیت نبوت اند و موضع رسالت اند و محل آمد و شد  
ملائکه اند و ایشان مانند آسمان بلند محل رحمت اند و مانند کوه های من  
سوجب استقرار زمین اند و مانند کعبه محترم و قبله عالیشان اند و مانند چشمه صافیه  
منبع علوم حق اند و مانند ستاره های درخشنده هدایت کتبه خلق اند و شجره  
مبارک اند که خدا نور خود را بنور ایشان مثل زده است محمد خاتم انبیاء و سید  
ولد آدم است و علی وصی او دنیا و امام متقیان و قائم غر مجملین است و او  
صدیق اکبر و فاروق اعظم و وصی محمد و وارث علم او و اولای ناس  
بهوین از انفس ایشان چنانکه حق تعالی فرموده است لَتَبْلُوُنَّ اَنْفُسَكُمْ  
مِنْ اَنْفُسِهِمْ وَاَنْزَلْجَهُ اُمَمًا تَهْتَمُّوْا وَلَوْ لَا رَحْمَتُ بَعْضِهِمْ اَوْ بَعْضٍ  
فَفِي كِتَابِ اللَّهِ یعنی پیغمبر اولی است بهوینان از جانبهای ایشان زمان  
ماوران ایشانند و خویشان او بعضی اولی و احق اند بعضی در کتاب خدا  
پس ابو ذر کفایت مقدم دارند هر که را خدا مقدم داشته است و موخر دارند  
پیغمبر که را خدا موخر داشته است و ولایت و وزارت پیغمبر را کسی بعد  
که خدا داده است پس درینوقت عمر مرد و و برخواست و گفت چه عبت بر بالا  
این پیغمبر نشسته علی با تو در مقام مجاوله و محاربه است و در زیر منبر نشسته  
و به پیغمبر که با تو بیت کند یا از منبر بریزد ای یا بفرما که اگر نوش را بزخمیم و امام حسن



و امام حسین صلوات اللہ علیہا بر بالائی سر پر ریز کو از خود ایستاده بودند چون  
 حرم کشتن را شنیدند گریستند و صد ابلند کردند که یا خدا یا رسول اللہ حضرت  
 امیر ایشان را بسینه خود چسپانید و گفت گریه نکنید بخدا سوگند که ایشان قادی  
 بر قتل پدر شما نیستند و از ان ذلیل تر و بمقدار تر اند که این جرات توانند  
 پس ام این مرید رسول خدا آمد و گفت ای ابو بکر چه زود ظاهر گردید جسد و نقابت  
 خود را عمر گفت ما را بسخن زمان چه کار است و گفت او را از مسجد بیرون کردند  
 پس بریده اسلمی برخاست و گفت تو با برادر رسول خدا و پدر فرزندانش  
 چنین سلوک میکنی و ترا در میان قریش می شناسیم بآن صفاتی که همه کس میدانند  
 یا رسول خدا انکف است و ابو بکر که بر وید بسوی علی و سلام کند برو با مارت  
 و منان شما پرسیدید که با مر خدا و رسول است گفت بل ابو بکر گفت بل چنین بود  
 اما پیغمبر بعد از ان گفت از برای اہل بیت من پیغمبری و خلافت جمع نمی شود  
 بریده گفت بخدا سوگند که این را رسول خدا انکف است و اللہ و شہر کہ  
 تو امیر باشی من نمی مانم عمر ملعون گفت که او را زدند و از مدینه بیرون کردند  
 پس عمر لعین گفت ای پسر ابو طالب برخیز و بیعت کن حضرت گفت اگر کنم  
 عمر لعین گفت کردند را میزنم حضرت سه مرتبہ این سخن را گفت و چون  
 شنید تا حجت را بر ایشان تمام کرد پس عمر دست را بلند کرد و بی آنکہ حضرت  
 دست بکشد ابو بکر لعین دست خود را و از کرد و بر روی دست حضرت  
 گذاشت و بروایت عباس چون عمر لعین گفت کردند را میزنم حضرت  
 فرمود بخدا سوگند ای پسر خفاک تو قادر بر ان نیستی و تو لایم تر و ضعیف تر از آنکہ

این کار توانی کرو پس خالد ملعون بر حبت و شمشیر کشید و گفت و اندا که  
 بیعت کنی میگویم ترا حضرت بر خاست و کریبان خالد را گرفت و او را  
 تلافی داد که بر پشت افتاد و شمشیر از دستش پرید و سلمان گفت چون  
 حضرت را بمسجد آوردند و در میان در کردش بود و می کشیدند و بجا  
 قبر حضرت رسول کرو و گفت **إِنَّ أَمْرًا الْقَوْمَ اسْتَضَعَفُونِي**  
**وَكَاذِبًا يَقْتُلُونَنِي** ای برادر بد رستی که قوم مرا ضعیف کردند و این  
 و نزدیک شد که مرا بکشند و این خطابت که با رون مجوسی گفت از برای  
 پرستیدن قوم او که ساله را پس بریر گفتند بیعت کن او ابا کریم و خالد و  
 باجم و دیگر شمشیر را از دست او گرفتند و شکستند و او را کشیدند تا بجز بیعت  
 کرد و سلمان گفت پس مرا گرفتند و کردند مرا فشر و ندانم سلعه در کردند من  
 بهم رسید و بجز بیعت کردم پس ابو ذر و مقداد را بجز و اگر ایه بیت فرمود  
 و بغیر امیر المومنین و ما چار نفر بجز بیعت نکردیم و شدت و امتناع بجز از ما  
 همه پشتر بود چون بیعت کرد و گفت ای پسر نجاک بجز اسو کند اگر این طایفان  
 بنو و ند که ترا اعانت کردند و ند نمی توانستی مراجع کنی در وقتی که شمشیر در دست  
 من باشد من جبن و نامردی ترا خوب میدانم و لیکن طاعنی چند ترا  
 اعانت کرده اند که بقوت ایشان حمله میکنی پس عمر ملعون در غضب شد  
 و گفت تو ضحاک را نام میبری بری زیرا که گفت ضحاک گیت که من نام او را نگویم  
 ضحاک گیز جیشی بود از جدم عبد المطلب و او زنا کار بود و زنا کرد با وجد تو  
 نفیل پس خطاب پدر تو از او بهم رسید و بعد از آنکه آن ولد الزنا از او بهر سید

عبدالمطلب نمی‌کرا بجده تو بخشید و پدر تو غلام جد ما ست پس ابو بکر میان  
 ایشان اصلاح کرد و دوست از یکدیگر بر داشتند سلیم گفت من سلمان گفتم  
 تو با ابو بکر بیعت کردی و هیچ نخواستی سلمان گفت بعد از بیعت گفتم هلاک  
 و ملعون شدید تا قیامت آیا میدانید که چه کردید با خود و سنت کافران پیش از خود  
 اختیار کردید و افتراق و اختلاف در میان این است انداختید و دوست  
 از سنت پیغمبر خود برداشتید تا آنکه خلافت را از معدنش بیرون کردید عمر  
 حالا که تو امامت بیعت کردی هر چه خواهید بگوئید من گفتم شنیدم از رسول  
 صلی الله علیه و آله فرمود که بر تو و بر صاحب ابوبکر که با او بیعت کردی  
 مثل کنانان جمیع است تا روز قیامت و مثل عذاب همه ایشان خواهد  
 عمر گفت هر چه خواهی بگو امام تو بیعت کرد و دیده است روشن نشد با آنکه خلافت  
 باد برسد من گفتم کواهی میدهم که در بعضی از کتابهای خدا خوانده‌ام  
 که یک در از درهای جهنم بنام تو و نسب تو و صفت تو است گفت آنچه خوا  
 بگو خدا و در کرد و خلافت را از اهل بیت که شما ایشانرا خدایان گرفته بودید  
 بغیر از من گفتم کواهی میدهم که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله  
 شنیدم و تفسیر این آیت فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ وَلَا يُوثِقُ  
 وَثْقَاهُ أَحَدٌ که این آیت در شان منست یعنی عذاب و بند او  
 از همه کفار شدید تر است پس عمر گفت ساکت شو خدا صدایت را بگیر و ای غلام  
 فرزندان کنیده پس حضرت امیر علیه السلام گفت قسم میدهم ترا ای سلمان  
 که ساکت شو سلمان گفت بخدا سو کند که اگر حضرت امیر را امر بسلوکت نیکرد

هر آیت که در شان او نازل شده بود و هر حدیث که از حضرت رسول  
 در حق او و ابو بکر شینده بود میگویم چون عمر دید که ساکت شد گفت  
 از روی تهدید که تو مطیع و متقاد ای پس چون ابو ذر و مقداد بیعت کردند  
 و سخنی نگفتند عمر گفت ای سلمان چرا ساکت نمی شوی چنانکه دو جنس  
 بیعت کردند و هیچ نگفتند محبت تو نسبت با اهل بیت و تعلیم تو ایشان را  
 زیاده از اینها نیست ابو ذر گفت ای عمر آیا سرزنش میکنی ما را محبت آل محمد  
 و تعلیم ایشان خدا لعنت کند و کرده است کسی را که ایشان را دشمن دارد  
 و افترا کند بر ایشان و حق ایشان را بظلم از ایشان بگیرد و مردم را بر ایشان  
 مسلط گرداند و این است را از پس پشت از دین برگرداند عمر گفت آمین  
 خدا لعنت کند کسی را که ستم و حق ایشان کند ایشان را و خلافت حق نبود  
 و ایشان و سایر مردم درین امر مساوی بودند ابو ذر گفت پس چرا  
 شما حجت گردید بر انصار به قرابت رسول پس حضرت امیرالمومنین  
 صلوات الله علیه فرمود که ای پسر خنک پس ما را دران حق نیست و حق  
 خلافت مخصوص تو و ابو بکر و فی زاده پسر زن خورنده یکس است عمر  
 الحال که بیعت کردی دست ازین سخنان بردار عامه مردم بمصاحب  
 من راضی شدند و بتو راضی نشدند گناه من چیست حضرت فرمود و لیکن  
 خدا و رسول راضی نیستند مگر بمن پس بشارت باد ترا و مصاحبت را و آنها  
 که متابعت و معاونت شما را کردند بجنب خدا و عذاب او و خواری  
 و ای بر تو ای پسر خطاب نمیدانی که چه کرده و چه عذاب برای خود و شما

بسیار کرد و ابو بکر گفت ای عمر الحال که او بیت کرد و ما از شر و فتنه و این  
 شدیم بگذار هر چه خواهد بگوید حضرت فرمود بغیر یک سخن نمیکویم خدا را بیا و شما  
 می آورم ای چهار نفر یعنی سلمان و ابوذر و زبیر و مقداد آیا شنیده اید از رسول  
 صلی الله علیه و آله که گفت در جهنم تا بوقی از آتش هست که در آن دوازده نفر  
 هستند شش نفر از ائم سابقه و شش نفر ازین است و آن تا بوق در چاه  
 هست و در جهنم بر سر آن چاه سنگی هست که هرگاه حق تعالی خواهد جهنم را  
 مشتعل گرداند سیفرماید آن سنگ را از آن چاه بر میدارند و جمیع جهنم از شدت  
 حرارت آن چاه مشتعل میگردد پس علی علیه السلام فرمود من در حضور شما حاضر هستم  
 رسول صلی الله علیه و آله سوال کردم که آنها کیستند فرمود اما پیشینان  
 پس میرآدم که برادر خود را کشت و فرعون و نمرود و دو نفر از بنی اسرائیل  
 که یکی یهود را کراه کرد و دیگری نصاری را و ابلیس ششم ایشان است  
 و ازین است و حال است و پنج نفر که اتفاق بر نوشتن آن صحیفه ملعونه  
 و باید بگره و اتفاق کنند بر عداوت تو ای برادر من و معاونت یکدیگر  
 بر غضب حق تو تا آنکه پنج نفر را نام برد و یک یک ایشان را بشمارد پس با  
 نفر تو ای دادیم که مادرین و اقعه حاضر بودیم و همه را شنیدیم درین وقت  
 عثمان گفت که آیا بنزد تو دین صحابه حدیثی هست که در حق من شنیده  
 باشی علی علیه السلام گفت بلی شنیدم از رسول خدا که ترا لعنت کرد و  
 از لعنت نشنیدم که استغفار کرده باشی عثمان در غضب شد و گفت  
 با توجه کار است در هیچ حال دست از من برنمیداری نه در حیات

رسول و نه بعد از وفات او زبیر گفت بلی خدا بمنی ترا بر خاک بدار عثمان  
گفت بجز اسو کنند که من از رسول خدا شنیدم که میگفت که زبیر کشته خواهد شد و مر  
از اسلام سلمان گفت که درین وقت حضرت امیر علیه السلام است  
بمن گفت که راست میگوید زبیر بعد از قتل عثمان با من بیعت خواهد کرد  
و بیعت مرا خواهد شکست و مرده کشته خواهد شد سلیم گفت پس سلمان  
مردم همه مرده شدند بعد از رسول خدا بغیر چهار نفر مردم بعد از رسول خدا  
بمنزل هارون و اتباع او شدند و بمنزل که ساله و اتباع آن پس علی  
بمنزل هارون بود و ابو بکر بمنزل که ساله و عمر بمنزل که سامری و شنیدم  
از رسول خدا صلی الله علیه و آله که گفت که واهی از اصحاب من بمانید  
از اینها که در خلا هر نزد من منزلت و قرب داشته باشند که بر صراط بگذرند  
من چون ایشان را بینم و ایشان مرا ببینند و من ایشان را بشناسم و ایشان  
مرا بشناسند ایشان را از پیش من بر بایند پس من گویم پروردگار اینها  
اصحاب منند گویند بلی که اینها بعد از تو چه کردند چون تو از ایشان  
مفارقت کردی مرده شدند و از دین برگشتند پس من گویم و در  
ایشان را شنیدم از رسول خدا که هر کس که مرگب خواهند شد سنت یقینی است  
مانند موافقت و تمامی نعل با یکدیگر و پیرهای تیر با یکدیگر شبر و شبر و ذراع  
بذراع و باع و باع زیرا که توست و قرآن مجید یک است و یک قلم  
و یک صحیفه نوشته شده است و مثلها و مستجابی این و دامت سلاطین  
و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که چون حضرت امیر المومنین

علیه السلام از خانه بیرون آوردند از برای بیعت فاطمه صلوات الله  
 علیها بیرون آمد و جمیع زنان بنی هاشم با آنحضرت بیرون آمدند و چون حضرت  
 فاطمه نزد یک قبر حضرت رسول رسید گفت دست از پسر عم بردارید  
 بحق خداوندی که محمد را بحق فرستاده اگر دست از او بردارید سوی  
 خود را پریشان کنم و پیراهن رسول خدا را بر سر گیرم و ناله بدرگاه خدا  
 بلند کنم تا که حاصل نزد خدا از من گرامی تر نیست و بچه آن گرامی تر از فرزند  
 من نیست سلمان گفت من نزد یک آنحضرت بودم بجا سوگند که دیدم  
 دیوارهای مسجد از بیخ کنده شد و آنقدر بلند شد که اگر کسی میخواست  
 از زیرش می تواند بیرون برود پس نزد یک آنحضرت رفتم و گفتم  
 ای سیده من ای خاتون من خدا پدرت را رحمت عالیاں کرد و اینچنین  
 تو سبب نزول عذاب بر ایشان میشود پس حضرت از مسجد بیرون رفت  
 و دیوارها سباجی خود فرو دادند تا آنکه غبار از زیر آنها بلند گردید و داخل  
 بنیهای ما شد و بر وایت دیگر حضرت فاطمه علیها السلام دست چنان علیها السلام  
 را گرفت و متوجه مرقد مطهر حضرت رسول صلی الله علیه و آله شد که فرین  
 کند پس حضرت امیر علیه السلام سلمان را گفت برو و دختر محمد را در پیاب  
 که من می بینم پهلوی مدینه را بگرکت آمده است و اگر او موسی خود را  
 بکشد و گریبان چاک کند و نزد قبر پدرش برود و فریاد بدرگاه خدا بآورد  
 این جماعت مهلت نمی یابند و مدینه بزمن فرو میرود و باطلش پس سلمان  
 خود را بحضرت فاطمه رسانید و گفت حضرت امیر میفرماید که بر کرد و سیر کن

و باعث عذاب این است مشو غاطه فرمود هرگاه او فرموده است  
 بر میگروم و صبر میکنم و به آسانید محبزه از حضرت صادق علیه السلام  
 روایت کرده اند که در وقتی که گریبان حضرت امیر المومنین را میکشید  
 و بنزد ابوبکر می آورد و ند چون بنزد یک مرقد مطهر حضرت رسالت صلی الله  
 علیه و آله رسید این آیت را خواند اِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْا نَفْسِيْ  
 وَكَادُوْا يَقْتُلُوْا نَفْسِيْ وستی از قبر بیرون آمد بجانب ابوبکر  
 که همه شناختند که دست حضرت رسول است و صدای غمناک شد که گفتند  
 که صدای آنحضرت است که اَكْفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ  
 مِنْ نُّطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاهُ رَجُلًا یعنی آیا کافر شدی با آنخدای که ترا آفرید  
 از خاک پس از نطفه پس ترا درست مردی کرد و آینه از طرق خاصه  
 از حضرت صادق علیه السلام و از طرق عامه از زید بن وهب روایت  
 کرده اند که و از ده نفر از اکابر مهاجر و انصار انکار کردند بر ابوبکر خلافت  
 او را و وجهت های شافی بر او تمام کردند از مهاجران خالد بن سعید بن العاص  
 که از بنی امیه بود و سلمان و ابو ذر و مقداد و عمار و بریده اسلمی از انصار  
 ابو الیثم بن الیهان و سهل بن حنف و عثمان بن حنف و ذوالشتران  
 خزیمه بن ثابت و ابی بن کعب و ابو ایوب انصاری چون ابوبکر بنسب  
 رفت بایکه گیر مشورت کردند بعضی گفتند می رویم و او را از منبر بر می آوریم  
 و بعضی دیگر گفتند اگر چنین کنید شته خواهیم شد و حق تعالی فرموده است خود را  
 بدست خود به تهلکه میندازید پس رای ایشان بر این قرار گرفت که بجست



حضرت امیرؓ روند و با او مصلحت کنند پس رقتند و گفتند یا امیرالمومنین  
 ترک کردی حق را که تو اولی و احق بودی به آن از ابو بکر زیرا که مائیت  
 از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که میفرمود علی با حق است و حق با علی است  
 بهر سو که او میرود حق با او میرود و ما بنحو اسیم برویم و او را از منبر بر آردم و آمده ایم  
 که رای تو درین باب بر اینست حضرت فرمود و بخدا سو کند که اگر چنین کند  
 باید با ایشان محاربه کند و شمانسبت با ایشان از بابت نمک اید و در میان  
 طعام و از بابت سرکه که در چشم کشند و خواهید آمد بسوی من با شمشیر  
 برهنه مستعد قتال و ایشان بنزد من خواهند آمد که بیعت کن و الا ترا  
 می کشیم پس باید که من با ایشان قتال کنم و دفع ایشان از خود بکنم  
 و این خلاف فرموده رسول خداست زیرا که آنحضرت پیش از وفات  
 خود من گفت که بزودی است با تو غدیر و مکر خواهند کرد و عهد مرا در بابت  
 خواهند شکست و تو از من بمنزله هارونی از موسی است بعد از من از بابت  
 هارون و اتباع او و سامری و اتباع او خواهند بود من گفتم یا رسول الله  
 مرا گاه چنین شود چه کنم فرمود اگر مایه ریایی مبادرت کن و جها کن  
 و اگر مایه ری نیابی دست باز دار و خون خود را حفظ کن تا مظلوم بنزد  
 من آید و چون حضرت رسول با اعلی طعن شد مشغول تغیل و تکفین او شد  
 پس سو کند یا و کردم که رو بروی و دشمن بگیرم مگر برای نماز تا قرآن را جمیع  
 و کردم پس دست فاطمه و حسنین عیسم السلام را گرفت و کردیدم بخانه های  
 اهل بدر و آنها که در راه دین کارها کرده بودند و سو کند و او را ایشان را

که رعایت حق من بکنند و خواندم ایشان را بسیار می خود و اجابت من نکردند  
 از ایشان مگر چهار نفر سلمان و ابوذر و مقداد و عمار پس از خدا بترسید  
 و ساکت باشند برای آنچه میدانند از کینه های من که در سینه های این جماعت  
 هست و بنص و عداوتی که ایشان دارند نسبت بخدا و رسول و اهل بیت او  
 اما همه با هم بر زمین نروان مرد و ظالم گشتند بر او آنچه از حضرت رسول  
 شنیده اید در حق من و ایشان تا تحت بر او تمام تر شو و او را عذری  
 نماند و حال ایشان نزد حضرت رسالت در وقتی که او را ملاقات می کنند  
 بدتر باشد پس در روز جمعه که آن شقی بر منبر نبی بالا رفت همه بر او میزدند  
 جمع شدند و اوّل کسی که از مهاجران سخن گفت خالد بن سعید بود چون  
 اعتماد بر اعانت نبی امیه داشت گفت از خدا بترس ای ابو بکر میانه  
 که رسول خدا در روز نبی قریبه گفت ای گروه مهاجران و انصار من  
 شما را وصیتی میکنم حفظ نمایند بد رستی که علی ابن ابیطالب امیر شما است  
 بعد از من و خلیفه من است و در میان شما باین وصیت کرده است  
 مرا پرور و کار من و اگر حفظ نکنید در حق او وصیت مرا و معاونت و یاری او  
 تمام بخت خواهد شد و احکام خود و مضطرب می شود و بر شما امر وین شما  
 و بدان شما و الی شما خواهند شد بد رستی که اهل بیت من و ارثان امر منند  
 و عمل کنندگان با مراست منته بعد از من خداوند امر که اطاعت ایشان  
 بکنند از امت من و حفظ کنند در حق ایشان و وصیت مرا پس ایشان را مشغول کردند  
 در زمره من و از برای ایشان بهره کاملی از مرافت من قرار داده که بآن

فوز و رستگاری آخرت را و خداوند اہر کہ بد خلافت من کند و اہل بیت  
 پس محروم گردان اور از بہشتی کہ عرص آن مانند عرص آسمانہا  
 و زمین است پس عمر با او معاصر شد و خالد در نسب و حسب و قبایح اعمال  
 او سخنان بسیار گفت و در آخر گفت مثل تو درین امر مثل ہمنزلت نیست  
 کہ حق تعالی در قرآن فرمودہ است کہ مثل او مانند مثل شیطان است  
 و وقتی کہ بہ انسان گفت کہ کافر شو پس چون کافر شد گفت من بیزارم از تو  
 پس عاقبت ہر دو آن خواہد بود کہ در جہنم خواہند بود ہمیشہ و این است  
 جزای ستمکاران پس سلمان بر خاست و اول بفارسی گفت کہ کروید و نکر  
 و ندانید کہ چہ کردید پس بحر بی گفت ای ابو بکر ہر گاہ مسئلہ رود کہ مذاقی  
 از کہ خواہی پرسید و ہر گاہ امر مشکلی را از تو سوال کنند بکہ پناہ خواہی برد  
 و چہ عذر داری و رانکہ تقدم نمائی بر کسی کہ از تو داناتر است و قرآنش  
 بر رسول خدا بیشتر است و بتاویل کتاب خداست پیغمبر داناتر است  
 و رسول خدا اورا مقدم داشت و رحیات خود و وصیت کرد با و نیز و ثبات  
 خود پس گفتہ اورا طرح کردید و وصیت اورا فراموش کردہ انگاشتید  
 و وعدہ اورا خلف کردید و عہد اورا شکستید و عقد امارت اسامہ برا  
 کہ رسول خدا اورا بر شما میر کرد کہ شمارا از مدینہ بیرون برد کہ این قتہ را  
 نگیرد و براست ظاہر شود کہ شما در بیچ امر متابعت او نکردید و ہمہ را ہم زدید و دین  
 دوی عمرت با خرواہد رسید و با این وزیر عظیم بقبر خواہی رفت  
 تا زود است تو بہ کن و این وبال عظیم را با آخرت مہربہ تحقیق کہ انچہ ما و حق

علی شنیدیم تو هم شنیدی و آنچه ما دیدیم تو نیز دیدی و اینها مانع نشد ترا  
 از آنکه چنین عظیمی را بگردن گرفتی پس ای و ز برخواست و گفت ای گروه  
 قریش عجب قباحی کردید و دست از قرابت رسول برداشتید و جماعت  
 بسیاری از عرب باین سبب مرتد خواهند شد و درین دین شک خواهند کرد  
 و اگر با اهل بیت پیغمبر خود میگذاشتید اختلاف و در میان شما بهم نمی رسید  
 و اکنون که چنین کردید هر که زوری بهمرساند خلافت را مستصرف خواهد شد  
 و خونهای بسیار در طلب خلافت ریخته خواهد شد و میدانید و همه بینان  
 شما میدانند که حضرت رسول فرمود که خلافت بعد از من از علی است  
 پس از برای او و پسر من حسن و حسین علیهما السلام پس از برای طاهران  
 از ذریت من علیهم السلام پس طرح کردید کفته پیغمبر خود را و آخرت  
 باقی را بدنیای فانی فروختید و سنت استهای گذشته را استابت کردید  
 که بعد از پیغمبران خود کافر شدند و بزودی وبال کار خود را خواهند دید و خدا  
 ستم گشته نیست بر بنده گان خود پس مقداد برخاست و او را نصیحت کرد  
 بسیار و گفت میدانی که بعیت علی علیه السلام و گردن تو هست  
 و حضرت رسول ترا و عمر را در زیر سایه علم اسامه که آزاد کرده رسول و امیر<sup>مبین</sup>  
 بود داخل کرد و او را بر شما امیر کرد و تا این خیال بخاطر شما نرسد و باریک  
 شما را در زیر علم سعد بن شقاف و نفاق عمرو بن العاص داخل کرد  
 و رغزوه ذات السلاسل و آن منافقی بود که در شان او از شما شکست  
 هوا لاک تر نازل شد و چنین منافقی را بر شما امیر کرد و بر سایر منافقان

و عمر و شمار چاوش آن لشکر کرد از چاوشی یکبار ترقی کرد می بخلافت و یقین  
 میدانی که خلافت بعد از رسول حق علی ابن ابیطالب است حق را  
 با و تسلیم کن پس بریده اسلی برخواست و گفت اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ  
 چه محنت کشد حق از باطل ای ابو بکر آیا از خاطر رفته است آنکه رسول خدا  
 امر کرد ما را که علی را امیر المؤمنین بگوئیم و سلام کنیم بر او بابت مومنان  
 و در بسیاری از مواطن گفت که این امیر مومنان و کشنده تافسان است  
 از خدا ترس و حق را یکی که احق است به او بر گردان پس عمار برخواست  
 و گفت ای گروه قریش و ای گروه انصار و مسلمانان بدانید که اهل بیت پیغمبر شما  
 اولاد نبی خلافت و احق اند بمیراث او و قیام با موردین پیش از همه کس  
 می توانند نمود و حفظ ملت رسول بهتر می توانند کرد و خیر خواه تر نسبت  
 بامت از همه کس پس بگوئید بصاحب خود که حق را رد کند بامش پیش از آنکه  
 امر شماست شود و وقت عظیم شود و دشمنان در شغالط کنند و میدانند  
 که علی ولی شماست بعد از خدا و رسول میدانند که فرق گذاشت حضرت رسول  
 میان شما و او و مواطن بسیار درهای مسجد و در و بغیر از او و کرم خود  
 فاطمه را با او و بسیار طلبکاران انداد و گفت من شهرستان حکتم و علی و کاه  
 آنست هر که حکمت خواهد زد کاهش بیاید و همه شما و موردین با و محتاج هستید  
 و او در هیچ امر شما محتاج نیست با آن سوابق عظیمه که او دارد و هیچ یک  
 از شما ندارد پس چرا از و میل بدگیری می کنید و حق او را بابت می برید  
 بَلِّسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا پس ابی بن کعب برخاست و گفت

اسی ابو بکر انکار کمن حتی را کہ خدا برای دیگری قرار داده است و حق را  
 با ہش رو کن و نصلح بسیار کر و اورا پس حزمہ بر خاست و گفت  
 ایہا الناس آیا نمیدانید کہ رسول خدا شہادت مرا بہ تنہائی قبول کر و گفتہ  
 بلی پس گفت من شہادت میدہم کہ شنیدم از رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ  
 کہ میگفت کہ اہل بیت من جدا میکنند حق را از باطل و ایشانند امامان  
 کہ پیروی ایشان باید کر و گفتم انچہ می دانستم و ما علی الرسول الا البلاغ  
 المبین پس ابو البیثم بر خاست و گفت من شہادت میدہم بر غیر  
 ما کہ علی را باز داشت و روز غدیر خم پس انصار گفتند اورا باز نہ داشت  
 مگر از برای خلافت و بعضی گفتند اورا برای آن باز داشت کہ مردم  
 بدانند کہ او مولای ہر کسی است کہ پیغمبر مولای او است ما جمعی را فرستادیم  
 کہ از ان حضرت سوال کر و نہ حضرت فرمود کہ بگویند کہ علی بن ابی طالب  
 بعد از من و خیر خواہ ترین مردم است برای امت من شہادت داد  
 با نیچہ میدانستم پس ہر کہ خواہد ایمان بیاورد و ہر کہ خواہد کافر شود و روز قیامت  
 وعدہ گاہ ہمہ است پس سہل بن حنیف بر خاست و بعد از حمد مصروفہ  
 گفت اسی کر وہ قریش کواہ باشید بر من کہ من کواہی میدہم بر رسول خدا  
 صلی اللہ علیہ و آلہ کہ دیدم اورا درین مکان یعنی در مابین قبر و منبر و او است  
 علی ابن ابیطالب را کر فتنہ بود و میگفت ایہا الناس این علی امام شماست  
 بعد از من و وصی من است و در حیات من و بعد از وفات من وقفہ گفتہ  
 دین منست و وفا کنندہ بوعدہ من است و اول کسی است کہ با من مصافحہ

خواہد کہ در جوین من پس خوشحال کسی کہ متابعت و یاری او کند  
 و وای بر کسی کہ تخلف نماید از او و او را یاری نکند پس برادرش عثمان  
 با او ایستاد و گفت شنیدم از رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ کہ اہل بیت  
 ستارہ ہای زمین اند پس برایشان تقدیم مناسبت و ایشانرا مقدم و اید  
 کہ ایشانند و ایلیان بعد از بن پس مروی برخواست و گفت یا رسول اللہ  
 کہ ام اند اہل بیت تو گفت علی و طاہران از فرزندان او پس سہاش ای  
 ابو بکر اول کسی کہ کافر شو و باین سخن و خیانت مناسبت بخدا و رسول و خیریت  
 مناسبت اما انتہای خود را و حال آنکہ داند حق را پس ابو ایوب برخواست  
 و گفت بترسید از خدای سبندگان خدا و حق اہل بیت پیغمبر خود و رو نماید  
 بایشان حق ایشانرا کہ خدا برای ایشان قرار دادہ است بہ تحقیق کہ شما  
 شنیدہ اید مثل آنچه کہ برادران شما شنیدہ اند کہ در مقامات مقدسہ  
 میگفت کہ اہل بیت من اما مان شما بعد از من و اشارہ بہ علی میکرد و گفت  
 این امیر برزہ و نیکوکارانست و کشتہ کافران است ہر کہ او را واکند  
 خدا او را وامی گذارد و ہر کہ او را یاری میکند خدا او را یاری میکند  
 پس تو بہ کیند بسوی خدا از ظلم خود بد رستیکہ خدا تو اب رحیم است حضرت  
 صادق علیہ السلام فرمود کہ پس ابو بکر ساکت ماند بر سب و نتوانست کہ  
 جواب بگوید پس گفت من والی شما شدم و بہتر شما نیستم شما اقا کہ کینہ بیت  
 و دست از من بردارید پس عمر گفت بزیربای ای اصحق ہر گاہ تو جواب  
 جہتہای قریش را نمی توانستی گفت چرا خود را و این مقام باز داشتی و اللہ

کہ من میخوام ترا خلع کنم و خلافت را با سلم مولای حذیفہ بدہم پس ابو بکر  
 از منبر برآید و دست عمر را گرفت و بجانہ خود رفتند و تا سہ روز داخل مسجد  
 نشدند و چون روز چہارم شد خالد بن ولید پلید باہر ارس آمد و گفت چہ شستہ اید بخدا  
 سو کند کہ بنی ہاشم بطبع آفتادہ اند کہ خلافت را مستعصم شوند و سلم باہر ارس  
 منفر آمد و معاویہ بن جبل باہر ارس آمد و پیای لشکر می آمدند تا چہار ہزار کس منافق شدند  
 و بیرون آمدند با شمشیرهای برہنہ و عمر و پیش ایشان می آمدند داخل مسجد  
 حضرت سول شدند پس عمر گفت بخدا سو کند ای اصحاب علی اگر یکی از شما سخن  
 میگوید مثل آنچه در روز گذشتہ گفتید سرش را از بدن جدا میکنم پس خالد  
 بن سعید برخاست و گفت ای پسر ضحاک جشہ شمشیرهای خود ما را امیر رسانند  
 یا جمعیت خود میخوابید ما را پرانندہ کنند بخدا سو کند کہ شمشیرهای با تیزتر است  
 از شمشیرهای شما و ما با وجود قلت عدد از شما بیشتریم زیرا کہ محبت خدا و سنان  
 ماست بخدا سو کند کہ اگر نہ این بود کہ امام ما را منع میکند از قتال <sup>ع</sup> اطاعت  
 بر ما واجب است ہر آئینہ شمشیر میکشیدیم و جہاد میکردیم تا عذر خود را  
 ظاہر کنیم پس حضرت امیر المومنین علیہ السلام فرمود بنشین ای خالد خدا  
 و انست سعی ترا در راہ دین و ترا جزای نیکو خواهد داد پس نشست  
 و سلمان برخاست و گفت اے اکبر اے اکبر شنیدم از رسول خدا  
 و اگر نشنیدہ باشم کوشہای من کرشوند میگفت روزی خواہد بود کہ بر او  
 و پسر عم من در مسجد من نشستہ باشد با نفری از اصحاب خود کہ ناگاہ جماعتی  
 از سکان جنیم او را در میان خواهند گرفت و او را و کشتن او و اصحاب او



و اصحاب او خواهند نمود و من شک ندارم که شما آنها را پس عمر بر تخت  
 که بر و حمله کند حضرت امیر المومنین بر حسب و گریبان آن ملعون را گرفت  
 و او را بر زمین زد و گفت اسی پسر منحا که حبشیه اگر نه نامه باشد که پیش  
 نوشته شده و عهدی که از حضرت رسول پیشتر شده هر آینه بتو می نمودم که مرا  
 یا و رسن ضعیف تراست و عذو من کمتر است پس با اصحاب خود خطاب نمود  
 و فرمود و چو کردید خدا شمارا رحمت کند پس بخدا سو کند که بعد ازین و اخل این<sup>مسجد</sup>  
 نخواهم شد مگر بروشی که دو برابر مردم موسی و هارون و اخل شدند و در وقتی  
 که اصحاب موسی با و گفتند برو تو و خدای تو جنک کند ما اینجا نشسته ایم و با  
 جنک نمی آیم و الله که و اخل نخواهم شد مگر برای زیارت رسول خدا صلی  
 علیه و آله یا از برای قضیه که بر مردم مشته شود و حکم بحق و اران بکنم زیرا که  
 جایز نیست از برای محبتی که رسول خدا و در میان مردم نصب کرده باشد  
 آنکه مردم را در حیرت بگذارد بدانکه این محلی و قلیل است از آنکه از طرق  
 معتبره شیعه درین قضیه بانکه وارد شده است و اکثر این مضامین در کتب  
 و احادیث معتبره مخالفین متفق وارد شده است و بعضی از آنها را در  
 کتاب بجا را لا نوار ایراد نموده ام از انجمله ابن ابی الحدید گفته است که روایات  
 در قضیه سقیفه مختلف است و آنچه شیعه میگویند جمعی کثیر از محدثین روایت  
 کرده اند آنست که حضرت امیر المومنین علیه السلام امتناع نمود از بیعت  
 تا آنکه او را با کراه و در آوردند و زبیر امتناع نمود و از بیعت و گفت من  
 نمیکنم مگر با سید محمد بن ابوسفیان و خالد بن سعید و عباس عم رسول

و پسرهای او و ابوسفیان بن الحارث و جمیع بنی هاشم و گفته اند که زشمشیر  
 کشید چون عمر آمد و گروهی از انصار و غیر ایشان با او بودند گفت شمشیر  
 زبیر را بگیرد و بر شک بزند شمشیر را گرفته و بر شک زد و شکستند  
 و همه را بجز آورد و نزد بنزد ابو بکر تبایعیت کردند و کسی بنیر از علی علیه السلام نماند  
 و از برای رعایت حضرت فاطمه او را بیزون نیاوردند و معنی گفته اند بیرون  
 آوردند و با ابو بکر تبایعیت کرد و محمد بن جریر طبری بسیاری از اینها را روایت  
 کرده است و گفته است که چون انصار و یزید که خلافت با ایشان نمیرسد  
 گفته همه ایشان یا بعضی از ایشان که ما با غیر علی تبایعیت نکنیم و مثل این ذکر  
 کرده است علی بن عبد الکرم معروف با بن اثیر موسلی در تمارخیش  
 و ایضا ابن ابی الحدید نقل کرده است که علی علیه السلام بعد از وفات  
 حضرت رسول میگفت که اگر چهل نفر از صاحبان غم می یا فتمم جهاد میکردم  
 این را نصر بن مزاحم در کتاب صفین و بسیاری از ارباب سیر نقل کرده اند  
 و اما آنچه اکثر محدثین عامه و اعیان معتبرین ایشان میگویند آنست که حضرت  
 امیر امتناع نمود از تبایعیت ابو بکر تا شش ماه و ملازمت خانه خود را اختیار  
 کرد و تبایعیت نکرد و تا حضرت فاطمه صلوات الله علیها از دار فنا و عنا بعالم  
 راحت و بقا رحلت نمود و چون آنحضرت رحلت نمود تبایعیت کرد و دور  
 صحیح بخاری و مسلم مذکور است که تا حضرت فاطمه و رحیات بود روی  
 مردم بسوی آنحضرت بود چون فاطمه وفات یافت روی مردم از او  
 گردید و از خانه او بیرون رفتند پس تبایعیت کرد و مدت حیات فاطمه بعد از

مولف گوید که از جمله غرائب آنست که با آنکه این مرد فاضل از صحاح خود  
 نقل کرده است و در اول گفته است که بعد از وفات فاطمه طو عا بیت کرد و حال آنکه  
 عبارت صحیحین صریح است در آنکه تا عجمان می یافت و ممکن بود او را  
 اقلع قبول بیت نکرد و چون روی مردم از او کردید و منقطع شد بعبادت  
 و ایضا ابن ابی الحدید از کتاب معتقده احمد بن عبد العزیز جوهری که پیوسته او را  
 توثیق و مرجع می کنند نقل کرده است که چون با ابو بکر بیت کردند زیر  
 و مقدمه با جمعی از صحابه بنزد علی علیه السلام تردد میکردند و او در خانه فاطمه  
 علیها السلام بود و مشورت میکردند و را میور خود و بیکدیگر مصلحت میکردند  
 پس عمر آمد و داخل خانه فاطمه شد و گفت ای دختر رسول خدا احدی از تو  
 محبوب تر نیست نزد ما از پدر تو و بعد از پدر تو احدی نزد ما محبوب تر نیست  
 و بعد اقسام این مانع من نیست از آنکه اگر این جماعت در خانه تو حبشیت کنند  
 آتش بزخم و خانه ات را بر ایشان بسوزانم چون عمر علیه ما علیه بیرون رفت  
 و آنها آمدند فاطمه گفت عمر چنین گفت و میدانم که این کار را خواهد کرد  
 شما دیگر با بیخانه میاید ایشان رفتند و با ابو بکر بیت کردند و باز ابن ابی  
 گفته است که از سخنان مشهور مرویه است که به علی علیه السلام نوشت که دیگر  
 بود که زنت را بر دراز کوش سوار کردی و دستهای و پست  
 حسن و حسین را گرفت و در روزیکه با ابو بکر بیت کردند و نکه اشتی احدی  
 از اهل بدر و اهل سوا بقی را مگر آنکه با زن و پسرانت بدر خانه ایشان  
 رفتی و خواستی که ایشان را جمع کنی از برای قتال با مصاحب رسول خدا

و اجابت تو کردند از ایشان که چهار نفر یا پنج نفر و اگر محتمل بودی باشد  
 میکردند و اگر من همه چیز را فراموش کنم این را فراموش نمیکنم که باید بر من  
 گفتی در وقتی که میخواست ترا از جا بدر آورد که اگر چهل نفر می یافتیم که حساب  
 غم بودند قتال میکردیم با ابو بکر و آیفنا از کتاب جوهری روایت کرده است  
 که سلمان و زبیر و انصار میخواستند که بعد از رسول با علی بیعت کنند و سلمان  
 گفت اختیار را درست کردید که با انصار ندادید اما خطا کردید که بعدش  
 که علی باشد ندادید و بر روایت دیگر گفت که خطا کردید که با اهل بیت پیوست  
 ندادید و اگر با ایشان میدادید و کس بر شما اختلاف نمیکرد و بر نفاست  
 زندگانی میکردید و آیفنا از جوهری روایت کرده است از ابی الاسود  
 که غضب کردند و انی چند از مهاجران و ربیع ابوبکر و غضب آمدند  
 علی و زبیر و اهل خانه فاطمه شدند با سلاح پس عمر آمد با گروهی که یکی از آنها  
 اسید بن حصیر بود و سلمه بن سلامه پس حضرت فاطمه فریاد زد و ایشان را  
 بخدا سوگند داد و فاطمه نکرده و هجوم آوردند و شمشیرهای علی و زبیر را گرفتند  
 و بر دیوار زدند و شکستند پس عمر ایشان را بغض بیرون آورد و کشید  
 تا بیعت کردند پس ابوبکر ایستاد و خطبه خواند و عذر خواست از مردم که  
 بیعت من امری بود و فتنه واقع شد بی تامل و خدا از شر آن خانه داشت  
 و ترسیدم که فتنه بشود و بخدا سوگند که من هیچ روز حرص بر خلافت ندیدم  
 و امری را بر گردن من انداختند که من طاقت آن را ندارم و از دست من  
 بر نمی آید و میخواستم که قوی ترین مردم بجای من می بود و این منقول

عذرخواست و مهاجران قبول کردند و در روایت دیگر گفته است  
 که ثابت بن قیس نیز با آنها بود که با عمرو اخل خانه فاطمه شدند و بر اوایت  
 و یکر عبد الرحمن بن عوف نیز با آنها بود و محمد بن سله نیز همراه بود و او شمشیر بر  
 شکست و باز از کتاب جوهری از سله بن عبد الرحمن روایت کرده است  
 که چون ابو بکر بر منبر نشست علی علیه السلام و زبیر با هر دو ای از بنی هاشم و فاطمه  
 فاطمه بودند پس عمر آمد بسوی ایشان و گفت بحق خدا می که جانم در دست  
 اوست بیرون می آئید بسوی بیت یا خانه را بر شما می سوزانم پس  
 با شمشیر برهنه بیرون آمد مردی از انصار او را و بر گرفت باز یاد بن لبید  
 و شمشیر از دست زبیر افتاد و ابو بکر بر منبر صد از و که شمشیر را بر شک بزنید  
 بر شک زد و شکستند پس ابو بکر گفت بگذارید که خدای آورد و ایشان را  
 و جوهری گفته است که در روایت دیگر آنست که سعد بن ابی وقاص با ایشان  
 بود در خانه فاطمه و مقداد نیز بود و ایشان جمع شده بودند که با علی بیت کنند  
 و عمر آمد که آتش در خانه بزنند پس زبیر با شمشیر بیرون آمد و حضرت فاطمه بیرون  
 و میگریست و فریاد میکرد و باز جوهری روایت کرده است که از عبد الله  
 بن موسی بنی پسیند از حال ابو بکر و عمر گفت جواب میدهم شما را بجوابی  
 که عبد الله بن حسن گفت و در وقتی که از حال این دو کس از او سوال کردند  
 و گفت فاطمه صدیقه و معصومه بود و دختر پیغمبر مرسل بود و مرد و غضبناک بود  
 بر جماعتی که این دو نفر از آنها بودند و مایه غضبناک ایم از برای غضب او  
 و اینها از امام محمد باقر روایت کرده است که ابن عباس گفت من از عمر

شنیدم کہ گفت صاحب تو اولای ناس بوجہ خلافت بعد از وفات رسول خدا  
 مگر آنکہ ترسیدم بر او از دو چیز کہ گفتم کہ ام است آنها گفت ترسیدم بکمی  
 سال او و محبت او با او لا بعد المطلب پس ابن ابی الحدید کہتہ است اما ائمتنا  
 علی از بیعت ابو بکر تا آنکہ اورا بعنف بیرون آور و مذہبان نحویکہ مذکور شد  
 محمد ثمان و راویان سیر و تواریخ روایت کرده اند و شنیدی اینچہ جوہر  
 درین باب از رجال حدیث نقل کرده است و ہمہ ثقات ائمہ و مامونند  
 و غیر او نیز آنقدر ذکر کرده اند کہ احصائی توان کرد و ایضاً روایت کرده است  
 جوہری از ابو بکر باہلی و اسمیل بن مجاہد از شعبی کہ ابو بکر عمر گفت یکا ست  
 خالد بن ولید گفت حاضر است ابو بکر گفت ہر دو بروید علی و زبیر را بیاوید  
 تا بیعت کنند پس عمر داخل خانہ شد و خالد بر در خانہ ایستاد عمر بزرگ گفت  
 این شمشیر چیست گفت این را مہیا کرده ام برای بیعت علی و در خانہ جا  
 بو و مذماتہ مقداد و جمیع بنی ہاشم پس عمر شمشیر زبیر را کشید و زبیر سیکہ  
 کہ در ان خانہ بود و شمشیر را شکست و دست زبیر را گرفت و بر خیزانید  
 و بیرون آورد و بدست خالد داد و با خالد جاعت بسیار بودند کہ ابو بکر  
 بعد و فرستادہ بود پس عمر داخل شد و با حضرت امیر المومنین علیہ السلام  
 گفت بر خیز و بیعت کن حضرت اقبال کرد دست حضرت را گرفت  
 و کشید و آورد و بدست خالد داد و سایر منافقان ہجوم آوردند و می  
 ایشانرا بعنف شدید و مردم جمع شدند و در شوارع مدینہ و نظر میکردند  
 و حضرت فاطمہ بازمان بسیار از ہاشمیان و غیر ایشان بیرون آمدند

و صدای دل‌لرزان بلند شد و حضرت فاطمه ندا کرد، ابو بکر را گفت  
 خوش زود غارت آوردید بر خایه اهل بیت رسول خدا بجز اسو که نه با تو  
 حرف نخواهم زد تا خدا را ملاقات کنم و چون علی و زبیر سمیت کردند و آن  
 نغمه فرو نشست ابو بکر آمد و شفاعت کرد و از برای عمر و فاطمه از و راضی  
 و بن ابی الحدید بعد از آنکه این روایات را نقل کرده است گفته است -  
 صبح نزد من آنست که فاطمه از دنیا رفت غمناک بود و بر ابو بکر و عمر  
 و وصیت کرد که آنها بر و نماز نکنند و اینها نزد اصحاب ما از جمله کناهان  
 صغیره بود که آمرزیده شدند و ادلی آن بود که او را کرامی دارند و رعایت  
 حرمت او بکنند و ایضاً بن ابی الحدید گفته است که من نزد ابو جعفر نقیب  
 استماع و میخواندم آن حدیث را که بنابر بن اسود نیزه حواله بود و چون بنی  
 رسول صلی الله علیه و آله کرد که او ترسید و فرزندش از شکش سقط شد  
 و بین سبب حضرت رسول صلی الله علیه و آله در روز فتح مکّه خون او را  
 بدر کرد و چون این حدیث را خواندم نقیب گفت هرگاه رسول خدا  
 بنابر را مباح کرد و از برای ترسانیدن زنیب و سقط شدن فرزند او  
 ظاهر حال آنست که اگر در حیات می بود مباح میکرد و خون کسی را که فاطمه  
 را ترسانید و فرزند او را هلاک کرد و بن ابی الحدید گفت که من به نقیب گفتم  
 که من این را از تو رواایت بکنم که فاطمه را ترسانیدند و فرزند محسن نام  
 از او سقط شد و تقیه کرد و گفت صحت و بطلانش را هیچ یک از من پتوا  
 مکن که من درین باب توقف دارم و باز بن ابی الحدید روایت

بیعت سقیفه را بجهان نحو که سابقاً ذکر کردیم از محمد بن حنفیہ بن ابی سلمہ  
 کہ ستمترین شیخ ایشانست روایت کرده است و واقعاً ہی روایت  
 کرده است کہ عمر آمد با اسید بن حمیر و سلمہ بن اسلم و جماعتی دیگر بدرخانہ  
 علی علیہ السلام و گفت بیرون آیند و الاغانہ را بر شامی سوزانم و این  
 در کتاب غرر از زید بن اسلم روایت کرده است کہ گفت کہ من از انہا  
 بودم کہ با عمر ہمیزم بر داشتیم و بدرخانہ فاطمہ برویم در وقتی کہ علی و اصحاب  
 امتناع کردند از بیعت و عمر فاطمہ گفت کہ بیرون کن ہر کہ درین خانہ است  
 و الامی سوزانم خانہ را با ہر کہ در ان خانہ است و در ان وقت علی  
 و فاطمہ حسن و حسین و جماعتی از صحابہ در ان خانہ بودند فاطمہ گفت آیا خانہ  
 بر من و فرزندانم می سوزانی گفت بلی و اللہ یا بیرون آیند و بیعت کنند  
 و ابن عبد ربہ کہ از مشاہیر ایشانست گفتہ است کہ علی و عباس در خانہ  
 فاطمہ نشستند و ابو بکر عمر گفت کہ اگر اباکتہ از آمدن با ایشان قتل  
 پس عمر آتش بر داشت و آمد کہ خانہ را بسوزاند فاطمہ گفت ای سپہ  
 خطاب آمدہ کہ خانہ ما را بسوزانی گفت بلی و باز ابن ابی الحدید قصہ سقیفہ را  
 از کتاب جوہری مسبوط ترا از آنچه سابقاً مذکور شد بجهان نحو روایت  
 کرده است تا اینجا کہ گفتہ است کہ بنو ہاشم در خانہ علی علیہ السلام جمع شدند  
 و زبیر با ایشان بود زیرا کہ خود را از بنی ہاشم می شمرد و حضرت امیر میفرمود  
 کہ زبیر ہمیشہ با ما اہل بیت بود تا آنکہ پسر ہاشم بزرگ شدند و او را از ما  
 بر کردار ایند ندیس عمر رفت با کردہی بسوی خانہ فاطمہ علیہ السلام با اسید



و سلمه و گفت بیا ئید و بیعت کنید ایشان امتناع کردند و زبیر شمشیر کشید  
 و بیرون آمد عمر گفت این سگ را بگیرد سلمه بن اسلم شمشیر را گرفت و زد  
 زو و او را و علی را کشیدند و بسوی ابو بکر لعین بردند و بنو هاشم همراه بودند  
 و علی علیه السلام میگفت من بنده خدا و برادر رسول اودیم چون آنحضرت را  
 بنزد ابو بکر بردند گفتند بیعت کن حضرت گفت من احقتم باین امر از شما  
 و با شما بیعت نمیکنم و شما اولائید بآنکه با من بیعت کنید شما این امر را از انصاف  
 گرفتهید بسبب قرابت رسول خدا و من نیز همان حجت بر شما احتیاج میکنم  
 پس انصاف بدهید اگر از خدا میترسید و بحق ما اعتراف کنید چنانچه  
 انصاف بحق شما اعتراف کردند و الا معترف شوید که دانسته بر من ستم  
 می کنید عمر گفت دست از تو برنمیداریم تا بیعت کنی علی علیه السلام گفت  
 نیک بایکدیگر ساخته اید امروز از برای او میکیری که فردا او بتو برگرداند  
 بخدا سوگو کند که قبول نمیکنم سخن ترا و با او بیعت نمیکنم ابو بکر گفت اگر با بیعت  
 نکنی من ترا اگراه نمیکنم ابو عبیده گفت ای ابو الحسن تو کم سالی و ایشان  
 پیران قوم تواند و تو تجربه ایشان را نداری و ابو بکر قوت بر این امر  
 بیش از تو دارد و تاب برداشتن این امر پیش از تو دارد و پس با و راضی  
 شو و اگر زنده بمانی و عمر تو دراز شود تو باین امر سر او را خواهی بود و با عتبار  
 فضیلت و قرابتی که تو داری و سوابق و جهاد ها که تو کرده علی علیه السلام  
 گفت ای گروه مهاجران از خدا بترسید و سلطنت محمد را از خانه او برید  
 مبرید بسوی خانه های خود و دفع کنید اهل او را از مقام او و حق او بخدا

سو کند اسی کرده مهاجران ما اهل بیت احقیم باین امر از شما تا در میان شما  
کسی باشد که کتاب خدا را خواند و داند و فقیه باشد و در دین خدا و عالم باشد  
بجست رسول خدا و امر رعیت را بر او تواند بود و بخدا سو کند که اینها همه  
در ما هست پس متابعت خواهش نفس خود مکنید که از حق دور شوید  
نپس بشیر بن سعد گفت یا علی اگر انصار این سخن را از تو پیش از بیعت  
ابوبکر می شنیدند و کس بر تو اختلاف نمی کردند و لیکن ایشان با ابوبکر  
بیعت کرده اند پس علی علیه السلام بخانه خود برگشت و ملازم خانه خودش  
تا حضرت فاطمه از دنیا رفت بعد از آن بیعت کرد و باز از کتاب سقیفه  
نقل کرده است از امام محمد باقر علیه السلام که علی علیه السلام حضرت فاطمه  
سوار کرد و شب بخانه های انصار رفت و از ایشان طلب یاری کرد  
و ایشان قبول نکردند و گفتند اسی دختر رسول خدا ما باین مرد بیعت  
کرده ایم اگر پدر عم تو پیشتر این سخن را می گفت ما از او بد می کردیم عدول  
نیکو و ایم علی علیه السلام گفت من رسول خدا را مرده در خانه میگذاشتم  
و پیش از تجنیز او بطلب خلافت می آمدم فاطمه گفت علی آنچه کرد و خوب کرد  
و آنها کردند کاری که خدا جزای ایشان را خواهد داد و محمد بن مسلم بن قتیبه  
که از اعظم علماء و مؤرخین عامه است قصه سقیفه را در تاریخ خود به نحو یک  
گذشت و بسط ترا از آن روایت کرده است تا آنکه گفته است چون  
خبر ابوبکر رسید که جمعی تخلف از بیعت او کرده اند و در خانه علی علیه السلام  
جمع شده اند عمر را بسوی ایشان فرستاد و آنها را طلبید چون ابا بکر کردند

از آمدن عمر بنیزم طلبید و گفت بحق خدائی که جان عمر در دست اوست  
یا بیرون می آید یا خانه را با هر که در آن هست می سوزانم مردم گفتند  
فاطمه درین خانه است گفت هر چند که او باشد می سوزانم پس همه بیرون  
آمدند و بیعت کردند مگر علی که گفت سوگند یاد کردیم که تا قرآن جمع نکنم  
از خانه بیرون نیایم پس حضرت فاطمه بر در خانه ایستاد و گفت من خود  
بیمیا تر و بزرگوار تر از شما ندیده ام بنانه رسول خدا را در پیش ما گذاشته  
و بدون مصلحت ما متوجه غارت خلافت شدید پس عمر نزد ابو بکر آمد  
و گفت علی را که تخلف از بیعت کرده است چنین در خانه میکند ای  
ابو بکر قنقذ را گفت برو و علی را بیا و قنقذ رفت و گفت خلیفه رسول الله  
ترامی طلبه حضرت فرمود چه زود و دروغ بر رسول خدا بستید چون خبر را  
آوردند ابو بکر گریست و گفت برو و بگو امیر المومنین ترامی طلبه چون  
این را گفت حضرت گفت سبحان الله امری با عو سی میکند که از بیعت  
چون قنقذ این رسالت را آورد باز ابو بکر گریست پس عمر بر سخت  
و جمعی را با خود برداشت و بدر خانه فاطمه آمد و در را کوبید چون حضرت  
فاطمه صدای ایشان را شنید گریان شد و صد بلند کرد که یا رسول الله ما چه کنیم  
بعد از تو از پسر خطاب و پسر ابوقحافه چون مردم صدای گریه آنحضرت را  
شنیدند گریان بر شتند و نزد یک بودند که دلهای ایشان شکافته و جگرهای  
ایشان پاژ پاره شود و عمر با جمعی مانند علی را بدر آورد و بنزد ابو بکر رسانید  
پس با او گفتند بیعت کن گفت اگر نگویم چه خواهید کرد گفتند بخدا سوگند

که کردنت را منیرنیم علی گفت پس بنده خدا و برادر پسر را خواست  
 عمر گفت بنده خدا ابی ابراهیم رسول نه و ابوبکر ساکت بود و سخن گفت  
 عمر گفت با ابوبکر که در باب او چه امر میکنی ابوبکر گفت من او را اگر انکسینم  
 بر امری تا فاطمه در پهلوی دوست پس علی علیه السلام بنزد و مرقد مطهر  
 حضرت رسول رفت و گریان شد و فریاد کرد که اِنَّ اُمَّ اِنِّ الْقَوْمَ  
 اسْتَضعَفُوْنِیْ وَ کَا دُوْا یَقْتُلُوْنِیْ پس عمر با ابوبکر گفت که بیایم ویم نجاشی  
 فاطمه که او را بجنب آوریم چون آمدند و رخصت طلبیدند فاطمه ایشانرا  
 رخصت نداد پس بخدمت حضرت امیر آمدند و استعفا کردند که رخصت  
 بطلبند حضرت امیر از فاطمه التماس کرد که ایشانرا رخصت بدهد و جامه بزرگ  
 حضرت انداختند و چون داخل شدند حضرت رواز ایشان کرد و ایندینجا  
 دیوار پس سلام کردند و فاطمه جواب فرمود ابوبکر گفت ای حبیب رسول خدا من  
 صله قرابت رسول و دوست ترمیدارم از صله قرابت خود و من آرزو میکنم که کاشکی  
 روزیکه پدر تو مردن می مردم و بعد از منی ماندم آیا کمان داری که من ترا  
 شناسم و حق ترا دانم و میراث ترا از حضرت رسول خدا بدهم  
 من شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود ما کرده اینها میراث  
 نمیداریم آنچه از ما می ماند صدقه است فاطمه گفت اگر من حدیثی از رسول خدا  
 نقل کنم آیا اقرار بآن می کنید گفت بلی فرمود قسم میدهم شما را که شنیدید از آنحضرت  
 که گفت رضای فاطمه رضای منست و سخط فاطمه سخط من است و هر که  
 فاطمه و خرم او دوست دارد و پس تحقیق مراد دوست داشته است هر که

راضی کند فاطمه را به تحقیق مرا راضی گردانیده و هر که بخشم آورده فاطمه را  
 به تحقیق مرا بخشم آورده گفت علی شنیدیم این را از رسول خدا صلی الله  
 علیه و آله فاطمه گفت پس من خدا را و ملائکه را کوبادمی گیرم که شما مرا بخشم و  
 مرا خوشنود نکردانید و اگر رسول خدا را ملاقات کنم شکایت شما را  
 خواهم کرد و با ابوبکر گفت پناه میبرم بخدا از سخط او و سخط تو ای فاطمه  
 پس ابوبکر آنقدر که سست بر خود که نزد یک بود که هلاک شود فاطمه گفت  
 بخدا سوگند که نفرین خواهم کرد تو را و هر نمازی ابوبکر گفت من دعا  
 خواهم کرد و از برای تو و هر نمازی پس گریان بیرون آمد ابوبکر و با مردم  
 گفت شما هر یک میروید و با حلیله خود خوشحال میخواهید و مرا با نخال سگذاشته  
 مرا احتیاجی نیست به بیعت شما اقاله کنید بیعت مرا گفتند ای خلیفه رسول الله  
 این امر مستقیم نمی شود و بدون تو و اگر اقاله کنی دین خدا بر پانی شود  
 ابوبکر گفت اگر نه ترس این بود و آنکه می ترسم عروه اسلام است شود  
 هر آنکه یک شب با بیعت شما نمی خوابیدم بعد از آنچه شنیدم از فاطمه پس  
 علی بیعت نکرد و تا فاطمه وفات یافت و بعد از پدر خود و هفتاد و پنج شب  
 زنده بود و بلاوری که از محدثین و مورخین مشهور مخالفین و در نهایت  
 تعصب است روایت کرده است که چون ابوبکر علی علیه السلام  
 از برای بیعت طلبید و قبول نکرد و عمر آمد و آتش آورد که خانه را بسوزاند  
 حضرت فاطمه در در خانه با او ملاقات کرد و گفت ای پسر خطاب خایه را  
 بر من می سوزانی گفت آری و این قوی تر است از آنچه پدر تو آورده است

پس علی علیه السلام آمد و بیعت کرد و ابراهیم بن سعید ثقفی که مقبول المومنین  
 از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت امیر المومنین  
 بیعت با ابوبکر نکرد تا آنکه دید و در خانه اش بلند شد و ایضا بلا درسی از ابن  
 روایت کرده است که چون علی علیه السلام اتمام نمود و از بیعت ابوبکر  
 عنبر افروستاد و گفت بیا و را به نهایت عفت و شدت بچین  
 آور و اورا که نشسته میان ایشان سخن می شنید علی بفرمود بدوش شیر را  
 که نصفش از تو باشد بخدا سوگند که ترا حریص نکرده است بر امارت او مگر آنکه  
 خود را ترا بر دیگران اختیار کند و ابراهیم ثقفی از زهری روایت کرده است  
 که بیعت نکرد علی مگر بعد از شش ماه و جرات بهم نرسانیدند بر او مگر بعد از  
 وفات فاطمه علیها السلام و ایضا ابراهیم روایت کرده است که قبلیه سلم  
 ابابکر و ند از بیعت ابوبکر و گفته تا بریده بیعت نکنند ما بیعت نمیکنیم زیرا که حضرت  
 رسول بابریده گفته است که علی ولی شماست بعد از من پس حضرت  
 امیر المومنین علیه السلام فرمود که ایشان مرا مخیر کرده اند میان آنکه  
 ظلم کنند بر من و حق مرا بگیرند و من با ایشان بیعت کنم یا کار بجنگ منتی شود  
 و مردم مرتد شوند و از دین بگردند و من اختیار این امر کردم که بر من بیعت  
 و مردم از دین بگردند و ایضا از عیسی بن حاتم روایت کرده است  
 که گفت بر هیچ کس آنقدر رحم نکردم که بر علی کردم و در وقتی که گریه ایشان را  
 کشیدند و به نزد ابوبکر آورند و ابوبکر با او گفت بیعت کن علی گفت اگر  
 نلکم چه خواهی کرد گفت بیعت با من پس علی سر بسوی آسمان بلند کرد و گفت

خداوند اکه او با شی پس دست راستش را بکشود و بلند کرد و ایشان  
 باین بیعت را منی شد مذموم و کف کرد که ای طالب حق و یقین بدان  
 که دلیل عمده مخالفان بر خلافت ابو بکر آنست که جمیع صحابه اجماع کردند بر  
 خلافت او و اجماع حجت است پس باید خلافت او حق باشد و خود  
 تعریف کرده اند اجماع را که آنست که اجماع و اتفاق کنند جمیع مجتهدان  
 عصر بر امری از امور در یک وقت و در این اجماع سخن بسیار است  
 بحث اول آنکه در کتب اصول خود چندین خلاف درین مسئله کرده اند  
 اول آنکه تحقیق این چنین امری ممکن است یا محال دوم بر تقدیر  
 امکان آیا مستحق شده است در امری یا نه سوم آنکه بر تقدیر تحقیق  
 دلیل بر حقیقت امری می شود یا نه چهارم بر تقدیر حجت بودن یا شرط  
 که بعد تو اتر برسد یا نه و در هر یک از اینها تشاجر و مناظره بسیار کرده اند  
 پس اثبات امامت ابو بکر باجماع موقوف بر اثبات جمیع این مراتب  
 خواهد بود و آنها که باین امور قائل نیستند از علمای ایشان چگونه باین  
 دلیل استدلال می توانند کرد و باز خلاف کرده اند و آنکه آیا شرط است  
 در حجت اجماع آنکه آنها که اتفاق بر این رای کرده اند بر این رای  
 باقی باشند تا مردن یا نه و باز خلاف کرده اند و آنکه اجماع به تنهایی  
 حجت است یا مستندی می باید داشته باشد و این مستند حجت است  
 مستندی که ذکر کرده اند قیاس فقهی است که قیاس کرده اند بر اینست  
 و دنیا را به نماز و آن بوجوه شش باطل است اول آنکه علمای امامیه با حاشیه

بسیار از طرق عامه و خاصه اثبات کرده اند که نماز او بفرموده حضرت رسول  
 صلی الله علیه و آله نبود بلکه با امر عائشه بود و چون حضرت مطلع شد بآن ضعف  
 یکم بر حضرت امیر و فضل بن عباس یا عباس کرد و مسجد آمد و او را از محراب  
 دور کرد و خود نشسته بایشان نماز کرد و چنانکه در صحیح بخاری از عوده است  
 کرده است که حضرت رسول و خود خفتی یافت پس بیرون آمد بسوی  
 محراب پس ابو بکر نماز میکرد به نماز حضرت رسول و مردم نماز میکردند باز  
 ابو بکر یعنی بتکبیر او و در آنکه حجت بودن قیاس ممنوع است علیه  
 اهل بیت علیهم السلام و ظاهریه اهل سنت و جمهور معتزله قیاس را حجت  
 نمیدانند و دلایل شافیه بر بطلان آن اقامت نموده اند سقوا آنکه بر تقدیر  
 حجت و رجائی حجت است که علتی در اصل بوده باشد و فرع مساوی  
 اصل باشد و در آن علت و درین جا این مفتوح است بلکه فرق ظاهراًست  
 زیرا که ایشان امامت نماز را برای هر نیکو کار و بدکار جایز میدانند  
 و در خلافت عدالت و شجاعت و قریشی بودن و شرایط دیگر را شرط  
 میدانند و ایضاً امامت جماعت یک امر است و در آن علم بسیار  
 در کار نیست و شجاعت و تدبیر امور رعیت و در آن معتبر نیست و چون  
 خلافت سلطنت و ریاست جمیع امور دین و دنیا است و در آن علم بسیار  
 و شرایط بیشتر است که هیچیک در ابو بکر و عمر و عثمان نبود و در هر سببی  
 مانند خود بر کل می ماندند و استعانت از حضرت امیر المومنین علیه السلام  
 و سایر صحابه می نمودند و آنکه بعضی از ملاحین گفتند که حضرت رسول او را برای این



اختیار کرد چرا ما در از برای امور دنیای خود اختیار نکنیم محض کذب  
 و خطا بوده و محققان ایشان مانند شارح تجرید و غیر او تعریف کرده اند  
 اماست بر این حکومت عامه و دین و دنیا و آری اگر این دلیل است  
 چرا این دلیل را در برابر انصار نکند و دست بقراست زود چهارم  
 آنکه قیاس اگر محبت باشد و رسائل فروغ محبت است نه و رسائل  
 اصول و بر تقدیر تسلیم جمیع این امور معارضه میکنیم بخلفه گردانیدن حضرت  
 رسول صلی الله علیه و آله امیر المومنین علیه السلام را و غزوۀ تبوک و یتیم  
 و او را بعد از آن عزل نکردن هرگاه خلیفه بر مدینه باشد خلیفه بر جمیع بلاد  
 خواهد بود زیرا که کسی قائل بعزل نیست و این اقوی است از دلیل ایشان  
 زیرا که خلافت مدینه خلافت دین و دنیا بود بخلاف خلافت نماز  
 بحث دوم آنکه از اخبار سابقه معلوم شد که اجماع ایشان چگونه اجماعی بود  
 که سعد بن عباد و اصحابش همه خارج بودند و مطلقا با ابوبکر سعیت نکردند  
 و اهل بیت رسالت و سایر بنی هاشم تا شش ماه بیت نکردند و آنها که ظاهرا  
 بیعت کردند تا آتش در خانه اهل بیت رسالت افتاد و شمشیر بر پهنه  
 نکردند بیعت نکردند پس هر ظالمی که تسلطی باید و جمعی از فسقه بطمع مال و جاه  
 با او موافقت کنند باید خلیفه خدا باشد و اطاعت او بر جمیع اهل علم و فضل  
 و صلاح لازم باشد و معلوم نیست بیعت بخت نصر و نرو و و شد او بیگانه  
 باین رسولی شده باشد و اگر گویند اجماع در اول امر متحقق نشد اما بعد از  
 شش ماه که امیر المومنین علیه السلام بیعت کرد و اجماع متحقق شد جواب کویم

لآن نیز ممنوع است بلکہ معلوم است کہ سعد بن عبادہ و اولادش درین  
 بیعت ہرگز داخل نشد نہ چنانکہ ابن عبد البر و راستیاب گفتہ است و  
 ترجمہ ابو بکر کہ بیعت بخلافت کرد نہ با ابو بکر و روزی کہ رسول خدا صلی اللہ  
 علیہ وآلہٖ و آلہٖ وسلم رعلت نمود و رستیفہ بنی ساعدہ و روز و یکر کہ روز شنبہ  
 بیعت عامہ نمود نہ بخلافت کرد از بیعت او سعد بن عبادہ و طایفہ قبیلہ  
 خزرج و مشرکہ از قریش و ایننا ابن عبد البر و کتاب مذکور و ابن حجر  
 عسقلانی در کتاب اصحابہ گفتہ است کہ سعد با بیچیک از ابو بکر و عمر بیعت  
 نکرد و نتوانستہ کہ او را جبر کنند بر بیعت چنانکہ دیگران را جبر کردند بر انکہ  
 اقوام او از قبیلہ خزرج بسیار بودند و احترام از کردند از قنہ او و چون بخلافت  
 ہر رسید روزی نظر عمر بر او افتاد و گفت یا در بیعت ما داخل شو یا این  
 شہر بیرون رود سعد گفت حرام است بر من بودن در شہر کہ تو امیر  
 پس از مدینہ بجانب شام رفت و قبیلہ بسیاری در نواحی دمشق و اشقی  
 ہر ہفتہ نزد جماعتی می بود و روزی از قریہ بقریہ دیگر سیرفت از یلی غبتا  
 تیری بر او انداختند و او را کشتند و صاحب روضۃ الصفا گفتہ است  
 کہ سعد بیعت نکرد با ابو بکر و بیرون رفت بسوی شام و بعد از مدتی  
 بتحرکی یکلی از غطا کشتہ شد و معلوم است کہ مراد او کیت و بلاد  
 و تاریخش روایت کردہ است کہ عمر اشارہ کرد بجالد بن ولید و محمد  
 بن مسلمہ انصاری بکشتن سعد ہر یک بر او تیری انداختند و او کشتہ شد  
 پس بوجہم مردم انداختند کہ جن او را کشتند و آن شعر مشہور را بر زبان

بزبان جن وضع کردند و قلم حضرت امیر المومنین علیه السلام از ایشان  
 تا آخر حیاتش متواتر است و آنچه حضرت در جواب مویه نوشت  
 مرجع است و آنکه با اختیار خود بیعت نکرد و محبت سقر آنکه بر تقدیر تسلیم  
 تحقق بیعت بعد از شش ماه پس پیش از تحقق آن چرا در نیت ندیده بود  
 حقی تصرف و نفوس و فروغ و دنا و اموال مسلمانان میکرد و لشکر با  
 باطرات و فواحی میفرستادند و ایضا و انستی که ایشان در تعریف  
 اجماع اخذ کرده اند که اتفاق کنند اهل آن بر یک امر و در یک وقت زیرا که  
 اگر در یک وقت نباشد ممکن است متقدم پیش از موافقت تناخران  
 را می برکد و پس اجماع تدریجی ابو بکر چه فایده میکند و از جمله غایب نیست  
 که اکثر متأخرین ایشان مانند ملا سعد الدین در مقاصد صاحب موقوف  
 و سید شریف و دیگران چون دیده اند که متمسک باجماع چنین شدن  
 موجب نفیحت است و ست از اجماع برداشته اند و گفته اند که هرگاه  
 ثابت شد حصول امامت با اختیار و بیعت پس محتاج نیست باجماع جمیع  
 اهل ملّ و عقد زیرا که دلیلی بران قایم نشده است از عقل و نقل بلکه بیعت  
 یکی و تا از حل و عقد کافی است در ثبوت امامت و وجوب بیعت  
 امام بر اهل اسلام زیرا که میدانیم که صحابه باصلابتی که در دین داشتند  
 گفتا کردند در امامت بهمین مثل عقد عمر از برای ابو بکر و عقد عبد الرحمن  
 از برای عثمان و شرط نکردند و عقدش اجماع هر که در مدینه باشد چه جای  
 اجماع است از علمای شهرها و کسی بر ایشان انکار نکرد و بر این امر اتفاق کردند

انصار بعد از آن تا این زمان و ملا سعد الدین در شرح مقاصد گفته است  
 که دلیل خلافت ابو بکر چند چیز است اول اجماع اهل حل و عقد هر چند  
 از بعضی بعد از ترود و توقیفی بود چنانکه روایت کرده اند که انصار گفتند  
 مِمَّنَا أَمِيرٌ وَمِنْكُمْ أَمِيرٌ و ابو سفیان گفت ای فرزندان عبد مناف  
 راضی شدید که یتیم و الی شما باشد پس یکم مدینه را از سوار و پیاده و در صحیح  
 بخاری و غیر آن از کتب اصحاب مذکور است که بیعت علی بعد از توقیف  
 بسیار بود و در فرستادن ابو بکر عمر و ابو عبیده و ابوسوی علی رسالت لطیفی  
 هست که ثقات بسند های صحیح روایت کرده اند و مثل است برین  
 بسیاری از جانبین و اندک غلطی از عمر و روایت کرده اند که چون علی  
 آمد و بیعت کرد چون برخاست گفت خدا برکت دهد شمارا و در آن ای  
 که مرا آزرده کرد و شمارا شاد کرد ایند و آنچه روایت میکنند که با ابو بکر بیعت  
 کردند و علی و زبیر و مقداد و سلمان و ابوذر تخلف کردند پس علی روز دیگر  
 با اصحابش آمدند و بیعت کردند محل نظر است پس بعد از آن در باب  
 مثل سخن صاحب موافق گفته است و فخر رازی در نهایت القول گفته است  
 که اجماع منعقد نشد بر خلافت ابو بکر در زمان خودش بلکه بعد از فوت او  
 در زمان خلافت عمر که سعد بن عباد و مرد اجماع منعقد شد ای عاتق مینه  
 نظر کن که شیطان چگونه فضیلتی ایشان را سخر کرده است که از نصیحت  
 اجماع کریمه اند و خود را به جای بدتر گرفتار کرده اند بآن می نماید که کسی  
 از بالوعه بگریزد و خود را بلیفی بیند از و بهرگاه اجماع تحقق نشد پس حجت

بودن این بیعت که از اخبار سیقه معلوم شد که بنایش بر تعصب و معاند  
 قبیله اوس و خزرج بود و توطیه که میان ابوبکر و عمر شده بود که ابوبکر را او  
 خلیفه کند و ابوبکر بعد از خود او را خلیفه کند از کجا معلوم شد و هرگاه باعتبار عدم  
 بیعت آنجماعت اجماع محقق نشود عدم انکار چون معلوم می شود و هرگاه  
 ایشان بیعت یک شخص را کافی میدانستند و تحقیق امامت چرا معارضه  
 با ابوبکر میکردند با بیعت چندین هزار کس بلکه می توان گفت که اجماع بر خلافت  
 امامت ابوبکر و بر عدم اکتفای بیعت احاد است متحقق بود زیرا که در  
 صحاح ایشان مذکور است که تا شش ماه احدی از بنی هاشم بیعت نکردند و  
 اهل بیعت همه در میان ایشان داخل بودند و اجماع اهل بیعت حجت است  
 باعتبار حدیث متواتر **اِنَّ تَارِكِيْكُمْ الثَّقَلَيْنِ وَ حَدِيْثِ شَهْرٍ مِّثْلِ**  
**اَهْلِ بَيْتِيْ كَمِثْلِ سَفِيْنَةِ نُوحٍ** و صاحب کشف با شدت تعصب روایت  
 کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که فاطمه روح منست و دو  
 پسر من سیوه و دل من اند و شوهر من نور دیده من است و امامان از فرزندان  
 او اینان پروردگار من اند و در میان من اند کشید و میان او و میان خلق او  
 هر که خنک زند در ایشان نجات یابد و هر که تخلف کند از ایشان هلاک شود  
 و در جهنم فرود و و آنجا که از آنکه جمعی از فضلا با دعای علم و فطانت و انصاف  
 و دیانت اکتفا نمایند و تحقیق ریاست دین و دنیا و وجوب اطاعت عامه خلق  
 به آنکه یک شخص با کسی بیعت کند هر چند عامه اهل فضل و علم و صلاح و بر طرف  
 و گیر باشند و اگر این یک شخص شهادت دهد که در همی زید از عمر و طلب از

شهادتش را قبول نمی کنند و در تحقق امامست بهیبت او اکتفا می نمایند  
و باین سبب یزید پدید و ولید عین را که قرآن مجید را تیر باران کرد و خلیفه  
و واجب الاطاعت خلق میداشتند و اگر میخواستند یوم ندعو  
کل اناس یا ما یمیم با چنین امامی مشورت نمی نمودند و روزی که اهل شریک با  
اختیار و اری بحث چهارم آنکه هرگاه به احادیث سابقه و آثار شایسته  
عامه معلوم شد که در مدت متناهی که اقلش شش ماه است نزاع بود میان  
حضرت امیر المومنین و ابوبکر و عمر لعین و در خلافت و آنحضرت قبح و رایشان  
و در خلافت ایشان سیکر و ایشان را نسبت بجور و ظلم و ستم میداد پس  
یا باید قائل شوند بآنکه بنای خلافت ایشان بر باطل و جور و ستم بود یا قائل  
شوند بآنکه آنحضرت و زینت بر باطل بود و عاق امام خود بود و از روی  
تقصب انکار امامست امام بحق سیکر و پس یکی از ایشان باید که اهل بیت  
خلافت نداشته باشند و اکثر اعظم علای ایشان تصریح کرده اند بجهت  
این حدیث که حضرت رسول فرموده که حق با علی است و علی با حق است  
و حق با او سیکر و هر جا که بگوید و در غزالی بآن تقصب و کتاب احیای علوم گفته است  
که هرگز صاحب بصیرتی علی را نسبت بخطا نداده است و رجب امری  
و در جمیع مصالح و اصول خود روایت کرده اند که علی بعد از پیغمبر و تائید  
این امت است یعنی قاضی و حاکم این امت است چنانکه زمره سی گفته است  
و ابن ابی الحدید و شرح نهج البلاغت از یحیی بن سعید حبلی نقل کرده است  
که گفت من حاضر بودم نزد اسمعیل بن علی حبلی که پیشوا سی خاند بنده بود

مردی از خاندان قرشی از مردی از اهل کوفه طلب داشت و بنزد اسمعیل  
 اسمعیل از او پرسید که با غریم خود چه کردی طلب خود را از او گرفتی گفت بزرگ  
 شدم از طلب خود دور روز غدیر رفتم بنزد قیر امیر المومنین که شاید طلب خود را  
 از او بگیرم حالتی مشاهده کردم از فصاحت و اقوال شغیه و سبب غلبه علانیه  
 بی خونی و بی که طلب خود را فراموش کردم اسمعیل گفت اینها چه گناه دارند  
 والله که این راه را ننگشود و جرأت نداد ایشانرا بر این فصاحتها مگر صاحب  
 آن قبر آن مرد گفت صاحب قیر گیت گفت علی بن ابی طالب آن  
 از روی استعجاب گفت او ایشانرا جرأت بر این امر داده است  
 اسمعیل گفت بی والله آنرا و گفت اگر علی محنت بود در این امر پس ما چرا  
 اعتقاد بامامت ابو بکر و عمر داشته باشیم و اگر او سبطل بود چرا او را امام  
 و انیم را وی گفت که چون اسمعیل این سخن را شنید بر جست و کفش پوشید  
 و گفت خدا لعنت کند اسمعیل و له الزنا را اگر جواب این سئله را ندود و آن  
 خود شد بحث بنجر آنست که هرگاه دانستی که اجماع عمده و لائل ایشانست  
 بر خلافت خلفای خود ما بهمین احادیث که مستند اجماع ایشانست  
 اثبات می کنیم عدم استحقاق امامت آنها را بلکه کفر و فساد ایشانرا  
 زیرا که معلوم شد باخبار ما و ایشان که عمر قصد سوختن خانه اهل بیت رسالت  
 نمود و با مر ابو بکر یا برضای او و آن خانه مهبط و محلی نزول ملائکه مقربین بود  
 و حضرت امیر المومنین و فاطمه و حسنین صلوات الله علیهم و ران خانه بودند  
 و استحقاق و تهدید و ایذای ایشان نمود و ایشان را بنحشم و غضب آورد

بلکہ از روایات مستفیضہ محفوظہ بقرائین جلیہ معلوم شد کہ حضرت فاطمہ را  
 ترسانند بلکہ تا زیانہ در بازو و ہر ششیر او زود غذا اورا بمرح کہ وند و فرزند  
 سقط شد و از ایشان آزرده و از دنیا رفت و صاحب جامع الاصول از  
 صحیح ترمذی روایت کرده است از انس کہ حضرت رسول فرمود کہ پس  
 ترا از زمان عالمیان مریم دختر عمران و خدیجہ دختر خویلد و فاطمہ دختر محمد  
 و آسیہ بن فرعون و بار از صحیح ترمذی از جمیع بن عمر روایت کرده است  
 کہ گفتم با عمہ ام بنو عائشہ رفیقہ ام از او پرسید کہ از زمان کہ  
 محبوب تربو و بسوی رسول خدا گفت فاطمہ گفت از مردان کہ محبوب  
 بسوی آنحضرت گفتم شوہرش و از بریدہ نیز این معنون را روایت  
 کرده است و از جمیع صحاح ایشان از حذیفہ بن شہاب روایت کرده است  
 کہ حضرت رسول فرمود کہ فاطمہ پادہ تن من است ہر کہ او را آزرده میکند  
 مرا آزرده میکند و ہر کہ او را آزار میکند مرا آزار میکند و ہر کہ او را تعجب  
 می اندازد مرا بہ تعجب می اندازد و از ترمذی روایت کرده است کہ فرمود  
 کہ فاطمہ بہترین زنان بہشت است و بروایت عائشہ بہترین زنان  
 سومان است یا زنان این است و ایضا بروایت ترمذی کہ از عائشہ  
 روایت کرده است کہ غنیم کسی را کہ شبیہ تر باشد بر رسول خدا  
 از فاطمہ بہتر رفتار و شستن و برخاستن و چون بہ نزد آن حضرت  
 می آمد آنحضرت بر می خاست و او را می بوسید و بجای خود می نشاند  
 و چون حضرت نزد او میرفت بر می خاست و او را می بوسید و بجای خود



می‌نمایند و ایضا از صحیح ترمذی از زید بن ارقم روایت کرده است  
 که رسول خدا به علی و فاطمه حسن و حسین صلوات الله علیهم گفت من عنکم باهر که  
 شما با او بکنید و صلح با هر که شما با او صلحید و باز از ترمذی روایت کرده است  
 از حذیفه که گفت بما درم گفتیم را رخصت ده که بروم بخدمت رسول خدا  
 صلی الله علیه و آله و نماز مغرب را با آنحضرت بکنم و از سوال کنم که استغفار کند  
 از برای من و از برای تو پس بخدمت آنحضرت رفتم و نماز شما و خفتن با  
 آنحضرت را اگر دم و چون فارغ شدم از پی آنحضرت روانه شدم چون  
 صدای مرا شنید گفت تو حذیفه گفتی گفتی حاجت اری خدا ترا وادار  
 بیا مرز و طلی امشب بر من نازل شد که پیش ازین بر زمین نیامده بود  
 و از پروردگار خود رخصت طلبیده بود که بیاید و بر من سلام کند و مرا بشمار  
 که فاطمه بهترین زنان اهل بیت است و حسن و حسین بهترین جوانان  
 اهل بیت اند و ایضا روایت کرده است که حضرت فرمود که حدیثی که  
 حذیفه بشما نقل کند تصدیق او بکنید و ثعلبی از رسول خدا صلی الله علیه و آله  
 روایت کرده است که حسن و حسین و کوشواره عرش الهی اند  
 و در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم و ترمذی روایت کرده است  
 از برادر که گفت دیدم رسول خدا حسن ابن علی را بر دوش خود سوار کرد  
 بود و میگفت خداوند امن این را دوست میدارم پس تو او را دوست  
 و از جمیع صحابه روایت کرده است از برادر که حضرت رسول حسن و حسین را  
 دید گفت خداوند امن اینهارا دوست میدارم تو اینهارا دوست و از او

ترندی روایت کرده است از انس که پرسید خداوند رسول خدا صلی الله  
علیه و آله که کدام یک از اهل بیت تو را دوست و محبوب تر اند گفت حسن و حسین  
و میگفت بفاطمه که بطلب از برای من دو پسر مرا پس ایشانرا می بوسید  
و در بر میگرفت و ایضا از ترمذی از ابوهریره روایت کرده است  
که حضرت رسول دست در کردن امام حسن کرد و گفت خداوند من  
این را دوست میدارم پس تو دوست دار و او را دوستی هر که او را  
دوست دارد و از بخاری و مسلم نیز این مضمون را روایت کرده است  
و ایضا از ترمذی از اسامه روایت کرده است که حضرت رسول  
حسن و حسین را بر رانهای خود نشاند و میگفت اینها دو پسر من  
و دو پسر دختر من اند خداوند من اینها را دوست میدارم و ایشانرا  
دوست دار و هر که ایشانرا دوست دارد دوست دار ایشانرا  
و ایضا از ترمذی از یحیی بن یزید روایت کرده است که حضرت رسول فرمود  
که حسین از من است و من از حسینم خداوند دوست دارد و کسی را که حسین را  
دوست دارد و حسین سبطی است از اسباط و ایضا از ترمذی از ابو سعید  
خدری روایت کرده است از حضرت رسول که حسن و حسین و سید مرتضی  
جوانان اهل بیت اند و بخاری و مسلم و ترمذی از ابن عمر روایت  
کرده اند که رسول خدا فرمود حسن و حسین دو ریحان من اند از دنیا  
و احادیث فضائل ایشان زیاده از آنست که درین رساله جمع  
توان کرد و احادیث متواتره دارد شده است که ایضا می حضرت

امیر ایدای حضرت رسول است و ایدای رسول ایدای خداست  
 و خدا فرموده است که آنها که ایدای میکنند خدا و رسول او را لعنت کرده است  
 ایشان را خدا در دنیا و آخرت و مهیا کرده است از برای ایشان عذاب  
 خوارکننده پس معلوم شد که آنها که این ایدایها با ایشان رسانیده اند ملعونند  
 در دنیا و آخرت و محارب خدا و رسول اند و از اهل کفر و شقاق و فساد  
 پس چگونه صلاحیت و استحقاق امامت داشته باشند طعنه چهارم  
 معصیت عظمی و ایهیه کبرنی است که در غضب فدک از ابو بکر و عمر  
 بر اهل بیت رسالت واقع شد اول از طریق شیعه محل آنرا از اوست  
 میگویم بعد از آن از کتب معتبره مخالفان مؤید آنرا ایراد می نمایم تا معلوم  
 شود که فصاحت این قضیه متفق علیه هر دو فرقه است و محل این قصه باطل است  
 که چون ابو بکر لعین غضب خلافت امیرالمومنین نمود و از مهاجران  
 و انصار بجزیعت گرفت و کار خود را محکم کرد و طمع کرد و رفتد که  
 که از اهل بیت بگیرد که مباد بعضی از مردم طمع مال بجانب ایشان  
 میل کنند زیرا که هرگاه قرابت و فضیلت و نص خدا و رسول با ایشان  
 باشد چیزی که ممکن است که باعث میل منافقان از ایشان بجانب  
 آن ظالمان شود و آن خواهد بود که دست ایشان از مال تهی باشد  
 تا آنکه دنیا پرستان از ناجیه ایشان منحرف گردند و هرگاه قلیل از مال  
 نیز با ایشان باشد ممکن است که بعضی مردم بسوی ایشان مایل گردند  
 و خلافت باطل ایشان برهم خورد و باین سبب را قول حال در وقتی که

صحیفہ ملعونہ راجی نوشتند این حدیث مفتری خبیث را وضع کردند  
 که ما کرده اینها میراث نمی گذاریم آنچه از مامی ماند صدق است و مذک  
 از جمله بلاوی بود که بی جنگ به تصرف حضرت رسول صلی الله علیه و  
 وآله آورده بودند زیرا که چون فتح خیبر بر دست امیرالمومنین علیه السلام جاری شد  
 اهل مذک و نسائر قرای نواحی آن دانستند که تاب مقاومت  
 آنحضرت ندارند آنها بی جنگ تسلیم کردند و آیات کریمه نازل شد  
 که چون بی جنگ گرفته اند مال حضرت رسول است و بعد از آن این  
 آیت نازل شد و آیت ذالقرآن یعنی بدو بخویش خود حق او را  
 حضرت رسول از جبریل پرسمید ذالقرآن کیست و حق او چیست گفت  
 ذالقرآن فاطمه است و حق او مذک است پس حضرت رسول مذک را با  
 خدا فاطمه داد که از او و از ذریت او باشد و فرمود که اینها بی جنگ  
 گرفته شده است و مخصوص من است و با من خدا بتو و آدم بگیر اینها را  
 از تو و از فرزندان تو باشد تا روز قیامت پس ابو بکر چون خلافت  
 غصبی بر او قرار گرفت فرستاد و کلای حضرت فاطمه را از مذک  
 بیرون کرد و آبن بابویه و شیخ طبرسی و دیگران بسندهای مستبر از  
 حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که چون ابو بکر کار خود را  
 محکم کرد و بیعت از اکثر مهاجران و انصار گرفت کسی را فرستاد که وکیل  
 حضرت فاطمه علیها السلام را از مذک بیرون کرد و حضرت فاطمه بسوی  
 ابو بکر آمد و گفت بچه سبب منع میکنی میراث مرا از پدر من رسول خدا

و بچہ چیت وکیل مرا از خدک بیرون کردی و حال آنکہ رسول خدا ہام  
 عن تعالیٰ آنرا من وادہ بود ابو بکر گفت برانچہ میگوید گواہ بیا و حضرت فاطمہ  
 ام امین را آورد ام امین گفت ای ابو بکر کو اہی نمیدہم تا حجت را  
 بر تو نام کنم با پنج رسول خدا و حق من کفہ است ترا بخدا قسم میدہم  
 کہ نمیدانی کہ حضرت رسول گفت ام امین زنی است از اہل بہشت  
 ابو بکر گفت بلی میدانم ام امین گفت پس من کو اہی میدہم کہ حق تعالی  
 وحی کرد بر رسول خود کہ بدیدی القُرّٰی حق اورا پس حضرت رسول  
 فدک را بطریق حضرت فاطمہ واد ہام خدا و حضرت امیرالمومنین علیہ السلام  
 نیز آمد و ہمین نحو کو اہی داد و بروایت دیگر امام حسن و امام حسین  
 نیز شہادت داد و خدا پس ابو بکر نامہ در باب فدک نوشت و حضرت  
 فاطمہ واد عمر حاضر شد و گفت این چہ نامہ است ابو بکر گفت فاطمہ دعا  
 فدک کرد و ام امین و علی برای او کو اہی دادند من این نامہ را نوشتم  
 عمر نامہ را از دست فاطمہ گرفت و پارہ کرد و فاطمہ کریان شد و بیرون  
 رفت روز دیگر حضرت امیرالمومنین بنزد ابو بکر آمد در وقتی کہ مہاجر  
 و انصار بر دور او مجتمع بودند گفت ای ابو بکر چرا منع کردی فاطمہ را  
 از میراثی کہ از رسول خدا آبا و رسیدہ بود و حال آنکہ در حیات حضرت  
 رسول آنرا مالک و متصرف شدہ بود ابو بکر گفت فی ہمہ مسلمانان است  
 اگر اقامت شہود بکنند بر آنکہ رسول خدا آنرا با وادہ و مخصوص او  
 کرد اندہ است باد میدہم والا اورا و ان حق نیست حضرت امیر

گفت ای ابو بکر آیا در حق ما حکم میکنی بخلاف حکم خدا و همه مسلمانان  
ابو بکر گفت نه حضرت فرمود که پس بگو اگر در دست مسلمانان چیزی  
باشد که مالک و مقصرت باشند بعد از آن من بیایم و دعوائی کنم که اینست  
آنکه گواه خواهی طلبید گفت از تو حضرت فرمود که پس چرا و فدک از غلطه  
بگواه طلبیدی بر آنچه در دست او بود و در حیات رسول خدا و بعد از آن  
مالک و مقصرت بود و از مسلمان گواه نه طلبیدی چنانکه از من طلبیدی  
و ران فرستی که کردم ابو بکر ساکت شد عمر گفت این سخنان را بکدام مانت  
اجتهاج با تو نداریم اگر کواهان عدول می آوری سید هم و آل ترا و غلطه  
و ران حتی نیست حضرت فرمود ای ابو بکر قرآن خوانده گفت بلی  
فَرَمُوهُ وَخُذُوهُ مَرًّا زَقُولُ مِنْ تَعَالَى إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ  
الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَ كُتُبَ طَهِّرًا وَرَحِمَ مَا نَزَلَ شَدَّ اسْتِ يَافِرًا  
ابو بکر گفت بلکه در حق شما نازل شده است حضرت گفت پس اگر  
نواهان نزد تو کواهی بدهند و العياذ بالله غلطه زنا کرده است چه خواهی  
کرد ابو بکر لعین گفت بر او اقامت حد میکنم چنانچه بر سایر مردم میکنم  
حضرت گفت اگر چنین کنی نزد خدا از جمله کافران خواهی بود گفت چرا  
فرمود از برای آنکه در کرده شهادت خدا را از برای او بطهارت  
و قبول کرده و شهادت مردم را بچنانکه در کرده و حکم خدا و حکم رسول  
که فدک را بفاطمه دادند و در تصرف او بود و قبول کرده و شهادت  
اعرابی را که بر پاشنه پای خود بول میکنند که کواهی داد که این پیغمبر است

نمی باشد و خدا را از او گرفتگی که غنیت مسلمانان است و به تحقیق که  
 رسول خدا فرمود که گواه بر مدعی است و قسم بر مدعی علیه تور و کردی  
 قول رسول خدا را و بر عکس کردی چون سخن با اینبار رسید مردم که سینه  
 و صداهای بلند شد و اکثر تصدیق سخن حضرت امیر علیه السلام کردند و حضرت  
 بخانه برگشت و فاطمه علیها السلام بمسجد آمد و طواف کرد و بقیع پر بزرگوار خود  
 و شتری چند خواهر از شکایت روزگار و جفای منافقان عذار که در  
 دیوار را بگریه و رآورد پس ابو بکر و عمر بخانه برگشتند و ابو بکر عمر را طلبید  
 و گفت دیدی علی امروز با ما چه کرد اگر در یک مجلس و یک چنین سار صند  
 با ما میکند کار ما را بر هم می زنند درین باب چه تدبیر بخاطر تو میرسد عمر گفت  
 رای آنست که امر کنیم بقتل او ابو بکر گفت این کار از که می آید عمر گفت  
 از خالد بن ولید لعین پس خالد را طلبیدند و گفتند میخواستیم ترا بر امر عظیمی ازیم گفت  
 بر هر چه میخواستید بدارید اگر چه بر قتل علی ابن ابیطالب باشد گفتند ما نیز همین  
 میخواستیم خالد گفت در چه وقت او را بکشتم ابو بکر گفت در وقت نماز  
 که در مسجد حاضر شد و در پهلوی او بایست و چون من سلام نماز را بگویم بر  
 و کمرش را بزن گفت چنین باشد اسماء بنت عیس که در آنوقت  
 زن ابو بکر لعین بود و سابقا زن جعفر طیار علیه السلام و از شیعیان خیدر  
 که از بود این سخنان را شنیدند و نتوانستند علانیه این خبر را بتحضرت  
 برسانند بجاریه خود گفت بر و بخانه علی و فاطمه و سلام مرا بایشان رسان  
 دور که از این آیت را بخوان که مومن آل فرعون بموسی علیه السلام پیغام

إِنَّ اللَّهَ بِأَعْيُنِنَا إِنْ يَخِفُّ عَلَيْكَ لَحْمٌ أُخِذَ مِنْ تَحْتِهَا فَمِثْلُ نَبْتٍ

یہی اشراٹ قوم فرعون مشورت می کتہ در باب تو کہ ترا بکش پس  
بیرون برو۔ بدرستی کہ من از برای تو خیر خواہم و اما گفت اگر متغلب نشود  
مگر رنجوان پس جاریہ آمد و سلام رسانید و برگشت و این آیت را خواند حضرت  
فرمود کہ خاتونت را سلام برسان و بگو خدا نیکدار و کہ ارادہ ایشان  
ہل آید و تبروایت و یگر فرمود کہ اگر ایشان مرا بکشند کہ بایا کثان قاسطان  
و مارقان خلک خواہد کرد پس حضرت برخواست و مہیامی نماز شد و پہ  
آمد و پشت سر ابو بکر ایستاد و از برای یقینہ و نماز خود را تنہا ہل آورد و خالد  
لعین شمشیر بستہ و در پہلویش ایستاد چون ابو بکر بہ تشہد نشست ازان ارادہ  
پیشمان شد و از فتنہ ترسید و شدت و سلطت و شجاعت آنحضرت را  
میدانست و پیوستہ فکر میکرد و تشہد را مگر میخواند و از ترس سلام نمی گفت  
تا آنکہ مردم کان کردند کہ در نماز سہوی کردہ است پس ہفت شد سجاء  
خالد و گفت ای خالد کن انچہ من ترا بان امر کردہ بودم و بروایتی ستہ  
مرتبہ این سخن را گفت بعد ازان سلام نماز را گفت حضرت گفت ای خالد  
چہ بود انچہ ترا بان امر کردہ بود و گفت مرا امر کردہ بود کہ گردنت را بزنم  
حضرت فرمود کہ خواہی کرد و گفت آری بخدا سو کند اگر پیش از تسلیم  
مرا نہی نیکرد ہر آینہ ترا می کشم پس حضرت او را گرفت و بلند کرد و بزرگ  
عمر گفت بخدا ای کعبہ کہ میکشد من پس مردم جمع شدند و او را بصاحب قبر  
قسم دادند حضرت دست ازان لعین برداشت و بکریان عمر بکسر



چسپید و گشت ای پسر محاک اگر نه وصیت رسول خدا و تقدیر الهی  
 بر آینه میدانستی که کدام یک از ما و تو کم یا ورت و کم عدد و تریم و داخل خانه  
 شد و بر وایتی دیگر و نماز صبح بود و آنقدر تشبه را طول داد و فکر میکرد  
 که نزدیک بود که آفتاب طالع شود و بر وایت ابو ذر آنحضرت خالدهین  
 با بخت سبانه و میانین گرفته و فشاری داد و او فزونی داد که نزدیک  
 که جان پلیدش بر آید و جامه اش را بپوش کرد و دست و پایی نداشت و قدرت  
 بر سخن گفتن نداشت پس ابو بکر با عمر گفت این از مشورت شو منست  
 من می دانستم این حالت را و خدا را شکر کن که متوجه ما نشد و هر که  
 نزدیک میرفت که خالدهین را خلاص کند حضرت نکاهی میکرد و او از سر  
 بر گشت پس ابو بکر عباس را طلبید که شفاعت کند عباس نزد آنحضرت  
 رفت و قسم داد و اورا بقتبر و صاحب حق و حسنین و مادر ایشان صلوات الله علیهم  
 حضرت دست برداشت پس عباس پیشانی نورانی آنحضرت را  
 بوسید و در کتب معتبره مذکور است که بعد از غصب فذک حضرت امیر المومنین  
 صلوات الله علیه با ابو بکر نامه نوشت و در نهایت شدت و حدت تهدید  
 و وعید بسیار در آن و سرج نمود چون ابو بکر نامه را خواند بسیار ترسید  
 و خواست که فذک و خلافت هر دو را ر و کند عمر گفت من از برای تو زلال  
 خلافت را صاف کرد و اینده ام که بیاشامی و تو میخواستی تشنه باشی چنانچه  
 همیشه بودی در گردنهای گردن کشان عرب را برای تو ذلیل کرده ام  
 و قدر آنرا میدانی این علی ابن ابیطالب که بزرگان قریش را کشته است

و سلسله بار ابر انداخته است من بتدبیر او را رام میکنم تو از تهدیدات  
 پر و اکلن ابو بکر گفت ای عمر ترا بجز اقسام میدهم که دست ازین افسانه باز دار  
 بجز اسوکنده که اگر او را او بکشتن من و تو بکنند دست چپ هر دو را می کشد بی آنکه  
 دست راست را حرکت دهد و ما را از نجات نداده است مگر سه خلعت  
 ماول آنکه تنها است و یاوری ندارد و دو که رعایت وصیت رسول خدا  
 میکند که او را امر کرده است که شمشیر کشد سوخته آنکه جمیع قبائل عرب از او  
 کینه دور دل دارند اگر اینها بنود الحمال خلافت با و برگشته بود آیا فراموش  
 کردی روزی که همه را که همه کز خنجم و او تنهایی شمشیر کشید و علماء را ان و شجاعان  
 ایشان را بر خاک هلاک افکند تو فریب خاله را مخور و تا او مستعرض مانده و بمن  
 او دشمن وOLF گوید اگر چه اکثر شیعیان خواسته اند که امیر ابو بکر و عمر را بقتل  
 امیر المومنین اخفا کنند و مریحاً در اکثر کتب خود روایت نموده اند اما  
 حرف زون ابو بکر را در نماز پیش از سلام و خطاب خاله را نقل کرده  
 اند و آن قرینه واضحی است بر صدق روایات شیعه در این باب  
 چنانچه ابن ابی الحدید نقل کرده است که از استادن خود ابو جعفر نقیب  
 پرسیدم که آیا حق است قصه خاله و امیر ابو بکر را و اقبل علیه ابو جعفر گفت  
 که و بی از سادات علوی این را روایت کرده اند و ایضاً روایت  
 کرده اند که مردی آمد نزد زفر بن ذریل که ابو حنیفه و از او سوال کرد  
 از آنچه ابو حنیفه میگوید که جائز است بیرون آمدن از نماز بغیر سلام مانند  
 سخن گفتن و فعل کثیر و حدیث زفر گفت بی جائز است چنانکه ابو بکر و تنبیه

آنچه گفت آن مرد گفت که چه بود آنچه ابو بکر گفت ز فرقت یرتوفیت  
 که این را سوال کنی او مکر پرسید ز فرقت بیرون کیند این مرد را که از  
 ابو الخطاب خواهد بود این ابی الحدید از نقیب پرسید که تو چه میگوئی او  
 تقیّه کرد و گفت من بعید میدانم اما امیر روایت کرده اند فضل بن شاپور  
 در کتاب ایضاح این قصه را بنحوی که مذکور شد از سیفان بن عیینه  
 و حسن بن صالح بن حمی و ابو بکر بن عیاش و شریک بن عبد الله و جمع  
 دیگر از فقهایی عامه روایت کرده است و گفته است از سیفان بن حمی  
 و وکیع پرسیدند که چه میگوئید و این که ابو بکر کرده همه گفتند که بدی بود اما  
 تمام نکرد و جمعی دیگر از اهل مدینه گفته اند که قصوری ندارد اگر از برای صلاح  
 امت که متفرون نشوند مردی را بکشند چون علی مردم را از نسبت ابو بکر  
 منع می نمود او هم امر بقتل او نمود و بعضی هم از ترس شناعیت علت  
 این عمل را روایت نکرده اند اما اصل تبیید ابو بکر را با خاله که چون سلام  
 و هم غلام کارکن و پشیمان شدن پیش از سلام گفتن که یا خاله مکن آنچه را  
 که گفته بودم حکایت نموده اند و همین فعل او را دلیل جواز حرف زدن  
 پیش از سلام کرده اند و بعد از آن نقل کرده است که کسی از ابو یوسف  
 قاضی بنده اش را که ابو حنیفه پرسید که چه بود آنچه ابو بکر بن خاله گفته بود ابو یوسف  
 جواب بخفت و گفت خاموش باش ترا با این چه کار است و الله که علی  
 اگر راضی به بیت ابو بکر و مطیع او بود و او اسبابش همه شهادت میدهند  
 که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که علی از اهل جنّت است پس جوری

ازین بیشتر و روی زمین نمی باشد که باین حال امر بقتل او کند و اگر سید  
 بیعت او را معنی بنود این عین مذهب شیعه است که ابو بکر بکبریا سید  
 تقدم کرد تا اینجا کلام فضل بن شاذان بود و از وجوه باطله که آن اشقیاء بر  
 عذر او گفته اند و از اخفای سائر جماعت علت سخن گفتن را علم قطعی سید  
 که سبب آن چنین امر شنیعی بوده است که از خوف نصیحت اظهار آن  
 نمی توانستند کرد و که ام سلمان تجویر این می تواند کرد که کسی که اراده  
 قتل چنین بزرگوار و نایب قابلیت امامت مخالفت داشته باشد اللَّعْنَةُ  
عَلَى الظَّالِمِينَ و اما احادیثی که از طرق عامه بر غضب فداک وارد  
 شده از آنجمله خطبه مشهور حضرت فاطمه صلوات الله علیها است که اصل  
 خطبه شهادت بر حقیقت آن میدهد و این قسم سخن از غیر ائمه انبیا که منبع  
 وحی و الهام اند از دیگری صادر نمی تواند شد و ابن ابی الحدید که از اعظم  
 علمای عامه است گفته است و شرح نهج البلاغت و شرح نامه که  
 حضرت امیر المومنین علیه السلام بثمان بن حنیف نوشته و در آن چند  
 فصل است فصل اول و آنچه وارد شده است از اخبار و سیر کران  
 و اثنای اهل حدیث و کتب ایشان نقل میکنم نه از کتب شیعه و راویان  
 ایشان و جمیع آنچه ایراد میکنم درین فصل از کتب سنیفه ابو بکر احمد بن عبد البر  
 جوهری است و این ابو بکر جوهری مردی عالم محدث کثیر الاواب  
 ثقة صاحب ورعی است که شنا کرده اند بر او محدثان و روایت کرده اند  
 از و تصانیف او و غیر تصانیف او را پس بسند این خطبه را روایت

کرده است از زینب دختر امیرالمؤمنین و از امام محمد باقر علیه السلام  
 و از عبد الله بن حسن و صاحب کشف الغم نیز از کتاب جوهری روایت  
 کرده است و مسعودی در کتاب مروج الذهب که معتبرترین تواریخ است  
 اشاره باین خطبه کرده است و سید مرتضی رضی الله عنه ایضا در کتابی  
 بسند عامه از عائشه روایت کرده است و سید ابن طاووس رحمه الله از  
 طبرق عابد روایت کرده است و سید احمد بن ابی طاهر در کتاب بلاغات  
 بچندین سند روایت کرده است و ابن اثیر در نهجیه اکثر الفاظش را  
 روایت کرده است و خطبه باین شهرت را کسی انکار نمی تواند کرد و خطبه  
 بسیار طولانی است و قریب بدو جزو است و این رساله کنی بیش همه ندارد  
 و قدری از آن که متعلق با محتاج مذکور است ایراد می نمایم روایت کرده  
 که چون ابو بکر غم کرد بر آنکه منع کند مذکور را از فاطمه و این خبر حضرت فاطمه  
 رسید مقتضای مظهره را بر سر سب و چادر عصمت را دور برد و در وانه شد  
 با کردی از خدمتکاران و زمان خویشان خود و چادرش و پایش پیچید  
 از جای درختارش را از رفتار حضرت رسالت هیچ کس فروز نمی توانست  
 کرد تا در سبجه بنزد ابو بکر لعین آمد و او در میان کردی از مهاجران  
 و انصار نشسته بود پس پرده سفیدی در پیش روی مبارکش کشیدند  
 و در پس پرده نشسته ناله جانسوزی کشید که خروش از مردم برخواست  
 و صدای گریه و زاری بلند شد پس لحظه بصر فرمود که صدای فرزند  
 و شروع کرد و خطبه عز او حمد و ثنای الهی کرد و به نحوی که همگی حیران شدند

خطبه حضرت که در خطبه  
علیه النبی و آلہ السلام  
کتاب فلاح السائلین  
جلد اول

پس در دو بر حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله فرستاد و چون  
نعمت‌های آنحضرت را بر مردم شمرده تا آنکه گفت پس حق تعالی روح من  
و اوراق من کرد و از روی رافت و رحمت و رغبت که در اوست  
و آخرت برای او پسندید و از تعب و پنا او را راحت بخشید و او را  
محموف گردانید بلامکه ابرار و خوشنودی پرور و کار غفار و مجاورت  
خداوند جبار ملوات فرستد خدا بر پدرم که پیغمبر او و امین اوست برود  
و برگزیده اوست از جمیع خلق و سلام و رحمت و برکات الهی بر او باد  
پس خطاب نمود با اهل مجلس و فرمود که شما ای بنده گان خدا محل او امر و نوا  
خداوند و عاملان دین و وحی اوید که بر شما خوانده شده و شما را ندانین  
گردانیده است که خود بدین خدا غفل کنید و دیگران بر ساینده و خود را  
چنین میدانند و خدا را عهدی در میان شما هست که قرآن مجید است  
و بقیه از پیغمبر خود در میان شما گذاشته است که اهل بیت اویند  
پس فضائل قرآن را با بلیغ و جوه ذکر کرد و علل او امر و نواهی حق تعالی  
را بیان فرمود پس گفت از خدا بترسید و اطاعت کنید خدا را و آنچه  
شماران امر کرده است یا نهی اذن فرموده است بدرستی که نمی ترسند  
از خدا ترکان پس گفت ایها الناس بدانید که منم فاطمه و پدرم محمد است  
آنچه میدویم غلط نمی گوئیم و آنچه میگوئیم در آن تجاوز از حد و عدل از حق نمی نایم  
پس این آیت بخواند لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ يَتْلُو تِلْكَ آيَاتِ اللَّهِ  
مَبْنُوتٍ شَدِيدٍ شَأْنُ تَوْحِيدِهِ شَأْنُ تَوْحِيدِهِ شَأْنُ تَوْحِيدِهِ شَأْنُ تَوْحِيدِهِ

بهمنان مهربان و رحیم بود اگر نسب او را یاد آورید پدر من است  
 ندید شما و من و خیر اویم نه زمان شما و برادر او پسر عم من است  
 نه مردان شما و چه نیکو کار بزرگوار است که این بستهارا با دو دارم پس <sup>است</sup>  
 خدا را بشناسانید و ثبوت خود را ظاهر گردانید و با مشرکان طریق مبارزه  
 مسلوک داشت و شمشیر در میان قباثل ایشان گذاشت و بیهای ایشان  
 و در هم شکست و سرهای سر کرده های ایشان را به تیغ بیدریغ شکست  
 و راو حجت را بر ایشان بست بحکمت و موعظه نیکو و جمعیت های ایشانرا  
 پریشان ساخت و شجاعان ایشانرا کریان کرد و ایند تا صبح صادق و وقت نین  
 غلبت شب کفر و ضلالت ساطع گردید و چهره زیبای حق از پرده جهالت  
 و بطالت برخ نمود و اهل دین بر مسند هدایت نشستند و اعدایان  
 شیاطین و راه زمان دین لال گشتند و اراذل اهل نفاق هلاک شدند  
 و عقده های کفر و شقاق کشوده شدند و کلمه اخلاص تمام و دین اسلام عام گردید  
 و شما بسبب کفر و شرک بر کنار کوه ال جنیم بودید و خوار و ذلیل اهل عالم  
 بودید هر کس بر شما طمع استیلا داشت و پامی ترغ بر سر تکبر شما <sup>نشست</sup>  
 و هلاک و استیصال شما را آسان تر از آب خوردن و آتش ربودن  
 نمی پنداشت آب متعفن مزروع به بول و سرکین شتر را می خورد و پوت  
 بزراد برک و رخت را قوت خود میکرد و بدو با نهایت مذلت و خواری  
 بسرمی بر وید و می ترسید که دشمنان از دور بر شما دهند و بر باند شما را  
 پس حق تعالی شما را ازین مهالک و مذلتها بر برکت محمد مصطفی صلی علیه و آله

نجات داد و بعد از آنکه آزارها کشید و به بلاهای کوچک و بزرگ مبتلا  
گردید و بعد از آنکه گرفتار شجاعان و دگرگان و دزدان اعواب و سرکشان  
ایلی کتاب شد و هر بار که آتش حربی افروختند حق تعالی آتش ایشان را  
به آب لعلت خود فرو نشاند و هر مرتبه که شاخی از شیطان ظاهر شد  
یا قسّه عیسی از مشرکان و من کشت و بر او رخس علی را در کام ایشان انداخت  
او از جنگ روگردانید تا فرق جرأت ایشان را پامال قدم شجاعت خود  
گردانید و سرهای ایشان را در زیر پای خود و آتش قسّه ایشان را  
بآب تیج بیدریغ خود فرو نشاند خود را به تقب می انگذد و را اعلایین  
حق تعالی و اهتمام می نمود و امر خداوند و یک بود و بر رسول خدا صلی الله  
علیه و آله و از او جدا نمی شد و ریج حال رسید او قیامی خدا بود و من  
برزوه بود و در طاعت خدا و خیر خواه خلق بود و خود را به شقت می انگذد  
و در تحصیل رضای خدا درین احوال شاد و در رفاهیت عیش این بود  
و در مهاد اینی متنم بودید و از برای ما منتظر بلاها و آفتها بودید و توقع اخبار  
موحشه می نمودید و چون جنگی رومی داد پهلوتی میکردید و در هنگام تنگ  
پشت به دشمن داده میکرد خستید پس چون حق تعالی از بزرگی پیروز  
خانه پیغمبران خود را در آخرت اختیار کرد و او را با را نگاه برگزید کانش  
بر و ظاهر شد و رسیدنهای شما خاک کفر و شقاق و هوید اگر دید و شما آثار  
عصیت و نفاق و کینه شد جلدین بسخن و آمدند که امان که از ترس شمشیر  
و امان بسته بودند و پیدا شدند که می چند که از همه کس ذلیل تر بودند و شتر بل



بطلان بعد او آمد و بچلان آمد و عرصه های شما و شیطان سر خود را  
 از اینجا که فرو برده بود بلند کرد و شمار اعدا از و دید که همه استجابت او  
 کردند و چشم بر عزت و یناد و خنید و گفت برخیزید سبکبار برخاستید  
 و شمار انصاف آورد و بر اهل حق وید که غفنا کید پس بر شتر و یگرمی  
 و لغ ملکیت که اشتیاق یعنی خلافت که حق و یگرمی بود بنام خود کرد وید  
 و حق و یگرمی را بنجانه خود بر وید و هنوز از عهد پیغمبر شما قدری نرفته بود  
 و جرات مصیبت او مندل نشده بود و هنوز جسد مطهر او را بقبر نسپرده  
 بود وید و بهانه کردید که از نغمه رسیدیم و در عین فتنه افتاد وید و چشم محیط است  
 بکاوان میبایست چه دور است از شما تدبیر امور است و چگونه شما دست  
 می شود و امرت و شیطان شما را بکدام جانب می برود و حال آنکه کتاب  
 خدا در میان شماست و امور آن ظاهر است و احکام آن واضح است  
 و نشانه های آن پیدا است و او امر و نویسی آن لایح و هوید است  
 انداخته آنرا بر پشت سر خود و یا رغبت بقرآن ندارید یا حاکمی نمی شناسید  
 بد بدلیست برای ظالمان حکمی که مخالف آن باشد و حق تعالی می فرماید  
 هر که طلب کند غیر اسلام و ینی را پس از و قبول کرده نمی شود و او را آخرت  
 از زیان کارانست پس آنقدر صبر کردید که خلافت باطل خود را بر نور  
 محکم کردید انگاه شروع کردید در افروختن آتش فتنه ها و پیدا کردن  
 بدعتها و هر صد اینکه از شیطان گمراه کننده در میان شما بلند شد اجابت  
 کردید و انوار وین طلی را فرو نداشتید و سنتهای پیغمبر برگزیده را محو

که دید و پرده و بکر و حیل میخواستید که آثار دین را محو کنید و همه هسته  
 میخواستید و رلباس دینداری انوار شریعت را پنهان کنید و بدعتها  
 جلالت را شافع کروانید و کینه های رسول خدا را در اهل بیت او در کار  
 کنید و ما صبر میکنیم بر ضررهای شما مانند کسی که بکار و ویزه او را پار و پار  
 کند و پاره نداشت باشد و از جمله آنها آنست که کمان میکنند که من از پدر  
 خود میراث نیبرم پس آیت را خواند که مضمونش اینست آیا علم حلیت را  
 طلب می کنید و گیت نیکوتر از خدا و رحلم کردن از برای گروهی که موجب  
 یقین اند آیا نمیدانید حقیقت مرا بلکه دانسته پنهان می کنید و بر شما ظاهر است  
 حق من مانند آفتاب تابان ای گروه مهاجران آیا بر من غلبه کنید و میراث  
 پدر خود و شما معاوت کنید آبی پس را بر تحافه آیا و در کتاب خداست آنکه تو  
 از پدر خود میراث ببری و من از پدر خود میراث نیبرم لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا  
 فَرِيتًا عَجَب انفراسی بر خدا بسته آید عدا ترک می کنید عمل کردن کتاب را  
 و پس پشت خود می اندازید زیرا که خدای فرماید وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ  
 یعنی میراث بر ویلیمان از داود و و در قصه یحیی بن زکریا گفته سَرَبَ  
 هَبْلٍ مِنْ لَدُنْكَ وَلِيتَا بَرِثْنِي وَبِرْثُ مِنَ الْبِ يَعْقُوبَ  
 یعنی پرور و کلا ای بخش مرا و لی که میراث بر دانی من و از آل یعقوب  
 و فرموده است وَأُولَ الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ  
 یعنی خویشان رحمی بعضی اولاد بعضی و در کتاب خدا از بیعتن هاپس حضرت  
 آیات میراث را که حق تعالی از برای جمیع مسلمانان بیان فرموده و نه اند

پس گفت سیکویدم اید و خیراشی از پدرم غیبت و میان من و پدرم  
 رحم و خویشی غیبت آیا مخصوص کرده است خدا شهادت میراث و منم  
 را از آنها بیرون کرده است یا میگوید که من و پدرم از اهل یک ملت  
 نیستیم و باین سبب من از میراث نمی برم یا شما و انا تراید بهام و خا  
 قرآن از پدرم و پسرعمم پس چون حضرت فاطمه علیها السلام دید که از ان  
 منافقان صدای بر نیامد خطاب کرد با بوبکر لعین که بگیر فدک را امر وزبی  
 مبارضی و منازعی تا در روز حشر ترا ملاقات کند و در مقام حساب ان تو سوا  
 کند پس نیکو خلم کنده ایست خدا و طلب کنده حق محمد است و وعده کا  
 قیامت است و در قیامت زیان کار خواهید شد و ندامت فائده نخواهد  
 و هر چیزی را اقرار بکماهی هست و بعد ازین خواهید دانستن که گیت آنکه  
 می آید عذاب بسوی او خواهد گنده و طول میکند بر عذاب ابدی پس خطا  
 به انصار نمود و فرمود که اسی گروه شجاعان خود را یاوران ملت می دانند  
 این چه سستی است که در گرفتن حق من می کنید و این چه تغافل است که در  
 که بر من میرود می نمایند آیا رسول خدا که پدر من است نگفت که باید حرت  
 هر کس را در فرزندانش رعایت کند خوش زد و راضی به بدعتها شدید  
 و دست از حمایت ملت پیغمبر خود بر داشتید و حال آنکه ملاقات پنجمین از  
 شما طلب میکنم و اید و قوت بر یاری من در شماست و اگر میگوید که محمد  
 این مصیبتی بود که اثر آن در آسمان و زمین و کوه و دشت و صحرا ظاهر شد  
 و ستاره ها سبب آن تیره گردید و حرمتها منافع شد و ازین عظیم تر مصیبتی  
 نخواهد شد

اما این سبب آن نمی شود که شما از دین بر کردید حق تعالی می فرماید  
و نیست محمد مگر رسولی که گذشته است پیش از او رسولان آیا اگر او میرد  
یافته شود شما از دین خواهید برگشت و هر که از دین بر کرد و بحد اپنج منبر میرد  
و برود می خدا جزا خواهد داد و شکر کند کار از اسی فرزند ان قبیلہ آیا به قسم میرا  
نپذیرم از من بگیرند و شما به بینید و شنوید و جمع باشید و عدد بسیار و اسلمه  
کارزار و قوت و شوکت داشته باشید و شمارا به نصرت خود و دعوت کنم  
و اجابت نه نمایند و ناله مرا شنوید و فریاد رسی نکنید و حال آنکه شما موافق  
بودید بشجاعت و مردانگی و معروف بودید بصلاح و فرزاندگی با قبایل  
عرب متفاقمه با کردید و در موعظه با قبیله کشیدید مرا مگر و عیم اطاعت میکرد  
و قدم از قدم ما برنیداشتید تا آنکه حق تعالی ببرکت ما آسیا علی اسلام را  
بگردش آورد و خیرات ایام جاری شد و آتش کفر فروشت و نظام دین  
محکم شد اکنون چرا حیران شده اید بعد از این و مشرک شده اید بعد از ایمان  
بس آیت را خواند که مضمونش این است که آیا متفاقمه نمی کنید با کردی  
که نکت عبه کرد و از دین برگشتند و خواستند که رسول را برین کنند  
و ایشان در اول حال ابتدای قتال با شما کردند و ایامی ترسیدند از ایشان  
پس خدا سر او را تراست به آنکه از و ترسید اگر ایمان و ابرید چون دید  
که این سخنان و ران سناقتان اثری نکرد و فرمود که محی بینم که بجانب تنعم و  
راحت میل کرده اید و کسی را که احق است بخلافت شما و ور کرده اید  
و از شدت بر غایت مایل گردیده اید و بچپه از غم و دین و رنکوسی شما

کرده بودند از دهان بیرون افتند و پس اگر کافر شوید شما و هر که در زمین است  
 خدایی نیاز است از عالمیان و می دانستم که غدر و مکر خواهید نمود و مرا  
 یاری نخواهید کرد و لیکن در دها و المها در سینه جمع شده بود و اظهار کردم  
 و خواستم محبت را بر شما تمام کنم که در قیامت عذری نداشته باشید  
 پس بگریید و بگریه حق مرا با عار ابدی و عقوبت خدا و عقاب روز جزا  
 خدای میزند و می داند آنچه می کنید و بنزد وی خواهند دانست آنها که قسم کردند  
 که بازگشت ایشان بجا خواهد بود من دختر آنکس که انداز می نمود شمار از عذاب  
 شد و پس بکینده آنچه خواهید مایکینم آنچه حق میدانم شما منتظر باشید ما انتظار می کشیم  
 روزی که حق و باطل ظاهر شود پس ابو بکر گفت ای دختر رسول خدا پدر تو  
 نسبت بزمندان مشتاق و کریم و مهربان و رحیم بود و بر کافران عذاب الیم  
 و عقاب عظیم بود و او را که نسبت میدهم پدرت نه زمان و یک  
 و برادر شو برقت نه دوستان و یکرا او را اختیار کرد و بر هر خوشی و آوایی  
 او نمود و در برابر عظمی دوست نیدار و شمارا مکر هر سعادتمندی و دشمنی  
 شمارا مکر هر بدبختی پس شما عترت پاکیزه رسولید و نیکان و برگزیده گانید  
 راه نمایان مایند بسوی خیر و سعادت و جنت و تویی برگزیده زمان و دختر  
 بهترین پسران راست گویی در گفتار خود و سبقت داری بر همه سبب  
 و فو عقل خود کسی ترا از حق خود بر نیگردد و اندوختد اسو کند که من از رای  
 رسول خدا آتجا و زنگرده ام و بر آنچه کرده ام باذن او کرده ام و خدا را گوا  
 می گیرم که شنیده ام از رسول خدا که گفت ما کرده انبیا میراث نمیکند از ایم

نه طلا و نه نقره و نه خانه و نه عمارتی نیست میراث ما کرده انبیا مگر کتابها و حکمت و علم  
 و پیغمبری و آنچه طلعه ماست ولی امر خلافت بعد از ما در آن حکم میکند بحکم خود  
 و من چنان حکم کرده ام که آنچه تو از ما طلب میکنی صرفت اسبان و اسلحه شود  
 که مسلمانان با کفار قتال کنند و این را با اتفاق مسلمانان کرده ام و درین امر  
 متغیر و تنهیا بنوده ام و اموال و احوال خود را از تو مضائقه نمیکنم آنچه خواهی  
 بگیر تو سید و است پدر خودی و شجره طیبه از برای فرزندان خود و انکار تو  
 کسی نمی تواند کرد و حکم تو نافذ است و اموال من اما و اموال مسلمانان <sup>لغت</sup> مخا  
 کفته پدر تو نمی توانم کرد و حضرت فاطمه صلوات الله علیها فرمود سبحان الله  
 هرگز پدر من مخالفت احکام کتاب خدا نمیکرد و پیوسته پیروی آیات  
 و سوره قرآنی می نمود آیا با ما مکر می که می کنند افترا بر پدر من می بندید این  
 حیل بعد از وفات او شبیه است بآن مکرها که در هلاک او کردید و در ایام حیات  
 او انیک کتاب خدا حاکم عادل است میان ما و شما میراث یحیی و سلیمان  
 در قرآن مذکور است و قسمت موارث و در میان ذکور و اناث در کتاب  
 الهی صریح است بلکه نفسهای شما نیست داده است برای شما امر را  
 پس صبر میکنم صبر نیکو و از خدا یاری می طلبم بر آنچه وصفت می کنید پس ابو بکر  
 گفت خدا راست گفته و رسول خدا راست گفته و تو که دختر دینی هست  
 میگوئی تو معدن رحمتی و موطن هدایت و رحمتی و رکن دینی و عین حقیقتی بعد  
 نمیدانم صدق گفتار تو را و انکار نمیکنم خطاب ترا و این مسلمانان در میان  
 من و تو حاضرند ایشان بکرون سن انداخته اند خلافت را و با اتفاق

ایشان گرفتیم آنچه را گرفتیم و از برای خود گرفتیم و ایشان گواه شدند پس  
 حضرت فاطمه بار و یکم مردم خطاب نمود و فرمود که ای گروه مردم که بسوی  
 قول باطل بسرعت می روید و از کردار قبیح چشم می پوشید آیا تدبیر نمی کنید  
 در قرآن یا بر دلبسته قلبها زوده است نه چنین است بلکه بدیهی اعمال شما  
 راه حق را از دلبسته های شما بسته است و کوشها و چشمهای شما را  
 گرفته است و بد تا دیلی کرده اید و بدترین امور راه ناهی نموده اید و  
 ضلالت را بوضوح هدایت اختیار نموده اید و بزودی بارش را کران  
 و عاقبتش را قرین خسران خواهید یافت و در وقتی که پرده پاکشود و شود  
 و عذابها که در کمن غیب است نزد شما هویدا گردد و ظاهر شود از برای شما  
 از پروردگار شما آنچه گمان نداشته باشید و در آنوقت زبان کار میشود  
 اهل طبالت و ضلالت پس بجانب مرقد منور حضرت رسالت صلی  
 علیه وآله رو گردانید و شعری چند از روی درو خواند که مضمون آنها اینست  
 بعد از رفتن توقنه و آشوب بسیار رو نمود که اگر تو می بودی اینها نمی بود  
 مایی تو کلماتیم بی باران سرو بر که همه پر مرده از سموم جنای بدکاران  
 گواه حال ما باش و دل ما را بخار تعاقب محض است و اهل بیت هر پیغمبری را از  
 است قربی و منزلتی بود بغیر از ما ظاهر کردند مردانی چند کینه های سینه ها  
 خود را چون رفتی و در خاک پنهان شدی روها ترش کردند بر ما که دمی  
 و سبک شمرند حق ما را چون ترانندیدند و زمین را بر ماتنگ کردند و بوی  
 ما و تابان و نور درخشان که با او روشنی می یافتم بر تو نازل می شد از جا

پروردگار عزت کتا پنا و جبرئیل به آیات قرآن مونس ما بود پس تو  
ناید انشدی و جمع خیرات پنهان شد کاش پیش از تو مارا هر که در می یافت  
چون رفتی و جمال خود را از ما پوشید می ما مبتلا شدیم به بلائی چند که هیچ  
اندوهناکی از خلایق مثل آن قیلا نشده بود نه از عجم نه از عرب پس حضرت  
فاطمه صلوات الله علیها بجانب خانه برگزید و حضرت امیر المومنین علیه السلام  
انتظار معاودت او می کشید چون بمنزل شریف قرار گرفت از روی  
مصلحت خطابهائی در پشت پاسید او می نمود که مانند جنین در رحم پرده  
نشین شده و مثل خائبان در خانه کریمه بعد از آنکه شجاعان و هرابر خاک  
هلاک افکنده می مغلوب این نامردان گردیده اینک پسر ابو قحافه لعین  
بظلم و جبر بخشیده پدر مرا و میشت فرزندانم از من می گیرد و به آواز بلند  
باسن مخاصمه و لجاج میکند و انصار مرا یاری نمی کنند و مهاجران خود را  
بنکار کشیده اند و سایر مردم دیده بار پوشیده اند نه دافعی دارم و نه مانعی  
و نه یاور می نه شافعی خشنماک بیرون مستم و غنماک پرستم خود را ذلیل کرده  
در روزیکه دست از سلطوت خود برداشتی که کان میدهند و می برند  
و تو از جای خود حرکت نمی کنی کاش پیش ازین بذلت و خواری مرده  
بودم و ای برسن در هر صبحی و شامی محل اعتماوسن مرد و یاور من شست  
شکایت من بسوی پدر عزت و مخاصمه من بسوی پروردگار من است  
خداوند اجل و قوت تو از همه بیشتر است و عذاب و نکال تو از همه  
شدیدتر است پس حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود دلیل و عذاب



به بنیت بر دشمنان تست مبرکن و آتش حزن خود را فرو نشان ای خیر  
 برگزیده عالمیان و ای باقی ماندۀ ذریت پیغمبر من سستی و ر امر دین خود مگردم  
 و آنچه از جانب خدا ما مور بودم بعل آوردیم و آنچه معذورم بود از طلب  
 حق خود و ران تقصیر نگردم - و زنی تو و اولاد ترا خدا من است و آنکه گنبد  
 امور تست مامولست و آنچه حق تعالی از برای تو در آخرت مهیا  
 کرده است بهتر است از آنچه این اشتیاق از تو قطع کرد و ندان پس اجر از خدا  
 طلب نما و مبرکن حضرت فاطمه فرمود پس است خدا را نیکو گویی است از برای من  
 و ساکت شد مولف کجیکه درین مقام تحقیق بعضی از امور ضرور است  
 اول دفع شبهه چند که ممکن است که در خاطر ما خطور کند اگر کسی گوید اعمرا  
 حضرت فاطمه صلوات الله علیها با حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه  
 با وجود عصمت هر دو چه صورت دارد جواب گویم که این معارضه محمول بر مصلحت  
 از برای آنکه مردم بدانند که حضرت امیرالمومنین ترک خلافت برضا نمی  
 نموده و به غضب فداک راضی نبوده و در قرآن بسیاری از معاتبات  
 با حضرت رسول شده و غرض تهدید و تادیب و یکران است و ازین  
 قبیل است آنچه از حضرت موسی علیه السلام صادر شد در وقتی که بسوی  
 قوم خود برگشت و ایشان عبادت کوساله کرده بودند از انداختن الواح  
 و سروریش با ر و ن را کرتن و پیش کشیدن با آنکه میدانست که با ر و ن  
 تقصیری ندارد و اما آنکه بر قوم ظاهر شود شاعت علی ایشان و مانند عتابی که حق تعالی  
 با حضرت عیسیٰ خواهد کرد که آیا تو گفتی با مردم که مرا و مرا و خدا بداند  
 یا آنکه

بآنکه میداند که او تکلفه است و مثل این بسیار است و اگر گویند که این ساله  
 حضرت فاطمه در دعای خدک و در مجامع حاضر شدن و خطبه خواندن  
 منافع با تقدس و شرف و بزرگواری و دنیا و کمال معرفت آنحضرت دارد و بدو  
 جواب می توان گفت اول آنکه این حق مخصوص آنحضرت نبود که از  
 سر آن بگذرد و بایشان بگذارد بلکه ائمه اعلام و اولاد کرام آنحضرت  
 تا روز قیامت در آن شریک بودند و مصالحه در این امر بموجب تصنیع  
 حقوق آنها می شد و بر آنحضرت واجب بود که حسب المقدور در عدم  
 تصنیع حقوق ایشان سعی نماید دوم آنکه غرض آنحضرت محض است و او  
 خدک نبود بلکه غرض عمده اظهار کفر و نفاق آن اعدای دین حسین بود  
 که مردم ایشان را بشناسند و به تسویلات ایشان فریب نخورند و بر  
 حاضران حجت تمام شود و بر غائبان تا روز قیامت برای شعیان  
 حجت بوده باشد چنانچه حضرت<sup>۳</sup> و آخر خطبه اشعاری باین فرمود که بآنکه می دانستم  
 که شما یاری نخواهید کرد و گفتم آنچه گفتم برای آنکه حجت را تمام کنم و همچنین بنا  
 حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیه با آن متغلبان در باب خلافت  
 و در مدت عمر شریف خود ظلم و اظهار شکایت چنانچه گذشت نه از جهت  
 محبت دنیا و حب جاه و ریاست بود بلکه اظهار ظلم و ارتداد آنجماعت  
 بود تا محبت بر عالمیان تمام شود و در بیان کفر ابو بکر و عمر از اخباریکه  
 در بن واقعیه بایله وارد شده است بچندین وجه اول آنکه از اخبار عامه  
 و خاصه معلوم شد که حضرت فاطمه و حضرت امیرالمومنین صلوات الله علیهما

آن دو منافق را ظالم و غاصب و عاصی میدانسته اند و برین مآلده و آنها  
 نیز این دو بزرگوار را کاذب و مدعی خلافت حق و عاق امام میدانسته  
 اند و یکی ازین دو فرقه می باید محق باشد با آنکه مخالفان در صحاح خود  
 روایت کرده اند بطریق بسیار که هر که از اطاعت امام بیرون رود  
 و مفارقت از جماعت نماید ذمیر و برک جاہلیت مرده است و انضیا  
 روایت کرده اند که هر که بقدر شہری از اطاعت سلطان بدرود  
 برک جاہلیت می میرد و هر که بمیرد و دور کردنش سبیت امامی نباشد  
 برک جاہلیت مرده است و معلوم است که حضرت فاطمہ از ابوبکر  
 راضی نشد و او را بر بطلان و ضلالت میدانست تا از دنیا رفت پس  
 هر که با دست ابوبکر قائل باشد باید که قائل شود کہ سیدہ نسار عالمیان  
 و کسی کہ خدا او را از ہر رحسی پاک کرد اینہ برک جاہلیت و کفر و ضلالت  
 از دنیا رفته است و بیچ ملحدی در ندیقتی باین قول قائل نمی تواند شد  
 و در جامع الاصول از صحیح مسلم و صحیح ابو داؤد روایت کرده است کہ  
 حضرت فاطمہ سوال کرد از ابوبکر کہ قسمت کند برای او میراثش را از آنچه  
 از رسول خدا مانده است و از آنچه خدا بر او بر کرد و اینہ است از انفال  
 پس ابوبکر گفت رسول خدا گفت ما میراث نمیداریم آنچه از ما می ماند صدقہ  
 است پس فاطمہ در غضب شد و از وہجرت کرد و پیوستہ چنین بود تا از  
 دنیا رفت و بعد از رسول خدا تا شش ماہ زندگانی کرد و آچند شب  
 و فاطمہ سوال میکرد نصیب خود را از آنچه خدا بحضرت رسول داده بود

از خیر و فک و از صدقه رسول خدا و مدینه ابو بکر قبول نکرد و نداد و عمر نیز چنین کرد  
اما عمر صدقه مدینه را به علی و عباس داد و خیر و فک را انکار داشت و نداد  
بایشان و از صحیح بخاری نیز معنی از این را روایت کرده است و ابن  
ابی الحدید از کتاب ستیقه روایت کرده است که چون ابو بکر فک را  
از فاطمه گرفت و او را مجاب ساخت فاطمه گفت بخدا سوگند که هرگز  
با تو سخن نخواهم گفت ابو بکر گفت و الله که هرگز از تو دوری نخواهم کرد  
فاطمه گفت و الله که نزد خدا بر تو نفرین خواهم کرد ابو بکر گفت و الله از  
برای تو دعا خواهم کرد و چون هنگام وفات حضرت فاطمه شد وصیت کرد  
که ابو بکر بر نماز نکند و در شب او را دفن کردند و عباس بر او نماز کرد و سایر  
وفات او و وفات پدرش هفتاد و دو شب بود و در صحاح ایشان  
نمذکور است که حضرت امیر المومنین علیه السلام واحدی از بنی هاشم  
در حیات فاطمه با ابو بکر صحبت نکردند پس باید که خلافت ابو بکر باطل  
و در اخذ فک غاصب و در روایت حدیث از حضرت رسول کاذب  
باشد یا امیر المومنین با وجود عصمت و طهارت و جدا نبودن از حق عالم  
و ظلم و عاق امام خود باشد و ایضا عداوت امیر المومنین علامت کفر  
و نفاق است و که امام عداوت شدید ترمی باشد از آنچه درین واقع  
و غیر آن نسبت با پنجاهت کرد و ندانم این ابی الحدید از کتاب ستیقه  
جوهری روایت کرده است که چون ابو بکر خطبه حضرت فاطمه را در باب  
فک شنید بر مبر رفت و گفت ایها الناس این چه کوش و ادوات

بهر سخنی این آرزو با چرا و عهد رسول خدا بنود این قصه از بابت رو بایستی  
 که که ایش و م او بود و او ملازم جمیع فتنه باست می خواهد فتنه پیر شده را  
 جوان کند استعانت میجوید به ضعیفان و یاری میجوید از زمان مانند  
 ام طحال که دوست ترین اهل اوسوی او زن زنا کار بود اگر خواهم  
 می توانم گفت و اگر بگویم ظاهر خواهم کرد تا مرا بحال خود که از نسا کتم هست  
 ای کرده انصار بن رسیده است سخن سفیان ثمالی و من دست و زبان  
 نمی کشایم تا کسی مستحق آن نشود چون حضرت فاطمه این سخنان را شنید  
 بخانه برگشت ابن ابی الحدید گفته است که من به نقیب استادم خود گفتم  
 که ابو بکر لعین این کنایه را با که داشت نقیب گفت کنایت صریح است و مرا  
 علی ابن ابی طالب است من تعجب کردم و گفتم این قسم سخنان را با او  
 داشت گفت بلی با شاه بود هر چه میخواست میگفت و میکرد و چون دید  
 که انصار از جابر آمدند رسید که ایشان اعانت امیر المومنین میکنند به تهدید  
 ایشانرا ساکت و ساکن کرد و نقیب گفت که ام طحال زن زنا کاری بود  
 و رجا بلیت و بزنا می زد و مذموف کویدا ای طالب حق تو را  
 جز تا مل کن و انصاف بده که کسی که نسبت به سید او میا و پسر عم و برادر  
 رسول خدا و صاحب آن مناقب و فضائل که دوست و دشمن زیادت  
 کرده اند نسبت بدختر رسول خدا و سیده نساء عالمیان این قسم سخنان  
 گوید اهل بیت خلافت دارد و از اسلام بهره سیدار و دو هر آنکه تکذیب  
 حضرت فاطمه نمودن با ثبوت عصمت آنحضرت متضمن رد قول خدا و رسول است

چنانچه در تحقیق آیات تطهیر و استی و آیتها از طریق عامه و خاصه متواتر است  
 که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که فاطمه پاره تن من است پس هر که او را  
 بجنب آورد مرا بجنب آورد و هر که او را بیازارد مرا آزار  
 داد و هست چنانچه گذشت و این دلیل عصمت آنحضرت است زیرا که اگر  
 بمعصیت از دنیا و عطا و رتواند شد ایند اسی او بلکه اقامت حد و تعذیر او لازم  
 خواهد بود و در نهائی او و در آن معصیت موجب رخصای خدا و رسول  
 نخواهد بود و اگر گویند مراد آنست که آزار کردن او از روی ظلم و ستم  
 ایند اسی رسول است و خوشحال کردن او در طاعت مستلزم خوشحالی  
 حضرت رسول است جواب گویم که تخصیص خلاف اصل است و حدیث  
 عام است و آیتها اگر این مراد باشد فرقی میان آنحضرت و سایر  
 مسلمانان نخواهد بود و درین کلام مدحی و تشریفی برای آنحضرت نخواهد بود  
 و باتفاق این کلام در مقام مدح و اختصاص وارد شده است و آیتها  
 تفریع آن بر پاره تن آنحضرت بودن بیفایده خواهد بود زیرا که دیگران  
 نیز درین امر با او شریکند و آیتها احادیثی که در سمح ایشان وارد شده است  
 که من در میان شما و چیز بزرگ میگذارم کتاب خدا و اهل بیت اگر مبتلا  
 کنید آنها را همراه نمی شوید و در شکوة و غیر آن از ابو ذر روایت کرده اند  
 که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است  
 که هر که در آن سوار شد نجات یافت و هر که تخط نمود از آن هلاک شد  
 و گذشت احادیث بسیار از سمح ایشان که علی و فاطمه و حسن و حسین از

اهل بیت آنحضرت اند و هرگاه متابعت ایشان موجب نجات و مخالفت  
 ایشان سبب هلاک باشد پس باید گفت که ایشان حق و کرم و ایشانش  
 باشد و از جمیع گناهان تَوَلَّاهُ و مُعَلَّاهُ مَعْمُومٌ بوده باشند و مخالفت ایشان هلاک  
 و ضلالت و گمراه و طعن بوده باشد سوم آنکه آنچه ابو بکر طعن و عوی کرد که پیغمبر را  
 میراث نمی باشد محض کذب و افتراء بود و بحدیثین جهت اول آنکه مخالفت یا  
 کریم است و در میراث بردن حضرت یحیی از زکریا و اگر گویند مراد از میراث  
 علم و پیغمبریست جواب گوئیم که این باطل است بحدیثین وجه اول آنکه کتب  
 و عفت و شرع میراث مطلق که گویند سفرت میشود و میراث مال مخصوص  
 آنکه در آیه قراین هست که مراد میراث مال است زیرا که شرط کرده است  
 که او را راضی و پسندیده و صالح گردان و معلوم است که پیغمبر چنین می  
 پس این شرط بیفایده است و ایضا خوف از موالی و خویشان با مال  
 مناسبت دارد و نه پیغمبری و علم و چرا زکریا ترسد و مضایقه داشته باشد  
 از آنکه خدا از اقارب او پیغمبران و علمای مقرر دارد و در مال ممکن است  
 نه و آنکه مقتوی فسق و فساد ایشان است از نخبیت مضایقه داشته باشد  
 و همچنین مخالفت آیه میراث بردن سلیمان است از داود علیه السلام  
 بوجهی که مذکور شد و ایضا مخالفت آیات میراث است و چون توان  
 بود که نبوت موجب حرمان اقارب او گردد و از میراث و در کتب  
 مشهوره ایشان در کتاب فرائض این را ذکر کرده اند و هر آنکه ابو بکر  
 شهادتی که بر او ایت داده است متضمن جرف است و متهم است و این

از چند جهت یکی آنکه میخواست این اموال در تصرف او باشد و هر که  
خواهد بدو از هر که خواهد منع کند چنانچه در جامع المأصول روایت کرده است  
از ابی الطفیل که فاطمه آمد بسوی ابو بکر و طلب میراث پدر خود کرد ابو بکر  
گفت شنیدم از رسول خدا که میگفت که هرگاه خدا پیغمبری طعمه بدید  
آن از کسی است که قیام با مر خلافت می نماید بعد از او دیگر آنکه از قرین  
منظنون بلکه معلوم بود که میخواست اهل بیت را ضعیف کند که مردم میل  
بجانب ایشان نکنند و ایشان سزاوشت در خلافت با او نتوانند نمود  
و همین از برای تهمت کافی است و این اقوی است از جنتی که ابو بکر  
رو شهادت امیر المومنین علیه السلام بسبب تهمت جرف نمود و چند نفر  
دیگر که میگویند تصدیق او کردند همه شریک در آن بدمت بودند و بعد از  
اهل بیت علیهم السلام معروف بودند و تهمت در ایشان نیز ظاهر بود سوم  
آنکه از اخبار مستفیضه معلوم است که حضرت امیر المومنین علیه السلام  
این خبر را موضوع و باطل میدانست چنانچه مسلم در صحیح خود از مالک بن  
اوس روایت کرده است که عمر بن علی و عباس گفت که ابو بکر گفت که  
رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت ما میراث نداریم آنچه از ما می ماند  
است پس شما و اوراد و غ کو و کنه کار و مکار و خائن و انستید و خدا  
میداند که اوراست کو و نیکو کار و تابع حق بود پس ابو بکر مرد و من گفتم  
ولی رسول خدا و ابو بکر ام پس مرا و غ کو و مکار و خائن و انستید  
و خدا میداند که من راست کو و نیکو کار و تابع حقم و در صحیح بخاری نیز نقل



این را روایت کرده است و این ابی الحدید نیز این مضمون را بچندین  
 سند از کتاب سنیفه روایت کرده و احادیث صحیحہ مستفیضہ گذشت که  
 حق از علی جدا نمی شود و یا آیتلیر و اخبار ثقلین و سنیفه و غیر آنها که درین زود  
 گذشت و همچنین انکار حضرت فاطمه علیها السلام حقیت این حدیث را  
 تحت قاطع است بر بطلان آن چه اگر آنکه اگر این حدیث حق بود  
 بایست حضرت رسول صلی الله علیه و آله این حکم را بحضرت فاطمه تعلیم نماید  
 تا دعوی ناحق نکند و بحضرت امیر که وصی و معدن علوم او بود این حکم را  
 بفغانه نماند و که او دعوی ناحق نکند و بیج عاقلی تجویز این نمی کند که سیدہ  
 عالمیان این حکم را از پدر خود شنیده باشد و محذو ذلک اینقدر مبطله  
 و ظلم در این باب بکند و مجمع مہاجران و انصار بیاید و آن عتایا با امام  
 مسلمانان بزعم فاسد شما بکند و نسبت ظلم و جور با او بدد و مردم را تحریک  
 و تحریض بر قتال او بکند و این باعث آن شود که جمیع کثیر از مسلمانان بوجہ  
 غاصب و ظالم و ائند و تار و ز قیامت او را و اعدا نشی را لعنت کنند  
 و اگر امیر المومنین علیہ السلام میدانست که فاطمه حق ندارد و حق با او  
 کی تجویز این امور میکرد و بعد از وفات حضرت فاطمه کی منازعت با عباس  
 و میراث میکرد و جمیع اینها متفرع بر عدم بیان این حکم خواهد بود و بر  
 اہل بیت ایاتی مسلمانی نسبت بحضرت رسول تجویز چنین مسالہ و مسام  
 و را مور وین و تبیین احکام الهی خصوصاً نسبت باہل بیت خود و برادر  
 خود و پارہ تن خود می نماید پس این برہان قاطع است بر آنکه این حدیث

مخص کذب و افزابو و پنجه از شواهد کذب این حدیث آنست  
که عادت ناس جاری شده است بر آنکه امری که خلاف معهود و شعار  
بین الناس باشد بسیار روایت کنند و این نیز معلوم است که سنت  
میراث در جمیع اعصار از زمان آدم تا ما تم جاری بوده است و در  
هر عصری جمعی از انبیاء بوده اند و این نیز معلوم است که مردم اهتمام بسیار دارند  
بغبط احوال انبیاء علیهم السلام و سیر ایشان و احوال اولاد ایشان  
خصوصاً امری چند که مخصوص ایشانست پس چون شده است که چنین امری  
خلاف متاعی، هیچ کتابی از کتب انبیاء و تاریخی از تواریخ  
ایشان مذکور نشده و بغیر ابوبکر تنها بتنها سی یا با دوسه منافق و دیگران  
امر غریب مطلع نشده و یکبار در این امر در عصری از اعصار بسا بقه  
نشده که بآن تقریب در تواریخ امم سابقه نقل کنند و یک کس نقل نکرده  
که عصای موسی را یا خاتم سیمان را یا اسلحه فلان پیغمبر را بعد از بطلان  
شخصی دادند یا او فخر کنند که ثیاب فلان پیغمبر بن رسیده پس کسی که اندک  
شعوری دارد میداند که این حدیث را وضع کرده اند و بی تدبیرانه افزا  
کرده و فکر در قش نکرده اند و آنچه از صحاح ایشان ظاهر می شود و این بی اندک  
نیز اعتراف کرده است به آن آنست که غیر ابوبکر کسی این حدیث را نقل  
نکرده و بعضی گفته اند که مالک بن اوس نیز تصدیق او کرده و این قول را نادور  
میدانند و در کتب اصول استدلال کرده اند بر آنکه بر وایت یک صحیح  
عمل نمی توان کرد و بآنکه بر وایت ابوبکر به تنهایی باین حدیث عمل کرد نامعقول است

کرده اند که در زمان عمر که علی و عباس مخصوصه کردند نزد او و در میراث او  
 شهادت طلبیده از طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص  
 و ایشان از ترس اتفاق شهادت دادند شش نفر از جمله اسیریکه ابو بکر بخلات  
 حکم خدا و رسول کرد و در حق حضرت فاطمه و اهل بیت علیهم السلام آن بود  
 که شش کرد حق و القربی را از ایشان که به نص قرآن از ایشان بود چنانچه  
 ابن ابی الحدید گفته است که مردم گمان میکنند که نزاع فاطمه با ابو بکر لعین  
 در دو امر بود و در میراث و در بخشش و در حدیث و آرو شده است  
 که در امر ثالثی نیز با او نزاع کرد و ابو بکر با و نداد و آن سهم ذالقربی  
 بود چنانچه در کتاب سفینه از انس روایت کرده است که فاطمه بنزد ابو بکر  
 آمد و گفت میدانی که خدا حرام کرده است بر ما اهل بیت صدقات را  
 و از برای ما و غنائم سهم ذالقربی را قرار داده است و رایخص ابو بکر  
 گفت این آیه را خوانده ام اما نمیدانم که تمام این سهم از شماست فاطمه  
 گفت آیه حکم تو و اقربای تست گفت نه بلکه بعضی را بر شما اتفاق میکنم  
 و باقی را در میان مسلمانان صرف میکنم فاطمه گفت این علم خدا نیست  
 ابو بکر گفت این علم خداست اگر حضرت رسول در این باب بتو عهدی  
 کرده است بگو من تصدیق میکنم و بتو و بابل تو میگذارم فاطمه گفت و اینها  
 بخصوص چیزی نگفته است اما شنیدم از آنحضرت در وقتی که این  
 آیت نازل شد گفت بشارت باد شما را ای آل محمد که تو نکرهی آمد بسوی شما  
 ابو بکر گفت من از آیت نمیفهمم که همه را بشمارم و لین آنقدر که شمارا

پس باشد بشما میهم و عمر نیز درین باب تعدیق او کرده و احادیث  
 دیگر باین مضمون روایت کرده است و در جامع الاصول بخندین سند  
 از ابن عباس و دیگران روایت کرده است که رسول خدا <sup>صلی الله علیه و آله</sup> سہمی از  
 بر خویشان خود قسمت میکرد و ابو بکر و عمر کم کردند و ہمہ را با ایشان ندادند  
 و از حضرت باقر و صادق علیہما السلام منقول است کہ حق تعالی نصیبی از  
 - از برای اہل محمد فرض کرده و ابابکر و ابو بکر ملعون از آنکہ نصیب ایشان را  
 بدہد بسبب مد و عداوت و حق تعالی فرمودہ است کہ ہر کہ حکم کند  
 بآنچہ فرستادہ است ندانم ایشان فاسقانند و احادیث از طریق اہل بیت  
 در این باب بسیار است و ظاہر آئیہ کریمہ آنست کہ ہمہ اصناف مساکین  
 باشند و رخصہ چنانچہ فقہای عامہ و خاصہ میگویند و در باب اقاہ بود  
 و حق تعالی در ذی القربی فقر و سکنت شرط نکرد پس آنچہ ابو بکر کرد و مخالف  
 آئیہ کریمہ است و ہر کہ مخالف حکم قرآن علم کند بنفس قرآن فاسق و کافر  
 و ظالم است ہفتقر از جملہ طغیانہای کہ بر ابو بکر کرده اند و این واقعہ آنست  
 کہ زوجات رسول را ممکن ساخت از تصرف کردن در حجرہ با خود  
 باتفاق و کفایت کہ آہنہ مدتہ است و این نقیض آن صلی است کہ در آن  
 مذکور میراث رسول و حق فاطمہ کرد زیرا کہ انتقال حجرہ با بانہا یا از  
 میراث بود یا از جہت بخشش اولی منافعی حدیث موضوعی است  
 کہ اور روایت کرده و ثانیہ محتاج بہ ثبوت بود و از ایشان کہوہی  
 نہ طبعید چنانچہ از فاطمہ علیہ السلام منقول شد کہ او درین امر غرضی بنیر اضراہ

اہل بیت علیہم السلام نہ داشت سخن ظریفی ابن ابی الحدید و رین مقام  
 نقل کرده است از علی فارقی کہ مدرس مدرسہ غریبہ بغداد بود  
 کہ از پرسیدم کہ آیا فاطمہ در دعوی خود صادق بود و گفت بلی قسم  
 پس چرا ابو بکر فدک را با و نہاد و قسم کرد و گفت اگر امر و زندک را بعض  
 دعوی او با و میداد و فروا می آمد و دعوی خلافت بر اسی شوہر  
 میکرد و بعد ازان ابو بکر را ممکن نبود عذر گفتن و مدافعہ کردن چون  
 پیش ازین خودش بی بنیہ و شہ و حکم بعد از آن کردہ بود بعد ازان  
 ابن ابی الحدید گفتہ اگرچہ این کلام را بر سبیل شوخی و خوش طبعی گفت  
 اما راست گفت و سخن و رین مقام بسیار است اما این رسالہ کجایش  
 زیادہ ازین نہاد و در کتب ہجرا لا نور ببطعام دادہ ام طعن نہ  
 آنکہ در جمیع کتب کلامی و احادیث عامہ و کتب احث ایشان روایت  
 کردہ اند کہ عمر در ایام خلافت خود بر سب گفت کانت بعیۃ ائی بک فلتۃ  
 و فی اللہ المسلمین شہا فن عاد الی مثلھا فاقتلوا یعنی بیت ابو بکر  
 امری بود کہ بی تدبیر و مشورہ و رویت واقع شد خدا نگاہ داشت  
 مسلمانان را از شر آن پس ہر کہ عود کند مثل آن او را بکشید و کسی  
 کہ اندک شور و سی و انصافی داشتہ باشد میداند کہ کلامی واضح تر ازین  
 نمی توان گفت و مذمت ابو بکر و بطلان خلافت او پس اگر راست  
 گفتہ است پس ابو بکر اینقدر د و راست از اہلیت خلافت کہ متضمن شر  
 سیدین است تا حدیکہ موجب قتل است و اگر دروغ گفتہ است پس او

قابل خلافت نیست و اگر گویند که خلافت عمر متقی بر خلافت ابو بکر بود  
 چون تواند بود که قدح کند و آن بآن حیل و مکر می که او داشت چه آ  
 گوئیم که چون امر خلافت و سلطنت او مستقر شده بود و حیثیت و رعایت  
 در و بها جا کرده بود میدانست که باین سخنان خلافت او بر هم نمی خورد  
 و کسی جرأت اعتراض بر او ندارد و می ترسید که بعد از او خلافت بامیرالمو  
 منین برسد این سخن را گفت که این راه را به بند و تدبیر شو را می شوم او  
 جاری شود و چنانچه ابن ابی الحدید از جاحظ روایت کرده است که چون  
 عمر شنید که عمار میگفته است که اگر عمر بمیرد من با علی بیعت خواهم کرد و لهذا  
 این سخن را گفت و بخاری و غیر او روایت کرده اند که عمر مطلقاً  
 در خطبه اش گفت شنید و ام که قاضی از شما میگفته است اگر امیرالمو  
 منین یعنی خودش بمیرد من بیعت خواهم کرد با فلان پس منزه و رشوید با کد  
 بیعت ابو بکر فلتستخبر شده و تمام شد آن چنین بود ولیکن خدا شرا از ارفع  
 کرد پس معلوم شد که عداوت امیرالمو منین<sup>۱</sup> او را ایجاب کرد و این  
 بر زبانش جاری شد و طلبش تهیه قتل آنحضرت بود چنانکه در سوره نبر  
 از وضع ششم آنست که چون خلافت منقوض به بر ابو بکر لعین مستقر شد  
 خالد بن ولید پلید فرستاد بسوی قبیلہ بنی ربیع که زکوٰۃ اموال ایشان  
 بگیرد بسبب آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله مالک بن نویره را  
 فرستاد و بود که زکوٰۃ ایشان را جمع کند و چون خبر وفات حضرت باز رسید  
 دست از گرفتن زکوٰۃ کشید و گفت دست نگا دارید تا معلوم شود

کہ امر خلافت ہر کہ قرار خواہد گرفت و موافق روایات شیعیہ سببش آن بود  
 کہ مالک از حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ سوال کرد از حقیقت ایمان  
 حضرت و رخصت بیان اصول دین فرمود کہ این وصی من است و اشارہ  
 کرد بعلی ابن ابیطالب چون حضرت از دنیا رفت مالک با قبیلہ بنی تمیم  
 آمد بسوی مدینہ و ابو بکر را بر منبر رسول دید پیش آمد و گفت کہ کہ ترا برین  
 بالا بردہ و حامل آنکہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ علی را وصی خود مگرد و آیند  
 و امر کرد مرا بموالات او ابو بکر گفت اورا از مسجد بیرون کنند  
 تفتہ لعین و خالد اورا بیرون کرد و پیش ابو بکر خالد را فرستاد و گفت  
 دانستی چه گفت و من ایمن نیستم از آنکہ در کار ما رخنہ بیند ازو کہ اصلاح  
 نتوان کرد اورا یکش پس رفت خالد و مالک را کشت و در بہان  
 باز، جہ اش زنا کرد و وارباب سیر عامہ مانند ابن اثیر و کامل و غیر او  
 روایت کردہ اند کہ چون خالد وار و قبیلہ مالک شد ایشان اذان گفتند  
 و نذکر و ند و اظہار اطاعت کردند و اقیانمودند چون شب آثار  
 غدیر از خالد ظاہر شد ایشان احتیاط نمود و اسلحہ بر خود بستند اصحاب  
 خالد گفتند مسلمہ نیم چرا اسلحہ برداشتہ اید ایشان گفتند ما نیز مسلمانی  
 چرا شما اسلحہ برداشتہ اید ایشان گفتند شما اسلحہ را بچند ازید تا ما ہم ببیداریم  
 چون ایشان اسلحہ را دور کردند لشکر خالد ایشانرا اسیر کردند و دستہای  
 ایشانرا بستند و بہ نزد خالد آوردند ابو قتادہ کہ بان لشکر بود بخالد گفت  
 کہ این جماعت ظہار اسلام کردند شما ایشان را امان دادید خالد

التقاتی بکشته اند و با اعتبار عداوتی که در جاهلیت با ایشان داشت امر کرد  
 بقتل مردان ایشان و زنان و اطفال ایشان را اسیر کرد و در میان  
 لشکر خود قسمت کرد و زن مالک را بجهنم خود برداشت و در همان شب  
 با او جماع کرد پس ابو قتاده سوگند یاد کرد که در لشکری که خالد اسیر باشد  
 هرگز نزد او نرسم و بر اسب خود سوار نشود و بنوی ابو بکر برگشت و قعه را با او  
 نقل کرد و عمر چون این واقعه را شنید انکار بلوغ کرد و سخن بسیار گفت با ابو بکر  
 و گفت قصاص من بحاله لعین واجب شده است چون خالد بر کشت  
 و داخل مدینه شد با هیأت اهل حرب و تیر بار بر عامه اش بند کرده بود  
 عمر برخاست و تیر بار را از سرش کشید و شکست و گفت که ای دشمن خدا  
 و ای دشمنک خود مرد مسلمان را کشته و باز نفس زنا کرده و الله ترا  
 سزا خواهیم کرد و حاله ساکت بود و هیچ سخن نگفت و کمان داشت  
 که ابو بکر نیز در حکم خطائی او با عمر شریک است چون خالد نزد ابو بکر رفت  
 و عذرهای نمایی بوجه گفت و ابو بکر از برای اغوا من باطله قبول کرد و خوشحال بیرون  
 و کنایه چند بعر گفت و رفت و جمعی از عامه روایت کرده اند که لشکر  
 خالد شهادت میدادند که آن قوم اذان میگفتند و نماز میکردند و نوا  
 مالک عمر را شفیع کرده نزد ابو بکر رفت و از خود شکوه کرد و عمر گفت  
 او را قصاص باید کرد ابو بکر گفت ما مصاحب خود را برای اغوا  
 نمی کشیم و برایت دیگر که صاحب نهایی روایت کرده است گفت  
 خالد شمشیر خدست من و رغلان نمی کنم شمشیری را که خدا بر مشرکان



کشیده است عرسو کند یا د کرد که اگر من قدرت بهم رسانم خالد را بقتل  
 مالک می کشم و حصه که از غنائم برای او جدا کرده بودند تصرف نکرد  
 و ضبط کرد تا وقتی که خود خلیفه شد پس حصه خود را و هر چه از زمان دختران  
 و پسران و اموال ایشان در پیش مردم باقی مانده بود همه را گرفت  
 و بر روان و صاحبان ایشان داد و ایشان را مرضی نمود و اکثر زنان  
 و دختران حاضر بودند و چون خالد از وعده کشتن او ترسان و همیشه از او  
 گریزان بود پیش عمر آمد و گفت بوسن کشتن مالک میروم و سعد  
 بن عباد را می کشم و رفت و سعد را کشت چنانچه گذشت پس عمر از او  
 راضی شد و پیش خود طلبید و پیشانیش را بوسید و چون برادر مالک آمد  
 و گفت بوعده وفا کن و خالد را بکش گفت من خلاف آنچه رسول الله  
 کرده نمی کنم و در روایات شیعه وارد شده است که چون اسیران را  
 به نزد ابوبکر آوردند و در محمد بن حنفیه و در میان آنها بود چون چشمش  
 بر ضریح منور حضرت رسول افتاد صد اکبریه و فغان بلند کرد و گفت  
 السلام علیک یا رسول الله صلوات فرستد خدا بر تو و بر اهل بیت تو  
 اینهاست تواند و ما را اسیر کرده اند مانند کافران نوبه و دیلم و نجاسو  
 که کنایه می داشتیم بنیر آنکه تخم محبت اهل بیت ترا در سینه خود گذاشتیم  
 و او را بفضل ایشان نمودیم پس نیکی را بدی انگاشتند و بدی را  
 نیکی پنداشتند تو انتقام ما را از ایشان بکش پس با مردم خطاب کرد  
 و گفت چرا ما را اسیر کرده اید ما قرار داریم جو حدانیت خدا و رسالت

رسول او گفتند گناه شما آنست که زکوة ندادید گفت اگر راست  
 گوئید مردان ما ندادند گناه زمان و اطفال حیثیت پس طلحه و خالد خواهند  
 که او را بچند خود بگیرند گفت نه والله مرا مالک نمی تواند شد کسی نسبت  
 شوهر من مگر کسی که مرا خبر دهد که در هنگام ولادت من چه بر من گذشته است  
 در اینوقت حضرت امیرالمومنین حاضر شد و فرمود من خبر دهم چون  
 مادر ترا وضع حمل نزدیک شد گفت خدایا وضع این حل را بر من آسان  
 گردان بعد از آن اگر خواهی نگاه دار و اگر خواهی بردار چون متولد شد  
 همان ساعت زبان کشود می داد ای شهادتین نمودی و بعد از خود  
 گفتی که چرا بملک من راضی بودی زود باشد که سید او را دهم مرا حاجت  
 رسید می از من بوجو و آید چون مادرش این سخنان را شنید فرمود اینها را  
 بر پارو سی نقش کرده در آن زمین دفن نمود و در وقتیکه ترا اسیر میکردند  
 تمام اتهام تو آن بود که آن نوشته را ضبط نمائی تا آنکه آنرا برداشته  
 بر بازوی خود بستی بعد از آن که بباله عثمان و یکران آن روح را کشودند بهمان  
 عبارت که حضرت فرموده بود و متقوس دیدند پس حضرت او را گرفت  
 و ثجاء اسما بنت عیس فرستاد تا بر او رش آمد و او را با حضرت تزویج  
 نمود و از احادیث عامه ظاهر می شود که یکی از اسباب کشتن خالد مالک  
 آن بود که عاشق زن او شده بود و چنانچه مولف کتاب روضه الاحباب  
 نقل کرده است که چون مالک را آوردند که بکشته زنش ام تمیم دختر  
 منهال که مقبول ترین اهل زمان خود بود آورد و خود را بر روی او افکند

مالک گفت و در شو که من کشته نشدم مگر بشارت تو و زخم شری در  
 اساس البلاغه و این اثیر و رنهایه در لغت اقله این مضمون را روایت  
 کرده اند چون بعضی از اخبار مخالف و موالف را درین واقعه شنیدی  
 بدانکه ابو بکر درین واقعه از چندین جهت خطا کرده و در بعضی عزیزان و کثرت  
 اول آنکه بی گناه و تقصیر شرعی شکر بر سر قبیل از سیلین فرستاد و قتل  
 و غارت این عدد کثیر از مسلمانان رضا داد و عذری که برای این عمل شنیع  
 میگویند آنست که بسبب منع زکوة مرتد شدند و جوابش آنست که چه لشکر  
 خاله شهادت دادند که ایشان اقامت شهادت نمودند و اذان گفتند  
 و نماز کردند و حال آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر کس شهادتین  
 بگوید و نماز بکند مسلمانست و منع زکوة نکرد بلکه گفتند زکوة را با او بپذیرید هم  
 بلکه بوسی پیغمبر میدهم یا خود بفرستامیدهم و طبری در تاریخ روایت کرده است  
 که خاله منع کرد قوم خود را از اجتماع بر منع زکوة و ایشان را متفرق کرد  
 و نصیحت کرد ایشان را که با ولای اسلام منازعت نباید کرد و چون پراکنده  
 شدند خاله آمد و ایشان را گرفت بند رو مکر می که مذکور شد با آنکه صاحب مناجات  
 از خطابی نقل کرده است که مانعان زکوة هر گاه با صل و دین قائل باشند  
 کار نیستند و بمعنی نفوی اطلاق بر دوت بر ایشان کرده اند پس حکم کفار  
 بر ایشان و بر اولاد و نساء ایشان جاری نیست و ایضا شارح و جیز  
 در بحث باغیان گفته است که ابتدا قتال ایشان نباید کرد و تا ایشان  
 ابتدا گفتند و باید که امام امین ناصحی را بفرستد که از ایشان سوال کند

علت بنی ایشان را اگر علت آن ظنی باشد که بر ایشان واقع شده باشد  
 از آل آن از ایشان بکند و اگر شبیه داشته باشند رفع شبهه ایشان  
 بکند و اگر هیچ از اینها نباشد ایشان را موطنه و نصیحت بکند و اگر اصرار بکنند  
 اعلام کند ایشان را که ما با شما قتال خواهیم کرد و در هیچ روایتی وارد نشده  
 که خالد یکی از اینها در باب ایشان بلل آورده باشد و از آن جماعت بغیر اهل  
 افتیاء و اطاعت چیزی ظاهر نشد و اگر نه محض عصیت باشد چرا ابو بکر و  
 دیگران که با خبر ستواتر و نقض عمو و خدا و مخالفت نفوس سیدانیا و  
 غضب حق امیر المؤمنین و سیده فساد و روشها و ت الهی و گواهی حضرت  
 رسالت پناهی بر طهارت و عصمت اهل بیت نبوت و بنای ظلم و جور بر ایشان  
 کردند و عافیه و معاویه و اعوان ایشان که با حضرت امیر المؤمنین  
 مقاتله و محاربه نمودند و آنقدر از اهل بیت طاهرین و ذریت طیبین  
 و سائر مسلمین را شهید کردند با انا و یت متواتره که سَلَّمْتُكَ  
 سَلِّی وَحَرْبُكَ حَرْبِی و امثال اینکه بعضی که شت مرتد نیستند بلکه خلفای  
 خدا و رسول و ائمه مسلمین اند و اطاعت ایشان فرض و مخالفت شان کفر است  
 و مالک بن نویره به محسن آنکه گفته که ابو بکر خلیفه نیست یا چون رسول الله  
 بقولت که زکوة با و بدیم نمیدیم مرتد و مستحق قتل است و خالد با آن اعمال  
 بتبعه مستحق یک زجر و طاعت بنو و بلکه با سیت او را مدح کنند و سبب  
 بگویند و بعضی از ایشان که دیده اند که این عذر بی صورت است عذر و تیر برای  
 پیکر ده اند و گفته اند در اشناهی گفتگو خالد نام حضرت رسول صلی الله علیه و آله را

بر د مالک گفت صاحب شما چنین گفته خاله گفت حضرت صاحب بیت  
 صاحب شما نیست و باین سبب حکم بارتداد او کرده و او را کشتید بدان  
 این وجه از وجه اول ظاهر تر است زیرا که در هیچ روایتی این مذکور نیست  
 و اینها اگر این واقع بود بایست حاله در برابر عمر اینقدر را بگوید و بگوید  
 نیز در وقتی که عمر با نفع در قصاص او میکرد و بایست این را بگوید با آنکه بقتل  
 وقوع این عبارت صریح و رارتداد نیست برای دفع حد و شبهه گاهی  
 و بر تقدیری که مالک مرتد شده باشد سائر قبیلچه گناه داشتند و زنان  
 و فرزندان و اطفال ایشان که هنوز بحد بلوغ نرسیده بودند و پدران ایشان کافر  
 اصلی بودند که اولادشان در حکم ایشان بوده باشند چه تقصیر داشتند که همه را  
 مثل کفار اسیر کردند و ببنده کی مردم دادند تا بدون تزویج و کلاخ باز نمانند  
 و دختران ایشان مباشرت کردند و اولاد از ایشان بهم رسید  
 . در آنکه حال از دوشن بیرون نیست یا این جماعت و در واقع  
 همه ایشان مرتد و مستوجب قتل و اسیر غارت بنودند پس چرا ابو بکر  
 این جماعت کثیر از مسلمین را بیکباره کشت و اسیر کرد و ببنده کی مبتلا کرد و با  
 این زنایای بسیار و تبک حرمت اهل اسلام و سبب وجود خدین<sup>اولاد</sup>  
 زنانشه ظالم و فاسق بلکه کافر باشد که بخلاف حکم الهی حکم کرده و اگر اینها  
 همه مرتد و مستحق این انواع عقوبتها بودند پس عمر که این عدد کثیر از زنان  
 و دختران و مردان و پسران را که بنده مسلمین شده بودند و اولاد مسلمانان<sup>نان</sup>  
 که از ایشان بهم رسیده بودند و اموال ایشان را پس گرفت و پس داد

بر مسلمین بنموده مخالفت امام خود کرده و نسبت خطا با و داده  
 فاسق و کافر خواهد بود پس این ظلم و کفر و فسق بیک ازین دو امام البته  
 لازم می آید خلافتش باطل میشود و چون خلافت یکی باطل شود خلافت هر  
 باطل شود با جمیع مرکب سود آنکه ابو بکر چند حد از حد و الهی را تفصیح  
 نمود یکی آنکه خالد را بعوض مالک تصاعص نکرد و دیگر آنکه حد زنانه خالد با زن مالک  
 کرد و اقامت نه نمود و دیگر آنکه سائر مقتولین را خونشان باطل کرد و قصاص  
 و دیت شان را سطل نمود و درین کار با عمر هم با او شریک است و در تفصیح  
 قصاص خالد عمر شریک غالب است از وجهت یکی آنکه قسم خورد و بود که خالد  
 بکشد و ظلمت قسم کرد و دوم آنکه بقتل سعد بن حبابه بیکنازه راضی شد و قتل او  
 بوجوه قتل مالک قبول کرد و ازین معلوم می شود که با نکار یک عمر  
 در این باب نمود و از راه دین داری نبود بلکه برای آن بود که با او  
 و در با بلیت آشنا و هم سو کند بود و الا با بلیت عشرين مدین را در باب  
 ظلم حضرت فاطمه و سائر اهل بیت علیهم السلام بار برد و از جمله غائب است  
 که ظالمی توشیح و رفع تشنجه ز تماشای خالد گفته است که زن مالک سلفه بود  
 و عدتش منقعی شده بود و این هر زده و افترا را هیچ کس بغیر از منته و در  
 هیچ روایتی مذکور نیست و اگر چنین بوده با بلیت که در وقتی که عمر او را  
 تهدید سنگسار میکرد و این عذر را بگوید طعن هفتم آنست که در اجنباء  
 مستفیضه بلکه متواتره از طرق عامه وارد شده است که ابو بکر مکرر  
 اقاله و استعفاء از خلافت میکرد و چنانچه طبری و تاریخ و بلاد و رشتی انست

و سماعی و در فضائل و ابو عبیده و غیر ایشان روایت کرده اند که ابوبکر  
 بعد از آنکه با او بیعت کرد و پذیرش مسکینت اَقِيلُوا فَلَکُمْ بِحَدِّکُمْ  
 وَ عَلٰی فِیْکُمْ یعنی دست از خلافت و بیعت من بردارید من بهترین  
 شما نیستم و حال آنکه علی و در میان شماست و حضرت امیر علیه السلام  
 در خطبه شقیقه که عامه و خاصه روایت کرده اند فرمود که چه بسیار پیش  
 از ابوبکر که در حال حیات طلب اقاله از بیعت میکرد و انذار پیشانی  
 می نمود و در وقت مردن برای دیگری خلافت را عقد کرده و بر او  
 دیگر گفت من دالی شما شدم و بهترین شما نیستم اگر راست بروم مرا  
 متابعت کنید و اگر کج بروم مرا براه راست بدارید بد رسته که مرا  
 شیطان بیست که عارض من می شود و در هنگام غضب من و در وقتی که  
 مرا غضبناک بیاورد از من اجتناب کنید تا تاثیر نکند در سوابی شما و در پیشگاه  
 و اینها دلالت میکند بر آنکه خود را قابل امامت نمیدانسته و حضرت امیر  
 از خود افضل می دانست و امامت مفضل و قبیح است و ایضا اتفاق است  
 که عقل و عدالت هر دو در امامت شرط است اگر این شیطان که عارض  
 می شد او را از عقل و تکلیف بیرون می برد و مصروع می شد پس شرط  
 اول عقل است منقود بوده و اگر بدر نیبرد و ضبط خود نمیتوانسته است  
 نردن پس فاسق بود و شرط ثانی منقود بوده و ایضا اقاله امام جائز است  
 یا ب زنیست پس ابوبکر چرا کرد و اگر جائز است چرا عثمان با وجود نظر  
 نردن داشته شد و گفت نمیکنم پیراهنی را که خدا بمن پوشانیده است

و مال آنکه می غلات الهزار کلمه شرک و اکل میت و لحم خنزیر باغذورت جائز  
پس معلوم شد که برای عثمان ازینها هم بدتر بود پس قبح در یکی  
ازین دو خلیفه البته لازم می آید و هر که اندک شوری دارد میداند  
از شواهد احوال آن مکار محیل و فقیش که اینها همه محض کمر و جلد و مو  
نایکد یکر بود تا مردم را درین باطل محکم تر کنند چنانچه آن فقره جمله شقیه  
شاهد حق است برین طعن هشت آنت که جاہل بود با اکثر احکام دین  
و تفاسیر الفاظ قرآن که اکثر صحابه میدانستند و بسیاری از مواضع  
پس این ملحن مثل است بر چندین ملحن و ماورین رساله چند موعر را در سلیم  
اول مبنی کلام را که اولاد اب و ام اند که برادران پدری و مادری  
یا پدری تنها یا مادری تنها باشند موافق روایات اهل بیت است  
چنانچه از روایات سوره نسا نیز معلوم می شود و بعضی از مفسران  
گفته اند که ماعدای والد و ولد است و از ابو بکر پرسیدند نه آنت چنانکه  
عامه و عامه روایت کرده اند که از و پرسیدند نه آنت بعد از آن چنانکه  
صاحب کشف روایت کرده است گفت برای خود میگویم که  
صواب باشد از خداست و اگر خطا باشد از من و از شیطانست و خدا  
از ان بریت کلاما مساوی والد و ولد است و بسیار خوب کرده  
که خود را قرین شیطان کرده چنانچه در جهنم قرین او خواهد بود و ممکن است  
که مرادش از شیطان عمر باشد و خطای دیگر آنکه بعد از اعراف  
بجمل تفسیر قرآن برای خود کرده و بنوی در مصابیح و غیره از عامه بطرق



بسیار روایت کرده اند که هر که در قرآن برای خود سخن گوید جای خود را  
 در آتش جهنم و اندوختن روایت دیگر اگر صواب گوید خطا کرده و بر روایت دیگر  
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله برای خود تفسیر قرآن میکردند فرمود جمیع کلمه  
 از شما بودند بهین ملاک شدند که کتاب خدا را بر هم زنند هر گاه برای خود  
 گویند و کتاب الهی اختلاف بهم میرسد چه رایها مختلف است و حکم  
 خلافت ندارد و همه با هم موافق است هر چه را میدانید بگوئید و هر چه  
 نمیدانید نگویید که میدانید پرسید که و ای نادانستن پرسید نیست اینها هم  
 روایات ایشانست و خجسته از می گفتند است که عمر میگفت که کلام ما سوا  
 و له است و روایت کرده است که چون او را خبر زدند گفت من  
 چنان میدانم که کلام کسی است که فرزند داشته باشد و من شرم دارم  
 از آنکه مخالفت ابو بکر کنم مولف کتب عجیب است از کسی که شرم از حضرت  
 رسول نکند و سخن او را به بنیان نسبت دهد و از ابو بکر شرم نکند و از برای  
 رعایت او از برای خود بر کرد و اگر قول اول بنی مستند بوده و ای  
 که بنی مستندی تفسیر ظالم خدا کند و اگر مستندی داشته و ای بگوید که از برای  
 رعایت ابو بکر در وقت مردن از آن بر کرد و و ایضا روایت کرده  
 که در وقت مردن میگفت که ستم چیز است که اگر حضرت رسول  
 از برای ما بیان کرده بود بهتر بود نزد من از دنیا و هر چه در انست  
 کلام و خلافت و بر ما پس معلوم شد که آنچه در باب کلام میگفته اند همه بر اجماع  
 و خواهش نفس خود میگفته اند بنی مستندی و همچنین در باب خلافت ابو بکر

شک داشته است و ظاهر میشود که جای هیچ اموری نشان داده و  
باطل و مصالح دنیوی بوده و مستند بدلیل و حجت نبوده اند و دلیل جمل او بر  
همین سبب است که با وجود آنکه او را اسبق اسلام میدادند و از جمله  
مخصوصان و مصاحب غار آنحضرت میدادند و در مدت بعثت آنحضرت  
زیاده از صد و چهل و دو حدیث روایت نموده است بآنکه بسیار  
از آنها معلوم است که موضوع است مثل حدیث میزاث انبیا  
و اشباه آن و ابو هریره در مدت طفلی چندین هزار حدیث روایت  
کرده است دوم آنکه ابی که معنی کیا و دم عای حیوانات است  
و بر خری میدادند و او ندانست چنانکه صاحب کشف روایت کرده است  
که ابی را از او پرسیدند گفت که ام زمین مرا بر میدارد و که ام آسمان  
بر سر من سایه می افکند اگر ندانسته در کتاب خدا سخن گویم سزاوارتکذابی  
گفت بوجهی دست راست او دست چپش را بریده و خمر رازی  
گفته است که بریدن دست چپ در مرتبه اول خلاف اجماع مسلمانان  
چهارم آنکه زنی میراث خود از فرزند زاده خود خواست گفت در کلام  
خدا و رسول او برای جد و نصیبی نمی یابم پس بغیره و محمد بن مسلمه شهادت داد  
که رسول خدا بمجده سدس داد او بسدس حکم کرد و پنجم آنکه فحشاء سلسی  
که اطاعت او نکرد و آتش سوزانید بآنکه او توبه کرد و بعضی گفته اند در میان  
آتش شهادتین با او زند می گفت تا سوخت و قبول توبه نکردن و آتش خدا  
کردن هر دو بدعت بود و درین خدا و صاحب موافقت نیز نقل کرده است

که او دعوی اسلام کرد و عذری که بعضی گفته اند که او زندیق بود و بعضی از علما  
 گفته اند که توبه زندیق مقبول نیست بیوجه است زیرا که در روایات  
 او بغیر این نقل نکرده اند که او غارت کرد و جمعی از مسلمانان را و این باعث  
 زندیق نمی شود و روایت نخی از تعدی بنابر نزد عامه از روایت  
 صحیح است و در صحیح بخاری از ابو هریره و ابن عباس روایت کرده است  
 و ابن ابی الحدید نیز روایت کرده است طعن نصفه آنکه چون آنرا بخواست  
 در خود مشاهده کرد و باالی که در ایام خلافت خود تحصیل کرده بود از برای  
 عذاب خود که توق داشت ناقص دانست خواست و باال شتایع  
 اعمال عمر را نیز بآن ضم کند و آیفنا خواست و فاکند به آن عهدیکه با عمر کرده  
 و باز میدانست که بغیر عمر لعین کسی مانع دعوی حق امیرالمومنین علیه السلام  
 نمی تواند شد غم کرد که بعد از خود عمر را برای خلافت تعیین کند ابن ابی  
 روایت کرده است که در وقت جان کردن ابو بکر عثمان ملعون را  
 طلب و گفت وصیت مرا بنویس **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** این عهدیت که عهد  
 بن عثمان بسوی مسلمانان میکند اما بعد این را گفت و پیشش شد عثمان نوشت  
 که بتحقیق خفیه کردم بر شما پس خطاب را چون ابو بکر پیشش آمد گفت بخوان  
 چون خواند ابو بکر گفت امده اکبر تر سیدی که اگر من درین غش بمیرم مردم  
 اختلاف گفته در باب خلافت عمر عثمان گفت بلی ابو بکر گفت خدا ترا جزا  
 خیر دهد از اسلام و اهل اسلام پس عهد را تمام کرد و امر کرد و او را که بر مردم  
 بخواند پس و میتها کرد و عمر را پس طلحه داخل شد و گفت از خدا ترس عمر را

بر مردم سلاطین ابو بکر گفت مرا بجز امیرسانی اگر خدا پرست خواهم  
 بهترین است را برایشان خلیفه کردم و درین تعیین خلیفه چندین خطا کرد  
 اول آنکه او را چه نسبت بود که امام و خلیفه از برابری مردم تعیین کند  
 بلکه مخالفت رسول خدا کرد که باعتقاد ایشان خلیفه تعیین نکرد و تائسی بجهت  
 نزول آنص قرآن واجب است ذوق آنکه گفت عمر بهترین است  
 با آنکه علی علیه السلام در میان است بود و با عادیث متواتره او بهترین  
 است بود چنانچه گذشت و خود گفت فَلَسْتُ بِمُخَيَّرٍ كَرِهَ عَلِيٌّ فَيُنْكَرُ سَوْدَةُ أُمُّ عُمَانَ  
 چه نسبت بود که بی رخصت خلیفه ناحق تعیین چنین امر عظیمی بر رای چنین فط  
 خلیفه جاہل قتال بی باکی بکند بایست او را منع کند و زجر کند که چرا چنین کرد  
 چه جای آنکه او را تحسین کند و جزای خیر از جانب اسلام و اهل اسلام  
 با و دهد و رسول خدا در امور بزرگتر چندین روز انتظار روحی الهی میکشید و بر  
 کامل خود سخن نمی گفت این جاہلان بی باک آیا از انحضرت افضل و اکل بودند  
 که چنین امر عظیمی را بر رای خود تعیین میکردند و مستحق تحسین بودند و ازین جا  
 لازم می آید که شقوق این دو مناقق نسبت بامت زیاده از حضرت س  
 باشد که رَحِمَهُمُ اللَّهُ الْعَالَمِينَ بود و او تعیین خلیفه نکرد و ایشان کردند و به عاقل ازین اطوار  
 مناقضه و اقوال قبیحه می یابد که در همه احوال غرض ایشان اجرای صحیفه بود  
 و محمد و کر و اندین اهل بیت رسالت از خلافت بوده و اقوال افحاشه  
 که عامه و خاصه نقل کرده اند که در اینحال از او ظاهر شد و دلالت بر خلافت و بطلا  
 خلافت او میکند بسیار است و این رساله کنجایش ذکر آنها ندارد و مطلب دوم

و در بیان قلیله از برح و قباح اعمال دشمنان افعال عمر بن خطاب است که خلیفه دوم  
 سینان است بدانکه مطاعن و مثالب آن شیخ فتن ممدن آن زیاد و نسبت  
 که در کتب مسبوکه احصا توان کرد و تکلیف این رساله داد و بر جمیع مطاعن ابو بکر  
 شریک بود بلکه خلافت ابو بکر شبیه از فتنه های آن بود و لهذا از مطاعن مخصوصه  
 اندکی در این رساله ایراد می نمایم طعن اول در بیان حدیث و روایت  
 و قلم است و اشباه آن این طعن مثل است بر چندین طعن غزالی و محمد شهرستانی  
 و غیر ایشان از علای عامه تصریح کرده اند که این اول فتنه و خلافت است که در  
 اسلام هر سید و پیش عمر بود و شهرستانی در کتاب طل و نخل گفته است  
 که اول مخالفتی که در عالم شد مخالفت شیطان از امر الهی بسجود او می بود  
 و اول خطائی که در اسلام شد منع عمر بود از کاغذ و قلم و این تفصیه از جمله متواترات<sup>نسبت</sup>  
 که عامه و خاصه روایت کرده اند و کسی انکار آن نکرده است و بخاری  
 بان تعصب و در هفت موضع از صحیحش باندک تفاوتی و مسلم و سایر محدثان  
 بطریق بسیار روایت کرده اند و مضمون مشترک میان همه آنست که ابن عباس  
 گفت روز پنجشنبه و چه روز پنجشنبه و آنقدر که گیت که آب و دیده اش  
 سنگریزه باران کرد و بر روایت دیگر مانند مر و ارید قطرات عبرات بر گونه  
 رویش جاری بود و گفته که ام است روز پنجشنبه گفت شدید شد و آواز  
 رسول خدا پس گفت کفنی بیا و رید و بر روایت دیگر گفت و و و ایته  
 یا لرح و و و ای بیا و رید که نامه برای شما بنویسم که هرگز بعد از این گمراه نشوید  
 پس عمر گفت إِنَّ الرَّجُلَ لَكُنْجٌ مِّنْ بَنِي آدَمَ مَرَدٌ هَذَانِ مِثْلُكَ يَدْعُوكَ وَبِرَوَايَةِ دِيكَرٍ

رسول خدا پندیان میگوید و بروایت دیگر گفت چه می شود و اورا آید بیان میکند  
 استنبهام کنید که چه میگوید و بروایت دیگر گفت و در و بیماری بر و غالب شده است  
 و نزاع کتاب خداست پس است اما این عباس گفت پس اختلاف کردن  
 و نزاع کردن و حال آنکه سزاوار نیست نزاع و پیوسته نزاع کردن و صداهای بلند  
 بنسبی گفته گفته رسول خداست و حاضر کشید و دوات و قلم را و بعضی گفتند  
 که گفته گفته عمر است و دوات و قلم نباید آورد و نزاع بسیار شد حضرت رسول  
 برخیزید از زمین بیرون روید سزاوار نیست نزاع و من نزاع کردن پس این عباس  
 معصیت تمام معصیت در وقتی بود که حامل و مانع شدند میان رسول خدا  
 و نوشین آن نامه که میخواست بنویسد برای اختلاف و صداهای بلند کردند  
 و در جاح الاموال نیز این احادیث را بهین نحو و زیاد و از صحیح مسلم و صحیح بخاری  
 روایت کرده است و قاضی عیاض که از فقهایی مشهور ایشانست در کتاب  
 از این مبسوط تر و شنیع تر روایت کرده است و بر نایاب بصیرت خفیه است که امری که  
 حضرت خواب درین مجال تنگ و وقت قلیل برکتی بنویسد جمیع شایع دین  
 نخواهد بود پس باید امری محلی باشد که شش بر مصالح جمیع است باشد تا در دنیا  
 و آن نیست که آنرا غنیف و جانشین عالم و عادل معصومی تعیین کند که عالم باشد  
 جمیع مصالح است و عموم مسائل دین و خطا برود و انباشت و همه است با برکت  
 دارد و قرآن را چنانچه نازل شده لفظاً و معنی برای ایشان بیان کند تا طریق  
 ضلالت و جهالت با لکلیه از ایشان مسدود گردد و چنانچه در حدیث ثقلین فرمود  
 لکتاب خدا و اهل بیت را در میان شما میگذارم و هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد

و در روز غدیر تعین غلبه نمود چون حضرت سید انست که آنها را با وجود اقامت  
 حجت نشینده خواهند گذاشت خواست تا یکده حجت و درینوقت بفرماید و گفتو  
 صریحی در میان ایشان بگذارد که انکار نتوانند کرد و عمر اینی را یافت  
 و منافی آن نمیدی بود که او آن منافقان و بیک در این باب کرده بود  
 این شبیه را در میان انداخت که مرصن بران حضرت غالب شده  
 و دینان میگوید و حضرت دید که آن حیاء و رعایت آنحضرت انکار قول او  
 میکند و منافقان با او موافقت نمی کنند و انست که اگر در این اتمام نوبت  
 و چیزی نوشته شود آن ملعون خواهد گفت بدیان گفت و اعتبار ندارد  
 اکتفا به نصوص سابقه که اتمام حجت بر ایشان کرده بود نمود و ایشان را از حجة<sup>ظاهر</sup>  
 بیرون کرد و ایضا چون مشاوه آن منافقان را در حضور خود مشاوه نمود  
 رسید از آنکه میاد و ابعد از نوشتن نامه مناعت شدید شود و کار بکار رزار فتنی شود  
 و منافقان را همی بیابند و اسلام با لکیده از میان برود و چنانچه حضرت امیر<sup>مسئول</sup>  
 باین سبب غمی از مقام و امر بمسأله با عدم اعوان نمود و ایضا معلوم است  
 که وصیت و عهدی که مناسب آنوقت و آن حالت است تعیین و مصیبت  
 باحوال بنزدانده کانت و جمیع امت بازماندگان آنحضرت بودند چون تواند  
 بود که احوال ایشانرا مهمل بگذارد و وصی از برای ایشان تعیین نکند  
 و حال آنکه همه امت را امر بوصیت نموده باشد چنانچه در صحیح ترمذی  
 و ابی داود از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که گاه است  
 که زنی یا مردی شصت سال طاعت خدا میکند و در وقت مرگ تقصیر<sup>در</sup>

آتش برانی ایشان واجب می شود و در جمیع مصلح خود روایت کرده  
 که آدمی نباید که یکشب یا دو شب بر او بگذرد مگر آنکه وصیت او و زیاده  
 سرش باشد و موی دانه اندک و کور شد آفت که ابن ابی الحدید از ابن عباس  
 روایت کرده است که گفت من در راه شام با عمر بودم روزی دیدم  
 که بر شتر خود سوار است و تنهای زود و من از پی او رفتم گفت ای عباس  
 عباس من شکایت میکنم تو از پسر عمت یعنی سطلی سوال کردم از او که این  
 قبول نکرد و همیشه او را با خود و غضناک منی یا بم تو چه گمان داری غضب خشم  
 او را چه جیت است گفتم تو هم سببش را میدانی گفت گمان میکنم که غضب  
 برای فوت خلافت است از او گفتم پیش همین است او چنین میداند  
 که رسول خدا خلافت را از او برای او میخواهد گفت هرگاه خدا نخواهد  
 که با او برسد خواست پیغمبر چه فائده کرد رسول خدا امری را خواست و خدا  
 غیر آن را خواست مگر هر چه پیغمبر خدا میخواست می شد رسول خدا خواست  
 که عمر او ابوطالب مسلمان شود و چون خدا نخواست نشد پس ابن ابی الحدید  
 گفته است که در روایت دیگر چنین است که عمر گفت که رسول خدا خواست  
 که در مریض موت خود از برای خلافت او ذکر کند پس من مانع شدم  
 او را از ترس فتنه و از خوف آنکه امر اسلام بر او بگذرد پس رسول خدا  
 دانست آنچه در نفس من بود و نگفت و خدا آنچه مقدر کرده بود شد و اینها  
 روایت کرده است از ابن عباس که گفت من داخل شدم بر عمر و او را  
 خلافتش را از برای او یک صلح فرما بر روی حصیری ریخته بودند و میخورد



و مرا تکلیف کرد و یکدانه بذاشتم و همه را خورد و سبوی آبی در پیش او گذاشته  
بود بر داشت و بیانش مید و تکیه داد بر بالش و حمد خدا بجا آورد پس گفت  
از کجای می آئی ای عبدالله گفتیم از سجد گفت پسر عمت را بر چه حال گذاشتی  
کمان کردم عبدالله بن جعفر را میگوید گفتیم با هم شان خود بازی میکرد گفت  
او را میگویم بزرگ شما اهل بیت را میگویم گفتیم در نخلستان مشغول آب کشیدن  
و تلاوت قرآن می نمود گفت ای عبدالله ترا سوگند میدهم که خونهای شتران  
بر تو لازم باشد اگر کتمان کنی که آیا در نفس او از ادعای خلافت چیزی مانده  
گفتم بی گفت آیا کمان میکند که رسول خدا نفس بر خلافت او کرده است  
گفتم بی در یاد هم بر این بگویم از پدرم پرسیدم از آنچه او دعوی میکند  
پدرم گفت راست میگوید عمر گفت از رسول خدا در امر او کاهی سختی چند  
صاوری شد که اثبات حجتی نیکو و قطع عذری نمی نمود یعنی صریح نبود و کاهی  
از حجت مجتبی که با او داشت میخواست میل از حق بسوی باطل در باب  
بکند و در مرض موت خواست که تصریح باسم او بکند و من منع کردم او را  
این از برای شفقت بر امت و محافظت اسلام بحق خانه کعبه که تشریف  
هرگز بر او اتفاق نخواستند کرد و الا خلافت را بگیرد و قریش بر او در اطراف  
زمین شورش خواهند کرد پس رسول خدا دانست که من یا فقم که او چه  
در خاطر دارد و ساکت شد و تصریح باسم او نکرد و خدا جایی کرد آنچه مقدر  
شده بود و اما اینجا کلام و روایات ابن ابی اسدید بود و از این روایات  
معلوم شد که از اول تا آخر رسول خدا تعین خلافت حضرت امیرالمومنین<sup>علیه السلام</sup>

میخواسته و میفرمود و این منافق مانع و ساعی در ابطلال آن بوده  
و معلوم شد که او خود را از خدا و رسول خدا اعلم میدانسته است <sup>بصالح</sup>  
و آنکه گفته است که عرب بر او خواهند شورید و مریدان او این را از  
کرامات شوم او حساب کرده اند بشومی تدبیرات آن ملعون بود که بعد  
از فوت حضرت رسالت نکذاشت که حق با امیر المومنین بر کرد و که هوا <sup>نفق</sup>  
طریق رسول خدا در میان ایشان سلوک کند و عاوت او مردی را که در <sup>معن</sup>  
بیت و پنج سال با آنکه روسا و سرکره بار اموال بسیار بدهند و ضعیف و <sup>سست</sup>  
ذلیل گردانند و هر چه صنعت دنیا را در آن دانند بکنند و دست او <sup>بکم خد برد</sup>  
بند چون حق بجهت امیر برگشت و خواست موافق فرموده خداست  
رسول خدا عمل کند و قسمت با سویه بکند و با شریف و وضع یک <sup>نحوه</sup>  
مردم تاب نیاورند و طلحه و زبیر مرتد شدند و قتیبه بر پاشد و <sup>سویه را داد</sup>  
در شام تعیین کرد و با او تمهید کرد که اگر حق با امیر المومنین بر کرد و او <sup>اطاعت</sup>  
نکند و میخواست که او کافر و منافق و دشمن اهل بیت است و قتیبه <sup>و</sup>  
خوارج و شهادت آنحضرت بر این مترتب شد و از غلط تدبیر خدا و رسول  
بنو و خون شهدا تمام بر گردن اوست چون بر کیفیت این قضیه مطلع شدی <sup>اجبا</sup>  
متفق علیه بین الفریقین را شنیدی اکنون بیان کنیم که این مقدمه <sup>نفق و</sup>  
و خطای او بچندین جهت لازم می آید اول آنکه نسبت هجر و <sup>بیت</sup>  
رسول صلی الله علیه و آله داد و حال آنکه با تعاقب عامه و خاصه آنحضرت <sup>معموم</sup>  
از آنکه در کلامش مخالفت و اضطرابی و خلافت واقعی صادر شود و بعد از <sup>بیت</sup>

و نه در صحت و نه در مرض و نه بعنوان جد و نه مزاح و نه در حال رضا  
 و نه در حال غضب چنانچه قاضی عیاض در کتاب شفا و کرمانی در شرح صحیح بخاری  
 و نووی در شرح صحیح مسلم تصریح باین نموده اند و حق تعالی در قرآن مجید  
 میفرماید و مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ بِنُحْمَةٍ مِنْ رَبِّهِ  
 سخن نیکوید از روی خواہش نفس خود و نیست سخن او و کرمانی که از جانب خدا  
 باور سیده است دوم آنکه سخن را باین نحو ادا کردن متضمن نہایت بی ادبی  
 و بی حیائی است بلکه دلیل کفر و نفاق است زیرا کہ این مرد ہدیان میگوید یا کذا  
 او را کہ ہدیان میگوید یا چه شدہ است او را کہ ہدیان میگوید ہر کس کہ اندک حیا  
 و ادبی داشته باشد نسبت با دنی کسی چنین سخنی نگوید چه جایی جناب خاتم الانبیاء  
 کہ حق تعالی در قرآن مجید ہمہ جا بالقباب شریفہ نام مبارک آنحضرت را برود  
 شَلِّ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بِنَاهَا لِلنَّبِيِّ وَايْضًا زَمُودَ لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ  
 بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا مَعْنٰی مکر و ایند خواندن آنحضرت را در میان  
 خود مثل خواندن و نہ اکر دن بعضی از شما بعضی را و فرمود صدای خود را  
 بلند تر از صدای او مکنند و ایضا بر ہر عاقلی ظاہر است کہ این نوع سخن  
 دلالت بر نہایت بی پروائی و عدم محبت او نسبت با آنحضرت  
 میکند کہ در چنین حالی محزون و متاثر نباشد و از برای اغراض باطلہ خود  
 چنین نزاعی و تفتیحی در میان خاتم آنحضرت کہ محل نزول ملائکہ مقربین است  
 بیپایانہ بلکہ دلالت بر شقاق و شادی و شتمت او میکند کہ ذرا اینحال  
 فرصت بدست او افتادہ آنچه خواہد بگوید سہم آنکہ رو حکم الہی کردہ

کہ در چندین موضع فرموده **وَاطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ** یعنی اطاعت کنید  
 خدا را و اطاعت کنید رسول اورا و فرموده **وَمَا أَمَرَ الرَّسُولُ فَعَلُوهُ**  
**وَمَا نَهَى كُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا** یعنی آنچه بیاورد رسول از برای شما  
 پس بپذیرید آنرا و قبول کنید و آنچه نمی کند شما از ان پس ترک کنید و باز فرموده  
**وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ**  
**الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ** یعنی هیچ مرد و مومن و زن مومن را نمیرسد که برگزیند خدا  
 و رسول او حکم کنند در امری اینکه بوده باشد ایشانرا اختیار می گاه خود  
 و در هیچ جائه فرموده که فرقی میان صحت و بیماری آنحضرت هست یا آنکه در  
 بیماری از رسالت معزول است و نکته که در هنگام مرض اطاعت او  
 میکند و حرمت او را مشنویید و در جامی دیگر فرموده و کسی که حنم نمند با نچه  
 خداوند و ده است پس ایشان فاسقند و ظالمانند و کافرانند چهارم  
 آنکه در روایت ابن ابی احدید که گذشت عمر خود اعتراف کرد که حضرت  
 در انوقت خواست تصریح بنام علی کند من مانع شدم و این عین عداوت  
 مشاقت و معارفت با آنحضرت است و حق تعالی میفرماید **وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ**  
**مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ** تا آخر آیت یعنی هر که مشاقت و معارفت با رسول  
 بعد از آنکه حق بر او ظاهر شده باشد و متابعت کند غیر راه مومنان را **كَانَ**  
**رَسُولًا** است اورا بگردان خود و الگواریم و آخر بختم دستیم و بدین است  
 جنم از برای ایشان پنجم آنکه آنحضرت را آزار کرد و غضب آورد  
 بعدیکه که با آن دست خلق که حق تعالی اورا بخلق عظیم و صفت کرده و اورا

رحمت عالیاں گفتہ روز از ایشان کروایند و اعراض فرموده ایشان را  
 راند و از پیش خود دور کرد و در احادیث متواتره وارد شده است  
 که آزار آنحضرت آزار خداست و حق تنابے فرموده است وَالَّذِينَ  
 يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ یعنی آنها که آزار میکنند رسول خدا را از برای  
 ایشان است عذاب و دروناک و باز فرموده است إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ  
 لِلَّهِ وَرَسُولِهِ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا  
 یعنی بدستی که آنها که اید میکنند خدا و رسول او را لعنت کرده است  
 خدا ایشان را و دنیا و آخرت و مهیا کرده است از برای ایشان عذاب و  
 کندی و ششمار آنکه در قول او که حَسْبُنَا اللَّهُ كُفَيْتُ خُطَاوَهُ اُولَٰئِكَ  
 جہل حضرت رسالت یا خطای او کرد زیرا کہ اگر حضرت نمیدانست کہ کتاب  
 پس است پس اہل جہل آنحضرت کرده و اگر میدانست و باز خواست و  
 کند خط و فعل لغوی کرده دوم آنکه آیت کہ استنباط احکام از ان کرده اند پافند  
 آیت است تقریباً معلوم است کہ اکثر احکام از قرآن مستنبط نمی شود و آنچه مستنبط می شود و در  
 اجمال و اشکال متشابہ است اختلاف عظیم در فهم احکام آنها شده و بعضی گفته  
 زحکم ترین آیات کریمه آیت مضاعف است قریب بعد متشابہ و ران هست و در  
 قرآن مجید نسخ و منسوخ و محکم و متشابہ و ظاہر و مآل عام و خاص و مطلق و مقید  
 و غیر اینها هست پس چگونه کتاب خدا را برای رفع اختلاف کافی باشد  
 و ایضا اگر فی باشد چرا در مسائل حیران می شد و رجوع بدیگران میکرد  
 و میگفت لَوْلَا عَلَيَّ هَٰذَا عَمْرٌ و مکر را قرا بچیل میکرد و می گفت ہمہ کس از

عمر اعظم است حتی زنها در جملہ باو در پس پرده با مسوئله اگر کتاب کافی بود  
 رسول کتاب را مقرون بابل بیست و نیکو و چنانکه گذشت در حدیث ثعلبن  
 و نیفرموده که از یکدیگر جدا نمی شوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند پس کتاب  
 با امامی که مفسر کتاب است کافی است نه کتاب به تنهایی و لهذا امیر المومنین  
 فرمود و منم کلام الله ناطق قطب محی الدین شیرازی که از علمای مشهور شافعیه  
 و اهل حال صوفیه است گفته است در کتابی خود که راه بی راهی است  
 و گفتن که چون کتاب الله و سنت رسول الله در میان هست بر شد چه حاجت  
 بآن مانده که مرین گوید چون کتب طب هست که اطباء نوشته اند ما را به اطباء حاجت  
 نباید کرد و چه این سخن خطاست برای اینکه نه هر کس را فهم کتب طب میرسد  
 و استنباط ازان می توان کرد و مراجعت بابل استنباط باید کرد و کور دود  
 إِلَى التَّوَسُّلِ وَالْإِلَى قَلِيلٍ لَّا مَرِئُهُمْ لَعَلَّهِ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ كِتَابٌ حَقِيقِي  
 صد و اهل علم است بل هوایات بلیغاتی فی صدق ویرالذین اوتوا العلم  
 نه بطون و فائز چنانکه امیر المومنین علیه السلام فرموده انا کلام الله الناطق  
 وَهَذَا كَلَامُ اللَّهِ الصَّامِتُ تا اینجا کلام قطب ملعون بود که حق  
 بر قلش جاری کرده است و آنچه روی بر امام جابل باطل خود کرده است  
 چهارم آنکه خود مخالفت این سخن کرده است و چند موضع اول در روز  
 سقیفه که پیش از آنکه از تجمیر و تسلی و تدفین و صلوة بر حضرت رسول فارغ  
 شوند او و برادرش چند منافق و یکروده و بد مذسوسی سقیفه و مشول غصب  
 خلافت شدند و مریدان ایشان عذریکه میگویند برای ایشان آنست که از خود

قسۃ ترسیدند اگر کتاب خدا از برای رفع اختلاف کافی بود قسۃ نخواہست  
 و چونست کہ وقتی کہ حضرت رسولؐ میخواید کہ نصب خلیفہ کند اورا نسبت بہین  
 میدہند و چون خود قیمن خیفہ ناحق میکند صلاح است است و ضرور است  
 و اینضا و قیکہ ابو بکر و سرکرات مرک عثمان را طلبید کہ نص بہ خلافت عمر کنند  
 و پیش از انکہ نام شوم و را بر غش کردی بی شور شد عثمان انہ پیش خود نام عمر را نوشت  
 و بعد از انکہ بشور آمد اورا دعا کرد چہ اورا نسبت بہین اندا و با انکہ ہذیان از جہات  
 با و اقرب بود و چہ احسبنا کذا و بلفظ را در انجا گفت و در وقتی کہ شوری قرار  
 چہ این را گفت پس قائل خیر ازین احوال و اقوال متعلقہ علم ہم میرساند کہ از اول  
 تا آخر ایشان را ازین اقوال متعلقہ مطلبی بغیر محروم کردن اہل بیت راست  
 از خلافت بنو ہاشم این اول قارورہ بنو کہ در اسلام شکست آن شقی پیوستہ  
 و رمواطن متعدہ مبارضات میکرد و راضی بکفتہ و کردہ آنحضرت بنو چنانکہ  
 بخاری و مسلم و ابن ابی الحدید و سایر مورخین و محدثین ایشان روایت کردہ اند  
 کہ چون در نامہ صلح حدیبیہ نوشتند کہ ہر کہ از مسلمانان بسوی مشرکان برود  
 پس نہ ہند و ہر کہ از مشرکان بہ نزد مسلمانان بیاید با ایشان پس ہند عمر  
 و غضب شد و نزد حضرت آمد و گفت تو رسول خدای گفت بلی گفت مسلمان  
 و آنہا کافر حضرت گفت بلی گفت پس چہ این بدلت را و دین خود قرار  
 حضرت فرمود انچہ خدا مراد آن امر کردہ است میکنم و خدا مرا ضایع نخواہد کرد  
 و یاری خواہد نمود و عمر گفت تو نگفتی کہ ما داخل مکہ خواہیم شد و طواف خواہیم کرد  
 نشدیم حضرت فرمود کہ من نگفتم کہ امسال خواہد شد بعد ازین خواہد شد

پس غصناک برخواست و گفت اگر یاورى مى یافتم با اینها جنگ میکردم و نبرد  
 ابوبکر آمد و شکایت و مذمت آنحضرت کرد ابوبکر او را منع کرد و چون روز فتح  
 مکه شد و رسول خدا کلید کعبه را گرفت حضرت فرمود عمر را بطلبید چون آمد حضرت  
 فرمود این است آنچه خدا مرا وعده داده بود و دروغ نگویم و در بعضی از روایات  
 نقل کرده اند که عمر گفت از روزیکه مسلمان شدم شک و یغیرى او نکردم  
 مگر در روز حیدیه و این اخبار صریح است و را آنکه عمر کعبه حضرت رسول را  
 نشد و دل تنگ بود از حکم آنحضرت و حق تعالی میفرماید فَلَا تَكُونُوا  
 حَتَّى يَحْكُمُوا فِيكُمْ فَتَرْجَمُوهُمْ فِي سِعَةِ الْأَرْضِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ  
 وَكَّلُوا بِكَ شَاحِدًا لَّيَبْتَ لَكَ فَكَيْفَ يُنْفِقُونَ وَأَنْفُسُهُمْ فَجَاءُوا بِمَقْصِيَدٍ  
 وَلِئَلَّامُ التَّلِيمِ مَنِي پس نه بحق پروردگار قسم که ایمان نمى آوردم تا مرا  
 حکم کنند و منافعت که در میان ایشان شود پس نیاید و در تنهایی هیچ چیز  
 و تشکی از آنچه تو حکم کنی و منتقا و کرده اند و تقیاد کردن کافى پس معلوم شد که او  
 مومن نبوده بآنکه شک و رکت را آنحضرت کرد و اعترافى کرد که چرا وعده تو  
 بعل نیامد و ظاهر مى شود که حضرت از اول تنگ شده بود و او را شکست  
 میدادست و آنقدر خاطر خفیر آنجناب را رنجانیده بود که در خاطر داشت  
 و مترصد اثبات صدق خود بران منافق بود که در روز فتح مکه او را طلبید  
 و فرمود که آنچه من میگویم این بود و تو نسبت و دروغ بمن وادامی و از جمله آنها  
 آنست که در صحیح مسلم روایت کرده است و ابن ابی الحدید نیز در شرح  
 نهج البلاغه ایراد نموده است که ابوبکر و گفت روزی من پی حضرت  
 رفتم تا آنکه در باغی از باغهای انصار آنحضرت را یافتم حضرت غنیمت خود را بمن



و فرمود این دو نعل را بپوشید هر که را و بر بیرون این بلع بهیمنی که شهادت دهد  
 بِإِلَهِ إِلَّا اللَّهُ و در دل خود یقین بآن داشته باشد پس بشارت داده او را  
 به بهشت ابو هریره گفت اول کسی را که ملاقات کردم و عمر بود و گفت این نعلها  
 چیست ای ابو هریره و گفتم نعلهای حضرت رسول است مرا با اینها فرستاده است  
 که هر که را بر منزه آن بشارت بدهد به هم پس دستی بر سینه من زد که بهشت اقام  
 گفت بر کرد ای ابو هریره و پس بر ششم بجهت حضرت و میگفتیم و میگفتیم  
 و عمر از پی من می آمد پس رسول خدا گفت چه می شود ترا ای ابو هریره من قصه را  
 نقل کردم حضرت بفرمود گفت چرا چنین کردی عمر گفت پدر و مادر من فدا می نمود  
 ایات و نعلهای خود را بپوشید ابو هریره داده که آن بشارت را بدهد فرمود بلی  
 عمر گفت مکن اینکار را که مردم اعتماد برین خواهند کرد و بگذار مردم را که اعمال  
 بکنند حضرت فرمود پس بگذار که اعمال خیر بکنند مؤلف گوید اگر چه آثار ضعیف  
 از اول تا آخرین حدیث ظاهر است چنانکه بر عاقل مخفی نیست و لیکن از احادیث  
 صحاح ایشان است و ولایت بر نبی شرمی و بیجائی و بی ادبی عمر میکنند  
 که در قول حضرت رسول که و آن عین کفر است و ابو هریره بیگناه راز و  
 دغمت رسانید و آخر حدیث اگر راست باشد حضرت برای مصلحتی در قیوت  
 ترک اظهار این سخن فرمود و شاید مصلحت ترک معارضه و بیجائی آن ملعون باشد  
 و ایننا بخاری و مسلم هر دو در صحیح خود روایت کرده اند که چون عبد الله  
 بن ابی سافق مرد پسر او آمد به نزد رسول خدا و سوال کرد که حضرت پیرا  
 خود با و شفقت فرماید که پدر خود را و اوران کفن کند حضرت با و عطا کرد و باز التماس

که حضرت بر پدر او نماز کند حضرت برخاست که بر او نماز کند عمر برخاست و جامه حضرت  
 گرفت و پس کشید و گفت نماز میکنی بر او و حال آنکه نمی کرده است پروردگار ترا از آنکه  
 بر او نماز کنی پس رسول خدا گفت و در شوازم ای عمر چون بسیار میبانه که حضرت فرمود  
 خدا مرا محیر کرد و فرمود **اَسْتَغْفِرُ لَهُمْ اَوْ لَا تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ اِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً**  
**وَاَكْرَاهُ لَكَ اَنْ تَزِيَادَ مِنْهُ** از هفتاد مرتبه استغفار کنم خدا او را محی آمرزد و زیاده خواهم کرد  
 باز عمر گفت که او منافق است پس حضرت بر او نماز کرد و بعد از آن آیه نسی از صلوٰة نازل شد  
 پس عمر گفت من تعجب کردم از جراتی که بر رسول کرده ام و بر وایت ابن ابی السحید  
 مروم تعجب کرده اند از جرات عمر بر رسول خدا و در روایات شیعه از حضرت صادق  
 علیه السلام منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از برای تالیف قلب پسر عبد  
 بنجازه او حاضر شد عمر گفت خدا ترانه ای نکرده است از آنکه بر قهر او بایستی حضرت جواب  
 نمکنت عمر بار و نیز این سخن را انا و کرد و حضرت فرمود و ای بر تو چه میدانی که من گفتم  
 من گفتم خداوند پر کن شمس را از آتش و پر کن قبرش را از آتش و او را بسوزان  
 با آتش جهنم حضرت فرمود که آن معون تحت آنحضرت را برهم نه و اینحضرت ظاهر شد  
 امری که نمیخواست ظاهر شود و دل پسر عبد الله را بشکند و بر هر تقدیر نهایت بی ادبی  
 و بیجایی در این مقدمه از او بظهور آمد نسبت با دینی کسی چنین حرکتی روا نیست  
 که جامه اش را یا کریانش را انقضاب گیرند و بکشند و شک نیست که این متضمن نیندازد  
 و استخفاف با آنحضرت است که احترامش بر عالمیان واجب است و جزو اسلام  
 و ایضاً انکار فعل قول آنحضرت کرده و حضرت را نسبت بغلط و خطا داد و آئیناً  
 و صحیح بخاری در دو موضع نقل کرده است که چون طالب بن ابی بلتعنه خبر رفتن

حضرت رسولؐ را بسوی مکہ بمشکران نوشت و جبریلؑ خبر داد کہ او نامہ بزنی دادہ  
و در فلان باغ است حضرت رسولؐ حضرت امیہ و زبیر و ابو مرثد را فرستاد و نامہ  
کرفتند و آوردند عمر گفت یا رسول اللہ! این خیانت با خدا و رسول و مومنان کردہ است  
بگذار من کردیش را بزم حضرت بحاطب خطاب کرد کہ چرا چنین کردی گفت یا رسول اللہ  
من این را بہت بی ایمانی نکردم چون عیال من در مکہ بودند و کسی را در آنجا ندانستم  
کہ حمایت ایشان کند خواستم نعمتی برایشان اثبات کنم کہ رعایت عیال من بہتند حضرت  
فرمود راست یکمید یکمید کہ بگوید نسبت با و مکر خیر را بزم گفت بگذار کردیش را بزم او خیانت  
کردہ است حضرت فرمود کہ او از اہل بدر است و شاید خطاب کردہ باشد  
اہل بدر را کہ ہرچہ خواهید کنید من بہشت را بر شما واجب کرد و ایندیست اگرچہ محنت  
روایات شیعہ است اما الزام بر مخالفان می توان کرد کہ بعد از آنکہ حضرت تصدیق  
حاطب کردہ باشد و عذر او را قبول فرمود باشد و گفتہ باشد کہ مکہ میداند برای او مکر خیر را و مکر  
نسبت خیانت با و داد و او را کردہ کردن او کردن و قول حضرت رسولؐ  
و مخالفت مریح با حضرت است و ایضاً ابن ابی الحدید و شرح نہج البلاغۃ  
و ابن حجر و فتح الباری و ابنت کردہ اند از سند احمد بن حنبل و تصحیح سندش کردہ اند  
از بوسیدہ خدری کہ گفت کہ ابو بکر آمد بنزد رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ و گفت یا رسول  
من بغضت وادی گذشتم مرد خوش بیست با خشوعی دیدم کہ نماز میکرد حضرت فرمود  
برو و او را بکش ابو بکر رفت چون او را در نماز دید پنخواست او را بکشد و کشت  
پس حضرت بہر گفت برو و او را بکش آنہم رفت چون او را در نماز دید کشت و بر  
پس علی را گفت تو برو و او را بکش چون حضرت رفت او را ندید و رفتہ بود پس

حضرت رسول فرمود که این مرد و اصحابش قرآن میخوانند و از چنبر کردن شان نمیگذرد  
و از دین بیرون خواهند رفت مانند تیر که از نشانه بدر رود و بعد از آن هرگز بدین نخواهند  
گشت و این حجر گفته است که شاهد حقیقت این حدیث است حدیث جابر و بطال آن  
ثقه اند و در روایت ابن ابی احمد یحیی است که بعد از آن حضرت رسول فرمود که اگر  
این گشته می شد اول تنه بود و آخر تنه نمی گرفتند پس فرمود که از نسل این گروهی بیرون  
خواهند آمد که از دین بدر روند مانند تیر که از نشانه بجهت و این مضمون را با حفظ ابو نعیم  
در حلیه و موصلی در مسند و ابن عبد رب در عقده و دیگران بسند های بسیار روایت  
کرده اند باین نحو که صحابه مدح کردند و می را به بسیاری عبادت حضرت شمشیر خود را  
با بوی بکر و او امر کرد او را بقتل او و همان روش روایت کرده اند و در آن شرح  
حضرت فرمود که اگر او گشته می شد میان امت من سرگز افتدانی بهمه نیکو پس معلوم شد  
که کشتن او ببرد و را مخالفت صریحی بود برای امر رسول خدا و نماز کردن او غرض بود  
زیرا که باین گونه صحابه را و صفت بکثرت عبادت کرده بودند حضرت امر بقتل او کرد  
و در حدیث سابق بعد از آنکه ابوبکر او را و صفت بصلوة با خشوع کرده بود و امر بکشتن او  
فرمود و مخالفت عمداً او رسول بود زیرا که بعد از آنکه ابوبکر غرض را گفت و حضرت  
نه پسندید و باز امر بقتل او کرد و مخالفت کرد و همین غرض را موجه را گفت و معلوم شد  
که مخالفت ایشان در این امر باعث حدوث قتل شد تا روز قیامت و از این اخبار مختلفه و قول متعدد و  
ظاهر شد که این قسم امور باعتبار نفاق باطنی مکر را از او صادر می شد و مخالفت خدا و رسول  
طریقه و عادات او بوده و از برای نفاق و علی ازین جا هر تر نمی باشد خداوند گفته اند که یک خط

یاد و خطایا سه خطای ما و در خطایا نقد ر خطایا طعن دوم آنکه انکار کرد امری که بر هیچ عاقلی متوجه  
 فحش نمی تواند بود و چنانکه عامه و خاصه بطریق متعدده متواتر و روایت کرده اند که چون وفات  
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله معلوم شد ابو بکر حاضر نبو و عمر نزد او در میان مردم که بخدا  
 سوگند که رسول خدا مرده است و برخواهد گشت و دستها و پای مردانی چند را خواهد برید  
 که نسبت مرکب او داده اند تا آنکه ابو بکر حاضر شد و گفت آیا نشنیده این آیه را **اِنَّكَ  
 مَيِّتٌ وَلَهُمْ مَیِّتُونَ** و این را که **وَمَا مُحَمَّدٌ اِلَّا رَسُوْلٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ  
 قَبْلِهِ الرُّسُلُ اِنْ كُنَّ مَلَاَ اَوْ قُتِلَ اَنْقَلَبَتْ عَلٰی اَعْقَابِكُمْ**  
 یعنی تو خواهی مرد و ایشان خواهند مرد و میت محمد مکر - سولی که پیش از او رسولان  
 که نشته اند آیا پس اگر او میرد یا کشته شود مرتد خواهید شد و از پس پشت بر خواهید گشت  
 عمر چون آیت را شنید گفت گویا هرگز این آیات را از کتاب خدا نشنیده بودم  
 و این آیه را ابن اثیر و رنهایه و صاحب کامل و فرغشری و اساس اللغة روایت کرده اند  
 و کسی انکار این واقعه نکرده است و این خالی از دو صورت نیست یا آنکه آنقدر جاهل بود  
 بیات قرآنی و آثار نبوی که چنین امری که از ضروریات دین بود و حضرت رسول مکرر  
 میفرمود که جدا از من چنین خواهد شد و فرمود که علی ولی بر مومن و مومنه است بعد از من  
 و فرمود که به سلی جد زمین ستاندن خواهی کرد و بانا کسان و قاسطان و مارقان و در حجة الوداع  
 مکرر گفت رفتن من نزد یک شده است و در میان شما و چیز بزرگ میکند از من و در تقبی  
 که دوات و تمه علیه اشعار باین فرمود و ایضا از کجی بر او معلوم شد که دست و پای مردم را  
 خواهد برید و شتاعت اینها آتیه زیاده از آنست که بیان باید کرد و غرضش حیل و مکر بود که  
 مبادا آن ابو بکر حضرت امیر علیه السلام محبت کند و تمهید ایشان باطل شود و این سخن را

در میان انداخت تا ابو بکر حاضر شد چنانچه ابن ابی الحدید اشاره باین کرده و جواب اعتراضات  
مخالفان را به تفصیل در مجاری را آورده ام طعن سوم آنکه حرام کردن جمیع متعه زنان را  
با آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله آنها را مقرر فرموده بود و تفصیلش آنست که خلائی است  
در میان است و آنکه اصل متعه در زمان حضرت رسول مقرر شد و خلائی که کرده اند در آن  
که آیا نسخ شد یا حکمش باقیست و اهل بیت علیهم السلام اطلاق کرده اند بر آنکه حکمش باقی است  
و منسوخ نشده است و در حکم متعه نازل شده این آیه فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ ذَاقُوا كُرْهَ الْكُفْرِ وَاصْحَابُ تَحَايُشٍ وَغَيْرِ رَازِيٍّ وَتَحْيِشٍ گفته است که اتفاق کرده اند  
بر آنکه متعه مباح بود و در عهد اسلام و گفته است که روایت کرده اند از حضرت رسول  
که چون حضرت در عمره بود آمد زینت کرد و در زمان مکه پس شکایت کردند اصحاب حضرت  
از طول عزوبت حضرت فرمود متعه کنید ازین زنان و در صحیح بخاری مسلم جامع الاصول  
روایات بسیار از قیس و جابر و غیر ایشان روایت کرده اند که حضرت رسول گفت متعه  
داد و در صحیح مسلم از قتاده از ابی نضره روایت کرده است که ابن عباس امر میکرد  
مردم را بمتعه و عبد الله بن زبیر نمی میکرد و مردم را اذان من این را بجا بزن که گفت  
این حدیث بر دست من جاری شده است که در زمان رسول خدا چون عذیبه شد  
گفت بدرستی که خدا طلال میکرد و از برای رسویش آنچه را میخواست بهر چه میخواست و بپایند  
قرآن در منازل خود نازل شده است پس تمام کنید و عمره را چنانچه خدا شما امر کرده است  
و بیحاج زنان را از اعم و از هدیه الکریم و در غیر ذلک من مروی را که در فی تا اهل کاف کرده است  
البته او را شنیده نخواهم کرد و عامه بطرق متعدد از ابن عباس و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام  
روایت کرده اند که اگر زنان بود که پیش خطاب لعین نمی کردند از متعه زنان زمانیکه و مکراندلی

از مردم و مخبر رازی نیز در تفسیرش این را روایت کرده است و ایضا در تفسیر ابن  
 بن حصین روایت کرده است که متعه در کتاب خدا نازل شد و بعد از آن آیه نازل شد  
 که آنرا نسخ کند و امر کرد بان ما را رسول خدا و متعه کردیم و مردمان را از آن نهی نکرد و بعد از آن  
 گفت مردی بر ای خود آنچه خواست کرد و حج تمتع اجماعی مسلمانان است که مشروع است  
 و طعن باقیست و قبحهای عامه خلافی که کرده اند و این است که آیا آن بهترین انواع حج است  
 و آیه فَسَمِّنْ تَمَتُّعًا بِالْعُمْرَةِ الْحِجَّةِ دلیل مشروعیت آنست و در صحیح بخاری  
 و مسلم و ترمذی و نسائی و غیر آنها احادیث بسیار روایت کرده اند از جابر انصاری  
 و ابن عباس و حضرت امام محمد باقر علیه السلام و دیگران روایت کرده اند که چون حضرت  
 رسول صلی الله علیه و آله متوجع حج و واع شد بدی با خود برد و در میان ایشان بغیر رسول خدا  
 و صه و یزیدی شتر با خود نیاورد و حضرت امیر المومنین علیه السلام چون در این بود  
 حضرت با نوشت که از آن را فسخ بیاید و چون بمیقات رسید نیت کرد که احرام نگیرد  
 مانند احرام رسول خدا و حضرت صد شتر با خود آورد و بود پس حضرت امیر را شریک در  
 بدی خود کرد و این یکی از مناقب مختصه آنحضرت است که در مقامات متعدده  
 بیان فرموده و چون حضرت مردم را تعلیم طواف و سعی نمود و از سعی فارغ شد حضرت  
 بر مروه ایستاد و فرمود که اگر پیشتر سیدالسمه که حق تعالی او را بدولت حج متع خواهد فرمود  
 بدی بخوانی و در و پس بدی با خود نیاورد و است باید که عدول نیت بمره کند  
 و محصل شود پس سراقه بن زکریا پرسید که یا رسول الله این حکم مخصوص این سال است  
 یا همیشه خواهد بود و حضرت انکشتنهای یک دست بسایک خود را در انگشتهای دست دیگر  
 داخل کرد و فرمود که داخل شده و در حج بین و شش و همیشه چنین خواهد بود و چون

حضرت امیر احرار خود را تابع احرار حضرت رسول کرده بود و فرمود که تو نیز بر احرار  
خود باقی باش و حضرت رسول شصت و سه شتر را بدست مبارک خود و نحر کرد  
و حضرت امیر باقی را نحر کرد و بخاری و مسلم از مروان بن الحکم روایت کرده اند  
که در عثمان نزاع شد میان علی علیه السلام و عثمان زیرا که عثمان شصت و یک نفر را  
از حج منع چون حضرت امیر این را شنید مذهب بلند کرد و بتبلیه عمر متع و گفت بلیک  
بمروة و حجة عثمان گفت من مردم را نمیکنم از حج منع و تو تصریح بخلاف من میکنی  
حضرت فو تو و من دست ایستاد حضرت رسول بر نید احرار را برای گفته احدی دور  
صحیح مسلم از مطرف روایت کرده است که عمران بن حصین بن گفت که امر و زید بنی  
تو نقل میکند شاید خدا تران بن منع کرده اند بعد از امر و زید بلکه رسول خدا صلی الله علیه  
و آله و سلم و کرد و طائفه از این خود را و رسته ذی الحجه و آیه نازل نشد که این حکم را نسخ کند و هیچ  
ازین نکرد و تا از دنیا رفت بعد از آن روی برای خود آنچه خواست گفت برین  
روایات بسیار صحیح مسلم روایت کرده است و در جامع الاصول بعد از ایراد  
نموده و در یکی از الانوار به جواب شبهه های ایشان ذکر کرده امر و عامه و خاصه  
بجواب متواتره روایت کرده اند که عمر بن عمر بن زید سیفت متعتان مکنان  
عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ وَأَنَا أَحْرَمُهُمَا وَأَعَاقِبُ عَنْكُمْ مَنَعَةُ الْمَسَاءِ وَ مَنَعَةُ الْبُحْرِ  
یعنی دو منعه بودند و بعد رسول الله من حرام میکند و دو را و عقب مینماید بر هر دو  
متعدیان و دیگری حج تمتعه را اندک بهر و از شور و راه می اندک این عبارت  
صریح است در مشافه و محافه باند او رسول و در حدیثش نمودن پس فعل  
و تحت آن آیه و مَن بَشَرِيقِ الرَّسُولِ آخِرَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَأَسْأَلَنَّ عَنْكُمْ لَأَسْأَلَنَّ عَنْكُمْ لَأَسْأَلَنَّ عَنْكُمْ



خدا فرستاده است حق تعالی فرموده است که هر که حکم نکند بآنچه خدا فرستاده است پس  
ایشانند که از آن بعضی از عامه نقل کرده اند که مردی متعه کرد و از او پرسیدند که حلال بود  
متعه را از کجا دانستی و از کجا فرا گرفتی گفت از عمر گفتند عمر که نمی کرد و از آن وعقاب  
میکرد بر آن گفت از برای آنکه خود بر منبر گفت که دو متعه در عهد رسول خدا بوده و من  
این روایت را قبول کردم که گفت در عهد آنحضرت بود و قبول نکردم رای را که  
از پیش خود اختیار کرده طعن چهارم آنست که چون مغیره بن شعبه از جمله روستای  
سناقیقین و از دشمنان حضرت امیر المومنین بود چنانچه در روایات متعدده وارد شده  
که پنج نفر بودند که اتفاق کردند بر نوشتن بحیفه طعن و آنکه بیکدیگر متفق باشند و آنکه  
نکند از آنکه خلافت با اهل بیت رسالت برگزیده و یکی از آنها مغیره لعین بود و سالها  
بر منابر سب آنحضرت کرد و چنانکه ابن ابی الحدید گفته است که اصحاب بنی ادین با  
گفته اند که کسی که اصل اسلامش چنان باشد که در کتب مذکور است که از ترس  
و بر بسبیل مصلحت بود و خاتمه امرش آن بود که در اخبار متواتره وارد شده است  
که پیوسته بر منبر لعن علی علیه السلام میکرد تا به بنهم و اصل شد و میان عرش علی زنا  
بود و آنکه از خواستش شکم و فرج نمی گذاشت و معاونت فاسقان میکرد و پیوسته  
عرش را در غیر طاعت خدا صرخت میکرد و چنین کسی را ما چرا دوست داریم و چه را  
قتلش را بر مردم ظاهر کنیم بعد از آن اخبار بسیار روایت کرده است و آنکه  
آن ملعون سب حضرت امیر علیه السلام بر منبر میکرد و مردم را امر بان می نمود و  
بچنین اعتراف کرده است ابن ابی الحدید که مغیره در جاهلیت و اسلام مشهور زنا بود  
پس دوست داشتن عمر چنین مردی را معلوم است که از برای چه غرض بود و اصل

طولی دارد و سیحله از اثر او در خجبا ذکر میکنم و آن چنانست که چون عمر میفرمود باین فغان  
 والی بعثه کرد و در بعثه زنی بود که او را ام حبیل میگفتند از قبیل بنی هلال و میفرمود بپایان  
 بخانه او تردد میکرد و چون اهل بعثه بر این مطلع شدند بسیار عظیم شمرده ندان را و طبری  
 روایت کرده است که خانه ابو بکره و خانه میفره نزدیک یکدیگر بود و همین شارع در میان  
 فاصله بود و سکن نشان در دو غوفه مقابل یکدیگر بود و هر یک از غوفه بار و زن داشت  
 که موسی یکدیگر مفتوح می شد و روزی ابو بکره در غوفه خود نشسته بود و بهی صحبت میداشت  
 نهاده بودی و زید و در روزی را کشود ابو بکره خواست که در راه بند و نظرش بر غوفه میفره  
 افتاد و دید که با آنرا نیز مفتوح نمود و او در میان پایی زنی نشسته است پس ابو بکره  
 با جماعت گفت بر خیزید و نظر کنید چون نظر کردند گفت که او باشد گفتند این کجاست  
 گفت ام حبیل و خمر افترا ایشان گفتند ما را نمی چید او دیدیم اما و باران دیده ایم ایشان  
 صبر کردند و مشاهد حرکات می نمودند تا فریاد شد چون برخواستند گفتند که ام حبیل است  
 در آنوقت میفره متوجه مسجد شد که با منافقان مثل خودش نماز جماعت بکند ابو بکره  
 آمد و مانع از او شد و این واقعه را بعمر نوشتند و میفره نیز در این باب دروغی خندید  
 بعمر نوشت چون نوشته با بعمر سید عمر ابو موسی اشعری را که دشمن امیرالمومنین  
 بود والی بعثه کرد و فرستاد و میفره را با لولیان بدرید طبعیه ابن ابی عذید از کتاب  
 انانی ابو الفرج اصفهانی که معتبرترین کتابهای مخالفان است روایت کرده است  
 از عمر ابن شیبه که غم داشت و میفره را با لولیان طبعیه پس اول ابو بکره را طبعیه  
 و پرسید که ای دیدی میفره را او در میان راهندی ام حبیل گفت بی واسعه بود  
 می میفره را اثر آید در راهندی او بود و میفره علت نظر بعضی وقتی کرد و ابو بکره گفت

تقصیر نمی گفتم و رامری که خدا خواهر کند تراسبب آن عمر گفت نه و الله تاشهادت  
نذبی که مانند میل در سرمه و آن دین که داخل میگرد و ویر و نیکشیده قبول  
خی گفت گفت بلی و الله چنین شهادت میدهم در یثوقت و نیک عمر متغیر شد و حضرت  
امیر علیه السلام گفت ای میفرم برنج تو رفت و بعضی گفته اند که عمر این را گفت پس نافع را  
علیه و از او پرسید گفت که ای میفرم مثل که ای ابو بکره عمر گفت نه و الله تا که ای  
نذبی مانند میل در سرمه و آن ناله ناله و پس نافع گفت چنین که ای میفرم که دیدم که  
تا پرو سونافا شست پس تا اثر عظمی در عمر ظاهر شد و علی علیه السلام با عمر گفت که نفع  
میفرم رفت پس شبل بن معید را طلبید که کو او سوم بود و او هم چنین شهادت داد  
پس علی با عمر گفت که سه ربع میفرم رفت و نیک عمر چنان متغیر شد که گویا خاکستر  
بر رویش ریخته و زیاده که گویا چهارم بود هنوز داخل مدینه نشده بود و میفرم میگفت  
و به نزد مهاجران میرفت و استغاثه میکرد که ایشان در باب او شفاعت کنند  
و به نزد زوجت حضرت رسول میرفت و میگفت پس عمر حکم کرد که شهود را منع کنند  
له با احدی از اهل مدینه سخن نگویند تا زیاده حاضر شود چون زیاده حاضر شد عمر شست و ایشان  
طلبید و روسای مهاجران و انصار حاضر شدند چون زیاده پیدا شد گفت من مردی را  
می بینم که هرگز خدا نخواهد کرد و بر زبان او مردی از مهاجران را باین عبارت  
تحمیم اولی که نهید تنهاوت را تمام گفت چون نزد یک سید دید که جوان مغرور  
که به تنه احرار است سید بدو می آید بخاط نجش سید که او را تهدید می نماید کرد  
و مهاجرت کرد و وجود او مردی میان عرب و عجم معروف است بعد ای بلند در  
نفسش کوهی از تو هست می گوید و له عقاب و با حق و از هر دو درین مبارزه

و عبد الکریم را وی حدیث گفت کہ چون ابو عثمان نقل - وایت عمر سیکر و خواست  
کہ صدای خود را شبیہ صدای ناهوار عمر بکند چنان نعره زد کہ نزدیک شد کہ من گفتم  
پس از نوا وی این اخبار معلوم شد کہ باعتبار جنسیتی کہ میان عمر و آن فاسق منافق  
سی بسیار کرد کہ بر مغیره زن ثابت نشود و آن سه نفر بیکناہ با حدیثش بزنند و تپیلند و  
ابنوی سی در آن کردن مطلقاً بد است و اگر متعین حد زون چندین بیکناہ باشد شیع  
و شیع تر است و از سیاق اکثر اخبار ظاہر است کہ ایشان بیشتر شہادت خود را بیک  
نوشته بودند و این اختلاف مجید و تحدید عمر ہم رسید و ابو الفرج گفته است کہ بیک  
از ویان - وایت کردہ اند کہ زیاد گفت دیدم مغیره را کہ پایای ام جیل را  
برداشتہ بود و غیبی ہی اورا دیدم کہ نزد و سیکر و در میان - انہای او و صدای  
بلندی نفس تند می شنیدم و ابو الفرج گفته است کہ عمر را مکتہ زیاد و تغیر شہادت  
و ادن و دفع حد از مغیره بسیار خوش آمد و گفته است کہ جدا از انکہ ابو بکر را حد زد  
نفت کو ہی میدہم کہ مغیره زن را کہ و عمر را کہ کرد کہ بار دیگر اورا حد بزند حضرت امیر  
اورا نھی کرد و این و فرمود کہ اگر اورا حد میزنی من مغیره را سنگسار میکنم و از اینجا  
معلوم می شود کہ نزد حضرت ثابت شدہ بود زنای مغیره و زوی تقیہ اورا حد نزد  
و بنی از سینان توجیہ دیگر کرده اند این سخن را ابو الفرج گفته است کہ عمر ابو بکر  
امرتوبہ کرد و ابو بکر گفت مر توبہ میدہی کہ توبی مرا قبول کنی من عبد اللہ مہلوم  
نشم میان دولس تو و دینا - نمی بان من اردینا - شہد گفته است کہ چون آن  
روز برون اجازت مغیره داشتہ شدہ نہ تمارا خود کرد و غفلت سائست شوی بہت  
نبرد و - است و پیش - توجہ - زندگانی - مریدان و ان کان و بدو

ابو الفرج گفته است که عمر بعد از این پنج رفت و ام جلیل و مغیره هر دو بیج آمد و بودند  
 عمر مغیره گفت و ای بر تو آیا تجاہل می کنی بر من بعد اسو کند که کیان ندارم که ابو بکر و بر تو  
 دروغ گفته باشد و هیچ وقت ترافی بینم مگر اینکه می ترسم که از آسمان مرا شک باران  
 کند بسبب تو و حضرت امیر المومنین علیه السلام میفرمود که اگر بر مغیره ظفر بیاورم او را  
 شک باران خواهم کرد و بر که تامل کند درین اخبار او را شکی نمی ماند و انکه زنائی  
 مغیره به نزد حضرت امیر المومنین علیه السلام و نزد عمر نیز ثابت بود و عمر دانسته  
 از برای رعایت مغیره تعطیل حد الهی و در حق او و اقامت حد بجز و ظلم بر بی گناهی  
 چند کرد و طعن پنجم آنست که خزر از سی و ابن ابی الحدید و سایر محدثان عامه  
 و خاصه روایت کرده اند که روزی عمر در خطبه خود گفت که اگر بشنوم که زنی در دنیا  
 خود زیاده از مهر زمان پیغمبر گرفته است پس خواهم گرفت و بر روایت دیگر و بر الجلال  
 مسلمانان خواهم گذاشت پس زنی برخاست و گفت خدا ترا رخصت نداده است  
 که این کار کنی میفرماید که اگر قطری سیلی از زمان خود داده باشید از ایشان پنج  
 چیز را بگیرد عمر گفت همه مردم و انا تر و نفعیه تر اند از عمر حتی زنان پرورشین در خانه با  
 و بر روایت ابن ابی الحدید عمر گفت تعجب نمی کنید از نامی که خطا کرد و زنی که حق را یافت  
 و با او دشمنی شده و بر او غالب آمد و بر روایت خزر از سی آن زن گفت ای  
 خطاب خدا چیزی را با عطا کرده و تو از ما منع میکنی پس عمر با خود خطاب کرد که همه مرد  
 و اند تر اند از تو ای عمر و از گفته خود بر پشت و ازین روایات نهایت جهل و کتکتاب  
 و سنت ظالمی شود و چنین کسی که با عترت خودش زنان مخدیه از او افتاده  
 باشند قابلیت زیست عامه مسلمانان ندارد و خصوصاً و قبیله عالم صبیح خود را زیان

است باشد طعن ششم از اعظم طعن هاست و مریح است و در معاند و خدا و رسول  
 و اکثر علمای امامیه نیز متعلق نشده اند و از جمله طاعن او ذکر کرده اند و آن عبارتست  
 چنانچه در صحیح بخاری و مسلم و ابی داود و نسائی روایت کرده اند و صاحب جامع الا<sup>مول</sup>  
 نیز روایت کرده است بعد از تحقیق روایت کرده اند که گفت من نشسته بودم  
 با عبداللہ بن عمرو و ابو موسی اشعری پس ابو موسی گفت که اگر مردی جنب شود و بگوید  
 آب نیاید تیمم نخواهد کرد که ما بکنند پس چه میکند با آیه سوره مایده فَلَمْ یَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا  
 صَعِيدًا طَيِّبًا پس این سعه و گفت اگر بخصت و بحدایشان از هر وقت که آب  
 برایشان سرخ آمد و تیمم بخاک خوانند که در من گفتند از برای همین معنی که است و آید  
 از تیمم گفت پس ابو موسی گفت آیتشینی سخن عمار را بگو گفت که رسول خدا مرا  
 ای جعی فرستاد پس من جنب شدم و آب نیافتم و در میان خاک غطیتم چنانکه در آب جعی غلط  
 چون بخدمت حضرت آمدم این را ذکر کردم حضرت فرمود که پس بود ترا که چنین کنی  
 پس دستهای خود را بر زمین زد و برهم مالید و دستها و رو را مسح کرد و بعد گفت  
 که ندیدی که عمر قنق نشد بقول عمار و بخاری روایت و در این غمخواران روایت  
 کرده است و اینها بدید روایت کرده است از تحقیق بن سعد گفت من نزد  
 ابو سعید و ابو موسی بودم ابو موسی گفت کسی جنب شود و آب نیابد چه کند این سعه  
 گفت نماز نهد تا آب نیابد ابو موسی گفت چه سننی قول عمار را بن سعه گفت نه خبری  
 در عمار قنق بین شد ابو موسی گفت قول عمار را بعد از آنکه چه میکنی عبداللہ تو ایست جاب  
 گفت آن عذر ناموجه سابق را گفت و این بخاری از سعید بن عبد الرحمن پذیرش  
 روایت کرده است که مردی به نزد عمر آمد و گفت من جنب شدم و آب نیافتم و تم<sup>ن</sup>

نماز کن عمار بن یاسر بھر گفت بخاطر نداری کہ من تو در سفری بھراہ بودیم و جنب شدیم  
 و تو نماز کردی و من در خاک غلطیدم و نماز کردم پس از برای حضرت رسول ﷺ واقعہ را  
 ذکر کردیم حضرت فرمود ترا کافی بود کہ چنین کنی و دستھما را بر زمین نہ دو پخت کرد و رو  
 و دستھما را مسح کرد و بروایت مسلم چون عمار این را گفت عمر گفت از خدا ترس ای عمار  
 پس عمار گفت مگر سخوائی من این حدیث را نقل کنم و بروایت دیگر عمار گفت اگر میخواہی  
 بسبب حق کہ بر من واردی من این حدیث را با حدی نقل کنم و صاحب جامع الاصول  
 بعد از آنکہ روایات بخاری و مسلم را روایت کرده است گفته است کہ در روایت ابو داؤد  
 چنین است کہ عبدالرحمن گفت من نزد او بودم مروی آمد و گفت ما در مکانی یک ماہ و دو ماہ  
 می باشیم و آب نمی یابیم چہ کنیم عمر گفت اگر من باشم نماز نمی کنم تا آب بیایم عمار گفت آیا  
 بخاطر نداری کہ من تو در میان شتران بودیم و جنب شدیم و من در خاک غلطیدم پس آمیم  
 بخد مت حضرت رسول ﷺ و عرض کردم و حضرت کیفیت تیمم را تعلیم نمود پس عمر گفت ای عمار  
 از خدا ترس عمار گفت اگر میخواہی و الله کہ این حدیث را ہرگز ذکر نخواہم کرد و عمر گفت  
 ما تر اجفت خودت سے کہ ابراہیم مولف کوید کہ این حدیث اصحاح سنن  
 در حق شد ایشات کا بھت اینہا نمی تواند نمود پس میلویم خالی از دو صورت نیست  
 یا آنکہ در حق نہ امر نہ سائل نہ در ہنگام نیافتن آب ترک نماز کند و او عمار قول عمار  
 گفت الرحمن باشم نماز نمی کنم تا آب بچھم سد عالم بود با تو خاتیمہ ابراہیم قادیان واجب  
 کرد این و متذکر آید بود کہ حق تعالی برہ قول و در دو آیت تصریح بآن نمود و در خاک  
 و است مر حضرت رسول ﷺ یہ تیمم بیان کیفیت آن کردن یا جاہل بود و نمی دانست  
 منہ سو و سو رسول ﷺ اگر شق دل باشد چن نکلہ ظاہر اکثر حدیث است

انکار او حکم تخیر را و صریح خواهد بود بر خدای رسول بجان انکه این حکم مستلزم منفعت است  
 و نسبت جهل و امر بقیع بخدای رسول خواهد بود و کفری ازین قبیح تر و ظاهری تر نمی باشد  
 اگر چه از غیب نبود و مدار او برین بود چنانکه حَتَّىٰ عَلَىٰ خَيْرِ الْعَمَلِ از اذان انداخته  
 و منع دو ات و قلم نمود و سایر امور یکد از او متواتر است و بعضی گذشت و بعضی آید  
 و اگر شوق دوم نباشد که جاهل باین حکم باشد و بر آیت و حدیث مطلع نشود باشد پس دلیل  
 خواهد بود بر نهایت جهالت و حماقت و بی دینی او که در مدت زیادیه از بیست سال  
 که در خدمت آنحضرت بود و چنین امر عام البیوی را که متعلق است با عظم اعمال شود  
 انداخته باشد و اکثر عوام و اندو احتیاج بآن بسیار واقع شود و او ندانند پس چنین کسی  
 چگونه بصحبت ریاست عامه دین و دنیا می جمع مسلمانان داشته باشد و از عجب  
 آنست که در وقت مرگش گفتند چرا عبدالعزیز پسر خود را فیضی کنی چون میدانیست  
 که او معتمد با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نمی تواند مذکور و امامت نزد و حضرت  
 امیر بر خواهد گشت چون نکرد و عذری نگفت آن بود که کسی که نداند چگونه طلاق زن خود  
 بگوید قبل امامت نیست و تابعش چنین بخیر علمی را که میان آن و طلاق از جهات شش  
 فرق است و نه امامت او نمرد ایند و اند با آنکه پیشش بعد از تنبیه میزد لرزید و برگشت  
 و عمر شریف را نگذاشت و نکر و نه بعد از قول عمار جوع بسو می بیه بند و الرجاء باشد این همه  
 معلوم کند و از اینجا معلوم می شود که این عامه و را از مواضع بآن تنبیه می شوند و چون  
 انکار نکرد فعل خلفی جور را باید که حق باشد باطل است زیرا که چنین امر واضح بین است  
 و خلافت کتاب و سنت و جماعت است بود و طرد و انقیاد نکرده و احدی از می پاد  
 معارضه کرده باشد مگر عمار که بعد از اظهار حق باز ترسید و گفت اگر میبوی من این حدیث را



دیکر روایت کلمہ ہر لاء و درین امور جزئیہ کہ چندان غرض و نیوی بآن متعلق نیست ایشان  
 قدرت بر انکار نہ داشته باشند و را امور خلافت و سلطنت کی می توانستند انکار کردن  
 طعن ہفتہ آنت کہ در و قلع بسیار کجایا خطایکبر و سائر صحابہ اور اتنیہ سیکر نہ  
 و بر میکشت چنانکہ حکم کرد زن حاملہ را سنگ رکنند معاذ گنت ترابر زن حکم است بر فرزندی  
 کہ در شکم است حکمی نیست او از حکم خود برگشت و در مناقب خوارزمی روایت کردہ است  
 کہ در ایام خلافت عمر زن حاملہ را آور و نزد عمر از سوال کرد و او اعتراف کرد بزنا پس عمر  
 امر کردہ اورا سنگ رکنند و در راہ حضرت امیر المؤمنین علیہ السلام ایشانرا ملاقات کردہ  
 و از او سوال نمود چون مطلع شد فرمود بر روایند او را و آمد بہ نزد عمر و فرمود کہ امر کردہ  
 کہ این را سنگ رکنند گفت بلی اعتراف کردہ نزد من بزنا حضرت فرمود تو بر او سلطنت دار  
 بر انیہ و رشک او ست سلطنتی نداری پس حضرت فرمود کہ تنایدہ اورا تہدید می کردہ باشی  
 یا ترسانیدہ باشی پیش از اقرار گفت بلی چنین بود حضرت فرمود مگر نشیندی  
 کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ فرمود کہ حد نمی باشد بر کسی کہ اعتراف کند بحد حبس  
 کردن یا قید کردن یا تہدید کردن پس عمر آن زن را ہاکرہ و گفت عاجز اند زمان از انکہ  
 شمس بن یحیی لب زایشن سونہ شوہ الرعی بنو عمر بدک می شد و ایشانرا مناقب  
 خوارزمی و سنن محمد بنسبت و روایت کردہ اند کہ زن دیوانہ را آور و نہ سبوی عمر کہ زنا  
 کردہ بود عمر خواستہ اورا سنگ رکنند حضرت امیر علیہ السلام فرمود مگر نشیندی کہ رسول  
 فرمودہ تو حقیقت برداشتہ شدہ است از سلسلہ دیوانہ تا عاقبت شود و از لطف تابع شدہ  
 و از کسی کہ در خوب باشد بہیاد شود پس عمر دست از او برداشت و این تفسیر افاضی  
 و ابن ابی عمیر متقی قبول کردہ اند و نیز باب اخبار و و قلع بسیار است لہذا این سالہ کجایش

و گزینان از دوطرف هشتاد و هشت نفر بودند و در این خدا کرد برای خود بی مستندیه  
 بایر او قلیل در اینجا گفت می نمایم اول نماز تراویح که در شیبای ماه مبارک رمضان  
 تو اهل بسیار بجاعت بخاوند و ندو دلیل بر بدعت بودن آن آنست که خود اعتراف  
 بآن کرده چنانچه صاحب نهایه و اکثر محدثین ایشان روایت کرده اند که چون بمسجد آمد  
 در شب ماه رمضان و دید که باغواشی شیطان مسجد پر شده است گفت نعمت البدعة  
 خوب بدعتی بود که ما کردیم و در صبح بخاری و صحیح مسلم و جامع الاصول روایت کرده اند  
 که ابوسله از عائشه سوال کرد که نماز رسول خدا چگونه بود عائشه گفت در ماه رمضان و  
 غیر آن زیاده بر یازده رکعت نیکر و اول چهار رکعت نیکر و سپس که چه مقدار نیکو  
 و طولانی نیکر و پس چهار رکعت دیگر نیکر و در نهایت نیکوی و طول پس سه رکعت  
 دیگر نیکر و من گفتم یا رسول الله میشی از وتر بخواب تیروی حضرت فرمود  
 ای عائشه دیدی من بخواب میروند و دلم بخواب نمیرود و روایت  
 دیگر مسرور روایت کرده است که عائشه گفت که نماز آنحضرت در ماه رمضان غیر آن  
 سیزده رکعت بود و نماز صبح در آنها داخل بود و در جامع الاصول از صحیح بخاری  
 و مسلم و ابوداؤد روایت کرده است که رسول خدا حجرو در مسجد از حصیر و ماه رمضان  
 ساخت و بیرون آمد که در آن حجره نماز کند پس بعضی از مردم آمدند که با آنحضرت اقتدا  
 کنند حضرت برگشت و بخانه رفت و شب دیگر بیرون نیامد ایشان بجان کردند که حضرت  
 خواب برده است پس بعضی تنج میگردند و بعضی سنگ ریزه بر در میزدند حضرت غضبناک  
 بیرون آمد و فرمود پیوسته در این امور مبالغه می کنید تا آنکه می ترسم بر شما واجب  
 شود و از عهد بر نیاید ایها الناس در خانه های خود نماز کنید بدستی که بهترین

نماز آنست که آدمی در نماز خود بکند مگر نماز واجب که بجا است کردن بهتر است و اینست  
 از انس روایت کرده است که حضرت رسول نماز میکرد و در ماه رمضان من آدم دور  
 پیروی حضرت ایستادم و دیگری هم آمد تا آنکه جماعتی شدیم چون حضرت یافت که نماز  
 او ایستاده ایم نماز را سبک کرد و داخل خانه شد و مشغول نماز شد و بعد از آن گفت  
 که چون شما اقتدا کردید من ترک نماز در مسجد کردم و ازین باب احادیث بسیار در صحاح  
 خود روایت کرده اند و ازین اخبار بسیار ظاهری شود که یا حضرت رسول راه رمضان  
 مطلقاً نماز اعتدال نمیکرده اند یا اگر میکردند راضی نبوده اند که بجا است واقع شود پس این  
 عدد مخصوص را در شریعت متحرکه کردن و بجا است مستحب کرد ایندن دست مکره قرار داد  
 معلوم است که جماعت است و در احادیث متواتره از طرق عامه و خاصه وارد شده است  
 که هر بدعتی منکرات است و هر منکراتی را پیش بسوی جهنم است و در صحیح مسلم از جابر  
 روایت کرده است که حضرت رسول در خطبه خود میفرمود که بهترین خنکتاب خداست  
 و بدترین پراکنده است محمد است و بدترین امور آنهاست که تازه بهم میرسند و هر بد  
 منکرات است و بخاری و مسلم روایت کرده اند که حضرت فرمود که هر که سنت مرا  
 نتواند از من فیت و فرمود که چه سبب دارد و جماعتی گرا هست و اند از کاری که من یکم  
 بخدا سونده کن و ناما تر از همه بد و خوف و خشیت من از خدا از همه بیشتر است و در  
 جامع الاموال از صحیح ترمذی و ابوداؤد روایت کرده است که زنه را که احقر از السید  
 از امور که تازه بهم میرسند زیرا که هر تازه بدعت است و هر بدعتی منکرات است و آنچه  
 جمعی از عامه از برای اصلاح کار عمر گفته اند که بدعت پنج قسم منقسم می شود و مخالف اتحاد  
 عامه و خاصه است و ازین نصوص بر یک مستفاد می شود که هر مری را در دین احادیث

بگفته که در شریعت خصوصاً با عمو و آوار و فند و باشد بدعت است و حرام است  
 و هر فعلی را که بر وجه عبادت واقع سازند و از دلیل شرعی عاقبتی یا خاصی متعارف نشده  
 باشد بدعت و فتریح است خواه فعل مستطیع باشد یا صفت عبادتی که اسلش از شمار  
 متعلق نشده باشد مثل آنکه واجب را بقصد سنت کنند یا سنت را به نیت واجب  
 بعل آوار و زیاده صفت خاصی را در عبادتی اختراع کنند مثل آنکه طواف را بجماعت  
 بکنند یا بعد و خاصی از عبادت را در وقتی مخصوص سنت قرار دهند مثل نماز چاشت  
 که بدعت دیگر است از بدعتهای عمره حرام است و اگر کسی بدعت را اصلاح کند  
 و بیچ قسم منقسم کرده اند شک نیست که بدعتهای عمره داخل بدعتهای حرام است دوم  
 آنکه عسی را بدعت کرده اند شبها کرده و تجسس احوال مردم کند بآنکه حق تعالی نهی از آن فرمود  
 و گفته است وَلَا تَجَسَّسُوا بَنِي آدَمَ و دیدن روایت کرده اند که عمر شنبی از برای  
 عسی میشت از خانه مدعی شنیده از یواری بالا رفت مردی بازنی دید که شک شربانی  
 نزد خود گذاشته اند گفت ای دشمن خدا که ن میکنی که خدا بر تو خواهد پوشید و تو مشغول  
 بصییت اوئی آن دو گشت قییل مکن اگر من یک خطا کرده ام تو سه خطا کرده و خدا  
 فرمود تجسس مکنید تجسس کرده ای و فرموده است وَأَتُوا لِلْبَيْتِ مِنْكُمْ أَيْهَا  
 یعنی داخل خانه ها از درهای آنها بشوید و آوار و یواری بالا آمدی و فرموده است  
 إِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا یعنی هرگاه داخل خانه باشوید پس سلام کنید و تو سلام نکردی  
 عمر گفت اگر از تو عفو کنم اختیار امر خیری خواهی کرد و گفت بلی و الله دیگر این کار را  
 نخواهم کرد و عمر گفت برو عفو کردم از تو سه خطا که از تو سه خطا است متوالی را بدو نوبت  
 یکی حساب میکردند در زمان حضرت رسول و ابو بکر علیه السلام از آنکه سه سال از خلافت

او گذشته به طلاق حساب میکرد و چنانچه در جامع الاصول از صحیح ابو داود و نسائی روایت کرده است از ابن عباس بچندین طریق و عذری که گفته است آنست که مردم جرأت بر طلاق نمیکند اگر این طقت اجزای سه طلاق میشد بایست خدا که عظمی و عزیز را احاطه کرده است بکند و رسول خدا در جمیع امور منتظر وحی الهی می شد و بقل کامل خود حکم نیک و عمر را چه نسبت است که احکام الهی را بقل شوم خود تغییر بدو چهارم آنست که از جاهلیت علیهم السلام بطریق مستبره منقول است که مقام ابراهیم در زمان ابراهیم و بعد از او منقل بود بدیوار خانه کعبه تا آنکه کعبه ترشیش و جاهلیت از آنجا بروا شدند و در موضعی که احوال و رنجاست گذاشتند چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله را فتح کرد مقام ابراهیم را بر گردانید بجایی که در زمان حضرت ابراهیم علیه السلام در آنجا بود و پیوسته و رانجا بود تا عمر عقب خلافت کرد و فرج رفت و پرسید که کس است که بداند که مقام ابراهیم در زمان جاهلیت کجای بوده است منافق دیگر گفت من اندازم آنرا قسیم بر داشته ام و کا بداشتم ام آنرا اطلب و مقام جاهلیت را معلوم کرده و مقام را بر داشت و در همان موضع که در جاهلیت بود گذاشت و تا حال در آن موضع است و حضرت صاحب الامر علیه السلام بنان اول برخواهد گردانید این تعداد از جمله مشهورات بلاد متواتر است و اصل جایی مقام را که در زمان حضرت رسول در آنجا بود و کجوتر گذاشته اند و مقام جبرئیل میبیند و صاحب کشف نیز اشاره به تحویل مقام نموده است و گفته است که از مطلب بن ابی دواعه پرسید که میدانی که موضع مقام و جاهلیت کجای بود گفت بلی نشان دادیم موضع را و ابن ابی الحدید گفته است که موی خان گفته اند که عمر اول کسی بود که قرار کرد که نهم ماه رمضان را بجماعت بگردد و شبها بنوشت که چنین گفته و خانه را روبرو

تنقیح را سوزانید که بغیة میفرودست و اول کسی بود که عسی و شب کردی را اقرار کرد  
 و اول کسی بود که تازیانه برای تادیب مردم مقرر کرد و می گفتند که تازیانه عمر مهدیش  
 بیشتر از شمشیر حلاج بود و اول کسی بود که حال خود را بریه کرد و نصف اسوال ایشان را  
 گرفت و سجد رسول را از آب کرد و زیاده کرد و از جهل آنچه داخل کرد و طایفه عباس بود  
 و او مقام را نقل کرد و یوضی که الحال در اینجا هست و بیشتر متصل بخانه کعبه بود و معانده با حضرت  
 رسالت ازین واضح تر و صریح تر نبی باشد که سنت آنحضرت را دانسته بر طوطی کند  
 و بدعت کفر و جاهلیت را ایضا کند پنجم آنکه چون اینحضرت رسول و حضرت امیر شریف  
 که مولی و انصار را از عمر خوانند بود با عمر عداوت میکرد و احکام مسلمانان را بر ایشان جاری  
 نمیداد و میفرمود که دشمنان از آب و عجم نخواهند و عرب از عجم دختر نمیداد و قریش  
 و دخترها را عرب ندانند و عرب و عجم بجهنم نمیند پس با نسبت بقریش و عجم را نسبت  
 به عرب بمنه که یهود و انصاری قرار داد و حال آنکه رسول خدا فرمود مسلمانان همه کفو یکدیگرند  
 و در جامع الاصول از موغای مالک روایت کرده است که عمر منع کرد از آنکه میراث  
 عرب را با عجم بر منتهی مگر عجمی که در میان عرب متولد شده باشد و این عداوت مریخی است  
 با حکام میراث که حق تالی و قرآن مجید ازین ساخته تششع کند و میراث عثمان نسبت  
 قرار داد و آن مخالف کتاب امد و سنت است و بیانت طوایف دارد که مناسب بن  
 رسالت هفتم آنکه الصلوة خیر من النوم را در اذان نماز صبح زیاده کرد و چندین بار در  
 جامع الاصول از موغای مالک روایت کرده است طعن نهم آنست که میت امد  
 و غنم و فنی را در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و زمان ابوبکر با تسویبت  
 میکردند و عمر آنرا برهم زد و زوجهات حضرت رسول را زیاده داد و عاقله را سب و زور

هزار در هم میداد و سائر زوجات را ده هزار در هم و قسمت اهل بدر را از مهاجران  
پنج هزار در هم و از انصار چهار هشتاد در هم قرار داد و همچنین سائر مردم را به تفاوت  
میداد و تجاری و مسلم و دیگران روایت کرده اند که حضرت رسول با انصار گفت: شما  
قتل که بعد از من و دیگران بر شما زیاده می خواهند و او پس مبر کنید تا در حرم من کوفته بشوید  
و ابن ابی احمد و دیگران اعتراف کرده اند که اول کسی که این بدعت را جاری کرد و قسمت  
با مسویه را تغییر داد عمر بود و این معلوم است که متفنج جریب جاعتی است که حق ایشان را  
کم کرده و اکثر فتنه های زمان خلافت حضرت امیر متفرع برین بدعت شده زیرا که حضرت  
خواست که سنت حضرت رسول را در میان ایشان جاری کند الا بر اصحاب آنحضرت  
بآن راضی نشدند مانند علوه و زبیر و فتنه بصره برپا شد و فتنه های دیگر بران متفرع گردید و  
جائز بود تفضیل و قسمت البته حضرت امیر المومنین نائره آن فتنه های عظیم را با آن  
می ساخت که آن قدر و هن در ارکان خلافتش بهم نرسد و باعث قوت سعاده بود  
نشود و ابن ابی احمد و در شرح نهج البلاغه گفته است که اگر کوئی ابو بکر نیز قسمت بالسوة  
کرد چنانچه حضرت امیر المومنین کرد و کسی انکار بر نکند و چنانچه انکار بر امیر المومنین کرد  
جواب گوئیم که زمان ابو بکر متصل بود بر زمان حضرت رسول و بسیرت او عمل کرد کسی  
بر او اعتراض نتوانست کرد و چون عمر خلفه شد بنای کار او بر تفصیل گذاشت و مردم  
بآن انت کوفته و قسمت اول را فراموش کردند و ایام عمر بطول انجامید و دور  
ایشان محبت مال و کثرت عطا قرار گرفت و آنها که مظلوم شدند عادت بآن کردند  
و قناعت نداشتند چون عثمان خیفه شد او هم بطریقه عمر سلوک کرد و عادت مردم باین  
طریقه محکم تر شد و چون خدمت حضرت امیر المومنین رسید خواست مردم را بر گردانند

[illegible]



کہ چراغچہ کرد خلافت را برای اولاد خود ذخیرہ نمیکنم و در حیات و ممات ہر دو متعل این  
 نمی شوم بعد از ان گفت بہ تحقیق کہ رسول خدا چون از دنیا رفت از شش نفر را معنی  
 علی و عثمان و طلحہ و زبیر و سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمن بن عوف بخاطر مہمیرسد کہ خلافت را  
 میان ایشان بشوہ قرار دہم تا برای خود ہر یک را کہ خواهند اختیار کنند بعد از ان ایشان را  
 طلحہ چون حاضر شد نگاہ کرد بسوی ایشان و گفت ہر یک از ایشان بامید خلافت آمدند  
 و بروایت ابن ابی اعدیہ گفت ایماہم شاطع خلافت و اید بعد از من چون دو مرتبہ  
 اعادہ این سخن کرد زبیر گفت چہ مانع است ما را از طمع خلافت تو خلافت کردی ما  
 در میان قریش کمتر از تو نیستیم نہ در فضل و نہ در قرابت حضرت رسالت بعد از ان  
 گفت میخواستید کہ ہم شاکو نہ مرد مید گفتند بگو اگر بگوئیم کہ دوست از ما برخواہی داشت  
 گفت اما تو ای زبیر بد خو و مقصدی اگر را یعنی باشی سومی و اگر را یعنی باشی کاری  
 ہ ہی انسانی و ہ ہی شیطانی کان ہست کہ اگر خلافت تو رسد همان روز برای یکبار  
 یب جو خود را بر روی زنی بنید انم اگر خلیفہ شوی روزیکہ شیطان باشی امام مردم کہ خوا  
 ہد و ہا نیکہ تو بین سناست باشی بکار این امت نمی آئی اما تو ای طلحہ بہ تحقیق کہ رسول خدا  
 آردہ بود و انہ تو تازہ دنیا رفت بسبب کلمہ کہ در روز نزول آیت حجاب گفتی ابن ابی اعدیہ  
 گفت نہ تیغ ہ ابو عثمان جاحظ گفتہ است ان کلمہ آن بود کہ چون آیت حجاب نازل شد  
 صلوات بر جہنمی گفت چہ فائدہ دارد و نہ پیغمبر ام و نہ چہ در ہر سر زمان خود میکنند ہرودی  
 خواہد مرد و نہ نشیخ اطلح خواہد مرد و نہ از ان برای تو این آیت نازل شد و ما کان  
 لکم ان تؤدوا رسول اللہ ولا ان تنکحوا النساء جہ من بعد ابد  
 یعنی تم را نمی رسد ہا بہ زینت کہ رسول خدا را بر نبیند و نہ آنکہ زمان او را بعد از او

علاج کنید اما تو ای سعد متعصب و متکبری و بجا خلافت نمی آئی و اگر ریاست دهی  
 با تو باشد از عهد آن بر نمی آئی و چه نسبت است میان بنی زهره و خلافت اما تو  
 عبد الرحمن ضعیف و عاجزی و قوم خود را دوست میداری بنی زهره را باین کارستی  
 نیست اما تو ای عثمان الله که سرگینی بهتر است از تو اگر تو خیزد شوی خوش خلق  
 بر بر و در مسقط کوفتی و همه اموال بیت المال را بایشان دهی می بینم که قریش ترا  
 ۱۰۰ م کتد و تو قوم خود را بر مرد و سوار کنی و ایشان را ببنی سلیمان احتیاس دهی  
 بعد از آن که کان عرب بر تو بشورند و ترا بکشند بعد از آن که روی علی علیه السلام را درو  
 اگر تو مزاج و شوخی نیداشتی برای این کار خوب بودی و الله اگر ایمان ترا بایمان  
 این زمین بسجده بر عهد یا وقتی کند بعد از آن آنحضرت بر خاست و بیرون رفت  
 و الله قدر این مرد را من میدانم و مرتبه اش را می شناسم اگر کار خود را با و گذاشت  
 شایسته ابر حق و انصاف و راه روشن دارد و پرسیدند که کیست آن گفت ایضا از میان شما  
 برخاست و میسر و اگر او را صاحب اختیار کنید شما را بر او خدایم بر و گفتند پس چه  
 گفتند و بنمیدی گفت نمی خواهم که باین کار و زرنکی و مروکی بروم و شایسته  
 و بر وایت و پدر و غیره و ز شوری گفت نبوت و خلافت را برای بنی هاشم جمع نمی کنم  
 تو بر وایت و می گفت که کم سن است بعد از آن که گفت که اگر بوعبیده جرت می رسد  
 مولای ابی منافق زنده می بودند و این کشتن و تر و نبود و ایشان برای بن کارند  
 و بنی عیب بودند بعد از آن که از عصبه انصاری - عبیده و منته پنجاه سال از انصاری بود و از او  
 شش نفر را و خایه جمع کن و شاهم به شمشیر دهی برهنه بر در نه بایستید و تحویل بکنی  
 از سه روز نسبت ده تا ایشان با هم بشوند و نند و بی از جلو خود را بر ای این کار اختیار نمایند

اگر پنج کس متفق شوند و یکی مخالفت نماید گردن او را بزن و اگر چهار کس اتفاق نمایند  
 و دو کس مخالفت ورزند گردن هر دو را بزن و اگر سه کس اتفاق کنند که عبدالرحمن  
 بن عوف میان ایشان باشد بقول او عمل کند و اگر آن سه کس و یک بر مخالفت مصر باشند  
 گردن ایشان را بزن و اگر سه روز بگذرد و اتفاق بر امری نکنند گردن همه را بزن  
 و سلاز بگذارتا مگر که را خواهند برای خود اختیار کنند چون عمر را و فن کردند ابو طلحه با پنجاه  
 همه با شمشیر بر در غازیست و نزد حضرت امیر المومنین علیه السلام بروایات مستفیضه <sup>لف</sup> مخالف  
 و موافق قریب بعد منقبت از مناقب غیر قنایه خود را بر ایشان شمرده و همه تصدیق  
 کردند و بایکدی مشورت کردند و گفتند خلافت با و داده شود و هیچ کس را بر وی دلیلی نماند  
 نخواهد و همه مسلمانان مساوی خواهد گرد و باین سبب بخلافت او را منی نشدند و چون طلحه  
 از خلافت خود بایوس شد و دانست که خلافت از علی و عثمان بیرون نمی رود و باین  
 عداوت داشت گفت من حصه خود را ب عثمان بخشیدم و ب عمر چون عمر را و امیر المومنین  
 بود برای حیات قوامت گفت من حصه خود را به علی بخشیدم بعد از آن چون بنی امی  
 نیز دانست که خلافت با و نمیرسد گفت من حصه خود را بن عمر خود عبدالرحمن و ادم  
 چون بر دو از بنی زهره بودند بعد از آن عبدالرحمن گفت من هم این حصه خود را کلا شتم  
 و میان علی و عثمان گذاشتم و به علی علیه السلام گفتم با تو بیعت میکنم بر کتاب خدا  
 و سنت رسول خدا و لایق شخنین ابوبکر و عمر حضرت فرمود من قبول میکنم بر کتاب خدا  
 و سنت رسول و آنچه خود و انمرد ایمان تصدیق کرد و جداان بهمان نحو عثمان گفت  
 عثمان نیست باین شرط قبول کردم و بیدریغی و به عثمان بهمان شرط گفت تا سه مرتبه  
 و هر مرتبه عثمان قبول میکرد و علی بن ابی طالب چون دید که علی علیه السلام شرط طریقه

شیعین با قبول نمی‌کند دست بدست عثمان داد و گفت السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا حَبِیْبُ <sup>صَلَّى</sup>  
 پس علی علیه السلام فرمود که داد احد که تو با او بیت کردی مگر بهمان امید که عربا ابو بکر  
 خدا میان شما جدائی انداز و چنانکه اکثر نقل کرده اند دعای آنحضرت مستجاب شد  
 و میان ایشان فساد و غنا و برتری بهم رسید که هیچ یاب و دیگر می سخن نمی‌گفتند  
 تا آنکه مرگ در میان ایشان جدائی افکند این بود و کیفیت ابن قتیبه بخوسی که اگر بشنود  
 و موزنین عامه روایت کرده اند و در مقام احتجاج مسلم داشته اند و هر هر عاملی نمی  
 نیست و نتواند بود اشتغال این تفسیر از جهات شتی برطن کفر و غفالت و خطای ابو بکر  
 و عثمان و قتاده و اعراب ایشان علیه الله اول آنکه گفت پس است عمر را آنچه کرد  
 و در بیات و محبت تحمل این در نمی شود اگر این کار حق و موافق امر الهی حضرت  
 رسالت پناهی و رضا و طاعت ایشان بود چرا در محبت از این احترام و استنکاف  
 میکرد و از تحمل آن میگریخت و باریش را از او پیش خود میرنجست و از خط و باطل  
 و غفالت رضا و طاعت ایشان بود چرا در محبت خود تحمل می شد و بکدام جهت  
 خدا و رسول متمسک شد و حق را از صاحب حق گرفت اول این برای ابو بکر و نه  
 از برای خود و نه آنکه اول گفت که رسول خدا همه از این شش نفر یعنی ابو بکر  
 و ائمه هدی و علی و عثمان و ابن عباس و سید بن طاووس گفت که با عثمان و سید بن  
 طاووس و ائمه هدی اگر کفر باشد شک محسوس است پس این عیوب چون بخیرین گفت  
 ایشان کرد و چگونه آنحضرت را ایشان را نمی بود این ابی احد بدین خطا پس  
 کرده است که اگر کسی بگوید گفت که تو اول نمی که رسول خدا از این شش نفر یعنی  
 پس چون لا یصلو میوهی که از تو آرد و از دنیا رفت و اینها ققیض بدید از دنیا رفت

که کثر این بنیاد و کثیر چای این سوره آنکه عیب کرد امیرالمؤمنین علیه السلام را بزح  
 که از جمله صفات حمیده و اخلاق حسنه انبیاء اولیاء است و حق تعالی رسولش را بآن  
 مرج کرد و خلافتش را از دست کرده است و فرموده است **فَیَمَّا رَجَعْتُ مِنَ اللَّهِ**  
**لِیَنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًا غَلِیظًا لَفَنَضُوا مِرْجُوحًا** و اگر او را دود عابد و مزاح  
 امری بوده باشد که منافقین و منافقان و فاسقین و فاسقات را با خود همه عالم ظاهر است  
 که آنحضرت بخلاف این اوصاف موصوف بود و عیبتش در دلهای کافران و منافقان  
 بقصدی آید **لَعَلَّ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعْرَضَ عَلَى الْكَافِرِينَ** بر تبه تنگن بود و کنا منس باله یعنی  
 بنشان می لرزید و باین سبب اگر قبول خلافت او نمیکردند و عمر خود را در انبست بفرمان  
 میداد و آنرا بن عباس روایت کرده اند که چون آنحضرت ساکت بود و جرات نمیکردیم  
 که ابتدا بسین کنیم و این ابی احمده یاد از برین بخار روایت کرده است که عمر باین عباس گفت  
 که اگر صاحب شما علی موی خلافت بشود می ترسم عجبی که او دارد و او را از راه بر و بانی  
 از بنی النجار می روایت کرده است که علی علیه السلام آمد مسجد و نزد عمر نشست و نزد او  
 جماعتی بودند چون برخاست یکی از حاضران او را نسبت بشکر و عجب داد و عمر گفت  
 سزاوار است مثل او را که بکبر کند اگر شمشیر او بنو و ستون اسلام است نمی شد او  
 در تقاضا از همه اعم است و از او ست سید اسلام و ثروت این امت پس گفتی  
 به کاهین است چرا او را خیده نمی گفت از خلافت او را است و ایم از جهت آنکه  
 مدین است و فرزندان بعد از او است و او است میدارد و آنرا روایت کرده است  
 از عمر بن عباس گفت که تمام این بیت رسول خدا و پسران عمر او مید پر اقوم شما خلافت  
 بنده داشتند بن عباس حنت می انداخت و در بنیر می چیز می از برای ایشان در خاطرند

عمر گفت نخواهند تو دشمنی که از برای شایسته‌ری و خلافت جمع شود پس شما باستان بلا رتبه  
 از نخواست و بگریزید شما گویند که اول کسی که شما را از خلافت دور کرد ابو بکر بود و او شایسته  
 این نبود و لیکن امری بود و او که خلافتش بغیر این نداشت و اگر نه رای ابو بکر بود و حق  
 من به آینه از برای شما از خلافت نصیبی قرار میداد و اگر میکرد بر شما کوار نمی شد زیرا که دوم شما  
 نظر میکنید بسوی شما مانند نظری که لاویس کند بقصابی که او را می کشد و باز این ابی الحدید  
 از عبداللّه بن عمر روایت کرده است که روزی پدرش با عبداللّه بن عباس گفت  
 از میدانی چه امر مانع شد مردم را از آنکه خلافت را بشناهند گفت نه عمر گفت ولیکن من  
 میدانم گفت آن چیست عمر گفت که اوست و استند ترین از آنکه جمع شود از برای شایسته‌ری و خلافت  
 میباشد مردم را با مال لیند پس قریش از برای خود تدبیری کردند و اختیار نمودند و توفیق  
 یافتند رای و رستی اختیار کردند این عباس گفت آیا غلبه غنبد خود را از من و دیگران  
 که جواب این سخن را بشنود و عمر گفت بگو آنچه میخواستی این عباس گفت ای آنچه گفتی که قریش  
 از برای خود اختیار کردند حق تعالی می فرماید رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ  
 یعنی پروردگار توفیق میکند هر چه میخواهد و اختیار میکند از برای ایشان آنچه خیر است  
 در است و توفیقانی از خدا اختیار کرد و از صفتش برای خدمت آنرا که اختیار کرد  
 قریش از برای خود اختیار کردند خدا را اختیار کرده اند حق است و الا باطل است و آنچه  
 گفتی که خواهند برای ما جمع شود و غیره و خلافت پس حق تعالی حال آنحضرت را در  
 نزد و است و گفته است ذَلِكَ يَأْتِيهِمْ كَرَهُوا أَمْ كَرِهَ اللَّهُ لَفِطًا فَحَبْطَ أَعْمَالِهِمْ سُبْحَانَ  
 انبیا نخواستند آنچه را خدا فرستاده است پس خدا جسد کرد و علمای ایشان را و ثواب  
 آنها را بر طرف کرده و آنچه گفتی که اگر چنین می شد مردم را باطل میزدیم از بخت

بر مردم تعدی میکردیم بقربابت و خویشی نیز می توانستیم کرد لیکن خلقتی داشتیم  
 از خلق رسول خدا که خدا در حق او گفته است بدرستی که تو بر خلق عظیمی ایضا با و خطاب  
 کرده است که ایضا و هست کن باری مرحمت خود را برای آنها که متابعت تو کرده اند از من  
 عمر گفت هموار باش ای پسر عباس! لهای شما پر از غضن مگر است و در امر قریب غشی که هرگز از  
 نیکو و دو کینه که هرگز متغیر نمی شود این عباس گفت بتانی براه روی پادشاه منافقان  
 و منافق و لهای بنی هاشم. نسبت نفیض و فریب داده بدرستی که و لهای ایشان از دل  
 رسول خداست که خدایا! پاکیزه گردان این است آنرا از همه عیبها و بدیها و ایشان خانه آباده اند  
 که حق لی آیت نظیر او در شان ایشان فرستاده است و اما اینکه گفتی که عداوت و کینه شما  
 در دل ما هست چگونه کینه نداشته باشد کسی که حقش را غضب کرده باشند و دوست دیگران بیند  
 پس عمر گفت اما تو ای عبدالله از تو سخنی بن سید هست که میخواهم تو بگویم و منزلت تو نزول  
 زائل شود و این عباس گفت که ام است مرا خبر ده اگر باطل باشد خلافتش را ظاهر کردیم  
 و اگر حق باشد بناید از حق برنجید عمر گفت که می شنوم که مگر میکوشی که این خلافت را از خود  
 سده و نظم از ما گرفته این عباس گفت اما حد پس شیطان حسد برد بر آدم و او را از  
 بیرون کرد و ما فرزندان آن آدمیم و حسد ما را بسیار می برند و تو میدانی که صاحب  
 این حق نیست پس گفت ای خلیفه آیه حجت نمی گیرند عرب بر عجم که رسول خدا از ما  
 و ما بهتر ایم از شما و قریش و عجمی فضیلت میکنند بر سائر عرب که رسول خدا  
 از ما است پس ما نیز این حجت را بر سر قریش داریم عمر گفت الحال بر خیز و بنحایت خود  
 برو چون بدست و روانه شد عمر از عقب او سدا زد که ای آنکه میروی بدرستی که  
 من به پادشاه تو نه ورشده است زیرا که حق تو بر من دارم بن عباس و عقب گردانید

وگفت مرا بر تو در همه مسلمانان حق عظیمی هست بسبب رسول خدا که آن حق را  
رعایت کند بهر خود را حفظ کرده است و هر که ضائع کند آنرا بهر خودش را  
باطل کرده است این را گفت و رفت پس عمر بن الخطاب گفت مر جبا این عباسی گزیده  
او را که با کسی مباحثه و معارنه کند مگر آنکه بر او غالب می آید مصطفی گوید که ازین اجزاء  
مقتضه بر عاقل خیر عظمی نی مانا ز آن منافق میدانسته است که خلافت حق امیر المؤمنین  
است و باین سائل و میل سی در ابطال حق او میل دارد است و بر یک اذن گفته ام  
و دلیل واضحی است برگز و وفای و مثل آنکه گفت میخواهم در حیات و رحلت مثل این  
ام شوم . . میدانم که میرا موسی بن جابر این حق است و اگر خلیفه شود و مرا  
بر او نه امی بود و همیشه حق تو لا اعلیٰ لک عظمی پس چرا بعد از موت با او نمیدی تناید  
نه . و بعضی نه این تو بشو . . و نیز سستی . . صل مثل شوی چرا بیج جو و تحمل  
شده ای و تدبیرات کردی نه یکی که با عقافت و حق را دوست نمیدانند . . و  
و کسی قتل شود با عقافت تو بحسب و حق سر کنی نه و بهتر است . . از عات  
فصیحت شسته خواه شد و انوشخت نبوت و خلافت را بر می بینی و سوچ نمی کنی  
ن باس خوب نشانی این باب گفت و حق تعالی بفرموده آن لا املر کله لله  
یعنی برستی و امامت زناست و فرمود . . ست لا تقدر مؤمنین یدای الله و رسول  
آیات و اخبار بسیار این باب مذکور است و این بهر چه تنبیه و نه نه قابل است  
و خلافت نیستند سوا حق از معدن نبوت . . بر هر عمر و خلعت ابد مدعی . . بنا  
آندنی و بهر مایه . . و خدا بدو چهره رسالت و نبوت و بهر چه و بهر چه و بهر چه  
و بهر چه . . و دیگر ایشان بهر سه و پنجاه ایشان مانع خلافت بل بیت ایشان نشد



و در پیغمبر آخر الزمان که اشرف پیغمبرانست مانع شد و آنکه اگر نبوت و خلافت بود  
 باشد باشد برای پانچ نادمص صده و عداوت و حب جاد و ریاست است هرگاه  
 خدا ایشان را برای خلافت پسندیده و شمارا قابل آن ندانسته باشد کسی را تقصیری  
 نخواهد بود و اما عذر کم سالی هرگاه کم سن بودن مانع پیغمبری نباشد و حضرت یوسف  
 و عیسی و یحیی و سلیمان و اقبال ایشان علیهم السلام مانع خلافت چرا باشد در حق آنحضرت  
 و از برای نبوت و رسالت و خاتم الانبیا بودن هرگاه و چهل سال کافی باشد زیاده  
 از چهل سال در خلافت آنحضرت چرا کافی نباشد و چرا سن آنحضرت برای حل مسوئله برآ  
 و در غرضه تنویر برای منزلت بار و فی خلافت مدینه که چند سال پیش ازین بود کم نبود و بعد  
 از وفات حضرت رسول که چند سال بعد از آن بود کم بود و عذر دیگر که بخویشان محبت  
 هرگاه محبت خویشان از برای خدا باشد و عز و رسالت رسول خدا باشد چرا بد باشد  
 پس معلوم شد که این خطا شمل است بر خطای بسیار چه حکم آنکه خود روایت کردند  
 در روز سینه که ائمه میباید از قریش باشند و انصار بهین روایت مطیع و منتقاد  
 شدند و در روز شوری گفتند که اگر اسلام بر لای حبشینه می بود من و در خلافت ایشانک  
 نمیکردم و حال آنکه پیش از آن قریش نبود و این مناقصه صریح است با مخالفت  
 نص با اتفاق اما مقدمه اولی پس سابقا مذکور شد و این اشیر و کامل از عمره و بین  
 روایت کرده است که چون عمر از خمر زد و مذا و گفتند اگر کسی را خلیفه میکردی منع  
 نزاع می شد گفت اگر بود عید و ندومی بود او را خلیفه میکردم و اگر خدا از من سوال  
 میکرد می گفتم از پیغمبر شعیف و عیذات و این چنین است است و اگر ساله زن  
 می بود او را خلیفه میکردم و اگر خدا از من سوال میکرد می گفتم از پیغمبر شعیف

که سبقت سالم محبتش نسبت بخداشده است و سید مرتضی رحمه الله علیه  
 روایت کرده است که هر گفتند که کسی را تمین کن گفت از اصحاب خود  
 بدی برخلاف می میم و من باین سخن فرمودم که رسول خدا از دنیا رفت از ایشان  
 را نمی بود بعد از آن گفت که اگر یکی از دو نفر را می یافتیم سالم یا ابو عبیده خلافت را  
 بوسیله شتم و اعتقاد بر او میکردم و قاضی القضاة نیز این روایت را نقل کرده است  
 و طبعی در آن نکرده است و اما مقدم دوم در جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم  
 روایت کرده است از ابو هریره که رسول خدا گفت که مردم تابع قریش اند  
 و این امر مسلمانی ایشان تابع سعاد ایشانند و کافر ایشان تابع کافر ایشانند و اینها  
 هر دو از ابن عمر روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود که پیوسته این امر در قریش  
 دوام که دو نفر از ایشان بقی باشند بخاری از معویه روایت کرده است که رسول  
 فرمود که این امر در قریش است و دشمنی نمی کند با ایشان احدی مگر آنکه خدا او را برود  
 بجهنم می افکند و اما که دین را برپا دارند و ترندی از عمرو بن العاص روایت کرده است  
 که حضرت رسول گفت که قریش و ایان مردم اند و خیر و شر بار و زیارت  
 و قاضی القضاة در معنی این روایت را نقل کرده است و گفته است که در پیوسته  
 این روایت را کسی ذکر کرده و همه شهادت بر حقیقت آن داده و جدا استخفاف  
 رسید پس معلوم شد که درین متنی مطلق استحقاق سالم از برای خلافت هم نقیض  
 گفته خود کرده و هم مخالفت لغوی قاطع نموده و آیتها عذری از برای خلافت  
 سالم پیدا کرده بود و با آنکه مجول است معلول هم هست زیرا که شدت حب امر خبیث  
 مستلزم استیجاع هیچ شرائط است بود و باشد و قدرت بر عمل باکران نیست

داشته باشد و اگر این حدیث در باب سالم موجب قطع عذر باشد چاره در وصف این کلمه  
 در حدیث طبرانی که متواتر است با آنکه او واجب خلق است عبودی خدا حجت تمامه امامت او نباشد  
 با آنکه محبوب خدا بود. و بالاتر است از محب خدا بودن و شدت محبت مستلزم  
 فضیلت بر جمیع خلق نیست و محبوب نبودن نیست پس چنانچه این آنحضرت <sup>نظر</sup> نکرد و قطع  
 از آیات متعارفه و خصوص متواتره و دیگر بعضی از اکابر گفته اند که این قرینه واضح است  
 بر آنکه شیعه و ائمه است که در عهد کربلا بودند ابو بکر و عمر و ابو عبیده و سالم علیهم  
 السلام بر آنکه امام است را آنکه اندک بر بنی هاشم رسد و اگر این نبود چه معنی داشت  
 از روی وجود این و نفی کردن که هیچ فعلی موصوف و معروف نبوده با وجود  
 اکابر صحابه که با انواع فضائل و سوابق ممتاز و معروف بودند پنجم آنکه اول قسم  
 خورد که من بعد از فوت محمد بنی شوم و بعد از آن تحمل شد و جوع بشوری کرد  
 و چه دلیل بود بر حجت شوری که بنی خلفت کبری تواند شده نباشد آنست  
 که مبتنی بر مشرعیات اجتهاد باشد بر تقدیر تسلیم ترجیح اجتهاد بعضی بر بعضی از پیروان بود  
 و ایضا چنانکه خود که خود را ائمه میدانست اجتهاد نکرد و کیکی تعیین کند و جوع به اجتهاد  
 دیگران کرد که محتاج به دلیل و آئینه تفسیر و تہدید و توعید شود و اگر با اجتهاد و امر خود  
 اکتفا می نمود چنانکه ابو بکر در خلافت او را بدین گفته و آشوب اسلام بود و حق تعالی  
 منت مقافله بپس و بعضی و خبر و ان مسیح امری بغیر شوری نبوده چنانکه بنی امیه  
 زعمیه نقل کرده است در این میان چنانچه خبر پراکنده نمود و خود اجتهاد می داشتند  
 متفق نبودند و نیز شوری که در میان شمش نفوذ دارد و او را بر آن بنی امیه  
 که هر یک از آنها و جود غوغا به سینه اند و قوم ایشان نیزین خود بنی امیه بنی امیه

و اگر عریک کس را خلیفه میکرد چنانکه ابوبکر کرد این اختلافا بهم نمیرسید و عام مردم را  
 این گفته را با آنکه بطبع انداخته بود و عمر بن العاص را در خلافت زیرا که او هم  
 عامل شام و عمر بن العاص را حاکم مصر کرده بود برای آنکه عداوت ایشانرا نسبت  
 با امیر المومنین علیه السلام میداشت پس ایشان را و برای آنکه اگر روزی خلافت  
 با حضرت بر کرد و تاسیه آنها اذاعت نکند و چون بخرج شده از حیات مایوس گردید  
 ای اصحاب محمد خیر خواه یکدیگر باشید الا اتفاق نکنید در خلافت غالب می شوند بر شما  
 عمر و عاص و سمریه و چون این سخن ایشان رسید داعیه خلافت بهم رسانیدند و در زمان  
 حضرت امیر بصره آوردند و آیت الله بن ابی العبدیه از جعفر بن فی حاجب روایت کرده است  
 که محمد بن سیمان حاجب الحجاب مرواقل ظریف او بی بد و تیغ علوم فلسفه نیز کرده بود و  
 نائب فتنه می بنی شیدین زبوسال کرده از احوال علی علیه السلام و عثمان گفت  
 این عدوت تدبیر بود میان بنی هاشم و بنی عبد شمس بعد از سخن بسیار دیدند  
 گفت سبب و درم و اختلاف را راه امت آن بود که عمر خلافت را بقبولی  
 قرار داد و انصاف باین شخص بود پس شمس بر یک از ایتان قرار گرفت که جهت  
 خلافت و بدست می و بدست می است این در خاطرهای ایشان بود و چون  
 بر این دو خدعه بود و انتقام را همیشه تا زمانه نزاع بین علی علیه السلام  
 و عثمان قوی شد و گاهی حتی تدبیر و در همه اسباب قتل او طلب بود و شش  
 در خلافت بعد از عثمان بدو تاجا بدست سبب سبب او و آنکه سیر عمر ابوبکر بود و بجز  
 در شمس بل آن حد نهائی قطعی است و همه سبب و جرم است و با عمر در  
 حیات ابوبکر نیز در خلافت ساختند و بدو بدست سبب سبب سبب سبب سبب

عثمان و شورائین مروت پر او و دلپاسی اہل مدینہ و اعراب اہل شہر را  
 از او سخرت کرد و زبیر نیز در این باب معاونت او میکرد و خلافت را از برای  
 خود میخواست و امید این دو نفر خلافت کمتر از امید علی علیہ السلام نبود بلکه طاعت ایشان  
 قوی تر بود زیرا کہ علی علیہ السلام را صلح کرده بودند و ابوبکر و عسرا را در نظر مردم  
 بی قدر کرده بودند بلکه او را فراموش کرده بودند از خاطر با و آنجا محلی کہ خصائص  
 فضائل و بزرگیهای او را در زمان حضرت رسول دین و شیعہ بودند اکثر آنها مرده  
 بودند و جماعت دیگر بر عهد بودند کہ او را نمی شناختند و او را مانند سایر مسلمانان  
 میدانستند و از فضائل او چیزی در میان مردم نگاہر نبود مگر آنکہ پسر عمر رسول  
 و زوج بتولی و پدر سبطین است و سایر مناقب و فضائل را فراموش کرده بودند  
 و از برای آنحضرت اتفاق افتادہ بود از بعض قریش و انحراف ایشان از آنحضرت  
 آنقدر کہ از برای پیچ یک از دیگران اتفاق نیفتادہ بود و قریش طعمه و زبیر را دوست  
 میدانستند زیرا کہ اسباب بغض سیلہ ایشان بود و او را از ایام عثمان بالمعقب  
 قریش میدادند و ایشان را وعدہ عطا و انشاء میدادند و خود را در میان مردم  
 غنیہ بالقرہ و بکمال بغض میدانستند زیرا کہ آنوقت برای ایشان بودہ و از برای خلافت  
 پسندیدہ بود و در حال حبس و بند از وفات ناقصہ بود و مردم را احوال و احوال  
 را نمی بیندند چون عثمان شہادت دادہ و آنہا خلافت کرد و بسیار جریں بود  
 بر آن رست و تہنات و ایراد بسیار با او بودند خلافت در علی علیہ السلام قرار  
 میدادند با حضرت نبی سید چون خلافت از دست طعمه و زبیر بدر رفت رختہ  
 غنیمہ رختہ آنحضرت بردند و کشیدند و جہت بردند و نشہ بک جہت بردند و جنگ جمل

مقرر شد و تهیه می بود و از برای جنگ معین زیرا که اگر جنگ بعبره نمود و سوره جرات  
 بر مخالفت نیکو و بودیم اهل شام انداخت که علی علیه السلام خاسق شد بمبار با عاقل  
 و مسلمانان و آنکه طوطی در پیرا گشت و ایشان از اهل بیست بودند و هر که موسی را پیش  
 بگشت او از اهل جنم است پس معلوم شد که فضا و معین از فساد و جل متولد شد و فرغ  
 آن بود و از فضا و معین و کمر او شدن سوره ناشی شد و سرف و سی و بیسی و جاری شد  
 و در ایام نبی امیه و فتنه عبده بن ابی ریحان نیز فرعی از قروع قتل عثمان بودند و نیز که عبده  
 و عوی کرد که چون عثمان یقین قتل خود بهر ساینده فضا و معین از برای بن کرد و مرد  
 بن اعلی و جمع و یکبرین نو او اند پس نبی نبی که سلسله این امور چگونه بدید بر پیوسته است  
 و به فرعی متفرع بر اعلی است و به شافعی بر غنی پیوسته است و به شافعی از اقلی از فتنه  
 و جمع متبقی می شود و شجره خینه شوری نو عمر در زمین فتنه و فسادات غیب نمود و کفایت عجیب  
 تر از این آن بود که هر گشتند که سعید پسر عباس و موسی و کله بنده فقیه که داخل سواد فتنه  
 بودند و اسیر شده های جنگ و فرزندان ایشان که بحیره ابدی و یان سیر و مذحکم و والی  
 ردی اعلی و عباس و زهر و حله و مطلق و لایقی و موسی نو ادوی و جواب گفت ایا  
 می تپه تن زد و از اوست که از جانب من قبول حوتی بنده و این با عیب و  
 از فریست می ترسم و منتشر شوند و رسته با و ف و بسیار بگفتند پس کسی که از مملکت بیست  
 خائف باشد و ف و لکن و مرئیس و عوای خلافت از برای خود و مذهب خود و تپه و رسته  
 رسته و ف و رسته خلافت مساوی قرار داد و از اهل ف و لکن پس معلوم شد  
 جمع ف و سی اسد و متفرع به شوی و سقینه و سائر بدعهای بودند و عسر شد  
 عَلَيْهِ اَوْ عَلَىٰ اَعْوَانِهِمَا لَعْنَةُ اللَّهِ وَلَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَيْهِنَ اَلَيْسَ بِكَ مِنَ الَّذِيْنَ

ششم آنکه مثل سلطان بود و در مکه او را که با اتفاق و باخبار ثابته صحیح متفق علیها  
 از جمله اهل بیت در است کوترین اهل زمین و ملازم حق و بامر الهی محبوب حضرت  
 رسالت و شیعیان حضرت امیر المومنین بود و عباس عم حضرت رسالت را  
 در مشوره و اخل نکرد و جمعی را که با قرار خودش میبوست بهمه آن عیوب بود و مذموم  
 نفاق و شقاق بود و صاحب اعتیاد و مرجع این کار کرد و هفتم آنکه در قضیه مذکور  
 که امر جزئی بود و متعلق بدیهی و عوی و شهادت چهار مصوم را که جناب احدیت و حضرت  
 رسالت شهادت بصمت و طهارت و صدق و حقیقت ایشان داده اند بهتممت جرف  
 رود و در باب امامت که ریاست تمام است و بر مبع امر و احکام دین و دنیا  
 آخرت است رجوع بجمعی نموده که همه را شریک در ان امر کرده بود و تممت  
 جرف اصحاب منع نشده هفتم آنکه اگر چه بحسب ظاهر حضرت امیر المومنین را و اخل شود  
 کرد اما تقسیم آنرا بر وجهی نموده مید کرد که البته خلافت از جانب آنحضرت بکرم و بعض  
 او ظاهر شود که دلیل واضح است بر کفر او چه در بنایت ظهور بود که ظلم با وجود آن  
 بعض نسبت بحضرت رسالت با عرافت عمر و عداوت با امیر المومنین با اعتبار بطا  
 به ابو بکر و معارضه حضرت با او در خلافت و همچنین عبد الرحمن با خویشی عثمان و سایر  
 شبیه این ایشان جانب عثمان را میگرداشت و هم چنین سعد که از جمله بنی امیه  
 جانب عبد الرحمن و عثمان را میگرداشت و ایشان با وجود او و خلافت آنحضرت انقضی نشد  
 و زبیر که با قریه هاشمی ان و ده سی شعبان بود اگر با ایشان می بود آنحضرت  
 تنهایی مانده و از رخنه دست آنحضرت قاست می نمود و کسی می بود مذکور بر تقدیر  
 سعد به ایشان موافقت میکرد و ستم نمی شد عبد الرحمن و علی البته موافقت نیز

پس در هیچ یک از این سه صورت خلافت با حضرت نمی رسید و این ابی احمده گفت  
 که شبی در کتاب شوری و جوهری در کتاب سقیفه روایت کرده اند از سید بن سعد  
 و نصاری که گفت چون حضرت امیرالمومنین علیه السلام و عباس از مجلس عمر برخواستند  
 و روزی که بنامی شوری گذاشت من از عقب ایشان می رفتم شنیدم که آنحضرت  
 بن عباس گفت که باین تدبیر خلافت از دست ما بدر رفت عباس گفت چگونه دانستید  
 حضرت فرمود شنیدم که گفت در جایانی باشید که عبد الرحمن و در آن جانب است  
 و سعد مخالفت عبد الرحمن نمی کند زیرا که پسر عم اوست و عبد الرحمن بطبرستان و اما  
 است و هرگاه اینها در یک طاعت جمع شوند اگر آن دو نفر دیگر با من باشند فائز خواهم  
 بود چه جای آنکه من امید ببرم بلکه بر پی از اینها نیز ندارم و باین است طلب عمر  
 این بود که بفهماند پدرم که عبد الرحمن افضل است از ما بخداست که او را ایشان را ببرد  
 بود بر ما فضیلت نه داشت چه جای عبد الرحمن و بخداست که اگر عمر و این مرمن نبود  
 من خلافتشان او خواهم کرد و بی عاقبت آنچه را از اول تا آخر بدو کرده و البربر و البته  
 خواهد مرد و ایشان اتفاق خواهند کرد و خلافت را از ما بگردانند و اگر بکشند برای  
 خود را از من خواهند یافت و اندک من بخت بهاء شایع ندارم و نذرانی خواهم  
 و لیکن بخوانم بعد از آنکه در میان مردم خطاب داده اند و قیام داریم با جماعتی که خداوند  
 رسول خدا را فرستاده که در راه نیستند و هدایت و خلافت با او میرسد چرا و اهل شوری  
 می شد جوابش آنست که چون ابو بکر و عمر و در اول آن حدیث را وضع کردند که نبوت  
 و خلافت در یک سلسله است نمی شود و نمی پذیرد این را بابت و در غلطی مردم  
 را بوز شد و بود از حضرت و اهل شوری نمی شد بر آن احتمال خلافت نمی داشتند و او ندانند



و حق باو بر نمی گشت چون حضرت با مراد اخل شوری شد و انستند که آن دوست  
 موضوع آن حرکت بی اصل بود و است چنانچه ابن بابویه رحمه الله از حضرت صادق  
 علیه السلام روایت کرده است که چون عمر نامه شوری را نوشت در اول  
 صحیفه نام عثمان را نوشت و علی علیه السلام را و آخر همه نوشت عباس بجزت گفت  
 که ترا بعد از همه نوشته است و ترا بیرون خواهند کرد و از من بشنود و اخل شوری  
 حضرت جواب او گفت چون با عثمان بیعت کرد و عباس گفت من بکفتم چنین خواهند  
 کرد حضرت فرمود که اسی عم و اخل شدن من سببی داشت که بر تو مخفی بود شنیدی  
 که عمر بر منبر میگفت که خدا بر اهل بیت نبوت و خلافت راجع خواهد کرد و من نمی‌دانم که او  
 بزین خود و تکذیب خود و بکند و مردم بدانند که آنچه پیشتر میگفت باطل و دوروغ بود و ما  
 صلاحیت خلافت و ادریم پس عباس ساکت شد و اقیفا در امور و افعال ایشان  
 معطل بیدار است که عقول ناقصه با آنها نمی رسد و این نیز معلوم بود که اگر آنحضرت  
 و اخل و شوری نمی شد بر میگرددند او را بر بیعت یکی از آنها و معن بود که مردم توهم  
 کنند که حضرت برضا و رغبت ترک خلافت کرده با آنها بیعت کرده است خلافت  
 آنکه و اخل شود و شوری و طلب حق خود بکنند و چتها بر ایشان تمام کند که توهم برضا  
 و اختیار بر طاعت شود و چنانکه مبری درین قصه روایت کرده است که عبدالرحمن  
 با آنحضرت گفت یا علی بر جان خود را بی پیشانی گشته می شوی من نظر کردم و با مردم  
 مشوره کردم ایشان می رسد و دل تنون نمیدانند پس می علیه اسلام بیرون آمد و فرمود  
 نیکو شده است خواهد شد و در روایت خبری چنین است که چون مردم با عثمان  
 بیعت کردند می می رسد و در روایت عثمان بن عفان است و او را در شان نبوتش

و امثال او که بیت رسول را شکسته نازل شده و من نکشت کما نکشت علی علیه  
 تا آخرت این حضرت این تهدید را شنید بر گشت و بیت کرد و میفرمودند که می کردند  
 کردند و سید مرتضی رضی الله عنه از بلا و در که از معتبرین مورخین عامه است روایت کرده است  
 که چون عبد الرحمن با عثمان بیت کرد حضرت امیر المومنین ایستاده بود و نشست عبد الرحمن  
 گفت بیت کن یا اگر نکنی گردنت را میزنم و در این روز کسی بغیر او نشیند است پس  
 علی علیه السلام غضبنا که بیرون رفت اصحاب شوری از پی او رفتند و گفتند بیت  
 کن یا ایها ویکم پس بر کرد و اینده حضرت را تا بیت کرد پس با این احوال بنشیند  
 بر هر کس ظاهر شد که بیت او از روی رضا بود و اجماعی متحقق نشد و چگونه شاید اختیار  
 می باشد یا تهدید بقتل و جبار و سید رحمة الله گفته است که اول مری که عبد الرحمن  
 کرد آن بود که اول خود را از میان برد که مردم او را بی غرضی بداند و هر چه بگوید  
 قبول بکنند و کرد و دیگر آنکه بر حضرت امیر علیه السلام عرض کرد خلافت را اما بفرضی  
 لا علم داشت که حضرت بآن شرط قبول نخواهد کرد و بگوید گفت بشرط آنکه بسیرت  
 ابو بلده و عیال کنی و سید است که حضرت سیرت ایشان را بدست و باطل میداند  
 و قبول این شرط نخواهد کرد و منی توانست حضرت انظار این کرد که سیرت  
 ایشان باطل بود زیرا که همین را سبب قتل در او میکردند و انبیا محال بود  
 علی بسیرت هر دو گردون زیرا که سیرت آنها نیز با هم موافق نبود و بدین ملاحظه  
 چنین امر با علی را از پیش بر نه فصحاً اند و در چهار صورت امر بقتل این حالت  
 نه و نه گفت عیال با عبد الرحمن با سائر ادبیای عثمان یا بر پیزی آید یا فتن ای ایشان  
 و اینها چه غرضیست بودند که با بهاستی قتل شوند و امر او را ای عبد الرحمن و یزیدان

بجه دلیل حجت بود و کدام امر خدا و رسولی دلالت بر وجوب اطاعت ایشان  
 نمود که مخالفت ایشان موجب قتل جمعی از مسلمین که بعضی قرآن قتل شان حرام و از اکبر  
 کبار است شود دههم آنکه در میان ایشان امر قبل حضرت امیر المومنین نمود بلکه امر  
 بقتل نمود و مکر برای آنحضرت و ائمه و اهل بیت از چنانچه از حیل تقسیم ظاهر شد با آنکه با ساینده صحیح  
 از طرق مخالفت و موافقت ثابت شده که حسب او ایان بعضی او کفر است و حرب او  
 حرب رسول خدا و سلم او سلم آنحضرت است یا از دههم آنکه بر تقدیر وجوب اطاعت  
 راسی این جماعت و ایجاب مخالفت ایشان قتل مسلمین را خصوصاً آن معصوم بزرگوار را  
 کدام دلیل دلالت بر خصوص تعیین این مدت کرد که اگر از سه روز بگذرد واجب القتل  
 شوند و از دهم آنکه حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه را با آن مناقب مغایر  
 که بر دایت صحاح ایشان ثابت شده اکثر نکشت که از حق و از قرآن جدا نمی شود و ثابت  
 علم و حکمت است و امام بحق و حجت بر جمیع خلق است با سائر مناقب که مذکور شد  
 امر کرد که اطاعت عبد الرحمن بکنند که از همه مناقب عاری بود و دیده افست که جای  
 عثمان که عمر زاویه و امام دشمن بود و نمیکند و با اعتراض خودش ضعیف برای محب  
 قوم خود بود باین علت قابل خلافت نیست و راسی او برابر راسی آنحضرت ترجیح داد  
 و احش را بر او واجب نمود تا حدیث خلافت راسی او کند و را بکشند این  
 غنا و نفاق و کفر و عناد با لائمی باشد سیزدهم آنکه هرگاه با اتفاق مخالفت موا  
 حضرت امیر المومنین قرین کتاب الهی است و نه از حق جدا نیست و سفینه  
 نجات و اعلم است است و جریته شیخین رضی الله عنهما و همچنین سبب از مخالفت  
 که حق مخصوص او بود و نکشت ازین و انحراف دلیل نمی باشد بر مناصت ایشان بطلان

طایفه ایشان زیردک اگر طریقه ایشان موافق کتاب خدا و سنت رسول بود  
 چرا حضرت آنرا قبول کرد و این را قبول نکرد و چرا با آنکه آنرا قبول کرد و بود و بعد از  
 بسبب قبول نکردن این مخالفت آنحضرت را منی نشد و اگر مخالف آن بود مخالفت  
 خدا و رسول عین کفر است چهاردهم آنکه عثمان چون باین شرط را منی شد بطلان  
 خلافت و مخالفت او هم مثل ایشان ظاهر شد و ایضا بر تقدیر صحت اجتهاد علی علیه السلام  
 و عثمان اگر مجتهد نبود پس بدیه سنیان قابل خلافت نبودند زیرا که شرط اعظم  
 خلافت بدیه ایشان اجتهاد است پس چرا عمر ایشانرا داخل شورای خلافت  
 و عبد الرحمن را تحلیف بیعت کرد و اگر مجتهد بود چرا عبد الرحمن شرط میکرد که با عثمان  
 خود عمل نموده و از اجتهاد او بزرگوار و عمر تجاوز نمایند و چرا عثمان قبول این شرط کرد و اگر  
 این شرط جائز است پس نه مدینه شرط اجتهاد و خلافت حبیب و ایضا هرگاه با اجتهاد  
 مخالفت حضرت رسول که واجب است متابعت او بنقص قرآنی جائز باشد چنانچه  
 سنیان تجویر میکنند و خطای ابو بکر و عمر را بآن توجیه می کنند چرا مخالفت آن  
 دو جاہل جائز نباشد و وجه دیگر از خطا درین قضیه هست که استیفای اینها موجب  
 قبول کلام است. آنچه مذکور شد باین عاقل متدبر کافی است یا نه دهه آنکه ابو بکر را  
 در خانه حضرت رسول صلی الله علیه و آله دفن کردند و وصیت کرد که در آنجا  
 در آنجا مقبره دفن کنند و آنجا نیز بنویسند بجهتین وجه اول آنکه تصرف در ملک  
 غیر غیر محبت شرعی جاہلست دوم آنکه منی کردن حق تعالی از داخل شدن در خانه  
 آنحضرت بغیر از آن سوره آنکه ظلم و زور و یک قبر آنحضرت بر زمین نه و ندان حق تعالی  
 منی کرد و از آنکه مدینه از آنحضرت بمنزله کفنه و حرمت مومن مخصوصاً حرمت آنحضرت

در حیات و موت یکی است و در هر دو حال رعایت آن واجب است و تحصیل اینچنین  
درین باب آنست که موضع قبر رسول خالی از آن نیست که تا وقت وفات  
بر طلیت آنحضرت باقی بود و یاد در حال حیات آنحضرت بجائش منتقل شده بود چنانکه  
بعضی از سنیان ادعا کرده اند و بنا بر اول خالی از آن نیست که میراث بدیگران  
باشد و مدقه بود اگر میراث بود پس عاقل نبود و ابو بکر و عمر را که امر کنند بدفن ایشان  
در آنجا مگر بعد از طلب رضا از ورثه و در هیچ روایتی و خبری نقل نشده است  
که از ورثه رخصت طلبیده باشند یا بخزیدن و انتقال آن از ایشان گرفته باشند  
و اگر مدقه بود بایست که از مسلمانان خریده باشند یا رشتگان ایشان تحصیل  
کرده باشند و اگر انتقال در حال حیات بود بایست درین باب حجتی نباشد  
و زعایشه طلبیده چنانچه از حضرت فاطمه طلبیده اند و از برای آنکه در نظر عوام تسویه  
گردد فرستادند و عایشه و از ورثه رخصت طلبیده و بر عاقل جبر ظاهر است که رخصت  
عایشه فائده نداشت زیرا که اگر مدقه بود همه مستحقان و ران شریک بودند و در  
عایشه فائده نداشت و اگر میراث بود تصرف در آن پیش از قسمت بدون  
رخصت سائر ورثه حرام بود و اذن عایشه به تنهایی نفی نداشت روایت کرده اند  
که فضل بن حسن روزی گذشت بر مجلسی که ابو حنیفه با جماعت بسیار از شاگردان  
نشسته بود و مشغول افاده بود باریق خود گفت و آمد تا ابو حنیفه را بخل و ملزم ملزم  
ازین موضع نزد حرمین نزدیک رفت و بر ایشان سلام کرد و گفت ای ابو حنیفه  
من برادری دارم بنویسد بیه بین مردم بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله است  
و من میگویم بهترین مردم بعد از آنحضرت ابو بکر است و جدا از عمر برای من دلالت

که بذاو جهت گفتم ابوحنیفه ساحتی سرزیر انداخت پس <sup>۱۰۰</sup>خود را پشت و کشتن  
 از برای کرامت و نفع ایشان آنکه ایشان مسخره آنحضرت اند و در قریه کرامت  
 ازین واضح تر باشد فقال گفت من این را با برادرم گفتم او گفت اگر آنحضرت  
 از حضرت رسول بود پس ایشان غلم کردند بدین که من ایشان بودم منعی  
 که سحتی در این نداشتند و اگر از ایشان بود و بحضرت رسول بخشیده بودند  
 بد کردند که رجوع و بخشیده خود کردند و عهد را شکستند ابوحنیفه ساحتی سرزیر  
 انگشت پس گفت ایشان باز ای مهر دخترهای خود و را بخاندن شدن گفت من گفتم  
 برادرم گفت تا حضرت مهزین را نمیداد بر او طلال نمی شد چنانچه حق تعالی فرموده است  
 اَنَا اَحْلَلْنَاكَ اَنْزِلَا جَكَ اللّٰهِي اَتَيْتَ اُجُورَهُنَّ  
 ابوحنیفه گفت بلو میراث دخترهای خود و را بخاندن شدن فقال گفت من گفتم  
 برادرم گفت حضرت رسول که از دنیا رفت نه زن داشت و مجموع زنهاست  
 و یک آنجا میرسد پس میرزنی یک حصه از حصه از هشت یک میرسد و آن  
 بقدر شبری نمی شد چگونه بانه بآن بزرگی را دفن کردند و ایضا ایشان فاطمه را  
 میراث ندادند و گفتند آنحضرت را میراث نمی باشد چون شد که عائشه و حفصه میراث  
 بردند چون سخن با بخار رسید ابوحنیفه گفت و در لیند این را از خود را فسخ است بر او  
 ندارد و آنچه در کتب مبسوط در وراثت سبب و حسب عمر و ولد از نابوون اند که  
 این سال بنمایش ذکر آنها دارد و مطلب سوم در بیان قلیلی از مطلق عن عثمان است  
 قلیلی احوال او مشهور تر است از آنکه احتیاج بذکر داشته باشد و اندکی از آنها  
 در این رساله بدین می نمایم طعن اول آنست که اقارب کافر منافق فاسق چندان

کہ آپ شیخ احمدی نے ہمیشہ حکیم و مدد ملی سنان کو دیکھا جنہیں فریج و اموا  
 ایشان سنان کے عینہ چنانچہ ایسے ہی ہوئے جو دیکھا وانی کو فہرہ ایسے و انوا  
 فصول و صحافی از و صنادید شد و مدارش بہ شرب خمر بود و اکہن عید البرور کیا  
 استیجاب و اکثر محمد ثمان و سورخان بروایت کرد و اند کہ روزی سست سجد  
 و نماز صبح را با مردم چار رکعت کرد پس در انشای نماز با ایشان گفت کہ اگر میخوا  
 زیاده از چار رکعت نیز می گنم و صاحب استیجاب جدا از ان گفته است کہ این  
 قند از مشهورات است و ثقات روایت کرده اند از اہل حدیث و اہل اخبار  
 پس گفته است کہ خلا فی حیت میان اہل علم تاویل قرآن کہ آیت کریمہ ان جاکم  
 فَاسْقُوا حَبًا فَتَبْتَغُوا و نشان ولید نازل شد و استحق تعالی اورا  
 فاسق ذمیدہ است و صاحب مروج الذهب و دیگران روایت کرده اند  
 کہ قسق او بعد ہی شائع شد کہ بر منبر اورا اسلک را ان کردند و اورا بعدینہ آورند  
 و حضرت امیر المومنین آنرا حد شرب خمر و اگر چه عثمان ملعون را منی خود و مروان  
 منافق را و حکومت خود و خیل کرد کہ ہر جور و عدوان کہ خواست کرد و عبد اللہ بن  
 سرح را امیر مصر کرد و چون مصریان از شکوہ کردند و بفریاد آمدند محمد بن ابی بکر را امیر  
 فرستاد و پنہان بعد آمد نوشت کہ چون این جماعت بیانید سروریش بعضی از ایشان  
 برایش حبس کن و بعضی را بر او یکیش اہل مصر نامہ را اورا کہ قند و بدینہ برکشند و بان  
 اسباب کشتہ شد طعوض باند خمر بن ابی العباس کہ حضرت رسول اورا از مدینہ بیرون کرد  
 باعتبار لغو و نفاق او و ایذا سیاری کہ از او با حضرت میرسید و تاحضرت و حیات  
 اورا بخصت خل مدینہ اند و چون حضرت از دنیا رحلت کرد و باعتبار قربتی کہ با عثمان

نشد اتفاق که در زبان یکدیگر داشتند و هیچکدام از آنها

که در هر دو نصبت اهل به نیت با یکدیگر داشتند و چون فرستادند باز دست

همینو را می نهند چون خود غلبه شد و او اشال را با برادر و اگر امیر غلبه

و هر چند امیر المومنین علیه السلام و زبیر و سعد و عبد الرحمن و عمار و جابر و عیین و جابر

سخن گفتند و این عل را بر او انکار کردند و نه طایفه نکرد و این عل هم مخالف حضرت رسول

بود و هم مخالف سنت شریفین که شده و کرده بود که بطریقه ایشان عمل کند و این امر را

و ادهی و این عبد البر و دیگران بطریق بسیار روایت کرده اند طعن می کنند که ابو

رضی الله عنه که احدی از عاصه و عاصه و فضیلت و سبق اسلام و بزرگوار می

او شک ندارد و در سماج خود احادیث بسیار و فضیلت او روایت کرده اند

چون کر عثمان را بسبب غلبه و بدعتا که می کرد مذمت و لعن میکرد و در کچه های

مینه می گشت و میگفت **بَشِيرَ الْكَافِرِينَ بِعَدَالَتِهِمْ** عثمان او را از مینه بیرون کرد و بشام

فرستاد و در آنجا نیز چون از سویه بدعتا و تنها میدید و بر او انکار میکرد و فضائل و قبیل

امیر المومنین را روایت میکرد و میگوید هر چند میخواست که او را اجمال را نمی کند قبول

نیکو و نیک شد که اهل شام را بر او بشور اند و میوه بیجان نوشت که اگر ترا

انجامی بشام هست ابو زرار از بنی بایرون کن عثمان بدو نوشت که او را به نزد من

فرست بر مرکبی و در نهایت درشتی و ناهمواری پس سویه آن بزرگوار را برشته ری

درشت رود و برهنه سوار کرد و شخصی غنیمت و غنیمت بر او عرض کرد و مقرون بود که

و در بر اند و نگذاشت که خواب کند و آرام گیرد و چون آنرا بر فضیلت و باطن غنیمت

تاریدن بدیده را نهایش مجروح شد و کوششایش نیت چون او را بر او نوشت



آواز خود و سب از بنی مکر بر داشت و اما دیشی که در این خدمت او خویشا  
 از حضرت رسول خشت بر داشت و نقل کرد عثمان تگزیب ابو کر و حضرت امیر فرمود  
 که ابو ذر دروغ میگوید اگر من از حضرت رسول خدا شنیدم که گفت آسمان  
 سبز است یا نمکند و زمین که و آو و بر مذاشته سخن کوئی را که راست گوید ترا از ابو ذر  
 باشد پس صحابه که حاضر بودند همه شهادت دادند که ما این حدیث را از رسول خدا  
 در شان ابو ذر شنیدیم عثمان گفت با صحابه که بگوئید من چه کنم با این شیخ دروغ گو  
 بزخم یا حبس کنم او را یا بکشم یا از بلاد بیرون کنم شیخ اید جمعیت مسلمانان را  
 پراکنده کند حضرت امیر المومنین گفت من میگویم در حق او آنچه مو من آل فرعون  
 در حق موسی گفت پس آن آیت را خواند که مفرشش این است اگر دروغ میگوید  
 گناه دروغش بر او است و اگر راست میگوید خواهد رسید بشما بنفین آنها که شمار  
 وعده میداد بدستی که خدا هدایت نمیکند کسی را که عاصی و دروغ گو باشد پس عثمان  
 گفت خاک در دانت باد حضرت فرمود بلکه در دانت تو خواهد بود خاک و خاک نقل  
 کرده اند که با عجز آنحضرت آن طعون گشته شد و هانش را بر از خاک یافتند پس عثمان  
 تأکید کرد کسی با ابو ذر نشنید و سخن نگویید بعد از چند روز باز او را طلبید و گفت  
 از بلاد ما بیرون رو گفت مرا بشام فرست که با کافران جهاد کنم گفت ترا از شام  
 طلبیدم که آن ناحیه را فاسد کردی گفت پس عراق فرست گفت بخوابی بر نزد  
 جماعتی بروی که اهل شبهه اند و طعن بر امامان میکنند گفت مرا بعصر بفرست یا بهم  
 راضی نشد پس او را بیده فرستاد که دشمن ترین جا ابو ذر و او و مردم را بنی  
 از مصاحبت او و در آن غربت با محنت و مشقت بعبادت حق تعالی مشغول بود

آرامت آملی است و بعد این بلند که بر او دروغ شمرده رسول او را  
خبر داده بود و فرموده بود که بنده کانی خواهی که و تنها خواهی سر و تنها مشو  
خواهی شد تنها اهل بیت خواهی شد و که وی از اهل بیت است و اهل بیت  
چون بکام و وفات او شد کسی بغیر و خرد بر سر او نهاده و گفت من چگونه تنها بروم  
قیام نایم ابوذر گفت رسول خدا مرا خبر داده است که جسی از اهل بیت  
تو باشند و چون من فوت شوم جسد را بر روی من پوش و بر ویر سر راه طح  
و چون ایشان بیایند خبر فوت مرا بایشان برسان چون و خبر بر سر راه آمد فاطمه  
رسیدند و عبد بن مسعود و مالک اشتر و جمعی همراه بودند چون و خبر فوت ابوذر را  
بایشان گفت همه محزون و گریان شدند و مستوجب تحسین و تفضل و نماز و دفن او شدند  
از دفن جدا گشتند و رفت که و نذر کسی که بر او ظلم کرده و او را از مدینه بیرون کرده  
و این کیس بنی بیهوش است این مسعود و و چنانچه ببازین مذکور خواهد شد  
و در وقت بیرون کردن ابوذر ایستاد از عثمان و اصحاب او نسبت به عزت  
بیر مومنین واقع شد که بتایست او رفت و کسی که با مثل ابوذر کسی از کبیر  
اهل سواد است که ترمذی و ایشان او را وایت کرده است که در زیر آسمان  
و بر روی زمین از او راست و تری نیست و او شبیه عیسی بن مریم است و انصاف  
بسیار و لیکر که در صحاح خود روایت کرده اند چنین استبهار و او دارد و نسبت به  
این بیت رسالت آن امانت با وی او بیجا عمل آورد و از اهل اسلام و ایمان نمی توان  
او را چه جایی آنکه مستحق خدمت باشد طعن چه کنم آنکه عبد بن مسعود را که از اکابر  
صحابه اند و زیاده از عثمان اعادیت و در فضا نال و نقل کرده اند و طیفه اش را


آور وند و دست از بنی میکو بر نه داشت و احادیثی که در لحن مذمت او و خویشا  
 از حضرت رسول شنیده بود و نقل کرد عثمان تکذیب او کرد و حضرت امیر فرمود  
 که ابو ذر دروغ نیکوید زیرا که من از حضرت رسول خدا شنیدم که گفت آسمان  
 سبز سایه ناکند و زمین که آلوده بر داشته سخن کوئی را که راست گوید ترا از او  
 باشد پس صحابه که حاضر بودند همه شهادت دادند که ما این حدیث را از رسول خدا  
 در شان ابو ذر شنیدیم عثمان گفت با صحابه که بگوئید من چه کنم با این شیخ دروغ که  
 بر من یا جس کنم او را یا بکشم یا از بلاد بیرون کنم بنحو اجماع مسلمانان را  
 پراننده که حضرت امیر المومنین گفت من میکویم در حق او آنچه من آل فرعون  
 در حق موسی گفت پس آن آیت را خواند که مضمونش این است اگر دروغ میکوید  
 لاله دروغش بر ایست و اگر راست میکوید خواهد رسید بشما بعض آنها که شمار  
 وعده میداد برستی که خدا هدایت نمیکند کسی را که عاصی و دروغ گو باشد پس عثمان  
 گفت خاک در دیانت با حضرت فرمود بلکه در دامن تو خواهد بود خاک و نقل  
 کرده اند که با عجز آن حضرت آن سخن گشته شد و دانش را پر از خاک یافتند پس عثمان  
 تأیید کرد کسی با ابو ذر نشنیده و سخن نمگوید بعد از چند روز باز او را طلبید و گفت  
 از بلاد بیرون و گفت مرا قسم فرست که با کافران جهاد کنم گفت ترا از شما  
 طلبیدم که آن ناحیه را فاسد کردی گفت پس بعراق فرست گفت بنحوی که بر نزد  
 جماعتی بروی که این شبهه اند و طعن بر امامان میکنند گفت مرا بعصر فرست با هم  
 را منی نشد پس او را بریده فرستاد که دشمن ترین جا با او و نزد او مردم را ببرد  
 و معاشرت و در آن غریبت با محنت و مشقت جهاد حق تعالی مشغول بود

تا بخت آلهی واصل شد و همه این طلبها که بر او واقع شد حضرت رسول او را  
 خبر داده بود و فرموده بود که تنها زندگانی خواهی کرد و تنها خواهی مرد و تنها بمشغله  
 خواهی شد و تنها داخل بهشت خواهی شد و کردی از اهل عراق متولی غسل نماز و <sup>نماز</sup> <sup>نماز</sup>  
 چون به کام وفات او شد کسی بغیر دختر او بر سر او نبوده دختر گفت من چگونه تنها بامرتو  
 قیام نمایم ابوذر گفت رسول خدا مرا خبر داده است که جمعی از اهل عراق بجهنم  
 خواهند نمود چون من فوت شوم باید را بر روی من پوش و بر سر او راه  
 و چون ایشان بیایند خبر فوت مرا ایشان برسان چون دختر بر سر او آمد فاطمه <sup>را</sup>  
 رسیدند و عباد بن مسعود و مالک اشتر و جمعی همراه او بودند چون دختر خبر فوت او را  
 ایشان گفت همه محزون و گریان شدند و مستوجب تحمیل و نماز و دفن او شدند و  
 از دفن او گریستند و گفتند که بر او ظلم کرده و یا او را از مدینه بیرون کرده  
 و این سبب نبی است این مسعود و او چنانچه بعد ازین مذکور خواهد شد  
 و در وقت بیرون کردن او از مدینه بسیار از عثمان و اصحاب او نسبت به حضرت  
 به مؤمنین واقع شد که بتائید او رفت و کسی که با مثل او درسی از بدعت  
 این و این که ترمذی و ایشان او را ویت کرده است که در زیر آستان  
 او بر روی زمین از او است و ترمذی بیت و او شبیه عیسی بن مریم است با نصاب  
 سیر و لیکه در صحاح خود روایت کرده و از پیشین ستمها را دارد و نسبت به  
 نبی است سالت آن را تنها ولی او پیدا می آید و از اهل اسلام و ایمان نمی آید  
 او چه جای آنکه سستی خدمت باشد طعن چهارم آنکه عباد بن مسعود را که از اکابر  
 صحابه اند و زیاده و از عثمان احادیث و روایات نقل کرده اند و طایفه ایشان را

قطع کرد و دو مرتبه او را از وی یکی برای آنکه بر او نماز کرده بود چهل تازیانه بر او زد و دیگری  
 برای آنکه سخنش را طلبید که با مصحف خود که تحریف است کم و زیاده کرده بود و مرا قتل کند  
 و او ندانید و او را آنقدر زد که دو استخوان چهلش را شکست و سه روز بعد از آن  
 رحلت کرد و این ابی محمد در روایت کرده است که در وقت رحلت او عثمان و عثمان  
 رفت و از او پرسید که از چه شکوه داری گفت از کنا بان خود گفتم چه میخواهی گفت  
 رست خدا گفتم طیب برایت بیاورد نه گفتم طیب بیمارم کرده است گفت و طیب است  
 قطع کرده بودم باز برای تو مقرر میکنم گفت تا محتاج بودم قطعه کردی اکنون که  
 مستحق شدم میدهی گفت برای فرزندانت باشد گفت خدا ایشان را روزی میدهد  
 گفت برای من از خدا طلب مغفرت کن گفتم از خدا میخواهم که حق مرا از تو بگیرد و دوست  
 کرد عثمان همین بر او نماز کند و اصل ندون عثمان این سوره را شهرستانی در کتاب  
 من تحمل صاحب - و تحت الاحباب و صاحب کتاب لطائف المعارف روایت کرده اند  
 و شارج مقاصد و دیگران نیز تصدیق و تسلیم نموده اند طعن پنجم زدن عمار است  
 که از صحابه کبار است و کتب حدیث خاصه و عامه مشحون است از ذکر فضایل و مناقب  
 و چنانچه ابن عبد البر در کتاب استیعاب روایت کرده است که عائشه گفت احدی  
 از اصحاب حضرت رسول صلی الله علیه و آله را که خواهم در حق او سخنی می توانم گفت که  
 مانع میسر که از رسول خداستینده که گفت محسوس است عمار از ایمان حق گفت پاهای او  
 و بر روایت دیگر است از کتب پاره زنده و شبهای او از ایمان از خالد بن ولید  
 روایت کرده است رحمت رسول فرمود که بر او عمار دشمن دارد  
 خدا را دشمنی او را گفت از روزی که این را از آنحضرت شنیدم چو

اور او دست میداوم و آنرا فسخ روایت کرده است که حضرت رسول فرمود  
 مشتاق است بهشت بسوی علی و عمار و سلمان و بلال و در صحیح ترمذی از آن  
 روایت کرده است که آنحضرت فرمود که بهشت مشتاق است بسوی سه نفر  
 علی و عمار و سلمان و آنرا عائشه روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که هر که خیر  
 نشد عارمیدن و داده مگر آنرا اختیار کرد و آنچه دشوار تر بود بر بدنش و در مشکوه ابرسند  
 احمد بن حنبل از عماره وید روایت کرده است که گفت میان من و عماره از اعیان  
 سخن درشت بر روی او گفته عاریت حضرت رسول رفت و از من شکایت  
 و من نیز بخدمت آنحضرت رفتم و شکایت او کردم و با او غلطت و درشتی کردم  
 حضرت ساکت بود و عماره بیان شد حضرت سر بر داشت و فرمود هر که با عمار  
 عداوت کند خدا با او عداوت کند و هر که با عمار دشمنی کند خدا با او دشمنی کند خدا گفت  
 پس بیرون آمد مری بسیار کرد و خوشنودی عمار و او را از خود راضی کردم  
 و در جامع الاصول از صحیح بخاری روایت کرده است از ابی سعید خدری که چون  
 مسجد حضرت رسول بنامید و مذاب یک نخت بر میداشتیم و عمار و  
 نخت بر میداشت و نخت رسول و ارا را نعل مشاهد کرد دست بجای  
 خاک را از سر او میخیزد و منفرمود و عماره و عماره را از ابدی بهشت خواند  
 خواند او را بسوی جهنم و عماره بیعت پناه می برم بسوی خدا از گفته او آه بیعت تعه  
 عماره چنانچه عماره کوفی در تابع و در کتاب فتوح و صاحب روئے الاحباب بخبر ایشان  
 روایت کرده اند آنست که جمعی از صحابه حضرت رسول اتفاق نمود و فسوف و علیهای  
 عنان را نوشتند و تهدیدش کردند که اگر ترک این افعال نکند بر او شویق نمایند و بر او

که با و برسانه چون با و او یک سطر را خواند و آنه اخت عمار گفت ای امیر این نامه است  
 رسول خداست یمن دار و بخوان و تامل کن و یقین بدان که من خیر ترا میخوانم پس عثمان  
 غلامان خود را فرمود که دستها و پایهای او را بر زمین کشیدند و آنقدر زدند و زدند  
 که از حرکت انداختند پس خود پیش آمد و کله چند با کفش بر شکم و اسافل اعنایش زد  
 آنقدر که علت قیام بیهم رسانید و بیخوش شد و تا نصف شب بیخوش بود و نماز ظهر و عصر  
 و شام و غصق از وفوت شد و چون بعد از نصف شب بیخوش آمد و وضو ساخته نمازها را  
 قضا کرد و آیتنا اعظم کوفی در تاریخ بخورد و روایت کرده است که چون خبر فوت  
 ابوذر عثمان رسید گفت خدا رحمت کند ابوذر را عمار حاضر بود و گفت خدا رحمت کند  
 ابوذر را و ما از ول میگوییم عثمان گفت ترا گمان این است که من از اخراج ابوذر پشیمان  
 شده ام گفت نه و بعد این گمان ندارم عثمان ازین سخن آزرده شد و گفت هر که پیش  
 برنیده اند مدینه اخر احسن کنید همان جا که ابوذر بود و تا من زنده ام بدین نیاید عمار گفت  
 بخدا سوگند که هیچ کی که گمان سلطان مرا خوشتر است از همی کی تو و بر خاسته بر آن  
 رفت و عثمان غم اخراج او کرد و بنی مخزوم که اقارب عمار بودند اتفاق نموده مسجد  
 حضرت امیر المومنین علیه السلام رفتند و گفتند عثمان عمار را زود و آزار کرد و ما تعلق کردیم  
 الیون امر با اخراج او نموده و اگر این کار بکنند می ترسیم که ازنا کاری سرزند که او را  
 هر و پیشین شوییم حضرت ایشان را تسلی داد و فرمود شما مبرئید تا من بروم و اصلاح کنم  
 پس از عثمان رفت و گفت در بعضی از راه جانی میکنی و سخن خیر خوانی انی شنو  
 جیش زین ابوذر را ایمنی میسمان اینجا مهابران بود و از مدینه اخراج بر بدو کرد  
 تا رایت م و مسلمانان آنرا میسندیدند و رحمتی شنود و از او اخراج عمار واری

از خدا پرس دست از عمار و دیگران بردار عثمان لعین ازین سخن در غضب آمد و گفت  
اول ترا ببردن باید کرد که همه را تو ضایع میکنی حضرت فرمود ترا حد آن نیست که این  
این سخن کوئی و این کار توانی کرد و اگر خواهی والله که نتوانی و اگر شک داری  
امتحان کن تا بدانی و بعد اسو کند که فساد عمار و غیر او همه ازت و ایشان گناه می نوازند  
کارهای بد میکنی که تاب نمی آرد و بزبان می گویند و ترا خوش نمی آید پس برخواست  
و بیرون رفت و کسی که درین روایات تامل نماید میداند که کسی که اذیت و اذیت  
دشمن و غریب واقع سازد نسبت بهی که حضرت رسالت و رحمت او آنها را گفته باشد  
و دشمنی و رادشمنی خداست و در باشد نسبت به جناب مرتضوی که حب او ایمان و نفع  
او کفر و فساد است این سخنان گوید از ایمان و اسلام بهر دو ندارد و آنچه از آنها  
معتبر و خاصه و عام مدعی می شود آنست که عمار و اسباب عداوت عثمان با عمار ولایت  
نشدت امیر المؤمنین علیه السلام و چنانچه ابن ابی اسد بدو روایت کرده است از ابن  
عباس که قن بن کنانه می گوید که پسر خال من بن جده دارد و از من چه میخواهد کهستم  
با ایوبی عمر و درین و نه روز او را توبه بسیار انداخت  و میگوید گفتند و بعد من از او  
نشد و دعوی بنی نیه انداخت و بعد از تو بهمان می آید و بعد از من می آید  
درین شماره رسیده اند به مقتضای بعضی رسیده اند گفتند آنست که رسیدن  
به شعو می بخندند و دعوی که در اینجا می بیند از عثمان آنست که از عثمان و او آنها  
ایش فی غیبت حاضر اگر رعایت بعضی ما نباشد ترا ادبی نموده و توفی گذاشته و مانع آید  
باشد عداوت ما و دوستی علی من ازان عذر نمیخواهد و او ابی ارون بر من محبت ندارد  
من بر تو محبت دارم و من تابع سنت عثمان گفت و الله که تو از اعدایان و اعدای خودی



خیری عمار گفت من خلافت این را از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله شنیدم  
 روزیکه از نماز جمعه مراجعت کرده بود و تو آمدی و دیگری نبود من سینه و گردن  
 و روی مبارک او را بوسیدم فرمود به تحقیق که تو مار او دست میداری  
 و ما ترا دوست میداریم و به تحقیق که تو از اعدایان خیر و مانعان شرعی عثمان  
 گفت چنین بود اما بعد از آن تغییر کردی عمار دست بد عابر داشت دهن  
 یا ابن عباس آمین بگو سه مرتبه گفت خدایا تغییر ده هر که مرا تغییر داد و این حکایت  
 از چند جهت دلیل است بر فسق و ظلم عثمان و ایدای عمار چند مرتبه و نفرین عمار  
 بر او سه بار و نسبت شر با افعال حضرت امیر المومنین و اذن و اهل شر گفتن  
 آنحضرت را و بغض و عداوت آنحضرت که خود دعوی کرد و لگدر و روغ گفت  
 فسق بلکه کفر و اگر راست گفت به یقین کفر است زیرا که معلوم است که آنحضرت  
 با او من و سلم البته بغض عداوت نمیدارد و بغض عداوت او با آنحضرت که از کلام  
 خودش مستفاد است عین کفر و نفاق است طعن ششم آنکه حسن که من  
 اهل بیت علیهم السلام است و اموال بیت المال و سایر اموال مسلمانان را  
 با ولاد و اقارب خود زیاده از حد و انداز و داد از جمله چهار کس که چهار  
 دختر خود را با ایشان داد چهار هزار دینار داد که تقریباً بحساب این زمان  
 شصت هزار تومانست و از مال افریقیه بر داند صد هزار دینار داد و بر داند  
 عینی شصت و نه هزار دینار که سی هزار تومان باشد با و داد و بر داند  
 و اقدسی همه آن مال را با و داد و گفت که عثمان مکر میگفت ابو بکر و عمر این  
 مال بخویشان خود میدادند من هم بخویشان خود میدادم و ایضا روایت نموده

که مال غلبی از بهر و آورده و نهم را بکاسه میان اهل و اولاد خود قسمت کرده ایم  
 روایت کرده است که شتر بسیاری از زکوة آورده و نهم را بپارشت بن حکم داد  
 و حکم بن ابی العاص را اوالی زکوة قضا کرد و دویست و صد هزار دینار رسید همه را  
 با و داد و صد هزار دینار رسید بن العاص و او هر دو مطن طلا بخش نمودند  
 و روایت کرده اند که سعد بن ابی وقاص کلیدهای بیت المال را در مسجد انداخت  
 و گفت که من دیگر خازن بیت المال نی توانم بود با این سلوک که بطریق رسول الله  
 سه صد هزار دینار میداد و ابو محنف روایت کرده است که عثمان نوشت  
 بعد از آنکه بن ارقم خازن بیت المال که بعد از سعد بن خالد که خویش عثمان بود  
 سه صد هزار دینار و بهر یک از جمعی که رفیق او بودند صد هزار دینار بداد  
 او نوشته را و کرد و آن مبلغ را انداخت عثمان گفت تو خازن مائی هر چه  
 میگویم کن عبدالله گفت من خود را خازن مسلمان میدانم و خازن حق غلام  
 کلیدهای اسوا را آورده و بر منبر آویخت و بر روایت دیگر پیش او انداخت  
 و قسم داد که هرگز متوجه این کار نشود عثمان کلید باران را بنام خود خود داد  
 و واقعی روایت کرده است که بعد از این واقعه زید بن ثابت را فرمود  
 که سه صد هزار درهم از بیت المال برای عبدالله بن ارقم برد و گفت ای  
 فرستاده که صرف میال و اقربای خود کنی عبدالله گفت مرا باین مال  
 حاجتی نیست و من برای آنکه عثمان مزد من بخدمت بیت المال نگیرد و بعد  
 سوگند که اگر این مال از من سلب نماند هر من اینقدر نیست که مزد من سه  
 هزار درهم باشد و اگر اقبال عثمان است نمی خواهم که نقصان بدهم به نام که او

بیت المال را هر که خواهد بغیر حق بداد و این ابی الحدید روایت کرده است  
 از زهری که جوهری از خزانه باو شاه عجم نزد عمر آورد و مذکور چون آفتاب بران  
 می تابید مثل منقل آتش شمعش بلند می شد بخازن بیت المال گفت این را  
 میان مسلمانان قسمت کن که کمان دارم که بر سر این بلاد فتنه عظیمی میان  
 مسلمانان حادث شود خازن گفت این یک جوهر را به همه مسلمانان نمی توان  
 قسمت کرد و کسی نیست که تواند از عهد تمییش برآید که این را بخر و شاید  
 سال دیگر خدا می تعالی فقی مسلمانان روزی کند که کسی را اینقدر قدرت  
 بهر سده که تواند از خرید گفت پس در بیت المال ضبط کن و آن کو هر دو تا عمر  
 کشته شد عثمان آنرا بدختران خود داد و ایضاً ابن ابی الحدید روایت کرده  
 که مروی بخدایت حضرت امیر المومنین که از عثمان برای او چیزی بکمر و فرمود  
 که او محال خطیاست نه و الله هر که بشفاعت نزد او نرود و صاحب استیفا  
 و دیگران گفته اند که بعد از کشتن عثمان سه زن از او ماند و بعضی چهار زن گفته اند  
 که از من ترک او هر یک هشتاد و سه هزار دنیا رسید که مجموع ترک او  
 دویست و چهل و نه هزار و دینار یا سه صد و سی و دو هزار و دینار باشد که مبلغ  
 اخیر تقریباً نزدیک به پنجاه هزار تومان باشد و در این باب اخبار و روایات  
 بسیار است که این رساله کنجایش ذکر آنها ندارد و کسی که در اموال مسلمانان خصوصاً  
 خصل فوی القربی ینقدر از برای اقارب خود و غلب نماید که صرف فسق و فجور  
 و اسراف و تبذیر و زینت کنند و فقر و مساکین و رشتت و عسرت بوده  
 باشند کی اجمیت خلافت عامه مسلمانان دارد و با آنکه خلاف آن شرعی است

اگر یک تومان بیت  
 و پنجاه بیت است  
 پنج که روایت است

که در اول بار استدرا کرد که بطریق ابو بکر و عمر عمل کند و عمر اگر چه تفصیل و ملاحظه را  
 او بدعت کرده اما بخوبی میگرد که در نظر عوام مشبه می شد و جهات و اقیهه را  
 فی الجمله رعایت میکرد و خود کم تصرف می نمود و عثمان رسوائی را بحدی رسانید  
 که نینت و شقاوت او بر عالمان ظاهر شد تا آنکه بقتل او متهمی شد طعن هفتم آنکه  
 جمع کرد مردم را بر قذات زید بن ثابت و بس برای آنکه عثمانی بود و دشمن  
 امیر المومنین و چون خواست مناقب اهل بیت و مثالب اعدای ایشان را  
 از قرآن بینه اندازد و او را برای جمع قرآن اختیار کرد و باین سبب قرآنی  
 که حضرت امیر المومنین بعد از وفات حضرت رسول جمع کرد با آنکه اعظم خلقت  
 بکتاب و سنت قبول نکرد و بدو چون عمر خلیفه شد از حضرت امیر قرآنرا طلبید  
 که آنچه را خواهد از آن بردارد و آنچه را نخواهد باطل کند حضرت نداء و فرمود  
 که من نمیکند آن تصحیف را که مظهر آن از فرزندان من و ظاهر منی شود و آن قائم  
 از اهل بیت من ظاهر شود و مردم را بر خواندن و عمل نمودن بآن بداد و عثمان  
 چون است که قرآن را جمع کند زید بن ثابت را امر کرد بجمع نمودن قرآن و صحیفه می گردید  
 که عبدالله بن مسعود و زید بن ثابت و سنان و جعفر بن ابی طالب  
 جوش نمود و بجد از آن سوخت تا کسی را بر اینها اطلاع بهم نرسد و بکسب  
 زدن ابن مسعود و ابنت کردن او این بود که راضی نمی شد که تصحیف خود را  
 بایشان بدو بآن نسبت و ابنت از او گرفتند و سوزانیدند و مصحفی را که اهل  
 دزمین است و شبویه حضرت عثمان است نسخ است که از آن برداشته اند  
 چون بخبر بها شد رسید گفت اَقْلُوا اخْرَاقَ الْمَصَاحِفِ یعنی بشید بسیار

سه دهنده و قرآن را و این عمل از چندین جهت مستغنی طعن و استحقاق لعن اوست  
 اول آنکه تعریف و تکریم و کلام حق تعالی کرد و آن کفر است چنانکه فرمود  
 اقْتُوا مِنْ بَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بَعْضُ مَا جَاءَكُمْ مِنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ  
 إِلَّا خَشْيَةً فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُ النَّاسِ بَعْضُ مَا جَاءَهُمْ  
 یعنی آنکه بعضی از کتاب ایمان می آورید و بعضی کفر می شوید پس نیست جرای  
 کسی از شما که این کار کند مگر خواری عظیم و دنیا و در روز قیامت بر میگردد  
 بسوی بدترین عذاب و این مصداق حال آن بد مال است که در دنیا  
 بخواری گشته شد و بعد از الیم عقباً رسید و اینها کراهت و اشت از نزول  
 بعضی از آیات که محو کرد و این موجب ضبط اعمال است چنانکه حق تعالی  
 فرموده است ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَحَبَطُوا أَعْمَالَهُمْ  
 یعنی این سبب آنست که نخواستند آنچه را خدا فرستاده است پس ضبط  
 کرد و خدا عذابی ایشان را داد و آنکه نهایت استخفاف بکلام الهی و مصاحف  
 بسیار بود و استخفاف بمصحف عین کفر است و استخفاف عظیم تر از جوشانیدن  
 و سوزانیدن نمی باشد سوّم آنکه ترجیح قرائت بر بین ثابت از جمله قرائن  
 ترجیح مرجوح مستغنی و قول حضرت رسول است زیرا که احادیث بسیار  
 و صحاح خود روایت کرده اند که قرآن بر هفت حرف نازل شده و حضرت رسول  
 منع نمیکرد مردم را از قرائت مخففه چنانچه بخاری از ابن عباس روایت کرده است  
 که رسول خدا فرمود که هر یک از این بیک حرف خواندند پیوسته از او  
 عیب نهد و آنی میزد و او زیاده نمیداد و بی هفت حرف رسید و در جمیع اصول از

صحیح بخاری و مسلم و مالک و ابو داؤد و نسائی بسند های ایشان از عمر بن الخطاب  
 روایت کرده است که گفت شنیدم از هشام بن حکم در حیات رسول خدا که او  
 سوره فرقان میخواند پس گوش و اوم قرائت او را حروف بسیار خواند که من  
 حضرت رسول شنیدم و بودم نزد یک شد که من در شناسی نادر با او معارضه کنم پس  
 کردم تا سلام گفت پس روای او را در کردن او پیچیدم و گفته این قرائت را  
 که خواندی از کس شنیدی گفت از رسول خدا گفته دروغ میگوی من از رسول خدا  
 بخود می شنیدم پس او را کشیدم و بخدمت آنحضرت بروم و گفته من سوره فرقان  
 از این شنیدم که میخواند بغیر آن بخود از تو شنیدم و بودم حضرت فرمود که با کون را  
 پس بهشتم گفت بخوان هشام میخواند به نحوی که من از او شنیدم و بودم خدمت  
 فرمود چنین است همین نازل شده است پس گفت بخوان ای عمر من خواندم بخوبی  
 میدانستی فرمود که چنین نازل شده است بدرستی که این قرآن بر سبقت حرف  
 نازل شده است پس بخوانید آنچه میسر شود از آن و ترجمه می گفته است این حدیث  
 صحیح است و ایضا در جامع اصول از مجموع صحاح نموده ذکر کرده از ابی کعب  
 مثل این حدیث را روایت کرده است . احادیث بسیار دیگر موافق این بیانی  
 روایت کرده اند که از آنجا موجب تعوییل ظاهر است پس جمع کردن همه بر یک  
 قرآن و یک قرائت و منع از قرائت دیگر منافی حکم رسول است به عتقاد اهل بیت  
 و بدعت و ردین است و اگر گویند مرا و قرائت سبعة مشهوره است آن بطلان  
 زیرا که با اتفاق بر این اختلاف در خواندن صحیفه عثمان بود که گفت صحیفه  
 یکی را در مدینه گذاشت و شش صحیفه دیگر را به عراق برد و فرستاد و چون به عراق

نوشته بود و کلماتی که مشتمل بر الف بود الف را انداخته بود و باین چنانست  
 قرات در مصحف عثمان میسر رسید و اختلافی که در روایات ایشان وارد  
 شده تنزیل بر این نمی توان نمود و صاحب کتاب نشر که امام قرا و قدوه ایشان  
 تصریح نموده است بآن که این سبعة آن سبعة احرف نیست که در روایات  
 وارو شده است و از آنست که لفظ سبعة بعضی از جهال این توهم کرده اند  
 و بدانکه این را ما بر ایشان الزام می نایم باعتبار احادیثی که در صحاح ایشان  
 وارو شده است و رد نمی توانند کرد و از احادیث ائمه ما علیهم السلام ظاهر میشود  
 که قرآن حرف واحد است و از نزد خداوند واحد نازل شده است آن مصحفی  
 که حضرت امیرالمومنین آورد و ایشان قبول نکردند و احادیث ایشان یا موضوع  
 و آنها را وضع کرده اند از برای آنکه نباید قرآن آن حضرت قبول کنند و اختیار زیا  
 و نقصان داشته باشند یا آنکه مراد از آنها آنست که چون قرآن جمع نشده بود  
 متفرق بود و تجویز نموده باشند که آنچه میداشتند از آیات و سوره در نماز و غیر آن  
 بخوانند و اما ترجیح مرجوح نیز اگر احادیث صحیح ایشان دلالت میکند بر آنکه  
 این مسود و متابعت قرات او ارجح است از دیگر دلالت می میکنند بر آنکه  
 متابعت قرات او واجب است و ترک قرات او جائز نیست چنانچه صاحب  
 استیعاب وایت کرده است که حضرت رسول فرمود که قرآن را از چهار کس  
 بیاموزید و ابتدا بن مسعود کرد و بعد از آن معاذ بن جبل بنی کعب و سالم مولای  
 ابی حذیفه فرمود و فرمود که هر که خواهد قرآن را بیخود و نماز بخواند بروشی که نازل شده است  
 بقرات ابن ام عبد بنحو اند یعنی ابن مسعود و از ابو وائل روایت کرده اند که گفت

شنیدم از ابن مسعود که میگفت من انما ترین این امتم کتاب خدا و پیغمبر ایشان  
 نیستم و در کتاب خدا هیچ سوره و آیه نیست مگر آنکه میدانم و در چه چیزی نازل شده است  
 و کی نازل شده است و ابوه اهل گفت شنیدم کسی را بر او انکار کند و از ابوبکر  
 روایت کرده است که گفت ابن عباس از من پرسید که یکم یک از دو قرائت  
 قرآن را میخوانی گفتم بقراءت اول که قرائت ابن مسعود است گفت بلکه آن قرائت  
 آخر است جبرئیل هر سال قرآن را یک مرتبه بر رسول خدا عرض میکرد و در سالی  
 که از میان مفارقت کرده و دو مرتبه بر او عرض کرده و در آنوقت ابن مسعود حاضر بود  
 پس دانست آنچه تغییر یافت و آنچه نسخ شد از قرآن و اینها روایت کرده است  
 که از علی علیه السلام سوال کردند از حال ابن مسعود فرمود که قرآن را خوانده و شنیده است  
 دانست و همین پس است از برای او و شقیق روایت کرده است از ابوداؤد  
 که چون امیر کربلایان و روضه حنث با پنجه امر کرد عبدالله بن مسعود برخاست و خطبه خواند  
 و گفت امر میکند مرا که قرآن را بر قرائت زید بن ثابت بخوانم بجز خدای که  
 جانم بدست اوست که من از دو بان حضرت رسول همتا و سوره یاد و گفتم زید  
 در آنوقت کاملی را سر داشت و با نو و کان بازی میکرد و بخدا سوگند که از قرآن  
 نازل نشده چیزی مگر آنکه میدانم و در چه چیزی نازل شده است و هیچ کس و انما تر اینست  
 بکتاب خدا و از میدانم کسی را که از من و انما تر باشد بکتاب خدا و پیغمبر مرا  
 بدوی تواند رسانید البته باز و او را یه نعمت پس شرم کرد و از گفتار خود و گفتن  
 سترین شایسته شقیق گفت من در حلقه بار اسحاب رسول و در میان آنها و اهل  
 بودند شرم و شنیدم که کسی در این قول بر او بکند و در جامع الانسول اکثر



این احادیث را از صحاح ایشان روایت کرده است پس مصحف ابن مسعود  
 که این روایات صحیح ایشان در فضل او و امر باخذ قرآن از او وارد شده است  
 ترک کردن و سوزاندن و حج کردن مردم بر قراءت زید که عشر این فضائل را  
 در حق او روایت نموده اند و مذمت او را روایت کرده اند تقبیل منضول لغت  
 قول رسول است و چون در استیجاب گفته است که زید عثمانی بود و در هیچ  
 از جنگهای حضرت امیر با انصار حاضر نشد معلوم می شود که باعث بر ترجیح مصحف او  
 عداوت آنحضرت بوده است تا مناقب اهل بیت و مثالب اعدای ایشان را  
 توانند بیرون کرده و از جمله معنیها که اعتبار نموده اند و سوزانید مصحف ابی بن کعب معاف  
 بن جمل بود با آنکه در صحاح ایشان امر باخذ قرآن از ایشان وارد شده است  
 بطریق متعده و چنانچه بعضی گذشته طعن هشتم که اعظم لعنهاست آنکه کبار صحابه  
 که با جمیع اتفاق جمیع علای مخالفان عول بودند و اقوال و افعال ایشان را  
 حجت میدادند تنقیح و تلفیه عثمان عین کردند و تشبیهات بظلم و کفرش دادند  
 مثل عمار که بطریق بسیار روایت کرده اند که او مکرر میگفت که سآیت در قرآن  
 کو ای بر کفر عثمان میدهند و من چهارم آنهایم و آیات اینها اند من لکم حکم بما اُنزل  
 الله فاولئک هم الکافرؤن یعنی هر که علم نکند با آنچه خدا فرستاده است  
 پس ایشان را فراتند و در آیت دیگر فرموده است که ایشان را سقائند و در جانی می  
 رسد و است که ایشان را سقائند و من لای سقائند و غیر آنچه خدا فرستاده  
 است و این روایت کرده است که عیسی گفت که عثمان نامی در میان مردم  
 مذمت سوای او نماند معویه و ابی شد و عثم در فتوح روایت کرده است

کہ عمرو بن العاص ملون از عمار پرسید کہ عثمان را کشت گفت نہ اکتشہ این باب  
 روایت کردہ است کہ عمرو از عمار پرسید کہ عثمان را علی کشت گفت خدائی علی  
 و علی با او بود گفت تو با قاتلان او بودی گفت ہر دم و امر و زہم بایشان  
 قتال میکنم گفت چرا او را کشتید گفت خواست دین ما را تغییر دہد اورا کشتیم  
 و مثل ابوذر و ابن مسعود چنانچہ کشت و ہدیہ گفت بعد امدد و رکعت عثمان ملون  
 شکی ندارم اما تکی کہ دارم این است کہ آیا قاتل او کافری بود کہ کافریرا کشت  
 یا مومنی بود یا انش افضل از ہر مومنان است کہ بہ نیت خالص مرتکب  
 قتل او کشت و آیا خدا بفرمای گفت کہ ہر کہ اعتقاد دارد کہ عثمان مظلوم کشتہ شدہ  
 در روز قیامت گناہش بیشتر است از گناہ جمعی کہ کو سالہ برسدند و از زید  
 بن ارقم پرسیدند کہ شما چرا عثمان را کافر میدانید گفت بسبب وجہ مال خدا را اسباب  
 زہیت و دولت اغنا کرد و مہاجران اصحاب رسول خدا را مثل محارب  
 خدا و رسول کرد و بغیر کتاب خدا عمل کرد و عاقبت پیراہن حضرت رسالت را  
 بدست گرفت و گفت ہنوز این پیراہن کہنہ نشدہ و تو دین آنحضرت را کہنہ  
 کردی و البتہ جمیع صحابہ کہ در مدینہ با سینه بودند از مہاجران و انصار و مرد  
 سائر بلاد کہ بدینہ آمد بودند اجماع کردند بر قتل او کہ بعضی مرتکب آن شدند  
 و بعضی اعانت کردند و بعضی را منی بودند و انانیز نمودند و یاری او نمودند  
 لہذا نفع قلیل کہ در ان طلبا بود عتبا با او شریک بودند پس سببان کہ خلافت  
 ابو بکر را با جماع اثبات میکند باید قائل شوند بوجوب قتل عثمان کہ کشتن  
 از کفر او با فسق و کبیرہ کہ موجب قتل او باشد معلوم است کہ ہر دو منافق

استحقاق خلافت اند و غیبه واجب القتل معنی ندارد و یا اعتراض نماید  
 به بطلان اجماع خلافت ابو بکر زیرا که اکثر آن جماعت درین اجماع داخل بودند  
 و کثرت آنها علی اختلاف الاقوال ده هزار یا پانزده هزار یا بست و پنج هزار  
 کس بودند که بر هر قول اصناف آنها بودند بلکه تمام اهل اسلام زیرا که همه  
 ایشان از دو حال خالی نبودند یا اتفاق بر قتلش نمودند یا ترک اعانت  
 و نصرش کردند حتی عائشه و معاویه چنانکه در تاریخ هشتم کوفی و سایر کتب ایشان  
 مسطور است که با اینکه بسبب بعضی عداوت با امیرالمومنین خون عثمان را  
 بهمان کرده عالم را بر هم زدند و قتی که اهل اسلام غم قتل عثمان کردند عائشه  
 را در حج کرد و هر چند مردان التماس کردند که حج را تا خیزدن و مردم را  
 ازین کار بازدارید قول نکرد و گفت دوست سیدارم که عثمان در میان حج  
 باشد او را در ویریا افکنند تا هلاک شود و او را قتل میکفت بر سبیل بدست  
 یعنی ریش و رازاحوت یا پیر گفتار یا تشبیه میکرد او را بیهود و یهودی صاحب  
 و سایر سورخان و لغویان روایت کرده اند که عائشه مکر میکفت اُقْتُلُوا  
 نَعْمًا قَتَلَ اللَّهُ نَعْمًا یعنی بکشید این پیراحوت را یا این یهودی مانند را  
 خدا او را بکشد و ابن ابی اسد و خود او بجمع مقتضای نقل کرده است  
 که گفت حریص ترین مردم بر قتل عثمان که ایشان را تحریر ترغیب می نمود  
 عائشه بود چون معاویه را بدین طعنه گفت تا او اذیت خدای نمود  
 خدا هم رعایت او میفرمود و بعد از آنکه او تغییر داد و درست بین خدا را  
 نگاه نداشت خدایم او را گذاشت و کسی را که حق تعالی رعایت نمیدانست

نهم و اینها مورد همان مثل است که **وَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ إِذَا سَمِعُوا نَذْرًا مِنْهُ** و مثل این بود  
 و عمار و سایر صحابه کبار در این اجماع بودند که آنجا مخالفت نمودند حتی حضرت  
 امیر المومنین چنانچه سابقا دانستی که آنجا بیعت نکرد و کمربند از تنش ماه و آن کم  
 بجز و اگر اه بود اینها بقتل بسیاری از سنیان قتل عثمان داد و بقتل  
 و بکفران که ایت از آن نداشت بلکه را منی بآن بود و میفرمود **قَتَلَ اللَّهُ**  
**وَأَنَا مَعَهُ** یعنی خدا و مرا گشت و من با او و منی با خدا و اینها کسی که اتفاق  
 بر قتل عثمان نمودند و مباشر قتل او بودند همان جماعت بودند بعد از فراغ از آن  
 اجماع بر خلافت امیر المومنین کردند و با او بیعت نمودند و سنیان آنحضرت را  
 باین اجماع غیبه و واجب اطاعت میدانند چرا اجماع شان در اینجا معتبر است  
 و در اینجا مستبر نیست و این بمناسبت است بر چندین طعن برای اختصار با یکدیگر  
 نمیکردیم طعن نه شهادت امیر المومنین که ملازم حق و قرین قرآن  
 و باب مدینه علم است و متفق علیه بین الفريقین است بظلم و فسق او  
 چنانچه خطبه شقیقه و سایر خطب و کلمات آنحضرت که اکثر مواتر و مسلم است  
 دولت بر آن دارد و ذکر آنها موجب تطویل است و اینها شهادت  
 آنحضرت با وجهت قناعت و منتهی است از استحقاق ایشان برای کفر و شقاق  
 کافی است و احتیاج با دعای اجماع نیست چنانچه ابن ابی الحدید روایت  
 کرده و بعد از شنیدن عثمان حضرت میفرمود خوشم نیامد و بد هم نیامد و ایضا پرسیدند  
 که راغنی قتل او بودی فرمودند نفقه آزاره شدی فرمودند و ابن ابی الحدید  
 بعد از نقل بسیاری از این اخبار گفته است که از اینها ظاهری شود که آنحضرت

امر بقتل او و نهی از ان هیچیک نه نموده پس خویش و در پیش او مباح بوده  
 و مباح بودن خون او نیز و آنحضرت دلیل است بر کفر او یا ظلمی یا فیس عظیمی  
 که موجب قتل او باشد و راضی نبودن بر قتلش دلالت باسلام و خوبی او ندارد  
 بلکه از ان جهت بود که حضرت میدانست که قتل او سبب جد و ث  
 فتنه های بسیار و سبب ارتداد و کفر و ضلالت و کشته شدن چندین هزار کس  
 خواهد شد و رجل و صفین و نهروان و ظاهر است که هرگاه قتل یک کار مستلزم  
 این همه فتنه ها و کفر و قتل چندین هزار مسلمانان باشد راضی بآن نتوان بود  
 پس با وجود این مضائقه نداشتن آنحضرت از قتل او بر بان طالع هست  
 بر اینکه کفر و ظلم و عدوان او بر تبه از کثرت و شدت و طغیان رسیده بود  
 که با این همه فتنه و آشوب برابری می نمود بلکه زیاده از مضائقه نداشتن  
 آنحضرت اظهار سرور از قتل او میفرمود و انتظار آید است چنانکه عامه و خاصه  
 روایت کرده اند که آنحضرت بعد از قتل عثمان و استقرار آنحضرت  
 بر سر خلافت سرور و ثی خود و خطبه خواند که مشتمل بر این فقرات بود قد طلع  
 طالع و کمع لکم و لاح لکم و اعتدل کائنات و استبدل الله بقوم قوما  
 و یوم یوما و انتظرنا الغیر انیتطار المحلب المطر و انما الایمة قوام الله  
 علی خلقه و عرفه قوه علی عباده لایدخل الجنة الا من عرفهم و عرفوه  
 و لایدخل النار الا من انکرهم و انکرده یعنی اقاب خلافت از انفع و لایست  
 طلع کردید و قمر است از بن حق ساطع شده و کوب امارت و رفعت و قمر  
 و خورشید و اموی که از منبج حق سیل باطل ۱۰۰ بود و مستدل و راست گردید

و حق تعالی قومی بتدبیر نمود و در و زحمت و ابل روز بلس آورد و منتظر  
 تغییر و و قهای باطل بودیم چنانچه مردم در سائکاً قط منتظر با ان رحمت می باشند  
 و آمده و پیشوایان دین از اهل بیت رسالت قیام نمایند کاتبه از جانب خدا  
 با مور خلق و دشمنان کاتبه موکل بر بنده کان او داخل بهشت نمی شود مگر کسی که ایشان  
 یستند با ما است و ایشان او را شناسند بایان و داخل جهم نمی شود مگر کسی که منکر  
 ایشان شد ایشان منکر او باشند و این ابلی الحید در شرح این خطبه گفته است  
 که مراد از سه فقره اول انتقال خلافت است با حضرت و از فقره چهارم  
 اعوجاج اموری که در او از زمان عثمان بوده و فقره پنجم اشاره است به تبدیل  
 جناب بسی فی عثمان و شیعه او را بعلی و شیعه او بعد از ان گفته است که اگر گفته  
 با چه و آنکه آنحضرت و یا اهل بیت گفته بود اینقدر سرور و خوشحالی از خلافت  
 چه بود جواب که بیم که خلافت از بیت جاو و اعتبار است اینوی بود و سرور  
 از بیت امام است دین و خلافت حق و احیای شریعت و ملت بود و بعد از ان  
 گفته است ای جائز است بنده ب معتر که علی منظر قتل عثمان باشد مانند  
 گفت با ان و رسول الله و این بین مذیب شیعه است جواب که غیر از ان  
 خیر لغت نه انتقام قتل پس تواند بود که منع از ان نصحت است بسبب آنکه ان  
 که کرده بود و این موافق مذیب امور است پس ازین کلمات شریفه  
 حضرت امیرالمومنین موافق آنچه این ابلی الحید نیز اعتراف نمود و علامه است  
 که آنحضرت شاد و خوشحال بود از قتل او و بین پس است از برای شقاوت او  
 نقل کرده اند که در زمان امیر تیمور کورکان محاسن او را از انهم اتفاق نمود و چندی

محمد علی قزوینی  
 مصحح علی قزوینی  
 در دستخط علی قزوینی  
 بعد از ان

نوشتند کہ بر ہم کس واجب است بقتل علی بن ابیطالب اگر چه جوی باشد  
 بسبب آنکہ فتویٰ بقتل عثمان داد و امیر تیمور را بر این داشتند کہ باین حکم کند  
 و در محالک خود رواج دہا امیر تیمور فرمود محضر را نزد شیخ زین الدین ابو بکر برد  
 تا رای او در مباحث معلوم شود شیخ در پشت آن محضر نوشت کہ وای  
 بر عثمانی کہ علی مرتضیٰ فتویٰ بخون او و ہد امیر تیمور را نوشتہ او خوش آمد  
 و محضر را باطل و ابر کر و طعن دہد آنکہ طغیان و عصیان عثمان بجدی رسیدہ  
 کہ اہل مدینہ بعد از قتل او تجویز غسل و دفن و کفن نماز بر او نکردند چنانچہ مدائنی  
 و رقتل عثمان و واقعہی و انعم کو فی و طبری و ابن عبد البر و سایر علمای  
 ایشان و در تواریخ و کتب خود ذکر کردہ اند کہ بعد از کشتن عثمان سہ روز  
 اہل مدینہ و اکابر صحابہ او را در قبر بلہ انداختہ بودند و مردم را از نماز بر او غسل  
 و دفن و شمع می نمودند حتی آنکہ مروان و سہ کس دیگر از ملازمانش او را می بردند  
 کہ دفن کنند مردم مطلع شدند و نعشش را سنبکباران کردند بعد از سہ روز حضرت  
 مردم را از نمازعت و دفن او منع کرد پس او را در شب برداشتند و در مقبرہ  
 یہودان دفن کردند و اکثر گفتند کہ او را بی غسل و کفن دفن کردند و حضرت  
 امیر احمدی از مسلمانان و صحابہ کبارہ در نماز او حاضر نشدند مگر چند نفر از  
 موافقان و حدائق معویہ والی شد فرمود کہ دیوار یکہ در میان آن مقبرہ  
 و سبہ و مسلمانان جو برداشتند و ہر او مسلمانان اموات خود را و حواری  
 قبراہ دفن کردند تا منفس بنابر مسلمانان شد و در تاریخ انعم کو فی کہ در زین  
 موجود است مذکور است کہ امیر المومنین فرمود عثمان را دفن کردند

و حال آنکه سه روز بود که او را در مریضه انداخته بودند و سنان کجای او را  
 برده بودند پس او را بر داشتند بر روی تخت در کویچکه که آشفته کپاش  
 ازان که نشسته بود و سرش بر روی آن می چید و بر وایت و یکد بر آن  
 بنحور و وطن ملن میکرد و حکم بن حرام با جیر بن مطعم بر او نماز گزار و معلوم است  
 که اگر حضرت امیر المومنین و سایر صحابه او را داخل مسلمان میدانستند از نماز  
 او تخلف میکردند و سه روز بعد او را در مریضه مانند کلاب نیکنداشتند که سگ  
 و گربه او را بنحور ندوهر که اندک انصافی دارد میداند که جمع نمی توان کرد و میا  
 اعتقاد بخلاف امیر المومنین و خلافت عثمان و این واقع البته متضمن قبح  
 و یکی ازین دو خلیفه است و خلافت و جلال امیر المومنین علیه السلام متفق  
 علیه است پس اعتقاد بخلاف عثمان و خلافت آنها که خلافت عثمان متفرع بر خلافت  
 آنهاست و دانست و چرا امیر المومنین در ایذای عمار و اخراج او ذرا  
 معارفه و انکار و امرار میفرمود و در قتل و ترک نماز و دفن عثمان که با اعتقاد  
 ایشان آنحضرت رعیت او بود و مانند و مسالیه میفرمود و در کتاب مراد است  
 قتل کرده است که ابن جوزی که از اکابر علمای عامه است و از جمعی تعلیه  
 حضرت امیر المومنین گفت سَلَوْنِي قَدْ كُنْتُ بِمَعْقِدِيْ مَعْنٰی بِه سید از من به خیر  
 پیش از آنکه مرا نیاید پس زنی برخواست و سوال کرد که بگویند سنان درین  
 فوت شد و علی علیه السلام از مدینه که میسر شد را و است در یک شب آمد  
 و او را بنحور فرمود و باز گشت گفت چنین روایت کرد و اندک گفت عثمان  
 مدینه گشته شد و سه روز در مریضه افتاد و بود و علی علیه السلام در مدینه حاضر بود



و بر او نماز نکرده گفت راست است زن گفت پس بر یکی از ایشان خطا داریم  
 این جوری گفت اگر بی اذن شوهرت از خانه بیرون آمد و لعنت بر تو  
 و اگر باذن او بیرون آمدی لعنت بر او زن گفت عائشه باذن رسول  
 بخنک علی از خانه بیرون رفت یا بی اذن آنحضرت این جوری ملزم و ساقی  
 بدانکه قبیح و بدعتی اعمال و اقوال عثمان لعین زیاده از آنست که این سبیل  
 کنجایش ذکر آنها داشته باشد و در کتب مبسوطه مذکور اند و اکثر آنها را در کتاب  
 بخار ایراد نموده ام و آنچه ایراد شده از برای منصف کافی است و ابن ابی الحداد  
 بعد از آنکه مطاعن عثمان را ذکر کرده است جواب اجمالی از همه گفته است که ما  
 انکار نمی کنیم که عثمان بدعتی بسیار کرده که بسیاری از مسلمانان بر او انکار کردند  
 و لیکن ما او عاصی نمی بینیم که آنها بر تبه نفس رسیده و باعث جفا اعمال او نشده و از جمله  
 کنایان صغیره مکتفه بودند زیرا که ما می دانیم که او آمرزیده است و از اهل بیت  
 به وجه اول آنکه او از اهل بدراست و رسول خدا فرمود که خدا مطلع شد  
 بر اهل بدراست گفت هر چه خواهید بکنید کنایان شمارا آمرزیدیم عثمان اگر چه در بد  
 حاضر نبود اما برای بیماری رقیه دختر رسول خدا در مدینه مانده بود و حضرت  
 رسول خدا آنرا من جمیع غنیمت او و ابر او شد دوم آنکه او از اهل بیعت رضوان بود  
 که خدا از ایشان راضی شد زیرا که فرمود لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ  
 يَبَايَعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ و اگر چه او در آن بیعت حاضر نبود و لیکن حضرت رسول  
 و ابرسات بسوی کنایان فرستاده بود و این بیعت از برای آن بود  
 که از خوف مذکور شد که او را کشته اند پس حضرت در زیر درخت نشست

و از مردم بیت بر مرکب او گرفت پس حضرت فرمود که اگر عثمان زنم است  
 من از جانب او بیت میکنم پس بیت چپ خود را برداشت گذاشت فرمود که  
 چپ من بهتر است از دست راست عثمان سوخته آنکه او از جمله آن دو نفر است  
 که در اخبار وارد شده که ایشان از اهل بیست اند پس این وجه دلالت میکند  
 بر آنکه او آمزیده است و خدا از و را نبی است و او از اهل بیست است  
 پس اینها دلالت میکند بر آنکه او کاف و فاسق و صاحب کبر و نیت اینها سخنان  
 واهی این ابی الحدید است و ما جواب میگوئیم چون الله از همه این وجه  
 اجالا و تفصیلا با آنکه بنای این وجه همه بر اخباری چند است که وضع کرده اند  
 و خود متفقند بر وایت آنها و مکرر مذکور شد که احتجاج بر وایتی چند بیاورد  
 که زود بر دو جانب مسلم باشند و هر دو روایت کرده باشند چنانکه ما کردیم  
 نه بر وایتی که مخصوص ایشان باشد و ما قبول نداشته باشیم و عده روایات ایشان  
 که بخاری روایت کرده است نهی چند از عبد الله بن عمر روایت کرده اند  
 و این حدیث است که با امیر المومنین بیت نموده و یا سی او ننمود و دشمن آنحضرت  
 بود و با حسان بن سرقه بیت کرد و حدیث عشره مبشره را حضرت  
 امیر المومنین علیه السلام در روز جمل را کرد و کتاب نه چنانچه شیخ طبرسی  
 در کتاب احتجاج روایت کرده است که چون حضرت امیر المومنین  
 بان بید و ملاقات کرد و در جنگ جمل بر رانجید او با سوار بر حضرت  
 حضرت فرمود که بخدا سوگند که شام و با جمیع اهل عمو از اصحاب محمد صلی الله  
 علیه و آله و عاشره میماند که اصحاب هم را من کرده رسول خدا و صاحب امید است

جواب شمس الدین  
 ابی الحدید در بیست و  
 بودن ده نفر از صحابه

کسی که انفراد بر آنحضرت زبیر گفت چگونه مالمو تیم و حال آنکه از اهل بهشتیم  
 حضرت فرمود که اگر شمار از اهل بهشت میدانستم قتال شمار احلال نمیدانستم  
 زبیر گفت مگر نشنیده حدیث سعید بن عسرو بن نفیل را که روایت کرده از رسول خدا  
 که ده نفر از قریش و بهشتند حضرت فرمود که از او شنیدم که این حدیث را  
 بشان نقل کرده و ایم خلافت ابو زبیر گفت که کمانداری که این حدیث دروغ  
 بر حضرت رسول بسته است حضرت علیه السلام فرمود من جواب ترا نمیکویم  
 تا بگوئی که آن ده نفر کیستند زبیر گفت ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و عبد الرحمن  
 بن حوف و سعد بن ابی وقاص و ابو عبیده بن جراح و سعید بن عمر بن نفیل حضرت  
 فرمود و نه تا را شردی و هم کسیت گفت تو می حضرت فرمود که اقرار کردی بر این  
 بهشت و آنچه از برای خود و یاران خود دعوی میکنی من منکرم و قبول ندارم  
 زبیر گفت آیا کمانداری که دروغ بر رسول خدا بسته است حضرت فرمود  
 که کمان ندارم و اصدیقین میدانم که انفراد کرده است بر آنحضرت و بخدا  
 سوگند که بعضی از آنها که نام بردی در تابوتی اند و در چاه و در اسفل  
 در که جهنم و بر سر آن چشکی هست که هرگاه خدا خواهد که جهنم را برافروزد و مشتعل  
 کرد و آن آن سنگ را از سر آن چاه بر میدارد و شنیدم این را از رسول خدا  
 و اگر شنیده باشم خدا را بر من طغیانه و خون مرا بر دست تو بریزد و اگر شنیده باشم  
 خدا را طغیانه بر تو و بر اصحاب تو و ارواح شمار از روی بسوی جهنم برود  
 پس بر برگشت بسوی اصحاب خود و میگردید و ایضا ایشان در صحاح  
 خود از سعید بن زید و عبد الرحمن بن حوف روایت کرده اند که هر دو در آن

و درین روایت هشتم آمده تا آنکه اگر مشکین نامیده بر این عقیده اثبات نموده اند  
 که جائز نیست عتلا که حق تعالی غیر معصوم را خبر دهد که عاقبت او البته میسخت  
 زیرا که موجب اغرای دوست بر قبیح و عتلائی نیست در اینکه اگر عشره معصوم  
 بنموده با اتفاق از بعضی از ایشان کبائر صادر شد و ایضا اگر این خبر واقع بود  
 چرا ابو بکر در روز پیغمبر و غیر آن در مناقب خود این را شمرده و جمیع عسر  
 و هیچ مقام این را ذکر نکرد و عثمان در وقتیکه او را محصور کردند و او را قتل  
 داشتند و مناقب خود را بر مردم می شمرده چراست که باین خبر نشد و این  
 اگر اس میبایست از برای او انفع بود از چیزهای دیگر که مذکور ساخت  
 و ایضا از این خبر واقع بود چه احتمال داشت که ابا بکر مهاجرین جرات قتل  
 کنند چون ایشان حضور حضرت سید او میبایست می شد که میبایست  
 دانست که از اهل بیت است بآن مذلت در مزبذینه زند و بر نماندند  
 و چرا اعدا و انصار این را بر ایشان حجت نمیکردند و ایضا اگر چنین باشد  
 لازم می آید که کفر عدله با اتفاق عدل میباشد قتل او را و ایضا لازم می آید که اگر  
 شرط فین و ر و بی حسمه و فر باشند زیرا که بعضی از عشره و درین طریقت بود و بی حسمه  
 در انطرف و هر یک قتل دیگری را عدل میداشتند و ایضا از این خبر ثابت بود  
 می بایست عمر بدانند که منافق نبوت میس چرا از حدیث می پرسید که آیا من  
 را از منافقان نمیدانند و ایضا میگوئیم که روایت اهل بیت بر ما محض است بر عاقلین  
 چنانچه ابن ابی عمیر و نهید و است که حضرت عامر بن ابی ساریه و از حضرت نبیل  
 نهان گذشته و آیند و همه جست یا تجوز تخصیصی در آن سیر و در بر اول و در

که تکلیف از اهل بدر ساقط باشد و رخصت داده باشند ایشان را در ارتکاب  
 جمیع محرمات از میفرمود و کبیره هر چند آن فعل مؤویس بکفر هم باشد مانند استغاثت  
 بمصحف مجید و این مخالف اجماع و ضرورت دین است و کسی دعوی عصمت  
 در اهل بدر نموده است مگر در امیر المومنین علیه السلام و ثعلبی فیت که غیر آن حضرت  
 مرتکب گناهان می شدند پس اعلام ایشان نمودن چنین مغفرت عامی را غیبا  
 بر تیغ است و آن تیغ و صدورش از حق تعالی محالست و بنا بر ثانی تجوز  
 تخصیص در آن رود و یا تخصیص میکند رخصت را بضعایر و تعمیم میکند مغفرت را  
 در گناهان گذشته و آینده و این با آنکه مخالف اجماع است فائده بایشان  
 نمی بخشد و دلالت نمیکند بر آنکه آنچه از ایشان صادر شده است از ضمایر کفر  
 بوده است یا تخصیص می نمایند مغفرت را بگناهان گذشته و مراد باینکه اعمالاً ایستیم  
 مبالغه و حسن عمل ایشان است و در بدر و اظهار رضا از ایشانست بسبب  
 آن عمل شایسته پس فائده از برای ایشان نمی کند و اینها همه بر تقدیر بیست  
 که تسلیم کنیم که عثمان در این امر با اهل بدر شریک است و آن بتنی بر روایت  
 ضعیف ابن عمر است که عایش سابقاً مذکور شد و اما مسکت بیعت رضوان  
 بر تقدیر تسلیم محبت و روایت بیعت حضرت رسول از جانب او استدلال  
 بآن دخول است از چند وجه اول آنکه حق تعالی مطلق کرده اند رضای او را  
 برایمان و بیعت مردود بر بیعت تنها و ایمان عثمان و اضراب او منوع است  
 و احادیث بسیار از اهل بیت سلیم السلام دلالت بر نفای خلفای ثلثه میکند  
 دوم آنکه قبول نداریم که الف و لام المومنین برای استغراق است

خصماً آنکه در این آیه بعد از این وصفی چند مذکور شده است که دولت پرتشاه  
 بجماعت خاصی میکند زیرا که فرموده است بعد از این که پس خدا دانست  
 آنچه در دلباهی ایشانست پس سکنه و ایمان برایشان نازل کرد و ایند  
 و ثواب داد ایشان را نعمتی نزدیک و نعمتی که بعد از بهیست رسانوان بود و بلافاصله  
 نفع خیر بود و رسول خدا ابو بکر و عمر را در این جنگ فرستاد و گرفتند  
 و بنصب آورد رسول خدا علیه السلام را و فرستاد و فتح نمود چنانچه گذشت  
 پس آنحضرت مخصوص است بکلم آیت و آنها که با او بودند و بودن عثمان با آنحضرت  
 معلوم نیست پس و خولش در حکمت معلوم نیست این جواب را بعضی از محققین بکن  
 شیعه گفته اند سوره آنکه بر تقدیر تسلیم عموم آیت و شمول عثمان و اضراب مفاد  
 آیت که به تحقیق که را منی شد خدا از مومنان در وقتی که بیعت میکردند با او  
 در زیر درخت یا بسبب آنکه بیعت کردند با او در زیر درخت و این کی دولت  
 میکند بر آنکه رعای او از ایشان ستم نخواهد بود تا وقت موت ایشان  
 و از ایشان فعلی که موجب عدم رعایا باشد صادر نخواهد شد و مرتکب گیر نخواهند  
 ایشان موافق مشهور چهار و پانصد نفر یا هزار و صد نفر بودند و معصوم است  
 که بسیاری از ایشان مرتکب محرمات و کبایر شدند و اگر آقائی غلامی  
 داشته باشد و یکروز کار خوبی بکند و آقا بگوید که من از تو را منی شد مگر وقتی  
 دغلان کار کردی یا بسبب آنکه فلان کار کردی و در روزی که فرمانی غصبی کند  
 و از او در غضب شود و او را عذیب و تادیب بکند هیچ کس را راجعت  
 نمی کند و او را نسبت بتناقض نمیدهند خصوصاً آنکه آیتی که در ضمن سوره قبل این

آیت بآنکه فاصله واقع شده است صریح است و آنکه قبول این بیعت  
 شرط طموحات است و ممکن است که این بیعت را بر هم زنند زیرا که  
 فرموده است إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ  
 أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى  
 بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيَهُ أَجْرًا عَظِيمًا این درستی که آنها  
 که بیعت می کنند با تو بیعت نمی کنند مگر با خدا است خدا بالای دستهای ایشان  
 پس هر که بشکند این بیعت را پس شکسته است مگر بنفس خود یعنی ضرر آن  
 بخودش عائد میشود و هر که وفا کند با آنچه عهد کرده است با خدا بران پس خود  
 خدا عطا خواهد کرد و او را مزدی بزرگ پس معلوم شد که فائده این بیعت نفی  
 بایشان میرسد و رضای خدای تعالی شامل حال ایشان میشود که امریکه طرف  
 آن باشد از ایشان صادر نکند و در اول در جنگ خیبر که پیچید و بعد از آن  
 معادات با اهل بیت او کردند و دین او را باطل کردند و شرائع او را  
 بر هم زدند و وصی و خلیفه او را معزول کردند و پاره تن او را شمشیر کردند و با آن  
 همه اعمال قبیح علم آن بیعت و خوشنودی خدا کی بایشان باقی می ماند و این  
 مطلب آنکه را بسطی دادیم برای آنکه بعضی از مخالفان این آیت و اخبار را  
 بر عوام شیعه شبهه میکنند و گاه است که ایشان از جواب عاجز می شوند و آن  
 معنی عن قتل من پس آنهم زیاده از نیست که درین رساله احصا توان نمود  
 لذا درین رساله بچندین قبیل از مخالفین و هر که خواهد بر حسب آنها منقطع کرد و چون عاید  
 بنمایند - - - - - معنی اینست که درین رساله و در هر دو عایشه و خفا کی

بنی امیه و بنی عباس و سائر اشقیاء و ارباب بدع را احوال بان کتاب سائر  
کتاب اصحاب نمودهیم مقصد هفتم در بیان امامت سائر ائمه است  
صلوات الله علیهم بدانکه لفظ شیعه را یکی اطلاق میکنند که حضرت امیر المومنین علیه السلام  
بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله خلیفه داند و امامیه و اثنا عشریه را بر کسی  
اطلاق می کنند که همه دو از او امام علیهم السلام را تا بمهدی علیه السلام امام  
و خلیفه خدا و رسول داند و ایشان عصمت را و امامت شریفا میدانند و بعد از  
رسول صلی الله علیه و آله این ابطالب را و بعد از او امام حسن را و بعد از او امام حسین را  
و بعد از او علی ابن الحسین امام زین العابدین را و بعد از او محمد بن علی باقر را و بعد  
از او جعفر بن محمد الصادق را و بعد از او موسی بن کاظم را و بعد از او علی بن  
موسی الرضا را و بعد از او محمد بن علی نقی را و بعد از او علی ابن محمد تقی را و بعد  
از او حسن بن علی عسکری را و بعد از او و حجت بن حسن مهدی را صلوات الله  
علیهما اجمعین را میدانند و حضرت مهدی را از نوع و غائب از اکثر خلق میدانند  
و البته فی سر خواهد شد و بی حد جمع بدعتها خواهد کرد و د عالم را پر از عدالت  
خواهد نمود و مذاهب حق در میان مذاهب فرق شیعه این است پس اکثر  
نویسندگان و مفسرین و اقلیه و بسیاری اهل شیعه هستند و اهل حق و میه و ماست  
نیستند و شعبه باین سنی فرمائی بسیار دارند چنانچه فخر رازی و محمد شهبازی  
و صاحب موافقت و دیگران نقل کرده اند و از بغداد بلکه شمشاد و نجف و زینب  
کیانی که بعد از حضرت امام حسین علیه السلام محمد حقیقه علیه السلام و سیدنا را خلیفه  
میدانند و بعضی گفته اند از خود را مخفی مینمایان نموده است و مهدی دوست



و غائب شده است و ظاهر خواهد شد و بعد از او امامی نیست و بعضی گفته اند  
 که او مرد و امامت با ولاد او رسید و مذاهب باطله در میان ایشان بسیار  
 بود و است و الحمد لله همه منقرض شده و اندویش زیدیه که بعد از حضرت امام حسین علیه السلام  
 قائل به امامت زیدیه پس امام زین العابدین شده اند و بعضی از ایشان حضرت تیسرا  
 بنی فاطمه خلیفه میدانند و بعضی بآن سه خلیفه باطله نیز قائلند و مانند اسما علیه  
 که اسما عیسی پس از حضرت جعفر صادق علیه السلام را امام میدانند و اسمعیل و زین  
 حضرت امام جعفر صادق فوت شد و علایه جنازه او را برداشتند و بر او  
 نماز کردند و ایشان چند فرقه اند بعضی گفته اند که اسمعیل فوت نشد و حضرت صادق  
 از برای تقیته از منصور و وانقی او را پنهان کرد و اظهار مرگ او کرد و بعد از  
 حضرت امام جعفر صادق ایام قلیلی زنده بود و امامت با ولاد او رسید  
 و بعضی گفته اند که او در حیات حضرت فوت شد و نص امامت بر طرف نشد  
 و بعد از حضرت با ولاد اسمعیل منتقل شد و اکثر این فرقه با بعد از مردن ایام  
 طمع شدند و همه عبادات را بر طرف کردند و جمیع معاصی را مباح کردند و از  
 فرقه قیسی در این ایام پنهان هستند و مثل ناسیه که می گفته اند که حضرت  
 صادق علیه السلام زنده است و پنهان شده است و او ظاهر خواهد شد  
 و او مهدیست و مثل فطیمه که بعد از حضرت صادق علیه السلام عبدالله افطخ  
 پسری که آنحضرت را که در ظاهر و باطن هر دو معیوب بود و باین سبب  
 امامت با و منتقل نشد امام میدانسته اند و بعد از او امام موسی را امام میدانستند  
 و عبدالله چند روزی بعد از حضرت صادق علیه السلام زنده بود و فوت شد

و مثل واقفیه که میگفتند که حضرت امام موسی کاظم علیه السلام نزد بیت پنهان  
 شده است و او مهدیست به امامان بعد از او قائل نبوده اند و چند فرقه نامور  
 نیز نفی کرده اند و از جمله این فرقه باطل که سال هزار و صد و نه از هجرت است  
 بیش از سه فرقه مانند امامیه و اسماعیلیه و زیدیه و سائر فرقه باهمه متصل  
 و منقرض گشته اند و از ایشان نیز نامی نمانده است مانند قائلان با امامت  
 محمد پسر حضرت صادق و قائلان با امامت موسی برقع و بعضی که از انبیا  
 ایشان را باطل بدون مذنب آنها که منقرض شده اند امتیاج به بیان ندارد  
 زیرا که مدعی امامت از ایشان ظاهریت و باجماع است معلوم است  
 که تکلیف ساقط نشده است و تکلیف بدون آنکه کسی باشد که بیان تکلیف  
 الهی از برای ایشان کند و تکلیف به معلوم ایشان نبوده باشد تکلیف  
 مالا یطاق است و آن علقه قبیح است و اینها جمیع امت اتفاق دارند  
 بر آنکه مذنب حق در میان امت می باید باشد تا روز قیامت و اینها  
 باجماع مرکب جمیع امت متفق اند بر نفی ماعدای مذاهب موجود و اما  
 اثبات امامت انداخته عمر علیه السلام و البطلان سائر مذاهب خود را هر چند  
 خواسته منقرض شده باشند به پنج طریق عنوان کرد طریق اول طریق نص است  
 و آن دو نحو است یکی مجمل و دیگری متصل اما مجمل جنبه قسم است اول  
 آنکه صاحب جامع الاصول از صحیح بخاری و مسلم از جابر بن سمرة روایت  
 کرده است که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که گفت  
 بعد از من دو ازده امیر این خواهند بود پس هر که گفت که آنرا شنیدم از پدر

این حدیث صحیح در تمام  
 علی بن ابی طالب علیه  
 السلام و یحییٰ بن ابراهیم

پرسیدم که چه گفت گفت فرمود که همه از قریش اند و بر روایت دیگر فرمود  
 که پیوسته امر مردم ماضی و جاریست با دایم که دوازده مرد و اسب  
 ایشان باشند و مسلم بسند دیگر روایت کرده است از جابر که گفت با پدرم  
 رفتم نزد دست رسول خدا پس شنیدم که میگفت پیوسته این بن عزیز و غالب منبع و بطن  
 است تا دوازده خلیفه پدرم گفت که فرمود که همه از قریش اند و باز بسند دیگر همین  
 مضمون روایت کرده است و بجای بن اسلام گفته است و باز در جامع الاموال  
 همین مضامین را از صحیح ترمذی و نسائی روایت کرده است و در بعضی از روایات  
 آنست که از آن حضرت پرسیدند که پس بعد از آن چه خواهد بود فرمود هیچ و هیچ و در بعضی  
 روایات چنین است که پیوسته این بن تا بم و بر پاست تا دالی ایشان باشند و دوازده امیرین  
 و در صحیح مسلم از عامر بن ابی وقاص روایت کرده است که نوشتم بسوی جابر  
 بن سمر که خبر ده مرا بجزئی که شنیده از رسول خدا پس بمن نوشت که شنیدم  
 از رسول خدا در روزجه و پسینی که اسلی را شکار کرد گفت پیوسته  
 دین بر پاست تا قیامت برپا شود و بر ایشان دوازده خلیفه خواهند بود  
 از قریش و در روایت دیگر تمه این حدیث آنست که پس بیرون می آیند  
 در و نحوئی چند نزد یک قیامت و در کتب معتبره ایشان بچندین سید  
 از شعبی و از مسروق روایت کرده اند که گفت مانند این سجد و بودیم و قرآن  
 بر ما میخواند پس مردی برخاست و پرسید که آیا از رسول خدا پرسیدند که چند  
 خلیفه بعد از خواهند بود و عبد الله گفت تا من براق آمم و کم کسی این را از من  
 نه پرسید بلی سوال کردیم حضرت فرمود که دوازده نفر خواهند بود و نبقائی

بنی اسمعیل و چه از قریش خواهند بود و آنرا بوجیه روایت کرده اند  
که رسول خدا فرمود که پیوسته امر است من شایسته است تا بگذرد و دوازده  
خلیفه که همه از قریش اند و آنرا پس روایت کرده که حضرت رسول خدا فرمود  
که پیوسته این بن برپاست تا دوازده خلیفه از قریش پس هرگاه ایشان  
برند زمین برون خواهد آمد با اهلش و ایضا از عبد الله بن عمر روایت کرده اند  
که حضرت رسول فرمود بعد از من دوازده خلیفه خواهند بود و ایضا روایت  
کرده اند که ابن عمر گفت یا ابی الطفیل که دوازده خلیفه بشمار بعد از ان هیچ و پنج  
قتل و قتال خواهد بود و ایضا مرویست که از عائشه پرسیدند که چند خلیفه از شما  
حضرت رسول خواهد بود گفت حضرت مرا خبر داد که دوازده خلیفه خواهند بود  
گفتند کیستند گفت نامهای ایشان نزد من نوشته است باطای رسول خدا  
گفتند بگو یا که در کعبت و برین صفین با ناطق بسیار دیگر روایت کرده اند  
و در صحیح بخاری و مسلم از عبد الله بن عمر روایت شده است که رسول خدا  
فرمود که پیوسته این امر در قریش خواهد بود و دوازده نفر و دهم و دوازده نفر  
و آنرا اسحاق بن سیمان بهیسی روایت کرده اند که گفت یا رسول الله  
مرا خبر داد از پدرانش از عباس که حضرت رسول فرمود که اسی محمد از قریش  
من دوازده خلیفه خواهند بود پس امور کریمه و شدت غنیمه و خواهد داد  
پس مبدی از فرزندان من بدو خواهد آمد و خدا امر او را در کیشب بمقد  
خواهد آورد پس زمین را پر از عدالت خواهد کرد و بعد از آنکه پراور شود  
و در زمین خواهد ماند آنقدر که خدا خواهد پس قبال بیرون خواهد آمد و وجه اولست

این احادیث بر خلافت همه ائمه اثنا عشر علیهم السلام آنست که از جمیع فرق  
 اسلام هیچ فرقه قائل بوجوب این عهد و از خلفا و از ده امام خصوصاً  
 که همه از قریش باشند و بوجوب استمرار خلافت تا خلق باقی باشند نیست  
 مگر فرقه اثنا عشریه از فرق شیعه پس همین احادیث که در جمیع صحاح ایشان  
 مکرر و وارو شده است مذهب ما ثابت شد و همه مذاهب دیگر باطل شد  
 و از غرایب توجیهات مخالفان آنست که بعضی از ایشان خواسته است  
 که این احادیث را موافق مذهب خود کرده اند گفته است که خلفای  
 اثنا عشر سه خلیفه اول و امیر المومنین و امام حسن هفت و دیگر از  
 بنی امیه اند و دیگری گفته است که مراد سلمای خلفایند و ایشان بعد از امام  
 حسن عبداللّه بن زبیر و عمر بن عبدالعزیز و پنج نفر دیگر از بنی عباس اند و این  
 دو توجیه در غایت سخافت است زیرا که همه خلفای بنی امیه و بنی عباس  
 در شقاوت و ضلالت و جهالت شبیه یکدیگر بودند مگر عمر بن عبدالعزیز که  
 بعضی الطواغیت داشت پس در میان اینها بعضی را انتخاب کردن و بعضی را  
 رد کردن بیوجه است و اینها ظاهر همه احادیث و افعال استمرار خلافت  
 ایشانست و بعضی صریح است که تا روز قیامت مستمر خواهند بود  
 و در بعضی مذکور است فَاذْأَمْضُوا مَا جِئْتُمُ بِالْكِتَابِ یعنی چون این  
 کتاب بر وند زمین با شش موع می آید و نظام عالم بر طرف شود و بعضی  
 صریح است که خلافت قریش تا روز قیامت باقیست پس معلوم شد که این  
 توجیهات و هر سی ایشان نمی کنند و این احادیث و روایات مدعیان وافی

بوجوب خلافت  
 و استمرار

و لایق آنست که احادیث ثقلین است و مثل آنهاست که ولایت می کنند  
 بر آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله امر بتأبیت قرآن و اهل بیت نمود  
 و فرموده که اینها از یکدیگر جدا نمی شوند تا روز قیامت و مخالفان خلفای ایشان  
 متعصن شده اند و بغضات احدی از اهل بیت قائل نیستند و ائمه اسما علیه  
 اگر باشند فاسق ملحدی چند اند که در ظاهر تاج سلاطین شیعه اند و بغض و فجور  
 و انواع معاصی معروف اند و هیچ عاقلی تجویز امامت ایشان نمی کند  
 و تزیید نیز در اصول دین خود متمسک نمیستند و با اعتقاد ایشان هر فاطمی  
 نسبی که خروج بیعت کند امام است و ائمه که الحال ایشان دعوی امامت  
 آنها میکنند اگر نسب ایشان ثابت باشد باید که عارف با حکام الهی معارف  
 قرآن بوده باشند؛ آنکه صادق باشد تقارنت ایشان با کتاب خدا  
 و حال آنکه اکثر ایشان چهلند کذب است و در فروع دین خود و در اکثر  
 مسائل مستند ابوحنیفه اند و بر خصوص امامت خود حجتی و برهان ندارند و بقیه  
 بر امامت خود و ائمه و نه اجماعی منعقد شده است بر آن بلکه مانند سایر سلاطین  
 جور بعبه و استیلا با شاور می شوند و این را امامت نام کرده اند و افش  
 اهل بیت را مانند حضرت باقر و صادق و عیسیا سب میکنند و سزا  
 میگویند با آنکه جمیع امت بغیر ایشان و خوارج اقرار بفنس و جدیت و عدالت  
 ایشان دارند و ازین جهت ایشان را اند خوارج اند لکن در احادیث  
 اهل بیت عیسیا السلام وارد شده است که زیدیه را تیار اند از مخالفان زیرا که  
 بشیعیان عداوت دارند و با عداوت میکنند و زیدیه با عداوت میکنند

سوره ابن ابی الحدید از صاحب جلیه الا ولیار وایت کرده است و در نص  
 احمد بن حنبل و خصائص نظری نیز مذکور است که حضرت رسول فرمود که هر که  
 خواهد زندگانی او مثل زندگانی من گردد و مثل مردن من باشد و در جنت  
 عدن که خدا بدست قدرت خود آنرا غرس نموده و منزل من است ساکن شود  
 باید بعد از من ولایت علی ابن ابیطالب را اختیار کند و پیروی کند امامان  
 و اوصیا از فرزندان او را بدرستی که ایشان عترت منند و از طینت من خلقت  
 شده اند و فهم من و علم مرا حق تعالی روزی ایشان کرده است پس ای جمعی  
 از امت من که تکه نیب ایشان نکنند و میان من و ایشان قطع نکنند و رعایت  
 من را حق ایشان نکنند خدا شفاعت مرا با ایشان نماید چنانکه هر روز خشنود  
 کرده است که حضرت رسالت فرمود که فاطمه بیعت و سرور و دل من است  
 و دوپیش من پیوسته دل منند و شوهرش نور و یمن من است و امامان از اولادش  
 ایمان پروردگار منند و ریسائی اند کشیده میان او و میان خلق او هر که  
 چنگ زند و متابعت ایشان نجات یابد و هر که از ایشان تخطت نماید و جدا  
 شود بدرک اسفل و اصل گردد و ازین باب احادیث و کتب معتبره ایشان  
 بسیار است و چون در مصالح ایشان نبود ایراد نموده و اما نص مفصل چون  
 خلافت امیرالمومنین ثابت شد نص آنحضرت بر امام حسن و نص امام حسین  
 و همچنین نص بر کلب بر دیگری تا حضرت مهدی صلوات الله علیه بر جمیع رعیان  
 فوق و مومنان و میه که در عصر نهمین هزار نفر از ایشان در هر طریقی  
 و میه چیده اند متواتر است و در تصانیف و کتب خود ثبت کرده و اندوخته

کتاب نص مفصل در امامت  
 احمد بن محمد بن حنبل

که ایشان را داعی بر این امر بغیر دیانت و حقانیت نبوده زیرا که پیش ملک  
 و مال و پادشاهی با مخالفان بوده و ایشان قاهر و غالب بوده اند  
 و با نهایت خوف از ایشان بنهاد این اخبار و آثار می نموده اند و اگر سخن  
 ایشان دینا بوده و بایست که بخفای جوهر مخالفان متوسل شوند و از بیم و خوف  
 نجات یابند و عزیز و مکرم باشند با آنکه میدانیم که اکثر ایشان از اهل سدا  
 و صلاح بوده اند و نهایت استرا از کذب می نموده اند و هر که با ایشان  
 وجهات ملاحظه این روایات نماید البته او را عظم حاصل می شود بحقیقت  
 آنها و در کتب معتبره شیعه احادیث و از ده امام و نامهای مقدس  
 ایشان از حضرت رسول و از مرکیب از حضرات ائمه معصومین صلوات الله  
 علیه و علیهم متواتر است و همه مقرون به عجز است زیرا که اسامی و صفات  
 و ابد و امهات بزرگ را قبل از وجود ایشان خبر داده اند تا غیبت امام و از  
 و احوال و مخفای میلاد او و البته که شش است بر این حدیث از زبان  
 حضرت امام زین العابدین تا زمان قائم علیهم السلام میان شیعه و سنی  
 معروف و مشهور است و منقبوط بوده پس در این حدیث را شک و شبهه  
 نیست طریق دوم انقیص است و شک نیست در آنکه مریدان  
 عیسای مسلمان نقل کرده اند از جمیع اهل علم و معصومان مخفای و نسب خویش  
 کرده اند در علم و صلاح و در عزم و فطائل و مناقب و اخلاص خود  
 همه اتفاق دارند بر این و در مشکلات کامل و قاطع و قانع مردم و نقیبه  
 ایشان رجوع می نموده اند سخن ایشان را حجت و قیاس میدانند و در جمیع

در ضمیمه اول قسمت خدای  
 انصاف است همین در عهد در  
 مختصری که در این عصر  
 موعود منقول است



کا نام اور عایا بود و اندوہمہ خلقای بنی امیہ و بنی عباس ایشانراستی  
 مقام خلافت میداشتند و از ایشان در حساب بودہ اند و کتب تواریخ  
 و احادیث عامہ و خاصہ شہون است باین مراتب و منافع و مناقب خصوص  
 حسین صلوات اللہ علیہا زیادہ از آنست کہ احصا توان نمود و در جامع الاصول  
 از صحیح بخاری و مسلم و ترمذی از برادر بن عازب روایت کردہ است  
 کہ گفت دیدم رسول خدا را کہ حضرت امام حسن را بر دوش خود سوار کرد و بود  
 و میگفت خداوند من این را دوست میدارم پس تو او را دوست دار  
 و ایضا ہمہ از برادر روایت کردہ اند کہ حضرت روزی حسن و حسین را دید  
 پس گفت خداوند من اینہا را دوست میدارم پس تو ایشانرا دوست دار  
 و ایضا در جامع الاصول از صحیح ترمذی از ابن عباس روایت کردہ است  
 کہ رسول خدا امام حسن را بر دوش خود سوار کرد پس مردی با امام حسن گفت  
 بر نیگو مر کہی سوار شدہ اسی کو کہ حضرت فرمود کلا و نیز نیگو سوارہ است و ایضا  
 از صحیح ترمذی از انس بن مالک روایت کردہ است کہ از حضرت رسول  
 پرسیدند کہ کدام یک از اہل بیت تو نزد تو محبوب تر اند فرمود کہ حسن و حسین  
 و میگفت بنظر من کہ بطلب از برای من دو پسر مرا چون می آمدند ایشانرا می بوسید  
 و در ہر میگرفت و بخود می چسباند و ایضا از صحیح فربر از ابو ہریرہ روایت  
 کردہ است کہ بار رسول خدا بودم بسیار سی از روز و با من سخن میگفت من  
 با حضرت سخن نگفتم تا رفت بہ بازار بنی قینقاع پس برگشت تا بمنزل فاطمہ  
 آمد و گفت آیا کو دک من اینجا است یعنی امام حسن عید السلام پس دیدم

کہ بیرون آمد و بسوی آنحضرت دوید و دست در گردن یکدیگر آوردند  
 پس حضرت رسول فرمود که خداوند اسن این را دوست میدارم پس<sup>دار</sup>  
 تو او را دوست دار هر که او را دوست دارد و در صبح بخاری مسلم  
 نیز این مضمون را از ابوهریرہ روایت کرده است کہ حضرت رسول  
 لَمْ يَجِأَنَّ فَاطِمَةَ وَ سَهْمَةَ مَرْثِيَةَ حَسَنِ ابْنِ عَلِيٍّ لَمْ يَكُنْ مَبْرُكًا  
 بودند چون حضرت او را دید و سہتا را گشود و او را در بر گرفت و گفت  
 خداوند اسن این دوست میدارم پس تو او را دوست دار و هر که او را دوست  
 میدارد و تو او را دوست دار پس ابوہریرہ گفت بعد از آنکہ من این را از آنحضرت  
 شنیدم هیچ کس نزد من دوست تر نبود از حسن بن علی و ایضا از صحیح ترمذی از اسات  
 روایت کرده است کہ بشی باقی بنی خدیجہ حضرت رسول بقم و بدم کہ حضرت  
 پیغمبری بروی را نہای خود گذاشتہ و جامہ بروی آن پوشانیدن است چون  
 از حاجت خود فارغ شدہم پرسیدم کہ بہت آنچه در بر گرفته پس جامہ را برداشت  
 و بدو حسن حسین بروی را نہای او خوابید و اند پس گفت اینہا دو پیشند و دو  
 دخترند خداوند اسن اینہا دوست میدارم پس دوست دار اینہا را و و  
 کہ اینہا را دوست دارد و ایضا از صحیح ترمذی از علی بن موسی روایت  
 کردہ است کہ حضرت رسول فرمود کہ حسین از من است و من از حسینم خدا  
 دوست دارد و ہر کہ حسین را دوست دارد و حسین علی بہت از باطن این اثر  
 در جامع الاصول در شرح این حدیث لَفَّ است کہ بعد از نوزاد فرزند است  
 یعنی از جلا اسباطی است کہ نوزادان معقوب بودند و نامی کوہ را یعنی پیغمبر است

و در نهایت گفته باز همین حدیث را نقل کرده است و در تفسیرش گفته است  
 یعنی بمنزله ایست از احتیاط و در غیر خوبی گفته است که در حدیث دیگر وارد شده است  
 الحسن و حسین و سبط رسول الله اند پس گفته است یعنی دو طائفه و دو قطعه اند از آنحضرت  
 و آیتنا از صحیح ترمذی روایت کرده است از ابوسعید خدری که رسول خدا گفت  
 حسن و حسین بهترین انسانها هستند و آیتنا از صحیح بخاری مسلم و ترمذی روایت کرده است که مروی  
 از عبداللہ بن عمر پرسید از خون پشه و کشتن آن در حال احرام این عمر گفت مردم  
 بجای گفت از مردم عراقم این عمر گفت نظر کنید باین مرد که سوال می کند از من  
 از خون پشه و ایشان فرزند پیغمبر را کشتند و شنیدم از رسول خدا که گفت  
 در حق او و برادر او که ایشان دو کل بوستان منند و در دنیا و گفت ایشان سید  
 و بهتر از بنو نمان اهل بهشتند و آیتنا از صحیح نسائی روایت کرده از عبداللہ بن  
 از پدرش که گفت رسول خدا بیرون آمد از برای نماز شام یا خفتن حسن و حسین را  
 بر دوش داشت پیش ایستاد و او را بر زمین گذاشت و بکبر نماز گفت و در آن نماز  
 یک سجده بسیار طول داد من سر برداشتم دیدم که آن کو دوک بر پشت آنحضرت  
 سوار شده است حضرت در سجود است پس باز بسجود برگشتم و چون حضرت از  
 نماز فارغ شد مردم گفتند یا رسول الله یک سجده را بسیار طول دادی تا آنکه گمان  
 کردیم که امری حادث شده یا وحی بر تو نازل شده فرمود که اینها نبود و لیکن  
 پسوم بر پشت من سوار شده بود و نخواستم تعبیل کنم او را تا بجابت خود برسد و لذت  
 خود را بیاورد و از بخاری سنن ابوداؤد و ترمذی و نسائی از حسن بصری روایت  
 کرده است که ابو بکر گفت من دیدم حضرت رسول را بر منبر و حضرت امام حسن

برپوشش بود و گاهی نگاه بر مردم میکرد و گاهی نگاه با دیگر و میگفت این فرزندان  
 سید و بزرگوار است و شاید خدا بسبب اصلاح کند میان و و کرده و عظیم از  
 است من آنرا صحیح بخاری ترجمی از افسر روایت کرده است که احدی شبیه  
 بنو و رسول خدا الحسن و حسین صلوات الله علیهم و احادیث در فضائل ایشان زیاده  
 لحد و احصا است و آنچه گذشته از نزول آیت تطهیر و مبارک و غیر اینها فضیلت  
 ایشان کافی است و اگر اینها محبت و امامت ایشان خصوصاً امامت حضرت  
 و رسول بود هیچ معلوم است که محبت رسول تابع محبت خداست و محبت آنحضرت  
 از راه قربت و بشریت نبوده چنانچه مکرر بیان شده و هرگاه ایشان محبوب خدا  
 و احب اهل بیت بسوی آنحضرت بوده باشند پس باید که و رقب نزول حق تعالی  
 و در کلمات از جمله است زیاده باشند کرامیر المؤمنین که به لایحه فضیلت  
 آنحضرت معلوم شده و در تمام این احادیث و روایات مذکور است  
 رَأَوْهُمْ خَيْرٌ مِنْهُمْ كَمَا مَعْنَى پدیدار ایشان بهتر است از ایشان پس احق خواهند بود  
 بدو است از جمیع خلق خصوصاً از آن منافقان که در زمان ایشان بجهت مقصدی  
 خدمت نمودند و حضرت رسول ایشان را در موطن تنگدست کرده بودند و آید  
 کسی که دوستی او مستمر محبت خدا باشد باید که محبت معرفت او از آن بدین باشد  
 و هرگز آنکه و گمانی نکرده باشد و ادعای او است و وجوب ایتام است و محبت  
 خواهد بود و آید کسی که آن اختصاص حضرت رسول و ستم باشد که فدیه و زیاده  
 و من از اویم و شبیه کرده باشد او را بسبب منی اسرائیل که بنیاد و رقبای ایشان  
 بوده اند احق است به دوستی از دیگران و همچنین بهترین جوانان اهل بیت بودند

دلیل است بر فضل ایشان بر همه عالمان **إِلَّا مَا أَخْرَجَهُ الدَّلِيلُ** زیرا که بافتاد  
 اهل بهشت همه جوانانند و پیرو بهشت نمی باشد و اگر مردی باشد که جوان  
 از دنیا رفته باشد آن خلعت زیارتی که ایشان در سن کبالت و شیخیت  
 شهید شدن اند با آنکه باز مدعای ماثببت می شود زیرا که بسیاری از پیغمبران  
 مانند یحیی علیه السلام جوان از دنیا رفته اند هرگاه افضل باشند از ایشان البته  
 معصوم و مقتدا و پیشوای خلق خواهند بود و اگر کویند چون ایشان در سن جوانی  
 بودند فرمود که ایشان بهترند از جمعی از اهل بهشت که در سن جوانی باشند این نیز  
 بی وجه است زیرا که ایشان در آنوقت در سن طفولیت بودند نه در سن شباب  
 و بر تقدیر تسلیم باز مطلب ماثببت است زیرا که هرگاه ایشان در سن طفولیت  
 بهتر باشند از همه اهل بهشت در وقت شباب باز از فضیلت ایشان بر وجه تمام  
 ثابت میشود و از غرائب آنست که عامه خواسته اند و برابر این حدیث  
 فضیلتی از برای ابو بکر و عمر اثبات کنند حدیثی وضع کرده اند که ابو بکر و عمر سیه پیران  
 اهل بهشت اند غافل از اینکه در بهشت پیر نمی باشد و آن احتمالات و کبر باطل است  
 چنانکه دانستی بآنکه این حدیث ضعیف است که خود متفرد اند بقل آن و از پسر عمر  
 نقل کرده اند که متهم است در این باب ببحر نفع و بعد اوست امیر المؤمنین علیه السلام  
 معروف است منافات دارد با حدیث سید اشباب اهل جنة که عامه و خاصه  
 بطرق متواتره روایت کرده اند و ایضا منافات دارد با روایتی که در کتب معتبره  
 خود روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود که فرزندان عبدالمطلب سادات  
 و مهتران و بزرگوران اهل بهشت اند من علی و جعفر و پسر ابوطالب و حمزه و حسن

حسین فرزندان حسین تاهدی علیه السلام و اگر گویند مراد آنست که ایشان  
 بهتر اند از جمعی از اهل بهشت که در آن وقت در سن کمولت بوده اند با آنکه  
 بسیار بعد است نفسی با ایشان نمی بخشد زیرا که دلالت نمی کند بر تفضیل ایشان بر  
 که در آنوقت در سن شباب با طفولیت بوده اند مانند حضرت امیر و حسین  
 علیه السلام و مثل این حدیث آن حدیث است که در برابر آنکه مَدِیْنَةُ  
 الْعِلْمِ وَ عَلَیْهِمَا نَضَعُ كَرَاهَةً وَ احاط کرده اند که و عمر سقفا غافل از نیک شهر  
 سفت میدار و و ایضا حدیث طول دادن سجود برای آن بزرگوار دلالت  
 بر نهایت قرب و منزلت او میکند نزد پروردگار که آنحضرت ترک آداب  
 و سنن جماعت که در آن تخفیف مطلوب است نماید از برای آنکه خود هوشیار  
 بمل آید و بسا و اخلاط مبارکش بر نهد و اگر هر یک از اینها برای اثبات اوست  
 کافی نباشد شک نیست که از مجموع اینها معلوم می شود مرتبه افضلیت که مخصوص  
 ایشان بوده و اهل عصر ایشان با ایشان و در آن شریک نبوده اند پس احق  
 و اوی خوانند بوده است زیرا که ترجیح مرجوح و تفضیل منقول عقول متعین است  
 ضریقه سوم عصمت است و بیانش آنست که بر برین تنبیه و تنبیه موجب  
 عصمت اوست و اثبات کردیم و هیچ فرق و ای آنها عصمت و توفیق بر عصمت  
 دوم و عصمت بعد از خود و خود می کنند نیست پس بعد از آن نه بهشت  
 و نه هب آنها عشره حن است طریق چهارم مجزوه است و از باب ر زده  
 مسلمات است و بیستم معجزات بیحد و احصا و در شرح و در میان شیعیان این نور  
 رویداد میان عامه نیز متواتر است چنانچه این ملاک شافعی در مطلب سول

و آبن صباغ یکمالی در فصول مهمه و ملاحمی و رشوا به البتوت و دیگران  
 از علای عامه در کتب خود ایراد نموده اند و آینه را که امامت نام کرده اند حتی  
 بر دست نواب و سزای حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه بجزات عظیم  
 جاری میشد که بآن سفارت و نیابت ایشان را می دانسته اند طریق پنجم  
 اجماع است و بیانش آنست که همه امت متفق اند در آنکه مذهب حق بر توفیق  
 از نهایی که در میان است و آن مذاهب و یکر باطل کردیم بدلیل عدم نص  
 و عدم عصمت و عدم معجزه و عدم افضلیت با اتفاق زیرا که اکثر این طوائف  
 قائل با مورد مذکوره و در همه الله خود که دعوی امامت ایشان می کنند نیستند و  
 که قائل باین امور هستند مثل ناووسیه و واقیفه و راسل امامت الله اثنا عشر  
 شریک اند پس اصل امامت شان باجماع همه ثابت است و دعوی و  
 وضیت و حیات که مخصوص ایشان است بهصوص متواتره ثابت شد و وجوب عدد  
 اثنا عشر در خصوص ایشان و ثبوت موت ایشان باطل است و طریق دیگر از برای  
 اثبات امامت ایشان هست که کسی که اندک انصافی داشته باشد و خود را  
 از تعصب خالی کند و طالب حق باشد و در آنها قائل کند البته هدایتی می باید  
اول عمومی که از ایشان در جمیع فرق عالم منتشر گردیده و عمومی که هر یک از  
 شایسته علمایی از آنها متذکر جمیع آنها در ان الله ما عیهم السلام جمع شده است  
 چنانچه سابقا مذکور شد که جمیع عمایه رعیت حضرت امیر المومنین علیه السلام اند  
 و همه از انحضرت اخذ کرده اند و خود را غصب با و میکردانند و در جمیع علوم از  
 اصول دین و احکام شریعت و تفسیر قرآن علم عربیت و طب و حکم و وصایا و آؤا

و علم اخلاق و معاشرت و سیاست و نجوم و غیر آنها همه از آنحضرت نقل کرده اند  
 و کلام او را میچ و انستند و راه اعتراف می بر آنها گشود و اند با آن عداوتی  
 که اکثر فرق از برای اغراض باطله با او داشتند و همچنین هیچ این علوم را از آنحضرت  
 درایت او اخذ کرده اند و کسی از اهل علم و فضل و جلالت و علو و رجا ایشان شک  
 نکند و است و در زمان حضرت امام زین العابدین علیه السلام چون طایفین این  
 مستولی شده بودند و کفر عالم را گرفته بودند و دقیقه شدید بود و مردم را بآنچه در او نمیداد  
 اگر سایر علوم کمتر از آن حضرت منقول گردیده و ادعیه که از آنحضرت منقول شده  
 مانند بحیثه کامل که بکتاب سوره شبیه است و معلوم است که با الهام الهی بر زبان  
 سنجیدین آنحضرت جاری گردیده و باین سبب آنرا با نبیل اهل بیت و زبور آل محمد  
 مقرب ساخته اند و سوره را در عید این شکسته بل چندین برابر صحیفه ازاد عید آنحضرت  
 جمع کرده ام حفا که اگر آنها نمی بودند در طریق مناجات با قاضی الحاجات نمی دانستند  
 و آداب حسن و همتا طیلید و اطوار پسندیده آنحضرت که کتب خاصه و عامه با آنها  
 زینت یافته برای ادب باب حال اصحاب زهد و ریاضت و کمال سر مشقی است  
 که بآن استماع می توانند و چون در زمان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیه السلام  
 که او از زمان بنی امیه و اوایل دولت بنی عباس بود از آن دو بزرگوار آنقدر از  
 مسائل حلال و حرام و علم تفسیر و کلام و قصص انبیاء و سیر تواریخ ملوک عرب و عجم و غیر آنها  
 از غرائب علوم منتشر گردید که عالم را فرا گرفت و محدثان سنی و در اطراف  
 عالم منتشر گردیدند و پیوسته در مناظرات و مباحثات بر مبنای جمیع فرق غالب  
 بودند و چهار هزار کس از علمای مشهور از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند



و اکثر ایشان صاحب تصانیف بودند و چهار صد اصل در میان شیعیان رسید  
 که اصحاب باقر و صادق و کاظم و رداایت کرده بودند و ایشانرا در هیچ حکم احتیاج  
 بر رجوع بعلمای مخالفان نبود بلکه همه محتاج ایشان بودند و ابوحنیفه و سایر علما  
 و قصات ایشان هرگاه در مسئله عاجز و حیران می شدند رجوع بمحمد بن مسلم و امثال  
 از اصحاب آنحضرت می نمودند و محمد بن نعمان که یکی از اصحاب آنحضرت بود و در  
 طایف المحافل کوفه و کافی داشت آنقدر علمای ایشانرا در مناظرات و مباحثات  
 عاجز میکرد که آن طاعین او را شیطان الطاق میگفتند و شیعه او را مومن الطاق  
 می نامیدند و هشام بن الحکم و هشام بن سالم و محمد بن مسلم و زراره و امثال ایشان  
 در فنون و علوم خصوصاً هشامین در علم کلام چندان ماهر گردیده بودند که در  
 مجالس خلفا و امرا با علمای مشهور مخالفان مباحثات میکردند و بر همه غالب بودند  
 و حضرت امام موسی کاظم علیه السلام نیز در علوم و در این مرتبه بود تا آنکه هارون  
 ملعون او را حبس کرد و حضرت امام رضا علیه السلام در مدت قلیلی که در خراسان  
 بود آنقدر علوم و آثار از آنحضرت منتشر شد که کتابهای مفرد و در این باب  
 جمع کرده اند و مامون عباسی جمیع ظل راجع کرد که بآن حضرت مناظره کنند  
 شاید عجز آن حضرت ظاهر شود و بر همه غالب آمد و همه اقرار بامامت آنحضرت کردند  
 و بدین حق درآمدند و حضرت امام محمد تقی علیه السلام در سن نه سالگی امام شدند  
 و در سال اول بهمنش بکج رفت و اکثر شیعیان از اطراف عالم بکج آمدند که بخدمت  
 آنحضرت برسند و اکثر ایشان فقهایی مشهور بودند و در سه روز ایام منی قتی هزار  
 مسئله طریقی غیر آنرا برینج حق جواب فرموده که همه حیران شدند و در مجلس مامون

با یحیی بن اکتوم و سایر علمای مشهور ایشان مناظره کرد و همه طریم شدند و احوال  
 بفضل و امام است آنحضرت نمودند و حضرت امام علی نقی و امام حسن عسکری علیهما السلام  
 بسبب محبوس بودن ایشان در سرزمین رومی اگر چه مردم کم نمیدانست ایشان  
 می توانستند رسید و احوال ایشان کمتر و ایت شده است اما هر سال  
 حوالین بسیار از شیعیان بایشان میرسید و جواب آنها را می نوشتند و مسائلی که بر  
 مشتبه می شدند بر ایشان عرض میکردند و احوال ایشان را بر احوال سایر فقهایی خود  
 ترجیح میدادند و کسی دعوی نمی تواند کرد که ایشان این علوم را از علمای مخالفین  
 یا راویان ایشان آموخته اند و اندر آنکه هرگز کسی احدی از ایشان را ندیده بود و گفته اند  
 از حدیث و کرده باشند و اینها عموم ایشان مبین عموم دیگران و مخصوص ایشان  
 و بهر حال محتاج بایشان می بودند و در علم و ایشان محتاج با حدیثی نبودند پس معلوم  
 میشود که این علم لدنی است که از جانب خدا و رسول بایشان رسیده است  
 و حق تعالی ایشان را مخصوص بآن کرده اند که مغرور و نیاورده است باشند  
 و این را سمجوه ایشان کرده اند و چنانچه سمجوه جد ایشان حضرت سالت بن  
 که عموم اولین و آخرین و قاصص انبیاء و مرسلین را بدون آنکه در کتابی بنویسند از ائمه  
 باشند و آورده و حق هر آنکه جمیع است اجماع کرده اند بر بشارت و عدالت  
 ایشان و هیچ کس قدرت نکرد که قدحی در احدی از ایشان بکند یا فتنی و فتنی  
 بایشان نسبت دهد با آن سعی که دشمنان ایشان از غفله و احوال و سدان و ربط  
 و تبه ایشان می نمودند و هر که انظار عداوت ایشان می کرد و مقرب خود میداشت  
 و کسی را که کمان ولایت و محبت ایشان بود می بردند و دور میکردند و محسوس

کمال است  
 جمیع است  
 از حدیث و مرسلین  
 و عدالت

میگردانند بلکه در مقام قتل استعمال او بی آمدن زیر آید میدهند که اکثر خلق اعتقاد  
 بر امامستی که تالی رتبه نبوت است نسبت با ایشان دارند و شیعیان ایشان در اطراف  
 بلاد منتشر گردیده اند و دعوی صدها معجزات و عصمت از معاصی و زلات از برای  
 ایشان میکنند حتی آنکه غالیان باعتبار غرائب احوال محاسن صفات و انجباء  
 از منیبات و سایر معجزات که از ایشان میدیدند بعضی اعتقاد پیغمبری و بعضی اعتقاد  
 خدائی در حق ایشان کردند و با این مراتب با و فورا عهد و پیمان نمودند  
 و اقزائی در حق ایشان گفتند و یا نسبت معصیتی و خطائی با ایشان بدینند با آنکه فتنم  
 که عادت چنین جاری شده است که کسی که اندک منزلتی و رتبه در میان مردم  
 بهرساند و در علم یا صلاح از زبان دشمنان سالم نمی ماند و البته عیبی چند از برای او  
 اثبات نمی کنند و امری چند در حق او اقزای می کنند که قدر او را پست کنند و او را از مرتبه خود  
 بیندازند پس این از جمله معجزات ایشانست که حق تعالی دست و زبان دشمنان  
 ایشان را بسته است و رتبه ایشان را در میان دوست و دشمن بمرتبه ظاهر گردانیده  
 است که کسی یارای تهمتی و اقزائی در حق ایشان ندارد و سوره آنکه فرق  
 اسلام خواه آنها که ایشان را امام میدانند و خواه آنها که امام میدانند همه اتفاق  
 نموده اند بر نفیست و عدالت و طهارت و علو قدر ایشان که قلیلی از خوارج  
 و اشباه ایشان که از فرق اسلام خارج اند و همه اقوال ایشان را حجت میدانند  
 و روایات از ایشان نقل می کنند و در کتب خود ایشان را با نهایت تعظیم و تکریم  
 نقل می کنند و در آن نیز شکی نیست که جمعی کثیر از فضلاء اصحاب حضرت باقر و صادق  
 و سایر ائمه معصومات علیهم السلام اند از اهل عراق و حجاز و خراسان و فارس

و غیر ذلک مانند زراره و محمد بن مسلم و ابو بصیر و برید و وهشام بن محمد بن کثیر  
و من الطاق و ابان بن ثعلب و سوادیه بن عمار و جماعت بسیار که احصائی  
و در کتب رجال و فهرستهای علمای شیعه مسطور اند و ایشان سالی اهل شیعه بودند  
و رفقه و حدیث و کلام و کتابها تصنیف کرده اند و سائل را جمع نموده اند و هر یک  
از ایشان اتباع و شاگردان بسیار داشته اند و پیوسته بخدمت آن  
علیهم السلام می آمد و اندوام حدیث می شنیده اند و بران و سایر بلاد و برکنی  
و در کتب خود ثبت میکرده اند و از ایشان روایت می نموده اند و معجزات  
از ایشان منتشر میگردد و آینده اند و اختصاص ایشان بآنمه علیهم السلام معلوم است  
چنانچه اختصاص ابو یوسف و سائر شاگردان ابو حنیفه با او و اختصاص شاکر بن  
ثاقبی با برهمه کس معلوم است و شک نیست که آنمه علیهم السلام بر اقوال  
و احوال ایشان مطلع بود و اندکی غالی از حد و شت نیست یا این جماعت و آنچه  
نسبت با حضرت میدهند از مذاهب شیعه راست میگویند و معتقد  
یا دروغ میگویند و مبطل اند اگر مادیان اند و آنچه نسبت با آنمه خود میکنند  
از دعوی امامت و نفی برایشان صدور معجزات از ایشان و فسق و کفر  
مخالفتان ایشان پس همه این مراتب حق و ثابت است و اگر دروغ میگویند  
چرا آنمه ایشان با علم با اقوال و احوال این تبری از ایشان نفی نموده اند  
و کذب و بطلان ایشان را ظاهر نموده و چنانکه تبری از مذاهب باطله ابو الحنفی  
و غیره بن سببه و سائر غلات و اهل منالال نموده اند و اگر دانسته اند که آنمه  
و تحویب اقوال و احوال و مذاهب باطله ایشان نموده اند پس العیاذ بالله

خود نیز از اہل ضلال تہنہ ہو کہ راضی بآہنا ہو و مذ و زکوۃ و انخاص ایشانرا  
 قبول می نمود و هیچ مسلمانی این امر را بایشان نسبت نمی نمود و ایشانرا  
 چنین نیدانند چہ اگر آنکہ حق تعالی دوست و دشمن را ہمہ مجبور و مجبول بریم  
 و تحیل ایشان ساختہ حتی خلفای جور و امرا سی ایشان کہ نہایت عداوت  
 با ایشان داشتند تقسیم و توقیر ایشان می نمودند و انکار جلالت و فضل ایشان  
 نمی نمودند چنانچہ خلفای ثلاثہ کہ غضب حق امیر المؤمنین علیہ السلام نمودہ بود  
 در ایام امامت خود ظاہر اورا عاز و اکرام آنحضرت و حسین علیہم السلام  
 نہایت مبالغہ می نمودند و ہم چنین آنہا کہ نکث بیعت آنحضرت کردند بآنکہ  
 در مقام مقاتلہ و مجاہدہ درآمدند باز انکار فضیلت آنحضرت ننیکردند و ہمچنین  
 معاویہ بآنکہ بنای کارش بر فساد و عناد بود باز انکار فضیلت و مناقب  
 آنحضرت نمی نمود و بغیر شکست و قتل عثمان فسق بآنحضرت نسبت نمیداد  
 و بہین قلع بود کہ حضرت امارت اورا برای او باقی بدارد و او اقرار کند  
 بخلاف آنحضرت و بیعت کند و مکرر مناقب و فضائل آنحضرت را و حضور  
 او مذکور می ساختند و انکار ننیکرد و یزید پلید لعین با آن قبایح اعمال باز  
 انکار فضل حضرت سید الشہداء علیہ السلام ننیکرد و حضرت امام زین العابدین  
 تطہیم می نمود و در واقعہ حرۃ مسلم بن عقبہ لعین را سفارش کرد کہ حرمت  
 آنحضرت و اہل اورا مرعی دارد و بنی مروان نیز آنحضرت را نہایت  
 اکرام و اعظام می نمودند و ہمچنین سائر خلفای بنی امیہ و بنی عباس ہر یک  
 از ائمہ را کہ در زمان ایشان بودند زیادہ از ہمہ کس بظاہر رعایت میکردند

حتی متوکل با آن عداوت و عناد و محبت حضرت امام علی نقی علیه السلام  
 نهایت تعلیم می نمود با آنکه ائمه مجوس ایشان و ذیر دست ایشان بودند  
 و نهایت عداوت داشتند حق تعالی چنین تسخیر قلوب ایشان کرده بود که  
 در هنگام ملاقات نهایت تعلیم و تحیل می نمودند و قدرت بر تحقیر و اهانت  
 نداشتند و موید این است آنچه حق تعالی تسخیر کرده است و لها سی طوائف  
 مختلفه خلق با بر زیارت قبور مقدسه و تعلیم مشاهد شرفه ایشان حتی آنکه از بلا بید  
 با وجود اخطار شدید و متوجه زیارت ایشان میشوند و حوائج عظیمه نزد ضرائح  
 مطهره ایشان طلب می نمایند و امید اجابت می دارند و بر آورد می شود  
 و در شداید خطیره پناه بر وضعات مقدسه ایشان می برند و امان می یابند  
 و مخالفان این احوال را نزد قبور خلفا و ائمه که اعتقاد دارند بعمل نمی آورند و پناه  
 باین ضرائح می آورند و ایشان خلفای نبی امیه و بنی عباس نسیم الله با آنکه اکثر  
 عالم از ایشان بود و اکثر و دشمنان مشرق و مغرب مطیع ایشان بودند و از  
 ایشان انصاف شیعیان ائمه ما بودند و قبور ایشان مندرس و متروک شده  
 و اکثر ایشان معلوم نیست که در کدام فون اند و ناوری که معلوم است کثرت  
 زیارت ایشان نمیکند و بعضی از مساوات که نسبت ایشان بحضرت رسول  
 در مرتبه ایشان یا نزد یک تر اند و ظاهر این نیز علم و زهد و ورع و عبادت بسیار  
 داشته اند و ریاضت موت ایشان عشری از اعاشار تعلیم ایشان و قبور ایشان  
 از برای آنها نمیکرده اند و اگر قبور بعضی از ایشان را فی الحکله تعلیمی و رعایایی کنند با اعتبار  
 انتساب با ایشان است مثل حضرت معصومه و عبد العظیم پس این جمله از جمله سحرات

ایشان است که حق تعالی تسخیر قلوب اصناف عباد بر تعظیم ایشان در حال حیات  
و بعد از وفات نموده با آنکه دواعی و جهات دنیوییه با ایشان نبوده و مردم از  
عطفای جور بسبب احترام و اکرام ایشان متضرر می شدند باز ترک تعظیم و اکرام  
ایشان نمی نمودند و عطفای جور سعی های بسیار کردند که مردم ترک زیارت ایشان  
کنند خصوصاً حضرت امام حسین علیه السلام را که متوکل بعین خواست که حاجتی  
از حضرت و سایر شهید را شخم و زراعت کند که موضع قبر مقدس منطمس شود و نتوانست  
و لادها که بشخم بسته بود و چون بجائز رسیدند داخل نمی شدند و لاد بسیار می راکشند  
و داخل نمیشدند پس جمعی را فرستاد که بپیل و کلنگ اثر قبر را از آب کتبه جمعی از نزدیک  
قبر غلام شدند که نمی شناختند ایشان را و مانع شدند سر کرده ایشان گفت که ایشان را  
تیر باران کنید هر که تیری بآن جانب انداخت بر کشت و صاحبش کشت پس فرمود  
که آب بر آن صحرارها بکند چون آب بجائز رسید از چهار طرف بلند شد و داخل  
حائز شد و بعضی گفته اند سبب تسبیح حائز این است پس جمعی را مقرر کرد که سواهیبار  
نگاه دارند و هر که زیارت رود و او را بکشد و خانه اش را غارت کنند باز مردم ترک  
زیارت نکردند و باین مخاوف زیارت می رفتند و این بغیر آن نیست که حق تعالی  
خواسته که قدر ایشان را بفهم کرد و اندر رفت و رجه ایشان را ظاهر سازد و قطع نظر از  
عجزاتی که در مشاهد مطهره ایشان ظاهر میگرد و در اکثر سنوات خصوصاً نزد ضریح الشهدا  
علیه السلام مذکور روشن شدن و از بلاهای مژمن شدن یافتن که مخالف و موافق  
چه اقربا و بانهاد دارند و فقیر و بچاره انوار و حیات القلوب و جلاء الیون بعضی از آنها را  
ذکر کرده ام و بطرف مستبره بسیار منقول است که قتاده بصری که از مفسرین مشهور

عامه است بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام آمد حضرت فرمود که ای  
 قتیله ابله چه گفتی بلی حضرت فرمود و ای بر تو ای قتاده حق تعالی عتاب کرده است  
 که ایشانرا اجتهای خود کرده اند دست بر خلق خود پس ایشان سخای زمین اند  
 و خازنان علم الهی اند بر گزیده ایشانرا پیش از آنکه خلائق را بسیار فیه نوری چند بود  
 از جانب راست عرش او پس قتاده مدتی ساکت ماند که یارای سخن گفتن  
 نداشت پس گفت بخدا سو کند که در پیش فقها و خلفا و پادشاهان و اعیان  
 نشسته ام و دل من نزد ایشان مضطرب نشد چنانکه نزد تو مضطرب شده است  
 حضرت فرمود میدانی در کجایی در پیش خائنه آباد نشسته که حق تعالی در شان  
 ایشان فرموده است کَفَرْنَا بِئُوتِ اِذِنَ اللّٰهُ اَنْ تَرْفَعَ وَیَذَرَ کَیْفَہَا اللّٰهُ مَا اَنْزَلَتْ  
 یعنی شکوة نذر اهی که خدا نور خود را بر آن مثل زده و زمان چند افروخته شده که حق تعالی  
 رخصت داده و مقدر فرموده که پیوسته رفیع و بلند آوازه باشد و مذکور شود  
 در این نام خدا تسبیح و تقدیس و تنزیه کنند خدا را و را انعام با و را باده و این  
 مردانی چند که غافل نیک و اند ایشانرا تجارتی و نه مروختی از یاد خدا و اینها شستن  
 نماز و دادن زکوة پس حضرت فرمود که حق تعالی اکنون نزد این خانه بانگشته  
 و ما یم آن خانه آباده قتاده گفت راست گفتی و الله خدا ما را فدای تو کرد و الله  
 بخدا سو کند که آن خانه با خانه شک و کل نیست بلکه خانه آباد و نبوت و امامت  
 و علم و حکمت است و اینها در روایت دیگر وارد شده است که در سالی پیش  
 بن عبد الملک بچ رفته بود در مسجد الحرام و دید که مردم نزد حضرت امام محمد باقر علیه السلام هجوم  
 آورده اند و از امور دین خود سوال می کنند عکرمه شکر کرد و ابن عباس از بشام پرید



که گشت اینکه نور علم از جبین او ساطع است می روم که او را نجل کنیم چون بنزدیک  
 حضرت آمد و ایستاد لرزه بر اندام او افتاد و مضطرب شد و گفت یا بن رسول الله  
 من در مجالس بسیار نزد ابن عباس و دیگران نشسته ام و این حالت مرا عارض نشده  
 حضرت همان جواب را فرمود پس معلوم شد که از معجزات امام و شواهد الهی است  
 آنست که حق تعالی محبت ایشان را در دل و دستان و مهابت ایشان را در لبها  
 و نشان می انگذد که طوعاً و کرهاً در حیات و ممات تعلیم ایشان می نمایند و در حوائج  
 دین و دنیا پناه بایشان می برند ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ  
الْعَظِيمِ مقصد هشتم و اثبات وجود امام و از دهم و غیب آنحضرت علیه السلام  
 است بدانکه احادیث خروج مهدی علیه السلام را عامه بطریق متواتره روایت  
 کرده اند چنانکه در جامع الاموال از صحیح بخاری و مسلم و ابوداؤد و ترمذی و ابویوسف  
 روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود بحج خداوندی که جسم  
 و روست قدرت اوست که نزد یک است که نازل شود و فرزند مریم که حاکم عادل  
 باشد پس حلیای نصاری را بشکند و خنکها را بکشد و جزیه را بر طرف کند یعنی ایشان  
 بنیر اسلام قبول کنند و چندان مال را فراوان گرداند که مال را دهند و کسی قبول نکند  
 پس گفت که رسول خدا فرمود که چگونه خواهید بود و در وقتیکه نازل شود و در میان شما  
 فرزند مریم امام شما از شما باشد یعنی مهدی علیه السلام و از صحیح مسلم از جابر روایت  
 کرده است که رسول خدا فرمود که پیوسته طائفه از امت من بمقاتله بر حق خواهد  
 کرد و غالب خواهند بود تا روز قیامت پس فرو خواهد آمد عیسی پسر مریم مسیح  
 ایشان خواهد گفت بیا تا نماز کنیم او خواهد گفت نه شما بر یکدیگر امیرید برای آنکه

خدا این است را که اعی داشته است و از شد بود او و در نزدی از این مسود رسیده  
 کرده است که حضرت رسول فرمود که اگر از دنیا نمانده باشد مگر یکروز البتہ  
 حق تعالی آنروز را طولانی بیکرد و اندک آنرا بیکروز در آن روز مردی از بیت  
 یا اهل بیت مرا که نام او موافق نام من باشد و پر کند زمین را از عدالت  
 چنانچه پر از ظلم و جور شده باشد و بر دایت دیگر فرمود منتفی نشود دنیا با پادشاه  
 عرب شود مردی از اهل بیت من که ناسخ موافق نام من باشد و از  
 ابو هریره روایت کرده اند که اگر باقی نماند از دنیا مگر یکروز خدا طول دهد  
 آن روز را تا پادشاه شود مردی از اهل بیت من که موافق باشند نام او با نام من  
 و از سنن ابو داود روایت کرده از علی علیه السلام که حضرت رسول گفت  
 که اگر از دهر و روزگار باقی نماند مگر یکروز البتہ بر انگیزد مردی را حق تعالی  
 از اهل بیت من که پر کند زمین را از عدالت چنانچه پر شده باشد از جور و آفت  
 از سنن ابو داود و از امام مسلم روایت کرده است که آنحضرت فرمود که  
 مهدی از عترت من از فرزندان فاطمه است و از ابو داود و در نزدی رسیده  
 کرده است از ابو سعید خدری که حضرت رسول فرمود که مهدی از فرزندان  
 من گشاده پیشانی و کشیده بینی باشد و ملوکند زمین را از قسط و عدالت چنانچه  
 ملو شده باشد از جور و ظلم و هفت سال بادشاهی کند و باز روایت کرده اند  
 که ابو سعید گفت ما می رسیدیم که بعد از پیغمبر باید عتبا بهم رسد پس سوال کردیم  
 از آنحضرت حضرت فرمود و راست من مهدی خواهد بود و بیرون خواهد آمد  
 پنج سال یا هفت سال یا نه سال بادشاهی خواهد کرد پس مردی بنزد او

خواہد آمد و خواهد گفت ای مہدی عطا کن من حضرت آنقدر زور و دانش  
 بریز کہ دانش پر شود و از سنن ترمذی از ابوالسحاق روایت کردہ است  
 کہ حضرت امیر المومنین علیہ السلام روزی نظر کرد بہ پسر خود امام حسین علیہ السلام  
 پس گفت ابن پسر من سید و بہتر قوم است چہ حضرت رسولؐ اورا سید نام کرد  
 و از صلب او مردی بیرون خواہد آمد کہ نام پیغمبر شمارا دارد و شبیہ است  
 باو در خلقت و شبیہ نبوت باو در خلق و زمین را پر از عدالت خواہد کرد و <sup>فقط</sup> جا  
 ابو نعیم کہ از محدثان مشہور عامہ است چہل حدیث از صحاح ایشان روایت  
 کردہ است کہ مثل اند بر صفات و احوال و اسم و نسب آنحضرتؐ و از جملہ  
 آنہا از علی بن ہلال از پدرش روایت کردہ است کہ گفت رفتیم بخدمت حضرت  
 رسولؐ در حالتی کہ آنحضرتؐ از دنیا مفارقت میکرد و حضرت فاطمہؑ نزد سرآن  
 حضرت نشمنہ بود و بیکرست چون صدای گریہ آنحضرتؐ بلند شد حضرت رسولؐ  
 سر بجانب او برداشت و گفت ای حبیبہ من فاطمہ چہ چیز باعث گریہ تو شدہ است  
 فاطمہ گفت میترسم کہ بعد از تو امست تو مرا ضائع کردی و رعایت حرمت من  
 نکنند حضرت فرمود ای حبیبہ من مگر نیدانی کہ خدا مطلع شد بر زمین مطلع شد  
 پس اختیار کرد از ان پدر ترا پس اورا بیعت کرد و آیند بر سالت خود پس  
 بار و یکم مطلع گردید و برگزید شوہر ترا و وحی کرد بسوی من کہ ترا با او نکاح کنم  
 ای فاطمہ حق تعالی با عطا کردہ است ہفت خصلت را کہ با حدی پیش از ما  
 ندادہ است و با حدی بعد از ما نخواہد داد و منم خاتم پیغمبران و کرامی ترین ایشان  
 بر خدا و محبوب ترین خلق بسوی حق تعالی و من پدر تو ام و وصی من بہترین

او عباد است و محبوب ترین ایشانست بسوی خدا و شریفترین و شریفترین  
بهترین شریفترین است و محبوبترین ایشانست بسوی خدا و آن مردم  
و هم شریفترین و از اوست انکه حق تعالی در ابل بار و هو است که بر تو  
و در بهشت با ملائکه هر جا که خواهد و او پر هم چه تو و بر او شریفترین و از اوست  
و در سبط این است و آنها دو پسر تو اند حسن و حسین و ایشان پسرین  
جوانان این بهشت اند و پیر ایشان بحق خدای که مرا بحق بر سالیت فرستاده است  
بهتر است از ایشان ای فاطمه بحق خداوند که مرا بحق و راستی پیغمبری ستا  
که از حسن و حسین بهم خواهد رسید مهدی این است و ظاهر خواهد شد در وقتی که  
پیر از هر ج و مرج شود و وقت ظاهر گردد و در راهها بسته شود و عارت آوردند  
مردم یعنی بر بعضی پیغمبری محکم کند بر کوکی و نه کوکی تعظیم کند بر پیغمبری پس حمله  
بر انگیزد و از آنوقت از فرزندان ایشان کسی که فتح کند قلعه های مملکت را و او را  
که غافل از حق باشند و قیام نماید بدین خدا و آخر الزمان چنانچه من قیام نمودم  
و پر کند زمین را از عدالت چنانچه پر از جور شده باشد ای فاطمه آنده و بنا که باشد  
و که یکمن که خدای عزوجل رحیم تر و مهربان تر است بر تو از من بسبب منزلتی  
که نزد من داری و محبتی که از تو و در دل من است و خدا تر از تو بیج کرده است  
کسی که حبش از همه بزرگتر است و منصبش از همه گرامی تر است و رحیمترین  
مردم است بر عیت و عادل ترین مردم است و در قسمت بالسویه و دنیا  
ترین مردم است با حکام الهی من از حق سوال کردم که تو اول کسی باشی  
از اهل بیت من که بمن ملحق شود و علی علیه السلام فرمود که فاطمه نامه بعد از حضرت

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روزی که به مدینه آمد و آن روز که رسول خدا  
حضرت مهدی را به حسین برود و نسبت داد و برای آنکه از جهت ماوراء  
از نسل حضرت امام حسن علیه السلام است زیرا که ماوراء امام محمد باقر و حضرت امام حسن  
علیه السلام بوده و چند حدیث دیگر روایت کرده است که از نسل امام حسین علیه السلام  
و در اقطنی که از محمد بن مشهور عامه است همین حدیث طولانی را از ابو سعید خدری  
روایت کرده است و در آخرش گفته است که حضرت فرمود که از ما است  
مهدی این است که عیسی در عقب او نماز خواهد کرد پس است نزد بروش حسین  
و فرمود که از این بهم خواهد رسید مهدی این است و ایضا ابو نعیم احمد بن محمد و ابو  
یابی روایت کرده است که مهدی رویش مانند ستاره و رخسار است و بر جبهه  
راست روی مبارکش خال سپاهی است و بر روایت عبد الرحمن بن عوف  
دندنه های مبارکش کشاده است و بر روایت عبد الله بن عمر بن سرش ابروی سپاهی خواهد  
و بر بالای سرش لکلی نماز خواهد کرد که این مهدی است و خلیفه خداست پس او را  
متابعیت کنید و بر روایت جابر بن عبد الله و ابو سعید خدری عیسی پشت سر مهدی  
نماز خواهد کرد و صاحب کفایه الطالب محمد بن یوسف شافعی که از علمای عامه است  
کتابی نوشته است در باب ظهور مهدی و صفات و علامات او مثل سبب  
پنج باب و گفته است که من همه را از غیر طرق شیعه روایت کرده ام و کتاب  
شرح السنه حسین بن مسعود بنوی که از کتب مشهوره معتبره عامه است و نسخه قد  
ازان نزد فقیر هست که اجازات علمای ایشان بران نوشته است و در آن  
پنج حدیث و در او صاف از صحاح ایشان روایت کرده است و حسین بن مسعود

درستی که محال بیان عامه مندرج است صحیح است و در حدیث  
روایت کرده است و بعضی از علمای شیعه از کتب معتبره عامه در حدیث  
شش حدیث در این باب نقل کرده است و در کتب معتبره شیعه زیاده از  
هزار حدیث روایت شده است در ولادت حضرت مهدی و غیبت او  
و آنکه او امام دوازدهم است و از نسل امام حسن عسکری است و اگر آن  
مقرون با عجز است زیرا که خبر داده اند به ترتیب ائمه علیهم السلام تا امام  
دوازدهم و خفای ولادت آنحضرت و آنکه آنحضرت را دو غیبت خواهد بود  
ثانی در از تر از اول و آنکه آنحضرت مخفی متولد خواهد شد با سایر خصوصیات  
و جمیع این مراتب واقع شد و کتبی که شغل اند بر این اخبار معلوم است که سالها  
پیش بظهور این مراتب تصنیف شده است پس این اخبار قطع نظر از تواریخ و این  
بهت دیگر افاده علم می نماید و ایضا ولادت آنحضرت و اطلاع جمیع کثیر بر این ولادت  
با سموات و دیدن جماعت بسیار آنحضرت را از ثقات اصحاب از وقت ولادت  
شریف تا غیبت کبری بعد از آن نیز معلوم است کتب معتبره خاصه و عامه مذکور است  
چنانکه بعد از این مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و صاحب فصول مهیه و مطالب السوال  
و شواهد النبوة و ابن خلکان و بسیاری از مخالفان در کتب خود ولادت آنحضرت  
با اگر خصوصیتی که شیعه روایت کرده اند نقل کرده اند پس چنانکه ولادت آجای طیار  
آنحضرت معلوم است ولادت آنحضرت نیز معلوم است و استبعادی که مخالفان  
نیکمته از طول غیبت خفای ولادت طول عمر شریف آنحضرت نماید نمی کنند و امور دیگر  
بر این قاطع ثابت شده باشد بعضی استبعادی آنها نمی توان نمود چنانکه کفار و منافقین

انکار مادی نمودند بجهنم استیسا و کاسته‌های بوسیده و خاک شده بگویند زنده خواهد  
بماند امثال آن در اعم ساقیه بسیار واقع شده و در احادیث عامه و خاصه وارد  
شده است که آنچه در اعم ساقیه واقع شده امثال آن در این امت واقع شود  
از جمله حضرت ابراهیم علیه السلام چون بنجان نمود و را خبر داده بود مذکوره شخصی این را  
بهیم خواهد رسید که دین ملک شمار ابراهیم زنده و غمرو و امر کرده بود که مردوان زمان  
از یکدیگر جدا کنند و پدر حضرت ابراهیم پنهان با مادر او مقاربت کرد و حضرت ابراهیم  
مخفی در غاری متولد شد و مدتی پنهان بود و حضرت موسی چون بنجان خبر داده بودند  
که از بنی اسرائیل کسی بهم خواهد رسید که سبب هلاک فرعون باشد فرعون عین حکم کرد  
بکشتن پسران بنی اسرائیل و حمل و ولادت حضرت موسی مخفی واقع شد چنانچه مشهور است  
و بعد از آنکه از فرعون کریمت سالها در حوالی مصر بود فرعون با آن سلطنت و استلا  
بر مکان او مطلع نشد و میان حضرت یعقوب و یوسف علیهما السلام نه روز فاصله بود  
و یوسف پادشاه بود و یعقوب پیغمبر و چون حق تعالی میخواست ثواب او را زیاده  
سالها پر جو و فرزند خود و احوال او مطلع نشد پس استبعا و دارد که چون خلقت  
جویشینده بود مذکوره حضرت رسول صلی الله علیه و آله و ائمه صلوات الله علیهم  
خبر داده اند که امام دو از دهم ظاهر خواهد شد و عالم پرازدالت خواهد کرد و خلفای  
و سلاطین ظلم را بر طرف خواهد کرد و شیعه پیوسته انتظار دارد و ظهور او می کنند  
ایشان سعی در لطافای این نور میکردند و لهذا امام علی نقی علیه السلام امام حسن عسکری را  
در سرمن ای محبوس گردانیده بودند و پیوسته از حمل و ولادت آن سرور خبر میگرفتند  
و در مقام تسبیح آن کوهر بودند حق تعالی اظهار قدرت کامله خود نمود و حل مادر آنحضرت

مستور گردانیده و ولادت با سعادت او را از غلبه و طغای جوهر محلی گردانیده و در  
بخش حمایت خود از شتر ظالمان دور کرده باشد چنانچه ولادت آن بزرگوار  
مستور ساخته بود و بر شیعیان سوادیمان مخالفان آثار و اخبار کمال شمس و کرامت  
ظاهر و جود کرده باشد تا حجت بر عالمیان تمام شود و جمعی کثیر که اسرار ایشان فرست  
بر ولادت با سعادت آنحضرت مطلع شدند مانند میکده خاتون و قابل که در ترمین دای  
همسایه ایشان بود بعد از ولادت تا وفات حضرت امام حسن عسکری علیه السلام حیات  
بسیار بخدمت آنحضرت رسیدند و معجزات که در وقت ولادت آنحضرت بزرگوار  
ماور آنحضرت ظاهر شده زیاده از حد و عدد و احصاست و در کتاب بحار الانوار  
و جلاء الیقون در سائل دیگر ایراد نموده ام و اشهر و رایج ولادت شریف آنحضرت  
که در سال دومیت پنجاه و پنجم هجرت واقع شد و جمعی دویست و پنجاه و شش گفته اند  
و بعضی دویست و پنجاه و هشت گفته اند و بعضی دویست و پنجاه و نهم گفته اند و بنا بر مشهور میان جمیع علماء و فقا  
حضرت امام حسن عسکری در سال دویست و شصت بود و پس سن شریف  
آنحضرت در وقت امامت بنا بر قول اول تقریباً پنج سال و بنا بر قول دوم چهار سال  
و بنا بر قول سوم دو سال و مع ذلک آن معجزات و غرائب حالات از آنحضرت  
بطور می آمد و آنحضرت را دویست و دو کی سوزی و دیکری کبری و در غایت صوفی  
آنحضرت جمعی از سفر و ثواب داشت که مردم عرایض ایشان میدادند و سائل  
می پرسیدند و جواب بخط شریف آنحضرت بیرون می آمد و خمس و نذر که می بردند  
ایشان میکردند و بخدمت حضرت عرض میکردند و حضرت میفرمود که بساوات  
و فقرای شیعیان بر سائده جمعی کثیر بر سال مرطوف بودند و بروست و زبان سزا



سحرات عظیم ظاہر شد کہ مردم بدین سید استند کہ ایشان از جانب آنحضرت  
 منصوب اند چنانچہ مقدار مال را می کنند و نام کسی کہ مال را می فرستادی بروند و آنچه  
 بر ایشان در راه گذشتہ خبر میدادند و موت و بیماری سائر احوال آئندہ ایشان  
 میفرمودند و همچنان نحو واقع میشد و انواع سحرات از ایشان بطور می آمد و درین  
 غیبت صفرا جماعت بسیار از غیر سیدان خدمت آنحضرت رسیدند و مدت این غیبت  
 تقریباً ہفتاد و چہار سال بود و سفر بسیار بود و اما سفرای معروف کہ ہمیشہ شیعہ  
 ایشان را می شناختند و با ایشان رجوع میکردند چہار نفر بودند اول ایشان عثمان  
 بن سید سدی بود کہ حضرت امام علی نقی و امام حسن عسکری نص بر عدالت و امام  
 فرمودہ بودند و پیشیمان گفتہ بودند کہ آنچه او میگوید حق است و از جانب  
 میگوید و بعد از آنکہ او پرستند حضرت ابو جعفر محمد بن عثمان قائم مقام او گردیدند  
 حضرت امام حسن عسکری و بعض پدرش از جانب حضرت صاحب علیہ السلام  
 و حضرت صاحب الامر بعد از وفات عثمان بہ محمد نامہ نوشت کہ اِنَّا لِلّٰہِ وَاِنَّا اِلَیْہِ  
 رَاجِعُونَ تسلیم می کنیم امر خدا را و را منی شدہ ایم بقضای او و پدر تو با سعاد  
 زندگانی کرد و مرجمید و پسندیدہ پس خدا جنت کند او را و ملحق کرد و اند او را  
 با ولایا و موالی او زیرا کہ پیوستہ اہتمام کنندہ بود و در امر ایشان وسیع کنندہ  
 در آنچه موجب قرب او بود و بسوی خدا و بسوی ائمہ ہدی روی او منور کرد و اند  
 و لغزشہای او را بیا مژد و حق تعالی ثواب ترا عظیم کرد و اند و صبر کنی و کرامت  
 فرما بدیصیت او بود و بامر و و رسیدہ است و تعاقبت او ترا و ما را نیز جنت  
 افکندہ است پس خدا او را شاد کرد و اند و ربان گذشت او با آخرت و از جملہ کمال سعاد

است که من خدای او را از زندگی مثل تو روزی کرده است که با شش دست  
و چندان و قائم مقام او باشد بر او و تو هم کند بر او و میگویم الحمد لله که نفوس را  
از میان تو و آنچه خدا و تو تو و تو متورک و دایند است خدا تر یاری دهد و تویت کند  
و اعانت نماید و تو ضیق نبخش و عاقل و ناصر و معین تو باشد و چندین توقع وقوع  
از ناحیه شده مثل بر سفارت او برای شیان بیرون آمد و اجلع شد بعد از  
و نیابت او منعقد شد و پیوسته در امور رجوع با و میکردند و سبجات از و ظاهر می شد  
و کتابها و رفته تعینت که پیشه مثل بر آنچه از حضرت امام حسن عسکری و حضرت علی  
علیها السلام و از پدر خود شنیده و بود و این بابویه از او روایت کرده که گفت بخدا  
سوگند که صاحب الامر هر سال در موسم حج در مکه و مشاعر حاضر میشود و مردم  
می بینند و می شناسد و مردم او را می بینند و نمی شناسند و از او پرسیدند که تو  
صاحب این امر را دیده گفت بلی در این تزویجی دیدم که بپرده های کعبه نشسته  
درستجا و میگفت خداوند این انتقام کیش از دشمنان خود و این بابویه و شیخ طبرسی  
و دیگران رحمة الله علیهما روایت کرده اند از علی بن احمد و لال قمی که گفت روزی  
بخندست محمد بن عثمان رفتم که بر او سلام کنم و دیدم تختی در پیش خود گذاشته و نقاشی  
نشانده که آیات قرآنی بر آن نقش میکنند و اسامی ائمه علیهم السلام را بر حواشی  
آن نقش می نمایند گفتم ای سید من این تخت چیست گفت این را برای قبر خود می سازم  
که بر روی آن مرادفن کنند یا بر پشت من در قبر بگذارند که مرا بان تمیید بجنبه  
و قبر خود را کند و ام و هر روز داخل قبر خود می شوم و یک جزو قرآن در آنجا میخوانم  
و بیرون می آیم و چون روز از فلان ماه از فلان سال بشود از دنیا حلت خواهم کرد

معجزات عظیم ظاهر میشد که مردم به یقین پیدا می‌نمودند که ایشان از جانب آنحضرت  
 منصوب اند چنانچه مقدار مال را می‌گفتند و نام کسی که مال را می‌فرستاد می‌بردند و آنچه  
 برایشان در راه گذشته خبر میدادند و موت و بیماری سائر احوال آیند و ایشان  
 میفرمودند و بهمان نحو واقع میشد و انواع معجزات از ایشان بطور می‌آمد و در این  
 نسبت صفرا جماعت بسیار از غیر سیزده هجرت آنحضرت رسیدند و مدت این غیبت  
 تقریباً مئتا و چهار سال بود و سفر بسیار بود و اما سفر اسی معروفست که همیشه شیعہ  
 ایشان را می‌شناختند و با ایشان رجوع میکردند چهار نفر بودند اول ایشان عثمان  
 بن سید اسدی بود که حضرت امام علی نقی و امام حسن عسکری ص بر عدالت و امانت  
 فرموده بودند و پیشعیان گفته بودند که آنچه او میگوید حق است و از جانب  
 میگوید و بعد از آنکه او پرچمت خدا رفت ابو جعفر محمد بن عثمان قائم مقام او گردید پس  
 حضرت امام حسن عسکری و بنش پدرش از جانب حضرت صاحب علیه السلام  
 و حضرت صاحب بعد از وفات عثمان به محمد نامه نوشت که اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ  
 رَاجِعُونَ تسلیم می‌کنیم امر خدا را و راضی شده ایم بقضای او و پدر تو با سعاد  
 زندگانی کرد و مرد جمید و پسندیده پس خدا رحمت کند او را و ملحق گرداند او را  
 با ولیا و موالی او زیرا که پیوسته استقامت کند و بود در امر ایشان و سعی کند و  
 در این موجب قرب او بود بسوی خدا و بسوی ائمه هدی روی او منور گرداند  
 و لغزشهای او را بایام زود حق تعالی ثواب ترا عظیم گرداند و صبر کنی تو را جزا  
 فرماید بصیبت او تنو و بامرد و رسیده است و عنایت او ترا و ما را نیز بوج  
 انخلند و ست پس خدا او را شاد و روان گرداند و باین گشت او با خیرت و از جمله کمال سعادت

آنست که حق تعالی او را فرزندی مثل تو بروز می کرده است که جانشین او باشد  
 و بعد از تو تمام مقام او باشد با مراد و ترجم کند بر او و میگوید محمد متد که نفوس را  
 اند بجان تو و با آنچه خدا در تو زود تو مقرر کرده اینده است خدا ترا پاری دهد و تقویت کند  
 و اعانت نماید و تو فنی بخشند و عاقل و ناصر و معین تو باشد و چندین توقع وقوع  
 از نامه مقدسه مثل بر سفارت او برای شیخان بیرون آمد و اجماع شیعه بر عدالت  
 و نیابت او منعقد شد و پیوسته در امور رجوع با و میگردند و منجزات از او ظاهر می  
 و کتابها و رفقه تصنیف کرده مثل بر آنچه از حضرت امام حسن عسکری و حضرت صاحب  
 علیها السلام و از پدر خود شنیده بود و این بابویه از او روایت کرده که گفت بخدا  
 سوگند که صاحب الامام هر سال در موسم حج در مکه و مشاعر حاضر میشود و مردم را  
 می بیند و می شناسد و مردم او را می بیند و نمی شناسد و از او پرسیدند که تو  
 صاحب این امر را دیده گفت بلی در این نزدیکی دیدم که برده باسی تعبیر بیند  
 و مستجار میگفت خداوند این انتقام کبش از دشمنان خود و این بابویه شنید  
 و دیگران رحمة الله علیها روایت کرده اند از علی بن احمد دلال قمی که گفت روزی  
 بنحست محمد بن عثمان رفتم که بر او سلام کردم و دیدم تخته و میس خود نداشته و نشانی  
 نشاند که آیات قرآنی بر آن نقش میکنند و اسامی علیهم السلام را بر حوا  
 آن نقش می نماید گفتم ای سید من این تخته چیست گفت این را برای قبر خود می سازم  
 که بروی آن مرادفن کنند یا بر پشت تن در قبر بگذارند که مرادفن نماید بر من  
 و قبر خود را نه و ام و بر روز داخل قبر خود می تووم و یک جزو قرآن در آنجا بخوانم  
 و بیرون می آیم و چون روز زلمان ماه از فلان سال بشود زود نیاید نیست نماز

و با این نخته در آن قبر مدفون خواهیم شد و چون از خدمت او بیرون آمدم  
 آن روز مخصوص را نوشتم و پیوسته منتظر آن بودم تا آنکه در همان روز از آن  
 وصالی که گفته بود در رحمت خدا واصل شد و در همان قبر مدفون شد و این خبر را من  
 دختر او و دیگران نیز همان نحو روایت کرده و روایت کرده اند که در سال  
 سصد و پنجاه و هشت از وی پیوست و چون نزدیک وفات او شد  
 حضرت صاحب الامر علیه السلام او را امر کرد که ابوالقاسم حسین بن روح را  
 قائم مقام خود کند و جعفر بن احمد بن متیل نهایت اختیاس به محمد بن عثمان داشت  
 و اکثر کارهای حضرت را با وی میفرمود و اکثر مردم را که آن بود که او را نائب خود  
 خواهد کرد جعفر گفت که در وقت اختصار محمد بن عثمان بر بالین او نشسته بودم  
 و با او سخن میگفتم و سوا از اینها میگویم و حسین بن روح نزد پایهای او نشسته بود  
 پس محمد متوجه من شد و گفت حضرت من فرموده است که حسین را وصی خود کنم  
 و او را نائب کرد و انهم پس من برخاستم و دست حسین بن روح را گرفتم و او را  
 بجای خود نشاند و خود رفتم به نزدیک پایهای او نشستم و بعد از آن جعفر و خدمت  
 حسین می بود و بخدمت او قیام می نمود و جماعت بسیار از محدثین شیعه روایت  
 کرده اند که چون نزدیک وفات محمد بن عثمان شد اکابر شیعه را طلبید و بهیچ  
 که اگر امر کرد و یاد امر نیابت و سفارت با ابوالقاسم حسین بن روح <sup>سپست</sup> بختی  
 و از جانب حضرت صاحب الامر علیه السلام مامور شده ام که او را نائب کنم  
 بعد از من در امور خود با او رجوع کنید پس جمیع شیعه با و رجوع میکردند و زیاده از  
 بست و یک سال او مشغول سفارت بود و مرجع جمیع شیعه بود و بنحوی تقیه میکرد

که سیان اکثر او را از خود میداشتند و نهایت محبت با او داشتند تا آنکه در  
 ماه شعبان سال سصد و هشت و شش بر یامن بهشت ارتحال نمود و با همسر  
 صاحب الامر علیه السلام شیخ جلیل علی بن محمد سمری را وصی و قائم مقام خود کرد  
 و سفارت و نیابت با متعلق شد و سه سال امر نیابت با او بود و در نیمه او شعبان  
 سال سصد و هشت و نه بر حجت حق واصلی شد و این سال تبار نجم بود که اکثر  
 عملاء و محدثین شیعه درین سال بعالم بقا ارتحال نمودند و ابتدای غیبت گبری شد  
 و آثار امامت ظاهر منقطع گردید و ثقه الاسلام محمد بن یعقوب کلینی در ربیع  
 علی ابن بابویه رضی الله عنهما در این سال بعالم بقا ارتحال نمودند و احمد بن ابراهیم  
 گفته است که با مشیخ شیعه فقیه نجف مست علی بن محمد سمری چون حاضر  
 شدیم او ایستاد گفت خدا رحمت کند علی بن احمین بن بابویه قتی را که درین  
 بر حجت الهی واصل شد پس مشیخ تاریخ آن روز را نوشتند بعد از آن شبانه  
 یا صبحه و روز خبر رسید که علی بن حسین حجة الله علیه در همان روز و همان ساعت بر حجت  
 رفته بود و حسین پسر علی بن بابویه این خبر را بهین نحو روایت کرده است  
 و این بابویه و شیخ نویسی و دیگران روایت کرده اند بحسن بن احمد  
 که گفت در بغداد بودیم در سالی که سمری بر حجت الهی واصل شد چند روز  
 قبل از وفاتش نجف مست او را فقیه پس فرمائی از صاحب الامر علیه السلام مروی  
 ز منموش این بود بم الله الرحمن الرحیم ای علی بن محمد سمری خدا اعظم کرد و الله  
 اجر بر او را و رحمت تو باشش روز دیگر تو از دنیا مفارقت خواهی کرد  
 پس جمع کن کارهای خود را و کسی را وصی و قائم مقام خود مگردان جدا نمودند

نسخ و کتب صاحب  
 سلام علیه استقامت

که غیبت تمامه واقع شد و بعد ازین ظاهر نمی شوم از برای احدی مگر بعد  
 از آن حق تعالی و این ظاهر شدن بعد از آن خواهد بود که مدت غیبت بسیار  
 بطول انجامد و دلها سنگین شود و زمین مملو شود از ستم و جور بعد از این  
 جمعی از شیعیان دعوی مشابهه **ن** اهند که هر که دعوی کند که مرادیده است  
 پیش از خروج سفیانی و صدای آسمانی او و روغ کو و انفرانگنده است  
 لا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ حسن گفت ما همه نسخه این فرمان را نوشتیم  
 و از نزد او بیرون آمدیم چون روز ششم بخدمت او رفتم او را در حال  
 احتضار یافتیم کسی با او گفت که وصی تو بعد از تو که خواهد بود گفت که خدا را امری  
 و حکمی هست که آن بعمل خواهد آمد یعنی غیبت کبری این را گفت و بعالم اعلی  
 ارتحال نمود موئلف گوید که جماعت بسیار از ثقات روایت کرده اند  
 که در غیبت کبری آنحضرت را دیده اند و در آن وقت شناخته اند و بعد از  
 مناقبت شناخته اند پس ممکن است که بگویند که درین حدیث مراد آن باشد که اگر  
 دعوی کنند که در آنوقت دیده اند و شناخته اند و روغ میکنند یا اگر با دعوی  
 مشابهه و عوامی سفارت و نیابت کنند و روغ میکنند و اما معجزاتی که برود  
 و زبان عرای جاری شده زیاده از آنست که این رساله کنجائیش ذکر آنها  
 داشته باشد و شیخ ابن بابویه گفته است که خبر داد مرا ابوعلی بغدادی که در نجف  
 بودم که این جاوشیره خمس طرا و نفقه بمن داد که در بغداد به حسین بن روح بدم  
 در راه یکشمس که شمن کیش بوزن آن خریدم و با آنها ختم کردم و بنزد حسین  
 بروم چون آنها را گشودم از میان آنها اشیه که و بان شمس که خرید و بود گفت

احادیث معتبره  
 و غایب مخصوص  
 علیه السلام

بردار آن شمس را که عرصن کم شده خرید و زیرا که کم شده بارسید و دست دراز  
 کرد و آن شمس کم شده را بمن نمود و شناختم و ابو علی گفت من زنی را در بغداد دیدم  
 که می پرسید وکیل حضرت صاحب الامر کیست یکی از شیعیان او را حسین بن روح  
 نشان داد و آن زن آمد بنزد حسین و گفت بگو من چه چیز آورده ام تا تسلیم کنم گفت  
 آنچه آورده بفرست از میان و جلد ما بگویم که چه چیز آورده پس آن زن گفت و آنچه  
 آورده بود و در و جلد انداخت و بر پشت بنزد حسین چون داخل شد حسین بجا گفت  
 حقه را بیا و چون آمد حقه را آورد حسین گفت که این حقه ایست که آورده بودی  
 و در و جلد انداختی و درین حقه یک جفت دست بنج طلاست و حقه بزرگی  
 در آن دانه منصوب است و دو حقه کوچک که دانه ها دارد و دو دانه کثیف  
 نیستش عقین است و دیگری فیروزه پس حقه را کشود آنچه گفته بود در آن بود چون  
 زن آن حالت را متذکر و گریه پیش شد جمعی دیگر از سزا بدارند غیر این چهار نفر  
 که بعضی از شیعیان بایشان رجوع میکردند و آنده خیمه خاتون عمه حضرت صاحب الامر  
 که سابقاً مذکور شد محمد بن جعفر سدی و حاجز و شام محمد بن ابی اسیم بن مهران و  
 بن العلاء که در تنها بنیاشده بود و هفت روز پیش از وفاتش با عجبی حضرت  
 صاحب الامر بنیاشده حضرت وفات و باری و نوشت گفت از برای وفات و آفرین  
 جمع دیگر بودند که بعضی خود را در اینجا مستأخفت میسیدند و بعضی نه  
 سفرای اربعه نایب بودند و گنجینه شش عوسی و شش طبرسی همه ائمه عتبات  
 رود انداز ببری که گفت حضرت صاحب الامر علیه السلام را بسیار طلب کرد  
 و دل جزایی را صرف کرد و مویدین سعادت یافتند و دیدند آنکه خدمت محمد بن



عمردی که از ثواب آنحضرت بود رفتم و مدتی خدمت او کردم تا آنکه، وزیری تهاش  
کردم که مرا بخدمت آنحضرت برساند اباکر، چون تضرع بسیار کردم گفت فردا  
اول و زبیا چون نزد او رفتم دیدم که او می آید و جوان خوش روی و خوش بوی  
با او همراه است بهیئت تجار و متاعی در آستین خود دارد و پس عمردی اشاره کرد  
بسوی آن جوان که اوست آنکه میخواهی من بخدمت او رفتم و آنچه خواستم سوال کردم  
و جواب فرمود پس بدرخانه رسید که معروف بنود و اعتنائی بآن نداشتم  
خواست داخل آن خانه شود و عمردی گفت اگر سوالی داری بکن که دیگر او را نخوا  
دید چون رفتم که سوال کنم گوش نداد و داخل خانه شد و فرمود ملعونست ملعونست  
کسی که نماز مغرب را تاخیر کند تا آنکه ستاره در آسمان بسیار شود و ملعونست ملعونست  
کسی که نماز بامداد را تاخیر کند تا ستاره با بر طرف شود یعنی از برای طلب فیضیت  
تاخیر کند و قطب را و ندی و کلینی و دیگران روایت کرده اند از من و ابی اهل مدائن  
که گفت باریقی حج فیتیم و در موقت عرفات قنوت بودیم جوانی نزدیک نشست  
بود و دای و ازاری پوشیده بود که قیمت کردیم آنها را صد و پنجاه دینار  
می ارزید و فعل زردی در پاداشت و اثر سفر بر او ظاهر بنود پس سائل از ما  
سوال کرد سوال او را کردیم نزدیک آن جوان رفت و از او سوال کرد  
جوان از زمین چیزی برداشت و به او داد و سائل او را دعای بسیار کرد و جوان  
برخواست و از ما غایب شد و سائل فیتیم و از او پرسیدیم که آن جوان چه چیز  
بتو داد که اینقدر او را دعا کردی و به نمود و سنکریزه طلای که مانند ریختن آنها و  
چون وزن کردیم بهیئت مثقال طلا بود به رفیق خود گفتیم که امام ما مولای ما مردما

بود و مانع از استیقامت زیراکه با عجز او ستمگری و ملا شد پس بقیتم و در جمیع عرفات  
 که دیدیم و او را اینا بقیتم پس دیدیم از جماعتی که در دور او بودند از اهل مکہ و مدینه  
 که این مرد که بود گفتند جوانی است علوی هر سال پیاده حج می آید و قطب  
 را و ندی و در فرائض از حسن سترق روایت کرده است که گفت روزی  
 در مجلس حسن بن عبد الله بن حمان نامه الدوله بودم و در آنجا سخن نایب حضرت <sup>علامه</sup> فنا  
 نعیمه السلام و غیبت آنحضرت مذکور شد و من استهزا میکردم باین سخن آن پنا  
 عمومی من حسین اهل مجلس شد و من در همان سخنان را میگویم گفت ای فرزند من  
 نیز اعتقاد ترا داشته ام و این باب تا آنکه حکومت قم را بمن دادند و روزی که  
 این قم برخیزد غاصی شده بودند و به حالکی که میرفت او را می گشتند و اطاعت  
 نمی کردند پس شکاری بن دادند و بسوی قم فرستادند چون پنا بیه طریقه رسیدیم  
 بشکار رفته شکاری از پیش من بدرفت از پی او رفته و بسیار دور رفته تا به بندهی  
 رسیدم و در میان نهر روان شده و در چند میرنتم و سوت نهر بیشتر می شد  
 درین حال سوار می پدید شد با سپاه شهبی سوار و عمامه خمر سبزی بر سر داشت  
 و بخیب میش و در زیر آن می نمود و دو سوز و سرخ و پاداشت بدینست  
 ای حسین مرا اینی گفت و غیبت نیز یاد نکرد و بلا از روی تحقیق نام و این گفت  
 چه میخواهی گفت پرا غیبت میکنی مرا بسبب می شناسی نایب را و چرا غیبت است  
 با صاحب نواب مانع می بین مرد صاحب قار شجاعی بودم که اینچنینی می شناسید  
 از سخن او بدیدیم و تریدیم که گفته می گفتم ای سید من آنچه فرمودی افتاد  
 بر منی آن منع که متوجه آن گردید و با سالی بدین شقت قتال و جدال اخل

شهر شوی و کسب کنی آنچه کسب کنی خمس آنرا بستان برسان گفتیم شنیدم و  
اطاعت میکنیم ای سید من پس گفت برو باز شد و صلاح و عیان پس خود را  
کرد ایندور و آنه شد و از نظر من غائب گردید و ندانستم بجا رفت و از جا  
راست و چپ او را بسیار طلب کردم دنیا فتم ترس و رعب من زیاده شد  
و بر شتم بسوی عسکر خود و این حکایت را نقل نکردم و فراموش کردم  
از خاطر خود و چون بشهر قم رسیدم و کمان داشتم که بایشان محاربه خواهم  
اهل قم بسوی من بیرون آمدند و گفتند هر که مخالف ما بود در مذہب بسوی  
می آمد ما با او محاربه میکردیم و چون توارمائی و بسوی می آمده میان ما و تو محنت  
نیت داخل شهر شو و تدبیر شهر بهر نحوی که خواهی بکن مدتی در قم ماندم و اموال  
بسیار زیاده از آنچه توقع داشتم جمع کردم پس امرای خلیفه بر من و کثرت  
اموال من حسد بردند و مذمت من نزد خلیفه کردند تا آنکه مرا عزل کردند و بر شتم  
بسوی بغداد و اول بجای خلیفه رفتم و بر او سلام کردم و بجا خود بر شتم و مردم  
بدین من می آمدند و درین حال محمد بن عثمان عمروی آمد و از همه مردم گذشت بر روی  
سدین نشست بر پشتی من بکیه داد من ازین حرکت او بسیار خشم آوردم و پیوسته  
مردم می آمدند و میرفتند و او نشسته بود و حرکت نمیکرد و ساعت ساعت  
خشم من بر او زیاده می شد چون مجلس شفقنی شد به نزدیک من آمد و گفت  
میان من و تو سدی هست بشنو گفتم بگو گفت صاحب اسب شهب  
میکوید که ما و غایب خود کردید پس آن قصه بیاوردم آمد و لرزیدم و گفتم می شنوم  
و اعانت میکنم و بجان منت میدارم پس برخاستم و دستش را گرفت و باذر

بروم و در غزیه های خود را کشودم خمس بجز را تسلیم کردم و بعضی از اموال  
 که من را بخش کرده بودم او بیا من آورد و خمسش را گرفت و بعد از آن  
 من و امام حضرت صاحب الامر علیه السلام شک کردیم پس حسن نامرالدول  
 گفت من نیز این قصه را در غم خود شنیدم شک از دل من زایل شد و یقین کردم  
 امر آنحضرت را پیش طوسی رحمه الله علیه و دیگران روایت کرده اند که علی  
 بابویه قمی عریفه بخدمت حضرت صاحب الامر نوشت و بحسین بن روح  
 و سوال کرده بود در آن عریفه که حضرت دعا کند از برای او که خداوندی  
 بدو عطا کند حضرت در جواب نوشت که دعا کردم و ایم از برای تو حق تعالی  
 درین نودی ترا و فرزندان تو را نیکو کار روزی خواهد کرد پس در آن نودی  
 از کیزی خدا و دو فرزند او علی محمد و میر سی حسین از مسجده تصانیف بسیار  
 که از جمله آنها کتاب من لا یحضره الفقیه است و از حسین نسل بسیار از محدثان  
 و فضلا بهم رسیدند و محمد فرزند او که من از او عی حضرت قائم علیه السلام بهر سیده  
 و او ستادان را بآن تحسین مرح می کردند و میفهمید که مراد او است کسی که بدین  
 حضرت صاحب الامر بهر سیده چنین باشند و شیخ ندون محمد بن بابویه بسند صحیح  
 از احمد بن اسحاق روایت کرده است که گفت بنم بخدمت تنبیه  
 امام حسن عسکری علیه السلام و میخواستم که از آنحضرت سوال کنم که ما بعد از او  
 خواهد بود حضرت پیش از آنکه سوال کنم فرمود که ای احمد خدای عزوجل را بگو  
 تا به عید السلام انصن کرده است حال زمین با خالی از حجتی نمر و اینده  
 و تا روز قیامت خالی نخواهد داشت از کسی که محبت خدا باشد برضی و بیست

معنی صاحت حدیث در باب  
 متوالف شدن متخیر این بابی که  
 بیان نام داشت و دیگر حدیث  
 برادر است

رفع کند بلا را از اهل زمین بسبب او باران از آسمان بفرستد و بر کتبه‌ای  
 زمین را بر وی مانند کفحه یا این رسول الله پس که خواهد بود امام و خلیفه بعد از تو حضرت<sup>۲</sup>  
 برخاست و داخل خانه شد و بیرون آمد و کوی بروشمنش بود مانند ماه تابان<sup>۳</sup>  
 و سه ساله می نمود و گفت ای احمد این است امام بعد از من و اگر نه این<sup>۴</sup>  
 که تو کرامی هستی نزد خدا و بختی ای او این را بتو نمی نمودم این فرزند نام و کنیت<sup>۵</sup>  
 موافق نام و کنیت حضرت رسول است و زمین را پر از عدالت خواهد کرد و بعد  
 از آنکه پراز جور و ظلم شده باشد ای احمد مثل او درین است مثل خضر و ذوالقرنین است  
 بخدا سو کند که غائب خواهد شد غائب شدنی که نجات نیابد در غیبت او از راه<sup>۶</sup>  
 شدن و کمراه کردیدن مگر کسی که خدا او را ثابت بدارد بر قول با ماست و وثوق<sup>۷</sup>  
 دهد خدا او را که دعا کند برای تحمیل فرج او و کفتم ای معجزة و علامتی ظاهر می تواند<sup>۸</sup>  
 که خاطر من مطمئن گردد پس آن کو دو سخن آمد و بلغت عربی فصیح گفت سنم بقیه<sup>۹</sup>  
 خدا در زمین انتقام کشنده از دشمنان او و بعد از دیدن دیگر طلب خبر من از احمد<sup>۱۰</sup>  
 من خوشحال شدم از خدمت آنحضرت بیرون آمدم و روز دیگر بنده است حضرت<sup>۱۱</sup>  
 یفتم و کفتم یا این رسول الله عظیم شد سرور من بچاندانم که روحی من بیان کن که سنت<sup>۱۲</sup>  
 خضر و ذوالقرنین که در آن حجت خواهد بود چیست حضرت فرمود که آن سنت<sup>۱۳</sup>  
 طویل غیبت است ای احمد کفتم یا این رسول الله غیبت او بطول خواهد انجامید<sup>۱۴</sup>  
 فرمود بی حق یرو و دار من آنقدر بطول خواهد انجامید که بر گردند از وین اکثر آنها<sup>۱۵</sup>  
 که قاتل با ماست او باشند و باقی نماند بر وین حق مگر کسی که حق تعالی عهد و لای<sup>۱۶</sup>  
 ما دور و زیشاق اندا گرفته باشد و در دل او بقلم صفت ایمان را نوشته باشد<sup>۱۷</sup>

مؤید روح ایمان گردانیده باشد ای احمد این از امور غریبه خداست و در اینست  
 اندر از نای پنهان او و غیبی است از غیبه های او پس بگیر آنچه بتو عطا کردم و پنهان  
 و از جلدش کنگه کان باش تا در روز قیامت در عیالین زمین باباشی و ایضا  
 از یعقوب بن منقوش روایت کرده است که گفت روزی بخدمت امام علی  
 علیه السلام رفتم بر روی تخت گاهی نشسته بودند و از جانب راست  
 آن حجره بود که پرده بردارگاه آن آویخته بود گفتم ای سید من کجاست صاحب  
 امامت بعد از تو فرمود پرده را بردار چون پرده برداشتم که دکی برید  
 که قاتش پنج شبر بود و تقریباً می بایست هشت سال باشد یا ده ساله  
 به چین کشاده و روی سفیدی و دیده های درخشان و دستهای تو  
 و زانوهای پیچیده و بر خیز راست رویش خالی بود و کافی بر سر داشت  
 آمد و بر آن است پدر بزرگوار خورشید حضرت فرمود این است امام شما  
 پس آن کوک برخواست حضرت فرمود ای فرزند کرامی برو تا وقت معلوم  
 که برای ظهور تو مقرر شده است پس باو نظر میکردم تا داخل حجره شد پس  
 حضرت فرمود ای یعقوب نظر کن که درین حجره هست چون داخل شد مالد و زد  
 هیچ کس را و حجره ندیدم و ایضا بسند صحیح از محمد بن یحیی و محمد بن عثمان و محمد بن یحیی  
 روایت کرده است که همه گفتند که حضرت امام حسن علیه السلام مدینه خود  
 حضرت صاحب الامر را با نو و نو مادر منزل آن حضرت علیه السلام بودیم  
 و چهل نفر بودیم و گفت این است امام شما بعد از من خلیفه من بر شما اطاعت  
 بنمید و پراکنده شوید بعد از من که هلاک خواهید شد و دین خود و بعد ازین

روز او را نخواهید دید پس از خدمت آنحضرت بیرون آمدم و بعد از آنکه  
روزی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام از دنیا مفارقت نمود و ایضا  
روایت کرده است از محمد بن صالح قنبری که چون جعفر کذاب مناعت  
کرد در باب میراث برادر خود امام حسن عسکری حضرت صاحب الامر علیه  
السلام از کنار خانه ظاهر شد و گفت ای جعفر چه امتیاز من حقوق من می شود جعفر متحیر و ساکت  
شد پس حضرت غائب گردید بعد از آن جعفر تفحص بسیار کرد و اثری از حضرت  
نیافت تا آنکه جده مادر حضرت امام حسن بر حجت خدا و اصل شده و وصیت  
کرده بود که او را در آن خانه دفن کنند چون خواستند که دفن کنند جعفر آمد و  
مانع شد و گفت خانه من است در اینجا دفن نکنید حضرت ظاهر شد و فرمود  
که ای جعفر این خلعت تو نیست و غائب شده و دیگر او را ندیدند و شیخ طوسی  
الرحمة از اسمعیل بن علی نوبختی روایت کرده است که ولادت حضرت  
صاحب الامر در سامره واقع شد در سال ولایت و پنجاه و شش کفایت  
ابو القاسم بود و وصیت کرد حضرت رسول صلی الله علیه و آله که اسم او اسم  
من است و کنیت او کنیت من است و لقب او مبهدی است و او حجیت  
و منظر و صاحب الزمان اسمعیل گفت من رفتم بخدمت حضرت امام حسن عسکری  
و مرعنی که از آن مرض بعالم قدس ارتحال نمود و پسر و او ششم در آن حال  
عقیده نمودم خود را گفت که آب معطلی از برای من بجویشان پس مادر حضرت  
صاحب الامر علیه السلام قحج را آورد و بدست آنحضرت داد چون خواست  
بیاشاره دست مبارکش لرزید و قحج بدندانهایش خورد و پس قحج را از دست

گذاشت و عقیده را گفت و اخل این خانه شود و دلی که در سجده است بنزد  
 من بیا و عقیده گفت چون و اخل خانه شدم دیدم که دلی در سجده است و انگشتها  
 سبابه را بسوی آسمان بلند کرده است چون سلام کردم نماز را سبک کرد  
 و سلام گفت و از نماز فارغ شد گفتم سید من شمارا امر میکنند که بنزد او بیایید پس مادر  
 حضرت آمد و دستش را گرفت و بسوی حضرت آورد و چون و اخل خانه شد  
 بر پدر خود سلام کرد و آن طفل بزرگوار زکش در خشان بود و موهایش  
 پیچیده بود و دندانهایش کشاده بود و چون نظر حضرت بر او افتاد و گریست  
 و گفت ای سید اهل بیت خود آب را بمن ده که من بسوی پروردگار خود  
 میروم و آن طفل قح آب منطقی را برداشت و لبهای خود را به عاقلیت  
 داد و آب را بر پدر بزرگوار خود داد و چون آب بیا شامید فرمود که مرا برای  
 نماز مهیا گردانید پس دست مالی در و امان حضرت انداختند و حضرت صاحب  
 التحف را و نمود او دیگر تبه کیمیه و سرپایای آنحضرت را مسح کرد و پس بحضرت  
 صاحب الامر گفت که ای فرزند کرامی تو می صاحب الزمان و تویی مهدی  
 و تویی حجت خدا و زمین تو فرزند سنی و دمی سنی و ازین متولد شده  
 و تویی محمد پس حسن و تو فرزند حضرت رسولی و تویی خاتم الامان طاهر و پاك  
 و رسول خدا بشارت داد بتو است را و نام دگینت ترا بیان کرد و این  
 عهد است از پدران من که بمن رسیده است و دوران ساعت آن حضرت  
 بر این منجبت انتقال نمود و محمد بن عثمان عمری روایت کرده است که چون  
 آقای ما حضرت صاحب الامر متولد شد حضرت امام حسن عسکری پدرم را



طلیعه و فرمود که ده هزار رطل که قریب به هزار من باشد خماد ده هزار رطل  
 گوشت تصدق کند بر بنی ہاشم و غیر ایشان و کوفتند بیاری برای عقیقه  
 بکشد و تسیم و مار یہ کنیز آن حضرت عسکریؑ روایت کرده اند کہ چون حضرت  
 قائم علیہ السلام متولد شد بدو زانو نشست و انگشتہای شہادت را بند  
 آسمان بلند کرد و عطسه کرد و گفت الحمد لله رب العالمین صلی اللہ علی محمد و آلہ  
 پس گفت تکان کرد و ندظالمان کہ حجت خدا بر طرف خواہد شد اگر ما از خصمت  
 سخن گفتن بدو خدا شکنی نخواہد ماند و ایضا تسیم روایت کرده است کہ گشت  
 بعد از ولادت آنحضرت بخدمت او رفتیم و عطسه کردیم فرمود یرحمک الله  
 من بسیار خوشحال شدم پس فرمود میخواہی کہ بشارت دہم ترا و عطسه گفتیم  
 علی فرمود امان است از مرگ تا سہ روز و ابو علی خیز رانی از جاریہ حضرت  
 عسکریؑ روایت کرده است کہ چون حضرت قائم متولد شد نور می دیدیم  
 از آنحضرت ساطع شد و اطراف آسمان را روشن کرد و مرغان سفید را  
 دیدیم از آسمان پیر می آمدند و بالہای خود را بر سر و روی سائر بدن مبارک  
 آنحضرت میمالیدند و پرواز میکردند بسوی آسمان چون این واقعہ را بحضرت  
 امام حسن عسکریؑ نقل کردیم حضرت خندید و گفت اینہا ملائکہ آسمانند فرود  
 آیند کہ تبرک بجویند با آنحضرت و اینہا یار و ادا خواہند بود و وقتی کہ خروج کنند  
 و دو شیخ بزرگوار شیخ محمد بن بابوی قمی و شیخ طوسی رحمۃ اللہ علیہما ذکر کتابہای غنیبت  
 بسند معتبر روایت کرده اند از بشیر بن سلیمان برودہ فروش کہ از فرزندان  
 ابو ایوب انصاری بود و از شیعیان خاص امام علی نقی و امام عسکری علیہما السلام

و همسایه ایشان بود و در شهر سمرقند رای گشت روزی کاغذ را خدمت حضرت  
 امام علی نقی علیه السلام ببرد و من آمد و مرا طلب نمود چون خدمت آنحضرت  
 رفتم و ششم فرمود و توان فرزندان انصاری ولایت و محبت ما اهل بیت همیشه  
 در میان شما بوده است از زمان حضرت رسول تا حال پیوسته محال  
 اعتماد بود و باید و من ترا اختیار میکنم و شرف میگردانم و فضیلتی که سبب آن  
 بر شیعیان بقوت گیری و ولایت ما و ترا بر از ی نچنان مصلح میکرد و انتم بجز  
 کینیزی میفرستم پس نامه پاکیزه نوشتند بخط قرمزی و دلت قرمزی و مهر شریف  
 خود را بر آن نهادند و کیسه زر دوی بیرون آوردند که در آن دویست سکه  
 اثنی عشری بود و فرمودند که بگیر این نامه را و در راه و متوجه بغداد شو و در جانش  
 خان و وزیر سر حراض شو پس چون ششپای اسیران بساحل رسید جمعی از کینزان  
 و کشتیهای خواص و بدو جمعی از مشتریان از دکان امرای بنی عباس مصل  
 از جوانان عجب خواهی دید که بر سر اسیران جمع خوابند شد  
 پس از دو نظر کن بر برو و فروشی که عمر و بن نه نام دارد و در تمام دکانهای  
 که از برای مشتریان غلام ساز و کینزکی را که فلان و فلان عنفت دارد و تمام  
 اوقات او را بیان فرمود و جامه هر یک کرده پوشیده است اما و اقلی خواهد  
 نمود آن کینز نظر کردن مشتریان و دوست گذاشتن ایشان بر او و خواهی  
 شنید که از پس پرده صدای و می از او غلام میشود پس بدان که بزبان و می میکند  
 که دای پرده غنم دریده شد پس یکی از مشتریان خواهد گفت که این غلام شریفی  
 میدهم بقیمت این کینز و عنفت او مرا و خریدین را غلب تر کرد و انبدرستان

کنیز بلغت عربی بآن شخص خواہد گفت کہ اگر بزرگوار حضرت سلیمان بن داؤد  
 ظاہر شوی و بادشاہی اور آسیائی من تو رغبت نخواہم کرد و مال خود را اضافی  
 کن بقیعت من مدہ پس آن پردہ فروش کوید کہ من از برای تو چہ چارہ کنم کہ پیچ  
 مشتری را رضی نمی شوی و آخر از فروختن تو چارہ نیست پس آن کنیز کہ  
 کوید کہ چہ تعجیل میکنی و البتہ باید مشتری بہم رسد کہ دل من با و میل کند و اما  
 بروفا و دیانت او داشته باشم پس درینوقت تو برو بہ نزد صاحب کنیز  
 و بگو نامہ بامن بہت کہ یکی از اشراف و بزرگان از روی الطاف نوشتہ  
 بلغت فرنگی و بخط فرنگی و دوران نامہ کرم و سخاوت و وفاداری و بزرگی  
 خود را وصف کردہ است این نامہ را بآن کنیز بدہ کہ بخواند اگر بصاحب  
 این نامہ راضی بشود من وکیلیم از جانب آن بزرگوار کہ این کنیز را از برای  
 او خریداری نمایم بشیر بن سلیمان گفت کہ انچہ حضرت خبر دادہ بود ہمہ واقع  
 شد و انچہ فرمودہ بود ہمہ را بعمل آوردم پس چون کنیز را نامہ نظر کرد بسیار  
 کرست و گفت بمر و بن یزید کہ مرا بصاحب این نامہ بفروش و سوگند  
 عظیم یاد کرد کہ اگر مرا با و نفروشی خود را ہلاک میکنم پس با او در باب قیمت  
 گفتگوی بسیار کردم تا آنکہ بہمان قیمت راضی شد کہ حضرت امام علی نقی بن داؤد  
 بود ندیش زر را دادم و کنیز را گرفتم و کنیز خندان و شاد شد و بامن آمد بحجرہ  
 کہ در بخدا و گرفته بودم و تا بحجرہ رسید نامہ امام علیہ السلام ابیرون می  
 می بوسید و بر ویدہ می پیانید و بر و میگذاشت و بر بدن می مالید  
 پس من از روی تعجب گفتم کہ می بوسی نامہ را کہ صاحبش را نمی شناسی

کنیز گفت ای عاجز کم معرفت به بزرگی فرزندان او میای پیغمبران کوش خود  
بمن بسیار دول برای شنیدن سخن من غایب بدارت احوال خود را برای تو  
شرح کنم من ملکه دختر پیشوای فرزندان قبیله بادشاه روحم و ماورم از فرزندان  
شمعون بن حنون العفادی حضرت عیسی علیه السلام است ترا خبر دهم  
بامر می عجیب بدانکه جدم قبیله خواست که مرا بعهده فرزندان خود را آورد  
در هنگامی که من سیزده ساله بودم پس جمع کرد و در قصر خود از نسل حواریان  
عیسی از علمای نصاری و عباد ایشان سصد نفر از صاحبان قدر و منزلت  
بفصد کس از امرای لشکر و سرداران عسکر و بزرگان سیاه و سرکرده های  
قبائل چهار هزار نفر و تختی فرمود حاضر ساختند که در ایام بادشاهی خود با انواع  
جواهر مرصع گردانید و آن تخت را چهل پایه تعبیه کرده بودند تنها و چهل پایه  
خود را بر بلند میا قرار دادند و پسر برادر خود را بر بالای تخت فرستاد پس چون  
کشیشان انجیلها بردست گرفتند که بخوانند تنها و چهل پایه ای یکی سرنگون  
بر زمین افتاد و دپای تخت یکی خراب شد و تخت بر زمین افتاد و پسر  
برادر ملک از تخت و افتاد و بهیوش شد پس در انحال زنبی کشیشان  
متغیر شد و اعضای ایشان بر زمین پدید آمدند بزرگ ایشان بجهدم است که ای پادشاه  
ما را معاف دار از چنین امری که بسبب آن نخواستیم بی روی زمین  
روئیم و که دلالت میکند بر اینکه دین سحی بر دوی زائل کرد و پس جدم  
این امر را بفصل بدو انست و گفت به علما و کشیشان که تخت را باز  
برپا کنند و چسپا را بجای خود قرار دهند و حاضر گردانند و این برشته

بدیخت را که این دختر را با تو زوج نمایم تا مساوت آن در رفع نخوست این برادر  
 بکند پس چون چنین کردند و آن برادر دیگر را بر بالای تخت بردند و شروع  
 بخواندن انجیل کردند همان حالت اولی روی نمود و نخوست این برادر برابر نخوست آن  
 برادر شد و سیزدهمین کار را گذاشتند که از مساوت سروریت نه از نخوست برادر  
 پس مردم متفرق شدند و جدم غمناک بجرم سر باز گشت و پوده های خیالت او  
 پس چون شب شد و بخواب رفتم در خواب دیدم که حضرت مسیح و شمعون و جمعی از  
 حواریان در قصر جدم جمع شدند و منبری از نور نصب کردند که از رفعت آسمان  
 سر بلندی می نمود و در همان موضع قعیه کردند که جدم تخت را گذاشته بود پس  
 حضرت رسالت پناه محمد صلی الله علیه و آله باوصی و امام و شیخ علی ابن ابیطالب  
 و جمعی از امامان فرزندان بزرگوران ایشان علیهم السلام قصر را بنور مقدم خویش  
 منور ساختند پس حضرت مسیح بقدم آداب اندوختنیم و اجلال بابتقبال  
 حضرت خاتم الانبیاء شافت و دست و رکودن مبارک آنحضرت درآورد  
 پس حضرت رسالت پناه فرمود و یاروح الله آمده ام که لیکه فرزندان و شیخ تو شمعون  
 برای این فرزند سعادتمند خود خواستگاری نمایم و اشاره فرمود بابه برج  
 امامت و خلافت امام حسن عسکری علیه السلام فرزند آن کسی که تو نام داشتی  
 بن وادی پس حضرت عیسی علیه السلام نظر افکند بسوی حضرت  
 شمعون و گفت که شرف و دجانی بتو روا کرده پیوند کن رحم خود را برحم  
 آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین شمعون گفت که کردم پس یکی بران بمنبر  
 برآورد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطاب انشا فرمود و حضرت مسیح

با حضرت حسن عسکری علیه السلام بنزد فرزندان حضرت رسالت با حواریان  
گوا شدند پس چون از آن خواب سعادت تاب بیدار شدند از ترس  
آن خواب را برای پدر و جد خود نقل نکردم و این کج را یگان در سینه  
پنهان داشتم و آنش محبت آن خورشید فلک امامت و زبر و زور و کافور  
سینه امست مثل میشه و سر مایه صبر و قوار مر ایا و فایده او تا بجای که خوردن ایشان  
بر من حرام شد و هر روز چهره گاهی میشد و بدن می گایید و آثار عشق نهایی  
در بیرون ظاهر میگردد و پس در شش ماهی و مریضی نماز مگر آنکه جدم برای معالجه  
من حاضر کرد و از ای در و من از او سوال نمودم هیچ سودی داد پس  
چون از عین در و من مایوس گردیدم و زنی بمن گفت ای نور چشم من  
آیا در غایت هیچ آرزوی در دنیا هست که برای تو عمل آورم و نعمت آید  
من در بای فرج را بر روی خود بسته می بینم اگر شکسته و آزار از اسیران  
مسلمانان که در زندان تواند دفع نمائی و بند با و زنجیر بای از ایشان بخشائی  
و ایشان را آزاد کنی امیدوارم که حضرت مسیح و و درش بمن عافیتی بخشند  
چون چنین کردم آنکی سختی در خود ظاهر شد و ختم و اندک طعامی تناول نمودم پس  
خوشحال شاد و دیگر اسیران مسلمانان را عزیز و کرامی میدادند پس بعد  
از چهار ده شب در خواب دیدم که بهترین ثواب لیکن فاطمه زهرا علیها السلام  
بدین من آمده و حضرت مریم علیها السلام با هزار کنیز از حور بایان بهشت  
در خدمت آنحضرت اند پس مریم بمن گفت که من خاتون بسترین زن  
و زار شوهرت امام حسن عسکری پس من به من مبارکش و در آخر

و گریستم و شکایت کردم و گفتم که حضرت امام حسن عسکری بن جعفر می کند  
 و از دیدن من ابامی نماید پس حضرت فرمود که فرزندم چگونه بدیدن تو بیاید  
 و حال آنکه بنده اشک می آوری و بر مذہب ترسایانی و اینک خواہرم مریم  
 دختر عمران بیزاری میجوید بسوی خدا از دین تو اگر میل داری که حق تعالی  
 و حضرت مسیح و مریم از تو خوشنود گردند و امام حسن عسکری بدیدن تو بیاید  
 پس بگو اشہد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله پس چون باین دو  
 کلمہ طیبہ تلفظ نمود حضرت سید النساء اہلسینہ خود چپانید و دلہاری  
 فرمود و گفت اکنون منتظر آمدن فرزندم باش که من اورا بسوی تو میفرستم  
 پس بیدار شدم و آن دو کلمہ طیبہ را بر زبان می راندم و انتظار ملاقات  
 گرامی آنحضرت میبرد و چون شب آئینہ درآمد بخواب رفتم خورشید جمال  
 آنحضرت طالع گردید گفتم ای دوست من بعد از آنکہ دلم را اسیر محبت خود  
 گردانیدی چرا از مفارقت جمال خود مرا چنین جفا دادی فرمود کہ دیر آمد  
 من بنزد تو نبود مگر برای آنکہ تو مشرک بودی اکنون کہ مسلمان شدی شہرب  
 بزرگ تو خواہم آمد تا آن زمان کہ حق تعالی ما و ترا بطاہر بیکدیگر رساند و این  
 ہجرت از ابو صال مبدل گرداند پس از آن شب تا حال کشب نگذشتہ است  
 کہ در وہجرت مرا بشربت و مسال و انفرمایید شیرین سلیمان گفت کہ چگونه مسال  
 اسیران افتادی گفت مرا خبر داد حضرت امام حسن عسکری در شبی از شبہا  
 کہ در فتنہ و زجبت سکر می بخک مسلمانان خوابد فرستاد پس خود از عقب  
 ایشان خوابد رفت تو خود را در میان کنیزان و خدمتکاران بنید از بہیتی کہ ترا

نشناستند و از پی جده خود روانه شوا از علان راه برد چنان کروم علیه لشکر  
 مسلمانان بار خوروند و مارا اسیر کردند و آخر کار من آن بود که ویدی تا حال  
 بغیر تو کسی ندانسته است که دختر پادشاه روم و مرد پیری که من و عنایت  
 حصه و اقامت از نام من سوال کرد و گفته نزد حسن نام دارم گفت این نام نیز  
 بشیر گفت این عجیب است که تو از اهل فرنگی و زبان عربی را اینک میدانی  
 گفت بنی از بسیاری معنی که جدم نسبت بمن داشت و میخواست که مرا  
 بر یاد گرفتن آداب حسنه بداند و زنی مترجمی را که زبان فرنگی و عربی هر دو  
 میدانست مقرر کرد و بود که هر صبح و شام می آمد و لغت عربی بمن می  
 تا آنکه زبانم باین لغت جاری شد بشیر گوید که چون او را بسترین ای بر دم  
 بخدست حضرت امام علی نقی علیه السلام رسانیدم حضرت به کینرک خطاب  
 فرمود که چگونه حق سبحانه تعالی تو نمود و عزت دین اسلام و دولت دین من  
 و شرف و زور کواری محمد و اهل بیت علیهم السلام را او گفت که چگونه  
 کنم برای تو ای فرزند رسول خدا چیزی را که تو بهتر میدانی از من پس بشیر  
 فرمود که میخواهم ترا گرامی دارم که ام یک بهتر است نزد تو آنکه و بهانه  
 اثری به هم یا ترا بشارتی به هم بشیر ابدی گفت بگو بشارت بشیر است  
 را میخواهم ۱۰۰۰ دانی خواهم حضرت فرمود که بشارت با و ترا بفرمندی که  
 پادشاه مشرق و مغرب عالم شود و زمین را پر از عدل و داد کند بعد از آنکه  
 پر از ظلم و جور شده باشد گفت که این فرزند از کی من خواهد آمد فرمود که از آن  
 که حضرت رسالت پناه ترا برای او خواست کاری کرد پس با او پرسید که تعجب



مسیح و وصی او ترا بعد کی در آور و ند گفت فرزند تو امام حسن عسکری علیہ السلام  
 حضرت فرمود کہ آیا اور امی شناسی گفت کہ زان شبی کہ بدست بہترین  
 زمان عالمیان سلمان شمع ام شبی نگہ مشہ است کہ او بدین من نیاید پس حضرت  
 کا فور خادم را طلبید و فرمود کہ برو و خواہرم حکیمہ خاتون را طلب کن چون حکیمہ  
 داخل شد حضرت فرمود کہ این آن کینہ است کہ سیفتم حکیمہ خاتون اور اور بر  
 گرفت و بسیار نوازش کرد و شاد شد پس حضرت فرمود کہ اسی دختر رسول خدا  
 بہر اور را بخانہ خود و واجبات دستہا را با و بیا موز کہ اوزن حضرت عسکری  
 و مادر حضرت صاحب الامر صلوات اللہ علیہما است مشیخ عظام ذوالا حترم  
 محمد بن یعقوب کلینی و محمد بن بابویہ قمی و شیخ ابو جعفر طوسی و سید مرتضیٰ غیر ایشان  
 از محدثین عالیشان پسند ہای معتبر روایت کرده اند از حکیمہ خاتون رضی اللہ عنہا کہ  
 روزی حضرت امام حسن عسکری علیہ السلام بخانہ من تشریف آور و ند و نگاہ  
 تندنی بہ زرجن خاتون کردند پس عرض کردم کہ اگر شما خواہش او بہت مستحب  
 بنفرستم فرمود کہ اسی عہد این نگاہ از روی تعجب بود نہ بر کہ درین روی حق بجانب  
 از او فرزند می زرد کو ابر بیرون آور و کہ عالم را پر از عدالت کند بعد از آنکہ  
 پر از جور و ستم شدہ باشند گفتہ کہ پس بنفرستم اورا بنزد شما فرمود کہ از پدر بزرگوارم  
 رحمت بسبب در این باب حکیمہ خاتون کوید کہ جامہ ہای خود را بوشیدم و بخانہ  
 بر اورم علی فتنی عینہ سلام رفتم چون سلام کردم و شستم بی آنکہ من سخن بگویم  
 حضرت از باب اعجاز ابتدا فرمود و گفت اسی حکیمہ زرجن را بنفرست از برای من  
 گفتہ اسی سید من نہ برای من طلب بخند مت تو آمدہ جو دم کہ درین امر حصیت بگیرم

فمنه بود که ای نیر کواری صاحب پرکت خدا بخواست که ترا و چنین بواجب  
شکر یک گرداند و بهر غیظی از خیر و سعادت بتو کرامت فرماید که ترا و اسلم  
پسین امری گرداند عید گفت بزودی بخانه خود پر کشته و زخاف آن سدن  
نقوت و عفات را و خانه خود واقع ساختم و بعد از چند روز آن سده کبرا  
با آن بیره نظر بخانه خورشید نور یعنی والد تظیر او بروم و بعد از چند روز  
آن آفتاب طلوع امامت در مغرب عالم بقا غروب نمود و ماه و برج خاص  
حسن عسکری در امامت جانشین او گردید و من پوست بجای آورد و مقبره و  
زمان در بخدمت امام الهی میرسد پس وزی تر حسن خاتون آمد گفت  
ای خاتون من پادار کن که کنش از پایت بیرون کنه ختم تویی خاتون من  
و صاحب منم که زنند که کنش از پایت بیرون کنه ختم تویی خاتون من  
میکنم و منت بروین های خودی ختم چون حضرت امام این چنین است  
گفت خدا ترا جزای نیکو خیه و بدای عمه پس در خدمت آنحضرت نشسته و  
غروب آفتاب پس جدا شد و بهیمنه خود که بیا و رجاءه های امام بود و حضرت  
فرمود که ای عمه ام شب نرود و باش که درین شب ستود میشو و فرزند گرامی  
به نزد خدا حق تعالی باوند و میگردد و اندر زمین باطله و ایمان و هدایت  
جدا از انکه مرده باشد بشیخ کفر و ضلالت گفته اند که بهم برسد ای سیه من  
فرزند من در تر جیس هیچ اثری نمی یابد فرمود که از تر جیس بهم برسد و از  
دیگری پس چه کنم و شک و دشت تر جیس و خطه کردم چه کند اثری نیافتد پس  
و عرض کردم حضرت تهمتم فرمود و گفت چون صبح میشود اثری بر او ظاهر

خواهد شد و مثل او مثل ما در موسی است که تا هنگام ولادت هیچ تغییری بر او  
ظاهر نشد و احدی بر حال او مطلع نگردید زیرا که فرعون ملعون شکم زمان حامله را  
می شکافت برای طلب حضرت موسی و حال این فرزند نیز درین امر شبیه است  
بحال موسی و در روایت دیگر این است که حضرت فرمود که حل ما او میای  
پیغمبران و شکم نمی باشد و پهلوی باشد و از رحم جبرین نمی آیم بلکه از ران  
و ران فرود می آیم زیرا که ما نورهای حق تعالی ایم و چرا که نجاست و کثافت  
از ما دور گردانیده است حکیمه گفت که باز و زرجب نفتم و این احوال را با او گفتم  
گفت ای خاتون هیچ اثری در خود مشاهده نمی نمایم پس شب در آنجا ماندم  
و افطار کردم و نزد یک زرجب نا تون خوابیدم و در هر ساعت از و خیر می گفتم  
و او بحال خود خوابیده بود و در ساعت چهارتم زیاد میشد و درین شب  
پیش از شبهای دیگر به نماز تهنید برخاستم و نماز شب را و اگر دم و چون بنزد  
و تر رسیدم زرجب از خواب بیدار گشت و و منو ساخت و نماز شب را بجا آورد  
چون نظر کردم صبح کاذب طلوع کرده بود پس نزدیک شد که در دلم کمی  
پیدا آید از و عهد که حضرت فرموده بود و ناگاه حضرت امام حسن عسکری انجبره  
نمودند از و که تنگ کن که قفسش سید است در خیال و زرجب اضطراب  
مشامع کردم پس او را و بر برگزیدم و نام الهی را بر او خواندم حضرت آواز داد  
که سوره انا انزلناک فی لیل القدر او بخوان پس از و پرسیدم که چه حال  
داری گفت ظاهر شد اثر آنچه مولایم فرموده بود پس چون من شروع کردم  
بنخواندن سوره انا انزلناک فی لیل القدر شنیدم که آن طفل در شکم با من همراه

میکند در خواندن و بر من سلام کرد من ترسیدم پس حضرت صد از کعبه  
 بمن از قدرت الهی که حق تعالی خوان مارا بجلالت کویا میکرد و اند و مارا در دور  
 حجت خود ساخته است در زمین پس چون کلام حضرت امام حسن عسکری تأیید  
 از حبس از دین من پنهان شد کویا پرده میان من و او حاصل کرد و پیش من  
 بسوی امام حسن عسکری علیه السلام فریاد گمان حضرت فرمود که بر کوهی  
 که او را در جای خود خواهی دید چون بگشتم پرده کشوده شد و در زیر خاکی  
 نوری مشاهد کردم که دین امام را خیره کرد و حضرت صاحب الامر را دید  
 که رو بقبله مسجد افتاده بزرگوار انگشتان سبزه را بسوی آسمان بلند کرده  
 میگوید أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ وَأَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ بَيْنِ  
 أَزْوَاجِ رَأْسِهِ تَامُجُوشُ وَرَسِيدُ بَيْتِ فَرَمُو اللَّهُمَّ احْشَوْنِي وَعَلِيٌّ وَتَمِيمٌ  
 آمِنٌ مَنِّي وَثَبَّتْ وَطَائِقِي وَأَمْلَأْ الْأَرْضَ مِنِّي عَدْلًا وَقِسْطًا نَفِثَ إِذَا  
 بعد نصرت که بمن فرموده و ظالمین را خلافت و امامت را تا من  
 و اسیران و انتقام ز دشمنان را ثابت گردان پر کن بین را بسبب من  
 از عدل و داد پس حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بر روی او کوفتی  
 نوزند مرا و بر گیر و بسوی من بیا و چون برگفتی او را نعت کرده و ثابت  
 و پاک و پاکیزه یافتی و بر ذراع راستش نوشته بود که جَاءَ الْحَقُّ وَرَهْمَتُ  
 الْبَاطِلِ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زُهُوقًا يَنْبَغِي حَقُّ آتَمِ وَبَاطِلٌ مَنَحَلٌ شَدَّ وَمُحَرَّرٌ دِيهِ بَرَسْتِي  
 که باطل منحل شدنی است و ثبات و بنامندار و بین کجی نیست که چون ن  
 نوزند سعادت مند را به نژاد پر بزرگوار بر دم و نظرت بر پدر افتاد و سلام

کہ پس حضرت اور او پر برکت و زبان مبارک بر سر دین اس مالید  
 و بر زبان ہر دو کوشش کروا ئید و برکت دست چپ اور انشانید و دست  
 مطہر بر سر آن سرور مالید و گفت ای فرزند سخن بگو بقدرت الہی پس حضرت  
 صاحب الامر استعاذہ فرمود و گفت بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَبِیْدَانِ مَنْ  
 عَلَی الدِّیْنِ اسْتَضَعُّوْا فِی الْاَرْضِ وَنَجْعَلْهُمْ اُمَّةً وَنَجْعَلْهُمْ الْوَارِثِیْنَ  
 وَنَعْلَمَ لَھُمْ فِی الْاَرْضِ ذُرِّیَ فِرْعَوْنَ وَھَا مَآئِمْنَ وَجُودَھُمَا مِنْھُمْ مَا کَانَ یَحْدَرُ  
 فَاِیْنَ اِیہ کریمہ موافق احادیث معتبرہ و نشان آنحضرت و ابائی بزرگوار او  
 نازل شد و است و ترجمہ ظاہر لفظش این است کہ بخوابیم منت گذاریم بر جاہ  
 کہ ایشانرا تسلط کاران و در زمین ضعیف گردانیدہ اند و بگردانیم ایشانرا پیشوایان  
 دین و گردانیم ایشانرا وارثان زمین کنیم استیلا بخشم ایشانرا و در زمین بنائیم  
 بفرعون و ہامان یعنی ابو بکر و عم علیہما اللعنة و شکر ہائی شان از ان ہامان نچہ را  
 تذریک و تذکرہ شیم بہ ترجمہ حدیث پس حضرت صاحب الامر صلوات اللہ  
 علیہ علیہ صلوات بر حضرت رسالت پناہ و حضرت امیر المؤمنین و جمیع امامان  
 علیہم السلام فرستاد تا پدر زکر کو را خود پس در خیال مرغان بسیار نزد یک ہا  
 آنحضرت پیدا شد ندوبہ کی از ان مرغان ندو کہ این طفل را بر دار و نیگو  
 محافظت ناوہم چہل روز میرتبہ بہ نزد ما پایا و مرغ آنحضرت را گرفت و بسو  
 آسمان روانہ کرد و سارم مرغان از عقب او پرواز کردند حضرت امام حسن علیہ السلام  
 فرمود کہ سیر و مہر ابان کسی کہ مادر موسیٰ اوسپر و موسیٰ را پس حب خاتون  
 زبان شد نسبت ذہر کہ ساکت شود کہ شاید از غیر پتان تو نخواہد خورد و ہرگز

اور ابسوی تو بر میگردد و اندامانده حضرت موسی که با در خود برگردانیده و پناه  
 حق تعالی فرموده است که پس برگردانیده موسی را بسوی مادرش تاوین  
 مادرش باورش روشن کرد و پس حکیمه از حضرت پرسید که این چه منع بود  
 که صاحب است. ابا و سپردید فرمود که این روح القدس است که توکل است  
 بانه علیهم السلام ایشان را موفق میکرد و اندامانده بخت خدا و از خطاها و مباد  
 و ایشان را بعلوم دینت میداد و حکیمه گفت که چون چهل روز که مشقت بخدمت  
 آنحضرت رفتم چون داخل شد مریدم که طفلی در میان خانه را میبرد و گفتم  
 ای سید من این طفل دو ساله است حضرت قسم نمود و فرمود که او لادینم  
 و او سیاهی ایشان را که امام باشند بر خلاف الفال و دیگر نشو و نما میکنند  
 و یک ماه ایشان مانند یکسال دیگر است و ایشان در شکم مادر سخن بگویند  
 و قرآن میخوانند و عبادت پروردگار میکنند و در شکام شیر خوردن ملک  
 فرمان ایشان را می بند و هر صبح و شام بر ایشان نازل میشوند پس حکیمه فرمود  
 که هر چهل روز یکمرتبه بخدمت اومی رسیدم در زمان امام حسن عسکری علیه السلام  
 تا آنکه چند روزی قبل از وفات آنحضرت او را ملازمت کردم بصورت  
 مرد کامل و او را نشناختم بفرزند برادر خود گفتم که این مرد کیت که مرا میفرما  
 که نزد او بشینم فرمود که این فرزند زربل است و خلیفه من است بعد از  
 من و غریب من از میان شما میروم باید که سخن او را قبول کنی و او را  
 اطاعت نمایی پس بعد از چند روز حضرت امام حسن عسکری علیه السلام  
 بعالم قدس انتقال نمود و اکنون من حضرت صاحب الامر علیه السلام

هر صبح و شام ملازمت می نمایم و از هر چه سوال نمایم مرا خبر میدهند  
 و گاه است که میخواهم سوال بکنم هنوز سوال نکرده جواب میفرماید و محمد بن  
 عبد الله مطهری روایت کرده است که بعد از وفات حضرت امام  
 حسن عسکری علیه السلام رفتم بخدمت یحکمه خاتون و سوال کردم از محبت  
 و امام زمان خبر و دوم او را از حیرتی که مردم را عارض شده است گفت  
 بنشین چون بشستم گفت ای محمد خدا زمین را خالی نمیکند از راه حجتی که یا مطلق است  
 و علانیه و عوامی امامت میکند و یا خاموش است و قیبه میکند و بعد از  
 امام حسن و امام حسین علیهما السلام امامت در دو برادر منی باشد و این  
 فضیلتی است که حق تعالی حسین را بر سایر ائمه علیهم السلام داده است  
 و خدا فرزندان حسین را زیادتی و بجز فرزندان حسن و ایشانرا مخصوص کند  
 با امامت چنانچه فرزندان بارون را زیادتی داد و بر فرزندان موسی  
 و مخصوص کرد ایند ایشانرا به نبوت و وصایت هر چند موسی بهتر بود از  
 بارون و محبت بود و بر او و فرزندان بارون همیشه فضیلت دارند بر فرزندان  
 موسی تا روز قیامت و تا چاراست این است را از حیرتی که بشکافتند  
 اهل بطلان و خالص کردند شیعیان کامل تا آنکه مردم را بر خدا حجتی نماند  
 بعد از فرزندان پیغمبر این حیرت بعد از وفات حسن عسکری علیه السلام  
 البته خواهد بود و گفته ای خاتون من یا از حسن عسکری فرزندی بهم رسیده  
 و مانع است قسم کردم و گفتم هرگاه فرزندی نماند باشد پس که محبت  
 خواهد بود بعد از او من گفته ام تو که بعد از حسین علیهما السلام امامت در دو

نخواهد بود گفت ای سید من مرا خبر ده که ولادت و غیبت آنحضرت  
 چگونه بود پس حکیمه خاتون قصه ولادت را بخوی که در حدیث گذشته  
 مذکور شد بیان فرمود و در روایت دیگر چنین وارد شده است که  
 حکیمه خاتون گفت که بعد از سه روز از ولادت حضرت صاحب الامر  
 علیه السلام مشاقق لقای آنحضرت علیه السلام شدم و رفتم خدمت حضرت  
 امام حسن عسکری علیه السلام و پرسیدم که مولای من کجاست نمود که نیم  
 او را آنجا نگویم که از ما و تو با و احق و اولی بود چون روز هفتم شود بیا نزد ما چون  
 روز هفتم رفتم گهواره دیدم بر سر گهواره دو دیدم مولای خود را دیدم چون  
 ماه شب چهار و دو بر روی من میخندید و قسم میفرمود پس حضرت آواز  
 دادند که فرزند ما بیا و چون بخت آنحضرت علیه السلام برده زبان  
 در دهانش گذاشتند و فرمود که سخن بگو این فرزند حضرت صاحب الامر است  
 فرمود و سلوات بر حضرت رسالت پناه و سائر ائمه علیهم السلام بفرستاد  
 و بسم الله گفت و آیه که گذشت تلاوت نمود پس حضرت امام حسن عسکری  
 و نمود که بخوان ای فرزند از آنچه حق تعالی بر پیغمبران و ستاده است پس  
 ابتدا کرد و صحت آدم علیه السلام را بر زبان سه یانی خواند و کتاب درسی  
 و کتاب نوح و کتاب موسی و کتاب صالح و صحت ابراهیم و تورات  
 موسی و زبور داود و انجیل عیسی و قرآن جمیع معظنی سلوات علیهم  
 صلوات را خواند پس قصه های پیغمبران را یاد کرد و پس حضرت امام حسن عسکری  
 علیه السلام فرمود که چون حق تعالی ممدی این است را بمن مفاخرمود و بفرستاد



فرستاد که اورا بسر پرده های عیش و ریحانی بربند پس حق تعالی به او  
 خطاب نمود که مر جایتو ای بنده خالص من که ترا خلق کرده ام بباری من بخند  
 و اظهار شریعت توئی هدایت کند و بندگان من قسم بذات مقدس خود بخورم  
 که با طاعت تو ثواب میدهم و بنا فرمائی تو عقاب میکنم مردم را و بسبب  
 شفاعت و هدایت تو بندگان را می آمرزم و به مخالفت تو ایشانرا عذاب  
 میکنم ای تو و ملک بر گردانید اورا بسوی پدر من و از جانب من اورا بسلاطین  
 برسانید و بگوئید که او در پناه حفظ و حمایت من است اورا از شر دشمنان  
 محافظت و حراست می نمایم تا هنگامی که اورا طاهر گردانم و حق را با او برپا  
 دارم و باطل را با و سرنگون سازم و دین حق برای من خالص باشد  
 و بسیاری از شیعیان در حال حیات حضرت امام حسن عسکری<sup>ع</sup> و بعد از وفات  
 آنحضرت علیه السلام آنحضرت را دیدند و معجزاتی که از آنحضرت مشاهده کردند  
 اند بسیار است از انجمله شیخ جلیل محمد بن بابویه قمی<sup>ع</sup> روایت کرده است  
 از ابوالاویان گفت که من در خدمت حضرت امام حسن عسکری<sup>ع</sup> می بودم نامه ها  
 آنحضرت را بشهرهای سرزمین وری در بیماری که دوران بیماری به عالم تجاوز  
 فرمودند مرا بطلعیدند و نامه چند نوشتند بداین و فرمودند که بعد از بازگرداندن  
 باز و اخل سامره خواهی شد و صدای شیون از خانه من خواهی شنید و مرا  
 در آنوقت غسل دهند ابوالاویان گفت که ای سید هرگاه اینواقعه بایده رود  
 امر امت با کسیت فرمود که به که جواب ناممائی مرا از تو طلب نماید و امام است  
 بعد از من گفتند و بگر علامتی بغیرا فرمود که هر که بر من نماز کند او جانشین من است

گفتم و یک نفر مازمود که هر که بگوید که در میان چه چیز است او امام شهادت است  
حضرت مرا منع شد که به پرسم که امام میان پس بیرون آمدم و نامم را را به  
مد این رسانیدم جوابی که گفته بر شستم و چنانچه فرموده بود در روز پانزدهم  
داخل سامرو شدم و صدای نوحه و شعیان منزل منور آن امام مظهر بخت شد  
و چون در خانه آمد جعفر که اب را دیدم که بر درختان است و شعیان  
بر گرد او بر آید و او را تعزیت بوفات بر او و تهنیت با امامت بخود  
میکویند پس من در خاطر گفتم که اگر این امام است پس امامت نوحه کونین است  
این فاسق کی اجمیت امامت دارد زیرا که پیشه او را می شناسم که شهاب بخورده  
می باشد و بنوری نواخت پیشین فقه و تعزیت و تهنیت گفتم و هیچ سال ازین  
نکر و در خیال عقیده خادم بیرون آمد و جعفر گفت ای سید بر اورت با کفن کرد  
بیا و برو نماز کن جعفر برخواست و شعیان با او نوازشند و چون خانه رسید  
دیدم که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را کفن کرده و بر روی کفن نشاند  
پس جعفر پیش استاد که بر بردارایم خود و دیگر کند و چون خواست که بگوید  
بگوید طفل کند مگر چون حمید و نکش و و دندان مات پاد و ما و بیرون آمد پس  
جعفر اکتفا و گفت ای عموی ما است که من سزاوارترم نماز بر پدر خود  
پس جعفر عقب ایستاد و زکشت متغیر شد و آن غل پیش ایستاد و بر پدر خود  
خود نماز کرد و نجس است و در سله ای امام علی بنی دفن کرد و متوجه پیش  
و گفت ای سیدی جواب نامه های را که با مرتب پس تسلیم کرد و در خانه  
نکشت تا که و نشان از آنکه حضرت امام حسن عسکری فرموده بود و پس

و یک علامت ماند است و بیرون آمدن پس با جبر و شایسته گفت برای آنکه  
حجت بر او تمام کند که او امام نیست که که بود و ان طفل جعفر گفت و آمدن کن  
او را ندین بود و نمی شناسم پس در این حال جماعتی از اهل قم آمدند و سؤل  
کردند از احوال حضرت امام حسن عسکری علیه السلام چون استند که وفات  
یافته است پرسیدند که امامت با کس است مردم اشاره کردند بسوی جعفر  
پس نزدیک رفتند و تعزیت و تهنیت دادند و گفتند با ناما و مالی چند  
بگو که نامه از چه جماعت است و ما به چه مقدار است تا تسلیم کنیم جعفر بر خاست و  
مردم از علم غیب میخواستند و در آن حال عقیده خادم بیرون آمد از جانب حضرت  
مماحب الامر و گفت با شما نامه فلان فلان شخص هست و بمیانی هست که در آن  
هزار اشرفی است و در آن میان ده اشرفی هست که طارار و کوش کرده اند بحاجت  
نامه ما را و ما بهار تسلیم خادم کرده و گفتند هر که ترا فرستاده است که این  
نامه ما و ما بهار بگیر می آمدن است و ما را امام حسن عسکری علیه السلام همین بود  
پس جعفر که آب رفت به نزد معتمد که خلیفه بناحق از زمان بود و این وقایع را  
نقل کرد و معتمد مستکاران خود را فرستاد که بپیش حضرت امام حسن عسکری علیه السلام  
را کردند که آن طفل را بمیان نشان دهد او انکار کرد و از برای رفع مظنه ایشان  
گفت حلی و ارم من از آنحضرت و باین سبب او را با ابن ابی السوارت  
سیر و ند که چون فرزند سوله شود و بکشند با کاه عبد متدین بچی و زید خلیفه مرد  
و مماحب از نیج در بصره خرمن کرد و ایشان بجال خود در ماندند و کینکر  
از خانه تا بیخی بخانه خود بازگشت و شیخ طوسی علیه الرحمه بروایت دیگر از شیخ

بنابر تحقیق حضرت  
مردمان است که جعفر را میگویند

روایت کرده است که معتضد خلیفه فرستاد و مرا با دو نفر دیگر طلب نمود و امر کرد که هر یک دو اسب با خود برداریم و یکی را سوار شویم و دیگری را بجانب بکشیم و سبک بار بجهیل برویم با مرده و خانم حضرت امام حسن عسکری علیه السلام با نشان داد و گفت چون بدرخان میرسد غلام سیاهی بران و فرشته است پس داخل خانه شوید و هر که را در آنجا نبینید سرش را برای من بیاورید پس چون بخانه حضرت رسیدیم در و بهیتر خان غلام سیاهی نشسته بود و بند زیر چادر دست داشت و میبافت پرسیدیم که که در این خانه دست گفت میبافت هیچ کوزه مفت نشد بجانب ما و این پزائی نکر و پس چون داخل خانه شدیم خانم بسیار پاکیزه و دیدیم و در مقابل پرده مشاهد کردیم که هرگز از آن بهتر ندیده بودیم که گویا احوال از دست کار کرد بر آموخت و در خانه هیچ کس نبود چون پرده را برداشتم حجه و زرکی بنظر آمد که گویا دریای آبی در میان حجه و زر است و در قتهای حجه و حصیری بر روی آب گسترده است و بر بالای حصیر در روی پستاد است نیکوترین مردم بحسب هیات و شغل نماز است و بیکو بجانب القنات نه نمود احمد بن عبد الله با و حجه و زر که است که داخل شود و بیکو که در میان آب غرق شود و انظار بسیار کرد تا من است و را از کرد و مرا و او بیرون آورد و در پیشش شد و بعد از ساعتی به پیش باز آمد پس فین و کیرا را کرد و ران شد و خان و نه بان سوال گذاشت پس من تحیر فاذم و نه بان بعد از خواهی کشود و گفت حضرت می صبر از او از تاهای نقاب را با حجه و زر که اندک است نزد که می بود و حقیقت حال من را ندانم و خود را بکشود

مبوی خدا ازین کردار پس هیچ وجه متوجه گفتار من نشد و مشغول نماز بود ما را  
 پیغمبر عظیم در ول بهم رسید و بر پشتیم و معتقد انتظار ما میکشید و بدر بانان  
 سفارش کرده بود که هر وقت که بر کردیم ما را بفرزاد او ببرند پس در میان  
 رسیدیم و داخل شدیم و تمام قصه را حکایت کردیم بر رسید که پیش ازین با یکی  
 ملاقات کرده و با کسی حرف گفته اند پس سوگند های عظیم یاد کرد که اگر بشنوم  
 که یک کلمه ازین واقعه را بدیگری نقل کرده اید همه را کردن بزنم و ما این چکار  
 نقل نتوانستیم کرد که بعد از مردن او و محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله روایت  
 کرده است از یکی لشکریان خلیفه عباسی که گفت من همراه بودم که سیما غلام  
 خلیفه بصره من را می آمد و در خانه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را شکست بعد از  
 قوت آنحضرت حضرت صاحب الامر علیه السلام از خانه بیرون آمد و طبریزی در دست  
 مبارک داشت و سیما گفت چه میکنی در خانه من سیما برخو و بلزید و گفت جعفر کذا  
 میگفت که از پدرت فرزندی نمانده است اگر خانه از دست ما بر میگردد پس نه  
 خانه بیرون آمدیم علی بن قیس را وی حدیث گوید که یکی از خدامان خانه حضرت بیرون  
 آمدن از او پرسیدم از حکایتی که آن شخص نقل کرد آیا راست هست گفت که ترا  
 خبر دادم و ختم می اینش کردی آن خلیفه گفت هیچ چیز در عالم نمی ماند و شیخ ابن بابویه  
 و دیگران روایت کرده اند که احمد بن اسحق که از نوکرای حضرت امام حسن عسکری  
 علیه السلام بود سعد بن عبد الله را که از ثقات اصحاب است با خود برد  
 بنده مت آنحضرت که از سلب چند میخواست سوال کند سعد بن عبد الله گفت  
 که چون برودت مرا می آنحضرت رسیدیم احمد بن حضرت و نول از برای

حدیث دیدن یکی از لشکریان  
 خطبه عباسی در حدیث  
 صاحب الامر

حدیث دیدن یکی از لشکریان  
 خطبه عباسی در حدیث  
 صاحب الامر

خود و من طلبیده و داخل خانه شدیم احمد با خود همیانی داشت که در میان  
عباسپنهان کرده بود و در آن همیان صد و شصت کیسه از طلا و نقره بود  
که هر یک را یکی از شیعیان مهر زده بخد مت حضرت فرستاده بود و چون  
مبادت ملازمت رسیدیم در و امن آنحضرت تظفل شده بود مانند  
مشتی در نخل حسن و جمال و در سرش ذو کاکل بود و نیزه آنحضرت کوی  
از طلا بود شکل انار که به نیکنه های نیبا و جوابه کران بهام مع کرده بودند و یک  
از اکابر بصره به بدیه برای حضرت فرستاده بود و بردست حضرت نامیده  
و کتابت میفرمود و چون آن طفل مانع میشد آن کوی را می انداخت که طفل  
از پی آن میرفت و خود کتابت میفرمود و چون احمد همیان را کشید و  
و نیزه آنحضرت گذاشت حضرت با آن طفل فرمود که اینها یا ایاه و یا  
شیعیان نیست بکش و متعزمت شوی آن معنی حضرت صاحب علیه السلام  
گفت ای مولای من یا جانم است که من دست غلام خود را در آن گفتم  
ایسوی مالهای حرام پس حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود که  
ای سپه اسحق بیرون آور آنچه در میان دست تا آنحضرت صاحب است  
حدال و حرام را از یکدیگر جدا کند پس احمد یک کیسه را بیرون آورد و حضرت  
صاحب علیه السلام فرمود که این از فندان است که در فندان خود نهاده  
و شصت و دو اشرفی درین کیسه است چهل و پنج اشرفی قیمت کمی است  
و چهار و دو اشرفی قیمت جود است که از پدری است با و رسیده بود  
که فروخته است و از گزیده دو طاق سه و نیار است حضرت امام حسن عسکری فرمود

که راست گفتی ای فرزندی که چه چیز در میان اینها حرام است تا بیرون کند  
فرمود که در این میان یک اشرفی هست بسکه رسی که در فلان تاریخ زوده اند  
و تاریخش بر آن نقش هست و نصف نقشش محو شده است و یک نیارمتر  
شده ناقصی هست که یک دایمک و نیم هست و حرام درین کیسه همین اشرفیت  
و وجه مرتش آنست که صاحب این کیسه در فلان سال در فلان ماه و آنروز  
جولای که از همسایه کانش بود و مقدار یک سن نیم ریسمانی بود و مدتی بر این  
دو زدنزار بود و آنروز چون گفت این را دزدیده و قصد یقش نکرد و تاوان  
از او گرفت ریسمانی باریک تر از آن که دزدیده بهمان وزن با و داد  
که آنرا بافتند و فروخت و این دو دنیا قیمت آن جامه است و حرام است  
چون کیسه را احمد کثو و دو دنیا به همان علامت با که حضرت صاحب الامر  
فرمود و بود و پیدا شده بر داشت و باقی را تسلیم نمود پس صره دیگر بر آورد  
حضرت صاحب الامر علیه السلام فرمود که این از فلانست که فلان محله قم میباشد  
و پنجاه اشرفی در این صره هست و ما دست باین دراز نمی کنیم پسید که چرا  
فرمود که این اشرفها قیمت کند میت که میان او و بزرگانش مشترک بود  
و حصه خود را زیاد و کفیل کرد و گرفت و مال آنها و ران میان هست حضرت  
امام حسن عسکری فرمود که راست گفتی ای فرزندی پس با احمد گفت که این کیسه با  
بر و رو وصیت کن که بجا جانش برسانند که ما میخواهیم و اینها حرام است  
تا آنکه همه را باین نحو تمیز فرمود و چون سعد بن عبد الله خواست مبالغه جو را  
پرسد حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود که از نور چشمم پرس

انچه نخواهی و اشار کرد بصاحب الامر علیه السلام پس جمیع مسائل مشکله  
را پرسید و جوابهای شافی شنید و بعضی از سوالها که از خاطرش نمیشد  
حضرت از باب اعجاز بیادش آورد و جواب فرمود و حدیث طولانیست  
و در سائر کتب ایراد نموده اند و کلینی و ابن بابویه و دیگران رحمته الله علیهم  
روایت کرده اند بسند ای معتز از غفره مندی که گفت من با جماعتی از اصحاب  
خود در شب کشمیر بودیم از بلا و هتد و چهل نفر بودیم و در دست رست پادشاه  
آن ملک بر کرسیها نشیستم و همه تورا و انجیل و زبور و نصحت ابراهیم  
عید السلام را خوانده بودیم و حکم میکردیم میان مردم و ایشان را دانا  
میکرد و اینده در دین خود و فتوی میدادیم ایشان را و رجال و عوام ایشان  
مردم جمعی با میکردند و زوایا و پادشاه و غیره و وزی نام حضرت رسول  
صلی الله علیه و آله اند کور ساختیم و نشیتم آن چندی که در کتابها نام او نداشت  
اما او بر ما مضمی است و واجب است بر ما که نفس کنیم احوال او را و این پادشاه  
بروید پس ای همه بر این قرار گرفت که من بیرون آیم و از برای ایشان  
احوال آنحضرت را آنجس نایم پس بیرون آمدم و مال بسیار با خود برداشتم  
پس روانه و دگر ویدم تا نزدیک بابل رسیدم جماعتی از ترکان من بخود  
و از خدمت بسیاری بر من زدند و احوال مرا گرفتند تا که بابل چون به احوال من  
اطمع شد و بشهر ملحق و ستاد و دوران وقت داد و او بن عباس را یافت بود  
چون خبر من یاد رسید که از برای طلب دین حق از من بیرون آیم و لغت  
نارسی نموده اند و مناظره میباشند با فقها و متکلمین کرده اند و هر چه پس خود طلبید



فقیہا و علما را جمع کرد که با من گفتگو کنند من گفتم از شهر خود بیرون آمده ام  
 که طلب نمایم تفحص کنم پیغمبری را که نام او و صفات او را در کتب خود خوانده  
 گفته نام او چیست گفتم محمد گفتند آن پیغمبر باست که تو اورا طلب می نمائی من  
 شرایع وین آنحضرت را از ایشان پرسیدم باین که وند با ایشان گفتم که امید  
 که محمد پیغمبر باست اما نمیدانم که شما میگوید است که من اورا طلب می کنم  
 یانه بگوئید او در کجا میباشد تا بروم بنزد او و سوال کنم از او از علامتها و  
 و لاینها که نزد من هست و در کتب خود خوانده ام اگر آن باشد که من طلب  
 میکنم ایمان بیاورم با و گفتند او از دنیا رفته است گفتم وصی و خلیفه او کیست  
 گفتند ابو بکر گفتم نامش را بگوئید این گفت اوست گفتند نامش عبد الله بن  
 عثمانست و نسب او را بفرمیش ذکر کرده اند گفتم نسب پیغمبر خود را بیان کنید  
 گفتم این آن پیغمبر نیست که من طلب او میکنم آنکه من اورا طلب میکنم خلیفه او  
 برادر اوست و درین پسر عم اوست و در نسب و شوهر دختر اوست و پدر  
 فرزندان اوست و آن پیغمبر را فرزندی نیست بر روی زمین بغیر فرزندان  
 این مردی که خلیفه اوست چون فقیهای ایشان این را از من شنیدند بر جستند  
 و گفتند ای امیر این مرد از شرک خود بدر آمد است و داخل کفر نش است  
 و خوش حلال است من گفتم ای قوم من دینی دارم و بدین خود متمسک ام  
 و از دین خود و مفارقت نمی کنم تا دینی قوی تر از آنکه دارم بیایم من صفات  
 آن پیغمبر را خوانده ام و در کتابهای خدا که پیغمبرانش فرستاده است و من از  
 بلا و هندیرون آمدم دوست بروا شتم اسم از غنی که در انجا داشتم

و از برای طلب او چون شخص که در امر خیریت بشمارا از آنچه شایان کردید برون  
 بنزد بانچه من در کتب اصلی خوانده ام دست از من بردارید پس والی بلخ را  
 و حسین بن اشکب را که از اصحاب حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بود  
 طلبید و گفت باین مرد و مندی مباحثه کن چنانکه گفت اصلح الله تیر و توفیق داد  
 طلب است و ایشان ابصر و اعلم اند بمنظره او والی گفت چنانچه من بگویم  
 با او مناظره کن و او را بخلوت ببر و با او مدارا کن خوب خاطر نشان او کن  
 پس حسین مرا بخلوت برد و بعد از آنکه احوال خود را با او گفته و بطلب من مطلع  
 گفت آن پیغمبری که طلب میکنی همانست که ایشان گفته اند آقا خلیفه او را غلط  
 گفته اند آن پیغمبر محمد پسر عبد الله پسر عبد المطلب است و وصی او علی پسر ابوطالب  
 پسر عبد المطلب است و او شوهر فاطمه و دختر محمد است و پدر حسن و حسین که به او  
 و دختر او و محمد اند غایب گفت من گفته ام این است آنکه من میخواستم و طلب میکردم  
 پس فتم بخانه او و والی بلخ و گفته ای امیر ما فتم آنچه طلب میکردم و اما آتشه  
 اَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ پس والی نیکی و احسان بسیار با او  
 و با حسین گفت فتم احوال او کن و از او با خبر باش پس فتم بخانه او و با او  
 انس گرفتیم و مسائلی که بآن محتاج بودیم موافق مذتب شیعه از نماز و روزه و سایر  
 فرائین از او اخذ کردیم و بنحسین گفته ما در کتب خود خوانیم ای که محمد خاتم النبیین  
 و پیغمبری بعد از وصیت و امر است بعد از و با وصی و وارث و خلیفه او است  
 و بعد از وصی با وصی و خلیفه او است و پیوسته ام خلافت خدا جاریست  
 و رعایا و اولاد ایشان تا منتفی نشود و نیاید پس کمیت و معنی می محمد گفت

امام حسن و بعد از او امام حسین دو پسر محمد و همه را شمر و تا حضرت صاحب الامر  
 صلوات الله علیه و بیان کرد آنچه حادث شد از غائب شدن آنحضرت پس  
 همت من مقصور شد بر آنکه طلب ناحیه مقدسه آنحضرت بکنم شاید بخدمت آنحضرت  
 تو انم رسید را وی گفت پس غانم آمد بقم با اصحاب ما صحبت داشت  
 و در سال دومیت و شصت و چهار با اصحاب ما رفت بسوی بعد او با  
 رفیقی بود از اهل سنده که با او رفیق شده بود و تحقیق مذہب حق غانم گفت  
 خوشم نیامد یعنی از اخلاق آن رفیق از او جدا شدم و از بعد او بیرون رفتم تا و  
 سمره شدم و رفتم ب مسجد بنی عباس تا و او قریہ عباسیه شدم و نماز کردم  
 و متفکر بودم در آن امریکه و در طلب آن سنی میگفتم تا گاه مروی بنزد من آمد و  
 تو غلامی و مرابنایمی خواند که در بند داشتیم و کسی بران اطلاع نداشت گفتیم بی  
 گفت اجابت کن مولای خود را که ترا می طلبد من با او روانه شدم و مرا از راه  
 غیر مانوس برد تا داخل خانه و بستانی شدم و دیدم مولای من نشسته است  
 و بغت ہندی گفت خوش آمدی ای فلان چه حال داری و چگونه گذشتی  
 فلان فلان با ما آنکه مجموع آن چهل نفر که رفیقان من بودند نام برد و احوال  
 ہر یک را پرسید و آنچه بر من گذشتہ بود ہمہ را خبر داد و جمیع این سخنان را بکلام منہ  
 میفرمود و گفت میخواہی کہ حج . وی با اہل قمہ گفتیم بی ای سید من فرمود با ایشا  
 حج مرو و در این سال برگرد و در سال آیندہ برو پس بسوی من انداخت  
 نہ و زری کہ نزد او گذارستہ بود و فرمود این را خرجی خود کن و در بغداد  
 بخانہ فلان شخص مرو او را بر سرچ او مطلع کرد و ان را وی گفت بعد از ان غانم  
 آمد.

برگشت و حج نرفت بعد از آن تا صد هجرت آمدند و خبر دادند که حاسیان این سال  
از عقبه برگشتند و معلوم شد که حضرت<sup>ع</sup> او را برای این منع فرمودند از رفتن  
بسوی حج در این سال پس بجانب خراسان رفت و سال دیگر حج رفت  
و بخراسان برگشت و بدیه برای ماز خراسان فرستاد و مدتی در خراسان  
ماند تا بر محبت خدا و اهل شد و قطب را و ندی ابو جعفر بن محمد بن تولی را سنان  
شیخ مفید رحمه الله علیه روایت کرده است که چون قرامطه اعیان اسماعیلیه  
کعبه را خراب کردند و حجر الاسود را بکوفه آوردند و در مسجد کوفه نصب کردند و در  
سال سیصد و سی هجرت که او اهل غیبت کبری بود خواستند که حجر الاسود را  
بکعبه برگردانند و در جای خودش نصب کنند من باید اوقات حضرت<sup>ع</sup> مسافر  
در آن سال را و حج کردم زیرا که در احادیث صحیح وارد شده است  
که حجر الاسود را کسی بغیر معصوم و امام زمان نصب نمی کند چنانچه قبل از هجرت  
حضرت رسالت پناه که سیلاب کعبه را خراب کرد حضرت رسول آفران نصب  
کرد و در زمان حجاج که کعبه را بر سر عبد الله بن زبیر خراب کرد چون خواستند  
بساکنان کعبه را که از آنجا رزید و قرار گرفت تا آنکه حضرت امام زین العابدین  
آفران بجای خود گذاشت و قرار گرفت لهذا در آن سال روان حج شد و چون  
بجاء رسیدم علی بن ابی طالب را غار من شد که بر جان خود ترسیدم و نتوانستم حج  
پس نائب خود گردانیدم مروی از شیعه که او را این هشام می گفتند و عهده  
حضرت<sup>ع</sup> نوشتند و در آنجا که در عهده سوال کرده بودم که مدت آن  
چند سال خواهد بود و ازین مرض عافیت خواهم یافت یا نه و این هشام را گفت

این شیخ جعفر بن تولی  
تاریخ شیخ مفید در کتاب  
بیلان صحیح است  
بواسطه نائب

که مقصود من آنست که این رفته را بدی دست کسی که حجر الاسود را بجای خود  
 بگذارد و جوابش را بگیری و ترا اند برای همین کار میفرستم این هشام گفت که چون  
 داخل مکه مشرف شد مبلغانی بجهت کعبه و آدم که در وقت گذشتن حجر مرا حاشا  
 که درست تو ندانم و دید که حجر را بجای خود میگذارد و از وحام مردم مانع دیدن  
 نشود چون خواستند که حجر را بجای خود بگذارند خدعه مراد در میان گرفتند و حاشا  
 من نمی دانم و من نظر میکردم بر که حجر را میگذاشت حرکت میکرد و میلزید و قرار میگرفت  
 تا آنکه جوان خوش روی کندم کون پیدا شد و حجر را از دست ایشان گرفت  
 و بجای خود گذاشت و درست ایستاد و حرکت نکرد و پس خودش از مردم آمد  
 و صدا بلند کرد و آن جوان روانه شد و از در مسجد بیرون رفت من از عقب  
 او به سرعت روانه شدم و مردمی شکافتم و از جانب راست و چپ دور  
 میکردم و میدیدم و مردم کمان کردند که من دیوانه شده ام چشم از او برداشتم  
 که مباد از نظر من غائب شود تا آنکه از میان مردم بیرون رفت و او در نهاد  
 اهیست که و اطمینان میرفت و من هر چند میدیدم باور نمی رسیدم و چون  
 بجای رسید که بغیر از من او کسی نبود بسوی من تلفت شد و فرمود بدو آنچه بخود  
 داری رفته را بدستش و آدم نکشود و فرمود باو بگو بر تو خوبی نیست و رایت  
 و عافیت می یابی و اجل محتوم تو بعد از سی سال دیگر خواهد بود چون این حالت را  
 شامع کردم و ظلم معجز نظامش را شنیدم خوف بر من ستولی شد بعد که  
 حرکت نتوانستم کرد و چون این خبر باین قولویه رسید یقین او زیاده بشد و در حیا  
 بود تا سال سصد و شصت و هفت از هجرت در آن سال اندک از ازی پنهان

و وصیت کرد و تهیه کفن و ظروف و زیارات سفر آخرت را گرفت و اهتمام تمام  
 در این امور میکرد و مردم باو گفتند که از بسیاری بذاری اینقدر تحصیل انصاف آ  
 چرا میکنی گفت ایچین سال است که مولای من مرا و عده و اوده است پس جهان  
 علت بنارزل - فیه جنت انتقال نموده و الْحَقَّةُ اللَّهُ يَمُوتُ إِلَيْهِ الْأَطْلَامُ كَرِيفَ دَارِ الْفَلَاحِ  
 و سید علی ابن طاووس منی الله عنه نقل کرده است که من در سمره بودم  
 در حشر شب سیه و جمعه دومی القعد و سال سیصد و هشتاد و شش همدای حضرت  
 صاحب الامام علیه السلام را شنیدم که از برای شیعیان نداده و داده و عاقد  
 و از آن جمله فرمودند زعفران که ان یا باقی داری ایشان را در عزت ما و باو نشان  
 و ملک ما و دولت ما و شیخ این بابویه روایت کرده است ز احمد بن فاکر  
 که گفت من با او و شمس جهان شام و همه را سنی یافتیم غیر یک کلمه که  
 ایشان را بنی راشد می گفتند و همه شیعه را میوه بودند از سبب شیعیان ایشان  
 سوال کردم و پیری از ایشان که آثار مطلق و دیانت از او ظاهر بود گفت  
 سبب شیعیان آنست که جدا صدی ماکه ما همه باو مضویریم چو رفته بود گفت  
 در وقت حاجت پیاده فی آیه مرچند منزل که آمد مرا باو دید و منی اول  
 قافله خوابیدم که چون آخر قافله برسد بیدار شوم چون خواب رفتم بیدار نشدم  
 تا آنکه گرمی آفتاب مرا بیدار کرد و قافله گذشته بود و جاویدان خود توجع را نه  
 شده اندک را می که رفتم سید و همجواری بسز خرم پروردگار که که زمین سکای  
 نمیده و در همچون داخلان بستان شده و قصر غالی به نظر من بیاید بجانب قد  
 روانه شده چون در قصر رسیدم و وفادام سفید دیدم مشت از سکه مرا در

جواب نیکوئی گفتند و گفتند بشین که خدا فیض علی نبی بیت تو خواسته است که  
 تر باین موضع آورده است پس یکی از آن خادم با داخل قصر شده بعد از اندک  
 زمانی بیرون آمد و گفت برخیز و داخل شو چون داخل شدم قصری مشاهده  
 کردم که هرگز بان محبوبی ندیده بودم خادم پیش رفت و پرده که بر در خانه او بخت  
 برداشت و گفت داخل شو چون داخل شدم جوانی را دیدم که در میان خانه نشسته  
 و شمشیر و رازی محاذی سر او از سقف او بخته است که نزدیک است که شمشیر  
 محاس سر او بشود و آن جوان مانند ماهی بود که در تارکی و رخشان باشد پس سلام  
 کردم و با نهایت ملاحظت و خوش زبانی جواب فرمود و گفت میدانی کیستم  
 گفتم نه و آنکه گفت منم قائم آل محمد و منم آنکه در آخر الزمان باین شمشیر خراج خواهم  
 کرد و اشاره بان شمشیر کرد و زمین را پر از عدل و راستی خواهم کرد و بعد از آنکه برانظم  
 و جور شده باشد پس برو افتاد و در برابر زمین مالیدم گفت چنین کن سر برد  
 تو فغان مروی از دینیه از بلا و جمل که او را بجان میگویند گفتم راست گفتی آری قاضی  
 و مولای من پس گفت میخواهی برگردی بسوی اهل خود گفتم نه ای سید من نخواهم برگرد  
 اهل خود برگردم و بشارت دهم ایشان را باین سعادت که مرا روزی شد پس اشاره  
 فرمود بسوی خادم و او دست مرا گرفت و کیسه زرین بداد و مرا از دست  
 بیرون آورد و بامن روانه شد اندک راهی که آمدیم عمارتها و درختها و منار مسجد  
 پیدا شدند گفت می شناسی این شهر را گفتم نه و یک بشهر ما شهری هست که آنرا استاد  
 میگویند گفت همانست برو بار شد و صلاح این را گفت و نا پیدا شد من داخل استاد شد  
 و در کیسه پهل یا نیجاہ اشرفی بود پس داد و همان شدم و اهل خوشان خود را جمع کردم

و بشارت داد و ایشان را بآن سعادتهای که حق تعالی برای من مقرر کرده و  
 همیشه در خیر و نعمت قرار داده اند و در بیان ماست و شیخ صدوق و شیخ عیسی  
 و شیخ طبرسی و دیگران سندهای صحیح از محمد بن ابراهیم و مهربار و بعضی از علی بن یحیی  
 بن مهربار روایت کرده اند که گفت بیست حج کردم بقصد آنکه شاید بخدمت  
 حضرت صاحب الامر علیه السلام برسم و میفرستد شبی در میان نیت خواب خود  
 خوابیده بودم صدای شنیدم که کسی گفت ای فوزنده مهربار! امسال پنج بیکار بگذشت  
 امام زمان خود خواهی رسید پس بیدار شدم فریاد و غوغای پوستانه مشغول بعباد  
 بودم تا صبح طالع شد نماز پنج گاه کردم و از برای طلب فیض بیرون آمدم و رفتی چند  
 بهم رسانیدم و متوجه گفتم شد چون داخل گفتم تفرغ بسیار کرده و اثری و خبری  
 از آنحضرت نیافتم پس با ایشان روانه شدم و چون داخل مدینه طیبه شدیم همس  
 بسیار کرده و خبری بمن نرسید باز متوجه گفتم غفله شدیم و جستجوی بسیار نمودم و پیوسته  
 میان امید واری و ناامیدی متردد و متنگ بودیم تا آنکه در شبی از شبها در مسجد الحرام  
 انتظار میکشیدم که دو کعبه منظمه تلاوت شود و مشغول طواف شود و متعجب و  
 و ابتهال از بخشندگی و ایزال احوال گفتم که ما کعبه مقصود خویش را نمائیم کند چنانچه  
 مشغول طواف شد و ما را باده جوانی با طاعت خوشرویی و خوشبوی را و طواف  
 دیدم که دو بر دینی پوشش یکی بر کمر بسته و دیگری را بر دوش افکند و طواف دارا  
 بر دوش دیگر بر کرد این چون نزد یک رسیدیم بجانب من التماس نمود و فرمود  
 از که ام شبی گفته از هر زکعت برای آنحضرت صدقه می شناسی گفتیم او برست یعنی بپوشد  
 گفت خدا او را رحمت کند در روز ماه و زده میداشت و شبها بعبادت می ایستاد



و تلاوت قرآن بیشتر می نمود و از شیعیان می خواست که با او گفت علی بن  
 مهیار را می شناسی گفت من آنم گفت خوش آمدی ای ابو الحسن چه کردی آن علامتی  
 که در میان تو و حضرت امام حسن عسکری بود گفت بایست گفت بیرون آور  
 بسوی من پس من بیرون آوردم انگشتر نیکویی را که بران محمد و علی نقش کرده بودند  
 و بروایت دیگر یا الله یا محمد یا سید علی نقش بود چون نقشش بران افتاد  
 افتد که نسبت که با منده بایش تر شد و گفت خدا رحمت کند ترا ای ابو محمد  
 پتختیق که تو امام عادل بودی و فرزند امامان بودی و پدر امام بودی حق تعالی  
 ترا در فردوس اعلیٰ بآید بران خود ساکن کرد و اند پس گفت بعد از حج چه مطلب دارد  
 گفت فرزند امام حسن عسکری را طلب میکنم گفت بطلب خود رسیده و او مرا  
 بسوی تو فرستاد است بمنزل خود و همیای سفر شو و مخفی دار چون ثلث شب بگذرد  
 بیا بسوی شعب بنی عامر که بطلب خود میرسی ابن مهیار گفت که بخانه خود برستم  
 و در این اندیشه بودم تا ثلث شب گذشت پس سوار شدم و بسوی شعب روانه  
 شدم چون شعب رسیدم انجوا را در آنجا دیدم چون مرا دید گفت خوش آمدی  
 و خوشا حال تو که ترا رخصت طازمت دادند پس همراه او روانه شدم تا زنی  
 و عرفات گذشت چون پائین عقبه طائف رسیدیم گفت ای ابو الحسن پیاده شو  
 و تمیه نماز بگیر پس با او تا غله شب را بجا آوردم و صبح طالع شد پس نماز پنج  
 وقت را کرد و سلام گفت و بعد از نماز بسجده رفت و بجاک ایستاد و سوار شد و من نیز  
 تا به بالای عقبه رفتم گفت نظر کن چیزی می بینی نظر کردم بقبه سبز خرمی دیدم که  
 نیا و بسیار داشت گفت نظر کن بالای تن یک چیز می بینی چون نظر کردم

خیمه از نور دیدیم که نور آن خیمه تمام واوی را روشن کرد و بود و گفت منتها آبی دریا  
 و اینجا است و دید و ات روشن با چون از عقبه بزرگ رفتیم گفت از مرکب  
 بزرگ بیا که در اینجا هر صبحی ذلیل می شود و چون از مرکب بزرگ آمدیم گفت هست  
 از مهار نامة بر وارد آزار با کن گفتیم نامة را بکه بگذارم گفت این حریمت که داخل  
 آن نمی شود مگر ولی خدا و بیرون نیر و و از آن مگر ولی خدا پس در خدمت او رفتیم  
 تا نزد یک خیمه منوره رسیدیم گفت اینجا باش تا برای تو خدمت بگیرم بعد  
 اندک زمانی بیرون آمد و گفت خوشا حال تو ترا خدمت داد و چون داخل  
 خیمه شدیم دیدیم حضرت بر روی مندی نشسته است و قطع سرخی بر روی بند  
 افکنده و اند و بر بالشی از پوست تیکه فرموده است سلام کردم بهتر از سلام  
 جواب فرمود و روی مشاهده کردم مانند پاره ماهی طیش سفاهت بر  
 بسیار بلند و نه کوتاه اندکی بطول پائل کشاده پیشانی با ابروهای بارکاشیده  
 و یکدیگر پیوسته و چشمها سیاه کشاده بینی کشیده و گونه های روموار و بر نیاید  
 و در نهایت حسن و جمال و بر گونه راستش خال بود مانند قناره شکلی که بر صفحه نظره  
 افتاده باشد و موی سیاهی بر سرش بود نزدیک به نرمه گوش آویخته از پیشانی  
 نورانش نور ساطع بود مانند ستاره و رخشان با نهایت سکنه و وقار و حیا  
 و حسن تقاضا احوال شیعیان را یک یک از من پرسید عرض کردم که ایشان در  
 دولت بنی عباس در نهایت مذلت و خواری زندگانی می کنند فرمود در روزی  
 خواهد بود که شما مالک ایشان باشید و ایشان در دست شما ذلیل باشند پس فرمود  
 پدرم از من عهد گرفته است که ساکن نشوم از زمین مگر در جائی که پنهان و دور

عبا باشد تا آنکه برکنار و باشم از کتله اهل ضلال و متروک جهان با شکامی که حق تعالی  
 رحمت فرماید که ظاهر شوم و با من گفت ای فرزندان حق تعالی اهل بلا و طبقات  
 عبا و را خالی نمی گذارد از حقی و امامی که مردم پیروی او نمایند و محبت خدا با و بر حق  
 تمام باشد ای فرزندان کرامی توانی که خدا همیایا گردانیده است ترابری شری و برانداختن  
 باطل و اعلائی دین و اطعام تا مریضه تعلین پس ملازم جاها می بینان باقی از زمین  
 و و باش از بلا و ظالمین و وحشت نخواهد بود و ترا از تنهای و بد آنکه و لهذا  
 اهل طاعت و اخلاص مایل خواهند بود و بسوی تو مانند مرغان که بسوی آشیان  
 پرواز کنند و ایشان که و می چندان که بظاهر دور دست مخالفان دلیل اند  
 و نزد حق تعالی کرامی و عزیزان و اهل قناعت اند و چنگ در و امان است  
 اهل بیت رفته اند و استیلا وین از آثار ایشان می نمایند و مجانب محبت با  
 با اعدای دین میکنند و حق تعالی ایشانرا مخصوص گردانیده است با آنکه صبر نمایند  
 بر مذلتها که از مخالفان دین می کشند تا آنکه در و اقرار بغیرت ابدی فائز گردند  
 ای فرزندان صبر کن بر مصا و در و موارد و امور خود تا آنکه حق تعالی اسباب دولت  
 ترا میسر گرداند و علمهای زرد و ریایات سفید در مابین حطیم و زمزم بر سر تو  
 بجولان در آید و فوج و فوج از اهل اخلاص و مصافات نزد یک حجر الاسود  
 بسوی تو بیایند و با تو بیعت کنند و روحانی حجر الاسود و ایشان جمعی باشند که  
 طینت ایشان پاک باشد از آلودگی نفاق و ولها می ایشان پاکیزه باشد از نجاسات  
 شقاق و طبائع ایشان نرم باشد برای قبول دین و تمسلب باشند در دفع  
 فتنه های مضلین و در آن وقت حدائق ملت و دین بباراید و صبح حق در خشتان

کرد و وحی تعالی تو ظلم و طغیان را از زمین براندازد و بهت امن و امان  
 در اطراف جهان ظاهر شود و مرغان رسیده شرانغ دین بسین آتشیانهای  
 خود بر گردند و مطار فتح و ظفر و بسایین ملت را سر سبز و شاداب گرداند  
 پس حضرت فرمود که باید آنچه در این مجلس گذشت پنهان واری و اظهار نمائی  
 مگر جمعی که از اهل صدق و و غا و امانت باشند این مہر یار گفت چند روز در  
 خدمت آنحضرت علیہ السلام ماندم و مسائل مشککہ خود را از آنجذاب سوال  
 نمودم انکاه مرا مرخص فرمود که با اہل خود معاودت نمایم و در روز و دواع  
 زیادہ از پنجاہ ہزار در ہم با خود داشتیم بدیدہ بخدمت آنحضرت بردم و التماس  
 بسیار کردم کہ قبول فرمایند تبسم نمود و فرمود استعانت بچو باین حال و برین  
 بسوی ملن خود کہ راہ درازی در پیش واری و عای بسیاری در حق من  
 فرمود بر کشتن و حکایات و اخبار در این باب بسیار است و این سالہ مختصر  
 کنجایش ذکر آنہا ندارد و ابن بابویہ از محمد بن ابی عبد اللہ کوفی روایت کردہ  
 کہ او احصا نمودہ است عدو آن جماعتی را کہ بخدمت آنحضرت علیہ السلام  
 رسیدہ اند یا معجزات آنحضرت بر ایشان ظاہر کردین از و کلا و غیرہ کلا و ایشان  
 این جماعت اند عثمان بن سعید عمری و پسرش محمد و حاجز و ہلالی و عمار و اکوفہ  
 عاصمی و از اموز محمد بن ابراہیم بن مہر یار و از اہل قم احمد بن اسحق و از اہل ہمدان  
 محمد بن صالح و از اہل ری ہشامی محمد بن ابی عبد اللہ اسدی و از اہل نوبختیا  
 قاسم بن علا و از قتیابو محمد بن شاذان و اینہا ہمہ و کلا بودہ اند و از غیر و کلا ابو القاسم  
 بن ابی جالس و ابو عبد اللہ کنذی ابو عبد اللہ جنیدی و ہارون فرازدینی و ابو القاسم

بن عیسیٰ و ابوعبدالله بن فروخ و مسرور بلخ ازاد کرده امام علی نقی  
 و احمد بن حسن برادرش محمد و اسحق کاتب از بنی نوحخت و صاحب پستینها  
 و صاحب صره سر بهر و از همدان محمد بن کثرو و جعفر بن همدان محمد بن هارون  
 بن عمران و از وینو حسن بن هارون احمد پسر برادر او و ابوالحسن از اصفهان  
 ابن باوشاله و از ضمیره زیدان و از قم حسن بن نصر و محمد بن محمد و علی بن محمد  
 بن اسحق و پدرش حسن بن یعقوب و از اهل رقی قاسم بن موسی پسر او و ابو محمد  
 بن هارون و صاحب سنگریزه و علی بن محمد و محمد بن محمد کلینی و ابو جعفر نوکر و از  
 خردین مرداس علی بن احمد و از قالیس و مرو و از شهر ر و زبیر خالو و از فارس  
 مجروح و از مرو صاحب هزار دنیا و صاحب مال و رقه سفید و ابوثابت  
 و از فیشاپور محمد بن شیب بن صالح و از ملین فضل بن زید حسن پسر او و جعفری  
 و ابن العجمی شمشاطی و از مصر صاحب مولودین صاحب مال و بکله ابو رجاء  
 و از نصیب محمد بن میناه و از ابواثره خیمینی و آنچه در کتب معجزات مذکور اند زیاده  
 از همتا و نفی می شوند و چیزی را که این عدد از جماعت مختلف نقل کنند البته  
 متواتر بالمعنی می شود و شیخ ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام  
 روایت کرده است که قائم ما را نعمتی خواهد بود که غیبت او بطول خواهد انجامید  
 کفتم چرا این رسول الله فرمود که حق تعالی البته سنتهای پنهان را در  
 عیثهای ایشان در این امت جاری خواهد کرد و ناچار است که حضرت استیفا  
 کند جمیع مدتهای غیبتی همه راحت تعالی میفرماید لَتُرَكَّبَنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ  
 یعنی مرکب خواهد شد سنتهای پنهان را مطابق آنچه واقع شده است

و ایضا از عبد الله بن فضل روایت کرده است که حضرت صادق ع فرمود که البته صاحب این امر را غیبی خواهد بود و که هرست ایمانی شک کند کفتم چرا حضرت فرمود که ما را رخصت نداده اند که علمش را بیان کنیم کفتم چه حکمت و غیبت آنحضرت خواهد بود و فرمود همان حکمت که در غیبت پیغمبران سابق و اوصیای ایشان بوده است و آن حکمت معلوم نمی شود مگر بعد از ظهور آنحضرت چنانچه حضرت خضر بیان کرد و حکمت سوراخ کردن کشتی و کشتن سپر و برپا داشتن دیوار را که وقت جدا شدن از یکدیگر می پاشد این امرست از امور غیبیه خدا و تسیرست از اسرار خدا و غیبی است از غیوب خدا و چون دانستم که خداوند عالم حکیم است باید تصدیق کنیم با آنکه افعال او همه منوط است بحکمت هر چند همیشه بر ما معلوم نباشد و کلمنی رحمه الله روایت کرده است که اسحق بن یعقوب عریضه نوشت بخدمت حضرت صاحب الامر و به محمد بن عثمان داد و بخدمت آنحضرت فرستاد و سوال کرد از علت غیبت و از آنکه مردم چه نفع میبرند از آنحضرت و در حال غیبت حضرت و جواب نوشتند اما علت غیبت پس حق تعالی میفرماید **أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ أَنْ تُبَدَّلَ لَكُمْ تَوَكَّلُوا** یعنی ای گروهی که ایمان رفته اند سوال کنید از چیزی چند که اگر ظاهر شود بر شما آزار دهد بشود بدستیکه نبوده احد پدران من مگر آنکه در کردن او بیعتی واقع شد از برای خلیفه عالمی که در زمان او بود و من در وقتی بیرون خواهم آمد که بیعت احدی از علما من غاصبان خلافت در کردن من نباشد و اما آنچه سوال کرده بودی از وجه انتفاع

مردم از من و رغبت من مانند انتفاع با قناب است و در وقتی که غائب  
 کرده باشد آنرا ابراز وین با و بدستی که من آمان اهل زمینم از عذاب الهی  
 چنانچه ستار با آمان اهل آسمانند پس ببندید و درهای سوال را از چیزی که نفع  
 بشما ندارد و تکلیف کنند و روانستن امری که شمار تکلیف و انستن آن نگرداند  
 و دعا کنند که حق تعالی بزودی ما را فرج کرامت فرماید که فرج شما و انت  
 و سلام خدا بر تو باد و هر کس که متابعت هدایت کند و این بابویه بسند خود  
 از جابر انصاری روایت کرده است که او سوال کرد از رسول صلی الله  
 علیه و آله که آیا شیعه منتفع خواهند شد بحضرت قائم و آیا م غیبت او فرمود  
 بلی بحق خداوندیکه مرا به پیغمبری فرستاده است که منتفع میشوند با و و روشنی  
 می یابند بنور ولایت او و رغبت او مانند انتفاع مردم با قناب هر چند  
 آنرا پوشانین باشد مولف گوید که تشبیه با قناب زیر ابر اشاره است  
 بچند چیز اول آنکه بدلول اخبار معتبره نور وجود و علم هدایت و سایر فضیلت  
 و کمالات و خیرات به برکت ایشان بخلق میرسد و برکت ایشان شنیده  
 ایشان توسل با ایشان حقان و معارف بر شیعیان ظاهر میگردد و بلاها  
 و فتنه ها از ایشان رفع می شود چنانچه حق تعالی فرموده است وَمَا كَاذِبٌ  
 اللَّهُ لِيَعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَعَامَهُ وَخَاصَّهُ روایت کرده اند از رسول  
 صلی الله علیه و آله و سلم که اهل بیت من آمان اهل زمین اند چنانچه ستار با آمان  
 اهل آسمان اند و هر که دیده و شنیده اند کی متور ایمان منور شده باشد میداند  
 که هرگاه ابواب فرج بر کسی مسدود گردد و چاره کار خود را نداند یا مطلب

و یقینی مسئلہ مشکلی بر او مشتبہ کرد و دہمین کہ متوسل بار و اح مقدسہ ایشان  
 شود بقدر توسل البتہ ابواب رحمت و ہدایت بر او مفتوح میگردد و دہم  
 ہچنانکہ آفتاب بار مجبوب نباشد باوجود انتفاع خلق بظہور او آناناظر منظر  
 سحاب و کشف حجاب ہستند ہچنین شیعیان مخلص پیوستہ و رایتام غیبت  
 منظر فرج ہستند و مایوس نمیکردند و ثوابہای عظیم میبردند سوم آنکہ منکر وجود  
 آنحضرت باوجود سطوع انوار و ظہور آثار آنجناب مانند منکر وجود آفتاب  
 ہر گاہ مجبوب بسحاب باشد چہارم آنکہ چنانچہ مسطور بود آن آفتاب بسحاب  
 گاہ است کہ از برای عباد اصلح ہست ہچنین گاہ باشد غیبت آنحضرت  
 از برای شیعیان باوجود انتفاع ایشان بآثار ایشان اصلح باشد از ظہور  
 آنحضرت بوجہ شتی کہ ذکر آنہما موجب تطویل است چہم آنکہ نظر بقدر نفی  
 اکثر دین ہارا ممکن نیست و بسا باشد باعث کوری چشم نظر کنندہ شود ہچنین  
 دیدن شمس جمال آنحضرت بسا باشد کہ باعث کوری بصیرت ایشان گردد  
 چنانچہ بسیاری از مردم پیش از بعثت انبیاء علیہم السلام ایمان بایشان می آوردند  
 و بعد از بعثت بسبب اغراض فاسدہ انکار میکردند مانند یہودان مینمودند و نیست  
 کہ اکثر شیعیان درین زمان غیبت چنین باشند ششم آنکہ در روز اربعین  
 مردم آفتاب را از فرجہ ہامی بینند ہچنین و رایتام غیبت ممکن است کہ بعضی از  
 شیعیان ایشان بخیرت آنحضرت رسند و بعضی نرسند چنانچہ حضرت صادق  
 فرمود کہ قائم ما را دو غیبت خواہد بود یکی کوتاہ و دیگری دراز و غیبت اول  
 نخواہد داشت جای اورا کہ خواص شیعیان و غیبت دوم نخواہد داشت



مکان اور اگر مخصوصان موالی او و در روایت دیگر وارد شده است که  
 حتی نفر از مخصوصان آنحضرت همیشه در خدمت آنحضرت خواهند بود یعنی یک  
 میرد و دیگری بجای او خواهد آمد تنقیم آنکه آنحضرت و ابای اطهار و علیهم السلام  
 مانند آفتاب اند و در عموم نفع و کسی بغیر کور بنی بهر از نفع ایشان نیست چنانچه  
 حق تعالی در حق آن کور باطمان فرموده است مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ اَعْمٰی  
 فَضُوْنِ الْاٰخِرَةِ اَعْمٰی فَاصْلُ سَبِيْلًا و وجوه دیگر بسیار است که این رساله  
 کنجایش ذکر آنها ندارد و بعد از آنکه دلائل قاطعه و احادیث متواتره بر وجود  
 حضرت قائم قائم شده باشد انکار آن کردن بحسن استبعاد از طول حیات  
 آنحضرت بعیورت است بآنکه مثل آنرا همه عامه در وجود حضرت خضر قائل  
 شده اند و در عمر حضرت نوح بریاد از هزار سال قائل اند و موافق روایات  
 معتبره دو هزار و پانصد سال بوده است و عمر لقمان بن عاد را سه هزار سال  
 قائل شده اند و عمرو و جال بن الصائد را از زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله  
 تا نزول حضرت عیسی علیه السلام از آسمان قائل شده اند و عمر حضرت عیسی  
 تا زمان مهدی قائل اند پس چه استبعاد دارد که حق تعالی حضرت مهدی  
 و مدت دید باقی بدارد و تا وقتی که مصلحت و خروج داند و او را امر بخروج  
 فرماید و آنچه میگویند که در وجود امام غائب چه فائده است این سوال بیوجه  
 زیرا که هرگاه غیبتهای طولانی از پیغمبران سابق بر روایات مسلمه بین الفرقین واقع  
 شده باشد و رسول خدا صلی الله علیه و آله در آنها و تشعب ابی طالب  
 و در طائف و در غار تا ظاهر شدن در مدینه از اکثر خلق پنهان شده باشد فائده

که در وجود غیبت آنها بود و در وجود غیبت آنحضرت<sup>ع</sup> میتواند بود اگر قائم و میراث  
 نباشد که شیعیان را در اعتقاد با امامت و وجود آنحضرت<sup>ع</sup> و انتظار ظهور  
 آنحضرت<sup>ع</sup> بدون ثوابهای غیر متناهی حاصل می شود و کافی است چنانچه منقول<sup>است</sup>  
 که از حضرت امیرالمومنین<sup>ع</sup> پرسیدند که کدام عمل محبوب تر است نزد آنحضرت<sup>ع</sup>  
 فرمود که انتظار فرج و از حضرت امام زین العابدین<sup>ع</sup> منقول است که فرمود  
 غیبت امام دوازدهم تمتد خواهد شد و اهل زمان غیبت او که قایل باشند  
 با امامت او و انتظار ظهور آنحضرت<sup>ع</sup> کنند بهترین اهل هر زمان خواهند بود و آنکه  
 حق تعالی از عقل و فهم و معرفت آنقدر با ایشان عطا فرموده است که غیبت نزد  
 ایشان بمنزله مشایه<sup>است</sup> که دیده است و خدای عز و جل ایشان را در انزای زمان<sup>است</sup>  
 جماعتی کرده اند که جهاد کنند و پیش روی رسول خدا<sup>ص</sup> بشمشیر ایشانند و مخلصان  
 بحق شیعیان مایند بر استی و دعوت کنند کائنات را بسوی دین خدا و نور  
 و اشکار و فرمود که انتظار فرج کشیدن از بزرگترین فرجه است و ایضا  
 از آنحضرت<sup>ع</sup> منقول است که هر که ثابت بماند بر ولایت ما و غیبت قائم ما عطا  
 حق تعالی با و ثواب هزار شهید از شهیدان بدر واحد و بسندهای بسیار از حضرت  
 صادق علیه السلام منقول است که هر که انتظار ظهور حضرت قائم کند و بمیرد  
 بمنزله کسی است که در زیر خیمه حضرت قائم با آنحضرت<sup>ع</sup> باشد بلکه بمنزله کسی است  
 که پیش روی آنحضرت<sup>ع</sup> شمشیر زند و جهاد کند بلکه مثل کسی است که در دست  
 حضرت رسول خدا<sup>ص</sup> شهید شود و از حضرت صادق علیه السلام منقول است  
 که بر مردم نمانی خواهد آمد که غائب شود و از ایشان امام ایشان پیشوای شامع

آنجا که ثابت بماند بر امر و در آن زمان کمتر ثوابی که برای ایشان خواهد بود  
آمنت که خدا کند باری تعالی ایشان را که اسی بندگان من ایمان آورید بهترین  
و تصدیق نمود و یقینیت من پس بشارت با و شمارا به ثواب نیکو از جانب  
بدستی که شما یید بندگان کینزان من از شما قبول میکنم عبادات را و بس از شما  
عفو میکنم گناه را نه از غیر شما و شمارا می آمرزم و بس برکت دوبار از من  
از برای بندگان خود و بسبب شما و فع میکنم بار از ایشان اگر شمانی بودید  
خود را بر ایشان میفرستادم را و می گفت یا بن رسول الله چه خیر است  
بهترین باری که مردم در آن زمان کنند فرمود زبان را نکند اشمن و ملازم خانها  
بودن و احادیث در این باب زیاد و از حد و احصا است بآنکه از کجا  
معلوم است که منافع آنحضرت ظاهر مردم نمی رسد بر وجهی که اورا شناسند  
چنانکه وارد شده است که آنحضرت هر سال پنج می آید و مردم را می شناسد  
و مردم اورا نمی شناسند و چون آنحضرت ظاهر شود و گویند که او امیدیم  
و نمی شناسیم و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که صاحب این امر  
شبی است بحضرت یوسف این سنیان رو سیاه و خاک سیرت چرا انکار  
می کنند این را بر اوران یوسف عتلا و دانا یان و اسباب خمیران بودند  
و رفته بنزد آنحضرت با و سخن گفتند و سودا کردند و بر اوران او بودند و او را  
نشناخته تا آنکه حضرت خود را با ایشان شناسانید پس چرا انکار می کنند این است  
حیران که حق تعالی در وقتی از اوقات خواهد که حجت خود را پنهان کند از ایشان  
در میان ایشان ترویج کند و در بازارهای ایشان راه رود و پنا بر روی

مشربهای ایشان گذارد و ایشان اورا نشناسند تا آنکه خدا اورا رخصت  
 که خود را بایشان بشناسند چنانچه یوسف را رخصت داد که خود را بر او  
 خود شناسانند و متکلمان میگویند که بر حق تعالی واجب است که حجت را  
 نصب کند زیرا که لطف بر او واجب است و اگر مروم اورا اخافت  
 گردانند و او غائب گردد و تقصیر از مروم خواهد بود و حجت خدا بر ایشان  
 تمام خواهد بود و جمعی که درین باب تقصیری ندانسته باشند ثوابهای عظیم  
 فائز خواهند گردید خصوصاً در وقتی که از برکات ائمه سلوات الله علیهم آثار  
 ایشان منتشر گردید باشد و مسائل دین را برای شیعیان بیان فرموده  
 باشند و فقها و راویان اخبار خود را با وی مروم گردانیده باشند  
 و مروم را امر بر رجوع بایشان در مسائل دین فرموده باشند پس در غیبت  
 ایشان چندان حیرتی برای شیعیان ایشان نخواهد بود چنانچه حضرت صادق  
 فرمود که حق تعالی در هر عصری عادل چند از راویان احادیث اهل بیت  
 مقرر گردانیده است که نفی میکنند از این دین تحریف کردن غالیان را  
 و بر خوشتن مذاهب باطله متبعان را و تاویل کردن جملات را و فرمانها  
 و توقیعات از حضرت صاحب الامر علیه السلام بشیعیان رسیده که در ایام  
 غیبت مارجوع کنند بر او یان اخبار و احادیث ما که ایشان حجت من اند بر شما  
 و من حجت خدا نم بر همه یار ایشان و ان لائل و نصوصی که بر امامت آنحضرت  
 اقامت نمودیم احتیاج باین سخنان ندارد و الله یهدی من یشاء  
 الی صراط مستقیم مقصد فہم وراثت رجعت است بدانکہ اجماعیان شیعیہ

بلکه ضروریات مذہب حق فرقہ محقه حقیقت رجعت است یعنی پیش از قیامت  
 در زمان حضرت قائم علیه السلام حتی از نیکان بسیار نیک و بدان بسیار بد دنیا  
 بر سیکه و نیکان برای کمک بدیدن دولت ائمه خود و دیدن و بای ایشان دشمنی و  
 بعضی از جزائی نیکبای ایشان در دنیا بایشان برسد و بدان از برای عقوبت  
 و عذاب دنیا و مشایخ اصناف آن دولتی که میخواهند بابل بیت ربوبیت  
 برسند و انتقام کشیدن شیعیان از ایشان سائر مردم در قبرهای میمانند تا در قیامت  
 محشور شوند چنانچه در احادیث بسیار وارد شده است که رجوع نمی کنند در رجعت  
 مگر کسی که محض ایمان داشته باشد یا محض کفر اما سائر مردم پس ایشان را بحال خود  
 میگذارند و اکثر علمای امامیه و دعوی اجماع بر حقیقت رجعت کرده اند  
 مانند محمد بن بابویه و در رساله اعتقادات و شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طبرسی  
 و سید ابن طاووس غیر ایشان از اکابر علمای امامیه رضوان الله علیهم و پیوسته و اعضا  
 ماضیه میان علمای شیعه و مخالفین در این سئله نزاع بوده است و بسیاری از  
 علما و محدثین شیعه رسائل مفزوه در این سئله تالیف کرده اند چنانکه از باب جلال  
 ذکر نموده اند و شیخ ابن بابویه رحمه الله در کتاب من لایحضر الفقیه روایت  
 کرده است از حضرت صادق علیه السلام که از مائیت کسی که ایمان بر رجعت  
 نداشته باشد و منعه را حلال نداند و این نفیر در کتاب بحار الانوار زیاده از  
 دویست حدیث از زیاده از چهل نفر از مصنفین علمای امامیه که در پنجاه اصل معتبر  
 ایراد نموده اند بیرون نوشته ام هر که را شکی باشد بآن کتاب رجوع  
 کند و یقینی که تنصیه آنها بر رجعت شده است بسیار است اول حق تعالی فرموده است

وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يَكْذِبُ بِآيَاتِنَا يَعْنِي در روزی که  
مبعوث کرد و انیم از هر امتی فوجی از آنها که تکذیب می کنند آیات ما و احادیث  
بسیار از حضرت صادق علیه السلام منقول است که این آیه در رجعت است  
که حق تعالی از هر امتی فوجی را زنده میکند و آیه قیامت آنست که فرموده است  
وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا یعنی محشر کرد و انیم ایشان را پس تک  
بکنیم احدی از ایشان را که زنده نکنیم و فرمود که مراد آیات امیر المومنین علیه السلام  
و آئمّه علیهم السلام و موم حق تعالی فرموده است وَاِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ  
اُخْرِجْنَا لَهُمْ وَاَيَّةٌ مِنَ الْاَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ اِنَّ النَّاسَ كَانُوا  
بِآيَاتِنَا لَاقِقُونَ یعنی چون واجب شد و عذاب خدا بر ایشان یا آنکه وقتی  
که نازل شود عذاب خدا بر ایشان نزدیک قیامت بیرون آوریم از برای  
ایشان و آیه از زمین که سخن گوید با ایشان بدستیکه مردم بودند که آیات  
یقین نداشتند و در احادیث بسیار وارد شده است که مراد از این آیه  
حضرت امیر المومنین علیه السلام است که نزدیک قیامت ظاهر خواهد شد  
و عصای موسی و انکشتار سلیمان با او خواهد بود و عصارا در میان در و در  
مومن خواهد زد و نقش خواهد بست که او مومن است حقا و انکشتار او در میان  
و چشمه کاف خواهد زد و نقش خواهد گرفت که او کافر است حقا و عامه نیز مثل  
این اخبار را در کتب خود از عمار و ابن عباس غیر ایشان روایت کرده اند  
و صاحب کشفات نیز روایت کرده است که و اب از صفای بیرون خواهد آمد و با او  
عصای موسی و انکشتار سلیمان خواهد شد پس عصارا بر محل سجود مومن خواهد زد و در میان

و دیده اش پس نقطه سفیدی بهم خواهد رسید که تمام روی او را روشن  
خواهد کرد مانند ستاره و رخشان با آنکه در میان دو شش نوشته می شود و من  
و آنکس را بر بینی کافر می زند و سیاه می شود و جمیع رویش را تیره می کند یا در میان  
دو دین نوشته می شود کافر و گفته است بعضی از قراء **لَا تَكَلِّمْهُ** می نشاندند خوانده اند  
یعنی جرات می کند ایشان را و را احادیث عامه و خاصه متواتر است که حضرت  
امیر المؤمنین علیه السلام مکرر در خطبه ها می فرمود که منم صاحب عصا و میسم یعنی خنجر که  
بآن داغ می کنند و عامه از ابو هریره و ابن عباس اصبح بن نبانه و غیر ایشان  
روایت کرده اند که **دَابَّةُ الْأَرْضِ** امیر المؤمنین است و ابن مایه را در کتاب  
ما نزل من القرآن فی الأئمة روایت کرده است از اصبح بن نبانه که گفت  
معاویه مرا خطاب کرد و گفت شما کرده شنیده گمان می کنید که **دَابَّةُ الْأَرْضِ** علی است  
گفتم مانمی گویم تنها یهود نیز چنین میگویند معاویه فرستاد و اعلام علمای یهود را  
طلبید و پرسید که شما در کتابهای خود ذکر **دَابَّةُ الْأَرْضِ** را می یابید گفت بلی  
گفت چه چیز است گفت مر و میت معاویه گفت میدانی چه نام دارد گفت یلیا  
معاویه گفت **يَلِيَّا** چه نزد یک است بعلی سیم قوله تعالی **إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ**  
**الْقُرْآنَ كَأَنَّكَ كَالْإِبْهَامِ كَلَامًا** یعنی بدستی که آنکه بر تو واجب گردانیده  
قرآن را بر آینه ترا بر میگرداند بسوی محل عود و احادیث بسیار و این است  
که مراد رحمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بسوی دنیا رحمت است  
چهارم قوله تعالی **دَلِیْنٌ قُلْتُمْ فِی سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ تُنْتَهَوْنَ إِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ**  
یعنی البته اگر شته شوید در سبیل خدا یا بپسیدید بر آینه بسوی خدا محشور می شوید و این است

بطریق بسیار که این آیه در رجعت است و سبیل اند راه ولایت علی و  
 ذریت اوست هر که ایمان باین آیه داشته باشد او را کشته شدنی و مرگی  
 هست اگر در حیات دنیا کشته شود و در راه ایشان در رجعت بر میگردد و با میر  
 و اگر بمیرد و در رجعت بر میگردد و تا در راه ایشان کشته شود و ایضا فرمود و تفسیر قول  
 حق تعالی **كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ** هر که کشته شود مرگ را چشیده است  
 و البته در رجعت بدینا بر میگردد و تا مرگ را چشیده نخم قول خدای عزوجل **وَإِذَا  
 أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُم مِّنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ تَرْجَاؤُكُمْ رَسُولٌ  
 مَّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكَ  
 إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا فَأَشْهَدُوا** و انا معكم من الشاهدين  
 یعنی باید آوری و وقتی را که گرفت خدا پیمان بنمیزد بر آنکه هر آینه آنچه داده ام شما  
 از کتاب و حکمت پس باید بسوی شما پیغمبری که تصدیق کننده شما باشد البته  
 ایمان بیاورید بآن پیغمبر و یاری کنید او را گفت آیا اقرار کردید و قبول کردید و عهد  
 و پیمان مرا گفتند اقرار کردیم گفت پس کوه باشید بر یکدیگر و من بر شما  
 از کوهانم و در احادیث معتبره بسیار وارد شده است که این نصرت در رجعت  
 خواهد بود چنانکه سعد بن عبد الله در کتاب بصائر الدرجات از حضرت صادق  
 علیه السلام روایت کرده است که فرمود که یعنی ایمان بر رسول حق  
 صلوات الله علیه خواهند آورد و حضرت امیر المومنین را یاری خواهند کرد  
 در رجعت پس فرمود بخدا سو کند که هر پیغمبری که خدا مبعوث کرد اینده است  
 از آدم علیه السلام و هر که بعد از اوست جمیع ایشان را بر میگردد اند بنیای قیامت



و جہاد کنند و در پیش روی حضرت امیرالمومنین علیہ السلام و شیخ حسن بن سلیمان  
در کتاب منتخب البصائر از کتاب واحدہ از حضرت باقر علیہ روایت کرده است  
کہ حضرت امیرالمومنینؑ فرمود کہ بدرستی کہ خداوند عالمیان واحد و یگانہ و بی مثل  
و نظیر است و متفرد بود و در یگانگی و کسی با او بنویسند پس تکلم نمود بکلمہ پس آنکلمہ را  
نوری کرد ایند و از ان نور محمد را آفرید و مرا و ذریت مرا نیز از ان نور  
خلق کرد پس تکلم بکلمہ دیگر نمود و از ان روحی بہم رسید و آن روح را در ان  
نور ساکن کرد و ایند و ان نور را در بدنہای ساکن کرد و ایند پس ما یم  
روح برگزیدہ خدا و کلمات خدا کہ در قرآن ذکر کردہ است و بما حجت خود  
بر خلق تمام کردہ و ما پیش از خلق اشیاء در زیر سقفی بودیم از نور سبز و وقتی  
کہ نہ آفتاب بود و نہ ماہتاب نہ شب نہ روز و نہ دین کہ نظر کند عبادت میکردیم  
خدا را و تنزیہ و تقدس تسبیح او میکردیم و اینہا پیش از ان بود کہ خلایق را  
بیاورید و چون ارواح پنجمیان را خلق کرد و عہد و پیمان از ایشان گرفت  
کہ ببا ایمان بیاورند و ما را یاری کنند پس حضرت این آیہ را خواند و گفت  
یعنی ایمان بیاورید بہ محمد و یاری کنید و منی اورا و ہمہ پنجمیان یاری خوا  
کرد و بدرستی کہ حق تعالی گرفت پیمان مرا و پیمان محمد را کہ یاری یکدیگر کنیم  
و بہ تحقیق کہ من یاری کردم محمد را و جہاد کردم و در پیش روی او و کشتن  
و شہدائی او را و وفا کردم از برای خدا با پنجہ گرفته است بر من ازینان  
و پیمان نصرت یاری محمد و ہنوز یاری من نکرده اند احدی از پنجمیان  
و رسولان خدا و بعد ازین در رجبت یاری من خواهند کرد و ما بن مغرب

و مشرق زمین همه از من خواهد بود و البته خدا همه را مبعوث خواهد کرد و از آدم تا خاتم هر پیغمبری و رسولی که بوده است و در پیش روی من شمشیر خواهند زد بر سر زنده ها و مرده ها که زنده شده باشند از جن انس و چه بسیار عجیب است و چگونه تعجب نکنم از مرده های که خدا ایشان را زنده کرده اند و کرده کرده از قبرها بلیک کویان بیرون آیند و صدا بلند گفتند که بلیک بلیک یا داعی الله و در میان بازارهای کوفه روند و شمشیرهای برهنه برو و شهابی خود گذاشته باشند و بر سر کافران و جباران و اجتماع ایشان زنده از جباران اولین و آخرین تا آنکه حق آنها وفا کند بوعده که ایشان را داده است در قرآن و عک الله الذین آمنوا انکم تا آخر آیه یعنی خدا و عده داده است آنها را که ایمان آورده اند از شما و علمهای شایسته کرده اند که البته ایشان را خلیفه کرده اند و زمین چنانچه خدایه کرد اینین بود و آنها را که پیش از ایشان بودند و البته ممکن کرده اند از برای ایشان دین ایشان را که پسندیده است از برای ایشان بدل کند از برای ایشان بعد از خوف ایشان اینی که عبادت کنند مرا و هیچ چیز را شرک من نکرده اند و خست فرمود که یعنی عبادت کنند مرا در حالتی که این باشند و ترسند از احدی از بندگان من و محتاج نباشند به تقیه کردن از کسی بدستیکه مرا برکشتی بعد از برکشتی و رجعتی بعد از رجعتی خواهد بود و منم صاحب بعضها و برکشتنها و صاحب حلا و انتقام کشیده آنها و دولتها و عجب منم مانند شاخی از این منم بنده خدا و برادر رسول خدا و منم این خدا و خازن علم خدا و صدق سر خدا و حجاب خدا و وجه خدا که از جهت من متوجه خدا بایر شده و صراط خدا و میزان خدا و منم جمع

کننده مردم بسوی خدا و ما نیتیم اسما حسنی خدا و امثال علیای او و آیات  
 کبرای او و منم قسمت کننده بهشت و دوزخ و داخل ساکن میکردیم اهل بهشت را  
 و بهشت اهل جهنم را و جهنم و بامست نیتیم و بامست نیتیم و با اختیار نیت عذاب  
 اهل جهنم و باز گشت خلق بسوی نیت و حساب خلق بامست نیتیم و ازان  
 گویند و در اعراض نیتیم که نزد قرص اقبال هر خواهم شد و منم و آتیه الارض  
 و منم صاحب اعراض که مومن کافر از یکدیگر جدا میکنم و منم امیر مومنان باو  
 شایسته است سابقان و زبان سخن گویان و آخر او میای بیواسطه پیغمبران  
 و وارث انبیاء و خلیفه خدا و صراط مستقیم پروردگار و ترازوی عدالت روز  
 جزا و محبت خدا بر اهل آسمانها و زمینها و هر که ما بین آنهاست و منم آنکه خدا باد  
 حجت تمام کرده است بر شما در ابتدای خلق شما و منم کوه خلعت در روز جزا  
 و منم آنکه نزد منست علم هر کجا و بلا با و حکم در میان خلق خدا و جدا کننده حق از باطل  
 و میدانم نصیبهای مردم را و بمن سپرده اند آیات و معجزات و کتابهای پیغمبران  
 و منم صاحب عصا و میسم و منم آنکه خدا سحر من کرده اند و اینده است بر ما و رعد  
 و برق و تاریکی و روشنائی باد و باران و کوهها و دریاها و ستارها و آفتاب  
 و ماه را و منم فاروق این است و منم هادی این است و منم آنکه عدد و خبر را  
 میدانم بان علمی که خدا بمن سپرده است بان رازها که مخفی به پیغمبرش وحی  
 کرده است و آن رازها را پیغمبر پنهان بمن گفته است و منم آنکه خدا نام خود را  
 بمن بخشیده است و کلمه خود را و حکمت خود را و علم خود را بمن عطا کرده است  
 ای گروه مردم از من سوال کنید پیش از آنکه مرا نیاید خداوند استجرا گوایم

و طلب میکنم که مرا یاری بی ایشان و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العلیم ششم  
و لكنهم من العذاب الا انهم من العذاب الا انهم من العذاب  
کیست جعوت یعنی البته می چنانیم ایشانرا از عذاب نزو کمتر بایست پریش  
از عذاب بزرگتر شاید ایشان بگردند حضرت صادق علیه السلام فرمود  
که عذاب نزو کمتر عذاب جعت است که بشمشر ایشانرا عذاب خواهند کرد  
و عذاب بزرگتر عذاب قیامت است و مراد از برگشتن نرسیدن  
در رجعت است هفتم دَبْنَا امْتَنَّا الثَّانِيْنَ مَا حَيَّتْنَا الثَّانِيْنَ  
یعنی ای پروردگار ما میرانیدی ما را دو بار و زنده کردانیدی ما را دو بار  
در احادیث وارد شده است که یک ننده کردانیدن در رجعت است  
و دیگری قیامت و یک میرانیدن در دنیا است و دیگری در رجعت  
هشتم اِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَنُؤَيِّدُ بَقِيَّتَهُمْ لَاشْهَادَ  
یعنی بدرستی که ما البته یاری میکنم رسولان خود را و آنها را که ایمان آورده  
و زنده گانی دنیا و در روزیکه می ایستند کوهان برای کوهایی اودن بر مردان  
یعنی در دنیا و آخرت هر دو یاری میکنم ایشانرا علی بن ابراهیم و سعد بن عبدالله  
روایت کرده اند که حضرت صادق علیه السلام فرمود که یاری دنیا در رجعت  
مکنیدانی که بسیاری از پیغمبران یاری کرده نشدند و دنیا ناکش شدند بلکه  
این یاری در رجعت خواهد بود آیاتی که تاویل به رجعت نموده اند بسیار است  
درین سوره همین گفته نمودیم و بعضی در ضمن اخبار مذکور براهند انشا الله تعالی  
و سعد بن عبدالله در بعضی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است

که شیطان از خدا سوال کرد که اورا مهلت و بدتار و زیکه مروم ز من میشود  
در قیامت حق تعالی ایا کرد و فرمود ترا مهلت و ادم تا یوم وقت معلوم  
چون آنروز شود و ظاهر شود شیطان لعنة الله علیه با جمیع اتباعش از روی که خدا  
آدم را خلق کرده است تا آنروز و حضرت امیر المومنین علیه السلام بر کرد و دود  
آخر کشتنهای آنحضرت است راوی گفت مکر رجعتی بسیار خواهد بود  
فرمود بلی هر امامی که در قرنی بوده است نیکوکاران و بدکاران زمان  
او با و بر میگردد تا حق تعالی بومناز را بر کافران غالب گرداند و بنیان از ایشان  
استقام بکشد پس چون آنروز شود حضرت امیر المومنین علیه السلام بر کرد و  
با اصحابش و شیطان بیاید با اصحابش ملاقات ایشان در کنار فرات واقع شود  
و نزدیک بگونه پس قتالی واقع شود که هرگز مثل آن واقع نشده باشد کویا  
می بینم اصحاب حضرت امیر المومنین را که صد قدم از پس پشت بر گردند  
و پای یعنی در میان آب فرات داخل شود پس ابری بر آید از آسمان که بر باد  
از ملائکه و رسول خدا حربه از نور و دوست داشته باشد و در پیش آن بر آید  
چون نظر شیطان بر آن حضرت افتد از عقب بر کرد و اصحابش با و کوشند  
اکنون که نظریافتی بجا میروی او کوید من می بینم آنچه شامی میشد من می ترسم  
از پروردگار عالمیان پس حضرت رسول خدا با و برسد و حربه را در میان دو  
گفتش بزد که او و اصحابش همه تان هلاک شوند پس بعد از آن همه مردم خدا را  
بیگانه می پرستند و هیچ چیز را با خدا شریک نکردند و حضرت امیر المومنین علیه السلام  
چهل چهار هزار سال بادشاهی کند تا آنکه یک مرد از شیعیان آنحضرت هزار فرزند

از علب او متولد شود و همه سپهر سال یک فرزند پس در آنوقت و بآن سبب  
که حق تعالی در سور و رحمان فرموده است و در و طوف سجد کوفه پیغمبر رسد  
و ایضا از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حساب خلق  
با امام حسین علیه السلام خواهد بود و در رحبت پیش از قیامت و بچندین سند  
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که اول کسی که در رحبت  
بر خواهد گشت حضرت امام حسین علیه السلام خواهد بود و آنقدر ارباب دشاها می خواهد  
که از پیری اربوهای او بر روی دیده اس آویخته شود و از حضرت امام موسی کاظم  
علیه السلام روایت کرده است که هر که در رحبت ارواح مومنان  
با ارواح دشمنان ایشان بسوی بدنها تاخت خود را از ایشان سبقت بکنند و هر که  
ایشان را عذاب و شکنجه کرده باشد و انتقام از او بکشند و هر که ایشان را بخشم  
آورده باشد او را بخشم آورند و اگر گشته باشد مومنین بکشند پس سی ماه بعد از  
مردن دشمنان خود زندگانی کنند و بعد از آن همه در یک شب بمیرند و ایشان  
بنوعیم پشت بگردند و دشمنان ایشان ترین عذابهای جهنم بر گردند و ایضا روایت کرده است  
که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از تفسیر قول حق تعالی وَجَعَلَكُمْ  
أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا یعنی گردانید شمار پیغمبران و گردانید  
شمار از پادشاهان و فرمود که پیغمبران حضرت رسول و ابراهیم و اسمعیل و ذریعت  
و پادشاهان امه اند را می گفت چه پادشاهی بشمار داده اند فرمود پادشاهی  
و پادشاهی حبث علی بن ابراهیم در تفسیر خود روایت کرده است از شهر بن حوشب  
که گفت حجاج با من گفت در قرآن است هست که تفسیر آن مرا عاجز کرده است

و نمی فهمم و آن بتو این است وَاِنَّ مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ اِلَآئِیُّنَ سَبَّحَهُ  
 قَبْلَ مَوْتِهِ یعنی نیست از اهل کتاب مگر آنکه البته ایمان می آورد بحضرت عیسی  
 پیش از مردن او بخدا سو کند که من امر میکنم که کرون یهودی و نصرانی را میزنند  
 و نظر میکنم که لب او حرکت نمی کند تا می میرد چون گفتم ای امیر آئمنی مرا و نیست  
 که شما فهمیده اید گفت پس چه معنی دارد گفتم حضرت عیسی پس از قیامت  
 از آسمان بزمین خواهد آمد پس نمی ماند هیچ یهودی و غیر او مگر آنکه ایمان بحضرت  
 عیسی می آورند پیش از مردن حضرت عیسی و نماز خواهد کرد و رقب حضرت مهدی  
 محتاج گفت و ای بر تو این را از کجا آورده و از که شنیده گفتم از حضرت  
 امام محمد باقر علیه السلام شنیده ام گفت بخدا سو کنید که از چشمه صافی بروشته  
 و انصار روایت کرده است او و دیگران و در تاویل قول حق تعالی  
 بَلْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا لِيَخْلُطُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ آلِ فِرْعَوْنَ وَآلِ لُوطٍ وَآلِ هَارُونَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِسْمَاعِيلَ  
 نکرده اند بعلوم آن هنوز تاویل آن بایشان نرسیده است حضرت فرمود اینست  
 در باب رجعت و امثال آنست که هنوز وقت آنها نیامده و ایشان تکذیب  
 می نمایند و میکوشند نخواهد بود و بسند معتبر دیگر روایت کرده اند که دشمنان  
 اهل بیت در رجعت خوراک ایشان عذره انسان خواهد بود و چنانچه حق تعالی  
 فرموده است اِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا و ایضا علی ابن ابراهیم از حضرت باقر  
 و صادق علیهما السلام روایت کرده است که هر قومی را که حق تعالی ببناب  
 هلاک کرده است در رجعت بر نخواهند گشت چنانچه حق تعالی فرموده است  
 وَحَرَّامٌ عَلٰی قَوْمٍ اَهْلُكُمْ مَا اَنْتُمْ لَا يَرْجِعُونَ و در اخبار معتبره

وارو شده است و بنا بر این بت و تردید آن مکتب علی الذین استضعفوا  
 فی الارض و جعلکم ائمة و جعلکم الابرار ثانی ممکن لهم فی الارض و ندی  
 فرعون و هامان و جنودهما منهم ما کانتوا یحذرون  
 که این مثلی است که حق تعالی زود است برای اهل بیت رسول خدا  
 که موجب تسلی آنحضرت کرد و وزیر که فرعون و هامان قارون ستم کرد و مذربنی  
 اسرائیل و ایشان و اولاد ایشان را می کشند نظیر ایشان و در این ایت ابو بکر  
 و عمر و عثمان و اتباع ایشان بودند که سعی میکردند و قتل و قمع اهل بیت رسول خدا  
 صلی الله علیه و آله حق تعالی وعده داده است پنجمینش را که همچنانکه ولادت  
 موسی علیه السلام را مخفی کرد و او را از فرعون غائب کرد و ایندم و بعد از آن  
 او را ظاهر ساختیم و بر فرعون اتباعش غالب کرد و ایندم و همه را بر دست  
 هلاک کرد و همچنین حضرت قائم علیه السلام ولادتش را پنهان خواهیم کرد و از  
 فراعنه زمان خود او را مستور خواهیم کرد و ایندم و در رحمت ایشان را بر دشمنان  
 ایشان غالب خواهیم کرد و که انتقام خود را از ایشان بکشند پس تاویل ایت  
 چنین است و میخوایم که مشت گذاریم بر آنها که ایشانرا ضعیف کرد و اینده اند  
 و زمین که اهل بیت رسالت اند و بگردانیم ایشانرا اما مان بگردانیم ایشانرا  
 و ایشان زمین که با دشاهی روی زمین برای ایشان مسلم کرد و ممکن و اقتدار بهم  
 ایشانرا و زمین که باطل را بر اندازند و حق را ظاهر کرد و باشند و بنمایم فرعون  
 یعنی ابو بکر و هامان یعنی عمرو شکرهای ایشان اینها تند که غضب حق آل محمد  
 کردند منبهم یعنی از آل محمد آنچه عذر میکردند از کشتن و عذاب و همچنین حضرت آقام حسین



و اصحاب او را زنده کنند و کشتن کان ایشان را نیز زنده کنند تا انتقام از  
 ایشان بکشند چنانچه قطب را و ندی و دیگران از خابراز امام محمد باقر علیه السلام  
 روایت کرد که حضرت امام حسین علیه السلام در محرابی که بلا پیش از شهادت  
 خود فرمود که جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله بمن گفت که ای فرزند ترا بسوی  
 عراق خواهند برد و در زمینی که پیغمبران و اوصیای ایشان در آنجا ملاقات یکدیگر  
 کرده اند یا خواهند کرد و آن زمین را عمورا میگویند و در آنجا شهید خواهی شد  
 و با تو جماعتی از اصحاب تو شهید خواهند شد که در و عالم بریدن این با ایشان  
 نخواهد رسید و چنانچه آتش را حق تعالی بر حضرت ابراهیم نزود و سلام کرد و بنید  
 همچنین آتش جنگ تو و اصحاب تو بود و سلام خواهد بود پس بشارت یا دشمارا  
 شاد باشید که ما نیز پیغمبر خود میرسیم پس با شما و ران عالم افتد که خدا خواهد  
 پس اول کسی که زمین شکافته میشود از زمین بیرون می آید من خواهم بود و بیرون  
 آمدن من موافق می افتد با بیرون آمدن امیر المؤمنین علیه السلام و مقام  
 قائم ما پس نازل میشوند بر من گروهی از آسمان از جانب حق تعالی که هرگز چنین  
 نیامدند یا جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و لشکر با از ملائکه و فرود می آیند محمد و  
 و من برادر من و جمیع آنها که خدا بر ایشان منت گذاشته است از انبیاء و اولیاء  
 سوار شده بر اسبان ابلق خدا از نور که هیچ مخلوقی پیشتر بر آنها سوار  
 نشده است پس حضرت رسول علم خود را بدست میگیرد و حرکت میدهد و با  
 خود دست قائم ما سید بدین بعد ازین آنچه خدا میخواهد می نماید پس حق تعالی بیرون  
 از مسجد کوفه چشمه از روغن چشمه از آب چشمه از شیر من نگاه حضرت امیر المؤمنین

شمشیر حضرت رسول<sup>صلی الله علیه و آله</sup> در دو مراجه جانب مشرق و مغرب بفرستد پس  
هر که دشمن خدا باشد خوش را بریزد و هر ستمی را که بایم بسوزانم تا آنکه زمین  
همد برسم و جمیع بلاد سوزانند و حضرت و ایما<sup>ل</sup> یوشع زنده شوند و یسای<sup>س</sup>  
یسوی حضرت امیر المومنین<sup>علیه السلام</sup> و گویند راست گفتند خدا و رسول او در وعده با  
که دادند پس متقا و تقربا ایشان بفرستد یسوی بصره که هر که در مقام مقابله  
و مقاتله در آید او را بکشند و لشکر یسوی بلاد روم بفرستد که آنها را فتح  
کنند پس هر حیوان که حرام گوشت باشد بکشند تا آنکه بغیر طیب و شکو بر روی زمین نباشد  
توجیه را بر طرف کفر و یهود و نصاری سائر ملل را مخیر کنیم میان اسلام و شمشیر  
پس هر که مسلمان شود و برادرت که از موم و هر که اسلام را نخواهد خدا خوش را بریزد  
و هیچ مرد از شیعیان مانده مگر آنکه خدا ملک یسوی او بفرستد که خاک را از روی او  
و در کند و زمان منزل او را در بهشت با و بنماید و هر کور و زمین کبر و متکلم  
که باشد خدا به برکت ما اهل بیت آن بلاد از او دفع کند و حق تعالی برکت  
از آسمان بر زمین فرستد بر تبه که شاخهای درختان میوه دار از بسیاری میوه  
بشکند و میوه تابستان و درختان میوه زمستان و تابستان بعل آید  
و این است معنی قول حق تعالی که اگر اهل شهر با ایمان بیاورند و پرهیزکار گردند  
بر آینه بکشایم بر ایشان برکتها از آسمان زمین لیکن تکذیب کردند پس بر ایشان بار  
پس گرفتیم ایشان را با آنچه کسب کردند و بپسندند خدا بشیعیان ما که امنی که فحش ما  
بر ایشان هیچ چیز در زمین و از آنچه در زمین است حتی آنکه کسی خواهد احوال خانه  
خود را بداند خدا او را الطام کند با آنچه ایشان می کنند و این بابویه بسند معتبر

از حسن بن جهم روایت کرده است که مامون از حضرت مام رضا علیه السلام پرسید که چه سبکویی در رحبت حضرت فرمود که رحبت حق است و در امم سابقه بوده است قرآن مجید بآن ناطق است و رسول خدا فرمود که می باشد و این است آنچه در امم سابقه بوده مانند و تمامی فعل که بایکدیگر موافق اند و مانند پرهای تیر که بایکدیگر مساوی اند و حضرت فرمود که چون مهندسی از فرزندان من بیرون آید عیسی علیه السلام از آسمان بریز آید و در عقب او نماز کند و عیسا از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود و خلفای حویر نامی بر خود گذاشته اند و خود را امیر المومنین میگویند و این نام مخصوص علی ابن ابیطالب است هنوز تاویل این نام و معنی آن بر مردم ظاهر نشده است راوی گفت تاویل آن کی خواهد بود فرمود که آنوقت خواهد بود که حق تمام جمع کند در پیش روی او پنهان و مومنان را یاری کنند و او را چنانچه حق تمام فرموده است **وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ إِنَّا أَخْرَجْتُمُكَ كَذِبْتَ** پس دوران روز میرسد هر رسول خدا صلی الله علیه و آله علم خود را بعلی ابن ابی طالب پس او امیر جمیع خلایق خواهد بود و خلایق همه در زیر علم آنحضرت خواهند بود و او امیر و بادشاه همه خواهد بود و این است تاویل امیر المومنین و معنی آن فور کتاب سلیم بن قیس طرابلسی روایت کرده است از ابان بن ابی عیاش که گفت زقم بن جابر ابو الطفیل و او حدیث رحبت را برای من روایت کرد و از جابر از اهل مدینه و از سلمان مقدادی و ابی بن کعب ابو الطفیل گفت من عرض کردم آنچه از ایشان شنیده بودم بر علی ابن ابیطالب در کوفه پس گفت این علم

خاصی است که باید است بداند و رو کند علم خصوصیات آنرا بخدا پس آنچه  
از آنها شنیده بودم با حضرت عرض کردم و همه را تصدیق نمود و آیات  
بسیار را از قرآن تفسیر کرد و بر حجت تفسیر شافی و انجی تا آنکه چنان شده ام که یقین  
من بقیامت زیاده نیست از یقین من بر حجت پس پرسیدم که حضرت رسول  
صلی الله علیه و آله در دنیا خواهد بود یا در آخرت فرمود بلکه در دنیا خواهد بود  
پرسیدم که مردم را از حوض دور خواهد کرد و فرمود من بدست خود خواهم  
کرد و دوستان خود را بر سر حوض خواهم آورده و دشمنان خود را تشنه  
بر خواهم کرد و این پس از آنحضرت از دابة الارض پرسیدم حضرت مضامین  
فرمود چون الحاح و مهالنه کردم فرمود آن دابة است که طعام مغیور و دواب را  
راه میبرد و باز زمان مباشرت میکند گفتم یا امیر المومنین او کجاست فرمود  
که صاحب زمین است که باو زمین ساکن میکرد و گفتم یا امیر المومنین کجاست  
او فرمود که صدیق و فاروق این است و عالم ربانی و ذوالقرنین این است  
باز گفتم که بیان ما که کجاست فرمود آنست که خدا در شان او گفته است قَبَلُكَ  
شَهِدًا قَبْلَهُ وَ كَفَتْهُ اسْتِ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ وَ كَفَتْهُ اسْتِ الَّذِي  
جَاءَ بِالصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ وَ اتَّقِدِيقُ كَرْدِغِيَرِ رَاوَرِ وَ قَتِي كَهْمِ كَا فَرِ  
بودند گفتم یا امیر المومنین نامت را بگو فرمود گفتم ای ابو الطیفیل سجداسو کند که  
عالم شیعیان مرا به نزد من بیاوری که اقوال بطاعت من می کنند و مرا امیر المومنین  
می نامند و چنانچه الفاظ احلال میدهند پس حدیث کنم بعضی آنچه میدانم از تاویل  
آیاتی که خدا در قرآن فرستاده است بر محمد بر آینه همه متفرق و پراکنده شوند

مگر طائفه قلیلی از اهل حق بدرستی که امر صعب است و او عان با حادثات ما  
و شوار است و نمی شناسد آنها را و اقرار نمی کند مگر ملک مقرب یا پیغمبر مرسل  
یا بنی مومن چنانست که خدا امتحان کرده باشد دل او را برای ایمان ای ابو الطیف  
چون رسول خدا از دنیا رفت مردم همه مرتد و کمره شدند مگر آنها که خدا ایشان را  
برکت ما اهل بیت نگاهداشت و در منتخب البصائر از سعد بن عبدالله روایت  
کرده است از جعفر جعفی از حضرت صادق علیه السلام که علی را در زمین رحمتی  
خواهد بود با فرزندش حسین با علم خود خواهد آمد تا انتقام بکشد از بنی امیه و معاویه  
و آل معاویه و هر که با آنحضرت جنگ کرده باشد پس حق تعالی بیاورد آن را  
از اهل کوفه زند کند و هفتاد هزار کس از سائر مردم پس بایشان ملاقات کنند  
و صفین مثل مرتبه اول تا همه را بکشد و کسی از ایشان نماند که خبر میرون بر ویس خدا  
ایشان را بدو بسوی بدترین عذابها یا فرعون آل فرعون پس باری و دیگر امیر المؤمنین  
رجوع کند با رسول خدا صلی الله علیه و آله و او خلیفه باشد و زمین و سائر آئمه  
علیهم السلام عاملان او باشند و اطراف زمین تا عبادت حق تعالی آشکار  
کرده شود چنانکه پیشتر پنهان عبادت کرده بودند و اضعاف آن عبادت  
خواهد شد و حق تعالی به پیغمبرش خواهد داد و بقید با و شاهی جمیع اهل دنیا از روز  
که خدا خلق کرده است دنیا را تا روزیکه و ولتهای مکیان بر طرف شود تا آنکه  
حق تعالی وفا کند بوعده که او را داده که غالب گرداند وین او را بر همه وینها  
هر چند نخواهند مشرکان عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است  
که اول کسی که بدینا بر سبک رود حضرت امام حسین علیه السلام و اصحاب او و نیز پیغمبر

و اصحاب او خواهند بود پس همه ایشانرا بکشتن مثل آنکه ایشان کشته اند چنانکه  
 حق تعالی فرموده است ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكُفْرَ الَّذِي عَلَيْهِمْ وَآمَدْنَا بِأَمْوَالِهِمْ  
 وَبَنِينَ وَجَعَلْنَا لَهُمُ الْكُفْرَ تَقِيْدًا یعنی پس گردانیدیم از برای شما غلبه بر ایشان  
 و امانت کردیم شمارا بآلها و پسران و گردانیم لشکری شمارا زیاده از لشکری  
 آنها و شیخ گشتی و شیخ میفند رحمة الله علیهما و برار شاد و در مجالس بلند با همی بایه  
 از عبا یا احمد بن اصبح بن بنانه و غیر ایشان روایت کرده اند از حضرت امیر المومنین  
 علیه السلام که گفت منم سید و مهتر پیران و این سنتی از ابوبت است بخدا کند  
 که حق تعالی از برای من اهل مراجع خواهد کرد چنانکه از برای ابوبت اولاد او را  
 زن و جمع کرد و بر وایت و یک چنانچه از برای یعقوب اولاد او را  
 جمع کرد و اینها گشتی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود  
 من سوال کردم از خدا که اسمعیل فرزند مرا بعد از من باقی بدارد اما کرد و لیکن زبانه  
 او نزلت و یک حق تعالی بن عطا کرد که او اول کسی باشد که در رجعت بیرون آید  
 با و نفر از اصحاب او که یکی از آنها عبدالله بن شریک عمری باشد و او علم دار  
 خواهد بود و از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که گویا می بینم عبدالله  
 بن شریک را که عمامه سیاهی بر سر دارد و دو دلقه در میان و گفتش آویخته  
 و از و امن کوه بالا میرود و در پیش روی قائم با چهار هزار کس که در رجعت  
 زن شده اند و صدایه بگیرند کرده اند و اینها گشتی روایت کرده است  
 از او و در حق که گفت بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که شنیده  
 شده ام و استخوانهایم باریک شده است میخواهم مغم اعمال من بآن باشد

که در راه شاکسته شوم حضرت فرمود که چاره ازین نیست اگر در نیوقت نشود  
 و رجعت خواهم و شیخ حسن بن سلیمان از کتاب خطب امیرالمومنین علیه السلام  
 خطبه طولانی از آنحضرت روایت کرده است و در غرض آن خطبه فرمود و ضبط  
 نمی کند احادیث ما را مگر قلهای حصین یا سینه های امین یا علقهای ستین ترین پس فرمود  
 ای عجب کل عجب از آنچه واقع خواهد شد و در میان ماه جمادی بربط پس مرد  
 از شرطه انجیس پرسید که این چه تعجب است که مگر میفرماید حضرت فرمود چون تعجب  
 نکم از آنکه مرده چند زنده خواهند شد و شمشر بر سر زنده خواهند زد و بحق خداوند  
 که جبه را شکافته و گیاه را بیرون آورده و طلائق را خلق کرده است گویا منم  
 ایشان را که در میان بازارهای کوفه راه روند و شمشرهای برهنه بر دوش گذاشته باشند  
 و زنند بر سر و شمنان خدا و رسول و مومنان این است معنی آنچه خدا فرموده است  
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَسْأَلُونَكُمُ الْآخِرَةَ  
 الْكَافَّةَ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ یعنی ای گروه مومنان دوستی نکنید با قومی که غضب کرده است  
 خدا بر ایشان تحقیق که نا امید گردین اند از آخرت چنانچه نا امید گردیده اند  
 کافران از اصحاب قبرها و این بابویه در علل الشرائع روایت کرده است  
 از حضرت باقر علیه السلام که چون قائم مظهر شود و عاقله رازنج کنند تا بر او  
 حد بزنند و انتقام فاطمه را از او بکشند و شیخ مفید و رازشاد از حضرت صادق  
 روایت کرده است که چون قیام قائم علیه السلام بشود و در ماه جمادی  
 و ده روز از ماه رجب بارانی ببارد که مخلوق عالم مثل آنرا ندیده باشند پس باید  
 خدا بان باران کوششهای مومنان بدنبال ایشان را و قبرهای ایشان

و گویا نظر میکنیم مسبوی ایشان که آیند از جانب قبیلہ جہنمیہ و خاک قبر خود را از سر برای خود افشانند و ایضا از آنحضرت<sup>۳</sup> روایت کرده است که بیرون می آیند یا قائم علیہ السلام از پشت کوفه یعنی نجف اشرف بیست و هفت مرد پائز و نه نفر از قوم موسی از آنها که حق تعالی گفته است که هدایت میکردند بحق و بحق عدالت میکردند و هفت نفر اصحاب کعبه و یوشع بن نون و سلمان و یونس و انصار و عیسیٰ مقداد و مالک اشتر و پیش روی آنحضرت<sup>۳</sup> خواهند بود و یا و را و حاکمان او خواهند بود و عیاشی نیز این حدیث را روایت کرده است و نعمانی روایت کرده است از حضرت باقر علیہ السلام که چون قائم آل محمد بیرون آید خدا او را یاری کند بلائیکه او اول کسی که با او سعیت کند محمد باشد و بعد از او عیسیٰ شیخ لوسی و نعمانی از حضرت امام رضا علیہ السلام روایت کرده اند که از علامات ظهور حضرت قائم آنست که بدن بنده پیش قوس اقباب ظاهر خواهد شد و نساوی نذا خواهد کرد که این امیر المومنین علیہ السلام است برگشته است که ظالمان را هلاک کند و ایضا شیخ روایت کرده است از حضرت ابی عبد الله علیہ السلام که چون حضرت قائم خروج کند نزد قبر موسی ملکی بیاید و او را ندا کند که ای فلان صاحب تو و امام تو ظاهر شده است اگر میخواهی باو ملحق شوی ملحق شو و اگر میخواهی در کبر است و نعمت خدا باشی همانجا باش پس معنی بیرون آیند و بعضی در نعیم الہی بمانند و در زیارت جامعہ مشہورہ و اکثر زیارات منقولہ خصوصاً زیارات حضرت امام حسین علیہ السلام ذکر رحمت و انوار اعتقاد و آن مذکور است و در مصباح متجدد و مصباح الزائر و سایر کتب



\* از حضرت صادق علیه السلام منقول است کہ ہر کہ دعای عہد را چہل روز بخواند  
 از انصار حضرت قائم باشد و اگر پیش از ظهور آنحضرت بمیرد حق تعالی او را از قبر  
 در وقت خروج آنحضرت بیرون آورد و ورعہ مذکور مذکور است کہ خداوند  
 اگر جائلی شود میان من آنحضرت مرگی کہ بر بندگان خود حتم و لازم کروا یند پس  
 بیرون آورد مرا از قبر من در حالتی کہ کفن خود را بر کمر بستہ باشم و شمشیر و نیزہ خود  
 بر شہہ کردہ باشم و بلیک کویم دعوت کسی را کہ جمیع خلق را بسوی یاری او دعوت نمایند  
 و شیخ و مستقبل از حضرت صادق زیارت بعیدہ حضرت رسول و ائمہ علیہم السلام  
 را روایت کردہ است و در ان روایت مذکور است کہ من قائم بفضل شما  
 و اتوار و ام بر حجت شما انکار نمیکنم قدرت خدا را بر هیچ چیز و قائل نمیشوم مگر بآنچه  
 خدا خواستہ است و صاحب کامل الزیارة از حضرت صادق علیہ السلام  
 زیارتی از برای حضرت امام حسین روایت کردہ است و در ان زیارت  
 مذکور است کہ یاری من از برای شما مہیا است تا حکم کند خدا و مبعوث کرد  
 شما را پس با شما خواہم بود تا با دشمن شما من از انہا یم کہ ایان دارند  
 بر حجت شما انکار نمیکنم هیچ قدرت خدا را و تکذیب نمیکنم هیچ مشیت او را  
 و نمیگویم کہ چیزی را کہ خدا خواہد نمی تواند بود و بسنج در زیارات و یکہین  
 مضمون را روایت کردہ است و ایضا بسند معتبر زیارت یکہ از برای حضرت  
 امام حسین علیہ السلام و جمیع ائمہ علیہم السلام روایت کردہ است و در ان زیارت  
 مذکور است کہ خداوند او را مبعوث کرد ان در مقام پسندید کہ انتقام ستم  
 از برای من خود و کشتی با و دشمن خود را بدرستی کہ تو او را وعدہ کردہ و تو

و در کاری که خلف و عده نمی کنی و در حکمتی در صفت قنبر روح موسی از  
 نیت صادق علیه السلام روایت کرده است در حدیث طوالانی  
 فرمود پس روح موسی زیارت نمی کند آل محمد را و بر پشت های ضوان  
 نور و با ایشان از طعام ایشان و می آشامد با ایشان از شراب ایشان  
 با ایشان سخن میگوید و در مجالس ایشان تاب خروج کند تا اهل بیت پس  
 در ازمن سیکه و اندایشانرا پس با او می آیند تلبیه کو یان فوج فوج بیرون  
 ملک می افتد اهل بطلان و منحل میشود مخالفان و ازین جهت بود که رسول خدا  
 حضرت امیر المومنین گفت که وعده گاه ما و تو و ادوی السلام است یعنی  
 شرف و دور و علایک و در سرداب غیبت حضرت صاحب الامر علیه السلام  
 ای خداوند کوراست که پروردگار ا تو رفیق و همراه مرا که با طاعت قائم مقام  
 ما یم و در خدمت او باشم و از معصیت او اجتناب نمایم و اگر مرا پیشتر  
 ز دنیا ببری پس مگر او ان مرا ای پروردگار من از انجا عتی که بر سیکه و ندور  
 بجست او و بادشاهی میکنند در دولت او و شکن سیکه و ندور ایام او و  
 در زیر علم سعادت شیم او می باشند و محشور می شوند و زمره او و روشن  
 می شود و این ایشان بر اوست او و در کتاب اقبال و مصلح روایت  
 کرده است که توقیعی از حضرت صاحب الامر علیه السلام بیرون آمد مسمو  
 ابی القاسم بن عطاء که روز سیم ماه شعبان که روز ولادت حضرت امام حسین  
 است این عار باید بخواند و عمار فرموده تا آنجا که ترجمه اش این است  
 که در مع حضرت امام حسین علیه السلام میفرماید که سید قبیله است و اعانت

کرده شده است حضرت در روز رحلت و بعوض شهادت با و دادند  
 که امان از نسل او باشند و شفا و تربت او باشد و رستگار گردند مردم  
 با و در برکتش او و برکتش او و صیای از عزت او بعد از قائم و عنایت او  
 تا طلب خون خود و اصحاب خود بکنند و خداوند جبار را راضی گردانند  
 و در آخر دعا فرمود که ما پناه بقرادی آوریم و انتظار برکتش او می کشیم  
 و کلینی و عیاشی و سید ابن طاووس شیخ معین رحمة الله علیهم بندهای خود  
 روایت کرده اند از ابو بصیر که گفت سوال کردم از حضرت صادق علیه السلام  
 از تفسیر قول حق تعالی **وَاقْسِمُوا بِاللهِ جَهَنَّمَ اَیْمَانِهِمْ لَا یَبْعَثُ اللهُ مِنْ مِثْلِهِ**  
 یعنی قسم بخورند بخدا بمبطله تمام که خدا از من نمیکرد و اند آهنا را که مرده اند بلکه  
 میکرد و اند و عده لازمی است برخدا ولیکن اکثر مردم نمیدانند حضرت پرسید  
 که شما چه میگویند یا توجه میگوی در این آیه کفتم مشرکان میگویند و سوگند  
 یا میکنند که خدا مرده ما را در قیامت زنده نمیکند حضرت فرمود **یا کفربان**  
**یا دگسائی** که این سخن را میگویند پرس از ایشان که مشرکان سوگند ایشان بچنان  
 بود یا بلات و عزری ابو بصیر گفت ما فدای تو شوم بفرما معنی آیه را حضرت  
 فرمود که چون قائم مظهر شود حق تعالی جماعتی شیعیان ما را برای او زند کند  
 که شمشیر با بر دوش گذاشته مهبای جنگ باری آنحضرت بیایند چون این خبر  
 بجای از شیعیان ما برسد که مرده باشند گویند **فلان فلان** از قبرها مبعوث شده  
 و در خدمت حضرت قائم علیه السلام اند جمعی از سنیان با ایشان گویند  
 که ای گروه شیعه چه بسیار دروغ میگویند شما این زمان دولت شماست

وہر دور و تحیکہ میخوابید میگویند و اندر ز من فشدہ اند آہنہا و تاقیامت نند  
تجو ایند شد و حق تعالی در این آیت حکایت قول ایشان فرمودہ است و ایضا  
یعنی از حضرت صادق علیہ السلام روایت کردہ است و زماویل قول  
حق تعالی وَ قَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَءِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّةً  
یعنی وحی کردیم بسوی بنی اسرائیل در کتاب کہ افساد خواہید کرد و در بین  
دو مرتبہ حضرت فرمود اشارہ است بقبل امیر المؤمنین علیہ السلام و خجرو  
بر ران حضرت امام حسن و لَتَعْلُنَّ عُلُوقُكِبْنٍ اَوْ طغیان خواہید کرد  
اطغیان بزرگی حضرت علیہ السلام فرمود کہ اشارہ است بقبل حضرت امام  
حسین علیہ السلام فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ آلِهَمْ بَسْ ہر گاہ بیاہد وعدہ انتقام  
اول ایشان فرمود کہ ہر گاہ بیاہد انتقام خون حسین علیہ السلام بقتلایک  
عِبَادَ النَّارِ اُولٰٓئِکَ یَسْتَفْجِلُوْنَ اِذْ یَاۤئِدُنَّ فِی سَاعَاتِکُمْ رِجَالًا مِّنْہُمْ یَسْتَفْجِلُوْنَ  
از ما کہ صاحب باس و قوت عظیم بودند و رنجک پس کہ دیدند در میان  
براکشی شق و اسیر کردن شا حضرت فرمود کہ اشارہ است بہ جاعلی کہ خدا ایشان  
مبعوث خواہد کرد و پیش از بیرون آمدن حضرت قائم پس تجو ایند کہ اشت  
کسی را کہ احدی از آل محمد را کشتہ باشد مگر آنکہ اورا خواہند کشت و کسان  
وَعَدًا مَّفْعُولًا و بود وعدہ کردہ شدن فرمود کہ اشارہ بتیام قائم است  
تَقَرَّرَدْنَا لَکُمُ الْکِتَابَ عَلَیْہِمُ اشارہ است بخروج حضرت امام عین السلام  
باہنہا و نفر از اصحابش کہ خود ہای مظلوم سر داشتہ باشند کہ ہر خودی و دور  
داشتہ باشد و ہر دم گویند کہ این چنین است کہ بیرون آمدہ است امامان

نمک در او نکنند و بدانند که وجالی شیطان نیست و حضرت قائم علیه السلام  
 در آنوقت در میان ایشان باشد پس چون معرفت حضرت امام حسین  
 و دلهای مومنان قرار گیرد حضرت قائم از دنیا برود و حضرت امام حسین  
 او را غسل دهد و کفن کند و جنوط کند و بر او نماز کند و او را در لحد بگذارد زیرا که  
 امور وصی را بنیر وصی ترکب نمیشود و مؤلف کی ید که اگر کسی گوید که حضرت  
 امام حسین علیه السلام را که غسل خواهد داد و جواب گوئیم که چون آنحضرت علیه السلام  
 درین فشار شهید و رمعه که بود احتیاج بغسل ندارد و یا آنکه بعد از آن حضرت  
 بدینا بر گردند آنحضرت را غسل دهند و نماز کنند بر او تا نفع صورتی شود  
 و این آیات اگر چه بسبب ظاهر در شان بنی اسرائیل نازل شده است  
 اما چون آنچه در اتم سابقه واقع شده است شبیه و نظیر آن در این است  
 واقع میشود و حق تعالی آن قصص را برای تنبیه این است و ذکر کرده است  
 پس اشاره است باین وقایع که در این است واقع خواهد شد و شیخ مفید  
 و شیخ طوسی بسندهای معتبر از جابر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده اند  
 که بعد از آنکه که مروی از اهل بیت بادشاهی خواهد کرد و بعد از وفات پسر حضرت  
 سال گفتم این چه وقت خواهد بود فرمود بعد از آنکه حضرت قائم علیه السلام  
 از دنیا برود و گفتم قائم چند سال بادشاهی خواهد کرد فرمود نوزده سال  
 بعد از وفات آنحضرت هر حج و قنیه بسیار خواهد بود و تا پنجاه سال پس  
 قنطر یعنی انتقام کشنده بدینا خواهد آمد که حضرت امام حسین علیه السلام است  
 و غلب خون خود و انتخاب و خواهد نمود و آنقدر بکشد و اسیر کند که مردم بگویند

اگر این از ذریت پیغمبران نمی بود اینقدر آدم نمی گشت پس بعد از آن حضرت  
سلاج بیرون آید یعنی حضرت امیر المومنین علیه السلام و کلینی و معنای رستند با  
بسیار از حضرت یا قرآن و انیت کرده اند که حضرت امیر المومنین فرمود که من  
شش چیز داده و اسبق مرگها و بلاها و حکم حق میان خلایق و منم صاحب  
رجتها و صاحب دولتها و منم صاحب عباد و منم و ابته الاین که  
با مردم سخن خواهد گفت و در تهذیب و کافی روایت کرده اند از حضرت  
صادق علیه السلام که روزها و شبها نخواهد رفت تا خدا مردود یارند  
کند و زنده بار بر میراند و حق را باطلش بر گرداند و بر پا داند یعنی را که از  
برای خود پسندیده است و کلینی و علی بن ابراهیم روایت کرده اند از  
حضرت صادق علیه السلام که حق تعالی خبر داد رسول خود را و بشارت داد  
او را یا امام حسین پیش از آنکه فاطمه با حمله شود بآنکه امامت در فرزندان او  
خواهد بود تا روز قیامت پس خبر داد آنحضرت را با آنچه با امام حسین خواهد رسید  
از گشته شدن و مصیبتها در خودش و در فرزندان و پس عوص داد او را  
از شهادت بآنکه امامت و عتب او باشد و اعلام کرد آنحضرت را که گشته  
خواهد شد پس خدا او را بدینا بر خواهد کرد ایند و یاری او خواهد کرد تا دشمنان خود را  
بکشد و او را بادشاه روی من خواهد کرد و چنانچه در قرآن مجید فرموده است  
که اینو اکرم منت گذاریم بآنها که ایشانرا نصیبت کرد ایند اند و زمین بگردیم  
ایشانرا اما مان بگردانیم ایشانرا و ایشان من فرموده است که تحقیق شستم  
در زبور بعد از ذکر حضرت رسول که زمین را بامیراث خواهند بر و بندگان شما

پس خدا بشارت داد پیغمبرش را که اہل بیت تو ملک زمین خواهند  
 و بسوی مین بر خواهند گشت و دشمنان خود را خواهند گشت و سید علی  
 بن عبد الحمید در کتاب انوار صفیہ روایت کرده است کہ از حضرت  
 صادق علیہ السلام سوال کردند از رجبت آیا حق است فرمود بلی پسید  
 کہ اول کسی کہ رجبت خواهد کرد کہ خواهد بود و فرمود کہ حضرت امام حسن علیہ السلام  
 کہ بعد از حضرت قائم بیرون خواهد آمد با اصحابش کہ با او شہید شدند بنقش  
 پیغمبر با او خواهند بود چنانچہ با حضرت موسیٰ مبعوث شدند پس حضرت قائم  
 انکشتر خود را با او خواهد داد و از دنیا خواهد رفت و حضرت امام حسن  
 علی و کفن و حنوط خواهد کرد او را و در قبر بنہاں خواهد کرد و ایضا از کتاب  
 فضل بن شاذان روایت کرده است از حضرت باقر علیہ السلام  
 کہ چون حضرت قائم ظاہر شود و داخل کوفہ شود حق تعالی از پشت کوفہ  
 منقاد ہزار صدیق را مبعوث کرد اندکہ در میان اصحاب او از یاوران او  
 باشند و این قولیہ در کامل الزیارات بسند معتبر از برید علی روایت کرده  
 کہ گفت از حضرت صادق پرسیدم از اسمعیل کہ حق تعالی در قرآن او را  
 صادق الوعدہ گفته است آیا اسمعیل پسر ابراہیم است حضرت فرمود  
 کہ نہ بلکہ اسمعیل پسر خرقیل است کہ پیغمبر بود و حق تعالی او را مبعوث کرد این  
 بسوی قومش پس تکذیب او کردند و پوست سروروی او را کردند  
 و حق تعالی غضب کرد و بر ایشان و سلاطین ملک عذاب را بہ نزد او  
 فرستاد و گفت پروردگار عزت مرا بسوی تو فرستادہ است کہ تو را

غدا بکنم بخت ترین غدا بها اگر خواهی سمعیل گفت مرا احتیاج نیست  
حق تعالی با و وحی کرد که پس حاجت تو چیست ای سمعیل گفت پروردگار تو عهد  
و پیمان کنی از برای خود به پروردگاری از برای محمد پیغمبری از برای اوصیاء او و اولاد  
و امامست و خبر دادی خلق خود را با آنچه است و نسبت به حسین خواهند کرد و بعد از  
ایشان عده داده حسین را که او را بدینا بر کردانی تا انتقام بکشند از آنها که این ستم  
نسبت با کرده اند پس حاجت من بسوی تو ای پروردگار من آنست که مرا بر کردانی  
بسوی نیای تا خود انتقام بکشم از آنها که نسبت بمن انگار کرده اند چنانکه حسین را برخواست  
کرد و این پس حق تعالی سمعیل بن خرقیل را وعده داد که چنین کند لهذا او با حضرت امام  
پدینا برخاست و ایضا از جریر روایت کرده است که گفت بحضرت صادق  
عرض کردم که فایقی شوم چه بسیار کم است بقای شما اهل بیت در دنیا و چه بسیار  
نزدیک است اجل شما بیکدیگر با حقیق عظمی که خلق بشما دارند حضرت فرمود هر یک از ما  
صحیفه داریم که در آن نوشته است آنچه باید بآن عمل کنیم و در مدت حیات خود چون  
آنها منقضی شود میدانیم که وقت اجل ما رسیدن است و در آنوقت حضرت رسول  
می آید و خبر وفات ما را بهم میگوید و ثوابها غنی عظیم حق تعالی را با بشارت میدهد  
و حضرت امام حسین علیه السلام صحیفه خود را خواند و در آن صحیفه نوشته بود و مذاخه در  
و در حال حیات خود کند و آنچه باقی ماند که بعد از آن خواهد کرد پس رفت بقسمال با بر  
خدا و ندو و الجلال شهید شد و از جمله اموریکه باقی مانده بود آن بود که که وی از ظلمه  
از حق تعالی رخصت طلبیدند که بسیاری او بیایند چون بزمین سیدند حضرت  
شهید شده بود و حق تعالی وحی کرد بسوی ایشان که ملازم قبه او باشید تا از قبر برآید



در رجعت یاری او مکنید پس کریمیند بر او و بر آنچه از شما فوت شده است  
 از یاری او و شما مخصوص گردیده اید یاری او و کریمین بر او پس آن ملائکه بر او  
 میگردند و چون بیرون آید از یاوران او خواهند بود و در تفسیر محمد بن العباس  
 بن ماهیار و قرأت بن ابراهیم و مناقب شاذان بن جبرئیل از حضرت صادق  
 روایت کرده اند و تاویل قول حق تعالی یَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاحِیَّةُ  
 تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ یعنی روزیکه می لرزند حرکت کننده با و با او متحرک میگردند آنها که  
 ساکن بودند و از پی آن می آید آنچه روایت آنست فرمود که راجعه حسین بن  
 علی است و رادفه علی بن ابیطالب است و اول کسی که در رجعت از قبر برین  
 می آید حسین بن علی است با منقباد و پنجه از کس و این است تاویل قول حق تعالی  
 اِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا چنانچه گذشت حسن بن سلیمان از کتاب تنزیل  
 روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که کَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ یعنی و در  
 تَعْلَمُونَ تَعْلَمُونَ یعنی و در قیامت و محمد بن العباس بن محمد معتز از حضرت  
 باقر علیه السلام روایت کرده است و در تفسیر قول حق تعالی اِنَّا لَنَنْصُرُ  
 رُسُلَنَا آیه فَظَلَّتْ لَنَا قَوْمٌ فَخَصِمَ لَهَا خَصِیْنٌ یعنی اگر خواهم ستیزیم  
 بر ایشان از آسمان آیتی پس سیکرد و گردنهای ایشان برای آن آیت نایل  
 حضرت و نمود که گردنهای بنی امیه برای این آیت خاضع و ذلیل میگردد و او  
 آنست که علی بن ابیطالب در هنگام زوال شمس ظاهر میگردد و نزد قرص آفتاب  
 از برای مردم تابش سازد و بسبب تابش پس بنی امیه را بکشد حتی آنکه  
 بنی امیه مردی از خود را در پهلوی درختی پنهان کند و درخت بسن آن آید و فریاد

که این مرویست از بنی امیه بنیامیهان شنیده است و او را بکشید و شیخ حسن بن  
 سلیمان از کتاب بن مایه که از اکابر محدثین شیعه است روایت کرده است  
 از ابو مروان که گفت از حضرت صادق علیه السلام سوال کردم از تفسیر قول  
 حق تعالی إِنَّ الدِّينَ قَوْضٌ عَلَيْكَ الْقُرْآنُ لَرَأْدًا لِّاِلٰهٍ مَعَادٍ فرمود دنیا آخر  
 نمی شود و تاج جمع شود رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر المومنین علیه السلام در ثوبه  
 که موعظی است از کوفه و در آن جامه سجدی بنا کنند که دوازده هزار دویست و هشتاد  
 و اینست از کتاب بشارت سید علی بن طاووس روایت کرده است از عمران که مجموع  
 عمر دنیا صد هزار سال است بستم هزار سال دولت سائر مردم است و هشتاد  
 هزار سال ایام دولت آل محمد خواهد بود و سید ابن طاووس گفته است که در کتاب  
 طهر بن عبد الله این روایت را از این بسوط نیز دیدم و در کامل الزیارات  
 از مفصل از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود کویا می بینم که  
 کسی از نور بگذراند و بران نصب کنند قبه از یا قوت سرخ مکل بسیار جوهر  
 و حضرت امام حسین علیه السلام بران کرخی بینند و بر دور او نود هزار قبه سبز  
 بوده باشد و مومنان آیند و آنحضرت را زیارت کنند و بر او سلام کنند پس حق تعالی  
 خطاب کند ایشان را که ای وستان من آنچه خواهم از من سوال کنید بسیار از انبیا  
 و ذلیل و مظلوم شدید امروز هر حاجت از حاجتهای منیا و آخرت که از من سوال کنید  
 بر می آورم از بر شما پس خوردن آشامیدن ایشان از بهشت باشد اینست و الله  
 که است و زبر کوار عظیم مؤلف گوید که حاجتهای منیا که در این حدیث مذکور است  
 دلالت می کند بر آنکه این حالت در رجعت خواهد بود و در کتاب احتجاج روایت

کرده است که از ناحیه مقدسه زیارتی بیرون آمد بسوی محمد بن عبد الله بن جعفر حمیری  
 و در آن مذکور است که شما و ت میبهم که توجبت خدائی و شما یید اول و آخر  
 و آنکه رجعت شما حق است و در آن شک نیست و در روزیکه نفع نمیدهند نفسی را ایمان  
 که ایمان نیآورده باشد پیشتر یک کسب کند و در ایمانش چیزی را و این بابویه و کتاب  
 صفات شیعیه روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که هر که اقرار کرد به هفت چیز  
 بکند مومن است از جمله آنها ایمان رجعت را ذکر کرده است و ایضا از حضرت  
 امام رضا علیه السلام روایت کرده است که هر که اقرار کند بیکایکی خدا و اقرار کند بر  
 و مبتعه زمان پنج تمتع و ایمان بیاورد و عراج و لبوال در قبر و حوض کوثر و شفاعت  
 و خلق بهشت و دوزخ و صراط و میزان و بعثت و نشور و جزا و حساب پس او مومن است  
 بحق و راستی و او از شیعیه ما اهل بیت است و احادیث دیگر در این باب بسیار است  
 که اکثر از کتاب بحار الانوار ایراد نموده ام و شک نیست در آنکه اصل رجعت فی الجمله  
 متواتر با معنی است کسی که در آن شک کند ظاهرش آنست که حشر قیامت را  
 نیز مشکو باشد و امریکه به نصوص متواتره ثابت شده باشد بحض استبعادات  
 و هم انکار کردن محض بی دینی است و بعضی از خصوصیات که در بعضی از روایات  
 شافیه وارد شده است جزم نمی توان کرد و اما انکار نیز نباید کرد و اختلاف  
 در خصوصیات باعث آن نمی شود که اصلش را انکار کنند چنانکه در بسیاری از خصوصیات  
 حشر و بهشت و جهنم و صراط و میزان غیر آنها اختلاف در اخبار واقع شده است  
 و این باعث آن نمی شود که اصلش که ضروری این است کسی انکار کند و خلاصه اش آنست  
 که رجعت بعضی از مومنان بعضی از کافران نواصب مخالفان متواتر است و انکارش

موجب خروج از دین شیخ است نه خروج از دین اسلام و رجعت حضرت  
 امیرالمومنین علیه السلام و حضرت امام حسین علیه السلام نیز متواتر است بلکه حضرت  
 رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز متواتر است یا قریب بتواتر و در سائر ائمه نیز احادیث  
 صحیح و معتبره بسیار وارد شده است اگر متواتر نباشد مترتب رسیدن است که از عا  
 باید کرد و انکار نباید کرد و اما خصوصیات این رجعتها معلوم نیست که آیا با ظهور حضرت  
 صاحب الامر علیه السلام در یک زمان خواهد بود یا بعد خواهد بود یا پیش خواهد بود  
 و از بعضی احادیث ظاهری شود که به ترتیب زمان است رجعت خواهند کرد و شیخ  
 بن سلیمان قائل شده است بآنکه هر امام زمان امامتی دارد و زمان مهدی علیه السلام  
 بودنی دارد و حضرت صاحب الامر اول که ظاهر میشود و زمان امامت اوست  
 و بعد از رجعت آبای گرام خود باز آنحضرت رجعت خواهد کرد و باین جهت تاویل  
 کرده است آن حدیث را که از ماد و از واد عالم و و از و هم مهدی هست و این  
 قول اگر چه بعید از صواب نیست اما محمل اقرار کردن تفاسیل را بعلم ایشان و  
 احوط است این بابویه رحمه الله علیه در رساله اعتقادات گفته است که عقاید  
 و رجعت آنست که آن حق است و حق تعالی فرموده است **الْعَرَّةَ إِلَى الَّذِينَ**  
**خُوجَّوْا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أَلْوَنُ خَذَرُ الْوَيْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مَوْتُكُمْ أَجْمَعًا هُمْ**  
 ایشان هفتاد هزار خانه بودند و در میان ایشان مرسل طاعون واقع می شد و ایشان  
 چون فوت داشتند بیرون میرفتند و فقر چون نصیبت بودند و محل خود می ماندند  
 و طاعون در آنجا کمتر از فقر واقع میشد پس یک سال همه اتفاق کردند که از بار خود  
 بیرون رفتند و در کنار و ریافرو آمدند چون بار باری خود را بر زمین گذاشتند از آنجا

حق تعالی بایشان رسید که بمیرید پس همه مرد و مرد و مردم استخوانهای ایشان را  
در موعنی جمع کردند و سالها برین حال ماندند پس پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل بر ایشان  
گذاشت که او را از میان بیکفند و دعا کرد که پروردگار اگر خواهی ایشان را زنده می توانی  
که شهرهای ترا آبادان کنند و بندهگان تو از ایشان بهر سزد و ترا عبادت کنند  
و در میان سائر عبادت کنندگان تو پس حق تعالی با و وحی کرد که میخواهی من ایشان را  
زنده کنم از برای تو گفت بلی پس خدا همه ایشان را زنده کرد و بدعی آن پیغمبر با و رفتند  
پس این جماعت مرد و بدینا برگشتند پس با جلهای خود مرد و اینها در قرآن مجید  
قصه حضرت عزیر وارو شده است که حق تعالی او را میراند و بعد از صد سال زنده  
و بعد از آنکه سالها زنده ماند با جمل مقدر خود مرد و حق تعالی ذکر کرده است قصه هتاه  
نفرا که حضرت موسی از قوم خود اختیار کرد و با خود بطور بر و چون کلام خدا را شنیدند  
گفتند ما تصدیق نمی کنیم تا خدا را علانیه بینیم پس بطلب علم ایشان گفتار بد ایشان  
صاحقه بایشان رسید و همه مرد پس موسی علیه السلام گفت پروردگار اچہ کویم  
بابنی اسرائیل چون برگردم و ایشان را با خود ببرم پس خدا ایشان را زنده کرد و بدینا  
برگشتند و خورد و آشامیدند و باز زمان متعارفت کردند و فرزندان بهم رسانیدند  
پس با جلهای خود مرد و حق تعالی بحضرت عیسی علیه السلام خطاب کرد که بیا و آو  
و تنی را که مردگان را زنده میکردی با و من جمع کرده ام که او زنده کرد و با و خدا  
برگشتند بدینا و همه آنها ماندند بعد از آن با جلهای خود مرد و اصحاب کهف برگشتند  
سال مردند خدا ایشان را زنده کرد و بدینا برگشتند و مثل اینها بسیار است که در کتاب  
بر آنکه رجعت در اتم سابقه واقع شده است و رسول خدا صلی الله علیه و آله

که می باشد در این است مثل آنچه در اعم سابقه واقع شده است مانند موت  
 و تالی نعل بر پای تیر یکدیگر پس باید که درین است نیز رجعت واقع شود و مخالفان  
 مانقل کرده اند که چون حضرت مهدی علیه السلام بیرون آمد عیسی علیه السلام  
 از آسمان بریز آید و در عجب او نماز کند و نزول او برین نژاد شدن بعد از مرگ  
 زیرا که حق تعالی فرموده است **إِنِّي مُتَوَقِّئُكَ وَرَافِعُكَ** کای بعد از آن  
 بعضی از آیات سابقه را که دلالت بر رجعت میکند ایراد نموده و آنچه در باب رجعت  
 حضرت عیسی علیه السلام و اصحاب کبف گفته نزد فقیر محل قابل است و در حیات  
 و بخار لاناوار تحقیق آن مذکور است و ختم می نمایم این مبحث را بایراده  
 مشهور مفضل شیخ حسن بن سلیمان و کتاب منتخب البصائر و ابیت  
 کرده است بسند معتبر از مفضل بن عمر که گفت سوال کردم از حضرت صادق  
 علیه السلام که آیا آن امامی که مردم انتظار ظهور او می کشند و امیدوار فرج  
 هستند یعنی مهدی صاحب الزمان علیه السلام وقت معلوم یعنی معینی بر او  
 خروج آنحضرت است فرمود که حق تعالی ابا نموده از اینکه از برای ظهور آنحضرت  
 وقتی تعیین فرماید که شیعیان بدانند پس فرمود آیاتی که حق سبحانه و تعالی در  
 قیام ساعت و قرآن مجید فرموده است یکی در باب قیام آنحضرت نماز  
 شده است و هر کس بر اسی ظهور مهدی وقتی معین قرار دهد خود را با خدا و علم  
 غیب شریک کرده است و عوای اطلاع بر اسرار الهی کرده است مفضل  
 گفت که ای مولای من چگونه خواهد بود ابتدا اسی ظهور آنحضرت فرمود که بی خبر  
 ظاهر کرده و نامش بلند شود و امرش هویدا گردد و از آسمان نداوی بنامش

نفس ندهد تا آنکه محبت شناخت او بر خلق تمام شود بان حقی که ما بر خلق  
لازم ساخته ایم و قسمه با و احوالش را بیان کرده ایم و نام و نسب و کنیش را بر  
تمام مردم ظاهر کرده ایم که نام و کنیش مثل نام و کنیت جد اوست تا آنکه مرا  
نکونید که ما نام و نسب او را نمی دانستیم پس خدا او را بر همه دینها غالب کرد  
چنانچه حق تعالی فرمود: **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** که **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** و **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**  
**الْمُشْرِقُونَ** یعنی حق تعالی فرستاد پیغمبرش را با هدایت و دین حق تا او را  
غالب کرد و اند بر همه دین ها و هر چند که است داشته باشند آنها که بجز سر  
می آورند و در آیه دیگر فرموده است **وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَمَا كَاتَبُوا بَيْنَهُمْ**  
**الَّذِينَ كَفَرُوا بِاللَّهِ** یعنی قاتل کنید با کافران تا آنکه در زمین فتنه و کفر نباشد  
و بوده باشد دین با همه از برای خدا پس فرمود که **وَاللَّهُ أَكْبَرُ** بر او و  
از جمیع ملتها و دینها اختلاف را و همه دین بیک دین حق برگردود و از هیچ  
بغیر دین حق قبول نکند چنانکه حق تعالی فرموده است **وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ**  
**دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ** یعنی هر که طلب نماید غیر این  
اسلام را پس هرگز از او قبول نکند و او در آخرت از زیان کاران باشد **مُفْضَلٌ**  
که در ایام غیبت آن حضرت با که مخاطبه خواهد فرمود که با او سخن خواهد گفت فرمود  
که ملائکه و مومنان از جن و انس پیش بروند خواهد آمد بسوی معتقدان و نمایان  
که بشیعیان برسانند و الله محی مفضل کو یا می شنیم آنحضرت را که داخل که شود  
و بر حضرت رسالت پناه آورد و بر او علامه زردی بر سر داشته باشد و  
یا پیش و نفل حضرت رسول آورد و شش عصای آنحضرت بوده باشد و بر

چند در پیش انگنند. باشد تا کسی آنحضرت را نشناسد و باین بهشت بیاید نزد  
خانه کعبه تنهایی برین پس چون شب و آید و دیده با بخواب رود و جبرئیل  
میگائیل و صف و صف از ملائکه بر او نازل شوند پس جبرئیل گوید ای آقای من سخن تو  
مقبول است و امر تو جاری است پس حضرت صاحب الامر علیه السلام دست  
مبارک بر روی مبارکش کشد و گوید حمد و سپاس خداوندی را سزاوار است  
که وعده ما را راست گردانید و زمین بهشت را با میراث داد که هر جا که خواهیم  
قرار بگیریم پس نیکو مر ویت شد کارکنان برای خدا پس بایستد میان کن  
حجر الاسود و مقام ابراهیم و بعد ای بلند اندکند که ای گروه بزرگواران مخصوصا  
من آنها که حق تعالی ایشان را برای یاری من فرستاده است پیش از ظاهر شدن  
من بر روی زمین بایستد بسوی من پس حق تعالی صدای آنحضرت را برساند  
بایشان در هر جای که باشند از مشرق و مغرب عالم و در هر حال که بوده باشند  
پس بشنوند همه یک آواز و یکی متوجه خدمت آنحضرت شوند و بیک چشم زن  
همه حاضر شوند نزد آنحضرت و در میان کن مقام پس عمووی از نور بلند شود  
از زمین بسوی آسمان که هر مومنی که بر روی زمین باشد از آن روشنی یابد و آن  
در میان خانه های مومنان در آید و جا نهایی ایشان بآن فرج یابد اما ندانند  
که قائم آل محمد ظاهر گردیده است پس صبح شود و سحر و سیزده تن که بطی الارض  
از اطراف عالم بخدمت آنحضرت حاضر شده اند همه در خدمتش ایستاده باشند  
پس بیست یکصد و هشتاد و دو دست خود را بگشاید و مانند سبزی علیه السلام از نور عالم را  
روشن کند پس گوید هر که باین دست بیعت کند چنانست که با خدا بیعت



کرده است پس اول کسی که با او بیعت کند و دستش را بوسه جبرئیل علیه السلام  
 باشد پس سایر ملائکه بیعت نمایند پس خیمیان جن بپشت بیعت برسد پس سجد و  
 سیزده تن نقیبا بیعت سرفراز کردند انگاه مردم که فریاد برآوردند که بیعت  
 این شخص که در جانب کعبه ظاهر شده است و چه جماعت اند اینها که با او نیند  
 پس بعضی گویند که همان صاحب بزمهاست که داخل مکه شد گویند که هیچکس  
 از اصحابش را نمی شناسد گویند که نمی شناسیم هیچکس را که چهار کس از اهل مکه  
 و چهار کس از اهل مدینه که اینها را بنام و نسب می شناسیم و این بیعت و راوی  
 طلوع آفتاب باشد پس چون آفتاب بلند شود از پیش قرص آفتاب منادی  
 با واز بلندند که اهل آسمانها و زمینها بشنوند که ای گروه خلائق اینجای آل  
 محمد است و بنام و کنیت جدش او را یاد کند و نسبت دهد او را با امام حسن  
 پدرش امام یازدهم و دیگر پدران بزرگوارش را شمارد تا حسین ابن علی با او  
 بیعت نمایند تا هدایت بیابید و مخالفت امر او ننمایند که گمراه می شوید پس  
 اول کسی که آن نداری الیک میگوید و اجابت می کند ملائکه اند پس هفتاد تن  
 جن پس سجد و سیزده نفر که نقیبا آنحضرت اند میگویند شنیدیم و اطاعت کردیم  
 و هیچ صاحب کوشی از خلائق نمی ماند مگر آنکه آن صدرا می شنود و متوجه می شود  
 خلائق از شهرها و صحراها و دریاها و بیابانها پس چون نزدیک غروب آفتاب شود  
 از مغرب آفتاب شیطان ندا کند که پرور و کار شما در وادی ایابن ظالمین  
 و او عثمان بن عتبة از فرزندان یزید بن معاویه علیه السلام با او بیعت نمایند تا با  
 بیابید و مخالفت نکنید که گمراه می شوید پس ملائکه و جن نقیبا همه او را تکذیب کنند

اند که او شیطان است و کونیه شنیدم اما باور نکردیم پس بر صاحب غنچه  
 نافعی و کافوری که باشد بنده ای آخر از راه برو و در تمام آن روز حضرت صاحب  
 السلام است بکعبه و او گوید که هر که خواهد نظر کند به آدم و شیث و نوح و سام  
 بر ابراهیم و اسمعیل و موسی و یوشع و عیسی و یحیی و پس نظر کند بمن که علم و کمال همه  
 من است هر که خواهد نظر به محمد و علی و حسن و حسین و ائمه ذریت حسین علیهم السلام  
 نظر کند بمن آنچه خواهد از من سوال کند که علم همه نزد من است  
 آنچه آنها مصلحت ندانسته و خبر نداده اند من خبر میدهم و هر که کتب آسمانی  
 هست بغیر آن میخواهد بیاید و از من بشنود پس ایستد کند و صفت آدم و شیث را  
 را ندانست آدم و شیث گویند و امتداین است صفت آدم و شیث که در آن صحیح  
 برای راه نیافته است و خواند برما از آن صفت آنچه نمیدانستیم پس بخواند صفت نوح  
 صفت ابراهیم و توریت موسی و انجیل عیسی و زیور و او و علیهم السلام را پس  
 مای آن متها همه شهادت دهند که این است آن کتابها به نحو یک از آسمان  
 نازل شده و تغییر نیافته است و آنچه از ما فوت شده بود و بهما نرسیده بود  
 در برابر ما خواند پس بخواند قرآن را بنحویکه خدای تعالی بر حضرت رسول نازل  
 داشته بی آنکه تغییر و تبدیل شده باشد چنانچه در قرآنهای دیگر شده پس بخواند آنچه  
 بدست آنحضرت که رویش بجانب پشت گشته باشد و بگوید ای سیدنا  
 امیرالمؤمنین و مرا ملکی از ملائکه که بخدمت تو بیایم و ترا بشارت هم بدهم که  
 لشکر سفینی پس حضرت فرماید که قصه خود را و برادرت را برای من نقل کن بشیر گوید  
 من بر آدم و در لشکر سفینی بودیم و خراب کردیم دنیا را از روشن با بعد و کوتاه

خراب کردیم و مدینه را خراب کردیم و منبر را و رسم شکستیم و اسب پر استر را  
 در میان مسجد مدینه سرکین انداختند پس بیرون آمدیم و مجموع لشکر ماسعد هزار  
 بودند و متوجه شدیم که کعبه را خراب کنیم و اهلش را بقتل رسانیم خون بجای  
 بیداریدیم که در حوالی مدینه است از شب فرو آمدیم پس صدای از آسمان آمد که  
 ای بیدار! که در آن این کشتن کاران را پس من شکافته شد و تمام لشکر با چهار پایا  
 و اسوال اسباب فرو برد و کسی چیزی بر روی من بغیر از من بر او رم نماند ناگاه  
 یکی فرو ما آمد و روی ما را به پشت کرد و ایند چنانچه می بینی پس ما را در گفت  
 که ای مغیر بر و بسوی سفیانی ملعون در و شوق و او را ترسان بظاهر شدن  
 مهدی آل محمد و خیره او را که لشکرش احق تعالی در بیدار! که و ایند و با من گفت  
 ای بشیر طحی شو مهدی علیه السلام و یکم و او را بشارت ده بهلاک شدن اهل  
 و تو به کن دست آنحضرت که تو به ترا قبول میفرماید پس حضرت دست مبارک  
 بر روی بشیر بمالده و بحالت اولی برگرد و دو با حضرت بیعت کند و در لشکر آن  
 سرور بماند منفضل پرسید که ای سید من ملائکه و جن در آن زمان بر مردم ظاهر خواهند  
 فرمود بی و الله ای منفضل و با ایشان گفتگو خواهند کرد چنانکه مردی با اهل یاران خود  
 صحبت دارد و منفضل پرسید که ملائکه و جن خواهند بود فرمود که بی و الله ای منفضل و آنحضرت  
 با آن کرد و فرود خواهد آمد و در زمین هجرت ما بین کوفه و نجف و عند اصحاب  
 در آن وقت چهل شش هزار ملائکه خواهد بود و شش هزار از جن و یک چهل  
 شش هزار از جن خدا با این لشکر او را بر عالم ظفر خواهد داد و منفضل پرسید که آنحضرت  
 با اهل کوفه خواهد کرد فرمود که ای سید آنحضرت عظمه نیکو بحق دعوت نماید پس چون اهلش

نمائند شخصی از اهل بیت خود را خلیفه گرداند برایشان بیرون آید و متوجه مدینه  
 شود و مفصل پرسید که خانه کعبه را چه خواهد کرد و فرمود که خراب می کند و از بنای حکیم حضرت  
 ابراهیم و اسحاق علیهما السلام که ساخته بودند بنای می کند و از نو می سازد و بنای  
 ظالمان را در کعبه و مدینه و عراق و سایر اقالیم خراب می کند و مسجد کوفه را خراب  
 می کند و از ابیاس و لیس بنای می کند و قصر کوفه را خراب می کند که هر که از اینها  
 ملعون است مفصل پرسید که در کعبه موقوفه اقامت خواهد نمود و فرمود که نه ای مفصل بلکه  
 شخصی از اهل بیت غم و رنج بجای نشین خواهد کرد و چون از کعبه بیرون آید اهل مکه خلیفه  
 آنحضرت را بقتل رسانند پس حضرت باز بسوی ایشان مساوت نمایند پس بایند  
 بخد مت آنحضرت سرور زیر انگنده و گریان و تضرع کننده و گویند ای مهدی آل محمد  
 تو پیکرم تو به ما را قبول فرما پس ایشانرا پند و هدایت عقیوباب دنیا و آخرت برسان  
 و از اهل مکه شخصی را برایشان الی کند و بیرون آید باز آنالی را بکشد انگاه یاوران  
 خود را از جن و نقابا بسوی ایشان بر گرداند که با ایشان بگویند که بر کرد و بد بچسب  
 هر که ایمان بیاورد او را بچسبند و هر که ایمان نیاورد او را بقتل رسانند  
 پس این شکر فیروزی اثر بسوی کعبه باز کرد و نواز صد کس یک کس ایمان نیاورد بلکه  
 از هر کس یک ایمان نیاورد و مفصل پرسید که ای مولای من خانه حضرت مهدی  
 و محل اجتماع مومنان کجا خواهد بود و فرمود که پایتخت آنحضرت شهر کوفه خواهد بود  
 و مجلس بیان حکمت مسجد کوفه خواهد بود و محل جمع بیت المال و قسمت و غنیمت های  
 سهله خواهد بود و موضع خلوتش نجف اشرف خواهد بود و مفصل پرسید که جمیع مومنان  
 در کوفه خواهند بود و فرمود که بی هیچ مومنی نباشد مگر آنکه یا در کوفه یا در حوالی کوفه

باشد یا دلش مائل بسوی کوفه باشد و در آن زمان تمیث حاجی امین یک کوفه  
 در کوفه دو هزار و دریم باشد و در آن زمان شهر کوفه و ستمش بقدر نگاه چهارمین  
 سجده فرسخ باشد و مصرای کوفه بکربلای معلقل که دو حق تعالی که بلار پناست  
 و جایگاه ای گرداند که پیوسته محل آمد و شد ملائکه و مومنان باشد و حق تعالی آن بین  
 مقدس بسیار بلند مرتبه کند و چندان از برکات و رحمتها در آن قرار دهد که اگر مومنی  
 در آنجا بایستد و بخواند خدا را هر آنیکه عاقل هزار مرتبه ملک یا باو عطا فرماید  
 پس حضرت صادق علیه السلام آهی کشیدند و فرمودند که ای مفصل بد رستی که  
 بقعهای من بایکدیگر مغفرت کرد و ندانم کعبه مغفله بر کربلا مفت کرد و حق تعالی وحی  
 فرمود و کعبه که ساکت شو و فخر کن بر کربلا بد رستی که آن بقعه مبارکه است که در آنجا  
 ندای اِنَّا لِلّٰهِ از شجره مبارکه بسوی علیه السلام رسید و آن مکان  
 بلند است که مریم و عیسی را در آنجا جانی اوم و در موعنی که سر مبارک حضرت امام  
 حسین علیهم السلام را بعد از شهادت شستند و همان صبح مریم عیسی روح الله  
 در وقت ولادت غسل داد و خود را آنجا غسل کرد و آن بهترین بقعه است  
 که حضرت سول سلوات الله علیه از آنجا عروج نمود و خیر و رحمت بی پایان بای  
 شیعیان را در آنجا مهیاست تا ظاهر شدن حضرت قائم مفضل گفت ای سید من  
 پس من میگویم کجا متوجه خواهد شد فرمود که بسوی مدینه بدم رسول خدا و چون ارو  
 مدینه شود امری عجیب از او بظهور آید که موجب شادی مومنان و خواری کافران  
 باشد مفصل پرسید که آن چه امر است فرمود که چون بنزد قبر جد بزرگوار خود  
 رسد گوید که ای گروه خلایق این قبر جد من رسول خداست کونیند بی ای مهمل

آل محمد گوید که گیتند اینها که با او دفن کرده اند گویند و صاحب هم خواهد  
 ابو بکر و گیت پس حضرت صاحب الامر و خصوص خلق از روی مصلحت پرسد که گیت  
 ابو بکر و گیت عمر و بچه سبب ایشان را از میان جمیع خلائق با جدم دفن کرده اند  
 و گاه باشد که دیگری باشد که در اینجا مدفون شده باشد پس مردم گویند که  
 مهدی آل محمد غیر ایشان کسی در اینجا مدفون نیست ایشان را برای همین ریخته دفن کرده اند  
 که خلیفه رسول صلوات الله علیه بودند و پدر زنان آنحضرت بودند پس فرماید که یا  
 کسی هست که اگر ایشان را بر میندیشناسد گویند بی مابصفت می شناسیم باز فرماید  
 که آیا کسی شک دارد در اینکه ایشان اینجا مدفون اند گویند که نه پس جلد ز سر و ز امر  
 فرماید که دیوار را بشکافند و هر دو را از قبر برد آورند پس هر دو را با بدن تازه ببرند  
 آورند همان صورت که داشتند پس بفرماید که گفتند از ایشان بپاشانید و ایشان بگلین  
 کشند بروخت خشکی پس برای امتحان خلق در حال آن درخت سبز شود و برگ بر آرد  
 و شاخهایش بلند شود پس جمعی که اعتقاد داشتند ایشان آشته اند گویند که این است الله  
 شرف و بزرگی و ماست کار شدیم بحسب ایشان چون این خبر فاش شود و هر که در  
 دل بقدر حبه از محبت ایشان داشته باشد حاضر شود پس نداوی اینجا می  
 صاحب الامر علیه السلام ندا کند که هر که این صاحب و برین و همچو ابی رسول را  
 دوست میدارد از میان مردم جدا شود و بیک جانب ایستد پس خلق و  
 طائفه شوند یکی دوستدار ایشان یکی لعنت کننده بر ایشان پس حضرت  
 عرض فرماید بر دوستان ایشان که بیزاری جوید از ایشان و اگر نه عذاب الهی  
 گرفتار میشود ایشان جواب گویند که ای مهدی آل رسول ما پیش از آنکه برانیم که

ایشان را نزد خدا قرب و منزلتی هست از ایشان بیزاری نکردیم چگونه امروز بیزاری شویم  
 از ایشان محال آنکه کرامات بسیار از ایشان بر ما ظاهر شود و استیم که مقرب گاه  
 حق اند بلکه از تو بیزاریم و از هر که ایمان تو آورده است و از هر که ایمان بایشان  
 نیاورده و از هر که ایشان را باین خواری برد آورده و بدار کشید پس حضرت مهدی  
 علیه السلام امر نماید با دو سپاهی را که بر ایشان وز و بکی را بهلاکت رسانند پس  
 بفرماید که آن ملعون را از درخت بر آورند و ایشان را بقدرت الهی زنده گردانند  
 و امر نماید خلایق را که همگی جمیع شوند پس هر ظلمی و کفری که از اول عالم تا آخر عالم  
 روی داده کنایه اش را بر ایشان لازم آورد و زون سلمان فارسی و تشنه  
 افروغ من بدر خانه حضرت امیر المومنین فاطمه حسن و حسین علیهم السلام برای خنوق  
 ایشان زهر دادن حضرت امام حسن علیه السلام و کشتن حضرت امام حسین علیهم السلام  
 و اطفال پسر عثمان و یاران او و اسیر کردن ذریت حضرت رسول و ریختن خون  
 آل محمد در هر زمانی و هر خونی که بناحق ریخته شده و هر فرجی که بحرام جماع شده  
 و هر سودی و حرامی که خورده شده و هر گناه و ظلمی جواری که واقع شده تا قیام  
 قائم آل محمد همه را بر ایشان بشمارد که از شناسیدن و ایشان اعتراف نمایند زیرا که  
 اگر در روز اول غضب خلافت خلیفه بحق نمیکردند اینها در عالم نمی شدند پس امر فرماید  
 که از برای مظلوم هر که حاضر باشد از ایشان قصاص حق نماید پس ایشان را بفرماید که برو  
 بکشند و آتشی را امر فرماید که از زمین بیرون آید و ایشان را بسوزاند با درخت  
 و بادی را امر فرماید که خاکستر ایشان را بدریا پاشد مفضل گفت ای سید من این آخر  
 عذاب ایشان چه بود فرمود که بهیبت ای مفضل و الله که سید کبر محمد رسول الله

و صدیق اکبر حضرت امیر المومنین فاطمه زهرا حسن مجتبی و حسین شهید که بلا وجع  
 آمده بی علیهم السلام یکی زنم خواهند شد و هر که ایمان محض خالص داشته باشد  
 و هر که کار محض بوده باشد یکی زنده خواهند شد و از برای جمیع ائمه و مومنان  
 ایشانرا عذاب خواهند کرد حتی آنکه در شبانه روزی هزار بار ایشانرا بکشند  
 و زنم شوند پس خدا بهر جای که خواهد ایشانرا ببرد و مغذب کرد و اند پس از آنجا  
 حضرت مهدی علیه السلام متوجه کوفه شود و در مابین کوفه و نجف تردد و اید پان  
 شش هزار ملک چهل و شش هزار از جن و سصد و سی و سه تن از بقا مفصل پرسید  
 که زور که بگذارد باشد در آنوقت چگونه خواهد بود و فرمود که محل لغت و غضب  
 الهی خواهد بود و ای بر کسی که در آنجا ساکن باشد از علمای زرد و علمهای مشرب  
 و از علمهای که از نزد یک دور متوجه آن میگرد و آمده که بر آن شهر نازل شود  
 اصناف عذابها که بر است های سابقه نازل شده است و عذابی چند بر آن  
 شهر نازل شود که چشمها ندیده باشد و گوشها نشنیده باشد و طوفانی که برایش  
 نازل شود و طوفان شمشیر خواهد بود و آمد که یک وقتی چنان آبادان شود و بگذارد  
 که گویند دنیا همین است گویند که خانه ها و قصر بایش مهشت است و در آن  
 حرالعین اند و پسرانش و بعد از آن مهشت اند و کمان کنند که خدا روزی بندگانش  
 قسمت نموده است که در آن شهر و ظاهر شود و در آن شهر از فقر و خدا و رسول  
 حاکم ناحق و کواهی ناحق و شراب خوردن و زنا کردن مال حرام خوردن  
 و خون ناحق ریختن آنقدر که در تمام دنیا آنقدر نباشد پس خدا را کعبه از این  
 فتنه ها و شرکها ببرد که اگر کسی اینجا گذرد نشان دهد که اینجا زمین آن شهر است



پس خروج کند جوان خوش روی حسینی بجانب دیلم و قزوین و با و از  
 قیصر نذ کند که بفریاد رسیدی آل محمد مضطرب و پاره را که از شمایاری می طلبد پس  
 اجابت نمایند و را بکنجهای خدا و رطارقان چه کجخانه از نقره و ننه از طلا بلکه مردی  
 مانند پاره های آهن در سباعت و غم و صلابت بر یا بوبای شهب سوا نیم  
 مکمل و مسلح و پیوسته بکشد ظالم از آما بکوفه و رآید در وقتی که اکثر زمین را از کافران  
 پاک کرده باشد پس در کوفه ساکن بشود و با او خبر میرسد که مهدی صاحبش نزد  
 کوفه رسیده اند پس با اصحاب خود میگوید که بیایند برویم و ببینیم که این کسیت  
 و چه میخواهد و اندک که خود میداند که مهدی آل محمد است اما طلبش آنست که بر اصحاب  
 خود ظاهر سازد حقیقت آنحضرت را پس حسینی در برابر مهدی ایستد و میگوید که  
 اگر راست میگوی که تویی مهدی آل محمد کجاست عصای جدت سول خدا و انجمن  
 او و هر دوزره او که آنرا فاضل نمی نامیدند و عمامه اش که سحاب می گفتند و  
 کیر بوع نام داشت حمارش که یعنی رمی نامیدند و ناقه اش که غضبا می گفتند  
 و اشترش که دلدل می گفتند و براق و کوه صف امیر المؤمنین علیه السلام که بی تغییر  
 و تبدیل جمع کرد پس همه را حضرت مهدی حاضر کرد و انداختی عصای آدم و نوح  
 و تر که بود و صالح و مجموعه ابراهیم و صلح یوسف و کیل و تر از وی شعیب  
 و عصای موسی و تابوت موسی و زره داود و انکشته سلیمان و تاج او و استیلا  
 عیسی میراث جمیع پیغمبران پس حضرت مهدی عصای حضرت رسول را بر تنک  
 صلبی نصب کند و در ساعت درخت بزرگی شود که جمیع لشکر در زیر سایه اش  
 باشند پس حسینی گوید که الله اکبر دست خود را دراز کن که با تو بیت کنیم ای فرزند

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس حضرت دست دراز کند که حیدر بی هیچ گفتارش  
 بیعت نمایند بغیر از چهل هزار نفر از زیدی که بالشکرا و باشند و صحنها و گردن کابل  
 کرده باشند آنها گویند که اینها سحر بزرگ بود پس حضرت مهدی هر چند ایشان را  
 پند و بد و مخرجات نماید سود ندهد تا سه روز پس فرماید که همه را بقتل رسانند مفضل  
 پرسید که پس بکیر چه کار خواهد کرد و فرمود که لشکر با بر سر سفیانی خواهد فرستاد تا آنکه  
 او را بگیرند در دمشق و بر روی منبر بیت المقدس فوج نمایند پس حضرت امام  
 حسین ظاهر شود با دوازده هزار صدیق و رفقا و دود و نفر که با آنحضرت شهید شدند  
 در که با او هیچ جمعی ازین حجت خوشتر نیست پس بیرون آمد صدیق اکبر میرالمؤمنین  
 علی ابن ابیطالب علیه السلام و برای او قبه و رخت اشرف نصب کنند که یک  
 رکعتش در رخت باشد و یکی در بحرین یکی در صنعای مین چهارم در مدینه طبره و کویا  
 می نیم قدمیها و چراغها پیش را که آسمان زمین را روشنی میداد زیاده از آفتاب  
 و ماه پس بیرون می آمد سپید اکبر محمد رسول الله با هر که ایمان آورده است آنحضرت  
 از مهاجران انصار و غیر ایشان هر که در جنگهای آنحضرت شهید شده باشند پیش  
 میکند جمعی را که تکذیب آنحضرت کرده بودند و شک میکردند حقیقت او را  
 گفته اومی کردند و می گفتند ساحر است کاهن است دیوانه است بنحوا  
 خود سخن میگویند و هر که با او جنگ کرده باشد و نزاع کرده باشد و همه را بجزای  
 میرساند و همچنین بر میگردد اندیک یک را از ائمه تا صاحب الامر علیه السلام و هر که  
 یاری ایشان کرده باشد تا خوشحال شوند هر که از ایشان کرده تا آنکه پیش از آخرت  
 بعد از خوار شدن دنیا مبتلا کردند و دوران وقت ظاهر میشود تا دلیل این آیه کریمه

که ترجمه اش گذشت وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ  
تا آخر ای مفصل پرسید که مراد از فرعون با مان در این آییهست حضرت فرمود  
که مراد ابو بکر و عمر است مفصل پرسید که حضرت رسول و امیر المؤمنین با حضرت  
صاحب الامر علیه السلام خواهند بود فرمود که بلی ناچار است که ایشان جمیع  
زمین را بگردند حتی پشت کوه و قاف را و آنچه در ظلمات است جمیع دریاها را  
تا آنکه هیچ موضعی از زمین نماند مگر آنکه ایشان طی نمایند و دین خدا را در آنجا برپا دارند  
پس فرمود که گویا می بینم ای مفصل آن روز را که ماکروه امامان و جد خود رسول خدا  
صلی الله علیه و آله ایستاده باشیم و با حضرت شکایت کنیم آنچه بر ما واقع شد  
از این است جفا کار بعد از وفات آنحضرت و آنچه به ما رسانیدند از تکذیب و رو  
کفتنهای ما و دشنام دادن لعن کردن ما و ترسانیدن ما را بکشتن و بدر برون  
خلفای جور ما را از حرم خدا و رسول بشهرهای ملک خود و تهدید کردن ما را به بره  
و محبوس کردن ما پس حضرت رسالت پنا و گریان شود و بفرماید که انجی بنده  
من نازل شده است بشما که آنچه بجه شما پیش از شما واقع شده بود پس ایندا  
کند حضرت فاطمه صلوٰات الله علیها و شکایت کند از ابو بکر و عمر که فدک را از  
کوفته و چند آنکه چتها بر ایشان قامت کردم سو و نداده اند که تو برای من  
نوشته بودی برای فدک عمر گرفت و حضور مهاجر و انصار و آب و نان را  
خود را بران انداخت و پاره کرد و تن بسوی قبر تو آدم می پزد و شکایت  
ایشان را بتو کردم و ابو بکر و عمر مستقیقه بنی ساعه رفتند و با منافقان و دیگر اتفاق  
کردند خلافت از شوهر من امیر المؤمنین علیه السلام غصب کردند پس چون آمدند

که او را به بیت بر ند و او با کر و بهیزم پر در خانه ما جمع کردند که اهل بیت را  
را بسوزانند پس من مبدل زوم که ای عمر این چه جرات است که برخدا و رسول  
یعنای میخواستی که نسل پیغمبر را از زمین براندازی عمر گفت که پس کن ای فاطمه که محمد ص  
فیت که ملائکه بیایند و امر و نهی از آسمان بیاورند علی را بگو بیا و دعوت کند و  
نه آتش می آید از دم در خانه و همه را می سوزانم پس من گفتم ای پروردگار شکاه  
میکنم اینکه پیغمبر تو از میان فتنه و آتش همه کافر شده اند و حق ما را بختب می کنند  
پس عمر صد زد که حرفهای احمقانه زنانه را بگذارد خدا پیغمبری امامت را بر او شبا  
نداده است پس عمر لعین باز یانه زد و دست مرا شکست و در بر شکم من زد  
و فرزند محسن نام شش ماهه از من سقط شد و من فریاد میکردم و ابا و رسول  
و خمر تو فاطمه را دروغ کوفی ماند و باز یانه بر او میریزند و فرزندش را شبیه میکنند  
خواستم که کسی بکشتایم امیر المومنین علیه السلام و دیدم مرا بسینه خود چسپانید  
و گفت ای دختر رسول خدا پدرت رحمت عالیهان بود و بخدا سو کند میهم ترا  
که مقتنه را از سر نکشای سر بآسمان بلند کنی و الله که اگر بکشی خدا یک جنبه برین  
و یک پرند و در هوا زند کند و پس بکشم و از ان در و آزار شهید شدم  
پس حضرت امیر المومنین علیه السلام شکایت کند که چندین شب جسمین بجاندا  
سهاجر و انصار رفتم از آنها نکه مکر و تبعیت خلافت مرا از ایشان گرفته بودی  
از ایشان طلب یاری کردم و همه وعده یاری کردند چون صبح شد هیچ یک بصر  
نیامدند و بسی معتها از ایشان کشیدم و قصه من مثل قصه ماروان بود و در میان  
بنی اسرائیل که با موسی گفت که ای فرزند ما و در بدستیکه قوم تو مرا ضعیف کردند

و نزد یک بود که مرا بکشند پس صبر کردم از برای خدا و آزاری چند کشیدم  
 که هیچ دومی پشیری از امت آن پیغمبر مثل آن کشیده بود تا آنکه مرا شهید کردند  
 بفرست عبد الرحمن بن ملجم ملعون پس حضرت امام حسن علیه السلام برخیزد و بگوید  
 که ای جد چون خبر شهادت پدرم معاویه علیه اللغه رسید زیاده و ولد الزمار را  
 با صد و پنجاه هزار کس بجانب کوفه فرستاد که من بر آدم حسین و سایر برادران  
 و ابایی را بکینند تا بیعت کنیم معاویه و هر که قبول نکرده و نش را بزنند و شمشیر را  
 برای معاویه بفرستند پس من بسجده رفتم و خطبه خواندم و مردم را نصیحت کردم  
 و ایشانرا بجهنم معاویه خواندم بغیر از سب کسی جواب من نگفت پس  
 با سان کردم و گفتم خداوند آنرا گواه باش که ایشانرا دعوت کردم و از عذاب  
 ترسانیدم و امر و نهی کردم و ایشان مرا یاری نکردند و در فرمان داری من  
 مقصر شدند خداوند آنرا تو بفرست بر ایشان بلا و عذاب خود را پس از منبر  
 فرو آوردم و ایشانرا که اشتهم و بجانب مینه روان شدند پس آمدند بنزد من  
 و گفتند اینک معاویه لعین شکر با ما بار و کوفه فرستاده است و مسلمانان را  
 غارت کرده اند و زنان اطفال بکینه رگشته اند بیا تا ایشان را بیاوریم پس  
 گفتم بایشان که شمارا و فاجعی نیست و جمعی با ایشان فرستادم گفتم که بنزد معاویه  
 خواهید رفت و بیعت مرا خواهید بست و مرا منظر خواهید کرد که با  
 معاویه صلح کنم آنرا نشد مگر آنچه من ایشانرا خبر داده بودم پس برخیزد امام  
 موصوم مظلوم شهید حسین بن علی علیه السلام با خون و خضاب کرده با جمیع  
 شهیدانیکه با او شهید شدند پس چون حضرت رسول را نظرش بر او افتد بگوید  
 در جمع

وجمع اہل آسمانہا و زمین بکبریہ آنحضرت کریان شوند و حضرت فاطمہ زہرا  
 نعرہ بزند کہ زمین ببرزو و حضرت امیرالمومنینؑ و امام حسنؑ از جانب راست  
 حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ بايستند و حضرت فاطمہ از جانب  
 چپ آنحضرت پس حضرت امام شہید نیز و یک آید حضرت رسولؐ اورا بچشم  
 چسپاند و بگوید خدای تو شوم امی حسین دیدہ تو روشن باد و دین من  
 و بارہ تو روشن باد و از جانب راست حضرت امام حسینؑ خمرہ سیدہ  
 باشد و از جانب چپ ابو جعفر طیار و محسن را حضرت خدیجہ و فاطمہ ثبت اسد  
 ما و امیرالمومنین علیہ السلام بر و ابستہ بیاورند فریاد کنان حضرت فاطمہ  
 ایہ تلاوت فرماید کہ ترجمہ ظاہر الفاتحہ انیت آنروز کہ شام شما وعده میداد  
 امروز می باید ہر نفسی انجامہ کرده است از کار خیر حاضر کرد و اینچہ شد و انجامہ کردہ است  
 از کار بد آرزو میکند کہ کاش میان او و میان آن کار زشت فاصلہ دوری  
 پس صادق علیہ السلام بسیار کریمت و فرمود کہ روشن بباد دیدہ کہ نزد و کہ  
 این قصہ کریان نکرد و پس مفضل کہ میست گفت ای مولای من چہ ثواب  
 رسیدن بر ایشان فرمود کہ ثواب غیر قنای ہی اگر شیعہ باشد مفضل پرسید  
 کہ ویک چہ خواهد شد فرمود کہ حضرت فاطمہ بر خیزد و بگوید خداوند اذنا کن  
 بوعده کہ با من کردہ و رباب آہنہا کہ بر من ظلم کردند و حق مرا غصب کردند  
 و مرا زود و بیجای آوردند بستمہائی کہ بر جمع فرزندان من کردند پس  
 بگریید بر او ملائکہ ہفت آسمان حاکمان عرش المظہی ہر کہ در دنیا است و ہر کہ  
 در تحت الثری است ہکلی فروش بر آورد پس نماز احدی از کشندگان

و شکاران بر با و آنها که راضی بودند بستهای ماکر آنکه هزار مرتبه در آن روز  
 کشته شوند منفصل گوید که عرض کردم که ای مولای من جمعی از شیعیان  
 هستند که قائل نیستند که شما و دوستان شما و دشمنان شما در آن روز زنده نخوا  
 شد فرمود که مگر شنیده اند سخن جد ما رسول الله را و سخن ما اهل بیت را که مگر  
 خبر داده ایم از رحبت مگر شنیده اند این آیه را که وَلَنَذِقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ  
 الْأُولَىٰ إِنَّهُنَّ الْعَذَابِ الْكَبِيرِ فرمود که عذاب پست تر عذاب حجت است عذاب  
 بزرگتر عذاب قیامت است پس حضرت فرمود که جمعی از شیعیان که در این  
 قصه کرده اند میگویند که معنی رحبت آنست که بادشاهی ببا بر کرد و و مهد علی السلام  
 بادشاه شود و ای برایشان که بادشاهی بی دنیا را از ما گرفته است تا ما بر کرد  
 بادشاهی نبوت و امامت و وصایت همیشه با ما است منقول اگر بر نمائید شیعیان  
 در قرآن هر آینه و فضیلت ما شک نکنند مگر شنیده اند این آیه کریمه را وَنُذِيقُ  
 الَّذِينَ الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا الْأَرْضَ مَا خَرَّ آیه کریمه که ترجمه اش گذشت احد که مگر  
 این آیه در بنی اسرائیل است تا و طین و رحبت ما اهل بیت است فرعون  
 با مان ابو بکر و عمر علیهما الفقه اند پس فرمود که بعد از آن برخیز و جدم علی بن حسین  
 و پدرم امام محمد باقر علیهما السلام پس شکایت کنند بجه خود رسول خدا صلی الله علیه  
 آنچه از شما کاران ایشان واقع شده است پس برخیزم من شکایت کنم آنچه از  
 منصور و و انقی ملعون بمن سیده است پس برخیز و فرزندم امام موسی شکایت  
 بجهش از بارون الرشید لعین پس برخیز و علی بن موسی الرضا علیه السلام و شکایت  
 کند از مامون ملعون پس برخیز امام محمد تقی علیه السلام و شکایت کند از مامون ملعون

و غیر او پیش بر خیزد امام علی نقی علیه السلام و شکایت کند از متوکل پس بر خیزد  
امام حسن عسکری علیه السلام و شکایت کند از معتضد پس بر خیزد و مهدی صاحب  
الزمان همان جدش حضرت رسول با جامه خون آلود حضرت رسالت نباه در رویه  
پیشانی نور انبیا را در جنک احد مجروح کردند و دندان مبارکش را شکستند  
و بخون آلوده شد و ملائکه بر در و کنار او باشند تا بایستد نزد جد امجدش بگوید  
مرا وصفت کردی ای موم و دلالت فرمودی نام و نسب کنیت مرا از برای  
ایشان بیان فرمودی پس امت تو انکار حق من کردند و اطاعت من نکردند  
و گفتند متولد نشده است و نیست و نخواهد بود یا گفتند که مرده است اگر بوی  
اینقدر غائب نمی ماند پس صبر کردم از برای خدا تا الحال که حق تعالی مرا رحمت فرمود  
که ظاهر شوم پس حضرت رسول فرماید الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنَّ رَحْمَةً  
وَأَوْثَارَنَا الْأَرْضُ تَبْعُوا مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ و گوید که آمد یاری  
الطبی ظاهر شد گفته حق سبحانه و تعالی وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى  
وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ پس بخواند اِنَّا فَتَحْنَا  
لَكَ فَتْحًا مُبِينًا لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ  
وَيَهْدِيكَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ و نصر الله نصر عزيز افضل بر سپید که چه گناه و شست  
حضرت رسول که حق تعالی میفرماید که تا بیا مرز و از برای تو الله تعالی انچه گزیده  
است از گناهان تو و انچه مانده است بعد ازین خواهد شد حضرت صادق فرمود  
که ای افضل رسول خدا صلی الله علیه و آله دعا کرد خداوند گناهان شیعیان بر او و من  
علی ابن ابیطالب و شیعیان فرزندان من که او بیای من از گناهان گذشته و آید



ایشان را تا روز قیامت بر من مبارک کن مرا در میان پیروان سبب کنایان ایشان  
 مکن پس حق تعالی کنایان جمیع شیعیان را بر آنحضرت مبارک و همه را از برای  
 آنحضرت آمرزید پس مفصل بسیار کرد گشت ای سید من اینها فضل خداست بابت  
 شما اما مانا حضرت فرمود که ای مفصل این مخصوص تو و امثال تست از شیعیان خاص  
 و این حدیث را نقل مکن رای جماعتی که در محضیت خدا حضرت می طلبند و بهانه  
 میجویند پس عمو و برین فضیلت می کنند و ترک عبادت می کنند پس ما هیچ فائده بحال ایشان  
 نمی توانم رسانند زیرا که حق تعالی میفرماید که شفاعت نمی کنند از برای کسی که پسندیده  
 باشد و شیعیان از خشیت اطمینان ترسانند مفصل پرسید که این آیه که حضرت رسول  
 خواهد خواند که **لِيُظَاهِرَ عَلَى الدِّينِ كَلِمَةً** مگر آنحضرت بر همه و اینها هنوز غالب نشده است  
 فرمود که ای مفصل اگر بر همه غالب شده بود مذموب یهود و نصاری صائبان  
 و مجوس غیر ایشان از دین های باطل در زمین نمی ماند بلکه این در زمان مهدی  
 و رجعت حضرت رسول خواهد بود و آن آیه نیز در آن زمان عمل خواهد آمد **وَقَالَ اللَّهُ**  
**سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ** پس حضرت صادق علیه السلام فرمود  
 که پس بر کرد و حضرت مهدی مسوی گویند حق تعالی از آسمان شکل ملخ از طلا برایشان  
 باران دنیا پنجم بر حضرت ایوب بارید و قمر نماید بر اصحابش که غمناکی من را از طلا و نقره و جواهر  
 مفصل پرسید که اگر یکی از شیعیان شما میرد و قرنی از برادران مومن در دست او باشد  
 چگونه خواهد شد حضرت فرمود که اول مرتبه حضرت مهدی ندا میفرماید در تمام عالم که  
 هر که قرنی بر یکی از شیعیان داشته باشد بیاید و بگوید پس همه را او فرماید حتی یک  
 که سیر و یک و آن خود این حدیث از این طولانی تر است و ما باینقدر که مناسب

بود و گفت کردیم باب ششم در اثبات معاد است  
 و بیان مقدمات آن توابع آن از وقت مرگ تا انقضاء عالم و در آن خصل است  
 فصل اول در اثبات معاد جسمانی است و در آن تمهید مقدمه ضروری است  
 بدانکه آنچه در قرآن مجید و احادیث معتبره وارد شده است در وصف قبضات  
 و مقدمات آن خصوصیات و اوصاف آن آنچه بعد از آن احوال خلق تا آن مشهور  
 باید همه را از آن غافل کرد و راه تاویل در آنها نیاید کثرتی که اعظم اسباب الحاد  
 و تضلیل فتح باب ایراد و تاویل است و عده اسباب ایان یقین انقیاد و تسلیم است  
 چنانچه در احادیث بسیار از ائمه اطهار علیهم السلام منقول است که هر چه از ما بشنا  
 میرسد از عوان تسلیم نمائید و اگر عقل شما بآن نرسد بظاهرش اقرار نمایند و روایات  
 مکتبه شاید مکتبه باشیم و کذب و رد قول بکذب و رد بر خداوند عرش اعلی است  
 و ابتدا با اثبات معاد نمودیم زیرا که آن اصل و عمده است و بسیاری از احوال  
 و قبر و قوت بر آنست بدانکه معاد و رفعت بسته معنی آمده است اول عود  
 و رجوع بجائی یا بجائی که از آن منتقل شده باشد و هر مکانی که بعد از آن عود و مراد  
 در اینجا عود و روح است بجایات برای یافتن جزای اعمال که در مدت حیات دنیا  
 کرده است از غیر و شر یا مکان یا زمان عود و هر سه بیک چیز بر میگردد و آن روحانی  
 و جسمانی می باشد و روحانی آنست که روح باقی ماند بعد از مفارقت بدن اگر  
 از سده باشد معلوم و حالاتی که در دنیا اکتساب نموده متبج و مسرور باشد و اگر  
 از اشتیاق باشد بجهل مرکب بیاد صفات و اشیاء که در این نشاء کسب کرده  
 منتهی منعم باشد و خلاصه همین قائل به بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب را تا اول

باین دو حالت می‌کنند و معا و جسمانی آنست که این بدنها در قیامت عجز کنند  
 و بار دیگر ارواح بایشان تعلق گیرد و اگر از اهل ایمان مساوت اند و اهل بهشت  
 جسمانی شوند و اگر از اهل کفر و شقاوت اند و اهل جهنم شوند و باتش جسمانی معذب  
 گردند و این از ضروریات دین اسلام است بلکه اتفاقی جمیع اهل طاعت است  
 و یهود و نصاری نیز باین قائل اند و اکثر کتبهای الهی بر این معنی ناظر است  
 خصوصاً قرآن مجید که اکثر آیات آن در این معنی صریح است قابل تأویل نیست  
 چنانچه عامه و خاصه نقل کرده اند که ابی بن خلف استخوان بوسیده را آورد و نزد  
 حضرت رسول و دست مالید و ریزه کرد و گفت تو نیکوئی که خدا این استخوان  
 بوسیده را در قیامت زنده می‌کند حضرت فرمود بلی و ترا زنده میکند و در جهنم  
 میکند پس این آیه کریمه نازل شد وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقًا چنانچه بعد ازین  
 انشاء الله تعالی تفسیرش مذکور خواهد شد و مشک نیست در آنکه انکار معا و جسمانی  
 کفر است و مستلزم انکار قرآن مجید و انکار حضرت رسول و ائمه هدی علیهم السلام  
 همه است چنانچه فخر رازی گفته است که انصاف آنست که ممکن نیست جمع کردن  
 میان ایمان بِمَا جَاءَ بِهِ النَّبِيُّ و میان انکار حشر جسمانی و فلاسفه حکما را این معاد  
 نموده اند باعتبار آنکه اعاده معدوم را محال میدانند و تمسک بشبهه چنانچه  
 شده اند که هر که اندک شعوری داشته باشد و در آنها تأمل کند میداند که محض  
 شبهه و تمسک طریس است و لهذا بعضی از ایشان که از اثبات این معاد عاجز  
 شده اند و چنین سلسله غاشقی که میک انظار و انکار جمیع عقلا است و دعوی  
 بدایت کرده اند و کسی که باعتبار چنین شبهه دست از دلایل قاطعه کتابت

و گفته خدا و رسول و جمیع انبیاء و ائمه ہدی سلوات اللہ علیہم بر وارد معلوم است  
 کہ چہ قدر بہرہ از اسلام و ایمان یقین دارد با آنکہ قول بحشر جسمانی توقیفی بر تجویز  
 اعادہ معدوم ندارد و چنانچہ بعد ازین بیان خواہ شد انشاء اللہ تعالیٰ مجمع  
 کثیر از متکلیف خاصہ و عامہ ہر دو قائل شدہ اند یعنی روح بعد از مفارقت بدن  
 باقی است و لذات و آلام روحانی و جسمانی ہر دو را وارد و در قیاست  
 کہ ارواح با بدن بر میگردد و ہمیشہ یا چہنم ہر دو سعد و ہمیشہ لذات  
 روحانی و جسمانی ہر دو را وارد و اشقیاء و جہنم آلام جسمانی و روحانی ہر دو  
 وارد و محقق و دوانی در شرح عقائد گفته است کہ بدانکہ معاد جسمانی از اجزای امور <sup>است</sup>  
 کہ واجب است اعتقاد بآن منکر آن کافر است اما معاد روحانی اعنی اللذات  
 نفس بعد از مفارقت بدن تامہ و التذاد و اولیّات و الم با عین است  
 پس تکلیف تعلق بکرمۃ است یا تمقا و بآن منکر آن کافر نیست اما متنی نیست  
 شرعاً و عقلاً از اثبات آن فخر رازی در بعضی از تصانیفش گفته است اما  
 قائلون بمعاد جسمانی و روحانی ہر دو خواستہ اند کہ جمیع کنند میان حکمت و  
 و شریعت و گفته اند عقل دلالت کردہ است بر آنکہ سعادت ارواح ہرگز <sup>نست</sup>  
 خدا و محبت اوست سعادت اجساد و در ادراک محسوسات است مجمع میان  
 این دو سعادت در این زندگانی دنیا ممکن نیست چرا کہ آدمی باستغرق بود  
 در تجلی انوار عالم قدس ممکن نیست اورا کہ تلفت شود بسوی چیز بی  
 از لذات جسمانی و با استغراق او در استیغای این لذات جسمانیہ ممکن  
 اورا کہ تلفت شود بسوی لذات روحانی زیرا کہ ارواح بشری در این عالم

ضعیف اند و در وقتی که منقار قوت کردند به سها برل و اسما و قوت  
 از عالم قدس بظهورت کردند قوتی ایشان را بهم میرسد که حج میان این دو  
 می توانند کرد و شبه نیست و را که این حالت اعلا در جات کمال است  
 و اقصای منازل سعادت است و دوانی گفته است که قول پیر و محض  
 جمع بین این است بلکه بر پیر و بر بان قائم شده است چنانچه شیخ ابو علی  
 در شفا و نجات گفته است هر چند در کتاب معاد نفی حشر جسمانی کرده است  
 مؤلف گوید که این مذاهب اقوام مذاهب است و منافاتی میان لذات  
 جسمانی و روحانی نیست و احادیث نیز بر این دلالت دارد چنانچه عیاشی و غیر او  
 از امام زین العابدین روایت کرده اند که چون اهل بهشت در بهشت در آیند و در  
 شوند و دستان خدا و منازل مساکن خود و هر مومنی از ایشان تخت خود بکیه  
 کند خدمتکاران بر دوار او بایستند و میوه با آنچته باشد بر سر او چشمه بار و در او  
 بجوش آید و از زیر قصر او نهر جاری شود و مسند برای او بکشد و تنگای  
 متعدد برای او بگذارند و هر چه خواست کند خدمتکاران بر آید حاضر کرد و اندیش  
 از آنکه از ایشان بطلبند و حوریان سیاه چشم از باغستانهای بسوی او بجزانند  
 و در این نعمتهای بابتند آنچه خدا خواهد خداوند جبار ایشان را اندکند که آید و دستان من  
 و اهل طاعت من ساکنان بهشت من در جوار من میخوابید خبر و هم شمار اینچیزی که  
 بهتر است از آنچه در این ستید گویند ای پروردگار ما چه چیز بهتری باشد از این  
 نعمتها که ما و اریم آنچه نفس ما خواست میکند و دیده ما لذت برد از نعمتها که و اریم  
 و در جوار رحمت خداوند کریم خود هستیم چه چیزی را دیگرند با ایشان برسد گویند بلی آ

پروردگار مابد و آنچه بهتر است از آنچه ما در آن هستیم حق تعالی فرماید که  
 رزقا و خوشنودی من از شما و محبت من نسبت بشما بهتر و عظیم تر است از آنچه  
 در آن هستید پس گویند بلی ای پروردگار ما رزقای تو از ما دوست داشتن تو  
 ما را بهتر است از برای ما و خاطر مایان شاد و تراست پس حضرت این آیه را  
 خواند که مضمونش این است که وعده داده است خدا مردان مومن را و نمان  
 مومنه را با غستانها و بهشتها که جاری میشود و وزیر آنها نهرها و همیشه در آنها  
 خواهند بود و مسکنها و منزلها و خوشبو و نیکو و رجات عدن رزقا و خوشبو  
 از جانب خدا بزرگتر است از اینها این است فوز عظیم و سعادت بزرگ که منی  
 از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حق تعالی میفرماید که ای  
 بنده کائنات من نعمت کند عبادت من در دنیا بد رستیکه بآن نعمت خواهید کرد  
 در آخرت و ظاهرش آنست که باصل عبادت نعمت خواهند کرد و نه بروجه تکلیف  
 بلکه بسبب آنکه اعظم لذات ایشان در عبادت حق تعالی و مناجات و تحویل آن  
 اوست و این بابویه در امالی از حضرت امیر المومنین علیه السلام روایت کرده است  
 که هر که شبی را بعبادت خدا ایا کند حق تعالی او را در جنت الفردوس مقرر  
 شده عطا کند که در هر شهری برای او باشد آنچه نفس خواهش کند و دید و از آن لذت  
 برد و آنچه در خاطر وی خطور نکرده باشد سوائی آنچه منیا کرده است از برای او  
 از که است فرید قرب و و در مجمع البیان احادیث بسیار از حضرت رسول اکرم  
 کرده است که بهترین نعمتهای اهل بهشت آنست که حوریان برای ایشان خوانند  
 می کنند بصوتی که چنان انس نشنیده باشند اما نه بروش فرما شیطان بلکه تسبیح

و توبه نه این حق تعالی و بر و آیت دیگر فرمود که در بیشتر و رختی هست  
 که حق تعالی بآن درخت وحی کند که بشنوان بر بندگان من که در دنیا مشغول  
 عبادت من می گردند و ترک کرده اند شنیدن صدای بربط و نای را پس صدای  
 بلند شود از آن درخت تسبیح و تثنیه پروردگار که خلایق هرگز مثل آن صدای  
 نشنیده باشند و این بابویه رحمة الله در رساله عقاید گفته است اهل بهشت چند  
 نوع اند بعضی از ایشان تنعم می کنند به تقدیس تسبیح و تثنیه و تکبیر حق تعالی با ملائکه خدا  
 و بعضی تنعم میکنند با انواع خور و ن اشامیدن و میوه ها و تختها و حوریان و خدمت  
 فرمودن پسران و خدمت بر سرند با و پوشیدن سندس حریر و استبرق بهشت  
 و هر کس لذت می برد با آنچه میخواهد بخشش آن متعلق است و با او داده می شود و آن  
 خدا را برای آن عبادت که واداست و حضرت صادق علیه السلام فرمود بدرستی  
 که مردم حق تعالی را عبادت می کنند بر سه صنف صنفی از ایشان عبادت می کنند  
 خدا را با امید ثواب پس این عبادت خدمتکارانست و صنفی از ایشان عبادت  
 می کنند او را از ترس آتش او پس این عبادت غلامانست و صنفی از ایشان  
 عبادت می کنند او را از برای محبت او پس این عبادت بزرگواران و کرامانست  
 و شیخ مفید علیه الرحمة در شرح این کلام گفته است که ثواب اهل بهشت ابتدا  
 بهما کحل و مشارب و مناظر و مناخ است و آنچه او را می کند حواس ایشان آن چیزها  
 که مطلوب اند بر میل مسبوی آنها و او را می کند مراد خود را بر طرف یافتن با آنها و  
 در بهشت از بهشت کسی که لذت یابد بغیر اینها و قول گشتی میگوید بهشت بشری است که  
 نه تنعمی یا به تسبیح و تثنیه بدون خور و ن اشامیدن قوی است که شادمانست

ز دین اسلام و آن مأخوذ است از دین نصاری که میگویند آنها که عبادت  
 حق تعالی در دنیا کرده اند در بهشت ملائکه می شوند نمی خورند و نمی آشامند  
 جماع نمی کنند و حق تعالی تکذیب قول ایشان کرده است با آنکه غریب  
 و ده است عالما را بر عمل بوجه اکل و شرب جماع پس چگونه تجویز این عمل  
 میکنند و حال آنکه کتاب خدا شهادت بصد آن میدهد و اجماع بر خلاف آن  
 معتقد است مگر آنکه در این باب تقلید کسی کرده باشد که تقلید و جاریست با عمل  
 حدیث موضوعی کرده باشد مؤلف گوید که کلام مفید علیه الرحمة متین است  
 و را حدیث معتبره این معنوی بنظر رسیده است جمعی از اهل بهشت باشند  
 مطلقا از لذات جسمانی تملذ و نشوند و مانند ملائکه باشند و حدیثی که شاید آورده  
 آلات بر مدعی او نمی گذریر که از آنکه جمعی را در وقت عبادت بهشت و دو  
 منظور نباشد لازم نمی آید که از نعم بهشت تملذ و نشوند چنانکه در عبادت نعمت های  
 دنیا منظور ایشان نمی باشد و معینا از نعمت های آن لذت می یابند بلی ممکن است  
 لذت جسمانی و روحانی هر دو از برای جمعی حاصل باشد چنانچه تحقیق کردیم  
 آنکه ممکن است که ایشان را در ضمن التذات لذات جسمانی لذات روحانی  
 حاصل شود زیرا که تملذ و لذات جسمانیه مراتب و درجات میدارد و بحسب  
 اختلاف احوال اهل بهشت بعضی مانند بهائم و رباعنهای بهشت میچرخند و مثل  
 حیوانات نعمت های آنرا صرف می نمایند چنانچه در دنیا لذت می یابند بلی آنکه  
 زرقب و وصال و محبت و کمال بهره داشته باشند و بعضی هستند که  
 بهشت را از این بهت میخوانند که دار کرامت خدا و محل وستان است



و لذات از نعمت‌های بهشت از آن جهت می‌یابند که علامت کرامت حق تعالی است  
و محبوب ایشان ای ایشان همیای کرده است پس از هر کل و ریحان بوی طاعت  
خداوند رحمان است شام می‌نمایند و از هر فاکه و طعمای طعم رحمت بی غایت و  
می‌یابند و همچنین سایر نعمت‌های بلکه در دنیا نیز کام و مشام ایشان همین لذت را می‌یابند  
پس بهشت و بهشت است روحانی و جسمانی و بهشت جسمانی قالب بهشت روحانی است  
پس چنانکه صورت عبادات در دنیا قالب محبت معرفت اخلاص و سایر کمالات  
عبادات است پس کسی که در دنیا بجد بیرونی از عبادات قناعت کرده و در بهشت  
جسمانی بعینه لذات جسمانی لذتی نمی‌یابد و کیسه که در دنیا روح عباد  
فهمیده است و لذت عبادات را چشیده است و عاشق عبادت گردیده است  
و اسرار بندگی را یافته و با اخلاص و خضوع و خشوع و سایر ادب ظاهر و باطنه عمل آورده  
و در بهشت جسمانی بجز لذات روحانی نمی‌یابد و قاری از مبطل و توضیح این سخن در کتاب  
میں الحیات و کما عا یرونموده ام و ذلک مما افاض الله علی تطغیه و هو فی التوفیق  
و در باب اثبات معاد جسمانی گفتا به تفسیر یک آیه می‌نمایم که با عقلا و متکلمین صحیح ترین آیه است  
قال سبحانه و ضرب لنا مثلا و نسئ خلقه سبب نزول این آیه سابقا مذکور شد  
و تفسیر از وی گفته است و در این آیت غرائب بسیار است بقدر امکان که می‌کنم  
پس بگوئیم آنها که منکر خسراند بعضی مطلقا متمسک بلیل بلکه شبهه نیز نشده اند و گفتا بعض  
استبعاد و ادعای ضرورت نموده اند و اکثر چنین اند و بسیاری از آیات بر این  
دار و مثل این آیه قال نوحی العظام و هی لیسکون یعنی گشت که زنده ماندن است  
راستی که در نیمه و بوسیده شده است پس این انکار بعض استبعاد و روح تعالی اول

ابتدا کرد با بطلان استبعاد ایشان که فرمود و کُنْ حَقِيقَةً یعنی فراموش کرده است  
 که ماخلق کردیم او را از خاک و از بطنه متشابهة الاجزاء از سرتا قدم اعضای مختلفه  
 از جهت صورت و قوام از برای ایشان مقرر کردیم و گفتفا باین نکرده ایم بلکه درین اعضا  
 حالتی چند قرار دادیم که از قبیل این اجسام نیست از نطق و عقل یعنی او را که اسو کلمه  
 که بسبب اینهاستحق اگر ارم شده و از سایر حیوانات متمایز گردیده و اگر بعضی استبعاد  
 اکتفا می کنند چرا استبعاد از برکشتن نطق و عقل بخل خود نمی کنند که غریب است  
 و تخصیص ایشان سخنان را بذكر از برای آن بود که از حیات دور تر است و وصف  
 کردند آنرا به بوسیده شدن ریزه شدن باعتبار آنکه گفته شدن متفوق گردیدن  
 اجزاء موجب نیامدنی استبعاد است و حق تعالی منع استبعاد ایشان کرد و بجل  
 عم و قدرت آن خداوندیکه اینها را بر میگردد و اند پس فرمود که از برای ما مثل میزند با آن  
 بوسیده یعنی قدرت ما را مثل قدرت خود کمان کرده فراموش کرده است خلقت  
 عجیب و آفریدن غریب خود را و در اول خلق او پس گفت بگو زن می کند آنها را  
 آن خداوندیکه آنها را از عدم بوجود آورد و در اول بار او بهر خلقی علیم و داناست  
 و هیچ امری بر او مخفی نیست و بعضی از منکران معاد شبهه فکر کرده اند اگر چه اثرش  
 باز با استبعاد بر میگردد و آن بر دو وجه است اول آنکه بعد از عدم چیزی  
 باقی نمی ماند پس چگونه صحیح است بعد از عدم حکم بوجود بران کردن حق تعالی انشاء  
 بحواب این شبهه کرده است بآنکه در اول خلق نیز هیچ نبود و معدوم مطلق بود  
 او را آفریدیم چنانچه او را بر میگردد و اند هر چند معدوم شده باشد و شبهه دو حد است  
 و میگویند کسی که اجزای او در مشرق و مغرب عالم پراکنده شده باشد بعضی از آنها

در بدن و رندگان داخل شده باشند و بعضی جزو اجزای او کوزه یا مثل آنها شده باشند  
چگونه جمع میشود و از این بعید تر آنکه اگر آدمی دیگر را بخورد و اجزای ماکول  
جزو بدن او بشود و اگر در چشم دیگر و غذا که آن اجزا در بدن او داخل شود بدن  
ماکول از چه چیز خلق خواهد شد و اگر در بدن ماکول داخل شود اوکل از چه چیز خلق خواهد  
پس حق تعالی برای بطلان این شبهه فرموده است وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ و جهش  
آنست که در اوکل اجزای انبیه هست که از منی بهم رسیده است و اجزای فضلیه  
هست که از غذا بهم میرسد و در ماکول نیز میرسد و قسم هست پس اگر انسان انسان  
بخورد و اجزای اصلی ماکول اجزای فضلی اوکل خواهد شد و اجزای اصلی اوکل آنهاست  
که پیش از خوردن انسان جزو بدن او بوده است و حق تعالی بهمیه چیز عالم  
میداند که اجزای اصلی و فضلی هر یک که ام است پس جمع میکند اجزای اصلی اوکل را  
و روح در آن پیدا و جمع میکند اجزای اصلی ماکول را و نفخ روح در آن میکند  
و همچنین اجزائی که در بقاع و اصطاع متفرق شده است بکلیت شامله قسمت  
گامه و جمع میکند پس حق تعالی رفع استبعاد ایشان بجه دیگر فرموده اَلَّذِي  
جَعَلَ لَكُم مِّنَ النَّارِ الْاَخْضَرِ نَارًا یعنی آن خداوندی که از درخت تر که مابین  
آتش و میرانده آنست آتش سوزنده بیرون می آورد و اشاره است باینکه دو  
درخت در بادیه می باشد که یکی را مرغ و دیگری را احتقار میگویند چون میخواهند  
که آتش بگیرند شاخ یکی از این دو درخت را به یکدیگر میسایند از آنها آتش ظاهر  
میشود و از دختان دیگر نیز بعل می آید که درخت عناب اما از این دو درخت بهتر  
بعل می آید فَاِذَا اَنْتُمْ مِّنْهُ تَوَقَّدُونَ پس گاه شما از آن آتش می افروزید

أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّافُ الْعَلِيمُ  
 یعنی آیا نیست آنکسی آفریده است آسمانها و زمین را تا قادر بر آنکه خلق کند  
 مثل ایشان را بنی قادر است اوست بسیار خلق کننده و بسیار دانا را از  
 گفته است که وجه ذکر و رخت سبز است که آبی می مرکب است از بدنی که  
 دیده میشود و حیاتی که در اعضائی ساری شده و آن لازم حرارت است  
 که در جمیع بدن جایست اگر استبعا می کنند بهم رسیدن حرارت و حیات را  
 در او پس استبعا میکنند زیرا که بدون آن قش و در رخت سبزی که آب از آن  
 بیچکد عجیب تر و غریب تر است و اگر استبعا میکنند خلق جسمش را پس خلق  
 آسمانها و زمین بزرگتر است از خلق بدنهای شما و هُوَ الْخَلَّافُ اِنْشَاء  
 بآنکه قدرت او کامل است وَالْعَلِيمُ اِنْشَاء است بآنکه علم او شامل است  
 مولف گوید که از جمله آیاتی که مشتمل است بر برهان عقلی بر اثبات  
 معاد اعم از جسمانی و روحانی این آیه شریفه است لَحَسْبَتْكُمْ أَنْتُمْ خَلَقْنَاكُمْ  
 عِبَادًا وَأَنْتُمْ الْإِنْسَانُ جَعَلْنَاكُمْ لِحَسْبَتِهِمْ اِنْشَاء می کند که ما شما را عبث خلق کردیم  
 و شما بسوی ما باز گشت نخواهید کرد و این آیه قطع نظر از آنکه کلام الهی است  
 و راه شک در این نیست برهان قاطع است بر اثبات معاد زیرا که  
 بهر این قاطعه و اجماع جمیع ارباب عقل ثابت شده است که جناب  
 مقدس الهی حکیم است و فعل عبث از او صادر نمی شود و کاری او بهر منوط  
 بحکمت و مصلحت است پس خلق کردن آسمان زمین و حیوانات سایر کائنات  
 برای حکمتی باشد تا عبث نباشد و حکمت معلوم است که انفعلیت که جناب

مقدس او عائد کرد و زیرا که او غنی با لذات کامل من جمیع الجہات است  
و احتیاج بغیر از لوازم امکانت پس باید عرض متغی باشد که با نشان  
عائد کرد و اگر نشاء دیگر نباشد و مختصر باشد در این نشاء فائده منافع  
این نشاء که مخلوط است با ضعیفات آن از کمورات جسمانی و روحانی  
و مصائب محض امراض و فتن و غصب اموال و بیماری موت و اولاد  
و اجبا و سائر کمورات قابل این نیست که مردم را از برای آن خلین  
و این شبیه است تا آنکه کریمی شخصی را بصفیافت برد و در خانه که ملو باشد از آنوا  
درندگان موقوفات از شیر و ببر و پلنگ و مار و عقرب و زبور و غیر اینها بجز  
وارد شود طلسمی نبرد او حاضر سازد و هر لقمه که بردارد چندین زبور ببرد  
و دهنش بزنند و شمیر داران و برابرش ایستاده باشند و در هر دست  
بر او حمله آورند و پیش از آنکه آنچه متوقع است بعمل آید او را کردن بزنند  
پس عاقل چنین صیافت را نمی پسندد و مدح نمیکند بخلاف آنکه خدمات نشاء  
با و بفرماید و او را وعده کند که چون این آزار با کبشی ترا بنامعب عطیمه  
سرفرازی کنم و انعامات جزیه بفرمیدم و چند روزی آزار میکشی و بعد از آن  
در تنهای بسیار حکومت رفاهیت خواهی بود همه عطا و راستایش می کنند  
چه جایی آنکه مدت مشقت تنهای فلیلی باشد و مدت راحت و لغت  
غیر تنهای فصل د و هر دو دفع شبهه های معاد جسمانی است و آن  
معموم است بر دانستن حقیقت روح و بدن انسان بدانکه حقیقت  
روح انسان خلاف بسیار است و فقیر در کتاب بحار الانوار زیاده است

توان نقل کرده ام و بعضی گفته اند که چهل قول در این باب هست و اینچنین تحقیق  
 قائل شده اند آنست که انسان مرکب است از روح و بدن این وجه دوم و  
 حقیقت آنکه میان ایشان غایت آشنائی نهایت بیگانگی است که خلقت  
 یکی از طبیعت ملائکه و عالم علویست خلقت دیگری از خاک که من طبیعت دگرگون  
 عالم سفلی است هر کدام را اثری و عملی است که آن دیگری را نیست آثار و افعال  
 بدن دیدن شنیدن بویدن گفتن خوابیدن لمس کردن امثال اینهاست  
 باین اعضا قوای ظاهر و لذت و الم و حصول عدم استیسا است و صفات  
 و ملکات و فهم و علم و اعتقادات کار روح است بدن را نتوان گفت که جزا  
 و شجاع و عالم و مومن است بلکه آن افعال جزئی حسی که از بدن اعضا می  
 صادر می شود مثل دیدن شنیدن همه کار روح است بدن اعضا بر  
 آنها آلتی چند اند چنانکه میگوئی من دیدم بچشم و من شنیدم بگوش من گفتم بزمان  
 پس من عبارت است از روح و ذات تو همانست این افعال فعل است  
 و این اعضا و قوای همه آلات اویند مثل کتابت که قلم می نویسد و در حقیقت  
 نویسنده و بگریست و بعضی گفته اند از جمله آثار و احکام روح گفتن و شنیدن  
 و خوردن آشامیدن است بنی همه اعضای ظاهر چنانکه از احوال خواب ظاهر است  
 که بدن قوای آن همه بخیر اند و بدن در جای خود و در خواب است و روح برای  
 می آید و میرود و شهر بشهر میگوید و میگوید و می شنود و همه کار میکنند اما در این کلام  
 سخنی هست پس معلوم شد که انسان در حقیقت روح است و بدن بمنزله آلات  
 اوست و بعضی گفته اند که روح در بدن مانند چراغ است در فانوس و نور

در روشنی همه از چراغ است و فانوس پرده ظلمت است که اگر چراغ را بی پرده  
 مشاهده نمائی ضیای جلالش را توانی دانست و اگر روح را بی بدن ملاحظه  
 نمائی قدر کمالش را توانی شناخت و آنوقت میدانی که فانوس نقص  
 و عیب چراغ است نه زینت جلالش چراغ تا گرفتار ضعف و ناتوانی است  
 از موهب یلح محتاج بفانوس چنانست و بیمار تا نحیف و رنجور است تا  
 و پوششش او را ضرور است شعله آفتاب را فانوس در کار نیست و هیچ محتاج  
 به پر میز از نسیم پیامرست و در کتاب بصائر الدجیات از حضرت صادق علیه السلام  
 کرده است که روح مومن و بدش مثل جوهرست و در صندوق جوهر را که برود  
 صندوق را می اندازند و اعتنا بشان آن نمی کنند و در کتاب معارج الیقین  
 روایت کرده است که کسی از آنحضرت پرسید که سبب این صیفت که کسی  
 در شهری میخوابد و خود را در شهر دیگر بخواب می بیند فرمود روح مثل آفتاب است  
 که مرکزش در آسمان است و شعاعش در جهان است و اینها و بصائر الدجیات  
 از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که روح مغرور بدین  
 و داخل بدن نمیشود بلکه مثل سرپوش است بر بدن که محیط است با آن حاصل  
 خلوت و ر روح باین بر میگردد که روح آیا جسم است یا جبهانی یا نه جسم است  
 و نه جبهانی بلکه مجرد است و عمده آنها که جسم میدانند از متکلمان بد قول قائل شده اند  
 یکی آنکه عبارت است از این کل محسوس و دوم آنکه درین اجزای اصلیه است  
 که باقیست از اول عمر تا آخر عمر و اجزای نفسیه می باشد که زیاده و کم متغیر و قبل  
 می شود و انسان که مشارالیه است با ما و بین اجزای اصلیه است و در آخرش

و ثواب و عقاب بر آنست و بعضی از سنگین امامیه باین قائل شده اند و بر این  
قول بعضی از اخبار و لالت می کنند تا باین معنی که روح آنست بلکه آنچه از بدن  
انسان و در حال حیات در قبر باقی می ماند و در قیامت مشور می شود و آن اجزای  
چنانکه بعد ازین انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد و آنها که جسم نمیدانند و عرض بسیار  
میدانند اقوال سخنی دارند که قابل نقل نیست و آنها که مجرد میدانند اکثر فلاسفه  
و بعضی از قدما می معتزله و غزالی و راغب اصفهانی و شیخ مفید از علمای امامیه  
بعضی گفته اند که در آخر عمر از این مذهب برگشتند و توبه کرده و شیخ بهاء الدین  
علیه الرحمه و بعضی از متأخرین گفته اند که از بسیاری از اخبار این معنی مستفاد می شود  
و فقیر حدیث صحیحی مرئی در این باب ندیده ام و اگر بعضی از اخبار را نادیده باشم  
یا ابهامی باین معنی داشته باشد محض آنها جزم باین قول نمی توان کرد و اولاً  
که بر نفی تجربه گفته اند که چه تمام نیست اما اخبار بسیار که در باب تنزیه حق تعالی  
دارد شده است ظاهر اولالت میکند بر آنکه تجربه از صفات مخفی حق تعالی است  
و اکثر احادیث قبض روح و همراه بودن روح با میت و آمدن بنزد او پس از خود  
و منتقل شدن برادی السلام و امثال آنها و لالت بر جسم میکنند مگر آنکه تاویل کنند  
آنها را بحسب مثالی و همچنین احوال و احوال پیش از اجساد و بودن آنها بر دو  
عرش و امثال آنها و لالت بر جسمیت میکنند مگر آنکه تاویل کنند آنها را بتاویلات  
بعیده که بدون ضرورت از طریق ارباب دیانت بعید است پس نفی و اثبات  
هر دو مشکل است و بعضی حدیث من عرف نفسه فقد عرف ربه<sup>۱</sup> باین معنی فهمیده اند  
که همچنانکه خدا را نمی توان شناخت نفس را نیز نمی توان شناخت حضرت سؤل فرمود



ساکت شود. از آنچه خدا از آن ساکت شده است و حضرت امیرالمومنین  
 علیه السلام میگوید که گفت و انسان چیزی را که تکلیف علم آن بر او نهاده اند که بسیار  
 که بر خلعت حق قائل شود و معذور باشد نزد او آنچه اکثر گفته اند که قوی  
 بقای روح بعد از مفارقت بدن معاد روحانی و قوت بر قول  
 به توحید داشت بی وجه است و ممکن است بر وجهی که صاحب کشف الهیه  
 و جماعت و دیگر از محققین گفته اند که نفس عبارت است از جسم نورانی  
 از عالم سموات و از خطرات قدس مجامع انس و رین بدن از بابت  
 چراغ است و در غرض اثر نور و نورش میرسد به جمیع اجزای بدن و روشن میگرد  
 آمدن آنست از بدن مفارقت او از آن و جسم او مانند جسم ملائکه و سایر  
 اجسام سماویه با نهایت لطافت و شفافیت است بقدرت الهی  
 محفوظ می ماند چنانکه شیخ ابوطالب طبرسی روایت کرده است که نزد  
 از حضرت صادق علیه السلام سوالات کرد و بعد از مجاب شدن سئوال  
 از جمله آنها پرسید که مرا خبر ده از چراغی که خاموش می شود و روشنی آن چه میشود  
 حضرت فرمود که میرو و بر نمیکند و گفت پس چه میشود که آدمی نیز چنین باشد  
 در وقت مردن که روح مفارقت کند و برگردد و حضرت فرمود قیامت  
 درست نکردی زیرا که آتش اجسام پنهان است و اجسام با عیانها قائم اند  
 مانند شک و آهن پس گاهی یکی از آنها را بر دیگری زود آتش و در میان  
 آنها ماطع میشود و از آن آتش سیکیرند و چراغی می افروزند پس آتش  
 در آن اجسام ثابت است و نور معدوم می شود و میرو و روح جسم

زینتی است که بران قالب کشفی پوشانیده اند و از بابت چراغ نیست  
 که تو کشفی بدستی که آنجا و ندیکه خلق کرده است چنین را در رحم از آب ساخته  
 و مرکب کرده اند است و دران انواع مختلفه از عروق اعصاب و عروق  
 و مو و استخوان غیر آنها و بعد از موت زنده میکنند و بعد از نمایی آن میکنند  
 گفت پس بروج در کجاست فرمود وزیر زمین و در جاییکه بدن در انجا است  
 تا وقتی که مبعوث شود گفت کسی را که بروا کشند روح او در کجاست فرمود  
 در دست مکی است که آنرا قبض کرده تا او را بر زمین بپارند گفت آیا بروج  
 بعد از آنکه از قالب در آمد پراکنده می شود یا باقی می ماند فرمود که بلکه آن باقیست  
 تا وقتی که در صورت بدنه پس در آن وقت همه اشیا باطل و فانی می شوند  
 پس حسی می ماند و نه محسوسی پس بر میگردد اند اشیا را بعد بر آنها چنانچه اول  
 خلق کرده بود و آن در مقدار چهار صد سال است که خلق و دران معدوم ماند  
 و آن باین نفع اول است تا نفع دوم و تجسم اکثر ملائکه بلکه جمیع ایشان نیرو  
 دین اسلام است آیات متکثره و احادیث متواتره دلالت بر اینست  
 میکند پس ممکن است که روح نیز ازین قبیل باشد و اگر در آسمان باشد  
 چنانچه از بعضی روایات مستفاد می شود ممکن است که تعلق گیرد بروح حیوانی  
 که در بدن ساریست و از قلب منبث میشود و بحد روح روح حیوانی تعلق  
 او از بدن برطرف شود و بعد از بدن باز با مرایی تعلق بهم رساند و چون این  
 بسیار دلالت بر جسد مثالی میکند ممکن است که چون روح محتاج بآلی است  
 در اعمال بعد از مفارقت این بدن تعلق بان جسد گیرد و ثواب و عقاب عالم

برنج و آمدن و رفتن در آن بدن باشد بلکه بعضی را اعتقاد است که جسد  
مثالی در حال حیات نیز هست و آن باز آیه این بدن در میان آن باطلج  
از ارباب چون نفوس ضعیفه قدرت تصرف تمام در هر دو ندارند و در حال حیات  
و در بیداری تعلقی با بدن بیشتر است و در حال خواب تعلقی با بدن مثالی بیشتر  
می شود و بان بدن عروج به سموات میکند و برالواح سماویه مطلع میگردد و در هر  
و مغرب عالم سیر میکند و نفوس مقدسه با ملائکه علویه محشور می شوند و الهامات  
ایشان با او میرسد و اگر از نفوس شریره است با شیاطین محشور میشود و مقتضای  
وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَكُنُوفٌ لِلْأُولِي الْأَرْحَامِ و حیای شیطانی با ایشان میرسد و بعد از مرگ  
تعلقی با بدن مثالی زیاده میشود و اکثر ثواب عقابش با آنست بلکه مثل  
که نفوس فحیه مثل نفوس انبیاء و اوصیاء تصرف در اجساد مثالی بسیار کنند  
و اگر چندین هزار کس در یک وقت بمیرند نزد همه حاضر خواهند شد و باین نحو  
جمع میان اخبار باستانی می توانند شد و بنا بر قول به تجرد روح قول بحسب مثالی  
ضرورت راست و بدون آن فهمیدن آیات و اخبار و جمع میان آنها و رفع  
اشکال است و آنکه جمعی توهم کرده اند که قول باینستند قول به تناسخ است  
بیوجه است زیرا که تناسخ باین اعتبار که فزاند که انکار حشر و ثواب عقاب  
می کنند و میگویند که روح در این اجساد محصریه میگردد و از بدن زید به بدن عمر  
منقل میشود یا بدن حیوانی تعلق میگیرد و در اینش و انتشار دیگر فیه و ثواب  
و عقاب ایشان همین است و ارواح را قدیم میدانند و بصلح عالم قائل  
نیستند و ایمان پندیران ندارند و تکالیف را ساقط میدانند و بسبب این عقاید

باطله کاوانند بسبب تناسخ بخت و بسند معتبره از جبهه عرفی منقول است  
 که شبی در خدمت حضرت امیر المومنین علیه السلام ابجرائی بخت رفتیم  
 که آنرا و او می‌گویند حضرت<sup>۳</sup> در اینجا ایستادند چنانکه گویا با جبهه<sup>عقبت</sup>  
 صحبت میدادند من نیز ایستادم آنقدر که مانع شدم پس نشستیم آنقدر  
 که دیگر شدیم و برخاستیم و مکرر چنین کردم پس وای خود را جمع کردم و گفتم  
 یا امیر المومنین علیه السلام می‌ترسم که از بسیاری ایستادن آزار می‌کشی اندک  
 استراحتی بفرما فرمود که با مومنان صحبت میدارم و با ایشان انس بگیرم  
 گفتم یا امیر المومنین علیه السلام ایشان بعد از مرگ چنین هستند که با ایشان  
 صحبت توان داشت فرمود بلی و اگر برای تو غایب شوند خواهی دید ایشان  
 که حلقه حلقه نشسته اند و با یکدیگر سخن میگویند گفتم بدنه‌های ایشان در اینجا  
 حاضر است یا روح ایشان فرمود که روح‌های ایشان در هیچ نوعی نیست  
 که بمیرد و رتبه از بقعهای زمین مگر آنکه روحش را میگویند طمعی شود او را السلام  
 و این را وای بقعه ایست از جنت عدن و بسند معتبر از ابو ولاد منقول است  
 که گفت بنجدست حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که چنین روایت  
 می‌کنند که ارواح مومنان در حوض مرغان سبز اند که در دو عرش می‌باشند  
 فرمودند مومن از آن عزیزتر و کریم‌تر است نزد خدا که روحش را در حوض  
 مرغ کنند ولیکن روح ایشان در بدنیست مثل این بدن که داشتند و اینجا  
 ابو بصیر از آنحضرت<sup>۴</sup> روایت کرده است که ارواح مثل اجساد و در رتبه<sup>مست</sup>  
 از پیشتر نشسته یکدیگر می‌شناسند و از یکدیگر احوال می‌پرسند و ایشان را از<sup>بخت</sup>

روایت کرده است که از ارواح مومنان سوال نمودند فرمودند که  
می باشد بصورت ابدان شان که اگر بر بنی می شناسی می گوئی فلان هست  
در دنیا و این ام و در بعضی از اخبار وارد شده است که روح بعد از موت  
در قالبی مثل قالب دنیا و در بعضی بدنی مثل بدن نیامی باشد اینها احوال  
روح بود که مذکور شد و اما احوال بدن بدانکه مردم را در تقرب و اتصال  
جسم مذاهب مختلفه است بعضی جسم را مرکب میداند از هیولی و صورت جسمی  
و صورت نوعی و این قول اکثر فلاسفه است چون جسم متفرق شود میگوید هیولت  
جسمی صورت نوعی هر دو معدوم میشود و هیولی باقی می ماند و در صورت جسمی  
نوعی دیگر بر هیولی فایض میگردد و محقق طوسی خواجه نصیر الدین رحمه الله و بعضی  
از حکما به هیولی قائل نیستند و میگویند جسم بغیر صورت جسمی نیست و آن را حال  
اتصال و انفصال هر دو باقی آنچه ای از جسم تفرق و اتصال معدوم نمیشود و بلکه  
از آن که اتصال باشد بر طرقت میشود و انفصال عارض آن میشود و بر عکس  
و این قول سیار متین است اما دفع شبهه استحاله اعاده معدوم بعضی این  
مشکل است و اکثر متکلمین خاصه و عامه از برای دفع این شبهه و غیر آن بجهت التجزیه  
قائل شده اند و جمیع اجسام را متفرق الحقیقه میداند و در تفرق اجزای چیزی از  
جسم با اعتقاد ایشان معدوم نمی شود هر گاه بر این اقوال مطلع شدی و آنگاه  
که شبهات منکران جشر حبانی اکثر محض استبعاد است جواب آنها معلوم شد  
و عمده شبهه ایشان که حکما تشبیهت بان شده اند امتناع اعاده معدوم  
و بنا بر قول اول و حقیقت جسم اشکال قوی تر است بر آنکه بنا بر مذاهب

ایشان صورتی جسمی صورت نوعی البته باید معدوم شود و اعاده بعینه که  
 که جمیع اجزاء عود کند بدون اعاده معدوم نمیشود و اصحاب قول دوم و سوم  
 گمان کرده اند که با اختیار این و قول نقضی از این اشکال نموده اند و این محل  
 نظر است زیرا که ظاهر است که هرگاه چند شخص بسوزانند و خاکسترش را  
 بیاورند و چند شخص دیگر باقی نمی ماند و هر چند صورت و اجزای باقی ماند و عود  
 شخصی بعینه ناچار است از عود شخص و بعد از انقضاء آن شخص مگر بنا بر قول بعضی  
 از متکلمین که میگویند شخص بر شخص قائم است با جزای اصلیه او که مخلوق است از  
 بر آن اجزای باقی است در مدت حیات شخص بعد از مرگ او و تفرق اجزای  
 پس شخص معدوم نمی شود و بنابراین اگر بعضی از عوارض غیر مشخصه معدوم شود  
 و غیر آنها بجای آنها برگردد و قدح نمی کند در آنکه آن شخص بعینه باقی باشد  
 چنانچه عامه از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که همه چیز در نزد  
 آدم می بوسد و گفته می شود مگر استخوان منتهای سلب که شعل بمقد است  
 و کلینی بسند مشوق از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است  
 که پرسیدند از آنحضرت که میت جسدش می بوسد فرمود بلی باقی نمی ماند  
 گوشتی و نه استخوانی مگر طینی که از آن مخلوق شده است که آن نمی بوسد  
 و باقی میماند و قبرستد یا مخلوق شود از آن چنانچه اول مرتبه مخلوق شدن است  
 بعد از تمهید این مقدمات بدانکه بر تقدیر عدم قول با متناع اعاده معدوم  
 بنا بر آنکه دانستی که دلیل بر آن قائم نشده است و دعوی بدایت ممنوع  
 و اثبات مساوی جسمانی اشکالی نیست خصوصاً بنا بر قول انضمام جمیع اشیاء

که از قول بعد ممتنع چنانچه مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی  
 ، اگر کسی قائل بامتناع باشد نیز ممکن است قول محشبه جسمانی بآنکه گوئیم که دراعا  
 اشخاص که در شریع وارد شده است همین است که از ان ماهه  
 بعینها یا از ان اجزا بعینها مخلوق شود خصوصاً وقتی که شبیهه با شخص در صفات  
 و عوارض حیثیتی که اگر او را بر مبنی بگوئیم که او فلان است زیرا که مذکر لذات  
 و آلام روح است اگر چه توسط آلات باشد و لهذا میگویند آدمی را از وی  
 که روح در او دیده میشود و تا هنگام پیری که همان شخص است هر چند متبدل  
 شود و صورت و هیات او و اجزای او تحلیل و دوبدل آنها باید بلکه اگر  
 بسیاری از اعضای او را قطع کنند باز میگویند شرعاً و عرفاً که همان شخص است  
 و اگر حدی یا قصاصی در جوانی از او صادر شود و پیری از او استیغافی کنند  
 و اگر غلامی در جوانی کنایه کرده باشد و آقا در پیری دست بر او بیاورد  
 و او را مادیب کند نیکویند که بر او ستم کرده است و اینها یا با اعتبار بقای  
 اجزای اصلیه است یا با اعتبار این است که کار بار و اح است و همین شخص که  
 بحسب عرف همان شخص است عقل تجویر تنزیب او می کند و ظلم نمی شمارد و همچنین  
 بعد از موت زیرا که روح بجا بر مشهور بعینه باقی است و فصوص لالت نمی کند  
 مگر بر آنکه آن شخص بر بیکد و بخجی که حکم کنند بحسب عرف بر آنکه آن شخص است  
 پنجم آنکه حکم می کنند بر یک آب هر گاه ورود و ظرف بریزند که اینها آن است  
 که در یک ظرف بود بحسب شریع و عرف هر چند قائل به یوئی باشند و اطلاعات  
 شرعی دعوی رلنوی مبنی بر امثال این قائل حکمی فلسفی نیست و الا با نیست

بر قول بیسوی علم کنند بطهارت آب نجسی که یک قطره ازان بر او انداخته  
 بعضی از آیات و اخبار را شمار بدین جهت چنانچه حق تعالی فرموده است  
 أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ  
 یعنی آیا نیست آن کسی که آسمانها و زمین را خلق کرده است قادر بر آنکه  
 کند مثل ایشان را و باز فرموده است و روعت عذاب اهل جهنم كلما  
 نُفِضَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ یعنی هر چند  
 بریان میشود پوستهای ایشان بل کنیم از برای ایشان پوستهای غیر آن  
 از برای آنکه بچسند عذاب را و در احادیث عامه و خاصه و در روایست  
 که مشهور می شوند تکبران مانند موران عامه نقل کرده اند که دندان کا فرمانند  
 لوله احد خواهد بود و اهل بهشت بی نموی بدن ساده و سر مه کشیده خواهند بود  
 و از احادیث خاصه و اجتماع شیخ ابوطالب طبرسی و مجالس شیخ طوسی  
 علیهما الرحمة روایت کرده اند که ابن ابی العوجا محد از حضرت عساکر علیه السلام  
 سوال کرد از آیه بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا و گفت که آن چه  
 و یکا چیست که آنرا عذاب می کنند حضرت فرمود و ای بر تو این همان پوست  
 و هم غیر آنست ابن ابی العوجا گفت مثل آنرا از اسور و نیابیان فرما حضرت  
 فرمود مثل آن آنست که خشتی را بشکند و کل کند و بار دیگر در همان قالب  
 بریزند می توان گفت همانست می توان گفت غیر آنست گفت بلی خدا  
 متمتع گرداند مردم را بوجوه تو و ما بین مراتب احوط و اولی آنست که قصد  
 نمایند آنچه را در نصوص متکثره متواتره وارد شده است و بضرورت آن



و ظن ثابت شده است از ثبوت حشر جسمانی و آنچه وارده شده است از خصمیّت  
 آن خوش ننگند و فکر نمی نمایند و امثال این امور که مکلف نشن اند به تفکر و نظر  
 در آنها که مبادا اذعان کنند امری را که مطابق واقع نباشد و در آن مغدور باشند  
 چنانکه سابقاً مذکور شد فصل سوم در اقوال بحقیقت مرکب و توابع آنست  
 و در آن مطلب است اقل آنکه اقوال باید نمود که هر زنده بغیر حق تعالی البته  
 او را مرکب می باشد چنانچه حق تعالی فرموده است **كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ**  
 و هیچ ممکن را حیات ابدی نمی باشد و گئینی بسند صحیح روایت کرده است  
 از یعقوب احمد که گفت فتم بخندست حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که حضرت  
 تعزیه بگویم یا سمیع فرزند او پس ترجمه کرد و بر او بعد از آن فرمود که حق تعالی  
 خبر فوت پیغمبرش را با و داد و فرمود **اِنَّكَ مَيِّتٌ وَاِنَّهُمْ مَيِّتُونَ**  
 یعنی تو خواهی مرد و آنها خواهند مرد و فرمود **كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ** پس حضرت  
 فرمود اهل زمین خواهند مرد و تا آنکه احدی باقی نخواهد ماند پس اهل آسمان  
 می میرند تا آنکه احدی نخواهد ماند مگر ملک موت و حاکمان عرش و جبرئیل میکائیل  
 پس ملک موت می آید و نزد حق تعالی می ایستد پس خدا از او می پرسد و حال آنکه  
 خوب استرسیده اند که که مانع است میگوید پروردگار اباقی مانع است  
 مگر ملک موت و حاکمان عرش و جبرئیل و میکائیل پس میگوید با و که بجبرئیل  
 و میکائیل را که بپرسند پس ملائکه گویند پروردگار ایشان در رسول و وایتوان  
 فرماید که من مقرر و مقدر کرده ام بر هر نفسی که در این روح بود باشد مرکب را  
 پس ملک موت بپاید و نزد حق تعالی ایستد و از او سوال کند که که مانع است

گوید کہ پروردگار نمانده است مگر ملک موت و حیات پس فرماید کہ بچاہا  
 عویش را کہ بمیرند پس بیایدنکین مغنوم و از ترس نگاه بجانب بالا نکنند پس از او پرسید  
 کہ کہ مانع است گوید پروردگار البتہ ملک الموت کسی نمانده است پس گوید  
 بمیرای ملک الموت پس او نیز بمیرد و انکلا و زمین آسمانہا را بدست قدرت خود  
 بگیرد و ندانند کہ کجائند آنہا کہ با من شریک قرار میدادند کجائند آنہا کہ با من شریک  
 دیگر قرار میدادند و ملک موت قرار باید کہ و کہ حق تعالی عزرائیل را مہو کل بقض  
 ارواح کرد ایندہ است و ارواح عوان ہست از ملائکہ کہ بامر او قبض ارواح  
 می کنند و باومی سپارند و در این باب طوہر آیات اند کہ منافاتی دارد زیکہ  
 در بعضی از آیات قبض ارواح را بخود نسبت داده و در بعضی نسبت بملک الموت  
 داده و در بعضی نسبت بملائکہ داده است اکثر جمیع میان آنہا باین نحو کہ وہ اند  
 کہ بعضی را ملک الموت قبض می کند و بعضی را از اعوان او و ایشان باو میدہند  
 و او ہمہ را بحق تعالی عرض می نماید و از حضرت امیر المؤمنین علیہ السلام منقول  
 کہ جناب اقدس الہی از ان عظیم تر است کہ این امور را خود متوجہ شود و آنچه  
 رسولان ملائکہ او بامر او می کنند فعل اوست زیرا کہ بامر او میکنند پس برگزیدہ است  
 از ملائکہ و رسولان سفرار امیان و میان خلق خود چاکہ فرمودہ است خدا بریکند از ان  
 رسولان از مردمان پس ہر کہ از اہل لعنت است قبض روح او را ملائکہ حجت می کنند  
 و ہر کہ از اہل معصیت است ملائکہ عذاب قبض روح او میکنند و ملک موت  
 اعوانی چند ملائکہ حجت غنیمت است کہ بامر او عمل میکنند فعلی ایشان عمل اوست ہر چہ ایشان  
 بعمل می آورند مسبب بابہ است پس تعاون است کہ خدا قبض میکند و ملک موت

قبض میکند و ملائکه اعدان او قبض میکنند و در روایت دیگر فرمود که حق تعالی بر  
 امور میکند بهر نحو که میخواهد و از خلق خود و موکل میکند هر که میخواهد بهر امری که میخواهد  
 و ملک موت را موکل میکند و اندک به مخصوصان خلق خود و سایر ملائکه را بهر که میخواهد  
 و همچنین نیست که صاحب علم هر علم را برای همه مردم تفسیر تواند کرد و زیرا که در  
 میان مردم قوهی ضعیف هستند و بعضی از علم را مردم طاقت فهم آن ندارند و بعضی  
 را ندارند مگر کسی که خدا سهل و آسان کند از برای او و حل آنرا و اعانت کند او را بر فهم آن  
 از خاصان اولیای او و تراجمین پس است که بدانی که خداوند عالم زنده کننده و بیدار  
 و قبض ارواح میکند بر و ستهای هر که میخواهد از ملائکه و غیر ایشان مولف گوید  
 که در این حدیث شریف اشعاری هست بآنکه آنحضرت با سایر ائمه علیهم السلام  
 قبض بعضی از ارواح می نمایند یا مدخلی و رجمه دارند یا مرابهی و از برای تفسیر از ملائکه  
 و صفاء العقول تصریح بآن نموده همچنین که در بعضی از خطب غیر مشهور و فرموده است  
 که منم محی و منم میت باذن خدا و ایضا دلالت دارد بر آنکه در این قسم امور ایمان  
 اجمالی کافی است و تفصیل از تفصیل آنها ضرورت نیست و از حضرت صادق منقول است  
 در جمع میان آیات که ملک موت را اعدان هست از ملائکه مانند حاکمی که میاد و لان  
 داشته باشد و بهر جا و پی هر کار که خواهد فرستد پس ملائکه اعدان او قبض ارواح  
 می کنند و او از ایشان قبض میکند و حق تعالی آن ارواح را با نخل ملک موت خود  
 قبض نموده از او قبض می نماید و در احادیث معراج بطریق بسیار و اندک  
 شده است که حضرت رسول ملک موت را در آسمان اول دید و از او پرسید  
 چگونه قبض می کنی همه ارواح را در یک ساعت حال آنکه بعضی در مشرق اند

و بعضی در مغرب گفت میخواستیم ایشان را و اجابت من می‌گفتد و بر وایت و یک  
فرمود که جمیع دنیا نزد من ثابت گامه است که در پیش یکی از شما گذاشته باشد  
و از هر طرف آن که خواهد دست دراز کند و لقمه بردارد و دنیا نزد من از باب  
و زبانی است که در دست یکی از شما باشد و بهر طرف که خواهد ببرد اندوچون  
معلوم شد که ایمان اجمالی کافی است تفحص این تفصیل ضرورت اما نفی ملکوت  
نمودن تاویل کردن آن بقوای بدنی یا نفوس فلکی یا عقل منال چنانچه حکما می  
گذاشت و بدانکه خلاف است که آیا ارواح حیوانات را ملک موت  
قبض میکند یا ملک دیگر چون نفس صریحی درین باب بنظر نرسیده تفکر در آن ضرورت  
و محمل مایید و است که حیات و موت همه حیوانات بقدرت حق تعالی است  
و او محیی و ممیت همه است و می‌تواند که ملک موت قبض میکند یا ملک دیگر و خدا  
بارکنان بسیار است نظایرات و اخبار حشر و حوش آنست که روح آنها  
نیز محفوظ بماند تا روز حشر چنانچه بعد ازین مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و هر  
آنکه باید اقرار نمود با آنچه در اخبار صحیح و معتبره وارد شده است از ملک  
مرک و شاید آن کیفیات آن حاضر شدن سول خدا و انمه هدی معلوم است  
علیهم اجمعین و وقت قبض روح هر شخصی موافق از برای بشارت و این  
و آسان کردن آن برایشان اجازت ایشان را در آن منافقان و مخالفان را از برای  
زیادتی شدت و معصوبت مرک برایشان و انداز ایشان بندگان و مخالفان  
ابدی و تفکر در کیفیت آن نباید کرد که حضور ایشان نزد هرست چگونه است  
و دیدن میت ایشان را چنانچه نخواست و حضور ایشان در جهنم است یا در جبهه

مثالی چنانچه سابقاً اشاری بان شد زیرا که فکر و راهها موجب  
استیلاى شیطان و سناوس او میگردد و و احادیث در این باب بواسطه  
و شعر حضرت امیر المومنین علیه السلام که بجا رشت همدانی خطاب کرد و نزدیک بواسطه  
يَا حَادِثَ هَذَا مَنْ مَنَعَكَ يَرْكَبُ مِنْ مُؤْمِنٍ أَوْ مُنْكَافِرٍ قَبْلَكَ  
ای رشت همدانی هر که سیر و مرا سعادتمند می بیند خواه مومن باشد و خواه منافق و در احادیث  
معتبره بسیار از حضرت صادق علیه السلام منقول است که چون هنگام  
وفات مومن می شود حق تعالی دو باد برای او میفرستد یکی نسیه و یکی  
مسخه پس نسیه اهل مال را از خاطر او فراموش میکند و اند و مسخه او را  
جوانمرد و راضی میکند و اند بجان و او را چون ملکوت می آید که قصص  
او بخندد و او میگوید ای دست خدا جرم مکن بخت آن خدا و ندیکه محمد را بخت  
فرستاده است من مهربان تر و مشفق تر من نسبت بتو از پدر مهربان  
بکشد دیده های خود را و نظر کن پس متمثل میشود از برای او رسول خدا  
و امیر المومنین فاطمه حسن حسین امامان از دریت ایشان صلوات الله علیهم  
پس با و بگویند اینها بند رسول خدا و امامان تو که تو رفیق ایشان خواهی  
پس چشم می کشاید و ایشان را می بیند و نادیده او را ندیده میکند از جانب رب العزت  
يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي  
عِبَادِي فَادْخُلِي جَنَّاتِي حَمْدًا تَفُوحٌ مِنْ دُونِهَا كُنتَ فِيهَا  
مبسوی محمد و اهل بیت او هر که و بسوی پروردگار خود و در حالتی که راضی باشد  
براست آید خود و مرئی و پسند منجی بابتی سبب ثواب خدا پس و اهل

شود در میان بندها که من یعنی محمد و اهل بیت او داخل شود بهشت من  
 پس در آنوقت هیچ چیز محبوب تر نیست بسوی او از آنکه روحش کشیده شود  
 بنادوی در حدیث معتبر و یک فرمود که هیچ نفسی نمی میرد هرگز تا رسول خدا  
 و امیرالمومنین سلوات الله علیهما را نه بیند راوی پرسید که چون ایشان را  
 دید بدینا بر میگردد و فرمود نه چون ایشان را دید میرود و بسوی آخرت هر دو  
 می آیند و رسول خدا نزد یک سر او می نشیند و علی علیه السلام نزدیکت پای  
 او می نشیند پس حضرت رسول سر را نزد یک گوش او میبرد و میگوید  
 بشارت باد ترا منم رسول خدا و من بهترم از برای تو از آنچه گذشته  
 در دنیا پس حضرت امیرالمومنین علیه السلام پی میخیزد و سر را نزد او می  
 و میگوید ای علی خدا شاهد باش منم علی ابن ابیطالب که او را دوست میداشتند  
 و در اینوقت نفع من تو میرسد پس فرمود که این در کتاب خداست  
 الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْخَالِقِ الدُّنْيَا  
 وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ یعنی آنها که ایمان  
 آوردند و اندوخته گیر کار بودند انداز برای ایشانست بشارت در دنیا  
 دنیا و در آخرت و آنست فوز عظیم و در روایت معتبر و یک فرمود که  
 چون بان محضر بند میشود رسول خدا و امیرالمومنین حاضر میشوند و رسول خدا  
 و دوست راست او می نشیند و حضرت امیرالمومنین در دست چپ او  
 و حضرت رسول با و میفرماید آنچه امید داشتی در پیش روی تست از آن  
 می ترسیدی از آن این که دیدی پس بهشت را برای او می کشانند

و میگویند این منزل قسرت و رنج است اگر میخواهی ترا بر میگردد و انجم بدینا و آنچه  
 خواهی از طلا و نقره بخواهی هم او کوید مرا حاجتی نیست بدینا پس در آنوقت  
 رنگش سفید میشود و جنبش عرق میکند و لبهایش بهم کشیده میشود و بینی او دراز شود  
 و آب از دیده اش روان میگردد و چون جان از بدنش بیرون افتد باز  
 دنیا را بر او عرض می کنند و او اختیار آخرت میکند پس روح با اوست  
 و او را غسل میدهند با آمه ها که غسل میدهند و میگردانند بدن او را با آمه ها که میگردانند  
 و چون او را کفن کردند و در جنازه گذاشتند و جنازه را برداشتند بجا  
 و پیش آنجا عمت می رود و ارواح مومنان با استقبال او می آیند و بر او  
 سلام میکنند و بشارت میدهند او را با آنچه حق تعالی از برای او مهیا کرده است  
 از نعم بهشت چون او را در قبر گذاشتند روح را با او بر میگردد و اندک از سر او  
 تا گردن او سوال می کنند از آنچه میداند از اعتقادات حق چون جواب  
 در بهشت را بر روی او میکشایند پس داخل میشود و بر او در قبر از نعم بهشت  
 و خوشی و بوی خوش آن ایضا بگویند معتبر از آنحضرت منقول است که خطای  
 بشعیان نمود و فرمود بجهنم که خدا اعمال را از شما قبول می کند و بشعیان  
 می آید و پس چون جان من بخلق او میرسد شاد و خوشحال میشود و می بینم  
 آنچه موجب روشنی چشم اوست چون مختصر میشود حاضر میگردد و نزد او رسد  
 و امیر المؤمنین<sup>۳</sup> و جبرئیل و ملک موت علیهم السلام پس حضرت امیر المؤمنین<sup>۳</sup>  
 نزدیک می آید و میگوید یا رسول الله این شخص دوست ما اهل بیت<sup>۴</sup> بود  
 او را دوست دار و رسول خدا جبرئیل<sup>۵</sup> میگوید که این خدا و رسول اهل بیت<sup>۶</sup>

دوست میداشت پس او را دوست برادر و جریئل ملک موت میگوید  
 که این دوست میداشت خدا و رسول و اهل بیت او را دوست دارد و با او  
 رفیع و مدارا کن پس ملک موت نزد یک او آید و گوید ای نبی خدا ای کار  
 چیز که آن کردن خود را از عذاب خدا ازا و کنی و امان یافتی و بنیاد  
 شدی تا این از آتش جهنم و چنگ ندوی در عصمت که بی درزند کافی و سزاگو  
 بی پرسد که آن کدام است مومن گوید ولایت علی ابن ابی طالب علیہ السلام  
 ملک موت گوید راست گفتی آنچه از ان می ترسیدی خدا ترا از ان امان  
 و آنچه امید داشتی یافتی پس بشارت با و برابر یافت سلف صالح را و رسول  
 و علی و فاطمه و امامان از نوریت ایشان پس جان او را قبض میکند بر حق  
 و مدارا و آسانی پس کفن و حوط او را از بهشت می آورند و حوط او اند  
 شک خوشبو تر خواهد بود و حلقه زردی از حلقه های بهشت بر او بپوشانند  
 و چون او را رقبه که دارند و ری از و رهای بهشت برای او بکشایند که از شمیم  
 کلهای بهشت بر او داخل شود و از پیش رویش دست راست چپش  
 بقدر یکماه راه بکشایند و با و بگویند بخواب مانند خوابیدن امامان و حلقه خود  
 پس با و بگویند بشارت با و ترا بروح و ریحان و جنت نعیم و پروردگاری  
 که بر تو غضبناک نیست پس یارت میکند آل محمد و اوستائشای رضوان  
 و با ایشان میخورد از طعام ایشان میاشامد از شرب ایشان با ایشان  
 سخن میگوید و در مجالس ایشان تا وقتی که قائم مآل ظاهر شود و چون آنحضرت غایب  
 شود حق تعالی ایشان را بسوخت گرداند با او تلبیه گویند و چون کافر امر



رسید باز رسول خدا و امیرالمومنین و جبرئیل و ملک موت حاضر شدند  
 و او پس علی نزدیک آید و گوید یا رسول الله این دشمن با اهل بیت بود  
 و را دشمن دار و رسول خدا باز جبرئیل گوید که این دشمن خدا و رسول خدا  
 اهل بیت رسول بود او را دشمن دار و جبرئیل ملک موت گوید این  
 دشمن خدا و رسول اهل بیت بود او را دشمن دار و جانش را بخت  
 و شواهدی بگیر پس ملک موت نزدیک او رود و گوید ای بنده  
 خدا یا در زندگانی دنیا گرفتاری چیزی را که خود را از کرد و عذاب خدا دور  
 نوری گرفته برات بیزاری خود را از آتش جهنم متمسک شد  
 بصفت کبری گوید نه ملک موت گوید شارت با ترا ای دشمن خدا بخت  
 عذاب او و آتش جهنم آنچه از آن می ترسیدی بآن سیدی پس  
 بان او را به نهایت عفت و شواری از بدن او میکشند و موکل میکشد  
 روح او سبب شیطان را که همه آب همان بروی او می اندازند  
 و از روح او متاذی می باشند و چون او را در قبر میکشند و در آن  
 درهای جهنم در قبر او می کشند که داخل میشود بر او زبانه و بوی جهنم  
 و اما ویش و را این باب بسیار است باید مجملاً بهمه اینها اقرار نمایند  
 و در مقام تفصیل آنها نباشند فصل چهارم در احوال عالم  
 برزخ است باید تصدیق کرد که عالم برزخ و ثواب عقاب آن با  
 بودن روح بعد از مفارقت بدن چنانچه سابقاً مذکور شد و سوال  
 و محکوم و دیگر بدانکه برزخ مابین موت را میگویند تا قیامت و چون

در قبر که دارند و ملک می آیند از برای سوال و حق متعالی روح  
 او را یاد بر میگردد اند از سر تا کمر و او را می نشاندند و از سوال می کنند  
 و جمعی را که از ایشان سوال می کنند بعضی از ایشان بعد از سوال در رحمت  
 و نعمت اند و بعضی در عذاب شدت و سوال و مضطرب و فشار قبر در این است  
 و سایر امور بر بنیاد روح است و تفصیل این مطالب در ضمن چند فایده  
 بیان میشود فائده اولی در بیان بقای روح است و بر بنیاد بدانکه  
 شکی نیست در باقی بودن روح بعد از مفارقت از بدن و آیات و شواهد  
 و اخبار متواتره مذکور است حق تعالی سزا می دهد که آنجا که گشته شده اند  
 و راه خدا بروند بلکه زنده اند نزد پروردگار خود و در حالتی که روزی او  
 میشوند و شاد اند با آنچه خدا با ایشان عطا کرده است از فضل خود و شاد  
 می باشند از برای سونمانی که لحق نشده اند با ایشان و در عقب ایشان اند  
 باین گونه خونی برایشان نیست و اندوهناک نخواهند بود و در باب کنایه  
 کنندگان زکوة فرموده است تا وقتی که بیاید احدی از ایشان را مرگ گیرد  
 و در کار او بر گردان مراد بنیاید عمل شایسته بکنم در آنچه گذارسته ام  
 در عقب خود از مال دنیا پس فرمود کلامی تواند شد این بود سئو که این کلام است  
 که او میگوید و فائده نمی بخشد و در عقب ایشان بر زخمی هست تا روزیکه  
 در قیامت مبعوث شوند و در احادیث بسیار از طرق خاصه و عامه  
 مذکور است که بعد از مفارقت روح از بدن دنیا تعلق میگیرد و بعضی  
 مثل بدن دنیا که در لطافت مثل اجسام ملائکه و جن است و آن بدن جن گشت

نمیکند و پرواز میکند چنانچه مذکور شد و شیخ مفید بنده معتبر از یونس بن  
 نبیان روایت کرده است که گفت در خدمت حضرت صادق  
 بودم فرمود که مردم چه میگویند در ارواح مومنان بعد از مرگ ایشان  
 گفت میگویند در حوله مرغان بنشینند و گفت سبحان الله من کرامی تراست خدا  
 ازین چون وقت مرگ او در رسد می آیند نیزه او رسول خدا و علی و فاطمه  
 و حسن و حسین صلوات الله علیهم و با ایشان ملائکه مقربان خدا هستند اگر گویا  
 کردند از زبان او را بشهادت از برای خدا توحید و از برای پیغمبر نبوت  
 و از برای اهل بیت ولایت کواهی میدهند بر این رسول خدا و علی و فاطمه  
 و حسن و حسین علیهم السلام و ملائکه مقربان با ایشان و اگر زبان نبند شود  
 حق تعالی مخصوص بیکر و اند پیغمبرش را بی علم آنچه در دل است از این عقائد  
 پس آنحضرت شهادت میدهند باین و شهادت میدهند بشهادت  
 رسول و علی و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم و هر که با ایشانست از  
 ملائکه و چون حق تعالی قبض روح او نموده و روح بر دین روح را بنشیند  
 در صورتی مثل آن صورت که در دنیا داشته است میخورد و می آید  
 پس و ده که تازه بنزد ایشان میرود و می شناسند ایشان را بآن صورتی  
 که در دنیا داشته اند و این بابویه در امالی از رسول خدا صلی الله علیه  
 و آله روایت کرده است که آنحضرت در شب مراجعت گذشت بر مردی که  
 در زیر درخت نشسته بود و کودکی بسیاری بر دوش او بود و آنحضرت  
 از جبرئیل پرسید که این مرد پیر کیست گفت این پدر تو ابراهیم علیه السلام است

فرمود که این اطفال که نزد و را دین گسیخته گفت که اینها اطفال مومنان اند  
ایشان را عذا امید بود علی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام روایت  
کرده است که اطفال شیعیان ما را از مومنان ترست میکند فاطمه صلوات  
علیها مؤلف گوید که این سه حدیث احتمال تحسین روح و جسد ثنالی برود  
و از دو احادیث بسیار که در باب ظهور انبیاء و اوصیاء بعد از وفات ایشان  
واروده است مانند حدیث نمودن حضرت امیرالمومنین علیه السلام  
رسول خدا را بابو بکر در مسجد قبا و نمودن حضرت امام حسن حضرت امیر را  
باصحاب خود و دیدن حضرت امیر حضرت یوشع علیه السلام را و سخن گفتن  
با او و ملاقات کردن حضرت صادق حضرت باقر را و امثال اینها  
که در کتاب بصائر الدرجات غیر آن بطریق متعدده روایت شده است  
باین دو احتمال احتمال جد اصلی نیز وارد چنانکه شیخ مفید و جمعی از متکلمین و محدثین  
امامیه قائل اند که بعد از سه روز یا بیشتر از و اح مقدسه انبیاء و اوصیاء  
بجسد باقی اصلی معاودت می نمایند و ایشان را با آسمان می برند و دیدن  
حضرت رسول انبیاء را در شب معراج بر این محل کرده اند و حدیث مسخ  
شدن بنی امیه بصورت و زرع هر سه احتمال با و دار و اما در بعضی از انبیاء  
اصلی ظاهر تر است و از صحائف الابرار فضل بن شاذان روایت کرده است  
که حضرت امیرالمومنین علیه السلام در صحرائی بخت بر روی شک زده بودند  
قبضه گفت من جامه خود را در زیر تو بیندازم حضرت فرمود نه میت که تربت  
مومنی یا مرا حمت نمودن و مجلس مومنی و با او هم نشینی کردن اصعب بن

گفت تربت مومن را دانسته ام که بوده و خواهد بود مزاحمت و مجلس او  
 چه سنی دارد حضرت فرمود ای پسر نبأته درین صحرای روح هر مومن بنوشت  
 در قابها از نور بر بنبرای از نور حسن سلیمان نیز در کتاب مختصر از کتاب  
 قائم فضل بن شاذان این حدیث را روایت کرده است و در آخرش  
 زیاده کرده است که ای پسر نبأته اگر پرده برداشته شود هر آنکه خواهد  
 دید ارواح مومنان را که حلقه ها نشسته اند و بیدار یکدیگر میروند و یکدیگر  
 صحبت میدارند و روح هر مومن در این وادی است و روح هر کافر در  
 برهوت یمن است و اینها از کتاب شفا و جلاء روایت کرده است از حضرت  
 امام زین العابدین که میگویند روح مومن را در وقت غسل و اذان که آید  
 یغواهی ترابر کرد و اینم بسوی جسدی که در آن بودی گوید چه میکنم بلا و زیانکاری  
 و نعم زاده کنی از حضرت امام علی نقی روایت کرده است که خواب دیدن  
 در ادل خلق بنی آدم نبود و بعد از آن حادث شد رادی پرسید سبب حد  
 آن چه بود حضرت فرمود که خدا عز و جل ذکره رسولی فرستاد بسوی اهل زمان  
 و ایشان را خواند بسوی عبادت الهی طاعت او گفتند اگر ایگان را بکنیم از  
 برای ما چه خواهد بود توالت از ما بیشتر نیست و عشره ات از ما عزیز نیست  
 گفت اگر طاعت من می کنید خدا شما را داخل بهشت میکند و اگر معصیت من  
 می کنید خدا شما را داخل جهنم میکند گفتند جنبت ما چیست پیغمبر از برای ایشان  
 وصت کرد گفتند ما کی با شما میرویم گفت بعد از مردن گفتند ما میرویم و با  
 خود را که استخوان شده اند و بوسیده شده اند پس تکذیب ایشان بیاورد

و استخفاف ایشان بانحضرت بیشتر شد پس حق تعالی در ایشان خواب  
دیدن را احداث کرد آمدند به نزد آن پیغمبر خبر دادند با آنچه دیده بودند و  
تبعی که در این باب داشتند پیغمبر گفت خدا خواست حجت بر شما تمام کند اینها را  
بر شما وارد کرد و بعد از مردن ارواح شما چنین خواهد بود هر چند بدنهائی شما  
یوستیده باشند روحهای شما باین نحو معذب خواهند بود تا وقتی که بدنهائی  
شما مبعوث گردد و در محاسن بندگان صحیح از حضرت صادق علیه السلام  
روایت کرده است که گفت بایوب بصیر که هر که از شما بر اعتقاد و لایث و  
بیر شهید مرده است هر چند در میان سخت خواب خود ببرد و زنده است  
نزد خدا و روزی میخیزد و در احادیث بسیار وارد شده است که چون  
بزیارت قبور خویشان و برادران مومن میرود مطلع میشوند و افسس میکنند  
بشما و چون بر میگردند و در حشت بهم میرسند و گلینی بسند کا صبح  
از حضرت صادق روایت کرده است که مومن بزیارت اهل خود  
می آید و می بیند چیز را که دوست میدارد و از او می پویشاند آنچه را که است  
دارد و کاؤ بزیارت اهل خود می آید و می بیند آنچه را نمی خواهد و می بیند  
از او آنچه را میخواهد و بعضی در هر جمعی آیند و بعضی کمتر و بعضی بیشتر بقدر عمل ایشان  
و در روایت معتبر دیگر فسرده که هیچ مومنی کاؤ می نیست مگر در وقت  
زوال شمس بزیارت اهل خود می آید اگر مومن می بیند که اهل اعمال صالحه میکنند  
خدا را حمد میکند بر این اگر کاؤ می می بیند که ایشان اعمال صالحه میکنند موجب حشر او  
میکرد و در بسند کالموثق از اسحق بن عمار منقول است که گفت بخدایت

حضرت کاظم اعظم عن کرم که آیات زیارت اهل خود می آید فرمود بلی گفتیم در  
 در چند مدت فرمود در هفت یا ماهی یا سالی یکبار بقدر منزلت خود گفتیم بجهت  
 می آید فرمود بصورت مرغی لطیفی بر دیوار ایشان می نشیند و برایشان دست  
 می شود و اگر ایشان را بخیر و خوبی ببیند شاد می شود و اگر بشر و پریشانی می بیند غمزون  
 و غمگین می شود و بر او آیت دیگر فرمود که می آید بقدر فاضل خود و بعضی در هر روز  
 و بعضی در هر دو روز و بعضی در هر سه روز و کمتر ایشان در هر هفته وقت  
 زوال شمس یا متصل آن بصورت کبک یا کوه چکتر و با او ملکی می آید و با او مینانچ  
 باعث سرور است و از او می پوشاند آنچه باعث اندوه او است  
 و بر سبزه و دبا شادی و خوشحالی و اینها از حضرت صادق علیه السلام روایت  
 کرده است که از پروردگار خود مرخص می شود و حق تعالی دو ملک را با او می فرستد  
 و بصورت بعضی از مرغان می آید و بر خانه خود می نشیند و نظر میکند بسوی اهل خانه  
 و سخن ایشان را می شنود و جمع میان این احادیث را در کلمات مراتب القبول  
 ذکر کرده ام و سایر اخبار در بخارند کوراست و در حدیث معتبر منقول است  
 که ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام سوال کرد از ارواح مومنان بخود  
 در حجره چند اند و در بهشت می خورند از طعام آن و می آشامند شراب آن می گویند  
 پروردگار اقامت را از برای ما برپا کند آنچه ما را وعده کرده عطا کند و طاعت  
 کن آنچه ما را باول ما و ارواح مشرکان و آتش مغذ اند و میگویند پروردگار  
 بپایمان از برای ما قیامت را و آنچه وعده داده اوست عمل می آورد و طاعت می کند و آن  
 ما را باول ما پس از این احادیث متواتره معلوم شد که روح بعد از بدن باقی است

و ثواب و مناقب میباشد فی الجمله کائنات شائیه در بیان سوال مضطرب و ثواب  
و عتاب قبر است بدانکه اجماعی مسلمانان است که در قبر سوال می باشد  
و روح را از برای سوال به بدن بر میگردد و اندککه از ضروریات دین اسلام است  
و منکرش کافراست و این بوی از حضرت صادق روایت کرده است  
که کسی که پیر را انکار کند شیعه مانیت معراج و سوال قبر و شفاعت همچنین  
آمدن و ملک آن برای سوال متواتره و ضرورت و در اکثر اخبار و روایت  
که یکی منکر است و دیگری نگیرد و بعضی از روایات آورده شده است که نسبت بمؤمنان  
بشیر و بشیر است و نسبت بمنافقان منکر و منکر است زیرا که از برای مؤمنان بصورتها  
خوب می آیند و بشارت میدهند ایشانرا بشوایها و نعمتی آنها و از برای کافران  
و منافقان بصورتهای مهیب می آیند و ایشانرا وعید عذاب می کنند و مشهور است  
متکلمین باریه نیست که سوال قبر عام فیت بلکه مخصوص بمؤمنان و کافر محبت است  
و متضعفان اطفال و مجانین اسوالی نیست همچنین کسی را که بعد از گذشتن قبر  
تلقین کند از سوال نمی کنند چنانچه در روایت وارد شده است که چون او را  
تلقین کنند و ملک بگوید که میگوید بیا برویم تلقین حجت است که در شیخ شهبید علیه  
السلام گفته است که سوال قبر حق است اجماعاً هر کسی را که تلقین او کرده باشند و بعضی از ما  
در کتب خود روایت کرده اند از ابو امامه باہلی که رسول خدا فرمود که چون بمرد  
احدی از شما و خاک بر او بریزند پس یکی از شما نزد قبر او بایستد و بگوید ای فلان سپید  
فلان و نام او و مادرش را بگوید ای شغور و جواب نمیکوی پس بیا و دیگر بگوید او در  
من نشیند و بگوید ارشاد کن ما را چه ترا حجت کند پس بگوید بیا و او را از خاک و



که بان از دنیا بیرون رفتی شهادت بوحمد نیت خدا و رسالت محمد و بانکه  
 پسندیدی خدا را از برای پروردگاری و اسلام را از برای این خود و محمد <sup>خود</sup>  
 و تراز کمالی و دینی را امام خود پس نکر و نگیر میروند و میگویند ما چرا اینجا نرفته ایم  
 تلقین حجت او کردند و فرمود که اگر بایم مادرش را ندانند به حوائست دهند  
 و خلاف کرده اند و اینکه آید انبیاء و اصیاء علیهم السلام را سوال قبر میباشد  
 یا نه و تفکیر در این مسئله نمودن نیست که چه دم سوال انظر است و در سوال اطفال  
 نیز عامه خلاف کرده اند و انظر عدم سوال است شیخ مفید رضی الله عنه  
 در شرح عقائد صدوق گفته است که ارواح بعد از موت اجساد بر دو نوع اند  
 بعضی متعلق ثواب و عقاب میشوند و بعضی باطل میشوند و ثواب و عقاب را  
 نمی یابند و از حضرت صادق پرسیدند از کسی می میرد و در دایه دنیا روح او  
 در کجای می باشد حضرت فرمود که هر که میرد و او ماحصل ایمان باشد محضاً یا ماحصل  
 کذب باشد محضاً متعلق میشود روح او از امیکلی که در او بمثل آن در صورت و خبر  
 داده میشود با اعمال خود تا روز قیامت چون حق تعالی اراده نماید که آنرا  
 محسوس کند و آن روز قیامت افشا میکند جسم و بدن او را و بر میگردد روح را بدین  
 اصلی او و محسوس میکند و آنرا که جزای اعمال او را وافی و کامل بدو پس من  
 بعد از موت متعلق میشود از جسد خود و بجسدی که مثل آن جسد باشد در صورت پس او را  
 در جنتی چند از جنبت های دنیا میرند و تنعم می باشد و در انجا تا روز قیامت کافر  
 متعلق میشود روح او از جسد و بجسدی مثل آن بعینه می برند او را بسوی عقی  
 که مذنب باشد بان تا روز قیامت و شاهد این در مومن آنست که حق تعالی

فرموده است در باب مومن آل بسین باو گفته شد که داخل شود و بیست  
گفت ای کاشکی قوم من علم بهم میرساند تا مرزیدن پروردگار منی و بانگه او  
که و ایند مرا از آنها که گرامی داشته است و دلیل بر حال کار آنکه در باب  
فرعون اصحاب او فرموده است که آتش را بر ایشان عرض می کنند و با  
و پسین در روز قیامت میگویند داخل کنید آل فرعون را در شدیدترین عذابها  
و نوع دیگر آنست که سوال و عذاب و ثواب ایشان را نمی باشد و در احادیث  
از حضرت صادق علیه السلام وارد شده است که سوال قبر و رحمت مخصوص  
کسی است که محض ایمان داشته باشد یا محض کفر و باقی خلق را سوال و رحمت  
نمی باشد و در احادیث وارد شده است که انبیاء و ائمه علیهم السلام ارواح  
ایشان بابدنهای ایشان از زمین باسمان میروند و تنعم ایشان در بهنهای  
اصلی است که در دنیا داشته اند و این مخصوص ایشانست و در غیر ایشان  
نمی باشد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر که صلوات فرستد  
بر من نزد قبر من می شنوم آنرا و هر که صلوات فرستد بر من از دور بر من میرسد  
و فرمود که هر که صلوات فرستد بر من بیک مرتبه صلوات فرستم بر او و ده بار هر که  
صلوات فرستد بر من ده مرتبه صلوات فرستم بر او و صد مرتبه پس هر که خوا  
صلوات را بسیار بفرستد و هر که خواهد کم بفرستد پس باینکه آنحضرت که بعد از  
بیرون رفتن از دنیا صلوات او را می شنود و این نمی شود مگر بانکه نزد حق تعالی  
زنده باشد و همچنین ائمه هدی صلوات الله علیهم سلام کنند بر ایشان را از نزدیک  
می شنوند و از دور با ایشان میرسد و آثار صحیح از ایشان این منون وارد شده است

و حق تعالی فرموده است که شهیدان نزد خدا زنده اند و روزی ایشان  
 میرسد و روایت کرده اند که حضرت رسول ایتما در سرچاه بدر خطاب  
 کرد مشرکانی را که در آن روز کشته شده بودند و در چاه افکنده بودند  
 و فرمود که به تحقیق که شما ہم سایه بدی بودید از برای رسول خدا و را  
 از خانه او بیرون کردید و آن دیار خود را ندید پس اجتماع کردید بر عدو  
 او و با او جنگ کردید من عده پروردگار خود را حق یا نعم پس عمر با کس  
 گفت یا رسول الله خطاب تو صییت با مرده های که جان ایشان  
 رفته است حضرت فرمود پس کن ای پسر خطاب بخدا که توشنوا از انا  
 نیستی و نیت میان ایشان میان آنکه بگیرند ملائکه ایشان را بگزرا  
 آهنی مگر آنکه من و را از ایشان بگردانیم و منقول است که حضرت نیز المومنین  
 سوار شد بعد از انقضای حرب در بصره و در میان صفهای کشتگان سکیت تا رسید  
 بلعب بن سورتا بنی بصره که عمر او را نصب کرده و در فتنه بصره مصحفی بگردان انداخته بود  
 و اما اهل و با فرزندانش بجنگ آن حضرت آمده بود و همه کشته شدند

چون حضرت او را در میان کشتگان دید فرمود که او را بنشیند چون  
 نشاندند فرمود ای کعب من عده خدای خود را یا نعم که حق بود آیا تو  
 و عده خدای خود را یافتی که حق بود پس فرمود بخواب ای پسر و چون  
 رسید با او نیز چنین کرد پس مردی از اصحاب آنحضرت گفت چه فایده  
 دارد سخن تو با دگشته شده که سخن ترا نمی شنوند فرمود ای مرد بخدا  
 موکند که هر دو سخن مرا شنیدند چنانچه اهل قلب بدر سخن حضرت رسول

را شنیدند و اینها از جمله اخبار است که دلالت میکند بر آنکه بعضی از مرد  
 بر سیکر و دوسوی اوروج او از برای تنعم ایشان یا عذاب ایشان این عام  
 نیست و در هر که بمید و بلکه آن تفصیلی است که گفتیم تمام شد کلام شیخ  
 مفید رحمه الله و کلینی قدس سره احادیث بسیار از حضرت بیان  
 علیه السلام روایت کرده است که سوال کرده نمی شود در قبر کسی که  
 خالص کرده باشد ایمان را خالص کردنی و خالص کرده باشد کفر را خالص  
 کردنی و اما جماعت دیگر از ایشان نقل اند یعنی متعرض ایشان نمی شوند  
 و بندگان صحیح دیگر از آنحضرت روایت کرده است که سوال از کسی میشود  
 که غصه بر او واقع میشود و ایضا بندگان معتبر از آنحضرت روایت کرده است  
 که دو ملک می آیند که سمانند بکر و بکر سبوی میت در وقتی که دفن  
 صدای ایشان مانند رعد قاصص است و دیده های ایشان مثل شعله  
 زمین را اشکافند به قیثبهای خود و مویهای ایشان آنچنان که در میان  
 آنها راه میروند و سوال می کنند از میت که کیت پروردگار تو چیست  
 وین تو اگر مومن است میگوید خدا پروردگار من است وین من اسلام است  
 پس از او می پرسند که چه میگوئی در حق این مردی که در میان شما  
 بیرون آمد گوید که از محمد رسول خدا از من می پرسید گویند شهادت میدی  
 که او رسول خداست گوید که او ای میدهم که او رسول خداست پس  
 با او گویند بخواب خوابی که در آن آب پاشانی نباشد و قبر او را نه ذرع  
 کشته میکردند و از برای او در نه بری میباشند و جای

در بہشت می بیند و اگر میت کا فر باشد آن دو ملک بآن بہت برو دخل  
 میشوند و شیطان را در پیش او باز میدارند کہ دیدہ ہای او از مس سرخ است  
 چون آن سوا بہارا از او میکنند میگوید منید انم پس شیطان را با او میکذارند  
 و مسلط میکرد و اندر او در قبرش نود و نہ از دہاکہ اگر یکی از انہا بزمین  
 ہرگز گیاہ از زمین نہ دید و درمی از برای او بسوی جہنم میکشانید و جای خود  
 در انجائی بیند و ایننا از ابو بکر حضرمی روایت کردہ است کہ گفتم حضرت  
 صادق علیہ السلام کہتند آنہا کہ در قرآن ایشان سوال می کنند فرمود  
 کہ کسی کہ ایمان را خالص کردہ باشد و کسی کہ کفر خالص داشتہ باشد گفتیم پس  
 باقی این خلقت چہ میشود گفت بخدا سو کند کہ ایشان را او میکذارند و اعتقاد بآن  
 ایشان نمی کنند گفتیم از چہ چیز سوال می کنند گفت از حجت امامی کہ در میان  
 شماست پس از موسی می پرسند کہ چہ میگوی در حق فلان پسر فلان میگوید  
 او امام من است چون این را گفت میگویند خواب خدا در دیدہ ات  
 خواب استراحت بگذارد و درمی از بہشت برای او میکشانید و پیوستہ  
 نسیم بہشت بہ تختہ باد میرسد تا روز قیامت و از کا فر سوال می کنند کہ چہ  
 میگوی در حق فلان پسر فلان یعنی امام زمان کو یہ شنیدم او را بنید انم  
 کہت آن پس میگویند ہرگز ندانی و درمی از جہنم برای او میکشانید و پیوستہ  
 حرارت جہنم باو میرسد تا روز قیامت و بسند معتبر از حضرت کاظم  
 روایت کردہ است کہ سوال می کنند در قبر از موسی کہ کہت پور و کا  
 میگوید خدا میگوید بہت دین میگوید اسلام میگویند کہت پغیر تو میگوید محمد

یگوید کیت امام تو میگوید فلان میگویند چگونه دانستی این را میگوید  
 مری بود که خدا مراد است کرد آن و مراد ثابت داشت بر آن میگویند  
 و خواب بخوابی که خیالات پریشان و ران نباشد مانند خواب دائم  
 پس روی از بهشت برای او می کشایند که از ششم بهشت کلهای آن باو میرسد  
 پس میگوید پروردگار از زیقا است را تمام کرد آن شاید بابل مال خود  
 بر کرد و از کافری پرسند پروردگار تو کیت میگوید خدا میگویند پیغمبر تو  
 میگوید محمد میگویند دین تو چیست میگوید اسلام میگویند از بجا دانستی میگوید  
 زمر و م شیندم می گفتند من هم گفتیم پس کز می بر او میزنند که جن انس جمع  
 شوند تا بآزاد داشته باشند پس میگردد و چنانچه قطعی میگردد پس روح را  
 باو بر میگردد و اندو دل او را در میان دو لوح از آتش میگرداند پس میگوید  
 پروردگار اقیامت را دور کرد آن مولف گوید که این حدیث  
 دلالت میکند بر آنکه ایمان سنین بخدا و رسول باعتبار عدم ایمان با حق  
 و توسل با ایشان ظنی و تقلیدی بی ثبات است چنانکه در کتاب حسین بن  
 بسند صحیح از سیلمان بن خالد منقول است که گفت از حضرت صادق ع  
 پرسیدم از آنچه ملاقات میکند از صاحب قبر فرمود و دو ملاک هستند که ایشانرا  
 مشک و کیر میگویند می آیند تبر و صاحب قبر و از او سوال می کنند از رسول خدا  
 که آیا حق بود اگر اهل شک است میگوید نه می شنیدم که مردی می گفتند  
 رسول خداست نه می شنیدم که حق بود و یا دروغ بود پس بر او ضربتی می زنند  
 که اهل سموات و اهل زمین می شنوند که کلفان اگر صاحب یقین است نمی ترسد

و میگوید شهادت میدهم که او رسول خدا بود آمد بحدایت و دین حق  
 پس بای خود را در بهشت می بیند و قبر او را فراخ میکند و مانند میگوید  
 بنحواب رود و در نهایت استراحت و نیکویی و این بابویه از حضرت  
 امام موسی علیه السلام روایت کرده است که چون مومن بمیرد و مشقت  
 می کنند جنازه او را هفتاد هزار ملک تا قبر او و چون داخل قبر کنند منکر و نکیر  
 می آیند و او را می نشاند و میگویند کیت پروردگار تو و وصیت تو دین تو  
 و کیت پیغمبر تو میگوید پروردگار من خداست و محمد پیغمبر من است و اسلام  
 دین من است پس میکشاند قبر او را بقدر آنچه دیده و او کار کند و طعام  
 از بهشت برای او می آورند و داخل میکند و مانند بر او نسیم و گل بهشت را و آیت  
 معنی قول حق تعالی **فَاَكْمَلْنَا لَكَ ذِكْرَكَ** **كَانَ مِنَ الْمُقَرَّرِينَ**  
**فَدَخَلَ الْجَنَّةَ** یعنی در قبر و جنت نعلیم یعنی در آخرت و چون کافر  
 بمیرد مشامت میکنند او را هفتاد هزار ملک از زبانیه جهنم تا قبر او و او  
 سو کند میداد حاکمان جنازه خود را که او را بر کرده اند بعد ایتی که  
 همه چیز می شنوند بغیر جن و انس که مکلف اند و میگوید کاش مرا بازگشتی  
 بودی بدینا پس از مومنان میشدم و میگوید مرا بر کرده اند بسوی دنیا  
 شاید عمل شاید بکنم و آنچه گذشته ام پس زبانیه جواب او میکند  
 کلا این سخن است که تو میگوئی و ملکی ایشانرا ندانم که دروغ میگوید اگر  
 بر کرده و خواهد کرد یا آنچه او را نهی کرده اند از آن و چون او را داخل  
 قبر کنند و مردم از و منازقت کنند منکر و نکیر بیایند بسوی او و بدترین

صورتها و اورا بشناسد و سوال کند از او از رب او و دین او و کتاب او  
 پس از بانش مضطرب شود و نتواند جواب گفت پس خبری از عذاب الهی  
 بر او برزند که همه چیز از آن تیرسند پس باز از سوال کند که ید نیست انم  
 گویند هرگز ندانی و هدایت نیابی و دستکار فتوی پس وری از برای او  
 بسوی جهنم میکشایند و بوض نزل که از برای مهان میباشند جمیع  
 جهنم از برای او می آورند و نیست و از قول حق تعالی وَاَمَّا اِنْ كَانَ  
 مِنَ الْمَكِيدِينَ فَالَّذِينَ هُمْ عَنْ حَبْرِ مَعْنَى وَرَقَر وَتَصْلِيَةً جَهَنَّمَ بَعْنَى وَرَقَر  
 واما آنچه در قبر از او سوال میکنند معلوم است که سوال از عقائد ایمانی نمیکند خصوصا  
 امامت ائمه علیهم السلام و احادیث از طرق عامه و خاصه متواتر است که  
 در قبر از ولایت علی ابن ابیطالت سوال می کنند چنانکه شیخ یکتی  
 بسند مقبر از یونس بن عبد الرحمن روایت کرده است که من بخدمت  
 حضرت امام رضا ر فتم فرمود که علی بن ابی حمزه مرد گفت علی فرمود که داخل  
 آتش شد پرسیدند از او از امام بعد از پدرم گفت بعد از او امامی نبیدم  
 پس ضربتی بر او زدند که قبرش پر از آتش شد و بر روایت دیگر فرمود  
 که او را نشانند در تهرش پس سوال کردند از ائمه علیهم السلام نام همه را  
 تا اینکه بنام من رسید پرسیدند توقف کرد پس بر سرش ضربتی زدند که  
 قبرش مملو از آتش شد و در بصائر الدرجات از زین العابدین روایت کرده است  
 که حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود که چون بنده را داخل قبر می کنند  
 و او ملک بر او می آیند که اسم ایشان منکر و کبیر است پس اول چیزیکه سوال



میکنند از پروردگار دوست پس از پیغمبر او پس از ولی و امام او اگر جواب  
 گفت نجات یافت و اگر عاجز شد عذاب می کنند او را پس مردی گفت  
 اگر کسی پروردگار و پیغمبر خود را شناخت و ولی خود را شناخت چو  
 حال او فرمودند مذنب است نه ازینها است و نه از آنها و هر که را خدا  
 کمره کرد نمی یابی هرگز از برای او راهی بسوی نجات و گفتند بر رسول خدا  
 که یا بنی ایند کمیت دلی فرمود که درین میان لی شماعلی است بعد از او وصی  
 و از برای هر زمان عالمی می باشد که خدا با و محبت تمام میکند بر خلق تا آنکه نگویند  
 چنانکه کمره آن پیش از ایشان گفتند در وقتی که انبیای ایشان رفتند پروردگار  
 چراغ فرستاد و بسوی ما رسولی پس متابعت کنیم آیات نر از پیش از آنکه  
 مذلت و خواری بابرسد و ضلالت ایشان آن بود که آیات را که او صیبا  
 باشند ندانستند پس حق تعالی در جواب ایشان فرمود بگو همه انتظار  
 می کشیم پس شما نیز منتظر باشید پس من و وی خواهید دانست که کمیت اصحاب  
 صراط سوی یعنی راه راست و کمیت آنکه هدایت یافته است و تریب انتظار  
 ایشان آن بود که می گفتند در کار فیت ما را طلب شناختن او میا تا آنکه آما  
 را بشناسیم پس خدا تغییر و سرزنش کرد ایشان را باین اصحاب صراط او صیبا  
 اند که بر صراط می ایستند و داخل بهشت نمی شود و مگر کسی که ایشان را شناسد  
 و ایشان او را نشناسند و داخل جہنم نمی شود و مگر کسی که ایشان او را شناسد خود  
 ندانند و او ایشان را با ماست نشاسد زیرا که ایشان عرفای الهی اند که مردم را  
 بایشان شناسانند و گواه گرفت بر ایشان در وقتی که پیامها از ارواح

گرفت در روزیشان و وصفت کرده است ایشان را در کتاب خود و اینجا  
که فرموده است **وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ**  
یعنی بر اعراب ما بین بیست و پنجم مردانی چند هستند که می شناسند همه را  
بسیاری ایشان ایشانند که این موالات و دوستان رسول خدا کواهد است  
بر ایشان از برای ایشان از بنده کان عهد و پیمان گرفته است که اطاعت ایشان  
کنند و رسول خدا نیز پیمان گرفت از مردم که اطاعت ایشان بکنند چنانچه  
حق تعالی فرموده است **فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ**  
تا آخر دو آیه یعنی پس چگونه خواهد بود حال مردم در وقتی که بیاوریم ابراهیم  
کواهی را و بیاوریم ترا کواهد بر این کواهان و را از روز خواهند خواست و  
از روز خواهند کرد آنها که کافرشده اند و نافرمانی رسول کرده اند و از اطاعت  
آویسا و در سائر امور که کاشش باز بین کیسان بموار میشوند و گمان نکنند و از  
سخنی را از خدا یا گمان نمیکردند سخنی را از خدا و رویا و نشا و ان بن جبرئیل در  
فضائل و غیره روایت کرده اند که چون فاطمه بنت اسد مادر حضرت امیر المومنین  
علیه السلام اعلی ارتحال نمود حضرت امیر گریان بخدمت حضرت رسول آمد  
حضرت فرمود چه سبب می خدایم که دیده بای ترا نگر یاند گفت والده ام  
فوت شد حضرت فرمود بلکه والده من فوت شده است او اول خود را  
بسمه پدید داشت و ما سیر میکرد و او لا و خود را زوایده مریید داشت  
و ما در غن می یافت و الله که در خانه ابو طالب بکشد خست خراب و سبقت میکرد  
و ما در او از برای من می چید و از پسر عثمان بن نهان میکرد و از برای من پسر

حضرت برخواست و متوجه تهنیزاوشد و پیراهن مبارک خود را داد که او را  
 در آن کفن کردند و در حالت تشییع جنازه او قدم را آهسته میگذاشت  
 و بتائی میرفت و پا برهنه میرفت و در نماز او هفتاد و یکبار گفت و در قبر او خوابید  
 و بعد از آن بدست کریم خود او را در لحد خوابانید و شهادت تلقین او کرد  
 و چون قبرش را پر کردند و مردم خواستند که بر گردند سه مرتبه گفتند سپهر  
 نه جعفر و نه عقیل سپهر تو علی ابن ابیطالب چون بر گشتند مردم گفتند یا رسول  
 درین جنازه کاری چند کردی که در جنازه های دیگر نمیکردی فرمود اما بتائی  
 رفتن من از برای از دعام و کثرت ملائکه بود و هفتاد و یکبار گفتن از برای آن بود  
 که هفتاد و یک ملائکه بر او نماز کردند و اما اینکه در لحدش خوابیدم از برای آن بود  
 که در حال حیات او مغفله قبر را ذکر کردم گفت و اضعناه پس در لحدش خوابیدم  
 که زمین او را انفسار داد و اما اینکه کفن کردم او را به پیراهن خود از برای آن بود  
 که روزی در حال حیات او قیامت را ذکر کردم و گفتم مردم عریان محشور  
 خواهند شد گفت و اسواتما او را به پیراهن خود و کفن کردم که پوشیده محشور گرد  
 و اما اینکه گفتم با او اینک اینک برای آن بود که دو ملک آمدند و از او سو  
 کردند از پروردگارش گفت خدا پروردگار من است گفتند کسیت پیغمبر محمد  
 پیغمبر من گفتند کسیت لی تو و امام تو پس من کرد و از آنکه بگوید فرزند من پس  
 با او گفتم بگوید فرزند تو علی ابن ابیطالب پس خدا دیده او با من روشن کرد  
 مؤلف گوید که این حدیث دلالت میکند بر آنکه از امامت امام پیش  
 از زمان هاشم نیز سوال میکنند و باید مخصوص کسی باشد که علم با امامت او بجهنم

باشد محفلت که مخصوص مقربان باشد یا مخصوص حضرت خاتمه باشد از برای  
 اظهار جلالت او چنانچه آخر حدیث اشعار با ندارد و دلگشایی بسند معتبر حضرت  
 صادق علیه السلام روایت کرده است که میت مومن را چون از خاکش  
 بیرون می آورند شایعت میکنند او را ملائکه تا قبر او و از دو حام می کنند بر و تا او را  
 بقیعش میرسانند و چون بقیعش سید زمین باو میگوید مر جبا خوش آمدی بیوی  
 اهل خود آمدی بخدا سو کند که دوست میداشتم که مثل تو کسی بروی من راه  
 رود و خواهی دید که با تو چه خواهم کرد پس قبر او را می کشایند بقدر انگه چشم او گشاید  
 و داخل میشوند بر او و دو ملک قبر مگر و دیگر و سوال می کنند از او گیت پروردگار  
 او میگوید خدا میگوید چیست دین تو میگوید اسلام میگویند گیت پنیر تو میگوید محمد  
 میگویند گیت امام تو میگوید فلان پس منادی از آسمان ندا میکند که راست گفته  
 بنده من از فرش های بهشت در قبرش بکبترانید و درسی از بهشت بسوی قبر  
 بخشایند و از جامه های بهشت بر او بپوشانند تا بیاید بنزد ما و آنچه نزد ماست  
 از برای او بهتر است پس باو بگویند بخواب مانند خواب نوداما و بخواب  
 خوابیدنی که در آن خواب پریشانی نباشد و اگر کافر باشد ملائکه شایعت می کنند  
 تا قبر او زمین باو گوید لامر جبا بجای بدی آمدی و الله که من دشمن میداشتم  
 که مثل تو کسی بروی من راه رود البته خواهی دید که با تو چه خواهم کرد پس بگویند  
 بیکر و دینش را و اقامتخواهنهای پهلویانش بیکدیگر می سپید پس مگر و دیگر بر او  
 داخل میشوند بغیر آن صورت که بر مومن داخل شدند و او را می نشانند و روح  
 تا که باو بر میگردانند و میگویند پروردگار تو گیت پس او مضطرب میشود و میگوید

می شنیدم مردم می گفتند میگویند هرگز ندانی و همچنین از پیغمبر و امام می پرسند  
و همین جواب را بگو پس از آسمان ندا میرسد که دروغ گفتند بدین  
قبرش را از آتش و بپوشانید او را از جامه های آتش و بکشاید از برای او دوری  
سبوی آتش تا بپاید بسوی ما و آنچه نزد ماست بدتراست از برای او از این <sup>جای</sup>  
پس سه مرتبه که از آتش بیرون میزنند که در هر مرتبه آتش از قبرش پرواز میکند و اگر  
آن عزت را بر کوه های تهامه بزنند همه ریزه ریزه می شود و تسلط میگرداند  
خدا بر او در قبرش ما را که او را سخت میکزند و میدهند و شیطان او را بفرماید  
می آورو و صدای عذاب او را می شنود هر که خدا خلق کرده است که چون <sup>کس</sup>  
و بدستیکه می شنوند صدای گفتنهای شایعیت کنندگان خود را و صدای <sup>نزد</sup>  
و سبهای ایشان را و این است معنی قول حق تعالی وَ يَلْقَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا  
تا آخر آیه که تفسیر ظاهرش آنست که ثابت میدارد حق تعالی آنها را که ایمان آورده  
بقول اعتقاد ثابت و زنده کافی دنیا و در آخرت و همراه میکند و بخود و میکند  
ظالم را و میکند خدا آنچه میخواهد و ایضا بنده معتبر از حضرت صادق علیه السلام نقل  
که پس موضع قبری نیست که آنکه هر روز سه مرتبه بگوید منم خانه خاک منم خانه باغ منم  
که م و بهر وایت و بگوید منم خانه غنیمت منم خانه وشت منم خانه که م منم باغی  
باغبانی نیست یا کوالی که کوالیهای جنم پس در حدیث اول فرمود که چون اهل  
آن میشو و بشو و من بگوید خوش آمدی و نزد اهل خود آمدی تا آخر آنچه در حدیث  
سابق گذشت تا آنکه فرمود که از برای او دوری می کشانند که جای خود را همیشه  
می بیند پس نهان در مردی بیرون آید که دیده بای او از آن نیکوتر چیز می بیند

مسیح و من کو یابی بنی خدایم که از تو نیکوتر خیزی ندینم که من اعتقاد نیکم  
 که تو داشتی و عمل صالحم که تو میکردی پس بگیرند و خوش را و در آن نیکه و در  
 با و نموده بودند بگذارند و بگویند خواب با دیده روشن پس پیوسته  
 نسیمی از پشت بید و برسد که لذت و خوشبختی او را بسیار تا مبعوث کرد و در  
 قیامت چون فراخ قبر شود و گوید لامر جنای پس او را فشاری بد که استخوانها  
 او را ریم کند و باز بحال اول برگردد و دوری از برای او بسوی تشکش کشانند  
 و ازان و مرغوی بیرون آید که هرگز بآن بد صورتی و قباحست نظر ندیده باشد  
 پس گوید من آن عمل بدم که میکردی آن اعتقاد خبیثم که داشتی پس روح او را در همان  
 که با و نموده بودند در آتش بگذارند و پیوسته نغمه از آتش بدنش رسد و  
 و حرارت آنرا بد خود یا بد تار و زیکه مبعوث شود و مسلط گردانند بر روح او  
 شصت و نه مار عظیم که او را کزند و کوشش را دارند که اگر یکی ازان مار را بر روی زمین  
 بد هرگز گیاه ازان نرود و بعضی از عامه از ابو هریره روایت کرده اند و در  
 قول حق تعالی یُنَبِّئُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّانِيَةِ که قول ثانی  
 شهادتین است و فی الاخره در قبر است و و ملک داخل می شوند  
 و سوال می کنند از رب و از نبی و از قبله و از امام و امام علی است و یُصَلِّ  
 اللَّهُ الظَّالِمِينَ یعنی در قبر گمراه میکنند خدا را از ولایت علی که جواب نمی گویند  
 در وقتی که از امام سوال می کنند و انیت از حضرت رسول روایت کرده  
 که خدا را و ملک هست که ایشان را که و نیکر میگویند نازل میشوند بر سر قبر  
 و سوال میکنند از او و پروردگار او و پیغمبر او و دین او و امام او اگر حق جواب

اورا بھلا کہ نعیم تسلیم می کنند و اگر عاجز شد از جواب اورا بھلا کہ عذاب تسلیم می کنند  
و از بعض روایات ظاہر میشود کہ از بعضی از اعمال نیز سوال میکنند چنانچہ کلینی از حضرت  
صادق علیہ السلام روایت کرده است کہ سوال کرده میشود میت و رقبہ  
از پنج چیز از نمازش و زکوٰۃ اش و حبس و عودہ اش و از ولایت ما اہل بیت  
پس میگوید ولایت از کنار قبر بان چہار و یکہ کہ ہر نقشی کہ ورثا باشد بر من بہت  
کہ تمام کنم و ایضاً از آنحضرت روایت کرده است کہ چون میت من داخل قبر  
میشود نماز از جانب راست می آید و زکوٰۃ از جانب چپ برپدر و مادر و برادر  
مشرقت میشود و صبر بکناری می رود چون و ملک داخل می شوند کہ سوال کنند  
صبر میگوید بانماز و زکوٰۃ کہ در یابید صاحب خود را و اگر شما عاجز شوید من اورا  
در می یابم و در تفسیر امام حسن عسکری علیہ السلام مذکور است کہ حضرت امیر المومنین  
علیہ السلام فرمود کہ ہر کہ تقویت کند شیعہ ضعیفی را کہ حجت بر نو اصبت بخاند  
تمام کرد و حجت اورا بر ما بھی تمام کند حق تعالی در روزی کہ اورا داخل قبر  
می کنند تلقین میکند کہ بگوید خدا پروردگار من است و محمد پیغمبر من است و علی ولی  
امام من است کعبہ قبلہ من است قرآن سرور و شادی من ذخیرہ آخرت  
من است و مردان زمان مومن مومنہ برادران خواہران من اند پس  
حق تعالی میفرماید کہ حجت خود را بیان کردی واجب شد از برای تج اعمالی درجا  
بہشت پس در انوقت قبرش بہترین باغستانہای بہشت میگرد و در محاسن  
بسنجید از آنحضرت روایت کرده است کہ چون مومن می میرد با او داخل  
شود در قبرش شش صورت کہ یکی از انہا خوش رو تر و خوش ہئیت تر

و خوشبو تر و پاکیزه تر است از باقی صورتهای پس کی از آنها و جابجاست  
می ایستد و یکی در جانب چپ و یکی در پیش و یکی در پس پشت و یکی در پائین پا  
و آنکه خوش صورت تر است در بالای سر پس سوال کنید اب از هر جهت  
که می آید آنکه در آن جهت ایستاده است مانع میشود پس آنکه از همه خوش صورت  
تر است بسائر صورتهای میکشد و شما گفتمید خدا شمار را جزای خیر و هدایا از جانب  
صاحب جانب راست کوید من نمازم صاحب جانب چپ کوید من کرم  
آنکه در پیش و است کوید من برونه ام آنکه در عقب است کوید من حج و  
عمره ام و آنکه در پائین پا است کوید من بر و احسان و برادران مومن ام  
پس آنها گویند با تو گفتمی که از همه ما بهتر و خوشتر و تر و خوشبو تری کوید من لایق  
آل محمد ام و این بابویه رحمه الله علیه بسند معتبر از حضرت علی ابن حسین علیهما السلام  
روایت کرده است که آنحضرت در هر جمعه در مسجد رسول مردم را غنچه  
میکرد و از جمله آن غنچه این بود ای فرزند آدم اجل تو سریع ترین چیز است  
بسوی تو نوزد یک است که ترا و ریابد و ملک الموت قبض کند روح ترا و برو  
بسوی نخلی تنه پس بر کرد و اند بسوی نخلی روح ترا و بیایند بسوی تو منکر و بکیر از برای  
سوال تو و امتحان شدیدی تو و بدستی که اول چیزی که از تو سوال میکنند از پیش  
که آن اعتقاد داشته و از کتاب تست که تلاوت میکرد و از امامی است  
که ولایت او را اختیار کرده بودی پس می پرسند از نعمه تو که در چه چیز فانی  
کردی و از مال تو که از کجا کسب کردی و در چه چیز تلف کردی و پس صحبت خود را  
بکیر و مهیا شو جواب را پیش از امتحان سوال اگر مومن و پرهیزکاری عاری



بدین خود و متابعت ائمہ صادقین کرده و موالات با اولیاء و دوستان خدا  
 کرده و حاجت ترا تلقین تو میکند و زبانت را گویا میگرداند بصواب  
 پس اب را اینکو میگوئی و بشارت میدهند ترا بهشت خوشنودی خدا  
 و زمان نیکو رود و خوشش خود استقبال میکنند ترا ملائکہ بروح و ریح  
 و اگر چنین نباشی زبانت مضطرب میشود و محبت تو باطل میشود و گور میشو  
 از جواب بشارت میدهند ترا بآتش استقبال می کنند ترا ملائکہ بزر  
 جیم و سوختن حجیم و اما نقطه قبر و ثواب عتاب آن فی الجمله اجماعی  
 جمیع مسلمانان است چنانچه سابقاً مذکور شد و از احادیث معتبره نقل  
 میشود که نقطه قبر در بدن صلی است و عام نیست تابع سوال قبر است و کسی را  
 که سوال نکند او را نقطه نمی باشد و علی بن ابراہیم گفته است در تفسیر  
 وَمِنْ دَرَائِمِهِمْ بَنَازُخٌ اِلَیَّ یَوْمَ یُبْعَثُونَ برزخ امر بین است  
 و آن ثواب عتاب در ما بین دنیا و آخرت است و این روایت میکند  
 قول کسی را که انکار عذاب قبر و ثواب عتاب پیش از قیامت امری است  
 و حضرت صادق علیہ السلام فرمود بخدا سو کند که نمی ترسیم بر شما مگر برزخ  
 و اما در وقتی که در قیامت کار با ما باشد ما او لایم شفاعت شما از حق  
 و دیگران از حضرت صادق روایت کرده اند که چون سعد بن ابی وقاص  
 بر حجت الہی و اصل شد حضرت رسول امر فرمود که او را غسل دادند و کفن  
 و حنوط کردند و چون جنازه اش را برداشتند حضرت بی کفش دروا  
 با جنازه او روان شد و گاه جانب راست بناه را میگردانت و گاه

جانب چپ چون به قبر رسید حضرت خود داخل قبر او شد و بدست مبارک  
خود او را در لحد گذاشت داشت به او درست چید و فرج را با بکل شک  
محکم میکرد و چون فارغ شد فرمود که میدانم که او در قبر می پوشد و لیکن خدا دوست  
که کسی که کاری کند محکم کند پس مادر سعد گفت ای سعد کور ابا و ترا بهشت حضرت  
فرمود ای مادر سعد خرم کن به پرو و کار خود به رستی که بعد فشاری در قبر  
پس صحابه گفتند یا رسول الله از برای سعد کاری چند کردی که از برای دیگر  
نکردی فرمود چون ملائکه بی کفش و رداء و رنجه از او می رفتند من تا سی ایشان  
کردم و دستم در دست جبرئیل بود هر جا را که او می گرفت من میکردم و گفتم  
آنچه نسبت با او عمل در وی فرمودی که نفع به او رسید فرمود بلی با او شش کج خاکی میکرد  
و برواست میکرد و زبانش ناطق بود با او شش و در کتاب حسین بن سید اشتر  
موافق عید اسلام روایت کرده است که چون سعد را دفن کردند  
حضرت رسول خطابی با و کرد و دوستی بر قبرش مالید و پشت مبارکش لرزید  
و گفت یا سعد چنین میکنند چون از خیالت سوال کردند فرمود که هیچ نمویی  
مگر آنکه فشاری در قبر او رami باشد و کلینی بسند سوثق از حضرت باقر روایت  
کرده است که چون بقیه دختر حضرت رسول بزرگ و ضرب شتان به علم نقل  
رحلت نمود حضرت بر سر قبر او حاضر شد و حضرت فاطمه صلوات الله علیها  
در کنار قبر ایستاده بود و آب دیده مبارکش در قبر میرسخت و حضرت  
آب دیده او را به جامه خود می گرفت و دعا میکرد پیش فرمود که من شغف او را  
میدانم از خدا سوال کردم که او را از نفع قبر امان بده و اینها بسند صحیح است

کرده است که یونس از حضرت امام رضا سوال کرد و از کسی که او را برکشید  
 باشند آیا عذاب قبر باو میرسد حضرت فرمود بلی خدا هو ارا امر میکند که او را  
 بفشارد و در روایت دیگر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است  
 که حضرت فرمود پروردگار زمین پر در کارها یکی است و حی میکند و هوا پس فشار  
 او را بدتر از نقطه قبر و ابن بابویه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است  
 که حضرت رسول فرمود که عیسی کذشت بقبری که محبتش را عذاب میکردند  
 پس سال دیگر بر همان قبر کذشت و او را عذاب نمیکردند از حق تعالی سوال کرد  
 از سبب او وحی کرد باو که ای روح الله فرزندی از او بالغ شد و راه  
 را اصلاح کرد و قیمتی را جاداد و رعایت کرد من او را آمرزیدم بگوید  
 فرزندان و آئینا از ان حضرت روایت کرده است که حضرت رسول  
 فرمود که نقطه قبر از برای مومن کفاره است از برای انچه از او صادر شده است  
 از ضائع کردن نعمتهای خدا و آئینا از ان حضرت روایت کرده است  
 که هر که بمیرد ما بین زوال شمس و زرخش تار و ال شمس و زجبه از مومنان  
 خدا او را پناه دهد از فشار قبر و بر روایت دیگر هر که در شب جمعه در زجبه بمیرد  
 فشار قبر و عذاب قبر از او دور گردد و علی بن ابراهیم بن سنان کا لیح روایت کرده است  
 از حضرت صادق علیه السلام که چون از کافر سوال کنند در قبر و گویند نم  
 ضربتی بر او بزنند که هر که خدا خلق کرده است بشنود بغیر انسان مسلط کردند  
 بر او شیطان را و دیده بای او مانند مس سنج باشد و گوید باو که من بر او تلوام  
 و مسلط کردند بر او ما را و عقربها را و قبرش بر او تار یک شود و او افشاری میشوند

که دندبای هر طرف در دندبای طرف دیگر داخل شود و در روایت دیگر فرمود که اگر دشمن خدا باشد و جواب با جواب نکوید بر او ضربتی زنند که هر دایه که خدا خلق کرده است از آن بترسد بغیر جن انس پس درسی از برای مسوی جنهم کشایند و باو کینند بخواب به بدترین احوال پس جای او تنگ شود مانند تنگی مرنیزه و در میان آهن حتی آنکه مغز سرش از ناخن های پایش برود و خدا مسلط گرداند بر او مارها و عقربهای زمین را که او را بدرند تا وقتی که خدا او را بموت گردانند و از بد عیالش آرزوی قیامت کند و کلینی رحمه الله از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هیچ پیغمبری نبوده مگر آنکه پیش از پیغمبری که سفند میچسبند و من نیز که سفند میچسبم قبل از نبوت و نظر میکردم بسوی شتران که سفندان که در چراگاه خود در غایت اذیت میچسبند و در اطراف شان چیزی نبود که آنها را از جا بدر آورد و ناله همدیگر میدادند و سر از چاربرمیداشتند و من تعجب میکردم از حال ایشان تا آنکه جبرئیل مرا خبر داد که در قبر کاو را ضربتی میزنند که جمیع مخلوقات صدای او را می شنوند و می ترسند پس در آنوقت دانستم که سبب قزع و خوف آنها آن بود است پس پناه برید بخدا از عذاب قبر و راوندی از حضرت باقر روایت کرد است که هر که رکوع خود را تمام بعل آورد و دشت قبر بر او داخل نشود و از این عذاب روایت کرده است که عذاب قبر سه حصه است ثلثی از برای غیبت است و ثلثی از برای نیمه و سخن چینی است و ثلثی از برای عدم احترام از بول است و در محاسن بسند موثق از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که عده عذاب

در بول است و علل الشرائع بسند صحیح از آنحضرت روایت کرده است  
 که مردی از یحیی بن زبیر را از علای بنی اسرائیل را در قبر نشان داد و گفت تمامه تا نزد  
 از عذاب الهی بر تو میرسیم گفت طاقت آن ندارم و پیوسته کم میکردند و طاقت  
 طاقت ندارم تا به یک تازیانه رسید باز گفت طاقت ندارم گفتند چاره چیست  
 گفت بچه سبب این را بر من نیز نیندکند از برای آنکه یکروز نماز بنی و وضو کردی  
 و بر نعیت و مظلومی گذاشتی و او را یاری نکردی پس یک تازیانه بر او زدند که  
 قبرش ملو از آتش شد و گمانی بسند معتبر از ابو بصیر روایت کرده است که  
 از حضرت صادق علیه السلام سوال کردم که آیا از نقطه قبر کسی نجات می یابد  
 فرمود که پناه می برم بخدا از آنچه بسیار کم است کسی که اذان را برای یابد بدینگونه  
 رقیه رضی الله عنهما را چون عثمان ملعون شهید کرد رسول خدا بر قبر او ایستاد  
 و سر بسوی آسمان بلند کرد و آب از دین های حق بنشین ریخت و بر دم گفت  
 بیا دم آمد آنچه اذان ملعون بر او واقع شد و رقت کردم از برای او و از خدا  
 رحیم و کریم سوال کردم که او را بمن بخشد و فشار قبر با او نرسد پس گفت خداوند  
 رقیه را بمن بخش از نقطه قبر پس خدا آن مظلوم شهیده را با بخشید و فرمود که رسول  
 در جنازه سعد بیرون آمد و هفتاد هزار کاشی جنازه او کرده بودند پس حضرت  
 سر بسوی آسمان برداشت و گفت که مثل سعد کسی بر او وضعه واقع می شود  
 ابو بصیر گفت خدای تو شوم شنیده ام که وضعه او برای آن بود که استخفاف  
 بول میکرد و از اذان کم میکرد حضرت فرمود معاذ الله چنین نبود بلکه بود مگر برا  
 آنکه با اهلش علق بی ساد میکرد پس حضرت فرمود که ما در سعد گفت که او را با و

ترا ای سعد حضرت رسول فرمود ای مادر سعد حتم مکن بر خدا که البته او از خدا  
 نجات یافته است ایضا بسجج از حضرت صادق علیه السلام ترا  
 کرده است که عمر بن زید بخدمت آنحضرت عرض کرد که من از شما شنیدم  
 که میفرمودید که همه شیعیان مادر بهشت اند هر چند کناه کرده باشند حضرت فرمود  
 که راست گفتم تب و آمد که همه در بهشتند گفتم فدای تو شوم بسیاری از کناهها  
 بکبیره است حضرت فرمود اما در قیامت پس همه شما داخل بهشت خواهید  
 بشفاعت پیغمبر مطهر و وصی واجب الاتباع او ولیکن آمدی ترسم بر شما  
 در برزخ گفت برزخ چیست فرمود قبر از روزی که می میرد تا روز قیامت  
 مولف گوید که از بسیاری از اخبار معتبره ظاهر میشود که مومن را ضلعه می باشد  
 چنانکه کلینی از ابو بصیر روایت کرده است که چون یمن را در قبر سکیدارند روح را  
 با عالی بدن او بیکروانند و سوال میکنند از او از آنچه میداند از عقاید حق چون جواب  
 گفت در روز بهشت بسوی قبر او می کشایند که داخل می شود بر او نور و  
 بوی خوش بهشت گفتم فدای تو شوم پس کجا است ضلعه قبر فرمود بهشت  
 بر مومنان از ضلعه چیزی نیست بخدا سو کند که زمینی که مومن بر روی آن می رود  
 خضر میکند بر زمین گیر که بر پشت مومن آید رفت و بر پشت تو راه رفت  
 و چون داخل قبر می شود زمین او را حطاب میکند که من ترا دوست میدارم  
 در وقتی که بر پشت من راه میری اکنون کار تو با من است میدانم با تو چه  
 بپشاده میشود از برای او بقدر آنکه دید و کار کند و جمع میان این اخبار در غایت  
 اشکال است مومن اصل بر یمن کامل اگر کنیم کامل تر از غایب است و در قیامت سعد بر جای که

بهم میرسد مگر آنکه فاطمه و رقیه را اهل کفر از باب احتیاط و اطمینان خوابیدن  
 و عاقل آمن باشد و گوئیم که مراد از مومن معصوم است کسی که تالی مرتبه  
 باشد مانند سلمان و ابوذر و امثال ایشان ممکن است که احادیث عدم ضعف مومن  
 محمول باشد بر عدم ضعف شدید و منافات با ضعف خفیه معاذ الله باشد  
 و در اخبار ضعف معاذ الله یعنی تخفیف آن است یا آنکه حمل کنیم بر عدم ضعف که بر وجه  
 غضب باشد و ضعف مومن بر وجه نیست است از برای آنکه قایل دخول بهشت کرد و  
 چنانچه ابتلاهای او ببلایای دنیا نیز ازین جهت است یا آنکه گوئیم در صدر اسلام  
 چنین بود که از برای غیر معصومین علیهم السلام بر وجه عموم بود و بعد از آن شدت  
 رسایل خدا و آئمه هدایتی از مومنان رفع شد و این به فریسی است اگر چه در بعضی  
 اخبار بعدی دارد و در حدیث حسن کمالی صحیح از زاده منقول است که گفت از جهت  
 امام باقر علیه السلام پرسیدم که جریده را چرا با میت میگذارند فرمود برای  
 عذاب و حساب از میت دور میشود ما دام که تراست همه عذاب یکروز  
 و یکساعت می باشد بعد از آنکه میت را داخل قبر می کنند و قوم بر میگرددند و  
 جریده را از برای این قرار داده اند که در آن ساعت عذاب نکنند و هرگاه  
 در آنوقت نشد انشاء الله تعالی بعد از شک شدن هم نمی شود مؤلف گوید  
 در توجیه این حدیث و احتمال است اول آنکه عذاب جسد اصلی در ساعت  
 اول می باشد دوم آنکه ابتداء عذاب در ساعت اول می باشد هرگاه  
 حق تعالی در آن وقت تفضل کرد و عذاب نکرد بعد از شک شدن انشاء الله تعالی  
 نمی کند و این بنا بر سرت فائده ثالثه در بیان محل است جسد مثالی

در عالم برزخ تکلیفی رحمه الله از جبهه عربی روایت کرده است که حضرت  
امیرالمومنین صلوات الله علیه فرمود که هر مومنی که بمیرد در بقعه از بقعهای  
زمین میگویند روح او را که طلق شود بوادئ السلام که صحرائی بخت افش  
و بدرستیکه آن بقعه ایست از جنت عدن <sup>فان</sup> ایشان روایت کرده است  
که شخصی بحضرت صادق علیه السلام عرض کرد که برادر من در بغداد است  
و می ترسم در آنجا بمیرد حضرت فرمود چه پروا داری هر جا خواهد بمیرد  
پنج مومنی در مشرق و مغرب زمین نمی نامد مگر آنکه خدا شتر میکند روح او را  
بوادئ السلام روای گفت بکاست وادئ السلام فرمود بیرون  
کوفه است گویائی نیم ایشانرا که حلقه حلقه شسته اند و با یکدیگر سخن میگویند  
و در اخبار بسیار وارد شده است که ارواح مومنان در زیر درخت  
می باشند و همیشه بر صفت بدنها و یکدیگر را می شناسند و از یکدیگر  
سوال میکنند و از طعام و شراب بهشت میخورند و می آشامند  
و میگویند ای پروردگار ما قیامت را از برای ما برپا دار و آنچه ما را  
و عده ما و عطا کردی آنرا ما را با ول ما طعن کرد و آن هرگاه روحی از ارواح  
برایشان آرد و شیخ و جمعی میشوند نزد او که سوال کنند پس بعضی میگویند که بگذشت  
الحال او را که از حول عظمی باشد است و چون امینان بهم میرسانند از  
هر یک از یاران اصحاب خود سوال می کنند اگر میگوید زنده است امیدوار  
میشوند که شاید از سعد باشد و بعد از مردن با ایشان طلق شود و اگر گفت  
مرده است میگویند رفت بر پامن بسوی جهنم و ارواح کفار آتش



مغذبانند و بر وایت دیگر عرض میکنند ایشانرا بر آتش جهنم میکشند  
 پروردگار اقامت را از برای ما برپا دارد و عید را بعلیها و روز را  
 بادل مالمحق کرده اند درین باب احادیث گذشته و کثینی بصدیح از  
 ضریس کناسی وایت کرده است که کنت از حضرت امام محمد باقر علیه السلام  
 کردم که مردم میکوبند که قرات از بهشت بیرون می آید و این چگونه است  
 و حال آنکه آب قرات از جانب مغرب می آید و چشمه ها و رودها در آنند  
 حضرت فرمود که خدا را بهشتی هست که آنرا خلق کرده است در مغرب  
 و آب قرات شما از آنجا بیرون می آید و بسوی آن بهشت بیرون میرود  
 ارواح مومنان از قبرهای خود در هر وقت شام و از میوه های آن بخورند  
 و تنعم میکنند و با یکدیگر ملاقات می کنند و یکدیگر را می شناسند و چون صبح طالع  
 از بهشت بیرون می آیند و در هوا مابین آسمان و زمین پرواز میکنند و می آیند  
 و می روند و چون آفتاب طالع رجوع بقبرهای خود میکنند و خبر از آن میگیرند  
 و در هوا با یکدیگر ملاقات میکنند و با هم آشنائی می کنند و یکدیگر را می شناسند  
 و فرمود که خدا را آتشی هست در مشرق خلق کرده است آنرا برای آنکه  
 ارواح کافران در آن ساکن شوند و بخورند از قوم آن می شناسند  
 از جیم آن در شب چون صبح طالع میشود از آنجا میروند و بادی که در  
 یمن است آنرا برهوت می نامند و از جمیع آتشیهای دنیا گرم تر است  
 و در آنجا می باشند و با یکدیگر ملاقات می کنند و یکدیگر را می شناسند و چون  
 شام میشود باز آتش بر میگردد و آنرا ایشان چنین است

تار و ز قیامت او ی پرسید که چگونه خواهد بود حال جسمی که بود حیات خدا و رست  
 حضرت رسول قائل اند از مسلمانان کناه کاری چند که می میرند و اعتقاد باما  
 ندارند و ولایت و امامت شمارانیدانند حضرت فرمود که آنها در قبرهای  
 خود هستند و بیرون نمی آیند و هر که از ایشان عمل شایسته داشته باشد و از او  
 عداوتی ظاهر نشود از قبر آنها را ای میکشایند بسوی همیشگی که خدا در مغرب خلق کرده است  
 و نسیمی بر او داخل میشود و تار و ز قیامت پس خط احسانات و سیئات او را حساب میکند  
 یا بهشت می برد و ایشان را یا جهنم پس ایشان بر قوت میمانند با مر خدا و همین عالمه  
 یکصد ضعفین ایمان اطفال او لا مسلمانان که بحد بوع نرسیده اند و اما انما صبا  
 از اهل قبله که در مذابح باطله خود تقصیب دارند پس نقبی میکشایند از قبرهای  
 ایشان بسوی آتشی که خدا در شرق خلق کرده است و از زبان و شر و دود و وفور  
 حیرم آتش بر ایشان داخل میشود و تار و ز قیامت پس باز گشت ایشان جهنم است  
 در آتش میوزند پس ایشان میکوبند کجاست آنکه میخواند بغیر از خدا یعنی کجاست  
 امام شما که او را امام قرار داده بودید بغیر از امامی که گردانیده است خدا او را  
 از برای مردم و ایضا روایت کرده است که از حضرت صادق پرسیدم  
 از نسبت آدم حضرت فرمود باغی بود از باغستانهای نیا که در آن قناب ما  
 طلوع و غروب میکرد و اگر ارجح است آخرت می بود هرگز از آن بیرون نمی آمد  
 و علی بن ابراهیم روایت کرده است در تفسیر قول حق تعالی وَ لَهُمْ فِيهَا زَوْجُهُمْ  
 فِيهَا بَلَدٌ مِّنْ عَشِيَّةٍ یعنی از برای ایشان بهشت روزی ایشان در باغ است  
 فرمود که این در بهشتها می نباشد است پیش از قیامت که ارواح بهشتیان با آنها

می برند زیرا که درجات خلعتاب ماه و با مد او سپین باشد ایستار است  
 کرده است در تفسیر قول حق تعالی **فَأَمَّا الَّذِينَ شَقَّوْا فِي النَّارِ لَهْمُ فِيهَا**  
**زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ بِسْمِ اللَّهِ**  
 که شتی و بد عاقبت اند پس در آتش اند و ایشان را در آن ناله و فغان فریاد  
 هست همیشه در آن خواهند بود و مادام که بوده باشد آسمانها و زمین فرمود  
 که این آتش دنیا است پیش از قیامت باز فرموده است اما آنها که سنا  
 در بهشت اند همیشه در آن خواهند بود و مادام که باشد آسمانها و زمین فرمود  
 در بهشتی دنیا است که ارواح مومنان را با نجا می برند **عَطَاءُ أَجْرٍ مُحَمَّدٍ**  
 یعنی این عطایست که مقطوع نیست از نعم آخرت و بان متصل خواهد بود و  
 بر این است که در آخرت آسمانها و زمین تبدیل بر طرف میشود پس باید که  
 و آتش دنیا باشد و باز روایت کرده است که مروی از حضرت صادق علیه السلام  
 پرسید از تفسیر این آیه که در حق فرعون اصحاب او میفرماید که آتش عرض کرده شد  
 بر آن در با مد او پسین حضرت فرمود که سینان در این باب چه میگویند راوی  
 گفت میگویند که این و آتش خدا است بعد از مردن تا قیامت ایشان را  
 عذاب می باشد حضرت فرمود که پس ایشان از سزا و تمنای خواهند گفت  
 خدا تو شوم چگونه است این فرمود که این و دنیا است که با مد او پس  
 در آن می باشد و قرینه دیگر بر این نکته بعد از این میفرماید که روزی که قیامت قائم  
 میگویند داخل کنی آل فرعون را در سخت ترین عذابها و اینها از حضرت  
 امام حسن مجتبی علیه السلام روایت کرده است که ارواح مومنان در بهشت

مه مجتمع می شوند نزد صخره بیت المقدس و رقیامت حشر خلایق نیز  
 را بنجا خواهد بود و ارواح کفار بعد از مردن جمع میشوند و در حضرت یس  
 یلمینی بنحیدین سند روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام  
 حضرت ابیرالمومنین علیه السلام و حضرت رسول الله علیه و آله فرمودند  
 بدترین آبها بر روی زمین آب برهوت است آن وادی است  
 در حضرت یسین که ارواح کفار را در آنجا عذاب می کنند و ایضا از حضرت  
 صادق علیه السلام روایت کرده است که از عقب یمن وادی هست  
 آنرا وادی برهوت میگویند و در آن وادی نمی باشد مکرها و پای سیاه  
 از جمله مرغها مکر بوم و در آن وادی چاهی هست که آنرا بلهوت میگویند  
 و در هر ماباد و پسین ارواح مشرکان را با آنجایی برند و از آب شدید  
 رطوبت ایشان میکنند و ایضا بسند موثق روایت کرده است که اعراض  
 خدمت حضرت امام محمد باقر آمد حضرت فرمود از کجا آمدی عراقی گفت  
 ز احتفای ققم عادی و در آنجا وادی دیدم تا ربکی که تعبش را نمی توان دید  
 و بوم و بام و چند بسیار است حضرت فرمود که میدانی آن وادی چیست گفت  
 نه و الله نمیدانم فرمود برهوت است که روح هر کافر و در آنجا هست  
 و علی بن ابراهیم بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که مردی  
 بنحیدین رسول و گفت یا رسول الله من امر عظیمی دیدم فرمود چه دیدی گفت  
 بیماری داشتم و از برای او وصف کردند آب را از چاه احتفای که مردم  
 از برای شفا بر میدارند و بر برهوت پس مهیا شدم و با خود شکی مقدس برداشتم

که از آن قح آب در شک بریزم ناکاه و دیدم که از میان هوا چیزی نهد  
 زنجیر برآید و میگفت ای مرد مرا آب بده که در این ساعت می میرم  
 چون بلند کردم و خواهم که قح آب باو بدهم دیدم که مردیست زنجیری در  
 گردن دست چون خواستم قح را باو بدهم او را کشیدند تا نزد یک  
 قرص آفتاب پس چون نفتم آب بردارم بار دیگر آمد و میگفت العطش العطش  
 مرا آب بده که در این ساعت می میرم چون قح را بلند کردم بار کشید  
 تا بقرص آفتاب سه مرتبه چنین شد و من سرشک را بستم و باو آب ندادم  
 حضرت رسول گفت آن غایب پسر آدم است که برادر خود را کشت  
 و این عذاب اوست تا روز قیامت و در بصائر الدرجات از عبد الله  
 بن سنان روایت کرده است که گفت از حضرت صادق علیه السلام  
 سوال کردم از جوشن کوثر فرمود که وسعت آن از ما بین بصری شام است  
 تا بغای یمن سخاوی از ابینی گفتم بی فدای تو شوم پس حضرت دست را  
 گرفت و از مدینه بیرون برد پس پارا بر زمین زد و نخری پیداشد که دو  
 آنرا نمی توانست دید مگر موضعی که من آنحضرت را اینجا ایستاده بودیم که مانند  
 جزیره بود و نخری در قطر من آمد که از یک طرف آن بی مرفت از برت  
 و از طرف دیگر شیری میرفت از برت سیند تر و از میان اینها شرابی  
 میرفت مانند یا قوت در سرخی و لطافت و هرگز ندیده بودم چیزی نیکوتر و  
 خبش نما تر از آن شراب در میان شیر آب گفتم فدایتو شوم این نخر از کجا  
 بر من می آید و مجرای آن کجاست حضرت فرمود که اینها آن چشمه ها است

که حق تعالی در قرآن فرموده است که در بهشت می باشد چشمه انبیر  
و چشمه از آب چشمه از شراب در این نهر جاری شود و در وقت  
این نهر دیدم درختان بود و در میان هر درختی حوریه و موبار بر سر  
آنها ایستاده بود که هرگز بان خوبی موئی ندیده بودم و در دست هر یک  
ایکینه بود که هرگز بان نیکویی نظری ندیده بودم و از طرفهای میا بود پس  
حضرت نزویک یکی از ان حوریان گفت و اشاره نمود که آب بدیده  
که آن حوریه خنم شد که از نهر آب بر وارد و درخت نیز با او خم شد و نظر  
از ان به پر که دو به دست حضرت داد و بیا شامید و باز آئینه را با داد  
و اشاره فرمود که باز پر کند او باز با درخت خنم شد و بار دیگر کرد و حضرت  
و حضرت بمن شفقت فرمود و بیا شامیدم هرگز شرابی بان نرمی لطافت  
و لذت نخشیده بودم و رایت آن بوی مشک بود و چون در کاشنه  
نظر کردم هر سه لون از شراب در ان بود کفتم خدای تو شوم مثل آنچه  
امروز دیدم هرگز ندیده بودم و هرگز کمان نمیکردم که چنین چیزی می تواند بود  
حضرت فرمود که این کمتر چیز است که حق تعالی برای شیعیان مایه  
کرد این است مومن چون از دنیا میرود و روحش را بسوی این نهر  
می آورند و در باغستانهای آن میخورد و از شرابهایی آن می آشامد  
و دشمن با چون وفات می یابد روحش را می برند و او می برهوت  
و در عذاب آن همیشه می باشد و از قوم آن با و میخورانند و از حیم آن  
در حلقش میکنند پس نپاه برید بخدا ازان وادی و این قوی و کامل آیه

از عید المذبح بکر روایت کرده است که با حضرت صادق (رضی الله عنه) بودم  
از مدینه تا مکه پس در منزلی فرود آمدم که آنرا عسنان میگویند پس گذشتیم  
بکوچه سیاه موحشی از جانب چپ راه گفتم یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله  
چه بسیار حشت دار و این کوه و در این راه کوه موحشی مثل این ندیده ام  
حضرت فرمود ای پسر کرمیدانی این چه کوه است گفتم نه فرمود این کوه است  
که آنرا کم میگویند و آن در وادی از وادیهای جهنم واقع است و در این  
کوه می باشند قاتلان پدرم حسین خدا ایشانرا و را اینجا سپرده است و از  
زیر ایشان جاری میشود جمیع نهرهای جهنم از غیلین و صدید و حیم و آنچه میرو  
می آید از حبس حزن از قلق و از اثم و از طینت خیال و از جهنم و از لظى  
و از حطه و از سفر و از حیم و از باویه و از سعیر و در هیچ وقت از این  
نگذشته ام مگر آنکه ابو بکر و عمر را می بینم که استغاثه میکنند بسوی من و نظر  
میکنم بسوی قاتلان پدرم پس با بکر و عمر میگویم که ایشان آنچه کرده بسبب  
آسائی بود که شما گذاشتید چون حاکم شدید بر ما رحم نکردید و ما را کشتید  
و از حق خود محروم کردید و حق ما را غصب کردید و جمیع امور ما را منتهی  
خدا رحم کند کسی که شمارا رحم کند بشید و بال آنچه را پیش روستاده آید و خدا ظلم کننده نیست  
بر بندگان گفتم فدایتو شوم این کوه بجا منتهی میشود فرمود بزرگترین شتم و جهنم  
در اینجا است و حافظان هستند بر جهنم زیاده از ستاره های آسمان قطره های  
باران قطرات دریاها و ذره های خاک و هر گلی و هر گیاهی است با مرئی که از آن  
مغارت نمی کند و زید نرسی و کتاب خود روایت کرده است که حضرت

صادق علیه السلام فرمود چون روز جمعه و روزهای عید میشود حق تعالی  
 امر میکند رضوان تبارک و تعالی را که نذ کند در میان ارواح مومنان  
 و ایشان در غرقه های شیشه ها ساکن اند که خداوند عالم رخصت داده است  
 که بزیارت اهل بی و یاران خود بروند و از اهل دنیا پس بخواهند  
 منان امر میکند رضوان را که از برای روحی ناقه از ناقه های بهشت  
 بیاورد که بران قبه از بر جد سبز بسته باشد که پروانه آن از بیابوت  
 نرود باشد و بر ناقه با جلهها و بر قبه ها از سندن استبرق بهشت  
 پوشانیده باشند پس سوار میشوند بران ناقه با بازینت تمام حله های  
 بهشت در پروتاج ها از مروارید تر بر سر که آن تا چهار بر سر ایشان  
 نور بخشد و در خشد مانند ستاره ها که در آسمان از نزدیک و دور  
 میدرخشند پس ارواح مومنان در عرصه بهشت جمع شوند پس خواهند  
 جلیل امر کند جبرئیل را که ملائکه آسمانها را با استقبال ایشان فرستد  
 پس ملائکه هر آسمان ایشان را استقبال کنند و تا آسمان پائین تر ایشان را  
 مشایعت کنند تا فرو و آیند بادی السلام و آن حرثیت و شیت  
 کوفه یعنی صحرائی بخت اشرف پس متفرق شوند در شهرها و قریه ها تا از میان  
 اهل بی خود را که در وادها با ایشان بوده اند و با ایشان ملکی چند باشند  
 که بگردانند رویهای ایشان را از آنچه میخواهند بسوی آنچه میخواهند یعنی بسوی هر یک که بخواهند  
 اند و ایشان بگرد و ویدن آنها از ایشان پنهان میکند و اند و امور  
 که موجب سرور ایشانست با ایشان می نمایند و بزیارت قبرها که بنیان



اصلی ایشان در آنها است می روند و چون مرسوم از نماز جمعه و عید فارغ  
 میشوند و اسکندربن جبرئیل در میان ایشان که بر کردید بسوی عرفة هجرت  
 پس بر میگردد و چون حضرت این را فرمود مروی از اهل مجلس که مسیت  
 و گفتم فدایتو شوم این از برای مومن است حال کافر چیست فرمود  
 بدنیهای ملعون خندانند و زیر خاک و روهای خبیث چند اند که ساکن گردانند  
 ایشان را و روی بر سوت در چاه کبریت که در اینجا مغذ اند و فرغها  
 و هوای آنها میرسد بدنیهای ملعون خبیث ایشان که در زیر خاک اند بفرله  
 کسی که در خواب باشد و خوابهای هولناک بیند و پیوسته آن بدنها خائف  
 و ترسانند و روهای مغذ با انواع عذابها و پیوسته در زندان سخط  
 آلهی مجوس اند و روحی و راحتی نمی یابند تا آنکه قائم با علیه السلام ظاهر شود  
 پس آن روهای خبیث را بسوی بدنیهای پلید ایشان بر میگردد و آنند حضرت  
 قائم علیه السلام کردن ایشان را میزنند و میروند و در قیامت به جهم میروند و  
 ابد الا باد و در اینجا مغذ خواهند بود **و موقوفه** که از این حدیث ظاهر  
 میشود که ارواح مومنان در عالم برزخ و در بهشت خلد اند که در آسمان است  
 و از احادیث سابقه ظاهر میشود که در بهشت زمین می باشند و آن آتش  
 پشتر و معتبر تر است و ممکن است که این مخصوص بعضی از مقربان بوده باشد  
 و محمل قول در این باب و آنچه باید البته اعتقاد کرد و از اخبار استیضه  
 و بر این قاطعه معلوم میشود آنست که نفس بعد از موت باقی است و اگر محض  
 ایمان و ابر و تقوی است و اگر محض کفر و ابر و مغذ است و اگر مستضعف است

که قدرت بر تیر حق از باطل نزار و یابست کما میبخی بر او تمام نشده است  
مانند جمعی که در اقصای بلاد کفر یا بتوسن می باشند و اطلاعی بر اخلاص  
مذاهب ندارند یا اگر اطلاع دارند نمی توانند بداند و سیئه آنکه که شخص در حق  
بکنند بلکه بعضی از مخالفین که نسبت اهل بیت علیهم السلام داشته باشند  
و با شیعه عداوتی نداشته باشند و حیران باشند و امام را بخصوص نشانند  
و اطفال و مجانین اشیاء ایشان اینها را در بر نیز سوال و عذابی و ثواب  
نخواهد بود و امر ایشان موقوف است تا قیامت که حق تعالی بعد از  
یا بفضل خود با ایشان سلوک کند و سایر مردم را روح با ایشان بر یکدیگر  
و در قبر یا جمیع بدن یا بعضی از بدن که قدرت بر فهم خطاب سوال جواب  
داشته باشند و از ایشان سوال میکنند از بعضی از عقاید و بعضی از اعمال  
و مقتضای آن ثواب عذاب میدهند و غنطه و فشار قبرنی الجمله حق است  
و سوال از بعضی ساقط میشود مانند کسی که تلقین او کرده باشند و غنطه نیز از بعضی  
از مومنان ساقط میشود و چنانکه گذشت اینها همه در بدن اصلی واقع می شود  
بعد از آن روح تلقین میگردد و بدن مثالی لطیفی مانند اجسام جن ملائکه شبیه جسم  
اصلیه در صورت و تنعم و عذاب او در آن بدن می باشد و ممکن است که  
روح را الهی جانشین شود و بسبب بعضی از امور که نسبت به بدن اصلی واقع شود  
با اعتبار تعلقی که سابق بآن داشته است و میداند که آن عود خواهد کرد و چنانکه  
از بعضی از اخبار ظاهر میشود باین وجه که اکثر اخبار در باب ثواب و عذاب قبر  
گشت و کی و نسکی آن حرکت روح و پیران و در هوا آمدن از دنیا است این

و دیدن آنکه علیهم السلام بشکلهای ایشان مشاهده اعدای ایشان باشد  
 و سایر آنچه در این باب وارو شده است بر همه مذاهب بدون تکلیف  
 ساخته میشود پس مراد بقبر در اکثر اخبار آن مکانیست که روح در آن  
 در عالم بر رخ و اگر چه ممکن است تصحیح بعضی از اخبار با قول به جسم روح بدون اجساد  
 مثالی در اساویت معتبره بسیار وارو شده است مانعی شرعاً و عقلاً  
 از قول بان نیست البته قائل باید شد و توهمی که کرده اند که تناسخ لازم می آید  
 باطل است چنانچه دانستی و عمده و رننی تناسخ ضرورت این اجماع مسلم است  
 بر بطلان آن معلوم است که این اخل نیست در آنچه اجماع و ضرورت  
 بر رننی آن قائم شده است و چگونه و اخل در آن باشد و حال آنکه قائلان  
 شده اند بسیاری از مسلمانان مانند شیخ مفید و غیر او از تکلیف محدثین شیخ  
 مفید رحمه الله در جواب مسائل سر ویه گفته است که از آنکه هدیه و ایت  
 علیهم وارو شده است که معذب نمی شود و در قبر هر متی بلکه معذب نمی شود  
 کسی که محض کفر داشته باشد و متنعیم نمی شود و هر متی بلکه متنعیم میشود و کسی که محض  
 ایمان داشته باشد و بغیر این دو صنف را بحال خود میگذارند و همچنین روایت  
 وارو شده است که سوال قبر نیز مخصوص این دو صنف است چنانچه  
 در اخبار وارو شده است و اما عذاب کافران و قبر و نعیم مومن در آن  
 و خبر وارو شده است که حق تعالی سیکر و اند روح مومن را در قالبی  
 قالب او در دنیا و ریشتی از بهشتهای او و متنعیم میدارد و او را تا روز قیامت  
 پس آن سر بر مندا نشا میکند و او را که بوسیده است در خاک و متفرق

کرده است پس بر میگردد و اندر روح را بهمان بدن حشر میکند و اگر اسبی  
 موقت امر میکند که او را بجهنم ببرد و ابد الابد و در آن تنعم می باشد  
 اما آن جسدی که بآن بر میگردد و بر ترکیب جسد و نیابت بلکه تعدیل طباع  
 آن می نماید و صورت او را اینگونه بر میگردد و اندک هرگز پیر نشود و بآن تعدیل  
 طباع و تعب ماندگی و سستی او را در بهشت نمی باشد و روح کاملاً در قالب  
 قرار میدهد مثل قالب و در دنیا در محل غذائی که معاقب میشود بآن دانی  
 که مغذی میگردد و بآن بقیامت پس خدا نشان میکند جسدی را که معرفت  
 کرده است از آن در قبر و بر میگردد و اندر روح را بآن بآن بن مغذی میکند و در  
 و آخرت جسدش بخوبی ترکیب میکند که فانی نشود و فصل پنجم در بیان  
 بعضی از اشراط و علامات قیامت است که پیش از نوح منور واقع میشود و عمدتاً  
 آنها چند چیز است اول خروج یاجوج و ماجوج است که قرآن مجید بآن ناظر است  
 و در قصه ذوالقرنین فرموده است که چون سدر اساخت که مانع برون آمدن  
 یاجوج و ماجوج باشد گفت پس هرگاه بیاید و عده پرور و کارمن سدر را با زمین  
 بکند و اندو عده پرور و کارمن حق است و در جای دیگر فرموده است تا وقتی که  
 گشوده شوند یاجوج و ماجوج یعنی سوارشان ایشان از هر بلندی بسرعت بگریزند  
 و نزدیک دو عده حق قیامت و مفسران از حدیث روایت کرده اند که رسول خدا  
 صلی الله علیه و آله فرمود که یاجوج و ماجوج استی است یاجوج استی است هر یک چهار پند  
 است اند و مردی از ایشان نمی میرد تا هر از فرزندان صلب نمی بیند و ایشان  
 سه صفت اند صفتی از ایشان مانند درختهای بلند اند و صفتی از ایشان طول عمر

در بیان یاجوج و ماجوج

مساوی است این صفت اند که هیچ کوه و آتشی در پیش ایشان نمی ایستد  
 و صفت دیگر یک کوشن خود را فرازش خود میکنند و دیگریر الحاح خود نکند  
 یعنی شکر و خوشی سایر حیوانات مگر آنکه آنها را میخورند و هر که از ایشان  
 میمیرد او را میخورند و مقدمه ایشان در شام خواهد بود و ساقه ایشان در خراسان  
 و نهرهای مشرق و دریاچه مازندران را آخر میکنند و چون خصو صیات ایشان  
 در اجادیت معتبره وارد نشده است بهین گفتا کردیم و تعجلا ایمان بوجوه  
 ایشان خروج ایشان نزدیک بقیامت مسعود و قنبرین چنانچه در نصیر  
 وارد شده است باید آورد و کوشن لجن طاحده و شبهه های ایشان پیدا  
 و تفحص صیاتی آنها ضرورتی در صوابه الارض است که سابقا  
 رجعت مذکور شد مسعود بیرون آمدن آفتاب است از جانب مغرب چنانچه  
 حق تعالی فرموده است که روزی که سیاید بعضی آیات پروردگار توفع  
 نمی بخشد نفسی ایمان او که پیشتر ایمان نیاورد و باشد پاکب کند و ایمان او  
 پیرایه طاعتی و عامه رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که آیات  
 طالع آفتاب است از مغرب و آیه الارض است و جلاله من هر که پیشتر  
 و عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت که آیات پروردگار را  
 شمس است از مغرب و خروج و آیه الارض است و خان کلینی شیخ طوسی  
 معتبر از آن حضرت روایت کرده اند که چون آفتاب از مغرب طالع شود  
 کس که آن را نداند ایمان با ایشان نفعی نمی بخشد و علی بن ابراهیم نیز صحیح روایت  
 کرده است که چون آفتاب از مغرب طالع کند هر که ایمان آورد ایمان بانی نیست

حدیث بیان بیرون  
 آمدن آفتاب از  
 جانب مغرب

چهارم دخان است که در احادیث سابقه مذکور شد و آن اشاره است  
 بآنکه حق تعالی فرموده است **يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ يَغْشَى**  
**الْإِنْسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ** یعنی روزیکه بیاورد آسمان دود هویدایی  
 که فرا گیرد مردم را کوفتندین عذابی است در آورنده پروردگار عذاب است  
 از ما و در کن بدستیکه ما ایمان می آوریم بعد از آن فرموده است  
 مانند کی عذاب را از شما دور میکنم بدستیکه شما باز عود خواهید کرد بکنفر و کفر  
 و اکثر مفسران گفته اند که دخان آتی است از شرط قیامت که مردم را فرا گیرد  
 و داخل شود در گوشهای کفار و منافقان پیش از قیامت سرمای ایشان  
 مانند کلبیان شود و بهر سوسنی از آن مثل زکامی برسد و زمین مانند خانه شود که در  
 آتش فروخته باشد و چهل روز بماند و بعد از آن طرف شود این را از ابن عباس  
 و حسن بصری و دیگران روایت کرده اند و در احادیث اهل بیت علیهم السلام  
 مجمل وارد شده است این تفصیل در آنها بنظر نرسیده است همچنین  
 ایمان باید آورد و آنچه بعضی گفته اند که دخان اشاره است به خطی که در زیارت  
 حضرت رسول شد مخالف احادیث معتبره عامه و خاصه است و بعضی  
 از روایات وارد شده است که این دخان در رجعت ظاهر خواهد شد  
 فصل ششم در بیان نفع صور است فانی اشیا بدانکه آیات  
 دلالت بر نفع صور میکند و احادیث بسیار از طریق عامه و خاصه وارد  
 شده است که حق تعالی اسرار فیض را خلق کرده و با اوصو عظیمی فرید یعنی بوی  
 که یک طرف آن در مشرق است طرف دیگر در مغرب و نیزه و زیکه آن

شده است آن حق را در دایان دارد و انتظار امر الهی است که هرگاه  
 فرمان حق تعالی برسد در صورت بد چنانچه حضرت سید الساجدین علیه السلام  
 در صحیفه کامله فرموده است اسرافیل صاحب صور که دیده با کشته و انتظار  
 میکش از جانب تو رخصت میدن در صورت را و حلول امر قیامت پس گاه  
 میسازد و زنده میکند و اندر میدن در صورت مرده هرگاه که در قبر با درک و اعمال خود  
 و حق تعالی در سوره کهف فرموده است و نفخ کر و شود در صورت پس حج  
 ایشان را جمع کردنی بود بلکه فرموده است و رؤیکه بدینند در صورت حشر و زلزله  
 با دیده های کبود و در سوره مؤمنین فرموده است پس گاه بدینند در صورت  
 پس بسببها در میان ایشان نخواهد بود در آن روز و در سوره نمل فرموده است  
 و روزیکه بدینند در صورت پس بفزع آیند هر که در آسمانها و در زمین است گفته اند  
 از شدت خوف میمیزند مگر یکدیگر خدایم که نیر و گفته اند که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل  
 و عزرائیل علیهم السلام اند که نفخ صور نمی میرند و در سوره یس فرموده است  
 که انتظار نمی کشند مگر یک صد اعظمییم را که ایشان را بگیرد و در حالتی که در میان  
 و نماز و معامله باشند و مراد نفخه اولی است که بان می میرند مفسران روایت  
 کرده اند که قیامت برپا شود در وقتی که دو مرد جامها کشته باشند که خرد و  
 کنند هنوز جامه باران پیچیده باشند که قیامت برپا شود و عروسی گفته بدو است  
 هنوز بدانشان رسیده باشد که بمیرد پس فرموده است استطاعت ندارند  
 که بپشتی کنند و نه بسوی اهل خود و خانه های خود بر سبک و نه علی بن ابراهیم روایت  
 کرده است که این در آخر الزمان است صیحه در میان ایشان بلند شود و درو

که در بازاری خود و در محاصره باشند پس همه میرند و رجای خود و احدی از ایشان  
 بمنزل خود برنمیگرد و وصیتی نمی کنند پس حق تعالی فتنه دوم را فرمود که نفع گردد  
 در صور پس ایشان قبر بسوی پروردگار خود یعنی بسوی عرش او و محل علم او سیر  
 روند و گویند ای ای ما را بر انگیزت و محسور کرد ایستاد جای خواب تا این است نیم  
 و عده داد و خداوند در حان راست گفتند پیغمبران نبود مگر یک صدی پس ناگاه  
 همه در یک موضع نزو و حاضر شدند و در سوره قصه فرموده است انتظار می کشند  
 مگر یک صیحه را و دیگر برنمیگردند بدینا و در سوره فرموده است نفع گردد میشود  
 در صور پس سپوش میشود و هر که در آسمان با و زمین است یعنی می میرند پس بازگردند  
 در صور میدهند پس ناگاه ایشان ایستاده اند و نظری کنند یا انتظار می کشند  
 که با ایشان چه خواهند کرد و در سوره ق فرموده است که و میدهند می شود  
 و در صور آن روز است که وعیدهای خدا بعمل می آید و فرموده است که گشتن  
 و بشنود روزی که ندای کند ندا کننده از مکانی نزد یک روزیکه می شود صیحه را  
 بحق و راستی آن روز است که بیرون می آیند مردم از قبرها بدریستیکه ما یکم که نذر  
 میکنم و می میرانیم و بسوی است بازگشت همه روزیکه شکافته میشود زمین بیرون  
 می آیند بسرعت این حشر است که بر ما آسانست و در سوره فرموده است پس  
 هرگاه بدند و رما قورین در بون پس آن روز است که دشوار است بکار و آن  
 و آسان نیست پس از آیات کریمه معلوم شد که و نفع و رعبور البته می باشد  
 یکی میدان اول که بان جمیع اهل زمین اکثر اهل آسمانها می میرند بیک نغمه و دیگر  
 و در وقت مبعوث شدن که بان میدان همه خلعت یکدفعه زنده می شوند و بعضی



از مفسران گفته اند که سه مرتبه سید نفثه اول نفثه قزع است که می ترسند و نفثه دوم نفثه صق است که می میرند و نفثه سوم نفثه قیام است که زنان میشوند و از قبرها بیرون می آیند و این قول نا درست و را حادیت محترمه بغیر و نفثه نیست <sup>و</sup> اما که بعضی کرده اند که صور جمع صورت است و مراد و میدان روح است و در بدنها و رقیامت بیوجه است منافی لطو اهرایات بلکه صریح آنهاست مخالفت اجناس معتبره است چنانکه علی بن ابراهیم بسند معتبر از ثوبیر بن ابی فاخته روایت کرده است که از حضرت امام زین العابدین علیه السلام سوال کردند که فاصله میان نفثه اول و دوم چند گاه خواهد بود حضرت فرمود آنچه خدا خواهد پرسیدند گویا بن سول الله چگونه سید در صور فرمود اما نفثه اولی پس بدستیکه خدا امر میکند اسرافیل را که فروید بدنها پیش فرو می آید با تصور و صور یکسر وارد و دو طرف میان طرفین یک بقعه مابین آسمان زمین است چون ملائکه اسرافیل را می بینند که با صویر زمین می آید میگویند خدا رخصت داده است و در مرون اهل زمین اهل آسمان پس اسرافیل فرو می آید بخاطر بیت المقدس رو کعبه میکنند چون اهل زمین اسرافیل را می بینند میگویند خدا رخصت داده است در مرک اهل زمین پس آن صور سید و صمد بیرون می آید از طرف که بجانب بین است پس در زمین صاحب وحی نمی ماند مگر آنکه می میرد و بیرون می آید از طرفی که در جانب آسمانها است پس در آسمان صاحب وحی نمی ماند مگر آنکه می میرد مگر اسرافیل پس حق تعالی نیکوید یا اسرافیل ای اسرافیل میری پس ازین می میرد و بر نیالت می مانند آنقدر که خدا خواهد پس امر میکند خدا آسمانها را که بکثرت و صبح می آیند و امر میکند که هارا که روان میشوند و بکثرت می آیند و بسیار میشوند

و حضرت فرمود حق عباد میشوند و پسین میشوند و بدل میشوند و زمین بغیر زمین  
 بخیتی که بر روی آن کنا و کرده باشند و بازر و نمودار باشد و بنای کوی و درختی  
 و گیاهی بروی زمین نباشد چنانچه اول بار زمین را پسین کرد و عرش خود را بر  
 آب خواب گذاشت چنانچه اول مرتبه گذاشته بود و استقلال او بعلت قدرت  
 ظاهر خواهد شد پس در آنوقت خداوند جبار خلق خلایق بعد از بسیار بلندگی  
 با طراف آسمانها و زمین برسد گوید از برای کسیت پادشاهی امروز چون کسی  
 نیست که جواب بگوید خود جواب میفرماید از برای <sup>خدا</sup> یگانه و قهار است من قهر کردم  
 خلایق همه را و میراندم ایشانرا منم خداوندیکه خبر من خداوندی نیست شریکی ندارم  
 و نه وزیری من آفریدم خلق را بدست قدرت خود و من میراندم ایشان  
 بمشیت خود و من ندم میکنم ایشانرا بقدرت خود پس خداوند جبار بقدرت  
 خود بدو در صور و بیرون و دود از طرفی که بجانب آسمانهاست پس در  
 آسمانهای احدی نماند نکرده شود و بر خیزد چنانچه بود و عالمان عرش کرده  
 و همیشه دوزخ حاضر شوند و محسور شوند خلایق از برای حساب پس  
 حضرت بسیار کسیت در اینوقت و تفسیر علی بن ابراهیم و کتابت تر  
 از عبید بن زراره روایت کرده اند از حضرت صادق علیه السلام  
 شنیدم که میگفت که چون میراند حق تعالی اهل زمین را تا نیکی کنند مثل آنکه خلق  
 کرده است خلایق را مثل آنکه میرانده است ایشانرا. اصناف اینها  
 پس می میراند اهل آسمان و اهل زمین را و برین حالت میگردد مثل آنچه خلق کرده است  
 خلق را مثل آنچه میرانده است اهل زمین و اهل آسمان اول را و اصناف

پس میگرداند اهل آسمان دوم را و همچنین اضعاف جمیع این مدت ها تاخیر میفرماید پس  
 میگرداند اهل آسمان سوم را و همچنین میگرداند اهل هر آسمانی را بقدر جمیع زمانهای  
 گذشته و اضعاف آن تاخیر نماید تا آنکه آسمان ستم را فرمود پس فرمود که تا  
 بنیاید بقدر زمانهای گذشته و اضعاف آنها پس میگرداند میکائیل را پس باز  
 بقدر اضعاف جمیع زمانهای گذشته مکت میفرماید پس میگرداند جبرئیل را و باز اضعاف  
 جمیع زمانهای گذشته تاخیر می نماید پس میگرداند اسرافیل را و باز اضعاف جمیع  
 زمانهای گذشته تاخیر میفرماید پس میگرداند ملکوت را پس باز مثل اضعاف زمانهای  
 گذشته مکت میفرماید پس میفرماید از کسیت بادشاهی امروز پس و جواب میفرماید از خود  
 یگانه قهار است بجا نید جباران بجا نید آنها که با من خدای و عا میگرداند بجا نید  
 متکبران پس خلائق را بر میگرداند و خلق میکند عبید گفت من عرض کردم که چنین خبری  
 می باشد بیاطلوانی شوم این زمانها را حضرت فرمود که زمانهای پیش از او بود  
 خلائق و از تراست آیا بر آنها مطلع شدی اینها نیز مطلع نخواهی مولف گوید  
 که این حدیث بحسب ظاهر منافی آیات اخبار سابقه است که دلالت میکند بر آنکه  
 اکثر اهل آسمانها بیک دفعه بمیدان نور هلاک میشوند و این خبر چون اوی آید چنانچه  
 معارضین آن آیات اخبار نمی تواند بود و ظاهرش آنست که ارواح و اجساد و خلائق  
 معدوم مطلق گردند چنانکه بعد ازین انشاء است تعالی که خواهد شد و استبعادی  
 که جمعی میکنند که هرگاه همه خلائق معدوم باشند خطاب لمن الملک بنیاید است  
 صورتی ندارد زیرا که آنچه از حکیم معلوم میگرداند البته متضمن حکمتی است چند بر ما  
 باشد بمن است که در این لطیف باشد نسبت به کلین که چون خبر صادق این خبر را

قبل انقوع بایشان بگوید موجب آن کرده و دنیا و زلف ایشان بی اعتبار  
 شود و مغرور بفرتهائی و ولتهائی آن نگردد و علم ایشان بقدرت حق تعالی افزاید  
 و تدبیر عالم بیشتر شود و امتانفاً اشیا قبل از قیامت در آن نسکی نیست  
 که جمیع زنده با بغیر حق تعالی می میرند و بعد از مردن در قیامت زنده میشوند اما  
 خلقت است در آنکه آیا اسبام یا ارواح و اجساد و هر چه غیر خالق است  
 معدوم بالمره میشوند یا ارواح باقی اند و جمیع اجسام غیر آنها از آسمانها و زمین و جمیع  
 اجساد معدوم میشوند و باز حق تعالی ایشان را بر میگردد و اندیچ یک آنها معدوم  
 بالمره نمی شود و اجزای آنها متفرق و پراکنده می شود و حق تعالی بقدرت خود  
 اجزای اصلی یا همه اجزا را جمع میکند و روح را با آنها بر میگردد و اندیچ کل عالم را در دنیا  
 اقوال بسیار هست که در ذکر آنها چندان فایده نیست هر یک مذہب خاص و از آیات  
 و اخبار استدلال کرده اند و قائلون بقنا استدلال کرده اند از قول حق تعالی  
 هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ كُلُّ شَيْءٍ عَلَيْكَ  
 فَإِنَّ يَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ و قائلون بعدم قنا استدلال کرده اند بطوار ایه آیهاتی که  
 دلالت میکند بر آنکه حشر جمیع اجزای متفرقه است مانند قصه ابراهیم علیه السلام  
 و حق آنست که آیات از پنج طرف صریح قیامت و لائل عقلیه از جانبین در خول است  
 و جزم با حد طین شکل است و اعتقاد اکثر متکلمین عامه در ارواح آنست که معدوم می  
 گردند و اکثر متکلمین امامیه را اعتقاد آنست که ارواح و اجساد مکلّفین معدوم نمی شوند چنانکه  
 نه اجماع نصیر علیه الرحمه در تخریج گفته است لیل سمعی دلالت بر فناى اجسام کرده است  
 و تاویل می کنند در مکلّف به تفریق اجزا چنانچه در قصه ابراهیم وارد شده است

اما بعضی احادیث معتبره صریح است در فنا و انعدام بالکلیه چنانکه گذشت  
 که حضرت صادق علیه السلام در جواب نزدیک فرمود که روح باقی است  
 تا وقتی که در صورت بدن پس در آنوقت باطل می شوند اشیاء فانی  
 میشوند پس حسی می ماند و نه محسوس پس میگرداند حق تعالی اشیاء را چنانچه ابتدا  
 کرده است و بر آنها و آن چهار صد سال است که خلق قطع میشوند و ران  
 و این میان نفع صورت است و بعضی از خطبه های نهج البلاغت که اکثر آنها  
 متواتر میداند مذکور است که اوست فانی کننده اشیاء بعد از وجود آنها تا آنکه  
 موجود آنها بکامل منقرض و آنها و نیست فانی کردن اشیاء بعد از افریدن آنها  
 عجیب تر از وجود و آوردن آنها از عدم چگونه چنین باشد و حال آنکه اگر جمیع  
 جمیع حیوانات و پیاپی مرغان و چهارپایان جمیع اصناف آنها و احمقان و کلان  
 جمیع امتهای آنکه احوال کنند پیشه را تا در بران نباشند و راسی مسوی ایجاد  
 نیابند و هر آینه حیران گردد و عقلمای ایشان علم آن حیران عاجز گردد و قوه آنها  
 ایشان بر گرداند و اما مذکور اعتراف کنند تا آنکه مقهور اند و اقرار کنند و بجز  
 از انشای پیشه و اذعان کنند بضعف از فانی کردن آن بدستیکه حق تعالی  
 بر میگرداند بعد از فانی نیابتنها که هیچ چیز با اوست چنانکه پیش از افریدن  
 آنها چنین بود و بعد از فانی نیابتنها و قوی خواهد بود و نه ملکانی و نه حسنی و نه زانی  
 معدوم میگردد و در آنوقت اطلباء و وقتها و زائل میگردد و سالها و ساعتها  
 هیچ خواهد بود مگر خداوند یگانه قهله که بازگشت جمیع امور به است و روقتی که  
 آنها را ایجاد کرده قدرتی نداشته و و نه گامی که فانی کرد آنها را امتناعی

نتوانستند کرد و اگر قدرت بر امتناع داشتند هر آینه و اعمی بود بقای آنها  
 و در وقتی که ایجاد آنها کرد و از برای تقویت بادشاهی خود نکرد و از برای  
 خوف از زوال نقصان یا از برای یاری بر دشمنان یا از برای حشمت پنهانی  
 که بایشان انفس بگیرد و بیاورد و بعد از آفریدن که آنها را فانی میکرد و اند از برای  
 نیست که از تصرف و تدبیر آنها بهره ساینده باشد یا بر او سنگین و مشوار بوده  
 باشد بقای آنها و باز بر میکرد و اند آنها را بعد از فاسد کردن بدون آنکه احتیاج  
 بآنها داشته باشد یا استعانت یاری بآنها بخوید و این خطبه صریح است در  
 جمیع چیزها و بنا بر این چاره نیست از قول مجاز اعاده معدوم و وجوبی که از برای  
 تفسیح معاد با قول با امتناع اعاده معدوم گفته اند فائز و نمی بخشند و انکه حوازا  
 معدوم است عقلاً و شرعاً و هرگاه چیزی را از کتم عدم وجود و تواند آورد  
 چرا بعد از اعدا شدن ایجاد نتواند کرد و حال آنکه از حد امکان بدرتر است اگر کسی  
 بر جو از رخ و عوای بداهت کند رواست اما اخبار افنای مطلق بعدی سیده است  
 که افاده قطع کند پس و اخبار نباید کرد و در مرتبه احتمال بلکه ظن باید گذاشت  
 فصل هفتم در بیان سائر احوالیت که حق تعالی خبر داده است  
 که پیش از قیامت واقع خواهد شد باید بهمه آنچه حق تعالی در آیات کریمه خبر  
 داده است از مقدمات خشر ایمان آورد و بسبب تنبها و تلامحه و تبسم  
 فلاسفه راه تا و طل در آنها نباید و او چنانکه فرموده است روزیکه چشم آنها  
 مانند چرخین نامها فرموده است که هرگاه مشق شود آسمان بزرگها می خفتند  
 و باز فرموده است که هرگاه مشق شود آسمان پس در آن روز است باشد

در بیان سائر احوالیت  
 پیش از قیامت خواهد شد

و فرموده است که وقتی که آسمان را از جای خود دور کند و باز فرموده است  
 که آسمان شکافته شود و دور کوکب در مواضع مشخصه فرموده است که نور  
 بر طرف شود و از آسمان فروریزند و نور آفتاب ماه بر طرف شود و آفتاب  
 و ماه با یکدیگر جمع شوند و کوکبها مانند چشم حلاجی کرده بحرکت آیند و از یکدیگر  
 بریزند و مانند ذره ماه بهوار و نند و باز زمین بهوار شوند و زلزله عظیم در زمین  
 بهمرسد که جمیع بناها و بلندیها از زمین بر طرف شود و بهوار شود و کتیج بلندی  
 در آن مانند سطح شود و فرموده است سوال میکنند از تو یا محمد از کوکبها پس  
 بگو که میکند آنها را پروردگار من کند فی پس بگوید و اندر زمین را بیا بانیستی  
 که نبینی در آن زیستی و نه بلندی علی بن ابراهیم در تفسیر بسند معتبر از حضرت  
 امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که چون خداوند عالمیان را دید  
 که مردم را بخشود و جمع کند امر میکنند که منادی ندا کند پس همه جن انس و ملک  
 چشم زدن در یک مکان جمع کند پس آسمان اول را بریزد آورد و در عقب  
 مردم دبار پس آسمان دوم را بریزد آورد که دو برابر آسمان اول است باین  
 ترتیب جمیع آسمانها را بریزد آورد و محیط گرداند بر مردم پس ابری بزرگ برآید که وی  
 از ملائکه و منادی ندا کند باین آیه **يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنَّ اسْتَطَعْتُمْ**  
**أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا**  
**لَا تَنْفُذُوا وَلََّا يَسْلُطَ عَلَيْكُمْ** یعنی ای گروه جن انس اگر توانید که نفوذ کنید  
 و بگریزید از اقطار آسمانها و زمین پس نفوذ کنید و نتوانید نفوذ کرد و مگر بقدرت خدا  
 و حکم او پس حضرت عیسی مرتضی را وی پرسید در اینوقت رسول خدا صلی الله علیه و آله

و امیرالمومنین علیه السلام و شیعیان او در یکایند فرمود ایشان روی ملی خندان  
 از شک خست بود بر سبزه های از نور و مردم محزون میباشند و ایشان مخمورند و مردم  
 می ترسند و ایشان نمی ترسند پس آیه خواند که مضمونش این است هر که بیاورد  
 حسنه پس از برای اوست بهتر از آن ایشان فرغ آن در این اندیش  
 فرمود بخدا سو کند که حسنه در این آیه ولایت امیرالمومنین علیه السلام  
 و علی بن ابی طالب از آن حضرت روایت کرده است که چون بفرست  
 شود جمع کند حق تعالی همه بنده کار را در یک بقعه زمین و حی می نماید با آسمان  
 اول که فرو و بیا بیا هر که در تو هست پس فرو می آید آسمان اول با و در بار  
 هر که در زمین است آسمان دوم فرو می آید با و در بار جمیع آنچه در زمین است  
 و اهل آسمان اول و همچنین اهل هر آسمان زیر می آید با و در بار سابق پس  
 بن پس در هفت سر پرده اندازد ملائکه پس وی ایشان را می کند با آن آیه  
 که گذشت پس نظر میکنند که هفت طوق از ملائکه با ایشان احاطه کرده است  
 و از هیچ طرف بدر نمی توانند رفت **فصل هشتم در بیان**  
**وحوش است حق تعالی فرموده و اذ الوحوش حشرت** یعنی در هر گاه وحوش  
 محشور شوند و فرموده است مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ  
 إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ مَا فِی السَّمَاوَاتِ مِنَ الشَّيْءِ إِلَّا أُمَّةٌ مِثْلُ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ مِّنْكُمْ يَحْشُرُهُنَّ  
 یعنی نیست هیچ حیوانی که راه رود و بر روی زمین نه مرغی که بدو بال خود در  
 کند مگر ایست خندان اشغال شما در آنکه حق تعالی ایشان را خلق کرده است و حفظ  
 می نماید و روزی میدهد و تقصیر نکرده ایم و ترک نموده ایم و قرآن مجید

در بیان وحوش است



یا در لوح محفوظ هیچ چیز را که ذکر کرده باشیم پس بسوی پروردگار خود محسوس  
 می شوند و مشهور میان مفسرین آنست که مراد از حشر در این دو آیه محسوس  
 شدن قیامت است و بعضی گفته اند مراد از ایشان است در دنیا  
 و مشهور میان مفسرین بکلین خاصه و عامه آنست که ایشان محسوس می شوند قضا و انفس را  
 نامه گفته است که همه چیز محسوس میشوند حتی کس تا آنکه قصاص و تدارک مظالم  
 ایشان بکنند و معتزله گفته اند که حق تعالی حشر میکند جمیع حیوانات را و قیامت  
 تا عوض المهای که بایشان سیده است در دنیا ببرد و کشته شدن  
 و غیر آن بیانند چون عوض المها بایشان نیست اگر خواهد بعضی را در بهشت  
 باقی میدارد و اگر خواهد فانی میکند ایشان را چنانچه در حدیث وارد شده است  
 و اشاعره گفته اند که بر خدا واجب نیست اما حشر میکند و حوش انفسها را میکند  
 حیوان شایخ دار را برای سختی که بر حیوان بی شاخ کرده است در دنیا انگاه  
 بایشان بگوید بپایید پس می میرند و در مجمع البیان در تفسیر آیه اولی گفته است  
 که حق تعالی حشر میکند و حوش را که بایشان رساند آنچه مستحق اند ایشان را و از آن  
 عوضها بر المهای که بایشان سیده است در دنیا و انتقام بکشد از برای بعضی  
 از بعضی پس چون سید بایشان آنچه مستحق آن بود از عوضها پس آنها که میگویند  
 که عوض دائم است میگویند که ایشان متنعم خواهند بود همیشه و آنها که میگویند  
 عوض منقطع است بعضی میگویند که خدا عوض را دائم میدارد و از برای ایشان  
 تفصیلاً و عامه روایت کرده اند از ابو هریره که رسول خدا فرمود که حشر میکند  
 حق تعالی جمیع خلایق را در قیامت آنچه بهایم و دواب پرنده گان هر چیز که باشد

پس عدالت خدا بر تبه میرسد و رانند و ز که حق تعالی بی شاخ را از شاخ و ابریک  
 پس یکمید خاک شود همه خاک میشوند و ازین جهت است که کافر میگوید یا لیتنی کنت  
 ثواباً و آرزو میکند که او نیز خاک شود و معذب نکردد و آرزو بر منی اند  
 روایت کرده اند که گفت نوری من در خدمت حضرت رسول بودم  
 و در بزرگدگر شاخ زود حضرت فرمود میدانید که چه سبب اینها بر یکدیگر شاخ  
 زود صحابه گفتند نینیم حضرت فرمود لیکن خدایند و در میان ایشان بقیات  
 حکم خواهد کرد و کلینی و برقی و محاسن روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین خطبه  
 فرمود **اِنَّهَا النَّاسُ كُنَاهُ** آنست که گناه است گناهی که آرزویده می شود و گناهی که  
 آرزویده نمیشود و گناهی که امید مرزش برای صاحبش داریم و برای می ترسیم  
**اول** گناه بنده است که حق تعالی در دنیا او را بران گناه عقاب کرده باشد  
 پس از آن حکیم تر و کریم تر است که بنده خود را دوبار عقاب کند دوم  
 ظلم بنده کان است بعضی بر بعضی چون حق تعالی متوجه حساب خلایق شود قسم باید  
 کند و فرماید که بعزت جلال خودم سو کند که از من نمیکند و ستم ستم کننده اگر چه  
 دستی بستی بزند یا مسح بکشد و اگر چه شاخ زودن حیوان شاخ و از حیوان بی شاخ  
 باشد پس تقصام می کند و حقوق بعضی را از بعضی میگیرد و تا آنکه از برای احدی نماند  
 احدی مظلوم نماند پس ایشان را می بر و بسوی حساب مسووم گناهی است که خدا  
 آنرا پوشانیدن باشد بر بنده خود و روزی او کرده باشد تو به را پس او خاشع و  
 گریانست این گناه خود و امیدوار است رحمت پروردگار خود را پس باز  
 برای او چنانیم که او از برای خود امید داریم از برای او رحمت را و میترسم بر او عتاب

مؤلف گوید که گویا این سه قسم در کناه مومنان است زیرا که کافران  
 در دنیا و آخرت هر دو عقاب می نمایند و خوف سیم بر او باعتبار احتمال اضلال  
 بشر اطلاق توبه است و الا بر حق تعالی قبول توبه واجب است بسبب عذ  
 که فرموده است و در احادیث معتبره بسیار از طرق عامه و خاصه نقل شده است  
 از رسول خدا که فرمود در قیامت چهار کس نوار خواهند بود من براق و  
 برادر من صالح بر نامة خدا که قوم او پی کردند و دختر من فاطمه بر نامة غضبای سن  
 و علی ابن ابیطالب بر نامة از نامة های بیشتر و بعضی از روایات بجای فاطمه  
 عم من حمزه سید الشهدا بر نامة غضب و در اخبار مانع الزکوة وارد شده است  
 که هر که زکوة آنعام راند بدو بر حق تعالی او را در صحرائی محصور گرداند که هر نما  
 نمیش نیش خود او را بگزود و هر صاحب می بر روی او راه رود و این بابوسند  
 معتبر روایت کرده است که حضرت رسول نامة را دید که پایش را بسته  
 و بار بر پشت آنست حضرت فرمود کجا است صاحب این نامة بگویم مهبیا باشد  
 که فردای قیامت این نامة با و خصومت خواهد کرد و از حضرت صادق روایت  
 کرده است که هر شتری که سنج و بر روایت دیگر هفت حج بران کنند آنرا از  
 چهار پایان بهشت میگردانند و از حضرت رسول منقول است که نیکو کردانید  
 قربانی های خود را که مرکب شما خواهند بود بر صراط و ایضا مرویست که اسباب  
 غازیان در دنیا اسباب ایشانست و همیشه از حضرت صادق علیه السلام  
 منقول است که از بهایم و بهشت نمی باشد مگر حماد بلعم بن باجور و نامة صالح و کرک  
 یوسف و کلب اصحاب کعبه و ازین باب اخبار بسیار هست پس از علم هر آیت و احادیث

مستغفار میشود که وحوش محشور میشوند و تدارک طلبها که برایشان واقع میگردد  
 میکنند و بعضی از حیوانات دیگر از برای بعضی از مصالح زنده میشوند و بعضی مانند  
 ناقه صالح و آنها که مذکور شد داخل مشیت میشوند و آنها ثواب مکلفان میکردند  
 و محشور شدن جمیع حیوانات عاقبت آنها که محشور میشوند از انبیا معتبره ظاهر  
 نمیشود و لهذا اکثر متکلمین شیعه محل کفایت اند و متعصبین تفاسیل نگزیده اند اما سائرین  
 از ملائکه و جن و شیاطین خلافی نیست که محشور میشوند و ملائکه داخل مشیت میشوند  
 و شیاطین داخل جهنم میشوند مگر ناری از ایشان که ایمان آورده باشند چنانکه  
 روایات شاذه ظاهر میشود و عاصیان جن داخل جهنم میشوند و مومنان ایشان  
 مشاب اند بایمان اعمال صالحه اما خلاف است که ایشان داخل مشیت میشوند  
 یا در اعراف میباشند اکثر ائمه اعتقاد آنست که داخل مشیت میشوند و درجات  
 ایشان پست تر است از درجات بنی آدم و معنی گفته اند ثواب ایشان را عوا  
 خواهد بود و علی بن ابراهیم گفته است که از سید عالم پرسیدند از مومنان جن  
 آیا داخل مشیت میشوند فرموده و لیکن خدا را خطیر با هست و در میان مشیت جهنم  
 که مومنان جن فاسقان شیعه در اینجا خواهند بود و بعضی این روایات این دعا  
 ثابت نمیشود و محال باید دانست که حق تعالی بتقاضای عده خود ثواب علان را  
 البته عطا میفرماید و ظاهر آیات آنست که ثواب ایشان نیز در مشیت باشد  
 خصوصاً آیات سوره رحمان که ائمه مشیت بر انس و جان هر دو کرده است  
 و این روایت دلالت بر خلاف آن میکند و بعضی از مفسران گفته اند و تفسیر قول  
 حق تعالی لَقَدْ يَمْنُنُ مِنْ إِشْرِ قَبْلَهُمْ وَلَا جِآنَ یعنی طاع کرده است

حوریان بسیار پیش از ایشان نه انسانی و نه جنی که ولایت میکند بر آنکه ایشان  
 ثوابی هست زمان از حوریان دارند و بعضی گفته اند معنی آنست که حوریانی که خدا  
 بآنها میدهند با او مقاربت نکرده است و آنچه بچند میدهند با او مقاربت  
 نکرده است این استدلال ضعیف است توقف در این باب اولی است  
 فصل نهم در بیان احوال اطفال مجامین اشیاء ایشان است  
 بدانکه خلایقیت میان اصحاب ما و آنکه اطفال مومنان با پدران خود بهشت  
 میروند چنانکه حق تعالی فرموده است وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ  
 أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَهْدِهِمْ مِنْ شَيْءٍ إِنَّهُمْ عَلَىٰ  
 آوَدٍ وَازِئِلِیْ اِیْشَانِ نَسْتَدْرِیْتُ اِیْشَانِ سَبَبِ اِیْمَانِ اِیْشَانِ ثَمَّ  
 سَأَحْتِمُ بَیْشَانِ ذُرِیَّتِ اِیْشَانِ اَوَّلُ کَمِ نَمُرُ وِیْمِ اِزْ ثَوَابِ اَعْمَالِ پِدَر اِیْنِ  
 سَبَبِ خِیْرِ اَوْ اَحَادِیْثِ بَسِیْرٍ وَاَرَوْشَنِ اِسْتِ کِه اِیْنِ اَیْمِ دِر بَابِ  
 اِطْفَالِ مَوْمِنَانِ نَزَلِ شَدِه اِسْتِ کِه اِیْشَارِ اَبِ پِدَر اِنِ بِهَشْتِ مِی بَرَنَدِ  
 وَبَعْضِیْ کَفْتِه اَنْدِ مَرَادِ بِالْفَانِ اَنْدِ کِه عَلِ اِیْشَانِ قَاصِرِ اِسْتِ اِز اَنْکِه بِرَجْهٍ پِدَر اِنِ  
 بِرَسَدِ حَقِّ تَعَالِیْ اِیْشَارِ اَبِ بِرَجْهٍ پِدَر اِنِ ثَمَّ مِی کِرْدِ اَنْدِ سَبَبِ اِیْمَانِ اِیْشَانِ  
 وَپِدَر اِنِ اِیْنِ رَا اِز اِیْنِ عِبَاسِ رَوَایْتُ کَرْدِه اَنْدِ وَبَعْضِیْ کَفْتِه اَنْدِ هَر وِیْدِ اَیْمِ  
 دَاخِلِ اِسْتِ اَوَّلِ اَلْهَر وَاَشْهَرِ اِسْتِ اَمَامِه رَوَایْتُ کَرْدِه اَنْدِ اَرْضَرْتِ اِیْمِرِ اَلْمُؤْمِنِیْنَ  
 کِه رَسُوْلُ خُدَا فَرَمُوْدَ کِه مَوْمِنَانِ اَوَّلَا اِیْشَانِ دِر بِهَشْتِ اَنْدِ پَسِ اِیْنِ اَیْمِ رَا  
 خُو اَنْدِ عَلِیِّ بْنِ اَبِرَاهِیْمِ اَرْضَرْتِ صَادِقِ عَلَیْهِ السَّلَامُ رَوَایْتُ کَرْدِه اِسْتِ  
 کِه اِغْثَالِ شِیْمَانِ مَا رَا اَرْضَرْتِ فَا طَرَفِ تَرْبِیَّتِ مِی کِنْدِ وَبِهِدِیْهِ مِی دِنْدِ بِرِ پِدَر اِنِ

بسیار اطفال مجامین  
 و اشیاء ایشان

ایشان در قیامت و کفنی نمی خورند از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است  
 که حاضر بودند فرزندان از عل پدران طح میگویند پس از ابر پدران وین های  
 ایشان روشن شود و در نو اور راوندی از حضرت امام موسی روایت کرده است  
 که تزویج میکنند زن شری را که فرزندان و رویدرستیکه من بابات میکنم بسیاری شما  
 با آنها میخورند و در قیامت مگر نیانی که فرزندان در زیر عرش رحمان می باشند  
 و استغفار میکنند از برای پدران خود و محافظت میکند ایشان را ابراهیم و یونس  
 ساره و ر که هی از شک و غم و زعفران این بابویه در فقیه بسند صحیح از حضرت صادق  
 روایت کرده است که چون طفلی از اطفال مومنان بمیرد منادی ندا میکند  
 و ملکوت سموات که فلان پسر فلان مردا که یکی از پدر و مادر یا خویشان مومن  
 ایشان مرده است باو میدهند که او را غذا بدهد و الا بحضرت غایب میدهند  
 که او را غذا بدهد تا یکی از پدر و مادر و ایل بیت مومن او بمیرد پس حضرت غایب  
 ایشان میدهند و ایضا بسند صحیح از آنحضرت روایت کرده است که حق تعالی  
 اطفال مومنان ابراهیم و ساره میدهد که غذا میدهند ایشان را به خرق  
 و ریش که پستانها دارد و مانند پستانهای گا و در قصری از مرد و اید چون فرزندان  
 قیامت شود ایشان را جامه ها خنجی بخت شاند و خوشبو کنند و بدهد به پدران  
 ایشان پس ایشان با دشاهان باشند پدران خود در بهشت این است قول  
 حق تعالی پس آن آیه را خواند که گذشت و ایضا در بعضی از کتب معتبره از حضرت  
 باقر علیه السلام روایت کرده اند که چون حضرت رسول و شب معراج با سمان منتم  
 رسید و پیغمبر از او را ملاقات کرد گفت که باست پدرم ابراهیم گفتند با طفا

شیعیان علی است چون اهل بهشت شد و بدید که حضرت ابراهیم و زریه و هاجی  
 که پستانها دار و مانند پستانهای گا و اطفا لی چند از ان پستانهای مکنه  
 و چون پستانی از دمان طفلی بیرون می آید حضرت ابراهیم بر میخیزد و پستان را  
 بدمان او بر میگردد و اند پس سلام کرد بر حضرت سول و از احوال علی ابن ابیطالب  
 سوال کرد و گفت او را در میان امت خود کذاشته ام گفت نیکو خلیفه کذاشته  
 حق تعالی اطاعت او را بر ملائکه واجب کرده و آینده است اینها اطفال شیعیان  
 او نیز از خدا سوال کرد و م که ایشان را بمن بسیار و که تربیت ایشان بکنم چهره  
 که یکی از ایشان بکلمه طعم جمیع سیوه ها و نهرهای بهشت را و ران می یابد مؤلف گوید  
 که ممکن است که بعضی را بحضرت فاطمه دهند و بعضی را با ابراهیم و ساره یا اول  
 حضرت فاطمه دهند و آنحضرت با ایشان بد و در اطفال کفار خلاف است  
 بعضی گفته اند تابع پدران اند و کفر و با ایشان بجهنم میروند و بعضی گفته اند  
 ایشان بهشت میروند و بعضی گفته اند حق تعالی در قیامت بعلم خود با ایشان  
 عمل میکند اگر میداند که ایشان اگر می مانند از اهل سعادت محسوبند ایشانرا بهشت  
 می برود و اگر میداند که اگر می مانند از اهل ستاوت می بودند ایشانرا به جهنم می  
 و بعضی گفته اند داخل بهشت میشوند و خدا متکبران اهل بهشت خواهند بود و محلا  
 نیست میان مگنین شبیه در آنکه ایشان اهل جهنم نمی شوند و بعضی گفته اند داخل بهشت  
 میشوند و خدا متکبران اهل بهشت خواهند بود و بعضی مطلق گفته اند و اکثر گفته اند که از  
 اهل اعراف خواهند بود و کلینی و ابن بابویه رحمته الله علیهما و اکثر محدثین شیعه را  
 اعتقاد است که حق تعالی در قیامت ایشانرا تکلیف دیگر خواهد حسب آن تکلیف ایشانرا

ثناب متاب خواهد کرد و ایند موافق احادیث بسیار که در این باب روایت شده  
 چنانکه ابن ابویه در حصال بسند صحیح علی المشهور روایت کرده است از زاره  
 از حضرت امام محمد باقر که چون روز قیامت شد حاجت تمام میکند پنج کس  
 بر طاق و بر کسی که در میان و پیغمبر باشد یعنی از بیشت پیغمبر سابق مدتها گذشته باشد  
 و اهل ضلالت غالب باشد و باشند و حق محضی شده باشد و پیغمبر و مکیبعوث نشده باشد  
 مانند زمان جاهلیت بسیاری از مردم که حاجت برایشان تمام نشده باشد و مخدور  
 خواهند بود و کسی که در ابتدای بعثت افتد و هنوز بر او حاجت قائم نشده باشد  
 و ابله که تیرن میان حق باطل تواند کرد که مستضعف باشد و دیوانه که هیچ ندانند  
 نباشد و اگر گنگ یا در زاد پس هر یک از ایشان را حاجت تمام می کند  
 و پیغمبری برایشان مسجوت میگردد و اندوالتی از برای ایشان می افروزد و پیغمبر میگرد  
 بایشان که پروردگار شما امر کرده است شمارا که داخل این آتش شوید و هر که  
 داخل شود بر او برود و سلام خواهد بود و هر که فرمان نبرد و داخل آتش خواهد  
 و اینست در کافی و معانی الاخبار بسند صحیح دیگر از زاره روایت اند که چون  
 قیامت شود اطفال را و مرد پیر خرفی که سن او را دریافته باشد و پیری فنی  
 و کسی در فقرت میان و پیغمبر مرده باشد و دیوانه و ابله که تیرن میان حق و باطل  
 نمکند ایشان حاجت بر خدا میگیرند که بر ما حاجت تمام نشده بود و حق تعالی برایشان  
 حاجت تمام میکند با آنکه ملکی را بسوی ایشان می فرستد تا آخر آنچه و رحمت است  
 گذشته و کلینی بسند حسن کا صبح از هشام روایت کرده است که از حضرت امام  
 سوال کردند از کسی که در فقرت مرده باشد و کسی که بحد بلوغ نرسیده باشد و دیوانه



حضرت فرمود که خدا بر ایشان حجت تمام میکند و آفتشی می افزونند و میگویند  
 داخل شوید پس هر که داخل شود بر او برود و سلام خواهد بود و هر که داخل نشود حق تعالی  
 میفرماید من شمار تخلف کردم و نافرمانی کردید و اینست باین سند مثل آنرا و است  
 کرده است و در باب گنگ که طفل و کسی و منقبت میرود و اینست باین سند که  
 در باب الطفال روایت کرده است که در روز قیامت خدا ایشانرا جمع میکند  
 و آفتشی می افزونند و امر میکند ایشانرا که خور و در آن آتش بنشینند پس هر که راحه  
 داند که او از اهل سعادت است خود را و در آن آتش می اندازد و بر او سر و دست  
 خواهد بود و هر که راحه داند که اوستی بدعا قیت است اقلع میکند و داخل نشود  
 پس خدا امر میکند که ایشانرا با آتش بر بند ایشان میگویند که پروردگار ما را امر میکند که  
 با آتش بر بند و هنوز قلم بر با جاری نشود است خداوند جبار میفرماید که من مشافیه شمار  
 امر کردم و اطاعت من نکردید پس چگونه اطاعت من میکردید هرگاه پیغمبری بسوی شما  
 میفرستادم که غایبانه شمارا امر کند و این بویه ورتوحید روایت کرده است  
 از طرق عامه از عبد الله بن سلام که گفت سوال کردم از رسول خدا که آیا عذاب میکند  
 خدا خلق را باین حق حضرت فرمود و ما دانسته عذاب کند گفت پس او را و شکرین میباشند  
 یا و چشم حضرت فرمود که خدا اولی است بایشان چون روز قیامت شود خدا  
 امر میکند آتشی را که آنرا خلق نمی مانند و بدترین تشهای جهنم است و عذاب است  
 می آید از جای خود سیاه و تاریک تیره باز نمیرد و غلبه پس خدا آنرا میفرماید که بدید  
 خلایق و میدانی پس از شدت و میدان آن آسمان پاره پاره میشود و نور ستاره  
 بر طرط میشود و دریاها خشک میشوند و کوهها بر طرط میشوند و دیده تاریک میشوند

و زمان عالم فرزند می انگند و اطفال پر میشوند و هول آن در روز قیامت پس  
 حق تعالی امر میکند اطفال مشرکین که خود را در آن آتش بیندازند پس هر که در علم خدا گذشته  
 که او سعادتمند است خود را در آن می اندازد و برود و سلام میشود و چنانکه برابر ایم  
 شد و هر که در علم الهی گذشته است که او شقی خواهد بود باها میکند و خود را در آتش  
 نمی انگند پس حق تعالی امر میکند آتش را که او را بر پاییز برای آنکه ترک امر خدا کرده و کوتاهی  
 نمود از و خول آتش پس تابع پران خود خواهند بود و در جهنم و احادیث دیگر درین باب  
 بسیار است و از عقل بعید نیست و این بوییه رحمة الله علیه گفته است که جماعتی  
 از اصحاب کلام انکار این کرده اند و میگویند که در و از جزا تکلیف نمی باشد و جواب گفته  
 که در جزا محلی منان نیست و از جزای کافران جهنم است این تکلیف و غیر  
 جنت نایب است پس تکلیف در غیر و از جزا خواهد بود و مؤلف گوید که چه استبعاد  
 و او که قیامت از برای بعضی و از جزا باشد و از برای بعضی و از تکلیف جزا هر دو  
 و شیخ طوسی علیه الرحمه در کتاب غیبت روایت کرده است از زرار که حضرت  
 صادق علیه السلام فرمود که منرا و او را لازم است برخدا که بعضی از کلمه اهلان  
 اهل خلاف را داخل بهشت کند زرار که گفت فدای تو شوم این چگونه میشود  
 فرمود که امام مطلق می میرد و امام بعد از او از روی تقیه صامت است  
 و بطاهر دعوی امامت نمی کند پس که درین میان بمیرد و داخل بهشت میشود و صامت  
 تاویل آیات باب و از حضرت امیرالمومنین علیه السلام روایت کرده است  
 و تاویل قول حق تعالی و روضه اهل بهشت یطوف علیهم  
 و لکن محله و ن یعنی میگردند و بر و را نشان سپران کوشواره در کوش یا همیشه ساو

و مقبول حضرت فرمود و پسران اهل دنیا اند که حسناقی نداشتند ایشان را توبه  
 دهند و کنایه نداشتند که ایشان را عقاب کنند ایشان را خدمت کاران  
 اهل بهشت گردانیدند و از حضرت رسول پرسیدند از اطفال مشرکین حضرت فرمود  
 خدمتکار اهل بهشت اند بر صورت پسران آفریده میشوند از برای خدمت اهل بهشت  
 و شیخ طبرسی نیز این حدیث را در تائید این آیه روایت کرده است  
 و گویانی پسند صحیح از زراره روایت کرده است که گفت از حضرت صادق  
 سوال کردم که چه میفرمائی در اطفال که پیش از بلوغ بمیرند فرمود که سوال کردند  
 از احوال ایشان از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود و خداوند آنها را تراست با آنچه و در بار  
 ایشان خواهد کرد حضرت فرمود که یعنی دست از ایشان بردارید و در باب  
 ایشان سخن نگویید و علم ایشان را بحد ابدال در مؤلف کنید اصل در دنیا  
 نیست مجمل باید دانست که دلائل عقیده و تئیه وار شده است از آیات و احادیث  
 که حق تعالی عادل است مجبور و ظلم نمیکند و در باب اطفال و مجانبین جماعتی که معذور  
 و محبت ایشان تمام نشده باشد یا عقل ایشان ناقص باشد و میسر میان حق و باطل نتوانند  
 کرد ایشان را بدون محبت دیگر که برایشان تمام شود و عذاب نخواهد که پس تکلیف دیگر  
 ایشان را خواهد کرد و ثواب و عقاب ایشان بران مترتب خواهد شد چنانکه در اخبار معتبره  
 بسیار وارد شده است و بعضی از آنها را نوکر کردیم و محیی الدین عربی نیز از صفیه  
 اهل بهشت بیان قائل شده است چنانکه بخاطر می آید که در کتاب فتوحات میده  
 یاد ایشان را و اعراف جا بید بیا پیش می برد و درجه پستی و برتشت خوانند و  
 یا بعضی خدمتکار اهل بهشت خوانند بوی بعضی و برتشت و بعضی را اعراف خوانند

پس چنانچه در این حدیث صحیح وارد شده است علم ایشان را بخدا باید گذاشت باید  
 دانست که آنچه متصفای علی الت است حق تعالی ایشان را میکند و ظلم و محسوبت ایشان نمیکند  
 و بدون تمام محبت ایشانرا عذاب نمیکند و اگر خداست این است که بخواهی بخوابی و بخواهی  
 که دشوار باشد بر ایشان بگویند و خواهند بود و از آن چنانکه فلانیکه علم لام لذت می یابند  
 از لذات موجوده برایشان است علم **فصل دهم** در بیان میزان حساب رسول  
 و در مطلق بلکه خلافیت میان مسلمانان و حقیقت نیزان و در قرآن مجید در موباضع متد  
 وارد شده است و سوره اعراف می فرماید وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَسَنَ  
 نَقْلُكَ مَوَازِينَهٗ فَاُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَٰئِكَ  
 الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ كَانُوا يَآلِئًا يَظْلِمُونَ یعنی وزن سنجیدن اعمال در  
 روز قیامت حق است پس کس سنجین باشد ترازوهای او پس ایشانرا درست کاران  
 هر کس سبک باشد ترازوهای او پس ایشانرا آنها که زیان کرده اند چاهناخی در سبب آنچه  
 بودند که آیات ماستحکیم و ندو و سوره یومین نیز نزدیک باین مضمون فرموده است  
 و در باب کفران گفته است و سوره کهف پس برپاینداریم از برای ایشان زنی را  
 و در سوره انبیاء فرموده است میکنداریم ترازوهای عدالت را از برای روز  
 قیامت پس ظلم کرده نمی شود و نفسی بیح ظلم و اگر اعمال او بقدر سنگینی جبه باشد از خرد  
 آزمای او ریم در میزان عمل او و ما کافیم از برای حساب کردن و سوره قار  
 نیز خفت و تنیل موازین را فرموده پس و اصل میزان نیکی نیست و اگر آن  
 با کمیکه کفر است اما در مخفی آن خلاف است که مفسران و متکلمان عامه و خاصه  
 بر خلاف این حمل کرده اند و میگویند حق بس و غلام قیامت ترازو و نوبت

در بیان میزان حساب  
 و حساب و سوال و در  
 مطالع

که زمانه دارد و دو گفته عظیم و اعمال عباد و اوران چند حسنات و دریک گفته میکند  
 و سیات را در گفته دیگر و اینجاست نیز خلاف کرده اند و کیفیت زن را که  
 اعمال عصبی چندند و وزنی نمیدارند و قائم نفس نبی باشند پس بعضی گفته اند نصف  
 اعمال را می کشند و علامه از ابن عمر روایت کرده اند که از حضرت رسول سوال  
 کردند از آنچه وزن میکنند در روز قیامت فرمود حقیقه بار او زن میکنند و بنابر این  
 حق تعالی صحیفه را در خور اعمال زن قرار دهد و بعضی گفته اند اعمال حسنه مصور میشوند  
 بصورتهای مفری و نیکو و اعمال سیئه مصور میشوند بصورتهای تاریک سیاه و آنها را با یکدیگر  
 وزن میکنند و بعضی تجسیم اعمال قائل اند و میگویند باعتبار اختلاف نشات انقلاب خلق جزا  
 چنانچه علم و معرفت در عالم رویا آب شیرت میشود و این سخن از طریق عقل بسیار دور است و آنها  
 که اهل اسلام قائل اند موافقت ندارد زیرا که ایشان بوجهی من قائل اند و به اختلاف  
 نشان قائل نیستند و با اینحال قول با انقلاب حقائق سقطه است و اقرب به عقل است  
 که حق تعالی مناسب آن اقوال افعال اخلاق از جوهر حری چند خلق کند از صور  
 و تمیحه که حسن و قبح آنها تصور و معائن گردد و بی با مذہب کسی موافق است که معاودا  
 در عالم مثال خیال و احباب و مثالیه قائل باشد و ایضا خلاف است بر تقدیر حل  
 نیزان حقیقت آن که آیا از برای همه کس یک ترازوست یا آنکه ترازوی کسی جدا  
 و بر تقدیر جدا بودن کس یک ترازوست یا باعتبار عقائد و اعمال اخلاق و انواع  
 افعال ترازوهای متعدد است چون مخصوص این مشقون معلوم نیست ایمان اجمالی  
 در این باب غایت جمیع این متکلمین خالصه و عامه قائل شده اند یا آنکه میزان کنایه از عدل است  
 و موازنه میان تقاویر ثواب و عقاب اعمال بر وجه عدالت میگویند اگر شخص را قرار بدست



در آن باب بعد از عوالب و در محاورات میگویند فلان نزد من زمین آن نیست  
 و مراد آنست که نظیر اوست آنچه حق تعالی در حساب خوف از آن فرموده است  
 مراد آنست که او را بر اعمالش باز دارند و هر که را چنین کنند از تبعات آنها خلاص  
 نمی شود و هر که را خدا عفو کند از و غایز میشود و به نجات کسی تنگین باشد موازین او که  
 استحقاق ثوابش زیاده باشد ایشان را ستکاران اند و هر که سبک باشد توبه  
 بآنکه طاعتش کم باشد و حق ثواب نباشد پس ایشان را کار جانیهای خود اند و در جهنم  
 مخلد خواهند بود و قرآن مجید بلغت عب نازل شده است حقیقت مجازی که  
 شایع است در لغت ایشان مؤلف گوید که باین جوه عقلیه و استنباط  
 و همیشه است از طوایر آیات برداشتن شکل است اما چون و ایاب درین باب  
 متعارض است باید باصل میزان اعتقاد کرد و معنی آنرا بعلم ایشان که است بزم باشد  
 شکل است اما حساب سوال حکم و در مظلوم عباد آیات و اخبار و آنها بسیار است  
 و ایمان بآنها مجمل و واجب است در آیات بسیار واروده است که خدا  
 سریع الحساب است و اسرع الحاسین است بعضی را فرموده است که از برای  
 ایشانست سو حساب شدت حساب فرموده است بسوی است باز گشت  
 و بر ما است حساب ایشان فرموده است که بسوال می کنیم از آنها که رسولان  
 بسوی ایشان ستاده شده است از مرسلین سوال میکنم و در روایات وارد شده  
 که حق تعالی حساب میکند خلایق را بقدر یک چشم زدن و در روایت دیگر بقدر دو  
 شیر کوفته می آید حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که خدا را مشغول نمی داند  
 حساب حساب دیگری چنانچه مشغول نمیکرد و اندو روزی او نوحی از روزی او نوحی

و این بابیه در رساله عنایت گفته است که اعتقاد ما و حساب میزان آنست  
 که اینها حق اند بعضی را بخود متوجه میشود و بعضی را بجهت های خود میکند از پس حساب  
 انبیا و ائمه علیهم السلام را خود میکنند و به تغییراتی حساب و صیای خود را می کنند  
 و او صیای متولی حساب استهای میشوند و حق تعالی کواه است بر انبیا و رسل و انبیا  
 کواه اند بر انبیا و ائمه کواه اند بر مردم چنانچه حق تعالی فرموده است تا بود  
 باشد رسول کواه بر شما بوده باشد شما کواه بر مردم و باز فرموده است  
 پس چگونه خواهد بود حال ایشان ر وقتی که بیاوریم از هر امتی کواهی بیاوریم  
 ترا کواه بر آنها و فرموده است **وَيَتْلُو شَاهِدُهُمْ دُشَاهِدُ الْمَوْتِ**  
 و حضرت صادق علیه السلام فرمود که موازین انبیا و او صیای اند و بعضی از  
 بحساب بهشت میروند و سوال بر همه خلق وارد میشود زیرا که فرموده است  
**فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ** یعنی از وین سوال  
 می کنند و اما غیر دین پس سوال نمی کنند مگر از کسی که او را حساب کنند زیرا که  
 حق تعالی میفرماید **فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ**  
 یعنی پس روز و سوال گروه نمیشود از گناه او نه انسی نه جنی از شیعته نهی ائمه  
 علیهم السلام نه غیر ایشان همچنانکه در تفسیر اهل بیت وارد شده است هر که را  
 حساب میکنند او معذب است اگر چه بطول بازداشتن در موقت قیامت  
 باشد و نجات نمی یابد از جهنم و داخل بهشت نمیشود و مگر برمت خدا می آید  
 و حق تعالی خطاب میکند بندگان را از اولین و آخرین بحساب اعمال ایشان  
 بیک خطاب میکند که هر یک حساب عمل خود را می شنود و از ویکری نمی شنود



و کمان میکنند که او مخاطب است و پیش دیگر نمی نشیند و اندک و از امنی طلبه  
از مخاطبه و فارغ میشود و از حساب اولین آخرین در مقدار یک ساعت ارسا است  
و دنیا و بیرون می آورد و از برای کسی نامه که آنرا ملاقات میکند کشوده شده که  
جمع اعمالش و ران نوشته شده است و هیچ صغیره و کبیره نیست مگر آنکه در آن  
داخل است پس او را محاسب کننده نفس خود میکند و اندک و حاکم بر خود میکند و  
و با و میگوید بخوان نامه خود را نفس تو پس است امروز از برای حساب تو و حجاب  
خدا مهر بر دهن ایشان میکند و و کواهی میدهد و دستها و پاها و جمیع جوارح ایشان  
بر کرده های ایشان خواهند گفت بیوست های خود که چرا کواهی دادید  
گویند بسخن آور و ما را آن خداوندی که هر چیز را بسخن آورده است خلق کرده است  
شماره اول مرتبه و بسوی اوست بازگشت شما تمام شد کلام صدوق  
و جمیع میان اخبار باین نحو کرده است و کلینی از حضرت علی بن الحسین  
روایت کرده است که از برای اهل شرک نصب تر از و بانی شود ایشان را  
فوج فجحیاب جهنم میرند و نصب باین نشود و اوین از برای اهل اسلام  
می باشد و علی بن ابراهیم و ابن بابویه و شیخ طوسی رحمته الله علیهم بسند ما می نقلند  
حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند که و و قدم بنده از پیش حق تعالی  
از جای و حرکت نمی کند تا سوال کند از او از چهار فضیلت از عمر او که در چه چیز  
فانی کرده است و از چه او یا جوانی او که در چه چیز کینه کرده است و از مال او  
که از کجا کسب کرده است و در چه چیز خرج کرده است و از محبت ما اهل بیت  
و این بابیه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چون

روز قیامت شود و بنوع مومن را از برای حساب باز دارند که هر دو  
 از اهل بهشت باشند یکی فقیر باشد و دیگری غنی و در دنیا پس فقیر کوید پروردگار  
 از راجحی مرا باز میداری بجزت تو قسم که میدانی که ولایت و حکومتی بمن نداده  
 بودی که عدالت کنم و ران یا جو کنم و مال یا دوی بمن نداده بودی که حق تو بران  
 واجب شده باشد و داده باشم یا نداده باشم و روزی مرا بقدر کفایت یا  
 بقدر آنچه منست که مرا کافی است و مقدر کرده بودی پس خداوند جل و اعلیٰ فرماید که را  
 گفت بنده من بدار پند ما و اهل بهشت شود و آن غنی همانند آن فقیر مکرع از و جاری شود  
 که اگر چهل شتر یا شصت گاو باشد یا شصت یا سی و اهل بهشت شود و آن فقیر با و کوید  
 که چه خبر از احسن که کوید طول حسابی پستی چری بعد از چری از تقیسات طاهر شد و خدا  
 بنی خدایتا که مرا حجت و فرو گرفت و غنی که و اینده تو به کاران پس تو کیستی کوید من ای  
 که با تو بودم و محشر کوید عیم بهشت ترا فقیر داده است که منی انشا تعظم و در کتاب  
 از حسین بن سعید روایت کرده است که مروی خدمت حضرت باقر علیه السلام آمد  
 و گفت یا بن رسول الله من کنایه کرده ام که میان من و خداست بران بعدی از غلوین مطیع  
 نشده است بر من که راست ترا از ان اعلیٰ تر میدانم که انرا بتو عرض نمایم حضرت فرمود  
 که چون روز قیامت شود و خدا محاسبه بنده مومن و مکنه او را بر یک یک ان کنایه  
 مطلع گرداند و بیا مرد و بر آنها مطلع نگرداند نه ملک مقرب را و بنیم بر سلی او بعضی از  
 کنایان او را از او نیز ستور دارد که موجب زیاده می خفت او نکرد پس که بیست  
 کلمات شوید این است معنی قول حق تعالی **فَاُولَئِكَ يَبْدِلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ**  
**حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا** و اینست که

ایشان را بحسنات خدا آمرزنده و رحیم است بروایت شیخ طوسی فرمود که من  
کنه کار را می آورند در روز قیامت و مقام حساب باز میدارند و حق تعالی خود  
متوجه حساب میگرد و مطلع میگردد و اندر حساب واحدی از مردم را او کناها نش را  
بر او میخواند چون از هر یک کنا خد که حق تعالی کاتبان اعمال او را میگوید که بدل کنید کنا  
او را بحسنات ظاهر کرده اند آنها را از برای مردم چون بنیز مردم میگویند  
که این بنی یک کناه نداشته است پس امر میکند که او را بهشت می برند  
و اوست تاویل این آیه و این در کناه کاران از شیعیان است پس در عین  
الرضا روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی  
حساب میکند همه خلق را مگر کسی که با خدا شریک قرار داده باشد که او را بحساب بنهیم میفرستند  
و ایضا بسندهای بسیار روایت کرده اند که اول چیزی که از بنی سوال میکنند  
اهل بیت است و شیخ طوسی در امالی و دیگران روایت کرده اند که زمانه که حضرت  
امیرالمومنین با محمد بن ابی بکر باطل مصر نوشت فرمود که هر که عمل کند خالص بر بار  
خدا اجرا و ارجح تعالی در دنیا و آخرت با و عطا میفرماید و مهمات او را و هر  
کفایت میکند و حق تعالی میفرماید که ای بنده کان من که ایمان آورده اید به پیغمبر  
از عذاب پروردگار خود از برای آنها که اعمال نیکو کرده اند و درین نیانعت حسنه است  
و زمین خدا واسع است و او میشو و بصیر کنندگان مشوا ایشان بحساب پس آنچه  
به مومنان داده است و در دنیا حساب نیکند ایشان را بان و آخرت حق تعالی  
میفرماید **لَئِنْ أَحْسَنْتَ الْحُسْنَى وَ زِيَادَةً لِّأُولَئِكَ نِكَالٌ كَرِهَ** اند  
جزای نیکوست زیاده بر آن جزای حسنی بهشت است و زیاده و رویناست

و آنحضرت صادق علیه السلام منقول است که هیچ بنده نیست مگر آنکه خدا را  
بر او حجتی هست یا در گناهی که کسب کرده است آری او نمیشد که تفسیر کرده است  
در سکر آن از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که باز سید زنده باد  
در قیامت به نزد حق تعالی پس میفرماید که منافیسه کنید میان نعمتهای  
و عمل او پس نعمتهای خدای عز و میکیر و اعمال او را حق تعالی میفرماید که نعمتهای فراوان  
و منافیسه کنید میان خیر و شر او اگر مساوی باشد علمها حق تعالی شر را بخیر بر طرف  
میکند و او را داخل بهشت میکند و اندو اگر خیرش زیاده و حق تعالی بآن پاداش  
او را ثواب انفی میدهد و اگر اعمال شرش زیاده و حق تعالی میکند و پرهیزکاری از شر کرده  
یعنی شیعیه است و عقایدش درست است خدا او را می آمرزد و برست خود اگر  
خواهد و تفصل میکند بر او بفرموده و شیخ طوسی از حضرت صادق علیه السلام روایت  
کرده است که چون روز قیامت شود خدا ما را موقوف گرداند بحسابت میان ما  
پس آنچه از خداست از خدا سوال میکنیم که از برای ما باشد پس آن را ایشافست و آنچه  
حق ماست بایشان می بخشیم پس حضرت این آیه را خواند اِنَّ اِلَيْنَا اِلَابَهُمْ  
نُفَعِّلُهُمْ عَلَيْنَا كَيْفَ نَشَاءُ وَ رُبَّمَا رَزَقْنَاهُ مِنْ قَبْلِ هَذَا وَلَمْ يُشْكُرْ وَ اِذْ يَرْثُ  
کے رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم و کہ من اول کسی ام کہ نزد خدا می آیم در قیامت  
پس می آید نزد من کتاب خدا پس اہل بیت من پس امین پس خدا سوال میکند از امت  
کہ چه کردید و کتاب من اہل بیت پیغمبر خود و عیاشی روایت کرده است کہ  
حضرت صادق علیه السلام در تفسیر این آیه اِنَّ السَّعْيَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ اُولَئِكَ  
كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا فرمود یعنی کوشش را سوال می کنند از آنچه شنیدہ است و چشم را

از آنچه دیده و استماع و دل را از آنچه اعتقاد کرده است بگنجی و برقی بسندهای صحیح  
از آنحضرت روایت کرده اند که سه چیز است که بنی مومن را بر این حساب  
نهی کند لعنای که بخورد و جامه که بپوشد و زوجه صالحه که او را معاشرت نماید و فرج  
خبر را باو منعظ کند از حرام و دور عیون اخبار الرضا روایت کرده است که آنحضرت  
فرمود که در دنیا نعیم نیست بعضی از فقهای عامه که حاضر بودند گفت که حق تعالی بفرموده  
ثُمَّ لَلَسْتُمْ بِمَعْتَدٍ عَنِ النَّعِيمِ یعنی پس سوال کرده میشود و در روز قیامت از نعیم  
و آب سرد مراد است آن از نعمت دنیا است حضرت بعد از این فرمود که شما  
چنین تفسیر کرده آید و خلافتها کرده اند بعضی گفته اند آب سرد است و بعضی گفته اند طعام  
نوشه بوی نیک است و بعضی گفته اند خواب لذیذ است و خبر و او مراد مردم که این اقوال  
بعد از آنست که صلوات علیه السلام مذکور شد حضرت از غضب شده و فرمود خدا سوا  
نمیکند بندگانش را از چیزی که برایشان افضل کرده باشد و منت نمی گذارد و برایشان  
بان منت گذاشتن با تمام از مخلوقین تسبیح است پس چگونه بخالق عزوجل توان  
نسبت داد چیزی را که از برای مخلوقین پسندیده و ایشانرا از انی ازان کرده است  
و لیکن نعیم محبت با اهل بیت است موالات و اعتقادات با مامت ماست که خدا  
بعد از توحید و نبوت از ان سوال میکند و آنرا نعیم گفته است زیرا که بنده هرگاه فای  
بان بکند آنرا میرساند به نعیم ابدی بهشت که روال ندارد و تحقیق که خبر و او مراد مردم  
ار پیران را که خود از حضرت امیرالمومنین علیه السلام که رسول خدا گفت یا علی  
بدستیکم اول چیزی که سوال کرده میشود بنده ازان بعد از مرگش شهادت بوحدا  
خداست آنکه محمد رسول است آنکه تو ولی صاحب اختیار بودی منافی بسبب آنچه

ز برای توقار و او ده است از امامت من از برای توقار و او ده است  
 پس که اقرار کند و اعتقاد نماید اینها را می رود بسوی پی که زوال ندارد و کلینی  
 معتبر از حضرت علی بن الحسین است کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام  
 فرمود که چون ذریه قیامت شود حق تعالی مردم را مشور کرد و انداز قبرهایان  
 و پاره نه بلی ریش بی عیب بروشی که در روز اول خلق شمع بودند در یک صحرا  
 و بر اندایشان از آنکه بایستند و عقیده حشر و از و حام بیاورند و بر یکدیگر سوار  
 شوند و کلاه اند که از این عقبه بگذرند پس نفسهای ایشان بگریه و عرق ایشان  
 بسیار شود و ناله و گریه ایشان بلند شود و این اول هولی است از احوال و  
 قیامت پس ملکی از ملائکه از جانب خداوند چهار ندا کند که همه بشنوند پس ای ایشان  
 پست شود و دیده های ایشان خاشع گردد و بندگان ایشان بزرگوار و  
 ایشان تشنه و سرها بلند کنند بسوی آن آواز پس خداوند حاکم عادل ندا کند  
 ایشان را که منم خداوندی که جز من خداوندی نیست حاکم و عادل و ظلم نمی کنم و امر و  
 میان شما بعد از حکم میکنم و حق ضعیف را از قوی میکیرم و ظلمه های مردم را  
 بحسنات و سیئات تقاص میکنم و خیرشید نهایی ظلمه ها ثواب میدهم و نمیکند  
 از این عقبه امر و زطالمی که نژاد و مظلمه بوده باشد مگر مظلمه که صاحبش نباشد و من و او  
 ثواب بدهم پس بپید بر یکدیگر و مظلمه های خود را طلب کنند از هر که ستمی بر شما  
 کرده باشد و دنیا و من کو ابرام از برای شما بر ایشان بس است که اسی من  
 پس مظلومان بیکدیگر و نژادها را پیدا میکنند و طلب مظلمه ها می درازند و میکنند  
 و در تنها بر این حال می تند پس حال ایشان شدیدتر میشود و عرق ایشان بیشتر میشود

و بر وایت و کبر عرق نادرها نهایی ایشان می آید و فریاد و فغانهای ایشان  
بسیار میشود و اکثر ایشان آرزو می کنند که از سر مظلوم خود بگذرند و ازین عقیقه  
نجات بیابند پس منادی ندا کند ایشانرا که خاموش شوید و ندای پروردگار  
خود را بشنوید چون خاموش شوند نذر رسد که حق تعالی میفرماید که اگر میخواهید  
مظلمهارا بیکدیگر بخشید و ازین عقیقه خلاص شوید و اگر نمی بخشید مظلمهای را یکدیگر پس اکثر  
ایشان را میکشند و مظلومهای را می بخشند باینکه ازین شدت نجات یابند و بعضی  
از ایشان بگویند خداوند مظلومهای ما از ان بزرگتر است که بخشیم پس ندامت  
برضوان جان بهشت که قصری از نفوذ ارقصهای حنبت الفودوس بسیارید با انواع  
نعمتها و نظایرهای طلا و نقره و حوریان و غلامان و در نظر ایشان جلوه دهد پس دینی  
میکند از جانب حق تعالی که اسی گروه خلائق سر بلند کنند و این قصر را ملاحظه کنند  
چون نظر کنند هر یک آرزو کنند که آن قصر از آن او باشد پس دینی کند که این قصر گشتی  
که عفو کند مظلمه مومنی را پس اکثر آنها عفو کنند و خلاص شوند و قلیلی باشند که عفو نکنند پس  
حق تعالی فرماید و اهل بهشت من نمی شود کسی که مظلمه احدی از مسلمانان بر دوش او  
باشد تا آنکه آن مظلمه را در وقت حساب از او بگیرند اسی گروه خلائق مستعد حساب  
شوند پس راه ایشانرا می کشانند که بعرضه حساب و رآیند نزد عرش الهی و یو آنها  
کشورده شود و میز آنها برپا شود و بنشینند و آنکه که شهدا و کواهان خلایق اند  
و هر امانی که اهی میدهد بر اهل عالم خود که در میان ایشان قیام بامر الهی نموده است  
و ایشانرا بسوی خدا خوانده است پس مردی از قریش گفت یا بن رسول الله  
هرگاه از برای مرد مومن نرود که او را مظلمه بوده باشد چه چیز از کار خود ابر گرفت

او از اهل جهنم است حضرت فرمود که می اندازند از کنا بان مسلمان بقدر آنچه  
 از او بر کافر است پس کافرا عذاب میکنند بسبب آن مظلوم یا عذابی که بسبب کفر  
 وارد بقدر آنچه از مظلوم مسلمان نزد او هست پس آن مرد پرسید که اگر مظلوم از مسلمان  
 نزد مسلمان باشد چگونه مظلوم را از مسلمان بگیرند فرمود از حسنات ظالم بقدر حق  
 مظلوم بگیرند و می افزایند بر حسنات مظلوم پرسید که اگر ظالم حسنات نداشته باشد  
 چه میکنند فرمود از کنا بان مظلوم بقدر آن بگیرند و بر کنا بان ظالم می افزایند و در این اشرا  
 روایت کرده است که در روز قیامت صاحب قرض می آید و شکایت میکند که آنکه  
 قرض گرفته است حسنات دارد و از برای صاحب قرض میگیرند و اگر حسنات ندارد و کنا بان  
 صاحب قرض را بر او میکند از مؤلف گوید که از آیات اخبار معلوم شد که حقیقت  
 اصل حساب سوال در قیامت معلوم است خصوصیات آنها که از که سوال حساب  
 میکنند و که بحساب بهشت یا جهنم می برند معلوم نیست و ایضا معلوم نیست  
 که از چه چیز سوال میکنند و حساب می نمایند جمعی را اعتقاد است که از جمیع اموال نعمتها  
 دنیا سوال میکنند چنانچه در احادیث عامه و خاصه وارد شده است که از برای  
 حلال دنیا حساب است و از برای حرامش عقاب است و در احادیث سابقه  
 گذشت که مومنان نعمتها می نیا حساب نیست و در بعضی گذشت که در ماکول و مبلوط  
 و مشکوک حساب نمی باشد و در ثواب بسیاری از اعمال وارد شده است  
 که عامل بان حساب بهشت می رود پس آنچه در باب حساب بهشت در متن  
 وارد شده است مخصوص عموماً حساب خواهد بود و حساب بت بغیر ایشان سهل  
 خواهد آمد و جمع میان احادیث دیگر بدو وجه میتوان کرد اول آنکه حساب



نکردن قیمت‌های نیا نسبت بمومنان باشد و حساب کردن نسبت بغیر ایشان  
 دومی آنکه حساب نکردن در امور ضروری باشد مانند آن سه چیز که مذکور شد  
 و حساب کردن در غیر امور ضروری باشد مانند اصراف و تبذیر و صرف  
 در محرمات و کسب کردن از وجوه غیر مشروع یا زیاده از قدر ضرورت  
 جمع کردن عمر را در تحصیل آن ضائع کردن به آنکه احادیث مختلف است  
 در باب عریان محشور شدن پوشیده معجوش شدن در بعضی وارد شده است  
 که عریان محشور میشود چنانچه حدیث فاطمه بنت اسد بر آن دلالت داشت  
 و در احادیث معتبره وارد شده است که نیکو کند کفنهایی مروه با خود  
 که با آنها محشور خواهد شد و ممکن است که اول در باب غیر مومنان مطلقاً یا  
 مومنان کامل باشد و ثانی در باب مومنان یا کامل ایشان باشد و در باب  
 فاطمه بنت اسد خواهید دید حضرت رسول از برای مرید الطینان باشد فصل  
 یازدهم در بیان سوال از رسل و شهادت شهدا و دادن نامه با  
 بدست راست و چپ بعضی از احوال احوال قیامت است چنانکه می فرماید زکریا  
 جمع کند خدای سولان را و فرماید که چه بود آنچه اجابت شما کرد و استباهی شما گویند  
 علی بن ابی طالب می فرماید و آمده عقیبا و فرموده است که پس البته سوال بخیم  
 کرد آنما که پیغمبر بسوی ایشان فرستاده شده است البته سوال از آنکه  
 از فرستاده شد بکن خبر خواهیم داد ایشان را بعلوم غائب نبویم از کرده های ایشان  
 و فرموده است چگونه خواهد بود حال امتها و وقتی که بیاوریم از هر امتی که ای ترا  
 بیاوریم بر ایشان کواه و فرموده است که در روزی که بیاوریم در هر امتی که ای ایشان

در بیان سوال  
 از رسل و شهادت  
 شهدا و دادن  
 نامه با بدست  
 چپ و راست  
 و احوال قیامت

از انفس ایشان بیاوریم ترا که او بر ایشان فرموده است که تا بوده باشد  
 رسول که او بر شما بوده باشد که او این مردم فرموده است از برای ایشان  
 خدا بی عظیم روزی که او این پریشان با نهایی ایشان و ستهای ایشان با بائی ایشان  
 با آنچه میگردند و او آن نامه سعد است راست استقیاد است چپ و آری بسیار  
 واروده است و با ساینده میگوید حق تعالی ما ذا اَجِبْكُمْ

یعنی از رسولان می پرسند چگونه اجابت شما کرد و تا متهای شما در حق او صیای شما ایشان  
 در جواب میگویند لا علم لنا یعنی نمیدانیم که بعد از ما چه کردند با او صیای او علی بن ابی طالب  
 بند کالیج از حضرت امام محمد باقر علیه السلام رواست کرده است در تفسیر خود  
 حق تعالی هَذَا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ یعنی این روز است که نفع  
 میدهد راست گویند راست گوئی ایشان حضرت فرمود که چون روز قیامت شود  
 و محشور شوند مردم از برای حساب میکنند در برابر احوال و در قیامت بر عرصه حساب نمیروند  
 مگر بعد از آنکه مشقت بسیار بکشند پس ایشان را نزد عرش حق تعالی باز دارند و حق تعالی  
 بایشان خطاب کند پس اول کسی که بطلبند بندهای که جمیع خلایق بشنوند محمد بن عبدالله  
 پیغمبر قرشی عربی را بطلبند و او را از جانب راست عرش الهی باز دارند پس  
 و امام شماعی ابن بطالب را بطلبند پس بناید و از جانب چپ رسول خدا باشد  
 پس آنکه در بیت آنحضرت را با سایر امت بطلبند و از جانب چپ حضرت امیر المومنین  
 باز دارند پس هر پیغمبری را با امت او از اول پیغمبران تا آخر ایشان با متهای ایشان  
 بطلبند و از جانب چپ عرش باز دارند پس اول کسی که از برای سوال کردن بطلبند  
 قلم باشد بناید و در برابر عرش الهی است بصورت آدمیان پس حق تعالی از او سوال

که نوشتی در لوح آنچه ترا الهام و امر بآن نمود و بودم از وحی با قلم گوید بلی  
 ای پروردگار من تو میدانی که من نهم آنچه بر الهام و امر نوشتن آن کرده بودم  
 از وحی خود حق تعالی فرماید که گواهی میداد برای تو باین گوید پروردگار یا بر سر تو  
 احدی از خلق بغیر تو مطلع می تواند شد حق تعالی فرماید که حجت خود را تمام کردی  
 پس لوح را بطلند و بسایه بصورت آدمیان با قلم بایستد پس حق تعالی باو میفرماید  
 که ای قلم در تو رقم کرد و وحی باراک من او را الهام کرده بودم و امر بآن نمود و بودم  
 لوح گوید بلی پروردگار او آنرا رسانیدم با سرفیل پس اسرافیل را بطلند و بسایه  
 بصورت آدمیان با قلم و لوح بایستد پس حق تعالی فرماید که آیا رسانیدتو لوح  
 آنچه قلم در آن نوشته بود و از وحی گوید بلی پروردگار او رسانیدم آنرا بجرئیل پس  
 جرئیل را بطلند و بسایه و سپهری اسرافیل بایستد پس خداوند جلجل فرماید که آیا اسرافیل  
 بتو رسانید آنچه باو رسیده بود و گوید بلی ای پروردگار من رسانیدم آنرا بجمیع  
 پیغمبران تو و انفاذ کردم بسوی ایشان جمیع آنچه بمن رسیده بود و از امر تو و ادا  
 رسالت تو به هر ستمی رسولی نمودم و جمیع وحی ها و حکمتها و کتاب های ترا  
 بایشان رسانیدم و آخر کسی که رسالت و وحی و حکمت و علم و کتاب کلام ترا باو  
 رسانیدم محمد بن عبد الله عربی قرشی حرمی بود که صیبت است حضرت باو  
 و من و کس پس او کسی را که میخواهند از فرزندان آدم علیه السلام از برای سوال  
 کردن محمد بن عبد الله است خدا او را نزد یک عرش خود جا میدهد و هیچ کس را نزد  
 قرب منزلت او نزد خدا مثل او نخواهد بود پس پروردگار عزت او را خطاب می کند  
 که ای جبرئیل بتو رسانید آنچه وحی کرده بودم بسوی تو و او را برای آن بسوی تو

فرستاده بودم از کتاب حکمت و علم من آیا اینها را وحی کرد و بسوی تو پس رسول خدا  
 کوید بی ای پروردگار من بن سائید جبرئیل صلی الله علیه و آله و سلم که ده بودی بسوی او و فرستاده  
 بودی او را بان از کتاب تو و حکمت تو و علم تو و وحی های ترا آور و بسوی من پس  
 حق تعالی فرماید الحمد که آیا رسائیدی با منست خود آنچه تو رسائیده بود جبرئیل علیه السلام  
 از کتاب حکمت و علم من حضرت رسول کوید بی پروردگار رسائیدم با منست خود  
 آنچه را وحی کرده بودی بسوی من از کتاب تو و حکمت تو و علم تو و جهاد کردم  
 در راه تو پس حق تعالی نمجد کوید که که شهادت میداد بر ای تو باین آنحضرت کوید پروردگار  
 تو شاهی از برای من تبلیغ رسالت و ملائکه تو و یگان از امت من شهادت نمودند  
 برای من پس ملائکه را بطلبند و ایشان کو اهی دهند از برای آنحضرت که تبلیغ رسالت  
 نمود پس امت محمد را بطلبند و سوال کنند از ایشان که آیا رسائید محمد بشمار رسالت  
 و کتاب حکمت و علم مرا و تعلیم شما نمود و اینها را پس شهادت دهند از برای آنحضرت  
 که تبلیغ رسالت و علم نمود پس خداوند جلیل فرماید که آیا بعد از خود و در میان منست  
 کسی خلیفه و جانشین من و اگر و ایندی که در میان ایشان حکمت و علم من قیام نماید و تفسیر کنند  
 از برای ایشان کتاب مرا و بیان کنند از برای ایشان امور را که در آن اختلاف کنند  
 بعد از تو و حجت و خلیفه من باشد و در زمین پس محمد کوید بی ای پروردگار من خلیفه کردم  
 در میان ایشان علی ابن ابی طالب را که بر او من وزیر من و منی من بهترین  
 امت من بود و نصب کردم او را از برای ایشان در حیات خود که نشان راه  
 هدایت باشد و ایشان را دعوت کردم با طاعت او و او را خلیفه خود گردانیدم  
 و امت خود که امام و پیشوای ایشان شد و پیروی او کنند امت من را و در مقام است

پس علی بن ابی طالب علیہ السلام را بطلبند و از او پرسند که آیا محمد صلیت  
 کرد بسوی تو و ترا خلیفه نمود و راست خود و ترا لقب نمود و در حیات  
 که نشانه راه هدایت ایشان باشی و آیا بعد از او قایم مقام او گردید  
 حضرت گوید بلی ای پروردگار من محمد وصیت نمود بسوی من مرا خلیفه  
 گردانید و راست خود و چون محمد را بسوی خود بروی کار من گردان  
 و مگر گردن بامن مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک شد که مرا بکشند و مقدم  
 بر من داشتند کسی را که موخر گردانیده بودی موخر گردانیدند کسی که مقدم  
 گردانیده بودی و سخن مرا نشنیدند و اطاعت امر من نکردند پس قتال  
 کردم با ایشان بفرموده تو تا آنکه مرا کشتند پس با علی گویند که آیا بعد از خود  
 و راست محمد خلیفه و ججتی و زمین گذاشتی که دعوت کند بندگان مرا بسوی  
 دین من راه رضای من علی گوید بلی ای پروردگار من در میان ایشان کشتم  
 حسن پسر خود را و پسر دختر پیغمبر ترا پس حضرت امام حسن را بطلبند و همان سوا  
 کنند که از علی علیه السلام گردانیدند و بکنند و همچنین بر امامی بعد از امامی را بطلبند  
 و محبت او را بر اهل زمان و تمام کنند پس حق تعالی عذر ایشان را قبول نماید و اجاب  
 حجت ایشان بکند و درین وقت حق تعالی فرماید که این روز نیست که نفع  
 میبخشد راست گویند راستی ایشان بکنی پس بعد از حضرت صادق  
 روایت کرده است که چون وز قیامت شود خداوند عالمیان همه خلعت را  
 جمع کند اول کسی را که بطلبند حضرت نوح علیہ السلام باشد پس از او پرسند  
 که آیا تبلیغ رسالت کردی گوید بلی گویند که کو اهی سید هدایت برای تو گوید محمد

پس نوح پیران آید و پا بر سر مردم گذارد و تاسیاید به نزد محمد و او بر روی  
 تنی باشد از شک علی با او باشد و این است معنی قول حق تعالی فَاَوْفُوا بَعْدَ  
 ذُلْفَةِ سَيْدِنَا وَجْهَ الدِّينِ كَهْدُوا یعنی چون بنید او را صاحب قریب  
 و منزلت نزد حق تعالی بدو تغییر کرد و رویهای کاوان پس نوح گوید میسند  
 حق تعالی از من کو اهل علمیده بر تبلیغ رسالت حضرت رسول گوید ای جعفر و احمی  
 بروید و کو اهی به میدان برای نوح که او تبلیغ رسالت کرد حضرت صادق فرمود  
 پس جعفر طیار و حمزه عم رسول کو اهل پیغمبران خواهند بود بر تبلیغ رسالت ایشان  
 روای گفت فدای تشوم عی در آنوقت در کجاست حضرت فرمود که لست  
 و شان علی از ان بزرگتر است که او را برای کو اهی بفرستند مؤلف گوید  
 که شاید ول بودن نوح نسبت بسیار پیغمبران باشد بعد از علمیدن حضرت  
 رسول و او سیاهی و صلوات الله علیهم و عیاشی روایت کرده است از حضرت امام  
 زین العابدین که حضرت امیر المومنین فرمود که چون در قیامت شود نصب کنند ترا زودیا  
 و حاضر کرد اند پیغمبران شهدا را و شهدا اند علیهم السلام شهداوت میدهند بر او و می آیند  
 خود که قیام نموده است در میان ایشان با هم خدا و دعوت نموده است ایشان را مبعودی  
 راه خدا و کینی روایت کرده است از حضرت صادق و تفسیر قول خدا عی و جل  
 فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ امْتَةٍ بِشَهِيدٍ  
 حضرت فرمود که این آیه را امت محمد نازل شده است و این را هر قومی از آن  
 امت امامی از ما هست که کو اهل هست بر ایشان محمد شایسته است بر او و بر این  
 احادیث بسیار است که امام مرزومانی را با اهل زمانش می آورند و بگویند که امام

شہادت بر ایمان اور بد نجات می یابد و مکران و مخافتان اور ایشہاد است  
 . پنجم می برند و شیخ طوسی در مجالس بسند صحیح روایت کرده است که از حضرت  
 صادق علیه السلام سوال کردند از تفسیر قول اِیُّ قُلٍّ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ  
 یعنی پس خدا را حجت کامل بر خلق است حضرت فرمود که حق تعالی به بن خود یک  
 در روز قیامت که آیا عالم بودی اگر کوید بی کوید پس چرا عمل نکردی اگر کوید جا  
 بود مگر کوید چرا یا و مگر فقی تا عمل کنی پس حجت بر او تمام میشود این است حجت بالغه  
 خدا بر خلق و کلینی بسند معتبر روایت کرده است که حضرت صادق فرمود  
 که مروی از شما یعنی علمایا علمای شیعہ و مصلحی می باشد خدا حجت میکند او را بر عساکر  
 پس ایشان میگویند که آیا فلان مرد در میان شما نبود آیا سخن او را نمی شنیدید  
 ای اندای گریه او را در شب نمی شنیدید پس او حجت خداست بر ایشان  
 و حق تعالی میفرماید و راد صاف قیامت وَاِذَا الصُّحُفُ بُشِّرَتْ یعنی و  
 که صحیفه ها منتشر و پهن شود علی بن ابراہیم گفته است که مراد از صحیفه ها اعمال  
 مردم است و عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است  
 که چون روز قیامت شود بہر کس نامہ او را بدہند و گویند بخوان پس حق تعالی  
 بنظر او می آید و جمیع کردہ های او را از نگاه کردن سخن گفتن و قدم برداشتن  
 و غیر اینها باخو کہ کو یا الحال کرده است پس میگوید ای بر ما چه میشود این  
 کہ ترک نکرد و است نہ صغیرہ را و نہ کبیرہ را مگر آنکہ احصا کردہ است آنرا و علی بن ابراہیم  
 روایت کرده است و تفسیر قول حق تعالی حَتّٰی اِذَا مَا جَاؤُهَا شَهِدَ  
 عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَاَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

یعنی تا آنکه هرگاه بیایند ایشان در قیامت کو اهی بد بر ایشان گوشه‌های ایشان  
و دیده بالی ایشان پوستان ایشان با آنچه میگوید اند علی بن ابراهیم روایت کرده  
از حضرت صادق علیه السلام که مراد از پوستها و ریحهای ایشان است این  
آیه نازل شد و است و حق جاعلی که عرص می کنند بر ایشان اعمال ایشان را پس  
ایشان انکار می کنند و میگویند هیچ ازین کارها را نکردیم پس کو اهی میدهند بر ایشان  
ملائیکه که نوشته اند بر ایشان اعمال ایشان را حضرت علیه السلام فرمود پس کاران  
میگویند پروردگار اینها خوشگمان تواند شهادت میدهند از برای تو خدا  
سو کند یا میکنند که ماینهارا نکردیم چنانچه حق تعالی فرموده است و زکیم  
خدا بسوخت کرد و اندر اینها را پس سو کند یا می کنند از برای او چنانکه امر فرمود کند  
یا و میکنند از برای شما و اینها جماعتی اند که غضب حق امیر المؤمنین علیه السلام  
کرد و ند پس در نوبت حق تعالی تهریزند بر زبان بالی ایشان اعضا و جوار  
ایشان بسخن می آیند پس کو اهی میدهند گوش با آنچه شنیده است اینچنینی که  
خدا حرام کرده است و دیده و شهادت میدهند با آنچه نظر کرده است و باقی  
خیر که خدا حرام کرده است و دستها کو اهی میدهند با آنچه گرفته اند و پادشاه  
میدهند با آنچه سعی کرده اند بسوی حرام و فرح کو اهی میدهند با آنچه ترکب شده است  
از حرام پس حق تعالی زبان ایشان را گویا میکند میگویند بفرجهای خود که چرا کو اهی  
دادید بر آنها و جواب میگویند که گویا کرد ما را آن خداوندی که هر چیز را گویا کرد  
و او خلق کرده است شمارا اول مرتبه و بسوی او بر سیکر وید و منی توانستید  
که پنهان کنید از خدا اینکه کو اهی و بد بر شما کوشش نمود و دیده و شامی نه و چهای شما لیکن



همان کردید که خدا میداند بسیاری از آن چیزها را که می‌کنید و کلینی بسند معتبر از حضرت  
 باقر علیه السلام روایت کرده است که جوارح بر مومن گواهی نمیدهد بلکه شهادت  
 بر کسی میدهد که وعید عذاب بر او لازم شده باشد و عیاشی روایت کرده است  
 که مردی بنجد مست حضرت امیرالمومنین آمد و دعوی تناقض و آیات  
 قرآن مجید میکرد از آنجمله گفت در یک موطن فرموده است که سخن نمی‌گویند  
 مگر کسی که رخصت دهد او را خداوند رحمان حرف حق بگوید و در جای دیگر  
 میفرماید که مشرکان بگویند که بخدا سو کنند که ما هرگز مشرک نبودیم و ایضا  
 میفرماید که تکفیر میکنند بعضی از ایشان بعضی را و لعن میکنند بعضی از ایشان بعضی را  
 و در جای دیگر مخصوصه و مجاوله اهل جنهم را می‌فرماید و در جای دیگر میفرماید مهربان  
 و دهنهای ایشان میکنند و دستها و پاها را می‌کشند و گواهی ایشان گواهی میدهد اینها همه  
 یکدیگر اند حضرت فرمود که اینها در یک موطن نیست که نقیض یکدیگر باشند بلکه  
 در موطن متعدده روز قیامت است که مقدارش پنجاه هزار سال است  
 پس حق تعالی جمع میکند ایشان را در یک موطن که یک و یک را می‌شناسند و استغناء  
 میکنند بعضی از ایشان از برای بعضی و اینها که واهی اند که ظاهر شده است از ایشان  
 طاعت از سولان ائمه ایشان معاونت کرده اند بر یکی و تقوی در دوار و بنا  
 و منت میکنند اهل مسامی یکدیگر را و آنها جماعتی اند که ظاهر شده است از ایشان  
 معصیت با در دوار و بنا و معاونت کرده اند بر ظلم و عدوان و شکنجه و ظلم  
 و انت می‌کنند بعضی از ایشان بعضی را و تکفیر یکدیگر می‌کنند و در موطن دیگر بعضی از  
 می‌گیرند چنانکه فرموده است روزیکه آدمی از برادر خود و مادر خود و پدر خود

وزن خود و پسران خود بگریزد و اگر معاونت بر ظلم و عدوان در دنیا کرده باشد  
پس جمع میشوند در موطن بگریزد و در آنجا بگریزند اگر آن سدا باطل را کرده و از برای  
اهل دنیا هر آینه غافل گرداند و جمیع خلایق را از معاشش خود و کوهها را بشکافد و گزند  
خدا خواهد پس پیوسته که بگریزند تا آنکه خون بگریزند پس جمع میشوند در موطن بگریزد  
و در آن موطن ایشان را بسخن در می آورند پس میگویند بخدا سوگند ای پروردگار ما که  
نبودیم و اقرار نمی کنند بگرمه های خود پس مهربانند بر دامنهای ایشان  
و بسخن در می آورند و دستها و پاها و پوستهای ایشان را و شهادت میدهند  
بهر معصیتی که از ایشان ظاهر شده است پس مهربانند بر دامنهای ایشان بگریزند  
پس میگویند بپوستها و دستها و پاها که چرا کوهها را و اوید بر ما میگویند که چرا کوهها  
ما را آن کسی که هر چه را که بگریزد و دایره است پس جمع میشوند در موطنی که  
بسخن در می آورند و در آن جمیع خلایق را پس سخن میگویند و در آنجا احدی را کسی  
که او را رخصت دهد خداوند رحمان سخن حقی میگوید پس رسولان را باز میدارند  
و از ایشان سوال می کنند چنانکه فرموده است فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا  
مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا وَحَسَنَتِ السُّوْلُ  
کواه خواهد بود بر شهید و شهید اینچنین اند و جمع میشوند در موطن بگریزد و آنجا  
مخاطبه بایکدیگر می کنند و حق تعالی حق مظلوم را از ظالم میگیرد و این دیوانه است  
حق تعالی است اینها همیشه از حساب است پس چون شروع کند در حساب  
مشغول شود هر کس بحال خود و بدگریزی پرواز و سوال میکنم از خدا برکت آن  
روز را و در علل شرائع روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند

که آدمی نواغل خود را در یک موضع بکشد بهتر است یا در مواضع متفرقه تصرف  
 فرمود در مواضع متفرقه زیرا که این کارها شهادت میدهند برای او در قیامت  
 و گنجینه بسنج از آنحضرت روایت کرده است که چون بنده توبه نصوح میکند  
 حق تعالی او را دوست دارد و پس توبه کرد و اندکنا بان او را ورنه دنیا و آخرت  
 نماند و پرسید که چگونه دستور میکرد و اند فرمود و فراموش میکرد و اند از خاطر و نامه دو  
 که بر او موکل اند آنچه را که بر او نوشته اند از کنا بان وحی میکنند بسوی جوارح او  
 که پوشانند بر او کنا بان او را و وحی می نمایند بسوی بقعه های زمین که گمان کنید  
 بر او آنچه کرده است بر روی شما از کنا بان پس چون به تمام حساب در آید  
 هیچ چیز نیاشد که بر او گواهی بدکناهی و احادیث بسیار هست که قرآن مجید  
 و روز قیامت شهادت میدهند و شفاعت میکنند از برای کسی که آنرا تلاوت  
 نموده و عمل بآن نموده تا آنکه او را با علای و درجات بهشت میرساند و این بجهت  
 از آنحضرت روایت کرده است که ما یم کو امان بر شیعیان و شیعیان  
 کو امانند بر مردم و بشهادت شیعیان ما ایشانرا جزا میدهند و عقاب میکنند  
 و در احادیث بسیار وارد شده است که هر روز که می آید خدا میکشد آدمی را  
 که ایفرزند آدم منم روزی تازه و بر تو گواهم پس در من سخن خیری بگو و کار خیری  
 بکن تا گواهی بدهم از برای تو در قیامت که بعد ازین مرا نخواهی دید و شب نیز  
 این نذر را میکنند و ایضا از آنحضرت منقول است که مومن را در روز  
 قیامت نامه کشود و میدهند که در آن نوشته است که این کتاب خداوند  
 عزیز حکیم است فلان را داخل بهشت گردانید و در تفسیر امام حسن عسکری کوراست

که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که چنانکه خدای عز و جل امر کرده است  
شمار که احتیاط کنید از برای جانهای خود و دینهای خود و مالهائی خود که گواهان  
عدول بخود بگیریید بجهت احتیاط کرده است بندگان از برای ایشان بنگاه گواهان از برای ایشان بشمار  
و ملائکه چند بر هر یک ایشان کل کرده اند است که حفظ و ضبط می کنند آنچه از او می شود  
از اعمال و اقوال او و نگاه کرده اند و همچنین بقبای نین که بر روی آنها عت  
و معیست می کنند گواهانند از برای او و بر او و شبها و روزها و ماه ها گواهانند  
بر او و از برای او و سایر بندگان مومن خدا گواهانند بر او و از برای او و گواهان  
اعمال گواهانند بر او و از برای او چه بسیار کسی در قیامت سزا دهند شود و بگوایند  
از برای او و چه بسیار کسی در قیامت شقی مذنب کرده و بگوایند اینها بر او و بزرگ  
حق تعالی در روز قیامت مبعوث میکند و اندامه بندگان خود را و کینه از خود را  
در یک عرصه گرد آورده و همه نفوذ میکنند و صدای داعی را همه میشوند و حشر می کنند  
شبها و روزها و ماه ها و سال ها و بقبای نین را پس کسی که عمل صالحی کرده باشد  
شهادت میدهند از برای او و اعضا و جوارح او و بقبای نین بین ماه و سالها  
و ساعتها و شبها و روزها و شبهای جمعه ساعتها بین آن پس نصیب او میکرد و سزا  
ابدی که کسی عمل بدی کرده باشد اینها همه بر او گواهی میدهند و شقی میشود و سزا  
ابدی پس عمل کنید از برای روز قیامت و مهیا کنید توشه از برای آن و از بعد از آن  
حضرت فضیلت ماه های مبارک رجب شعبان و رمضان و فیصلت روزهای  
و اعمال صالحه گردون در اینها و گواهی اودن اینها را از برای او بیان فرمود  
و حسین بن سعید در کتاب نه بر از حدیث صادق علیه السلام روایت کرده است

که چون حق تعالی خواهد مومن را حساب کند نامه او را بدست است او و بر ویست  
 و او را حساب کند که دیگری بر آن مسلط نشود و گوید ای بنده من فلان کار را  
 کردی و گوید بلی ای پروردگار من کرده ام پس خداوند کریم فرماید که امر زیدم شما را  
 از برای تو بدل کردم آنهارا بحسنات پس مومن گویند سبحان الله این  
 یک گناه نداشته است و انیت معنی قول حق تعالی پس کس نامه او بدست  
 راست او داده شود پس بخیرین حساب خواهند کرد و او را حسابی آسان بگرد  
 بسوی اهل خود و مسرور و خوشحال و آسای پسیدگوارم اهل فرموده اهل که در دنیا و آخرت  
 اهل اویند و همیشه اگر مومن باشند پس فرمود اگر نسبت به بنده داده بدی اشتباه  
 حساب میکنند او را علانیه در حضور خلایق و حجت را بر او تمام میکنند و نامه اش را  
 بدست چپ او میدهند چنانچه حق تعالی فرموده است و اما آنکه نامه او را از دست  
 میدهند پس بشو راه خواهد گفت و آتش افروز جهنم خواهد گردید بدستیکه در اهل خود  
 شاد بود یعنی در دنیا و کمان بگرد که با عزت بر نخواهد گشت این اشاره است  
 بآنکه دستهای کا فزان منافقان را در گردن غل میکنند و نامه ایشان را از دست  
 بدست چپ ایشان میدهند و باین دو حالت اشاره شده است و روایات  
 وضو در هنگام شستن و شستن که خداوند ابد نامه مراد بدست راست من نامه مخلد  
 بودن مراد بدست بدست چپ من حساب کن مرا حسابی آسان خداوند  
 بدو نامه مراد بدست چپ من نه از بدست سر من مگر و ان دستهای مرا غل کرده  
 در گردن من بدانکه منافک کرده اند و کواهی دادن اعضای آدمی چپ منی دارد  
 بعضی گفته اند حق تعالی احداث صوفی در آنها میکنند و بعضی گفته اند ایشان را

شعور و الت نطق میدهد و بعضی گفته اند صفتی در آنها احدی نمی نماید که ولا  
برسد و رکنه از آنها بکشد و سخن گفتن مجاز است و همچنین در کواهی و اوزانها  
و بعضی میگویند در هر آسمانی که اعمال مومنان از آنها بالا میرود و خلافت کرده اند  
بعضی گفته اند هر کواهی اونی ملائکه است که با آنها مکل اند و دور آنها ساکن اند  
و بعضی گفته اند این جمادات را شعور و بعضی هست و بعضی گفته اند حق تعالی در قیامت  
ایشان را عقل و شعور و الت نطق میدهد و بعضی گفته اند مثالی از برای ایشان  
خلق میکند و اولی و احوط آنست که با آنها همه محلا ایمان بیاورند و انعکاس در حقیقت  
و کیفیت اینها را نمایند زیرا که اگر ضروری بود بیان میفرمودند و بعضی ناقص ما  
نمیکند است و الله یحیی الخ و هو یهدی السبیل فصل دوازدهم  
در بیان وسیله و لواحقین شفاعت و سایر منازل حضرت رسالت  
و اهل بیت و صلوات الله علیهم است و در قیامت بدانکه احادیث عامه و خاصه  
در هر یک از اینها متواتر است بلکه از ضروریات دین اند و ایمان با اینها واجب است  
خصوصاً چون کثر و شفاعت کبر و تعلیلی از اخبار را در این رساله ایراد نمی  
و اکثر آنها در کتاب حیو و القلوب ایراد شده است و کلمتی را بن بگوید علی  
بن ابراهیم و سایر محدثین بنده با حسی تسبیح و معتبر از حضرت صادق علیه السلام  
روایت کرده اند که حضرت رسالت فرمود که هرگاه از خدا اسمی را بخواهید از برای  
من سیله را سوال کنید پرسیدند که وسیله چیست فرمود آن وجه من است  
در پشت من و از پای من تا پای کعبه راه است برودن اینست نجیب  
عربی و پایها بعضی از بر جداست و بعضی از مر و ازید است و بعضی از سایر جواهر

در بیان وسیله و لواحقین  
موضوع شفاعت و سایر  
منازل پنج خط اول و آخر هر فصل

و بعضی از طلا و بعضی از نقره و بعضی از نمک و بعضی از غیر و بعضی از نور  
پس بیاورند آنرا در روز قیامت و نصب کنند با درجه سائر پیغمبران و آن میان  
آنها متساوی باشد مانند ماه و در میان سائر ستارها پس مانند دران روز غمخواران  
و نه مدتی که آنرا گویند خوشحال کسی که این درجه دوست پس منادی ندا کند  
که ای جمیع پیغمبران و مدعیان شهادت و مومنان شنوید که این درجه محمد است  
پس حضرت رسول فرمود که من دران روز نیام و جامه از نور پوشیده باشم و تا  
با و شبای اکیس است بر سر داشته باشم و علی ابن ابی طالب علیه السلام در  
روی من رود و لواظم من در دست او باشد و آن لواحق محمد است و بران  
نوشته باشند لا اله الا الله محمد رسول الله المفلحین هم  
الفاکرون بالله پس این بگذریم به پیغمبران گویند که یا اینها و ملک اند که ما ایشانرا  
نمی شناسیم و چون بمانند بگذریم گویند اینها و پیغمبر مرسل اند ما من بر منبر نالایم  
و حق از پی من آید چون با علای و درجات منبر برائیم علی یک پای از من است و بر است  
و سلم من در دست او باشد پس جمیع پیغمبران و مومنان سر بلند کنند و بسوی ما  
نظر کنند و گویند خوشحال این دو بنده چه بسیار کرامی مکرم از نزد خداوند علینا  
پس منادی از جانب خدای تعالی ندا کند که پیغمبران جمیع خلایق بشنوید که این درجه  
من است محمد و این علی است علی ابن ابیطالب خوشحال کسی که او را دوست دارد  
و دای بر کسی که او را دشمن دارد و دروغ بر او بگوید پس حضرت رسول فرمود  
که منی مانند دران روز و در شهادت قیامت احدی که ترا دوست دارد و مرا که راحت یابد  
ازین ندا و رویش سفید و لیش شاد گردد و و مانند احدی از آنها که با تو دشمنی کرده باشد

یا در مقام محاربه تو در آغوش باشد یا انکار حق امامست تو کرده باشد مگر آنکه  
 رویش سیاه شود و پاهایش لرزد و پس در این حالت دو ملک بیایند از جانب  
 رب اعلی بسوی من یکی رضوان خازن بهشت و دیگری ملک خازن جهنم پس  
 رضوان نزد یک من آید و سلام کند بر من و بگوید **السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ**  
 من جناب سلام او بگویم و گویم ای ملک خوششوی خوششروی و گرامی نزد پرورد  
 تو گیتی گوید من رضوان خازن بهشت ام امر کرده است مرا پروردگار من که کلیدهای  
 بهشت را از برای تو بیاورم پس بگیر یا محمد من گویم قبول کردم این از جانب  
 پروردگار خود و حمد میکنم او را بر آنچه انعام کرده است بر من بده آنها را  
 به برادر من علی ابن ابیطالب پس رضوان کلیدها را با علی میدهد و بر میگردد و پس از  
 من می آید ملک خازن جهنم و میگوید **السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَبِيبَ اللَّهِ** من گویم **وَعَلَيْكَ السَّلَامُ**  
 ای ملک چه بسیار شکر است دیدن تو و تسبیح است روی تو گیتی تو گوید  
 منم ملک خازن جهنم امر کرده است مرا پروردگار من که کلیدهای جهنم را بشود تو  
 بیاورم پس من گویم قبول کردم از پروردگار و او راست حمد و ستایش بر آنچه  
 انعام کرده است مرا و تفضیل داده است مرا بآن بر بوی کران بده آنها را  
 به برادر من علی ابن ابیطالب پس ملک کلیدها را با علی میدهد و بر گردد و پس علی آید  
 با کلیدهای بهشت و جهنم تا بنشینند بر آخر جهنم و مهارش را بدست بگیرد و در  
 که صدای بازداشت بلند شده باشد و حرارتش بر نهایت رسیده باشد و در  
 بسیار کرده باشد پس ندا کند جهنم که یا عیسی از من بگذر که نور تو باز مرا فرو  
 علی علیه السلام گوید قرار گیر که امروز ترا اطاعت من می باید که در پیش تو غوغا



و مردم آیند و آنحضرت گوید این را بگذار که دوست من است این را بگیر  
 که دشمن من است پس بپوشیدم جهنم و را از عرش اطاعتش از برای علی علیه السلام  
 بیشتر است از اطاعت غلام یکی از شما نسبت به صاحبش اگر خواهد از جانب  
 برود و اگر خواهد بجانب چپ یا که او شمت کند همیشه و و نوح است و از نو  
 و ایضا علی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است  
 که چون قریب است شد و محمد را بطلبند و حله کلزکی بر او بپوشانند و او را از جانب راست  
 عرش الهی باز دارند پس حضرت ابراهیم علیه السلام را بطلبند و حله سفیدی بر او  
 بپوشانند و از جانب چپ عرش باز دارند پس حضرت امیرالمومنین علیه السلام  
 بطلبند و حله کلزکی بر او بپوشانند و از جانب راست حضرت رسول صلی الله علیه  
 باز دارند پس حضرت اسماعیل علیه السلام را بطلبند و حله سفیدی بپوشانند و از  
 جانب چپ حضرت ابراهیم علیه السلام باز دارند پس حضرت امام حسن را بطلبند  
 و حله کلزکی بپوشانند و از جانب راست حضرت امیرالمومنین علیه السلام باز دارند  
 پس حضرت امام حسین را بطلبند و حله کلزکی بر او بپوشانند و از جانب راست  
 حضرت امام حسن علیه السلام باز دارند و همچنین سایر ائمه علیهم السلام را بطلبند  
 و حله های کلزکی بپوشانند و هر یک را از جانب راست یا چپ باز دارند  
 پیش بیاورند ایشان را بطلبند و در برابر ایشان باز دارند پس حضرت فاطمه سلو<sup>السلام</sup>  
 عیها را و زنان و را از فرزندان او و شیعیان او پس همه داخل مهیبت شوند  
 بنی حساب پس منادی ندا کند از میان عرش از جانب راست الغر<sup>علی</sup> افق  
 که خوب پدر است پدر تو یا محمد و او ابراهیم است خوب برادر است برادر تو

و او علی ابن ابیطالب است و نیکو و سبطان و بیهای توحید حسین بن موسی است  
 حسین بنی که در شکم فاطمه شهید شد و او حسن است و نیکو اما مان بدست کشتگان اند  
 و زیت تو که فلان فلان فلانند و جمیع آنکه را تا حضرت قائم علیه السلام نام بر  
 و خوشبختی اند شیعیا تلقی اما مان بعد از توبه در سینه محمد و وحی او و سبط او اما  
 از زیت او ایشانند فائز آن رستگار این پس امر کند که همه را بهشت بر بند چنانکه  
 حق تعالی فرموده است که هر که دور کرده شود از آتش جهنم و داخل کرده شود  
 در بهشت پس فائز گردیده است بسعادت ابدی و بر بعضا از درجات حضرت  
 صادق علیه السلام روایت کرده است که چون در قیامت شود منبری بگذارد  
 که جمیع خلایق او را بپایند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر آن منبر بالا رود و از  
 جانب راست او ملکی باشد و ندا کند که ای گروه خلایق این علی ابن ابیطالب است  
 داخل بهشت میکند هر که را میخواهد و از جانب او ملکی باشد و ندا کند که ای گروه خلایق  
 این علی ابن ابیطالب است داخل جهنم میکند هر که را میخواهد و عیاشی روایت کرده  
 که چون در قیامت شود از جانب راست عرش منبری نصب کنند که مسیت  
 و چهار پایه داشته باشد و علی ابن ابیطالب بپاید و لوای حمد و در دست او باشد  
 و بر آن منبر بالا رود و خلایق را بر او عرض کنند هر که را بشناسد که شیعیه است  
 داخل بهشت کند و هر که را شیعه خود نداند داخل جهنم کند و تفسیر این در کتاب  
 خداست میفرماید که بگو عمل کنید پس او باشد که پیمند خدا عمل شمارا و رسول او و مومنان  
 و مرا و از مومنان علی ابن ابیطالب است اما مان از زیت او و احادیث بسیار  
 از طرق عامه و خاصه روایت کرده اند نفی قول حق تعالی القیامی جهنم کل

کَفَّارٍ عَنِيدٍ که خطاب با محمد و علی است صلوات الله علیهم یعنی ببیند ازید و چشم  
 هر بسیار کفران کننده معاند را و از آنش حسن بن صالح و ویکران وایت کرده اند  
 که آیین نازل شده است یا محمد یا علی القیام فی جهنم کل کفار عَنِیدٍ  
 و در تفسیر قرات بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است  
 که رسول خدا فرمود که حق تعالی مرا بمقام محمود و وعده کرده است و فرموده عَسَى  
 أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا لَمْ تُحِثْ عَلَيْهِ شَايَةً مبعوث گرداند ترا پروردگار تو و مقامی  
 که نه کسی از استمایش کند و وفا خواهد کرد از برای من آن عدو چون وز قیامت  
 بیاید از برای من منبری نصب کنند که هزار درجه داشته باشد و من بر آن منبر بالا روم پس  
 جبریل لوای احمد را بیاورد و بدست من ببرد و گوید این مقام محمودیت که خدا ترا وعده  
 کرده است پس علی را بالا منبری بطلبم و بکند رجی از من پست تر بایستد و لوای محمد  
 بدست او بد هم پس ضوان کلید های بهشت را بیاورد و بدست من ببرد و گویند این  
 و مقام محمودیت که خدا ترا وعده داده است پس کلید بار بار با من علی بگذارم پس  
 خازن جهم بیاید و بگوید که این مقام محمود است که خدا ترا وعده داده بود و داخل  
 کن دشمنان خود را و دشمنان فریت خود را و دشمنان امت خود را و جهم پس آنها را  
 در امن علی ابن ابیطالب بگذارم پس اطاعت بهشت و جهم نسبت بمن علی زیاده  
 از اطاعت زن باشد شوم من را افیت معنی قول حق تعالی الْقِيَامُ فِي جَهَنَّمَ  
 كُلُّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ یعنی ببیند ازیدی محمد و علی دشمنان خود را و جهم پس منم  
 و شما کنم برخدا ثنائی که احدی پیش من نکرده باشد پس شما کنم بر ملائکه مقربین پیش من  
 بر دنیا و مرسلین پس شما کنم بر امتهای صالحین پس شستم و حق تعالی شما کند بر من شما کند

بر من ملاک او شنا کنند بر من خیرین او و رسولان او شنا کنند بر من استیفا شایسته  
 پس ندانند منادی از میان شش که ای گروه خلائق بنوشانید و دیده بای خود آتانافا  
 و ختر حبیب<sup>۱</sup> انجرام بسوی قصر خود پس فاطمه دختر من بگذرد و دو حله سبز پوشیده باشد  
 و بنقما و هزار حوری بر دور او و رند چون بدر قصر خود رسد حضرت امام حسن استاده باشد  
 و حضرت امام حسین بی سر استاده باشد پس حضرت امام حسن گوید که این کسیت کویدین  
 من است که امت پدر تو او را کشتند و سرش را جدا کردند پس ندا از جانب حق  
 باورسد که ای دختر حبیب از برای این توفیق و م انچه امت پدر تو نسبت بکبر  
 کوشه تو کرده اند زیرا که ذخیره کرده ام نزد خود از برای نصیب تو که نظر کنم  
 در محاسبه بندگان داخل بهشت شوی و فرزندان تو و شیعیان من که تا  
 نسبت بشما کرده باشند از غیر شیعیان تو پس حق تعالی همایشان را داخل  
 کند پیش از آنکه مشغول محاسبه عباد شود و این است معنی قول حق تعالی  
 که در حق ایشان فرموده است لا یحزَنُ لَهُمُ الْفَتْحُ وَلَا الْكِبْرُ وَهُمْ فِيمَا أَشْتَمَتْ  
 أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ یعنی ایشان را بازنده نمی آید و ترس بزرگتر و زقیاست ایشان  
 در آنچه خواست دارد نفس ایشان همیشه خواهند بود و این بابویه در معراج  
 از آنحضرت از ابای طاهرین صلوات الله علیه روایت کرده است  
 که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودید علی علیه السلام تو اول کسی خواهی بود که در  
 بهشت شود و علم من در دست تو خواهد بود و آن لوی جهشت آن مفتاح است  
 که بر شقه آن بزرگتر از آفتاب و ماه خواهد بود و در علل روایت کرده است  
 از امام زین العابدین از ابای طاهرین علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله

بعلی علیه السلام گفت که تو اول کسی خواهی بود که داخل بهشت شود و حضرت  
 امیر علیه السلام گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله من پیش از تو داخل می شوم  
 گفت بلی از برای آنکه تو علمدار منی در آخرت چنانکه علمدار منی در دنیا و علم دار  
 مقدم می باشی پس گفت یا علی کویا می بینم که داخل بهشت شوی و علم من در دست تو  
 باشد و آن لوای حمد است آدم علیه السلام و هر که بعد از اوست از پیغمبران  
 و اوصیا در زیر آن علم باشند و در آملی و فعال بچندین سده از این عباد  
 روایت کرده است که رسول خدا فرمود که جبرئیل بنزد من آمد و خوشحالی  
 و گفت یا محمد خداوند علی علی ترا و علی را اسلام میرساند و میگوید محمد پیغمبر حجت  
 منت علی بر پا دارنده حجت منت عذاب نمیکند کسی که با علی موالات و دوستی  
 کند هر چند معصیت من کرده باشد و رجم نمیکند کسی که با او دشمنی کرده باشد هر چند  
 اطاعت من کند پس حضرت رسول فرمود که جبرئیل در روز قیامت نزد من  
 خواهد آمد با لوای حمد و آن هفتاد و شته دارد که هر یک سبع تر از آفتاب ماه  
 و من کرسی از کرسی های عنوان و جوت نوی خدا نشسته باشم بر بالای منبری از بنبرها  
 قدس پس بکیرم آن علم را و بدهم بعلی ابن ابی طالب پس عمر حجت و گفت  
 یا رسول الله چگونه علی طاقت برداشتن آن علم دارد که هفتاد و شته است هر شته  
 بزرگتر از آفتاب ماه است حضرت و رغبته شد و فرمود که چون روز قیامت  
 شود حق تعالی علی را از قوت عطا کند مثل قوت جبرئیل و از نور مثل نور آدم  
 و از علم مثل علم رنوان از جمال جمال جلال و از صد نزدیک بعد از او  
 و اگر نه آن بود که او و حلیب اهل بهشت است هر آینه علی را مثل صوت آواز

و علی اول کسی است که از چشمه سبیل و نجیب فی آسمان و علی و شیعیان او را  
 نزد خدا نمر لای هست که آرزو می کنند آرا پیشینان و آیندگان و برقی و عیال  
 و کلینی و دیگران بسندهای بسیار روایت کرده اند و تفسیر قول حق تعالی  
 یَعْمَدُونَكَ عَصَا أَكَلُ الْآفَاكِسِ بِأَمَامِهِمْ یعنی روزی که بخوانیم هر جماعتی را با امام  
 ایشان یا نام امام ایشان یعنی رسول خدا را یا اصحابش و امیر المؤمنین را  
 یا اصحابش و امام حسن را یا اصحابش و هر امامی یا اهل زبانش بطلبند پس که از  
 ایشان امام خود را شناسد و متابعت امام خود کرده باشد نامه او را بدست  
 راست او دهند و بسوی هشت برند و هر که امام خود را شناسد و از اینهم برتر  
 در آنوقت آنها که اتباع آمده ضلالت و دزدان پیشوایان و نیز از حج نیند و پیشوایان  
 از ایشان نیز از حج نیند و یکدیگر را لعنت کنند و سید بن طاووس رحمه الله  
 و دیگران بطریق متعدده از ابو ذر غفاری رضی الله عنه روایت کرده اند  
 که رسول خدا فرمود که امت من در حوض کوثر بر من وارد میشوند و پر خراج را  
 آنها را عجل است یعنی ابو بکر پس منخیزم و دست او را بگیرم چون دستم  
 بدست او رسد رنگش سیاه شود و پاهایش بر زرد و احتشایش مضطرب گردد  
 هر کس که با او شریک باشد حال شان چنین شود پس گویم چگونه خلافت من کردید  
 و در و چیز بزرگ که در میان شما گذاشتم گویند آنکه بزرگتر بود یعنی قرآن مجید و کتاب  
 گویم و چاره کردیم و بر کوچکتر که اهل بیت پیغمبر بودند ظلم کردیم و خوش را غصب کردیم  
 گویم بایشان که بروید بجانب چپ پس ایشان را بر تخته لب بد حال بجانب  
 که علی اهل عذاب نخل است بار و پای سیاه و یک قطره از کوثر چشند پس و آرزو

ربیع  
هفته چهارم

بر من است فرعون است من یعنی عمر لعین اکثر است من باین رایت باشند  
 و ایشانند بهر خون آلود گرفت راه را کم کرده اند فرمود بلکه دین را فاسد کردند  
 و حق را روکش و باطل کردند و ایشان را که بوی اند که خنثی میکنند از بوی نیاید و آنچه  
 میشوند از برای نیاید و خط و عداوت ایشان از برای محض نیاید است چون دست صاف  
 ایشان بگیرم باز نکش سیاه شود و قد مباحش مبرز و دوش بطبیدن آید  
 و اصلش نیز مثل او شوند پس ایشان پرسم که چه کردید با ثقلین کوین نزرک را  
 نسبت بدروغ و اویم و پاره کردیم و با کوچک جنگ کردیم و ایشان را کشیم و کشتیم  
 شما نیز بجانب شمال از پی ما را ان خود بروید پس ایشان تشنه لب آب برداشته  
 بار و های سیاه بر کردند و یک قطره آب پخشند پس ایت فلان باید یعنی عثمان لعین  
 و او امام پنجاه هزار کس از امت من باشد و احوال ایشان سوال و جواب ایشان  
 بران نجو باشد که گذشت پس ایت محمد باید یعنی سر کرده خوارج و او پیشوا  
 هفتاد هزار کس باشد از امت من حال ایشان نیز چنان شود پس ار و بر من میر می  
 و فایده رسیدن دست پاسفندان چون خیرم و دست او را بگیرم و روی  
 و اصلش سفید و نورانی شود پس ایشان پرسم که با ثقلین بعد از من چه کردید و گفت  
 بزرگتر از قصد من کردیم و متابعت نمودیم و کوچک تر را معاونت یاری کردیم  
 و با دشمنان او قتال کردیم پس کویم بایید و بیا شامید پس شری از آن انجیزند  
 که هرگز تشنه نشوند و امام ایشان باشند اقبال ما باشد و و های بعضی ایشان  
 مانند ما و شب بر باشد و بعضی مانند ستاره و رخسان چون ابو ذر این حدیث را  
 نقل کرد حضرت امیر المؤمنین مقداد کوکبی و او اند که رسول خدا چنین فرمود و حق

فرموده است **إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ** یعنی بر سئیکه ما بتو عطا کردیم که ثروتمند  
 منسوب آن خلاف کرده اند و معنی کثرت بعضی گفته اند غیر بی کتاب است یعنی  
 گفته اند خیر کثیر است و بعضی گفته اند کثرت اصحاب اشباع و امت است و بعضی  
 گفته اند بسیاری فرزندان است از نسل فاطمه و بعضی گفته اند شفاعت است  
 و مشهور میان مفسرین آنست که مراد حق کثرت است و احادیث متواتره  
 از طرق ثنائیه و عامه بر این مضمون آورده شده است **عامة** از عایشه و ابن  
 روایت کرده اند که کثرت نهریت و ریشیت و از ابن عباس روایت کرده  
 که چون این سوره نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله بر نهر آبید و بر مردم  
 خواند چون از نهر بریزد آنرا گفتند یا رسول الله کثرت که خدا بتو عطا کرده است  
 چیست فرمود که نهریت و ریشیت از شیر سفید تر و از شیر است و کتاب  
 بته با است از مر و آید و یا قوت و ارث شوند بر آن نهر مرغان سبز نمی  
 که گردنهای داشته باشند مانند گردنهای شتران خراسانی گفتند یا رسول  
 چه بسیار نیک است آن مرغان فرمود بخوابید خبر دهم شمارا به نیکوتر از آنها  
 گفتند بلی یا رسول الله فرمود که هر که از آن مرغ بخورد و از آن آب  
 بیاشد مداوا شود و بخوشنودی حق تعالی و از حضرت صادق علیه السلام  
 روایت کرده اند که آن نهریت و ریشیت که حق تعالی به غیر خود و  
 عوین پسرش ابراهیم و از انس روایت کرده اند که رسول خدا فرمود  
 که نهریت که وعده کرده پروردگار من بر آن نهر خیر بسیار و آن جن  
 من است و او میشوند بر آن نهر است من روز قیامت نهرهای



آن بعد دستار و بای آسمانست پس جماعتی از ایشانرا از پیش من بر بایند  
 من گویم پروردگار ایشان از امت من اند کویند که تو میدانی که اینها بعد  
 از تو چه بدعتها کردند این حدیث را مسلم و صحیح خود روایت کرده است  
 و در مجالس شیخ مفید و تفسیر علی بن ابراهیم و بشارت المعطفی از حضرت  
 باقر علیه السلام روایت کرده اند که چون روز قیامت شود حق تعالی جمع  
 کند مردم را از اولین آخرین و یک نین یان پابرهنه پس باز دارند ایشانرا  
 در راه مشرتاع و شددید میکنند و نفسهای ایشان تنگ شوند و مدتها برین حال  
 مانند چایچه حق تعالی فرموده است فاشع شود و صدای از برای خداوند  
 پیش نوی مکر صدای بسیار آهسته پس صدای از پیش عرش ندا کند که گنج  
 پیغمبر حجت محمد بن عبد الله پس سول خدا بر خیز و دور پیش روی همه مردم روان  
 تا منتهی شود و بعضی که طولش بقدر ما بین ابله بصره و صنعای مین باشد پس حضرت  
 امیر المومنین را بطلبند و در پهلوی آنحضرت بایستد پس مردم را رخصت دهند  
 که بگذرند بعضی را گذارند که آب بیاشامند و بعضی را منع کنند چو حضرت رسول  
 که بعضی از دوستان اهل بیت را بسبب کنایان ایشان رمی کنند بگرد  
 گوید پروردگار اینها از شیعیان علی اند پس حق تعالی ملکی را بفرستد و سوا  
 کند که یا محمد سبب گریه تو چیست حضرت گوید که چگونه مکریم از برای جمعی از شیعیان  
 برادر من علی که می بینم ایشانرا بجانب اهل جهنم می برد و منع می کنند ایشانرا که بر من  
 من را دشمنند پس حق تعالی فرماید که ایشانرا بگو بخشیدم و از کنایان ایشان در  
 دلم می کردم ایشانرا بگو ایان در سینه و ایشانرا در زمره تو قرار دادم و بر جنت

ایشان را وار و کرد ایندم و قبول کردم شفاعت تر و در ایشان و کرامی و شتم  
 مرا این پس حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که چه بسیار مردی که در آن روز  
 کربان شوند و ندای ای محمد آمد کند پس در آن روز هر که اعتقاد با ما است ما داشته باشد  
 و از دوستان ما باشد و در حزب ما داخل شود و ما بر حوض ما وارد شود و جمیع  
 این شایخ بندگان خود از ابن عباس روایت کرده اند که حضرت امیر المومنین علیه السلام  
 رسول سوال کرد و از کوفه فرمود و نه نیست که جاری میشود و از زیر عرش حق تعالی  
 آبش سفید تر است از شیر و شیرین تر است از عسل و نرم تر است از مسکه و سنگ بویا  
 ز بر جاست یا قوت و مرجان کیاست عفران است خاکش مشک خوشبو است  
 و بای آن زیر عرش الهی است پس حضرت دست بر پهلوی حضرت امیر المومنین  
 زد و گفت یا علی این نهر از من است و از تو و از دوستان تو بعد از من از ابن عباس  
 روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود که حق تعالی بمن عطا کرده است نهری  
 در آسمان که مجرای آن در زیر عرش است بر آن نهر از هزار قند هست خشتی از  
 و خشتی از نقره کیاست از عفران است سنگ بر آن مروارید و یا قوت است  
 و زمزمش مشک سفید است این بهتر است از برای من است من از همه چیز  
 و اشاره بدین است قول حق تعالی اَنَا اَعْطَيْتُكَ الْكَوْثَرَ و این با بود  
 در امامی و عیون از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا  
 فرمود که هر که ایمان بخواند و خدا او را بر حوض من وارد کند و در هر که ایمان  
 بشفاعت من نهد و خدا شفاعت مرا بآورد رساند و الهی فرمود که یا  
 تو برادر منی زیر منی و علم منی در دنیا و آخرت و صاحب حوض منی هر که ترا دوست

مراد دوست داشته است هر که ترا دشمن دارد مرا دشمن داشته است و ایضا  
از حضرت صادق علیه السلام منقول است که رسول خدا صلی الله علیه و آله  
فرمود که هر که خواهد خلاص شود از اهل اهل و قیامت پس موالات کند با ولی من متابعت  
وصی مرا و خلیفه مرا بعد از من علی بن ابیطالب بدستیکه او ساقی حوض من است  
و در میکند از آن شمنان خود را و آب میدهد و دستان خود را هر که را آب نهد  
همیشه تشنه نخواهد بود و هر که نسیاب نخورد شود و هر که را یک شربت از آن بداد  
هرگز تشنه نخواهد شد و عقب نخواهد گشید و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام  
منقول است که حضرت امیر المومنین فرمود که در قیامت من با حضرت رسول  
خواهم بود و با من خواهند بود و عترت من حوض کوثر پس کسی که اراده داشته  
که با ما باشد باید که اخذ کند بقول و عمل کند بعمل ما بدستیکه ما در قیامت شفاعتی خواهیم  
و از برای اهل مودت ما شفاعتی خواهد بود پس سعی کنید و سبقت نمایند بر یکدیگر  
بر ملاقات کردن ما نزد حوض بدستیکه که ما در میکنیم از آن شمنان خود را و آب بدهیم  
از آن دستان شیعیان خود را و هر که یک شربت از آن آب بیاشامد هرگز  
بعد از آن تشنه نمیشود و حوض مملو است و روان و نه میریزد از بهشت یکی از  
چشمه سینم و دیگری از چشمه معین بر کنار بایش زعفران و ینده است و شکر یزد  
مروارید و یاقوت است آن حوض کوثر است و در مجالس شیخ مفید از حضرت  
امیر المومنین علیه السلام روایت کرده است که فرمود بهمن دست کوثر  
و در میکنم از حوض رسول خدا صلی الله علیه و آله دشمنان را و او خواهند شد  
بر آن دستان و بسند و یک از طرق عامه از ابو یوسف انصاری روایت کرده است



از انس بن مالک روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که خدا  
 کوثر را بمن عطا کرده است آن نهریست و بهشت که عوض طولش از ما بین  
 مشرق و مغرب است هر که از آن بیا شد هرگز تشنه نمیشود و هر که از آن رد بشود  
 هرگز نه لیده نمی شود و نمی آید از آن کسی که پیمان مرا بشکند و نه کسی که اهل بیت  
 مرا بکشد و از حضرت رسول روایت کرده است که علی هر که از شیعیان است  
 از آن و ورکن و احمد بن حنبل و فضائل نیز نزدیک باین مضمون روایت  
 کرده است و این قولیه در کامل الزیارة بسند معتبر از مسیح بر دین تو است  
 کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که کسی که دل او بدر و آید از برای  
 محیبت و فرحناک میشود و در وقت مردن خود فرحی که هرگز از دل او بدر نمی رود  
 تا در حوص کوثر بر ما وارد شود و کوثر فرح میکند بدوست ما چون بر او وارد شود  
 حتی آنکه باو میچشد از لذت انواع خور و نهیها که میخواهد از آنجا بجای گیرد و دایم مسیح  
 هر که از آن یک شربت بیا شد هرگز تشنه نمیشود و بعد از آن تعب کشد هرگز  
 و آن به روی کاغذ راست بوی مشک طعم نجیب و از غسل شیرین تر است و از کیم  
 نرم تر است و از آب و یدیه صاف تر است و از عنبر خوشبو تر است و از  
 تسنیم بهشت بیرون می آید و بنهرهای بهشت همه میکند و بر روی سنگ نرود و مروارید  
 و یاقوت جاری میشود و در آن قدحهای زیاده از ستاره های آسمان  
 و بوی خوش آن از هزار ساله راه احساس کرده میشود و قدحهای آن از طلا و نقره  
 و الوان چهر است کسی که از آن می آید بر روی او هر بوی خوشی می کشاید تا آنکه  
 میگوید چه بودی اگر مراد همین موضع میگذاشتند مثل این چیز دیگر نمی خواهم کسی

تو از آنها خواهی بود که از آن حوض سیراب میشوند و هر دیدی که بصیرت ما  
 بگوید البته خوشحال شود و در نظر کردن بگوشت و آب میدهند از آن همه دوسان  
 اما بقدر محبت و متابعت ما از آن لذت می برد و هر که محبتش بیشتر است  
 لذتش بیشتر خواهد بود و بر گوشت حضرت امیرالمومنین حیدر علیه السلام موکل است  
 و در دست او عصائی خواهد بود از چوب درخت عوج و بر وایت دیگر  
 از درخت طوبی و در سیم سبکبند و شمنان مادر ابان جلالی که از ایشان بگوید  
 من اقاربشها و تن و اشتهم حضرت فرماید برو بسوی امام است ابو بکر یا عمر  
 یا عثمان و از او سوال کن که از برای تو شفاعت کند او گوید امامی که میکوی  
 از من یزیدی نمود حضرت فرماید بر کرد و برو بسوی آن کسی که او را امام  
 میدانستی و او را بر همه خلق ترجیح میدادی از او سوال کن که ترا شفاعت  
 کند چون بهترین خلق بود و نزد تو و بهترین خلق شفاعتش رد نمی شود  
 گوید ملاک شدم از تشکی فرماید که خدایتی که ترا زیاده کرد اندک مسع کفایت  
 فدای تو شوم چگونه قدرت دارد که نزد یک حوض بیاید و حال آنکه  
 دیگران نزدیک نمی توانند آمد فرمود از برای آنکه او وسع می نموده است  
 از بسیاری از اعمال قبیحه و چون اهل بیت نزد او مذکور میشدیم نامرئی  
 نمیکفت و ترک می نمود چیزی چند را که غیب او بر آنها جرات می نموده اند  
 از کتاختن نسبت با ما اینها از برای محبت ما بنوده و نه از برای خواستی  
 که نسبت با ما داشته باشد بلکه از برای بسیاری در عبادت باطل خود و دیدن  
 خود و از برای آنچه مشغول کرده است نفس خود را با آن از یاد کردن مردم

اما دلش شائق است و نیش تلمزم نصب عدوت اهل بیت است  
و متابعت و دشمنان ایشان مقدم داشتن بوی بکر و عمر بر همه کس پس باین باب  
نزدیک عرض می آید و محروم بر میگردد و در این باب احادیث بسیارست باین  
الکفانو ویم اما شفاعت پس بدانکه خلافت نیست میان مسلمانان محروم  
وین اسلام است که رسول خدا را در قیامت شفاعت از برای امت خود  
بلکه جمیع امتها خواهد بود و خلافتی که هست و دانست که آیا شفاعت از برای طلب  
زیادتی منافع است از برای مومنانی که مستحق ثواب باشند و پس یا از برای سقاط  
عقاب از گناه کاران است نیز خواهد بود و اگر شفاعت را اعتقاد آنست که شفاعت  
در هر دو می باشد و خارج و وعید به معتزله را اعتقاد آنست که شفاعت مخصوص  
قسم اول است یعنی در زیادتی ثواب و سقاط عذاب نمی باشد و میگویند چنانکه  
بر خدا واجب است که وفا کند بوعده ثواب بر او واجب است که وفا کند  
بوعید عقاب شفاعت از برای سقاط آن نافرمانی میکند و خلافت نیست میان علما  
اما میگوید شفاعت از برای رفع عقاب فساق شیعه می باشد هر چند از اصحاب  
کبار باشند و شفاعت مخصوص حضرت رسالت نیست بلکه فاطمه زهرا و ائمه هدی  
صلوات الله علیهم بر حضرت آنحضرت شفاعت شیعیان می خوانند که از احادیث بسیار نقل  
میشود که علماء و صلحای شیعه نیز شفاعت خواهند کرد و عامه و خاصه از رسول خدا روایت  
کرده اند که حضرت فرمود و خیره کرده ام شفاعت خود را از برای اهل کبار را  
و در خصال بطریق عامه از انس روایت کرده است که رسول خدا فرمود که هر چه می  
و عای کرد و سبجاب شد و من پنهان کردم و عای خود را که شفاعت کنم از شما

و رقیاست و ایضا از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده  
 که رسول خدا فرمود که هر کس اندک شفاعت می کند نزد خدا و شفاعت ایشان  
 قبول شود و پیران پس علمای پس شهید و از حضرت امام رضا منقول است که رسول خدا  
 فرمود که هر که ایمان شفاعت من نیاید و شفاعت مرا خدا باز نرساند پس من مرد  
 که نیست شفاعت من مگر از برای اهل کبار است من انیکو کاران پس  
 برایشان ای نیست که محتاج شفاعت باشند روای گفت بحضرت ابامضا  
 گفتم پس چه معنی دارد و قول خدای عزوجل *وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ*  
 فرمود یعنی شفاعت نمی کنند مگر برای کسی که خدا وین او را پسندیده باشد  
 و در مجمع البیان گفته است شفاعت نزد ما ثابت است از برای سول خدا  
 و اصحاب بر گرفته او که بر طبقه او باشند و از برای آئمه از اهل بیت طاهرین  
 او و از برای صحابان مومنان نجات میدهد خدا شفاعت ایشان بسیاری  
 از گناهکاران را و او می گوید نیست آنچه در روایات اصحاب ما از حضرت سول  
 روایت کرده اند که حضرت فرمود من شفاعت خاتم کرده و روز قیامت  
 و قبول شفاعت من خواهند کرد و علی شفاعت خواهد کرد و مقبول خواهد  
 و اهل بیت من شفاعت خواهند کرد و مقبول خواهند شد و کسی از مومنان  
 که کمتر شفاعت کند از برای چهل نفر از برادران خود شفاعت خواهد کرد  
 که همه مستوجب آتش شده باشند و آیاتی که دلالت بر عدم شفاعت میکنند  
 مخصوص کفار است بهنای ایشان مخالفان خلفای ایشان و در سور مومنین  
 حق تعالی فرموده است که مالک شفاعت نیستند مگر کسی که نزد خدا عهد



گرفته باشد و اکثر مفسرین گفته اند مراد از عهد ایا نیست و بعضی گفته اند عیثت  
نمیکند مگر کسی که خدا او را بخت شفاعت داده باشد و ایشان بنیانده و امپا  
و شبهه و علما و مومنان چنانچه در اخبار وارد شده است و در حدیث صحیح  
وارد شده است که مراد و صیتی است که در وقت مرون بقائد حق خود  
بجند خوی که در حلیه المتیقین ذکر کرده ام و در آیات متعدده وارد شده است  
که کسی شفاعت نمیکند مگر بخت خدا بر او قول بت برستان که گفتند  
که با عبادت تنها میکنم برای آنکه ایشان شفعیان ما باشند نزد خدا و این بابویه  
از حضرت امیر المومنین علیه السلام روایت کرده است که حضرت فاطمه  
بر رسول خدا که ای پدر بزرگوار من در کجا ملاقات کنم شمارا در روز قیامت  
اعظم و روز رفیع که گفت ای فاطمه نزد و همیشه در وقتی که لواهی حمد با من باشد  
و شفاعت کنم از برای امت خود بسوی پروردگار خود گفت ای پدر بزرگوار  
اگر در اینجا نیامم در کجا بجویم فرمود نزد حوض کوثر در وقتی که امت خود را  
آب دهم گفت ای پدر بزرگوار اگر در اینجا ترا ندیدم فرمود نزد صراط که من  
ایستاده باشم و گویم پروردگار اسلامت بکسزان امت مرا گفت اگر در اینجا  
ملاقات نکنم ترا فرمود نزد میزان که دعا کنم از برای امت خود گفت اگر  
در اینجا ترا نیامم فرمود که در کنار چشم مرا طلب کن در وقتی که منع کنم شراره و زبانه  
آزما از امت خود پس فاطمه شاد شد و علی بن ابراهیم بسند موثق روایت کرده است  
از سماع که گفت سوال کردم از حضرت صادق از شفاعت حضرت رسول  
قیامت حضرت فرمود که در روز قیامت لحام کند مردم را عرق یعنی عرق بدان ایشان

برسد و عارض نشود و ایشانرا اضطراب قلوب پس گویند بیاید برویم بنزد حضرت  
 آدم که او را شفاعت کند پس بیاید بنزد آدم و بگویند شفاعت کن از برای  
 نزد پروردگار خود او گوید مرا کنایه خطیه هست و روی شفاعت ندارم بروید  
 بنزد حضرت نوح چون نزد نوح آیند و ایشانرا بنزد پیغمبر بعد از خود فرستد و همچنین پیغمبر  
 حواله بپیغمبر دیگر کند تا بحضرت عیسی رسد و گوید برو بنزد محمد چون نزد آنحضرت روند  
 گوید یمن بیاید و بر و ایشانرا بسوی دروازه بهشت رود و درگاه رحمت مسجده  
 در آید و بسیار در سجده بماند تا آنکه ندا از جانب حق تعالی بآید و برسد که بربردار  
 و شفاعت کن تا شفاعت ترا قبول کنم و آنچه خواهی بطلب تا عطا کنم و آن  
 معنی آنچه فرموده است عَنِ انْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا  
 و در امامی بشارت المعطفی از حضرت صادق روایت کرده است که  
 چون در قیامت بیاید حق تعالی بسمع کند اولین آخرین را و یک پس یکی  
 و ظلمت شدیدی ایشانرا فرا گیرد که همه بناله و فغان آیند و گویند پروردگار را بخشا  
 از ما این ظلمت را پس و بجزر آوردند که وی که نور ایشان دید و زمین قیامت  
 را روشن کند پس اهل محشر گویند که اینها پیغمبران خداوند از جانب حق تعالی رسد  
 که ایشان پیغمبران نیستند باز پرسند که ایشان ملائکه اند و از رسد که ملائکه نیستند باز پرسند  
 که ایشان شهیدان اند و از رسد که شهیدان نیستند گویند پس کیستند از ایشان رسد  
 که اهل محشر از ایشان پرسید که کیستید اهل جمع گویند که کیستید شما گویند ما ایم علویان ایم و کتب  
 محمد رسول الله ما ایم اولاد علی ولی خدا ما ایم مخصوصان بکرامت خدا و ما ایم  
 اینان مطمئنان پس ندا از جانب حق تعالی ایشان رسد که شفاعت کنید و عجب آن

و اهل مودت خود و شیعیان خود پس ایشان شفاعت کنند و شفاعت ایشان  
 روا کرده و در علل الشرایع از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است  
 که شیعیان از نور خدا خلق شده اند و بسوی او بر میگرددند بخدا سو کنند که شما با ما بیگانه  
 در روز قیامت ما شفاعت میکنم و قبول میشود و بخدا سو کنند که شما شفاعت  
 خواهید کرد و قبول خواهد شد هیچ یک از شما نیست مگر آنکه از برای او ظاهر خواهد شد  
 آتش از جانب چپ آتش از جانب راست و پس دوستان خود را داخل بهشت میکنند  
 و دشمنان خود را داخل جهنم و در اتصال از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است  
 که هر که انکار کند سه چیز را شیعیان با نیست مراح را و سوال قیامت و شفاعت را  
 و علی بن ابراهیم بسند کا صبیح از آن حضرت و پدر بزرگوارش روایت کرده است  
 که بخدا سو کنند که ما بسیار شفاعت خواهیم کرد و قبول خواهد شد تا آنکه چون شهادت <sup>لیت</sup> انجام  
 شده باشد گفتند گویند آنچه حق تعالی فرموده است که مضمونش اینست نیست  
 در شفاعت کنندگان نه دوست نامهربان پس گاش ما را بگشتی بر نیامی  
 پس می بودیم از مومنان و ایضا بسند معتبر روایت کرده است که اولین  
 بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام آمد و گفت ای ابو جعفر مردم را فریب  
 میدهند و مغرور میگردانند و میگویند شفاعت محمد شفاعت محمد حضرت بزرگوار <sup>شده</sup>  
 که رنگ مبارکش متغیر شد و فرمود ای تو ای ابو امین آیا ترا مغرور کرده است  
 آنکه شکم درج خود را از حرام نمیداشته اگر بر منی فرمهای قیامت را محتاج  
 خواهی شفاعت محمد و ای تو آیا شفاعت نمی باشد مگر از برای کسی که متوجیب  
 جهنم شده باشد بعد از آن فرمود که احدی از اولین آخرین نخواهد بود مگر آنکه محتاج <sup>بود</sup>

بشفاعت محمد و در روز قیامت پس فرمود که حضرت رسول را شفاعتی خواهد بود  
 در امت خود و ما را شفاعتی خواهد بود و شیعیان خود و شیعیان ما را شفاعتی خواهد بود  
 در اهل خود و موسی می باشد که شفاعت کند در شل بیعه و مضر که اعظم قبائل عرب اند  
 و موسی شفاعت میکند حتی از برای خادم خود میکوید پرور و کارا و حق خدمت  
 بر من دارد و مرا از گراما و سرانگاه میداشت این بویه از حضرت صادق علیه السلام  
 روایت کرده است که هشت هشت در و در یک و رازان پنجم <sup>بقیان</sup> و اهل میشوند و از یک در شده و صالحان داخل میشوند و از پنج و شیعیان جهان  
 داخل میشوند پیوسته من و کناره صراط استاده و باشم و دعا کنم و گویم پرور و گایا  
 سالم دار و سلامت بگذران شیعیان و دوستان یا و دران مراد هر که در دنیا  
 دلایت محبت مراد داشته است پس تا که او را از میان عرش رسد که دعا می  
 مستجاب کرد و شفاعت ترا و شیعیان تو قبول کرد و شفاعت کند بر تو  
 از شیعیان من کسی که محبت من داشته باشد و یاری من کرده باشد و با دشمنان  
 من شکیب کرده باشد بگوید ایاه بقتار و در مقام هزار کس از همسایگان خود  
 و بگوید دیگر سایر مسلمانان و اهل شوند از آنها که شهادت بوجدانیت و رسالت  
 دهند و در دل ایشان بقدر فوّه از فضل اهل بیت نباشد و در ثواب الاعمال  
 روایت کرده است که دینی از شما بیند مروی را که با او آشنای داشته باشد  
 در دنیا و امر کرده اند که او را پنجم بر چون بر و بگذرد و گویای فلان من نیکی در دنیا  
 تو میکردم و حاجت ترا بر می آوردم آیا امروز مگافاتی از برای من نزد نبوت  
 پس من گوید گلی که موکل با و کرده است که دست از او بردار پس خدا امر کند ملک را

که آنان آن مؤمن را اجابت کند و او را هدایت کند و انقیاب باشد دیگر از آنحضرت  
 روایت کرده است که مؤمن شفاعت میکند برای دوست و خویش خود و اگر آنکه  
 نابصی باشد و اگر هیچ سخن در میان او نباشد و ملائکه مقربین شفاعت کنند از برای نابصی شفاعت  
 ایشان مقبول نگردد و در علل الشرائع از آنحضرت روایت کرده است که چون  
 روز قیامت شود عالمی عابدی را بیاورند چون ایشان را روح تعالی بازدارند  
 بعد از کوفت بر لبوی بهشت و بعالم گویند بایست شفاعت کن مردم را بتاویست  
 که ایشان را گردی و بر روایت دیگر عابد را میگویند که تونیک مروی بودی ما بهت  
 مقصور بر خودت بود و بر لبوی بهشت عالم را گویند که تو بهت بر بهت  
 بند کافران کما شتی بایست هر که از علم تو منتفع شده است او را شفاعت کن  
 و بر لبوی بهشت وفات بن ابراهیم از حضرت صادق روایت کرده است  
 که جابر پدرم حضرت باقر گفت فدای تو شوم حدیثی از پرای من روایت کن  
 و فضیلت چده خود فاطمه صلوات الله علیها که بر کاهش عیسان نقل کنم شاد شوند حضرت  
 فرمود که خبر او پدرم از جدم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون روز  
 قیامت شود و نصب کنند از برای انبیاء و رسل منبرها از نور و منبر من بلند تر از  
 همه منبرها باشد و روز قیامت پس حق تعالی فرماید که خطبه بخوان پس خطبه بخوانم  
 که احدی از انبیاء و رسل مثل آن نشنیده باشد پس از برای او میا منبرها نصب  
 از نور و از برای وحی من علی ابن ابیطالب علیه السلام منبری از نور بگذارند منبر  
 آنحضرت بلند تر از منبرهای آنها باشد پس حق تعالی آنحضرت را امر کند که خطبه بخوان پس خطبه بخوان  
 که هیچکس از انبیاء مثل آن نشنیده باشد پس نصب کنند از برای ملائکه و مرسلین

و بنبره از نور پس نصب کنند از برای دو پسر و دو دخترند و او نام و دو کل بوستان  
من و رایم حیات من بنبری از نور و بایشان بگویند تطبیع بخوانید پس و خطبه بخوانند  
که از احدی اولاد دنیا و مرسلین مثل آنها نشیند و باشند پس حیریل ندا کند که گجاست  
فاطمه و خرم محمد گجاست خدیجه و خرم خدیجه گجاست مریم و خرم عمران گجاست سیه و خرم  
مزامم گجاست ام کلثوم مادر یحیی همه بر خیزند پس حق تعالی فرماید که ای اهل محشر  
امروز بزرگوار می ارکمیت پس محمد و علی و حسن و حسین علیهم السلام گویند کرم و بزرگوار  
از خداوند یگانه چهارست پس حق تعالی گوید ای اهل محشر من بزرگوار می راز  
برای محمد و علی و حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام قرار دادم ای اهل محشر سرها را  
ببیزانید و دید و را بپوشانید که فاطمه بسوی بهشت میخراهد پس حیریل علیه السلام  
ناقه بیاورد و از ناقه های بهشت که وی را بر او پوشانیده باشند و مهارش از مر و آید  
تر باشد و جهازش از مرجان باشد پس آنرا بخوابانند و پریشانی آنحضرت و بران سوار  
شود و حق تعالی صد هزار ملک بفرستد که که از جانب است او بروند و صد هزار ملک  
جانب چپ او بروند و صد هزار ملک او را بر بالهای خود بدارند تا او را بدر بهشت بسانند چون  
بدر بهشت برسد التعالی تعقیب نماید حق تعالی فرماید ای خضر تعقیب من سبب التبعات چیست  
گوید پروردگار من چون قدر من در مثل این روز نهسته شود پس حق تعالی فرماید  
که ای خضر تعقیب من بر کرد بسوی محشر و نظر کن هر کس در دل او محبت تو یا محبت  
دزیت تو بود و باشد دست او را بگیر و داخل بهشت کن پس حضرت باقر علیه السلام  
بخدا سوگند ای جابر که حضرت فاطمه مرا از روز چندی از محشر شیعیان و بوستان خود را  
چنانچه مرغ وانه خوب از دانه بد جدا میکند پس چون شیعیان آنحضرت بدر بهشت رسیدند

حق تعالیٰ ایشان افکند که روی معتب کرده اند حق جل و علا فرماید که ای  
دوستان من سبب اتفاقات شما چیست حال آنکه فاطمه و خضر خبیث خود را  
شفیع کرده اند و در باب شما گویند پروردگار اینجو استیم قدر ما نیز و مثل این  
ظاهر شود پس آنرا رسد که ای دوستان من بگوید و نظر کنید هر که شمارا دوست  
از برای محبت حضرت فاطمه یا طعام داده باشد شمارا از برای محبت حضرت  
یا آب داده باشد شمارا از برای محبت فاطمه یا غیبت کسی از شمار و کرده باشد  
از برای محبت آنحضرت دست او را بگیرید و داخل محبت کرده اند پس خضر  
فرمود و الله که باقی ماند و محشر کد شک کنند یا کافری یا منافقی پس چنان  
طبقات جنم در آیند مذاکند چنانکه خدا فرموده است **فَاَلْكَاتِمْنَ شَافِعِينَ**  
و **اَلْكَاهِدِیْنَ حَمِیْدٍ** پس بگویند کاش بدینا برگشتیم پس می بودیم از مومنین  
حضرت فرمود و بیات بیات آنچه طلب کردند هرگز نخواهد شد و دروغ بگویند  
که بدینا برگردند و خواهند کرد بان اعمالی که ایشانرا از ان نخی کرده اند و کلینی  
بسنده معتبر از عجمه و ابی شری روایت کرده است که گفت عرض کردم جد  
حضرت امام محمد باقر علیه السلام که من همسایه دارم که همه محرمات را عمل می آورد  
حتی نماز ترک میکنند زیاده از کارهای دیگر حضرت فرمود سبحان الله بسیاریم  
شمار این پس فرمود که میخواهی خبر دهم ترا بکسی که ازین بدتر است گفت بلی فرمود  
که کسی نصب عدالت از برای ما کند ازین بدتر است هر بنده که نزد او مذکور  
اهل بیت رسول و اورت کند از برای کد ایشان ملائکه دست پرشت او باشد  
و همه کفایتش آفریده شود مگر آنکه گناهی از او صادر نشود که او را از ایمان بدربرد

و شفاعت مقبول است و از برای نامحیی مقبول نمی باشد و مومن شفاعت میکند  
از برای همسایه اش که هیچ ستم ندارد و میگوید پروردگار همسایه من از خود را  
از من باز میداشت و شفاعت میکند از برای او پس حق تعالی میفرماید که من و پروردگار  
تو ام و نه او و از است که مکافات هم از جانب تو پس آن همسایه را و اخل  
میکند و حال آنکه هیچ حسنه ندارد و کمتر مومن از جهت شفاعت سی نفر را شفاعت  
میکند و احوال و شفاعت زیاده از آنست که این ساله گنجایش ذکر عشره می نماید  
آنها داشته باشد فصل سیم در بیان صراط است بدانکه از جمله ضروریات  
دین که ایمان بآن باید آورده و اطاعت و آن جبریت که بر روی چشم می کشند  
و تا کسی ازان نکند و داخل بهشت نمی شود و در روایات معتبره خاصه و عامه  
وارد شده است که از موبار یک تر و از شمشیر برنده تر و از آتش گرم تر است  
و مومن خالص نهایت آسانی ازان میگذراند مانند برقی چند و بعضی فرموده  
میکند ز اما نجات می یابد و بعضی از عقبات آن بنهم می افتند و آن در آخرت  
نموده صراط مستقیم نیست که دین حق و راه ولایت و متابعت حضرت  
امیرالمومنین و حضرات ائمه معصومین از و زیت او علیهم السلام است هر که از این  
صراط عدول و بیس باطل کرده است و رکهار یا کرده ایمان عقبه از صراط  
آخرت می افتد و بنهم می افتد و صراط مستقیم سوره حمد اشاره میبرد و هست  
و این بابیه رحمة الله علیه در اعتقادات گفته است که اعتقاد در صراط  
که آن حق است و آن جبر بنهم است بران مبروج جمیع خلق واقع میشود و حق تعالی  
فرموده است **وَإِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَّاءِ وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا**

در بیان صراط است



یعنی احدی از شمایست مگر آنکه وارد جهنم است پر پر و کار تو ختم و لازم و  
تقصا شده است و صراط و روجه و دیگر جتهای خدایند پس هر که ایشان را در دنیا  
شناخت و اطاعت ایشان کرد و خدا او را از صراطی که جسوریم است میگذرانند و روز  
قیامت و حضرت رسول بعلی گفت یا علی چون قیامت شود بشنیم من و تو  
و جبرئیل بر صراط و نکلند و بر صراط مگر کسیکه بر اقی بولایت تو با او باشد و شیخ مفید  
علیه الرحمه گفته است که صراط بمعنی طریق است و باین سبب لایت امیر المؤمنین علیه السلام  
و الله از و ریت او را صراط میگویند که راه نجات است و در خبر وارد شده است  
که طریق بسوی بهشت در روز قیامت بمنزله جسوریت که مردم بر آن میگذرانند و  
صراطی که رسول خدا از جانب راست او می ایستد و امیر المؤمنین از جانب چپ آن  
و خدا از جانب خدا بر دومی آید که بنید ازید در جهنم هر کفار معاندی را و در امامی  
بسنه مقبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که میگذرانند مردم  
بر صراط چندین طبقه یعنی چندین قسم و صراط باریک تر است از نمودم شیر  
برند و تر است بعضی میگذرانند مثل برق و بعضی دویدن سپ بعضی راه میروند و بعضی  
بدست و پای میروند و بعضی سپیده اند بر صراط و بعضی از بدن ایشان آتش میگیرد  
و بعضی را نمی گیر و علی بن ابراهیم و ابن بابویه بسندهای خود از حضرت با  
علیه السلام روایت کرده اند که چون این آیه نازل شد وَحَجَّ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ  
یعنی و بیاورند در آن روز جهنم را از حضرت رسول پرسیدند معنی این آیه را فرمود  
که روح الامین را خبر داد که چون حق تعالی اولین و آخرین او قیامت جمع کند  
بیاورد جهنم را با صد هزار مملکت که کشند آنرا صد هزار مملکت نهایت عظمت و شدت

و جهنم را صدای در تپیدن و خروش و غضب عظیم بود و باشد نفسی بکشد و صدای  
از آن ظاهر شود که اگر نه آن باشد که حق تعالی مردم را تاخیر کرده است از برای آگاهی  
بر آینه همه را ملاک کند پس کوفی و زبانه از آن بیرون آید که احاطه کند به نیکوکار  
و بدکار پس تا پنج بنده از بندگان خدا را ملکی و نه پیغمبری مگر آنکه فریاد کنند که رب  
نفسی نفسی یعنی پروردگار جان مرا نجات ده و تو ای پیغمبر خدا کنی  
که امتی امتی و از برای امت خود دعا کنی پس صراط را بر روی آن  
بگذارند از مو با یک ترو از شمشیر تیزتر و آن سه قطره داشتند باشد  
بر یک قطره امانت باشد و صله رحم و برودم نماز باشد و بر سوم عدالت  
پروردگار عالمیان یعنی حکم و مظلومی بندگان پس مردم را تخلیف می کنند  
که بر صراط بگذرند پس در عقبه اول صله رحم و امانت ایشان نگاه میدارد  
اگر قطع رحم و خیانت در اموال مردم کرده باشند ازین عقبه نیکو زند تا از  
عبدۀ آن بدر آیند یا پنجم افتند و اگر از این عقبه نجات یافتند نماز  
ایشان نگاه میدارد و اگر ازین جناب یافتند عدالت الهی برایشان  
مظالم عباد ایشان نگاه میدارد و اشاره باینست آنچه حق تعالی فرمود  
إِنَّ رَبَّكَ لَبَاسٌ صَادٍ یعنی بدستیکه پروردگار تو بر سر راهت  
یا در کین گاه هست مردم بر صراط میروند بعضی بدست چسبیده اند و بعضی کمپاش  
نقوده بپای دیگر خود را نگاه میدارد و ملائکه برود و ایشان ایستاده و نداده دعا  
میکند که ای خداوند حلیم برو بار بار میروم و عفو کن عفو کن بفضل خود و سالم بدار  
و بلاست بگذاران ایشان را و مردم میروند و آتش مانند شب پرده پس

کسی که رحمت خدا نجات یافت و گذشته میگوید الحمد لله و به نعمت خدا تمام  
 میشود اعمال صالحات و نمومیکنند حسنات و حمد میکنند خداوندی را که نجات داد  
 مرا از تو بعد از آنکه نا امید شده بودم بمبت و فضل خود بدستی که پیروز و کار را  
 آفریننده و شکر کننده است علمای بنده گان خود را مولف گوید که می تواند  
 که امانت در اموال باشد و عدل الهی در طلبهای فیکر یا اول در حق الله باشد  
 و ثانی در حق الناس و در نیست که مراد از مصله رعایت رحم آل محمد و از امانت  
 عدم خیانت در عهد و بیعت ایشان باشد که مقدم بر نماز واقع شده است  
 و عقبه ولایت که اعظم عقبات است در اینجا مذکور نشده است مگر آنکه گوئیم  
 نسبت بمومنین است کفار و مشرکان مخالفان و را اول صراط یا پیش از ورود  
 صراط به جهم میروند و در معانی الاخبار منقول است که از حضرت صادق  
 علیه السلام پرسیدند از صراط حضرت فرمود که آن راه بسوی معرفت خدا  
 و دو صراط می باشد صراط دنیا و صراط آخرت صراط دنیا امامی است که اطاعت  
 او فرض و واجب است هر که او را شناخت و رویا و پیروی او کرد و بگذرد  
 بر صراط آخرت که جبر جهم است هر که او را شناخت و رویا و پیروی او کرد  
 صراط آخرت می لغزو و به جهم می افتد و در تفسیر حضرت امام حسن عسکری  
 علیه السلام در تفسیر صراط مستقیم وارد شده است که صراط مستقیم دنیا است که غلو  
 نکند در حق الله علیه السلام و تقصیر نکند در حق امامت ایشان و تقیم باشد در حق  
 و میل بباطل نکند و در آخرت راه مومنانست بسوی بهشت که عدول نمیکند  
 بسوی جهم و غیر آن و ایضا در معانی الاخبار از آنحضرت در تفسیر صراط

روایت کرده است که آن قطره است بر صراط که احدی از انبیا علیهم السلام  
 نیکدزد و دور مناقب از طرق عامه از انس روایت کرده است که رسول خدا  
 فرمود در تفسیر قول حق تعالی فَلَا تَحْزَنْ الْعُقَبَةَ که بر بالای صراط عقبه هست  
 بسیار صعب که طولش سه هزار سال است که هزار سال بزر میرود و نه هزار سال  
 بر خار و خشک عقر میبارد و باراد میرود و هزار سال بالای میرود و من اول کسی  
 خواهم بود که آن عقبه را قطع کند و دوم علی بن ابیطالب علیه السلام خواهد بود و سیم  
 آن عقبه را بی مشقت قطع نیکند که محمد و اهل بیت او و اوصیای از تفسیر متغای  
 از ابن عباس روایت کرده است در تفسیر این آیه قَوْمًا لَا يَجْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ  
 گفته است یعنی عذاب نمی کند محمد را و الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ یعنی عذاب نمی کند  
 آنها را که با او ایمان آورده اند یعنی علی و فاطمه و حسن و حسین و حمزه و جعفر یعنی  
 قَوْمُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ و بِيَأْتِيهِمْ یعنی روشن و در صراط از برای علی  
 و فاطمه مثل نیایش و مرتبه پس نور ایشان و در پیش روی ایشان از جانب  
 راست ایشان ایشان از عقب آن شتابند پس اهل بیت محمد و آل او یک دسته  
 و گروه بر صراط گذرند مانند برق چنده پس گدازد و دیگر مانند باد گذرند و گروه دیگر  
 مثل ویدان پست گدازد و دیگر مثل رفتار یاده و گروه دیگر بچپ از دست  
 و گدازد و دیگر مانند اطفال خود را بر زمین کشند و خدا احد را از برای منان  
 عرین میگرداند و از برای گناه کاران باریک میگرداند و اَنْزَلْنَاهُ لَكَ آيَاتٍ  
 انْتُمْ لَهَا كَاثِرُونَ یعنی میگرداندی پروردگار ما تمام کرده ان از برای ما نور را  
 ما بگذریم بر صراط پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میگرداند و در میان بودی

از مرد و سپهر و فاطمه باد باشد بشتی از یاقوت سرخ سوار و در دور  
 او هفتاد هزار حوریه روند مانند یرق تند و شیخ در مجالس از طرق عامه از انس  
 روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که چون در میقات  
 شود و مراطر را بر جنیم نصب کنند نگذرد بران مگر کسی که نامه رخصتی داشته باشد  
 که در آن ولایت علی ابن ابی طالب علیه السلام بوده باشد و اشاره باین است  
 قول حق تعالی وَ قَفَّيْهُمْ اِنَّهُمْ مَسْنُونُونَ یعنی و بازواریان را بدرستی که  
 ایشان سوال کرده شده اند یعنی از ولایت علی ابن ابی طالب و تفسیر امام  
 حسن عسکری علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است  
 که چون حق تعالی جمیع خلایق را بسوخت گرداند منادی برود و کار از زیر عرش  
 ندا کند که ای گروه خلایق بپوشید دیده های خود را تا فاطمه و خیر محمد که سیده نساء  
 عالم است از صراط بگذرد پس همه خلایق و دیده های خود را بر هم گذارند بغير محمد  
 و علی حسن حسین طاهرین از اولاد ایشان علیهم السلام که محرم آنحضرت اند و چون  
 داخل بهشت شود جامه آنحضرت کشیده باشد بر روی صراط و یک طرفش در  
 دست آنحضرت باشد و بهشت یک طرفش در عرصات قیامت باشد  
 پس منادی از جانب پرور و کار را ندا کند که ای دوستان فاطمه هر یک چنگ نیند  
 در ریشه از ریشه های جامه سیده زنان عالمیان پس نماند کسی و دوستان فاطمه  
 مگر آنکه بچسبند تباری از تبارهای آن تا آنکه زیاده از سه هزار قیام چنگ نند و راجح  
 که هر قناری هزار هزار نفر باشند و همه نجات یابند بربکت آنحضرت از آتش جهنم  
 و کلینی بسند معتبر روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود

کینه نفسهای خود را پیش از آنکه شمار حساب کنند بدستی که در قیامت  
 پنجاه موقف است و هر موقعی مثل هزار سال از سالهای دنیا میماند چنانچه  
 حق تعالی فرموده است که در روزیکه مقدار آن پنجاه هزار سال است و اینست  
 رحمه الله و کتاب عقاید گفته است که اعتقاد ما و رعایتی که بر راه محشر است  
 که هر عقبه اسم واجب فرمائی است از او امر و نواهی پس بصر عقبه که برسد که اسمی است  
 واجب است اگر تقصیری در آن واجب کرده است او را در آن عقبه هزار سال  
 باز میدارند و طلب حق خدا و در آن واجب از آن میکنند اگر بیرون آید از عهد آن  
 بصل صالحی که پیش فرستاده باشد یا بر حق از خدا که او را در یابد نجات می یابد  
 و میرسد بعقبه و یکم پس پیسته او را از عقبه بعقبه و یکم میرسد و نزد هر عقبه سوا  
 میکنند از آنچه او در صاحب اسم آن عقبه تقصیر کرده است پس اگر از عقبه سوا  
 بیرون رفت منتهی میشود بدارتقا پس حیاتی می یابد که هرگز در آن مرگ نمی باشد  
 و مساوتی می یابد که هرگز شقاوت و نقب باو نمی باشد و ساکن میشود و حور  
 خدا با پیغمبران او میا و صدیقان شهید و صالحان از بندگان خدا و اگر او را  
 بر عقبه محس کنند و طلب کنند از او حق را که تقصیر در آن کرده است پس اگر  
 نجات ندهد او را عمل صالحی که پیش فرستاده باشد و در دنیا بد او را حتمی از  
 جانب حق تعالی می لغزد و تمدش از آن عقبه و فرد میرود بسوی جهنم یا بهر  
 بخدا از این عتبات همه بر صراط است و اسم یک عقبه از آنها ولایت  
 همه خلایق را از آن عقبه باز میدارند و سوال میکنند از ولایت حضرت  
 امیر المومنین علیه السلام و ایمه بعد از او اگر ایمان باین کرده است نجات

می یابد و نیکند و واکر کرده است و میرود و بسوی جہنم چنانکه فرموده است  
وَقَفَّوْهُمْ اِنْهُمْ مَسْمُومُونَ و اعم عقباب مرصا و است و اِنَّ رَبَّكَ  
لَيَا لَمْرَضًا و حق تعالی میفرماید بغزت و جلال خود سوگند یاد میکنم که این  
نیکند و ظلم ظالمی اسم یک عقبه زحم است و اسم دیگری مانت است و اسم  
دیگری نمان است با اسم هر فرضی یا امری یا نخی عقبه هست که بن را نزد آن عقبه  
باز میدارند و از آن فرض سوال میکنند فصل چهارم در حقیقت و حقیقت  
بهشت و دوزخ است بدانکه وجوب ایمان بهشت و دوزخ جهانی بخوبی که  
در صریح آیات و اخبار متواتره وارد شده است از ضروریات دین اسلام است  
و کسی که مطلقاً بهشت و دوزخ را انکار کند مانند ملاحده یا تاویل کند آنهارا  
فلاسفه و شیک کا و است فلاسفه و غیباب و طائفه اندول اشرافیان اند  
که قائل اند بعالم مثال و ایشان ظاهر قائل اند بهشت و دوزخ و آنچه در سر  
وارد شده است از تفصیل آنها آمانه در این بن جهانی و بدانکه آن بهشت  
و دوزخ جسمی چندند از قبیل اجسام دنیا بلکه عالمی است متوسط میان عالم  
جسمانیات و عالم مجردات مانند عالم خواب و صورتی که در آب آینه وین  
میشود پس ثواب عقاب مانند خوابهای خوب خوابهای پریشان خواهد بود  
و این مخالف صریح آیات و اخبار میسر است و تعالعب بدین بین است  
و اگر گویند که بسیاری از مسلمانان در عالم برزخ مثال قائل شده اند جواب  
گویم که دو فرق هست اول آنکه آنچه ایشان قائل شده اند مستلزم انکار عود  
بدن نیست و در محضر مستلزم روایات و اخبار صریحه مشر جهانی نیست

در بیان حقیقت  
حقیقت جنت و ناریست

و و هم آنکه عالم مثالی که ایشان قائل اند غیر این مثال است و میگویند بدن  
مثالی جسم لطیفی است مانند اجسام ملائکه و جن و روح و در عالم برزخ بآن جسم تعلیق میگردد  
و تاویل بعالم خواب و خیال میکنند و و هم مثانیانند که اکثر فلاسفه ایشانند و هیچ  
آنچه در شریع وارد شده است از نعیم و بهشت و حور و قصور و تاویل می کنند بل ذاتی  
که روح را می باشد بعد از مفارقت بدن بکمالات و معصومات خود که در این  
تحصیل کرده اند و سعادت و ثواب و بهشت او همین است و آنها که جاهل اند  
و این علوم و کمالات را تحصیل نکرده اند در اهل و حسرت اند از فقدان عموم و شفا  
و عقاب و جهنم ایشان همین است و و درین عالم چون تعرق و در تدبیر بدن بود  
و در کدورات عالم طبیعت فرو رفته بود و او را که آن لذت و این الم تکلیف  
نمی کرد و بعد از مفارقت بدن اینها بر او ظاهر میگردد و چون اکثر اعم غوام بودند  
و خبری از لذات و آلام روحانی نداشتند و کتب الهیه و حکم بنویسند این لذات  
جهانی و آلام بدنی را ذکر کرده اند از برای ترغیب ایشان بطاعات و خیرات  
و ترهیب ایشان از شرور و معاصی سیئات بر بسیل استعاره و مجاز و تعبیر از  
لذات روحانی و حور و قصور و ثمار و انهار و اشمال آنها و از آلام روحانی و بزرگو  
ضریع و حیم و نار و اشباه آنها نموده اند چنانچه شیخ ابوعلی در رساله مبدء و معاد  
تقریج باین مراتب نموده و در شفا از ترس علمای اسلام معا و جسمانی را حواله  
بصاحب شریعت نموده و کسی که اندک شعوری تدینی داشته باشد چون جو  
بعقائد باطله و نهمات و ایهیه ایشان میکنند می اندک اکثر آنها با ایمان شریع انبیاء  
جمع نمی شود و جمعی که اعتقاد با حصول ایشان دارند و بضرورت بعاشرت مسلمانان



گرفته اند از ترس قتل و غیر فطری چند از ضروریات دین بر زبان جاری میکنند  
 و در اول خلافت آنها قائل اند یقولون بَالسَّيِّئَةِ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ  
 و گاهی بسبیل استناده از اظهار بعضی از اصول دین می کنند و چون بشاکر و انجمن خود  
 خلوت می کنند بگویند اِنَّمَا كُنْ مَسْتَهْزِئًا و بایان ظاهری  
 قناعت کرده اند و تَوْضُوحًا بَأَقْوَامِهِمْ وَ تَابِي قُلُوبُهُمْ وَ أَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ  
 و ایشان بآن عقائد باطله که بتقلید فلاسفه و شبهات شیطانیه قائل شده اند  
 در این باب معذور اند زیرا که کسی که قائل باشد که واحد صاوری نشود و از او که واحد  
 و گوید هر حادثی مسبوق است باده و گوید آنچه قدس ثابت شد بعد من محال  
 و عقول افلاک بیولای عناصر را قدیم داند و انواع متوالد را قدیم داند و اعماء  
 معدوم را محال داند و افلاک را متصل بیکدیگر داند و فاصله در میان آنها قائل  
 نباشد و خرق و الیام را در فلیکات محال داند و عنصریات را در افلاک  
 محال داند و امثال این عقائد باطله را قائل باشد چگونه او غافل می تواند کرد  
 بآنکه خدا فاعل مختار است و آنچه خواهد می تواند کرد و عالم و آدم حادث اند  
 و بخیر و بدی و آنکه بهشت و آسمان است و مشتمل است بر حرور و مقصور و انبیاء  
 و مساکین و اشجار و امثالهم و آنکه آسمانها شوق میشوند و چیده میشوند و کواکب  
 بی نور میشوند و فرو میریزند بلکه همه فانی میشوند و آنکه خاکها اجسام اند و بالها و  
 و آسمانها مخلوقات ایشان بر زمین می آیند و بالا میروند و آنکه حضرت رسول  
 بجای رفت و عیسی و ادریس علیهم السلام با آسمان رفتند و هم چنین بسیاری از  
 ...

از مغرب و خسوف و کسوف و در غیر وقت مقرر جاری شد و این  
عظیم از سنک کو چک فرو بردن عصا و اربابی چوب در میان او گذاشت  
آنها پس معلوم شد که اعتقاد با اصول حکما با اعتقاد با کثر ضروریات و این  
پس یا منکر نبوت انبیا باید بشود یا ایشان را و الیاء و یا سده از بابت از با  
حیل و معیات دانند که در تمام عمر در شان این بوده که مردم را بطلان  
و جهل مرکب اندازند و باطل را در لباس حق بپوشانند و هدایت ایشان را  
بهین فتنه ضاله حواله کرده باشند و از همه غریب تر آنست که جمعی خود را از اهل حق  
می شمارند و استقامت عظیم و در باب ایتیان تا و اب و تحسینات می نمایند این  
مثال را از روی اعتقاد و رس میگویند و کسی از ایشان نشیند که در تمام روز و  
و دفع شبهات ایشان در آیند و کسی که و انکار این عقاید نماید از جهات  
و دیگر شبهات بر عوام القا میکنند که شاید ترویج عقاید باطله خود بتوانند نمود  
و طعن میکنند بر کسی که برابر با این عقاید لعن کند و فخر میکنند که ما از جهل و غیثیتم  
یُرِيدُونَ لِيطْفِئُوا نَارَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتَعَفِّفٌ و لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ  
پس در اصل بهشت و دوزخ جهانی شکل نیست و کسی انکار کند کافراست  
مشکلمان عامه خلاف کرده اند و آنکه بهشت و دوزخ یا با فضل موجود اند یا  
موجود خواهند شد اکثر متکلمین اعتقاد آنست که موجود اند با فضل و وراست  
خلق عالم آنها را خلق کرده اند و قلبی از معتزله قائل شده اند که بجز این مخلوق  
خواهند شد و قیامت معلوم نیست که احدی از المایه باین مذنب ضعیف  
قائل شده باشد و این قول را نسبت بسید رضی علیه الرحمة و او را و او را و او را

و آیات بسیار دلالت بر وجود آنها در حال نزول قرآن مجید می کنند  
 مثل أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا لَعْنَةُ الْكَافِرِينَ  
 عَنْهُ مَا جَاءَهُ الْمَوْتُ و اکثر احادیث معراج مشتمل است بر آنکه حضرت  
 رسول صلی الله علیه و آله داخل بهشت شد و جنم را با حضرت نمودند و اکثر مفسرین  
 بهشت حضرت آدم را بهشت خلومیدانند و ابن بابویه بسند معتبر از ابوالصلت  
 بروی روایت کرده است که گفت از حضرت امام رضا علیه السلام پرسیدم  
 که آیا بن رسول الله صلی الله علیه و آله مرا خبر ده از بهشت و آتش جهنم آیا امر و خلق  
 شده اند حضرت فرمود بلی و رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل بهشت شد و جنم را  
 دید و شبی که آنحضرت را آسمان بر و نذر عن کرم که جماعتی میگویند امروز مقتدر  
 شدن اند اما هنوز مخلوق نشده اند حضرت فرمود ایشان از نایبند ما از ایشان  
 نیستیم هر که انکار کند خلق بهشت و دوزخ را تکذیب حضرت رسول صلی الله علیه  
 و آله کرده است و تکذیب ما کرده است و از ولایت ما بهره ندارد و فخلد جهنم  
 خواهد بود و حق تعالی میفرماید هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْجَاهِلُونَ بَاطِلُونَ  
 بَيْنَهُمَا دِينٌ حَمِيمٌ اینست آن جهنمی که تکذیب می نمایند با آن میگویند  
 میان آتش و میان جیم که در حرارت به نهایت رسیده است گاه آتش  
 میسوزد و گاه جیم و خلق ایشان نمی کنند و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که چو  
 مرا آسمان بر و نذر جبرئیل دست مرا گرفت داخل بهشت کرد و از رطب بهشت  
 بر من آرد و در دم پس آن نطفه شد و صلب من چون من آدم با نذیجه بموقعت کردم  
 و عالمه شد بنفالمه پس فاطمه و حسن و علی صفات اخلاق حوریه است بطاهر است

هرگاه مشتاق بوی بهشت میشود دختر خود و غاطه علیها السلام را می بویم و علی بن  
 ابراهیم روایت کرده است که دلیل بر آنکه بهشت و جهنم مخلوق شده اند  
 آنست که می فرماید عِنْدَ مَا كَلَّمَ الْمَلَأَیْیَ یعنی نزد سدره المنتهی است که آواز  
 بر مناست و سدره المنتهی در آسمان هفتم است پس بهشت نیز در آنجا است  
 و دلیل بر آنکه بهشتها و آسمانها آنست که در حق گفته فرموده که کشوده  
 نمیشود از برای ایشان و ربای آسمان داخل بهشت نمی شوند و دلیل بر آنکه آتش  
 در زمین است آنست که فرموده است پس بحق پروردگار تو البته شتر سگیم  
 ایشان را و شیاطین این حاضر سگیم ایشان را بر دو جهنم بدو زمانه در آمده منجول  
 جهنم در ریاضت که محیط است بر نیامه آتش خواهد شد چنانچه فرموده است  
 وَ اِذَا الْحَاكِرُ تُخْرِتَ پس فرموده است وَ تَذَكَّرُ الظَّالِمِينَ فَيُجَاجِلُونَا  
 یعنی در زمین بگردیم ایشان را در وقتی که آتش شود و در محال از ابن عباس روایت  
 کرده است که دو پیروی آمدند از حضرت امیر المومنین علیه السلام سوالی خند کردند  
 از جمله آنها پرسیدند که بهشت در کجاست و در کجاست جهنم در کجاست فرمود بهشت  
 در آسمان است و جهنم در زمین است پرسیدند که سببه چیست فرمود بهشت  
 جهنم است که موافق یکدیگر اند پرسیدند که ثمانیه چیست فرمود که بهشت و جهنم  
 و در رجال کشی بسند معتبر از محمد بن عیسی قمی روایت کرده است که بحضرت امام  
 رضا علیه السلام عرض کردم که یونس مکه بود که بهشت هنوز مخلوق نشده است  
 فرمود دروغ میگوید پس گفتم و بهشت آدم علیه السلام و باز همین سخن است و دیگر  
 از آنحضرت روایت کرده است و ابن بابویه در کتاب صفات اشعیه

از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که از شیعه ما نیست  
 کسی که چهار چیز را بخار کند معراج رسول صلی الله علیه و آله و سوال قبر و خلق بهشت  
 و دوزخ و شفاعت و از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است  
 که کسی که او را کند بر حجت و متعه و حج تمتع و ایمان بیاورد معراج و سوال قبر و حوض  
 و شفاعت و خلق بهشت و جهنم و صراط و میزان و بعثت و نشور و جزا و حساب  
 مومن است حق و از شیعه اهل بیت است و ابن بابویه رحمه الله گفته است  
 که اعتقاد ما و بهشت آتش آفت که مخلوق اند و رسول خدا صلی الله علیه و آله  
 و اهل بیت شد و جهنم را دید و در شب معراج و اعتقاد آفت که بیرون نمی رود  
 احدی از دنیا تا مکان خود را و بهشت یا جهنم نه بیند و مومن از دنیا بیرون نمی رود  
 تا آنکه دنیا را در نظر او جلوه دهند بهتر از آنچه دیده بوده است و مکان او را در وقت  
 با و بنمایند پس او را میفرسکنند و او اختیار آخرت میکند پس در آنوقت قبض روح  
 می کنند و اما جنت آدم علیه السلام پس آن باغی است از باغهای دنیا که آفتاب  
 طلوع و غروب نمیکند و جنت خلد نبود و اگر جنت خلد بودی هرگز بیرون نمی آمد و مکان  
 بهشت باید دانست که در جنت آسمان است مشهور آنست که در بالای آسمان  
 باقیست و در آیه کریمه وارد شده است که عرض بهشت آسمانها فرماین است  
 و خلافت در معنی آن بعضی گفته اند که یعنی اگر آسمان و زمین را بپهلوی یکدیگر بگذارند  
 و بهشت بهشت مثل بیه آنها است و بعضی گفته اند یعنی آسمانها و زمینها را بطبقه طبقه کنند  
 که بر یک ازین طبقه ها سطح باشد و هفت از اجزای لایه تخری بعضی را بعضی وصل کنند  
 که یک سطح شود بر آنهمه مثل عرض بهشت خواهد بود و بعضی گفته اند از برای شخصی انقیاد خواهد

و بر هر تقدیر اعتراض کرده اند که هرگاه عرض مثل عرش آسمان زمین باشد چگونه در  
 آسمان می گنجد و جواب گفته اند که ما میگوئیم بالائی آسمانها می شکانه است پس می  
 بود که بزرگتر از آسمانها باشد چنانکه در حدیث وارد شده است و در بهشت  
 که سقف آن عرش جافست و روایت کرده است که رسول مرتقل و شایسته  
 نوم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسید که تو دعوت میکنی بسوی بهشتی  
 که عرش آسمانها و زمین است پس جهنم در کجاست حضرت فرمود بجان الله روز  
 که آمد شب و در کجاست و در معنی این حدیث گفته اند که چنانکه شب در مقابل روز  
 اند چون روز و در جهت اعلی باشد شب در جهت اسفل است و همچنین بهشت  
 و نفوس سلوات است و جهنم در تحت ارضین و عامه روایت کرده اند که از  
 افس بن مالک پرسیدند که بهشت در زمین است یا در آسمان گفت که آسمان  
 و زمین کجایش بهشت دارد و گفتند پس کجاست گفت بالائی آسمانهای شکانه است  
 و در زیر عرش و اگر گویند که هرگاه بهشت در بالائی آسمانها باشد و جهنم در زیر زمین  
 زمین پس چگونه صراط بر روی جهنم میگذارد و ازان عبور می کنند بسوی بهشت جواب  
 گوئیم که تفکر در اینها ضرورتی بلکه مخور نیست و ایمان اجمالی با آنچه انبیا علیهم السلام  
 خبر داده اند باید آورد و تفکر در تفصیل اینها که موجب تطرق شبهات طغیانی است  
 نباید نمود و کسیکه دست از اصول فاسده کلک بردارد و بیایات و اخبار اعدایان  
 نماید همه باید یکسر منطبق می تواند شد زیرا که هرگاه کواکب فرویزد و آسمانها بهم  
 پیچیده شود و عرش زیر آید بهشت نیز زیر جو آید و عرش سقفت آن خواهد بود  
 و می تواند بود که و انزل لغت الجنة للثقیین اشاره باین باشد و جهنم بلند

میکرد و اند و ظاهر میسازند چنانکه فرموده است وَ يُرْزَقُ الْحَيَاةَ وَالْمَوْتَ  
و چنانچه علی بن ابراهیم روایت کرده است و ریایا و زمین همه آتش میشوند  
و اضا فیه جهنم میشوند و مرط را بر روی آن نصب می کنند و راهی میشود تقیم  
بسوی بهشت چون ازینها گذشتند منتهی میشود بهشت و عرش الهی که سفت  
آفتاب جزوی از عرش متصل محشر خواهد بود که محل حضور انبیا و اوصیا و  
خواهد بود و منابر انبیا و اوصیا را در اینجا خواهند گذاشت عرش را بر  
که حکما گفته اند خلکی قرار نباید داد بلکه حبیبی است اعظم از همه اجسام مربع است  
و قوایم دارد و اینکه طول عراط چندین هزار ساله راه است باینها موافق است  
و مکان امریت مبرهوم و تابعی متکلیف است چنانکه پیش از خلق عالم مکانی  
نبود و بعد از خلق اجسام مکان بهم رسید همچنین بعد از حرکت عرش بهشت  
مکان آنها بهم میرسد و آن مکانها بر طرف میشود و حکم فوق اجسام بهم میرسد  
و استحاله این نوع از خلایع معلوم نیست بر تقدیر یکد حال باشد ممکن است  
حق تعالی جسم دیگر در اینجا خلق کند و با جمله کلمی دست از قواعد و اصول فاسد  
حکما که متنبی بر شبهات و اسیه است بر دارد و همه اینها باید که موافق میشود  
با آنکه تفکر در اینها چنانکه گفتیم ضرورتی از عیان اجمالی کافی است و الله  
الْمَوْفِقُ الْخَيْرُ وَالصَّوَابُ وَالْيَهْ الْمَرْجِعُ وَالْمَا بِلِ فَصْل پانزدهم  
و در بیان صفتی چند است که در آیات و اخبار از برای بهشت وارد شده است  
و اعتقاد بآنها لازم است باید دانست که بهشت و ارباب و سلامت است  
و در آن مرگ نمی باشد با جماع است اَلَا تَتَذَكَّرُ الْاُولٰٓئِیْ اِنْ تَقْلُ کَلَام

در بیان وصف بهشت

اهل جهم نباشد استثنای شتعل خواهد بود و مراد مرک دنیا خواهد بود و  
 مرک و بهشت چنانکه بعضی توهم کرده اند در عصر سابق و جمعی تکفیر ایشان با سبب  
 میگردوند و همچنین بر آید و بیکر که فرموده است که نمی‌پسندد در آن مرک را که  
 مرک اول که مراد مرک دنیا است و ایضا در بهشت پیری کوری کری  
 و درد و بیماری آفت مرض و هم و غم و الم نمی‌باشد و ایضا در آن فقر  
 و احتیاج و و مانند کی غایت هر چه نفس خویش کند و دیده از آن لذت  
 اند برای آدمی حاصل است و از خلوص است هرگز از آن بیرون نمی‌روند  
 و منزل پاکان نیگاست و در آن بعضی عداوت و حسد و نزاع و جدال  
 نمی‌باشد و هر کس با آنچه حق تعالی باو عطا کرده است راضی است از روی  
 مرتبه و بیکر نمی‌کند و بعضی گفته اند اهل مرتبه اعلی بدین اهل مرتبه ادا  
 می‌آیند و ایشان بر مرتبه اعلی نیروند که مبادرت به ایشان در نظر ایشان  
 پست شود و عیش ایشان منقض شود و این ضرورت است زیرا که ممکن است  
 که حق تعالی ایشان را بر مرتبه خود راضی کرده باشد که آرزو و خواهش مرتبه  
 دیگر نکنند و ایضا چنانچه در دنیا بعضی از مردم معلومات دینیه ابرار گویا  
 لذیذ و ترجیح میدهند و درجات خمسه و اشغال با بله را بر مراتب عالیه  
 احتیاج میکنند ممکن است که در آن نشان نیز هر یک مرتبه خود را بهتر از مراتب  
 دیگران و اند و بان راضی و مشغوف باشد و لهذا فرموده است و لکن  
 فیها ما تشبهه الا نفس پس آنچه نفس هر کس را پس کند باو میدهند و خواهش  
 نفس مختلف می‌باشد اما در روایت معتبره وارد شده است که اهل جهم



سافله بدرجه عالیہ میروند و یکدیگر آنکه ایشانرا بول عادت و کثافت نمی باشد  
 و بخوان عرق خوشبو از ایشان رفع میشود و زنان ایشان نیز از حوریان  
 می باشند و آدمیان را حیض و نفاس استخاضه و ولادت بول عاظم و شریک  
 و حسد و عداوت بدی اخلاق که عادت زنان است نمی باشد و آنرا کذب مظهر  
 این تفسیر کرده اند و روشنی هشت از آفتاب و ماه و ستارگان نیست و پیوسته  
 مانند هوای مین طلوع صبح تا طلوع آفتاب است و ظلی تمدنی در باب تفسیر  
 کرده اند و شراب دنیا مستی و صداع و بول قی و تهوع میدارد و لغو فحش  
 و دشنام با آن می باشد و شراب هشت بیهوشی از بینها را ندارد و ولادت شراب  
 با اضماع غیر تنهایی دارد و چون در وقت شراب میوه و کباب و ملاقات  
 اجباب لذیذ تر باشد و از دوست علما و خوش لقا و مصاحبت حوری طالع  
 زیبا خوشتر می نماید و هشت بخت ایشان فرموده است که بر کسی بای بافته  
 از مطلق طلا و مزیّن بر و اید و جواهر شسته باشند بیکدیگر بر آنها داده و بر روی  
 یکدیگر کرده اند بر ایشان علما و امر و ان کو شواره در کوش با قدها و ابریها  
 از طلا و نقره و انواع جواهر و کاسه یا از شراب معین که از نوش کردن آنها  
 صداع بهم نرسانند و عقل شان زایل نکند و میوه با از برای مزه بر میوه را که  
 اختیار کنند و گوشت کباب از هر مرغی که خواهش کنند و مصاحبت حوریان سیم اندازان  
 سیاه چشان باشد و اید و ناسفته تازه از صدف بیرون آمده و نشوند و ران  
 شراب خور و نین سخن لغوی نه چیز می که متعفن فحش یا کبابی باشد مگر سلام و تحیتی که  
 گوشت یکدیگر را با آن نوازش کنند پس نظر کن بطلعت و کرم خداوند بگیر بلکه باین فرقه های



راه است و آنرا خوشی ناله هست میگوید خدا یا اهل مرا بسوی من بیاور کفتم  
 آیا و سخن میگوید کفتم بلی خداوند صاحب جلال و اکرام اورا سخن می آورد اما با  
 بناد از یاقوت زرد است و یک سماع است چه بسیار کم است کسی که ازین  
 داخل شود اما در بزرگترین اهل میشوند از ان بنده کا نشایسته خدا که اهل بدو  
 و رغبت کنند گاه بسوی خدا و انس گیرند گاه با و چون داخل بهشت شدند در  
 کشتیهای من نشیند و میر می کنند و در و نهر از آب صاف و کشتیهای از یاقوت است  
 و آنچه کشتی را بان حرکت میدهند از مر و اید است و در کشتیها ملاکمه از نور بستند  
 که جامه های سبز بسیار سبز پوشیده اند کفتم آیا از نور سبزی باشد کفتم جامه های سبز  
 و در آنها نوری هست از نور پرور و کار عالمیان ایشان و طرف آن نهر می کنند  
 کفتم اسم آن نهر چیست کفتم جنت الماد می کفتم آیا در وسط این بهشت بهشت  
 دیگر هست کفتم بلی جنت عدن آن مطب بهشتهاست حصارش از یاقوت  
 سرخ است و شکریزه اش از مر و اید است کفتم در میان آن بهشت دیگر است  
 فرمود بلی جنت الفردوس حصارش از نور است و غرفه هایش از نور پرور و کار  
 عالمیانست حق تعالی میفرماید در بهشت جبرکات حسان استند یعنی خوش خلقها  
 و خوب رو با بعضی گفته اند ایشان زمان نیاند و بهتر اند از حوریان روایت کرده اند  
 که زنان اهل بهشت دست یکدیگر را میگیرند و غما و خوانندگی میکنند بعد از چندی که خلعت  
 مثل آراشتیده باشند گویند یا نهم را اینست که چشم یا نهم یا نهم اما مست کنندگان  
 که بر کز حرکت نکنیم یا نهم خیرات حسان وستان شوهران کرام چون بریان این  
 سخنان را بگویند زمان دنیا و جواب ایشان گویند یا نهم نماز که از نکان شما نکرده

و تا نیم روز و ازندگان شمار زنده داشته اید و تا نیم که و نحو ساخته ایم  
و شما و نحو ساخته اید تا نیم که تصدیق کرده ایم و شما نکرده اید پس ایشان لب  
میشوند و عیاشی روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند  
که هرگاه مومنی زن مومن داشته باشد و هر دو و میرند و داخل میشت شوند آیا  
در میشت زن شوهر میگیرد خواهند بود حضرت فرمود که حق تعالی حاکم و عادل است  
اگر مرد افضل است از زن مرد را خیر میکنند اگر اختیار او کرد و از زمان او خواهد بود  
و اگر زن است زن را خواهد بود و اگر زن بهتر از مرد باشد زن را خیر میکنند اگر زن شوهر را  
اختیار کرد شوهر او خواهد بود و اگر زن است شوهر او خواهد بود و حضرت فرمود که  
میگوید که میشت یک میشت است حق تعالی میفرماید و در پائین شریانه و دیگر زنان  
دو میشت دو میشت و دیگر هست میگوید میشت یک درجه است بلکه درجه است  
بعضی بالای بعضی و زیادتی مرد و در درجات با عمل می باشد راوی گفت  
و مومن اصل میشت میشوند و یکی مکانش بلندتر است از دیگری پس نخواهد  
ملاقات کند دیگری را آیا می تواند فرمود که آنکه بالاتر است پائین می تواند آمد  
که پست تر را ببیند و آنکه پست تر است بدرجه بالایی تواند رفت زیرا که آن  
مرتبه اوست و لیکن اگر خوانند یکدیگر را ملاقات کنند بر روی کرسیها که نشسته اند  
در مرتبه بای خود یکدیگر را ملاقات میکنند و اخص است روایت کرده است  
که علامه بیسیار به شخصت عرض کرد که مرد و تعب میکنند از هرگاه و بگوید که بعضی از جنم  
بیرون می آیند و داخل میشت می شوند و میگویند چون میشود که ایشان با و و سنان  
در میشت باشند حضرت فرمود که خدا میفرماید و من دونهم جنتان نه و ایشان

بادوستان خدا و یک مکان در یک بهشت نخواهند بود و هر که گفت ایشان  
 کافر بودند فرمودند و الله اگر کافر می بودند داخل نمی شدند گفت مومن بودند  
 فرمودند و الله اگر مومن می بودند داخل جهنم نمی شدند و لیکن اسطه اند میان  
 و کافران این بابویه باند معانی این از ابن عباس روایت کرده است که حلقه در  
 بهشت اینها قوس است بر صفحه های طلا آویخته است چون بر صفحه می خورد  
 صدای میکند که یا علی و یا علی ابن ابراهیم روایت کرده است که نصرانی شام از حضرت  
 امام محمد باقر علیه السلام سوال کرد از اهل بهشت که طعام میخورند و فضیله دارند  
 نظیر ایشان در دنیا چیست فرمود که نظیر ایشان جنین است در شکم مادر میخورد  
 از آنچه مادرش میخورد و غائط نمیدارد و الاضنا بسند صحیح از حضرت صادق  
 علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در ساج  
 داخل بهشت شد و یکی چند عمارتی میسازند که کثرت آن از طلاست و پشت  
 آن زلفه و کاهنی است باز میگیرند پرسید چه سبب دارد که کاهنی میسازید و کاهنی است  
 باز میسازید گفتند انتظار خرجی می کشم پرسید که خرجی شما چیست گفتند گفتن مومن است  
 سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ هرگاه میگوید میسازم و هرگاه  
 دست بر میدارم و دست بر میداریم و ابن بابویه و عیاشی و دیگران بسند های  
 معتبره از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده اند که طوبی در بهشت است  
 و بهشت که اصل آن در خانه حضرت رسول است هیچ مومنی نیست مگر آنکه در خانه  
 او شاخی از آن درخت هست و خواش چیزی در خاطر آن خطور نکند مگر آنکه آن شاخ  
 آنرا از برای او حاضر میکند و اگر سوار شود روی در سایه آن صد سال تبار و از آن بیرون

نیرود و اگر کلاغی از پائین آن پرواز کند تا از پیری تمام آن سفید شود و بالائی  
آن درخت نرسد و **ایضا** ابن بابویه از آنحضرت روایت کرده است  
که در بهشت درختی هست که از بالائی آن حله ها بیرون می آید و از زیر آن اسبان  
بازین لحام و بالدار بیرون می آیند که سر کین بول می دارند و دوستان خدا  
بر آنها سوار میشوند و پرواز می کنند در بهشت با ایشان هر جا که خواهند  
که از ایشان پست تر اند میگردای پرواز و کار ما چه عمل باعث این شدن است  
که این بندگان تو باین مرتبه رسیده اند خداوند جلجل فرماید که ایشان شهابها و  
می آید و خواب نیکو و روزها و روزه میداشتن و چیزی نمی خورند  
و با دشمنان نجوا و میگرد و نمی رسند و تقوی میگرد و بخل نمی و زیند  
و **ایضا** از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت  
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که در بهشت غنچه چندیست که از بیرون آنها  
اندرون آنها و از اندرون آنها بیرون آنها وین میشود و از امت من کسی  
در آنها ساکن نشود که سخن او نیک باشد و طعام بروم بخورد و بهر که رسد سلام  
کند و نماز کند و در شب و در هنگامیکه مروم در خواب باشد و **ایضا** از  
حضرت امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده است که ام سلمه از حضرت  
رسول صلی الله علیه و آله پرسید که زنی که در شوهر کرده است همه داخل بهشت  
میشوند آن زن از کدام یک از آن دو شوهر خواهد بود حضرت فرمود که ای  
ام سلمه او را بآن شوهری میدهند که خوش خلق تر باشد و سلوکش با طبعش  
بهتر باشد ای ام سلمه حسن خلق خوبی دنیا و آخرت را برده است علی بن ابی حمزه

از حضرت صادق علیه السلام بسند کا الصبح روایت کرده است که طویله  
 درختی است در بهشت و اصلش در خانه حضرت امیر المومنین علیه السلام است  
 و در خانه هر شیعه شاخه از شاخه های آن هست و هر برگ از آن می رانند و می کنند  
 و فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه را بسیار می بوید  
 عایشه را بد آمد و گفت زن شوهر داری را چرا اینقدر می بو سی حضرت فرمود  
 ای عایشه در شب معراج داخل بهشت شدم و جبرئیل علیه السلام مرا نزد درخت  
 طویلی برد و از میوه آن بمن داد که تناول نمودم پس خدا را از آنی که در درخت است  
 چون بزین آمدم با خدیجه نزدیک کردم و حاضر شد فاطمه پس سرگناه که او را می بویم  
 بوی درخت طویلی از او استشمام میکنیم و امضا بسند کا الصبح از ابو بصیر روایت  
 کرده است که گفت بخد مت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که  
 خدای تو شوم ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله مر شتاق کرد آن  
 بسوی بهشت حضرت فرمود که بوی خوش بهشت از هزار ساله راه از مسافتها  
 دنیا احساس میشود و پست ترین اهل بهشت بحسب منزل چنان است که اگر  
 جمیع جن و انس مهمان او شوند هر آنی از طعام و شراب آن مقدار نرزد و او باشد  
 که همه را کافی باشد و از نعمتهای خدا که نرزد او هست هیچ چیز کم نشود و کمترین اهل بهشت  
 بحسب رتبه و منزلت چون داخل میشود سه حدیقه در ظرف او در آید چون  
 داخل حدیقه پست تر شود و آن مقدار از زمان و خدمتکاران میوه ها و نهرا  
 در نظر او جلوه نماید که دیده اش روشن شود و دلش شاد گردد و حمد و سکر نعم  
 حقیقی را بجا آورد پس گویند سر بلند کن بجانب بالا نظر کن چون تیرید و دم را شاد نماید





خوشنودان که هرگز بخشم نیایم خوش حال کسی که از برای خلق شده باشد و خوشحال کسی که ما از برای او خلق شده ایم ما ییم آنها که اگر کسی یکی از ما را در میان آسمان یا در نزد نور آن دیده یا را خبر کند بر وایت و یکر اگر یکی از ما را در میان آسمان یا در نزد بزرگ مستغنی کرد و اندایشان را از نور آفتاب ماه و در ثواب الاعمال روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که حق تعالی هیچ خلقی نیافریده است مگر آنکه از برای او در بهشت خانه و در جهنم خانه مقرر کرده است چون اهل بهشت در بهشت و اهل جهنم در جهنم ساکن شوند منادی ندا کند که ای اهل بهشت مشرف شوید پس مشرف شوند بر اهل جهنم و منادی که در جهنم از برای ایشان مقرر کرده بود و بلند کند و بایشان نمایند و بگویند اینها منازل شماست اگر عصیت خدا میکردید و اخل اینها نازل می شد پس هر کسی از فرج و شادی می میرد بایست اهل بهشت در آن روز از شادی هلاک شوند که آن عذاب از ایشان رفع شده است پس ندا کنند که ای کرده اهل جهنم سر بالا کنید و نظر کنید بسوی منازل خود در بهشت پس چون نظر کنند بایشان بنمایند منازل ایشان را و نعمتهای را که در آنجا از برای ایشان مقرر کرده اند و گویند اینها منازل شماست که اگر اطاعت خدا میکردید و اخل اینها نازل می شد پس هر کسی از خزن و اندو می میرد بایست در آن روز اهل جهنم از خزن میگردند پس منازل اهل جهنم را اهل بهشت میراث میدهند و منازل اهل بهشت را و جهنم اهل جهنم میراث میدهند و این معنی قول حق تعالی اُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْغُرُوسَ هُوهِيَهَا خَالِدُونَ یعنی ایشانند و ایشان که میراث می برند غرور و سر را و ایشان جمیع در آنجا خواهند بود و علی بن ابراهیم بسند صالح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است

که هیچ حسد نیست مگر آنکه خدا از برای آن ثوابی بیان کرده است بغیر من از  
 شب که از بسکه ثواب آن عظیم است بیان نغمه و ده است و گفته است  
 پس نیدانند نفسی آنچه پنهان کرده اند از برای ایشان از چیزهای که موجب رستگاری  
 چشم ایشانست از برای جزای آنچه میکردند پس حضرت فرمود و بدینیکه خدا را  
 که راستی است در بندگان مومن خود در هر روز جمعه چون در جمعه شود حق تعالی  
 بفرستد بسوی مومن ملکی را با خلعت و حلقه چون بدرواز دهرشت مومن رسد  
 بگوید از برای من رخصت بطلبید که داخل شوم بر فلان مومن پس در بانان  
 بنزد مومن بروند و بگویند رسول پروردگار تو در وازده ایستاده رخصت  
 می طلبد که داخل شو و مومن بازمان خود مصلحت کند ایشان گویند ای آقای ما  
 بحق آنکه او ندیکه بهشت را از برای تو مباح کرده اند ده است چیزی از برای تو  
 نیکوتر ازین نیدانم که پروردگار تو از برای تو خلعت فرستاده است پس  
 یکی از آن حمد ها را بر کمر بند و دیگری را بر دوش افکند و بر هر چه گذرد نور  
 حله هاروشن شود تا بوعده کا و تقای الهی برسد چون در اینجا جمیع شوند  
 نوری از انوار حق بر ایشان جلوه کند و سجده و تعقیه حق تعالی فرماید که ای بندگان  
 سر بردارید این روز سجده و عبادت نیست جمیع مشقت ها را از شما برداشتم  
 ایشان گویند چه چیز بهتری تواند بود از آنچه با عطا کرده و پیش جانب حق تعالی  
 بایشان نداشتند که مضاعف گردانیدم آنچه را شما عطا کرده بودم بنما و برابر  
 پس در هر روز و در جمعه نعمتهای ایشان بنما و برابر سابق مضاعف میگردد و است  
 معنی آنکه حق تعالی فرموده است وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ و بدینیکه شب جمعه شریف است

نورانی در دانش روزیت روشن پس در آن شب و روز بسیار بگویند  
 تسبیح و تکبیر و تهلل و تنای برخیز و صلوات بر محمد و آل محمد بسیار بفرستید  
 پس چون صبح کرد و بهر چیزیکه بگذرد از نور او روشن شود تا به نزد زمان خود برسد  
 پس گویند بحق خداوندی که مباح کرده اینده است برای ما بهشت را هرگز ترا  
 بنیکوئی این ساعت ندیده ایم گوید این سبب آنست که نظر کرده ام بخور  
 پروردگار خود پس فرمود که زمان او غیرت بریکه بگردد بر بند و حائل نشوند و بگو  
 و خود ستائی نمیکند. اوئی گفت فدای تو شوم بخوابم سوال کنم از تو چیزی  
 که شرم میکنم از آن فرمود سوال کن گفت آیا در بهشت غنا و سرود می باشد  
 فرمود بدرستی که در بهشت درختی هست امر میکنم حق تعالی بادهای بهشت را  
 که بوزند پس از آن درخت صدای چند ظاهر میشود که هرگز خلایق بآن  
 خوشی سازی و نغمه نشنیده باشند پس حضرت فرمود این عوض مست از  
 برای کسی که در دنیا از ترس خدا ترک شنیدن غنا کرده باشد را وی گفت گفتم  
 زیاده بفرما فرمود حق تعالی همیشه بهت خود خلق کرده است که در آنجا  
 مشاهده نموده است مخلوقی بر آن مسلح نگردیده همی کشاید ز پروردگار در حساب  
 و میفرماید زیاده کن نسیم را زیاده کن نسیم را آنست که حق تعالی سفیر میداد **فَلَا تَقْلَقُ**  
**نَفْسٌ مَّا خَفِيَ لَهُمْ مِنْ قَرَّةٍ أَعْنَيْنِ جَنَّاتٍ كَانَتْ أَشْجَارُهَا كَافً مَعْلُومَاتٍ** و مکنی بند مستبر از حضرت  
 امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که از حضرت سول صلی الله علیه و آله  
 سوال کرد و نواز تفسیر قول حق تعالی **يَوْمَ تَخْرُجُ السَّيِّئَاتُ فَتَكُونُ فَتَدَا**  
 یعنی روزیکه مشور کرد و انیم متقیان پر بهر کار از اسبوی خدا و نذر حسن کردی حضرت

فرمود یا علی این گروه هستند مگر سواران ایشان مردانی چند اند که از معاصی خدا  
 پرستند کاری کردند پس خدا دوست داشت ایشان را مخصوص خود کرد ایند اعمال ایشان را  
 پسندید و ایشان را ستیقان نام کرد پس فرمود یا علی بحق خداوندی که جبهه را شکافته  
 و کلاه را بیرون آورده و خلایق را خلق کرده ایشان از قبرها بیرون می آیند  
 و ملائکه استقبال ایشان میکنند بناقه چند از ملائکه های عزت که بر آنها چنانچه  
 طلب است باشند مکل بر و آید و یاقوت و عظمای آنها از استبرق و سندس  
 بهشت باشد از تافته از عوانی و پرواز کنند آن ملائکه با ایشان بسوی  
 محضر با هر مردی از ایشان هزار ملک و نندار پیش و و از جانب راست  
 و از جانب چپ ایشان را بعزت تمام برند تا در بزرگ بهشت و بر در بهشت  
 درختی هست که هر یکی از آن هزار کس اسایه کند و در جانب راست و چپ  
 چشمه هست پاک کننده و پاکیزه کننده هر یک از ایشان یک شربت از آن بهایش  
 پس پاک کند حق تعالی بآن لبای ایشان را از حسد و بریزد بان برکای زیاد و  
 از جبهه های ایشان و این است معنی قول حق تعالی وَ سَقَّاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا  
 طَهُورًا یعنی بایشان انداختن پروردگار ایشان شربتی پاک کننده از ایشان  
 پاک کننده پس میروند بسوی چشمه دیگر از جانب چپ آن درخت پس غسل می کنند  
 و ران آنرا عین الحیوة میگویند یعنی چشمه زندگانی پس نمی میرند هرگز پس ایشان را  
 باز میدارند و پیش روی عرش و حال آنکه سالم کرده اند از آفتها و بیماریها  
 و دور و با و از سرما و گرما که هرگز باینها مبتلا نشوند پس خداوند بجا خطاب کند  
 بملائک که با ایشان اند که حشر کنید و دوستان مرا بسوی بهشت ایشان را با خلایق

باز دیدید که سبقت گرفته است رضای من از ایشان و واجب گردید و هست  
 رحمت من از برای ایشان و چگونه خواهیم ایشان را با اصحاب حسنت و سبت  
 باز دارند پس می برند ایشان را ملائکه بسوی بهشت چون بدرواز و بزرگ بهشت  
 رسند ملائکه حلقه را بر در زنند از آن صدای غلغلی ظاهر شود که جمیع حوریان که کرم  
 نمان برای دوستان خود در قصرهای جهان میاگردانند و آیند آن صدرا بشنوند  
 شادی کنند و بشارت دهند یکدیگر را به آمدن ایشان و گویند آمدند بسوی دوستان  
 خدا پس در بهشت را برای ایشان بچنانند و داخل بهشت شوند و مشرف شوند  
 بر ایشان زنان ایشان از حوریان آدمیان و گویند مر جا بشما و خوش آمدید چه بسیار  
 شدید بود و شوق ملاقات شما و دوستان نیز با ایشان چنین گویند پس علی  
 علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله سوال کرد از تفسیر قول حق تعالی  
 لَهُمْ عَرْفٌ مِّنْ فَوْقِهِمْ عَرْفٌ یعنی ایشان را غره ها هست که از بالای آن  
 غره ها هست پرسید که از برای چه بنا کرده اند این غره ها را یا رسول الله صلی الله  
 علیه و آله حضرت فرمود یا علی خدا این غره ها را بنا کرده است از برای دوستان خود و هرگاه  
 ویاقوت و زبرجد و تنقهای آنها از طلاست و منقش کرده اند به نقره و هر غره هزار  
 و در و دارد از طلا بر هر دری ملکی مومل است و در آن غره ها نوشها بلند گردانند و با  
 بعضی بر بالای بعضی انگند و از حریر و سیاه رنگهای مختلف و میان آنها را پرده  
 کرده باشند از مشک و عنبر و کافور و غیرت معنی قول حق تعالی وَفُتُّنَ عَنْكَ  
 و چون نازل شود مومن بسوی منازل خود و در بهشت بر سر او تاج بادشاهی و  
 کرامت بگذرانند و بپوشانند با حلقه های طلا و نقره و در اکلیل زیر تاج یا قوت

و مروارید بافته باشند و پوشانند او را هفتاد حلقه بزنگهای کوناگون نوها  
 مختلف بافته بطلا و نقره و مروارید و باقوت سرخ چنانکه تعالی فرموده است  
 که زیور میکنند ایشان را بدست رنجها از طلا و مروارید و پوشش ایشان در شیت  
 حریر است چون مومن بر تخت خود بنشیند تخت او بحرکت آید از شادی چون  
 قرار بگیرد ولی خدا و رننازل خود در پیش رحمت طلبد بر او ملکی که موکل است  
 به شتهای او که تهنیت مبارک باد گوید و را بر اقامتهای خدا پس گویند باو و نگار  
 مومن گیزان غلامان که باش در جای خود که ولی خدا نمیکند کرده است بر تخت خود  
 و زوجه حوریه سیاه چشم او همیای مضاجعت او گردیده است مبرکین ولی خدا  
 از شغل خود فارغ گرد و پس زوجه حوریه او از خیمه خود بیرون خرازد و بجانب او  
 روان گردد و کیزان او برود و او احاطه باشند و هفتاد حلقه پوشیده باشد که بپوش  
 و مروارید و زبرجافته باشند و مشک و عنبر نیک که ده باشند بر شتر تلج که است که است  
 و در پائین دو نعل طلا بوده باشد کلل بیاقوت مروارید و بند آن نعلها از باقوت  
 سرخ باشد پس چون نزدیک شود به ولی خدا خواهد برخیزد و بسوی او از روی  
 شوق حوریه گوید ای ولی خدا امروز روز تعجب و مشقت نیست بر خیز من از خواب  
 و تو از میته پس مقدار پانصد سال از سالهای دنیا بگذر که معانقت کنند  
 که هیچ یک از دیگری ملول نشوند پس مومن نظر کند بگردن حوریه در آن قلاوه  
 از باقوت سرخ میند و در میانش لوحی باشد که بر آن نوشته باشد تو ای ولی خدا  
 جیب منی و منم حور اچیه تو بشوق من بسوی توبه نهایت رسیده است و شوق  
 تو بسوی من به نهایت رسیده است پس خداوند کریم هزار ملک بفرستد برای

مومن و تائب و پشیمان گردون حوری چون بابل وری از دورهای نیست های او  
 برسند گویند ملک که موکل است بران در که رخصت بطلب از برای بروی خدا  
 بدستیکه خداوند رحیم ما را ببارک باد و تهنیت او فرستاده است ملک گوید  
 بایشان بایشید تا من بحاجب بگوئیم تا ولی خدا را اعلام کند و میان ملک و حاجب  
 سه باغ عظیم فاصله باشد و و نیز حاجب او را اعلام کند که هزار ملک را پروردگار  
 عالمان فرستاده است برای تهنیت و خدا را از اوج و خول می طلبند حاجت  
 برین دشوار است که از برای احدی ولی خدا رخصت بطلبیم و او باز و چه خود خجسته گردان  
 و میان حاجب و ولی خدا و باغ فاصله است پس حاجب رود و بسوی قیم  
 و او را اعلام کند و قیم رود و نیز خود تنگاران مخصوص ایشان را اعلام کند که رسولان  
 پروردگار و خداوند چهار بر و غره ایستاده اند و ایشان هزار ملک اند که برای  
 تهنیت و خداوند او را اعلام کنند که ایشان بر و ایستاده اند و انتظار  
 رخصت میکنند چون خدمتکاران بولی خدا عرض کنند و رخصت دهد ایشان  
 داخل شوند و غره هزار در داشته باشد و بر هر دری ملک موکل باشد پس درها  
 در بار بگشایند و از هر دری ملک از رسولان خدا داخل شوند و هر یک رست  
 خداوند چهار بر رسانند و این است معنی قول حق تعالی **وَالْمَلَائِكَةُ يُقَدِّمُونَ**  
**عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ** یعنی ملائکه داخل میشوند از دری از درهای غره  
 و بگویند **سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا كَفَرْتُمْ فَعَلَيْكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ** یعنی سلام خدا بر شما باد  
 و سعادت از جمیع بلاها از برای شما است بسبب آنچه صبر کردید و در دنیا پس نگو  
 آنحضرت خانه نیست این خانه شما حضرت فرمود که اشاره باین است قول خدا

وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمْرًا رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمِثْلَ مَا كُنْتَ تَرْجُو ۚ أَلَمْ يَجْعَلْ لَكُمْ سُبُلًا بَاطِنَةً لِّمَن يَشَاءُ ۚ يَعْنِي اِكْرَهْنِي اِنْجَاظِی  
نعمت فراوان را و با و شماهی نزدیک فرمود که این آیه اشاره است  
با آنچه ولی خدا در آن هست از کرامت و نعم و با و شما علی شیم که ملائکه رسولان خدا  
حضرت می طلبند از او ولی حضرت داخل میشوند در سبب غرض او و فرمود  
که نهر جاری شود و از زیر قصرهای ایشان میوه ها نهد یک است با ایشان نمک  
حق تعالی فرموده است وَكَانَ عَلَيْهِمْ ظِلُّهَا وَذُلَّتْ كُلُّهَا لِقَائِهِ يَوْمَئِذٍ ۚ يَعْنِي زَرَن  
باشد با ایشان سایه در زمان آن سبب ها و آسان کرده باشند چیدن میوه ها  
آن درختها را آسان کردنی چنانکه گفته اند که اگر بر خیزد و درختها بلند شوند بقدر  
قامت او و اگر بنشینند شاخها سر زیر آورند تا دستش با آنها میرسد و اگر بخواند  
آید حضرت فرمود که چنان آسان شود چیدن میوه ها بر ایشان که از بسکه نزدیک  
باشد با ایشان مومن از هر نوعی از میوه ها که خواہش کند بدان خود بچشد و نزد  
که تکیه کرده باشد و انواع میوه ها با و خطاب کنند که ای ولی خدا مرا بخور و از آنکه  
بخوری فرمود که هیچ مومنی نیست مگر آنکه او را جنت های بسیار است بعضی  
دار است کرده بعضی دار است نکرده و نهرها دارد و از شراب و نهر با از آب  
و نهرها از شیر و نهرها از عسل و چون ولی خدا طعام چاشت طلبد آنچه نفس او در آنوقت  
میکنند برای او حاضر می سازند بدون آنکه خواہش خود را ذکر کند پس غوث می کند  
با را و در آن مومن خود و بدین یکدیگر میروند و تنعم میکنند و رطل ممدود یعنی در میوه ها  
مانند بامین طلوع صبح تا طلوع آفتاب و از آن نیکوتر و بیشتر و اقل هر مومنی باشد و نزد  
از جوریان دارد و چهار زن از او میان مومن کیاست با حوری می باشد و یک



با خود خلوت میکند بر بختهای خود تکیه کرده و نظر میکنند بر یکدیگر و گاهی که تکیه بر بخت خود  
 کرده باشد شجاعی از نور او را فراموش کرد و گوید بخدا متکبران خود که این چه شجاع بود  
 که مرا فرو گرفت شاید جناب مقدس الهی متوجه من گردیده باشد و این شجاع  
 از انوار اجلال او باشد خدا متکبران با و گویند که جناب حق تعالی از آن مقدس است  
 که این انوار شبیه بانوار او باشد بلکه این نور از حوریه است از زمان آنکه هنوز  
 نبرد تو نیامده است مشرف شد بر تو از خیمه خود از روی شستیان تو محبت  
 و ملاقات تو بر او غالب شده است چون ترا دید بر تخت خود تکیه کرده بنیسی  
 کرد بسوی تو از شوق تو و آن شجاع که دیدی نوری که بتو احاطه کرد و از سفیدی  
 و نقا و صفای ضیائی نماند و پس لی خدا فرماید که رخصت دهید او را  
 که فردا آید بسوی من پس مبادرت کنند بسوی او هزار غلام و هزار کنیز از برای  
 آنکه او را بشارت دهند که ولی خدا تر خواسته است پس از خیمه خود بر بیاید  
 و منتظر بماند و حله پوشیده باشد بر کلمات مختلف بافته بطلا و نقره و مکمل بر او بر دیا  
 و زبرجد و معطر گردانیده بشک و عنبر و مغر ساق پای او از زیر منتها حله نمایان  
 باشد و طول تانتش منتها و ذراع باشد و عرض با من و منش بای او دوه ذراع  
 باشد و چون نزدیک شود به ولی خدا استقبال نمایند خدا متکبران او را  
 با طبق بای طلا و نقره ملو از مر و اید و یا قوت و زبرجد و بر او نشان کنند پس  
 سالها با یکدیگر معا نقه کنند که هیچ یک را لال حاصل نشود پس حضرت امام  
 محمد باقر علیه السلام فرمود که بهشتها که در قرآن مذکور است جنت عدن است  
 و جنت الفردوس جنت نعیم و جنت الماوی خدای بهشتها میگوید که

مخوفند باین بهشتها و از برای مومن می باشد از بهشتها آنچه دوست دارد  
و خواهش نماید و نعم کند و راهها بهر نحو که خواهد و هرگاه اراده کند مومن چیزی را  
طلبش آنست که بگوید **سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ** چون این را بگوید مبادرت کند بسوخته  
او با آنچه خواهد بی آنکه طلب کند از ایشان یا امر بآن کند و اشاره باینست  
اینچه حق تعالی فرموده است **دَعُواهُمْ فِيهَا سَبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَفِيهَا سَلَامٌ**  
یعنی تحت خدمتکاران نسبت بایشان سلام است که بر ایشان سلام میکنند  
و **لَا تَدْعُوهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ** فرمود که یعنی هرگاه از اوست  
خود فارغ میشوند از جماع کردن خردن اشامیدن خدا را شکر میکنند بگویند  
**الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ** و اما قول حق تعالی **أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ**  
یعنی خدمتکاران میدانند آنچه ایشان میخواهند و می آورند از برای دوستان خدا  
پیش از آنکه ایشان سوال کنند **فَوَاكِهَ وَمِنْهُمْ مَكْنُونٌ** یعنی هیچ چیز نیست  
خواهش نمی کنند مگر آنکه ایشان را اگر ام میکنند بآن و این بابویه در خصال بطریق مختص  
از جابر روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که بزرگوارترین  
نوشته شده است پیش از آنکه خدا خلق کند آسمانها و زمین را بدو هزار سال  
**لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلَى خَيْرِ رَسُولٍ اللَّهُ** و ایضا از حضرت صادق  
علیه السلام روایت کرده است که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون  
حق تعالی بهشت را ختم کرد و خشتی از آن را از طلا قرار داد و خشتی از نقره  
و دیوارهایش را از یاقوت کرد و این دو تنفس را از زبرجد و سنگ یزید اش را از زمرد  
و خاکش زعفران مشک ناب پس باو گفت سخن بگو گفت خداوندی بخیر تو نیست

دژنده که هرگز تراحرک نمی باشد و قیومی که همه چیز بتو قائم است تو بخیرتی نایستی  
 نسبا و تمند کسی است که داخل من شود پس پروردگار عزت و جلال فرمود  
 که سوگند یا میکنم بعزت و عظمت جلال از قطع منزلت خود که داخل تو نمیشود  
 کسی که ما دست بر شراب کند و پیوسته مست باشد که از خیر شراب باشد و چنین  
 دزد و توش دزدیسا و لظالمان و زنه منمشت و زنه کفن و زنه قطع کنند  
 رحم و نه کسی که انکار قضا و قدر حق تعالی کند یا کسی که بجز قائل باشد و افعال بنده را  
 از خدا واند و ایضا از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است  
 که فرمود و بخدا سوگند که خالی نبوده است بهشت از ارواح مومنان از روزیکه  
 حق تعالی خلق کرده است از او خالی نبوده است جهنم از ارواح کافران علویان  
 از روزیکه آفریده است از او موفک کفید که این حدیث مناقات ندارد  
 با آنکه ارواح مومنان و رعدت بر نرخ در بهشت دنیا می باشند و ارواح  
 کافران و راتش دنیا زیرا که مراد بمومنین کافران در این حدیث اهم انجا  
 و غیر نبی آدم است از خلقی که پیش از خلق آدم علیه السلام در زمین بوده اند  
 چنانکه بعد ازین خواهد آمد و ایضا ممکن است که جنّت و نار و نیامراد  
 باشد و حق تعالی سفیر مایه روزیکه بگویم جهنم را که آیا پر شدی او که بیدار یا زباد  
 است علی بن ابراهیم و حسین بن سعید روایت کرده اند که حق تعالی  
 جهنم را وعده داده بود که او را پر کند چون در قیامت از کافران عاصیان  
 پر شود و حق تعالی سبیل تقریر فرماید که آیا پر شدی او سبیل از آن که بیدار یا  
 حای زیاده می هست یعنی پر شد من پس همیشه که پروردگار او وعده کرده است

جہنم را کہ پر کنی و مرانیہ، عددہ کردی کہ پر کنی و اورا پر کردی چراما پر نمی کنی  
 پس حق تعالی در ان روز خلقی بیا فرمید کہ پر کند بایشان بہشت را پس حضرت  
 صادق علیہ السلام فرمود و خوشا حال ایشان کہ غمہا و کدوت و بیمارانیہ  
 و ایصت اعلیٰ بن ابراہیم روایت کردہ است کہ حضرت امام زین العابدین  
 علیہ السلام فرمود بر تو باد بقرآن زیرا کہ حق تعالی خلق کو بہشت را بہشت خود  
 خود از خشتی از طلا خوشتی از نقرہ و بجای کل میان خشتہا را پر کرد از شک و  
 خاکسوس غفران ہے رگیش مرور اید است و درجات آنرا بعد آیات قرآن  
 کہ داند پس یکہ قرآن بخواند با و بگویند بخوان بالا رود پس در جہاد از ہمہ کس  
 بلند تر خواہد بود بغیر از پیغمبر صدیقان و در احتجاج از ہشام بن الحکم روایت  
 کردہ است کہ نزد یقی بر یکت حضرت صادق علیہ السلام مسلمان شد  
 از آنحضرت پرسید کہ می کنید اہل بہشت اگر شخصی از ایشان میوہ را بجا کند  
 و تناول نماید ہمان میوہ بعینہ و درخت بر نیکی و حضرت فرمود چنین است  
 و مثال آن در دنیا چراغ است کہ اگر صد ہزار چراغ از او روشن کنند  
 از روشنی آن چیزی کم نمی شود گفت شما می کنید کہ ایشان میخورند و میاشنان  
 و محتاج بقضای حاجت نمی شوند فرمود ہلی از برای آنکہ غذای ایشان تنقی  
 لطیف است و نقل ندارد و بلکہ از بدن ایشان بعرق خوشبو جدا میشود  
 چون میشود کہ حوری بر چند شوہر او بنزد او میرود او را با کرہ می یابد فرمود و اگر  
 او از لطیف یعنی خلق شدہ است و عاہتی عارض نشود و آفتی بآہش منوط  
 نمی شود و در سورہ اخس سوائی آلت شوہر شغل نمی شود و بقیہ مثال آن

از نجاسات آلوده نشود پس هم پیوسته بهم پیچیده است زیرا که غیر اهل  
شهر چری اهل نشود و در آن بیرون نیرود و گفت میگویند که او هنگام حله  
می پوشد و شوهر او مغر ساقش را از عقب آن حله با و پوست و گوشت  
و استخوان می بیند فرمود بلی چنانکه احدی از شما در همی را و رتبه آب صاف  
می بیند هر چند عمق آن یک یوزه باشد گفت چه گونه تنعم میکنند اهل بهشت  
به نعم آن حال آنکه هیچ یک از ایشان نیست که فرزند یا پدر یا یکی از اقارب  
یا دوستان خود را در بهشت نیند و چون و رانه بیند و در بهشت شک نخورد که و که  
البتة در جهنم است پس چگونه کوار میشود و نعم بهشت بر کسی دوست او در جهنم  
مغذّب است حضرت فرمود بعضی از اهل علم گفته اند که خدا چنین می کند  
که ایشان را موش می کند آنها را و بعضی گفته اند استظار قدوم ایشان میکنند  
و امید دارند که آنها در اعراف باشند مؤلف کوی که ترو حضرت  
در جواب شاید باعتبار قصور فهم سائل باشد و قطع نظر از روایت می توان  
بود که در آن نشان که اغراض فاسده دنیوی بر طرف شود و محبت ایشان  
از برای محبوب حقیقی خالص که دوازده دشمنان خدا تبری کنند و با ایشان  
عداوت بهم رسانند و از عذاب آنها مکن نشوند همچنانکه در دنیا نیرد و ستا  
خدا قطع محبت از دشمنان خدا کرده بودند و با ایشان مقاتله و محاربه میکردند  
و بدست خود ایشان را می کشند و لذت از آن می بردند و حق تعالی فرموده است  
نهی یایی قوی را که ایمان آورده اند بخدا و روز قیامت دوستی کنند با کسی که  
دشمنی کند با خدا و رسول صلی الله علیه و آله او هر چند بوده باشد پدران ایشان

از زنان ایشان یا پسران ایشان یا خوشان ایشان و آیه کریمه *يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اذْكُرْ  
 الْمَوَدَّةَ الَّتِي بَيْنَكَ وَبَيْنَ أَهْلِ الْبَيْتِ وَكَانَ صِدْقًا مِمَّا فِي الْكِتَابِ* شاهدت برین  
 پدید می تواند بود که وجه اصل این باشد و حضرت از برای قصور فهم سائل  
 از گروه باشند و آن دو وجه را که موافق فهم او بود و از دیگران نقل فرمود  
 شد و الله اعلم و علی بن ابراهیم روایت کرده است از رسول خدا صلی الله  
 علیه و آله که فرمود که چون داخل میشت شدم شجره طوبی را دیدم که اصل آن  
 رخا به علی علیه السلام بود و در میشت قصری و منزلی نیست مگر آنکه در آنجا  
 ماخی از آن هست اعلایش سیدهاست ملو از طله های میشت از سندس  
 استبرق از برای هر بنده مومن هزار هزار سبد است و در هر سبدی مقداره  
 که پنجم حله شبیه به بکری باشد بر زکهای مختلف و اینها جامه های اهل میشت  
 است و وسط آن درخت سایه است کشیده شده و عرض میشت که بقدر  
 رخص جمیع آسمانها و زمین است میباشده است از برای آنها که ایام آوردند  
 خدا و رسولان او و سواره تندر و ممد سال در سایه آن می تازد و آنرا قطع  
 بکنند این است که حق تعالی فرموده است *وَطِيلٌ يَمْشِي وَفِيهِ زَيْتُ زَيْتُونَةٍ*  
 بل میشت است و طعام ایشان که در خانه های ایشان آونخته است و در هر  
 مد رنگ ممد نوع از میوه های باشد از آنچه دیده اید و رویا و از آنچه ندیده اید  
 از آنچه شنیده اید و از آنچه نشنیده اید و میوه را که بچشند بجای آن مثل آن  
 بود چنانکه فرموده است *لَا مَقْطُوعَةَ وَلَا مَمْنُوعَةَ* و جاری شود بهری  
 زیر آن درخت که منجر شود از آن شجر یا چهار کاه منبرم از آب که منبج شود

باشند و نه با از شیر که طعم آنها متغیر نشده باشد و نه با از شراب لذت‌بخش  
 و نه با از عسل صاف کرده شده از موم و در روایات بسیار و از سنین  
 که در زفاف حضرت فاطمه جبرئیل و میکائیل با چندین هزار ملک حاضر شدند  
 و حق تعالی امر کرد و درخت طوبی را که شمار کرد و برایشان از حله‌ها و سبزه  
 و استبرق و مروارید و زمره و یاقوت و عطر بهشت حق تعالی عطا کرد  
 طوبی را و بر حضرت فاطمه و آنرا در خانه علی قرار داد و عیاشی بسند سبزه  
 از ابو و لا و روایت کرده است که گفت بخندست حضرت صادق  
 علیه السلام عرض کردم فدای تو شوم مردی هست از اصحاب که حساب  
 و پرستشکاری است و منقاد اهل بیت است نماز بسیار میکند و با اینها  
 بتلاش است بر محبت اهل و باطل و غنا و خوانندگی حضرت فرمود که آیا  
 اینجالت او را مانع میشود از آنکه نمازها را در اوقات فصلت بجا آورد  
 و از روزه داشتن و از عیادت بیماران و حضور خباز و بای سوسان  
 و زیارت برادران مومن گفت مانع نمیشود اینجالت او را از چیزی از غیر  
 و یکی حضرت فرمود که این وسوسه‌های شیطان است و انشاء الله آمرزیده  
 شود از برای او پس فرمود که طائفه از ملائکه عیب کردند فرزندان آدم را  
 در متابعت و لذات و شهوات نفسانی و در حلال نه و حرام پس حق تعالی  
 را بخشید و نیا بدست زینش کردن ملائکه فرزندان آدم علیه السلام را و در طبع  
 این نصف از ملائکه لذات و شهوات بنی آدم را قرار داد که عیب نکنند  
 بر مومنان چون اینجالت را و خود مشا به کردند فریاد بر گاه خدا بر آوردند

و گفتند ای پروردگار عفو کن از ما و در گذر از تقصیر ما و بر گردان ما را بآن حالتی  
که ما را از برای آن خلق کرده و ما را اجبور بر آن ساخته که می ترسیم به بلاهای عظیم  
قبله شویم پس حق تعالی این حالت را از ایشان برداشت چون روز قیامت  
شود و اهل بهشت داخل بهشت شوند آن ملائکه نخست بطلبند از اهل بهشت  
که بمنزل ایشان داخل شوند و چون رخصت یابند داخل شوند برایشان سلام  
کنند و گویند سلام علیکم یا صبر یا صبر یعنی سلام بر شما باد بسبب آنکه صبر کرده و در دنیا  
بر ترک لذات و شهوات حلال فاسد بن طاووس بسند موثق از حضرت  
صادق علیه السلام روایت کرده است که چون روز قیامت شود  
نظر کند رضوان خرنیزه و اهل بهشت بسوی جمعی که داخل بهشت شده اند  
و بر او گذرشته اند گویند کیستید شما و از کجا و داخل شدید گویند با کاری  
مدار ما کرده ای بودیم که خدا را پنهان عبادت کرده بودیم که کسی بران  
مطلع نشده بود حق تعالی ما را پنهان داخل بهشت کرد و تکلیفی از حضرت  
امام موسی عیبه السلام روایت کرده است که پدرم گفت بهشت  
نهمی هست که آنرا جعفر میگویند و در کنارش در جانب راست بهشت  
که در آن هزار قصر هست و در هر قصری هزار قصر هست از برای محمد صلی الله  
علیه و آله و آل محمد و در جانب چپش دوازده قصر هست که در آن هزار  
قصر هست و در هر قصری هزار قصر هست از برای ابراهیم و آل ابراهیم  
و ایضا بسند حسن کالصحیح روایت کرده است از جلی که گفت  
پرسیدم از حضرت صادق علیه السلام از تفسیر قول حق تعالی



فِيهِ خَيْرَاتٌ حَسَنَاتٌ فَرَمُو و اینها زمان شیعیه صالحه اند  
 کفتم خور مقصود است فی الحیاة فرمود که جوریان مغدیه مستوره اند  
 که در نیمه های درو یا قوت و مرجان می باشند و هر نیمه چهار در و دو برابر  
 در می افتاد و قدر نورسیده ایستاده اند که در بانان ایشانند و در هر روز  
 که امشی از خدای عز و کزه ایشان میرسد تا بشارت و هد خدا بایشان مناسزا  
 و اینها روایت کرده است که از آن حضرت پرسیدند که چنانچه  
 دارد آنکه مردم بکند گیر میگویند خدا جزا دهد ترا خیر حضرت فرمود که خیر اسم  
 نه نیست در میشت که از کوثر جدا میشود و کوثر از ساق عرش بیرون می  
 و بر آن نه نیست منزلهای اوصیاء و شیعیان ایشان در و کنار آن نه  
 دختران بستند که از زمین روئیده اند هر یک را که بکنند و دیگری بجای آن  
 میروید و آن دختران با اسم آن نهر مسی شده اند و خیرات حسان ایشانند  
 پس هرگاه شخصی بدیگری گوید جَزَاكَ اللَّهُ خَيْرًا امر او آن منزلهاست  
 که خدا میسر کرده است آنها را از برای برگزیده های خلق خود و ذرات  
 بن ابراهیم ایسمان فارسی روایت کرده است که حضرت امیر المومنین  
 علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله سوال کرد از صفت قصرهای  
 که بشهد که است میفرماید حضرت فرمود که یا علی بن ابی طالب قصرهای  
 خوشی از نقره است و در میان خشتها شک و غیر است و در میان  
 در و یا قوت است و خاکشان عفران است و تلهای آنها گاه خور است  
 و در صحن هر قصری ازین قصر چهار نهر است نهری از غسل و نهری از شرب

و نهی از شیر و نهی از آب و نهی مخوفند بد رختها از مرجان و بر  
و طرف هر نهی ازین نهی ها خیمه است از یک قطعه و سفید که در  
وزن و قطعی فصلی نیست حق تعالی گفته است باشید بهر سیده اند  
و از اندرون شان بیرون می نماید و از بیرون آنها اندرون می نماید  
در هر خیمه کرسی باشد که دانه نشان کرده باشند یا قوت سرخ و پایمهانش  
از زبرجد سبز باشد و بر هر کرسی یکی از حور العین نشسته باشد و بر هر حوریه مفتاح  
طلسم سبز و مفتاح طلسم زر و بود و باشد و مغز سا قباایش از پشت استخوان  
و پوست و حلی و حلیا چنان نماید که شراب صافی و رشیشه سفید و هر حور  
مفتاح و کیسو داشته باشد بهر کیسوی بدست کینری و درست یک مجمره  
و داشته باشد که آن کیسو را بآن بخور کند و از آن مجمره بخار خوشبو ساطع شود  
بی نار و لیکن بقدرت خداوند جبار و این باب بوی در ثواب تهلیلات  
و نهی الحجه روایت کرده است که هر که هر روز و روز و مرتبه این تهلیلات  
بخواند حق تعالی عطا کند او را بهتر تهلیل درجه و بهشت از مر و اریه و یا قوت  
با من هر دو درجه بقدر سیر صد سال راه باشد بر قمار سوار تندر و در هر  
شهری و در آن شهر قصری باشد از یک جوهر که در آن فصلی نباشد و در هر  
شهری از آن شهر با از خانه با و قصر با و غرفه با و حجره با و فرشها و زنان کز سها  
و تختها و حوریان و مسکها و مسندها و خاها و خد تنگاران و اینها و اشجار  
و زیورها و حله با آنقدر باشد که مخلوقی و صفت آنها نتواند نمود و چون  
از قبر بیرون آید از هر موی او نوری ساطع باشد و مبادرت کنند او را

هفتاد هزار ملک که روند از پیش روی او و از جانب راست او و از چپ او تا منتهی شود و بر پشت چون داخل بهشت شود ملائکه از عقب او روند و او در پیش ایشان و در تابشهری رسند که بیرونش از یاقوت سرخ باشد و اندر روشش نبرد سپرد و در آن از اصناف آنچه خدا خلق کرده است در بهشت بوده باشد و چون منتهی شوند بسوی آن شهر کونیندای علی خدا میلانی این شهر صیت کونیند شاکستید کونیند مالکی چندیم که نزد تو حاضر بودیم در دنیا در روزیکه آن تهلیلات را میخواندی و این شهر و آنچه در آن شهر است ثواب تست بر آن تهلیلات و شیخ در تمذیب و سید و راقبال بسند معتبر از ابن ابی نصر روایت کرده اند که گفته روزی در خدمت حضرت امام رضا علیه السلام بودیم فضیلت روز غدیر مذکور شد بعضی از حاضران انگار کردند حضرت فرمود خبر داد مرا پدرم از پدرش که روز غدیر و آسمان مشهورتر است از آن در زمین بدستیکه خدای او فرمود علی قمری هست که یک خشت آن از یاقوت و یک خشت آن از طلا و در آن صد هزار قبه هست از یاقوت سرخ و صد هزار قبه از یاقوت سبز و خاکشان از مشک و عنبر است و در آن چهار بحر است نهی از شراب نهی از آب و نهی از شیر و نهی از جیل و در دوران فقر و رخسان هست از انواع میوه ها و بر آن و رخسان مرغان هستند که بدنهای آن از مروارید است و بالهای آنها از یاقوت و خوانندگی می کنند با انواع صدای خوش و چون روز غدیر شود و وار شوند

بسوی آن قصرالاسمانها تسبیح و تقدیس و تهنیت و تهنیل حق تعالی  
کنند و آن مرغان پرواز کنند و در آن آب فرو روند و در آن شک  
و غنبر غلطند پس چون ملائکه جمع شوند پرواز کنند و آن عطرها را بر ایشان  
بنفشاند و در آن روز نماز حضرت فاطمه را که درخت طوبی بر ایشان  
افتاده بکیر بکیر بدید فرستند و چون آخر آن روز شود انداز جانب  
حق تعالی بایشان رسد که بر کردید بسوی مرتبه های خود به تحقیق که این  
کردید این کردید از خطا و لغزش تا سال آینده در مثل این روز از برای کرامت  
محمد و علی صلوات الله علیهما و کلینی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله  
روایت کرده است که هر که لا اله الا الله بگوید عرس نماید از برای  
درختی در بهشت از یا قوت سرخ که بنت آن در مشک سفید باشد  
شیرین تر از غسل و سفید تر از برف و خوشبو تر از مشک و در آن درخت  
میوه ها باشد مانند پستان دختران باکره و هر یک از آنکه شکافته شود و نهضت  
حله از میانش بیرون آید و در مالی از ابو سعید خدری روایت کرده است  
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که جبرئیل آمین علیه السلام در شب  
معراج دست مرا گرفت و داخل بهشت نمود و بر تختی از تخت های  
بهشت نشاند و بهی بدست من داد آن بدو نیم شد و از میان آن  
بیرون آمد که مرا گمانهای دیده های او در سیاهی مانند سینه کرکس بود پس  
گفت السّلامُ عَلَیْكَ يَا أَحْمَدُ السّلامُ عَلَیْكَ يَا أَحْمَدُ السّلامُ عَلَیْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ  
من گفتم کیستی خدا ترا رحمت کند گفت منم راضیه مرصیه خداوند جبار مژانه

نوع خلق کرده است اسفل من از مشک است و اعلای من از کافور است  
 و وسط من از عنبر است و مرا خیر کرده اند بآب زندگانی پس خداوند جبار  
 گفت باش بهر سیدم و آفریده شده ام از برای پسر عم تو و وحی و وزیر تو  
 علی ابن ابیطالب و در کتاب اختصاص از حضرت باقر علیه السلام است  
 کرده است که حق تعالی میفرماید داخل بهشت شوید برحمت من و نجات  
 یابید از آتش لعن من و قسمت کنید بهشت را در میان خود با اعمال خود و برکت  
 خود و م سوگند شمارنازل میگردانم و در خانه خلود و دایر گرامت و چون داخل  
 شوید بر طول حضرت آدم علیه السلام خواهید بود و شصت ذراع و بر جوی  
 حضرت عیسی علیه السلام سی و سه سال و بر زبان محمد صلی الله علیه و آله لغت  
 عربی و بصورت حضرت یونس علیه السلام و حسن جمال نورانی و روی پاک  
 شما ساطع باشد و بر دل حضرت ایوب در سلامتی از کینه و حسد و اشیای  
 از آنحضرت روایت کرده است که بهشتها چهار است زیرا که کریم  
 منان فرموده است وَلَمَّا كَانَ مَقَامُ رَبِّكَ جَنَّاتٍ مَعْنَى از برای کسی  
 که ترسد از قیام حق تعالی به محاسبه و مجازات بندگان و دو بهشت است  
 حضرت فرمود که مرا دو کیت که او اعمار من شود و شهودی از شبهه تها می نیا که حرام  
 باشد پس بخاطر آورد مقام پروردگار خود را بحساب و ثواب و عقاب  
 و ترک کند آنرا از ترس خدا پس این آیه در شان دوست پس اینها بهشت است  
 از برای مؤمنین سابقین پس فرموده است وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّاتٍ  
 حضرت فرمود که یعنی بستان ترا ازین دو بهشت که مذکور شد و دو بهشت دیگر است

که است تر انداز آنها و فضیلت در حسب نزدیکی مکان و اینها از برای  
اصحاب بین اندکی جنت النعیم است و دیگری جنت الماوی و در این چهار  
بهشت نعمتهاست در بسیاری مانند برگ درختان و ستاره های آسمان  
و برین چهار بهشت حصاری است که احاطه کرده است همه طلوش پانصد ساله راه است  
و خشتی از آن از طلاست خشتی از آن از نقره خشتی از مروارید خشتی از یاقوت  
و در میان خشتها شکوفه زعفران است و گلگه های آن از نوریت که میسر  
و از غایت صفا و جلا آدمی وی خود را در دیوار آن می بیند و در آن حصا  
هشت در است هر دری دو در و سماع دارد و که عض اینها یکساله راه است  
و در بین این پنجب و اینها فرمود که زمین بهشت بجای سنگ نقره است  
و بجای خاک درش زعفران و آنچه جاروت کند شکاف است و سنگ زیاده اش  
و یاقوت است و کرسیهای آن از مروارید و یاقوت است و آنچه  
حق تعالی فرموده است که عَلَى سُرُرٍ مَوْخُوَاتٍ بِحَبْلٍ یعنی بر کرسیهای بافته  
نشته باشند حضرت فرمود که یعنی میان کرسی ها باجای فی که می باشد از مروارید  
و یاقوت بافته باشند و چهل را بر روی آن کرسیها زده باشند و چهل را مروارید  
و یاقوت باشد از هر سبک تر و از حریر نرم تر و بر آن کرسی با از فروش شصت  
غرفه از غرفه های دنیا باشد بعضی بالای بعضی و این است معنی قول حق تعالی  
وَفُتُحِشْ مَفَاقِعُهَا وَ آنکه فرموده است عَلَى الْأَسَاطِلِ يَنْظُرُونَ حضرت  
فرمود که مراد یار ایک آن کرسیهای بافته است که چندان را بر آنها نصب  
کرده اند و فرمود که رسول خدا صلی علیه و آله فرمود که نهی است به آنکه

رخنه در زمین پهنه بر روی زمین جاری میشود و از برف سفید تر است  
 و از عسل شیرین تر و از مسکه نرم تر و کل نخر شک بسیار خوشبو است  
 و رگیش از درو یا قوت و جاری میشوند چشمه ها و نهر ها هر جا و هرست که دوست  
 خواهد در بیشت های خود اگر نیافت کند جمیع آنها را که در دنیا بوده اند از جنس  
 هر آینه و آئینه را در خودی و آتش میدانی و در زیور با حلقه ها هیچ کلم نشود  
 از نعمتهای او و **وَالْيُسُفَا** از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و آیت  
 کرده است که نخلهای بیشت سابقایش از طلای سرخ است و کنگرهایش  
 از زبرجد سبز است و خوشه هایش از مروارید سفید است و برکش از طلا  
 سبز و طلش سفید تر از نقره و شیرین تر از عسل و نرم تر از مسکه  
 و در میانش و آنه نباشد و در آنی هر خوشه و دانه و دانه و دانه بود و با  
 و از بالای برکها تا پائین خرما با یکدیگر متصل یافته باشد و آنچه از آن بگذرد  
 ساعت غنش بر او چنانچه بود و شایان این است قول حق تعالی  
**لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ** و هر رطبی و بر بزرگی مانند سبزه های بزرگ باشد  
 و سبزه و نارش بقدر دانه های بزرگ و شایان این است از طلا باشد  
 و مجمرهای ایشان از در و مروارید و **وَالْيُسُفَا** از حضرت باقر علیه السلام  
 روایت کرده است که اهل بیشت امر و دانه و دانه و دانه و دانه و دانه  
 نیست و مخلوق میشوند سر کشیده و تاج و اکلیس بر سر و طوق و گردن  
 و دست رنج و انگشته و دست نرم و ناعم و لطیف و مجبور و مکرم و بر سر  
 از ایشان قوت صدور دهند و در خوردن آتش میدن جمیع که در دنیا

چاشت و شب چهل سال و رکام او باند و خداوند غفور است بر بزرگوارهای  
ایشان و بر بزرگوارهای ایشان جزیر بپوشاند سفید رنگ و زرد و زین و بزرگوار  
جامه و ده باشد زنده باشند که هرگز نمیرند و بیدار باشند که هرگز نخواهند  
باشد که هرگز فقیر نشوند و فرحناک باشند که هرگز محزون نشوند و خندان باشند  
که هرگز نکویند و پیوسته کرامی باشند و هرگز خوار نگردند و نیکو طبیعت باشند  
که هرگز در ترش نکند و پیوسته منعم و شاد باشند و لذت خوردند و هرگز گرسنه  
نگردند و سیراب گردند و هرگز تشنه نباشند و جامه پوشیده باشند و هرگز  
عریان نباشند و سوار شوند و بزیارت یکدیگر روند و سلام کنند بر ایشان  
پسران که پیوسته در نهایت حسن جمال باشند و ابرقیهای نقره و ظرفها  
طلسم پیوسته و هست های ایشان باشد و در خدمت ایستاده باشند و بر کرسیها  
نیکه داده نظر کنند بسوی آنها تحیت و سلام پیوسته از جانب ملک عالم  
با ایشان رسد بلکه آیات و اخبار و خصوصیات و صفات بیشت و نصیب  
آن باز خیر تحریر و تقریر بیرونست و آنچه درین ساله ایراد نمودیم اند  
برای اهل سعادت و ایمان کافیت و اکثر در کتاب بحار الانوار  
مذکور است و بعضی را در کتاب عین الحیوة و در رساله جنت و نار  
ایراده نموده ام رَفَعْنَا لِلَّهِ وَسَائِرَ الْمُؤْمِنِينَ الْوُصُولَ إِلَيْهِ أَوْ إِلَى الْبَقِيَّةِ  
بِهَاجِ الْبَقِيَّةِ مُحَمَّدٌ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ فصل شانزدهم در بیان بعضی  
از صفات و خصوصیات جهم و عقوبات آنست لَعَاذَنَا اللَّهُ وَسَائِرَ  
الْمُؤْمِنِينَ مِنْهَا مُحَمَّدٌ وَآلِهِ شَفَعَاءُ يَوْمَ الدِّبِ حَقَّ تَوَلَّى الْمَوْتِ

در بیان صفات جهم  
و عقوبات آن



بترسید و به پرهیزید از آتشی که آتش افروز آن مردمان است و سنگ  
 اکثر مفسران گفته اند مرا و سنگ کبریت است و بعضی گفته اند مراد تباه است  
 که با عبادان آنها پنجم می برند و آیات و رباب مخلد بودن کفار و جهنم بسیار  
 و فرموده است بدرستی که آنها کافرا باشند و میرند و در حالت کفر برایشان است  
 لعنت خدا و ملائکه جمیع مردم و مخلد و جهنم خواهند بود و تخفیف نمی یابند از ایشان  
 عذاب و مهلت نمی یابند و در مواضع متعدد فرموده است که تابعان تبوعان  
 کفار از یکدیگر برتری میجویند و فرموده است هر که مرتد شود از شما از دین  
 خود و میرد و او کافر باشد پس ایشان جبط کرده میشود و اعمالشان در دنیا  
 و آخرت و ایشان اصحاب آتش اند و در آن تیشه خواهند بود و  
 فرموده است آنجا که مالهای قیام را میخورند بظلم نمی خورند و شکم خود  
 مگر آتش را و بزودی خواهند فروخت آتشی را و از حضرت باقر علیه السلام  
 منقول است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که مبعوث میشود که کسی  
 از قبرهای خود در روز قیامت که آتش از زبان ایشان متعل باشد  
 پس گفتند با و یا رسول الله کیستند اینها حضرت خواند این آیه را یعنی کاین  
 مالهای قیام اند و فرموده است هر که بکشد مومنی را عهد آ پس جزای او  
 جهنم است در حالتی که همیشه در آن خواهد بود و فرموده است بدرستی که  
 منافقان در درک پائین تر آتش اند مفسران گفته اند جهنم طبقات درکات است  
 چنانکه بهشت و بهات است منافق در پست ترین طبقات جهنم است فرموده است  
 که آنها که کافر شده اند اگر از ایشان باشد جمیع آنچه در زمین است مثل انرا

نیز با آن داشته باشند و بعد از خود بپندارند برای رفع عذاب در دنیا  
 قبول نشود از ایشان از برای ایشانست عذاب در دوزخ و آورنده <sup>است</sup> <sup>نشد</sup>  
 که بیرون روند از آتش جهنم و بیرون نخواهند رفت از آن از برای ایشان  
 عذابی مقیم و دائم فرموده است از برای ایشان هست شرابی از آب  
 جوشیده جهنم و عذابی در دوزخ و آورنده سبب کفر ایشان و فرموده است  
 بتحقیق که ما خلق کرده ایم از برای جهنم بسیاری از جن و انس و فرموده است  
 بدرستی که از برای کافرانست عذاب آتش و فرموده است آنها گنج  
 میکند از طلا و نقره را و انفاق نمیکند در راه خدا پس شارت ده ایشان  
 بعد از آنکه در روزیکه سرخ می کنند آنها را و آتش جهنم پس داغ می کنند  
 با آنها پشانی های ایشان و پهلوهای ایشان پشتهای ایشان را و ایشان  
 میگویند انیت آنچه گنج گذاشتید از برای نفسهای خود و پشیدمزه آنچه  
 گنج می گذاشتید و فرموده است و عده داده است خدا مردان زمان  
 منافق را و کافران را آتش جهنم مخلد خواهند بود و در آن این است ایشان را  
 و لعنت کرده است ایشان را خدا و از برای ایشانست عذاب مقیم  
 و فرموده است پس بگوئید آنها را که ستم کرده اند بچشید عذاب و ای ای  
 یا جزا داور میشود مگر با آنچه کسب کرده اید و فرموده است و عذاب نماند است  
 هر چار معاندی و از عقب اوست جهنم باومی اشامند از آب صدید یعنی چرک  
 جرمه جرمه می اشامند بجهنم و نمی توانند فرود بروند اسباب مرگ از هر مکان و هر جهت  
 بسوی او می آید و نمی میرد که ازین شدتها خلاص شود و از عقب او عذاب

غلیظی بدتر ازین هست حضرت صادق علیه السلام فرمود که صدیقون  
و چرکیت که از فرجهای زنا کاران و جهنم جاری میشود و گفته اند که ریش  
زنگ آبست و مژه آتش مژه صدیق و آن حضرت رسول صلی الله علیه  
و آله و از حضرت صادق علیه السلام روایت کردست که آنرا نزد  
آن می آورند و او کراست دارد و چون پیش روی او آورند رویش  
بریان شود و پوست سر و رویش در آن بفتد و چون بیا شا جمیع اعضا  
او را پاره کنند تا از دُبرش بدر رود و آن حضرت صادق علیه السلام روایت  
کرده که فرمود که مانند رودی از چرک دریم از هر یک بیرون آید و آنقدر بگریزد  
که جد و لها و نخرها در روی ایشان پیدا شود پس آب دیده بر طرف شود  
و خون جاری گردد و آن مقدار بگریزد که گشتنها در آب دیده ایشان جاری  
توان گردد و فرموده است جهنم وعده گاه ایشانست همه و آنرا  
هفت دراست و از برای هروری از ایشان جزو قنمت شده است  
از حضرت امیرالمومنین علیه السلام روایت کرده اند که جهنم را هفت هست  
یعنی هفت طبقه بعضی بر بالای بعضی و یکی از دستها را بر بالای دیگری گذاشت  
و فرمود همچنین گفت خدا بهشتها را بر عرض گذاشته است و آتشها را  
بعضی بر بالای بعضی و پائین تر همه جهنم است و بالای آن نلی و بالای آن حطه  
و بالای آن سقر و بالای آن جهنم و بالای آن سحر و بالای آن باویه و بعضی گفته اند  
پائین تر همه باویه است و بالای همه جهنم است و از ابن عباس روایت  
کرده اند که در که اول جهنم است و دوم سعیر و سوم سقر و چهارم حمیم و پنجم

لطفی و ششم حطه و هفتم با دیه و بعضی گفته اند آتش هفت در واد و آن در که  
 است بعضی بر بالای بعضی در که بالای آن جای اهل توحید است که معذب  
 میشوند و آن بقدر اعمال خود و دنیا پس بیرون می آورند ایشان را  
 و دوم محل یهود است و سوم محل نصاری و چهارم صابئون و پنجم  
 مجوس و ششم مشرکان عرب و هفتم که در کاسفل است محل منافقان است  
 و فرموده است آنجماعتی که کافر شدند و منع کردند مردم را از راه خدا  
 زیاده کردیم ایشانرا عذابی بر بالای عذاب سبب آنکه افسا و میکردند  
 بعضی گفته اند افعیه و عقربها را زیاده می کنند بر آتش که نیشها دارند مانند  
 نخل بلند و از ابن عباس روایت کرده اند که مراد نهدی چند است از  
 مس که آخته که ایشانرا آن عذاب میکنند و بعضی گفته زیاده می کنند  
 از برای ایشان بار بار مانند فیله و شتران و عقربها مانند آشته های سیاه  
 و فرموده است پس بحق پروردگار تو محشور میکردیم ایشانرا و شیطان  
 پس حاضر میکردیم ایشانرا در دو چشم بد و زانو و ران و پس جدا میکنم  
 از طائفه هر یک که برحق او تد رحمان طغیان ایشان بیشتر بوده است  
 پس و اما تریم بآنها که سزاوارترند بسوختن و چشم و میچیک از نما  
 میت کردند و چشم می شود بر پروردگار تو ختم و لازم است پس نجات  
 سید هم آنها را که پر سیر کار بوده اند و میگذاریم طمان بد و زانو  
 در آمده و چشم و خلعت کرده اند مفسران در معنی دار و شدن ایشان  
 و چشم بعضی گفته اند مراد از ورود و وصول بسوی جهنم و مشرعت شدن به جهنم است

نه داخل شدن در آن همچنانکه در جای دیگر فرموده است پس حاضر می گفتم  
ایشان را و در و بر جنم بدوزانو در آمده و بعضی گفته اند مراد داخل شدن جنم است  
و جمیع خلق داخل جنم میشوند و بر مومنان برود و سلام است چنانکه برابر آیه شد  
و از برای کافران عذاب لازم است و این مضمون را از ابن عباس  
و جابر روایت کرده اند و فرموده است هر چند اشتعال جنم کم می شود  
ما فروختن آنرا زیاده میگردانم و فرمود که ما مهیا کرده ایم از برای ظالمان  
آتش را که احاطه کرده است بایشان سر اوق آن یعنی سر پرده های آن  
بعضی گفته اند سر اوق دیوار است از آتش که احاطه کرده است بایشان  
یا دود و زبانه آتش است که پیش از دخول جنم بایشان میرسد یا گنبد است  
از احاطه آتش از همه جانب بایشان و اگر استغاثه کنند از بسیاری شکست  
و حرارت فریاد رسی ایشان میکنند بآبی مانند مهمل یعنی مس که اخته یا مانند  
دُر و زیت یا چرک و ریم و خون که روهای ایشان را بریان می کند  
بدشمنی است مهمل از برای ایشان بدشکامی است جنم از برای ایشان  
و فرموده است پس آنها که کافر شدند بریده شده است از برای ایشان  
جامه با از آتش گفته اند از برای ایشان جامه با از مس که اخته مسخ  
شده مانند آتش می سازند و میریزند از بالای سر ایشان آب جوشان  
که که اخته میشود. بان آنچه در شکلهای ایشانست و پوستهای ایشان  
و از برای ایشان کزها هست از آهن و هرگاه خواهند بیرون آیند  
از آتش بسبب غم و گرفتگی نفس بر کرده اند ایشان را بسوی آتش و گویند

با ایشان بچسبید عذاب آتش شود زنده بر روایت کرده اند از رسول خدا  
 صلی الله علیه و آله که گزری چند بر سر ایشان زنند که اگر یکی از آنها را بر روی  
 زمین بیاورند و چون و آنس خواهند آمد از زمین برآوردند و خواهند بر پشت  
 و ایضا روایت کرده اند که آتش بزبان خود ایشان را بجای آنکه  
 چون بالای طبقات جهنم رسند گزرا بر سر ایشان زنند که هفتاد و سه بار  
 فرو روند و یک ساعت ایشان قرار نداشته باشند و در روایت  
 دیگر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که این آیات در شان  
 بنی امیه است علیهم اللعنه که آتش ایشان را فرو گیر و چنانکه جامه آدمی را فرو گیر و  
 پس لب پائین ایشان چنان بیاویزد که نبات ایشان برسد و لب بالای  
 ایشان میاکن ایشان برسد و چون خواهند بیرون آیند عموهای ایشان  
 بر سر ایشان بکوبند که بقر جهنم برگردند و فرموده است آنها که بسک است  
 تر از دای اعمال ایشان پس ایشانند که زیان کاران جان خود شده اند و  
 جهنم محله خواهند بود و زبانه آتش بر روی ایشان می زند و روی  
 ایشان قبیح گردیده گفته اند مانند کله که بریان کرده باشند لبهای ایشان  
 از بالا و پائین در هم کشیده شده باشد و دندانهای ایشان کشوده شده  
 باشد با ایشان گویند آیا آیات ما بر شما خوانده نمی شد پس شما آنها نگذیب  
 میکردید گویند پروردگار را بر ما غالب شد تفاوت ما بود و ما را که و بی  
 گدایان ای پروردگار بایرون آور ما از این آتش پس اگر ما خود کنیم بگو  
 و نعمالت پس ستمکاران خواهیم بود نفس خود پس حق تعالی گوید

و در شویید و با من سخن مگوئید و فرموده است و مهیا کرده ایم از برای  
 کسی که گدازد بکند بقیاست آتشی افروخته که هرگاه ببیند ایشانرا از مکان  
 می شنوند از برای او صدای ششم آواز و ناله اهلش را یا خروش آواز و هرگاه  
 ببیند از ایشانرا در مکان تنگی دستها و در کردن بسته یا با شیا طین و زرنجیر  
 کشیده و در اینجا فریاد کنند و ابشورا و او یلاد ملائکه با ایشان گویند این ندا  
 شما کی نخواهد بود فریاد بسیار خواهد رسید کرد و کسی بغریا و شما نخواهد رسید آخرت  
 صادق علیه السلام منقول است که یک ساله راه خروش جهنم را خواهند شنید  
 و گفته اند که تنگی جای ایشان مانند میخ در دیوار خواهد بود و فرموده است  
 و لیکن لازم شده است قول از جانب من که البته پرکنم جهنم را از چنان  
 و مردمان هر دو و فرموده است آنها که کافر شدند از برای ایشان است  
 آتش جهنم مرکب با ایشان نمیرسد که بمیرند و از عذاب خلاص شوند و خفیف  
 داده میشود از ایشان چیزی از عذاب جهنم و فرموده است که ایشان  
 فریاد و ناله و استغاثه کنند در جهنم که پروردگار بیرون آورمار از جهنم عمل  
 شایسته بکنیم غیر آنچه میگردیم گویند با ایشان که آیا عمر ندادیم شمارا آنقدر  
 که متذکر شود و تفکر کند در عاقبت خود کسی که خواهد متذکر شود حضرت  
 صادق علیه السلام فرمود که این سزانش از برای سجده ساله است  
 چه جای بیشتر و آدم بسوی شما مغیب تر رساننده پس بشید عذاب که غلامان  
 یاوری نیست و فرموده است بعد از آنکه نعمتهای هشت را بر مومنان  
 ذکر کرده است آیا این بهتر است از برای مہمانی شما یا درخت از قوم که در آن

امتحانی از برای تنگاران آن درختی است که بیرون می آید و زاصل  
 جهنم و بیخ آن نمک و آتش مانند سرهای شیاطین است پس بر تنگیه  
 کاوان میخیزند از آن پس پرسینند شکمهای خود را از آن پس از برای  
 ایشان بر روی آن شوبی از حیم کرم جهنم است که بر روی آن می نشینند  
 پس باز گشت ایشان بعد ازین طعام و شراب بسوی جهنم است  
 که ما وای ایشان است دشمنان گفته اند که ز قوم درختی است آتش  
 که میوه دارد و در نهایت تلخی و خشونت و بدبوی و چون ابو جهل و  
 و سایر کفار قریش استند امیکه و نذ که درخت و در میان آتش چون  
 میر وید حق تعالی فرمود که آنرا امتحانی کروا بنده ام از برای تنگاران  
 رؤس سیاطین بعضی گفته اند میوه تلخ بد بویت و در با وید و بعضی گفته اند  
 شیطان جنسی از مار است میوه را شبیه سبزان مار کرده اند و بعضی  
 گفته اند میان عرب مشهور است که چیزی بای قبیح منکر را شبیه بشرط  
 می کنند و روایت کرده اند که کرسنکی بر اهل جهنم مرتبه غالب میشود  
 که عذاب آتش را فراموش میکنند و استغاثه میکنند با کلب پس ایشان را  
 بسوی آن درخت می برود و ابو جهل و در میان ایشانست پس میخیزند  
 از آن میوه تا نسکم ایشان پر میشود و بجوش می آید و شکم ایشان تندی  
 که در جوش باشد پس آب میطلبند مالک از حیم که از حرارت که نهایت  
 رسیده و سالها در و یکهای جهنم جوشیده اند برای ایشان می آورد  
 چون نزدیک ایشان میرسد روهای ایشان بریان میشود و چون شکم



ایشان داخل میشود هر چه در شکم ایشانست میگذارد و فرموده است شراب  
ایشان حمیم و غسان یعنی گفته اند غسان آب بسیار سرد است که از سردی  
ایشان زامی سوزاند و بعضی گفته اند چشمه است و در جهنم که زهر صاحبش  
در آن جاری میشود و بعضی گفته اند آب حرک و ریم بدن ایشان است  
که در خلق شان میکنند و بعضی گفته اند عذاب است که بغیر از خدا کسی نمیداند  
و فرموده است که قسم دیگر از عذاب است که بغیر از خدا کسی نمیداند و فرموده  
است که قسم دیگر از عذاب است که شبیه باینهاست و فرموده است از برای  
ایشان سقفا از آتش هست از بالای ایشان و از زیر ایشان فرموده است  
و گویند آنها که در آتش اند بخار زمان جهنم که بخوانند پروردگار خود را که تخفیف دهد  
از مار و زری عذاب را بخار زمان گویند آیا نیا مدثر رسولان شما بسوی شما  
یا معجزات و دلایل و براین و اصحاب گویند علی آمدند گویند پس بخوانید  
و عا و استغاثه کنید فائده نمی بخشد شمارا و نیست دعای کافران بگویند  
و فرموده است تخفیف نمیدهند از ایشان عذاب را و در آتش خوانند  
نمایند از نجات و فرموده است که نذا کنند که اسی مالک بپیران ما پروردگار  
گویند در جواب ایشان که همیشه در عذاب خواهید بود و هرگز شمارا مرک  
نخواهد بود و این عباس گفته است بعد از هزار سال که ایشان استغاثه  
کنند این جواب را خواهند شنید و فرموده است که شجره زقوم طعام  
آن کنا بکار است که ابو جهل باشد از بابت مس که اخته علیان میکند و شکهای  
ایشان از بابت جوشیدن آب که در دیک جوشد گویند بزبان جهنم که بگیرد

اور بر روی کشید میان جیم پس بر زید بالای سرش از عذاب جیم و گویند با او  
 پیش بدرستی که عزیز سی و کریمی در قوم خود و تر از عذاب نخواهند کرد و فرموده است  
 گوید قرآن یعنی مکی که موکل بود و است با اعمال او این است آنچه نزد من است  
 اعمال تو حاضر است **الْعِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ** در احادیث عامه  
 و خاصه وارد شده است که خطاب تنبیه به رسول خدا صلی الله و آله و اهل بیت  
 علیه السلام است که میزداید و جهم هر بسیار کفران کننده معاندی را یعنی  
 دشمنان خود را داخل جهم کنید و دوستان خود را داخل بهشت کنید یعنی  
 گفته اند خطاب بدو ملک است که موکل اند بکافران فرموده است **ثُمَّ نَزَّلْنَاهُ**  
**مِثْقَالَ حَبِّ خَلْدٍ** ایشان پس باینه پیشانی ایشان را پاهای  
 ایشان غل میکنند و در جهم می افکند و گویند ملائکه ایشان این است آن جهمی که با او  
 نمیکردند کافران کافران ایشان را عذاب کنند و گاه باب جوشیده و فرموده است  
 که به کافران ایشان را میزدانند و جهم صد اعظم از جهم ظاهر شود و در جهم  
 و خروش باشد و نزویک باشد که از هم بپاشد از شدت خشم به کافران  
 هر فوجی را که میزدانند و جهم خازنان جهم از ایشان پرسند که آیا کسی نیامد  
 که شما را از این عذاب ترساند گویند بلی آمدند آنرا کردند و نامکذیب که بهم  
 و گفتیم خدا چیزی نفرستاده است و گفتند اگر ما می شنیدیم به می فهمیدیم که  
 میگردیم داخل جهم نمی شدیم و فرموده است **نَزَّادُ مَا نَجَّحُوا** و غلبای کافران  
 و طعنه خاداری که در گلو بند شود و فرموده و در بیرون آید یعنی از قوم و فرزند  
 است که بزودی او را داخل سقر کنیم و چه میدانی که سقر چیست باقی نمکذاری و

چیندی از کشت و پوست و استخوان ایشان را و هیچ نوعی از عذاب را  
 نیکند از و که بایشان نرساند نفوذ ندهند است پوستهای ایشان را و موکل اند بر آن  
 نوز و ملک که خازنان جهنم اند گفته اند و دیده بای ایشان مانند برق ربانده است  
 و نیش بای ایشان مانند شاجهای کاو است و زبانه آتش از دهن بای ایشان  
 بیرون می آید مابین و دهش هر یک هزار ساله راه هست و در هر کشت  
 ایشان مانند ربیع و مفر که اعظم قبائل عرب اند توانند گنجید و رحم از دل  
 ایشان برداشته شده است هر یک از ایشان هفتاد هزار کس را بر میزد  
 و هر جای جهنم که خواهد می افکند و بعضی گفته اند که بر خصوص سقر نوزده ملک موکل اند  
 و از برای درکات و مکر خرنیه و اران و مکر هستند و روایت کرده اند که  
 چون این آیه نازل شد ابو جهل با قریش گفت محمد صلی الله علیه و آله میگوید که خازنان  
 جهنم نوزده نفر اند و شما هر یک شجاعانید آیانی توانید هر یک از شما یکی از خازنان  
 جهنم را بگیرد یکی از ایشان گفت من بعهده نفر را کفایت میکنم شما و تمارا کفایت  
 کنید و این وقت آیه نازل شد که ما نکر و این ایم اصحاب جهنم را مگر ملک چند و آزادی  
 نیستند که شما از عهده ایشان بر آید و مکر و اندیم عدد ایشان را مگر استخوانی از  
 برای کافران و فرموده است که خازنان جهنم کافران کونند بر وید بسوی آتش  
 که انکار میکرد آنرا در میان بر وید بسوی آتش سیاهی که تیره است و سه شعبه  
 دارد و دوی که از جهنم بیرون می آید و سه شعبه آن کافران احاطه میکند از بالا  
 و سر و جانب راست و از جانب چپ که نفسهای ایشان را میکشد و بعضی گفته اند  
 زبانه از آتش بیرون می آید و احاطه میکند کافرانند سر پرده و سه شعبه می شود

و دوران حالت هست تا از حساب فارغ شود و بعضی گفته اند سایه دو جهنم  
 چون داخل آن میشوند فائده بایشان نمی بخشد و از ضرر زبانه آتش مانع ایشان  
 نمی شود و شراره چند بیرون می افکند آتش مانند قصر و بزرگی و در نظر مانند  
 شتران زرو یا سیاه می نماید و فرموده است جهنم بر سر راه غاصیان است  
 و طاعیان کاوان را تاب و مرجع ایشانست مکتب خواهند کرد و دوران  
 حطب بسیار جوی بعد از حقیقی . نهایت نخواهد داشت و بعضی گفته اند چهل و سه  
 حطب است و هر حقیقی هفتاد و خریفت و سی و نه یعنی بمقتض سال است کوسالی  
 سصد و شصت روز است و هر روزی هزار سال است و از جهنم است  
 باقر علیه السلام روایت کرده اند چندین سند معتبر که این آیه و شان جمعی  
 هست که از مسلمانان که از جهنم بیرون می آیند و در معانی اخبار از حضرت  
 صادق علیه السلام روایت کرده اند که هشت حطب است و در جمعی شصت  
 سال است و هر سال سصد و شصت روز است و هر روزی هزار سال  
 از سالی که شما می شمارید و عامه از این عمر روایت کرده اند که رسول خدا  
 صلی الله علیه و آله فرمود که برین نمی آید کسی که داخل جهنم شود تا اجتاب بسیار  
 در آن باشد و هر حقیقی زیاده از شصت سال است هر سالی سصد و شصت روز است  
 و هر روزی بقدر هزار سال است از سال بی شایسته کسی عطا نمکند بر آن  
 که آخر از جهنم بیرون خواهیم آمد و نمی چشند دوران بروی و نه شهابی را این عذاب  
 گفته است بر خواب است و بعضی گفته اند نه هوای خنکی و نه آبی بکجیم و غساق  
 و فرموده است مال بخر با و نفی نمیدهد و البته می اندازند او در حلقه و جسدانی

که حطه حیث آتش خداست که افزون شده است و مشرف میشود بر و لها  
و درهای آنرا بر روی ایشان می بندند و در عمو و بای کشیده شدن گفته اند که درها  
جهنم را برایشان می بندند پس محکم میکنند آنها را به میخهای آهنی از آتش تا امید برون  
آمدن از ایشان قطع شود و نسیمی ایشان اعل نشود و عیاشی از حضرت امام محمد  
علیه السلام روایت کرده است که کنار و مشرکان سرزنش خواهند کرد و اهل جنة  
و مسلمان را که توحید شما فائده بشما بخشید و ما و شما ساوی شدیم در داخل شدن جهنم  
پس پروردگار عالمیان حیث می نماید از برای مسلمانان و ملائکه را فرماید که شفاعت  
کنید ایشان شفاعت کنند آنقدر که خدا خواهد پس فرماید غیران را که شفاعت کنید  
پس شفاعت کنند از برای هر که خدا خواهد پس فرماید مومن را که شفاعت کنید  
ایشان شفاعت کنند هر که را خدا خواهد پس حق تعالی فرماید من از همه رحم کننده ام  
و جهنم پر مریون آید بر حمت من پس بیرون آیند از میان آتش مانند پروانه و جانوران  
که نزد آتش جمع میشوند پس حضرت فرمود که بعد ازین عمو و بارا می کشند و در بارا  
برایشان می بندند و بجا سو کنند که آنها که باقی مانده اند همیشه مخلص خواهند بود و  
بن ابراهیم پسند کا یصح از ابو بصیر روایت کرده است که گفت بحضرت  
صداق علیه السلام عرض کردم که یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله مرا تبرسان  
که دلم سنگین شده است حضرت فرمود که مبیاشو از برای زندگی و از بدبختی که  
که جبرئیل علیه السلام آمد بنزد رسول صلوات الله علیه و آله و در ترش کرده بود  
و بیشتر که می آمد قسم بود حضرت از سبب اینحال سوال نمود جبرئیل گفت که امر و  
و مباحی را که بر آتش جهنم می اندازد دست گذاشتند فرمود که و مباحی آتش جهنم

چیست جبرئیل علیه السلام گفت ای محمد صلی الله علیه و آله حق تعالی امر فرمود  
 که هزار سال بر آتش جهنم دیدند تا سفید شد پس هزار سال و یک دیدند  
 تا سرخ شد پس هزار سال و یک دیدند تا سیاه شد و اکنون سیاه است  
 و تاریک اگر قطره از خریج که عرق اهل جهنم است چرک دریم فرجه‌ای ناگاران  
 که در دیگهای جهنم جوشیده و بعد عن آب اهل جهنم میخورد و آب بای  
 اهل دنیا بریزند هر آینه هیچ اهل دنیا از کندیش نمیرند و اگر یک حلقه از زنجیری که  
 هفتاد و پنج است بر گردن اهل جهنم میگذارند بر دنیا بگذارند اگر می‌آن تمام  
 دنیا بگذارد و اگر پیراهنی از پیراهنهای اهل آتش را در میان زمین و آسمان  
 بپاشند اهل دنیا از بوی بد آن هلاک شوند چون جبرئیل علیه السلام اینها را  
 بیان فرمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله و جبرئیل علیه السلام هر دو بگریه در  
 پس حق تعالی ملکی را فرستاد و بسوی ایشان که پروردگار شما سلام میرساند  
 شما را و میفرماید که من شمار اینم کرده‌ام از این که گناهی کشیده که مستوجب  
 عذاب من شود پس بعد از آن هرگاه جبرئیل مجدست آنحضرت می‌آمد قسم بخورد  
 بود پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که در اثر و اهل آتش عفت جهنم  
 و عذاب الهی را میدادند و این بهشت عظمت بهشت نفیسم آنرا میدادند و چون اهل جهنم  
 داخل جهنم میشوند هفتاد سال سعی میکنند تا خود را ببالای جهنم میرسانند پس چون  
 جهنم رسد ملائکه گزینی آمدن بر کعبه ایشان میگویند بقرع جهنم بر یکدیگر و ندیس و پستیا  
 ایشان را تغییر میدهند و پوست تازه بر بدن ایشان می‌پوشانند که عذاب  
 در ایشان بیشتر تاثیر نکند پس حضرت با ابوبصیر گفت آنچه گفتی را کافیست گفت

پس است مرا و کافیت و بسند معتبر عمر و بن ثابت منقول است که حضرت  
 امام محمد باقر علیه السلام فرمود که اهل جهنم در آتش فریاد میکنند مانند سگان  
 و کرکان که فریاد میکنند از شدت آنچه بایشان میرسد از الم عذاب الهی چه کمان  
 واری های عمر و کبریه ای که ایشان را مرکب می باشد که از عذاب نجات یابند و عذاب ایشان  
 هرگز سبک نمی شود و در میان آتش تشنه و کرسنه باشند و گران گنگان گردان باشند  
 و روی ایشان سیاه شده باشد و مردود و پیشانی غضب کرده و پروردگار خود را در  
 برابر ایشان نکند عذاب ایشان را تخفیف ندهند و آتش بر ایشان  
 افزونند و از جیم کرم جهنم بعوض آب آشامند و از زقوم جهنم بعوض طعام خورد  
 و بمقلا بهای آتش به منهای ایشان را ورنند و کزلهای آتش بر سر ایشان کوبند  
 و ملائکه بسیار غلیظ بسیار شدید ایشان را در شکنجه دارند و بر ایشان رحم نمی کنند  
 و بر روی ایشان را و آتش میکشند و با شیاطین ایشان را و زنجیر میکنند و در غلها  
 و بندها ایشان را متبذیر می سازند اگر دعا کنند و عای ایشان مستجاب نکند  
 و اگر حاجتی طلبند برآورده نمی شود این است حال جمعی که در جهنم می روند و از حضرت  
 صادق علیه السلام منقول است که جهنم را هفت در است از یک در فرعون  
 و هابان ثارون که کنایه از ابوبکر و عمر و عثمان است داخل میشوند و از یک  
 در بنی امیه داخل میشوند که مخصوص ایشانست و کسی با ایشان ان  
 شریک نیست و یک در دیگر باب نعلی است و یک در دیگر باب ستر است  
 و یک در دیگر باب بادیه است که هر که از آن در داخل شد متاع و سال و جهنم  
 فرود میروند پس جهنم جوشی میزند و ایشان را بطبقه بالای جهنم می افکند پس باز هفتاد

سال و یک فرمود میروند و ابد الایام و حال ایشان در جنم چنین است و یکدیگر است  
 که از آن در دشمنان ما و هر که با ما جنگ کرده و هر که باری مانگر و دشمن  
 میشود و این در بزرگترین درهاست و گرمی شدتش از همه بیشتر است  
 و بنده معتبر منقول است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از ناحی  
 خلق فرمود که درجه ایست در جنم که در آن هفتاد هزار خانه است و در هر خانه  
 هفتاد هزار حجره است و در هر حجره هفتاد هزار درسیاه است و در یکم هزار  
 هفتاد هزار سجوی زهر است و جمیع اهل جنم را بر این دره گذاری افتد  
 و در حدیث دیگر فرمود که این آتش شاکه در دنیا است یک جزو است  
 از هفتاد و از آتش جنم که هفتاد مرتبه آنرا باب خاموش کرده اند و باز آتش  
 شده است و اگر چنین نیکو و نه چنان طاعت نزدیکی آن نداشت و بدستی که  
 جنم را در روز قیامت بمحارای مشر خواهند آورد که صراط را بر روی آن  
 بگذارند پس جنم فریادی و در مشر بر آورد که جمیع ملایکه مقربین و انبیاء مرسلین  
 از بیم آن برانوی استغاثه و آیند و در حدیث دیگر منقول است که غنات  
 و ادوی است و جنم که در آن سنده و سی قصبه است و در هر قصبه سی سده و سی  
 هست و در هر خانه چهل نواهیست و در هر نواهی نواهیست و در شکم  
 بر ماری سده و سی عقرب است و در پیش هر عقرب سی سده و سی سجوی است  
 و اگر یکی از این عقربان بر خود را بر جمیع اهل جنم بریزد و از برای ملک همه کافی است  
 و در حدیث دیگر منقول است که در کات جنم هفت است درجه اول حیمه است  
 که اهل آن مرتبه را بر سکه های تافته میدارند که دماغ ایشان مانند یک



بجوش نیاید و مرتبه دوم نطفی است که حق تعالی در وصف او میفرماید که بسیار  
 کشنده است و پای شرکان را تا پوست سرایشان را و بجانب خود  
 می کشد کسی را که هست کرده بحق و روگردانیده از معبود مطلق و جمع کرده است  
 مالهای دنیا و حفظ کرده و حقوق الهی را ازان او اندک و مرتبه سوم سقر است  
 و حق تعالی در وصف او میفرماید که سقر آتشی است که باقی نیکدار و پوست و گوشت  
 و عروق و اعصاب عظام را بلکه همه را می سوزاند و باز حق تعالی آن اجزا را باز  
 میکرداند و آتش دست برنیدارد و باز می سوزاند و آتش است بسیار سیاه  
 کننده پوست کافران را یا ظاهر و هوید است برای ایشان و بران موکل اند  
 نوزده ملک یا نوزده نوع از ملک و مرتبه چهارم حطه است که ازان شرار با  
 جدا میشود و مانند کوشک عظیم که گویا شتران رواند که بر هوا میروند و هر که را دران  
 انگند او را در هم میکشند و میکوبند مانند سرمه و روح از ایشان متعاقبت  
 نمی نماید و چون مانند سرمه ریزه شد حق تعالی ایشان را بحالت اول بر میگردد و آن  
 و طبقه پنجم بادیه است که در اینجا گروهای هستند که فریاد میکنند که ای مالک بفرمای  
 برس چون مالک بفرماید ایشان میرسد ظنی از آتش بر میگردد که مملو است از  
 چرک و خون و عرقی که از بدنهای ایشان جاری شده مانند مس که آخته و با ایشان  
 میخوراند چنان بنزد یک روی ایشان می آورد پوست و گوشت و روشیان  
 و ران میریزد از شدت حرارت آن چنانکه حق تعالی میفرماید که بر ای شکاران -  
 آماوه کرده ایم آتشی را که احاطه کند با ایشان سراپروانی آن و اگر استغاثه  
 نمایند از تشنگی بفرماید ایشان میرسد بآبی که مانند مس که آخته باشد که چون پیشین ها

ایشان بر مذربیان کند و با ایشان از بد شرابی است مهمل از برای ایشان  
و بد تکیه گاه است آتش از برای ایشان و هر که را در راه ویه اندازند مهمل  
سال در آتش فرو رود و هر چند که پوستش بسوزد حق تعالی بدل آن پوست  
دیگر بر بدنش بر ویاند و طبقه ششم سیم است که در آن سصد هزار پاره  
از آتش هست و در هر پاره سصد قصر است از آتش و در هر قصر  
سصد خانه از آتش هست و در هر خانه سصد نوع از عذاب متفرست  
و در اینجا مارها و عقربها از آتش هست و کدو ها و زنجیرها و غلها از آتش بر آید  
اهل آن طبقه مهیا گوید و اند چنانچه حق تعالی میفرماید که ما مهیا کرده ایم برای  
کافران زنجیرها و غلها و آتش افزونته و طبقه هفتم جهنم است که فلق در آنجا  
و آن چاه است و در جهنم که چون در آنرا می کشایند جهنم مشتعل میشود و این  
طبقه بدترین طبقات و دوزخ است و صعودا کو بی است از مس میان  
جهنم و آسمان مار و دو خانه است از مس کداخته که بر دور آن کوه جایی است  
و این موضع بدترین جایی های این طبقه است و از حضرت امام موسی کاظم  
علیه السلام منقول است که در جهنم وادی هست که آنرا سقر می نامند که  
از آن روز که خدا آنرا خلق کرده است نفس کشیده است و اگر نند آنرا  
رضت و بد که بقدر سوراخ سوزنی نفس کشد هر آینه جمیع آنچه در روی  
زمین است بسوزاند و اهل جهنم بجا پناه میگیرند از حرارت و کند و بدی  
و کثافت آن وادی و آنچه خدا در آنها برای ایشان مهیا کرده اند از  
عذاب خود و در آن وادی کو بی هست که جمیع اهل آن وادی پناه

میگویند بخدا از گرمی و تقصیر و کثافت آن کوه و عذاب های که خدا در آنجا  
 برای اهلش مقرر فرموده و دوران کوه و تله است که اهل آن کوه بخدا  
 استغاثه می نمایند از گرمی و کثافت آن کوه و عذاب های آن  
 دوران و تله چاهی است که اهل آن کوه از گرمی و تقصیر و کثافت  
 و عذاب شدید آنجا بخدا پناه می برند و دوران چاه ماری هست که جمیع اهل آنجا  
 از خباثت و تقصیر و کثافت آن مار و آنچه خدا در فیشهای آن از هر مقرر فرموده  
 بخدا استغاثه می نمایند و در شکم آن مار هفت صندوق است که آنها جای  
 هیچ کس از اعمت های گذشته است و دو کس ازین است اما آن پنج کس  
 قابل است که بر او خود با بیل را کشت و تیره و است که با ابراهیم <sup>ع</sup> مناز  
 کرد و گفت من می میرانم و زنده میگردانم و فرعون است که دعوی خدا می کرد  
 و میهود است که پیروان را که راه کرد و یونس است که نصاری را که راه  
 کرد و از این است دو اعرابی اند که ایمان بخدا نیاورند یعنی ابوبکر و عمر  
 و از حضرت امیرالمومنین علیه السلام منقول است که فرمود که برای اهل  
 معصیت بقعها در میان آتش زده اند و پایهای ایشان را و زنجیر کرده اند  
 و دستهای ایشان را و گردن غل کرده اند و بر بدنهای ایشان پیراهنهای  
 از مس گذاشته پوشانیده اند و جبهه ها از آتش برای ایشان بریده و ایشان  
 بسته اند در میان عذاب که گریه را اند که گریه می نمایند و رسیده و در راه  
 جهنم را بر روی ایشان بسته اند پس هرگز آن و بر باران نمی کشانند و هرگز کسی  
 بر ایشان داخل نمیشود و هرگز غمی از ایشان بر طریقت نمیشود و عذاب ایشان

پیوسته شدید است و عذاب ایشان همیشه تازه است نه خاند ایشان  
 فانی میشود و نه عمر ایشان بسر می آید بآلک استغاثه میکنند که از پروردگار  
 خود بطلب که ما را بپیراند او در جواب میگوید که همیشه درین عذاب خواهی  
 بود و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که در جهنم چای  
 که اهل جهنم از آن استعاده می نمایند و آن جای هر تنگبار معاندان است  
 و هر شیطان تهر و هر تنگباری که ایمان بر نور قیامت نداشته باشد  
 و هر که عداوت آل محمد صلی الله علیه و آله داشته باشد و فرمود کسی که در جهنم  
 عذابش از دیگران سبکتر باشد کسی است که در دریای آتش باشد و در  
 نعل آتش دریای او باشد و بند نعلش از آتش باشد که از شدت حرارت  
 مغز و مغش مانند یک در جوش باشد و گمان کند که از جمیع اهل جهنم عذابش  
 بیشتر است و حال آنکه عذاب او از همه سبکتر باشد و در حدیث دیگره آمده  
 شده است که خلق چای است در جهنم که اهل جهنم از شدت حرارت آن استغاثه  
 می نمایند و از خدا طلب نموده که نفسی کشد چون نفس کشید جمیع اهل جهنم را سواریند  
 و آن چه صندوقی هست از آتش که اهل آج پاژ گرمی و حرارت آن بلند  
 استعاده می نمایند و آن تابوتی است که در آن تابوت شش کس پشیمان  
 و شش کس ارسینان جادارند آتشش کس اول پسر آدم علیه السلام است  
 که بر او خود را گشت و فرود که ابراهیم علیه السلام را در آتش انداخت  
 و فرعون سامری که کوباله پرستی را دین خود کرد و آن کسی که میهود را بعد از  
 پیغمبر ایشان کراه کرد و آن کسی که نصاری را بعد از پیغمبر ایشان کراه کرد

و اما شش کس آخر ابو بکر است و عمر و عثمان و معاویه و سرکرده خوارج  
 نه و ان بن ملجم علیه السلام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که فرمود  
 که اگر در این مسجد صد هزار نفر بایزاده باشند و یکی از اهل جهنم نفس میکشد  
 و اثر آن بایشان برسد هر آینه مسجد و هر که در اینست بسوزد و فرمود  
 که در جهنم مارها هست بکندگی کردن شتران که یکی از ایشان که می کزد کسی را  
 چهل قرن یا چهل سال در و آن می ماند و عقربها هست بر رشتی  
 است که اثر کردن آنها نیز آنقدر مدت می ماند و از عبد الله بن عباس  
 منقول است که جهنم هفت در است و هر دری هفتاد هزار گوه است  
 و در هر گوهی هفتاد هزار دره است و بر هر دره هفتاد هزار واوی است  
 و در هر واوی هفتاد هزار شکاف است و در هر شکافی هفتاد هزار خانه  
 و در هر خانه هفتاد هزار مادر است که طول هر ماری سه روزه راهست و شهاب  
 آن مارها به شاخه نخلهای طولانی است می آید نزد فرزند آدم و می گیرد  
 پلک چنان لبهای او را و جمیع پوست و گوشت را از استخوانهایش  
 میکشد پس چون می کزد و از آن مار و رنهری از نهرهای جهنم می افتد که چهل  
 سال یا چهل قرن در آن نهر فریاد و تسبیح از حضرت صاه علیه السلام  
 منقول است که چون اهل بهشت داخل میشت شوند و اهل جهنم بجهنم آیند  
 مشاوی از جانب رب العزت ندا کند که ای اهل جهنم اگر مرکب بصورتی  
 از صورتها در آید خواهی داشت یا خست آنرا گویند نه پس بیاورند مرکب را  
 بصورتی که سفند سیاه و سفیدی و در میان بهشت و دوزخ بدارند و بایشان

گویند که بینید این مرک است پس حق تعالی امر فرماید که آنرا قویج نمایند  
و فرماید که ای اهل بهشت همیشه در بهشت خواهید بود و شمار امرگ نیست  
و ای اهل جهنم همیشه در جهنم خواهید بود و شمار امرگ نخواهد بود و این روز است  
که خداوند عالمان فرموده است که برسان ایشانرا از روز حسرت  
و روزی که کار هر کس منقض شده باشد و پایان رسیده باشد و ایشان  
از آن روز غافل اند حضرت فرمود مراد این روز است که حق تعالی  
اهل بهشت و دوزخ را فرمان دهد که همیشه در جای خود باشند و مرک  
ایشانرا نباشد که در آن روز اهل جهنم حسرت برند و سودی ندهند و امید ایشان  
منقطع گردد و در عقاب الاعمال از حضرت صادق علیه السلام روایت  
کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که چهار کس اند که این جهنم  
با آن آزاری که دارند که جهنم در حق ایشان میگذرد و در میان جهنم و آوار  
و ابشور میگویند از عذاب آن چهار نفر متاوی میشوند و با یکدیگر میگویند  
چه حالت است که اینها دارند که با این آزاری که ما داریم از دنیا دوریم  
اول مردیست که آدمیخته است و زنا بوقی از آتش تو دیکری امعا  
و روهای خود را میکشد و سی از ومانش چرک و خون جاری است  
و دیکری گوشت خود را میخورد و پس بگوید ای صاحب تابوت  
که چیست این بخت را که عذاب او ما را آزار میکند گویند که او مرد و دور  
اموال مردم بود و چیزی نداشت که ادای قرض او بکند و آنکه ادای  
خود را میکشد پروا نمیکند از بول پیرجای بدنش که برسد و آنکه ریختن خون

از و بالش جاری بود و تنگ و تنگ میگردد و سخنان بد مردم را و قتل میکرد  
و آنکه گوشت خود را میخورد و گوشت مردم را بغیبت میخورد و سخن چینی میکرد  
و در میان مردم عداوت می افکند و علی بن ابراهیم بسند کاصح از حضرت  
صالح علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه  
و آله فرمود در شب معراج صدای شنیدم که مرا بفرع و خوف آورد  
جبرئیل گفت این صدای منکی است که بنما و سال است که از کنار جهنم اندام  
امروز در رتبه جهنم قرار گرفت پس آنحضرت نخندید تا از دنیا متعارفت نمود  
پس فرمود جبرئیل علیه السلام بالا رفت و من با او رفتم تا داخل آسمان  
اول شدم و هر ملکی که مرا میدید میخندید و شاد میشد تا آنکه ملاقات کردم  
ملکی از ملائکه را که از عظیم تر خلقی ندیده بودم و در نهایت کراهت منظر  
و خشم از روی او ظاهر بود و پیش من سائر ملائکه مرا سلام کردند و دعا کردند  
اما نخندید و بشارت و شادی که از سائر ملائکه مشاهده کردم از او ندیدم  
گفتم یا جبرئیل علیه السلام این کسیت که من از او ترسیدم گفت سزاوار است  
که از او ترسی همه ما از او میترسم این مالک خازن جهنم است هرگز نخندید  
و از روی که خدا او را والی جهنم کرده است پیوسته غضب و خشم او برود  
خدا و اهل معصیت او زیاده میکند و خدا با این انتقام خواهد کشید از ایشان  
و اگر بسوی احدی پیش از تو خندیده بودی برآینه بسوی تو میخندید پس  
سلام کردم بر او و جواب سلام من گفت و بشارت داد من بهشت  
پس گفتم یا جبرئیل سبب منزلت و شوکتی که در آسمانها دارد و همه اطاعت

او می نمایند چنانکه حق تعالی فرموده است **مَطْلَعُ قَعْرِ ابْنِ قَعْرِ** که یا امر  
 نمی کنی اورا که جهنم را بمن بنماید جبرئیل علیه السلام با او گفت ای مالک  
 بنما به محمد صلی الله علیه و آله آتش را مالک یک پرده را کشت و دو یک در  
 از درهای جهنم را باز کرد و از آن زبانه بسوی آسمان ساطع شد و بچرخش آمد  
 و بلند شد بر تبه که کمان کرد و مکه را سیکرد و گفت ای جبرئیل علیه السلام بگو  
 که پرده را بر کرد و اند مالک خطاب کرد آتش را که بر کرد و آن بر کرد و این  
 نیز مضمون اخیر را بسند موثق کا صحیح از حضرت باقر علیه السلام روایت  
 کرده است و در آخرش فرمود که بعد از آن تا از دنیا رفت آب آن حضرت  
 بجند و کشته نشد و این بابویه از حضرت صادق علیه السلام روایت  
 کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که آتش جهنم در روز قیامت  
 با سه کس سخن میگوید با امیر و قاری قرآن و صاحب مال با امیر میگوید  
 که ای آنکسی که خدا بتو سلطنت و امارت داده بود و عدالت نکردی پس  
 اورا می رباید چنانچه مرغ و اند که بخرامی رباید و فرو می برو و بتاریکی  
 ای آن کسی که قرآن را زینت خود کردی و در میان مردم و محبت  
 خدا کردی و حضور پس اورا فرو می برد و میگوید بال واره که ای آن کسی  
 که خدا دنیای بسیار کشاده و اوان تو داده و اندک چیزی بقرض از تو  
 طلبید که در آخرت اغناات آنرا بتو عوض بدهد و بخل و رزیدی پس اورا  
 بر باید و فرو برد و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است  
 که آتش جهنم بر کاوان عذاب است و بر خانان جهنم رحمت است



یعنی ازان لذت می یابند و ایشانرا فی سوزاند و حضرت امیر المومنین علیه السلام  
در نامه اهل مصر نوشت در وصف جهنم فرموده است قعرش بعید است  
و حرارتش شدید است و شرابش صدید است و غذایش تازه و جدید است  
و متاع و کز ترهایش از جدید است غذایش سست نمیشود و ساکنش را  
نی باشد خانه امیت که در آن رحمت نمی باشد و دعای اهلش شنیده نمیشود  
و حق تعالی فرموده است اصحاب بهشت روز قیامت بهتر است از کاه ایشان  
و نیکوتر است محل قیلوله و استراحت ایشان حضرت باقر علیه السلام  
فرمود که چون کنند اهل جهنم را بسوی جهنم پیش از آنکه داخل آتش شوند  
دو دی از جهنم با استقبال ایشان آید بایشان گویند ملائکه که داخل شوید  
در این سایه که سه شعبه دارد و گمان کنند که آن بهشت است چون  
داخل شوند جهنم منتهی شود و فوج فوج را داخل جهنم کنند و این در میان  
روز قیامت خواهد بود که در دنیا وقت قیلوله است و از برای اهل بهشت  
در آنوقت تحفه ها از بهشت بیاوند و ایشانرا داخل منازل خود کنند و در وسط  
روز این است معنی قول الهی که محل قیلوله ایشان نیکوتر است و فرموده  
قول حق تعالی مُقَرَّبِينَ فِي الْأَصْفَادِ یعنی ایشانرا یکه یکربسته باشند برنجرها  
سَرَابِيلَهُمْ مِنْ قِطْرَانٍ فرمود یعنی پیراهن های ایشان از زری که آتش  
چون آنها را برایشان بپوشانند فرو گیرند و ایشانرا آتش فرموده است  
در باب زنا کار و مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَئْنَا كَمَا كُفِّرُوا بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فرمود  
اثام رودی است از از زری که آتش و پیشان و سوختن است از آتش

و آنها بای کسی هست که غیر خدا را پرستیده باشد یا کسی را بنا حق کشته باشد  
 و زنا کاران نیز در اینجا خواهند بود و آن حضرت امام زین العابدین <sup>علیه السلام</sup>  
 منقولست که در جهنم وادی هست که آنرا سیر می نامند چون آتش جهنم  
 کم می شود و آنرا میکشایند که جهنم باز افزونته می شود و این است معنی  
 قول حق تعالی *كُلَّمَا كُفِّتَ بِهِ نَافَثَةٌ سَعِدَتْ أُولَئِكَ* و علی بن ابراهیم روایت کرده است  
 که چون داخل جهنم شوند مباد سال را در بریزند چون بپایین جهنم برسند  
 جهنم نفسی بجشد و ایشان را بالا اندازد و پس گردنهای آتش برایشان  
 زند تا بریزد و در پیوسته حال ایشان چنین باشد و کلینی و ابن بابویه  
 بسند موثق کاملصح روایت کرده اند از حضرت صادق <sup>علیه السلام</sup> که در جهنم  
 وادی هست از برای تنگبران که آنرا سقر می گویند شکایت کرده و بسوی  
 خدا از شدت آزارت خود و سوال کرده که نفسی بکش چون خصیت یافت  
 و نفس کشید جمیع جهنم سوخت و در احتجاج روایت کرده است که  
 که زند یعنی از حضرت صادق <sup>علیه السلام</sup> سوال کرده که آیا آتش بس نبود  
 که حق تعالی بآن عذاب کند خلق را که ما را با و عقربها نیز در جهنم  
 آفرید حضرت فرمود که خداوند چهار بآن عقرب و مار که در جهنم است  
 میکند که می گفتند آنها را خدا خلق نکرده است و شریکی در خلق  
 برای خدا قائل می شدند تا آنکه به چشاند با ایشان عذاب  
 آن چیزی را که آفریده خدا نمیدانستند و این بابویه از حضرت باقر  
 روایت کرده است که در جهنم گویی هست که آنرا اعد میگویند و در حد وادی

کہ آنرا سقر می نامند و در سقر چاهی هست که آنرا مہیب میگویند ہر گاہ  
 پرودہ از روی آن چاہ بر سیدار تہ اہل جہنم از گرمی آن چاہ بقایہ می آیند  
 و آن چاہ منزل جباران و خلفای جور است و ایضاً بسند حسن  
 از حضرت امام موسی علیہ السلام روایت کردہ است کہ در بنی اسرائیل  
 مرد موہنی بود و ہمسایہ کافری داشت کہ در دنیا مہربانی و احسان بہت  
 بآن مومن میکرد و چون آن کافر مرد حق تعالی خانہ از کل در میان آتش بنا  
 کرد کہ از حرارت جہنم اورا نگاہدار و روزی از جای دیگر باو میرسد  
 و میگویند باو کہ اینہا ہمہ سبب مدارا و نیکی است کہ نسبت بظلمت من  
 ہمسایہ خود میکردی بکنی بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیہ السلام روایت  
 کردہ است کہ موسی در مملکت بادشاہ جباری بود و در مقام ان آزار  
 آن مومن بود از وی کزینت و بہلاد مشرکین رفت مردی از اہل شرک  
 اورا چاداد و رفیق و مدارا باو نمود و اورا ضیافت کرد چون وقت  
 مرگ آن مشرک شد وحی کرد باو کہ بعزت و جلال خود م سوگند کہ اگر ترا  
 در بہشت من میکنی می بود ترا در این مکن ساکن میکردم و لیکن بہشت حرام  
 بر کسی کہ با شرک میرد و لیکن ای آتش اورا زیبا بدر آور و ہر سان اما آزار  
 باو مرساں و روزی اورا درد و عذاب روز از برای او بیاورند و او  
 پرسید کہ از بہشت حضرت فرمود از ہر جا کہ خدا خواهد مصلحت کند کہ بد کہ این  
 حدیث منافات ندارد بایاتی کہ گذشت کہ دلالت میکرد بر آنکہ کافران  
 ہمہ معذب اند و عذاب ایشان ہرگز تخفیف نمی یابد زیرا کہ بودن

جهنم عذاب ایشانست هر چند آزار ایشان نرساند و در حدیث دوم  
تخفیف و از علاج آتش ظاهر است که عذاب ایشانست و اینها  
از ایشان تخفیف نمی یابد و ممکن است که این احادیث مخصوص آن باشد  
بوده باشد و از محمد بن حنفیه و ابن عباس روایت کرده اند که چون حق  
امر کند مردم را که بر صراط بگذرند مومنان با سانی بگذرند و منافقان  
و در جهنم بنشینند پس حق تعالی بگوید مالک که استیزا کن منافقان و جهنم  
پس مالک می ریزد مسوی میشت بچشاید و مذا کند ایشانرا که ای گروه  
منافقان باینجا بیایید و بالا آید از جهنم مسوی میشت پس شما کنید منافقان  
در آتش جهنم بقا و سال تا آنکه بآن درگاه برسند چون خواهند بیرون  
روند و در برابر روی ایشان بپند و در موضع دیگری در بچشاید و گوید  
ازین در بر وید مسوی میشت و باز بقا و سال سعی کنند و در وید می  
آتش شنا کنند و چون بآن در رسند باز بر روی ایشان بپند و  
و همیشه با ایشان چنین کنند چنانچه ایشان در دنیا پیسته استند  
بمومنان میگردوند و می کنند انما حق الله یستخیر و اینست  
معنی قول حق تعالی **اللَّهُ یَسْتَخِیرُ عَنِ السَّامِیَةِ** یعنی حق تعالی  
در آخرت استیزا خواهد کرد و ایشان و حضرت امیر المؤمنین  
علیه السلام در تفسیر این آیه فرموده است که ما استیزا نخواهیم شد  
در آخرت آنست که حق تعالی هرگاه بستر کرد و اند منافقان معاندان  
علیه السلام را در جهنم که وای گفت و لعنت و لعنت است

و مذاب کنده ایشان را با انواع عجیبه تعذیب و عقوبت و مشراره و  
موسافی را که منافقان با ایشان استه میگردند و در دنیا و در وصات  
جهان بجنور محمد برگزیده ملک و یان ایشان از اشرف کرداند بر آنها که  
استه میگردند با ایشان در دنیا تا مشاهد نمایند آنچه آن منافقان  
که قرارند در آنها از عجائب لغت ها و بدائع عقوبت است پس لذت و شاد  
ایشان بشماستی که منافقان میکنند مانند لذت و سرور ایشان است  
بتمم ایشان در بهشت های پروردگار ایشان پس مومنان  
آن کافران را بنام های ایشان و صفات ایشان می شناسند  
و ایشان بر چند صنف بعضی در میان نیشهای افعیهای جهنم  
اند که میخایند ایشان را و بعضی در میان چکال درندگان اند که  
بازی میکنند با ایشان و از هم میدزدند و بعضی در زیر تازیانه زبانی  
اند و دمه ها و گرزهای ایشان که بر ایشان میگویند عذاب و  
کال ایشان را بشاید سیکردند و بعضی در وریاهای محیم عرق شده اند و بر  
سکند ایشان را و میان آنها و بعضی را زبانی زجر میکنند و خیلین و عساق  
جهنم را در گلوئی ایشان میریزند و بعضی در سائر اصناف عذابند و کافران و  
منافقان نظر میکنند و می بینند مومنانی را که در دنیا با ایشان محزیه و استهزا  
میکردند بسبب آنکه ایشان بهوالات محمد و علی و آل ایشان اعتقاد  
کرد و بپوشید بعضی در فروشهای نرم و نیکو گامی کرده اند و بعضی با انواع میوه های  
بهشت تغم می نمایند و بعضی در غنای بساطین و متنزهات آن سیر میکنند

و حوریان عثمان کثیران و پسران و دختران در خدمت ایشان ایستادند  
 و بر و در ایشان میگردوند و با انواع خدمات ایشان قیام می نمایند  
 و ملائکه خداوند عزیز و جلیل می آیند بسوی ایشان از جانب پروردگار  
 ایشان با انواع عطاها و کرامتها و عجایب تحفه و هدایا و می گویند  
 سَلَامٌ عَلَیْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ پس میگویند آن مومنان که  
 مشرف گردیده اند بر این کاران و منافقان ای ابو بکر و ای عمر  
 و ای عثمان تا آنکه همه را بنامهای ایشان ندا می کنند چرا در موقوف  
 خواری فرو مانده اید پیائید بسوی ما و برای بهشت را برای شما بخشایم  
 تا خلاص شوید از عذاب خود و ملحق شوید با در نعیم بهشت منافقان  
 گویند و ای برما کی ما را این نعمت میسر میشود مومنان گویند نظر کنید  
 بسوی این و در با چون نظر کنند و در با بهشت را گشاده بیندگان  
 کنند که این و در با بسوی جهنم گشوده است و می توانند بآن و در با رسید  
 پس شروع کنند در شنا کردن و در و در با های حجیم جهنم و از پیش روی  
 زبانیه و دوند و گریزند و آنها از پی ایشان دوند و با ایشان سند و عمو  
 و گرزها و تازیانه با بر ایشان زنند و پیوسته باین نحو دوند و انواع  
 این عقوبات را کنند تا وقتی که گمان کنند که بآن و در با رسید و اند  
 بعینذ که در با بر روی ایشان بسته است و زبانیه عمو و با بر ایشان زنند  
 و سرنگون بپایان حجیم افکنند و مومنان بر فرشها و مجالس خود برایشان  
 خندند و استهزا و سخویه بایشان کنند و اشاره باین است اللَّهُ لَیْسَتُمْ بِهِمْ

و ایضا فرموده است فَلَمَّعَ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ عَلَى  
 الْكُفَّارِ لَأَيُّكُمْ يَسْطُودُ دَنَسَ یعنی پس در آن روز آنها که ایمان آورده اند  
 از احوال کافران می خندند و بر کفر شیها نشسته اند بسوی ایشان  
 نظر میکنند و حق تعالی فرموده است وَإِذَا النُّفُوسُ سُئِلَتْ فَذَرَتْ جَسَدَ بَاقِرَ  
 عَلَيْهِ السَّلَامُ فرموده اهل بیت پس ایشان را جفت می کنند باخیرات حسان  
 و اهل جهنم هر یک از ایشان را جفت میکنند با شیطانی که او را همراه  
 کرده است و حق سبحانه تعالی فرموده وَكَانَ لَكُمْ نَارًا تَلْقَى لَا يَصْلَاهَا إِلَّا  
 الْأَشْقَى الَّذِي كَذَّبَ تَقَاتُلَ یعنی پس ترسانیدم شمارا در آتشی  
 که پیوسته افزوده شده است و زبان می کشد ملازم آن آتش منیت  
 مکر شقی ترین مردم آن کسی که تکذیب کرده و پیغمبر را پشت کرده ایند بر حق علی بن  
 ابی طالب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است و تفسیر این  
 آیات که در جهنم وادی هست که در آن وادی آتشی هست که نمی سوزد و پاره  
 آتشی ملازم آن نمی باشد مکر شقی ترین مردم که عمر است که تکذیب کرده و رسول خدا  
 در ولایت علی علیه السلام و پشت کرده از ولایت او و قبول نکرد و بعد  
 فرموده و آتشها بعضی از بعضی است تراست و آتش این وادی مخصوص  
 نابیان و دشمنان اهل بیت است و هوید این است آنکه شیخ مفید  
 علیه الرحمۃ در کتاب اختصاص از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است  
 که حضرت ابیراهیم بنین علیه السلام فرمود که روزی بیرون رفتیم پشت کوفه  
 و قنبر در پیش روی من میرفت ناگاه ابلهین علیه اللعنه پیدا شد گفتیم بد چیز می بینی

گفت چرا این را میکوی یا امیرالمومنین بچاسو کند که ترا حدیثی نقل کنم .  
از خودم از خدای عزوجل و در میان مائش نبو و بدستی که چون مرا  
برترین فرستاد و خدا بسبب آن خطائی که کردم چون با من چهارم رسیدم  
نذا کردم که الهی سیدی کمان ندارم که از من شقی تر خلقی آفریده باشی حق تعالی  
وحی کرد و بیوی من که بلکه آفریده ام خلقی را که از تو شقی تر است برو بیوی  
مالک خازن جهنم تا صورت او را و جای او را بتو بنماید رفتم بیوی مالک  
و گفتم خداوند سلام ترا سلام میرساند و میفرماید که بمن بنمائی کسی را که این  
شقی تر است مالک مرا برو بیوی جهنم و سرپوش بالای جهنم را برداشت  
آتش میباید برآمد که کمان کردم که مرا و مالک را خواهد خورد و مالک بان  
گفت که ساکن شو ساکن شد پس مرا برو طبقه دوم آتشی بیرون آمد  
از آن سیاه تر و گرم تر پس گفت ساکن شو ساکن شد و همچنین به هر مرتبه که  
می برو از مرتبه سابق تیره تر و گرم تر بود تا به طبقه هفتم برو آتشی از آن  
بیرون آمد که کمان کردم که مرا و مالک را و جمیع آنچه خدا آفریده است  
خواهد سوخت پس دست بدید و بای خود گذاشتم و گفتم ای مالک مرا  
کن آنرا که سرد و ساکن شود و الا من می میرم مالک گفت تو نخواهی و  
تا وقت معلوم پس صورت دوم را دیدم که در گردن ایشان  
زنجیرهای آتش بود و ایشان را بجانب بالا آویخته بودند و بر سر آنها کروی  
ایستاده بودند و کزهای آتش در دست داشتند و بر سر ایشان  
می زدند گفتم ای مالک اینها کیستند گفت مکرخاندی آنچه در سابق عرض



نوشته بود و من خوانده بودم که حق تعالی بر ساق عرش نوشته بود  
 و هزار سال پیش از آنکه دنیا را یا آدم را خلق کند **بِأَمْرِ اللَّهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ**  
**أَيَّدْتُ وَنَصَّيْتُ بِعَلِيٍّ** اینها دو دشمن ایشان دوستم گفته  
 برایشان اند یعنی ابو بکر و عمر علیهما لعنة و کلمینی در حدیث معتبر طولانی از  
 حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که کفر و کتاب  
 بر پنج وجه است از جمله آنها کفر حجود است و آن آنست که انکار  
 کنند پروردگاری خدا را و گویند پروردگار نبی نیستی نیستی  
 نیست و این قول دو طائفه از زمانواته است که ایشان را و هر یک میگویند  
 و سید بن طاووس رضی الله عنه در کتاب زهد الحنفی روایت کرده است  
 اندامیر المؤمنین علیه السلام که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله فرمود  
 بحق آن خداوندی که جان محمد و دوست قدرت اوست که اگر قطره  
 از زقوم را بر کوه های زمین بریزند هر آینه فرو روند تا طبقه هفتم زمین  
 و طاقت آنرا نیاورند پس چگونه خواهد بود حال کسی که آن طعاش با  
 و بحق آن خداوندی که جانم در قبضه قدرت اوست که اگر قطره از  
 غسلین ابر کوه های زمین بریزند هر آینه فرو رود تا زیر طبقه هفتم زمین <sup>وقت</sup>  
 آنرا نیاورند پس چگونه خواهد بود حال کسی که آن آتش باشد و بحق آن خدائی  
 که جانم در دست اوست که اگر یکی از مقامی که خدا در قرآن فرموده است  
 بر کوه های زمین بگذارد هر آینه فرو رود تا پائین طبقه هفتم زمین و طاقت  
 آن نداشته باشند پس چگونه خواهد بود حال کسی که اینها را بر او گویند

در جنم و اعیان و کتاب مذکور روایت کرده است که چون این  
آیه نازل شد که بدستی که جنم و عده گاه جمیع ایشان است و از برای  
آن هفت در است و از برای هر در سی اذانها حصه معشیه ری  
از کافران عاصیان هست حضرت رسول صلی الله علیه و آله گریست بگریه  
شدیدی و اصحاب آنحضرت صلی الله علیه و آله از برای گریه او گریستند  
و ندانستند که جبرئیل علیه السلام چه خبر آورده است و ندانستند  
از آن حضرت سوال کردند آنحضرت چون فاطمه را امیدید بسیار شاد  
میکرد و بعضی از صحابه رفت بخانه فاطمه علیها السلام که آنحضرت را  
بیاورده دید که آرد جوئی پیش گذاشته است و خمیر میکند و میگوید  
وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى پس سلام کرد بر آن حضرت و حال حضرت  
رسول صلی الله علیه و آله و گریستن او را نقل کرد حضرت فاطمه بر خاست  
و چادر کهنه بر خود پیچید که دو اورد و موضع آنرا سبب خرمایه کرده بود  
چون نظر سلمان بر آن جاود افتاد و گریست و گفت و احزانها قیصر باو نشا  
روم و کسری با و شاه غصب سند من حریر می پوشند و فاطمه دست  
محمد صلی الله علیه و آله که بهترین خلق است چنین جامه می پوشد چون فاطمه  
بخدمت پدر بزرگوار خود آمد گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله  
سلمان تجرب میکرد از لباس من بجن آنخداوندی که ترا بر ایستاده به خلق  
فرستاده است پنج سال است که نیت من و علی مکر دوست کو سفید  
که شتر ما در روز بر روی آن علف می خورد و چون شب میشود

آنها در زیر خود می اندازیم و بالشت زیر سر ما از پوست است که لیفت  
 خرما در میانش پیکرد و ایم پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود  
 ای سلمان این دختر من در میان کروبی خواب بود که پیش از نیمه کس  
 به بهشت میروند پس فاطمه گفت ای پدر فدای تو شوم چه چیز باعث  
 گریه توست حضرت فرمود که جبرئیل علیه السلام این دو آیه را آورد حضرت  
 فاطمه علیها السلام چون این دو آیه را شنید بر او افتاد و فرمود و ای  
 پس و ای بر کسی که داخل جهنم شود پس سلمان گفت کاش کوشش کوشیده  
 بودم و مرا میکشیدند و گوشت مرا میخوردند و ذکر جهنم را نمی شنیدم  
 ابو ذر گفت چه بودی اگر ما در مرانی زائید و یا در جهنم را نمی شنیدم و  
 عمار گفت در اینجا که مرغی بودی و بر میا با من پاره و از سیکردی و بر من حسابی  
 و عیابی نبود و نام جهنم را نمی شنیدم و حضرت امیر المومنین گفت کاش  
 سباع گوشت مرا میدید و ما در من نمی زائید و نام جهنم را نمی شنیدم  
 پس حضرت امیر علیه السلام دست بر سر گذاشت و میگفت و میگفت  
 و ای از سفر دراز و کمی توشه در سفر قیامت در میان آتش میگرد وند و بقلایها  
 آتش گوشت ایشان را میدرند و بیاری چند اند که کسی بیاید ایشان  
 نمی رود و مجروحی چند اند که کسی مد او ای جراحت ایشان نمیکند و آسیری  
 چند اند که کسی در راهی ایشان نمیکند از آتش میخورند و از آتش می پاشند  
 و در میان طبقات جهنم میگردند بعد از پوشیدن پنبه و کتان جامه های  
 آتش می پوشند و بعد از آن با شیاطین مقرون می گردند و آحاد و

و آیات او صاف بنم و شدائد عقوبات آن بسیار است بهین قدر  
 اکتفا نمودم و اکثر را در کتاب سجاد الانوار ایراد نمودم و از حق تعالی  
 جمیع مومنان را از خواب غفلت بیدار و از بهوشی ضلالت بشار گردان  
 بمحمد و آل الطاهرین **فصل هفتم** در بیان اعوان است  
 حق تعالی فرموده است که ندانند اصحاب بهشت آتش را که مایه تسکین  
 آنچه مارا و دوده و دود و آتشهای پروردگارها که حق بود پس آیا یقین  
 شما آنچه و دوده و دود و شمار پروردگار شما از عقوبت شما که حق بود و گویند بلی  
 پس اذان گوید مؤذنی یعنی ندانند صدای در میان ایشان که هر دو گرد  
 بشنوند که لعنت خدا بر ظالمانی است که منع میکرد مردم را از راه خدا  
 و راه خدا کج می نمودند مردم و ایشان با خرت و قیامت کاف بودند و  
 احادیث متواتر از طرق عامه و خاصه وارد شده است که مؤذنین  
 که در قیامت این ندا را خواهند کرد و حضرت امیر المومنین علیه السلام خواهد  
 بود و از ابن عباس روایت کرده که گفت علی علیه السلام را  
 در کتاب خدا نامه ها هست که مردم نمیدانند یکی مؤذن است که درین  
 آیه وارد شده است و ندا خواهد کرد که لعنت خدا بر تمکاراتی است که  
 تمذیب کردند بولایت و امامت من و استخفاف کردند بکج من پس  
 فرموده است میان بهشت و دوزخ حجابی خواهد بود که گفته اند آن است  
 که حصار است میان بهشت و دوزخ و مؤمنان و بهشت بر اعوان  
 مردانی پند بستند که بی شناسند بر یک را بسیمای ایشان ندانند

فصل هفتم  
 در بیان  
 اعوان است

اصحابِ محبت را که سلام بر شما باد و داخلِ محبت نشده اند هنوز ایشان  
 طبع دارند که داخل شوند و چون دیده ایشان گردیده می شود بسوی اصحاب  
 آتش کویذای پرور و کارها کردان بارها کرده طالعان می زندا کنند اصحاب  
 اعراف مردانی چند را که شناسند ایشان را بسیار ایشان کویذایند فایده بخشید  
 جمع کردن شما اموال اسباب و نیار را و تکبری که از قبول حق و بر اهل حق  
 میگردید آیا اینها بودند که شما قسم منجور دید که رحمت خدا با آنها نخواهد رسید  
 پس آنها کویذای داخل شوید و در محبت خونی بر شما نیست و اندوهناک  
 نخواهید شد این است ترجمه لفظ ظاهرات و تفسیر آن خلاف کرده اند  
 در معنی اعراف و رجالی که در آن هستند و مشهور آنست که اعراف حصاریست  
 در میان بهشت و جهنم چنانچه و رجائی میگردانده که در میان ایشان سوری  
 و حصاری میزنند که وری دارد و ظاهرش در آن رحمت است که چنانچه  
 بهشت باشد و باطنش از قبل آن عذاب است که در طرف جهنم باشد  
 و بعضی گفته اند که اعراف ننگه های بالای آن حصار است و بعضی گفته اند  
 صراط است و اول شهر و اظهر است و ایشان خلاف است و در مردانی  
 که در اعراف می باشند بعضی گفته اند که وری اند که حسنات و سیئات ایشان  
 برابر باشد حسنات ایشان مانع است از آنکه ایشان به جهنم روند و گناهان  
 ایشان مانع شده میان ایشان و بهشت پس ایشان را این موضع گذاشته اند  
 تا خدا حکم کند و رحمت ایشان با آنچه خواهد پس ایشان را داخل بهشت می کنند  
 و بعضی گفته اند که ملائکه اند بصورت مردان که اهل بهشت و جهنم را می شناسند

و خازنان بهشت و جنهم هر دو هستند یا قاطبان اعمال اند که گواه اند و اجرت  
بر هر دو و بعضی گفته اند که یکسان بهترین مومنان و ثعلبی از ابن عباس روایت  
کرده است که اعراف موضع بلند و بلندی است بر صراط که علی و جعفر و حمزه  
و عباس علیهم السلام در آنجا می باشند و دوستان خود را می شناسند  
سفید روی و دشمنان خود را بسیار بی راهی و آحاد و یث بسیار از آنکه اهل  
علیهم السلام واروده است که ما یم اصحاب اعراف که می شناسیم  
هر کس را بستیهای او هر که ما را می شناسد و ما او را می شناسیم و اول داخل  
بهشت می کنیم و هر که شیعه ما نیست و ما او را نمی شناسیم داخل جهنم کنیم  
و در روایات دیگر وارد شده است که در اعراف جمعی از مستضعفان علیهم  
و من چون لامر الله و منافع شیعه که حسانت و سیئات ایشان برابر  
باشد خواهند بود و مقتضای جمیع من الاخبار آنست که اصحاب اعراف  
که حکم در اعراف اند رسول خدا صلی الله علیه و آله و آله هدی ملوک اینند  
علیهم خواهند بود که مومنان حقیقی را اول مرتبه روانه بهشت میکرد و اند  
و از صراط میگذرانند و دشمنان خود و کفار و مخالفان و متعصب را بهمین  
می فرستند و جمعی از منافق شیعه و مستضعفان عامه که بعد ازین مذکور خواهد  
شد انشاء الله تعالی اهل اعراف اند که ایشان موقوف می مانند در اعراف  
و آخر جمیع ایشان شفاعت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و آله است  
داخل بهشت میشوند یا بعضی از ایشان که قابل شفاعت هستند داخل بهشت  
میشوند و بعضی همیشه در اعراف می مانند و مرد و محمل است چنانکه ابن بابویه

و در رساله عتبات گفته است که اعتقاد ما در اعراف آنست که حصارت  
 در میان بهشت و جهنم و بران مردانی چند هستند که می شناسند هر کس را بیایان  
 و آن مردان رسول خدا صلی الله علیه و آله و اوصیای او و بنده علیهم السلام  
 که داخل بهشت میشوند و هر کس که ایشان را می شناسد و ایشان او را می شناسند  
 و داخل جهنم نمی شود و هر کس که ایشان را شناسد و ایشان او را شناسند  
 و مومن کلام الله نیز در اعراف خواهند بود یا عذاب خواهد کرد و خدا  
 ایشان را توبه خواهد کرد و امیدوار حکم خدا بر ایشان یعنی گناه ایشان را خواهد آمرزید  
 و داخل بهشت خواهد کرد و شیخ مفید قدس الله سره گفته است اعراف کوهی است  
 در میان بهشت و دوزخ و بعضی گفته اند حصارت در میان اینها و محل  
 سخن در این باب آنست که مکانی است که از بهشت است و از جهنم و اعراف  
 و برین باب وارد شده است چون روز قیامت شود و اعراف  
 خواهند بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام و امامان  
 علیهم السلام از دیرت آنحضرت و ایشانند اینها که خدا فرموده است <sup>خلافه</sup> وَ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ  
 رِجَالٌ وَ حَقُّ تَعَالَى بِإِثْنَانٍ مِی شناساند اصحاب بهشت و اصحاب جهنم  
 به علامتی چند که در سیمای ایشان ظاهر میگردد و از چنانچه فرموده است يَقَعُونَ  
 كَلْبًا يَبْصُرُهُمْ وَ اَيْضًا فرموده است يَعْرِفُ الْمَجْرُمُونَ كَيْسِيَّاهُمْ  
 یعنی در قیامت شناخته میشوند مجرمان و کافران سیمای ایشان فرموده است  
 إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّمَنْ تَعَسَّى عَيْنٌ پس خبر داده است که در میان خلق  
 طائفه هستند که تو هم سبکند خلق را و علامات ایشان را ملاحظه می نمایند و سیمای

ایشان را می شناسند و حضرت امیرالمومنین علیه السلام فرمود منم صاحبها  
و میسم مراد علم آنحضرت است باحوال مردم بفرست و آنحضرت باقر علیه السلام  
منقول است که ما نیم متوسمین که خدا فرموده است و در احادیث وارد  
شده است که حق تعالی ساکن میگرداند و اعراف طائفه از خلق را  
که مستحق نشده اند باعمال سه خود ثواب و عقاب را و مستحق خلود جهنم  
نیز نشده اند و ایشانند من چون لا اله الا الله که خدا فرموده است و اینها  
ایشان شفاعت می باشد و پیوسته در اعراف بسته تا حضرت و  
ایشان را که داخل بهشت شوند شفاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله  
و امیرالمومنین علیه السلام و بعضی گفته اند که اعراف ممکن طائفه چند نیست  
که در زمین مکلف نبوده اند که باعمال خود مستحق بهشت یا جهنم گردند پس خدا  
ایشان را در این مکان ساکن میگرداند و عوین میدهد ایشان را بر المها که دنیا  
رسیده است به نعمتی چند که هست تراست از منازل اهل ثواب که باعمال  
مستحق شده اند و در بهشت با آنها میرسند و اینها که ذکر کردیم عجل با نرود  
از اینها و اخبار درین باب وارد شده است . حق تعالی حقیقت حال  
بهتر میداند آنچه مستحق است که اعوان کافیت میان نفع و بهشت و می شنند  
و در آن جبهای خدا بر خلق که مذکور شدند و در قیامت جماعتی اند چون کلام الله  
و را بنجا خواهند بود و بعد از آن خدا بهتر میداند که حال ایشان چگونه خواهند  
تا اینجا کلام شیخ می شد بود رحمه الله و شیخ بلخی رحمه الله روایت کرده است  
از حضرت صادق علیه السلام که اعراف علی چند است میان نبوت و



و در اینجا باز می‌دارند هر پیغمبری و خلیفه پیغمبری را با کینه کاران اہل زمان و  
 چنانکہ می‌ایستد سر کرده لشکر با ضعیفان لشکر خود کہ ایشانرا محافطت نماید  
 و نیکو کاران بیشتر بہ بہشت رفته اند پس خلیفہ خدا در ہر زمان میگوید بکنہ کاران  
 کہ با و ایستادہ اند کہ نظر کنید بسوی برادران خود کہ نیکو کار بودند و بیشتر بہ  
 رفته اند پس سلام می‌کنند کہ کاران با ایشان چنانکہ حق تعالی فرمودہ است  
 وَ نَادُوا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْهِمْ خبر دادہ است خدا  
 کہ ایشان داخل بہشت نشدہ اند و لیکن طمع دارند و امیدوارند کہ داخل  
 شوند فرمودہ است وَ هُمْ يَطْمَعُونَ یعنی این کہ کاران داخل بہشت  
 نشدہ اند و طمع دارند کہ خداوند رحیم ایشانرا داخل بہشت کند بشماعت  
 پیغمبر و امام و نظر میکنند این کہ کاران بسوی اہل جہنم و میگویند پروردگار  
 مکر و ان مکر را با کردہ شما کاران پس ندانیدند اصحاب اعراف کہ پیغمبران  
 و صفای ایشانند با مریکہ از جانب خدا با ایشان میشود داخل شوند بہشت  
 خودنی بر شمایست و اندوہناک نخواہید شد و ایضا شیخ طبرسی صفار  
 و دیگران روایت کردہ اند از اصحیح بن بنانہ کہ گفت روزی مورخ بہشت  
 حضرت امیر المؤمنین علیہ السلام بودم پس عبد اللہ بن کوآ آمد و از آنحضرت  
 تفسیر این آیه سوال کرد حضرت فرمود وای بر تو ای پسر کہ اما در روز  
 قیامت باز می‌دارند میان جہت و نار ہر کہ ایمان با او روادہ و یاری ما  
 کردہ است می‌شناسیم او را بسیامی او و او را داخل بہشت میکنم  
 و ہر کہ دشمن ماست می‌شناسیم او را بسیامی او و او را داخل جہنم می‌کنم

يَعْرِفُونَ كَلَامَ رَبِّهِمْ ثُمَّ يَتَّبِعُونَ مَا يَرْثُونَ  
می شناسیم جمیع خلایق را بسیاری ایشان پس اهل بهشت را بسیاری  
میلان و اهل جهنم را بسیاری عاصیان و علی بن ابراهیم بنده کا صبح از حضرت  
صادق علیه السلام روایت کرده است که معارف موضع مبنی حقیقت  
سیان جنت و نار و رجال ائمه اند می ایستند بر اعواف با بعضی ایشان  
خود و وقتی که مومنان کامل بی حساب به بهشت رفته اند پس میگویند  
آئمه باین شیعیان خود که گناه کارانند که نظر کنید بسوی برادران محض  
که بی حساب داخل بهشت شده اند پس سلام می کنند بر ایشان امیدوار  
که شفاعت ائمه بایشان محقق گردد پس ائمه بایشان میگویند که نظر کنید  
بسوی دشمنان خود و در جهنم چون نظر کنند استناده کنند که پروردگار انا با  
طریق کرد ان پس ندانند ائمه آنجماعتی را که ایشان را بسیاری ایشان  
می شناسند از دشمنان خود که در جهنم اند و گویند ما ندانند نه بخشد شما آنچه  
جمع کردید و دنیا از احوال ما و آنچه نگه کردید بره و غضب حق کردید  
پس گویند بآنها که این شیعیان و برادران بن اند که شما و دنیا سو کنند  
یا دیگر وید که رحمت خدا شامل حال ایشان نخواهد شد پس گویند آئمه  
بگناه کاران شیعیان خود که داخل شوید در بهشت بر شما خونی و اندوه  
غیبت پس حق تعالی فرموده است و ندانند اصحاب آتش اصحاب  
بهشت را که بریزید بر باز آید یا نه آنچه جزا و نسی کرده است شما را  
اهل بهشت گویند بدستیکه که خدا حرام کرده است اینها را بر کافران که

دین خود را بهو و لعب و بازیچه گرفته اند و مغرور گردا و ایشانرا زندگانی دنیا  
پس امروز ترک می کنم ایشانرا چنانچه خوانوش کردند ملاقات این روز را  
و آیات ما را الحار سیکر و نه فصل هجدهم و در بیان جماعتی است که داخل  
جهنم میشوند و جمعی که در آن مغلط می باشند و جمعی که در آن مغلط نمی باشند بدانکه  
مغلطانی نیست در آنکه اهل سبب مغلط و نفیم نیست خواهند بود و هر که داخل  
بهشت شود خواه بدون عذاب و خواه بعد از عذاب و یکدیگر بیرون نهند  
و مغلطانی نیست میان مسلمانان در آنکه کفار و منافقان که حجت بر ایشان  
تمام شده باشد مغلط در عذاب جهنم خواهند بود و عذاب آن ایشان هرگز بیک  
تخاوه شد و آیات بسیار درین باب گذشت و اطفال و مجانین کفار البته  
داخل جهنم میشوند و گذشت که داخل بهشت میشوند و یا در اعراض خواهند  
بانهیم و یک نسبت با ایشان خواهد شد و جمعی از ضعفاء القول که تیرمیان حق  
و باطل نتوانند کرد و یا جمعی که دور از بلاد اسلام باشند و نقص دین حق نتوانند  
یا در زمان جاهلیت و فقرت باشند و حجت بر ایشان تمام نشده باشد  
داخل مد جلاله الله اند استمال نجات در باب ایشان هست و مغلطانی  
در آن که کسی که منکر یکی از ضروریات دین اسلام باشد در حکم کفار است  
و مغلط در ناراست و مزوری دین اسلام آنست که بدیهی شده باشد و درین  
اسلام و هر که صاحب آن دین باشد آزاداند که نادرسی مثل کسی که تازه مسلمان  
شده باشد و هنوز نوز آن ضروری نشده باشد مانند نازور و زه ماه مبارک رمضان  
و حج و کوفه و امثال اینها که ترک اینها کند کافر نیست و کسی که حلال داند

فصل هجدهم در بیان جماعتی  
که داخل جهنم میشوند  
و مغلطانی نیست در آنکه  
اهل سبب مغلط و نفیم نیست  
خواهند بود و هر که داخل  
بهشت شود خواه بدون عذاب  
و خواه بعد از عذاب و یکدیگر  
بیرون نهند و مغلطانی  
نیست میان مسلمانان در آنکه  
کفار و منافقان که حجت بر  
ایشان تمام شده باشد مغلط  
در عذاب جهنم خواهند بود

ترک اینهارا کافراست مستحق قتل است و همچنین اگر مصلی از وضو و شستن دست و کف دست  
 استخفاف بدین یا حرمت الهی باشد عمد آتش آنکه عمد اصح است مجید را  
 بسوزاند یا در قاذورات اندازد یا لکه بر آن بزند یا حق تعالی را یا ملائکه را  
 یا یکی از اینها یا الله را دشنام دهد یا تنی بگوید که متغنی استخفاف باشد  
 و در نظم و خواه در شریکجه غلبه را بی حقی خراب کند یا عمد او را ببل یا غلط  
 و همچنین نسبت بروفات مقدسه حضرات رسول خدا و ائمه هدی علیه السلام  
 استخفانی کند بقول انفس یا تریشیت سیمی را استخفانی کند قولاً یا فعلاً مثل  
 و اعیان با الله بان استخفا کند یا نسبت پاکت حدیث شیعه استخفا  
 و بعضی کتب فقه شیعه را نیز چنین میدانند یا یکی از عبادت که ضروری دین است  
 استهزا و استخفاف نماید یا بت و غیرت را معبود خود قرار دهد و از انبیه  
 عبادت سجد کند یا شعار کفر را که متغنی انکار کفر باشد ظاهر کرد و اند مثل آنکه  
 زمار بزند و باین مقصد یا پیشانی خود را بر پیشانی منور کند بقصد انکار  
 شعار ایشان و بعضی دیگر در منن منوریات دین مذکور خواهد شد انشاء الله  
 و اما غیر شیعه امامیه از سنیه زیدیه و طایفه و کیسانیه و سبیه  
 و سایر ذن مخالفین اگر انکاری از منوریات دین اسلام نکنند آنها نیز کافر  
 و نجس و مخدوم و جهم اند مانند خوارج که بر امام زمان خروج کرده اند و مانع  
 نسبت بانه میکنند مانند خارجیان عمان یا غلات که ائمه را خداوند اند  
 یا بهتر از غیر و الله یا گویند خدا و ایشان حلول کرده است یا ایشان را  
 خالق عالم دانند بنا بر بعضی از احادیث و تواتر که عداوت بانه علیه السلام

یا بعضی از ایشان و ایشته باشند زیرا که وجوب محبت ایشان ضرور  
 دین اسلام است و از حضرت صادق علیه السلام منقول است  
 که غسل کن از چاهی که در آن جمع میشود و غسله حمام زیرا که در آن غسله  
 و له الزنمای باشد و غسله ناهبی می باشد و آن بدتر است از ولد الزنا  
 و بدتر است که حق تعالی خلقی بدتر از سک نیا فریده است و ناهبی نزد خدا  
 خوارتر است از سک و محبه که خدا را حیم میداند از بلور یا بصوت پسر ساو  
 میداند ایشان نیز کافرانند و مخلد در آتش اند و غیر اینها از فوق مخالفان  
 و قسم اند اول متعصبی چند اند که حجت بر ایشان تمام شده است و علم  
 به بطلان مذموب خود دارند و از برای تعصب و اعراض و تنویر انکار حق  
 می نمایند یا باعتبار متابعت ابا و اسلاف بدون باطل قائل شده اند  
 و قوت تمیز میان حق و باطل دارند و تفحص دین نمی کنند و خود را از  
 اعراض باطله خالی نمی کنند که حق بر ایشان ظاهر شود و تفحص دین میکنند  
 با آنکه قدرت بر آن دارند و دو جماعتی چند اند که ضعیف العقل اند و با عتبا  
 ضعف عقل تمیز میان حق و باطل نمی توانند کرد و یا و ربلا و مخالفین اند و قدرت  
 بر هجرت و تفحص دین حق ندارند یا در زمان فترت و جاهلیت اند و اهل  
 باطل غالب اند و اهل حق از خوف پنهان اند و حق بر ایشان ظاهر  
 نشده است و امثال ایشان چنانچه اشارت و بانها شده  
 اما جماعت دوم مشهور میان علما آنست که ایشان داخل مذهب کلام الله اند  
 و نه حکم کفر ایشان می توان کرد و نه حکم بایان ایشان و در آخرت حال

ایشان معلوم میشود چنانکه حق تعالی فرموده است. مگر مستضعفان از مردوان  
و زنان و پسران که استطاعت جلد و چاره ندارند بدایت نمی یابند ای  
پس این جماعت شاید خدا عفو کند از ایشان و خدا عفو کند و آمرزنده است  
و احادیث بسیار و تفسیر این آیه کریمه وارد شده است که مراد جماعتی  
چند اند که جلد مسمومی کفر نمی یابند که دانسته کار نشوند و راهی مسمومی  
ایمان نمی یابند و ایشان اطفال اند و آنها از مردوان و زنان که عقل  
ایشان مثل عقول کوه و کافست که مستضعف کسی است که ولایت  
اہل بیت و محبت ایشان دارد و بیزار از دشمنان ایشان نکند  
و بعضی از روایات وارد شده است که هر که اختلاف نداند  
و انست و فهمید او مستضعف نیست و باز حق تعالی فرموده است  
که جماعتی دیگر هستند که تاخیر کرده اند حکم ایشان تا امر خدا در باب  
ایشان معلوم شود یا عذاب میکند ایشان را یا توبه ایشان را قبول می کند  
و ایشان را مسرِّحُونَ کَلَّمَ اللَّهُ میگوید و در احادیث واقع شده است  
که مراد که و می چندند که از شرک و بت پرستی و راندن و ایمان را  
بدل خویش ناختند که داخل بهشت شوند و انکار نیز نکردند که داخل جهنم  
شوند و در محاسن از زمره پسند صحیح روایت کرده است که به عزت  
صالح علیه السلام پرسیدند از قول حق تعالی که هر که حسد بیاورد  
از برای دوست و برادر آن آید این چه باب کسی است که سیه نباشد  
فرمود که نه مخصوص منان است گفته کسی که ناز کند در روز برادر و دشمن

حرمانت بکند و در ربع نیکو داشته باشد و نه عارف باشد و نه ماهی فرمود که  
 ایشانرا داخل بهشت میکند برحمت خود و شیخ طوسی در کتاب غیبت روایت  
 کرده است از کامل بن ابراهیم که گفت بخدمت حضرت امام حسن عسکری  
 رفتم و در خاطر داشتم که سوال کنم که آیا داخل بهشت میشود کسیکه امامان  
 خود را مثل آنکه من می شناسم شناسد و شیعه نباشد چون داخل شدم  
 و سلام کردم و نشستم نزدیک درگاهیکه پرده بران آویخته بود بادی آمد  
 و گوشه پرده را بر داشت جوانی بنظر من آمد مانند پاره ماهی و نزدیک  
 چهار سال می بایست داشته باشد مرا ندانم که ای کامل بن ابراهیم  
 بر خود لرزیدم و فهم شدم که گفتم لیک ای سید من گفت آمده بسوی من  
 و محبت او و باب او که سوال کنی که داخل بهشت نمیشود مگر کسیکه مثل تو عارف  
 و شیعه باشد گفتم بلی و بعد از برای این آمده ام فرمود اگر چنین باشد  
 کم کسی داخل بهشت خواهد شد بخدا سو کند که گروهی داخل بهشت میشوند  
 که ایشانرا حقیقه میگویند گفتم ای سید من کیستند آنها فرمود آنها گروهی اند  
 که بسبب محبتی که بعلی<sup>ع</sup> دارند قسم بحق او یاد میکنند و نیتند که پیوسته حق  
 و فضل او و آماجاعت اول که مستحبان مخالفانند در باب ایشان محلا  
 بعضی گفته اند که ایشان در دنیا و آخرت بهر دو حکم کار دارند و بخش اند  
 و در آخرت مخلد در جهنم اند و سید مرتضی رضی الله عنه و جمعی باین قائل اند  
 و اکثر علمای امامیه را اعتقاد آنست که در دنیا حکم اسلام بر ایشان جاریست  
 و در آخرت مخلد در جهنم اند بعضی گفته اند بعد از دخول از جهنم بدر می آیند اما

داخل بهشت میشوند و در اعراف<sup>۶۳۴</sup> خواهند بود و تا در سی قائل شوند  
 که بعد از عذاب طویل داخل بهشت میشوند و این قول تا در وصیت  
 است و علامه علی رحمه الله علیه در شرح یا قوت گفته است اما آنها  
 که میگویند که نص خلافت بر حضرت امیر المومنین شده است اکثر  
 اصحاب ما قائل اند که ایشان کافر اند و بعضی گفته اند که  
 ایشان فاسق اند و آنها که قائل اند که ایشان فاسق اند  
 خلاف کرده اند و در حکم ایشان در آخرت اکثر گفته اند که ایشان  
 مخلد اند و در جهنم و بعضی گفته اند که خلاص شوند از عذاب و داخل بهشت شوند و این قول  
 و تا در بهشت مصنف و او قائل شده است که از عذاب خلاص میشوند  
 اما داخل بهشت نمیشوند و روایاتی که دلالت بر کفر مخالفین میکند و  
 آنکه ایشان مخلد و زمار اند و اعمال ایشان مقبول نیست از  
 طرق عامه و خاصه متواتر است و قول بانیکه ایشان مخلد و  
 جهنم نیستند یا داخل بهشت می شوند قولی است در نهایت بدت  
 و قائل بآن معلوم نیست و آن در میان متاخرین تکلمین  
 بهم رسیده است که خبری از آثار و اخبار و اقوال قدما  
 اخبار ندارند این بابویه رحمه الله در رساله عتائیه  
 گفته است که هر که دعوی امامت کند و امام نباشد ظالم  
 و معون است و هر که امامت را و بیعت باش قائل شود ظالم و معون  
 و حضرت رسول فرمود و است هر که انکار کند امامت علی علیه السلام



انکار پیغمبری من کرده است و هر که انکار پیغمبری من کند انکار پروردگار  
خدا کرده و گفته است اعتقاد ما در حق کسی که انکار امامت امیرالمومنین  
علیه السلام و امامان علیهم السلام بعد از او کند مبتدعه کسی است که انکار پیغمبری  
پیغمبران کرده است و اعتقاد ما در باب کسی که اقرار کند بامامت امیرالمومنین  
علیه السلام و انکار کند یکی از امامان بعد از او را مبتدعه کسی است که ایمان  
نیاده و جمیع پیغمبری پیغمبران و انکار کند پیغمبری محمد صلی الله علیه و آله را  
و حضرت صادق علیه السلام فرمود که متکبر آخر ما مثل منکر اول ماست و حضرت  
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که امامان بعد از من دو توده نفرانند اول ایشان  
امیرالمومنین علی ابن ابیطالب و آخر ایشان قائم است علیهم السلام  
اطاعت ایشان اطاعت من است و معصیت ایشان معصیت من است  
هر که انکار کند یکی از ایشان را انکار من کرده است و حضرت صادق  
فرمود که هر که شک کند و رکعت دشمنان باو ستم کنند کان پر ما کافراست و اعتقاد  
در اینها که با علی علیه السلام جنگ کرده اند مثل فرموده پیغمبر است که هر که با علی  
قتال کند با من قتال کرده است هر که با علی جنگ کرد با من جنگ کرده است  
و هر که با من جنگ کند با خدا جنگ کرده است و سخن آنحضرت و روح علی  
و فاطمه حسن و حسین علیهم السلام است که من جنگم با هر که با ایشان جنگ کند  
و معمم با هر که با ایشان صلح کند و اعتقاد ما در برائت آنست که باید بیزاری جویند  
از دنیا چهار گونه یعنی ابو بکر و عمر و عثمان و معاویه و زنان چهار گونه عاتشه و حفصه  
و هند و ام کلثوم و اجماع اشباع و اتباع ایشان و آنکه ایشان بدترین

خلق ندانند و آنکه تمام نمی شود و اقوام بخدا و رسول و ائمه هدی علیهم السلام  
مکرر بیزاری از دشمنان ایشان و شیخ مفید علیه الرحمه در کتاب المسائل  
گفته است که اتفاق کرده است امامیه بر آنکه هر که انکار کند امامت  
احدی از ائمه علیهم السلام را و انکار کند چیزی را که خدا بر او واجب  
گردانیده است از رخص اطاعت ایشان پس او کافر و کراه است  
و مستحق غلو و در جهنم است و در موضع دیگر گفته است که اتفاق کرده  
است امامیه بر آنکه اصحاب بدعتها همه کافر اند و بر امام لازم است که ایشانرا  
توبه بفرماید و روقتی که ممکن باشد بعد از آنکه ایشانرا بدین حق بخواند و مجتهدان  
بر ایشان تمام کند اگر توبه نکنند از بدعتهای خود و براه راست بیایند  
بقول کند و الا ایشانرا کشته از برای آنکه مرتد اند از ایمان و هر که از ایشان  
بمیرد بران مذنب او از اهل جهنم است و سید مرتضی و رشانی و شیخ طوسی  
در تلخیص گفته اند که نزد امامیه ثابت است که هر که جنک کند با میراثین  
عمه السلام کافر است و دلیل بر این اجماع فرقه محقه امامیه است  
بر این اجماع ایشان حجت است زیرا که معصوم داخل است و ایضا  
میدانیم که هر که با نجسین جنک کند منکر امامت او خواهد بود و انکار  
امامت او کفر است همچنانکه انکار نبوت کفر است زیرا که مخالفت  
هر دو در دین بیک نحو است پس استدلال کرده اند با حدیث بسیار  
درین باب و شیخ زین الدین در رساله حقایق الدیان نیز سخن بسیار  
درین باب گفته است و معلوم میشود که کفر واقعی ایشانرا جماعی میدهند

و آنچه از مجموع اخبار درین باب ظاهر میشود آنست که غیر مستضعفین از  
 مخالفان در احکام آخرت حکم کفار دارند و از جهنم هرگز بیرون نمی آیند  
 و در دنیا نیز حکم کفار دارند اما چون حق تعالی می دانست که دولت باطل برود  
 حق پیش از ظهور حضرت قائم علیه السلام غالب خواهد کرد و شیعیان را  
 معاشرت و موافقت و معامله با مخالفان ضرور خواهد شد و در این دولت  
 باطل اکثر احکام اسلام را برایشان جاری گردانند که جان مال ایشان محفوظ  
 بوده باشد و حکم بظهارت ایشان نکنند و فویحه ایشان را حلال نهند و دختر  
 از ایشان بخواهند و میراث بایشان بدهند و از ایشان بکمر و سوار  
 احکام اسلام را برایشان جاری نکنند تا بر شیعیان کار تنگ نشود و در وقت  
 ایشان چون غلبت عانت ظاهر شود و حکم بت پرستان را برایشان  
 جاری کند و در همه احکام مثل سائر کفار باشند چنانکه شیخ مفید و شبیه ثانی  
 بین تصریح کرده اند و بین جمیع میان همه احادیث می شود و البتّه  
 ممکن است بگوئیم که چون درین زمان شبهه برایشان هست فی الجمله  
 حکم اسلام برایشان در دنیا جاری میشود و در زمان حضرت قائم چون  
 حق ظاهر عروج را که بمعجزات باهرات ظاهر شده است انکار نمی کنند  
 حکم سائر کفار دارند و از جمله احادیثی که دلالت بر کفر ایشان میکند حدیث  
 متواتر است که علامه و خاصه روایت کرده اند از رسول خدا صلی الله علیه  
 و آله که هر که بگوید و امام زمان خود را نشناسد مرده خواهد بود و هر که جاهلیت  
 و از حضرت صادق علیه السلام پرسدند از معنی این حدیث فرمود که یعنی

بر کفر و نفاق و کراهی مرده است و همچنین بندگان معتبر از حضرت  
 صادق علیه السلام روایت کرده است که سه کس اند که حق تعالی  
 نظر رحمت نمی کند بر ایشان در عیامت و عمل ایشان را قبول نمی کند و عذاب  
 الیم از برای ایشان خواهد بود کسی که دعوی امامت کند و از جانب خدا  
 منصوب نباشد و کسی که انکار کند امامی را که از جانب خدا منصوب شده  
 و کسی که گمان کند که این دو کس در اسلام بهره دارند و در احادیث  
 بسیار تأویل آیهاتی که در عذاب ابدی کفار و مشرکان وارد شده است  
 بابل سنت و مخالفان کرده اند و اعیان را اجبار بسیار داشته  
 اند و بعضی بر چند سعی بسیار در عبادت کند و اهل این آیه است **عَنْكَالَهُ**  
**ذَاصِبَةٌ تَصْلَى نَارًا حَامِيَةً** یعنی عمل نکند و قلب کشند و استقامت  
 و طهارت آتش خواهد بود و گرم و سوزنده و در احادیث معتبره و در عمل ائمه  
 و ثواب الاعمال وارد شده است که نمانی آن نیت که عداوت  
 اهل بیت داشته باشد هیچ کس نیت که بگوید من دشمن محمد و آل محمد  
 و یکنوازی کسی است که با شما شیعیان دشمنی کند و داند که شما شیعه بایده  
 و ولایت ما دارید و تبرائ از دشمنان ما میکنند این اویس رحمة الله  
 در کتاب سرار از کتاب مسائل محمد بن علی بن عیسی روایت کرده است  
 که نوشتند بخدمت امام علی نقی علیه السلام سوال کردند که آیا محتاج  
 هستیم در افستن یا بعضی بر زیاد از این که ابو بکر و عمر را تقدیم کنند  
 بر امیرالمومنین علیه السلام و اعتقاد با ما نیست آنها داشته باشد حضرت

در جواب نوشت که هر که این اعتقاد داشته باشد او ناصبی است  
و این بابویه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است  
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که در شب معراج چون مرا با آسمان  
بروز حق تعالی بین می کرد و باب علی و اطامه حسن و حسین  
علیهم السلام و گفت ای محمد اگر بنده مرا عبادت کند آنقدر که مانند  
شک بریده بشود و بیاید بنزد من انکار و جوب و ولایت است  
ایشان بکند ایشان را در بهشت خود ساکن نکرده ام و در زیر عرش خود  
جایم و در تفسیر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرموده و تفسیر  
این آیه بَلْ لَمْ يَكْسِبْ سَيِّئَةً وَاحِدَةً بِه خطیئته فَاُولَئِكَ  
اصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ یعنی بی هر که کسب کند گناهی  
و اطامه کند با و خطای او پس ایشان اصحاب جهنم اند و همیشه در آن  
خواهند بود حضرت فرمود که گناهی که اطامه با و بکند آفت که او را  
بیرون کند از جمله دین خدا و نزع کند او را از ولایت و دوستی  
خدا و ایمین گرداند او را از غضب خدا و آن شرک بحدیست کفر با و  
و کفر به نبوت محمد صلی الله علیه و آله و کفر بولایت علی ابن ابی طالب  
علیه السلام و خلفای او هر یک از اینها سیئه است که با و اطامه کرده است  
یعنی اطامه با اعمال او کرده است و همه را باطل و محو کرده است و عمل  
کنندگان باین سیئه اطامه کنندگان اصحاب نارند و همیشه در جهنم  
خواهند بود و کلینی بسند معتبر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است

در تفسیر این آیه کریمه که هرگاه انکار کند امامت امیرالمؤمنین علیه السلام  
 پس از اصحاب آتش است و همیشه در جهنم خواهد بود و عیاشی از حضرت  
 صادق علیه السلام روایت کرده است که دشمنان علی علیه السلام  
 در جهنم خواهند بود و ابدالاً با و هرگز بیرون نخواهند آمد و در تفسیر  
 ذوات بن ابراهیم از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است  
 که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که چون روز قیامت شود  
 منادی ندا کند از آسمان که کجاست علی ابن ابیطالب علیه السلام  
 بر خیزم من بن کونید تو می علی کویم منم پسر عم پیغمبر صلی الله علیه و آله  
 و وصی او و وارث او پس بن کونید راست گفتی و اهل بیست  
 شو آمرزید خدا ترا، شیعه ترا و امان بخشید ترا و ایشانرا از فرشتگان  
 قیامت داخل شوید اینان ترسی بر شما نیست امروز و انا بنما  
 نخواهید شد هرگز و در عل از حضرت امام موسی علیه السلام روایت  
 کرده است که در وقت نماز که این خلق می کنند ایشانرا  
 لعنی میکند گفتند چرا فرمود برای آنکه انکار حق می کنند و تکبیر  
 نمیکنند و را امامست و در معانی الاخبار بسند معتبر روایت کرده است  
 که حضرت صادق علیه السلام گفت بجز آن که در میان دین حق  
 و ولایت اهل بیت را بخش میان خود و میان اهل بیته که گفتند  
 تو باش و ولایت و امامت اهل بیت علیهم السلام از دین است  
 به چند نسل تحفه صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام

و نه من کا صحیح دیگر فرمود که هر که مخالفت شما کند و از ریمان ولایت  
 بر رود و از وزیراری بجوید هر چند از فضل علی علیه السلام و ماطنه  
 و در عتاب الاعمال از آنحضرت روایت کرده است که حق تعالی  
 علی علیه السلام را نشانه میان خود و خلقش قرار داده است و بغیر او  
 نشانی نیست هر که متابعت او کند مومن است و هر که انکار او کند  
 کافر است و هر که شک کند و راو مشرک است و اینست از آنحضرت  
 روایت کرده است که انکار امیرالمومنین علیه السلام گفتن جمیع هر که در  
 زمین است خدا همه را عذاب کند و داخل جهنم کند و اینست در احوال  
 از حضرت کاظم علیه السلام روایت کرده است که هر که شک کند  
 در معرفت امام علیه السلام هر زمان شخصی او لغت او کافر شده است  
 بجمیع آنچه خدا فرستاده است و در کتاب اختصاص از حضرت صادق  
 علیه السلام روایت کرده است که آئمه بعد از پیغمبر ما و از پنج پسر  
 که ملک بایشان سخن میگوید هر که یکی از ایشان را کم کند باز یاد کند از دین خدا  
 بر می رود و بهره از ولایت ما ندارد و در تقرب المعارف  
 روایت کرده است که از او کرده حضرت علی بن الحسین علیه السلام  
 از آنحضرت و رخلوت پر سید که برابر تو حق خدمتی هست مرا خبر ده  
 از حال ابو بکر و عمر حضرت فرمود هر دو کافر بودند و هر که ایشان را  
 دوست دارد کافر است و اینست روایت کرده است که ابو حمزه ثمالی از آنحضرت  
 از حال ابو بکر و عمر سوال کرد فرمود که کافرانند و هر که ولایت ایشان

اشته باشد کافراست و در این باب احادیث بسیار هست  
در کتب حدیث متفرق است و اکثر در کتاب بخاری و کورست  
اما اصحاب کبار از شیعه امامیه که کنا بان کبیره کرده باشند و بی بویه  
و ه باشند خلافت میان علمای امامیه که ایشان مخلص در جهنم نخوا  
ند شفاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله و آئینه هدی الهی بکثر ایشان  
ن خواهد شد پانچ گذشت و اما آنکه بیا بعضی از ایشان ممکن است  
اخل جهنم شوند و شفاعت بایشان ملحق نکند و بیا آنکه بفضل خدا هیچ یک  
اخل جهنم نمی شوند و عقاب ایشان یاور نیاست یا در وقت  
رون یاور قبر یا در محشر احادیث در این باب اختلاف و ابهام  
سیار دارد و گویا سبب اختلاف ابهام آنست که شیعه جرات  
ار تحاب کبار و معاصی نه نمایند و معتزله از اهل سنت را اعتقاد آ  
اصحاب کبار مخلص خواهند بود و احادیث و اخبار بر فتنین  
زل بسیار است چنانکه ابن بابویه حسن و الصحیح از حضرت کاظم علیه السلام  
رویه است که مخلص در جهنم نخواهند بود و احدی مگر اهل کفر و انکار و اهل  
شرک و کسی که اجتناب از کنا بان کبیره کرده باشند از مومنان او را  
ز کنا بان صغیره سوال نمی کنند حق تعالی می فرماید اگر اجتناب کنید از کنا  
پنج نمی کرده اند شمار از ان تکفیر میکنم و می آمرزیم کنا بان شمارا و ا  
ن کنم شمارا و در مدخل منزل نیکوئی گرامی را وی گفت یا بن رسول الله  
علی الله علیه و آله پس شفاعت از برای که لازم و واجب میشود از مومنان



فرمود کہ خبر داد مرا پر ہم از پدرافش از علی علیہ السلام کہ گفت شنیدم  
 از رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ کہ نیت شفاعت من مگر برای اہل کبار  
 از امت من اما چکو کاران پس برایشان راہ اعتراضی نیت و احتیاج  
 شفاعت ندارند راوی ہی گفت چکو نہ شفاعت از برای اہل کبار می باشد  
 و حال آنکہ حق تعالی میفرماید وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَىٰ اِیْنی شفاعت نمی کنند  
 شفاعت کنندگان مگر برای کسی کہ پسندیدہ باشد و کسی کہ مرکب کبار  
 میشود پسندیدہ نیت حضرت فرمود پنج مومنی نیت کہ از کتاب کنا  
 بکنند مگر آنکہ می آید اورا این فعل و پشیمان میشود از ان و حضرت رسول  
 صلی اللہ علیہ وآلہ فرمود کہ بس است پشیمانی از برای تو بہ و فرمود  
 کہ ہر کہ شاہد کند اورا حسنہ او و از رزقہ کند اورا کناہ او پس مومن است  
 پس کسی کہ پشیمان نشود از کناہی کہ مرکب آن میکرد پس او مومن نیست  
 و از برای او شفاعت واجب نیست و ظالم بر نفس خود خواهد بود و حق  
 میفرماید کہ نیت در قیامت ظالمان را دوستی و نہ شفیعہ کہ سخن او را شنود  
 و اطاعت او کنند راوی ہی گفت یا ابن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ کچہ  
 مومن نیت کسی کہ پشیمان نشود بکناہی کہ مرکب آن کرد و حضرت فرمود  
 زیرا کہ ہر کہ مرکب شود بکیرہ از کناہان را و دانند بعلم یقین کہ اورا وعید  
 عقاب کردہ اند البتہ پشیمان می شود و برانچہ کردہ است و ہر گاہ پشیمان  
 شود تائب خواهد بود و مستحق شفاعت خواهد کرد و ہر گاہ نادانم بران  
 بہا شد مصر خواهد بود و مصر آمرزیدہ نمی شود برائی آنکہ مومن نیت باور نکند

عقوبت کنایه را که مرکب شده است و اگر ایمان بعقوبت می‌باشد  
 البته پشیمان می‌شود و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود کبیره نیت با استغفار  
 و صغیره نیت با اصرار و اما آنکه خدا فرموده است *وَلَا تَشْفَعُونَ*  
*إِلَّا لِمَنْ أَنْصَحَ* یعنی شفاعت نمی‌کنند مگر برای کسی که خدا دین او را پسندیده  
 باشد و دین اقرار بهر است بر سنات و سیئات یعنی در دین اخل است  
 و کسی که خدا دین او را پسندیده باشد البته پشیمان می‌شود و بر آنچه مرکب  
 شده از گناهان چون می‌داند عاقبت آنرا در قیامت و در تفسیر امام  
 حسن عسکری علیه السلام مذکور است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که *وَلَا*  
*عَلَى حَسَنَةِ* است که بآن ضرر نمیکند چیزی از سیئات هر چند بزرگ باشد  
 مگر آنچه با هوش میرسد از تظہیر از گناهان به منتهای دنیا و بعضی از عذاب  
 در آخرت تا آنکه نجات یابد از آن شفاعت موالی طہرین او و ولایت  
 و محبت ائمه اعلیٰ علیہ السلام و مخالفت آنحضرت سیه است که نتوانند  
 بآن هیچ چیز مگر آنکه منفع میشوند در دنیا بسبب ملاحظاتی خود با نعمت  
 و رحمت و فراخی روزی و چون وارد آخرت میشوند بغیر عذاب چیری از  
 برای ایشان نخواهد بود پس فرمود کسی که انکار ولایت و امامت علی  
 کند چشم خود را می‌بندد و هرگز نخواهد دید مگر در وقتی که از برای زیارتی  
 حسرت او منزل او را در بهشت با و می‌نمایند که اگر تو من می بودی مولا  
 علی علیه السلام می‌داشتی جای تو در اینجا می بود و کسی که ولایت علی علیه السلام  
 و اقرار با امامت او داشته باشد و بیزار می‌گردد از دشمنان او و انقیاد

نماید و وستان اور آتش را چشم خود نخواهد دید مگر در وقتی که جای  
 اورا در جہنم باومی نمایند و میگویند اگر شیعه و موالی علی علیه السلام  
 بنودی جای تو اینجا می بود مگر آنکه اگر گناه بسیار کرده باشد اورا در جہنم  
 عذاب کنند آنقدر که از کثافت گناه پاک شود مثل آنکه آدم چرکین بد  
 خور اورا در حمام از چرک پاک کند پس بشاعت موالی و امامان خود از جہنم  
 بدر آید پس حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ فرمود کہ از خدا بترسید ای گروه  
 شیعه و بدانید کہ ہمیشہ از شرافت نیشود ہر چند بسبب قبایح اعمال  
 شما ویر بدست شما آید پس سعی کنید بطاعات و عبادات و زیاد  
 در نفست و درجات ہمیشہ کفایت آید داخل جہنم میشود احدی از مہمانان  
 و مہمان علی علیہ السلام فرمود کسی کہ چرکین کرده باشد نفس خود را بہ نجاست  
 محمد صلی اللہ علیہ وآلہ و علی علیہ السلام و مرتکب محرمات شدہ باشد و ستم  
 بر مردان مومن و زنان مومنہ کرده باشد و مخالفت کردہ باشد  
 شرایی را کہ برای او مقرر کردہ باشند باید در روز قیامت کثیف و چرک  
 آلودہ و نجس پس گویند با محمد و علی صلوات اللہ علیہما کہ تو چرکین و نجس و  
 صلاحیت رفاقت نیکان و معاونت جوریان و مصاحبت ملائکہ مقربان  
 نداری مگر آنکہ ترا پاک کنند ازین کثافات پس اورا داخل در طہ شدہ بالای  
 جہنم کنند و بعضی از گناہان اورا عذاب میکنند و بعضی از ایشان ہستند  
 کہ در محرابی شدہ یعنی از شداید ایشان میرسد بسبب بعضی از گناہان  
 ایشان پس آنکہ او بعضی از بزرگزدگان شیعیان خود را میفرستند کہ بر تو

ومی باید ایشانرا از مردم چنانچه مرغ دانه را بر می چنید و داخل هشت  
 میگرداند و بعضی که کنا بان ایشان کمتر است پس پاک می کنند ایشانرا  
 بشداید و نوایب که از پاهای ایشان بر سر ایشان میرسد با تمهاتی  
 که در دنیا بدنه های ایشان میرسد تا آنکه او را در قبر گذارند ظاهر و مظهر  
 و بعضی هستند که نزدیک مرگ ایشان میشود و کناجی برایشان نماند است  
 جاتکندن را برایشان سخت میکنند تا کفاره ایشان باشد و اگر کناجی  
 نماند بولتی که بعد از مرگ برایشان برسد کفاره میشود و اگر باز نماند بشداید  
 عذبات قیامت و اگر بیشتر و عظیم تر باشد و رطبۃ الاعلاهی جنیم عذاب  
 میکنند و ایشان از سائر مجدان ماعذاب ایشان شدید تر است و  
 کنا بان شان عظیم تر است و این جماعت را شیعه نامی نامند موجب  
 می نامند و دوست و دوستان ما و دشمن دشمنان ما میگویند و نسبت  
 مگر کسی که پیروی و مشافعت ماکند و متابعت آثار ما می نماید و اقتدا کند  
 با ما در اعمال ما و این بابویه و غیر او از حضرت امام رضا علیه السلام  
 روایت کرده اند که فرمود که بخدا سو کنید که دو تایی شمارا در جهنم نخواهند  
 دید بخدا سو کنید که یکی را نخواهند دید روای پر سید که این در کجای آن  
 هست فرمود در سوره رحمن که میفرماید لَا یَسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ سِکْرَ الْإِنْسِ  
 و لکن آن یعنی سوال کرده نمی شود از کنا بان او از شما شیعیان آدمی  
 و پیوستنی را وی گفت که بنکم در مصیبت ما نیست حضرت فرمود بخدا سو کنید  
 که بر دشمنان اذاحت و اگر نباشد باید عقاب خدا از همه خلق بر طرف شود

و کلینی بسند موثق از میر روایت کرده است که گفت نجابت  
حضرت صادق علیه السلام رفتم فرمود اصحاب توبه حال دارند گفتیم ما خبر  
سینان به ترمیم از یهود و نصاری و مجوس بت پرستان حضرت تکیه نمود  
بود چون این را گفتیم درست نشست و فرمود چه گفتی من اعاده کردم فرمود  
بخدا سو کند و وفای شما داخل جہنم میشوند و الله که یکی نیز داخل نشود شاید اهل این آیه  
که مضمونش این است چه میشود ما را چرا نمی بینیم مردانی چند را که ایشانرا از آثار  
و بدترین مردم می شناسیم پس فرمود که سینان شمارا در جہنم طلب می کنند  
یکی از شمارا در اینجا نمی یابند و این مضمون را کلینی و دیگران بسند های بسیار  
روایت کرده اند و فرات بن ابراهیم روایت کرده است از حضرت  
صادق علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود یا علی علیه السلام  
تو در قیامت بنور من متوسل می شوی و من بنور خدا و فرزندان تو بنور تو  
و شیعیان تو بنور درست پس یکی نخواهند بود شمارا بغیر از بهشت پس بنور  
بهشت شوی و باز ناخن و در منازل خود قرار گیرید حق تعالی وحی کند مسوی مالک  
که بخشا و ربای جہنم را تا نظر کنند و دوستان بن مسوی آنچه تفصیل داده ام  
ایشانرا بر دشمنان ایشان پس بکشایند و ربای جہنم را و شما مشرف شوید  
بر ایشان چون اهل جہنم شمیم بهشت را ببینند کوفتای مالک یا طمع و از  
از برای که خدا تخفیف و عذاب را از مایوسی می بایم مالک گوید خدا  
وحی کرد مسوی من که و ربای جہنم را بکشایم تا نظر کنند اهل بهشت مسوی شما  
پس سر بالا کنند و ایشان را بشناسند یکی از اهل جہنم یکی از اهل بهشت را بکشند

که آیا تو کرسنه بودی و من ترا سیر کردم و دیگری بدیگری گوید که آیا تو عریا  
 بنمودی و من ترا جامه دادم باز دیگری را خطاب کند که آیا تو نمی ترسیدی  
 و ترا پناه دادم و دیگری بدیگری گوید که آیا سر ترا من پنهان نمیکردم و پختن  
 هر که از ایشان حتی بر یکی از اهل بهشت داشته باشد یا و نماید و او تصدیق نماید  
 پس همه گویند بآنها که عذر کنما بان ما را از خدا بطبیعی که شما پنجشنبه پس آنها  
 دعا کنند و خدا اینها را بچشند و داخل بهشت شوند پس ایشان را در بهشت  
 ملاست کنند و ایشان را چینیان گویند پس ایشان گویند بآنها که شما  
 ایشان را گردن زد که شما دعا کردید و خدا ما را از عذاب خود نجات داد پس دعا  
 کنند که این نام را از ما بر و ارد و در بهشت جایی بآید بر ایشان دعا کنند  
 حق تعالی بادی را امر کند که بر دامن اهل بهشت بوزد و آن نام را فرو  
 کند و ادای در بهشت از برای ایشان قرار کند حسین بن سعید در کتاب  
 بسند صحیح از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت سوال کردم  
 از حضرت صادق علیه السلام از چینی فرمود که پدرم سکفت که از چشم بیرون  
 می آید پس ایشان را می آورند بسوی چشمه بنزد دروازه بهشت که آنرا علی بن ابی  
 میگویند پس از آب آن چشمه برایشان می ریزند پس بروشی که گیاه می رود  
 گوشت پوست موی ایشان می روید و بسند صحیح دیگر روایت کرده است  
 از عمر بن ابان که گفت از حضرت صادق علیه السلام سوال کردم  
 از حال کسی که داخل جنیم می شود پس احد امیر یون می آید و روز و او را در بهشت  
 می کنند حضرت فرمود اگر خواهی ترا خبر دهم با آنچه پدرم در این باب می گفت

می فرمود که مردی چند بار بیرون می آورد از جهنم بعد از آنکه زغال سوخته  
 شده باشند پس می برد ایشان را بسوی نهری نرور و از ده بهشت که آنرا حیوان  
 میگویند و از آن آب برایشان می ریزند پس کوشته ها و مویها و خونهای  
 ایشان می رود و الا یضربند موثق از حضرت باقر علیه السلام  
 روایت کرده است که جماعتی را می سوزانند و را تفت تا وقتی که مانند  
 زغال میشوند شفاعت ایشان را در می یابند پس می برد ایشان را بسوی نهری  
 که از عرق اهل بهشت بیرون می آید پس غسل می کنند و ران پس می رود  
 کوشته های ایشان خونهای ایشان بر طرقت می شود و از ایشان گرفت  
 و اثر سوختگی آتش داخل بهشت میشوند پس در بهشت ایشان را چنین میگویند  
 پس همه صد بلند می کنند که خداوند از ما بر و این نام را پس از ایشان  
 برداشته میشود پس حضرت فرمود که دشمنان علی علیه السلام همیشه و چندی  
 خواهند بود و ایشان را شفاعت در نخواهد یافت و بسند معتبر و کثیر از حمران  
 روایت کرده اند که گفت بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم که سینه  
 میگویند تعجب نمی کنند از جماعتی که دعوی می کنند که خدا جماعتی را از آتش  
 بدر خواهد آورد و ایشان را با دوستان خدا از اصحاب بهشت خواهد کرد و  
 حضرت فرمود که آیا نمی خوانند قول حق تعالی را وَ مِنْ دُونِهِمَا جَنَّاتٍ  
 در بهشت جنتی است تر از جنتی می باشد و در جهنم آتشی است تر از آتشی می باشد  
 آنها با دوستان خدا و یک مسکن خواهند بود و بخدا سو کنند که میان بهشت  
 و دوزخ نیز منزلتی می باشد و من نمی توانم از ترس مخالفان سخن بگویم

وقتی کہ تمام علیہ السلام ظاہر می‌شود پیش از کفار ابتدا بسنیان خواهد کرد  
 یا علمای ایشان و ایشان را خواهد کشت و در مجمع البیان نیز مضمون  
 اول این حدیث را از آنحضرت روایت کرده است و ایضا  
 در کتاب زہد بسند صحیح از ابن ابی انان روایت کرده است  
 کہ امام علیہ السلام در باب جنمیان گفت کہ داخل جنم می‌شوند  
 بکناہان خود و بیرون می‌آیند بعفو خدا و بسند صحیح از حضرت امام محمد با  
 علیہ السلام روایت کرده است کہ آنہر کسی کہ از جنم بیرون می‌آید  
 مرویت کہ او را ہمام میگویند و در جنم عمری ندا خواهد کرد خدا را کہ  
 یَلْحَقَانُ بِاَلْمَنَانُ مولف گوید کہ این جماعت کہ در این احادیث معتبرہ  
 وارد شدہ است کہ از جنم بیرون می‌روند و داخل بہشت می‌شوند  
 محتمل است کہ فساد شیعہ در اینہا داخل ہووہ باشند و ممکن است  
 کہ مخصوص تضعیفین ہووہ باشد و ابن بابویہ روایت کرده است و آنچه  
 حضرت امام رضا علیہ السلام از برای مامون نوشتہ است از محض  
 اسلام مذکور است کہ خدا داخل جنم نمی‌کند مومنی را و حال آنکہ او را  
 وعدہ بہشت کردہ است و بیرون نمی‌کند از جنم کافری را و طال آنکہ  
 او را وعید آتش فرمودہ است و مخلد بودن و دران و کناہکاران  
 اہل توحید داخل آتش میشوند و بیرون می‌آیند از ان و شفاعت از برای  
 ایشان جائز است و در خصال و حدیث اعش از حضرت صادق  
 نیز این را روایت کردہ است و ایضا در کتاب فضائل شیعہ



از حضرت صادق علیہ السلام روایت کرده است کہ با شعیبان  
 خود فرمود کہ خانہ ہای شما از برای شما بہشت است و قبر ہای شما از برای  
 شما بہشت است و از برای بہشت خلق شدن اید و باز گشت شما بسوی  
 بہشت خواہد بود و بسند معتبر دیگر از آنحضرت روایت کردہ بہت  
 کہ فرمود کہ ہر وی شمارا دوست میدار و دینید اند کہ چہ سکوئید  
 و اعتقاد ہای شمارانی و اندو خدا اورا داخل بہشت می کند و ہر وی  
 شمارا دشمن میدار و دینید اند چہ میکویید و چہ اعتقاد دارید و خدا اورا  
 داخل جہنم میکند و عیاشی از ابن ابی عفیفور روایت کردہ اند  
 کہ گفت بخدمت حضرت صادق علیہ السلام عرض کردم کہ من  
 اختلاط میکنم با مردم و بسیار میشو و تعجب من از کہ وہی چند کہ ولایت  
 شما دارند و ولایت ابو بکر و عمر دارند و ایشانرا امانت و راستی  
 و وفایت و از کہ وہی چند کہ ولایت شما دارند و آن امامت  
 در است کوی و وفادارند پس حضرت درست نشست و رہن  
 اور و مانند غضنا کہ پس فرمود کہ دینی نیست برای کسی کہ عبادت  
 کند خدا را با ولایت امام جابری کہ از جانب خدا نپاشد امامت او  
 و عتابی و غضبی نیست برای کسی کہ عبادت خدا کند با ولایت امام عادل  
 کہ از جانب خدا منصوب باشد گفتیم آہنہارا دینی نیست و اینہارا عتابی  
 نیست فرمود بلی مگر شنیدہ قول حق تعالی را اللہ ولی الذین امنوا  
 یخْرِجُہُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ اِلَی السُّورِ و فرمود یعنی خدا دوست

- و یا در آنها است که ایمان آورده اند بیرون می آورده ایشان را  
از تاریکیهای گنایان بسوی نور توبه و آمرزش از برای آنکه اختیار  
کرده اند ولایت هر امام عادل را که از جانب خدا منصوب باشد  
و فرموده است وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاءُ لَهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ  
مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ یعنی آنها که کافر شدند و دوستان  
ایشان پشیوایان باطل اند بیرون می برند ایشان را از نور بسوی ظلمت  
و تاریکی با حضرت فرمود یعنی ایشان بر نور اسلام بودند چون اختیار  
کردند ولایت هر امام ظالمی را که از جانب خدا نیست بیرون رفتند  
بسبب ولایت ایشان از نور اسلام بسوی ظلمات کفر پس خدا  
واجب گردانید از برای ایشان آتش جهنم را با کافران پس ایشان  
اصحاب نار اند و همیشه در جهنم خواهند بود و اَلَيْسَ أَكْفَرًا  
صحیح از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که حق تعالی  
فرموده است که البته عذاب میکنم هر عیتی را و اسلام که اعتقاد  
کند بولایت هر امام جا بری که از جانب خدا نیست هر چند آن را  
در اعمل خود نیکو کار و پرهیزگار باشد و البته عفو میکنم از هر عیتی در اسلام  
که اعتقاد کند بولایت هر امام عادل را که از جانب خدا باشد  
هر چند آن عیت و نفس خود مستکار و بدکار باشد و اَلَيْسَ أَكْفَرًا  
صادق علیه السلام روایت کرده است که بدستی که خدا شرم  
نیکند از آنکه عذاب کند امتی را که اعتقاد کنند بامامی که از جانب خدا

هر چند در اعمال خود نیکو کار و پرستیز کار باشند و بد رستی که خدا البته شرم میکند  
 از آنکه عذاب کند امتی را که اعتقاد کنند با ما می که از جانب خدا باشد  
 هر چند در اعمال خود بد کردار و ستم کار باشند و در عیون اخبار الرضا  
 بسند معتبر از آن حضرت روایت کرده است که رسول خدا صلی الله  
 علیه و آله فرمود چون روز قیامت شود ما متولی حساب شیعیان  
 خود خواهیم بود و هر کس مظلمه او میان او و خدا باشد حکم میکنم و ران و خدا  
 اجابت مایکند و هر کس مظلمه او را در میان او و مردم باشد بخشش می کنم  
 از آنها و می بخشند با و هر که مظلمه او میان او و ما باشد ما سزاوارتریم  
 بآنکه عفو کنیم و در کذریم و الیث از آن حضرت روایت کرده است  
 که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله علی علیه السلام گفت بشارت ده  
 شیعیان خود را که منم شیعی ایشان در روز قیامت در وقتی که نفع کنند  
 در آن وقت مکر شفاعت من و در مجالس شیخ میفند و شیخ طوسی  
 روایت شده است از حضرت سید الشهدا علیه السلام که رسول خدا  
 صلی الله علیه و آله فرموده دست از موت ما اهل بیت بردارید  
 که هر که در قیامت خدا را ملاقات کند و ما را دوست دارد و اهل بیت  
 شود شفاعت ما بحق آن خداوند یک جانم بدست قدرت اوست که  
 نفع نمی بخشند بنده را اعمال او مکر بشناختن حق ما و شیخ طوسی در مجالس  
 روایت کرده است از حضرت امام علی نقی علیه السلام که رسول  
 صلی الله علیه و آله گفت یا علی خدا آمرزید ترا و شیعیان ترا و دشمنان

شیعیان ترا و دوستان و دوستان شیعیان ترا و اوصیای  
از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا  
صلی الله علیه و آله فرموده است که خدای عزوجل میفرماید که هر که ایما  
آورده این پیغمبری من و بولی من را و داخل بهشت کنم با هر عملی که او  
باشد و در مجالس بلند معتبر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است  
که نمی خور و آتش کسی را که اعتقاد بدین حق داشته باشد و اوصیای  
از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که وصف  
نمیکند بنده این امر را یعنی امامت ائمه علیهم السلام را که طعمه آتش  
گردد و آوی گشت که در میان ایشان کسی هست که گناهان بسیار میکند  
حضرت فرمود هرگاه چنین باشد خدا مبتلا میکند و در بدنش از علقها و اگر  
این کفاره گناهانش نشد روزی او را تنگ میکند و اگر این کفاره گناهان  
نشد جاگزدن را بر او سخت میکند تا آنکه چون بقیامت آید گناهی نباشد  
او را و داخل بهشت شود و همچنین بندگان معتبر از حضرت صادق  
علیه السلام روایت کرده است که مومن دو مومن اول مومنی که وفای  
کرده است از برای خدا بشرطهای که بر او شرط کرده است و اعمال  
ایمانی را همه بجا آورده است چنانکه فرموده است رَجُلٌ صَدَقَ قَوْلًا مَّا  
اللَّهُ عَلَيْهِ و با و نمیرسد احوال دنیا و احوال آخرت او در آخرت  
با پیغمبران و صدیقان و شهدا و صلحا خواهد بود و نیکو رفیقانند ایشان را  
او و او در آخرت شفاعت میکند دیگران را و اجتناب شفاعت دیگر

نذر و دویم مومنی است که پای او می لغزد و مرکب کنایان می شود  
 پس او مانند گیاه ضعیف است که از زمین روید گاهی کج شود گاهی راست  
 ایستد و بهر طرف که باد او را بکشد اندک بکشد و آنست که احوال دنیا  
 و احوال آخرت باو میرسد و محتاج است بشفاعت و عاقبت او  
 بخیر است و عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است  
 که فرمود چه مانع است شمارا از آنکه گواهی دهید از برای کسی که بدین  
 تشیع ببرد که او از اهل بیست است بذریعۀ حق تعالی می فرماید  
 که بر من لازم است که نجات دهم مومنان را و شیخ مفید در مجالس  
 از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که روزی  
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله در سفر سوار بود ناگاه فرو و آمد  
 پنج سجدۀ کرد چون سوار شد بعضی از صحابه از سبب آن سوال کردند  
 فرمود جبرئیل علیه السلام نازل شد و مرا بشارت داد که علی علیه السلام  
 در بیست خواهد بود سجدۀ کردم برای شکر حق تعالی چون سروداشتم  
 گفت فاطمه علیها السلام در بیست خواهد بود باز سجدۀ کردم از برای  
 الهی چون سر برداشتم گفت حسن و حسین علیهما السلام بهترین جوانانند  
 باز سجدۀ کردم چون سر برداشتم گفت هر که ایشان را دوست دارد  
 در بیست خواهد بود پس سجدۀ کردم چون سر برداشتم گفت هر کس دوست  
 دارد کسی را که ایشان را دوست دارد در بیست خواهد بود باز سجدۀ کردم  
 و از بشارت المصطفی روایت کرده است از حذیفه بن منصور که گفت

و رخصت حضرت صادق علیه السلام بودم که مردی داخل شد  
 و گفت فدای تو شوم من برادری دارم که تقصیر نمیکند و محبت شما  
 و تعظیم شما مگر آنکه شراب میخورد حضرت فرمود که عظیم است اینکه دوست  
 برای خمال باشد ولیکن ترا خبر میدهم کسی که بدتر ازین است و او آن  
 کسی است که نصب عداوت ماکند و صفت ترین مومنان حال آنکه  
 در میان ایشان پستی نمی باشد شفاعت او را قبول میکنند در وقت  
 گس اگر اهل آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه و دریاهای هفتگانه  
 شفاعت کنند و حق تبارک و تعالی ایشان را قبول نکند و آن برادری که گفتی  
 از دنیا بیرون نمی رود تا تو به کنده یا مبتلا کنده خدا او را بجای او ردش  
 که باعث جبط خطاهای او شود و تا آنکه چون خدا را ملاقات کند گناهی  
 بر او نباشد بدستی که شیعیان ما براه راست اند و در خیر اند و پدرم  
 بسیار میگفت که دوست دارد و دوست آل محمد را هر چند بد کردار باشد  
 و دشمن دارد و دشمن آل محمد را هر چند روز بار و زه باشد و شبها بیاد  
 بایستد و ایضا از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است  
 که حق تعالی مبعوث خواهد کرد شیعیان مرا و روز قیامت از قبرهای  
 ایشان با هر گناهی و عیبی که داشته باشند و روی ایشان و رخسار  
 باشد مانند ماه شب چهارده و خوفهای ایشان ساکن گردد و دیده باشد  
 و عیبهای ایشان پوشیده شده باشد و امن و امان بایشان داده  
 باشند و مردم ترسند و ایشان نترسند و مردم اندوهناک باشند و ایشان

اند و چنانک نباشند و محسور شوند سواره بر ناقه بائی که بالهای آنها  
 از طلا و رنشان باشد و نرم باشد بی آنکه تعلیم کرده باشند و که و نهایی  
 از یاقوت سرخ باشد نرم تر از حریر از برای کرامتی که نزوح حق تعالی  
 دارند و بر وایت و یکر حابه های سفید پوشیده مانند شیر و نعلها از طلا  
 و رپا داشته باشند که بند آنها از مروارید باشد که درخشد و آن ناله ها  
 از نور باشند و چهار آنها طلا باشد مکمل مدبر و یاقوت و تیج بادشاهی  
 و اکیلی که است بر سر داشته باشند لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ  
 عَلَيْهِ سَلَامٌ و شیخ کشی و در رجال روایت کرده است  
 از عبید الله بن زراره که گفت رفتم بخدمت حضرت صادق علیه السلام  
 و گفتم خدای تو شوم شخصی دوست میدار و بنی امیه را آیا با ایشان محسور  
 خواهد شد فرمود بلی گفتم مردی شمار او دوست میدار و آیا با شما خواهد بود  
 فرمود بلی گفتم هر چند زنا کند و هر چند دزدی کند بسر شما راهم و بلی و اینها  
 روایت کرده است عمر بن ابیاس که گفت داخل شدم بر ابو بکر خضری  
 در وقت جان کردن گفت این وقت وقتی نیست که کسی در مرغ  
 بگوید که اهی می دهم بر جعفر بن محمد که من از دشمنانم می فرمود که نمیکند  
 آتش جهنم کسی را که در وقت مردن اعتقاد بولایت ما داشته باشد  
 و بر وایت و یکر گفت از آن حضرت شنیدم که گفت داخل جهنم نشود  
 احدی از شما و ازین باب احادیث بسیار است اما احادیث  
 بسیار دیگر معارض این احادیث هست که دلالت میکنند بر وقوع

عذاب بر مومنان فی الجمله چنانچه بعضی گذشت و این بابویه شیخ طوسی  
 بسند صحیح و معتبر از جابر روایت کرده اند که حضرت امام محمد باقر علیه السلام  
 فرمود ای جابر آیا گفتا میکنی کسی که دعوی تشیع میکند بهین که قائل باشد  
 به محبت ما اهل بیت<sup>۱</sup> و الله که نیت شیعه ماکر کسی که بر سر نیز از مساحت  
 و اطاعت او بکند آبی جابر نمی شناخته اند پیشتر شیعه مارا مکر توابع  
 و فروتنی و خشوع و بسیاری یاد خدا و کثرت روزه و نماز و نیکی پدر و مادر  
 و تعهد نمودن احوال مسایکان از فقر و سساکین و قرضداران و یتیمان و راست  
 گوئی حدیث و تلاوت قرآن و زبان مکره داشتن از سخن مردم مکر نیکی  
 و ایمان خویشان قبیله خود باشند و بر سر چیز پس جابر گفت یا ابن رسول الله صلی  
 علیه و آله احدی از شیعه را باین عنفات نمی بینم حضرت فرمود ای جابر  
 پراهِ بای باطل مرو مکر همین بس است مرو را که بگوید دوست میدارم  
 علی علیه السلام را و او را امام میدانم اگر بگوید من دوست میدارم حضرت  
 رسول صلی الله علیه و آله را و حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله  
 بهتر است از علی علیه السلام علی رسول صلی الله علیه و آله را بجا نیارود و بیعت  
 ست او کند آن محبت با و فائده نخواهد بخشید پس از خدا برسد و عمل کنید  
 از برای تحصیل ثوابها که نزد خداست میان خدا و میان احدی از خلق او  
 خویشی نیست محبوب ترین بندگانش موی خدا و کرامی ترین ایشان  
 بر خدا کسی است که بر مغیرها تر باشد از برای خدا و عمل کند و تر باشد بخت  
 بخدا سو کند که تقرب نمی توان حبست موی خدا مکر بطاعت او با برات



بیزاری از آتش نمیت و ما را بر خدا حجتی نیست هر که مطیع خداست  
 او ولی است و هر که عاصی خداست دشمن است و بولایت ما  
 نمی توان رسید مگر به پیروی و عمل و در خصال از حضرت صادق  
 علیه السلام روایت کرده است که نمیت شیعه جعفر مگر کسی که عقیق  
 باشد شکم او و فرج او از حرام و شدید باشد اجتهاد و سعی او و طاعت  
 و عمل را خالص گرداند از برای خالق خود و امید ثواب و خوف  
 از عقاب او داشته باشد اگر چنین جماعتی را به بنی امیه شیعه جعفر  
 و شیخ مفید و ارشاد و شیخ طوسی در مجالس روایت کرده است  
 که حضرت امیر المومنین علیه السلام در شب ماهی از مسجد بیرون آمدند  
 و متوجه قبرستان شد جماعتی با آنحضرت ملحق شدند ایستاد و از ایشان  
 پرسد که شما کیستید گفتند ما شیعیان تو ایم یا امیر المومنین علیه السلام  
 پس از روی تنفس قطر کرد و در روی ایشان فرمود چرا نمی بینیم  
 بر شما سیاهی شیعه را گفتند سیاهی شیعه چیست فرمود زرد رویان  
 از بیداری شب کور و شان از بیاری که یخ خم شده پشته های  
 ایشان از بیاری ایستادن و رعایت و شکمهای ایشان فروخته  
 از بیاری روزه لبهای ایشان خشکیده از بیاری غایب غایبان  
 بر روی ایشان نشسته و از حضرت باقر علیه السلام منقول است که نمیت  
 شیعه مگر کسی که اطاعت خدا کند و ابن ادریس و سران نیز از حضرت  
 صادق علیه السلام روایت کرده است که نمیت از شیعه ما

کسی که بزبان دعوی تشیع کند و مخالفت کند مارا در اعمال و آثار ما  
 و لیکن شیعه ماکسی است که موافقت کند با ما بزبان و دل و متابعت  
 کند آثار ما را و عمل با اعمال ما نماید اینها یند شیعیان ما و در کافی بسند  
 صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است و در تفسیر قول  
 قول حق تعالی وَمَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا یعنی هر که  
 حکمت باو داده شود پس باو داده شده است خیر بسیاری حضرت  
 فرمود حکمت شناختن امام است و اجتناب کباری که وعیدتش  
 جهنم بر آنها کرده است و ایضا بسند حسن از محمد بن حکم روایت  
 کرده است که گفت از حضرت کاظم علیه السلام پرسیدم که کنا بان کبیره  
 آیا آدمی را از ایمان در میرسد حضرت فرمود که بلی کنا بان کمتر از کبیره  
 نیز از ایمان در می برد حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که در گفتن  
 و روقتی که زنا میکند مومن نیست و زود و روقتی که زوی میکند مومن نیست  
 و ایضا بسند صحیح از عبد الله بن سنان روایت کرده است  
 که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم که مردی متکبر کبیره از  
 کبار میشود وی میرد آیا او را از اسلام بیرون می برد اگر او را  
 عذاب کنند عذابش مثل عذاب مشرکان و بت پرستان ابدی خواهد  
 یا عذابش را مدتی و انقطاعی خواهد بود حضرت فرمود که هر که متکبر  
 شود کبیره از کبار را و آثار احوال و اند بیرون می برد او را از اسلام  
 و عذاب میکند آنرا شد بدترین عذابها و اگر معتدب باشد بگویند آن گناه

که کرده است حرام است و بزنان حال بیرون آوردن ایمان بیرون  
 می برد و از اسلام بیرون نمی برد و عذابش میبک تر از عذاب آن  
 اول خواهد بود و البتہ اینست معتبر از حضرت صادق علیه السلام  
 روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که خصلت  
 که در هر که باشد او منافق است هر چند روزه و نماز کند و دعای  
 اسلام کند کسی که چون او را بر امری امین کنند چنانست کند و چون سخن  
 گوید و روغ گوید و چون وعده کند خلف و وعده کند و بدانکه احادیث و روایات  
 صفات شیعہ و صفات مومن بسیار است و همچنین در باب معاصی که او  
 را از اسلام بیرون می برد اخبار بسیار است و در این اختلافات  
 و ابهامات مصالح بسیار هست و از جمله آنها آنست که ارباب شهوات  
 مغرور و نکر و نذاریات و احادیث رجاء پیوسته متر و در میان بحث  
 و رجاء بوده باشند که اعظم صفات اهل ایمان نیست و رجایی غالب  
 منتفی میشود با عتزار و امین کردن از عذاب الهی و اینان جمله کفایان  
 کبیره است و خوف غالب نیز خوب نیست و منتفی میشود بنا میسند  
 از رحمت خداوند کریم و آن نیز کفایان کبیره است پس میشود ایمان بین  
 که طیب نفوس و قلوب جمیع خلق اند و وای هر و را بدست تو و او اند  
 اگر بر من اعتزاز متلا شوی باید و واکنی مرض خود را بآیات خوف و بائکه  
 پر و ر و کار تو فرموده است مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ یعنی چه چیز  
 غافل گردانید و مغرور ساخت ترا به پروردگار کریم تو که ترا خلق کرده و تقدیر

امور تو کرده و به بهترین صورتهای تصور کرده و آینده است و هیچ  
 حال از منت او خالی نبوده و تفکر کنی در آیات و اخبار که متضمن  
 تهدید و وعید و عقوبت با حق شدید است و اگر اعتماد بر شفاعت  
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و آله و ائمه هدی علیهم السلام که شفاعت در روز قیامت  
 میکنند تفکر کن که اگر باعث ایمانی میگرد و چرا آن شفاعت و شبها و روزها  
 از خوف حق تعالی سیریز و اندر پیوسته آه جان سوز از سببه حقیقت  
 و یقین بر میگشاید و اندر نهرها از آب دیده حق بین بر رخسار مبارک  
 جاری میگردد و آینده اند و **ایضا شفاعت** شروع ایمان است  
 و ایمان فرع یقین است و یقین از کبریت احمر نمایاب تر است اینها  
 چه میدانی که ایمان ناقص بوساوس شیطانی بر طرف نخواهد شد و طاعتات  
 و عبادات الهی حصار باینکه برای حفظ ایمان از بوساوس شیطان غرض  
 کرده اند و جوهر عقائد ایمانی را در صندوق سینه و حقه دل تو گذاشته اند  
 و قرائن و ترک کبائر و جفایا و قفلهای آن صندوق و حقه اند و فعل و افعال  
 و کسب اخلاق حسنه و ترک مکروهات و از اهل اخلاق و نیمه پاسبانان  
 آن صندوق اند و در ایمان که شیطان است و کسین تو نشسته است  
 که اگر رخنه بیاید خود را بدرون سینه رساند و آنچه تواند از جوهر حقائق  
 ایمانی برباید یا آتش شک و شبهه همه را باطل گرداند و تو یک یک  
 از پاسبانان را بدینگونه که اینها غرضت و قفلهای دور بند بار می کشای  
 که شفاعت شیطان مرا کافی است و بخواب غفلت رفته هست شهباز

و لذات نمایند که دیده و دساوس شناس را در سینه خود جاودانه و ملائکه  
رحمت را که جایبان دین اند از خود رها نموده و شب و روز آن دروا  
ایمان و یقین مشغول به یون ایمان و اخ و خشن خس و خاشاک شبها  
شیطان اند و در وقت جان کندن شیاطین عدیده نیز با ایشان میگرد  
و وقتی خبر میشوی و از خواب غفلت وستی چالت و ضلالت بیدار میشوی  
میکروی که تمام مایه ایمان اعمال صالحه را باخته باشی و راه توبه بسد و  
شده باشد و ملائکه غلاظ و شد و بر سر استاده باشند و هر چند  
رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلَّی اَعْمَلُ صَالِحًا کُفِی فَاَمَدَه نَکُنْد و شعاعی تو همه خصمان تو باشند  
و آرزوهای باطل تو همه بر طرقت شده باشد و از عو و باطل بغیر خیران  
ابدی شمره داشته باشی تَقُوْذِ بِاللّٰهِ مِنْ ذٰلِكَ وَهُوَ الْخَسْرَانُ الْمُبِیْنُ  
پس چه میدانی که این ایمان ناقص بعد از ارتکاب انواع معاصی از برای  
باقی خواهد ماند حضرت صادق علیه السلام فرموده است که حق تعالی  
از جمعی از صالحین و اکابر دین نقل کرده است که ایشان استغاثه  
میکرده اند و در راه حق تعالی رُبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوْبَنَا بَعْدَ اِذْ هَدَيْتَنَا  
ای پروردگار ما میل مده و لهای ما را بسوی باطل بعد از آن که ما را  
هدایت کرده حضرت فرمود این را برای این می گفتند که میدانستند  
که بعضی و لهای بعد از هدایت میل به باطل می کنند و انصاف آیات و  
اخباری که دلالت میکند بر آنکه مومن یا شیعه بهیچنم نمی روند چگونه با آنها  
مزور میشوند و حال آنکه شیعه و مومن و محب معانی بسیار و آرد چنانکه

بعد ازین انشاء الله بیان خواهد شد چه سیدانی که در آن احادیث  
 بجهت معنی وارو شده است آن معانی در تو حاصل نیست یا نیست و اینها که وحشت  
 و زبانه کاری آخرت منحصراً در عذاب و عقوبت است حرمان از اطمینان  
 خاتمه الهی و درجات عالیله غیر متناهی و مهوری از قرب رهنمای جنای  
 سبحانی بس است از برای حسرت ابدی و ماتم حیوانات و مرافع  
 بهشت چریدن بس نیست از برای اهتمام در طاعات و ترک منہیات  
 و اگر خوف بر تو غالب باشد اگر خوفی است که ترا باعث بر عمل میشود  
 و زاجرا از مناهای میکرو و آن بهترین احوال است و اگر خوفی است  
 که مورت سوی ظن بخت متعالی و کرم او کرده و آو می راند و دعا  
 و عمل است کرده اند از جمله کنایان کبیره است و اگر چنین حالتی ترا  
 عرض کرده در آیات رحمت و احادیث رجاء تفکر نماید و در وقت  
 اختصار و نزو یک بان غلبه رجاء بر خوف بهتر است **فصل نهم**  
 در بیان معانی ایمان و اسلام و کفر و ارتداد است و احکام آنها  
 بدانکه خلاف است در معانی ایمان و اجزای آن و مشهور میان  
 متکلمین آنست که ایمان در لغت بمعنی تصدیق و باور و اشتقاق است  
 و در حقیقت شرعی آن خلاف کرده اند و خلاصه سخن درین باب آنست  
 که ایمان یا از افعال قلب است و بس یا از افعال جوارح است  
 و بس یا از هر دو است **اول** که اقوال معتقد تنها باشد منسوب  
 اشاعه است و جمعی کثیر از شیعه انیمیه و خواجہ نصیر صبیح از

در بیان معنی ایمان و اسلام  
 و کفر و ارتداد است و احکام آنها

در کتاب فصول باین تأمل شده است لیکن در مانی تصدیق خلاف کرده اند اصحاب ما گفته اند که علم است و اشاعره گفته اند بشتن نیست بر آنچه معلوم شود از خبر و ادون مخبر و آن امر کسبی است که ثابت می شود با اختیار تصدیق کننده و لهذا ثواب بر آن مترتب میشود و بختلات علم و معرفت که گاه است بی اختیار و کسب حاصل می شود و مانند بدیهیات و بعضی در توضیح این سخن گفته اند که تصدیق آنست که با اختیار خود نسبت دهی صدق را بخبر و مبنده پس اگر آن علم و ردول بینه بی اختیار تصدیق نخواهد بود و هر چند معرفت باشد و بطلان این سخن ظاهر است و بر اصحاب این مذهب لازم می آید که اکثر کفار که علم بحقیقت رسول الله صلی الله علیه و آله داشتند و انکار میکردند بحسب ظاهر مومن باشند و این مخالف اجماع و آیات بسیار است چنانکه در وصف کفار گفته است پس چون آمد مسوی ایشان آیات ما بینا کنند انکار کردند و گفتند این جا دوستی بود پس فرموده است وَجَدُوا إِلَٰهًا وَسَيَقُولُ النَّاسُ لَهُمْ إِنَّهُ كَارِهُونَ و آنهارا و حال آنکه یقین کرده بود بان نفسهای ایشان الصینا فرموده پس چون آمد مسوی ایشان آنچه را میدانستند کافر شدند بان پس یا باید تصدیق قلبی مشروط باشد بعدم انکار بدون تقیه و ضرورت چنانکه مشروط است بآنکه فعلی از و صادر نگردد که موجب کفر او باشد مانند انداختن مصحف در تاف و رات و اسفال آن چنانکه دانستی یا آنکه

گویم را و از تصدیق آنست که باور و او و وین خود قرار دهد و غلام  
 بر اظہار آن باشد و غیر حالت ضرورت و اگر دوم باشد که نقل جواب  
 تنها باشد یا تلفظ بشما و تین تنها است و آن مذہب کرامیہ است  
 از سنیان کہ میگویند ہر کہ شہادتین را بگوید او مومن است ہر چند  
 در اول بخار کند و ولادت بر بطلان این مذہب میکند اجماع امامیہ  
 و قول حق تعالی کہ گفتند اعراب کہ ما ایمان آورده ایم بگوید محمد صلی  
 علیہ وآلہ کہ ایمان نیاورده اید و لیکن بگویند مسلمان شدو ایم و ہنوز  
 داخل نشدہ است ایمان و رہای شما یا آوجہ افعال جوارح است  
 از طاعت واجبہ و سجدہ ہمہ و این مذہب خوارج است علیہم لعنہ  
 و تھامی عبد الجبار و بعضی از معتزلہ نیز قائل شدہ اند یا عبارت از جمیع  
 افعال جوارح از واجبات و ترک محرمات و این مذہب بانی  
 جہانمی و ابی ہاشمہ و اگر شیعہ کہ اصرار است و اگر سمریہ شد  
 کہ افعال فلوب و جوارح ہر دو باشد پس یہ عبارت است از  
 اعتقادات و عبادات و جمیع طاعات جوارح و این قول محدثان  
 و جمعی از عامیہ و بسیاری از احادیث عامہ و خاصہ بر این روش کہند  
 و از بعضی از آیات کہ در صفات مومنان وارد شدہ است نیز  
 مستفاد میشود و ایشان میگویند ایمان تصدیق بدل است و اقوال  
 بزبان و عمل و عشاء و جوارح و بر خصوص این مضمون احادیث بسیار  
 وارد شدہ است و شیخ مفید رحمہ اللہ باین قائل شدہ است و عبارت



از اعتقاد بدل و اقرار بزبان این مذہب خواہ نصیر علیہ الرحمۃ است  
 در تجرید پس درین باب ہفت مذہب است و سہ مذہب است کہ علمای  
 امامیہ باہنہ قائل شدہ اند و بعضی از آیات و اخبار و دلالت بر اول  
 میکنند و بعضی بر ششم و بعضی بر ہفتم و بعضی دلالت بر بعضی از مذہب دیگر  
 نیز میکنند جمع میان آہنہایی از چند وجہ می توان کرد **اول** آنکہ قائل شوم  
 بآنکہ ایمان را در لسان شرع ہر چند معنی اطلاق می کنند اول عقائد حقہ است  
 با ترک کبار و فعل فرائض کہ ترک آہنہا داخل کنایان کبیرہ است مانند  
 نماز و زکوٰۃ و روزہ و حج و جہاد و امثال اینہا و این معنی از بسیاری  
 از اخبار صحیحہ و معتبرہ ظاہر میشود **دوم** آنکہ عقائد حقہ با فعل جمیع واجبات  
 و ترک جمیع محرمات و این نیز از بعضی اخبار ظاہر میشود **سوم** یقین بقائد  
 حقہ بروجہ کمال با فعل واجبات و سنن نبویہ و ترک محرمات مکررات **چہارم**  
 محض عقائد ضروریہ با عدم انکار آہنہا یا اقرار باہنہا با عدم تقیہ چنانکہ  
 سابقاً مذکور شد و اکثر احادیث و دلالت بر معنی **اول** میکنند چنانچہ  
 از حضرت امام رضا علیہ السلام منقول است کہ اصحاب کبار  
 نہ مومن اند نہ کافر بلکہ محل شفاعت اند و مسلمان اند و وراحا و بیٹ بسیار  
 وارد شدہ است کہ تارک الصلوٰۃ کافر است و مانع الزکوٰۃ کافر است  
 و تارک حج کافر است و زانی و روفت زنا مومن نیست و شارب الخمر  
 و روفت شراب خوردن مومن نیست و زور و روفت و زور محض نیست  
 و آنکہ روح ایمان در وقت ارتکاب بزنا و زوری از او مفارقت

میکند و چون فارغ شود یا توبه کند یا دعوی میکنند و توبه که بر این ایمان مرتب  
 میشود عدم استحقاق نکلت و امانت و عقوبت و عذاب است  
 و روینا و آخرت زیرا که کسی اجتناب کند از کبائر که بان صغیره او کفر و مفتور است  
 بر نفس قرآن دوم عماد حق است باصل جمیع واجبات و ترک جمیع محرمات  
 چنانکه در بسیاری از احادیث سلب ایمان شده است از جمعی که ترک  
 غیر کبیره باشند از کبائر بان یا تارک غیر ذریعته باشند از واجبات و توبه این ایمان  
 ملحق شدن بمقربان و مشربا بمدیقان است باقصاء مشوبات و رفع جوارح  
 سوم عماد حق است بایقین بر وجه کمال و فعل واجبات و مستحبات  
 و ترک جمیع محرمات و مکروهات و اقصاء بصفاست حسنه و تمهید  
 نفس از اخلاق ذمیه چنانکه در اخبار صفات مومن و صفات حیان  
 و آیات سوره مومنان و غیر آن وارد شده است و این ایمان  
 مخصوص انبیاء و اوصیاء علیهم السلام است چنانکه در اخبار بسیار تفسیر مومن  
 و مومنین بیه المومنین علیه السلام و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم شده است  
 و در تفسیر قول حق تعالی وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُ هُوَ بِاللَّهِ اَلَا وَهُمْ مُشْرِكُونَ  
 یعنی ایمان نمی آورند اکثر ایشان بخدا که آنکه ایشان شرک اند احادیث  
 بسیار وارد شده است که جمیع معانی خدا بلکه اعتماد بر غیر خدای مدعی  
 داخل است درین شرک حتی اعتماد کردن در حفظ عدد و رکعات نماز  
 برکردن ایندن انکشترا از انکشت با نکشت و توبه این ایمان آنهاست  
 که از برای انبیاء و اوصیاء علیهم السلام وارد شده است از درجات کمال

قرب نزدیکی الجلال و شفاعت کبری و الهامات حق تعالی و مرتبتی  
 که عقل از ادراک آنها قاصر است چهار مرتبه عمده است بدو ن  
 اعمال مطلقا و ثمره که بران تترتب می شود و در دنیا امان یافتن است  
 از جان و مال و عرض از گشته شدن و اخذ اموال و اسیر شدن و امانت  
 و ندلت مگر آنکه فعلی از او صادر شود که مستحق کشتن یا شکنجه کردن  
 یا حد یا تعزیر گردد و در آخرت آنکه اعمالش صحیح باشد فی الجمله کو بدرجه  
 قبول نرسد و او را از عذاب نجات دهد که مستحق ثواب نباشد یا مستحق تشا  
 باشد فی الجمله اما مستحق درجات عالیه نباشد و مخلد در جهنم نباشد و بنا بر  
 یک قول مطلقا داخل جهنم نشود و کو در برزخ و قیامت عتوبت یابد و  
 وارد شود بنا بر اختلاف قولین اما البته مخلد در جهنم نباشد و مستحق عفو  
 و شفاعت باشد در قیامت و اکثر متکلمین امامیه ایمان را بر این معنی  
 اطلاق می کنند یا با قوارط ظاهری یا بشبه ط عدم انکار از روی عناد  
 چنانچه دانستی در ضمن نقل اقوال و بر هر تقدیر مشروط است بآنکه فعلی که  
 موجب ارتداد باشد از او صادر نشود چنانچه مذکور شد و در کفری  
 که متقابل این ایمان است داخل اند جمیع فرق از باب مذاهب باطله  
 از کفار و مشرکین و منافقان و سنیان و سایر فروع شیعه از زیدیه  
 و قتیبه و واقفیه و کیسانیه و نادوسیه و هر که غیر شیعه اشنا عشریست  
 زیرا که ایشان مخلد در جهنم اند چنانکه سابقا مذکور شد پنجم  
 آنست که حکم بشهادتین بحد و انکار امری که ضروری دین اسلام باشد

ظاهر نکند و فعلی که مستلزم استخفاف بدین اسلام باشد از او صاف در نشو  
 و کور دل اعتقاد بآنانند اشتباه باشد و هر چند اعتقاد به هدایت علیهم السلام باشد  
 و اظهار آن هم نکند و عمره این ایمان بنا بر مشهور آنست که خون و مالش  
 محفوظ باشد و اورا نکاح توان کرد و مستحق میراث از مسلمانان باشد  
 و سایر احکام ظاهر و مسلمانان بر او جاری باشد نباید مشهور اما در آخرت  
 هیچ بهره ندارد و هیچ عمل از اعمال او مقبول نیست مثل سایر کفار است  
 بلکه از بعضی از آنها بدتر است و منافقان نیز درین ایمان داخل اند  
 و باین وجه جمع میان تمام آیات و اخبار می تواند شد و در هر مقام  
 مناسب آن مقام هر یکی از آن معانی محمول خواهد شد وجه دوم  
 آنست که ایمان عبارت از اصل عقائد حق باشد اما مشروط باعمال  
 و باین وجه جمع میان بعضی از آیات و اخبار می تواند شد اما بدون  
 انضمام باوجه اول چندان فائده نمی بخشد و وجه سوم آنست که  
 ایمان محض عقائد حق باشد و آنچه در اخبار وارد شده است که دلالت  
 بر دخول اعمال و ترک کفرهای و اخلاق میکند محمول بر کمال ایمان باشد  
 و مراتب کمال ایمان بسیار است و آیات و اخبار مختلفه محمول  
 بر آن مراتب است و اکثر علمای امامیه باین وجه میان آیات  
 و اخبار جمع کرده اند و این وجه اگر چه نزدیک است بوجه اول  
 اما محمل بر وجه اول انسب الیقین است و وجه چهارم آنست که گوئیم که ایمان  
 اصل اعتقادات است و اعتقاد و ایمان در نزد می باشد و باعمال

و طاعات کامل سیکرد و تا بر مرتبه یقین میرسد و یقین نیز مراتب بسیار می دارد  
و هر مرتبه از مراتب ایمان و یقین لازمی چند و شواهد بسیار از اعمال  
و عبادات دارد مثل آنکه شخصی در خانه نشسته باشد طفلی بیاید و بگوید که شیری  
متوجه است و باین خانه می آید البته اندک خونی در نفس او بهم میرسد  
اما چندان اعتماد نمی کند اگر بگری بیاید و همین سخن را بگوید اعتقادش  
بشتر میشود و حذر او بیشتر میشود و هر چند خیر باشد بیشتر میرسد و قرائن  
بشتر ظاهر میشود و خوف و هراس او بیشتر می شود و تند برود فتح او بیشتر  
بر می آید تا آنکه بحدی میرسد که شیر را از دور می بیند و در این وقت  
بی تابانه بر می چید و سیکر نزد بلکه از بام های بلند خود را بر زیر می اندازد و بچین  
و در مراتب ایماں ثواب و عقاب هر چند ایمانش کامل تر میشود تشوش  
با جوریکه موجب ثواب است و حذرش از اموریکه موجب عقاب است  
زیاده سیکرد و پس معلوم شد که اعمال ثواب و آثار ایمان اند چنانکه  
از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حضرت رسول صلی الله  
علیه و آله فرمود که ایمان یار استن خود و آرزوهای درست نمی شود  
ایمان آنست که خالص صفات شود در ول و اعمال تصدیق آن کند  
و کواهی بصول آن در ول بدو بدو آنکه چنانکه حیات بدن آدمی قلب حیات ایمانی  
و روحانی نیز قلب است چنانچه بنیای شنوائی ظاهری آدمی چشم و گوش سراسر بنیای  
و شنوائی روحانی آدمی چشم و گوش دل است و کسی که حیات ایمانی  
دارد و مرده است و از مرده بدتر است چنانچه حق تعالی در شان

کاوان فرموده است که ایشان مردماند و زنده نیستند و فرموده است  
 و رحن ایشان که گراختد و لا لاتد و کوراند پس نمی بیند و تعقل نمی کند  
 چیزی را و فرموده است که دیده بای سرایشان کوریت و لیکن دیده بای  
 و لهای کورینه ای ایشان است کور است و این سبب آنست که  
 که حیات عبارت از امریت که منشأ علم و قدرت باشد و آثار بر آن  
 مترتب شود و حیات ظاهری منشأ علوم محسوسه میشود که در دور و نزدیک  
 و نیای فانی بکار او می آید و حیاتی که بعلم و معرفت حاصل میشود با جلال  
 باقی است و آثارش منوی است و موجب معرفت و قرب الهی است  
 و چشم و گوش و لر ایکشاید و الیهات ربانی که من جانش میرسد  
 و اشیارا بنور خدای می بیند که **الْمُؤْمِنُ يَنْظُرُ نُبُورِ اللَّهِ** **إِنْ سَفِي**  
**ذَلِكَ لَا يَأْتِ لِلتَّوَسُّعِينَ** و پیوسته با ملائکه ربانی مجاز است و در میان  
 مقربان حق تنهایی ممتاز است این بن نبیره خانه است که روزی با او  
 از قوی و شاعر و چون چراغ ایمان در دل افروخته شود نورش از  
 جمیع روزنها ساطع میگردد و هر چند آن چراغ افروخته تر و پر نورتر میشود  
 انوار و آثارش از درها و روزنها بیشتر ظاهر میگردد و بدانکه قلب را  
 بر دو معنی اطلاق می کنند یکی شکل عنوبری که در پهلوی چپ است و دیگری  
 بر نفس ناطقه انسانی و بدانکه حیات بدن آدمی بروح حیوانی است  
 و روح حیوانی بنجار لطیف است که حاطش خونت و منبش قلب است  
 و از قلب بدماغ متعبا بعد میشود و از آنجا بواسطه عروق به جمیع اعضا

و جوارح سرایت میکنند نفس را ملقه چون کلمات و استعدادات و ترقیات  
آن موقوف بر بدن و آلات آنست و باین جهت با آنکه از عالم قدس است  
تعلقی باین بدن کثیف بهم میرساند و اولاً بجزیی که باعث حیات بدن است  
و فشار و اوراکات جزئی است که روح حیوانی است تعلق نیکیر و چون  
منع آن قلب است بقلب زیاده از اعضای دیگر علاقه دارد و لهذا تغییر از  
نفس در اکثر آیات و اجبار بقلب واقع شده است و مدار صلاح و فساد  
بدن بر قلب باین معنی است و هر صفتی که در نفس حاصل میشود از علوم و سائر  
کلمات باین بدن و جمیع اعضا و جوارح سرایت میکنند و چنانکه آن صفت  
در نفس کاملتر میشود اثرش در بدن ظاهر میشود چنانکه روح بدنی هر چند ماده اش  
و قلب صنوبری بیشتر بهم میرسد قوت آن در اعضا و جوارح بیشتر ظاهر میشود  
بند چشمه که نهرا از آن جدا کرده باشند هر چند آب در چشمه بیشتر بهم میرسد نهرا  
معمورتر می باشد و نهراهای بسیار از دل صنوبری بجمیع بدن جاری میگردد  
و جداول بیشتر از دل روحانی بر توحی مشاعر بدنی روان میشود و مقام حقیقی  
و خشنده روزی های جسمانی و روحانی در خور قابلیت احتیاج هر یک  
بر آنها قسمت میفرماید و این هر دو چشمه از دریای فیض نامتناهی پیوسته  
جاریست اما بنده را ضرور است که بتوفیق الهی موانع جریان را از این نهرا  
زایل کرد و اندر خس و خاشاک مواد فاسده جسمانی را که از اخلاط بدنی بهم میرسد  
کل و لای شبهات شیطانی و شبهات نفسانی را از سر راه آنها زایل کند و  
تا آن دو عین الحیات جسمانی و روحانی بر وفق مدعا بتائید حق تعالی جاری شود

چنانکہ از رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ منقول است کہ در آدمی بارہ کوشش است  
 کہ ہر گاہ آن سالم و صحیح باشد سائر بدن صحیح است و ہر گاہ آن بیمار  
 و فاسد باشد سائر بدن بیمار و فاسد است و آن دل آدمی است  
 و بر وایت دیگر فرمود کہ ہر گاہ دل پاکیزہ است جمیع بدن پاکیزہ است  
 و ہر گاہ دل نجس است تمام بدن نجس است و از حضرت باقر  
 علیہ السلام منقول است کہ وہا برسہ قسم اند یکدل سرگون است بیچ  
 چیز و ران جانیکند و آن دل کاؤ دست و یکدل آفت کہ خیر و شر  
 ہر دو و ران در می آید بر یک کہ قوی تر است بر دل غالب میگردد  
 و یکدل ہست کہ گشا و است و و ران چراغی از انوار الہی و شن است  
 کہ پیوستہ نور از ان ساطع است و ہرگز نورش بر طرقت نمی شود  
 و آن دل مومن است و از حضرت امام جعفر صادق علیہ السلام منقول  
 کہ منزلہ قلب از بدن آدمی بمنزلہ امام است نسبت بسائر خلق یعنی  
 کہ جمیع اعضا و جوارح بدن لشکر بای دل اند و ہمہ از جانب او متحرک اند  
 و مردم را خبر میدہند از احوال آن و ہرچہ دل ارادہ میکند زبان را  
 قبول میکنند بچنین امام بمنزلہ جان عالم است و باین نحو می بیند او را  
 اطاعت کنند و تابع او باشند و حضرت امام زین العابدین علیہ السلام  
 فرمود کہ بندہ را چہا چشم می باشد و چشم در سر اوست کہ امور دنیا  
 خود را باہنامن بیند و و چشم در دل اوست کہ امور آخرت خود را  
 باہنامی بیند پس بندہ کہ خدایہ را خوب بد و چشم دل او را بینا میکند و



که امور غایبه را با آنها می بیند و عیب های خود را با آنها می داند و اگر کسی  
 شقی و بد عاقبت باشد چشم دشمن کور میشود و حضرت صادق علیه السلام  
 فرمود که دل را دو کوشش هست روح ایمان و ریک کوشش خیرات  
 و طاعات را بیدار و شیطان در کوشش دیگرش بیدار و شبیه با دشمن  
 تلقین می نماید پس هر یک یک دیگر را غالب شد سیل جان میکند و حضرت صادق  
 علیه السلام فرمود که در رم فرمود که هیچ چیز دل را فاسد نمی گرداند مانند  
 گناه بدستی که دل ترکیب گناه میشود تا وقتی که گناه بران غالب میشود  
 و آنرا سرنگون میکند که چیزی در آن قرار نگیرد و اینست از آنحضرت  
 منقول است که حق تعالی بحضرت موسی علیه السلام وحی فرمود که مرا  
 در هیچ حال فراموش کن که ترک یا دامن موجب قساوت و سنگینی دل است  
 و آنحضرت امیرالمومنین علیه السلام منقول است که آب و ید خشک  
 نمی شود مگر بسبب سنگینی دل قساوت قلب نمی باشد مگر بسبب بیاری  
 گناهان و در این باب احادیث بسیار است و این رساله گنجایش  
 زیاده از این ندارد و پس باین تحقیق معلوم شد که اصل ایمان امری است  
 و از اعمال دل است و مراتب مختلفه میدارد و بر هر مرتبه قدری از اعمال  
 و اخلاق حسنه مترتب می شود و اینها آثار آن ایمان و شواهد حصول آن  
 و باین وجه جمع میان جمیع آیات و اخبار می توان نمود و در این مقام  
 بیان چند معنی دیگر ضرور است اول آنکه خلافت است که آیا ایمان  
 قابل زیاده و نقصان است یا نه اکثر متکلمین گفته اند که ایمان عبارت

از یقین بعقاد ایمانی است و آن قابل زیاده و نقصان نیست و بعضی  
این خلالت را خروج خلالت و در معنی ایمان قرار داده اند و گفته اند  
آنها که اعمال را جزو ایمان میدانند معلوم است که بنا بر مذموب  
ایشان بر زیادتی اعمال زیاده و بکمی اعمال کم میشود و آنها که ایمان را  
عماد بحث میدانند میگویند قابل زیاده و نقصان نیست و آیات  
و اخباریکه دلالت بر زیادتی نقصان میکنند تاویل کرده اند که مراد زیاده  
کمال ایمان کمال نقصان آنست و بنا بر تحقیق که سابقا مذکور شد می تواند  
بود که در اصل یقین ایمان زیادتی و نقصان بهر سه چنانکه حق تعالی  
در قصه حضرت ابراهیم علیه السلام گفته است که سوال کرد از حق تعالی  
که پروردگار را بآنها که چگونه زنده میکنی مروه بار حق تعالی فرمود که آیا  
ایمان نداری گفت بکدام دارم ولیکن میخواهم که دل من مطمئن گردد و اینضا  
در وصف مومنان فرموده است که برگاه خوانند و ستودند و پریشان  
آیات ما زیاده میکرد و ایمان ایشان و باز فرموده است زیاده و شد  
ایشان را ایمان با ایمان ایشان و ازین باب دلائل و آیات  
و اخبار بسیار است و اَلَيْسَ معلوم است که ایمان یقین  
امثال بنش یقین رسول خدا صلی الله علیه و آله و آله همی علیهم السلام  
نیت و حضرت امیر المومنین علیه السلام فرموده که که پروردگشود و شود  
یقین من زیاده و نخواهد شد و معلوم است که این معنی مخصوص آنحضرت  
و امثال اوست و آنحضرت اما در مصادیق علیه السلام منقول است

کہ روزی رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ و سلم مسجد نماز صبح میکروند پس نظر کر  
 بسوی جوانی کہ اور احارثہ بن مالک می گفتند وید کہ سرش از بسیاری  
 بخوابی بریز می آید و زکشی زرد شده است و بدنش نحیف گشته  
 و چشمهایش در سرش فرو رفته حضرت از و پرسید کہ بر چه حال صبح  
 کرد و چه حال داری ای حارثہ گفت صبح کردہ ام یا رسول اللہ صلی اللہ  
 علیہ وآلہ با یقین حضرت فرمود کہ بر هر چیزی کہ دعوی می کنند حقیقی و علانی  
 و گواہی است حقیقت یقین تو حقیقت گفت حقیقت یقین من یا رسول  
 اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ این است کہ پیوستہ مرا مخزون و محکم دار و شبها  
 بیدار میدار و در روزهای گرم مرا بروزہ میدار و دل من از دنیا رو  
 گردانیدہ و آنچه در دنیا است مگرد و دل من گردیدہ و یقین من بر مرتبہ  
 رسیدہ است کہ گویا می بینم عرش خدا و ندم را کہ برای حساب نصب  
 کردہ اند و خلایق ہمہ محشور شدہ اند و گویا من در میان ایشانم و گویا  
 می بینم اہل بہشت را کہ منعم می نمایند و بہشت و بر کرسی ہانوشستہ تکیہ  
 کردہ اند و با یکدیگر مصاحبت میکنند و گویا می بینم اہل جہنم را کہ در میان  
 جہنم معذب اند و استعاثہ و فریاد میکنند و گویا ز فر وادایہ جہنم در گوش  
 پس حضرت با صحابہ خود خطاب فرمود این بندہ امیت کہ خدا  
 دل اورا بنور ایمان منور کرد و ایندہ است پس بجائہ خطاب فرمود کہ  
 بر این حالی کہ داری ثابت باش حارثہ گفت یا رسول اللہ صلی اللہ  
 علیہ وآلہ و علان کہ خدا شہادت را روزی من کرد و اند حضرت و علان

بعد از چند روز حضرت او را با جعفر علیه السلام بجا و فرستاد بجانب  
 مکه و بعد از نه نفر او شهید شد و آیات و اخبار که دلالت بر این مطلب میکنند  
 بسیار است **دوم** در بیان اجزای ایمان قلبی است خواه تفسیر  
 در رساله قواعد العقائد گفته است که اصول ایمان نزد شیعه سه چیز است  
 تصدیق بوحانیت خدا و ذات او و تصدیق بعدل و افعال او  
 و تصدیق بپیغمبری پیغمبران علیهم السلام و تصدیق بامامت ائمه معصومین  
 صلوات الله علیهم اجمعین بعد از پیغمبران و ازین کلام ظاهر می شود که  
 تصدیق بضروریات دین اسلام و ایمان معتبر نیست و حال آنکه  
 اجماعی ایشانست که انکار ضروری دین موجب کفر است مگر آنکه  
 آنرا و باخل تصدیق ببنوت و انند زیرا که انکار آن مستلزم انکار  
 بنوت است همچنانکه استخفاف بکعبه و قرآن مجید و امثال آنها را  
 از انجبت کفر میدانند و حق این است که آنچه از ضروریات دین اسلام  
 باشد ایمان بآن واجب است و انکار آن کفر است مگر آنکه کسی باشد  
 که تازه سمان شده باشد و هنوز اطلاع بر ضروریات اسلام بهم نرسیده  
 باشد و شهید ثانی قدس سره فرموده است که معارفی که بآنها ایمان جایی  
 می شود و پنج اصل است **اول** معرفت حق جل و علاست و مراد بآن  
 تصدیق بجا زم ثابت است بآنکه خداوند عالمیان موجود است  
 و ازلی و ابدی است و واجب الوجود با لذات است یعنی وجود  
 مقتضای ذات قدیم اوست بی آنکه محتاج بسببی بوده باشد و آنکه

تقدیر بقدرت نماید بصفات کمالیه نبویه او و سزاه داند او را از آنچه لایق عظمت  
و جلال او نباشد از صفات مخلوقات و ممکنات و در عدد صفات  
کمالیه الهی اختلاف کرده اند خواه فیضیر و ترجیح دهنده است بهشت صفات  
قدرت و علم و حیات و اراده و اوراک و کلام و صدق سرمدی بودن  
و بعضی اوراک و صدق را انداخته اند و بجای آنها سمیع و بصیر بودن را  
اضافه کرده اند و بجای سرمدیت بقا گفته اند و علامه رحمه الله و بسیم  
از کتب کلامیه این گفته است قدرت است و علم و حیات و اراده  
و کرامت و اوراک و ازلی بودن و ابدی بودن و کلام و صدق  
و در تقدیر بعدل و حکمت خداست و عدل آنست که مسلم  
نمی کند و امری علقه قبیح است از او صادر نمی شود و اخلال نمی کند  
بوجوده و باموریکه بر خود واجب گردانیده و حکمت آنست که عقل و عیث  
از او صادر نمی شود و کارهای او همه منوط بحکمت و مصلحت است سوم  
تقدیر بقدرت نبوت محمد صلی الله علیه و آله است و جمیع آنچه آنحضرت  
آورده است تفصیلاً و آنچه معلوم باشد تفصیلاً و اجمالاً و آنچه معلوم  
باشد اجمالاً و گفته است که بعید نیست که تقدیر جمیع آنچه آنحضرت  
آورده است کافی باشد در تحقیق ایمان و اگر مکلف تا ویر باشد  
بر علم آنها تفصیلاً واجب است علم بتفصیل آنچه آورده است از تشریح  
از برای عمل بآن و اما تفصیلاً با آنچه خبر داده است بآن از احوال سبب  
و مساوئ تلکلیف بعبادات و سوال قبر و عذاب آن و مساوئ جسمانی

و حساب و صراط و هیئت و ذوزنح و میزان و پرواز کردن و نماندن  
 اعمال و سایر امور که بتو بتخلوم شده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله  
 خبر داده است بآنها آیا تقدیر بتفصیل آنها معتبر است و تحقیق ایان  
 جمعی از علما تصریح کرده اند بآنکه تقدیر بتفصیل معتبر است و تحقیق ایان  
 پس گفته است نظائر آنست که تقدیر بتفصیل اجالا کافی باشد باین معنی  
 که اگر مکلف اعتقاد کند که هر چه بپذیرد بآن خبر داده است حق است بجهتی  
 که هر وقت نزو او ثابت شود جزئی از جزئیات آنها تفصیلاً تقدیر  
 نماید بآن تفصیلاً موافق است هر چند هنوز بر تفصیل آن جزئیات مطلع نشده  
 باشد و مؤید این است آنکه اکثر مردم در صدر اول و راول حال عالم باین  
 تفصیل نبودند بلکه بعد از آن بتدریج مطلع میشدند بآنکه از اول حال که تقدیر  
 بوجدانیت و رسالت میکردند تا وقتی که بر همه آنها مطلع شوند حکم بایمان  
 ایشان میکردند بلکه حال اکثر مردم در جمیع اعصار این است همچنانکه شاید  
 از احوال مردم پس اگر ایان تفصیل و راول حال معتبر باشد لازم می آید  
 که اکثر اهل ایمان از ایمان بدر روند و این بعید است از حکمت اود تعزیر  
 حکیم علی علم بآنها از کمالات ایمان است و گاه هست که واجب نشود علم بآنها  
 از جهت محافظت احکام شریعت از سیاه و دوری از شبهه های  
 گمراه کننده کان و داخل نکردن انیم و دین و اخل فیت و ران پس باین  
 سبب دیگر است لزوم برانی و جواب آن نه از اینجست که ایمان بحدوث  
 است بران و آیا معتبر است و تحقیق ایان تقدیر بصورت حنوت

رسول صلی الله علیه و آله و طهارت او و آنکه او خاتم پیغمبران است و بعد  
 از او پیغمبری نیست و غیر اینها از احکام پیغمبری و شرایط آن از کلام  
 بعضی از علما ظاهر میشود که معتبر است و در نیت که مقصدین اجمالی کافی باشد  
 مؤلف گوید که اگر چه ظاهرش آنست که در حکم با بیان کسی غیر ایمان  
 باصول خمس تفصیلا و بساثر ما جازیه البنی صلی الله علیه و آله اجمالا کافی باشد و اما  
 شرط است که شکر ضروری از ضروریات دین اسلام نشود و زیرا که کسی که  
 در میان مسلمانان نشو ناکو و باشد نمی شود که بر اینها مطلع نگردد و دیده باشد مثل  
 نماز و روزه ماه رمضان و حج و اگر کسی باشد که در حق او چهل باینها ممکن باشد  
 حکم بکفر او نمی کنند و بعد از اتقای بر او اگر قبول نکند مرتد خواهد بود و چنانچه  
 بعد از این انشاء الله مذکور خواهد شد پس گفته است چهارم تصدیق  
 بذات و امام است بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و این اصل مخصوص  
 زوّه امامیه است و از ضروریات مذہب ایشان است زیرا که مخالفان  
 امامت را از فروع مذہب میدانند نه از اصول و شرط است که تصدیق  
 کنند بانکه ایشان امامانند که هدایت می کنند مردم را بحق و انقیاد ایشان  
 در احوال و توأحی بر همه خلق واجب است زیرا که غرض از حکم باباست  
 ایشان همین است و اما تصدیق بانکه ایشان معصوم اند از گناهان کبیره  
 و صغیره و از صفات ذمیه و آنکه ایشان منحصرا منصوب اند نه باجتناب  
 مردم و آنکه ایشان حافظ شرع حضرت رسول صلی الله علیه و آله اند و عالم  
 اند بآنچه صلاح است و آنست از امور معاش ایشان و معاد ایشان آنکه

علم ایشان از رای و اجتہاد نیست بلکه بعنوان یقین است که اخذ  
کرده اند از کسی که به او خواہش نفس سخن نمی گفت و آنچه می گفت  
وحی الہی بود و ہر امامی از امام سابقین اخذ کرده است بآنستہای  
قدسی کہ ایشان داشتند و بعضی علوم لدنی بود کہ از جانب حق تعالی  
برایشان فائض می شد یا بیحیات دیگر کہ موجب یقین ایشان  
میکرد و دیگر آنکہ در احادیث وارد شدہ است کہ ایشان محدث  
بودند یعنی ملکی با ایشان بود کہ ہر چہ را بآن محتاج می شدند ملک بایشان  
التقا میکرد و در دل ایشان علوم الہی نقش می شد و آنکہ تسبیح عہد سی غایت  
از یکی از ایشان نمی باشد و الا زمین با ایشان فرور و نذر و آنکہ دنیا بہر  
شدن ایشان تمام میشود و زیادہ برایشان نمی باشد و آخر ایشان  
مہدی صاحب الزمان است و او زنده است و چون از جانب  
خدا مرفض شود و ظاہر خواہد شد آیا در تحقق ایمان اعتقاد بجمع این مراتب  
شرط است یا اعتقاد بامامت ایشان و وجوب اطاعت ایشان  
کافی است آن دو وجہ کہ در نبوت گفته در اینجا نیز جاری است  
و می توان ترجیح داد قول اول را بآنکہ آنچہ دلالت بامامت ایشان  
می کند دلالت بر جمیع اینہا میکند خصوصاً عصمت ایشان کہ بمقتل و نقل  
ہر دو ثابت شدہ است و بعید نیست قول دیگر کہ اکتفا کنیم در ایمان  
باعتقاد و امامت و وجوب اطاعت چنانکہ از احادیث ظاہر می شود  
کہ جمعی از راویان کہ در اعصار اکمل علیہم السلام بودند انداز شیعیان



اعتقاد نسبت ایشان نداشته اند بلکه ایشان را علما و فقیهانی که کار می‌نمایند  
 اند چنانکه از رجال کثیری ظاهر میشود و مع ذلک ائمه علیهم السلام  
 حکم باین بلکه عدالت ایشان میکرد و اندوآیا کافی است بهر شخصی را  
 که امامان گذشته را تا امام زمان خود بدانند هر چند امامت باقی  
 ائمه را ندانند ظاهر آنست که کافی باشد و در بسیاری از کتب حدیث  
 و رجال روایات هست که دلالت بر این میکند و وجوب اعتقاد  
 بر او از و امام علیهم السلام نسبت بحجبت که بعد از امامت ائمه  
 بوده باشد مثل مردم زمان غیبت مؤلف گوید که حکم عامی که  
 شیخ زین الدین علیه الرحمة فرموده اند در مسئله اولی اینچنینست  
 زود فیه درست نیست اما آنکه اعتقاد بامامت و وجوب اطاعت  
 کافی است بوجهی است زیرا که بسیاری از صفات ائمه علیهم السلام  
 که از روایات دین شیعه امانیه شده است و بحد ضرورت رسیده است  
 که ائمه علیهم السلام آنرا فرموده اند و این نیز ضروری دین امانیه شده  
 که آنچه ایشان می فرمایند حق است و از جانب خدا و رسول صلی الله  
 علیه و آله میگویند و اگر چنین نباشد امامت هر یک از فاضل دیگری چگونه  
 اثبات می کنند پس چنانکه انکار ضروری دین اسلام متضمن تکذیب رسول  
 صلی الله علیه و آله است و آدمی را از اسلام بیرون می برد و همچنین انکار  
 ضروری دین امانیه مستلزم انکار امامت ائمه الهی است و آدمی را  
 از دین تشیع بر میسر و پس کسی که انکار حلال بودن متعه کند چون از ضرورت

دین شیعه است از دین شیخ برمی رود لهذا واروده است  
 که شیعه با نیت کسی که متعه را حلال نداند و همچنین محبت امام علیهم السلام  
 و آنکه بغیر ایشان امامی نخواهد بود و آنکه حضرت مهدی علیه السلام زنده است  
 و ظاهر خواهد شد و اینکه هیچ عصر خالی از یکی از ایشان نمی باشد و آنکه عالم  
 بهیچ علوم که است بان محتاج اند و امثال اینها معلوم است  
 که ضروری دین شکیسته پس باید که انکار اینها متضمن انکار امامت باشد  
 و اما بعضی از امور که بر علماء و متقین اخبار ظاهر باشد و بر بعضی ظاهر نباشد  
 و بحد ضرورت فرسیده باشد انکار آنها موجب خروج از دین نیست  
 مثل محدث بودن و سخن گفتن ملک با ایشان و نزول ملائکه و روح  
 و رشب قدر بر ایشان و برون جسد ایشان بعد از موت با آسمان و  
 امثال اینها و آنچه فرموده است که از احادیث ظاهر میشود که بعضی از اصحاب  
 آنکه بصیحت ایشان قائل نبوده اند اولاً ممکن است که در آنوقت نه در  
 دین نشده باشند و اینست اگر آنها را میگوید که در باب جماعتی وارد  
 شده است که اجماع صحابه بر خلافت ایشان شده است مثل زراره  
 و ابو بصیر اکثر علماء آنها را تاویل کرده اند و متح در سند بی آنها گردیده  
 و اگر هیچ باشد چون محصور نمیشوند بکن است نتایج از ایشان مناور  
 شده باشد و مقرون بتوبه و عنایت گردیده باشد و اگر آنها را میگوید که در حق  
 غیر امثال این جماعت واروده است ایمان و مدالت ایشان  
 منسحب است . مه عینهم اسلام باینکه و بدو و مراد برای منسحب قرینه

سلوک نیکو میکرده اند و آنچه در باب اعتقاد و ایمان است ایتم بعد گفته اعتقاد  
 فقیر در اینجا تفصیل است بآنکه اگر امام است و از زده امام را یا بعضی از ائمه  
 بعد از مصوم شنیده است یا بسند متواتر باور رسیده است واجب است  
 که اعتقاد کند و الا اعتقاد بآنکه بعد بر او لازم نخواهد بود و در قبر سوال  
 کردن از خاطره بنت اسد رضی الله عنها از امام است امیر المؤمنین  
 علیه السلام محمول بر این است پس فرموده است اصل پنجمر  
 اعتقاد و بیجا و جهانی است و اتفاق کرده اند مسلمانان بر اثبات  
 آن و از ضروریات دین اسلام است و فلاسفه اخبار آن کرده اند  
 و بعد از روحانی قائل شده اند پس از ذکر بعضی از تحقیقات که سابقا  
 مذکور شد گفته است و اما عذاب قبر و آنچه از توابع معاد است که  
 دلائل سمعیه بر آن دلالت کرده از حساب و معراط و میزان قطائر  
 کتب و دوام عقاب کافران و در جهنم و دوام نعمت مومن و بهشت پس  
 شکی نیست در آنکه واجب است تصدیق بآنها اجلا برای آنکه است  
 اتفاق دارند بر آنها و اخبار متواتره بر آنها وارد شده است پس منکر  
 آنها از ایمان بدین روی و اما تصدیق بتفصیل آنها مثل آنکه حساب  
 بچه بخور خواهد بود و صراط بچه صفت خواهد بود و میزان محمول بر حقیقت است  
 یا کنایه از عدالت است یا غیر اینها از تفصیلی که باخبار احادیث  
 پس ظاهر آنست که جهل بآنها محل بیان نمی باشد و همچنین بودن جهنم و در  
 زمین بودن بهشت در بالای آسمان و امثال اینها سنی و در مذهب

اسلام خلافت است یعنی را اعتقاد آنست که اسلام و ایمان  
 هر دو یک معنی دارند و بعضی گفته اند که اسلام اقوال و شبهاتین است  
 یا اعتقاد با آنها و عدم انکار ضروری از شریات و دین اسلام و این  
 در دنیا نفع می بخشد و در آخرت نفع نمی بخشد تا ایمان بجمع عقاید حقه  
 امامیه نیاید و که عمدت آنها اقوال با ماست آنکه اثنا عشر علیهم السلام  
 است و بعضی گفته اند که اظهار کلمتین است که اعتقاد بآن هم نداشته  
 باشد پس منافقان نیز در این داخل اند و احکام ظاهره اسلام  
 برایشان جاری نیز می شود و در اکثر معانی ایمان که سابقا  
 مذکور شد اسلام را اطلاق می کنند حتی بر آن معنی که اعلای مراتب  
 ایمان است اسلام اطلاق می کنند که اسلام بمعنی اقیانوس و جمیع اوامر  
 و نواهی باشد و ثمرات شان آنها است که در معانی ایمان  
 مذکور شد اما هرگاه اسلام را مقابل ایمان اطلاق کنند یکی ازین دو معنی  
 که درین مقام ذکر کردیم مراد است **چهارم خلافت** است  
 و آنکه آیا در ایمان یقین بمعارف ایمانی شرط است یا ظن قوی  
 کافی است و اینست خلافت است و آنکه آیا می باید ایمان  
 بدلیل حاصل شود یا تعلیه و ران جائز است و این دو خلافت  
 نزدیک اند بیکدیگر فظا هر کلام علامه رحمه الله و اکثر علما آنست  
 که بدلیل و برهان می باید حاصل شود بلکه بعضی دعوی اجماع برین  
 کرده اند و استدلال کرده اند بآیات بسیار که دلالت می کند

برهنی از متابعت ظن و معلوم است که اگر شروع در اینها  
داخل نباشد اصول دین داخل است و ایضا در بسیاری  
از آیات مذمت تقلید واقع شده است و ایضا حق تعالی  
فرموده است نیستند مومنان کفر آنها که ایمان آورده اند بخدا و رسوله  
پس ارتباط شک نموده اند و خواجه نصیر علیه الرحمه در فصول کتفا کرده است  
بمعنای ظنی در ایمان و قائلان بکتفا بظن و تقلید استدلال کرده اند  
بلکه در صدر اسلام معارف بنوده است که در اول حال انقادی  
و لائل و برای این برایشان بکنند بلکه در اسلام ایشان بکتفا بانهما  
اسلام و حکم بکتابتین می نموده اند و ایضا لازم می آید که حکم کنیم بکفر  
اکثر مستضعفان از مسلمانان بلکه اکثر عوام که صاحب یقین نیستند  
و بانه که تشکیکی متر لزل می شوند و دور نیست که این جماعت نیز و  
مستضعفین اهل اعراف در چون کلام الله بوده باشند و بعضی گفته  
اند ضرورتی که همه مردم معارف ایمانی را بدلائل تفصیلیه بدانند  
و ترتیب اشکال منطقیه نتوانند کرد و بر وضع شبهات کفار و مخالفان  
قادر باشند بلکه واجب کفائی است که در میان مومنان جمعی باشند  
از علما که رفع و دفع شبهه کفار و مخالفان نتوانند کرد و در ایمان اکثر  
خلق همین سبب است که بدلائل اجمالیه اصول دین را بدانند چنانکه حق تعالی  
در قرآن مجید و لائل وجود و صانع و توحید و سایر اصول دین را این  
انفا فرموده و روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله

از اعرابی پرسیدند که خدا چگونه شناخته و بجه و حل و حل دانسته گفت شکل  
شتر را در راهی که می بینم استلال میکنم که شتری ازین ماه رفته است  
و پی پار که می بینم سید انم که آدمی از اینجا عبور کرده است آیا آسمان  
با این ستار و ماهی روشن و زمین با این دریا و کوه و بادلات نمیکند  
بر خداوند لطیف خیر حضرت فرمود بر شما باد بدین اعرابی و این نزد  
در نهایت قوت است و کسی که رجوع میکند بآثار سلف و اخبار صد  
اسلام میداند که هر که مسلمان میگردد و خدا را تکلیف باطن و عقائد میگردد و ند  
و از برای اثبات نبوت معجزه می نمودند و ایشانرا بطاعات عبادت  
امر میفرمودند و بتدریج ایمان ایشان کامل می شد باستماع آیات  
و استعمال طاعات تا بمرتبه علم الیقین میرسیدند و بدلیل و تدریس  
که ماه تشکیک و تعطیل است ایشانرا نمی بستند و لهذا می بینیم که بعضی از عباد  
و زباده که مارت این علوم ظاهره نموده اند یقین ایشان کامل ترست  
از اکثره یقین علما که اکثر عمر خود را صرف تشکیوک و شبهات کرده اند  
و آثار ایمان و یقین در اعمال آنها ظاهر نیست از ایشان و هر چه  
مهارت ایشان در ان علوم بشیر میشود آثار عموماً در ان خیریت  
و غیران که آیات کرب و دلاست میکنند بر آنکه آنها از لوازم ایمان نبوت  
علم است از ایشان کمتر مشاهد می شود پس معلوم میشود که عمده حقیقی  
نیت در راه تحصیلش آه دیگر است و در بعضی از کتب مربوط تحقیق  
بن معانی بوجه شافی نموده ام و این رساله کجایش ذکر آنها ندارد.

در تحقیق زوال ایمان  
و ثابت ماندن آن

**پنجم** خلافت است در آنکه یمن بعد از آنکه منصف بایمان  
حقیقی و نفس الامر شده باشد آیا ممکن است که کافر شود یا نه اگر متکلمین عامه  
و خاصه را اعتقاد آفت که ممکن است که زائل شود بلکه واقع است  
و نظو اهر بسیاری از آیات دلالت بر آن دارد چنانکه فرموده است آنها  
که ایمان آوردند پس کافر شدند پس زیاده کرد و کفر خود را هرگز قبول نمی‌شود  
توبه ایشان اندک ایمان و ایضا فرموده است ای کوهی  
که ایمان آورده اید اگر اطاعت کنید فریتی را از آنها را که کتاب ایشان  
و داده شده است بر میگرددند شمار بعد از ایمان شما کافران باز فرموده  
إِنَّ الَّذِينَ آتَوْهُ عَلَىٰ أَذْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ  
الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَىٰ لَهُمْ وَبَارَزُوا بِهِمْ أَيُّهَا الَّذِينَ  
آمَنُوا مِنْ بَيْنِ يَدَيْكُمْ عَنْ دِينِهِمْ أَتُوبُونَ وَآيَات  
بسیار است نسبت بسید مرتضیٰ رضی الله عنه و جمعی از متکلمین شیعه و اهل  
که ایمان حقیقی زائل نمی‌تواند شد و اوردادی که از جمعی مسابره میشود که  
از ان است که پیشتر ایمان نداشته اند یا منافق بوده اند یا ایمان  
ایشان محض ظن بوده است و بر تبه یقین نرسیده بود و آیاتی که دلالت  
میکند بر امکان یا وقوع کفر بعد از ایمان حمل کرده اند بر ایمان با نافی ایمان  
قبلی چنانکه حق تعالی در شان بعضی گفته است که ایمان آورده اند بهیمنها  
و ایمان نیاورده است و لها می ایشان احکام خاصه که از برای مرتد  
و انفع شده است از برای کسی است که منصف باشد و ظاهر شرع

بارتداد و دلائی نمی کند بر آنکه نفس الامر مرتد شده است گاه باشد  
 که در اصل کافر بوده باشد و ما بسبب ظاهر با قرار او حکم بایمان او کرده باشیم  
 و بعد از ظهور کفر او حکم بارتداد او بکنیم و ممکن است که در اصل مومن بوده باشد  
 و نزد خدا بر ایمان خود باقی بوده باشد و چون تنگ حرمت شرع  
 کرده است از برای عقوبت او شارع حکم بارتداد او کرده باشد  
 که نویسنده الهیه محفوظ بماند و کسی جرأت برین امر نکند چنین گفته اند جنین  
 از محققین متاخرین از جانب سید مرتضی ربنی اند و این بسیار بعید است  
 و ظواهر آیات و اخبار را بخص این وجه عقیده و استبعاد است بمقتضای  
 نمودن صورتی ندارد و اگر کسی در حصول ایمان نظیر گفتا کند شبیه نیست  
 و اگر آنکه در او اشک ممکن است و اگر محقق را در حصول ایمان شبهه دارند  
 باز ممکن است که یقینی که از بعضی از برای این عقیده و قوانین مسلطه بجهت  
 بطریق شبهات قویه که قدرت بر دفع آنها نداشته باشد را  
 گردود بطریان خدا آن که شک با تدبیر این یقین آید و جنب  
 سید گفته اند که اگر کسی گوید که اگر تسبیح گفته که نزد یقین نمی گنج نیست  
 ممکن است که زوال ایمان بعد از افعال باشد و موجب کفر است  
 مانند سجده است و استحقاق مجرات این قریب گوئیم که سوره نازم  
 امکان صدور این افعال را از کسی که متعنت با یقین مذکور باشد بجهت  
 بالغیر است بر حسب پناهات ممکن باشد پس که در افعال را و نمودن  
 شود و دلیل بر آنست که این یقین شکی نیست بنوعی که در مورد دعوی خود



کاذب بوده و حق آنست که اگر یقین کاملی باشد که مخصوص بتو بان است  
 که بر تہ حق الیقین رسیدہ باشد ہم زوال آن یقین محال است و ہم صدور  
 این افعال از محال است و اگر محین عدم تجویز احتمال یقین باشد باعتبار دلیل  
 کہ بران قائم شدہ باشد زوال آن شبہ و صدور آن افعال مردود و از او  
 ممکن است چنانکہ در احادیث بسیار وارد شدہ است و تفسیر قول حق تعالی  
 مَسْتَقَرًّا وَمُسْتَوْدَعًا کہ ایمان برو قسم است یک قسم مانی است  
 کہ مستقر و ثابت است و کہ ہذا زائل می شود و آن زائل نمی شود و ایمان  
 ہست کہ بویعہ و عاریہ سپردہ اند اگر خدا خواہ تمام میکند و اگر خواہ  
 سلب میکند و کلینی بسند صحیح از حمین بن نعیم روایت کردہ است کہ جبہ  
 حضرت صادق علیہ السلام عرض کردم چہ چنین می تواند بود کہ مرد  
 نزد خدا مومن باشد و ایمان او نزد خدا ثابت باشد پس نقل کند حق تعالی  
 او را از ایمان بسوی کفر حضرت فرمود خدا عادل است و نخواندہ است  
 مردم را مگر بسوی ایمان نہ بسوی کفر و نمی خواند احدیرا بسوی کفر پس کہ  
 ایمان آورد جبہ افس ثابت شد از برای او ایمان نزد خدا نقل نمی فرماید  
 او را خدا ہی عزوجل بعد از ان از ایمان بسوی کفر گفتم پس مردی کا فر  
 می باشد و کفر او نزد خدا ثابت شدہ است آیا او را نقل می فرماید  
 از کفر بسوی ایمان فرمود بد رستی کہ خلق کردہ است حق تعالی  
 ہمہ مردم را بر فطرتی کہ منظور کرد اینست ایشان را بران نمیدانند  
 ایمان بشریعتی را و نہ کفر با کفار شریعت را پس خدا فرستاد رسولان را

که بخوانند مردم را بسوی ایمان با و پس بعضی را خدا هدایت کرد و بعضی را  
خدا هدایت نکرد و مؤلف گوید که گویا مراد بقدرت آنست که قابل  
ایمان و کفر هر دو بودند و حاصل جواب آنست که حق تعالی خلق کرده است  
همه عباد را بر فطرتی که قابل ایمان است و هر چند تفاوت داشته باشد  
قابلیات و استعدادات ایشان و حجت خود را بر همه تمام کرده است  
با رسال رسالت بر این وجه و هیچ کس را در قیامت بر خدا  
حجتی نخواهد بود و احدی از ایشان مجبور نیستند بر کفر یا بتیخت خلقت و نه  
بجست تقصیر و هدایت و اقامت حجت لیکن بعضی سخت هدایت  
خاصه از جانب حق تعالی و فیما بین مطلق گردیده اند و اینها مؤمنان  
او میگردند و بعضی بسوی اختیار و اعمال و احسان خود سختی آن  
هدایت نکرده اند و کافر شده اند و مع ذلک باز مجبور و مجبور  
بر کفر نیستند و این سنی امر بین الامرین است که در اول رساله  
اشاره بآن شد و محتمل است که مراد بآن در فقره آخر حدیث آن  
باشد که پس بعضی بآن هدایت عامه هدایت یافتند و بعضی هدایت  
نیافتند و این بطریق تمکین النسب و سب و معنی اول بسیار اخبار و وفق  
ایضا بسند صحیح از حضرت باقر علیه السلام مایه وقت روایت کرده است  
که آفریده است حق تعالی خلق را برای ایمان که برگز از ایشان  
زائل نمیکرد و آفریده است خلق را از برای کفر که برگز از ایشان  
زائل نمیکرد و خلقی را در میان این دو حالت آفریده است و بعضی

ایشان ایمان را سپرده است اگر خواهد که تمام کند از برای ایشان تمام میکند و اگر خواهد که سلب کند از ایشان سلب میکند و مسند حسن از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که بنده هست که در صبح مومن است و در شام کافر و در شام مومن است و در صبح کافر و گویا هستند که ایمان را با ایشان عاریه داده اند و از ایشان سلب میکنند و ایشان را معارین می نامند و ایضا از عیسی قلی زاده کرده است که گفت من در دولت سرای حضرت صادق نشسته بودم و حضرت موسی علیه السلام کودکی بود و بر او یا خود داشت و با او بازی میکرد و من با حضرت علیه السلام گفتم که ای کودک نمی بینی پدرت با ما چه میکند ما را امر میکند بچیزی بعد از آن بنی میکند ما را از آن امر میکرد که ابوالخطاب را دوست داریم و الحال امر میکند ما را که او را لعنت کنیم و بیزاری جوئیم از او حضرت دوران کودکی فرمود که حق تعالی خلق کرده است خلقی را برای ایمان که هرگز اهل نمی شود و خلقی را از برای کفر که هرگز اهل نمی شود و خلقی را آفریده است و رین میان که عاریه داده است با ایشان ایمان را و ایشان را معارین میگویند هر وقت که خواهد ایمان را از ایشان سلب میکند و ابوالخطاب از آنها بود که ایمان را با عاریه داده بودند عیسی گفت چون بنده هست حضرت صادق علیه السلام رنتم آن سوال و جواب را بنده هست آنحضرت عرض کرد م فرمود

او چشمه علم نبوت و پیغمبری است و بسند دیگر از حضرت صادق  
 علیه السلام روایت کرده است که حق تعالی مجبور گردانیده است  
 او صیای پیغمبران را بر پیغمبری ایشان پس هرگز مرتد نمی شوند و برنگرد  
 و مجبور گردانیده است او صیای پیغمبران را بر وصایت ایشان پس  
 هرگز مرتد نمی شوند و مجبور گردانیده است بعضی از مومنان را بر ایمان  
 پس هرگز مرتد نمی شوند و بعضی از ایشان را ایمان بجا نیست و او است  
 اگر دعا و اخراج در دعا بکنند بر ایمان خود خواهند مرد و بسند دیگر  
 روایت کرده است که آنحضرت فرمود بدوستی که حسرت بابت  
 دین و ایمان و عذاب را می کسی است که منتفع نشود بآنچه دیده و  
 دانسته است و عمل نکند بعلم خود و بیقینای دین خود و نداند قدر و ثواب  
 و نفع و ضرر آنرا پس بدینچه چیزی می توان دانست که که بجات خوابیدن  
 ازین جماعت که دعوی تشیع میکنند فرمود که هر که کرد ارشاد موافق باشد  
 با گفتار پس او گواهی داده شده است از برای او به بجات هر که گفت  
 به قول او موافق نباشد دین او عاری است و با و بجات است پیروان  
 و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی خلق کرده است و بهای مومنان  
 پیماید بر ایمان چون حق تعالی خواهد که بگوید آنچه دران پنهان است  
 از ایمان ظاهر و نامی که خواند میریزد بران باران ملکوت را و تخم نموده  
 دران میکار و در راجعت بکنند آن بود بقان آن پروردگار بستان  
 و روایت دیگر فرمود که دل آدمی مضطرب می باشد و زبان سینه

و خجرت او تا آنکه ایمان بران بسته شود و در آن وقت قرار میگردد  
 و از ترلزل و اضطراب بیرون می آید چنانچه حق تعالی فرموده است  
 وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ وَوَرَقَاتِ اٰهْلِ بَيْتِ  
 چنین است یعنی هر که ایمان بیاورد و بخدا ساکن میگردد و دل او از شک  
 و شبهه و اضطراب مؤلف گوید که در احادیث بسیار این معنایین  
 وارد شده است و در ادعیه کثیره استغافه از زوال ایمان بمثل  
 غُفِرَ لَكَ مَا تَدْرُسُ است و حق آنست که اگر ایمان بر تبه یقین کامل  
 و عین الیقین برسد زوالش محجب عادت ممتنع است اما بلوغش  
 باین حد نادر است و آن مخصوص انبیاء و اوصیاء و اکمل مومنان است  
 چنانکه از احادیث سابقه معلوم شد اما بلوغش باین حد بسیار نادر است  
 و تکلیف عامه خلق بآن حرج است بلکه از قبیل تکلیف بحال است  
 و ظاهرش آنست که در ایمان اکثر خلق ظن قوی که نفس بآن مطمئن گردد  
 کافی باشد و زوال مثل این ایمان شک نیست که ممکن است و در جات  
 ایمان بسیار است چنانکه دانستی و بعضی ممکن است که زائل گردد  
 و شک بلکه با نکار برگردد و آن ایمان معارین است و در بعضی زوال  
 ممکن نیست نه بقول و نه باعتقاد و نه بفعل و در بعضی ممکن است و اش بقول و فعل  
 نه باعتقاد مانند جمعی از کفره که علم بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله  
 استند اما از برای اغراض باطله و نوبیه و نماند بیکر و نه شد بکار مانند جمل  
 و خراب او مانند جمعی از منافقان صحابه که نفس بر حضرت امیر المومنین

علیه السلام در روز غدیر و مواعین بسیار دیگر شنیدند و از برای حب دنیا  
 انکار کردند پس بر تقدیر بیشتر اطمینان و بزم در ایمان شکنی نیست  
 و آنکه مشروط است بعدم انکار ظاهری چنانکه حق تعالی در حق حبیبی از کفار  
 فرمود و هست که انکار کردند و حال آنکه نفسهای ایشان یقین بان داشت  
 پس ممکن است ارتداد و زوال ایمان با انکار ظاهری یا بفعل امری که  
 شارع حکم بحصول کفر فرمود و هست نزد آن فعل مانند سجده بت و قتل  
 پیغمبر صلی الله علیه و آله یا امام علیه السلام و القای مصحف و رقاقه و رات  
 و استخفاف بکعبه و اشغال آن ششتم در بیان معنی کفر و ارتداد و هست  
 نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْهُمَا بَلْ اَكْثَرُ مُتَحَلِّلِينَ گفته اند که کفر عدم ایمان است از  
 کسی که شائش آن باشد که مومن باشد و چون معانی ایمان و اسلام  
 و ثمرات آنها مذکور شد مقابل هر ایمانی کفری خواهد بود و و ثمراتش عدم  
 تحقق آن شد و ایمان خواهد بود و پس بنا بر مشهور که ایمان اعلیٰ عقائد  
 حقّه شیعه امامیه است و ثمراتش بنا بر مشهور عدم خلو و در جنم است  
 کفر با خلل یکی از این عقائد حقه حاصل میشود و خواه بشک و راهها باشد  
 یا با اعتقاد و بخلات آنها یا آنکه در اصل آنها بخاطر شان خطور نکرده باشد  
 و چون سابقا دانستی که ایمان بقاعده خمس مشروط است بآنکه انکار ضروری  
 از ضروریات دین اسلام بلکه ضروریات دین ایمان که مذموب حق  
 امامیه اثنا عشریه است نکرده باشد و فعلی که مستلزم خروج از دین باشد  
 از او صادر نشده باشد مثل استخفاف بقرآن مجید یا کعبه مغظمه یا بسجده بت

در بیان انحصار  
 در بیان حاکمیت

یا عیوب یا بستن زمار برای اظهار شعار کفر پس بفعل اینها نیز کافر  
می شود و از ایمان بدر می رود و اگر اینها بعد از تحکیم بکلیتین و اظهار  
اسلام واقع شود حکم مرتد خواهد داشت چنانچه شیخ شهید علیه الرحمه  
و دیگران گفته اند که مرتد کسی است که قطع کند اسلام خود را با قضا  
بر نفس خود بخروج از اسلام یا به بعضی از انواع کفر خواه با اظهار مذاهبی  
باشد که اهلش را بران میگذرانند مانند یهود و نصاری و مجوس یا مانند  
بت پرستی یا با کار چهری که ضروری دین باشد یا با ثبات چیزی که نفی  
آن ضروری دین باشد یا بفعل امری که ولایت کند بر کفر صریحا مانند  
سجده کردن از برای آفتاب یا بت و انداختن مصحف کریم و نجاسات  
عمدا یا انداختن نجاسات در کعبه مشرفه عمدا یا تخراب کردن کعبه  
یا اظهار استخفاف بآن و اما حکم مرتد مشهور میان علما آنست که مرتد  
بر دو قسم است فطری و ملی فطری آنست که متولد بر اسلام باشد بآنکه  
منعقد شده باشد فطنه او در حال اسلام یکی از پدر و مادر او و حکم او آنست  
که اسلام او مقبول نیست اگر چه توبه بکند و کشتن او لازم است و زنی از  
او جدا می شود و عده وفات میدارد و مالش را میان وارثان او  
قسمت می کنند این حکم اوست ظاهر درین خلافی نیست میان جمعی  
که ارتداد را دو نوع میدانند اما خلافت و آنکه میان او و خدا  
آیا توبه او مقبول است یا نه اکثر محققین را بعتقد آنست که توبه او  
مقبول است زیرا که شکلی نیست که مکلف با اسلام هست و هرگاه توبه او

بیا عیوب

صحیح نباشد تکلیف او بتوبه تکلیف به محال خواهد بود پس بنا بر این اگر  
 کسی مطلع نشود بر ارتداد او یا مطلع شود و قادر بر قتل او نباشد توبه  
 اش میان او و خدا مقبول است و عبادات و معاملات او صحیح است  
 اما مالی او و زن او با و بر نمیگردد و آنگاه بعد از آنکه گفته اند که آن زن را  
 بعد و دیگری تواند خواست و بعضی گفته اند در آشنای عدو نیز می تواند  
 خواست و این سکه عالی از اشکالی نیست و بعضی گفته اند که میان او و خدا  
 نیز توبه او مقبول نیست و همیشه در جهنم خواهد بود و این محالی است  
 که خود بر خود لازم آورد و است و مرتد می آید که بر کفر متولد  
 شده باشد و مسلمان شود و بعد از آن مرتد شود این را موافق مشهور  
 چهار توبه می کنند و اگر توبه کند توبه اش بحسب ظاهر میان خود و خدا  
 هر دو مقبول است و اگر توبه نکند او را می کشند و در مدت تکلیف  
 توبه او خلاف است بعضی گفته اند سه روز است چنانکه در روایق  
 وارد شده است و بعضی گفته اند که حدی ندارد و اما احتمال میدهند که او  
 برگردد و او را میزنند و چیر میکنند و بعد از آنکه مایوس شوند او را می کشند  
 و این احکام و رباب مردان است و زمان را بعد از مدت شدن  
 حبس ابد میکنند و نمی کشند هر چند مسلمان زاده باشد و در وقت  
 هر نماز او را میزنند که مسلمان شود و این بنید از علمای ماقام شده است  
 که مرتد یک قسم است خوابه ملنی باشد و خوابه نظری است و تکلیف به تکلیف اگر  
 توبه کند قبول می کنند و الا او را می کشند و اکثر سنایان باین قائلند



و غالی از قوتی نیست و بدانکه علمای خاصه و عامه مجمل گفته اند که انکار  
 ضروری دین اسلام موجب کفر است و حصری نکرد و انداختن را و متفرق  
 در ابواب فقه گاهی میگویند که فلان چیز ضروری دین است پس ضرورت  
 که دین مقام بعضی از ضروریات دین مذکور شود بدانکه ضروری دین  
 امری را میگویند که وضوحش دران دین برتر برسد باشد که هر که دران  
 دین داخل باشد داند مگر نادری که تا زوایان دین در آمده باشد  
 یا در بلاد و بعید و از بلاد اسلام نشو و نما کرده باشد و آئینها با و نرسیده باشد  
 مثل واجب بودن پنج نماز و شرب روزه و رکعات هر یک از آنها  
 و مثل بودن آنها بر رکوع و سجود بلکه بر تکبیر احرام و قیام و قنارت  
 فی الجمله بنا بر قول اکثر هر چند در بعضی از امور خفای داشته باشد و مشروط  
 بودن نماز به طهارت فی الجمله و واجب بودن غسل جنابت و حیض بلکه  
 تقاس و ناقص بودن بول و غائط و ریج و ضو را بنا بر اکثر و واجب  
 بودن یاراج بودن غسل اموات و کفن کردن و نماز کردن بر ایشان  
 و پنهان کردن ایشان بمحله و واجب بودن زکوة فی الجمله و روزه ماه  
 مبارک رمضان و ناقص بودن اکل و شرب معاد بطریق معاد و جماع  
 در قبل زن روزه و اراده واجب بودن حج بیت الله و مثل بودن  
 آن بر طوائف بلکه سعی میان صفا و مرویه فی الجمله و احرام و وقوف  
 مشعر بلکه ترویج قربانی و تبرع بشیدن و رسمی حبرات کردن مجمل اعم از وجوب  
 و استحباب بنا بر احتمال ظاهری و وجوب جماع فی الجمله بنا بر احتمال و رجحان

بیان ضرورت  
 دین اسلام و ایمان

جماعت در نمازها فی الجمله و رجحان تصدق بر مساکین فی الجمله و فضیلت علم  
 موافق علم و فضیلت راست گوئی که ضرر نرساند و بدی دروغی که نفع  
 نباشد و حرام بودن زنا و لواط بلکه بوسیدن پیه مردم از روی شهوت  
 بنا بر اظهر و حرام بودن شراب انگور نه بوزه و شهابهای که غیر از انگور میگیرند  
 که حرمت آنها ضروری دین اسلام نیست زیرا که سنیان بعضی حلال میدانند  
 اما دور نیست که ضروری نباشد شمشیر باشد و حرمت خوردن گوشت خوک  
 و میوه و خون فی الجمله و حرمت نکاح مادران و خواهران و دخترهای برادر  
 و دخترهای خواهر و همها و خاله با بکره مادر زن و جمع میان و خواهر بنا بر اظهر  
 و حرمت سو و قرض فی الجمله بنا بر احتمالی و حرمت ظلم و خوردن مال  
 مردم بی جهت شرعی و حرمت کشتن مسلمان بخیر حق و جوع بودن  
 نفس و دشنام بی حقی مسلمانرا و زدن و تعذیب کردن ایشان  
 بی سببی بلکه غیبت و بهتان ایشان بنا بر احتمالی و رجحان سلام خواهر  
 بنا بر احتمالی و اتقوی و راجح بودن نمکی با پرده و روم جوح بودن  
 حقوق ایشان بلکه راجح بودن مطلق نسله رحم بنا بر احتمالی و حکم بیعت  
 فی الجمله و آنکه و ارث است بول سبب از غیر و ارث بکرم عیسی است  
 فی الجمله بنا بر احتمالی و آنکه تصدقات و خیرات بیست نفع میبخشد بنا بر  
 اظهر و آنکه روزه بمحلا رجحان دارد و آنکه نجات باعث حیات و نجات میشود  
 و طلاق فی الجمله باعث توفیق میشود و آنکه بدن را از نامحرم مایه بر شریک  
 فی الجمله و مرجوحیت نظر بمررت اجانب و مرجوحیت و بی حیوانات

و آنکه عقد بیع و اجاره و صلح فی الجمله باعث انتقال می شود و بنا بر این  
و آنکه ذبح حیوانات فی الجمله باعث طهیت می شود و حرمت و زود می راجع  
مسلمانان و حقیقت قرآن مجید و منزل بودن آن از جانب خدا بلکه معجز بودن  
آن بنا بر انهد و موت اهل بیت رسالت و تعظیم ایشان لهذا ائمه  
و خارج کافران که انکار ضروری دین اسلام کرده اند و اکثر ضروریات دین  
در ضمن این رساله سابقا ذکر شد و غیر آنها از اموریکه متواتر و معلوم باشند  
تزو طایفه مسلمانان و سابقا ذکر شد که بعضی از امور هست که نزد شیعه اما  
ضروریست و نزد سایر مسلمانان ضروری نیست مثل امامت ائمه اثنا عشر  
صلوات الله علیهم و کمال علم و فضل ایشان بلکه عصمت ایشان بنا بر انهد  
و مخصوص بودن ایشان از جانب خدا و رسول صلی الله علیه و آله بنا بر  
انهد و آنکه امام زیاده از دوازده نیست و امام دوازدهم موجود است  
و ظاهر خواهد شد و بر او یان باطله غالب خواهد شد و وجوب بنیاری  
از ابو بکر و عمر و عثمان و معاویه و یزید و جمیع خلفای بنی امیه و بنی عباس که دعوا  
امامت و خلافت بنا حق کردند بلکه خلفای اسماعیلیه و آئمه متاخرین ندیده  
که مرگای دعوی امامت کرده اند و لعن و بر اذات از طلحه و زبیر و عایشه  
و ابن طلحه و شمر و عبید الله بن زیاد و عمر بن سعد و سنان بن انس و مر که با  
ایرالمومنین امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهم جنگ کرده و توبه  
او معلوم نشده است و تبری از جمیع اعزای ایشان عموماً و اعتقاد بخوبی  
حضرت سلمان و ابوذر و مقداد و عمار حنفی و غیره اهل انهد عموماً و حلال بودن

چنان ضروریست  
که امامیه اثنا عشریست

متعه و حج تمتع و گفتن حی علی خیر العمل و راذان و اقامت و مسح پاها  
در وضو و رجحان انداختن بپاها و شستن اعنای و تنویر باطن و عدم  
استجابات دست بستن و آمین گفتن در نماز و عدم استجابات  
اصولاً و خیرین انعم و راذان صبح و رجحان جلسه استراحت بعد از  
سجده دوم بنا بر احتمالی و استجاب سجده شکر بعد از نماز و استجاب  
زیارت قبور رسولی خدا صلی الله علیه و آله و آله بهی عیبه اسلام  
و تعظیم و تعمیر آنها بلکه استجاب زیارت قبور صالحان شیعه و خویشان  
و اقارب مؤمنین مطلقاً بنا بر اظهر و حرمت کشتن گیاه و سب  
سباع و حشرات مانند کبک و مار و موش و امثال اینها بنا بر احتمالی  
اظهر و حرمت و طعی محارم بالغت ذکر بحیر بنا بر احتمالی بلکه عدم قول بحیر  
مطلق و عدم ساقط شدن عبادات و آیین را از ضروریات دین  
اسلام می توان شمر و مجمل است چه ظهورش در دین ایمان و تدبیر الله  
اشنا عتبه معنویات است عیبه مرتبه رسیده باشد که هر که و این دین و اخلاص باشد  
و انداز ضروریات دین ایمان خواهد بود و انحراف آن سزاوار نخواهد بود  
آن دین است و اگر چه در کلام اکثر علما تمسح برین نیست اما دلیل  
ایشان بر کفر منکر ضروریات دین اینها بر ایشان لازم می آید و در این  
بسیار وار و شده است که از مائیت کسی که ایمان بر حسب خداست  
و متعه را احوال ندارد و در باب برابرت از یونکر و عدم دانستن ایشان  
و سایر اعدا و مخالفان ایشان احادیث متواتره وارد شده و است که

هر که بپزاید از ایشان بخیر شیوه مانیت بلکه دشمنی است و در کتاب  
 نفحات اللامهوت احادیث متواتره از طرق عامه و خاصه و در این باب  
 ایراد نموده ام و در کتاب بحار الانوار زیاده بر آن ایراد نموده ام  
 و حضرت امام رضا علیه السلام در رساله شرائع دین که از برای مامون  
 نوشته است فرموده است که محض و خالص اسلام آنست که کواهی  
 بدی که خدا بپایان است و شرکب ندارد و احدی حق است و اعضا و اجزا  
 ندارد و همه خلق باو محتاج اند و او قائم بذات خود است و همه چیز باو قائم  
 و متناوبینا است و قادر است بر همه چیز و همیشه بوده است و خواهد بود  
 و عالمی است که هیچ چیز جا بجا نیست و نمی باشد و قادر است که هرگز  
 عاجز نمی شود و بی نیازیست که هرگز محتاج نمی شود و عادل است که هرگز جور  
 نمیکند و آفریننده همه چیز است و مثل او چیزی نیست و شبیه ندارد و مانند  
 ندارد و کفوی ندارد و او است مقصود خلق و رعبادات و دعا و امید  
 و اشتیاق و ترسیدن و محمد صلی الله علیه و آله بنده او و رسول او و امین او  
 و برگزیده او است از خلق او و بهترین مرسلان است و خاتم پیغمبران است  
 و بهترین عالمیان است پیغمبری بعد از او نیست و بدل کننده نیست ملت  
 او را و تغییر دهنده نیست شریعت او را و هر چه از جانب خدا خبر داده است  
 حق است و واجب است تصدیق باو و تجمیع هر که پیش از او بوده است  
 از رسولان و پیغمبران و جهتهای خدا و تصدیق بکتاب او که مادیق است  
 و از هیچ طرف باطل ندارد و ندارد و فرستاده شده است از جانب

رساله شریعت که حضرت  
 امام رضا علیه السلام  
 برای مامون  
 نوشته

خداوند حکیم که هم حمید و گواه هست بر همه گناههای خدا و حق است از تمام  
تا خاتمه اش باید که ایمان بیاوردی بحکم آن و تشابه آن و خاص آن عام  
آن و بعد آن و وعید آن و ناسخ آن و فسخ آن و قصه بانی آن خبرها  
آن و آنکه تا در فیت احدی از مخلوقین که مثل آنرا بیاورد و گوای می  
که دلیل و راه نما بدار و حجت بر مومنان و قیام نایند با بر مسلمانان سخن  
گویند از قرآن عالم با حکم آن بر او را و وی او و خلیفه و ولی او که نسبت  
با و بنده بار و منت از موسی علیه السلام و او علی ابن ابیطالب علیه السلام  
که امیر مومنان است و امام متقیان گشته شیعیان است و یابیند  
خود است بسوی محبت و بهترین او میا و وارث عسله جمیع پیروان  
و رسولان است پس بعد از او الله علیه السلام را یک یک نموده و تا حضرت  
ساحب الامر علیه السلام و فرمود و شهادت ده از برای هدایت ایشان  
و امام است و آنکه زمین خالی نمی شد از حجت خدا بر خلق و بر همه می  
و آنکه ایشانند عود و الوثقی و الله می و حجت برای اهل انبیا و قتی که  
همه خلق میرند و زمین هر چه در زمین است بجز بیهوش برسد و گویا بزد  
که هر که مخالفت ایشان کند که او را بکشد است و ترک کند  
حق و هدایت است و آنکه ایشان بیان کنند قرآن اند و سخن  
گویند و اندازند حضرت رسول صلی الله علیه و آله را که  
بیرود ایشان را نشاء بد که جایست و گفته مرده است و آنکه از وین  
ایشان است و ریح و راست که بی معنی و استقامت

وسی در عبادت و روزه و امانت کردن به نیکوکار و بدکار و طول و ادون  
 سجده و روزه و روزه و عبادت شب و ترک محرمات و انتظار برون فرج  
 آل محمد صلی الله علیه و آله بصبر و نیکوی با مردم و معاشرت کردن با خوبان  
 پس افعال ضروری فرمود تا مسح پاها بر یک یک گرفته و آنکه نمی شکند و منور را بر کف غلط  
 یا بول یا باد یا خواب یا جنابت و آنکه بر کمر مسح کند بر موره یا مخالفت خدا  
 و رسول صلی الله علیه و آله کرده است و ترک فریضه و کتاب خدا کرده است  
 پس غسلهای واجب و سنت را بیان فرمود و نمازهای پنجاه و یک رکعت را  
 فرمود و فرمود نماز در اول وقت افضل است و فصل نماز جماعت بر نماز  
 تنهات و چهار برابر است و نماز نمی تواند کرد پشت سر فاجره و اقتدا  
 نمی تواند کرد و مکروهات و ولایت یعنی شیعه امامی و نماز نمی تواند کرد و در  
 پوست و رندکان و جابر فیت که بگوید در تشهد اول الشکاک علینا و علی  
 عباد الله الصالحین زیرا که تحلیل نماز بسلام است چون این را گفتی سلام  
 گفته و قصر نماز در پشت فرسخ و زیاده است و هرگاه قصر میکنی روزه را  
 نیز می باید افطار کنی و کسیکه در سفر روزه را افطار نکند از و مجزئ نیست  
 و بر او قضا واجب است و قنوت سنت واجب است و نمازهای  
 پنجاه و نماز بر میت پنج تکبیر است و هر که کم کند مخالفت پیغمبر کرده است  
 و میت را از پائین پای قبر برافتن و همواری بقبر بر بند و بلبت گفتن  
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ و بر جمیع نمازها سنت است بعد از آن  
 احکام زکوة مال و اجناس و نسائل خمس را بیان فرمود و زکوة فطر را احکام

حائض مستحائمه و نفساره فرمود و روزه ماه رمضان فریضه است  
 روزه را پنج پر وین ماه باید گذاشت هم در روز و عاشق و هم  
 در افطار کردن و نماز سنت را جاریست بجماعت بکند زیرا که بدست  
 است و هر یک معنی منکالت است و هر منکالتی در آنش است و بعد  
 از آنکه بعضی احکام روزه حج را بیان کرده و فرمود که جاریست حج که  
 بعنوان تنسیخ حج قرآن از او کسی نمیکند نمی باشد مگر از برای اهل کفر  
 و جمعی که در آن حوالی باشند و پیش از میقات احرام نمی توانست  
 و جهاد واجب است با امام عادل و هر که گشته شود از برای  
 محافظت مال خود شهید است و هر که گشته شود پیش نفس خود پس او  
 شهید است و هر که گشته شود پیش اهل خود پس او شهید است و کشند کار را  
 و نصاری را در و ارفقه مگر کشند باغیان را و این وقتی است که بر کسی  
 بر نفس خود و ممال منیت ترا مالهای مخالفان و غیر ایشان و حدیث  
 و بقیه در بلا و بقیه واجب است و قسمی که کسی از برای تقوی بخورد و از برای  
 دفع ظلم از خود از او کفاره ندارد و تسلوق غیر سنت که سنان  
 می کنند صحیح نیست و حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود که زنها را <sup>بیتها</sup>  
 زنا فی را که سنان سه طلاق و یک مجلس بگویند که آنها شوهر دارند و <sup>بیتها</sup>  
 از چهار زن از او را بقتل و انهم نمی توان خواست و منوات بر حضرت  
 رسول و آل او واجب است و در هر موطن که نام آنحضرت مذکور شود  
 و در وقت عطسه کردن و زیدین با و یا بکشتن بیوات و غیر اینها و <sup>بیتها</sup>



دوستان خدا واجب است و دشمنی دشمنان خدا و بیزاری از ایشان  
 و از پیشوایان ایشان واجب است و نیکی با پدر و مادر واجب است  
 هر چند بت پرست و کافر باشند اما اطاعت ایشان و غیر ایشان  
 در معصیت خدا جایز نیست زیرا که ملائمتی نمی باشد مخلوق را در معصیت خدا  
 و تذکیه حیوانی که در شکم حیوان دیگر باشد پنج کردن مادر آفت و حلال است  
 اگر مودشیم بر آغور و ده باشد و واجب است حلال دانستن متعه زنان  
 و حج تمتع و عول و تعصب که سنیان بگفته عمر ملعون در میراث می کنند  
 بدعت است و مخالفت قرآن است و با فرزند پدر و مادر احدی  
 میراث نمی برد مگر زن و شوهر و کسی که خدا و قرآن از برای او سهمی  
 قرار داده است اولی و احق است میراث از کسی که سهمی در قرآن  
 نداشته باشد و میراث بعمه و اودن چنانکه عمر لعین کرده است از دین  
 خدا نیست و مولا و خواهر و خستر باشد خواهر و برادر و زنی هم عقیقه باید کرد و نام باید  
 گذاشت و سرش را باید تراشید و بوزن آن موزن طلا و نقره تصدق  
 باید کرد و وقت نه سنت واجب است از برای پسران و از برای دختران  
 باعث کرامی گردیدن ایشان است نزد شوهران و حق تعالی  
 تکلیف نمی کند نفسی را مگر بقدر وسع و آسانی او و افعال بندگان مخلوق  
 خداست خلق تقدیر نه بگوین یعنی در علم خدا مقرر شده است اما فعل  
 خدا نیست نعل بنده است خدا اگر سینه بنده یا تقدیر کننده همه چیز است  
 و بجزیر قائل مشو که خدا جبر کرده است مردم را بر افعال ایشان و تنهوی

تا عمل شود که ایشان گذاشته و هیچ دخل در اعمال ایشان ندارد  
 و خدا بیکنا و را بعوض گناه کار عذاب نمیکند و ترزدان بیکنا و پدران  
 عذاب نمیکند چنانکه فرموده است محل بنی شود گناه کاری گناه دیگری را  
 نیست از برای آدمی مگر آنچه سعی کرده است و خدا را هست که بخونند  
 از گناه و نقصان کند ثواب زیاده از قدر استحقاق و منزله است از آنکه  
 جور کند یا ظلم کند و واجب نمیکند ماند خدا طاعت کسی را که و اندک ایشان را  
 گمراه میکند و بصحبت می افکند و اختیار نمیکند از برای پیروی و بر نمی گردانند  
 اند برای امامت کسی را که و اندک او کافر خواهد شد با و و اطاعت  
 شیطان خواهد کرد و بصحبت او و حتی بر خلق خود و نصب نمی کند بگزیند  
 معصوم باشد از گناهان و اسلام غیر ایمان است و هر مومن ستمان است  
 و هر ستمان مومن نیست و روز د مومن نیست در وقتی که وزوی می کند  
 و زنا کننده مومن نیست در وقتی که زنا میکند و آنها که گناهان بیهوشند  
 که مستوجب حد میگردند مسلمان اند نه مومن اند و نه کافر خدا و خلق هم  
 نمیکند مومنی را و حال آنکه او را وعده بهشت داده است و از آتش  
 بیرون می آورد و کافری را و حال آنکه او را وعده خود و در جهنم کرده است  
 و نمی آرد و مشرک بخور آدمی آمرزد و هر چه کمتر زنا است از برای یک کوفت  
 و گناه کاران اهل توحید و اهل جهنم می شوند و بیرون می آیند از جهنم و دست  
 جائز است از برای ایشان و امروز دنیا دار قیته دست و از اسلام است  
 و در ایمان نیست و در کفر نیست و امر بیکنا د بهی بهیها واجب است

اگر ممکن باشد و خوف بر جان نباشد و ایمان اداسی فرائض است  
 که خدا و قرآن واجب کرده است و اجتناب از جمیع گناهان  
 کبیره و آن معرفتی است بدل و اقراری است بر جان و عملی است  
 با عضا و جوارح و باید که ایمان بیوری بعد از آن که بگوشه و بگوشه  
 شدن بعد از مردن و تیزان و صراط و بیراری از آنها که ستم کردند  
 بر آل محمد صلی الله علیه و آله و قصد کردند که ایشان را از خانه بیرون  
 آورند و بنای ستم بر ایشان گذاشتند و تغییر دست پیغمبر دادند و بیرازی  
 از آنها که بیت آنها را شکستند مانند طلحه و زبیر و اصحاب ایشان  
 که بیت خود را شکستند و پیغمبر و حرمت رسول صلی الله علیه و آله را  
 دیدند و زوجه آنحضرت را از خانه بیرون آوردند و با امیر المومنین  
 علیه السلام جنگ کردند و شیعیان او را کشتند و از آنها که بجز و غلم  
 شمشیر بر روی ایشان کشیدند مانند معاویه و عمرو بن العاص اتباع ایشان  
 و بیرازی از آنکه نیکان صحابه را از مدینه بیرون کردند و لعنت کرده و پیوسته  
 کرده و بی رسول صلی الله علیه و آله رایانه داد و مالک را بر توانگران  
 قسمت کرد و سینه‌بان مثل سئویه و عمرو بن العاص را و ابی سلیمان کرد  
 و بیرازی از اشباع ایشان که با امیر المومنین علیه السلام جنگ کردند  
 و انصار و مهاجران و اهل فضل و صلاح از سابقین را کشتند و بیرازی  
 از آنها که بر سر خود شدند مانند ابوموسیٰ العشری و اهل ولایت و خوارج  
 که حق تعالی و رشان ایشان فرموده است آنها که کم و باطل شدند سعی ایشان

در زندگانی دنیا و ایشان همان میکنند که کار خوبی کرده اند ایشانند  
 که کافر شدند بآیات پروردگار و یعنی بولایت امیرالمومنین علیه السلام  
 و کافر شدند بطنای او یعنی مزارا طاعات کردند و اما حق نداشتند پس  
 ضبط احوال ایشان برپا میداریم از برای ایشان میزانی را حضرت  
 فرمود که ایشان سکان اهل جہنم خواهند بود و باید پیروی نمود از انصاف  
 و از لام که پیشوایان مملکت و قاضیان و هر اند اولی ایشان آخر ایشان  
 یعنی هر که بغیر حق و دعای امامت کرده است و پیروی از اشباه  
 بکنند کان ناقص صالح از اشتیاقی اولین و آخرین و هر که ولایت  
 و محبت ایشان را اختیار کرده است یعنی ابن محمّد بن طه و سائر تلامذات  
 ائمّه علیهم السلام و واجب است ولایت و محبت آنها که بر طریقه حق  
 خود رفته اند و تغییر و تبدیل دین خدا نکرده اند مثل سلمان فارسی ابوذر غفاری  
 و مقداد بن الاسود و عمار بن یاسر و خدیجه بن ابی طالب و ابوبکر  
 السید و سہیل بن صنف و عمار بن الصامت و ابویوب انصاری  
 و حمزه بن ثابت و الشہداء و یقین ابوسعید خدری و اشعری و ثمالی و ثمالی بنی  
 عثم و ولایت اتباع ایشان و پیروی از ایشان و آنها که بعد است  
 ایشان بدایت یافته اند و بر طریقه ایشان رفته اند رضوان خدا بر همه  
 و حرام بودن شراب انگور و هر شراب مست کنند گمش و بیداری  
 و هر چه بیداریست میکند گمش نیز حرام است و مضطرب شراب نمی خورد  
 زیرا که او را میکشد و حرام بودن به صاحب نفسی از دینداران به صاحب

چنگالی از مرغان و حرام بودن سپرز که آن خوفست و حرام بودن  
 بار ماهی و بر ماهی که فليس نداشته باشد اجتناب کبار که آتش من نیست  
 که خدا حرام کرده است آنرا و زنا و زوری و شراب خوردن و خون  
 و ماوراء که یقین از جنک و خوردن مالی یتیم و غلام و خوردن میت و خون و کوه  
 خاک و آنچه غیر نام خدا و حج کرده باشد و حرمت اینها در صورتی است  
 که مضطر نباشد آدمی و خوردن ربوا بعد از آنکه حشمتش ظاهر شده باشد و پست  
 و قمار و کم کردن کیل و وزن و خش کردن زمان غنیفه و لواط و کواهی و روج  
 و ناپسندیدن از رحمت الهی و راحزت و دنیا و این بودن از عذاب  
 خدا بارتکاب معصیت و اطاعت و آعانت ظالمان و میل قلبی بسبوی  
 ایشان و قسم و روج بر امر گذشته حبس حقوق مسلمانان با قدرت  
 بر او و روج و بکبر و اسراف و مال را بعبث مناع کردن و خیانت  
 و حج را سبک نمودن و معذرتاخر کردن و جنگ با دوستان خدا  
 و اصرار بر گناهان و اوصاف این بویه رحمة الله علیه در کتاب خصال اکثر  
 این صفاتین را بچندین سند از اعمش روایت کرده است که حضرت  
 صادق علیه السلام فرمود که اینها شرائع دین است از برای کسی که  
 مستحک شود باینها و اراده کند خدا هدایت او را و بعد از آن اکثر این  
 صفاتین را که با مذہب حق شیعہ موافق است بیان فرموده  
 و زیاده بر آنها فرمود که نباید گفتند و رپوست میت بر چند متاع و مرتبه و باغی  
 کنند و در افتتاح نماز بگویند تعالی جدک و زن را بقبر بر بد معوض از جانب

به پند و قهر را مریع کنند و خرپشته ملکند و محبت و دوستان خدا  
 و ولایت ایشان واجب است و بیزارى از دشمنان ایشان  
 واجب است و از آنها که ستم کردند بر آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم  
 آنحضرت صلوات الله علیه نمودند و از قاطعه میها اسلام فک را  
 غضب کردند و منع نمودند سیراث او را و حق شوم او را و قصد کردند  
 که خانه آنحضرت را بسوزانند و اساس ظلم بر اهل بیت که داشتند تغییر  
 سنت باى رسول خدا صلی الله علیه و آله و او را و بیزارى از ظلمه و غیر  
 و معاویه و اصحاب ایشان و خوارج علیهم العنت واجب است و بیزارى  
 از قاتل امیر المومنین علیه السلام و جمیع قاتلان الله علیهم السلام واجب است  
 و از جمله مومنانى که ولایت ایشان واجب است جابر بن عبد الله  
 انصاری و عبد الله بن اعماس را نیز زیاده است و فرموده است  
 اصحاب حدود و فاسقانند مومنانند کاذبان و شفاعت جائز است از برای ایشان  
 و از برای متضعفان هر گاه بپند خدا وین ایشان را و در کبائر اول  
 مرتبه شرک بخدا را ذکر کرده است و چون این دو حدیث جمع باشند  
 از دو معصوم بزرگوار علیهما السلام در بیان شران حق و اوست و چه  
 درین رساله ایراد نمودم **هفتم** چون که تحقیق در معارف با  
 تعلیم را کافی نمیدانند و واجب میدانند تحصیل یقین معارف را پس  
 ملاقات کرده اند در وقت تکلیف معارف بعضی از متکلمین گفته اند زنجی  
 حلفت می شود که ممکن باشد او را تحصیل علم معارف زیرا که شد و ست

تکلیف بشی که قادر باشد بر آنچه مکلف بآن شده است و تفریق  
 آن و غیر آن کند پس قبل از خیال تکلیف آن محال است و بعد از آن  
 مکلف می شود بآن خواه بلوغ شرعی رسیده باشد و خواه نرسیده باشد  
 پس ممکن است چندین سال قبل از بلوغ شرعی مکلف شود و ممکن است  
 چند سال بعد از آن نیز مکلف نشود و باعتبار اختلاف مراتب ادراک  
 مردم در قوت و ضعف و بعضی از فقها گفته اند وقت تکلیف بمعا  
 همان وقت تکلیف بسائر عبادات است که اول بلوغ باشد  
 اما بعد از تحقق بلوغ اول واجب است که مبادرت نماید به تحصیل  
 معارف پیش از اتمام باعمال و از شیخ طوسی علیه الرحمه نقل کرده اند  
 که پسر در سن ده سالگی اگر عاقل باشد مکلف بمعرفت می شود و بر او  
 کرده اند که احادیث بسیار وارد شده است که قلم برداشته شده است  
 از صبی تا بالغ شود و پس می باید پیش از بلوغ مکلف بمعرفت نباشد  
 و بر قول سابق اعتراض کرده اند که چون می شود که اناث با ضعف  
 عقل ایشان بعد از نه سال مکلف بمعرفت باشند و ذکر به آنکه عقل ایشان  
 اکمل است تا ابتدای سال شانزدهم مکلف بمعرفت نباشند و باز محققان  
 کرده اند و آنکه مکلف در وقتی که مشغول نظر و فکر است چون معارف  
 خمسۀ نظریه است آیا کافراست یا مومن سید مرتضی حرم کرده است که  
 کافراست و شیخ زین الدین گفته است این بسیار مشکل است زیرا که  
 لازم می آید که حکم کنیم بفرجه کس در اول کمال عقلش که اول وقت تکلیف

معرفت است و باید که در این وقت ببرد مخلد و جیسم باشد و این بسیار بعید است  
 از عدالت حق تعالی و وسعت رحمت او بلکه در بعضی از صور ظلم لازم  
 می آید و تکلیف ما لا یطاق مگر آنکه گوئیم این نوع از کفر معاشش مندرج  
 نیست و گوئیم که اجماعی که کرده اند بر آنکه کافر مخلد و جیسم است در باب  
 کافری است که از روی اعتقاد اختیار کفر کرده باشد و اگر کسی گوید که گناه  
 از اهل جیسم نباشد باید داخل میشت شود بنا بر آنکه واسطه نیست بیان  
 این دو شق پس می باید غیر مومن مخلد و همیشه باشد و این خلاف  
 اجماع است که غیر مومن داخل میشت نمی شود و جواب می گوئیم که ممکن است  
 داخل شدن او در میشت تنفلی باشد از جانب خداوند اطفال و اجهل  
 مخصوص کسی باشد که تکلیف بایان باشد و مدتی بر او گذشته باشد  
 که ممکن باشد او را تحصیل بایان کردن و تعصیر کرده باشد و تحقیق آنست  
 که چنین کسی را نه حکم بایان او می توان کرد و نه حکم بکفر او حقیقت و در مدت  
 نظر و فکر بلکه بیعتیت پدر و مادر حکم بایان او میکنند مانند اطفال بزرگ  
 تکلیف تمامی برای او تحقق نشده است که از حکم اطفال بیرون رود  
 پس او باقی است بر آن حالت تا بر او نهانی بگذرد که ممکن باشد او را  
 فطری که موصل بایان باشد تمام شده و هم شهادتی نیست که مدحیه و تزد  
 تغییر حق آنست چنانکه دانستی که مراتب بایان مختلف است و هر کسی  
 در حالی بر تبه از مراتب بایان مختلف است و حق تعالی می فرماید  
 لَا یُکَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَّا آوَتْهَا حَقُّهَا حَقُّ تَعَالٰی یُکَلِّفُ نَفْسًا



نفسی را که آنچه تاملیت او را با دواوه است و برقی و عیاشی مکلینی  
 سبدهای معتبر از تراره و حمران و محمد بن مسلم و حمزه طیار روایت  
 کرده اند که حضرت صادق علیه السلام فرمود که نبویید از قول ما  
 و اعتقاد ما گفت که حق تعالی حجت یکروز بر بندگان با آنچه بایشان  
 داده است و شناسانده است پس رسول صلی الله علیه و آله بسوی  
 ایشان فرستاد و کتاب بآنها نازل کرد و ایند و در آن کتاب امر  
 و نهی کرد و امر کرد و به نماز و روزه و زمو و که اگر بخواب رود بر شما حرجی  
 نیست چون بیدار شوید قضا کنید و در روزه اگر بیمار شوید افطار کنید و بعد  
 قضا کنید و چنین و بر جمیع تکالیف کار را بر ایشان آسان کرده است  
 و در هر امری خدا را بر آدمی حجتی هست و خدا را در آن شیطانی هست من  
 نیکویم که بایشان گذاشته است و هر چه خواهند می توانند کرد بلکه خدا  
 هدایت میکند بعضی را بوفیات خاصه و بعضی را بخود و اسبکدار و آنچه  
 ایشان را بآن تکلیف کرده است کمتر از وسعت و قدرت ایشان  
 و هر چه بر ایشان و شوار بوده است از ایشان برداشته است  
 و لیکن مردم او را ایشان چیزی نیست که باین وسعت شریعت محتاج  
 میکنند بچنانکه فرموده است و در باب چهارم که نیست بر ضعیفان نه بر بیمار  
 و نه بر آنهایی که نمی یابند آنچه خرج کنند حرجی و تنگی نیست بر محسنان نیکوکاران  
 راه اعتراض و خدا آمرزنده و رحیم است و نه بر آنهایی که چون بنزد تو  
 می آیند که ایشان را سوار کنی تو میکوشی که من نمی یابم چیزی که شمارا بران سوار کنم

بر گردن و آب اندوخته بای ایشان میریز و پس خدا از اینها بختگیت را  
 برداشت چون خمری نمی یافتند و برایشان دشوار بود و بر حق بود و گران  
 بسندهای معتبرانه حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که خدا  
 حجت نمی گیرد بر مردم مگر با آنچه بایشان داده است و ایشان با  
 شناسانده است و اینست بسندهای معتبرانه آنحضرت روایت  
 کرده اند در تفسیر قول حق تعالی که بنوده است که خدا حکم کند بکراهی کرده‌ی  
 بعد از آنکه ایشان را هدایت کرده باشد تا بیان کند آنرا برای ایشان آنچه  
 باید از آن بپرهیزند حضرت فرمود که یعنی بشناسانده بایشان آنچه باعث  
 خوشنودی اوست یا باعث سخط و غضب اوست و خدا فرموده است  
 فَالَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهَوْنَ فَأُولَٰئِكَ لَئِيْلٌ عَلَيْهِمْ سَاءَ الْوَسِيلُ  
 هر نفس آنچه باید بکند و آنچه باید ترک کند و اینست فرموده است اَللّٰهُ  
 هَدَيْنَا السَّبِيلَ اَمَّا شَاكِرًا وَاَمَّا كَاْفِرًا حضرت فرمود یعنی راه را به او  
 شناسانیدیم یا اخذ میکند یا ترک میکند و باز فرموده است . قوم تو  
 را هدایت کردیم پس ایشان کوری را بر هدایت اختیار کردند و در پیش  
 دیگر فرمود که هیچکس نیست مگر آنکه حق بر او وارد می شود و نیز و آنکه هرگز  
 خواه قبول نکند و خواه نکند و گفتمنی . روایت کرده است که از آنحضرت  
 پرسیدند که معرفت که گویست فرمود کار خداست و بندگمان را درین  
 عمل و داخلی نیست و اینست . روایت کرده که عبد . علی از آنحضرت  
 پرسید که آیا در مردم آلتی و حالتی قرار داده اند بمعرفت آن است توان

فرمودند پرسیدند که آیا ایشانرا تکلیف بمعرفت کرده اند فرمودند بجز  
واجب است که بیان کند خدا تکلیف نکرده است نفسی را که بقدر  
وسع و آسانی او و تکلیف نکرده است مگر چیزی را که با وعطا کرده است  
و در حدیث دیگر فرمود که شش چیز است که مردم را و روان کاری  
و اختیاری نیست معرفت و جهل و رضا و غضب و خواب و بیداری  
و در حدیث دیگر فرمود که خدا را نیست بر خلق که بشناسند و خلق را  
بر خداست که ایشانرا بشناسند و بعد از آن خدا را بر خلق نیست که بعد  
از شما ساینده ایشان قبول کند و ایضا از آنحضرت پرسیدند  
که کسی چیزی را نداند بر او چیزی هست فرمودند و بروایات دیگر  
فرمود که آنچه خدا عیش را از بندگان محبوب گردانیده است برایشان  
و روان تکلفی نیست و این بابویه و دیگران بسندهای صحیح روایت  
کرده اند از آنحضرت که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که برداشته  
اند از امت من نه چیز خط را و فراموشی را و آنچه ایشان را بران  
اگر آه کنند و آنچه ایشان ندانند و آنچه طاقت آن نداشته باشند  
و آنچه مضطر باشند بآن و حسد و مال بد و تفکر در وسوسه با و احوال  
خلق ما و ام که برب سخن گویند و ازین قبیل اخبار بسیار است و معنی  
اینها نیز سخن بسیار است که در سائر کتب خود ایراد نموده ام اما  
مجا سعموم است که تا حق تعالی چیزی را بکسی نشناساند و روان  
بب حجت بر او تمام نکند او را بر ترک آن عتاب نمی کنند و اتمام است

انواع میدار و یک قسم است که کسی که پدر و مادر او مسلمان اند  
 و در بلاد اسلام نشو و نما کرده است و مذہب حق و نفس او پاک و  
 و ز اول بلوغ اطمینان دارد بدین حق و آیین نیز چند قسم است یکی  
 آنکه بمحقق حسن ظن به پدر و مادر و خویشان و استادان و روی  
 تقلید طبعی پیرساییده است و دوریت که از برای اکثر خلق همین کافی  
 باشد چنانچه سابقاً مذکور شد و دوم آنکه درین مدت بتدریج دلائل  
 اجمالی بر کوشش او خورده است و در اول بلوغ علم یا ظن قریب  
 بعلم از روی آن دلائل پیرساییده است آن نیز بطریق اولی  
 کافی است و اگر طالب یقین باشد هر دو بدعت و عبادت و تحسین  
 علوم حق اشتغال نمایند و پیوسته متبصر و ایستاد از کریم ذوالجلال  
 طلب نهایت معرفت بکنند و ز بروز ایمان ایشان در ترقی و تزیان  
 خواهد بود و اما آنکه با علایق مزاج یقین بحسب قابلیت خود برسند و اگر تفصیلی  
 در این ابواب بکنند و گرفته ضلالت ایشان را عارض نشود که ایشان را  
 از دین بر گرداند محل عفو الهی و شفاعت حضرت رسالت نبی  
 صلی الله علیه و آله و الله بدی میبهم سلام خواهند بود و اگر العیاذ به الله  
 از دین بر گرداند و تفصیل خودشان خواهد بود و اما جمعی که در بلاد کفر و بدعت  
 اهل خلافت می باشند اگر تعصب را بگذارند و غالب حق شوند بقتل  
 وَالَّذِينَ جَاهِدُوا فِيْنَا لَمْ يَتَّخِذُوا إِلَهًا غَيْرَ مَا اتَّخَذُوا إِلَهًا قَدِ افْتَرَوْا  
 خفیه خود و سید از برای هدایت ایشان بر می آید و ایشان را بدست

می کند و اگر نه کند ایشان را معذور میدارد و چنانچه گذشت اگر  
بنای امر خود را بر تعصب گذارند و کوشش بحق ندینند و  
راسخ و رویین خود بمانند متضرر خواهند بود و معذور نیستند  
و بسا باشد که بعضی از ایشان که حق بر ایشان و ضوئی بهم رسانیده باشد  
داخل مرجع الامر الله باشند و اما جمعی که مشغول نظر باشند و متفحصین  
حق باشند و خود را از تعصب و اغراض خالی کرده باشند و حق بر ایشان  
ظاهر نشود شک نیست که ایشان معذور اند و اگر پیشتر نزد بنجم نهند  
رفت و احوال مستضعفین و مرجع الامر الله و امثال ایشان سابقانند و  
شد تحمل باید دانست که حق تعالی بر احدی از عباد ظلم نمی کند و محبت را  
بر ایشان تمام نکند ایشانرا عذاب نیکند و تفکر در خصوصیات احوال  
ایشان ضرورت نیست **فصل بستم در بیان انواع گناهان است**  
و توبه از آنها و در آن دو مرصداست **مرصدا اول** در بیان گناهان  
صغیره و کبیره است بدانکه مشهور میان علمای فاعمه و عامه آنست که گناه  
بر دو قسم است اول کبیره و دوم صغیره و آنچه شیخ طوسی و بعضی از علما  
گفته اند که گناهان کبیره اند زیرا که همه شرک اند در مخالفت امر و نهی صغیره و کبیره که بر  
اطلاق میکنند باعتبار نسبت با فروع و ماتحت آنست مثل بوسیدن  
اجنبیه که صغیره است نسبت بر نما و کبیره است نسبت بر نظر با محرم شهوت  
و این قول را نسبت بر شیخ مفید و ابو الصلاح و ابن البراج و ابن اوس  
نیز و او را اند بسیار بعید است و منافی آیات و اخبار بسیار است چنانکه

در بیان انواع گناهان  
و توبه از آنها  
و توبه از آنها  
و توبه از آنها

حق تعالی و نموده است که اگر اجتناب کنید گناه را بی را که سنی  
 کرده اند شمارا از آن تکفیر میکنیم و می بخشیم گناهان شمارا و باز فرموده است که اجتناب  
 که اجتناب می کنند از گناه گناه و از فحاشی معنی گناهان بسیار هیچ یا  
 رسوا کننده که موجب مد باشد که لم گفته گفته اند معنی گناهان صغیره و در  
 احادیث بسیار وارد شده است که گناه بگیرد آدمی را از عدالت  
 بیرون می برد و گناه صغیره اگر اصرار بر آن نکند از عدالت بیرون نمی  
 دود و نیست که مراد آنها از گناه صغیره و بی باشد آن باشد که گناه را  
 حقیق نمی یابند شمر و محصیت خداوند بگیر صغیره و حقیق نمی باشد و نه فوانی  
 خداوند جلیل بزرگ و عظیم است بی بعضی گناهان از بعضی بدتر است  
 و بعضی سبب بعضی خور و ترمی یابد پس حق آنست که گناه بد و قسم است  
 بی بگیرد است که اگر کتاب آن بدون توبه آدمی را از عدالت بیرون  
 می برد و مستحق عقوبت الهی میکند بلکه از بعضی از معافی همان نیز درنگند  
 چنانکه سابقا دانستی و بگویی صغیره است که بدون اصرار بر آن از عدالت  
 بیرون می رود و اگر اجتناب از گناهان بگیرد بکند کتاب آنها بخواند  
 بگو است و حق تعالی آنرا افضل خود آنها را می بخشد و بر آنها پادشاه  
 و عده خود عتاب نمی فرماید و مشهور میان علمای آنست که اگر از گناه  
 صغیره بگیرد است و در حق اصرار خدافت است شکی نیست که از عدالت  
 که اصرار بر فعلی است یا حکمی و امر یا فعلی مدامست است بیک فرسخ  
 از معاصی بی توبه یا بسیار کردن جنس معاصی بی توبه و نمی آنست که از عدالت

باشد بر فعل صغیره بعد از فارغ شدن اذان اما کسی که صغیره بکند و در خاطرش نگذرد نه توبه و نه عزم بر فعل آن ظاهرش آنست که مغفرت و تسامح عملی صالحه از وضو و نماز و روزه کناره آن باشد چنانچه و اخبار وارده است این کلام شهید رحمه الله علیه بود و بعضی گفته اند اگر بعد از صغیره عزم بر صغیره حکم داشته باشد باز اصرار بر عمل می آید و بعضی گفته اند همین که صغیره بکند و بعد ازین توبه نکند اصرار بر عمل می آید و بنا بر این فرق میان کبیره و صغیره نخواهد بود و بعضی گفته اند بسیار کردن یک نوع از صغیره است و بعضی گفته اند بسیار کردن صغیره است خواه از یک نوع و خواه از انواع مختلفه و بعضی قائل شده اند که هر یک از اینها اصرار بر عمل می آید و بعضی دعوی اجماع کرده اند بر آنکه بسیار کردن گناه هر چند از یک نوع نباشد بحیثی که از کتاب آن گناه زیاده از اعتنا باشد و هر گاه که گناه او را میسر شود بی آنکه توبه کند مرتکب شود البته قبح و عدالت او میکند و گمان فقیر آنست که محض عزم بر صغیره بعد از فعل آن اصرار نیست بلکه اصرار با مداومت بر یک گناه و تکرار آنست بدون توبه یا بسیار مرتکب صغائر شدن بحیثی که مشهور باشد بر بی اعتنائی او بشرع و دین و در مابین آن نداشت و پشیمانی از او ظاهر نشود و اما کما یز و را تو الی علما و اخبار اختلاف بسیار در اینست بعضی گفته اند گناهی است که حق تعالی در قرآن مجید و عید عقاب بر آن کرده باشد و بعضی گفته اند هر گناهی است که شایع حد بر آن مقرر کرده باشد یا تصریح بوجوب عید عقاب و بر آن شده باشد و بعضی گفته اند

هر گناهی است که برون آن شعر بر بی اعتنائی فاعل آن باشد بدین  
 و بعضی گفته اند هر گناهی است که حرمت آن بدلیل قطعی دانسته شده باشد  
 و بعضی گفته اند هر گناهی است که وعید شدید بر آن در قرآن یا روایت  
 شده باشد و بعضی گفته اند موافق بعضی از اخبار عامه و خاصه که آنهاست  
**اول** شرک بجد است و جمیع اعتقادات فاسده که مخل با بیان باشد  
**دوم** قتل آدمی است بناحق سوء نفس گفتن است بزنان  
**مفیده چهارم** اکل مال یتیم است یعنی تصرف در مال یتیمین  
**پنجم** زنا است ششم که نین از جنگ واجب است  
**هفتم** عقوق پدر و مادر است و بعضی سیزده گناه دیگر را اینها  
 افزوده اند لوامه و سحر و ریا و غیبت و قسم دروغ و کواهی و رشق  
 و آشامیدن شراب و استمناء بکعبه منظمه و دزدی و بیعت با کافران  
 شکستن و آغوا بی شدن بعد از هجرت و نا امید می از رحمت خدا  
 و آئین بودن از عذاب خدا و بعضی چهار ده گناه دیگر را اضافه کرده اند  
 خوردن یتیم و خون و گوشت خوک و خوردن گوشت حیوانی که نبات  
 غیر خدا کشته باشند در غیر حال ضرورت و رشوت گرفتن و قویان نیت  
 و کیل و دزدن را کم و دادن و اعانت ظالمان بر ظلم و حبس حقوق و  
 با عدم پریشانی و اصراف در مال و هزل را و حرام معروف کردن  
 و خیانت در مال مردم کردن و شغول بدی بودن مانند دزد  
 و ظنون و ثامی و امثال اینها و اصرار بر گناهان و در حقیقت عذاب



امام رضا علیه السلام نزدیک باینها گذشت و نقل کرده اند که از ابن عباس پرسیدند که کبائر هفت است کفایت بهشت صد نزدیکتر است از هفت و آنچه از اکثر احادیث معتبره ظاهر میشود یکی از دو معنی است اول گناهی چند که در قرآن مجید و عید آتش جهنم بران شده باشد یا تهدید عظیم بران شده باشد که متضمن عتاب باشد یا ترک فرائضی که وجوبش از قرآن مجید ظاهر شده باشد مثل نماز و روزه و حج و زکوة و ورم آنکه در قرآن مجید یا سنت متواتره و عید ناریا تهدید عظیم که ستم عتاب باشد بران شده باشد و بعضی لعن بر فاعلش - این نیز داخل کرده اند و بعضی اعم از سنت متواتره گفته اند که اگر در احادیث صحیح نیز وعید و تهدید شده باشد داخل است و قول اول اظهر است و قول اخیر احوط است و در حدیث صحیح عم و بن عبید اینها بخصوص واقع شده است شرک و ناامیدی از رحمت خدا و آئین بودن از عذاب خدا و عقوبت پدر و مادر و کشتن نفسی که خدا سرام کرده است و نفس گفتن و خوردن مال یتیم بغیر حق و کربختن از جناب و خوردن سود و جاد و کردن و قسم دروغ و زور دمی از مال عنایت و ندان زکوة واجب و گواهی ناحق و پیمان کردن گواهی حق و شراب خوردن و ترک نماز واجب عمد یا چیزی بای دیگر که خدا و قرآن واجب کرده است و عهد خدا و امام را شکستن یا عهد مردم نیز داخل است و قطع رحم کردن و از مجموع اخبار آنچه و عهد ناریا تهدید عظیم یا لعن و ران وارو شده است

قریب بشما میشود و والله یقیناً محمد الله و بعضی از مقتضات خود  
 آنها را جمع کرده است و آنهاست که درین حدیث جمیع مذکور  
 و کلمات یعنی خبر دادن از جن و زمان و لحاظ و وزنی و افطار روز  
 ماه رمضان و تا خیر حج از سال استطاعت بدون عذر و ایشان  
 هرست کننده و جمعیت امام را تنگستن و با وی نشین شدن بعد از حج  
 شاید در این زمان فتنه و بلاوی باشد که عالمی را بجا نباشد و سائل  
 دین خود را اخذ نتوان کردن و دروغ بستن بر خدا و رسول صلی الله  
 علیه و آله و الله بدی ملوات الله بهیمه جمیع فضیلت و بهستان  
 و بعضی گفته اند ترک جمیع شتهای و منع کردن زیادهای آب و سباح  
 از مردم با احتیاج ایشان و عدم احتیاج او و عدم احتیاج از این  
 و کاری کردن که دشنام به پدر و مادر انیکس بدینند و توهین رسانند  
 در وصیت و ارث و بعضی گفته اند که است و اشتن از قضا و خدای  
 و اقرار صحن کردن بر تقدیرات خدا و تکیه و حسد و عداوت مومنان  
 و الحاد و در حرم مکه و مدینه یعنی غله در آنها کردن و سخن چینی که موجب  
 ضرر باشد و قطع عضو مومنی بیه حق و خوردن ریش و سایر نجاسات  
 و قمار ساق و حرام و اصرار بر کناهای صغیه و اتم برده پیا و نهی  
 از نیکبها و عور و غفلت و خلف و عده بابر قوی و خیانت و کین  
 کردن مومنان و دشنام و ادون ایشان و از کردن بی سببی  
 و زدن غلام و کینه زبانه برداری که مستحق آن باشند و منع آنست

از کسی که سختی آن باشد و سد شایع مسلمانان کردن و عیال خود  
 ضائع گذاشتن و تعصب کشیدن بنیر حق و ظلم بر مسلمانان و خوردن  
 شکو و دوزبان بودن و مومنان را حقیر شمردن و تحسین عیب های  
 ایشان کردن و سزانش ایشان کردن و افترا بستن بر ایشان  
 و دشنام دادن ایشان و کمان بد بودن بر ایشان ترسانیدن  
 ایشان و ترک امر معروف و نهی از شکر و شستن در مجالس فسق  
 خصوصاً مجلس شرب خمر بی ضرورتی و بدعت در دین و با اهل بیت  
 هم نشینی کردن و کنایه را سهل شمردن و خوردن حرام و آزار میبخش  
 تا آخر محل اشکال است بگیره بودن آنها و ایضا حرمت غنا معلوم است  
 و در بگیره بودن آن خلاف است و احادیث بسیار و لایب میکند  
 بر حرمت غنا و شنیدن آن و در بعضی از روایات مذکور است  
 که بگیره است و غنا نگیرد اذانه است و خلق که موجب سرور کرده  
 یا افزوده و مشهور آفت که قوی نیت میان آنکه در قرآن و دعا  
 و ذکر باشد یا غیر آنها و اکثر علما استثنا کرده اند از غنای حرام حد  
 که از برای تذکره متین شتر عربان بخوانند و بعضی مرثیه های حضرت امام  
 حسین علیه السلام را استثنا کرده اند و خالی از قوی نیت اگر بر او  
 نوحه عربان بخوانند و بعضی نیز استثنا کرده اند صدای زنی را که غنا  
 کند و رعوی بسیار برای زنان و مردان برایشان داخل نشوند  
 و ایضا تجویز کرده اند نوحه زنان را و را تم با اگر دروغ نگویند

و استثنای اینها نیز غالی از قوتی نیست چنان احادیث و اینها  
وارد شده است و این اوریس و بعضی از علما همه اینها را حرام  
میدانند و ترک همه احوط است و احادیثی که در باب مدح صوت  
حسن وارد شده است و دلالت بر جواز فناء ذر و زیر که بسیار است  
که جوهر آواز کسی خوش آید و است هر چند تحریری و روان نباشد  
و همچنین گاه است که قرآن و عاراد به نحوی می خواند که ترجیح بی هر  
ذره و موجب حزن میشود و آن قصوری ندارد و احادیثی که در باب  
خواندن قرآن بخون و به صوت حسن وارد شده است ممکن است  
محمول برین باشد و آنچه تصریح به ترجیح و غنا در آن وارد شده است  
محمول بر تفته است زیرا که بعضی از علمای سیان و موفیه ایشان  
غنا را در قرآن ذکر حلال بلکه مستحب میدانند و خلافت نیست میان علمای  
و رحمت استمال آلات الهی مانند طهور و عود و نهی و دوت  
و امثال اینها اما در کبیره بودن اینها خلافت است و کسی که غنا  
کبیره و اند اینها را بطریق اولی کبیره میدانند و بعضی از مذهب بنی منج  
در عروسی و ختنه کردن تجویز کرده اند و بعضی مطلقاً حرام میدانند و این  
احوط است و انواع چهارم حرام است و بعضی کبیره میدانند  
مانند نرد و شطرنج و تخم بازی و گردگان بازی و هر چه در آن گردید  
باشد که در تشریح بازی و نیزه بازی و اسب دوانی و شتر دوانی  
و الاغ دوانی و شتر دوانی و فیل دوانی و تیر اندازی و در چهارم که

هنی از آنها بخصوس وارد شده است مانند شطرنج و ترو و آرد بعه عشر  
 حرام است یا و کرفتن و یا وادون و بازی کردن آنها بر چند کردن  
 و ظاهر حبس است که تخم بازی و کروگان بازی و غایب بازی حیوان است  
 که بدون کرد حرام است و خالی از قوتی نیست و ظاهر اخبار است  
 که بازی زود و شطرنج کبیر است و یحیی بن سعید و رباع گفته است خلل  
 نظر کردن در ترو و شطرنج و سلام کردن بر کسی که بازی کند باینها و در  
 حدیث صحیح متقول است از حضرت صادق علیه السلام که فروختن شطرنج  
 حرام است و قیاس را خوردن حرام است و نگاه داشتن آن کفر است  
 و بازی کردن آن شرک است و سلام کردن بر کسی که بازی میکند محضیت  
 و کبیره بلام کند است و کسی که دست در میان آن گذارد چنانست  
 که دست در میان گوشت خوک زده باشد و نمازش مقبول نیست تا بشوید  
 بشوید و کسی که نظر بآن کند چنانست که در فرج ماورس نظر کرده است  
 و کسی که نظر کند بآن در حال بازی کردن و سلام کند بر بازی کننده و در حال  
 و رکنه مساویند و کسی که بشیند بقصد بازی کردن جای خود را و چشم  
 میتاواند و این زندگانی باعث حسرت او باشد و در قیامت و نه  
 هم شینی مکن با کسی که مغرور است باین بازی که آن از مجالسی است  
 که اهل آنها در هر ساعت نظر غضب الهی اند و اما کرد و دیدن شکست  
 انداختن و چیزهای بکنین را بکرد و بر داشتن و بند کردن و کشتی بکرد و و این  
 و کشتی کردن و چوگان بازی کردن و اشغال اینها اگر بکرد و نیدی باشد حرام است

و اگر بی کوه باشد خلالت است و حکم بحرمت شکل است خصوصاً  
 برگاه غرض و ریش و غلبه رضم بوده باشد و رنک و در خصوص کشتی  
 احادیث وارد شده است که ولایت بر جزایمین بلکه بعد از  
 کشتی گرفتن چنین میم السلام در حضور حضرت رسالت شاه علی  
 علیه و آله و تحریص کردن آن حضرت و جبریل علیه السلام به یک از ایشان  
 یکی را استدلال بر استیجاب آن نیز نمی توان کرد علامه رحمه الله  
 جزء کرده است بحرمت انکشتن بر زمین و استعلام آنکه در وقتین  
 جنت است یا طاق و چون کان بازی و تفنگ و کمان کلود کرد و انداختن  
 و بیک پایستادن و کشت و در زیر آب کردن خواه غرضی و در کوه  
 قرار داده باشند و خواهند و در کشتی گرفتن و کبوتر بگردان و بای  
 دور فرستادن و گرد و دیدن اگر غرضی قرار نداده باشند و در و  
 نوشمال کرده است و نگاه داشتن کبوتر از برای آس جابو است  
 بلکه مستحب است و از برای فرستادن نامه های طراز است و بگوید  
 فرستادن اگر با غرض باشد مشهور حرام است و اگر بدون غرض  
 باشد خلالت است و جواز خالی از توفیق نیست و احوط ترک است  
 و پراغیدن از برای تفرج و سیر خلالت است اگر تفرج و دانسته  
 و بعضی حرام میدانند و این در صورتی است که متعین نفل حرامی نباشد  
 و اگر متعین و زیورین کبوتر و گیران و انحراف بر خانه های سیمان  
 و لنگ تن شیشه و ظروف همایکان و اشغال آنها باشد نهاده و این

زمانهها شایع است حرام خواهد بود و اکثر علما حرام دانسته اند حیوانات  
را که در جنگ انداختن خواه عومنی قرار کنند و خواه نه و بعضی مطلقاً آنها را  
تحریم بر جنگ یکدیگر کرده اند و حرام دانسته اند و علامه گفته است علما  
مست در آنکه حرام است مدح کردن کسی که مستحق مذمت باشد  
و مذمت کردن کسی که مستحق مدح باشد و همچنین تعریف حسن زان  
مومن که شناسند و تعریف حسن پسران ساد و یا ثعلب مطلقاً خواه  
مسئین خواه غیر مسئین خواه شناسند و خواه نشناسند و خواه در نظم  
و خواه در نشر و مدح حسن زان حرمی را تجویز کرده اند و خلافی نیست  
در حرمت سحر و آن که می است یا افسونی یا سحنی است که تکلم کنند  
یا بنویسند یا عملی بکنند که تاثری بکند در بدن کسی یا دل او یا عقل او بدو  
آنکه بطاهر مباشر آن کرده و بعضی از جمله سحر شروه اند خدمت فرمودن  
حاکم و جن را و نازل کردن و ایندن شیاطین را از برای کشت امور غایب  
و علاج مجنون یا مصروع یا داخل شدن آنها در بدن کوهکی یا زنی  
و سخن گفتن بزبان او و اگر بعضی از اینها اصل داشته باشد ظاهراً  
قبیل کفایت باشد و شبیه رحمه الله گفته است که از جمله سحر است  
بهرنجات و طلسمات و خلافی نیست در آنکه عمل سحر و سحرش حرام است  
و ظاهراً کبیره است و اما یاد گرفتن آن بعضی تجویز کرده اند نه بقصد عمل  
کردن بلکه از برای آنکه احترام از آن بکنند و بسا باشد که واجب کنائی  
باشد برای دفع شبهه ساحری که دعوی پیروی کند و فرق میان سحر

و معجزه چنانکه شیخ بهاء الدین علیه الرحمة گفته است که چون حضرت  
رسول صلی الله علیه و آله انگشتها را گشود و آب از میان انگشتان  
ببارش جاری شد احتمال سحر نداشت و اگر انگشتان یکدیگر میچسبیدند  
و نمیتوانید احتمال سحر داشت و حق آنست که بجزات نبیا علیهم السلام زبان  
دایم تر و ظاهر تر است که احتمال سحر در آنها رود و بجا و درهایش  
آنست که چند قطره آب بیرون آید نه آنکه چندین هزار گیسو سیلاب  
شوند یا عصا مفتاح و خردار عصا در میان را بلغ کند و بعد از حضرت  
رسالت صلی الله علیه و آله معلوم است که پیغمبری نخواهد بود و اما حدیث  
آنست که سحر نمیخواهد بود که کسی را در آن شبهه تواند بود و روایتی  
وارد شده است که مل کن اما منهد و اکثر این حدیث را حل کرده اند  
بر آن که بقرآن و ذکر و دعا مل کن و بر طاعت کن سحر را نه سحر و کسی که  
حلال و اند سحر را واجب است کشتن او و ایضا خلانی نیست  
در آنکه کلمات حرام است و گفته اند که آن علی است که اطاعت  
بعض از جن حاصل کرد و آدمی را و خبرها از برای او بیاید و و این نیز  
است بر سحر و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که کلمات  
کنند یا کلمات کنند از برای او بیزار است از دین محمد صلی الله علیه و آله  
و ایضا خلانی نیست ظاهر آن در حرمت شعبه و آن اعمال غیبه است  
که معرکه گیران میکنند که بجلد و سستی کاری چند میکنند که غیب می نامند  
و سبب بر اکثر مردم مخفی است و در کینیا خلالت است به معنی :



یانه و اگر اصلی نداشته باشد غش و تدلیس و عمر و مال ضائع گردان  
 و فریب دادن مروج و همه اینها حرام خواهد بود و اگر ممکن باشد  
 که اصلی داشته باشد ظن غالب آنست که درین زمانه کسی نمیداند  
 مخصوص اینها و او صیای علیهم السلام است و بر وزن محال که کسی  
 داند که درین اعصار حکم بحرمت شکل است مگر آنکه متضمن مفاسد دیگر  
 باشد چنانچه شهید رحمه الله گفته است احوط و اعلی اجتناب از همه  
 اینها است و ایضا خلا فی فیت و حرمت قیافه و آنستند  
 شدن است بعلامتی از مشابیهت و ترکیب و صورت که بسبب  
 آن ملحق میگردد و بعضی از مروج را به بعضی و رفس چنانکه در باب  
 اسامه سخنی مذکور شد و آرد باب قیافه پایای او و پدر او زید را ملاحظه  
 کردند و حکم کردند که اسامه پسر زید است و گفته اند وقتی حرام است  
 که حرم بآن بکشند و امر حرامی بران مرتب سازند مثل آنکه نسبی را  
 که شرمناک است باشد تغییر دهند یا مهرمی را نامحرم یا نامحرم را محرم گردانند  
 و امثال اینها و در عروت و عجب و حجم قیافه دیگر می باشد که حکم میکنند  
 از خصوص خلقت هر کس بصفت حسنه یا رویه او مانند گرم و خجل و سجا  
 و جبن و درازی و کوتاهی عمر و امثال اینها و نقل جماع کرده اند بحرمت  
 فو و خلق میته و شراب و گوشت خوک و سایر مسکرات مانند بوزه  
 و نیک و درختن یک بغیر یک شکاری و گل و ذراعت و باغ و مشهور است  
 که فو و خلق غده و بول حیوانات غیر ماکول اللحم حرام است و در فو و

عذر و بول هکولی اللهم خلافت است و جائز بودن اتقوی است  
 و روغنی که نجس شده باشد مشهور است که جائز است از برای  
 مسوزایدن در چراغ و در زیر آسمان و ظاهر در زیر سقف نیز توان  
 سوخت و داخل مآبون و امثال آنها توان کرد و حیوانات را  
 نیز بان چرب توان کرد و روغن و پی که از سینه اخذ کرده باشد  
 مشهور است که مطلقا استعمال نمی توان کرد و در روایات متعدده  
 دلالت بر جواز سوختن در چراغ میکند و در میت که بمهر او را مورد  
 کلمات و راهنا شرط میت استعمال توان کرد و از جمله محرمات  
 فروختن و خریدن چربی چندان است که کافران آنها را عبادت سجده  
 می کنند مانند بیت و چلیپا و صورت حضرت مریم و عیسی علیه السلام  
 و فروختن و خریدن آلت های لبو مانند عود و بلبور و کمانچه و نای و دف  
 و نقاره و امثال آنها و آلات قمار مانند شطرنج و دزد و گنجینه اگر از برای  
 استعمال حرام فروزد و اگر متعلق حلالی از او متصور باشد بیهان میاتی  
 که هست و مشتری از برای آن منفعت حلال خرد و اکثر تجویز کرده اند و بعضی  
 قید کرده اند که در صورتی حرام است که شکسته اش تمیمی نداشته باشد  
 و اگر شکسته اش تمیمی داشته باشد و آنرا شکسته بفروشد برای آنکه مشتری  
 آنرا بشکند و در منفعت حلالی منتفع شود و اتفاقا بر ویانست مشتری داشته  
 می تواند فروخت و بعضی عینا گفته اند تا آنرا از بیات خود نمیدارند نمی  
 فروخت و در فروختن ظروف طلا و نقره نیز این حکم ثابت است و باید

محرمات فروختن اسلحه جنگ است بدشمنان وین در وقتی که جنگ  
 داشته باشند یا مسلمانان یا شیعیان و بعضی مطلقاً حرام دانسته  
 و همچنین گفته اند حرام است فروختن اسلحه بر اهل ظلم و دزدان  
 از برای این بصورتی مطلقاً و همچنین مشهور میان علما آنست که حرام است  
 فروختن انگور از برای شراب کردن هرگاه مذکور شود که از برای  
 این کار میگیر و خواه در ضمن عقد شرط کند و خواه متعارف عقد مذکور  
 سازد و فروختن چوب از برای تراشیدن بت یا آلات قمار  
 و اگر کسی بفروشد که این کار پاکند و مذکور نشود که از برای این میخرد  
 مشهور گرامت است و بعضی حرام دانسته اند و احادیث  
 جواز بسیار است و ایضاً خلاف است در اجاره دادن  
 خانه و دوکان و کشتی از برای فروختن و نقل کردن و ضبط کردن  
 سایر محرمات و ایضاً خلاف است و فروختن مسوخت  
 مانند میمون و فیل و درندگان مانند ببر و پلنگ و اشهر جوار است  
 خصوصاً حیوانات شکار کنند مانند بوز و باز و چرخ و عقاب و مشهور  
 میان علما جواز بیع کره است و بعضی و عوامی اجماع بر آن کرده اند  
 و ایضاً مشهور جواز بیع پوست و درندگان است مانند پوست  
 و ببر و پلنگ و این براج گفته است ثن کره را تصدق می نماید  
 و تصرف دیگر نمی توان کرد و مستندش معلوم نیست این چند گفته اند  
 ثن حیوانات غیر ماکول اللحم را مانند مسوخت و درندگان و در خوردن

آشامیدن صرف نمی باید کرد و مستند این سخن نیز معلوم نیست  
 و از جمله محرمات ساختن صور تبهایی سایه و راست که اگر روشنی  
 بر محیط آن نیاید سایه ازان بیفتد خواه متصل بدیوار باشد و خواه  
 جدا باشد و کما هر اخبار معتبره آنست که حرمت مخصوص صورت  
 حیوان نوری روح است هرگاه مجسم و سایه و آیه باشد پس صور تها  
 که بر دیوارها و فرشها نقش کنند حرام نخواهد بود و صورت و رخت  
 و کل و کلبه و بنا یا کوسایه وار باشد حرام نخواهد بود و بعضی صورت  
 ذی روح را مطلقا حرام میدانند کوسایه نداشته باشد و بعضی نیز  
 غیر ذی روح را نیز مطلقا حرام میدانند و این قول مخالف است  
 معتبره است اگر چه احوط است و نیز وقت صورت مجسم نیز مشهور  
 حرمت است و کواکب را موثر تمام دانستن چنانکه جمعی از علما میگویند  
 کواکب را موثر ناقص دانستن با آنکه او مثل انگلی را تاثیر فی اجسامست  
 مانند تاثیر آفتاب و حرارت و ماه در برودت اکثر عیاض می دانند  
 و اگر موثر ندانند و گویند عادت الهی جاری شده است باینکه چنین  
 وضعی که در فلک پیمرسد فلان امر در زمین طوالت شود یا آنکه حق تعالی این  
 علامتی برای این امر قرار داده است اکثر گفته اند حرام نیست و شبیه  
 رحمه الله گفته است گروه است و اکثر علما نظر و فکر در علم نجوم دیدن آن  
 و آموختن آنرا حرام میدانند چنانچه احادیث بسیار بر آن دلالت دارد  
 و این ملائوس علیه الرحمه و بعضی از علما گفته اند اگر اعتقاد باینکه تاثیر داشته باشد

حرام نیست و آنچه از مجموع احادیث معتبره ظاهر میشود آنست که اوضاع  
 اینها علامت حدوث حوادث هستند و کمال این علم مخصوص اینها  
 و اوصیای علیهم السلام است و این یک راه علم ایشانست بامور آئین  
 و غیر ایشان احاطه نامه باین علم ندارند و باین سبب اسباب دیگر  
 از مصالح کلیه منع کرده اند سایر خلق را از تفکر در این و حکم کردن بحدوث  
 حوادث سبب اینها و تعلیم و تعلم این علم را حرام کرده اند و فرموده اند  
 بنجم مانند کاهن است و کاهن مانند ساحر است و ساحر مانند کافراست  
 و کافر و جہنم است و حضرت مهادق علیه السلام بخجی را فرمود که کتابها  
 خود را بسوزان و اما مساوات و نحوست که اکابر آن نیز از احادیث  
 ظاهر میشود که بعضی مساوات و بعضی نحوست دارند و مردم در این باب  
 نیز علم ناقص دارند و حق تعالی تا درست که بدعا و تصدیق و توسل بجناب  
 مقدس او نحوست اینها را سبب مساوات گردانند و تبرک اینها و اعتماد  
 بر علم ناقص خود و ارتکاب معاصی قلقت توسل و ضعف توکل سبب آنرا  
 نحس گردانند لهذا در دفع مخاوف و رفع بلا یا امر بمصدق و توکل و تضرع  
 و دعا فرموده اند و هندی از رعایت ساعات نموده اند که در نکاح و زنا  
 و سفر و بعضی از امور که افر با جتر از برون قمر و عقرب در آنها نموده اند و کما  
 فقیر آنست که آن نیز برون فوق اصطلاح منجین نیست بلکه مما ذات ستاره ها  
 عقرب مراد می است چنانچه مدار عرب بران بوده است و در میان  
 عرب بخجی و تقویمی شائع نبوده است و از عادت حبشه شایع معلوم است

که بنای عبادات و معاملات ایشان را بر امور ظاهر گذاشته است  
که خواص و عوام در آن یک نسبت داشته باشند و درین  
زمان اگر فستارهای غریب به بیج قوس منتقل شده است و اما علم  
بنیات افلاک و کیت حرکات آنها مشهور نیست که حرام است  
بلکه بعضی مستحب و آنست که بسبب آنکه باعث اطلاق و غریب  
حکمت و عظمت و قدرت حق تعالی میشود و حق آنست  
که اهتمام زیاده در این موجب تضییع عمر است و آنکه مستحبی را باین  
و خیالی چند است که بعضی از حرکات محسوسه که اکبر را آنها  
منطبق می شود و در بعضی چیران شده اند و آنرا از مشکلات آن  
فن شمرده اند و از حد و مختلفه که بسته اند در آن امور بیکدیگر مخالفت  
و بغیر خداوندی که آنها را خلق کرده است و اینها و او بسیار بسیار  
که بایشان وحی و الهام نبوده است و یکی را بر حقائق اطلاق  
نیت آنما قبلی از آن که ستر مزید اطلاق بر قبله و اوقات صومعه  
و غیر ذلک بوده باشد خوب است و شهید رحمه الله و بنو و بنو  
که آثار مل و خالی و ضل آنها حرام است به اعتقاد و بجاقت آنها بجا  
زیرا که علم غریب مخصوص خداست و اگر بر بسین نوال نیک شنود  
و گوید باکی نیست زیرا که روایت کرده اند که رسول خاسی نیست  
علیه و الا فال نیک را دوست میداشت و طبعه و معنی نوال بد  
که ابرت داشت مؤلف گوید که احوط آنست که رجوع

باین قسم مردم نمیکند و سخن ایشان را تصدیق نه نمایند زیرا که اجاب  
 بسیار در بنی از رفیق نزد کاهن و عراف وارد شده است  
 و این جماعت که خبر از آینده میدهند بطن و تخمین عراف اند  
 و آنکه میگویند که رمل از حضرت و انیال علیه السلام مانجوت  
 اصلی ندارد و این ادیس و سرار از کتاب شیخ ابن محبوب  
 از بیستم روایت کرده است که گفت بحضرت صادق علیه السلام  
 عرض کردم که نزد ما در جزیره مروی هست که بسیار است  
 که خبر میدهند کسی را که مال او را دزدیده است یا مادران از  
 چیزهای مخفی حضرت فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود  
 که هر که برود میبوی ساحری یا کاهنی یا کذابی که تصدیق او کند  
 در آنچه میگوید پس به تحقیق که کافر شده است به هر کتابی که خدا  
 فرستاده است و گفته اند حرام است غشی که مخفی باشد مانند آب شیر  
 کردن و شالکی کردن که از برای فریب مردم باشد و اگر نفی  
 گفته اند حرام است مردان را لباس زنان پوشیدن و خوردن  
 برینشی که مخصوص زنان باشد زینت کردن مانند و سمه برابر و کذب  
 و لباس مخصوص زنان پوشیدن و خلخال و دست بند پوشیدن  
 و همچنین گفته اند حرام است زنان را پوشیدن لباسی که مخصوص  
 مردان است مانند عمامه و کمر بند و جزم تحرمت اینها خالی از اشکالی  
 نیست و بعضی نفس کردن صورت و سایر اغصای زنان را بپوشیدن

و سر نه حرام دانسته اند و این نیز غالی از اشکالی نیست و احوط  
آنست که اجتناب کنند از ذی مخصوص کفار و پوشیدن لباسی  
که مخصوص ایشان است زیرا که از حضرت صادق علیه السلام  
منقول است که حق تعالی وحی کرد بسوی پیغمبری از پیغمبران که  
بگو قوم خود را که پوشند لباس دشمنان مرا و نخورند خوراک  
دشمنان مرا و شبیه نشوند بشکل دشمنان من که ایشان دشمنان  
خوایند بود چنانکه آنها دشمن من اند و اکثر علما گفته اند جایز نیست  
اجرت گرفتن بر اعمال واجبه مانند غسل دادن اموات و گرفتن  
و دفن کردن نماز کردن بر آنها و سینه مرثیه تجویز اجرت گرفتن  
کرده است بر اینها و غالی از تقوی نیست و برستجبات گفته اند  
مزد می توان گرفت و همچنین گفته اند حرام است اجرت گرفتن  
بر اذان و سید جاز و آنست است و همچنین اجرت بر پیش نمازی  
جائز نیست و مشهور آنست که اجرت بر قضا بکم میان مردم  
جائز نیست و بعضی تجویز کرده اند روزی دادن و دیان و پیش نماز  
و قاضی را از بیت المال و همچنین اگر وقتی بر این بابت  
کرده باشند می توانند گرفت و مشهور آنست که جایز است اجرت  
گرفتن بر صیغه نكاح و بر طلاق و خواستگاری و جمعی از علما گفته اند  
جائز نیست فروختن و خریدن بخت مجید و اگر فروشنده بدو عتد و نقد  
را بفروشد و بعضی کرده دانسته اند احوط آنست زنجیر و بخت

مسئله اجرت بر امور واجب

مسئله فروختن  
بخت مجید



بفرود شدند و بانی آنجستند زیرا که احادیث بسیاری برهنی وارد شده  
 و از جمله آنها روایت سماعه است گفت از حضرت صادق علیه السلام  
 شنیدم که فرمود: صحیفه‌ها را مفرود کنید که در ختن آنها حرام است پرسیدم  
 چه میفرمایند و در خریدن آنها فرمود که جلد و کاغذ و ظلات را بخرد  
 و زینهار مخدور قی را که بر آن قرآن نوشته اند که بر تو حرام خواهد بود  
 و زرش بر آنکه فروخته است حرام است و در حدیث صحیح  
 از آنحضرت منقول است که فرمود: بخرم صحیفه را دوست تر میدارم  
 از آنکه بفروشم و این حدیث دلالت بر کراهت میکند و در اجرت  
 گرفتن بر کتابت صحیفه مشهور کراهت است و بعضی با شرط حرام  
 دانسته اند و حدیث برهنی وارد شده است و احوط آنست  
 که ابتدا شرط نکنند و بعد از نوشتن آنچه بدستور کند یا اجرت یا زانی  
 غیر قرآن از آیات و عشر و خمس و جزو امثال اینها یا قیمت مرکب  
 قرار دهند و جایز است اجرت گرفتن بر کتابت کتب فقهیه و حدیث  
 و سایر علوم مباحه و مشهور میان علما آنست که قدری از قرآن مجید  
 که یاد گرفتن آن واجب است اجرت گرفتن بر تعلیم آن حرام است  
 و زیاده بر آن را اجرت برای تعلیم مکرره است و اگر اول شرط  
 کنند که کراهت آن باشد است و بعضی با شرط حرام دانسته اند و احوط  
 آنست که شرط نکنند و اکثر علما اجرت گرفتن بر مسائل ضروریه اصول  
 دین و فروع دین را حرام دانسته اند و در سایر علوم ادویه و طب

کتابت و تعلیم  
 کتابت و تعلیم

و صناعات حلال را جائز دانسته اند و حرمت اخذ اجرت  
بر مطلق را حیات نکرده و فقیر ثابت نیست و مشهور میان علما آنست  
که جائز است اجرت گرفتن بر تلاوت قرآن که ثواب آنرا از برای  
برپا یازنده هدیه کند و در بعضی از اخبار منع وارد شده است و ظل  
گروه اند بر آنکه اگر شرط گروه باشد که اوست شدید وار و احوط  
عدم شرط است و رشوت گرفتن در حکم شرعی با جمیع حرام است  
خواه از برای او حکم کند خواه از برای خصم او بلکه از جمله کبائر است  
و از حضرت باقر علیه السلام منقول است که رشوت گرفتن در حکم  
کفر است بخدا و رسول الهی الصلی الله علیه و آله و رشوت بدون  
نیز حرام است مگر آنکه محقق باشد و دانند که بدون رشوت از برای او  
حکم نمی کنند و حق او ضائع میشود و در این صورت یعنی تجویز کرده اند  
و مراغه کردن نیز و حکام جور و کسی که اهمیت حکم کردن نداشته باشد  
حرام است مگر آنکه حاکم عادل نبوده باشد یا باشد و از روی تقیه حکم  
کنند یا اگر حکم کند حکم او جاری نشود و در آن صورت تجویز مراغه بسوی  
آنها کرده اند و احوط آنست که تا ممکن باشد مراغه بسوی ایشان  
نکنند و در حدیث وارد شده است که اگر محقق نیز برای او حکم کند آنچه  
میگوید بر او حرام است و نصحت را بطلا و غیر سیاهی نوشتن مکروه است  
و بعضی حرام دانسته اند آنرا و گفته اند مکروه است عشر آنرا بطلا نوشتن  
چنانکه بسند موثق از جماعه منقول است که پسر سید از حضرت صادق علیه السلام

مسائل در حکم رشوت

مسئله نخستین مصنف را بطالع  
و در باب آردن در

که مروی است که عشر صحفها را بطلای نویسد حضرت فرمود که صلاحیت  
ندارد و آنرا گفت این مجالس من است حضرت فرمود اگر از برای خدا ترک کنی  
خدا وسیله برای روزی تو خواهد ساخت و بسند دیگر از محمد بن راق منقولست  
که گفت عرض کردم بر حضرت صادق علیه السلام قرآنی را که خمس و عشر را  
بطلای نقش کرده بودند و در آغوش یک سوره را بطلای نوشته بودند حضرت  
عیب نکرد هیچ چیز آن را مگر نوشتن قرآن را بطلای فرمود که خوشم نمی آید  
که قرآن را بنویسند مگر بسیاری چنانچه که لول مرتبه بسیاری نوشته یعنی نوشتن  
امیر المومنین نه نوشتن عثمان و این حدیث دلالت میکند بر آنکه عشر را بطلای نوشتن  
زینت بطلای کردن بد نباشد و ابوالصلح زینت کردن قرآن را بطلای حرام دانسته  
و مشهور میان علما است که طایف کاری کردن مسجد حرامست بعضی مطلق نقاشی را حرام  
دانسته اند و مستند او هیچ یک معلوم نیست و مسجد را داخل راه یا خانه کردن حرام است  
و نجاست متعدی را داخل مسجد کردن حرام است و بعضی غیر متعدی را نیز  
حرام دانسته اند و ثابت نیست و اعانت طالمان در ظلم حرام است  
و در غیر ظلم مشهور است که حرام نیست مانند عمارت کردن و طنج کردن سائر عمارت  
مساجد و بعضی از اخبار منع از مطلق معاشرت و اعانت ایشان روشده است و بعضی  
که معمول مجالغان مذموب باشد و حق تعالی فرموده است رکون مکیند بسوی آنها  
که تم کرده اند پس من میکند شمار آتش جهنم و شمارا بغیر از خدا یا وری نخواهد بود  
پس یاری کرده نخواهد شد و رکون را اگر تفسیر کرده اند بیل قلبی و بعضی گفته اند  
مرا و از طالمان در این آیه شرکان اند و بعضی گفته اند مرا و دخول بایشان است

حکم مساجد و طایف کاری  
مسجد و غیره و احکام  
آن

در بیان اعانت  
طالمان و غیره

و ظلم ایشان و اظهار راضی بودن بفعل ایشان و اظهار محبت ایشان  
 نه محض مخالطه و معاشرت از برای دفع ضرر ایشان و در بعضی از روایات  
 وارد شده است که رکون مودت و خیرخواهی و اطاعت است پس  
 باید با فساق و ظالمان از جهت فسق و ظلم بد بود و راضی با اعمال  
 ایشان نباید بود و آحوط آنست که بدون تقیه یا مصلحت شرعی مانند  
 هدایت ایشان یا دفع ضرر از مومنی یا قضای حاجت مضطری با ایشان  
 معاشرت و اظهار مودت نکند و مشهور میان علما آنست که حرام است  
 نوشتن و حفظ کردن و یاد دادن و یاد گرفتن کتب منوخته مانند تورات و انجیل  
 و کتب اهل سنن و بدعت مانند کتابهای سنیان و سایر مخالفان و  
 کتب حکما و صوفیه و ملاحد مکر از برای نقض و باطل کردن یا حجت کردن  
 بر ایشان یا احدی کلمات حق از آنها یا تقیه و مشهور میان علما آنست که  
 آنچه با دشامان و حکام بعلت خراج از رعایا میگیرند از ایشان می توان خرید  
 و قبول همه کرده و جائز و با بخششهای ایشان قبول بولین کرد و بعد از آنکه ایشان  
 از رعایا گرفته باشند و اکثر گفته اند که اگر این کس را حواله کند بر محلی باز جائز است  
 گرفتن و در این شق اشکالی هست و پدر را اگر واجب النفقه فرزند صغیر خود باشد  
 از مال او بقدر نفقه میتواند برداشت و از مال فرزند بالغ نیز می تواند برداشت  
 اگر نفقه او را ندهد و اگر مرافعه بجا کم شرح ممکن باشد در این صورت آحوط آنست  
 که بدون مرافعه بر ندارد و اکثر گفته اند که زن نان نان خویش را از خانه شوهرش  
 بدون اذن او تصدق نمیتواند نمود اگر او نمی بخشد و زیاده بخشد که ضرر بآورد رساند و اگر

حکما و صوفیه  
 و کتب اهل سنن  
 و بدعت

حکما و صوفیه  
 و کتب اهل سنن  
 و بدعت

حکما و صوفیه  
 و کتب اهل سنن  
 و بدعت

مالی را بکسی داده باشند که بر غیر ایا علی یا علی مثل بد مشهور است که اگر  
خود موصوف بآن صفت باشد از برانی خود می تواند برداشت بعضی  
فید کرده اند که بشرطی که زیاده از دیگران بر ندارد و در بعضی از روایات  
منع وارد شده است و احوط آنست که تا به نیت انظار نداشته باشد  
بر ندارد و اما بعیال خود می تواند داده و اگر تا در بر نفقه ایشان نباشد مشهور است  
علما آنست که خسی کردن حیوانات غیر ایشان جایز است و بعضی حرام  
دانسته اند و بعضی کمان کلوه انداختن را حرام دانسته اند مطلقا و بعضی گفته اند  
اگر از برای لعب و لعب باشد حرام است و جایز است استخوان و دندان  
پنل را فروختن و شاید و امثال آن از آن ساختن و بعضی کرده و بسته اند  
و وجهی ندارد بلکه استعمال شانه آن سحر است و از جمله حرمت که جمعی از  
اکابر علما تصریح بحرمیت آن کرده اند خواندن و شنیدن قصه های است  
که همه آنها دروغ است مانند خواندن قصه حمزه و امیانه های علوم الکذبه  
یا افسانه های که بعضی از آنها معلوم الکذب مثل روایات موضوعه مخالفان  
که مثل است بخندیه امیانه نسبت فسون و معاصی بایشان یا بدع خلای  
جور یا کرامات مقبده صوفیه یا فقرات اکابر علمای شیعه و امثال اینها از امور باطله  
که اگر عرض رود ابطال آنها باشد یا از برای تقیه مضطر شود بخواندن و شنیدن  
آنها چنانچه آیه سَمَاعُونَ لِلَّهِ غِیْبُ الرَّائِیَاتِ و ادوات بعضی از تفاسیر  
و ادوات الصلاح و رکافی گفته است که حرام است موضوع و از جمله دروغ است  
صحت داشتن شب یقینه های قصه خوانان که جنگهای دروغ اختراعی را

حکم مخصوص کردن حیوانات

حکم کلوه

حکم بیع دندان و استخوان

حکم شنیدن  
قصه های باطل  
و راست

نقل می کنند یا بچکهای واقع چیزها را زیاده میکنند و شیخ رحیمی بن سعید و ساج  
گفته است که حرام است شب نشینی بذكر و روع و قصه های اخلاقی قصه های  
و دیگر که در روع با بران زیاده کرده اند و قصه های دیگر کرده است برای  
آنکه مانع بیداری آخر شب میشود و این بابویه در کتاب عقائد گفته است  
که قصه خوانان در خدمت حضرت صادق علیه السلام مذکور شدند فرمود  
که خدا لعنت کند ایشان را که تشنیه میکنند بر ما و گفته است که باز از آنحضرت  
سوال کردند از قصه خوانان که آیا حلال است که سخن و ادب سخن ایشان  
حضرت فرمود که نه و فرمود که هر که گوش اندازد بسوی سخن کوفی پس  
به تحقیق که او را پرستیده است پس اگر آن سخن کو از جانب خدا سخن گوید  
او خدا را پرستیده است و اگر از جانب شیطان سخن گوید شیطان را  
پرستیده است و باز از آنحضرت پرسیدند از قول حق تعالی که شعرا  
پرورد می ایشان میکنند که این حضرت فرمود که مرا از شعرا قصه خوانان اند  
و احوط آنست که قصه های ایام کفر و جاهلیت و بادشاهان عجم را نیز بخوانند  
هر چند راست باشد مگر از برای مصلحتی و فائده دینی زیرا که حق تعالی فرموده  
وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُصِلَ إِلَى سَبِيلِ اللَّهِ  
تا آخر آیه یعنی از مردم کسی هست که میخرد حدیث باطلی را از برای آنکه  
مردم را ایاد حق ماعقل گردانند و آیات قرآن استهزا کنند اینها را  
از برای ایشان هست عذابی خوار کننده و شیخ طبرسی و سایر مفسران و آ  
که و اند که این آیه و نشان تفسیر بن الحارث نازل شده است که او تحارث

میکرد و میزفت بطرف فارس اخبار بادشاهان عجم را میخیزد و می آورد  
 و از برای خویش نقل میکرد و میگفت محمد صلی الله علیه و آله شمارا خبر میدهد  
 بحدیث عاود و محمود و من از برای شما نقل میکنم قصه های رستم و اسفندیار و کاسر  
 و بادشاهان عجم را پس خویش می آمد ایشان را شنیدن آنها و ترک میکرد  
 شنیدن قرآن را این را از کلینی روایت کرده اند و کلینی و شیخ طوسی  
 بسند حسن الصحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که حضرت  
 امیرالمومنین علیه السلام قصه خوانی را دید که در مسجد بنحو از نامایه بر او  
 زود و او را از مسجد بیرون کردند و شیخ ابن بابویه بسند بای معتبر  
 از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت رسول  
 صلی الله علیه و آله فرمود که چون برینید مروی را که در روز جمعه آحاد  
 جاهلیت و ایام کفر را نقل میکنند بزنید بر سرش اگر چه سنگ یزه باشد  
 و خواندن شعری که شتمل بر دروغی و لغوی باشد فحش است و بسیار  
 خواندن شنیدن آن مکروه است خصوصاً در ماه مبارک رمضان شب  
 و روز جمعه و در مطلق شب و حال احرام و در حرم هر چند شعر حق باشد  
 و منقول است که نکلی که مملو از چرک و ریم باشد بهتر است از آنکه مملو از  
 شعر باشد و منقول است که کسی که بیتی از شعر در روز جمعه بخواند مهره او  
 در آن روز همان است و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است  
 که شعر از شیطان است اما از آن حضرت روایت کرده اند که از جمله  
 شعر حکمت است و از حضرت امیرالمومنین علیه السلام و از حضرت امام رضا

مسائل حکم خواندن  
 شعر حق و باطل

و سایر ائمه شعر نقل کرده اند و مکرر تمثیل و استشهاد بان میفرموده اند  
و احادیث بسیار در ثواب و فضل مدح رسول خدا صلی الله علیه و آله  
و ائمه هدی صلوات الله علیهم و مرافق حضرت امام حسین علیه السلام وارد  
شده است و خلافت نبوت در آن که شعری متعین فحش را بجز مومنی نباشد  
یا تعزیت برین معنی یا تعزیت حسن پسری مطلقاً حرام است اگر چه  
در آخر سخنی هست و گفته اند اگر تعزیت حسن بن خود یا کثیر خود و شعر  
یا در غیر شعر بکنند حرام نیست و بعضی گفته اند اگر چه حرام نیست اما چون بنا  
مروت است از عدالت بیرون می رود و لیکن استراطه مروتی که با  
گفته اند در عدالت ثابت نیست و شعری که مشتمل بر مدح زیاد باشد  
که موجب کذب است اگر حل بر تجاوز و مبالغه توان کرد و حرام نیست  
و اگر نتوان کرد و بعضی گفته اند که داخل کذب است و حرام است و بعضی  
گفته اند که کذب از آن نیست حرام است که باعث آن می شود که مردم  
خلاف واقع را واقع دانند و بنای شعر بر آن نیست و غرض شاعر  
خبر نیست بلکه بافتار بر سیکر و و این سخن بعد از حق نیست اما اگر متعین  
مدح و تحسین ظلم و فسق و اغرای ایشان بر آنها باشد و در نیست که  
ازین جهت حرام باشد و از جمله محرمات حسد و بغض و عداوت مومنان  
و اکثر علما اینها را حرام دانسته اند مطلقاً اما چون اینها مورد قلمبه اند  
تا اظهار کنند معلوم نمی شود و خلاف عدالت ثابت نمی شود و از این  
از احادیث ظاهر می شود که اظهار اینها معصیت است و اصل معصیت

حکم حسد و بغض  
و عداوت مومنان



منیت و کمان فقیر این است و همچنین کمان بد بوسنان بدون انگشت  
 حرام است و اگر اصلش حرام باشد هیچ لازم نمی آید و بعد از این نشان  
 مذکور خواهد شد و هجران و ترک معاشرت مومنان را نیز از جمله معاصی  
 شمرده اند چنانچه احادیث بسیار بر آن دلالت میکند اما ظاهر اعمول است  
 بر آنکه از روی بغض و عداوت باشد نه مطلقا زیرا که ترک معاشرت  
 اسباب بسیار میدارد و از جمله محرمات تحبس عیوب مومنان کردن است  
 و آیات و اخبار بسیار در مبنی و مذمت آن وارد شده است و ایضا  
 شرف شدن بر خاندان مسلمانان یا از رختها و روزن یا قطر بجم ایشان  
 کردن حرام است و اگر او را منع کنند و متع نشود و چیزی را او نزنند که  
 که مبتدی بقتل او شود و خوش بدر است اما آنها باید که تا منع مکرر نکنند  
 بزیاده تعدی نکنند و پوشیدن حریر از برای مردان در غیر حال تنگ  
 یا کفاره و حال ضرورت که باری و بیکر گذاشته باشد و خوف ضرر  
 داشته باشد حرام است و اگر حریر خالص نبوده باشد و باینجه مزاج  
 باشد و یا کتان و یا پشم و امثال اینها قصور ندارد و مگر آنکه مستهلک  
 باشد و بعضی ده یک و بعضی پنج یک گفته اند و احوط آنست که برز  
 نند دارند و اگر تمکیده با فرش کنند با کی منیت و پوشیدن طلا نیز مردان  
 حرام است و پوشیدن طلا و حریر اطفال را اگر تجاوز کرده اند آنها را  
 و ست گفته را بایشان انشامیدن جایز نیست و خلای منیت  
 در آنکه حرام است خوردن و آشامیدن در طرف طلا و نقره و مشهور است

در حکم شرف  
شدن بخاندان مسلمانان

در حکم پوشیدن  
حریر مردان را

در حکم پوشیدن  
طلا مردان و اطفال  
و خلای طرف طلا  
و نقره

که مطلق استعمال آنها حرام نیست و از برای غیر استعمال نجاست  
 خلالت است و احوط ترک نجاست و نفقه گهی که استعمال کنند بر سر  
 شمشیر و زنجیر و حلقه نفقه که هر طرف پائیده باشند یا طرئی که بعضی نفقه  
 باشد مشهور است که جایز است و اکثر گفته اند که از موضع نفقه احتیاط  
 می باید کرد و بعضی تجویز کرده اند زینت کردن شمشیر بصحیف را بطلان نفقه  
 چنانکه روایت دارد و حده است و احوط آنست که زینت جام از طلا  
 و نفقه نباشد و در حدیث صحیح وارد شده است که اگر نفقه را در گوش  
 کرده باشند که جدا نتوان کرد و باکی نیست و اگر جدا نتوان کرد و سوار نشوند  
 و در سر نه و آن و طرفهای کوچک که از برای غایبه و مثل آن می سازند  
 خلالت است و میل طلا و نفقه را استعمال کردن باکی نیست و مساحت  
 و مشاهد مشرفه را بقنادیل طلا و نفقه زینت کردن خلالت است و همچنین  
 خلالت است زینت کردن ورودیوار و سقف طلا و در سه طبلها  
 و میاها و نعلیکهای طلا و نفقه اشکالی نیست و احوط اجتناب است  
 خصوصاً از نعلیکی که در آن احتمال حرمت بیشتر است و لوله های طلا و نفقه  
 و در زینت که مجوز باشد و در سرنی که بدمان بگذارد اگر طلا و نفقه نباشد  
 احوط است و آینه ها و صند و قیحه های مجلس لباس طلا و نفقه محل اشکال است  
 و احوط اجتناب است از همه اینها و اگر ماکول مشروب را از طرف طلا  
 و نفقه بطرف دیگر برگردانند و بخورند آن بهام حرام نیست و زینت را  
 تخلیه طلا و نفقه جایز است و در ظروف حکم مروان دارند و از حبه بحر تا

نظر کردن مرد است از روی شهوت و لذت و پسران ساده  
 بلکه منزله است نیز مردی غلامی نیست ظاهر میان علما و ایضا حرام است  
 بوسیدن ایشان شهوت و از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقول است  
 که زنه را خرد کند از پسران ساده و اولاد و عینا و با و شایان که گفته ایشان  
 بدتر است از فتنه و خیر آن در خانه با و فرمود که هر که پسری را شهوت بپوشد  
 حق تعالی در قیامت بجای از آنست بر سر او کند و منقول است که هر که  
 پسری را شهوت بپوشد لعنت کند او را ملائکه آسمان و زمین ملائکه حیات  
 و ملائکه غضب و مبیها کند خدا از برای او جهنم را و بد نصیری است جنم اند  
 برای او اگر از روی شهوت و لذت نباشد مرد بدن می تواند دید  
 بنظر عورتین و زن نیز بدن زن را می تواند دید بنظر عورتین مرد و حرام است  
 نظر کردن عورت مرد و وزن را حرام است نظر کردن عورت زن  
 و واجب است مرد وزن را که عورت خود را بپوشاند از نامحرم  
 اگر با نفع باشد یا نبی که ممیز باشد و مرد عورت در مرد است و  
 و خصیه با و حلقه و بر و در زن فرقی پیش و پس است و بعضی گفته اند عورت  
 مرد و زن از نطفه است تا زمانه و بعضی گفته اند از نطفه است تا  
 ساق و قول مشهور اقول است و بعضی گفته اند از زمانه تا نطفه و معروف است  
 بر آن مسلمانان و مرد تمام بدن زن خود را می تواند دید حتی عورت و او نیز  
 تمام بدن شوهر خود را می تواند دید حتی عورت و همچنین کنیز تمام بدن امارا  
 می تواند دید حتی عورت و آن تمام بدن او را می تواند دید اگر کنیز شوهر

حکم نظر کردن مرد است  
 به پسران ساده از روی  
 شهوت و لذت و بوسیدن  
 ایشان

حکم دیدن عورتین است  
 مرد وزن را

نداشته باشد و مرد تمام بدن زن آن محرم خود را می تواند دید مانند  
 مادر و خواهر و برعکس محرمی که بشیر خردون محرم شده باشد باز این حکم  
 وارد و هر سوختنی را که نظرمی تواند کرد و بغیر شهوت لمس نمی تواند کرد  
 و صاحب جامع گفته است مرد محرم نیز نظرمی تواند کرد و از زن  
 محرم مرد را و دستبند او سر را و سینه را و ساقها را و بازو را را اگر  
 حق تعالی مواضع زینت را از محارم حلال کرده است و اینها  
 موضع زینت است و خلافی نیست و آنکه زمان نامحرم را بغیر  
 رو و دستهای ایشان را نمی توان دید بی ضرورتی خواه به شهوت  
 باشد و خواه بدون شهوت و آیه خلافی نیست و آنکه  
 رو و دستهای آنها را بالذات و شهوت جائز نیست و این و  
 بدون شهوت بعضی گفته اند جائز است بآیه است و بعضی گفته اند  
 حرام است مطلقاً و بعضی گفته اند یک قطر جائز است و اعاده نظر  
 حرام است و قول اول خالی از قوتی نیست و آیات و اخبار بر آن  
 دلالت دارد و در نظر کردن غلام یا نه بسوی مالک خود خلعت  
 و مشهور حرمت است اگر خضی نباشد و در خواجه سرایان که ذکر  
 و خدیجه های ایشان را بریده باشند خلعت است بعضی گفته اند مالک خود را  
 می تواند دید و خالی از قوتی نیست و بعضی گفته اند غیر مالک را نمی تواند  
 دید و بعضی گفته اند مطلقاً جائز نیست و این احوط است اگر بعضی  
 اخبار و دلالت بر آن دو قول می کنند خصوصاً قول اول و از این حکم

آنکه بدن غلام است  
 مالک را

چند فرموده است باینکه هر کس که خواهد زنی را بنواهد  
 جائز است باینکه بدو دست او و بعضی گفته اند بر موی بدن او  
 هم قطری توان کرد و روایات دارد و همچنین زن نیز می تواند نظر کند  
 بسوی مردی که اراده تجویز تزویج او دارد و مریضی که خواهد  
 بنزد و جائز است نظر بدست و رو و محاسن او و در سایر بدن غیر  
 عورت خلاف است و احوط آنست که بدون تحلیل آقا نظر نکند  
 بسوی مرشهور آنست که جائز است نظر کردن بسوی دست و رو  
 و موی کفاره که در مانند مادام که از روی لذت و شهوت نباشد و بعضی جا  
 نمیدانند و اول اقوی است چنانچه مرشهور آنست که نظر بکثیر دیگران  
 بدون شهوت می توان کرد چنانکه در اعصار سابقه شائع بوده است  
 که ایشان در مجالس مردان خدمت میکردند و بعضی منع کرده اند و جوا  
 اقوی است پنجم نظر کردن بدختران کوچک و زنان پریست  
 که منظمه شهوت و لذت نباشد علی الشهور و الا اقوی ششم در حالت  
 ضرورت جائز است نظر کردن فعاد و حمام و جراح و طبیب بقدر ضرورت  
 حتی عورت و از برای شاهد شدن و ادای شبهات کردن و در بعضی  
 میسر خلائی نیست که خود را از او پوشانیدن واجب نیست و در نابالغ میسر  
 خلاف است و احوط آنست که ولی او را منع کند از داخل شدن بزندان  
 نه محرم و زنان نیز غیر رو و دست خود را از او پوشانند و مشهور میان علما  
 آنست که زنان را نیز جائز نیست نظر کردن بسوی مردان و بعضی رو

نظر بکثیر دیگران  
 در حالت شهوت و لذت  
 و بعضی گفته اند که  
 در حالت شهوت و لذت  
 و بعضی گفته اند که

نظر کردن  
 در حالت شهوت و لذت  
 و بعضی گفته اند که

و دست را استنسا کرده اند و خالی از قوتی نیست چنانکه در اعصار  
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و آله هر تنی زن را مجالس مردان می آمده اند  
 و بنمازها حاضر می شده اند و از برای حراج خود و بارانهای میرفته اند و ایشانرا  
 منع نمیکرده اند و در شنیدن صدای زن اینصورت خلاف است بعضی مطلقاً  
 حرام دانسته اند و بعضی بالتذوق و خوف فتنه حرام میدانند و احوط آنست  
 که زیاده از قدر حاجت سخن نگویید و نشنوید و بهتر آنست که زن که پس در آید  
 و درشت سخن گوید و از روی عشو و نماز و صدای خوش آینه سخن نگویید  
 و در وطنی و بر زن خلاف است بعضی حرام دانسته اند و اشهر که هست  
 و حرام است که ذکر را بدست یا سائر بدن خود یا لبت یا منی بیاید  
 و اگر بدست یا انگشت یا بعضی از اعضای خود یا زن یا کینهز خود بازی کند  
 تا او را منی بیاید جایز است و بجز دیگر جایز نیست و در بازی کردن باید  
 ذکر خود بدست زوجه و کینهز خود یا منی بیاید خلاف است و همچنین باید  
 ذکر بغیر دست زوجه و کینهز خود یا سائر بدن او بغیر فرج خلاف کرده اند  
 و اظهر و اشهر آنست که اینها حرام نیست و خلافی نیست در حرمت جماع  
 مروه یا دشاری که در عروسی می کنند جایز است و معنی مکرره میدانند  
 و مشهور آنست که خوردن ازان جایز است مگر آنکه قرینه باشد که مناسب  
 را بخی نیست و گفته اند بر داشتن ازان جایز نیست مگر آنکه عریضت  
 بدهد که بردارد یا قراین باشد که از برای برد داشتن ریخته اند و وطنی و قبل  
 زن در ایام حیض و نفاس حرام است و بعد از پاک شدن و پیش از غسل

حکم شنیدن  
 آواز زن اینصورت

سائل وطنی زن  
 استنسا و وطنی

حکم خار و سبزه

حکم وطنی فیلان  
 در حیض و بعد از آن  
 رخصت او بدون این  
 و بعضی احکام وطنی

خلاف است و بعضی از طایفه حرام دانسته اند منی را از فرج زنی که او را  
 بمقتدای تم خواسته باشد و او را بمقتدای تم بخت او بیرون نجاتن و بعضی مکرره  
 دانسته اند و بعضی گفته اند اگر چنین کند دیت نطفه را داده اشرفی می باید  
 زن بدو و خلافی نیست که پیش از نه سال و طی دختر حرام است  
 و حرام است ترک و طی زن که بمقتدای تم در محاله او باشد زیاده  
 از چهار ماه بی عذر می مکرر بخت زن حرام است بر مرد هر زنی که خو  
 نسبتی او باشد بغیر اولاد عم و خاله و اولاد خالو و بر زن نیز مثل  
 اینها از مردان حرام اند مثل اینها از رضاع نیز حرام است وقتی که  
 شرائط رضاع متحقق شود مانند در رضاعی خواهر رضاعی و دختر رضاعی عمه و خاله  
 رضاعی و دختر برادر و دختر خواهر رضاعی و کسی که و طی کند زنی را بمقتد  
 یا بملک حرام میشود و و طی کننده مادر آن زن و مادر مادر او و مادر پدر او  
 هر چند بالا روند و دختر آن زن و دختر دختر او و دختر پسر او هر چند پائین  
 روند و بر آن زن حرام میشود پدر و طی کننده و اجداد او هر چند بالا روند  
 و فرزندان او هر چند پائین روند و اگر عقد کند زنی را و و طی نکند آن زن  
 حرام می شود بر پدر آن مرد و فرزندان او و دختر آن زن حرام نمیشود  
 نمی شود و اما مادر و عقد اوست و دختر را نمی تواند خواست و اگر ز مادر  
 جدا شود و دختر را می تواند خواست و در مادر زن بعضی عقد بدون و طی  
 خلاف است و اشهر و اقوی آنست که حرام است و مملو که پدر بر فرزند  
 و مملو که فرزند بر پدر بدون و طی حرام نمی شود و و خواهر را در یک وقت

بیان حدیث زنان  
 و مردان بر یکدیگر

بعقد خود نمی تواند خواست خواه خواهر پری و خواه خواهر مادری  
 یا پدر و مادری و خواه بعقد و اثم و خواه متع و اگر عقد یک خواهر  
 بر طرف شود دیگر برای نمی تواند خواست بعد از عده رجعی و و غیره  
 باین در اثباتی عده می تواند خواست مگر در مسته که حدیث صحیح  
 دلالت بر عدم جواز میکند و حسی قائل شده اند و مشهور آنست  
 که دختر خواهر زن و دختر برادر زن را بعد از عقد آن زن نمی تواند  
 خواست مگر بر رضای او و بعضی مطلقا جائز دانسته اند و بعضی مطلقا  
 حرام دانسته اند و احتیاطا اولی است و فروع این مسئله بسیار است و اینها  
 که مذکور شد در و طلی صحیح است و زمانی که بعد از عقد دیگری و  
 شود باعث حرمت نمی شود مثل آنکه مادر را عقد کند و بعد از آن  
 یا دختر زن نکند مادر حرام نمی شود و در زمانی که پیش از عقد و است  
 شود خلالت است اکثر گفته بمسبب حرمت می شود و این با حوطا  
 و بعضی گفته اند مطلقا باعث حرمت نمی شود و این اقوی است  
 و بعضی گفته اند اگر زنا با عمه و خاله خود باشد باعث حرمت می شود  
 و اگر با غیر اینها باشد باعث حرمت نمی شود و مردی که کنیزی را  
 مالک شود و دست بر او بگذارد یا نظر کند بجای از بدن او که غیر  
 مالک نظر بان نمی تواند کرد و بعضی گفته اند زن بر پدر او دست زدن  
 او حرام می شود و بعضی بوسیدن را گفته اند و مشهور آنست که حرم  
 و احادیث را بر کر است حمل کرده اند و اکثر علما گفته اند که فرزندان

حکم زن بپایه کف  
 باز نمی کنند



و خواهران و برادران و سایر نسبتها که بسبب مصالح بهم میرسد این  
 احکام حکم نسب دارند و در خواهر را در ملک جمیع می توان کرد و در وطنی  
 جمیع نمی توان کرد که هر دو را وطنی کند و یکی را که وطنی کند تا او در ملک و  
 وطنی دیگری بر او حرام است و کسی که زنی را در عده عقد کند و عالم  
 باشد بعد از آنکه عقد و رعدۀ حرام است آن زن بر او حرام نشود  
 و هرگز بر او حلال نیست و اگر عده را نداند یا عده را نداند و حرام بود  
 عقد و رعدۀ را نداند یا هیچ یک را نداند اگر بعد از عقد دخول کرده باشد  
 باز حرام نموده می شود و اگر دخول نکرده باشد عقد باطل است و بعد  
 دیگر او را می تواند خواست و در این احکام فرق نیست میان عده  
 رجعی و عده بائن و عده وفات و عده شبیه و میان عقد دائم و  
 در مدت استبراهی کثیر خلافت است و انظر آفت که در آن جای  
 نیست و اکثر علما گفته اند که کسی که زن شوهر دارد اعتقد کند باز حکم عقد  
 و رعدۀ داده و در جمیع احکامی که مذکور شد در و آیات بسیار بر این  
 دلالت میکند و چند حدیث دلالت میکند بر آنکه حرام نمی شود و عمل مقبول  
 اول احوط است و کسی که زنا کند با زنی که شوهر داشته باشد یا در  
 رجعی باشد مشهور است که حرام می بود می شود آن زن بر زانی و  
 در دلایل سخنی هست و در عده باینه و عده وفات باعث حرمت  
 نمی شود و اگر زنا کند با زنی که شوهر نداشته باشد و در عده رجعی باشد  
 بر او حرام نمی شود و بعد او را می تواند خواست موافق مشهور بعضی گفته اند

تا توبه نکند آن زن بر و احوال نمی شود و در روایت وارد شده است  
 که توبه اش را امتحان کند تا بگوید او را بخواند آن حرامی که پیشتر کرده است  
 اگر قبول نکند و اقبال کند معلوم می شود که توبه کرده است و اکثر حل  
 بر استحباب کرده اند و ایضا خلاف است در نکاح زمانی که مشهور  
 برنا و اشهر کراست است و بعضی حرام میدانند و احوط اجتناب است  
 و اگر زن کسی و ایضا با آنکه زن نکند مشهور است که حرام نمی شود بر شوهر  
 هر چند اسرار بر زن کند و بعضی از علما گفته اند که با اصرار زن بر شوهر حرام  
 می شود و اگر کسی لواط کند با پسری که بعضی از ذکرش در و بر او داخل  
 بشود حرام میشود بر لواط کننده مادر و خواهر و دختر آن پسر اگر آن  
 فعل پیش از نکاح آنها باشد و اگر بعد از نکاح آنها نکند مشهور است  
 که حرام نمی شوند و مشهور است که این حکم سرایت میکند بحیات و اولاد  
 اولاد او مثل مادر پسر و مادر پدر او و همچنین بر چند بالا روند و دختر و دختر  
 پسر و بر چند پانین روند و غالی از اشکالی نیست و بر هر تقدیر سرایت  
 با اولاد خواهر نمیکند و مشهور است که در فاعل و مفعول قرتی نسبت میان  
 آنکه صغیر باشند یا بالغ و مشهور است که بر مفعول چیزی حرام نمی شود و  
 گفته اند مادر و خواهر و دختر فاعل نیز بر مفعول حرام می شوند و مستندی  
 ندارد و مشهور است که محرم هرگاه عقد کند زنی را در حال احرام و دائم  
 که حرام است زن بر او و حرام نوید میشود و بعضی گفته اند اگر جاهل بحکم است  
 باشد نیز حرام می شود و بعضی گفته اند اگر عالم باشد مطلقاً حرام می شود و خواهد

حکم لواط کسی با پسری  
 حکم محرم شدن  
 و بعضی از زنان اقلای  
 مفعول

حکم در عقد کردن  
 محرم زن را

دخول بکند و خواه نکند و اگر جاهل باشد با دخول حرام میشود و آزاد  
 بعد و اتم چهار زن می تواند خواست و دو و کثیر بعد و اتم بیشتر  
 می تواند خواست و دو و کثیر و دو آزاد می تواند خواست و زیاده  
 بر چهار زن او را جایز نیست خواستن و منته و ملک بین هر چه خواهد  
 می تواند گرفت و غلام بعد و اتم چهار کثیر و دو آزاد و یک آزاد  
 و دو کثیر می تواند خواست و منته هر چه خواهد و ملک بین نیز بابر توکل  
 که مالک شود و زنی را که سه طلاق میگوید تا محلل در میان دروغ  
 آید حرام است و نه طلاق عدی که بگوید حرام موبد می شود و زنی  
 که شوهرش با او بجان کند حرام موبد می شود و از جمله احکام عدل  
 میان زنانست از جمله آنها آنکه بر چهار شب یک شب نزدیکی  
 از ایشان بخوابد و جور بر ایشان نکند و نفقه معروف بدین زن  
 اطاعت شوهر بکند و بدو آن خصت او از خانه بیرون نرود و احکام  
 نكاح بسیار است و درین ساله احصائی توان کرد و بکار کردن  
 با زن که او را تشبیه بنگر ماور و خواهر و سایر محرمات بکند حرام است  
 و احکامش بسیار است و از جمله توابع نکاح ایلاست که قسم بخورد بر  
 و طی زوج خود چهار ماه و زیاده و احکام آن بسیار است و از جمله  
 آنها لعنت است که نسبت زنا بر وجه خود بد یا نفی فرزند او از خود بکند  
 و زن و شوهر نزد حاکم شرع بر یکدیگر لعنت و نفرین کنند برای سقوط  
 حد و احکام آن بسیار است و بعد از تحقق لعان زن بر او حرام

حکم عقید کردن  
 زنان از کثرت و زنا

حکم طلاق

حکم طلاق  
 بچهار زن

موجب میشود و احکام عتق و مدبر کردن غلام که بعد از فوت مولی آزاد  
 شود و مکاتب کردن ملوک که مسلمانی بدید و آزاد شود و کنیزی که از مولا  
 فرزند داشته باشد بسیار است و احکام قسم خوردن و نذر کردن و  
 با خدا عهد کردن بسیار است و بعد از انبعاث آنها و تحقق شرائط  
 آنها مخالفت کردن حرام است و احکام وصیت بسیار است و مخالفت  
 آن حرام است و خیف و رویت و انفراد بوارث جائز نیست و نقطه  
 و ضاعله نیز احکام بسیار دارد و احکام شوارع و مساجد و مدارس و طرق  
 سایر مشرکات بسیار است و احکام صید و ذبایح و محرمات ذبیحه و حیوانات  
 حلال گوشت و حرام گوشت بسیار است و در محرمات ذبیحه غلام  
 بسیار است از چهار تا نهمده **اول** خونی که از ذبیحه بیرون می آید  
 نه آنچه در رگهای ماند و آنچه در میان رگ و جگر می ماند پاک است و در غلا  
 بودن آن خلاف است **دوم** سپر ز است و خلافی در حرمت  
 آن غلام نیست **سوم** مذکر است و در آن هم خلافی معلوم نیست  
**چهارم** خصیه است و از این نیز خلاف نقل کرده اند **پنجم**  
 سرکین است و در آن نیز خلافی نقل نکرده اند باعتبار نباشت ششم  
 شاید است یعنی محل اجتماع بول **هفتم** مراره است یعنی هر هفتم  
 مثبیه است و آن پرده است که فرزند در میان آن می باشد **هفتم**  
 فرج ماده است بیرون و اندرونش **دهم** تناع است یعنی متحرک  
 که در میان فقرات پشت کشیده است یا **دهم** عیاست آن دینی

احکام ذبیحه  
 و سایر نجاسات

کنده است که از دو طرف فقرات نهد از گردن تا استخوان پشت و بر  
 کشیده است **دوازدهم** غذاست و که بهاست که در میان چربی  
 گوشت می باشند **سیزدهم** ذات الا شایع هست **ان پیهات**  
 که در پشت پاهای حیوانات می باشد **چهاردهم** خرزه و مانع است  
 و آن عنک خاکستری رنگ است که در میان مغز کله می باشد مانند کرمی  
 و تقریباً بقدر نخودی هست **پانزدهم** حده است یعنی مردک و دیده  
 که محل سیاهی است نه جمیع چشم **شانزدهم** عروق است و کویا مراد  
 از ایشان رگهای بزرگ باشد چنانکه در بعضی از احادیث بجای آن او و  
 وارو شده است یعنی شاه رگها و احوط آنست که علقوم را نخورند و اگر  
 تمام رگها مراد باشد باید جمیع گوشت را ریشه آر یکدیگر جدا کنند بر دوش که  
 بهر دو یکتهد **هفدهم** و و کوش دل است چنانچه اول مذکور شد خلط  
 کرده اند و بعضی مکرره دانسته اند خصوصاً در عروق و گوشهای دل که  
 که اکثر علما مکرره میدانند و این بابویه گفته است که در بعضی از روایات بجای  
 غنا یعنی فرج جلد واقع شده است و باین سبب بعضی از معاصرين کله و  
 پارچه را حرام میدانسته اند باعتبار آنکه آنها را غالباً با پوست می زنند  
 و همچنین حدیث مرسلی با معارفه عموماً آیات و اخبار اثبات حرمت  
 شکل است با آنکه احادیث در مدح کله و پارچه وارو شده است بدون  
 استثنائی قید نمیکنند است که مراد از جلد خرچ باشد بقرینه آنکه بجای صلی  
 واقع شده است و آیه کریمه وارو شده است که در روز قیامت شهادت

کله یک پوست  
 می زند

خوابند و او را ز برای شام کوشن شام و دیده بای شام و جلوه شام و آشام  
 معتبره وار و شده است که مر او از جلوه فرجیاست و تکراره را گفته  
 اند مکره است خوردن و پهنی از ان وار و شده است و حیوان  
 که مدتی مدینه انشان بخور و بر تنهای کوشش آن حرام می شود بنا  
 مشهور و بعضی گفته اند مکره است و در حدیث خلافتهاست و بعضی  
 گفته اند حدیث آنست که کوشش در پوش و با استبر از حلال بود  
 در می آید که علف و یکبار آن بخور اند فتر را چهل روز و کا و را هفت روز  
 یا سی روز یا چهل روز غلی الخلات و کوشند را ده روز یا هفت روز  
 یا پنج روز یا چهار روز و مرغ آبی و مرغ خانگی را سه روز یا پنج روز  
 و ماهی را یک شانز روز و احوط آنست که درین بر تنها علف پاک  
 با و بخور اند و مشهور آنست که چهار پائی را که آدمی و طی کند کوشش  
 آن مفلی که بعد از ان بهم رساند حرام می شود و واجب است از فرج  
 کنند و با نشن بسوزانند اگر مقصود از ان کوشش باشد و ایضا مشهور  
 که حیوانی که شیر خوک را بخور و اگر کوشش بآن روئیده باشد و استخوان  
 بآن محکم نشده است کوشش و شیر آن مکره است و سنت است  
 که هفت روز آنرا استبر کنند و اگر کوشش بآن روئیده و استخوانش  
 محکم شده است حرام می شود کوشش آن حیوان و کوشش نسل آن  
 که بعد از ان بهم رسانیده است و خوردن خاک و کل حرام است غیر  
 تربت حضرت امام حسین علیه السلام بقصد شفا و شیره انکوار که بکوشش آید

حکم حیوانی که مفصل  
 انسان از خورد و مدت  
 است برای آن

حکم حیوانی که شیر  
 خور است

حکم خاک و کل و غیره  
 و حکم شیر انکوار و غیره

حرام است تا و ثلث آن برود یا سرکه شود و در غیر عصیر میزوش  
 خلاف است و اشبه و اظهر عدم حرمت است گشستن طعام حرام است  
 و بعد آنکه تصرف در مال غیر بی رضت او جائز نیست مگر در دو موضع  
**اول** خردن از خانه آنها که حق تنالی در قرآن فرموده است  
 وَلَا عَلَى النَّفْسِ كُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ مِمَّا رَزَقَ رَبِّي وَأَنْتُمْ حُرٌّ  
 آنکه بخورید از خانه های خود یعنی گفته اند که مراد خانه های خودشان  
 خانه اولاد ایشان است زیرا که فرزند و اموال او تعلق به پدر  
 دارد و بعضی از عواید را هم داخل کرده اند و بعضی گفته اند اینها را  
 ذکر نموده اند از برای آنکه بطریق اولی معلوم بوده و حرمت که ذکر  
 انفس از برای مبالغه در حرمت ابائی دیگر باشد یا مراد چیزی باشد  
 که در خانه خود میابد و نداند که از اوست **اَوْ بِيُوتِ الْآبَائِكُمْ اَوْ بِيُوتِ**  
**أَخَوَاتِكُمْ** یعنی یا خانه های پدران شما یا خانه های مادران شما و خلعت  
 در آنکه اجداد پدران داخل اند مثل پدر پدر و پدر مادر و همچنین خلعت  
 در آنکه جدات و مادران داخل اند مانند مادر مادر و مادر پدر  
**اَوْ بِيُوتِ إِخْوَانِكُمْ اَوْ بِيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ** یعنی یا خانه های برادران شما  
 یا خانه های خواهران شما و برادر و خواهر عام اند از آنکه پدری باشند  
 یا مادری یا پدر مادری **اَوْ بِيُوتِ عَمَّائِكُمْ اَوْ بِيُوتِ عَمَّاتِكُمْ**  
**اَوْ بِيُوتِ خَالَاتِكُمْ اَوْ بِيُوتِ خَالَاتِكُمْ** یعنی یا خانه های عموهای شما  
 یا خانه های عمه های شما یا خانه های خاله های شما یا خانه های خاله های شما

حکم خردن از خانه کسان  
 که از آن در کار نیست  
 و موافق طحاوی است

اینها نیز عام اند از آنکه عمو و خالوی پدری باشند یا مادری یا پدر  
و مادری و ظاهرش آنست که عمو و خالوی پدر و مادر و جد را شامل باشد  
أَوْ مِمَّا مَلَكَتْهُمُ مَغَائِلُهُمْ یعنی یا آنخانه ها که مالک باشند شما کلیدهای  
آنرا یعنی گفته اند مرا و خانه بنده آدمی است زیرا که مال بنده از اقا است  
یا خانه کسی که آدمی را بر او ولایتی باشد مانند ولی و وصی طفل  
که ایشان بتدریج معروف از مال ایشان می توانند خورد و بعضی  
گفته اند آنست که در خانه خود مالی بیاید و نداند که از اوست و حضرت  
صداق علیه السلام منقول است که مرا و ازین مردی است که کبلی  
داشته باشد و در مال او قیام نماید و بدون اذن او از مال او بخورد  
أَوْ جِدَّائِکُمْ یعنی یا خانه دوست و یار شما و در معنی صدیق خلاص است  
بعضی گفته اند مرا و دوستی است که در دوستی صداق باشد و بعضی  
گفته اند آنست که باطن او با باطن تو موافق باشد چنانکه ظاهر او  
با ظاهر تو موافق است از حضرت صداق علیه السلام منقول است که فرمود  
بخدا قسم او مردی است که داخل شود در خانه صدیق و یار خود پس بخورد  
از طعام او بدون رخصت او و در روایت دیگر وارد شده است  
که آنحضرت از شخصی پرسید که آیا احدی از شما دست خود را در آستین  
مساجب خود یا جیب خود داخل میکند که مال داری گفت نه حضرت  
فرمود که پس شما صدیق بود و دست یکدیگر نمیستید و ایضا از آنحضرت  
منقول است که از جمله غلیم بودن حرمت صدیق آنست که حق تقا

حدیث شناخت  
صدیق و دوست



او را و نفس اعتماد و انبساط و ترک احتشام کرده است  
 بمنزل نفس پدر و برادر و فرزند و از ابن عباس روایت کرده است  
 که صدیق بزرگتر است از پدر و مادر زیرا که اهل جنیم و روشنی استغاثه  
 کردند استغاثه پدران مادران نکردند بلکه گفتند میت ما را شفاعت  
 کند. کان و نه صدیق مهربان لیسَ عَلَیْکُمْ جُنَاحٌ اَنْ تَاکُلُوا جَمِیْعًا  
 اَوْ اَشْنَاکُمْ یعنی میت بر شما باکی و حرجی و در آنکه بخورید با هم بپراکنده  
 و متفوت و بدانکه ظاهر این آیه کریمه آنست که آدمی از خانه این جماعه  
 مطلقا چیزی نمی تواند خورد و از مال ایشان و اکثر علمای قید کرده اند این  
 که با آنکه اگر علم بعد از رضای مالک گذاشته باشد و اگر غن توی بعد از رضای  
 داشته باشد غلام کرده اند و بعضی قید کرده اند که باذن ایشان داخل  
 آن خانه شده باشد و بعضی گفته اند که جائز است خوردن از چیزهایی که  
 اگر نخورد خوف آن چیزها باشد و این دو وقت بسیار بیوجه است و گویا  
 از برای آن این تخصیصات را کرده اند که بنامی حکم را بر این گذاشته اند  
 که در این صورتها غن بر رضای مالک حاصل است و گفته اند که چون  
 ظاهر حال در این خانه آنست که صاحب خانه راضی باشد بخوردن  
 این را قائم مقام اذن صریح کرده اند همچنانکه در صورت که قرآن اذن  
 واضح است رخصت بطییدن قبیح می نماید مثل آنکه طعامی را بخورد  
 کسی حاضر کند و بگوید خضبت میدید که از این طعام بخورم و بعضی گفته اند  
 احوال همه از خداست و او عالم است بمصلح عباد و آیات مطلق است

در بعضی نسخ کجاست  
 علی باب

که حق تعالی از برای آدمی چنین حتی در اموال خویشان و دوستان  
 قرار داده باشد و هر چند مالک نمی کند او تواند خورد و چنانکه در جامع الجوامع  
 گفته است که از آنکه پدری علیهم السلام منقول است که باکی نیست در خوردن  
 از خانه این جماعت بخور و این ایشان بقدر حاجت بی اسراف و جمع البیاض  
 گفته است که رخصت خوردن از خانه این جماعت بدون اذن ایشان از باب  
 رخصت کسی است که گرسنه باشد و داخل باغی شود و از میوه آن باغ  
 بخورد و یا در سفری بجله کوفته ای برسد و تشنه باشد و از شیر آبها یا شامه  
 و این توسعه ایست که حق تعالی بر بندگانش کرده است و بعضی گفته اند  
 این آیه دلالت میکند بر اباحت اکل زوجه از خانه زوج خود و اکل فرزندان  
 از خانه پدر و مادر و پدر و مادر از خانه فرزندان پس اگر نفقه او بر ایشان واجب  
 باشد و شرائط متحقق باشد احتیاج باذن نیست مگر آنکه زیاد و از مقدار آن  
 صرف کند و با عدم وجوب نفقه اذن شرط است مگر آنکه علم بعدم گناه  
 مالک داشته باشد و این سخن بسیار دور از کار است و اگر احیاناً متحقق  
 نباشد بر عدم جواز و صورت نمی مالک یا علم بعدم رضایح تعلیق و رای  
 ضروریست و الا بهمان قدر تعلیق باید کرد و در روایت زراره وارد شده  
 که زن بی رخصت شوهر می تواند خورد و در روایت حمیل وارد شده است  
 که زن می تواند بخورد و تصدیق کند از خانه شوهر خود و تصدیق متیه اندک  
 از خانه یار و برادر مومن تصدیق کند و بعضی از راه قیاس بطریق اولی  
 استدلال کرده اند بر جواز تصرف در مال این جماعت که در آیه مذکور شده

حکایتی است که بگوید  
 کوفته یا جوی  
 باغ بیست

حدیث زراره

به گاه کمتر باشد از خوردن مانند نشستن در خانه ایشان و نماز بر تپه  
 و شهابی ایشان و در جابه بای ایشان و وضو ساختن آب ایشان  
 و سایر تصرفات و اموال ایشان اگر چه روایت سابق و لالت  
 بر جواز برداشتن زراعتین حیب مدبر می نمود اما بجز و آن  
 روایت تخصیص عومات آیات و اخبار شکل است بلی از احادیث  
 معتبره ظاهر میشود که مردم را در نه راه و قنوات حق خوردن وضو  
 ساختن و غسل و دستنهادن و سایر استعمالات ضروری که ضرر عظیمی بآلک  
 نداشته باشد بوده باشد چنانچه منقول است که سه چیز است که همه مردم  
 در آن مساوی اند آب و آتش یعنی بنیرم از برای سوختن از کوه ها و  
 و صحرا ها و گیاه یعنی آنچه در صحرا های مباح می رود و همچنین نماز کردن  
 در صحرا ها که ضرری بآلک نداشته باشد و تیمم کردن از آنها چنانکه تلویحا  
 از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که خدا زمین را از برای استمن  
 محل سجود یعنی نماز کرده اند است پاک گفته که و اینده است و بجزیره کرده  
 که و سعی تیمم مال ایتام را اجرت المثل عمل خود را بر دارد و باعتیل یا مطلقا  
 و احوط آنست که اقل امرین از خرج ضروری و اجرت المثل را بر دارد  
 و دوم مشهور میان علما آنست که جائز است آدمی را که بخورد و از آنچه برادر  
 میکند و از میوه و رخت خرم و سایر درختان میوه واری یا بوستان خربوزه  
 و نیار و انثال اینها یا خوشه کند و جو و ماش باه اینها حتی اگر شیخ طوسی  
 بر این عوامی اجماع کرده است و احادیث بر جواز دلالت می کند و

مطلبان احادیث

حکم خصوصی و فایده

حکم از برای آدمی است که در صورت خود را و غیره

جائز خواسته اند باعتبار حدیث صحیحی که بر منع وارد شده است و آنها  
 تجویز کرده اند قید کرده اند که بعضی از آن مرد و افساد نکند و با خود بر ندارد و علم  
 وطن بکراهت مالک نداشته باشد و احوط آنست که تا قرائن قضائی  
 مالک نباشد نخور و مشهور میان علما آنست که میدی که از برای قوت  
 و تجارت نباشد و غرض محض لبو و سیر باشد حرام است و قسم یا و کرون  
 به بیزار می از خدا یا رسول صلی الله علیه و آله و آله می ملوات است علیهم  
 حرام است و بعضی موجب کفاره دانسته اند و حرام است زمان را که در  
 مصیبت طلبانچه بر روی زن و در و را خراشیدن و سوراختن بریدن  
 و ایضا مشهور حرمت جامه چاک کردن است مردان را و زنها  
 از برای زن و شوهر و سایر اقارب و بعضی تجویز کرده اند که میان  
 چاک کردن را بر پدر و مادر و روایت معتبره دارد و در بعضی از روایات  
 تجویز جامه دریدن زن بر شوهر وارد شده است و بعضی جامه دریدن  
 زن را مطلقا تجویز کرده اند و ظاهر بعضی از اخبار کراهت است و احوط  
 ترک است و مشهور آنست که زن را بدون ضرورت تراشیدن سر  
 حرام است و طیب عاویق را جایز است طبابت کردن و همچنین  
 جراحی کردن و بریدن سلبها اگر نکلن تلف نباشد و چشم را و او کشیدن  
 و میل زدن تراشیدن و امثال اینها با نهایت احتیاط و غیر حاجت  
 رایج یک از اینها جایز نیست و مشهور آنست که حرام است که مرد و  
 نامحرم در یک حجره باشند بی آنکه ثالثی با ایشان باشد و متنافه محرم

حکم میدوزم بزرگ  
 خدا و رسول

حکم زمان که در مصیبت  
 و انداختن جامه  
 جایز است

حکم طبابت مجاز است  
 و جراحی

حکم در زدن نا محرم  
 در یک حجره و خوابیدن  
 انسان در یک حجره

که اگر آنکه جامه در میان باشد و اگر با جامه صاف گفته دستش را بپوشد و با غیر زوج و کنیز خود و در زیر یک لحاف برهنه خوابیدن حرام است خواه و مرد و خواه و وزن و خواه مرد و وزن و خواه خوش و خواه بیکار و خواه محرم و خواه غیر محرم و احوط آنست که دو مرد و دو وزن و مرد و وزن محرم نیز با جامه و در زیر یک لحاف نخوابند و اگر بخوابند لحاف را در میان تکیه کنند و این بابویه از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است که منی که در رسول خدا صلی الله علیه و آله از بوسیدن و مرد و از آنکه دو مرد در پهلوی یکدیگر بخوابند و در میان ایشان جامه نباشد بی و از حضرت جواد علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که پسر و پسر و دختر و دختر و دختر و دختر از ده سال باید جدا کنند از یکدیگر و خوابیدن و در یک رخت خواب نخوابند و گفته است در روایت دیگر و او شده است که بعد از شش سال باید رخت خواب ایشان را جدا کنند و شیخ نجفی بن سعید در جامع گفته است که چون دختر شش ساله شود جایز نیست نامحرم را که او بوسد و در بر گیرد و احوط آنست که پنج ساله را نیز نبوسد و در بر نهی و در او امن نه نشاند چنانکه در روایتی وارد شده است و در اکثر اخبار نهی از بوسیدن و در بر گرفتن و در او امن نشاندن و دختر شش ساله و او شده است و شاید در باین پنج و شش مکرر و باشد و در داخل شدن خانه اجانب واجب است رخصت طلبیدن مستحب است

مجلس

در آتش اخبار  
بوی سیدان و دور  
دامن نشانان و ختر  
شمس سال و نسیله  
وارد شد است

حکم داخل خانه غیر

که سلام کند و ظاهر اجواب این سلام واجب نباشد چنانکه حق تعالی فرموده است که اسی کروسی که ایمان آورده و اید و اخل شوید و در خانه های غیر خانه های خود تا آنکه خبر کنید یا رخصت بگیرید و عمامه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که تخم کند تکفین سبیحان الله یا الحمد لله یا الله اکبر یا تخمی کند که خبردار کند اهل خانه را پس فرمود که سلام کنید بر اهل آن خانه گفته اند بآنکه سه مرتبه بگوید التلاکم علیکم و اخل شوم اگر رخصت دهند و اخل شود و الا بر کرد و پس فرمود این سلام کردن رخصت که متن بهتر است از برای شما باید متذکر شوید احکام الهی را پس اگر نیابید و ران خانه ها احدی را پس داخل شوید تا رخصت دهند شمارا و اگر گویند شمارا که بر کردید پس بر کردید این پاکیزه تر است از برای شما و خدا بگوید و اخی شکر انماست بر شما غیبت باکی و کنایه ای که داخل شوید و در خانه های که محل سکونت نیستند مردم غیبت مانند رباطها و کاروان سراها که در اینها متع از برای شماست یا تماعی از برای فروختن گفته اند که هر که خواهد برود بخود و خدا میداند آنچه را اظهار میکنید و آنچه را پنهان می کنید و دوریت که دیوان خانه های اکثر مردم که قراین زن در دخول آنها باشد این حکم داشته باشد و بعد معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که رخصت طلبیدن سه مرتبه است اول را می شنوند و در دوم حذر میکنند و در سوم اگر خواهند رخصت میدهند و اگر خواهند خیرت

نمیدهند پس آنکه رخصت طلبیده بر میگردد و پسند صحیح از آنحضرت منقولست  
 که استیاس که حق تعالی فرموده و فعل بر زمین زدن و سلام کردن است  
 و علی بن ابراهیم از آنحضرت روایت کرده است که بیوت غیر مسکونه  
 که رخصت طلبیدن در کار نیست اما ماست و کاروان سراهاست و  
 آستانه یا در باطله که درین بابی رخصت داخل میتوان شد و کلیسیا  
 پسند مقبره روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که نمیگوید  
 رسول خدا صلی الله علیه و آله از آنکه داخل شوند مردان بر زمان نامحرم  
 مگر رخصت اولیای ایشان که اختیار ایشان با آنهاست و ایضا  
 پسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که می باید  
 رخصت طلبید چون خواهد داخل خانه پدر خود شود و پدر پیرگاه خواهد داخل  
 خانه پدر شود و در کار نیست که رخصت بطلبد و بگوید روایت  
 کرده است که پرسیدند از آنحضرت که مرد می باید رخصت بر پدر بطلبد  
 فرمود علی من بر پدرم رخصت می طلبیدم و مادرم نزد او نبود و فوت شده  
 بود و زن پدرم نزد او بود و من کودک بودم رخصت می طلبیدم که پدرم  
 بها و ابا او خلوت کرده باشد و راضی بر رفتن من نباشد و اگر سلام کند  
 بهتر و نیکوتر است و ایضا پسند صحیح روایت کرده است  
 از آنحضرت که می باید مرد رخصت بطلبد بر دختر و خواهرش اگر شوهر داشته  
 باشد و در حدیث دیگر فرمود که کسی که مانع باشد داخل نشود در خانه مادرش  
 و نه خواهرش و نه خاله اش و نه سایر محارمش مگر باذن ایشان و ما سلام نمکند

احادیث در باب رخصت  
 حاصل کردن چنانچه  
 از پدر و مادر و خواهر  
 خانه و بیعت افرا

رخصت نمیدهند و سلام طاعت خداست و باز حق تعالی فرموده است  
 ای گروه مومنان باید که رخصت بطلبید از شما با آنها که بنده و ملک  
 یمن شما نیستند و آنها که بجه بلوغ رسیده اند از شما یعنی از آزادان سه مرتبه  
 در هر شب و روز پیش از نماز صبح و در وقتی که جامه های خود را میگذارید  
 که خواب قیلوله بکنید و وقت گرمی هوا و در وقت نماز نفل اینها سه  
 وقت اند که مظنه آن هست که خود را خواهید ستور و ارید نیست بر شما  
 و بر ایشان بآی که رخصت بطلبید ایشان بر کر و شما میگردند و اوقات  
 دیگر از برای خدمت بعضی از شما بر بعضی و بیکدیگر احتیاج دارید چنین بیان  
 میکند خدا از برای شما آیات را و خدا و انا و حکیم است و چون برسند  
 اطفال شما بجه بلوغ یعنی آزادان پس باید رخصت بطلبید در همه اوقات  
 چنانچه رخصت می طلبیدند آنها که پیش از ایشان بودند از بالغان آزاد  
 در سایر اوقات این مضمون آیاتی است که در این باب وارد شده است  
 و احکام و فوائد بسیار از آنها مستنبط میشود که اکثر علما متوجه آنها نشده اند  
 حتی بعضی از مفسران اینها را از آیات منوخره دانسته اند و اخبار معتبره  
 دلالت میکند بر آنکه منوخره نیستند و بعضی از فوائد را باید مذکور ساخت  
 اول آنکه حق تعالی امر کرده است مایک را که در این اوقات رخصت  
 بطلبند مراد از مایک کیت بعضی از مفسران عامه گفته اند که مراد کثیرانند  
 و احادیث مانعی این میکنند و خلاف ظاهر آیه نیست و بعضی گفته اند  
 غلامان اند و حدیث زراره صریحست در آنکه مراد غلامانند و بس کثیران

در حکم طاعت  
 و کثیران که کلام  
 و قیلوله و غفلت  
 طلبند و اطفال که  
 بجه بلوغ رسیده  
 باشند



داخل نیستند و بعضی گفته اند غلامان کینزان هر دو داخل اند و حدیث  
صحیح فضیل بن یسار مرسل است و در این ممکن است نسبت بکینزان  
محمول بر استحباب باشد یا نیستند و هر آنکه این آیه دلالت میکند بر آنکه  
غلامان نیز مانند اطفال محرم باشند و آنکه از فرقی میان ایشان و آزادان  
و سود قول آن جماعت میشود که غلامان و خواجهم سربایان را محرم میدا  
سوم آنکه تکلیف اطفال باستیدان با آنکه ایشان بکلیت نیستند چه معنی  
دارد و بعضی گفته اند مراد تکلیف اولیای ایشانست که ایشان را از ترس  
بر این بکنند و آنکه زمروده است باکی بر شما و بر ایشان نیست اشعار برین  
دارد و بعضی گفته اند این برپیل استحباب است و تکلیف استحبابی نسبت  
با ایشان می باشد و اول نظر است و بر هر تقدیر مراد صبی ممیز است  
که نیز میان نیک و بد و عورت و غیر عورت کند چه مراد گفته اند تخصیص  
این اوقات ثلثه از برای آنست که هر یک منظمه کثرت عورت و اکثر نیست  
اما پیش از نماز صبح از برای آنکه وقتی است که از خواب برنخیزد و در استیقامت  
و تعدیل جابه شب بجامه روز میکنند و همچنین وقت ظهر وقت قبله است  
و مصاحبت با یکدیگر و انداختن بعضی از جامه ها و همچنین بعد از عشاء وقت  
تبدیل جامه روز است بجانه شب و مصاحبت با زنان و بعضی گفته اند  
در این اوقات جماع میکرده اند که نماز را با غسل میکنند ازین جهت منع از دخول  
بدون آن شده است و کلمتی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است  
که می باید خادوم تو چون بعد بلوغ برسد خدمت بطلبد در سه وقت حورست

هر چند خانه او در میان خانه تو باشد و جدا از برای این امر کرده است  
 که در این اوقات رخصت بطلبند که اینها ساعت غفلت و خلوت اند  
**پنجم** طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ بَاكِدٌ وَيُعَلِّلُ اسْتِ از برای آنکه در غیر آن وقت  
 رخصت گرفتن ایشان در کار نیست زیرا که چون شما با ایشان احتیاج و ایشان  
 بشمار رجوع هست اگر در همه اوقات باید که رخصت بطلبند کار بر شما و ایشان  
 دشوار میشود و از جمله احکام ضروریه حکم سلام و جواب سلام است حق تعالی  
 میفرماید **وَإِذَا أَحْبَبْتُ لَكُمْ خَيْرًا فَيَقْتُلُوا بِأَحْسَنِ مِنْهَا** آورد و هاست یعنی برگاه  
 شمار انواع از انواع تحت با پس تحت کنید به نیکوتر از آن تحت یار کنید  
 آنرا بدرستی که خدا بر همه چیز حساب کننده و شاید است از برای این طایفه این  
 تحقیق چند مطلب ضرور است اول خلافت است در معنی تحت بعضی  
 گفته اند تحت سلام است و اکثر مفسرین نفوذ بین چنین تفسیر کرده اند و بعضی گفته اند  
 مراد تحقیق در این داخل است و بعضی گفته اند که هر یکی از قول و فعل را  
 شامل است چنانکه ظاهر کلام علی بن ابراهیم در تفسیرش این است و معنی گفته  
 مراد عطیه و بخشش است تا باید آنرا پس دهند یا عوض زیاده ازان بدهند  
 و این قول بسیار ضعیف است و از اخبار معتبره ظاهر میشود که پیام او مخصوص  
 سلام است یا هر سلام و دعا و اگر امی را شامل است چنانکه بسند معتبر از حضرت  
 امیرالمومنین علیه السلام منقول است که اگر یکی از شما نطسه کند بگوید **يَرْحَمُكَ اللَّهُ**  
 و او در خواب بگوید **يَعْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَيَرْحَمُكُمْ** پس حضرت استصحاب این  
 فرمودند و این شهر آشوب روایت کرده است که جریه حضرت امام حسن

یکتای گل از برای آنحضرت آورد حضرت او را آزاد کرد و از سبب  
 آن پرسیدند فرمود خدا ما را چنین تمویب فرموده است در این آیات  
 از ان کل آزاد کردن او بود و کفنی بصدیق از حضرت صادق علیه السلام  
 روایت کرده است که رد جواب کتابت واجب است مانند  
 سلام و اخبار در این باب بسیار است و در مجمع البیان از ابن عباس  
 روایت کرده است که تحت باسن و در صورتی است که سلام کننده  
 مومن باشد و در صورتی است که سلام کننده از اهل کتاب باشد  
 پس اگر مسلمان سلام کند و بگوید السَّلَامُ عَلَيْكُمْ و در جواب بگوید وَعَلَيْكُمْ  
 السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ تحت باسن کرده و این سننهای سلام  
 و اگر کافر سلام کند میگوید وَعَلَيْكُمْ و بعضی گفته اند هر دو و از برای مسلمانان  
 در روایت کرده اند که مردی نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد  
 و گفت السَّلَامُ عَلَيْكَ حضرت گفت وَعَلَيْكَ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ پس دیگری  
 آمد و گفت السَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ حضرت فرمود وَعَلَيْكَ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ  
 وَبَرَكَاتُهُ پس دیگری آمد و گفت السَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ حضرت فرمود  
 وَعَلَيْكَ صحابه گفتند یا رسول الله صلی الله علیه و آله از برای اول تو  
 دوم زیاد کردی و از برای سوم زیاد نکردی حضرت فرمود سوم  
 چیزی از تحت را از برای من نگذاشت پس من مثل آنرا بر او ردوم  
 با تامل سلام الله داخل تحت است و جوابش واجب است گفتم  
 قول دیگر احط آنست که در غیر نماز جواب بگوید و حکم نماز و تحت های

حدیث صحیح  
 کتابت واجب است

حدیث صحیح

مذکور خواهد شد انشاء الله دوم معنی از صحابه گفته اند اگر بگوید السلام عليك  
 يا عليك السلام صحیح است و واجب است روان و علامه رحمه الله  
 گفته است که اگر عليك السلام بگوید جوابش واجب نیست زیرا که  
 این سلام نیست بلکه جواب سلام است و مؤخر این است آنکه تمام  
 روایت کرده اند که شخصی نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله  
 آمد و گفت عليك السلام یا رسول الله حضرت فرمود عليك السلام  
 تحت مرد است چون سلام کنی بگوید عليك السلام پس آنکه جواب  
 تو گوید بگوید عليك السلام و همچنین خلاف کرده اند و سلفه و سلفه  
 والسلام و سلامی عليك و سلام الله عليك ظاهر قول ابن ادریس آنست  
 که در هیچ یک از اینها و امثال اینها رد و سلام واجب نیست و عموم  
 آیه شائل اینها همه است و وجوب رد آنهاست سوم خلاف است  
 و آنکه آیاتین است در غیر نماز و جواب بگوید عليك السلام به مقتضای  
 عليك ظاهر قول علامه و رد کرده این است و اگر سلام کننده یک  
 کس باشد بگوید عليك السلام و اگر او را بپندازد و بگوید عليك السلام  
 صحیح است و گفته است اگر دو کس بیک دیگر پرسند و بیک دیگر  
 سلام کنند بر هر یک جواب سلام و کیری واجب است تا اینجا کلام  
 علامه بود و ابن ادریس جمعی دیگر را اعتقاد آنست که سلام عليك  
 و جواب کافی است و این اقوی و انهد است چنانکه در حقه ابراهیم  
 بن هاشم از حضرت صادق علیه السلام منقول است که اگر سنانی

بر شما سلام کند بگوید سلام علیکم و اگر کافری بر شما سلام کند بگوید علیکم  
 چهارم ظاهر کلام اکثر اصحاب آنست که رد و حسن واجب نیست چنانکه  
 ظاهر آیه و اخبار معتبره است و اخباریکه دلالت میکند بر آنکه اگر سلام  
 مومن باشد رد و با حسن واجب است از طرق عامه است و محل اعتماد  
 نیست پنجم و عوامی اجماع کرده اند که رد و سلام واجب کفائی است  
 نه عینی پس رد یکی از دیگران ساقط میشود اما شرط است که آنکه جواب  
 نگوید و اخل آنها باشد که سلام بر ایشان کرده است پس اگر غرض  
 سلام کننده شخصی خاص باشد او باید جواب بگوید و بحجاب و دیگران  
 ساقط نمی شود و مکرره است کسی را که بر جمعی داخل شود و مخصوص که او  
 بعضی را بمسلم بلکه باید بر همه سلام کند و مقصودش سلام بر همه باشد  
 و خلاف است که بر و گردن صبی و میز از دیگران ساقط می شود  
 یا نه احوط آنست که اگر نماند و اگر سلام کننده صبی غیر میز باشد جواب  
 واجب نیست و اگر میز باشد خلاف است و ظاهر آیه و وجوب است  
 ششم مشهور آنست که رد و جواب رد فودی است و کسی که تاخیر کند گناهکار  
 و بعضی گفته اند بر ذمه او می ماند مانند سایر حقوق تا او ادا کند بقیسم آنکه علما  
 گفته اند واجب است که جواب سلام را بمسلم کننده بشنود و در غیر حال  
 نماز تحقیقا اگر که نباشد و تقدیرا اگر که باشد یعنی چنان بگوید که اگر که نباشد  
 بشنود و رد و نیست که در کر باید اشاره یا حرکتی بکند که بر او معلوم شود  
 که جواب گفته است و بنده معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است

باین در سلام و جواب

مشهور آنست که رد و جواب رد فودی است و واجب است

که چون سلام کند احدی از شما باید بلند بگوید که بشنوا ند تا بگوید سلام کردم  
و بر من و نکردند و شاید سلام کرده باشد و بایشان نشنوا پندیده باشد  
و کسی که در سلام میکند بلند بگوید تا بگوید سلام گفته که من سلام کردم  
و جواب سلام نگفته و علامه گفته است که اگر ندانند از پس دیواری  
یا پرده بگو یا لکشا لکشا علیه السلام یا نامه بنویسد و در آن نامه بر او  
سلام کند یا رسولی بفرستد و بگوید سلام مرا ببلان برسان نامه بارسالت  
با و برسد یعنی از عامه گفته اند واجب است جواب بعد از آن ترجیح داشت  
که اگر ندانند باشند واجب است جواب و در صورتی که میگیرد واجب است  
و کلام او متین است بعد از آن گفته است که آنچه مردم عادت کرده اند  
که در هنگام برخاستن از مجلس مفارقت از جمعی سلام می کنند آن عادت  
نیست و جواب آن واجب نیست و سنت است مؤلف گوید  
که از کلام علامه رحمه الله ظاهر میشود که سلام هنگام مفارقت مستندی  
ندارد و حمیری در قرب الانسا و از حضرت صاوی علیه السلام  
روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هرگاه  
مروی از مجلس خود برخیزد باید وداع کند بر او را و سلام را بسلام اگر بعد از  
زنتن او در حرم خیر می شروع کنند شریک ایشان خواهد بود و در آن  
آن و اگر در املی شروع کنند کنایهش بر اینها خواهد بود و بر او کنایه  
نخواهد بود و در جامع الاخبار از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله  
روایت کرده است که اگر احدی از شما از مجلس خود برخیزد و وداع

کنند ایشانرا بمسلم و گویا باعتبار ضعف این احادیث بنا بر طریقه متاخرین  
اعتنا باینها نکرده است و دوریت که از برای استحباب استدلال  
توان کرد و بمجموع آیه استدلال بر وجوب جواب می توان کرد هشتم  
بعضی گفته اند حرام است سلام زن بر مرد و اجنبی بنا بر آنکه صدای زن حرام است  
و اکثر متأخرین درین باب توقف کرده اند بنا بر آنکه دانستی که حرام است  
شنیدن صدای زن بدون شهوت ثابت نیست اما بر زن جوان  
سلام کردن کراهتی دارد چنانکه کلینی و غیر او بحد حسن بلکه صحیح از حضرت  
صادق علیه السلام روایت کرده اند که رسول صلی الله علیه و آله سلام  
میکرد بر زنان و ایشان جواب می گفتند و حضرت امیر المومنین علیه السلام  
سلام میکرد بر زنان کراهت داشت از آنکه بر زن جوان سلام کند  
و میفرمود که میترسم خوش آید مرا صدای او پس داخل شود از گناه بر من  
زیاده از آنچه طلب میکنم از اجر و ثواب و گویا حضرت این را از برای  
تعظیم و دیگران میکرد و اند و بنا بر قول جمعی که سلام بر اجنبی را حرام میدانند  
خلافت است که اگر سلام کند جواب سلام او واجب است بر اجنبی باین  
و اگر مرد اجنبی بر زن سلام کند باز خلافت است که جواب بر او واجب  
باشد و انظر وجوب است در جمیع این صورت **هفتم** خلافت است  
که آیا ابتدای سلام بر اهل و نه می توان کرد یا نه اکثر علما گفته اند جایز است  
و خلافت میان ایشان ظاهر نیست و احادیث بر منی وارد شده است  
اما اگر اجماعی نباشد جرم بجزمت شکل است و علی ای حال باید مقید ساخت

باین استدلال  
سلام بر اهل و نه

بغیر ضرورتی و صلحت چنانچه کمینی مسجد صحیح از عبدالرحمن بن حجاج روایت  
کرده است که گفته عرض کردم بخدایت حضرت کاظم علیه السلام که مرا خبر ده  
اگر محتاج شوم بطیب نصرانی بزرگ سلام کنم و دعا کنم و حضرت فرمود  
که بلی دعای تو باو منعی نرساند و القیابنده حسن کا صبح نیز این بخون را  
روایت کرده است و علامه رحمه الله گفته است که سلام نباید کرد بر اهل  
ابتداء و اگر سلام کند بر او نمی معنی کا فزی که در امان باشد یا کسی که او را  
نشناسد و بعد از سلام معلوم شود که نمی بوده است جواب او بگوید بغیر سلام  
با کما بگوید هَذَاكَ اللَّهُ یعنی بدایت کند ترا خدای تعالی یَا كُنْ اللَّهُ صَبَّاحًا  
یعنی خدا نیکو گرداند و صبح ترا یا اَحْطَالُ اللَّهُ بَقَاءُكَ یعنی خدای تعالی در روز  
گرداند بقای ترا و اگر در سلام بگوید وَ عَلَيْكَ نَامَ شَدَّ بِلَامٍ غَلَمٌ وَ سَدَّ  
حَسَن کا صحیح از حضرت باقر علیه السلام منقول است که رسول خدا صلی الله علیه  
و آله فرمود که اگر مسلمانی بر شما سلام کند بگوید اَللَّهُمَّ عَلَيكُمْ و اگر کا فزی بر شما  
سلام کند بگوید عَلَيْكَ و بنده موثق از حضرت صادق علیه السلام منقول  
که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که ابتدا نگوید اهل کتاب پرستیم و اگر  
سلام کنند بر شما بگوید وَ عَلَيْكُمْ و بنده موثق دیگر از حضرت صادق علیه السلام  
منقول است که اگر یهودی و نصرانی و مشرک و بت پرست بر کسی سلام کند  
و او شنیده باشد بگوید عَلَيْكُمْ و در حدیث موثق کا صحیح فرمود بگوید عَلَيْكَ پس  
از این لحاظ معتبر معلوم شد که یکنار را مطلقا ابتدا بمسلمان نباید کرد و اما حدیث  
دیگر در این باب بسیار است که در حال حاجت و ضرورت ۰۰ جواب



ایشان بایک گفت عَلَيْكَ يَا عَلِيَّكَ يَا عَلِيَّكَ وَعَلَيْكَ يَا واد و بدون واد  
 هر دو جانب است و بعضی از عامه با واد را تجویز نکرده اند آیا سلام تمام  
 برایشان می توان کرد بعضی مکروه و بعضی حرام میدانند و احوط ترک است  
 و آیا جواب ایشان بر یکی از آنها که مذکور شد واجب است خلاف است  
 و احوط آنست که ترک نکند و آن عبارات غیر سلام که علامه گفته است  
 در اخبار ندیده ام و گفتمی روایت کرده است از حضرت امام رضا علیه السلام  
 که حضرت صادق علیه السلام گفتند که چگونه دعا کنیم از برای یهود و نصرانی  
 فرمود که میگوئی یا بوبارک الله لك في الدنيا یعنی خدا برکت بدزیرت  
 و دنیای تو و از خالد قنسی روایت کرده است که بحضرت صادق  
 علیه السلام عرض کردم که ملاقات میکنم با ذمی و با من مصافحه میکند فرمود که  
 دست خود را بجا که یا بدیو اربال گفتیم مصافحه با نابصی دشمن اهل بیت حکیم  
 دارد و فرمود دست خود را بشوی و در حدیث صحیح از حضرت باقر علیه السلام  
 روایت کرده است که اگر با جوسی مصافحه کند دست خود را بشوید و وضو  
 بسازد و در حدیث موثق در مصافحه یهودی و نصرانی فرمود که از پس حابه  
 با او مصافحه کند و اگر با دست مصافحه کند دست را بشوید و اکثر علما شستن را  
 حل کرده اند بر آنکه بر طوبت باشد و بزحاک مالیدن را بر آنکه بی طوبت  
 و ایضا راحل بر استحباب کرده اند هم در سلام و ابتدای سلام فضیلت  
 و ثواب بسیار دارد و اخبار بسیار وارد شده است و باب آن و این  
 رساله که گنجایش ذکر آنها ندارد و از حضرت صادق علیه السلام منقول است

احادیث و عباراتی  
 در مصافحه و بیعت  
 و باریک

احادیث و عباراتی  
 در بیعت و بیعت  
 و بیعت

که ابتدا گفته به سلام اولی است بخدا و رسول صلی الله علیه و آله  
 و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که در سلام به تمام  
 حسنه است شصت و نه حسنه از برای سلام گفته و یک حسنه از برای  
 جواب گوینده و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که بخیل ترین  
 مردم کسی است که بخیل نماید به سلام و احادیث بسیار و فضیلت افشای  
 سلام دارد و شده است و این بابویه بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام  
 روایت کرده است که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که  
 افشای سلام که بخیل نورزد به سلام بر اجدی از مسلمانان و از حضرت  
 صادق علیه السلام منقول است که از جمله تواضع آنست که سلام کنی  
 بر هر که ملاقات کنی و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است  
 که چون ملاقات کنید یکدیگر را ملاقات کنید به سلام و مصافحه و چون بنشین  
 شوید و جدا شوید باستغفار و در حدیث معتبر دیگر فرمود که از جمله حق مسلمان  
 بر مسلمان آنست که سلام کند بر او هر گاه او را ملاقات کند و همچنین از حضرت  
 باقر علیه السلام روایت کرده است که مسلمان غنی الله عنه میگفت انشا  
 کنید سلام خدا را بر رستی که سلام خدا بظانان نمیرسد یعنی از برای ظلم  
 ترک سلام کنید و احادیث و رانشای سلام بسیار است و در بعضی از  
 اخبار استثنای بعضی وارد شده است چنانکه در قرب الاسناد روایت  
 کرده است از حضرت صادق علیه السلام که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام  
 گواهی داشت از رو سلام در حال خطبه امام و این بابویه در خصال

از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که سه کس اند  
 که برایشان سلام نباید کرد کسی که با خنجره راه رود و کسی که پیاده بخانه  
 جبهه رود و کسی که در حمام باشد و ایضا از حضرت امیرالمومنین علیه السلام  
 روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله هنی کرد این که سلام  
 نکند بر چهار کس پرمست در هنگام سنی و بر کسی که صورتها می سازد و بر کسی  
 که بازی میکند و بر کسی که بر تخت چهارده خانه نماز میکند و من زیاد میکنم  
 پنجم را و هنی میکنم از آنکه سلام نکند بر شطرنج باز و ایضا روایت کرده است  
 از حضرت صادق علیه السلام از پدرانش که شش کس اند که برایشان  
 سلام نباید کرد یهودی و مجوس و نصرانی و شخصی که بر غائط باشد و کسی  
 بر خوان شراب نشسته باشد و بر شاعر عری که در شعر خود فحش زنمان  
 محضه عقیقه گوید و بر آنها که بخوش طبعی مادران یکدیگر را خشت میگویند و ایضا  
 از حضرت امیرالمومنین علیه السلام روایت کرده است که شش کس اند  
 که نه از او میت سلام کردن برایشان یهود و نصاری و آنها که نزد  
 و شطرنج بازی میکنند و آنها که شراب میخورند و بر بطمی نوازند و آنها  
 که باوران یکدیگر دشنام میدهند بازی و شعر و ایضا از حضرت صادق  
 علیه السلام از پدرانش روایت کرده است که سلام نکنید بر یهود و نصرانی  
 و نه بر کمران و نه بر بت پرستان و نه بر آنها که بر خوانهای شراب  
 نشسته باشند و نه بر شطرنج باز و نه بر نزد بازی و نه بر خشت و نه بر شاعر عری  
 که خشت زنمان محضه میگوید و نه بر نماز کننده زیرا که نماز کننده عری تواند

احادیثی است که  
 در اسلام نباید  
 کرد

و سلام بکند و سلام او مستحب است و جوابش واجب نیست و نه کسی  
 که سود خورد و نه بر کسی که بر غلطی باشد و نه بر کسی که در حمام باشد  
 و نه بر فاسقی که علانیه فسق کند و در باب هنی از اسلام بر شطرنج بازیه  
 بسیار است و در بعضی از روایات هنی از جواب سلام شارب الحمر  
 وارد شده است و روایان این احادیث اکثر عامی اند و عامه ازین باب  
 احادیث بطرق بسیار روایت کرده اند و بعضی را اعتقاد است  
 که کسی که در بعضی از این احوال سلام کند مثل حمام و وقت خطبه  
 و در نماز جوابش واجب نیست و باین احادیث تخیص آیه کریمه نمی توان  
 و اگر سلام کند مسلمان جوابش واجب است و هنی از اسلام بر اینجا  
 ممکن است محمول بر کراهت باشد با کراهت واقعی یا معنی اقل ثوبا  
 چنانکه آخوند ملا محمد احمد رحمه الله در دورا احتمال داده است و کراهت  
 سلام که در حمام وارد شده است در صورتی است که لنگ بسته  
 باشد و بعضی از ائمه علیهم السلام و رحام سلام کرده اند و مشهور آنست  
 که سلام کردن بر کسی که نماز کند مکروه نیست و احادیث اختلافی دارد  
 و در وقت که احادیث هنی محمول بر تقیه باشد صاحب کز العرفان  
 گفته است که سلام نباید کرد بر کسی که در شطرنج بازی کند و کسی که  
 غنا و خوانندگی کند و کسی که از روی لهو و لعب بازی کند و بوتر براند  
 و هر کس که مشغول مصیبتی باشد و در کلام غیر او مزیده ام و در وقت که اگر  
 بقصد هنی از مسکرت که سلام کند خوب باشد و گفته است بعضی از شافعیه

گفته اند که ساقط می شود و سلام هرگاه در حال طه باشد یا قرات قرآن  
یا قنای حاجت یا در حمام و این ممنوع است زیرا که واجب ساقط  
نبی شود و بسبب تنهال میزدن بلی آتوی نر و من آنست که مکروه است  
سلام بر نماز گذارنده زیرا که بسا باشد که او را مشغول کرده اند از قیام بواجب  
اگر رو کند یا ترک واجب اگر رو نکند و این قول و علت هر دو ضعیف است  
یا زده هر دو آداب سلام است سنت است که سلام را بخطاب  
جمع بگوید چنانکه کلینی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است  
که سه کس اند که بر ایشان بصیغه جماعت رومی باید کرد و هر چند یکی باشد  
اول و رومی که کسی عطسه کند میگوید **وَحَسْبُكَ اللَّهُ** هر چند با او غیر باشد  
دوم و رومی که بر مودی سلام کند میگوید **اللَّهُمَّ عَلَيكَ سَوم**  
مودی که دعا از برای مودی میکند میگوید **عَافَاكَ اللَّهُ** هر چند یکی باشد زیرا که  
با او غیر او هست یعنی با او ملائکه گاهین اعمال و غیر آنها هستند آدمی  
باید قصد همه بکند یا آنکه می باید سائر مومنان را در قصد شریک کند و او  
انظر است و اشعاری دارد با آنکه باید سلام بر زن نیز بخطاب مذکر  
واقع شود اگر بصیغه جمع باشد چنانکه ظاهر کلام بعضی از اصحاب است  
و بسند دیگر از آن حضرت روایت کرده است که کسی که بگوید **اللَّهُمَّ عَلَيكُمْ**  
آن باعث ده حسنه است و کسی که بگوید **سَلَامٌ عَلَيْكُمْ** و رَحْمَةُ اللَّهِ  
بست حسنه است و کسی که بگوید **سَلَامٌ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ** سیست  
و باید زیاده تر و سلام کننده و از برای جواب گوینده زیاده تر بکند و او

در بیان آنکه ساقط  
بخطاب جمع واقع  
سازند

و در جواب نیز زیاده از قدر مقرر نموده چنانکه مجلسی مجتبی از حضرت باقر  
 علیه السلام روایت کرده است که حضرت امیرالمومنین علیه السلام گذشت  
 بر مجلسی و برایشان سلام کرد ایشان گفتند عَلَیْکَ السَّلَام وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکَاتُهُ  
 وَتَعَفُّوْهُ وَتَضَوُّهُ حضرت فرمود تجاور کنید از برای ما از آنچه ملائکه گفتند  
 باید بر ما را بریم ایشان گفتند رَحِمَهُ اللَّهُ وَبَرَکَاتُهُ عَلَیْکُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ وَتَحِبُّتِ  
 سلام هزاره برپایه و ابی ماهه زشتی و طائفه کم بر شتر و خور و سال بر زبیر  
 و اسب سوار بر استر سوار و هر دو بر لایع سوار و هر که داخل مجلسی شود او باید  
 سلام کند بر اهل مجلس اگر بر یک از اینها عکس کنند جزا است چنانکه در آثار  
 بسیار وارد شده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله سلام میکرد بر اهل  
 دوازده مرتبه تعالی فرموده است فَإِذَا دَخَلْتُمْ مِیقَاتَنَا فَسَلِّمُوا عَلَی  
 أَنْفُسِكُمْ حِیَّتُمْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةً طَیِّبَةً یعنی هرگاه داخل شوید و خانه  
 چند پس سلام کنید بر نفس خود یعنی از جانب خدا که از برای شما مقرر کرده است  
 بابرکت دنیا و آخرت و طیب و پاکیزه و موجب طیب و سرور  
 شونده می شود بد آنکه خلافت است و تفسیر این آیه کریمه **أَوَّلُ** آنکه مراد  
 سلام بر اهل بنی است که گویا ایشان بمنزله جان شمایند از باب است **تَقْتُلُونَ**  
**أَنْفُسُكُمْ** یعنی یکدیگر را کشید و تحت من عند خدا شاره بفضیلت  
 سلام خواهد بود و معنی روشن جا نیست صباح الحیر و صاء الحیر و انعم صباحا و مثال  
 اینها مگویند سلام کنید که این تحتی است که خدا برای شما پدید آورده است  
 و موجب برکت و طیب قلوب است چنانکه در بنی براسیم روایت کرده است

اما در این حکم در رساله  
 هیچ داخل خانه نیاید

که صاحب حضرت رسول صلی الله علیه و آله چون بنزد آنحضرت می آمدند می گفتند  
 اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى رَسُوْلِكَ وَ اَلْغَمْ مَسْأَلَةَ اِيْن تَحْتَ اَهْلِ جَاهِلِيَّتٍ هُوَ مِنْ حَقِّ تَعَالَى  
 زَنَا وَ قَدْ اَلْبَاؤُكَ جَنَّتْ بِمَا لَمْ يَحْتَسِبْ بِهِ اللهُ يَعْنِي هِرَاهُ آيِنْد بنزد تو دست میگویند  
 ترا با آنچه تحت نکرده است ترا بآن خدا پس حضرت فرمود بایشان که خدا بدل کرده است  
 و ز برای این رویتانیکه بهتر است ازین آن تحت اهل بیت است بگویند اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى رَسُوْلِكَ  
 دَوْمَ اَمْرٍ اَوْ سَلَامٍ اَهْلٍ عِيَالٍ خُو است این بگوید و در معانی الاخبار آنحضرت  
 باقر علیه السلام روایت کرده است که مراد سلام مرد است بر اهل خانه  
 در وقتی که داخل شود و ایشان جواب سلام او بگویند اَمِنْ سَلَامٍ  
 بر نفس شما و در مجمع البیان این مضمون را از حضرت صادق علیه السلام  
 روایت کرده است سوم آنکه مراد سلام بر خود است در وقتی که  
 کسی در خانه باشد یا آنکه بگوید اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى رَسُوْلِكَ وَ اَلْغَمْ مَسْأَلَةَ اِيْن تَحْتَ اَهْلِ جَاهِلِيَّتٍ  
 و علی بن ابراهیم در تفسیر روایت کرده است در تفسیر این آیه که چون کسی  
 داخل خانه شود یا کسی و ران خانه باشد سلام کند و اگر کسی نباشد بگوید  
 اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى رَسُوْلِكَ وَ اَلْغَمْ مَسْأَلَةَ اِيْن تَحْتَ اَهْلِ جَاهِلِيَّتٍ  
 که اگر کسی را زبیده بگوید اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى رَسُوْلِكَ وَ اَلْغَمْ مَسْأَلَةَ اِيْن تَحْتَ اَهْلِ جَاهِلِيَّتٍ  
 که با او می باشد و در فضائل سید مقبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام  
 روایت کرده است که هرگاه احدی از شما داخل منزل خود شود بر اهل خود  
 سلام کند و بگوید اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى رَسُوْلِكَ وَ اَلْغَمْ مَسْأَلَةَ اِيْن تَحْتَ اَهْلِ جَاهِلِيَّتٍ  
 مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا و هرگاه بر او و رومنی تو بگوید اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى رَسُوْلِكَ وَ اَلْغَمْ مَسْأَلَةَ اِيْن تَحْتَ اَهْلِ جَاهِلِيَّتٍ

بِالْسَّلَامِ وَأَحْلَاكَ دَارَ الْفَسَادِ وَهُوَ أَزْهَرُ حَضْرَتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ  
 که هرگاه احدی از است مراعاتات کنی سلام کن بر او تا عمر تو دراز شود  
 و هرگاه داخل خانه خود شوی سلام کن بر ایشان تا خاندان تو بسیار شود  
 و از ابن عباس روایت کرده اند که مراد آنست که چون داخل مسجد شوی  
 بر اهل مسجد سلام کن و درجه سوم اهل و جوه است و مؤمنان است با جاد  
 معتبره و تکلفی در انفسکم نباید کرد و بنا بر این دور نیست که مراد از آیه این  
 باشد که سلام کنید بر خود از جانب خدا بآنکه بگویند سلام بر ما باد از جانب  
 پروردگار ما چنانکه ظاهر روایت حضرت باقر علیه السلام است **سپه دهم**  
 خلافتی نیست میان علمای امامیه که هرگاه کسی در نماز باشد و دیگری بر او  
 سلام کند واجب است بر او که تلفظ کند بر و سلام خلاف است آنکه  
 اگر کند نماز او باطل است یا نه بعضی گفته اند مطلقا باطل است و بعضی گفته اند  
 مطلقا باطل نیست و بعضی گفته اند اگر چیزی از اذکار را بعد از سلام پیش از  
 رد عمل آورد باطل می شود و الا فلا و بعضی تفصیل و بکر گفته اند  
 و در سجاده ذکر کرده ام و حکم بطلان مشکل است و احوط اعاده است  
 اگر جواب نگوید مطلقا و ظاهر افریتی که در رد سلام معتبر است آنست  
 که تعین کنی پیش از آنکه او را تارک رد سلام نگویند پس اگر سلام در آشنای کلمه  
 یا کلامی واقع شود تمام کردن آن کلمه یا کلام منافی با فوریت ندارد  
**چهاردهم** مشهور میان علمای آنست که اگر سلام کند کسی بر آدمی در نماز  
 بلفظ سلام علیکم واجب است که جواب سلام بمثل آن باشد چنانچه

در حدیث آمده است  
 که هرگاه کسی  
 بر تو سلام کند  
 تو بگو سلام



نیت علیکم السلام و این درین گفته است بهر فعلی از افعال سلام که جواب بگوید  
 خوب است و متابعت مشهور اولی است و احوط و اگر بجای علیکم علیک  
 بگوید در حصول و ترویج است اگر سلام کننده علیکم السلام بگوید یعنی گفتن از  
 جواب او واجب نیت مگر آنکه در جواب قصد و عا کند و استحقاق و عا باشد  
 و علامه در این مسئله تردید کرده است و اگر جائز باشد جواب او آیا واجب است  
 یا مستحب خلاف است و وجوب خالی از قوتی نیت و بر تقدیر وجوب آنست  
 سلام علیکم یا جواب مثل جائز است اخبار صحیح و دلالت میکند بر آنکه جواب مثل  
 اولی است هر چند معارض نیز دارد و قول پیغمبر خالی از قوتی نیست بآنکه در هم  
 اگر نیت و یک را بغیر سلام و در غیر حال سلوایه مانند شب بخیر است و صباح الخیر  
 و انعم صباحا و امثال اینها خلاف است که جواب واجب است یا نه و احوط  
 بآنکه آنست که جواب بگوید یا مثل یا عبارت نیکوتر یا سلام نظر عموم آید  
 و بعضی از اخبار و اگر سلام و در جواب او بگوید احوط آنست که تحت گوینده  
 جواب سلام بگوید و باین سبب بغیر سلام جواب گفتن منتهی است کمتر است  
 اگر چه متابعت سنت و در آن بیشتر است و اگر این عبارت را کسی شخصی بگوید  
 که در نماز باشد اشکال عظیم ترمی شود خصوصاً اگر بفارسی یا بالحن بگوید مثل  
 ما یدیک . سلام نیک و امثال اینها و این درین و محقق طوسی گفته اند  
 جائز نیت و در جواب گفتن و محقق رحمه الله گفته است اگر عا کند برای او  
 مستحق عا باشد و قصد و عا کند و سلام منع نمیکند از آن علامه قدس سره  
 گفته است اگر سلام گفته سلام علیکم بگوید و بگوید سلام علیک السلام

از برای آنکه عکس و آن است و حضرت صادق علیه السلام  
 در جواب کسی که پرسید از مردی که بر او سلام میکنند و نماز فرمود  
 سلام علیکم میگوید و میگوید و علیکم السلام از برای آنکه عمار بر حضرت  
 رسول صلی الله علیه و آله و نماز سلام کرد و حضرت چنین جواب  
 فرمود پس علامه گفته است اگر سلام کند بر او بغیر سلام علیکم اگر نام  
 تحتی بوده است جائز است و بهمان لفظ و بسلام علیکم برای  
 عموم آید و اگر نام تحتی نبوده جائز است و جواب او و عا کذا برای  
 و اگر مستحق و عا باشد فقد و عا بکند نه و سلام و در غیبت روز و آوا  
 و آنست است و مسئله در غایت اشکال است جواب از و بقصد  
 و عا خالی از قوتی نیست و اگر جواب بخت عربی و سلام صحیح بگوید  
 بقصد و عا بید نیست که جائز باشد و احوط آنست که اگر بچنین بگوید که گفتا  
 شود اعادة نماز بکند خواه جواب بگوید و خواند بگوید یا نه هم  
 اگر بر کسی سلام کنند و در آشنای نماز مشهور آنست که جواب را می باید  
 بلند بگوید که با بشتواند اگر ممکن باشد و ظاهر کلام محقق در معتبر آنست که شنواید  
 و نماز واجب نیست و ظاهر اما نند غیر نماز باید با بشتواند یا اشاره بکند  
 که او بفهمد که جواب او گفته است اخباریکه دلالت بر عدم و جواب  
 شنوایدن میکند شاید محمول بر تقیه باشد چنانکه شهید رحمه الله و ردی  
 گفته است زیرا که مشهور میان عامه آنست که جواب واجب نیست مطلقا  
 و علامه و ردی که گفته است که اگر مقام ضرر باشد و تقیه کند و کند سلام

آنست میان خود و نفس خود که ثواب روبرو است باشد و از ضرر  
 مخالفان نیز خلاص شده باشد **هفدهم** اگر دیگری جواب سلام را  
 بگوید و او در نماز باشد آیا جایز است که او نیز جواب بگوید یا نه است  
 یا جایز نیست بعضی گفته اند سنت است زیرا که امر آیه مطلق است و بعضی  
 گفته اند جایز نیست مگر بقصد و عاقلانه گذشت و در روایت که ترک  
 احوط باشد و سخن را در این مسئله مطلق دادیم از برای آنکه در اکثر اوقات  
 آدمی محتاج بالحکام آن می باشد و اکثر علما متبرص آنها نشده اند باینکه  
 که بعضی از مفسران داده اند که آیه کریمه شامل بدیه بوده باشد اگر بعضی  
 از احکام آن نیز مذکور شود مناسب است بدانکه مشهور میان علما  
 که کسی که چیزی بگفته عودن آنرا دادن واجب نیست و این سخن  
 رحمه الله نقل کرده اند که مطلق همه مقتضی عودن است و واجب است  
 عودن آنرا بدینند و ابو الصلاح حلی قائل شده است که همه است بر حسب  
 به بلند تر مقتضی عودن است و می باید اطلاق آنرا عودن بر همه و اما  
 ندهند تصرف و ران جایز نیست و این قول بعید و نادر است  
 و تفصیل آنست که کسی که چیزی بگفته یا شرط عودن میکند یا شرط عدم  
 عودن میکند یا مطلق میکند اگر شرط عدم عودن کرده باشد عقد اجرت  
 و اهب جایز خواهد بود و اختیار نسخ دارد و اگر شرط عودن کرده باشد  
 باید آن شرط عمل کنند پس اگر تعیین عودن کرده است لازم می شود  
 پس اگر قبول کننده همه آنچه شرط شده است و او واجب قبول کرده

احکام عودن  
 در آن

همیه لازم بتوضیح نمی توانست کرد و آیا لازم است که قبول کند و عرض  
 خلاف است و انکه آنست که لازم نیست و می تواند قبول کند و عرض  
 کند هر چند متبیه عرض را و هر دو اگر شرط عرض مطلق کرده باشد تعیین  
 نموده باشد اگر بر مبنای یکدیگر مطلق اتفاق کند لازم می شود و اگر اتفاق  
 نکنند ظاهرش آنست که بر متبیه لازم باشد مثل آنچه بحث شده یا قیمت آنرا  
 اگر اراده لزوم میباید داشته باشد و آیا قیمت موهوب در وقت قبض  
 موهوب اعتبار دارد یا قیمت آن در وقت دادن عوض خلاف است  
 و ایضا خلاف است که بر متبیه واجب است و فایده شرط یا غیر است  
 در آن و در رد و عین فروع این سئله بسیار است و مشهور میان علما آنست  
 که حرام است رو بقبله و پشت بقبله کردن در حال بول و غائط و بعضی  
 گفته میباشند و ایضا حرام است جنب و طائفن را مس کتابت  
 قرآن و اکثر مس اسرار خدا و انبیاء و ائمه علیهم السلام نیز حرام دانسته اند  
 و حرام است ایشانرا خواندن چهار سوره که سجده واجب دارند و ایضا  
 آنها را و حرام است داخل شدن ایشان در مسجد الحرام و مسجد رسول  
 صلی الله علیه و آله مطلقا و لبث کردن در سایر مساجد و گذاشتن چرخ  
 و راهها و احوط آنست که با جنابت حیض و اخل مشاء بدشرفه رسول خدا  
 صلی الله علیه و آله و ائمه بدی علیهم السلام نشوند و در مس کتابت قرآن  
 بر اینی محدث خلاف است و احوط آنست که مس کتابت قرآن  
 و اسرار شریفه نکند و غلام و کنیز و زوجه را بدون جرمی و ذیانتی در آن

احکام بول  
و غائط کردن

احکام مساجد  
و داخل شدن  
در آنها

کتابت  
قرآن و اسرار شریفه  
و کنیز و زوجه  
و ذیانتی در آن

تا زار کردن جائز نیست و تادیب ایشان زیاده از قدر ضرورت  
 و حاجب جائز نیست و بعضی گفته اند که حرام است تادیب کردن  
 کودک و غلام و کثیر زیاده از ده تا زیاده و اکثر مکرره و آنست که  
 و حدیثی دارد و شده است که حد تادیب ایشان پنج تا زیاده یا شش تا زیاده  
 است و در روایت دیگر تادیب اطفال سه تا زیاده واره شده است  
 و در حدیث صحیح وارد شده است که هر که بر بند مملوکی را بمقدار حد  
 بغیر آنکه موجب حد از او معذور شده باشد زندنه را کفاره نیست بغیر  
 آنرا و کردن آن مملوک و ظاهر کلام شیخ طوسی رحمه الله است که این  
 واجب میدانند و در حدیث صحیح وارد شده است که محرم غلام  
 خود را تادیب می تواند کرد تا ده تا زیاده و شیخ یحیی بن سعید در  
 جامع گفته است قبول می تواند کرد قول کودک را و در حدیث  
 دخول خانه و از جمله محرمات حید حرم است که بر محل و محرم مرد و  
 حرام است و سعید صحرا مطلقا بر محرم حرام است و هر نجسی حرام است  
 خواه با صلا له نجس باشد یا بملاقات نجسی نجس شده باشد و هر مجوسی  
 و هر کبی که حرامی در آن داخل کرده باشد حرام است و زیادری  
 مطلقا مانع رفع ظلم کردن از ایشان با قدرت واجب است و اگر  
 قادر بر باری نباشد بعضی گفته اند حاضر بودن در آن موضع حرام است  
 و جائز نیست خواب و روع نقل کردن و گوش دادن سخن جی  
 که را منی بشنیدن آن نباشند و در بعضی از روایات وارد شده است

حکم صیغه  
 و کثیر  
 و بعضی  
 از آن  
 و بعضی  
 از آن

که زنی که در موضع نشسته باشد و گرم شود و تاسر و نشود و مرد را بجا  
نیت نیند و اکثر محل برگرامت کرده اند و ابو الصلاح حلبی رحمه الله در  
کافی از جمله محرمات شمرده است جمیع اقوال فحیه را مانند امر بجمع و  
از حسن و مشابه شکرات از برای غیر الحار و مرج کسی که مستحق مذمت باشد  
و مذمت کسی که مستحق مرج باشد خواه به نظم و خواه به نثر و عمل آلات  
لهو و آلات نماز ساختن بت و طایپا و شرابهایی حرام و آلات  
آنها و ترکیب کردن و واپای محرمه و سوسوم قائله و نگاه داشتن و زندگانی  
و سایر موزیات و خصی کردن حیوانات و فوج کردن حیوانی که در شرع  
واجب آن وارد نشده است و آزار کردن آنها بر وجهی که در شرع  
وارد نشده است و تعدی کردن از انتفاعاتی که شارع از آنها  
مباح کرده است و مسامحت زینت زنان از برای مردان و نقاش  
کردن روی زنان و بطلان زینت کردن مساجد و مسامحت و مسامحت  
معابد یهود و نصاری و آتشکده و غیر آنها از معابد اهل منال و کمان  
کلوله انداختن و جمع کردن میان اهل نفس از برای فحور و اعانت کردن  
فاعلان قبايح و ظالمان و متغلبان بر بلا و غیر حق خواه یاری میکنند  
یا کبر و اریا برای و تبریر و جمع کردن و نوشتن کفر و شبهه یا که قدح و در  
اهل ایمان میکند بدون آنکه جواب گویند و نقص آنها کنند و سعی کردن  
و چرخی از قبايح عقلمیه و نقلیه و حاضر بودن در مجالس لهو و محرمات  
و فتوی دادن بباطل یا نیز نیک حاکم و مفتی علم بران گذاشت باشد و یاد

و یاد دادن اعمال مجرب و اراده امور قبیحه و کراهت و اشتغال از امور  
 واجبه و آنچه حرام است ثابت شده قیمت آن و مژد و عمل آن و مژد یاد کردن  
 آن و حفظ کردن آن و یاد کردن آن و یاری بران بقول با فعل برای  
 و عوץ گرفتن از آن همه حرام است و همچنین حرام است اجرت گرفتن  
 بر تعلیم معارف و شرایع و خیر عبادات و فتوی و دادن بها و جاز  
 کردن احکام و تلقین قرآن و تقدیم و جماعت و اذان و اقامت  
 و غسل و دادن مرد و یا تمهید ایشان بر و اشتغال ایشان و نماز کردن ایشان  
 و دفن ایشان اجرت بر اینها همه حرام است و همچنین اجرت بر چپا و کفالت  
 و بر امر معروف و نهی از منکر و سایر عبادات و اجرت بر یاری کردن  
 بر اینها همه حرام است و حرام است لواط و پیران و در بر گرفتن  
 و بوسیدن ایشان و بایشان خوابیدن و زیر یک لحاف و وطی  
 جمیع بهایم و طلب منی کردن بدست و حرام است زنا و مقدمات  
 آن از دیدن و در بر گرفتن و بوسیدن و سخن گفتن و خلوت کردن  
 و در پهلوی خوابیدن و حرام است وطی حائض و نفسا تا پاک شوند و وطی  
 مستحاضه تا خورشید و زنی را که طهارت کرده باشد تا کناره نهد و زنی  
 که عقد کرده باشد بعد از زنا تا استبراء آن بکند و محرم تا محل شود و وطی  
 کردن زن محرمه تا او محل شود و زن روزه دار تا افطار کند و گیزی  
 که خریده باشد تا یک حیض او را استبراء کند و گیزی حامله تا وضع حل او  
 بشود و زنی که لعان کرده باشد همیشه بر او حرام است و همچنین زنی را

که بخش گفته باشد و آن زن که یا کنگ باشد و بعد از آن محرمات منسوب  
و در طایع و مصاهره را ذکر کرده است با بعضی از مکروهات و چون اکثر را  
سابق بر این ذکر کرده بودیم ایراد نموده ایم و آنچه درین باب ذکر کرده است  
بعضی موافق است با شهروز و بعضی مخالف و چون او زیاده از دیگران  
درین باب استتقا کرده است و عمل بقول او غالباً با احتیاط است  
کلام او را درین مقام ایراد نمودیم و آنچه در باب محرمات ایراد نمودیم  
قلیل است از کثیر و جبهه ایست از پذیر کثیر و تکالیف حق تعالی و در هر  
حالی و در هر باب بسیار است و استتقای آنها در مجلدات بسیار  
میسر شود مثلاً در صلوة با آنکه استتقا نکرده اند هزار واجب ذکر کرده اند  
ترک هر واجبی جرمی است و اگر موجب بطلان باشد کبیره است و تریه  
به هزار مسئله از مندوبات و احکام صلوة تقریباً ایراد نموده اند با شرط  
و مقدمات آن هر واجبی را در محل خود بجا آوردن واجب است  
و ترک آن حرام است و هر سختی را اگر استتجاب آن کند یا آنرا بگوید  
و جوب بعمل آورد بدعت و حرام است و همچنین صوم و زکوة و اشکاف  
و حج و جهاد و خدین هزار حکم باینها متعلق است که اخلال باینها یا انکار آنها  
حرام است و همچنین تکالیفی که آدمی را در احوال مختلفه لازم می شود مثل آنکه  
چون داخل خانه شود و در معاشرت با اهل خانه تکالیف بسیار او را  
عارض می شود از نفقه و کسوف اذن پدر و مادر و حفظ حرمت ایشان  
کردن و با ایشان بلند حرف نزدن و افشای ایشان نکنیدن و اگر



و ششام بدهند و نیتند صبر کردن و معارضه نه نمودن و امثال اینها و بزرگوار  
از نفعه و کسوت و ادا و ضرر بایشان نرساییدن بعثت و باعث  
عقوق ایشان نشدن و تربیت ایشان کردن و تمرین نمودن بر  
فعل واجبات و ترک محرمات و تعلیم احکام و آداب نمودن و احکام  
ر مناع و حفا و سائر امور متعلقه بایشان بسیار است و باز وجه  
از نفعه و کسوت و ادا و خدمات شایسته نمودن و میانج خلق ایشان  
ساختن و بعثت اذیت بایشان نرساییدن و نزد ایشان خواهیدن  
در هر چهار شب یک شب و هر چهار ماه یکبار رجوع کردن و سائر حقوقی  
که بتفصیل در اخبار مذکور است و اگر مستعد باشند عدل و قسمت سائر  
امور نمودن و با غلام و کنیز و اراکون و تکالیف شایسته بایشان  
نه نمودن و ایشانرا کرسنه و برهنه گذاشتن و امثال اینها و همچنین رعایت  
حقوق سائر خدمه و ملا زمان و حق همسایگان را رعایت کردن  
و کرسنه ایشان را سیر کردن و منع ماعون ایشان نکردن مانند  
قرص نان و خیرمایه و نمک و امثال این ضروریات را از ایشان  
در بیع گذاشتن و ظروف و فروش در وقت حاجت بایشان ادا کردن  
اکثر اینها داخل ماعون است و حق تعالی می فرماید که پس و اسی و ویل  
از برای نماز که از نماز کلام نیست که از نماز خود بغافل انداخته اند که در عبادت  
ریا می کنند و منع میکنند ماعون را و از حضرت صادق علیه السلام  
منقول است که ماعون قرضی است که میدهند و معروف نیکی است که

ما عون در این است  
تفسیر این در احادیث  
حسین علی است

میکنی و متاع خانه خود را که به عاریه میدهی و از جمله ماعون است  
 زکوة را وی گفت که ما هم سایه با و داریم که هرگاه عاریه میدهم بایشان  
 متاعی را می شکند و فاسد میکند آنرا آیا بر ما باکی هست که نذریم بایشان  
 حضرت فرمود که هرگاه چنین باشد باکی نیست که نذریم و از جمله حقوق حق  
 حیواناتی است که در خانه نگاه میدارند و واجب است گاه و آب  
 بآنها بدهند و زیاده از طاقت شان باز نکنند و بیست نرینه و روستایی  
 دارد و شده است که حق تعالی زنی را عذاب کرد و در باب کرد که آنرا  
 حبس کرد و تا از کرسکی و تشنگی مرد و حقوق خانه و اهل خانه بسیار است  
 که اکثر واجب است به بعضی گفتا که ویم و چون از خانه بیرون رود  
 در معاشرت و دوست و دشمن کا و و مسلمان آشنا و بیگانه و مجالس  
 و راه رفتن و غیر ذلک حقوق بسیار هست که احادیث آنها در کتاب  
 عشرت مذکور است از حقوق رحم و مصاحبان و اصدقا و برادران  
 ایامانی و حق سلم بر سلم و آداب سلوک با اهل ذمه و ترک حسد و تکبر  
 و عداوت و کینه مسلمانان و سخن چینی میان ایشان پس کردن عیب  
 ایشان و افترا کردن آنها و تهمت زدن و انقراض بین ایشان گمان  
 به بردن بایشان و تعصب کشیدن اهل شهر و محله و قبیله بغیر حق و تحقیر  
 و خیلا و پرورشش و رفتار و گفتار و تشنگ شدن و سبابت و خیر و  
 کردن و دشنام دادن و خشن گفتن و بی سبب شرمی کسی را زدن  
 و کج خلقی کردن و بی و ظلم و انتخار باطل و گناه کردن و مردم و مفتوی

حقوق حیوان

فکرا بعضی مکاتبات  
و سبب اختلاف

بغیر علم و اعانت غلمان و موافقت ایشان در ظلم و راضی بودن  
 بفعل ایشان و علانیه مرکب مجرم شدن و امثال اینها که بر مرکب  
 تهدیدات و عقوبات عظیمه وارد شده است و در جواب امر مجبور  
 و نهی از منکر و حب فی الله و حب فی الله غضب کردن از برای خدا و این  
 نکردن و در بین خدا و امر کردن اهل واداد خود را بفعل طاعت  
 و ترک معاصی و کیفیت سلوک با اهل واداد از کناره رعایت امان  
 ایشان کردن و عهد امان را شکستن و قیقه از مخالفان و ارسلاطین  
 و حکام و امرای ظلمه کردن و خود را بمسکینه فقیران و یسوع برسد و درین  
 قیقه نمی باشد و در بریدن اعضا و کور کردن و امثال اینها اگر و اندک اگر  
 بکنه کشیده خواهد شد و باین فعل آن شخص کشته نمی شود و خلاف است که اگر  
 ناحق از برای قیقه می توان واداکر باعث قتل کسی نشود و قسم در حق  
 از برای دفع ضرر ظالم از خود و از مومن دیگر جائز است و در بر وادان  
 باشد باید توریه کند مثل آنکه مال مومنی نزد مومنی باشد و ظالمی خواهد غصب  
 کند و او سو کند یا و کند که مال او نزد من نیست و قسم کند که مالی تو باید و او  
 نزد من نیست و قیقه در گفتن کلمه کفر نیز جائز است چنانکه عمار رضی الله عنه  
 و حق تعالی عذرا و او را در قرآن مجید فرستاده و همچنین در سب حضرت  
 رسول و ائمه صلوات الله علیهم جائز است و از بعضی از اخبار ظاهر شود  
 که قیقه در بریزاری از ایشان نمی باشد و از بعضی ظاهر میشود که می باشد و متقنا  
 جمع بین الاخبار آفت که مخیر باشد میان آنکه قیقه نکند و در ناسر گفتن

کتاب  
 در بیان  
 قیقه  
 و در بیان  
 قیقه

تقدیر  
 این کلمه

و کشتن را بخود بگذارد و همچنانکه پدر عمار کرد و باقیته بگذشتا که عمار کرد و دست تمام  
 باید کرد و بخت تعالی که آدمی را چنین بیهوش بگذارد و در بعضی از روایات  
 وارد شده است که قیسه در اشامیدن شراب مساکر است یعنی با  
 و در نسخ بروی موزه و ترک حج تمتع نمی باشد و مشهور بر جواز است  
 و در همه روایات و احادیث را تا ویلات کرده اند و اگر دو و منحصر باشد و حرم  
 اکثر علما تجویز کرده اند و احادیث بسیار بر عدم جواز وارد شده است  
 خصوصاً در شراب و مسکرات و رغبت اشکال است و در روایاتی که در این  
 مصلحت غلطی باشد جاز است با توریه اگر ممکن باشد و اگر مصلحت سببی باشد  
 مثل آنکه شغل دارد و جمعی می آیند و او را باز می دارند و میگویند و رغبت  
 و موضع مخصوصی را قصد میکنند خالی از اشکالی نیست و اگر مصلحت شرعی باشد  
 جاز است و در احادیث عامه و خاصه وارد شده است که هر دروغی  
 که همت از آن سوال می کنند و رقیاست مکرر دروغ شخصی که جنب  
 سخنی بگوید که مراد او حقی دیگر باشد و خصم معنی دیگر توهم کند یا شخصی که خواهد  
 اصلاح میان دو کس بکند و به هر یک غیر آنچه دیگر می گفته است بگوید  
 و کسی که وعده با اهل خانه خود بکند و وفا نماند و همچنانکه دروغ از برای  
 اصلاح خوب است راستی که تشنه فساد میان دو نمونان باشد جبرایت  
 گفتن و در خلقت و عده مشهور میان علما آنست که مکروه است که دروغی  
 که در ضمن عقد لازمی شده باشد از آیات و اخبار و نالت میکند بر عدم  
 جواز مگر آنکه بعد از وعده انشاء الله گفته باشد یا و فایان تشنه نموده نبوده

ذکر در انحصار  
 در حاکم است

ذکر در دفع کینه  
 معصوم است

و تفصیل این احکام را در شرح اصول کافی و در بحار الانوار ایراد نموده ام  
و آن جمله امور و اوجه بسیاری از اهل بدعت است مانند اکثر صوفیه و باید  
که از ایشان وودی گفته و تنظیم ایشان نمایند و با ایشان بهم نشینی نکنند  
و استقامتی اجاب و مناسبی درین ساله ممکن نیست پس معلوم شد  
که در حالتی از احوال تکالیف بسیاری بر آدمی هست و گرفتار و کردار او را  
در خانه و خواه در بیرون و در معاشرت هر طائفه و صنفی از خلق از زن و  
فوزند و مالیک و کافر و مسلمان و صالح و فاسق و ظالم و چنین مبت  
که مردم کمان کرده اند که واجبات منحصر در نماز و روزه و حج و زکوة است  
و محرمات منحصر در زنا و اغلام و شراب است و امثال اینها پس آدمی  
باید همیشه مستیقل باشد و متوجه احوال خود باشد و در هر فعلی و قولی تفکر  
کند و مانند آنکه موافق رضای الهی است عمل نیاورد و اگر بغفلت از او خطا  
صاورش و متوجه غلانی و تدارک آن بشود و توبه و انابت و استغفار  
بکند و این یک شعبه از تکالیف الهی بود که اشاره به بعضی از آنها شد  
و در خصوص طریق معاشرت اصناف خلق بود و جمیع ابواب معاملات  
و ایقاعات همه داخل تکالیف الهی اند و واجب یا حرام یا سنت یا مکروه  
یا مباح و وجوب علم و عمل به همه اینها متعلق است و هر یک را بخوبی که  
هست باید بداند و بان عمل نماید لکن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام  
می فرمود ای گروه تجار اول سئله بناموزید و بعد از آن متوجه تجارت  
شوید درستی که تاجر فاجراست و فاجر و رنجیم است مگر کسی که حق عمل کند

از جمله احوال  
بسیاری از صوفیه  
بدعت

حاکم در باب  
تجار

و حق بدو حق بگیرد زیرا که هیچ و شری انواع دارند بعضی حلال اند و بعضی حرام  
 و بعضی مکروه و بعضی مباح و بعضی مست و احکام بسیار متعلق به هر یک از اینها  
 کسی که حلال آنها را حرام داند و حرام آنها را حلال داند معاقب است  
 و اگر کسی محرمات آنها را با وافی مرتکب شود و تقصیر کرده باشد و معاقب است  
 و شتول الذمه بحق مردم است و همچنین در اجاره و قرض و رهن و صلح  
 و ودیعت عاریت و مضاربه و امثال اینها در همه حال حلال و حرام و احکام  
 بسیار می باشد و همچنین در نکاح و طلاق و رمانا و لعان و طهار و ایلا که متعلق  
 بفروع اند و تکالیف عظیمه الهی متعلق است باینها و به مخالفت اینها در  
 و مقدمات آن می افتد و الیفنا احکام مالیک و عنق و تدبیر نکاح  
 و احکام صید و ذبائح و حلال و حرام و خوردن و آشامیدن که آدمی را  
 در هر حال ضروری می شود و احکام موارث که اموال میراث را حق تعالی  
 بعدالت در میان ورثه قسمت کرده است واجب است غل با  
 احکام و کسی که مخالفت کند بتعیین الهی کرده است و حقوق مردم را بغیر  
 حق معروف شده است و بدعت در دین خدا کرده است چنانکه  
 عمر علیه السلام از رسولی نکالت و معاندت حق عول و تعصیب و ساء  
 جرع را تار و ز قیامت در میان مردم گذاشت و احکام و سنایا و سبق  
 و رمایه و قصاص و دیات و جده و دو و تعزیرات همه از جمله تکالیف الهی است  
 ظاهر شد که جمیع ابواب فقه و کتب حدیث در بیان حلال و حرام خداوند  
 علام است و تکالیف الهی نهایت ندارد و در این ساله احصای آنها

نمی توان کرد و غرض در این مقام اشاره و تشریحی بود بر بعضی از اینها  
 تا بدانند طالبان حق که اطاعت پروردگار عالم آسان نیست راه بندگی  
 خدا خطیر است و سلوک پس از سبک است و شوار و بقیر است غایت بجنابت  
 الهی میسر نمی شود و پیوسته آدمی توبه و انابت محتاج است و مغفرت  
 با اعمال ناقصه و نباید شد حق تعالی می فرماید آنها که متقی و پرهیزگار اند  
 خیالی از خیالات شیطانیشان نثار عارض شود و متذکر و خبردار می شوند  
 پس ایشان میسر و مینا میگردانند و این احکام نسبت با بنیاد و ادب  
 صلوات الله علیهم اکتفا شده است که باید همه را بخلق تعلیم نمایند و همه  
 در میان ایشان جاری گردانند و هر که مخالفت نماید بحد و دوزخ و عذراست  
 تأدیب کنند و بعد از غیبت ایشان اکثر این احکام متعلق است مطلقا و در آن  
 اجبا که مانع از احکام دین مبین و نائبان الله ظاهرین علیهم السلام اند و بر همه خلقت  
 اعانت ایشان در اجرای احکام الهی و مراغه بسوی ایشان قبول حکم  
 ایشان واجب است چنانکه در احادیث معتبره وارد شده است که کسی  
 که در حکم ایشان کند حکم ما را رد کرده است و کبر حکم ما را رد کرده است  
 حکم خدا را رد کرده است و آن در مرتبه شرک بحد است **مصدق**  
 در بیان وجوب توبه است و شرائط آن و کنایاتی که از آنها توبه باید  
 کرد و وجوب قبول توبه و در آن چند مطلب است **اول** بیان وجوب  
 توبه است و کنایاتی که از آنها توبه باید کرد و آنکه خلافی نیست در وجوب  
 توبه از گناه فی الجمله و خلاف است که نماید از جمیع گناهان توبه واجب است

در بیان وجوب  
 تعاقب است

یا از کنا بانی که کفر نشده باشد زیرا که دانستی که با اجتناب از کبائر  
صغائر کفر است آیا با وجود کفر بودن توبه از آنها واجب است یا نه  
اکثر را اعتقاد است که واجب نیست و این قول اقوی است اما احوط  
و اولی آنست که آدمی همیشه از کنا بان خود در مقام انابت و استغناء  
باشد و نظر کند باحوال مقربان و رگاہ الهی که برای مکر و سی و ترک اولای  
سالها تضرع و استغاثه و توبه و انابه میفرموده اند تا توبه ایشان مقبول  
می شده است و اینست اثر کناه نه محض عقوبت آخرت است  
بلکه کناه دل آدمی را سیاه میکند و از ساحت قرب حق تعالی دور  
میکرد و از استحقاق الطاف خاصه الهی محروم میکند و اندو سب  
توفیق طاعات ازین کس میکند و باعث استیلائی شیطان بر اوست  
بر کناه بیکر و و اینست سبیل شرم و ننگ کناه موجب اصرار میکند و اصرار  
بر صغیره بگیرد است و بسا باشد که باعث توبه و بلایابی و نوبی  
کرد و چنانکه حق تعالی فرموده است که هر مصیبتی که بشما میرسد تذکره و بشارت  
شماست و خدا از بسیاری غم می کند و حضرت صادق علیه السلام  
فرمود که هر سید از کنا بانی که حشر می شمارید بد رستی که آنها آمرزیده  
نمی شود و پیر سید مذکوره آنها که ام است فرمود آنست که آدمی کنا بی  
میکند و میگوید خوشحال من با که غیر این کناه نداشته باشم و از حضرت  
باقر علیه السلام منقول است که اصرار بر کناه آنست که کنا بی بکند و استغناء  
و توبه از آن نکند و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هیچ



ولی را فاسد نمیکرد و اند مثل گناه بد رستگاری کسی مرکب گناه می نکرد  
پیوسته و ردولی او اثر میکند تا دل او را سرنگون می سازد که حق را  
قرار نگیرد و روی آن از خدا برکوه و متوجه دنیای فانی گردد  
و ایضا فرمود که هیچ رکی نمی چید و مای بسنگ نمی آید  
و سری بر روی آید و بیماری عارض نمی شود مگر بسبب گناهی که او  
میکند و آنچه خدا عفو میکند بیشتر است و ایضا فرمود که گناه  
آدمی را از روزی محروم میکند و فرمود که آدمی گناهی می کند  
و بسبب آن از نماز شب محروم می شود و فرمود که هیچ نعمتی خدا  
بکسی نیست مگر آنکه او سلب کند مگر گناهی که او بکند و آن حضرت باقر  
علیه السلام منقول است که هر بنده مومن نقطه سفیدی و نوری از ایمان  
در دل او هست چون گناهی میکند نقطه سیاهی در آن سفیدی میگیرد  
اگر توبه کرد محو میشود و اگر زیاده کرد زیاده میشود تا آنکه آن سفیدی را  
بیکسیر و آنرا می پوشاند باین حد که رسید صاحبش هرگز بخیر و خوشی  
برنمیکرد و ایضا خلافت است و آنکه گناهی را که از آن توبه کرد با  
آیا باز توبه از آن واجب است یا نه خواه نصیر و علامه رحمته الله  
قائل شده اند که توبه همیشه واجب است زیرا که ندامت بر فعل  
قبیح و ترک عزم بر فعل قبیح همیشه واجب است و این سخن محل نظر است  
زیرا که آیات و اخبار و دلالت میکند بر آنکه توبه اول عتاب از او  
ساقط میشود و اینکه باید این ندامت و عزم همیشه مستمر باشد معلوم نیست

و اینکه عزم بر گناه صحیح است اگر گناه باشد تا بطل نیاید و معفو است  
چنانچه بعد ازین مذکور خواهد شد انشاء الله و ترک خداست نیز در توبه  
که از این باب باشد زیرا که غالباً اگر یکدیگر متفکّر نمی شوند و بر تقدیری که  
عقبانی بران مترتب شود یک جزو توبه خواهد بود و علی اسی حال  
و اینکه استحقاق عقاب بر اصل معصیت بر نمی خورد و یکی نیست ایشان  
نیز معلوم نیست که باین قائل باشند **دوم** خلافت است میان  
متکین که آیا توبه معین صحیح است که بر بعضی گناهان توبه کند و در بعضی  
یا آنکه می باید از همه گناهان توبه کند و توبه اش از بعضی و در بعضی  
صحیح نیست خواه فی تفسیر علیه الرحمه و بعضی از علما اختیار قول اخیر کرده اند  
و علامه طوسی و جمعی اختیار قول اول کرده اند و توبه معین را صحیح میدانند  
و حق این است و اگر نه لازم می آید که کافری از کفر توبه کند و مسلمان  
شود و اوروغ گفتن توبه نکند توبه اش مقبول نباشد و مخلد و جهنم باشد  
و ایضا خلافت است در محبت توبه و وقت مثل آنکه توبه کند که یکسال  
گناه می رانند و حق این است که صحیح نیست زیرا که شرط است توبه  
که عزم کند که هرگز آن گناه را نکند و ایضا خلافت است که آیا توبه  
از گناهان مجمل صحیح است یا می باید به تفصیل گناهان را بشمارد و توبه  
کند و اقوی آنست که مجمل کافی است خصوصاً وقتی که به تفصیل در ظاهر  
نداشته باشد **سوم** و نه معنی توبه است و شرائط آن بعضی گفته اند  
توبه پیشانی از گناهان است ازین جهت که گناه است پس اگر پیشانی

مدبران قبول  
میغض

شود از شراب خوردن ازین جهت که مضر باد و میرساند توبه نیست  
 و باید در حال ترک کند و اکثر شرط کرده اند عزم بر عدم ارتکاب  
 آنرا و آئینده که مرکز مرتکب آن نشود و بعضی گفته اند که این عزم  
 لازم ندانست و پشیمانی واقعی است و بعد از احادیث بسیار  
 وارد شده است که کافی است ندیم و پشیمانی از برای توبه و  
 بعضی از محققین گفته اند که توبه حاصل نمی شود مگر بجهت **خیر اول**  
 و انستن ضرر کنایان و آنکه آنها حجاب اند میان بنده و محبوب  
 و نه هر مای کشنده اند از برای کسی که مباشر آنها میکرد و پس هرگاه این را  
 دانست و یقین بهم رساند حالت دیگر او را عار من می شود  
 که تامل میشود از آنکه محبوب او از او فوت شده است تا نسبت  
 از کردن کنایان و این تامل و تاسف را ندانست و پشیمانی میکند  
 و ازین حالت حالت دیگر بهم میرسد که قصد میکند چه را که یکی  
 متعلق است بحال که ترک میکند کنایان را که مرتکب آن بود **دوم**  
 متعلق است بآئینده که تا آخر عمر عود بان کنایان نکند و سوم متعلق  
 دارد بگذشته که تلافی کند آنچه را تلافی توان کرد که قضا کند عباد  
 را که از او فوت شده است و از نظام مردم بیرون آید پس  
 این سه امر که معرفت ضرر کنایان است و پشیمانی از آن و قصد  
 این امور بر ترتیب حاصل می شود و گاه است که بر مجموع آنها است  
 توبه را اطلاق میکنند و اکثر نزدیک است تنها اطلاق می کنند و هر

در کیفیت توبه

مقدمه آن میداند و آن قصد را ثمره آن میداند که بر آن توبه  
 میشود و گاه است که بر مجموع ندانست و غم توبه را اطلاق میکنند  
 و چون توبه تیر عیاقی است شرائط عبادت در آن معتبر است  
 و عمد و شرائط عبادت اخلاص است پس باید که توبه از برای خدا  
 باشد و شوب بریابا باشد و چون بعضی از علمای پیش و خلاصی  
 از جنتم را مبنای اخلاص میداند و اینجایز گفته اند اگر عرض کند  
 توبه تحصیل نیست یا نجات از جنتم باشد صحیح نیست و دلائل بر بطلان  
 این مذہب بسیار است و کسی که معنی نیت را فهمیده است میداند  
 که اعلای و درجات نیت نسبت با کثر خلق این است که یکی از این  
 دو معنی منظور ایشان باشد بلکه نسبت به امر خلق نیت را از این  
 دو معنی خالی کردن تحلیف مالا یتق است و در کافی و در تواتر  
 معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که هر که  
 شراب را از برای غیر خدا ترک کند حق تعالی شراب هر چه بیشتر  
 بکام او برساند و ممکن است این تفصیلی باشد از حق تعالی و مخصوص  
 ترک شراب هر چند توبه حقیقی باشد چه در بیان انواع گناه است  
 که از آنها توبه می کنند اکثر متکلمین و فقهای امامیه گفته اند که گناه اگر  
 سبب امر دیگر نباشد که بایمان بان باید ننوشت پوشیدن حریر  
 از برای توبه از آن همین بس است که پشیمان شود از آن و غم  
 کند بر آنکه بعد از آن عود بان نکند و اگر سبب امر دیگر باشد از توبه

بیان انواع توبه  
 از کلمات

یا حقوق بروم مالی بمیر مالی واجب است بتوبه که اتیان بان امر  
 بکند و بسا باشد که مختار باشد میان آنکه اتیان بان کند و میان اکتفا بخیر  
 اذ ان کناه پس حقوق مالیه خدا باشد بنده از او کردن در کفاره واجب  
 با قدرت بران که اتیان بان کند و حقوق غیر مالیه خدا با حد است یا غیر  
 حد اگر حد است مختار است میان آنکه اقرار بان کناه بکند نزد امام علیه السلام  
 یا نایب او که حد خدا را بر او اقامت کند و میان آنکه اکتفا کند بتوبه  
 و اظهار آن کناه بکند پس اگر نزد مالک شرع ثابت نشود حدی بر او  
 نخواهد بود و بتوبه رفع کناه از او میشود و آیا با اقامت حد اگر توبه نکند  
 کناه از او ساقط می شود یا نه محل اشکال است و ظاهر اکثر احادیث آنست  
 که بعد کناه از او ساقط می شود و حق تعالی اذ ان کریم تر است که در دنیا  
 و آخرت هر دو او را عتاب کند چنانکه بسند حسن منقول است از جریر گفت  
 از حضرت باقر علیه السلام پرسیدم از شخصی که او را شکسار کنند یا در  
 آخرت معاقب خواهد بود حضرت فرمود که خدا کریم تر است از این  
 و از حضرت امیر المومنین علیه السلام منقول است که کناه سه قسم است  
 کنای که آمرزیده است و کنای که آمرزیده نیست و کنای که امید بر آن  
 نهما حبس و ابریم و خوف بر او داریم کناه آمرزیده کناه بنده است که خدا  
 او را در دنیا بر کنهش عتاب کرده باشد خدا اذ ان حلیم تر و کریم تر است  
 که دوبار او را عتاب کند و کنای که آمرزیده نمی شود و مظلمه بنده ان است  
 خدا و رقیماست بفرست و جلال خود شتم یا و میکند که ظلم ظالمی از من نمی گذرد

حقیقت کناه سه  
 قسم اند

و گناه سوم کناهی است که خدا بر خلق خود پوشیده است توبه  
 روزی او کرده است او از گناه خود می ترسد و امید زبرد و رگ  
 خود دارد و می ترسد برای او امید رحمت داریم و از عتاب و می ترسم  
 بثلث کوبید کوبید کوبید با خوف باعتبار احتمال اخلال بشر اقط توبه است  
 و اگر حق خدا غیر خدا باشد مثل قضا می نمازها که قضا می باید کرد و مثل  
 دادن زکوة و قضا می روزه و کفاره و نمازی که قضا ندارد مانند  
 نماز عید از برای آن توبه کافی است و اما حق الناس اگر مالی باشد  
 واجب است که دمه خود را بری کرد و اندازان بقدر امکان اگر  
 صاحب حق سپرد ورثه او در هر طبقه قائم مقام او نند پس اگر آن  
 شخص خود یا وارث او یا بیگانه که از جانب او تبرع کند حق را  
 برساند بصاحب حق یا بوارث او یا بوارث وارث او بری  
 میشود و اگر آن مال را او انکار کند و بر دمه او ماند تا روز قیامت  
 خلاف است که در قیامت طلب کننده او که خواهد بود اکثر گفته اند که  
 صاحب اول طلب خواهد کرد چنانکه روایت صحیحی از حضرت صادق  
 علیه السلام در این باب وارد شده است و بعضی گفته اند آخر وارث  
 طلب آن حق خواهد کرد و اگر چه با ما منتهی شود و بعضی گفته اند حق خداست  
 و اگر او و وارث او را نیابد باید که عازم باشد که هرگاه صاحب حق  
 یا وارث او را بیابد برساند و اگر مایوس شود تصدق کند و اگر صاحب  
 بهمه رسد و به تصدق راضی نباشد باز به و ببرد و اگر حق غیر مالی باشد اگر

در میان بری الذمه  
 نقد آن گناه

کراه کرده باشد باید که ارشاد بحت بکند و او را ازین اعتقاد باطل برکند  
 ذکر نفس باشد و اگر ممکن نباشد بعضی از روایات وارد شده است  
 که تا جمعه آنها را که به بدعت او کراه شده اند برنگرداند توبه و مقبول  
 و اکثر حمل بر توبه کامل کرده اند و اگر قصاص باشد واجب است  
 که تکلیف متکلم نفس خود با ولیای مقتول بکند مثل آنکه بگوید پسرم مقتول  
 که من پدر ترا کشته ام اگر میخواهی مرا ببش و اگر میخواهی دیت بگیر  
 و اگر میخواهی عفو کن همچنین اگر عضو یا از کسی بریده باشد نزد او یا وارث  
 او برود و اعلام کند و تکلیف قصاص یا دیت بکند اگر حد باشد مثل فحش  
 اگر آن شخص که فحش با او گفته است عالم باشد که این فعل از او صادر شده  
 باز باید که تکلیف بکند که یا حد بزند یا عفو کند و اگر نداند خلاف است که  
 گویند او را اعلام باید کرد یا نه بعضی گفته اند که حتی است از شخص ماقط  
 نیکو دو کمر بکنم او ساقط کند و خواجه و علامه رحمه الله علیهما و اکثر علما  
 قائل شده اند که اعلام نباید کرد زیرا که باعث تحدید اذیت او شود  
 و موجب عداوت و کینه می شود و اگر مجمل باشد او را روزه از او تواند طلبید  
 بطلبه و همچنین اگر زنا کرده باشد و العیب از او بانه باز وجه کسی آن نیز  
 چون حق الناس در آن هست این حکم دارد و اگر غنبت کسی کرده باشد  
 آن نیز چنین است و کفینی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است  
 که از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند که گناه غنبت چیست فرمود  
 که استغفار کنی برای آنکه غنبت او کرده هر وقت که او را یاد کنی و  
 گناه

در بیان سیالیه  
 از کسی که غنبت از او کرده  
 باشد

کرده و اخباری بگویند غیبت با و نرسیده باشد و خواهه مضیر و ترجیح بدهند  
 که واجب است که عذر بخواند از آنکه غیبت او کرده است اگر با و  
 رسیده باشد و علامه در شرح تجرید گفته است که اگر غیبت بان شخص  
 رسیده است باید که عذر از او بطلید زیرا که فرغم و الم را با و رسانیده  
 باید که تدارک کند و اگر با و نرسیده است لازم نیست حلیت از و  
 بطلید زیرا که المی با و نرسیده است و و در هر دو قسم واجب است  
 که پشیمان شود و از برای خدا و عزم کند بر آنکه هرگز عود بآن نماند  
 و در مصباح الشریعة از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است  
 که اگر غیبت بنیبت کرده شده رسیده است علاجی نیست بجز آنکه  
 از وحلیت بطلی و اگر با و نرسیده است طلب آمرزش کن  
 از خدا از برای او و شیخ زین الدین قدس سره گفته است که کفاره  
 غیبت و وحدیث را روضه است کی آنت که کفاره غیبت  
 آنت که استغفار کنی از برای او و دیگر آنکه از هر کسی نزد کسی غلطه  
 بوده باشد در عین او یا در مال او باید که از وحلیت بطلید پیش  
 از آنکه روزی باید که دنیا را دور می نباشد و از حسنات او بگیرند  
 و بصاحب حق بدهند و اگر حسنات نداشته باشد از کفایان صاحب حق بر ناپاوان  
 بفرایند و راه جمع میان این وحدیث نیست که استغفار را عمل کنیم بر آنکه با و نرسیده باشد  
 آنکه و پیش ما و رسد که از وحلیت بطلید و وحلیت بطلید را عمل کنیم بر آنکه با و رسیده باشد و  
 و پیش ما و رسد و بدانکه خلافت در آنکه اتیان باین امر سه طریقت و تحقیق توبه



یا توبه چنانست و غرض بر عدم عود بآن گناه متحقق می شود و آنها  
 و اجابات دیگر اند مشهور میان علما قول اخیر است که شرط نیست بلکه آن  
 کلمات توبه اند و اگر کند بر ترک توبه معاقب نخواهد بود بلکه بر ترک آنها  
 معاقب خواهد بود و از بعضی از اخبار استغناء می شود که شرط باشد و این  
 احوط است **پنجم** در بیان وقت توبه است و خلافت  
 در آنکه توبه واجب فوری است و تا خیر آن تمام می شود و زیرا که گناهان  
 به منزله سموم است تا آنکه چنانکه واجب است کسی که زهر خورده باشد مبادرت نماید  
 به معالجه آن تا او را هلاک نکند همچنین واجب است بر کسی که گناه کند که مبادرت نماید  
 بتوبه پیش از آنکه او را هلاک نکند پس تاخیر توبه گناهی دیگر خواهد بود و از آن  
 می باید توبه کند و اگر تاخیر کند و گناه دیگر برای تاخیر توبه این دو گناه  
 برای او حاصل میشود و بعنوان مضاعفه شلنج بالا میرود تا آنکه در قدر  
 یک ساعت اگر شصت دقیقه قسمت کنیم آنقدر جمع میشود که محاسبان  
 از حساب آن عاجز میشوند و چون در کمتر از دقیقه نیز توبه می توان کرد  
 اگر بماند و ثلثه و رابعه قسمت کنیم بغیر حق تعالی کسی حساب آنرا نمی تواند  
 کرد چه جای آنکه روز و ماه و سال را بر اینها قسمت کنیم و چه جای آنکه  
 گناهان غیر تنهایی را باین نسبت قسمت کنیم پس معلوم شد که همچنانکه نعمتها  
 الهی را احصائی توان کرد و گناهان و تقصیرات بنده را نیز احصائی توان  
 کرد و بعضی از محققین گفته اند که کسی که بتوبه عین و با توبه میکند و از توبه  
 بوقت دیگر می اندازد او مرده و است میان دو خطر عظیم که اگر یکی

مدبران وقت نیست

عالم مانند شکل است که از دیگری سالم کرد و اول آنکه اهل کربلا  
 جان و را بگیرد و وقت تدارک بگذرد و درگاه توبه سد و درگاه  
 وقت آنکه حق تعالی فرموده است **وَجِلَّ بِهَمْ وَجِلَّ مَأِشَتَهُمْ**  
 یعنی و حائل شوند میان ایشان میان آنچه ایشان میخواهند و طلبت  
 بکردار و یکساعت کند و با و گویند وقت مهلت گذشت و بگذرد و بگذشت  
 چنانکه حق تعالی فرموده است پیش از آنکه باید احدی در شمار کربلا  
 پروردگار اجرائی نگیرد و می رانند اهل نزدیک بعضی از مفسرین در تفسیر  
 این آیه گفته اند که مختصر در هنگامی که بگوید این پیش و بده و بپوشد شود  
 بگوید ای ملک موت تا خیر کن مرا بگو و ز که عذر از پروردگار خود بخوان  
 و توبه کنم و توبه عمل ساطعی بر دازم ملک موت گوید و تو را می عمرت  
 تمام شده است و روز نمانده است گوید یکساعت تا خیر کن گوید ساق  
 نیز تمام شده است ساعت نمانده است پس در توبه را بر روی او  
 ببندد و غرغره و حلق او پیدا شود و جرمه های یاس و حسرت و ناامید  
 بنوشد بر صنایع کردن عمر خود و بسا باشد که درین احوال و اضطراب  
 احوال شیطان آیه نش را نیز بنابر است **يُرْوَعُونَ بِاللَّهِ مِنْ ذَلِكَ وَخُطِرَ**  
**دَوْمِ** آنست که غفلت های معاصی بر دل او مترکم و مجتمع شود  
 و بر توبه و رجوع درین <sup>بسیار</sup> برسد که قابل محو باشد زیرا که هر معصیتی که آدمی می کند  
 تیرگی در دل بهم میرسد چنانکه از نفس آدمی تیرگی در آینه بهم میرسد و چون  
 غفلت کنایان بسیار جمع شد درین میشود چنانکه بخار نفس را مگر بر آینه برسد

۴۲۴  
 حرکت میکرد و چون مدتی بدین حال ماند و آنرا جلالت بدید و در جرمش فرو می رود  
 و آنرا ناسد میکرد و اندک دیگر قابل جلالت است همچنین آدمی چون اثر گناه  
 در آن بسیار بپرسید و توبه و اعمال صالحه جلالت یافت بر توبه طبع میرسد  
 و بعد از آن قابل علاج نیست چنانکه حق تعالی فرموده است طبع الله  
 علی قلوبهم و این دل را تلب مطبوع و منکوس و اسود میگویند چنانکه  
 اما ویت در این باب مذکور شد تا اینکه بعدی میرسد که او امر شریعت  
 در نظر او سهل می شود و دل او از قبول احکام الهی نفرت میکند و ایمانش  
 زایل میگردد و آعاذنا الله و سائر المؤمنین من ذلك و بدانکه  
 آخر وقت قبول توبه وقتی است که جرم بزرگ بپرسد و معاینه امور  
 آخرت بکند تا آنکه ملک موت را ببیند یا حاجی خود را در چشم یا بیشتر باو  
 بنمایند یا رسول خدا صلی الله علیه و آله و آله هدی صلوات الله علیهم را که  
 در وقت مرگ حاضر میشوند مشاهده نماید و در این وقت اجماعی است  
 که توبه فائده نمیکند و مقبول نیست چنانکه حق تعالی فرموده است که نیست  
 توبه برای آنها که اعمال سیئه میکنند تا وقتی که مرگ یکی از ایشان را حاضر  
 می شود و میکوید من توبه کروم الحال و نه آنها که می میرند بر حالت کفر  
 مهیا کرده ایم از برای ایشان عذابانی در و آورنده و از حضرت مابو  
 علیه السلام منقول است که مراد بجهنم و موت نیست که معاینه امور آخرت  
 بکند و از رسول خدا صلی الله علیه و آله روايت کرده اند که خدا توبه را  
 قبول میکند ما و ام که عز غره نکند یعنی روح بکلوش برسد و غرا غور و حلقش

بیان لغت توبه

ظاهر شود و بعضی از مفسرین گفته اند که از جمله لطافت خداوند رحیم است  
 بهشتیان آنست که امر کرده است تا بعضی ارواح را که ابتدا کند و در دنیا  
 روح را با بخش پاداش و بد ریج و بتانی یا لا آید تا بینه برسد و بعد  
 از آن کلین برسد تا آنکه در این بهشت و مدت تواند روی و دل را  
 بسوی خداوند خود بگرداند و وصیت و توبه و انابت بکند پیش از آنکه  
 معاینه امور آخرت بکند و توبه اسف مقبول نباشد و از مردم عیبت طلبید  
 دید و خدا بکند و در خوشی که مفارقت کند با خدا و ذکر حق تعالی بر زبان  
 او باشد و عاقبت او نیکو کرد و در خلاف کرد و اندر مستکلمان و رانکه اگر عزم  
 بر عدم عود بسوی گناه در وقتی بکند که قدرت بر عود بسوی آن گناه  
 نداشته باشد مثل آنکه کسی نماند و بعد از آن ذکر او را بریدند پس توبه کرد  
 و عزم کرد که دیگر عود بر نماند و اگر قدرت بر نماند بهم رساند آیا توبه او مقبول  
 است یا نه اکثر گفته اند مقبول است و قول ماوری هست که مقبول نیست  
 و بیوجه است همچنین اگر مرضی مغوی بهم رساند که نخل غالب بهوت بهم رساند  
 خلاف است و در قبول توبه او مشهور آنست که توبه او مقبول است و از  
 بعضی آیات کریمه و احباب معتبره ظاهر می شود که بعد از نزول عذاب توبه  
 مقبول نیست چنانکه حق تعالی فرموده است و رقیعه فرعون تا وقتی که  
 در میان است او را عرق گفت ایمان آوردم که خدا می نیست مگر خدائی که  
 ایمان آورد و اند با و بنو اسرائیل با و گفتند که اعمال ایمان می آوردی  
 که عذاب دیدی و حال آنکه پیشتر معصیت میکردی و بودی از انسا و گفتند

و در زمین و باطن فرموده است که چرا بنود مذابل قریه که ایمان برآوردند  
 پس نفع و هدایت را ایمان ایشان مگر قوم یوش چون ایشان ایمان آوردند  
 پیش از نازل شدن عذاب کشودیم و بر داشتیم از ایشان عذاب  
 خود گذشته را در روز نیکانی دنیا و بر خور و ار کرد و ایندیم ایشان را تا اجل  
 مقدر ایشان و این بابویه بشد معتبر روایت کرده است که از حضرت  
 امام رضا علیه السلام سوال کرد که چه علت عذاب کردن فرعون را  
 و حال آنکه ایمان آورد و سجده و اقرار کرد و یگانگی او حضرت فرمود از برای آنکه  
 ایمان آورد و در وقتی که عذاب را دید و ایمان در وقت دیدن  
 عذاب مقبول نیست و این حکم حق تعالی است و گذشته گمان آینده گمان  
 حق تعالی فرموده است فَلَمَّا كَذَّبْنَا قُلُوبَهُمْ وَخَدَّعْنَاهُمْ أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ  
 مَشْرِكِينَ فَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ إِيمَانُ ثُمَّ لَمَّا كَذَّبُوا بَاسْمَاءِ بَنِي إِسْرَءِيلَ  
 كَفَرُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ و کافرشدیم تا بنها که با خدا شریک  
 میکردیم پس بنود آنکه نفع بخشد با ایشان ایمان ایشان چون دیدند عذاب  
 و فرموده است که روزی که بیاید بعضی از آیات پروردگار تو نفع نمیدهد  
 نفسی را ایمان او که ایمان نیاورده باشد بیشتر بایکب کرده باشد و ایمان  
 خود و عمل خیری را و همچنین فرعون چون غرق او را دریافت اهلدار ایمان  
 کرد پس باو گفتند که الحال ایمان می آوری که نادمه تعداد و بیشتر که نادمه و با  
 ایمان نیاوردی و نافرمانی میکردی و افسا و بیکروسی و در زمین بدعوای  
 خدائی و گمراه کردن مردم و ستم کردن بر بنی اسرائیل و ایشان از حضرت  
 صادق

در این باب روایت کرده است که البته در زمین ماهی مجتبی  
 الهی باشد که طلال محرام خدا را بداند و مردم را بسوی خدا بخواند  
 و طالع نمی شود و حجت از زمین که چهل و چهار روز پیش از روز قیامت  
 است از زمین بر داشته می شود و در بای توبه بسته می شود و نفع نمی  
 ایمان کسی که پیشتر ایمان پیدا کرده باشد و آن کرده بدترین خلق خدا باشد  
 بود ایشانند آنها که قیامت بر ایشان قائم می شود و در تفسیر امام  
 حسن عسکری علیه السلام مذکور است که اعرابی آمد به نزد رسول خدا  
 صلی الله علیه و آله و گفت خبر ده مرا که توبه تا چه وقت قبول می شود حضرت  
 فرمود که در توبه مفتوح است از برای فرزند آدم و بسته نمی شود و طالع  
 کند آفتاب از طرف مغرب و بعضی آیات را که پروردگار فرموده است  
 که ایمان بعد از آن نفع نمی کند این است که آفتاب از مغرب طلوع کند  
 ششم در بیان انواع توبه است و اقل مراتب توبه است  
 که دانسته که پشیمان شود از گذشته و غم کند بر عدم فعل و آنند  
 و بالایی رود و تا بحدیکه و رجه پذیران صدیقان است چنانکه در هیچ البلا  
 روایت کرده است که مردی در حضور حضرت امیر المومنین علیه السلام  
 گفت استغفر الله حضرت فرمود ما ورت بغزای تو نشیند بدان که استغفار  
 است غفار و رجه علین است و آن اسمی است که بر شش معنی داشته  
 میشود اول پشیمانی از گذشته است دوم غم بر آنکه مرکز خود  
 بدین گمنی سوء آنکه او را گمنی بسوی مخلوقین خدایت بسیار نامه و در

در بیان انواع توبه

مردن پاک باشی و حق کسی بر تو نباشد چنانچه اگر کسی  
بسوی فریضه که بر تو واجب بوده و منافع کرده حق آنرا و اگر کسی  
پنجم آنکه قصد کنی بسوی آن کوشتی که بر بدن تو بجرام روئیده است  
که آنرا بکند از می بخزن و اندوه ناپوست تو با ستخوان بچپد و گوشت مانده  
در میان آنها بر وید ششم آنکه بخشانی بحیثم غم و الم طاعت را از آنکه  
که با و چشایند و عبادت معصیت را پس بعد از آن بگوئی اَسْتَغْفِرُ اللهَ وَاَهْلَ  
حضرت صادق علیه السلام منقول است که کسی که مقیم است بر گناه  
و استغفار میکند از آن مانند کسی است که استهزا کند و کمین و دیگران  
ببند بامی معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که حضرت  
رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که هر که توبه کند پیش از مرگش  
بیک سال خدا قبول میکند توبه او را پس فرمود یک سال بسیار است  
بسا باشد که تو نیت آن نیاید هر که توبه کند پیش از مرگش بیک ماه خدا  
قبول کند توبه او را پس فرمود یک ماه بسیار است هر که توبه کند پیش از  
مرگش بیک هفته خدا توبه او را قبول میکند پس فرمود که یک هفته بسیار  
هر که توبه کند پیش از مرگش بیک روز خدا توبه او را قبول کند پس فرمود  
که یک روز بسیار است هر که توبه کند پیش از آنکه معاینه امور آخرت بکند  
خدا توبه او را قبول کند و اکثر علماء این حدیث را محل ترشح کرده اند  
و استدلال کرده اند باین که نسخ پیش از فعل جائز است و کماکان  
انت که این اشاره است باقتل مراتب توبه و با آنکه توبه کامل

حدیث وقت قبول توبه

که آنکه میباید پیش از هر که توبه کند و در کمال توارک مانده است و اصل  
 احوال خود بکند و اگر آن پیش نشود یک ماه و همچنین تا آنکه در آخر اقل مرتبه  
 اجزای توبه را بیان فرمود و در مصباح الشریعیه از حضرت صاحب  
 علیه السلام روایت شده است که توبه ریسائی است که خدا از برای  
 بندگان آفریده است و وسیله است میان خدا و بندگان و مدد غنا  
 الهی است و ناجی است بنده را از مداومت بر توبه در همه احوال  
 و هر وقت از بندگان توبه دارند پس توبه پنهان از اضطراب و تشویش  
 خاطر است از مرتبه قرب و وصال و توبه اعنی و برگزیده گان  
 یعنی او میباید نفس کشیدن بغیر یا و خداست و توبه او یا و دوستان  
 خدا از خطای فحش است و توبه خواص از مشغول شدن بغیر خداست  
 و توبه عوام از گناهان است و هر یک از ایشان را معرفتی و علمی است  
 و در اصل توبه ایشان و مستهای امر آن شرح بطول می انجامد اما توبه  
 عوام آنست که باطن خود را بآب حسرت بشوید و پیوسته بعبادت  
 خود معترف باشد و ندامت برگزیده همیشه داشته باشد و بر توبه خود  
 همیشه خائف و ترسان باشد و گناه خود را صغیر نه شمارد که موجب گسل  
 و سستی او گردد و پیوسته بکریان و تأسف باشد بر آنچه فوت شده است  
 از او از طاعات خدا و جنس کف نفس خود را از شهوات و استنای  
 کند بسوی خدا که او را غفلت کند بر دفای توبه و نگاه دارد او را از غرور  
 مبسوی گناهان گذشته و نفس هر گز خود را بحد و رنج نرساند و به ن



توبه کند خدا توبه او را قبول نمیکند را وی گفت اگر بکرگناه کند و توبه کند  
 و استغفار کند باز آمرزیده می شود و حضرت فرمود هر چند عود کند و توبه  
 با استغفار و توبه خدا عفو میکند و عود میکند بر او با آمرزش و خدا آمرزنده و  
 رحیم است قبول میکند توبه را و عفو میکند ارسیات زهار گناهان امید  
 مکن مومن را از رحمت خدا و بعضی گفته اند که توبه بوضوح توبه است که  
 صاحبش را نصیحت کند و نگذارد که عود کند بان گناه و بعضی گفته اند  
 که توبه است که دیگران را نصیحت کند که مثل آنرا عمل آورند و بعضی  
 گفته اند آنست که خالص از برای خدا باشد و بعضی گفته اند توبه است  
 که ریشه خویش شهوات را از دل رائل گرداند و ظلمت گناهان را  
 که در دل پیر سیده است بنور طاعات و عبادات محو کند زیرا که  
 شرک گناه نه محض استحقاق عقاب است که به پیشانی بر طرف شود بلکه  
 دل آدمی را تیره میگرداند و روح این کس را مکر می سازد و ملائکه را  
 ازین کس می رماند و آدمی را از رحمت خاصه سبحانی محروم میگرداند  
 اگر دزدی بنجائ و راید و مدتها آن خانه را بی معارفش مسکون باشد  
 یا هستی بسرای معموری داخل شود و صاحب خانه در خواب باشد  
 یا دشمنی مدت مدیدی در خانه آبادانی مشغول غزایی باشد بعضی آنکه  
 آن دزد یا آن ست یا آن دشمن را از خانه بیرون کنند بخیله  
 آبادانی ورنه نمی آید آنها در مقام اصلاح و تعمیر آن سرا بدر نیاید جز  
 با اصلاح نیاز و روستا ههای دز ویده را عرض نمیکرد بحالت اولی برنگرد

توبه

و همچنین در شهوات نفسانی و تمنی با تشیطانی و تنستی مثل خواهش کنایان  
 هرگاه سالها در بهرانی دل و در خوابی باشد و بایه ایمان و اعمال صالحه  
 بماند و پیوسته در خوابی بکوشد و صاحب خانه بخیر و خواب غفلت باشد  
 چون بیدار شود و نظر کند خانه بیند خراب ویران اسباب خانه بپارت  
 رفته و ظروف و آلات شکسته و خانه های مرتین بدو معاصی تیره گردد  
 به محض آنکه نام و پشیمان گردد و بیزه و شمشیر آه و ناله و استغفار و استغنا  
 بکاف عفار و زو غارت کرد از خانه بیرون کند و او بیرون خانه و درین  
 و منتظر فرصت باشد که کی این خانه ویران آبادان میکرد و بلکه باید مدت های  
 مدیدی کند و خانه را آبادان کند و متناعهای و زوید و اعمال صالحه را  
 تحسن بکیر و ترکیب های معاصی را از زو و یوار دل از ال کند و زنده  
 شیطان را از خزانه ایمان سد و در و اند آنوقت شاید بحالت اولی  
 تواند برگردید بلکه بهتر از اول تواند شد نظر کن باحوال انبیاء و مرسلین که پیشوا  
 دین اند از برای از تکاب مکر و هی یا ترک اولای چه تدارک ها کرده اند  
 حضرت آدم علیه السلام صد سال گریست تا آنکه در روی مبارکش  
 دو نهر از آب و دیده بهم رسید تا توبه اش مقبول شد و حضرت داود علیه  
 التقدیر میکشید که گیاه از آب و دیده اش می روید و آه آتش باری می کشید  
 که آن گیاه می سوخت توبه کامل این است و درین مقام سخن بسیار است  
 و این رساله محل ذکر آنها نیست **هفتم** در بیان وجوب قبول توبه است  
 خلا فی نیت میان علمای اسلام در آنچه ساقط می شود و عتاب توبه و خلاف است

در یک وجوب  
 قبول توبه است

در آنکه آیا عقلاً بر خدا واجب است حق آنکه بعد از توبه عیب کفایت  
 کرده خواهد بود یا آنکه تقصیری است که حق تعالی بکرم خود کرده است  
 که نسبت به عباد یا نسبت باین است کرده است و اجمال مقتضی وعده  
 رحمت تعالی واجب است که عمل بوعده نخواهد بود مگر با قول قائل شده اند  
 و اشاعه ثنائی قائل اند و شیخ طوسی و شیخ طبرسی و علامه حلّی رحمه الله علیه  
 و اکثر مستکلبین امامیه بقول ثنائی قائل شده اند و خواججه نصیر علیه الرحمة و ربّ تجوید  
 در این باب توقف کرده است و حرم با حدّ طاعتی نکرده است  
 و حق آنست که قبول توبه عقلاً مطلقاً واجب نیست و محض فضل خدا  
 بر این است که بمحض ندامت و غم بر عدم عود گناهان تمام عمر را  
 بیا مرز و دور امم سابقه نیز چنین نبوده چنانکه در عبادت عمل ثنائی  
 مزارکس از بنی اسرائیل گشته نشدند توبه ایشان مقبول نشد و نقل کرده اند  
 که تا عضوی را که بان گناه کرده اند نمی بریدند توبه ایشان قبول نمی  
 شد و در صحیفه کامله حضرت سید الساجدین علیه السلام می فرماید که حمد کنیم خدا  
 که ولایت کرد ما را بر توبه که نمی شماریم آنرا مگر از فضل او و اگر شماریم  
 از فضلهای او مگر این توبه را بر آینه نعمت او نزو و مانیکو خواهد بود و احسان  
 او بسوی ما جلیل خواهد بود و فضل او بر ما بزرگ خواهد بود چنین نبودست  
 طریقه خدا و توبه از برای آنها که پیش از ما بودند و باز دور و غای و دیگر  
 فرموده است یا الهی اگر بکرم بسوی تو نیا برفت پیکهای چنان من و  
 نمان ناله کنم که صدای من قطع شود و بایستیم عبادت تو و تو پادشاه

شود و پادشاهی من و رکوع کنم از برای تو تا فقرات پشت من از هم جدا  
 شود و سجده کنم از برای تو تا حدقه های من بزرگد و خاک زمین را بخورم  
 و در طول عمر خود و آب خاک در پایشانم تا آخر روزگار خود و ترا با و کنم  
 در خلال این احوال تا زبانتانم مانده شود پس نظر خود را بلند کنم پس بی تو  
 آسمان از شر من تو مستوجب نشوم باین اعمال محو یک گناه را  
 از گناهان خود و اگر خواهی آمرزید مرا در وقتی که مستوجب مغفرت  
 تو شوم و عفو خواهی کرد و از من در هنگامی که مستحق عفو تو گردم پس  
 این هرگز واجب نخواهد شد از برای من باستحقاق و نه من اهل  
 آن خواهم شد بر سبیل و جوب زیرا که جزای من در اول معینی  
 که ترا گردم آتش جهنم بود و این مضامین در او عید اخبار بسیار است  
**هشتم** در بیان امور میت که حق تعالی بر آنها مواخذه  
 نمی فرماید و وعده عفو از آنها فرموده است و آن چند چیز است  
**اول** و سوسه و حدیث نفس است که اختیاری آدمی نباشد چنانچه  
 کلینی رحمه الله از محمد بن حمران روایت کرده است که از حضرت  
 صادق علیه السلام پرسیدم از و سوسه هر چند بسیار شود حضرت فرمود  
 گناهی در آن نیست چون چنین شود بگو لا اله الا الله و بتدحی  
 لا یغیج روایت کرده است که جلیل بن دراج با آنحضرت عرض  
 کرد که در دل من امر غلیظی می افتد حضرت فرمود که بگو لا اله الا الله  
 جلیل گفت هر وقت چنین امری در خاطر من ظهور کرد و لا اله الا الله بگویم

در بیان امور میت  
 که حق تعالی بر آنها مواخذه  
 نمی فرماید

بر حضرت شد و ایضا بنده سعید از حمران روایت کرده است  
از امام محمد باقر علیه السلام که مردی آمد نزد رسول خدا صلی الله  
علیه وآله و گفت یا رسول الله صلی الله علیه وآله من منافق شدم  
حضرت فرمود بخدا سوگند که منافق نشده اگر منافق شده بودی  
بتر و من نمی آمدمی که اعلام کنی کمان دارم که دشمن حاضر شیطان  
آمده است نزد تو و از تو پرسیده است که که ترا خلق کرده است  
تو گفتی که خدا مرا خلق کرده است پس بتو گفته است که که خدا را  
خلق کرده است آن مرد و گفت آری حق آن خداوندی که ترا بحق  
فرستاده است چنین بود حضرت فرمود که شیطان نزد شما آمد  
از راه اعمال و گناهان بر شما غالب نشد ازین راه آمده است  
که شمارا گمراه کند و از راه دین بفرافهمد که را این حالت رو و بد خدا را  
به گمانی بیاو کند پس حسن کا صبح از محمد بن مسلم از حضرت صادق علیه السلام  
همین مضمون حدیث را روایت کرده است و در آخرین حضرت رسول  
صلی الله علیه وآله فرمود که این والله محض ایمان است و ایضا  
بنده معتبر صحیح از علی بن مهزیار روایت کرده است که شخصی بحضرت  
امام محمد تقی علیه السلام نوشت و شکایت کرد از چیزهای که در خاطر  
او خطور میکنند حضرت در جواب نوشتند که اگر خدا خواهد ترا بر حق  
ثابت میدارد و شیطان را راهی و استیلائی بر تو نمیدهد پس نوشتند  
که گزینشی شکایت کرد و ندبجوی رسول خدا صلی الله علیه وآله از امری

که در خاطر ایشان در می آید که اگر باو ایشان را از جای بسیار بلندی  
بفرستند یا ایشان را پلده پاره کند احب است بسوی ایشان  
از آنکه تظلم بآن بکنند حضرت فرمود که آیا این حالت را در نفس  
می یابید گفت تدبلی فرمود بچنان آنگاه و ندی که جانم در قبضه قدرت  
افزست که این صریح و خالص ایمان است پس چون چنین امری  
در خاطر شما خطور کند بگوئید اَمَّا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ  
یعنی ایمان آور و ایم بخدا و رسول او و ما معنی از معاصی توفیقی بر طاعت  
مگر بخدا مؤلف گوید و آنکه این محض و صریح ایمانست چند وجه  
گفته اند **اول** آنست که بنده معتبر از حضرت صادق علیه السلام  
روایت کرده اند که مراد آنست که این خوفی که تو داری که چرا  
چنین امری بخاطر تو خطور کرده است و می ترسی که هلاک شده باشی  
از محض ایمان است و اگر مومن نبود ی پروا نمیگرفت و می از خطور  
این و بدتر از این در خاطر تو دور هر آنکه این محض ایمانست  
که این احتمالات باطله را در خاطر میکند رانی که بدلیل و برهان باطل گنی  
تا و در مذهب حق صاحب یقین شوی **سوم** آنست که در حد  
سابق گذشت که چون شیطان مایوس شده است از آنکه شمارا بکفر  
و معاصی بیندازد شمارا باین وسوسه اذیت میرساند پس این جا  
محض ایمان است و معنی **اول** که از امام منقول است بهترین معانی  
است و در امر توحید از برای دفع این حالت چند وجه گفته اند

**اول** آنکه مباد امرک اورا در این حالت در پاید پس زبان  
او بوجیه جاری شود تا آنکه با این کلمه طیبه از دنیا برود **دوم** آنکه نسی  
میکند آنچه را در خاطر او افتاده است از آنکه اگر را اله دیگر باشد و تضرع  
میکند تا آنکه الهی جز او نیست **سوم** آنکه این کلمه طیبه شیطان را میراند  
و وضع و سوسه او از گوینده این کلمه میکند و باین جیت باین کلمه تقصیر میکند  
مختصر **چهارم** آنکه اناده آن میکند که سلسله ممکنات باو منتهی میگردد و  
پس او را موجودی نباشد **پنجم** آنکه کسی که متصف بجمع صفات

کمال باشد متصف بخلوئیت و احتیاج نمی تواند بود **دوم**  
مسیحتی است که آدمی از او جدا کند و عمل یا ورود حق تعالی بقتل خود از او  
عفو میفرماید چنانکه کلینی بسند حسن کا الصبح از حضرت باقر علیه السلام مایا و  
روایت کرده است که حضرت آدم علیه السلام گفت پروردگار اسط

ما که در این کلمه  
نماند و نگذشت

که و باندی بر من شیطان را و او را مانند خون در بدن من جاری  
که و باندی از برای من جزئی قرار ده که از شر او نجات تو انم یافت حق  
وحی کرد که ای آدم از برای تو قرار دادم این را که هر که از او توبه  
قصه گناهی بکند بر او نوشته نمی شود و اگر بعمل آورد یک گناه نوشته  
میشود و هر که قصه گناه بکند اگر نکند یک حسنه برای او نوشته می شود  
و اگر بعمل آورده و حسنه برای او نوشته میشود گفت پروردگار را  
زیاد کن گفت از برای تو قرار دادم که هر که گناهی بکند و استغفار بکند  
گناه او را بیا مرزم گفت پروردگار از یاد کن فرمود توبه را برای میشا

۸۴۱  
 ینهن کرده ام تا جان بکوب برسد گفت پروردگار این است و او منند  
 صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقول است که چهار خصلت حق تعالی  
 مقرر فرموده است که کسی که با وجود اینها مستحق عذاب الهی شود پس شقی  
 و محروم است و آن خصلتها اینهاست کسی که قصد کند که حسنه را بعمل آورد  
 اگر بعمل نیاید و پشیمانی که او خدایک حسنه برای او می نویسد و اگر  
 بفعل آورد و ده حسنه خدا برای او می نویسد و اگر قصد کند که سیئه بعمل آورد  
 اگر نکند هیچ گناه بر او نوشته نمی شود و اگر بکند هفت ساعت او را  
 مهلت میدهند و مکی که نویسد حسنات است و در جانب راست او  
 میگوید مکی که نویسد سیئات است و در جانب چپ اوست تعجل کن  
 در نوشتن شاید بعد از این حسنه بکند که این را محو کند زیرا که حق تعالی  
 میفرماید بدرستی که که حسنات بر طرف می کند گناهان را یا شاید استغفار  
 بکند اگر کو یَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ  
 الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ذُو الْجَلَالِ الْإِكْرَامِ وَالتَّوْبِ الْبَرِّ بر او گناهی نوشته نمیشود  
 و اگر هفت ساعت بگذرد و حسنه بعد از آن نکند و استغفاری  
 بعمل نیاورد صاحب نیایش میگوید بنویس گناه را بر این شقی محروم  
 مؤلف گوید که شاید مطلق استغفار کافی باشد و خصوص این استغفار  
 باعتبار آنکه اکل افراد است مذکور شده باشد و ایضا باند معتبر از امام  
 عبد الله روایت کرده است که از پدر زکوار خود امام موسی سواد  
 که دو ملک و جانب راست و چپ آدمی میباشند آیا علم بهم میرسانند چنان

اکل افراد استغفار



یا بفصل نیو که بن اراده نعل آنها می نماید حضرت فرمود که بوی سبب  
 که محل فضا است و بوی خوشبوی مثل یکدیگر است گفت نه فرمود  
 که بن هرگاه قصد می کند نفس او خوشبوی بیرون می آید ملک دست راست  
 به ملک دست چپ میگوید که با من که ترایا و کاری نیست کار من است قصد به  
 کرد پس اگر آنرا بجا آورد زبان او قلم است و آب و دهان او در او است  
 پس از برای او می نویسد و چون قصد کنایه کرد نفسش بیرون می آید  
 پس ملک دست چپ به ملک دست راست میگوید با من که قصد کنایه کرد  
 پس اگر آنرا بجا آورد زبان او قلم است و آب و دهان او در او است  
 پس بر او می نویسد و بدانکه حق تعالی فرموده است **إِنْ تُبْدُوا مَلِكِي**  
**أَنْفُسَكُمْ أَوْ تَخْفُوا لِي كَسْبُكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرْ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ**  
**مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** یعنی اگر ظاهر کنید آنچه در  
 و در نفسهای شما است یا پنهان کنید آنرا حساب میکند شمارا آن خدا  
 پس می آموزد و از برای هر که بخوابد و عذاب میکند هر که را میخواند و خدا  
 بر همه چیز قادر است و عموم این آیه بحسب ظاهر مخالفت است با احادیثی  
 که در این مطلب و مطلب سابق گذشت زیرا که دلالت میکند بر آنکه  
 هر چه نفس آدمی حاصل میشود خدا بر آن محاسبه میفرماید و اگر خواهد آدمی مرده  
 و اگر خواهد عذاب میکند و این شامل آن بسوسه ها و اراده گناه است  
 و ممکن است باین روش جمع کنیم که عفو آنها مخصوص شیعه است مراد  
 لمن یشیع است یعنی از شیعیان عفو میکند و غیر شیعه را مواخذ میکند

حدیث جامع  
 و کذا را در کتاب  
 ردی

و اگر چه باز موافق قواعد عقلیه خانی از اسکالی نیست زیرا که جمیعها  
 شامل خلوراتی نیست که اختیاری آدمی نیست شیخ طهرسی رحمه الله  
 گفته است که جمعی گفته اند که این آیه منسوخ است بقول حق تعالی  
 لَا يَكْفِيكَ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا دُشْعَهَا و در این باب احادیث ضعیفی نقل کرده اند  
 و این سخن صحیح نیست زیرا که تکلیف امری که در وسع و طاقت آدمی بنا  
 شود جزو نیست و قبیح است عقلاً پس چون می تواند بود که حق تعالی تکلیف  
 کند و بعد از آن نسخ کند پس باید مراد از آیه چیزی باشد که امر و نهی  
 بآن مطلق تواند شد از اعتقادات و ارادات و اموری چند که از  
 مستورات و اما آنچه داخل در تکلیف نیست از وسوسه ها که بی اختیار  
 بنماط آدمی خلور میکنند داخل و رای نیست بدلیل عقل و گفته حضرت رسول  
 صلی الله علیه و آله که غفوکم و به انداز این است از آنچه فراموش میکنند  
 و از آنچه در خاطر میگذرانند پس گفته است آنچه در خاطر خلور میکند از معاصی خدا  
 بران مواخذه نمیکند و مواخذه میکنند بر آنچه غم میکنند آدمی بران عقد  
 قلب خود بران میکند با آنکه می تواند خود را از آن نگهدارد پس آن از جمله  
 افعال قلب است و خدا جز امیدد او را بران چنانچه جز امیدد بران  
 جوارح اما جزای غم را امیدد نه جزای فعل آن معصیت را که هنوز  
 نکرده است بخلاف غم بر طاعت که حق تعالی بران غم جزای  
 اصل طاعت را امیدد همچنانکه در اخبار آمده است که کسی که استغفار  
 نماز میکند و نماز است یعنی ثواب نماز و او را و اما و استغفار میکند

و این از لطایف معنیها می باشد است بر پندگان تمام شد کلام شیخ  
طبرسی رحمه الله و از جمله آیاتی که دلالت میکند بر مواخذه بر افعال  
قلوب قول حق تعالی است وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ  
وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولٌ این میروی  
مکن چیزی را که علم بآن نداری بدرستی که گوش و چشم و دل همه آنها  
سوال کرده میشوند باز فرموده است که گمان نکنید که او هر که گمان  
از آنگاه کار است دل او باز فرموده است که مواخذه میکند شما را  
خدا بگویند بای انگو که بر زبان شما جاری شود و لیکن مواخذه میکند شما را  
بر آنچه عقد دل بر آن کرده اید و در جائی دیگر فرموده است و لیکن مواخذه  
نیکند شما را با آنچه کسب کرده است و لها می شاپس از این آیات  
و امثال اینها معلوم میشود که بر فعل و لها مواخذه می باشد و باز فرموده است  
وَمَنْ يُعْظَمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ و تقوی را بدل نسبت  
آورده است و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده اند  
که اشاره بدل نموده فرمود که تقوی و پرهیزگاری در اینجا است  
و حق تعالی تهدید فرموده است آنها را که دوست پیدا کنند که لموقعیه  
فانش شود و در میان مومنان و محبت کار دل است و ایشک  
کفر و شرک و حسد و بغض و کینه و امثال اینها که وعید عذاب عتاب  
بر آنها شده است از افعال قلوب است پس چون می تواند بود  
که مواخذه بر آنها نموده باشد و وجوه بسیار در جمع میان آیات اینها  
لفظ

و تحقیق آنست که افعال قلوب بر چند قسم است اول  
آنست که محض بطور بال باشد و آدمی را در آن اختیاری نباشد  
و آن قسم اول است که مذکور شد و اختلافی نیست در آنکه بر آن عقابانی  
مترتب نمی شود و محل تکلیف نیست دوم شهوت و خواهش  
معصیت است بدون آنکه اراده بآن صمم شود و غالب اوقات  
آن نیز نسبت به ما به خلق اختیاری نیست لکن آنکه تحصیل زنا یا لواط  
میکنند و بی اختیار خواهشی و نفس او بهم میرسد اما اراده فعل آن ندارد  
و یا نظر میکند بر پسر مقبولی بدون قصد و عاشق آدمی شود اما اراده  
معصیتی ندارد و این نیز اختیاری نیست و محل تکلیف نیست لهذا در وقت  
که نظر اول از برای استیقت یعنی اگر بدون اختیار نظرش بر او افتد  
و لطف ثانی بر تست بآنکه بار دیگر از روی قصد و شهوت نظر کند  
یا آن نظر را از روی خواهش مستمر دارد و اگر مبدع عشق بی اختیاری  
باشد و در نیست که معاقب باشد هر چند در آخر بی اختیار باشد همچنانکه  
در حدیث وارد شده است که آنحضرت صادق علیه السلام سوال  
کردند از عشق حضرت فرمود ولی چند اند که از یاد خدا غافل و خالی  
شده اند حق تعالی محبت غیر خود را با آنها چشاییده است سوم  
آنست که بعد از تصور معصیت و حصول شهوت قلب با اعتبار قلوب  
به شهوات و غلبت عفو با تفع عاجل و در آن فعل تصور میکند و حکم میکند  
که باید آن فعل را پس اراده نفس حادث شود و قوی میشود و تا مجب

بیان آنکه خواهش  
بدون آنکه اراده باشد  
ضمیمه شود

عزم میرسد و حیا و خوف و نبوی مانع او از فعل نمیکند و در حصول  
عزم گاه هست که بعد از ترددات و تفکرات بسیار می باشد و بعد  
از عزم و محذوروم گردیدن او باز ممکن است که فعل بعمل نیاید بآنکه بعد  
از عزم پشیمان شود یا غافل شود یا عائقی بهمه رسد که آن فعل برنویشد  
شود پس بر اصل تصور معصیت و حصول شبهت و میسل نفس  
که اختیاری نیست عقابی نمی باشد و اما حکم عقل ظاهر اخبار است  
که بران نیز عقابی نیست و بعضی گفته اند اگر با اختیار باشد معاصیست  
و اگر بدون اختیار باشد معاصیست و اگر اراده و عزم بر فعل  
حاصل شود و فعل را بعمل نیارد و از برای عائق و مانعی بار ظاهر  
اخبار بسیار است که او را مواخذه بران عزم نیست و بعضی اند  
عاصیه به تفصیل قائل شده اند که اگر از برای ترس خدا و عقوبت روز جزا  
ترک فعل کند و نادم شود اذن مقصدی که کرده بود حسنه از برای او  
نوشته میشود و آن حسنه مکنفیه عزم بر فعل است و اگر ترک فعل  
از برای عائق و یکر باشد و از ترس خدا نباشد یک گناه بر او نوشته  
و بعضی از متکلمین امامیه متابعت ایشان کرده اند و استدلال کرده اند  
بروایتی که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که چون  
بنده اراده معصیت کند ملائکه گویند پروردگار این بنده تو میخواهد گناهی  
بکند حق تعالی فرماید اگر سببه بعمل آورد بنویسد مثل آن و اگر ترک کند  
حسنه بنویسد زیرا که ترک نموده است مگر از برای من و ایضا از آنحضرت

روایت کرده اند که مشورنی شوند مردم بگریخت خود و آیه است  
 گفته اند ما میدانیم که کسی که در شب غم کند که در صبح مسلمانانی را بکشد  
 یا رنایی کند و در آن شب بمیرد مصر بر گناه مرده است و بریت  
 خود مشور میشود و دلیل قاطع درین باب آنست که حضرت رسول  
 صلی الله علیه و آله فرمود که هرگاه دو مسلمان شمشیر بیکدیگر بکشند قاتل  
 و مقتول هر دو در آتش اند گفتند یا رسول الله صلی الله علیه و آله  
 مقتول چرا در جهنم است فرمود برای آنکه اراده قتل دیگری کرده است  
 مؤلف گوید که این اخبار از طرق عامه وارد شده است و معانی  
 بآن اخبار معتبره نمیکند و بر تقدیر تسلیم در حدیث اول ممکن است که ششون  
 حسنه موقوف باشد بر آنکه از برای خدا باشد و اگر از برای خدا نباشد  
 نه سیئه نوشته میشود نه حسنه و حدیث دوم محمل است بر صریح نیست  
 و مثالی که گفته است اول سخن است و ممنوع است و حدیث سوم  
 ممکن است که مراد اراده بآن افعال باشد از شمشیر کشیدن و در برابر او  
 ایستادن و معین او بر قتل خود شدن و آنها که قاتل شده اند که معاقب  
 می شود و میگویند بر سیئه غم معاقب میشوند نه بر اصل فعل پس اگر فعل  
 آورده سیئه و یک بر اصل فعل مترتب میشود چهارم افعال قلوب است  
 از عقائد باطله و شک و از اصول عقائد و در آن سکی نیست که با آنهاست  
 پنجم اخلاق و هیبه است مانند حق و عدل و عداوت و ممان  
 و سوء ظن بایشان افعال اینها و اکثر اینها بر اصعبیت میدانشند هر چند

فصل اول در اخلاق  
 مانند حسنه و عداوت  
 و غیره

رعد و بسیاری از اخبار و لالت میکند بر آنکه اخبار اینها  
 است نه اصل اینها و این نسبت است بشریت سمیه سبله  
 و عدم حرج و روین و ظاهرش آنست که عدم مواخذه بر او و معصیت  
 مخصوص مومنان باشد پس منافات ندارد با حدیثی که وارد شده است  
 که اهل جنت برای این در جنت مغلدانند که نیت ایشان و رویا این بوده است  
 که اگر مغلد و رویا باشند همیشه کاف باشند و معصیت خدا بکنند و عوایبهای  
 دیگر نیز می توان گفت و بعد آنکه ظاهر کلام اکثر فقها و علما متکلف آنست  
 که اراده معصیت و غم بر آن حرام است اما حق تعالی بقبل خود بخشند  
 است و وعده مغفرت نموده است چنانکه صغیره معصیت است  
 و با اجتناب کبار حق تعالی اینها را می آمرزد و پس آنچه خواهد نصیر علیه السلام  
 در تجوید گفته است که اراده قبیح قبیح است منافات با عفو ندارد و در  
 کلام ابوالصلح علیه الرحمۃ نیز مثل این گذشت و سید مرتضی رضی الله عنه  
 در تامل قول حق تعالی اِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكَ اَنْ تَفْسَدَا لِلّٰهِ وَلِیْهِمَا  
 گفته است که مراد آنست که فتن و جن بخاطر ایشان خلط کرده و آنکه  
 غم بر آن کردند بعد از آن گفته است اراده معصیت و غم بر آن معصیت است  
 و جماعتی تجاوز از حد کرده اند حتی آنکه گفته اند غم بر کبیره کبیره ارث غم  
 بر کفر کفر است و شیخ شهید قدس سره در قواعد گفته است تاثیر نمیکند  
 نیت معصیت عقابی را و مذمتی را ما و ام که مرتکب آن نشود و آن از جمله  
 چیزهای است که ثابت شده است و اخبار که حق تعالی عفو از آنها کرده است

پس گفته است اگر نیت معصیت بکند و ترکب شود امری  
 میداند پس خلافتش بر او ظاهر شود آیا این نیت اثر میکند  
 از این جهت که مساوت معصیت نشده است پس اقرا  
 که نیت معصیت کرده باشد و پس بر نیت معصیت بدون فعل  
 نیت و از این جهت که ولایت میکند بر آنکه تنگ حرمت شرع  
 کرده است و جرات بر معاصی نموده است و حال آنکه بعضی از  
 گفته اند که اگر آب یا شام یا شراب یا شامیدن شراب سکر  
 و شیشه بآن فعل حرامی کرده خواهد بود و شاید از برای محض نیت بنا  
 بلکه انضمام فعل جراح داخل داشته باشد و چند امر دیگر است که محل  
 نظر است اول آنکه زن یا کثیر خود را در خانه و یکری باید و مکان  
 که زن اجنبیه است و با او جماع کند بعد از آن معلوم شود که زوجه یا ائمه  
 او بوده است **دوم** آنست که زوجه خود را و طلی کند و مکان  
 که حائض است پس ظاهر شود که طاهر است **سوم** آنکه طعمی را  
 دوست و یکری بنمید و نداند که ملک دوست و بیکر بکیر و بخورد  
 پس ظاهر شود که ملک او بوده است **چهارم** آنکه کو سفیدی را  
 فوج کند بقصد عدوان پس ظاهر شود که ملک او بوده است **پنجم**  
 آنکه شخصی را بکشد و مکان کند که معصوم الدم است پس ظاهر شود که خودش  
 بوده است تا اینجا کلام شیخ بنهید رحمه الله است و شیخ بهاء الدین  
 علیه الرحمه گفته است که بعضی از جمله این صور مثنویه اند آنرا که نماز کند و نور



آنکه حریر است یا مقصوب و عالم بحکم بود و باشد که نماز در آن باطل است  
 پیش از نماز معلوم شود که مزوج یا مباح است و ترویج کرده است و آنکه  
 نمازش باطل است یا صحیح است و اولی آنست که نزدی فیت و آنکه  
 نمازش باطل است بلی صحت نماز نزد کسی می تواند بود که نهی در عبادت  
 مستلزم فساد ندارد **سوم** در بیان سایر امور است که حق تعالی  
 بر اینها مواخذة نمی فرماید بندگان بسیار صحیح معتبر از طرق عامه و خاصه  
 از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقول است که حق تعالی بر دانه است  
 از امت من نه چیز را **اول** خطائی یعنی امری که بی اختیار و بغایت از او  
 صادر شود مثل آنکه او را ده کرد که تیری بر آهوی بزند از او بر آویزند  
 و او را گشت یا مجروح کرد و خطائی که نفی و رسد یا حاکم شرع و حکمی  
 بکند و بقل چند خود را و ران کرده باشد و تقصیری نگردیده باشد یا خطا  
 که طیب و در معالجه بیمار بکند و تقصیری در آن نگردیده باشد و اینها گناهی  
 بر فاعل اینها نیست اما مواخذة و نیوی در بعضی است و **اول** دیت  
 لازم میشود بر عاقله و همچنین اگر در خواب کسی را بکشد گناهی بر او لازم نیست  
 بلکه دیت لازم میشود و در مال او بابر عاقله است و خطائی حاکم بر بیت المال  
 است بابر شهو و در طیب بعضی گفته اند مطلقا من و دیت است  
 از مال خود و بعضی گفته اند اگر آن کسی که معالجه او میکنند ابرامی ذمه او  
 بکند نماند از وساقط میشود **دوم** فراموشی است یعنی عتانی نیست  
 بر کسی که از روی فراموشی گناهی یا ترک واجب بکند هر چند اگر ترک

در بیان معانی  
 اصولیست که در  
 بیان مواظبت

رکن کند در نماز از روی فراموشی اعاده نماز بایستد کرد و در  
 ترک بعضی از افعال یا فعل معینی سجده سهو لازم میشود و سوم آنچه تذکر  
 و ظاهرش آنست که جاهل مطلقا معذور باشد و آیات و اخبار بسیار  
 بر این دلالت دارد و در بسیاری از موارد باین استدلال می توان کرد  
 خواه چهل سئله باشد یا چهل مورد حکم اما اکثر علما و موار و خاصه باین  
 قائل شده اند مثل نماز کسی که جاهل باشد به نجاست جا به یا بدن یا میوه  
 سجده که مشهور آنست که اعاده نماز در وقت و خارج وقت بر او  
 واجب نیست و همچنین کسی که جاهل باشد بقصبت مکان یا جامه و در  
 نماز کند و یا کسی که جاهل باشد بوجوب پھر و اخفات و در تواجیع آنها  
 ترک کند و تلحج و رعد چنانکه سابقا مذکور شد و امثال اینها که در مواضع  
 خود ذکر کرده اند و اگر مراد عدم مواخذة و عقاب باشد اگر تفسیر در  
 و در تفصیل نکرده باشد ظاهرش عموم است در جمیع احکام و ادله عقلیه بسیار  
 بر این دلالت دارد و چهارم چیزی که طاقت آن نداشته باشد  
 چنانکه حق تعالی فرموده است رَبَّنَا لَا تُخِزْنَا كَمَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ یعنی ای  
 پروردگار ما بار کن بر ما چیزی را که طاقت نیست ما را بآن بعضی گفته اند  
 مراد تکلیف مالا یتطاق است و هر چند برخلاف جمیع است و محال است  
 که از حق تعالی واقع شود و ممکن است و عاگردن بر بیل تعبد باشد  
 و بعضی گفته اند مراد غذا بهای و عقوبتهاست که بر ائم سابقه نازل می شده  
 و حق تعالی برکت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از این امر است و البته

مقتضی جاهل است  
 که معذور است  
 یا نه نیست

ست که مرا و کمالیت شاقه است که در احم سابقه بود و در این  
حق تعالی تخفیف داده است و آسان گردانیده است  
و در این حدیث ظاهر این معنی را باشد پنجم چیزی که مضطر شده باشد  
بآن خواه اضطرار از جانب خدا باشد مثل خوردن میت در وقتی که خوف  
هلاک باشد و آشامیدن آب نجس در حال اضطرار و آشامیدن شراب  
در وقتی که لقمه در گلویش بند شده باشد و مانع دیگر حاضر نباشد و تداوی  
بحرام در وقتی که وواضحه در آن شده باشد بنا بر مشهور میان علما و اخبار  
بیاید و آمده است بر عدم جواز تداوی بحرام خصوصاً شراب  
حتی بچشم کشیدن آن و در حدیث وارد شده است که هر که میلی از مشک  
بچشم بکشد حق تعالی از آتش چشم او بکشد و در اخبار بسیار وارد شده است  
که حق تعالی میسح حرامی را و او شننا قرار نداده است و بعضی از علما  
تداوی بسکر را مطلقاً جائز نمیدانند بلکه سایر محرمات را و اشهر جواز است  
خواه از قبل خودش باشد یا از قبل غیر او مانند کسی که جراحتی بر خود وارد  
سازد یا دیگری او را مجروح گرداند و در ماه رمضان و مضطر شود و سوی  
افطار و علما گفته اند باعی و عاوی را جایز نیست خوردن میت در وقت  
ضرورت بلکه سایر محرمات زیرا که حق تعالی فرموده است **فَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُكَلَّفِينَ**  
یعنی پس هر که مضطر شود باعی و عاوی نباشد پس گنای نیست او در معنی باعی و عاوی است  
بعضی از روایات وارد شده که باعی نیست که ریح کند بر نام دعاوی کسی است که بر او زنی و دو چیز  
میتة حلال نمیشود و در روایت دیگر وارد شده است که باعی طالب صیانت دعاوی در وقت

در حدیث مضطربان  
حرام حرام

که اگر کسی را شک باشد بر اینست که حلال نشود و مقصر نماز نمی تواند کرد  
و در صورت دیگر و اولی و شده است که باغی کسی است که برای  
و باز می یسار میرود و از برای نفقه عیال و عادی و زوا است  
و اکثر گفته اند که بقدر سدر من می خورد و وله آنقدر که سیر شود و ششم  
چیز است که او را بران اگر اه کنند و در احکام نفقه گذشت چیزی  
که باگرا و حلال می شود و هفتم طهره است و آن عبارت  
از تاثیر نفس بفال باغی بدش آنکه در میان عرب طهر می کرده اند  
و در وقتی که سفر میرفته اند بر غنی یا شکاری که از جانب راست او  
پیدا شود و بفال خوب می گرفته اند و اگر از جانب چپ بد می تراشید  
باید بد و در میان عجم نیز شائع است که اگر بسوی سفری یا مقصد  
روند و جنازه یا کشته بر سر راه خود به بیند بفال بد میداند و آنکه  
درین حدیث وارد شده است که طهره در این است نهی باشد چندان  
و اول آنکه مراد رفع مواخذه و عقاب باشد یعنی اگر کسی  
چنین امری بخاطر برسد چون اختیار می نیت و نمی شود که نفس  
از ان متأثر نشود حق تعالی بران مواخذه نمی نماید و کفار است  
که توکل کند بر خدا و امضای آن امر مکن چنانکه در حدیث وارد شده  
که چون طهر کنی بگذرد اعتنا کن دوم آنست که مراد رفع تاثیر آن  
باشد از این است برکت آنچه با ایشان سیده است از رسول خدا  
صلی الله علیه و آله و آله هدایتی علیهم السلام از عدم اعتنای آن توکل

ال غدر و اما امری را از برای مروج بیان فرمایند و بعد از آن حاجت  
 ایشان تمام نکند و ترک آن ایشان را عذاب نکند و اینها احادیث  
 واروده است که حق تعالی ربواشته است علم تکلیف بر آنکه کمال تعلیم  
 شود و از ویوانه ماعقل شود و از کسی که در خواب باشد بیدار شود و شیخ طوسی  
 بسند معتبر از حضرت رسول روایت کرده است که حق تعالی وحی می کند  
 به عافان کرام که کاتبان اعمال عباد اند که متوسلین گنجی بر بنده مؤمنین  
 در وقت تنگی و زجر و در کافیه روایت کرده است بسند حسن که شیخ  
 از علی بن عطیه که گفت در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم  
 و عرضی از حضرت سوال کرد از شخصی که از او امر می می شود و در خدمت  
 آید خدا او را مواخذه میکند بآن حضرت فرمود خدا از آن کریم تر است که  
 او را از جاد بر آورد و او را مواخذه نماید و بن بابویه در رساله اعتقادات  
 گفته است که اعتقاد ما در تکلیف آنست که الله تعالی تکلیف نکرده است  
 بندگان خود را مگر کمتر از آنچه طاقت دارند چنانچه فرموده است **لَا تُكَلِّفُ**  
**نَفْسًا اَكْلًا وَ سَعَهَا مَعْنَى تَكْلِيفٍ** نکرده است خدا نفسی را که بقدر وسع و اسباب  
 او و وسع کمتر از طاقت است و حضرت صادق علیه السلام فرمود  
 که بخدا سوگند که خدا تکلیف نکرده است بندگان را مگر کمتر از آنچه طاقت دارند  
 زیرا که تکلیف کرده است ایشان را در هر مصلحت و در هر شیخ نماز و تکلیف کرده است  
 ایشان را در مسالی و روز و رزم و تکلیف کرده است ایشان را در هر وسعت  
 و در هر کمالت کرده است و در هر کمالت و در هر کمالت و در هر کمالت  
 و در هر کمالت و در هر کمالت و در هر کمالت و در هر کمالت و در هر کمالت











